جلد دوازدهم

دانشگاه هاروارد

پروژه تاریخ شفاهی ایران

به کوشش حبیب لاجوردی



HARVARD
IRANIAN ORAL HISTORY
PROJECT

پروژه تاریخ شفاهی ایران هاروارد

جلد دوازدهم

گفتگو با

کریم سنجابی، محمد شانه چی، خسرو شاکری، جعفر شریف امامی

فهرست

مصاحبه با دکتر کریم سنجابی

دکترای حقوق از دانشگاه پاریس

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

وزیر فرهنگ ۱۹۵۱

نماینده مجلس شورای ملی ۱۷ از کرمانشاه

رهبر جبهه ملی

نخستین وزیر خارجه جمهوری اسلامی

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهر چیکو - کالیفرنیا

مصاحبه‌کننده : ضیاءالله صدقی

نوار شماره : ۱

مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز دوشنبه بیست و سوم مهر ۱۳۶۲ برابر با پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳ در چیکو - ایالت کالیفرنیا. مصاحبه‌کننده ضیاء صدقی.

س - آقای دکتر سنجابی در بدو امر میخواهم از شما خواهش کنم که لطفاً " به تفصیل سوابق خانوادگی، تحصیلات و چگونگی آغاز فعالیتهای سیاسی و اجتماعی خودتان را برای ما شرح بدهید.

ج - خیلی تشکر میکنم. امیدوارم حال من اجازه بدهد و بتوانم بطور کافی به مطالبی که مورد نظر شما هست جواب بدهم و یک نتیجه مفید و مطلوب از این مصاحبه بدست بیاوریم. همانطوریکه قبل از این صحبت ها خدمت شما گفتم فقط خواهش و تقاضای من این است تا زمانی که من حیات دارم این مصاحبه انتشار پیدا نکند مگر اینکه اگر زمانی لازم بشود و من حیات داشته باشم با مشاوره خودمن باشد. این یک نکته‌ای هست که بین ما توافق روی این مطلب حاصل شده است.

س - بله صد در صد.

ج - حالا سئوالی که شما کردید یکی راجع به سوابق خانوادگی من بود و یکی راجع به سوابق تحصیلات و آغاز فعالیت سیاسی من. راجع به خانواده من بطوریکه میدانید من کرد و از ایل سنجابی هستم که یکی از ایلات کرد ساکن کرمانشاه است و اگر لازم بدانید و بخواهید من اول میتوانم اطلاعاتی هرقدر شما بخواهید و به هر اندازه که لازم بدانید راجع به ایل سنجابی برای شما صحبت بکنم.

س - ازآنجائیکه ما یک چنین اطلاعاتی به تفصیل درهیچ جا منتشرشده‌نداریم من خیلی ممنون خواهم شد اگرشما لطف بفرمائید واین را به‌تفصیل توضیح بدهید.

ج - بله. محل سکونت ییلاقی یا به‌اصلاح سردسیری ایل سنجابی دردشتی معروف به‌ماهی دشت است که‌درلغت‌اصلا" ماددشت بوده‌است. ماهی دشت جزء استان کرمانشاه است که تقریبا" ازچهارفرسخی غرب شهرکرمانشاه شروع میشودوتا ده‌دوازده‌فرسخی آن ادامه دارد. یک بعددیگر آن ازدامنه‌ی کوه‌شاهونزدیک روان سرآغاز وتاکاروانسرای ماهی دشت وتا پشت شهرشاه‌آباد کشیده میشود. این محل ییلاقی ایل سنجابی است که الان درحدود صدوشصت پارچه‌آبادی وده‌درآن قراردارد.

محل گرمسیری وقشلاقی ایل درزمانهای پیش درخارج ازمرز ایران ودرمرز ایران از نزدیکی های قصرشیرین ونزدیکی های نفتخانه ومحل نفت قصرشیرین بودکه‌ازآنجا شروع میشد وتا حدودقزل رباط وشهربان که‌الان جزو عراق است ادامه‌پیدا میکرد. درسال ۱۹۱۴ قبل ازشروع جنگهای بین الملل اول یک هیئتی ازطرف دولت انگلیس وازطرف دولت روس بصورت میانجی برای تعیین مرز بین ایران ودولت عثمانی آن زمان آمدند تا با نمایندگان ایران ونمایندگان عثمانی سرحدات غرب ایران راکه موردِاختلاف بین دودولت بودمعین بکنند. درآنموقع به‌حدودقصرشیرین که‌رسیدند پدربزرگ من حاکم قصرشیرین وسرحددار بوددرآنجا عثمانی ها فوق العاده‌فشارآورده‌بودندوانگلیسی ها هم بانظر عثمانی ها موافقت‌داشتند که‌قصرشیرین وقسمتی ازغرب ایران راکه‌جلگه‌است وتقریبا" به‌جلگه عراق متصل ومعروف به‌جلگه زهاب است درمرزعثمانی قراربدهند.

س - آقای دکترسنجابی اسم پدربزرگ شما چه‌بود؟

ج - شیرمحمدخان صمصام الممالک بود. سنجابی ها درآنجا مقاومت فوق العاده سختی کردندوتسلیم تمایلات اجنبی نشدندوبالاخره مرزبهمین حدودی که‌الان معین است معلوم شدولی آن مراتع قشلاقی خارج ازنفتخانه راکه‌درحدود قزل رباط وشهربان قراردارد جزو خاک عثمانی آن زمان شناختند. ولی یک پروتوکل ضمیمه‌این قرارداد مرزی شدکه به نمایندگان دولت انگلیس ودولت روس هم امضاء کردندوهمینطور نمایندگان ایران و عثمانی که‌بموجب آن دولت عثمانی شناخت که‌این نقاط ازلحاظ مرتع ملک سنجابی ها

است ومتعلق به سنجابی ها است وسنجابی ها بدون پرداخت مالیات به دولت عثمانی هر ساله برای محل قشلاقی وتعلیف احشامشان به اینجا می آیند ودولت عثمانی هم تعهد کرده که حق آنها را محفوظ بدارد. منظوراینست که محل تعلیف احشام ومحل قشلاق ایل سنجابی دراین حدود از خاک عثمانی که فعلاً" عراق است قرارداشته است ومعمولاً" آنجا میرفتند. اما ایل سنجابی که یک ایل کرداست درواقع یک ایل جوان ویک ایل جدیداست. درتواریخ قدیم مااسمی از ایل سنجابی نتوانستیم پیدا کنیم. آنطورکه خودما اطلاع داریم حداکثراین ایلی که فعلاً" به این نام درناحیه کرمانشاه است از اوایل دوره قاجاریه وجودداشته ودربعضی ازلشکرکشی های دولت ایران هم سوارهای آن شرکت میکرده اند. مثلاً" درلردوکشی که دولت ایران برای تصرف هرات کرد از ایل سنجابی یک عده ای سوار بطور مسلم حضورداشته اند. حتی افسانه ای درمیان مردم سنجابی هست که میگویندروساء آن سوارها لباسهائی برتن داشتند که آستر یا یقه آنها ازپوست سنجاب بوده وبهمین مناسبت آنها را هم سنجابی ها خطاب میکردندواین اسم ازآنجا برای آنها باقی مانده است. سنجابی ها ازسه ناحیه مختلف به ایالت کرمانشاه آمده اند. آنها ازدوازده تیره مرکب اند چندین تیره اینها علی التحقیق ازناحیه فارس کوچانده شده اند. شایددرزمان نادرشاه افشاریا دردوره صفویه یا اجباروا کراه ویا ازروی رضا ورغبت آنها را آورده اند برای اینکه دراین مرزوبوم ساکن و نگهبان سرحدات باشند. آن تیره هائی که ازفارس آمده اند بیشترتیره های رؤسای ایل سنجابی وبه اصطلاح خانهای سنجابی هستند یعنی خانواده ی ماعلی التحقیق جزو کوچانیده شده ها یامهاجرین ازناحیه فارس هستند. شما شاید درتواریخ قدیم ایران هم خوانده باشیدکه طوایفی ازکردها دردوره های بعداز اسلام دربعضی ازنواحی فارس مثلاً" درناحیه شبانکاره بوده وحتی حکومتهائی هم داشته اند. بنابراین بعیدنیست که دردوران صفویه مردمی ازکرددرآن نواحی وجود داشته باشند. چندتیره سنجابی که اسامی آنها معمولاً" باکلمه وند ختم پیدا میکنندازناحیه لرستان آمده اندواینها عبارتنداز تیره هائی بنام جلیلوند، سیمینه وند، سرخ وند که الان هم درسنجابی ازتیره هائی مشهورهستند و لهجه و

تکلمشان هم به‌لهجه‌لری ولکی بیشتر شباهت دارد. چندتیره سنجابی هم ازعـــراق وازحدودشهرزوروازکناره‌های دیاله‌ی عراق آمده‌ومشهور به‌دیالیان هستنــــند.
تمام این تیره‌های سنجابی دراین ناحیه ماهدشت سکونت اختیارکردندکه‌آنوقت ملک مردم شهری وقسمت عمده‌ی آن جلگه‌ی سرسبزوچمنزاربوده‌است وبعلت اینکه سنجابی هـا هم حشم داروگوسفندداربودند واین مراتع درتابستان فوق العاده مطبوع بــــود، آن مردم درحواشی چمنزارها ودرکوههای پیرامون آن سکونت پیدا کردند. تا اینکــــه کم‌کم‌توانستندکه‌خودشان نیزبعضی ازاملاک آنجا رابخرند. آنطور که‌دراطلاعات مــــا هست بنیان گزارایل سنجابی بصورت ایل جدا ومستقل جدبزرگ ما شخصی بوده‌است بنام حسن خان. این حسن خان که‌تقریبا" معاصربااواخرسلطنت فتحعلیشاه‌قاجاربوده‌است، مردی بوده‌فوق العاده‌کافی وزرنگ وکاردان وتوانست املاک بسیار زیادی درآن نواحی کم‌کم خریداری نماید. اوپسر لایقی هم بنام محمدرحیم خان داشته‌است. حسن خان وپسرش محمدرحیم خان تقریبا" درحدود چهل پنجاه‌آبادی بزرگ درهمان ناحیه‌ماهـــی دشت بتدریج خریداری میکنندکه‌همان پایگاه محلی قدرت واعتبارآنها میشود. بــــه عنوان جمله‌ی معترضه‌راجع به‌سابقه‌ی تاریخی ایل سنجابی این نکته‌راهم اضافــــه کنم که‌مطابق تحقیقاتی که‌خودبنده‌کرده‌ام دریافتم که‌درناحیه شمال کردستان یعنـی درحدودشمال مهاباد ودرخاک عراق درا وایل قاجاریه یک طایفه‌ای بنام سنجابــی در همان حدودبین رضائیه‌وعثمانی آن زمان وجودداشته است. دریک‌کتاب تاریخـــی از تاریخ قاجاریه که‌بوسیله یکی ازشاهزادگان قاجارنوشته شده ومرحوم عباس اقبـــال آشتیانی آنراچاپ کرده چنین آمده‌است که‌رئیس‌قشون ایران یک طایفه‌از اکرادرا کـه یاغی وگردنکش بوده‌اندشکست میدهدوتعقیب میکندوآنها متواری میشوند وبه‌ایـــــل سنجابی درآنظرف رضائیه‌درخاک عثمانی پناه‌می برند. بنابراین معلوم است کـــه درآنموقع یک‌طایفه‌ای بنام سنجابی، یک مردمی بنام سنجابی درآنجا بوده‌اندولـــی من هرچه دراین اواخر کوشش‌کردم که‌ببینم آیا ازآنها اشخاصی وجوددارندنتوانستـم چیزی بیابم. هرچندازخانواده‌خودم شنیده‌بودم که‌درآن حدود ما بستگانی داریـــم. دراشعارنظامی گنجوی هم مخصوصا" دراسکندرنامه‌وی هم بنده‌یک‌شعری دیدم که‌درآن،

چون مادرش کردبوده - محققاً " نظامی مادرش کرد بوده - در آنجا که از تبار خودش صحبت میکنند کلمه " سنجابی " را بکار میبرد. آیا واقعاً " درزمان نظامی هم یک همچین طایفه‌ای وجودداشته ؟ درست برمن معلوم نیست . آنچه محقق است همین است که در آغاز صحبت خودعرض کردم یعنی ایل سنجابی عبارت از آن تیره‌هائی است که از ناحیه فارس و از ناحیه لرستان و از ناحیه دیاله وشهر زور عراق آمدند ودرناحیه ماهی دشت کرمانشاه سکونت اختیار کردند . آن تیره‌ها بعلت اینکه مذهب تقریباً " تمام آنها یک مذهب بوده است یعنی آنها به اصطلاح خودشان اهل حق یا آنطوریکه متداول است علی اللهی بوده‌اند ، به یکدیگرگرایش داشته‌اند . درباره کلمه علی اللهی هم بی مناسبت نیست توضیح بدهم که در واقع اینها علی را خدا نمی دانند بلکه معتقد به ظهورات مختلف ومتدرج خدا هستند و ظهور اکمل او را در شخص علی میدانند ولی این ظهور منحصر بفرد نیست ، ظهورات وتجلیات دیگری هم حضرت حق با صطلاح علی اللهی ها داشته است که حتی بعد از زمان حضرت علی هم کسان دیگری صاحب این ظهورات شده‌اند . از جمله شخصی بنام سلطان سحاق که میگویند در عهد امیرتیمور بوده مظهریکی از همین ظهورات بوده وهمو در واقع بنیانگذار این طریقه است .

س - مقصود شما از ظهورات جلوه و . . .

ج - بله مقصود جلوه ومظهر است . بنا بر این اینها این اعتقاد را دارند وخودشان را مسلمان میدانند وبه قرآن معتقد هستند وبه امامان معتقدهستند ، البته آن ارادت خاص را به حضرت علی دارندکه او را جلوه واقعی حضرت حق میدانند . تقریباً " کم وبیش نظیر آنچه عیسویان درباره مسیح میگویند . بهرحال ، سنجابی ها که همه آنها اهل حق بودند ، درهمان زمان اجتماع آنها پیشوای بزرگی از صوفیه اهل حق در ناحیه کرمانشاه بنام سیدبراکه ظهورمیکندکه درگوران واز طایفه‌ی گوران بوده وتأثیرفوق العاده‌ای درپیروان این طریقه داشته است . مردم ودرویشان زیادی درپیرامون اوجمع میشوندوخانقاه او مرجعیت عظیمی پیدا میکند . بیشتر

مردم طوایف‌گوران که‌آنها هم ده‌پانزده هزارخانوارهستندوبیشترمردم سنجابی پیرو سیدبراکه‌وخاندان اومیشوند. این وحدت مذهب یکی ازوسایط پیونددادن تیره‌های مختلف سنجابی بهمدیگربود. یکی دیگرازوسائل پیوند آنها همان محلهای سکونت ییلاقی وقشلاقی آنها بود. سنجابی ها درابتدا جزوابواب جمع ایل بزرگ زنگنه محسوب میشدند. بطوریکه میدانیدزنگنه ازایل های خیلی بزرگ کردایران بوده و درزمان پادشاهان صفویه عظمت واعتبار زیادی داشته‌است. شیخ علیخان زنگنه صدراعظم بعضی ازپادشاهان صفوی ظاهرا" شاه‌سلیمان مردی فوق العاده مقتدر و توانا وسرداربزرگی بود، ایل زنگنه تا این اواخر درایران بصورت ایلی وجود داشت هرچندبعدا" رؤسای آنها شهرنشین شدند وشیوه‌ی ایلی رااازدست دادند، خانواده زنگنه درکرمانشاه ازمهمترین خانواده‌های آن شهرهستند. طوایف زنگنه هم دربین ایلات دیگرپراکنده‌ومستهلک شدند. ولی هم اکنون یک ایل زنگنه در خاک عراق وجوددارد که‌ازحدودخانقین تاکرکوک پراکنده هستند. بهرحال دردوره قاجاریه این تیره‌های کوچیده‌ویاکوچانده‌شده‌ی سنجابی راابواب جمع زنگنه‌کردند، پیداست که‌زنگنه‌چون ایل قوی ومقتدری بوده‌سنجابیها پیوستگی به آنرابرای خودشان وسیله‌حمایت وپشتیبانی میدانستند. تازمان حسن خان جداعلای من که‌الان اسم‌بردم سنجابیها جزءایل زنگنه بودند ولی درزمان حسن خان اختلافی بارئیس ایل زنگنه پیدا میکنندوزدوخوردوقتل وکشتاری بین اینها رخ میدهد ازآن تاریخ مدتی ایل سنجابی متواری میشودتااینکه بعدا" دولت موقت ووالی کرمانشاه فرمان ریاست ایل سنجابی رابصورت ایل جدائی بهمان حسن خان میدهدوازاین ایل سنجابی موجود اولین رئیس ایل میشود.

بنابراین تاریخ پیدایش این ایل شایددرحدود صدوپنجاه سال بیشترنباشد. حسن خان پسرهای متعددی داشته که‌بزرگترین آنها محمدرحیم خان وکوچکترین آنها شیرمحمدخان صمصام الممالک جدپدری من بود. شیرمحمدخان نیزسه پسرنامی داشت. پسر بزرگترش قاسم خان ملقب به‌سردارناصرپدرمن بود. ازپسرهای دیگرش یکی سرداربسیارمعروف وباکفایت ووطندوست ایران علی اکبرخان سردارمقتدربودکه

عموی بزرگ من حساب میشدوپسردیگرش سالار ظفر حسین سنجابی بود شیرمحمدخان جدمن از طرف دولت بعنوان حاکم قصرشیرین وسرحددار منصوب شدواز آن تاریخ تا زمان پهلوی حکومت قصرشیرین ومرزداری آن حدودبا سنجابی ها بودکه امنیت جاده کاروان رو وجاده تجارتی وزیارتی معروف قصرشیرین به کرمانشاه را حفاظت میکردند. به این ترتیب ایل سنجابی وسعت وتوسعه پیدا کرد، خودشیرمحمدخان صمصام الممالک درقصرشیرین اقامت داشت که هم اکنون عکس قلعه ی محل اقامتش را به شما نشان دادم، و حکومت ایل را به پسربزرگترش که پدرمن باشدقاسم خان واگذارکرد. پدرم درایل حکومت داشت وایشان درمرز. خوانین سنجابی درناحیه ما ه‌شت که محل اقامتشان بوددهات مختلف داشتند وهریک از آنها درده خود یک قلعه بنا کرده بود. قلعه در آن زمان یک محل استحکامات جنگی بودیا سنگرها وجا ن پناههای مخصوص وهم یک کارگاه کشاورزی، محلی که درآن صنایع محلی مثل قالی بافی، نمد، گلیم واین جورچیزها درقسمتهائی از آن برپا میشد. خانها درقلعه های خودشان سکونت داشتند ونوکرها واتباع شان درده‌ها ت مختلف. قوه جنگی ایل سنجابی ازدونیروتشکیل میشد. یکی سوارهای نوکری بودکه خانها افرادی رابصورت نوکرخودشان استخدام میکردندو به آنها معمولا" اسب وتفنگ میدادندودرده‌ها ت پیرامون خودآنها را ساکن میکردند. اینها وابسته ودرخدمت آقای خودشان بودند. پدروعموهای من درزمان خودتقریبا" هفتصدسواربصورت نوکرشخصی داشتند. قسمت دیگری از نیروی مسلح ایل ازخودمردم ایل تشکیل میشد. ایل سنجابی درآنموقع که درحدودشاید هفت تا هشت هزارخانوار بود درحدودحداقل دوهزارمردجنگی داشت که هفتصدسوارآن جزء نوکری واتباع شخصی سردارها بودند وهزارودویست تا هزاروپانصدنفرازتیره های مختلف ایل. وخوداین یک نیروویک قشون قابل توجهی به حساب می آمد. سنجابی ها همیشه نسبت به دولت مطیع بودند، بعلاوه محل سکونت آنها چون به شهرکرمانشاه خیلی نزدیک ودرجلگه صاف هموار است وکوهستانهای سخت ندارد آنها نمیتوانستندمثل طوایف کوه نشین دیگری بصورت یاغی وسرکش زندگی کنندومیبایستی همیشه حسن رابطه را با دولت وبا والی های کرمانشاه نگاه بدارند. بطوریکه تاریخ زندگی شان نشان میدهد تقریبا" هیچوقت

مردمان این ایل بصورت یاغی وگردنکش درمقابل دولت وحکومت مرکزی قرارنگرفته وبلکه برعکس همیشه همراه وهمکار بوده‌اند، درنهضت مشروطیت ایران ایل سنجابی با مشروطه‌خواهان همراهی کرد وجهات مختلفی باعث آن بود. یکی ازآن جهات مذهبی بودچون خانواده مستقیم پدری من شیعه‌بوده‌وهستند، هم پدرم وهم پدر بزرگم وهم جداعلای ما حسن خان که اسم بردم، شیعه بودند. چنانکه جنازه حسن خان را بغدازفوتش به‌نجف بردند، وهم چنین جنازه‌ی پسربزرگ او محمدرحیم خان را. مضافا لمما لک نیز یک شیعه متعصب بود، وبه‌این مناسبت نسبت به روحانیون فوق العاده احترام داشت. درصدرمشروطیت آخوندملامحمد کاظم خراسانی که‌پیشوای بزرگ شیعیان ایران درنجف بود نامه‌ای به‌پدربزرگ من وایل سنجابی نوشت وبوسیله مرحوم علی هیئت فرستادکه‌بنده نسخه‌اش را یکوقتی داشتم وی سنجابی ها را دعوت کردکه‌ازمشروطیت حمایت بکنند. بله یک علت این که سنجابیها به‌مشروطه‌گرایش پیدا کردند همین تبلیغ علمای بزرگ اینطوری بود. یک علت دیگراجتماعی آن که نظر خودبنده است، اینست‌که‌ایل سنجابی درآنموقع دربرابرتجاوزایل قدرتمند کلهرقرارداشت. ایل کلهربزرگترین ایل کرداست که شاید درتمام نواحی کردنشین ایران وعراق وترکیه‌هم ایلی به‌بزرگی آن نباشد، ایلخانی کلهر درآن زمان داودخان امیراعظم رئیس ایل کلهربودکه‌وی بنا بر جهاتی که‌حالا تفصیلش بیمورد است با سنجابی ها خیلی بدبود وچندین بار به سنجابی اردوکشیدوقلعه‌های سنجابی ها را آتش زد واین اختلافات بین این دوایل وجودداشت. بمناسبت اینکه‌داودخان امیراعظم رئیس‌ایل کلهر با مستبدین وبا سالارالدوله یاغی که‌علیه مشروطیت بودهمراهی میکرد‌سنجابی ها که‌مخالف او بودند بالطبع به‌مشروطیت علاقه پیدا کردند وخودهمین کیفیت یک آبرووا حترامی به‌ایل سنجابی بعنوان آزادیخواهی داد واین جریان باعث گردیدکه در دوران — مشروطیت حزب دموکرات هم که حزب تندرو مشروطیت بودتمایل زیادی نسبت به‌سران ومردم سنجابی داشته‌باشند. دموکراتهای شهرکرمانشاه اغلب با سنجابی ها مربوط بودند وسنجابی ها هم درانتخابات ازنامزدهای دموکرات کرمانشاه‌حمایت

میکردند درنتیجه یک نوع پیوستگی بین ایل سنجابی ودموکراتها ورهبران دموکراتها که درآن زمان تقی زاده وسلیمان میرزای اسکندری بودند بوجودآمده بود. تا جنگ بین الملل اول پیش آمد. درجنگ بین الملل اول که با پیشرفت قشون اشغالگرروس در داخل ایران وواردشدن آن به آذربایجان وشمال ایران ورسیدن به قزوین بیم این بودکه به تهران واردبشوند بطوریکه میدانید درآنموقع واقعه مهاجرت صورت گرفت یعنی اکثرزعمای دوحزب دموکرات واعتدالیی آنوقت که دوره سوم پارلمان بودبا همدیگر ائتلاف کردند. درآنموقع چون دودولت بزرگ استعمارگر یعنی انگلیسها وروسها با همدیگر متحدبودندودرسال ۱۹۰۷ هم آن قرارداد معروف تقسیم ایران را به دومنطقه نفوذ بین خودشان منعقد کرده بودند مردم ایران ملیون ایران وبخصوص آزادیخواهان ودموکراتهای ایران علیه این دودولت بودند. وبالطبع گرایش فوق العاده ای نسبت به آلمانها داشتند. ازطرف دیگردرآن زمان دولت عثمانی هم متحددولت آلمان بودواین دولت دربین مردم مسلمان دعوت به اتحاداسلام میکردکه با مسلمانها با اوعلیه روسها وانگلیسها همراهی کنند واینهم دراذهان مردم ایران تاحدی مؤثرواقع شده بود. این بودکه وقتی مهاجرین ازتهران حرکت کردندوبعدبه کرمانشاه رسیدندودرکرمانشاه حکومت مقاومت ملی به ریاست نظام السلطنه مافی تشکیل دادند سنجابی ها با مهاجرین همراهی کردند. قسمت بزرگی ازنیروی ژاندارمری ایران هم همراه مهاجرین به کرمانشاه آمد. این نیروی ژاندارمری و سنجابی ها وطوایف دیگری متحدا " یک نیروی مقاومت درمقابل پیشروی روسها تشکیل دادند. روسها که قسمت عمده ایران رااشغال کرده بودند، به همدان وبعدبه کرمانشاه رسیدندوکرمانشاه را نیزتصرف کردند. سنجابی ها درمقابل روسها ایستادگی کردند وسه ماه تمام پیشروی نیروی روس درناحیه ماهدشت سنجابی متوقف شد. این مقاومت مردم سنجابی وژاندارمهائی که درداخل سنجابی بودند درمقابل روسها یکی ازموجبات فتح عثمانی درجبهه ی کوت العماره شدکه توانست قشون انگلیس راکه تحت محاصره بود ازپادرآوردوقریب ۱۲ هزارنفرآنها رااسیرکنند. بعدازاین فتح بزرگ بودکه عثمانیها

فراغتی پیدا کردند وتوانستند قسمت بزرگی از نیروی خودرا بەفرماندهی علی احسان پاشا فرماندە معروف بەجبهەی ایران اعزام دارندوروسها راازکرمانشاه عقب بزنندولی این پیروزی عثمانیها ورجعت مهاجرین وحکومت مقاومت ملی بەکرمانشاه بیدوام بود زیراانگلیس ... ... شکست خودرا جبران کردندونیروی تازه نفس واردبصره نمودند وعثما... بەعقب راندەوبغدادرا درخطر سقوط قراردادند . نیروی فاتح عثمانی درجبهەی ایران ناچار بەعقب نشینی شد . روسها مجددا " همدان وکرمانشاه رابەتصرف درآوردند . کارمهاجرین وحکومت مقاومت ملی نیز ازاین تاریخ بەپایان رسید . یک عدەازآنها همراه نظام السلطنه ومدرس بە استانبول رفتند ولی قسمت بزرگی ازمهاجرین کەدل خوشی ازعثمانیها نداشتندبە داخل ایل سنجابی آمدند کەدرکوههای سرحدی متواری بودند . قریب هفتصدنفر ازآنها مدت چندین ماەدر سنجابی مهمان بودندوسنجابی ها از آنها پذیرائی میکردند . این جمعیت بزرگ درخانەپدرمن وعموهای من مهمان بودندومنزل بەمنزل با ما حرکت میکردند تا زمانیکه انقلاب درکشور روسیه صورت گرفت ونیروی اشغالگر روس درایران دچارآشفتگی گردید .

س — انقلاب ۱۹۱۷ .

ج — بلی انقلاب ۱۹۱۷ درروسیه صورت گرفت ودولت انقلابی دستوربەواپس خواندن نیروی خودش دادوآنها هم یعنی آن قوای ای کەدرکرمانشاه داشتندتأمین بە مهاجرین دادندومهاجرینی کەدرایل سنجابی بودند با تأمینی کەازروسها وانگلیسها گرفتند ازراه کرمانشاه بەاوطان خودوبەتهران برگشتند ولی یک عدەای ازآنها تأمین پیدانکردند وباقی ماندند . ازآن جمله کسانی کەدرخانەما باقی ماندند مرحوم شاهزاده سلیمان میرزااسکندری بودومرحوم میرزاطاهرتنکابنی نماینده مجلس وازاستادان معروف دانشگاه وتاجربزرگی بنام حاج محمدتقی شاهرودی . اینها ماندند ودرخانه پدرم بودند درمدتی کەمرحوم سلیمان میرزادرخانەما بود خودایشان با لطفشان وبامحبت خاصی کەداشتند ازمن کەیک بچه دەدوازده ساله بودم دعوت کردکەخدمت ایشان بروم وبەمن تدریس کنند ومن این افتخار تحصیل

را درپیش ایشان مدت چندماه داشتم که هرروز میرفتم وزانوی ادب بەزمین میزدم و دوساعت درس میخواندم. من درآن مدت چندماه یک دورەکامل حساب ویک دوره هندسه مختصروتاریخ وجغرافیا که همەجاتوأم با بحث های سیاسی وآموزش وطن دوستی وآزادیخواهی بودآموختم. بعدهم خودا وعلاقه پیدا کردکەیک آموزشگاه کوچک ایلی برای کدخداهای سنجابی وسوارهای سنجابی ترتیب بدهد. این بودکەنزدیک چادراوبەدستورپدرم یک چادر بزرگ پنج ستونی برپاکردند کەدرواقع بصورت یک کلاس اکابر درآمدوشاهزاده شبها به آنجا میآمدوبرای کدخداها وسوارها کەجمع میشدند صحبت میکرد ومن صحبت های اورا بەکردی برای آنها ترجمه میکردم. این وضع ادامەداشت وسلیمان میرزا درخانەی ما بودوما درحال کوچ بودیم تانزدیک خانقین کەانگلیسها با حیله مکروبا یک خدعه ونیرنگ ضربت بزرگی برما وبرتمام سنجابی واردآوردند. خلاصەی آن چنین بودکەما درمحلی تقریبا " یک فرسخی خانقین کەقوای انگلیسها هم درآنجا بود چادرزده بودیم. فرمانده انگلیس درآنجا شخصی بنام کلنل کنین ازخانقین بەدیدن منزل پدرم آمد ودرآنجا با سلیمان میرزا هم صحبت کردوبەسلیمان میرزا گفت کەشما با آلمانی ها همراهی میکنید وبه سنجابی ها اعتراض کردکه شما بەآلمانی ها وعثمانی ها آذوقه میدهید، واین در ابتدای سال ۱۹۱۸ سال قحطی بزرگ ایران بود، سال مجاعەی معروف، درآنموقع مردم سنجابی اغلب با نان بلوط سدجوع میکردند. پدرم دستورداد بروندازتوی ایل مقداری ازآن نان بیاورندوبەآن فرمانده انگلیسی نشان دادوگفت، " مردمی کەنانشان این است ازکجا میتوانند آذوقه بەدیگران برسانند. " بالاخره آنها برحسب ظاهر تأمینی بەسلیمان میرزا وبەما دادند ورفتند. ولی یک هفته بعد درحدود دوهزارسربازشبانه حرکت دادندودرصبح زود کەهنوز ما ازخواب بیدارنشده بودیم دورچادرهای ما را محاصره کردندوسلیمان میرزا را وبرادرش عیسی میرزا را اسیرکردندوبردند. سلیمان میرزا را بعدازآن بردند بغداد وازآنجا بردندبه بصره وازبصره بەبمبئی وسەسال دراسارت انگلیسها باقی ماند. بعدازاین غائله خفت آور ایل ما پراکنده ومتواری شد. یکماه یادوماه بعدانگلیسها مجددا "

اردوکشیدندوطوایف ایرانی دیگری مثل ایل کلهروایل گوران که پیشتراز متحدین ما بودند با انگلیسها همراه شدند وانگلیسها با توپ وباطیاره ایل سنجابی را دربهار سال ۱۹۱۸ درمحل معروف به‌دشت حر بمباران کردند. درآن واقعه حداقل پانصدنفر زن ومردوبچه سنجابی کشته ویا درحین فرار درزودخانه معروف به‌زمکان غرق شدوتمام هستی ایل با سیصد چهارصد هزار رکوسفند به‌غارت رفت وبعدپدرم که با زنها وبچه‌های خانواده برای دادخواهی به‌کرمانشاه آمدوبه‌دولت مرکزی تلگراف کرد انگلیسها اورا نیزگرفتندواسیرکردندوبه بغداد بردند. عموهای دیگرم که‌سردار مقتدر وسالارظفر بودند بابرادربزرگترم سالارمقتدرویک عده‌ای سوارزبده فراری ومتواری شدندو بخاک عثمانی ... به‌بردند وبه‌کرکوک وازکرکوک به‌موصل رفتند. دراواخرهمین سال ۱۹۱۸ که جنگ بین الملل خاتمه پیدا میکرد وعثمانی ها هم تسلیم شدند وقوای آنها ازبین رفت درشهرموصل عموها وبرادرم توانستند فرارکنندوازشمال کردستان و جنوب آذربایجان با هفت هشت سوارخودرا به‌تهران برسانند. اینها وقتی به‌تهران میرسند که‌کابینه‌وثوق الدوله برسرکار ونصرت الدوله فیروز وزیردادگستری بود. انگلیسها دستور میدهند که‌آنها بایددرتهران بمانند. عموهای من بدین کیفیت مدت دوسه‌سال درتهران تحت‌نظربودند. دراواخرسال ۱۲۹۹ هجری که‌آنوقت بنده بچه‌بودم ودرمدرسه متوسطه کرمانشاه درس‌میخواندم شاهزاده سلیمان میرزا که دراسارت انگلیسها بود بعدازسه سال آزادشد وازراه قصرشیرین به‌کرمانشاه آمد ومیخواست به‌تهران برود. بمناسبت سابقه شاگردی خدمت ایشان رسیدم. عموهای من که‌درتهران تحت‌نظر بودند به‌ایشان تلگراف کردند وخواهش‌نمودند که‌مارا یعنی من وبرادرکوچکترم راهم همراه خودش به‌تهران ببرد.

درست روزسوم اسفند۱۲۹۹ یعنی روزکودتا بودکه ما با کالسکه درخدمت شاهزاده سلیمان میرزا ازکرمانشاه حرکت کردیم ویک روزبعددرکنگاور درخانه‌حاج صاری اسلان کنگاوری خبرکودتا واعلامیه سردارسپه رئیس دیویزیون قزاق راشنیدیم. درآن زمان قوای انگلیس هنوز درایران وتمام جاده‌های اصلی درتصرف آنها بود. آنها ما راسه‌روزدرپای گردنه اسدآباد نگه داشتندواجازه‌ندادند که‌کالسکه‌ی ما

عبوربکند. بعدهم که وارد همدان شدیم به دستور سیدضیاء رئیس دولت کودتا سلیمان میرزا درهمدان متوقف شدوما هم درهمدان ماندیم ودرمدرسه نصرت آن شهرمشغول درس خواندن شدیم. همین که سیدضیاء سقوط کردسلیمان میرزا هم آزاد شدوحرکت کردوما هم درخدمت ایشان به تهران آمدیم. آغازتحصیلات بنده درتهران ازهمین زمان بود یعنی درسال ۱۳۰۰ واردمدرسه علوم سیاسی شدم که در آنموقع تحت ریاست علامه علی اکبردهخدا بود. دوره ی تحصیلی مدرسه سیاسی درآن زمان پنج سال بودکه سه سالش متوسطه نهائی ودوسالش به اصطلاح دوره عالی بودوبنده این پنج سال را درمدرسه سیاسی تمام کردم وبعدوارد مدرسه حقوق تهران شدم که تازه بوسیله چندنفر معلم فرانسوی تشکیل شده بود. مدرسه حقوق تهران را نیزدرمدت دوسال تمام کردم ولیسانس آنجا را گرفتم ومدتی هم بیکار ماندم وبه کارآموزی وکالت یا دگستری پرداختم تا آنکه درسال ۱۳۰۷ درکنکور دانشجویان اعزامی دولت به اروپا شرکت کردم وقبول شدم وباکاروان اول دانشجویان عازم فرانسه شدم. دراین سفر من ودونفردیگر ازدوستان صمیمیم همراه بودیم وآنها یکی دکتر عبدالحمیداعظم زنگنه بود ودیگری دکترسیدعلی شایگان که تمام مدت پنج سال مدرسه سیاسی با هم دریک کلاس وهمیشه با هم همدرس، همکاروهمراه، همسفروحتی هم منزل بودیم. آنها نیزمانندمن همان مدارک تحصیلی را داشتند.

س ـ آقای دکتر، آن مدرسه ای که شما فرمودید فرانسوی ها سرپرستی میکردند درآنجا به زبان فرانسه تدریس میکردندیا فارسی؟

ج ـ بله به زبان فرانسه تدریس میکردند.

س ـ شما زبان فرانسه را کجا یا دگرفته بودید؟

ج ـ ما پنج سالی که درمدرسه سیاسی درس میخواندیم درآن تدریس زبان فرانسه وسعت عظیمی داشت بطوریکه تقریبا " هرروز دوساعت نزدمعلمین ایرانی یا فرانسوی به فراگرفتن آن مشغول بودیم.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو - کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۲

بله معلمین آن مدرسه حقوق فرانسوی بودند. یکی اسمش مسیو Hess بود که به اقتصاد و حقوق مدنی فرانسه درس میداد، دیگری مسیو دولاپوژ De Lapouge که درسهای مختلفی داشت، سومی شخص بیسواد عامی بود بنام بارون فراشون Baron Frachon که او هم درسهای دیگری بر عهده داشت. این مدرسه قبلا" جزو وزارت عدلیه و آن را نصرت الدوله فیروز تأسیس کرده بود ولی در زمان تحصیل ما جزء وزارت معارف شده بود. این معلمین هرکدام یک مکرر یا Répétiteur داشتند یعنی علاوه بر اینکه خودآنها به فرانسه تدریس میکردند یک نفر ایرانی هم درس آنها را بفارسی بیان میکرد. ما چون دیپلم مدرسه سیاسی داشتیم توانستیم دوره سه ساله آنرا در دو سال تمام کنیم. وقتی وارد پاریس شدیم آنوقت آقای حسین علا سفیر ایران و سرپرست ما هم بود. ایشان امر کردند که ما تحصیلات حقوق را باید از سر بگیریم. این بود که ما با وجود داشتن لیسانس از مدرسه حقوق تهران مجددا " از سال اول شروع به تحصیل حقوق کردیم. بنده سه سال اول را در دانشکده حقوق دانشگاه شهرنانسی تحصیل کردم ولیسانسیه شدم وسه سال بعد دوره دکتری ام را در دانشکده حقوق دانشگاه پاریس به پایان رساندم ویک رساله پایان تحصیلی بنظر خود بسیار معتبر نوشتم که مشهور شد.

س - حدود چه سالی بود؟

ج - حالا عرض میکنم. تحت عنوان اقتصاد روستائی ونظام زمینداری در ایران.

فرانسه اش Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de l'Iran

بنده به اطلاع خودم برای بار اول اولین کسی بودم که بموجب مدارک متقن تاریخی ثابت کردم که رابطه مالک وزارع در ایران از جمله‌ی روابط حقوق خصوصی و از قبیل قراردادهای آزاد، مزارعه ومساقات که در فقه اسلامی وجود دارد نیست بلکه ناشی از حق حاکمیت وناشی از حق خراج دولت است، خراجی که در زمان ساسانیان در ایران معمول بوده وبعدا" خلفای اسلامی هم عین آن ترتیب را ادامه دادند واین حق خراج وحق دیوانی بعدا" در دوره ملوک الطوایف بوسیله‌ی قدرتمندان غصب شده وبنا براین رابطه مالک با زارع بیش از آنکه رابطه دوشریک وبیش از اینکه رابطه‌ی حقوق خصوصی باشد رابطه حاکم است با تابع ومالک پیش از آنکه مالک زمین باشد مالک رعیت وحاکم بر رعیت است. این رساله ای بود که من نوشتم که شاید گردآنموقع در ایران شهرت وانعکاس پیدا میکرد برای من مایه‌ی زحمت میشدولی آن کتاب در کنج کتابخانه‌های دانشگاههای فرانسه باقی ماند. بعدا زشش سال ما به ایران مراجعت کردیم یعنی در اواخر سال ۱۳۱۳ . در اوایل سال ۱۳۱۴ من به سمت دانشیاری وارد خدمت در دانشکده حقوق شدم. در مدت شش سال قبل از ورود آثار جنگ بین المللی دوم به ایران یعنی تا سال ۱۳۲۰ من علاوه بر سمت استادی دانشکده‌ی حقوق سمتهای اداری دیگری هم داشتم . از جمله مدتی معاون اداره کل اوقاف بودم، مدتی رئیس اداره تعلیمات عالیه ورئیس دبیرخانه دانشگاه تهران در وزارت فرهنگ وبعد مدتی رئیس اداره حقوقی بانک ملی وبعد رئیس اداره کل آمار وبررسیهای وزارت دارائی واقتصاد شدم. ولی در تمام این مدت از یک نقطه ضعف رنج میبردم وآن نقطه این بود که چون از خانواده رؤسای سنجابی بودم وغالب رؤسای سنجابی یا زندانی بودند یا فراری ویا تحت نظر. عموی بزرگم چندین سال در همدان ودر تهران زندانی بود. پدرم در تهران در تحت نظر بود ویک عموی دیگرم بر اثر سوء تفاهم یا بر اثر وحشت در سال ۱۳۰۹ که تعقیبش میکردند مهاجرت کرد وبه روسیه رفت ودر آنجا در دام بزرگ دستگاه استالینی افتاد وآنطور که بعدا" از بعضی از مطلعین مهاجر ایرانی شنیدم جزء دستگیرشدگان وتصفیه شدگان دوره‌ی —

استاًلین گردید. بمناسبت این سوابق خانوادگی دستگاه تأمیناتی وشهربانی ایران نسبت به من همیشه مراقب ومواظب بود، همیشه مثل اینکه چشم تیمسار مختاری را پشت سرخودم میدیدم. درآنموقع شخصی بنام سروان مقدادی مأمور اموربشایربود وهروقت لازم میشدکه من ازشهرتهران مثلا" ازکرج یکقدم بیرون بگذارم باید بروم وازاواجازه خروج بگیرم. بیقین میدانستم که درخانه ی من بعضی از کلفت ها ونوکرها مأمورهستند. حتی یکوقتی خبردارشدم ودرروزنامه خواندم که عده ای را به اتهام کمونیستی گرفته اند یعنی آن پنجاه وسه نفرمعروف را، درروزنامه دیدم که اتهام بعضی ازآنها صرفا" داشتن بعضی ازکتابهای کمونیستی است. من با اینکه بطوری که بعدا" شاید صحبت بکنم کمونیست نبودم ولی هم رساله ی مانیفست راداشتم وهم یک دوره کامل کاپیتال وهم یک جلدکتاب اقتصاد شوروی را که بوسیله یکی ازعلمای اقتصادی شوروی نوشته شده وبه فرانسه ترجمه شده بود. این بودکه یکشب نوکروکلفت ها را به بهانه ای ازمنزل خارج کردیم من وخانمم چندین ساعت مشغول کتابسوزی شدیم. کتابها راسوزاندیم وخاکستر آنها را هم باآب شستیم .خلاصه آنکه دراین مدت من درعین اینکه وضعم دردانشگاه خوب بودودرخدمات اداری هم رویهمرفته درحال پیشرفت بودم ولی همیشه این خوف واین وحشت راداشتم وبااحتیاط رفتارمیکردم تااینکه قضیه جنگ بین الملل دوم پیش آمدومنجربه سقوط رضاشاه شد.

س- حالا که صحبت ازرضاشاه شد من مایل هستم که شما بعقب برگردیدویک مقداری راجع به شخصیت رضاشاه وسوابق اوتوضیح بفرمائید که اصولا" رضاشاه کی بودوازچه خانواده ای آمده بودوچه نوع وابستگی های اجتماعی وسیاسی داشت ؟

ج- عرض کنم مطالبی که مادراین صحبتها موردبحث قرارمیدهیم بعضی ازآنها را من فقط شاهدوناظربوده ودخالت مستقیم درآنها نداشته ام ودربعضی دیگربنحوی کم یازیاددخیل بوده ام. من کوشش میکنم آنچه رادریافته ام برطبق درک خود بانهایت بیطرفی وصداقت بیان بکنم ولی بسیارهم ممکن است درمسائل وحوادث و -

امورى كه مربوط به اشخاص ديگرى است اشتباهاتی وجود داشته باشد. اما این اشتباهات از روی عمد وسوء نیت نیست. آنچه را میگویم صادقانه است هرچند ممکن است منطبق بر واقعیات نباشد. در مسائلی که خود من وارد بوده‌ام البته کوشش میکنم آنچه را روشنتر بیان نمایم ودر صداقت آنها تأکید دارم.

س- بسیار ممنون خواهم شد.

ج- راجع به رضاخان که الان صحبت بود باید بگوئیم آنچه در دوران عمر ما وحتی نسلهای پیش از ما بر مملکت ما وملت ما گذشته ناشی از موضع وموقعیت جغرافیائی ما است که از یکطرف در جریان قرن نوزده در طول دوهزار کیلومتر مجاورشده‌ایم با یک امپراطوری متجاوز واستعمارگر مثل امپراطوری تزار که قسمتی از سرزمین اصلی ایران را تصرف کرد وضمیمه خود نمود واگر تجاوز بیشتر نکرد ووصیت نامه معروف ومشهور پطرکبیر را برای رسیدن به دریای گرم وخلیج فارس عملی نساخت به سبب برخورد وتصادم با یک امپراطوری نوظهور دیگری بود که امپراطوری صاحب شبه قاره هندوستان باشد. از طرف دیگر سرتا سر جنوب کشور ما بر ساحل خلیج فارس ودریای عمان قرار دارد ومشرف بر این نواحی است که مخزن ومنبع یکی از بزرگترین منابع انرژی دنیا است وراه عبور این منابع به جهان غرب وبه جهان صنعتی است. همین موضع وموقع جغرافیائی حوادث ایران را در تمام دوران عمر ما وشاید مدتها قبل از عمر ما تحت تأثیر خود قرار داده است. اگر بر آنچه که در عمر ما گذشته است نظر وتأمل کنیم از قبیل حوادث مشروطیت، قضایای جنگ بین-الملل اول، اشغال ایران در جنگ بین الملل اول، قضیه کودتا ۱۲۹۹ ودیکتاتوری رضا شاه واشغال ایران در جنگ بین الملل دوم، نهضت ملی مصدق وملی شدن صنعت نفت وکودتای مجدد ۱۳۳۲ ودیکتاتوری محمدرضا شاه وقضایای دیگری که منجر به انقلاب اخیر ایران شد درمی یابیم که سرچشمه وعلت اصلی تمام آنها مربوط به همین موضع وموقع جغرافیائی بسیار حساس برای خود مملکت ما وبرای جهان است. این موقعیتی است که از لحاظی هم ممکن است به ما قدرت بدهد وسودمند باشد وهم از جهاتی پر از مخاطره باشد. پیش آمد رضا شاه هم درحقیقت خودش یک مرحله از مراحل همین موقعیت جغرافیائی است. برای توضیح این نکته بنظرم لازم میآید که بحث طولانی تری بکنیم

اگرچه نمیدانم تا چه حد در این مسائل مجال صحبت داریم.

س ـ هرچقدر که شما مایل باشید و اطلاع داشته باشید.

ج ـ برای توضیح نکته‌ای که اشاره کردم مثلاً" مشروطیت را در نظر بگیریم این نهضت گرچه برحسب تمام ظواهر یک نهضت ضد استبدادی بود اما در واقع هدف اصلی آن ضد استعماری بود. برای اینکه پادشاهان قاجار بخصوص از تاریخ ترکمنچای به بعد بکلی تسلیم سیاست امپراطوری شمال و بعد امپراطوری همسایه جنوبی شده بودند.
استعمارگران چنان در امور مملکت مادی اثروفی نفوذ بودند که دستگاه دولت، دستگاه رسمی مملکت بی اثر و خنثی شده بود، در ملت ایران و در افکار عمومی مردم احساساتی که ضد دستگاه استبدادی بصورتهای مختلف نمایش داده میشد در واقع تجلی احساس ملی عمیق ملت ایران علیه استعمارگران آن زمان بود. مردم ایران مشروطه را بیشتر از این جهت و حاکمیت ملی را از این جهت میخواستند که دستگاه حکومت دست نشانده و فاسد و عامل سیاست خارجی و بالنتیجه استثمار سیاست خارجی را از بین بردارند.
بهمین دلیل هم بود که بلافاصله بعد از نهضت مشروطیت استعمارگران خارجی نسبت به مشروطیت ایران موضع مخالف گرفتند. دولت تزار بلافاصله حمایت از محمدعلیشاه را پیش گرفت و آنچه توانست کوشش کرد که او را نگهدارد، محمدعلیشاه بعد از اینکه از ایران اخراج شد به کمک روسها قشون بدایران وارد آورد و سالارالدوله از طرف دیگری به تحریک آنها علیه مشروطیت قیام کرد و یا اینکه در سالهای اول مشروطیت سیاست انگلیس به رقابت با دولت استعماری روس مشروطه‌خواهان ایران را تقویت و حمایت میکرد ولی دیری نگذشت که منافع جهانی او یا برخورد و تصادم آنها با همدیگر ایجاب کرد که دولت استعماری انگلیس هم با دولت تزاری روس کنار بیاید و دست از طرفداری مشروطه‌طلبان و نهضت ملی و آزادیخواهی ایران بردارد. بطوریکه همان یکی دو سال بعد از مشروطیت بود که روسها و انگلیس ها با همدیگر توافق کردند و قرارداد ۱۹۰۷ را راجع به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین خودشان منعقد کردند و از آن تاریخ کارشکنی این دو دولت در کار ایران توسعه یافت و روز مره و همه جانبه شد.
در سالهای قبل از آغاز جنگ جهانی اول وضع ایران بجائی رسیده بود که هیچ اقدام عملی

ومؤثربرای اداره‌ی امورمملکت ، پیشرفت اصلاحات ، وپیشبرداصول مشروطیـــت در ایران غیرممکن وغیرعملی شده‌بود. همین کیفیت وهمین وابستگی بسیاری ازرجال داخلی مملکت ودستهاندرکاران حکومت که اکثراحیان القاب " دوله‌هـــا "و " سلطنه‌ها " آنهائی که مرتبا" وزیروحاکم میشدند رسما" تحت الحمایه ایـــن دولتها شده‌بودند و هرزمان حکومت رسمی ایران میخواست نسبت به آنها اجـــرای قانون بکندسفارتخانه‌وقونسولخانه‌های دولتهای استعماری ازآنها حمایت میکردند. چنانکه درگیری آنها با شوستر خزانه‌دارایران یکی ازعللش برسرهمین موضـــوع گرفتن مالیات ازشعاع السلطنه‌معروف بود. این کیفیات سبب شده بودکه‌احســاس نفرت عمیقی نسبت به‌هردوسیاست استعمارگردرایران پیدا بشود. درآن زمـــان درپارلمان ایران هما نطوریکه‌میدانید دوحزب وجودداشت . یکی حزب دموکـرات که‌خیلی تندرو، خیلی ملی، خیلی اصلاح طلب وتاحدی کم‌وبیش سوسیال دموکـــرات منش بود. یکی هم حزب اعتدال که‌محافظه‌کارتربودند. موقعی که‌جنگ جهانـــی اول آغازشدوروسها قشون واردایران کردندوقشون آنها تاقزوین آمدوازقزویـــن همتجاوزکرد، یک هیجان عمومی درتهران بوجودآمد. حتی احمدشاه هم حاضرشـــده بود که‌ازتهران خارج بشودوبه‌اصفهان برود . دربرابراین اوضاع وحشتزا ملیـون ایران چه‌ازحزب دموکرات وچه‌ازحزب اعتدال باهمدیگر ائتلاف کردند. البتـــه آلمانها هم درآن زمان فوق العاده فعالیت داشتند. دوره قیصر آلمان ویلهمدوم وفعالیتهای عجیب آنها بود. ملیون ایران ومردم ایران به‌علت خصومتی که‌بـــا سیاست استعماری روس وانگلیس داشتندطرفدار آلمان شده‌بودند. ضمنا" دولـــت عثمانی هم که‌یک دولت اسلامی بود درآن تاریخ باآلمان متحدبودکه‌البته‌تبلیـــغ اتحاداسلامی آنها هم بی تأثیرنبود. دراینموقع بافعالیتی که‌آلمانی ها کردنـــد وباوحشتی که‌درداخل مملکت بوجودآمده‌بودقضیه مهاجرت صورت گرفت . جمـــع کثیری ازهردوحزب واشخاص خیلی مؤثروناسی سیاست ایران همه‌یکمرتبه‌تهـــران را تخلیه کردندوبه‌قم آمدند وازقم به‌اصفهان رفتند وازاصفهان به‌کرمانشاه‌رسیدنـد وچنانکه‌گفتیم‌حکومت مقاومت ملی تشکیل دادند. ژاندارمری ایران که‌درآن تاریخ

بوسیله‌سوئدی ها تعلیم داده‌میشد وازافسران نسبتا " درس‌خوانده‌وفوق العاده وطن دوست وطرفدارآزادی ومشروطیت تشکیل میشد اکثرا " باهمین افرادمهاجرهمراه شدند ودربرابر روسها ایستادگی وجنگهای نمایان کردند ولی چون نیروی کافی نداشتند عقب نشستند تااینکه به‌کرمانشاه رسیدند. برخلاف نیروی ژاندارمری نیروی قزاق ایران که‌بوسیله‌افسران روسی تعلیم داده‌میشد درهمه‌جا ودرهمه‌ی موارد همراه‌روسها وراهنمای قشون روسها بودند وباآنها میآمدند وباآنها همکاری میکردند. این جریان نهضت مهاجرت بی شک یک نهضت ناسیونالیستی ، یک نهضت ملی ووطن خواهانه بود ولی متأسفانه‌نهضتی نسنجیده وبی اساس‌بود. آلمانیها وعثمانی ها درموقعیتی نبودند که‌بتوانند واقعا " کمک مؤثری به‌آنها برسانند وخودمهاجرین ومجاهدین ایران نیز فاقد نیروومهمات لازم بودند. روسها قسمت عمده‌ی ایران رااشغال کردند. یک باردوبار با عثمانی ها درداخل ایران برخورد‌های مهمی داشتندجلورفتند، عقب نشستند بازجلورفتند. تاآنکه درسال ۱۹۱۷ انقلاب عظیم درداخل روسیه اتفاق افتاد وحکومت تزارودستگاه تزارسرنگون گردید. دراین تاریخ نهضت مهاجرت به نقطه‌ی پایان خودرسیده‌بود وقسمتی ازمهاجرین چنانکه گفتیم به‌استانبول رفتندوبقیه‌آنها که‌درایل سنجابی متواری ومهمان بودندپس‌ازگرفتن تأمین ازروسها وانگلیس ها به‌اوطان خودمراجعت کردند.

این مقدماتی راکه‌بنده میگویم شایدمطلب رایک کمی طولانی میکندولی درتوضیحات ما ودرروشن کردن مسائل بی اثرنیست ازاین جهت است که‌بنده...

س ـ بله‌شما بفرمائید. مطالبی راکه‌شما لازم میبینید بفرمائید.

ج بله . براثر این انقلاب دولت انقلابی روسیه‌گرفتارمشکلات داخلی خودودرگیر جنگ باسردارهای یاغی خودبودومتحدین اروپائی روسیه به‌عوامل ضدانقلاب کمک میکردندودوسه‌سالی وضع آن مبهم بود.

درحالتی که‌دولت انقلابی روسیه گرفتاریهائی داشت میدان برای انگلیسی ها خالی شدوانگلیس ها جای روسها رادرایران گرفتند. روسها که‌ایران راتخلیه‌میکردند

فرماندهان قشون آنها مثل ژنرال باراتف که فرمانده کل قوای روس بود و کلنل معروفی بنام کلنل بی چراخف که از فرماندهان معروف و مؤثر آنها بودند خودشان را و قزاق‌های ایرانی همراه خودشان را تحت اختیار انگلیس‌ها قرار دادند. انگلیس‌ها هم که میدان را خالی دیدند از حدود ایران گذشتند و حتی به آذربایجان روسیه هم وارد شدند و سوداهای دیگری در سر داشتند که در آنجا با بلشویک‌ها مواجه شدند و عقب نشستند و شکست خوردند و به دنبال آنها بلشویک‌ها هم تا انزلی ورشت آمدند. درمدت این خلاء که پس از انقلاب و آشفتگی روسیه پیش آمده بود انگلستان که در ایران میدان دار واحد و مطلق شده بود و حکومت‌ها را به میل خودش منصوب و منفصل میکرد حکومتی به دلخواه خویش برسر کار آورد که در تاریخ میهن ما به رسوائی و خیانت معروف است و آن حکومت وثوق الدوله بود. سودای اصلی زمامداران انگلیس در آن تاریخ یکپارچه کردن امپراطوری عظیم انگلیس از مصر تا سنگاپور بود. چون مدعی و منازع دیگری برای خود نمیدید قصد داشت که ایران برحسب ظاهر مستقل را نیز در حلقه ارتباط امپراطوری گسترده خویش وارد کند. بدین منظور قرارداد تحت الحمایگی ۱۹۱۹ را بوسیله حکومت وثوق الدوله ونصرت الدوله فیروز که وزیر دادگستریش بود و صارم الدوله که وزیر دارائی بود و دلالی وهوچیگری سیدضیا برایران تحمیل کردند. درهمان زمان باتدابیری شاه ایران را هم به اروپا بردند که در آنجا دربرابر اروپائی‌ها و آمریکائی‌ها که مشغول بستن قرارداد ورسای بودند رضایت وقبول او را نسبت به این قرارداد بگیرند زیرا آن قرارداد که یک قرارداد شرم آور و سارقانه بود حتی در محافل خارجی مورد اعتراض واقع شده بود چنانکه رئیس جمهور آنوقت آمریکا ویلسون هم نسبت به آن اعتراض کرد که این را هم شما لابد اطلاع دارید.

س – بله. درضمن شما اینجا صحبت از احمدشاه کردید من میخواستم یک سئوالی از شما بکنم و آن اینست که من بارها شنیدم وخواندم که احمدشاه از انگلیسها ماهیانه حقوق دریافت میکرد، آیا این مطلب صحت دارد؟ یعنی منظورمن اینست که آنچنان که میگویند که احمدشاه آدمی آزادیخواه و پادشاهی بود دموکرات و مشروطه‌خواه آیا این حرفها چندان حقیقت ندارد؟ میخواستم ببینم که شما اطلاعی دراین مورد دارید؟

ج - احمدشاه تا آنجائی که بنده اطلاع دارم آدم ضعیفی بود. آدمی ترسو و بعلت ثمن وچاقی فوق العاده ای که داشت بیمار و بیحال بود. اما از لحاظ مالی آدم درستی بود. دزدی و مداخله در امور مالی و یا تحصیل ثروت فوق العاده از او در ایران دیده نشد. در آن زمان دولتهای ایران مخصوصا " دولت وثوق الدوله که این قرارداد را بسته بود ماهیانه از انگلیسها برای چرخاندن کار خودشان و برای کارهای سیاسی شان پول میگرفتند. یکی از کارهای عمده آنها این بود که در میان احزاب و باقی ماندگان احزاب تفرقه بوجود بیاورند و زمینه را برای قرارداد درست بکنند و انتخابات مجلس چهارم را هم در همان سالهای فترت مجلس به آن منظور کردند که یک عده وکلای موافق با قرارداد انتخاب بکنند و روزنامه ها و احزاب را هم موافق با آن بکنند. این بود که در داخل حزب دموکرات در داخل آنهائی که در تهران مانده بودند خیلی فعالیت کردند مخصوصا " نصرت الدوله که یک سازمانی، طرفدار خودشان بوجود بیاورند و حزب دموکرات در آن موقع به دو دسته تقسیم شدند که در تاریخ آن حزب معروف شدند به تشکیلاتی و ضدتشکیلاتی. ضدتشکیلاتی که رهبر آنها مرحوم سیدمحمدکمره ای بود آنهائی بودند که ملی بودند و میدانستند آن کارگردانهائی که میخواهند دخالت تشکیلات بدهند کسانی هستند که میخواهند برای نصرت الدوله و وثوق الدوله کار بکنند. باری احمدشاه را که انگلیسها و آن حکومت به اروپا بردند و با همه ضعف و ناتوانی و بیحالی که داشت این آخرین پادشاه قاجار این نیک نامی را برای خودش حفظ کرد که مطلقا " درباره آن قرارداد یک کلام در مهمانی ها و در مجالس رسمی آنجا بر زبان نیاورد و این یکی از عقده های سیاست انگلیس علیه او بود.

بعلت اینکه مردم ایران مقاومت شدید در برابر قرارداد کردند و بعلت اینکه حکومت انقلابی در روسیه استقرار یافت و آن سردارها و یاغی ها از بین رفتند و دیگر اجرای آن قرارداد ۱۹۱۹ و اعمال امپراطوری از مصر تا سنگاپور به آن صورت عملی نبود، انگلیسها در این موقع به فکر و تدبیر دیگری افتادند. و آن این بود که در مقابل

این فکر واین نهضت انقلابی جدید که در روسیه بوجود آمده از لهستان تا افغانستان بسلسله زنجیره دفاعی بوجود بیاورند. بنابراین لازم بود که در ایران یک نیروئی بوجود بیاید که از یکطرف هم از بروز وظهور سازمانها وحرکتها وهیجانهای انقلابی وآزادیخواهی واستقلال طلبی جلوگیری کند وهم از طرفی سدی در برابر رسوخ این فکر انقلابی باشد که در شوروی بوجود آمده است. از همان آغاز مشروطیت ودر جریان جنگهای جهانی اول بر مشروطیت ایران لطمات بزرگ وارد آمده بود، جریان مهاجرت بکلی بی اثر، احزاب پراکنده وبی اعتبار شده واز مشروطیت نتایجی که انتظار میرفت حاصل نشده بود. معذالک این امید ویقین بود که اگر در پایان جنگ نیروهای خارجی از ایران بروند با جو استقلال طلبی وآزادیخواهی وبخصوص با تجربیاتی که از انقلاب سوسیال دموکراسی آلمان وانقلاب روسیه بوجود آمده بود نهضت آزادیخواهی واستقلال طلبی مردم به کیفیت دیگری احیاء بشود ودر واقع نهضت مشروطیت را تکمیل بکند. با توجه به این نکته این اندیشه برای کارگردانان انگلیسی که در آن تاریخ ایران را تحت اشغال نظامی خود داشتند قوت گرفت که باید در ایران یک حکومت مقتدر ولی انقلابی نما بر سر کار بیاورند. حکومتی که بتواند خودش را در مقابل مردم بیک صورت ترقی خواه نشان بدهد تصمیم یا بهتر بگوئیم توطئه بر این قرار گرفت که این حکومت بر اثر یک کودتا بوجود بیاید چون نیروی ژاندارمری بعلت سوابقی که با ملیون داشت مورد اعتماد نبود بنابراین میبایستی این کار بوسیله قزاقها صورت بگیرد. درمیان قزاقها در آن زمان افسرانی سابقه دار تر وبا درجه بالاتر از رضاخان بسیار بودند. بسیاری اشخاص از رهبران سیاسی ومذهبی ما معتقد هستند که رضاخان را که از اول انگلیسها برگزیدند تمام مراحل آینده اورا پیش بینی کردند. مثل اینکه پیش بینی شده بود که ایشان باید اول بعنوان رئیس دیویزیون قزاق، بعد بعنوان وزیر جنگ بعد بعنوان نخست وزیر، بعد بعنوان خواهان جمهوریت فعالیت بکند تا به پادشاهی ودیکتاتوری برسد. ولی اینها به نظر من ناشی از ساده لوحی وناشی از اتکالی بودن ما وناشی از عقده ها وکینه هائی است که در ما نسبت به خارجی ها و

افرادهست وباواقعیت تطبیق نمیکند . کارگردانان کودتا با اشخاص مختلف صحبت کردند . حتی معروف است که با امیرموثق نخجوان هم مذاکره ای در این باره بعمل آوردند ولی او افسری محافظه کار وترسو ومقرراتی بود ، چنانکه بعداً " هم نشان داد . درآنموقع ژنرال بزرگ انگلیسی که فرمانده نیروی انگلیس در ایران بود وبعداً " رئیس کل ستاد انگلستان شد ژنرال آیرن ساید دربین افسران قزاق شخصی را انتخاب کردوبه توطئه گران کودتا معرفی نمودوآن رضاخان سردار سپه بود . این انتخاب صرفاً " براثر تصادف وبرای این بودکه آن کودتا صورت بگیرد اما تاریخ نشان داد که نظر او درتشخیص کفایت وتوانائی این شخص درست بوده است . صحیح است که انگلیس ها درسالهای اول ازنقش او درایران حمایت وپشتیبانی کردندولی درحقیقت کاردانی وکوششهای خوداوبودکه اورا بعداً " به مراحل دیگری تا پادشاهی رساند . بهرحال زمینه این کودتا فراهم شده بود وموقعی که قزاق ها واردپایتخت شدند بقدری زمینه آماده شده بودکه بدون برخورد با هیچگونه تصادفی واردتهران شدند ومراکز حبس را تصرف وشروع به دستگیری اشخاص کردند . البته این حکومت میبایستی خودش را ترقی خواه ، انقلابی شما ، ضدآن قرارداد ۱۹۱۹ ، طرفدار قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی وضداشرافیت ، ضد سرمایه داری، طرفدار طبقات کارگروزحمتکش معرفی نماید کسی که برای اینکار انتخاب شده بودهمان سیدهوچی دلال قرارداد ۱۹۱۹ وسایشگر همان قرارداد یعنی سیدضیاء طباطبائی بود . اوشروع به هوچیگری کرد وتمام صاحبان القاب " دوله " و" سلطنه " را همه را گرفت وزندانی کرد . عده ای ازشاهزادگان قاجاررا گرفت ، عده ای ازسرمایه داران را گرفت ، جمعی از افراد سیاسی واحزاب را گرفت ونطق ها وهوچی گری ها کرد . ولی درواقع لبه تیزکودتا درنظرکودتاگران درآنموقع برضداحمدشاه بودکه ازیک طرف میخواست مطابق با قانون اساسی ومشروطیت رفتاربکند وحاضربه ترتیب دیگری نمیشدوبعدهم با قرارداد ۱۹۱۹ موافقت نکرده بود . سیدضیاء الدین ضدشاه بودواحمدشاه نیزنسبت به اونفرت داشت . ازکاردانی های رضاخان یکی این بودکه درآنموقع با اینکه فقط عنوان فرماندهی قزاق داشت ایستادگی ومقاومت کردوبا قدرت وزورآزمائی

خودش اولا" وزیرجنگ بیکفایت سیدضیاء را ازکاربرکنار کرد. سیدضیاء شخصی را بنام ماژور مسعودخان کیهان که نه جزو تشکیلات قزاق بود و نه جزو تشکیلات ژاندارمری وزیر جنگ کرده بود. ولی رضاخان درظرف چندروز اورا برکنار کرد و خودش وزیرجنگ مقتدر شد و چون تشخیص اختلاف بین شاه و سیدضیاء نخست وزیر را میداد جانب شاه را گرفت. از طرف دیگران توطئه گران و مسببین خارجی کودتا چون هوچی گری ها و انقلابی نمائیهای سید را تحریک کننده و مضر و منفی تشخیص میدادند از حمایت او دست کشیدند. این بود که دریکشب و بناگهان همان رضاخان سردار سپه مأمور شد و به سیدضیاء حکم انفصالش را داد و از ایران تبعید کرد و قوام السلطنه که والی خراسان بود، و به تهران برای زندانی شدن فرستاده شده بود، در بین راه به نخست وزیری انتخاب کردند. رضاخان در این موقع وزیرجنگ ایران است، و وزیرجنگی است که قدرت خودش را کاملا" نشان داده است. تمام حکومتهائی که بعداز سیدضیاء برسرکار آمدند اورا درسمت خود ابقاء کردند. قوام السلطنه همانطوریکه بعدا" هم نشان داد یک نخست وزیر توانا و فهمیده بود. در آنموقع هم که از راه رسید و نخست وزیر شد جوان تر و توانا تر بود ولی درمقابل رضاخان نتوانست مقاومت بکند. رضاخان که " حضرت اشرف " مطلق شده بود و به توسعه و تحکیم تشکیلات خود و به حفظ قدرت خویش پرداخت و هرجا مخالفتی که با خودش میدید با نیروی تمام سرکوب میکرد، روزنامه هائی که مخالفش بودند سرکوب شدند حتی چندنفر از روزنامه نگاران آن زمان را گرفت و به چوب بست. بطورکلی وحشتی آفریده بود که کمتر کسی دربرابر او قدرت عرض وجود داشت. درسمت وزارت جنگ اولین کاری که کرد این بود که چندادارهٔ مهم وصول مالیات را ضمیمه وزارت جنگ نمود تا ازجهت مصارف برای اینکه قشون تأمین و استقلال کامل داشته و محتاج به این نباشد که دست بسوی دولتهای وقت دراز بکند. این استقلال مالی استقلال قدرت هم به او داد. بعداز آن سازمان ژاندارمری را که تا آن زمان رقیب تشکیلات قزاق محسوب میشد به وزارت جنگ منضم نمود و سازمان واحدی برای نیروی نظامی ایران بوجود آورد. ارتش ایران را به پنج لشکر تقسیم کرد و هرقسمت از شمال و جنوب و شرق و غرب را تحت فرماندهی یک امیرلشکر قرار داد - امراء لشکر را ازقزاقان مورد اعتماد خود انتخاب کرد مانند احمدآقا

معروف به‌قصاب لرستان برای امارت لشکر غرب .

س - سپهبد امیراحمدی .

ج - بله سپهبدامیراحمدی . امیرلشکر خراسان جانمحمدخان معروف بود، امیرلشکر شمال طهماسبی بودودیگران ، امرأ لشکردیکتاتورهای نظامی استانها وشهرستانها محسوب میشدند. درابتدای کودتا نهضت های مقاومتی درمقابل حکومت دیکتاتوری میشد. یکی ازآنها نهضت مرحوم کلنل محمدتقی خان پسیان رئیس ژاندارمری خراسان بودکه‌نیروئی گردآورد وخیلی هم محبوب مردم بود وامیداین بودکه‌بتوانند کلاری بکندولی با مخالفتها ئی که‌با اوشد وبا بی پروائی هائی که‌داشت درجنگ با ایلات و عشایر خراسان ایل زعفران لو قوچان درمیدان جنگ متأسفانه‌کشته شدونهضت او بکلی بی نتیجه ماند. ازطرف دیگرنهضت جنگل میرزاکوچک خان دراینموقع دچار تفرقه شده‌بود بطوریکه همه‌ازدور اوپراکنده شده‌بودند ورضاخان توانست خالو قربان معروف را به‌سمت خودش بکشد وافراددیگری هم ازکمونیست ها وچپی ها که‌با میرزاکوچک خان بودند ازدورا وپراکنده شدندمثل عمواوغلی واینها ، وآن جوانمرد فداکارآواره شدوبه‌وضع تاگواری ازبین رفت . بنابراین با این کیفیت روزبروز وضعیت رضاخان محکمترومستحکمتر میشد. دراینموقع دوره‌ی چهارم مجلس یک دوره برگشت به‌اصول مشروطیت حساب میشد ولی خوداین مجلس با کیفیتی انتخاب شده‌بود که‌غیرازوکلای تهران که‌مردم انتخاب کرده‌بودندغالب نمایندگان شهرستانها در دوره‌های مختلف بوسیله‌حکومتها وبامداخله آنها ومخصوصا " بیشتربرای موافقت با قرارداد ۱۹۱۹ انتخاب شده‌بودند وآنها قابلیت اینکه‌بتوانند یک هیجان وحرکت ونهضت ملی دردنبال وبه‌تکمیل مشروطیت بوجودبیاورند ودرمقابل قدرت دیکتاتوری مقاومت کنند نداشتند این بودکه رضاخان روزبروز نیروی خودراقوی ترمیکرد وحکومتهای مختلف ازجمله حکومت مستوفی الممالک ، حکومت مشیرالدوله وحکومت مجددقوام السلطنه، مشیرالدوله‌هیچ یک نتوانستند تغییری دروضع وقدرت او بدهند تااینکه‌رضاخان موفق شدبیک کیفیتی احمدشاه‌راازایران بدرقه‌کندوبه خارج بفرستد ودرزمانی که‌احمدشاه درخارج بود علیه حکومت مرحوم مشیرالدوله

یک قیام ساختگی ازیکعده مردم اوباش وباز اری بوجود آوردکه مشیرالدوله ناچار باستعفاء شد وقتی که مشیرالدوله استعفا دادا حمدشاه، یقینا " با تأکیدوفشار وتوصیه هائی که ازخارج بعا میشد، حکم نخست وزیری برای سردار سپه فرستاد. در این زمان کم کم سردار سپه رضاخان شروع به تحکیم موضع خودش بعنوان شخصیت اول و منحصر بفرد ایران کردوکسی راکه دربرابر خودمیدیدکه باید ازبین ببرد همان شاه بود. احمدشاه هم درخارج متوجه این جریان گردید. اوهم درداخل مملکت اقدامات وتحریکاتی کرد. از آن جمله با خزعل وبا والی لرستان ارتباط یافت ولی فاتحه ی سلطنت احمدشاه خوانده شده بود. خزعل باخفت وخواري تسلیم شدووالی به بغداد گریخت. دوره چهارم مجلس که به پایان رسیددرانتخابات دوره پنجم دستگاه دیکتاتوری طوری عمل کردکه به استثنای شهرتهران کهانتخابات آزاد ورئیس انجمن نظارتش مرحوم مشیرالدوله بودورجال موردتوجه مردم مانندد کترمصدق ومشیرالدوله و مستوفی الممالک ومؤتمن الملک ومدرس وغیره انتخاب شدند درشهرها ونواحی دیگر تقریبا " یکپارچه اشخاصی بوسیله عوامل لشکری وکشوری رضاخان انتخاب شدند که همه تابع نیات واراده ی اوبودند.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو ـ کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۳

در این زمان فکر اول رضاخان سردار سپه نخست وزیر این بود که جمهوریت در ایران بوجود بیاورد وخود اورئیس جمهور مملکت بشود. علاوه برنیروی نظامی که در اختیار مطلق او وعلاوه برنمایندگان صوری مجلس که تسلیم محض بودند، عده کثیری از هوچیها وسردمداران مجلات وروزنامه نگاران را هم پیرامون خود جمع کرده بود که از آن جمله یکی آن هوچی ها وعوامل خودفروخته ای اوعلی دشتی مدیر روزنامه شفق سرخ بود که مقالات ضد احمدشاه وعلمداریش برای جمهوریت معروف ومشهوراست.
نهضت جمهوری خواهی رضاشاه را من درست بخاطر دارم. در آن تاریخ من دانشجوی مدرسه سیاسی بودم. این قیام بقدری نزدیک به کامیابی شده بود که هرکس تصور میکرد درظرف چندروز دیگر به نتیجه میرسد وجمهوریت اعلام میشود. ولی دربرابر آن مقاومت سختی از طرف مردم شد که بعضی از زعمای مملکت مخصوصا " مرحوم مدرس واقلیت مجلس وبعضی از روحانیون بزرگ قم محرک آن بودند. یادم دارم در اجتماعی که آنروز علیه رضاخان میشد عده فوق العاده کثیری از مردم درمیدان بهارستان جمع شده بودند که بناگهان قزاقها حمله آوردند ومردم را با شدت وخشونت هرچه تمامتر مضروب وپراکنده کردند که بخود منهم در آن جریان ضربتی وارد آمد. ولی رضاخان در آنروز با عده نظامی وارد مجلس شد ودستور داد مردمی را که داخل مجلس بودند بکوبند وبزنند وبیرون کنند.
س- یعنی نمایندگان را ؟

ج - نخیر، مردم تظاهرکننده را که داخل مجلس شده بودند بزنند و بعد وقتیکه وارد سرسرای مجلس شد به علت بی حرمتی به مجلس مورد اعتراض نمایندگان مجلس مخصوصاً " رئیس مجلس مرحوم مؤتمن الملک قرار گرفت و با هوشیاری و زرنگی که داشت خودرا تسلیم مجلس نشان داد و از در عذرخواهی درآمد و از آنجا بصورت استعفا و کناره گیری به ملکی که در نزدیکی تهران داشت و معروف به بومهن است رفت ودستور محرمانه و مخفی به امیرلشکرها پیش داد که از طرف آنها اعلامیه ها و تمام حجت هائی علیه مجلس صادر بشود. اتمام حجت هائی به این معنی که اگر نسبت به فرمانده ما وزعیم ملت و نسبت به این تاجی مملکت مخالفت بشود ما چاره ای جز این نداریم که محل خدمت خودرا ترک کنیم وبا نیروی خودبه پایتخت بیائیم که از آن جمله تلگراف تند وتهدیدآمیز امیرلشکر غرب احمدآقا معروف است. با تلگرافاتی که رسید درواقع مجلس بحالت تسلیم درآمد وبالاخره با رضاخان سازش کردند و اورا دوباره برگرداندند وبه نخست وزیری وبکارش پرداخت. مدرس هم برای اینکه اورا راضی وقانع کند قانونی از مجلس گذراندکه فرماندهی کل قوا که درقانون اساسی بنام شاه است به شخص رضاخان تفویض بشود زیرا رضاخان شکایت داشت که شاه درحق او کارشکنی میکند. مدرس میگفت این وسیله ای است که اورا ساکت بکنیم. پس از این جریان وضع برگشت ورضاخان یکباره به طرفداران خودش دستور داد که چون معلوم شد ملت خواهان جمهوریت نیست من از تمام دوستداران وحامیان وپشتیبانان خودم میخواهم که آنها هم از این مسئله صرفنظر کنندودیگرچیزی راجع به جمهوریت نگویند ونتویسند که آنوقت علی دشتی مدیرروزنامه شفق سرخ دچار وضع ناراحتی شدکه بتوانندجریان گذشته ی خودرا به طریقی ماست مالی بکنند. از این تاریخ رضاخان به فکر این افتادکه بجای جمهوریت برای خودترتیب سلطنت بدهد. شکی نیست که خارجیان هم اورا به این فکرهدایت کرده اند.

س - این تظاهری که به آن اشاره کردید آیا آن تظاهر علیه شخص رضاخان بودیا علیه فکرجمهوری بود؟

ج - بظاهرعلیه فکرجمهوری بود.

س - ولی درباطن علیه رضاخان بود.

ج ـ بله علیه رضاخان بود. ولی مردم طوری تحریک شده بودند که همه بر ضد جمهوریت آن زمان تظاهر میکردند وشعار میدادند. بالاخره درهمین مجلس پنجم بودکه قانون معروف خلع سلسله قاجاریه را به تصویب رساندند. کسانیکه محرمانه ومخفیانه این عمل را کارگردانی میکردند واز نمایندگان مجلس امضاء میگرفتند دردرجه اول تیمورتاش ومرحوم داور بودند.

س ـ نصرت الدوله؟

ج ـ نخیر.

س ـ ایشان درمجلس نبودند ولی بیرون با هم همکاری میکردند.

ج ـ همکاری با هم میکردند. وهم چنین تا حدزیادی سلیمان میرزای اسکندری . تدین . آن روزی که این قانون را قبلاً" درمنزل رضاخان ترتیب داده ووکلاء مجلس را یکی یکی برده وامضاء گرفته بودند وقرار بود که روز بعد به مجلس بیاورند مرحوم مستوفی ـ الممالک به مجلس نیامد ، مشیرالدوله ومؤتمن الملک هم نیامدند. ولی دکترمصدق به آنها گفته بودکه نماینده ملت مثل توپچی است . دولت یک عمر به توپچی حقوق میدهد برای اینکه یکروز توپ خالی کند. این ملت برای این ما را انتخاب کرده است که یکروز از حقش دفاع کنیم واگر آنروز دفاع نکنیم مثل اینستکه از تمام وظیفه ی خودشانه خالی کرده ایم . این بودکه او به مجلس آمد. درجلسه ی مجلس حسین علا ومرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی ومرحوم مدرس مخالفتی کردند واز مجلس بیرون رفتند ولی کسی که ایستاد وشجاعانه آن نطق معروف را کرد دکترمصدق بودکه گفت ، " این مقدمه دیکتاتوری است ومن اگر دستم را قطع بکنند به حکومت دیکتاتوری تن نمیدهم واین برخلاف قانون اساسی است ". پایه ی محبوبیت عظیم ورهبری مسلم مصدق ازهمین جا نهاده شد.

س ـ دکترمصدق برخلاف مدرس با فرماندهی کل قوای رضاخان هم موافق نبود ومخالفت کرده بود.

ج ـ درواقع این نکته را من یادندارم ومتأسفانه درزمانی هم که همراه دکتر مصدق زیاد بودم وازگذشته میپرسیدم بخاطرندارم راجع به این موضوع پرسیده باشم.

س- بعد هم ایشان درسخنرانی شان میگویند که اگر یکنفر را هم نخست- وزیرش بکنید، هم فرمانده کل قوایش بکنید وهم اینکه شاهش بکنید این محققا " جز دیکتاتوری چیزدیگری نمیتواند باشد.

ج- بله . مصدق اصولا" اینطوربود. ولی درباره آن قانون راجع بفرماندهی کل قوا درست یادم نیست ترتیب آن به چه کیفیتی بوده. شاید آنموقع من درتهران نبودم. بهرصورت رضاخان بعدازآنکه پادشاه شد یک پادشاه دیکتاتورمطلق شدوتمام مخالفین خودرا بتدریج ازبین برد. مرحوم مدرس را زندانی کرد، مصدق را زندانی وتبعیدکردودرواقع دیگرکسی درمقابل او نماند. درآن میان جمعیتی که لطمه خورد وآسیب دید وشخصیتی که شکست سیاسی خوردواز میدان خارج شدوازنظرمردم افتاد سلیمان میرزا اسکندری وحزب اجتماعیون عامیون یاباصطلاح سوسیال دموکراتهای ایران بودند. رضاخان موقعی که نخست وزیر شد این حزب را به همکاری گرفت، سلیمان میرزا را وزیرفرهنگ کرد، صوراسرافیل را وزارت دیگری داد، بعضی ازافراد دیگراینها را وزیرکرد، سیدمحمدصادق طباطبائی را سفیردرترکیه کرد وچندمدتی آنها را وسیله دست خودقرارداد. سلیمان میرزا هم موقعی که وزیرفرهنگ بوددرطرفداری- هایش نسبت به رضاشاه حرفهائی میزدواقداماتی میکردکه فوق العاده بزیان او بود. ازآن جمله دربرابرفرهنگیان گفته بود،" من وزیرفرهنگ چهل هزارسرنیزه هستم."

من شخصا" سلیمان میرزا خیلی علاقه داشتم زیرا استادمن بودولی این سازش با دیکتاتوری لطمه جبران ناپذیری براووارد آورد چنانکه دردوره ششم که انتخابات تهران نسبتا" آزادبود انتخابات تهران را رضاخان با اینکه پادشاه بودآزاد گذاشت ومدرس انتخاب شد، دکترمصدق انتخاب شد ولی سلیمان میرزا اسکندری رأی نیاورد وازنظرمردم افتادووجاهتش بکلی ازبین رفت. این یکی ازلطماتی بودکه درایران به ملیون وبه رهبران احزاب پیشرو واردآمدکه ازاین پیش آمدها متأسفانه مکررا تفاق افتاده است.

حالا اگرما بخواهیم درمورد رضاشاه یک نتیجه گیری وقضاوتی بکنیم بایدبگوئیم در واقع رضاشاه هم اثرات مثبت وهم اثرات منفی بسیاربزرگ درایران داشت. از-

آثار مثبت او این بود که اوبا ملوک الطوایفی وخان خانی وقوای عشایری وقدرتهای عشایری به‌کلی درافتاد واز همان زمان وزارت جنگش به‌سرکوبی اینها پرداخت. درواقع عشایر ایران ونیروی ایلخانی گری وفئودالیسم عشایری را رضاشاه ازبین برد. با اینکه خودمنهم ازیک ایل هستم وصدمه‌فوق العاده ازاین حیث برخانواده من وارد آمده است. چنانکه عموهای من سه‌سال تمام درزندان همدان رضاشاه با وضع بسیارموهنی زندانی بودند وخانواده‌ام تمام تحت‌فشارقرارگرفتند ولطمات فوق العاده برآنها وارد آمد اما من باید بگویم که‌این اقدام رضاشاه درتحول اجتماعی ایران یک عمل مؤثرولازمی بود برای اینکه یک کشوری که‌دارای عشایری باشدکه‌مسلح باشندوبتوانند درمواقعی خودسری کنندوهررئیس ایل درداخل ایلش هم فرمانده‌باشد وهم حاکم‌باشد وهم قاضی باشد این با یک سازمان ملی واجتماعی مترقی وبخصوص‌با مشروطیت ودموکراسی نمیتواند تطبیق وانطباق داشته‌باشد. مشروطیت ما یک نهضت ملی وآزادیخواهی بودولی دریک زمینه‌اجتماعی صورت گرفت که‌شرایط برای رشد ونمای آن کاملا" فراهم نبود. درآنموقع خزعل ها، صولت الدوله‌ها، امیراعظم، کلهرها وسرداران بختیاری ووالی لرستان ورؤسای ایلات کرد اینها هرکدام درداخل خودشان یک حکومتی بودند. درچنین بافت اجتماعی نظام دموکراسی قابل استقرار نیست وهمین هم سبب شدکه‌درسالهای مشروطیت انجمن های ایالتی وولایتی تنها بصورت نمایشی دربعضی ازشهرها ازجمله تبریز ورشت دایر شدند درجاهای دیگراصلا" انجمن محلی بوجودنیامدونمیتوانست بوجودبیاید ومؤثرباشد. رضاخان باپشتکارتمام وباید اضافه‌کنم با بیرحمی تمام عشایر را سرکوب کرد. نسبت به‌بعضی ازاینها تعدی وتجاوزفوق العاده وظالمانه بود. رؤسای لرراتقریبا" عموما" قتل عام کردند، صولت الدوله قشقائی راکشتند، خزعل را به‌آن ترتیب نابودکردند ورؤسای عشایرکردرادربدر وآواره ساختند. شیوه‌عمل ظالمانه بودولی براندا ختن نظام ملوک الطوایفی واینکه پایگاه خان خانی از بین برود وحوزه‌های عشایری درداخل اجتماع مملکت‌مشمول مقررات عمومی کشوربشوند یک نکته مثبت ودرامنیت مملکت هم خیلی مؤثربود. امنیت جاده‌هاوراههاوتجارت وآمدوشد دردوره رضاشاه تأمین شد وخوداین امنیت موجب بودکه‌امورااقتصادی وتجارت رواج وورونق پیدا بکنند وکم کم صنعت درمملکت ما بوجودآیدوپایه‌صنعت گذاشته شود. صنعت نساجی ایران، صنایع

قندایران از آن زمان آغاز شدند. یکی از کارهای مثبت او همین راه آهن سرتاسری بود که بدون قرض خارجی وفقط با درآمدهای داخلی ...

س- مالیات بر قند و شکر.

ج - مالیات بر قند و شکر کشیده شد که فوق العاده مؤثر بود.

س- آقای دکتر من میخواهم یک سئوال از حضورتان بکنم. برای اینکه یکی از جامعه شناسان ایرانی اخیراً مقاله‌ای نوشته و در آنجا راجع به این مطلبی که الان شما اشاره فرمودید بعنوان یکی از کارهای مثبت رضا شاه یعنی درواقع از بین بردن قدرت عشایر ایران صحبت کرده و مسئله‌ای را مطرح کرده است که اصولاً ساخت و بافت جامعه‌شناسی ایران براساس دو رکن استوار بوده است. یکی درواقع ایلات عشایر بودند و یکی دیگر واحد ده بوده است. او اصلاً سلسله پهلوی را متهم به این میکند که درواقع این دو واحد اجتماعی ایران را کوشش میکرده که از بین ببرد. همانطوریکه رضا شاه کوشش میکرد که آن واحد اجتماعی ایران را یعنی درواقع ایلات و عشایر را همانطوریکه شما اشاره فرمودید با قساوت تمام از بین ببرد پسرش هم با همین اصلاحات ارضی که مطرح کرده بود کوشید که آن واحد اجتماعی دیگر ایران را یعنی اصولاً واحد ده را در ایران نابود کند. سئوال من حالا اینستکه آیا بهتر نمیبود بجای اینکه با آن قساوت عشایر و ایلات از بین برده بشوند درواقع آن اصلی که در قانون اساسی هست یعنی شوراهای ایالتی و ولایتی در ایلات و عشایر ایران مستقر و تقویت میشد؟ آیا دموکراسی از این طریق بهتر تأمین نمیشد؟

ج - عرض کنم در جواب سئوال شما که دو قسمت است: یکی راجع به عشایر دور رضا شاه و یکی راجع به ده در دوره پسرش محمدرضا شاه. درباره قسمت اول عشایر متأسفانه با وجود نظام و بافت اجتماعی عشایری استقرار نظام دموکراسی غیرممکن بود و آن قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی واقعاً قابلیت عمل نداشت مگر اینکه یک نهضت مردمی و انقلابی مداومی علیه گردنکشانی که در آن زمان طالب حفظ امتیازات و قدرتهای استبدادیشان بودند وجود میداشت و در میان مردم عمل میکرد.

هرنظام ملی ودموکراسی واقعی وحقیقی که میخواست ایران را به پیش ببرد میبایستی حتما" بافت ایلخانی گری جامعه را به یک کیفیتی ازبین ببرد. البته آن شدت عمل وخشونتی که رضا شاه بخرج داد شاید لازم وضروری نبود. درضمن هم باید انصاف داد که متأسفانه رؤسای ایلات وعشایرهم ازدرک این کیفیت عاجزبودند. یعنی چنان به قدرت خودشان، چنان به آن زندگی خوگرفته ومعتادبودندکه حاضر نبودندبه آسانی سلاحهای خودشان را زمین بگذارند وخودرا جزوافرادعادی مملکت وجزوتقسیمات جغرافیائی کشوری بکنند. هرنظامی که پیش میآمدکم وبیش با این مشکل مواجه میگردید.

س- یعنی برداشت من ازصحبت شما اینست که اگرکوشش میشدکه انجمن های ایالتی و ولایتی درمیان آن ایلات وعشایرتشکیل بشوداین عملا" قابل اجرانبودبخاطر اینکه آنها خودشان هرکدام درواقع یک رضا شاه بودنددرایل ویک چنین چیزی را اجازه نمیدادند.

ج- همین است، بله درست است. ودرشهرها هم نمیشداینکاررا با آن کیفیتی که بودعمل کرد. منتهی مخالفت با خان ها وازبین بردن خان خانی که یک امرضروری برای ایجادیک مملکت ویک ملت واحد بسیط منضبط بودباکوبیدن رسم ایلات وعشایر که عبارت ازییلاق وقشلاق کردن وچادرنشینی آنها بودضرورت کامل نداشت چون این شیوه‌ی زندگی ییلاق وقشلاق کردن وکوچ کردن وچادرنشین بودن راکیفیت زندگی اقتصادی وگله‌داری آن زمان براین مردم تحمیل کرده‌بودوتا زمانیکه یک کیفیات اقتصادی واجتماعی فراهم نمیشد که آن مردمی که هزارها خانوارمثلا" دنبال چندصدهزارگوسفندمیافتندوازمناطقی به مناطق دوردست میبرند، احتیاج به این نداشته‌باشندکه همه حرکت کنندوفقط چندخانوارکافی باشدکه احشام را بیک وسیله‌ای حرکت بدهندوبقیه درشهرها ودهات بکارهای اقتصادی وکشاورزی وصنعتی وتجارتی وخدمات دیگری بپردازند تاچنین شرایطی فراهم نمیشد اینکه بخواهندبزورآز

کوچ نشینی جلوگیری بکنند عملی بود ظالمانه و مخرب رضا شاه درنیتی که با سرکوب ایلخانان داشت درضمن این رسم چادرنشینی را هم سرکوبی میکرد و از این جهت به گله داری وثروت احشام کشور لطمات زیادی وارد آورد. این از این جهت. اما راجع به دهات و زمینداری درزمان محمدرضا شاه. این یکقدری جنبه های مختلف ومتفاوت دارد واگر اجازه بدهید ودرخاطرتان بماند بعدا" به این موضوع خواهیم رسید زیرا ازمسائلی است که باید درباره اش بحث بشود.

س – بله من خوشوقتم که به این اشاره فرمودید چون منهم میخواستم ازخدمتتان خواهش کنم که این را موکول کنید به موقعی که راجع به محمدرضا شاه صحبت میکنید. پس فعلا" ما برمیگردیم به همان مطالبی که مربوط به زمان رضا شاه بود.

ج – عرض کردم جنبه های مثبت رضا شاه یکی همانهائی بود که گفتم. ایجاد امنیت بود، برانداختن نظام ایلخانی گری بود، توجه به امور اقتصادی بود. واقعیتش اینست که اقتصاد ایران برا ثر همین اوضاع و احوال خودبخود پیشرفتهائی کرد بطوریکه بخاطردارم در سالهای اول یعنی درسالهای ۱۳۰۴ – ۱۳۰۳ بودجه مملکت ایران بیست تا بیست وچهار میلیون تومان آنوقت بود. درسال آخر رضا شاه یعنی درسال ۱۳۱۹ که بودجه ۱۳۲۰ را به مجلس دادند به سیصد میلیون تومان یعنی به ده برابر بیشتر آن زمان رسیده بود.

س – راجع به پیشرفتهای اقتصادی توضیح میدهید.

ج – بله توضیح میدهم که تحولات اقتصادی قابل توجهی در این دوره پیش آمد و یکی از این تحولات گرفتن امتیاز نشر اسکناس از بانک انگلیسی ودردست گرفتن اختیارات پولی به دست خوددولت ایران بود وبعدتثبیت قدرت خرید پول ایران که رو به همرفته وضع ثابت وسالمی دردوره رضا شاه داشت. زمانی که ارزش پول ریال ایران دربرابر پولهای خارجی سقوط کرد دولت قانونی بنام قانون انحصار تجارت خارجی گذراند. این قانون درواقع تجارت خارجی را درانحصار دولت قرار نمیداد بلکه به دولت اجازه داد که تجارت خارجی و واردات خارجی را سهمیه بندی وتهاتری کند و برای واردات سهمیه هائی معین کند و در حدود آن سهمیه ها به بازرگانان اجازه ورود بدهد که حتی الامکان مقدار واردات متعادل ومتناسب با صادرات باشد واز طرف دیگر بعضی از محصولات درجه اول ومورد نیاز عموم را در اختیار دولت قرار

داد که از آن جمله قند وقماش بود وبدین ترتیب تعادل وپیشرفتی در وضع بازرگانی ایران حاصل شد ، بانک ملی را هم که یکی از آمال درجه اول صدر مشروطیت بود بوجود آوردند این بانک بتدریج تا سال ۱۳۲۰ درسراسر ایران توسعه ی کافی یافت وبصورت یک مؤسسه اقتصادی ومالی مؤثری درداخل مملکت درآمد . دیگر از کارهای مثبت دوران رضاشاه کارهائی بودکه درمورد عدلیه وقوانین مربوط به امورحقوقی ایران کردند . همانطوریکه میدانید قانون مدنی ایران دراین زمان تدوین گردید ، قانون تجارت وقانون جزا دراین زمان بود . مهمتر ازاینها شایدقوانین ثبت املاک ، ثبت اسنادوثبت احوال بودکه نظم وترتیبی به این اموردادوامور ثبتی را ازدست صاحبان محاضر آخوندی خارج کرد .

س ـ معمار اینها بیشتر داور بود ؟

ج ـ البته رضاشاه ازچندنفر از وزرای کافی استفاده کرد که بنظر بنده کافی ترین وکاردان ترین آنها شخص داور بود که چه درعدلیه اش خیلی کارکرد وچه دروزارت ـ مالیه اش خیلی خدمت کرد . او مردی بودپرکار ومبتکر . بعضی ها نسبت به مرحوم داور بعلت اینکه از کارگردانان زمان دیکتاتوری بود بدگوئی میکنندولی خودمن شخصا " اورا ازعناصر مفیدومثبت مملکت میدانم . آدمی بودکه بعدازده دوازده سال وزارت مداوم موقعی تا چاربه خودکشی شدوخودکشی کرد ازدارائی واموال هیچ چیز نداشت . افراد مؤثر دیگری هم درخدمت رضاشاه بودندولی هیچکدام به سطح او نرسیدند . تیمورتاش هم آدم خیلی مؤثری بوددردوره وزارت دربارش ، مردی مقتدر مدیروکاردان بودولی هرگزآن پاکی وطهارت وشرافت داوررا نداشت وبالاخره هم درتوطئه ای خیانتی که ممکن بود نسبت به رضاشاه داشته باشدگرفتارشدوبقتل رسید .

مسئله ی دیگری که موردتوجه رضاشاه بودفرهنگ بود . اوازهمان سالهای اول سلطنتش ترتیب اعزام محصل به اروپا وامریکا داد . دانشگاه تهران درزمان

او تأسیس شد و مدارس توسعه پیدا کردند، تعداد محصلین نسبت به گذشته در آخر دوره‌ی رضاشاه چه در مدارس متوسطه، چه در مدارس ابتدائی، چه در مدارس عالی افزایش قابل توجهی پیدا کرده بود. اینها رویهمرفته آثار مثبتی بود که از او باقی ماند. ولی متأسفانه آثار منفی وزیان بخش او نیز زیاد بود.
رضاشاه یک فرد دیکتاتور بود و در تمام مدت حکومتش با دیکتاتوری وخشونت عمل میکرد. خشونت او بطوری بود که حتی وزرا و نزدیکانش از او دائما" بیم و هراس داشتند و هیچکس جرأت اینکه مطالب وحقایق را به او بگوید ویا جرأت اینکه درمقابل او ایستادگی بنماید نداشت. او تمام احزاب را از بین برد و مشروطیت ایران را - واقعا" تعطیل کرد، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماعات را زایل نمود و بالنتیجه خلاء شخصیت بوجود آورد. یعنی یک عده نوکر و بلی قربان گو مطیع و فرمانبر در اختیارش بودند ولی افراد مؤثر در جامعه، رجال و رهبران سیاسی مورد قبول عامه در پیرامون او و پرورش نیافتند و اگر افرادی از سابق بودند تمام آنها را از بین برد و یا خانه‌نشین کرد. دیگر از معایب رضاشاه قساوت او بود. او عده‌کثیری از افراد را بیگناه کشت. از جمله مثلا" از آزادیخواهان مرحوم فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان، عشقی، دکتر ارانی، مرحوم مدرس و بعدهم عده‌کثیری از سران بختیاری و افراد عشایری را با قساوت و بیرحمی از بین برد. از بین همه این معایب و مفاسد آنچه بیش از همه بنظر بنده عیب رضاشاه بود یکی حرص و آز فوق العاده و نادرستی مالی او بود. او زمانی که کودتا کرد هیچ چیز نداشت. از همان روزهای اول یک عمارت و پارک بزرگ را که متعلق به یکی از اعیان تهران بود غاصبانه متصرف شد و پایگاه خودقرار داد و بعد در سال ۱۳۲۰ وقتیکه از ایران خارج شد املاک وسیع بی پایان داشت. ولایت مازندران را یکپارچه مالک بود، گرگان را یکپارچه مالک بود، درناحیه کرمانشاه شاید قریب صد فرسخ مربع ملک یکپارچه داشت.
س- اینها را به چه ترتیب مالک میشد آقای دکتر؟ شما تجربه‌ای را که در ناحیه خودتان دارید بفرمائید.

ج - اوایل کم وبیش بصورت خرید بود. بنده بخاطردارم درمورداملاک کرمانشاه که درناحیه کلهربود درآن زمان دعوائی حقوقی راجع به این املاک بین ورثه داودخان امیراعظم کلهرکه قبلا" اسمش رابردم وبین ورثه وکیل الدوله معروف که خانبدان پالیزی باشدوجوداشت این دعوی درعدلیه بود. رضاشاه که پالیزیها را وکیل مجلس کرده بودبوسیله یک دلال سیاسی که او هم وکیل مجلس شده بود دعوای پالیزی ها را خرید وطبیعتا" باقدرتی که داشت درعلیه حاکم شد. تمام آن املاک را که جزء دعوا بودندمتصرف شدوبعد نواحی دیگری را که جزء دعوا هم نبودند ضمیمه ی آنها کرد. درناحیه مازندران درواقع قیمت گزاری نبود. قدم به قدم سرپرستان املاک او پیش میرفتندونواحی تازه ای را متصرف میشدند وبعدهم ثمن بخسی به صاحبان اراضی میدادندکه شاید یک صدم قیمت آن هم نبود.

س- ولی سعی میکردند بظاهر جنبه قانونی داشته باشد.

ج - البته املاک را ثبت میکردند وصورت مالکیت به آنها میدادند. سرپرستهای املاک شاهی برای آنکه خدمت نمائی بکنند وعواید را بیشترنشان بدهند تعدی و ظلم بسیاربه کشاورزان میکردند. روزی که رضاشاه از ایران رفت بیش از یک هزار وپانصدپارچه آبادی داشت. اینکه آیا رضاشاه پولی وارزی دربانکهای خارجی داشته درکجا وچه مبلغ بوده است؟ به اطلاع بنده هیچوقت معلوم روشن نشد. ولی آنچه بصورت نقددربانک ملی ایران داشت وعلنی گردیدهفتادودومیلیون تومان بود. اگرشما قدرت خریداین مبلغ را نسبت به زمانهای اخیرصدبرابربرکنید که خیلی بیش ازصدبرابراست ارزش آن به هفت میلیاردتومان میرسد. اواین ثروت را ازکجا آورده بود؟ باماهانه ی سی چهل هزارتومان وحتی صدهزارتومان حقوق سلطنت که نمیتوان چنین مبلغی را پس اندازکرد. متأسفانه ایشان هم ازبودجه ی وزارت جنگ وهم ازشهرداری تهران هم ازاموربازرگانی وهم ازوجوهی که ازاشخاص میگرفت بصورتهای مختلف برثروت خویش اضافه میکرد، کارخانه داردرجه اول ایران ومهمان - خانه داردرجه ی اول ایران شد ومستغلات زیادی درتهران ومازندران داشت. این

حرص وآز و این طمع و این نادرستی مالی برای یک پادشاه واقعاً" غیرقابل قبول و نابخشودنی است. این نکته‌ای است که هیچکس حتی افراد خانواده او هم نمی‌توانند منکر آن بشوند، همین هفتاد و دو میلیون تومانی که گفتیم توی بانک ملی داشت کافی است که نشان بدهد تا چه اندازه نادرستی مالی او فوق العاده بوده است.

س- او پول را از ایران خارج کرد؟

ج- نه این پول در بانک ملی بود.

س- بعد از رفتن رضاشاه در ایران ماند؟

ج- بله بعد از رضاشاه بود. وآنچه در خارج بود اصلا" نمیدانیم چه مبلغی بود. بعضیها معتقدند که خیلی زیادتر از اینها بوده یکوقتی در زمان دکتر مصدق آقای مظفر فیروز که مغضوب دستگاه و خارج از ایران بود بمن نامه‌ای نوشت که من به مصدق و دیگران بگویم که اینکه ما بر اثر ملی شدن نفت و بر اثر آن تضییقات دچار محظور ارزی شده‌ایم این ارز در خارج مال ایران است و وجود دارد. او صورت داده بود که پانصد میلیون لیره در بانکهای انگلیس و آمریکا رضاشاه گذاشته است، که البته بنده این مطلب را نه میتوانم تأیید و یا تکذیب بکنم. مظفر فیروز یکی از دشمنان این خانواده بود و حرفهایش هم سندیت ندارد این حرفی است که او زده است. ولی باور کردنی است که رضاشاه مبالغ قابل توجهی هم در بانکهای خارجی داشته باشد. نکته دیگر علاوه بر اینها نتیجه‌ی ناگوار و مصیبت بار دیگری که از دیکتاتوری رضاشاه عاید ملت ایران گردید اشغال ایران بوسیله نیروهای خارجی در جنگ جهانی دوم بود. این مطلب محتاج به توضیحاتی درباره‌ی سیاست خارجی رضاشاه است.

سیاست خارجی رضاشاه بایدبا چند دولت مورد توجه قرار بگیرد. یکی با انگلیس، یکی با روسیه، یکی با آمریکا، بعد با آلمان و سپس با فرانسه. با کشورهای همسایه البته روابط عادی و معمولی بود. نسبت به مصطفی کمال پاشا رضاشاه احترام فوق العاده داشت. کمال پاشا هم نسبت به او احترام داشت. یکوقت اختلافی

بین آنها سرقضیه آرارات وسرقضیه شورش کردها درترکیه پیدا شد که آن را بهرکیفیتی بود اصلاح کردند وازآن ببعد اویکی ازدوستدارا ن مصطفی کمال واصلاحاتی که مصطفی کمال درترکیه میکرد شد. اما راجع بهانگلیسها محققا " هما نطورکه در ابتدای این بحث صحبت کردیم رضا خان را تشخیص انگلیس ها برسرکارآوردوپشتیبانی مستمر آنها اورا نگاهداشت وموفق کرد بهاینکه بتدریج قدم بقدم پیش برودوبالا برودولی اینکه بگوئیم آنها اورا پادشاه کردند این بنظربنده صحیح نیست . بلکه کفایت وکاردانی خودش وباتحولاتی که درایران بوجودآورده بود اورا بهاین مقام رساند. موقعی که بهسلطنت رسید باسوابقی که باسیاست انگلیس داشت نسبت بهآنها همیشه نگران بودباقدرتی که انگلیس ها درخاورمیانه داشتند وباقدرتی که درنفت داشتند وباتوجه بهعواملی که درداخل ایران بکارمیبردند رضا شاه نسبت بهآنها سوء ظن داشت وازآنها هم خوشش نمیآمدوباسرسختی میکوشیدکه رواابط افراد ایرانی را با خارجیان قطع کند اینکه ما تصوربکنیم که رضا شاه پشتیبان انگلیس ها بودبنظربنده درست نیست . یک قضیه مهم مربوط بهانگلیسی ها که دردوره رضا شاه پیش آمدقضیه الغاء قرارداد دارسی وقضیه تجدید امتیاز نفت بود. هرچند مرحوم دکترمصدق معتقد بودکه اصل این قضیه با اطلاع رضا شاه توطئه ای بود برای اینکه بهآن قراردادجدید برسند. اما بنده تصورمیکنم که رضا شاه دراین موردفریب قدرت طلبی وتوهمات خودش راخوردوازبیراهه رفت . یعنی الغاء قرارداد اوراد چار مشکلات حقوقی فوق العاده ای کرد. اگردرآنموقع ازطریق ملی کردن نفت عمل کرده بودند شایدکمتر با مشکلات بین المللی آنزمان مواجه میشدند بالاخره با همه تظاهر قدرت نمائی رضا شاه برسرآن قضیه شکست خوردواین شکست وناکامی درس عبرتی برای اوشدوبروحشت اونسبت بهانگلیس ها افزود ولی درمقابل کینه اش هم نسبت بهآنها زیادترشد . پایان اختلاف مربوط بهنفت تقریبا " درزمانی بود که نظام هیتلری درآلمان برسرکار آمده بود. رضا شاه باآلمانی ها ارتباط

خیلی نزدیک داشت . آلمانی ها روابط تجارتی خیلی وسیعی در ایران داشتند و در امور صنعتی ایران مخصوصاً " صنایع اصفهان خیلی کمک کردند و در امر راه سازی ایران و جاده های ایران فوق العاده وارد بودند و بالاخره در امر مربوط به ذوب آهن ایران که یکی از ایده آلهای بزرگ مردم ایران و رضا شاه بود آلمانها مؤثر و عامل بودند. پیشرفتهای هیتلر در اروپا و قدرت نمائی های او رضا شاه را مغرورتر کرده بود. او چون یک آدم دیکتاتور بود از دیکتاتور خوشش میآمد. علاوه بر این چون وحشت از انگلیس ها داشت در باطن دل خود هیتلر و نظام او را دوست داشت . از طرف دیگر او از روسها میترسید و از کمونیسم نفرت داشت و بهمین جهت تمایل زیادی نسبت به آلمانی ها پیدا کرده بود. اما با فرانسه او در همان سالهای اول سلطنتش موافقت کرد که سالی صد نفر که برای آن زمان یک عمل نسبتاً " نمایان و قابل توجه بود دانشجو به آن کشور بفرستد که بنده خودم در کاروان اولی از محصلین اعزامی ایران بودم که به فرانسه آمدیم. در آن روز که ما پیش رضا شاه رفتیم او به ما گفت ،" ایران یک کشور پادشاهی است و من شما را به یک کشور جمهوری برای تحصیل میفرستم ولی چون مردم فرانسه مردم وطن دوستی هستند من یقین دارم که شما در آنجا درس وطن خواهی یاد میگیرید. از خدا میخواهم و آرزو میکنم که عمر من کفایت کند و ببینم که شما برگردید و در اینجا به وطن خودتان خدمت کنید" . خلاصه این نظر را داراو بود و نسبت به فرانسه داشت و در ظرف شش هفت سال مرتب دانشجویان دولتی اکثراً " به آن کشور میرفتند. در فرانسه بعضی از روزنامه ها و مجله های گمنام شروع به نوشتن مقالاتی علیه ایران کردند و فحش و ناسزاهائی به رضا خان دادند و نوشتند که معلوم نشد تحریک از ناحیه ی چه سیاستی است . این بود که در سالهای ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ که هنوز جنگ جهانی درگیر نشده بود، رضا شاه یکمرتبه روابطش را بر سر این موضوع با فرانسه قطع کرد .

س- سالهای بین ۱۳۱۸ - ۱۳۱۷ بود ؟

ج ـ بله، روابطش را با فرانسه قطع وهمه ی دانشجویان اعزامی دولتی را احضارکرد وبا فرانسه روابطش بکلی بهم خورد. وبهمین ترتیب روابطش را هم با آمریکا بهم زد. درآمریکا هم روزنامه هائی که بنده الان درست نمیدانم چه مجله وچه روزنامه ای وچه سیاستی آنها را تحریک کرده بود به رضا شاه بدگفتند واورا پسرمهتر وقاطرچی زاده خطاب کردند. شاید هم بخاطر داریدکه سفیرایران درآن زمان بنظرم جلال غفار دریک اتوموبیل سواری که ازیکی ازجاده ها عبورمیکردتخلف رانندگی کرده وپلیس اورا گرفته توقیف کرده بود. اوگفته بودکه من وزیرهستم، پلیس کلمه ی وزیررا به معنی کشیش گرفته واورا چندساعتی نگه داشته بودند بعدهم که فهمیدند عذرخواهی کردند ولی این عذرخواهی دررضا شاه مؤثرواقع نشد. آن مقالات هم که نوشته شده بود سبب تیرگی وبهم خوردن روابط سیاسی ایران وآمریکا شد. به این ترتیب درتاریخی که جنگ اروپا درگرفت وهنوز هم آمریکا واردجنگ نشده بود، رضا شاه تنها متکی به آلمان بود عده کثیری ازکارشناسان وازمهندسین آلمانی درکارخانه های ایران درراه آهن ایران درامورفنی ایران کارگردانی میکردند ومشغول بودندکه کارخانه ذوب آهن را درکرج دایرنمایند. علاوه بر اینها ما تجارت وسیعی با آلمان داشتیم، آلمان درآن زمان ازلحاظ واردات و صادرات اولین کشورنسبت به ایران بود. رضا شاه درهمان ابتدای جنگ جهانی که درگرفت نطقی کرد. بنده بخاطردارم شاید برای دانشجویان دانشکده افسری یا به مناسبت دیگری بود اوگفت که ما درجنگ بین الملل اول صدمه بسیارخوردیم ولی دراین جنگ باید ازبیطرفی مان استفاده کنیم وبهره مند بشویم وبرای آن ـ لازم است که نیرومندباشیم.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهرچیکو ـ کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۴

درآنزمان مردم ایران ، افکار عمومی ایران با عقده‌هائی که از انگلیس‌ها داشتند وبا عقده‌هائی که از روسها داشتند وبا اخباری که هرروز رادیو آلمان وروزنامه‌ها راجع به‌جنگ مینوشتند درداخل ایران موجی از تمایل نسبت به آلمان پیدا شده‌بود که این البته ناشی از تجزیه وتحلیل وواقع بینی وجهانبینی درستی نبود . برمردم ایران ، عامه ایران ملامتی نبود که‌چنین احساساتی بروز بدهند . گاهی درمیدان سپه‌که‌رادیو باصدای بلند پخش میکرد مردم تظاهرات موافق با پیشرویهای آلمانیها میکردند مردم ایران از این جهت قابل ایرادنبودند . ولی وضع مردم عادی با زمامداراتی که‌مسئول مملکت هستندخیلی متفاوت است . ایرادواعتراضی که‌بررضا شاه هست از این جهت نیست که‌دولت اصول بیطرفی رانقض‌کرد، یا از این جهت نیست که‌روسها وانگلیس‌ها درتجاوزشان به‌ایران ذیحق بودند ودولت ایران دراین مورد ازلحاظ حقوق بین الملل تقصیری برعهده داشته‌است ، از این جهات قابل تردید نیست که‌رضا شاه ازلحاظ قانونی عملی که‌برخلاف قانون بین الملل یا برخلاف اصول بیطرفی باشدنکرده‌بود جزاینکه تمایل به‌آلمانها داشت . درزمانیکه‌آلمانها درسالهای اول جنگ ودرحمله به‌لهستان با روسها کنارآمدند درهیئت دیپلماتیک ایران دوصف مجزا وجودداشت . یکی صف آلمانی ها وروسها وصف دیگر صف انگلیسها وفرانسوی ها ودیگران . مدتی نمایندگان آلمان وروس با هم درسلام شاهنشاهی شرکت میکردند .

س ـ منظورتان همان قرارداد عدم تجاوزی است که‌استالین با هیتلر بست ؟

ج - بله، مدتی با هم همراه بودند. ولی وقتیکه هیتلر به روسیه تجاوز کرد و وارد جنگ با روس واز دو طرف درگیر شد وضع صورت دیگری بخود گرفت و برای پادشاه ایران که دیکتاتور ایران بود و برای زمامداران ایران که مسئولیت ایران را بر عهده داشتند موضوع جدیدی پیش آمده بود. اینها میبایستی موازنه جهانی آن زمان و موقعیت جغرافیائی ایران را درنظر بگیرند نه بنا بر احساسات و تمایلات بلکه بنا بر مقدورات و امکانات و منافع. درآن موقع آلمان یک قدرتی بود که دریک محوطه محدود اروپا محصور بود و تنها منابع آنجا را در اختیار داشت و حال اینکه نیروهائی که علیه آلمان میجنگیدند قسمت عمده منابع انسانی و منابع معدنی و اقتصادی و امکانات فنی جهان را در اختیار داشتند. یک دولت وطندوست میبایستی حساب بکند که در این جنگ وسیع عالمگیر بالاخره کدام طرف خواهد بود و وقتیکه از روی حساب و با موازنه دقیق دریافت که نتیجه جنگ ممکن است به کدام طرف بچربد نمی بایستی بهانه ای به دست دولتهای دیگری بدهد که بتوانند به مملکت ایران تجاوز بکنند. ایران موقعیت جغرافیائی فوق العاده حساسی دارد که در ابتدای این مطلب هم گفتم. تا آن زمان که آلمانها فقط در برابر انگلیس ها و فرانسویها بودند ایران میتوانست از آسیب جنگ مصون بماند ولی از موقعی که انگلیس ها و روسها از دو طرف با آلمانی ها می جنگیدند، بعد هم آمریکا وارد جنگ شد راه ارتباط آنها با یکدیگر تنها راه ایران بود. رضا شاه قانوناً " ذیحق بود که بگوید من بیطرف هستم. انگلیس ها و روسها که خواهان ورود به ایران و دخالت در ایران بودند نقض بیطرفی ایران کردند و متجاوز بودند. این مطلب درست اما امکانات ایران چه بود؟ آیا میتوانست در آن موقع از آن - مقتضیات جنگی که مقتضیات حیاتی است جلوگیری بکند؟ بنظر من نخیر. رضا شاه این مقتضیات را در آن زمان درک نکرد و ارتباطش را با آلمانها حفظ کرد. اگر در آن موقع همه ی آلمانی ها را از ایران خارج کرده بود و اگر به یک کیفیتی اجازه حمل ونقل این وسایل را از طریق ایران به این کشورها میداد و امنیت عبور و مرور و حمل ونقل آنها را تأمین میکرد شاید میتوانست ترتیبی فراهم بکند که دولتهای خارجی به ایران حمله نکنند و منافع مهمی هم در جنگ و بعد از جنگ عاید ایران بشود.

متأسفانه دیکتاتور جهان بینی نبود و سرسختی نشان داد. معلوم نیست در آن تاریخ

دولت وقت حکومت ووزراء تا چه اندازه مسئول بودند.

س - اینها هیچوقت کاره‌ای نبودند.

ج - بله. نخست وزیر آنوقت علی منصور بودووزیر خارجه اش جوادعامری. آیا آنها قدرت این را داشتند که به رضا شاه حقایق را بگویند واین مسائل را توضیح بدهند؟ وآیا رضا شاه خشن ودیکتاتور تاب استماع این حرفها را داشت؟ وآیا آن مسئولین همساز با خارجیها نبودند؟ بهرحال آنطور که معلوم است این مسائل مخفی باقی ماند. چندین ماه این گفتگوها درپرده استتار بین آنها جریان داشت. مسلماً" روزهای اول تقاضاهای آنها ظاهر ملایمتر ومحدودتری داشته است. ولی ایران به آن تقاضاهای محدود هم ترتیب اثر نداد بنابراین علاوه برهمه‌ی ایرادهای دیگری که گذشت این ایراد بزرگ هم بررضا شاه وارد است که سوء تشخیص اوودیکتاتوری اوباعث اشغال ایران بوسیله نیروهای خارجی شد درعین اینکه ازلحاظ حقوقی بی‌تقصیربود اما بی تقصیری تنها وسیله برائت یک زمامدار نیست، سوء تشخیص هم درامرزمامداری ومسئولیت مملکتداری مؤثراست. این سوء تشخیص اوباعث آن بلیه‌ی بزرگ ورود قوای اشغالگر روس وانگلیس وپشت سر آنها آمریکا بها یران ومطاشبی شد که درنتیجه آن پیش آمد که ممکن است روزدیگر درباره آن توضیح بیشتری بدهیم.

روایت کننده : آقای دکترکریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : شانزدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهرچیکو ـ کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءاله صدقی
نوارشماره : ۵

ادامه مصاحبه با آقای دکترکریم سنجابی درروزیکشنبه بیست وچهارم مهر ۱۳۶۲ ـ برابر با شانزدهم اکتبر ۱۹۸۳ درشهرچیکو ـ ایالت کالیفرنیا ، مصاحبه‌کننده ضیاء صدقی .

ج ـ صحبت دیروزما به پایان حکومت رضاشاه وورود قوای متفقین به ایران رسید . دیکتاتوری رضاشاه خلاء عظیمی درمملکت ازلحاظ احزاب وشخصیتهای سیاسی و رهبران فعالی که موردتوجه وقبول عامه مردم باشند بوجودآورده بود . شاید بدنباشد دراینجا به بعضی ازفعالیتهای حزبی که درآغاز دوره رضاشاه کم وبیش میشد اشاراتی بکنیم که بعد آن فعالیتها بکلی متوقف ماندند . درابتدای کاررضاخان وپس ازجنگهای بین الملل اول وتخلیه ایران ازنیروهای انگلیسی باقی مانده‌های احزاب سابق به فعالیت افتادند ودرحالی که رضاخان قدرت دردست داشت و وزیر جنگ بودونخست وزیر بودوحتی دراوایل دوره سلطنتش آثاری ازاین احزاب موجودبود . مهمترین حزبی که ازابتدا وجودداشت حزب معروف به اجتماعیون عامیون یا سوسیال دموکرات باقی ماندگان حزب دموکرات قدیم بودندکه براثر تحولات فکری وعقیدتی دنیائی وپیدایش رژیم سوسیال دموکراسی درآلمان وانقلاب شوروی به این اسم جدیدنمودارگردید وخودرا دارای یک ایدئولوژی سوسیالیستی نشان میداد وافرادی ازهمان حزب سابق دموکرات وعده‌ای ازعناصر حزب اعتدال مثل سیدمحمدصادق طباطبائی هم به آنها پیوستندویک گروه متشکل بوجودآوردند که تاحدزیادی هم موردتوجه مردم بودند بویژه که درآن دوره چهارم مجلس

سلیمان میرزا بسیار محبوب ووجیه‌المله بود. وبهمین دلیل هم دوره پنجم با رأی بسیار زیاد به‌مقام نمایندگی تهران هم رسید. ولی این حزب پس از آن که‌رضا خان نخست وزیر شد و عده‌ای از آنها را وادار کرد که بینه خودکرد و آنها همکار با دیکتاتوری او شدند برا شرمخالفتی که‌مردم ایران با دیکتاتوری داشتند محبوبیت خودرا درنظر عامه‌ی مردم ازدست داد و بعد از آنهم که‌رضا شاه براً مرسلطنت مستولی شد خودش را از شرآنها فارغ کرد و سلیمان میرزا و دار و دسته‌اش را بکلی برکنار کرد و این حزب هم بتدریج روبه‌تلاشی و بی اثری رفت و از کار افتاد. به‌غیر از آن درآن زمان حزب دیگری وجود داشت بنام رادیکال، که آن را داور ساخته‌بود. داور مردبسیار فعال وزیرک وهوشیار بود. هم سخنور خوبی بود وهم چیزخوب می نوشت وهم ابتکار خوبی داشت. یکعده‌ای درپیرامونش جمع شده‌بودند که‌او را رهبرمطلق خودشان میدانستند و فعالیتهای زیاد بسود او میکردند. اما درعامه‌مردم تاثیرزیادی نداشتند. حزب دیگری که‌درهمان زمان تشکیل شدحزب ایران جوان بودکه یک عده‌ای ازتحصیلکرده‌های ایرانی که‌از خارج برگشته‌بودندویا تحصیلاتشان را درداخل مملکت انجام داده بودندورویهمرفته‌افرادروشنفکر آن زمان بودند تشکیل داده‌بودند که‌سران آنها دکترعلی اکبرسیاسی، دکترمشرف‌نفیسی، علی سهیلی، محسن رئیس‌وامثال اینها بودند. درآن زمان که‌ما درمدرسه سیاسی تحصیل میکردیم بخاطر دارم بعدازآنکه‌ازمدرسه‌خارج شدیم تمام فارغ التحصیلان آن دوره باستثنای چندنفردسته جمعی وارد همین حزب ایران جوان شدیم‌که‌یک حزب دموکرات، ترقی خواه‌اصلاح طلب وروشنفکر بودولی درتوده‌های مردم تأثیری نداشت. بیشترافرادی که‌درآن شرکت داشتندافرادتحصیلکرده وکارمندان دولت ومعلمین مدارس عالی ومدارس متوسطه بودند. روزنامه‌ای هم درآن زمان بنام ایران جوان داشت که بدکار نمیکرد تا موقع زمامداری وپادشاهی رضا شاه رسیددرآن وقت مثلث معروف نصرت‌الدوله فیروز - داور - تیمورتاش بفکرتشکیل حزب تازه‌ای افتادندبنام حزب ایران نوکه‌اشروعمل آنها وفکرونظری که‌داشتند کم وبیش شبیه‌حزب رستاخیزی

بودکه‌دردوره محمدرضا شاه‌تشکیل دادند. یعنی کوشش میکردندکه تمام افرادفعال وتحصیلکرده وکارمندان دولت راهمه خواه‌ناخواه وبهرترتیبی که‌شده‌دراین حزب واردبکنند. بهمین دلیل هم به حزب ایران جوان فشارآوردندکه واردآن حزب بشود. بخاطردارم جلسه‌عمومی حزب ایران جوان که‌تشکیل شد پیشنهادکردندکه‌از طرف حزب ایران نوکه‌دارای همین مرام ماوحزبی مترقی است ودولت هم‌از آن پشتیبانی میکند پیشنهادتالیف ووار دشدن حزب ما به‌آن حزب‌کرده‌اند. درباره‌ی آن صحبتهای زیادی شد، بنده ویکی دونفر دیگر بلندشدیم ودرباره‌آن بکلی مخالفت کردیم وگفتیم این حزبی است که‌باآرا مردم وباتمایلات افرادمردم تشکیل نشده، یک حزب دولتی است که‌بازور وقدرت دولت میخواهدخودش را تحمیل بکندوچنین حزبی اثروجودی وکشش وجاذبه درجامعه‌ایران نمیتواند داشته‌باشد وبااصول مشروطیت ودموکراسی انطباق ندارد. رأی هم علنی گرفتند برای آنکه‌میدانستند اگرمخفی باشدردخواهدشد. بنده‌وآن چندنفر دیگردرآن رأی علنی باصدای بلند مخالفتمان رااعلام داشتیم ولی اکثریت موافقت باالحاق کرد. وقتی که‌حزب ایران نوبه فعالیت افتاد تدین هم که‌ازعناصر هوچی وفعال وکارگردان برای پادشاهی رضاشاه وظاهرا" رئیس مجلس هم بود وسوابق حزبی وفعالیتهای سیاسی داشت درصدد برآمد که‌حزب دیگری درمقابل این حزب ایران نوبسازد. اوهم بایک عده‌ای ازداروددسته بازاری وباچندنفر فرصت طلب حزب دیگری بوجودآورد وشروع به‌هوچیگری کرد ولی رضاشاه‌بزودی متوجه‌شد که‌این حزب بازی ها وداروددسته‌سازیها باحکومت خودخواه وديکتاتوری اوموافقت ندارد دستورانحلال حزب ایران نورا داد وبالنتیجه حزب تدین هم ازبین رفت وازآن زمان یعنی ازسال ۱۳۰۶ دیگرهیچگونه فعالیت حزبی علنی دردوران رضاشاه وجودنداشت.

حال برگردیم به‌موضوع جنگ جهانی واشغال ایران بوسیله نیروهای انگلیس وروس. درهفته‌ی اول شهریورماه‌سال ۱۳۲۰ بودکه‌بنده ازاتاق بالا به‌اتاق نشیمن آمدم وراديورا بازکردم بناگهان خبری مثل صاعقه سراپای مرابه‌لرزه درآورد. شنیدم

که قوای روس از شمال و قوای انگلیس از جنوب و از غرب به ایران حمله کرده اند، رادیوی ایران این خبر را داد و اضافه کرد که نیروی های دولت در برابر متجاوزین ایستادگی میکنند. اعلامیه شماره یک ستاد ارتش ایران هم صادر شد. اعلامیه ای که فقط شماره یک بود و به شماره دو نرسید.

س - محتوای اعلامیه شماره یک را بخاطر دارید آقای دکتر؟

ج - بله، آن اعلامیه شماره یک خبر از ورود قوای روس در شمال و انگلیس ها از جنوب و از غرب ناحیه کرمانشاه میداد و اینکه نیروهای دولت در مقابل آنها ایستادگی کرده و ارتش مقاومت خواهد کرد و تسلیم زور و فشار اجنبی نخواهند شد و به مردم و به ملت اطمینان میداد. رادیوی بی بی سی را هم که گرفتم دیدم با لحن فوق العاده شدید و غیر منتظر و غیر عادی شروع به حملات به شخص رضاشاه کرده و فجایع او را بیان میکند و اینکه او آزادی ایران را از بین برده، مشروطیت را پایمال کرده، املاک وسیع بدست آورده، سرقتهائی که کرده، فساد اخلاقی که توسعه داده، مردم بیگناهی را که بقتل و کشتار رسانده خلاصه تمام مسائلی که در دوران رضاشاه با سکوت انگلیس ها و شاید هم قسمتهای اول آن با موافقت و اشاره ی خود آنها صورت گرفته بود با حملات تند به رضاشاه بیان کرد و اینکه او ایران را پایگاه سیاست و خرابکاری آلمان قرار داده بود و ما نمیتوانستیم در برابر این اوضاع سکوت اختیار کنیم و از این جهت قوای ما وارد شدند و ما بعنوان دشمن وارد ایران نمیشویم بلکه باید این نظامی که دشمن ایران و جهان هست از بین برود، و از این قبیل حرفها. بلافاصله برهمه مردم ایران معلوم شد وقتی که شخص رضاشاه که تا آنموقع تابو بود و کسی جرأت نمیکرد کوچکترین کلامی بعنوان انتقاد درباره ی او بگوید و یا بنویسد با این لحن شدید مورد حملات بیگانه مخصوصاً " انگلیسها قرار گرفته و علاوه براین قوای آنها هم وارد ایران شده در واقع این پایان کار او است. یک هرج و مرج و بیچارگی و پریشانی فوق العاده ای در دولت و در مردم بوجود آمد. بنده توی خیابان که رفتم عده ای از مردم را میدیدم که سراسیمه هستند و نمیدانند چکار باید بکنند. به چند نفر از رؤسای ادارات که دوستانم بودند برخوردم به من گفتند چرا در اینجا مانده اید؟

گفتم چکار باید بکنیم؟ گفتند همه دارند فرار میکنند. گفتم فرار به کجا؟ اینجا مملکت ما است. خلاصه یک چنین روحیه‌ی متوحش ونگرانی بوجود آمده بود. بیاد دارم درهمان روز اول یا دوم بودکه دولت ایران اعلام کردکه دستور آتش بس وعدم مقاومت داده، وبنابراین ایران دیگر درحال جنگ ودفاع نیست ویک کشور بیدفاعی است. وقتی که این اعلامیه صادر شد وزیرجنگ وقت که متأسفانه اسمش یادم نیست.

س ـ نخجوان بود؟

ج ـ بله بنظرم سرتیپ احمدنخجوان بود. دستوری صادرکرد مبنی برمرخص کردن سربازان وظیفه که درحقیقت دستور انحلال ارتش بود. صبح روزبعدکه ما بخیابان رفتیم سربازان ایران را میدیدیم که مانندا سرای جنگی ریخته‌اند توی خیابانها و بی سلاح وبدون نظم ازخیابانها میگذرند ومیروند که دردهات وشهرها متفرق وپراکنده بشوند. این امرموجب غضب رضا شاه شدوحتی درصدد برآمدکه آن وزیرجنگ ویا کفیل وزارت جنگ را محاکمه نظامی واعدام کندکه ازآن جلوگیری بعمل آمد وبعدهم کوشش کردندکه مجددا" سربازان را جمع آوری بکنندوسروصورتی به ارتش بدهند. ولی کاری بودگذشته ورشته‌ای ازهم گسیخته، پایتخت این صورت را داشت. درشهرستانها، درمرزها ودرجاهائی که نیروهای ایران مواجه با قوای خارجی شده‌بودند وضع بمراتب ازاین بدتر بود. یعنی بسیاری ازافسران که مأمور دفاع بودند بلافاصله مراکز خودشان را تخلیه کردندوفراری شدند، بعضی نیز مقاومت کردندوشهید شدند. این ازهم پاشیدگی ارتش ایران که اسلحه‌ها را بزمین ریختند سبب شدکه درشمال ودرغرب اسلحه زیادی بدست افراد ایلات وعشایر بیفتد. برخلاف انقلاب اخیرایران که مردم شهری ازجوانها وچریکها به‌سربازخانه‌ها حمله‌بردند واسلحه‌خانه‌ها را چاپیدند و چریکهای شهری مسلح شدند درآن زمان اسلحه‌ی ازدست داده‌شده وبه‌زمین ریخته شده به‌دست افرادشهری نیفتاد بلکه مردم عشایر ومردم روستاها ودهات بودند که این سلاح ها را بقیمت های بسیارنازل میخریدند ودرمدت کوتاهی عشایرایران بمراتب اززمان قبل ازرضا شاه مسلح ترشدند. چندروزی ازاین وضع پریشان وبی سامان

نگذشت که رضا شاه حالت وحشت پیدا کرد و درصدد فرار برآمد. بنده از یک راوی موثق شنیدم که گفت در خیابان سپه عبور میکردم دیدم مرد بلندقامت و تا حدی تاشده ای دم در منزل فروغی ایستاده است. وقتی که متوجه شدم دیدم خود رضا شاه است. حالا این مطلب راست بود یا دروغ نمیدانم. فروغی که رضا شاه او را از سالهای پیش بعد از آن قضایای شورش خراسان مغضوب و برکنار کرده بود و دیگر مقام و کار دولتی نداشت و در خانه خودش بطور محترم زندگی میکرد. حالا که وضع به اینجا کشیده و نیروهای خارجی وارد ایران شده اند رضا شاه چاره ای جز این نمی بیند که به همان شخص رانده شده خود متوسل بشود. متأسفانه در این خلاء که او بوجود آورده بود هیچگونه جمعیت سیاسی و هیچ رهبری که مورد قبول مردم و ظاهر باشد وجود و حضور نداشت. فروغی زمامدار شد، نخست وزیر شد. او هم تاج بر سر رضا شاه گذاشت و هم تاج از سرا و برداشت. رضا شاه بر اثر پیشروی قوای انگلیس و مخصوصاً " وحشت از روسها از تهران فراری شد و به اصفهان گریخت. موقعی که او هنوز در اصفهان بود دکتر سجادی را که وزیر کابینه بود مأمور کردند و پیش او فرستادند که از او ورقه ای هم راجع به استعفا و هم راجع به واگذاری تمام اموال و داراییش به ولیعهد که پادشاه ایران شده بود بگیرد. این روایت معروف است که رضا شاه موقعی که به کرمان رفت و در منزل یکی از متعینین آن شهر بود روزی با نوک عصایش روی زمین را میخراشید وخیلی مات و مبهوت با خودش صحبت میکرد و میگفت، " اعلیحضرت قدر قدرت، شاهنشاه " وسپس یک کلمه ی زشتی نثار خودش میکرد. خلاصه ایشان از کرمان به بندرعباس رفت و از آنجا او را انگلیس ها بطرف جزیره موریس حرکت دادند و بعد هم به آفریقای جنوبی بردند که درهمانجا فوت کرد. پسر ایشان محمدرضا شاه که تازه به سن بلوغ رسیده و یک یا دوسال بود که با فوزیه دختر پادشاه مصر عروسی کرده و بسیار جوان و نوخاسته بود به سلطنت رسید. او در آنموقع محبوبیت عظیمی در جامعه ایران داشت، یعنی مردم ایران در قیافه و در وجود او مثل اینکه مظلومیت و بیگناهی خود را مجسم میدیدند و علاقه ای که نسبت به او نشان میدادند علاقه ای بود که نسبت به

میهنشان که بهناحق مورداشغال اجنبی قرارگرفته بودظاهرمیکردند. روزی که محمد رضاشاه برای سوگند یادکردن به مجلس آمد بقدری جمعیت مردم دوراتومبیل اورا گرفته بودند که درواقع دربعضی جاها میخواستند اتومبیل را روی دست بگیرند و حرکت بدهند. این تظاهری بودخود بخودبی آنکه سازماندهی داشته یا سازمانی قبلا" آنرادعوت کرده باشد. دراین جریان همین بچه های مدارس وشاگردان مغازه ها وافرادعادی مردم بودندکه با این هلهله وبا این تجلیل وبا این استقبال اورا بطرف مجلس حرکت میدادند وبه آنجا میبردند. همانها که ۳۵ سال بعدتاج وتخت اورا سرنگون کردند.

س - آیا بنظرشما مردم به این فکر نبودندکه سلطنت را اصولا" بعنوان سمبلی برای استقلال ایران حفظ بکنند درزمانی که مملکت دراشغال نیروهای بیگانه بود؟

ج - کاملا" این فکروجودداشت که حالا که نیروهای بیگانه واردایران شده اندوهیچ گونه سازمان حزبی درایران نیست ورهبرانی که بتوانند مملکت رااداره بکنند وجودندارندوبا وجودوبا حضور قوای بیگانه بقای ایران وحفظ استقلال ایران را در بقای شاه وحفظ مقام اومیدانستندبه خصوص که اوجوان تازه کاری بودکه به گناهان پدرش وبه تقصیرات وخطاهای پدرش هیچ آلوده نبود.

گویا این مطلب محقق ومسلم باشدولی علنی وآشکارنشددرآن موقع که فروغی برای نخست وزیری معرفی شدوقبول کرداز طرف انگلیس ها به اوپیشنهادشده بودکه درایران جمهوریت برقرارکنندوخوداورئیس جمهور اول ایران بشود. ولی فروغی مردعاقل و مدبر ومحافظه کاری بود. میدانست که اوضاع ایران با خلاء ای که از دوران رضا شاه وبارفتن اوبوجودآمده است وبانبودن احزاب وتشکیلات وباوجوداشغال ایران بوسیله قوای بیگانه صلاح مملکت نیست که جمهوریت برقرارشود. اواین پیشنهاد راردکردوهمان حفظ نظام سلطنتی وپادشاهی محمدرضاشاه رابه نیروهای خارجی قبولاند. این یک عمل مفیدومؤثری ازطرف فروغی بود. اکنون لازم است درباره ی شخصیت فروغی قضاوتی بشود.

البته بنده بخاطردارم که عامه ی مردم وبسیاری ازافرادوطن دوست در این دوره که اوزامدارشدوبااقوای اشغالگر همکاری میکرد بعلت همین سازش وهمکاری با آنها نسبت به او بدبین ومعترض بودند وحتی روزی درمجلس یکی ازافراد وطن دوست وآزادیخواه مملکت بنام محمدعلی روشن به عنوان اعتراض سنگی بطرف او پرتاب کردکه بسراو خورد. مرحوم دکترمصدق هم بعلت نقشی که او درتجدید قرارداد نفت دردوره رضاشاه با انگلیس ها داشت وتسلیم شدن به خواسته های انگلیس ها وقبول قراردادی که بمراتب از قرارداد پیشین دارسی زیان بخش تر بود فروغی را گناهکار میدانست وحتی عنوان خیانتکار به او داد. ولی حالا که زمان گذشته است وما میتوانیم قضاوت بکنیم ، نظر خودمن بر این است که فروغی مردخیانتکاری نبود و درآن عمل قرارداد هم او درست است نخست وزیربود ولی پیش از اینکه عامل باشد درجریان کاری افتاد که دیگران ترتیب دادند ورضاشاه هم با زبونی تسلیم خواسته ی انگلیس ها شد.

س - این عین همان استدلالی است که تقی زاده هم دردفاع ازخودش مطرح کرد.

ج - بله تقی زاده هم دردفاع ازخودش کرد. فروغی شخصیت فرهنگی بزرگی داشت. او یکی ازبهترین نویسندگان ایران بود. قلمش امروزه هم میتواندبرای ایران سرمشق باشد. نوشته هائی که از او باقی مانده بسیارذیقیمت است. درغالب رشته ها کتاب نوشته است. کتابهای درسی درفیزیک، درتاریخ، دراقتصاد. اولین کتاب اقتصادی که ازخارجی ترجمه شدوسالهای سال درمدرسه سیاسی تدریس میشد کتابی بود که او ترجمه کرده بود. بعدهم دردوره های آخرعمرش یکارفلسفه وبه نشرافکارافلاطون وسقراط پرداخت ویک کتاب جالبی درتاریخ فلسفه به نام " سیرحکمت دراروپا" تألیف و کتاب " سماع طبیعی " مبتنی برفلسفه ارسطو را ازابوعلی سینا ترجمه کرد. وباز ایراددیگری که بر او وارد میشد این بودکه او شخصیت درجه اول فراماسونری ایران بود. این مطلب محقق است که فروغی درسازمان فراماسونری نه تنها درایران شخص اول بود بلکه درجهان فراماسونری احترام فوق العاده ای داشت. نظربه نقش پنهانی

که ماسونها در ایران داشتند وبخصوص دردوره‌ی محمدرضا شاه که‌بعدا " شایددرباره‌ی آن صحبت بکنیم بسیار نقش بدوکثیفی داشتند . فراماسونری ایران بصورت یک رکن و یک آلت واسباب دست سیاست خارجی معرفی شده وموردنفرت مردم وطن دوست و آزاده ایران قرارگرفتند . هرچندباید بنده اضافه‌کنم‌که ماسونهای دوره‌اول ، اوایل مشروطیت واواخرسلطنت ناصرالدین شاه‌که‌پیدا شدندغالبا " مردمان آزاده ووطن دوست وترقی خواهی بودند که‌مثلا" شخصیتی مثل مرحوم دهخدا نیزچندصباحی درآن بود . حتی گویا پای مرحوم دکترمصدق رانیزبرای مدت بسیار محدودی به‌آنجا کشانده بودند روی‌همرفته ماسونری اول در ایران که‌بوسیله‌مرحوم آدمیت بوجود آمده‌بودمرکب ازشخصیتهای موردتوجه‌مردم‌ودرستکار بودند . نقش بعدماسونری که دوره‌فسادآن در ایران بود باعث بدنامی ورسوائی آن شدکه‌درکتابهائی که‌اخیرا " منتشر شده‌ودیده‌اید آنها راکاملا" بیان کرده‌است .

س — بله ، بالاخص درکتاب اسماعیل رائین .

ج — بله بخصوص درکتاب اسماعیل رائین که‌بعدا " اگرشد درباره‌آن هم صحبت میکنیم . عرض کنم فروغی بهمین جهت هم که‌دریک سازمان مخفی جهانی ،وابسطه به‌سیاست های خارجی شرکت ومقام مهم ارجمندی داشت موردا عتراض وایرادمردم ایران قرارمیگرفت . ولی دراین زمان گرفتاری واشغال کاوتخست وزیر شد نقشی بکاربرد ،که‌برای ایران بسیارمفید بودوکاری غیرازآن نمیشدکرد . البته‌بایدبگوئیم که‌درآنموقع آمریکائی ها هم دراین امرموثربودند مخصوصا " شخص روزولت که‌هنوز هم قوای آمریکا وارد ایران نشده‌بودکمک بسیار کردبه‌اینکه انگلیس ها وروسها با دولت ایران قراردادی ببندندکه‌ورود نیروی آنها به‌ایران به‌عنوان نیروی اشغالگر نباشدوتعهدبکنندکه بعدازاینکه‌جنگ خاتمه‌پیداکرددرمدت معینی ازایران خارج بشوند با اینکه‌ایران درآنموقع خواه‌ناخواه وعملا" تحت تصرف نیروی خارجی قرارگرفته بودوآنها هرچه مطابق سیاست ومصلحتشان بودمیکردند بدست آوردن چنین قراردادی وگرفتن چنین تعهدی ازآنها که‌عنوان اشغالگر ندارندوبعدازخاتمه جنگ حداکثر درمدت شش ماه‌از

ایران بیرون خواهد رفت، خود این خدمت مهمی بود که باید بحساب فروغی گذاشت.
اما با زیکی دو نکته به زیان فروغی باقی است. یکی این است وقتی که او نخست وزیر شد و شاه جدید ایران سوگند وفاداری به مشروطیت خورد مجلس دوازدهم عمرش به پایان رسیده و مجلس سیزدهم را که حکومت دیکتاتوری رضا شاه انتخاب کرده بود هنوز افتتاح نشده بود. اگر ما واقعاً " به اصول مشروطیت برمیگشتیم یک انتخابات غیرقانونی که با زور سرنیزه وفشار بر مردم تحمیل شده وهمه وکلای آن دست نشاندگان حکومت دیکتاتوری بودند پارلمانی غیرقانونی بود و ضرورت داشت که آن انتخابات را باطل اعلام کنند و در مقام تجدید انتخاب برآیند. ولی فروغی چون آدم محافظه‌کار و محتاط و مآل اندیشی بود، شاید هم فشار و صلاحدید خارجی‌ها، مخصوصاً " انگلیس‌ها در تصمیم او موثر بود که متوجه شد که اگر بخواهد تجدید انتخابات بکند ممکن است با مشکلات فراوان مواجه شود بخصوص که ایران در حال اشغال بود و روسها تمام قسمت شمال ایران را در تصرف داشتند، این بود که او به این بهانه که دولت حق انحلال انتخابات را ندارد و اگر ما انتخابات را باطل بکنیم سنت و سابقه‌ی بدی خواهد شد که هر وقت دولت انتخاباتی را به زیان خود دید آن را باطل اعلام بکند مجلس سیزدهم را نگاه داشت و تشکیل داد.
نکته دیگری که در آن زمان مورد توجه بود و همه ما گوشزد میکردیم موضوع پول ایران بود. ما حساب میکردیم که وقتی که انگلیس‌ها و روس‌ها و بعد هم پشت سر آنها آمریکائیها آمدند برای مخارج سربازهایشان و برای مخارج کارهایشان در ایران و برای خریدهائی که در ایران میکنند و برای خریدهائی که سربازان و افسران آنها میکنند، برای ساختمانها و راه‌سازی‌هائی که دارند احتیاج زیاد به ریال دارند.
س — معذرت میخواهم آقای دکتر، شما که میفرمائید " ما " منظورتان چه کسانی هستند؟
ج — جوانانی که در آن موقع هنوز تشکیل حزبی نداده بودیم ولی دور هم دیگر جمع میشدیم و راجع به مسائل ایران بحث میکردیم و در روزنامه‌ها هم بصورت جسته و گریخته مقالاتی مینوشتیم.

س ـ ممکن است لطف بفرمائید اسم بعضی از این جوانان را بگوئید؟

ج ـ بعداً" میرسیم وبه‌شما میگویم. موضوع این پول بودوما به‌این ترتیب حساب میکردیم که‌درنتیجه اینکه‌تقاضای ریال زیادخواهدشد وخارجیها به‌ریال احتیاج دارندوباید ارزخارجی واردبکنند اگردولت ایران ارز راآزادبکند، ارزی که آنموقع تحت‌نظارت دولت بود، ریال ایران ترقی خواهدکردوپولهای خارجی تنزل پیدا میکندوتورم پول هم درایران صورت‌نخواهدگرفت ولی اگرتسلیم خارجی هاشود آنها ارزهائی درایران میریزندوریال فوق العاده‌ای به‌دست‌میآورندوتورم شدیدی که‌موجب‌آشا روزیان فوق العاده خواهدبود بوجودخواهدآمد. این مطلب بقدری واضح و آشکار بودکه‌بلافاصله موردتوجه اشغالگران قرارگرفت. فروغی که‌دکترمشرف‌نفیسی را وزیردارائی کرددرهمان روزهای اول با فشاری که‌ازطرف خارجی ها مخصوصا" انگلیسی ها واردآمددولت نرخ لیره ودلاررا به‌قیمت بسیار بالاتر ازآنچه تاآن تاریخ رایج بودتثبیت کرد. آنها هرچه وبه‌هرمقدار که میخ[illegible]زوتاحدمحدودی طلا به‌حساب دولت ایران میگذاشتندوریال میگرفتند وواردب[illegible]ر رایران میکردند. این کیفیت یعنی ترتیبی که‌دکترمشرف‌نفیسی درتثبیت نرخ ارزهای خارجی دادباعث شدکه‌تورم فوق العاده‌ای درداخل مملکت بوجودآیدواثر آن گرانی فوق العاده اجناس‌شد وبتدریج این گرانی به‌همه‌ی مملکت سرایت کردو درظرف یکی دوسال قیمت بعضی ازکالاها تقریبا" صدبرابرشد. بنده‌بخاطردارم که قندیک من شایدیک‌تومان به‌پنجاه تومان رسید، یعنی پنجاه برابرشد. روغن که درروز اول جنگ منی سه‌تومان بوددرسال دوم جنگ به‌منی چهل یا پنجاه‌تومان رسید. قدرت‌خرید ریال یک دهم ارزش‌سابق آن شد واین برای طبقاتی که‌درآمدثابت داشتندوبرای آنهائی که‌حقوق بگیر بودند مثل کارمندان وکارگران وضع مصیبت‌بار گرانی وحتی قحطی عجیبی بوجودآورده بود. بخصوص‌که خارجی ها هم برای مصارف خودشان گندم وغلات‌وموادخوراکی ایران را میخریدند قحطی بطوری بودکه درتهران ودرشهرهای ایران نان پیدا نمیشد. یک جورنانهائی مخلوط ازموادوعناصری

بخوردمردم میدادند کەتقریبا " شبیەبەپارەآجر بودومردم برای گرفتن آن دم دکانهای نانوائی صف میبستند، تازه آن راهم بدست نمی آوردند.
شاید درهمان سال اول بود، تاریخش درست بخاطرم نیست، که جمعیت کثیری از لهستانی ها کەازجلوی مهاجمەآلمانی ها فرارکرده بودند ومیخواستندبەکشورهای اروپائی وآمریکائی پناه ببرنداز روسیه واردایران شدندواین افراد که دارای بهداشت سالمی نبودند براثر محرومیت غذائی ومحرومیت وسائل بهداشتی آلوده بەبیماریهای مختلفی بودندوتبهای راجعه وتبهای تیفوس وتیفوئید رادرایران رواج دادند بطوریکه درهمین سالها عدەکثیری ازمردم ایران براثر این بیماریها کشتەشدند. یکوقتی درشهرتهران بقدری وحشت ازبیماری تیفوس وتیفوئیدزیاد بودکەکسی جرأت نمیکرد سواردرشکه یااتوبوس بشود ازترس آلودەشدن بەاین نوع بیماریها. تقریبا " کمترخانەای بودکەآلودگی بەاین بیماریها نداشتەباشد. درخانەخودبنده چندین نفرازافرادمادچارتب راجعه وتبهای مختلف دیگرشدند. این بیماریها دردهات کشتار عجیبی کرددربعضی ازدهات کەجمعیت آنها مثلا" پنجاه شصت خانواربود پانزدەتابیست نفرازآنها درظرف یکسال میمردند. فروغی رویهم رفته این خدمات واین کارها راکرد، جنبەهای مثبت داشت وجنبەهای منفی هم داشت ولی بایدقضاوت عادلانه باشدوشخصی راکەدریک موقعیت اضطراری بودەنباید بطورکلی محکوم کرد، هیچکس دیگری شایدنمیتوانست درآن زمان بهترازاوکاری انجام بدهد. پس ازآنکه فروغی ازحکومت کنارەگرفت حکومتهای دیگری آمدندکه همەمطابق تمایل خارجی ها بودند. حکومت سهیلی آمد، قوام السلطنەآمد، ساعدآمد، بیات آمد، صدرالاشراف آمد. بەترتیب میآمدند وترتیب حکومت موقتی میدادند ومیرفتند. درهمان روزهای اول کەاشغال خارجی ها پیش آمدەبود بنده باعدەای ازجوانها وروشنفکران بفکر این افتادیم کەچکاربایدبکنیم، نیت ما این بودکه بایدیک نیروی ناسیونالیست کەمراما طلبش حفظ استقلال مملکت باشد بوجودبیاوریم ورفقائی کەدراین موضوع باماکاروکوشش میکردندافراد برجستەآنها

که من حالا بخاطر دارم یکی دکترشایگان بود، یکی مرحوم شهیدنورائی بود، یکی دکترملکی بود، یکی دکترعلی آبادی بودویکی دکترآذربود.

س - کدام دکترملکی آقای دکترسنجابی ؟ اسم کوچک آقای ملکی چه بود؟

ج - مادوتا ملکی داشتیم . یکی دکترمحمدعلی که وزیردکترمصدق بودودیگرملکی که وکیل مجلس بودوباخلیل ملکی نسبت داشت وبنی اعمام بودند. پسرحاج محمودملکی تهران که یک برادر ابوالحسن ملکی بود ودیگری دکترمسعودملکی . اینکه من می گویم درآن زمان این دوبرادربودند.

س - اسم کوچک آقای علی آبادی چه بود؟ برای اینکه چندتاآقای علی آبادی داریم.

ج - بله یک عبدالحسین علی آبادی داریم ویکی محمدحسین علی آبادی . این که بنده میگویم درآن تاریخ محمدحسین علی آبادی بود. ما هم چنین با عده ای ازافسران که خودرا میهن دوست وناسیونالیست معرفی میکردند ودرواقع بودند ارتباط داشتیم وآنها درآن زمان اینطور تبلیغ میکردند که رزم آرا یک عنصرملی طرف اعتماد نیست ونقشه های مضروخیانتکارانه دارد وگروهی درمقابل او تشکیل داده بودندواین گروه مطابق همان عقیده ای که ما داشتیم طرفدارشاه بودند. ما هم درآن زمان به شاه علاقمندبودیم ومیخواستیم بهرکیفیتی است اورا حفظ وتقویت کنیم ودرپیرامون او محبوبیت بوجودبیاوریم. بنده درسال دوم اشغال ایران ، درسال بیست ویک ،برای اولین بار بعدازده پانزده سال اَزدوره رضاشاه که به کرمانشاه وبه محل خانوادگی ام نرفته بودم قصدکردم به آنجا بروم. هم دیداری با خانواده وایل سنجابی تجدید کنم وهم راجع به فعالیت سیاسی ممکن درآنجا مطالعات واقداماتی بنمایم. بنده علاوه برآن جمع که با بعضی ازدوستان وهمفکران داشتیم واسم آن را نهضت انقلابی ملی ایران گذاشته بودیم ولی هنوز علنی نشده بود یک جمعیتی هم ازکرمانشاهی های مقیم تهران ترتیب داده بودم ، جمعیت نسبتاً قابل توجهی که مرام وهدف آن خدمت به اصلاح وآبادی وعمران شهرواستان کرمانشاه بود، ودرضمن خدمت به مملکت وحفظ وحدت ملی ایران ومعارضه با آنهائی که بخواهنددرنواحی کردنشین ایران نغمه های مخالف وحدت ملی بوجودبیاورند.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : شانزدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهرچیکو ـ ایالت کالیفرنیا
مصاحبه‌کننده : ضیاء اله صدقی
نوارشماره : ۶

این جمعیت کرمانشاهی های مقیم تهران را بنده وجمعی ازدوستان همشهری تشکیل داده‌بودیم. برای توسعه‌ی تشکیلات آن درکرمانشاه وبرای تجدیددیدار با خانواده به‌آن شهر رفتم. درآنجا البته‌استاندار کرمانشاه‌را که‌امیر کل بوددیدم وفرمانده قوای نظامی را هم که‌سپهبدشاه‌بختی بودملاقات کردم ولی به‌دیدار نماینده‌سیاسی قوای اشغالگر انگلیس که‌همه‌کاره‌بود نرفتم زیراکاری با اونداشتم. درشهر کرمانشاه به‌فعالیت پرداختم، جمعیتی ازجوانان دبیرستانی وفارغ التحصیلان دبیرستان وفرهنگیان ویک عده‌ازجوانان بازاری بنام جمعیت کرمانشاهی‌ها بوجود آوردم وبعدازآنجا به‌ایل سنجابی رفتم. دوپا سه‌روزدرمیان خانواده‌خودبودم که یکروزدیدم ازیکی ازدهات مجاورما یکی ازدوستان عشایری که‌درقصبه روانسر منزل داردبه‌دیدارما آمدوبا برادرم‌نجوائی کردواوهم به‌من گفت که‌استاندارکرمانشاه‌از نماینده‌سیاسی ـ نظامی انگلیس درکرمانشاه شنیده‌است که‌شما دراینجا فعالیت هائی برضد آنها میکنیدوخواهش کرده‌است که‌فورا " به‌کرمانشاه‌برگردید. بنده‌روزبعد به‌کرمانشاه‌برگشتم وبه‌دیدن استاندار رفتم. اوبه‌من اظهارداشت که‌بله این آقای کلنل فلیچر خیلی نسبت به‌شما بدبین است وبه‌او گزارشهائی داده‌اندکه‌شما درکرمانشاه ودرمیان ایلات علیه انگلیس‌ها مشغول فعالیت هستید.

اینجا مناسب میدانم که با زبیک حاشیه دیگری بپردازم تا بعدد وباره برسرهمین مطلب برسیم. وآن اینست : درهمین زمان که قوای انگلیس وارد ایران شده ومجلس سیزدهم هم تشکیل شده بود یک جنبش ضدخارجی درایران بوجودآمد. با ورود این نیروهای خارجی آلمانیهائی که درایران مشغول کاربودند ازایران خارج شدند یعنی یا خودشان فرارکردند ویا دولت ایران آنها را برحسب معرفی انگلیسها وروسها اخراج کرد. ولی عده‌ای ازآنها بصورت مخفی وجاسوس وکارگردان سیاست آلمان باقی ماندند. دراین زمان معروف بود شخصی بنام مایرمشغول فعالیت وتشکیل دادن جمعیتهائی علیه انگلیسها وروسها وایجاد خرابکاری درکارهای آنهاست ، ویک جمعیت ایرانی هم برای همکاری با او وتشکیل شده بود. کسی که درآنموقع دررأس این فعالیت قرارداشت یک نماینده مجلس بودبنام نوبخت . نوبخت وکیل مجلس طرفدارجدی رضا شاه ویک فردملی ووطندوست بود. درآنموقع آنها علاوه برافرادمتفرق ازجوانان وافسرها وبازاریان باجمعی ازسران عشایری هم ارتباط پیدا کرده بودند. باخود بنده هم نوبخت ارتباط یافت وپیشنهاد همکاری کرد ولی من بافکر وفعالیتهای اوموافق نبودم وعقیده‌داشتم که روی محاسبه نیروهای متخاصم بالمآل فتح وپیروزی بنا انگلیس ها وروسها وآمریکائیها خواهدبود. بنابراین ایجاد سازمانهائی که کارشان خرابکاری وفعالیتشان زیرزمینی باشد چیزی جزهدردادن قوای ملی نیست . به‌پدرم و بعضی ازرؤسای عشایری که با من ارتباط داشتندنصیحت میکردم که وارد چنین اقدامی نشوند. این نه‌ازروی دوستی با انگلیس‌ها یا با روسها بود که به‌هیچوجه دل خوشی از آنها نداشتم ومطلقا " با هیچیک ازمقامات آنها مربوط نبودم بلکه بنابرسنجش نیروهای متخاصم وتوجه‌به‌موضع جغرافیائی ایران عقیده‌داشتم که باید کوشش کرد دولتی درایران ازعناصرملی ودرستکارتشکیل بشود که‌بتواند درمقابل دولتهای اشغالگر درمواردی که تقاضاهای غیرقابل قبول دارند ویا فشارهای بیمورد یا مداخلات خارج ازرویه میکنند مقاومت‌کند ومنافع ایران را محفوظ بدارد. ولی در صدد دشمنی ومخالفت وخرابکاری علیه‌آنها بهیچوجه برنیاید. این اساس فکرما بود.

حال برگردیم برسرمطلب .وقتیکه‌پیغام استاندارسیدمن به‌شهربرگشتم وبه‌دیدارمجدد اورفتم. او با حالت نگران نظریه آن کلنل انگلیسی بنام کلنل فلیچر رابیان وبه اوتلفن کرد وازمن خواهش نمودکه‌بروم واورا ببینم. روزبعدبنده‌بدیدن آن شخص رفتم. کلنل فلیچربلافاصله بمن گفت ،" شما به‌کرمانشاه چرا آمدید؟" گفتم شهرم هست ، وطنم هست ، خانواده‌ام هست ،ایلم هست . گفت ،" نه ، شما اینجا آمده‌ایدکه علیه‌ما خرابکاری کنید." بنده‌جوابی که‌به‌او دادم این بودکه‌من اگر هم دشمن شما باشم اما خدمتگزاروطنم هستم. من کاری میکنم که‌بنفع مملکتم باشد ووقتی من بنفع مملکتم نمیدانم که‌علیه شما الان اقدامی بکنم چرا میکنم. گفت ،" شما در جنگ بین الملل گذشته‌پدرتان ، عموهایتان وایلتان با آلمانی ها وعثمانی ها همکاری میکردندوخودشما هم الان داریدهمین کاررا میکنید." گفتم که‌این را شما ازروی اطلاع میگوئید یا ازروی قیاس وگمان . اگراطلاعی هست آن منبع اطلاع ودلیل تان را بمن ارائه‌بدهید اما اگر ازروی قیاس میگوئید صحیح نیست . اوضاع جنگ بین الملل گذشته با این جنگ تفاوت زیاددارد. درآن جنگ عثمانی ها با شما مخالف بودند و - عثمانی بعنوان یک دولت اسلامی تبلیغ اتحاد اسلام میکرد، علاوه براین درآن زمان دولت روس یک دولت متجاوز تزاری بودکه‌ملت ایران همه‌علیه آن بودند. درآن زمان درداخل ایران وخارج ازایران افرادی که‌امروزه با شما همکاري میکنند مثل سلیمان میرزا وتقی زاده‌ودیگران علیه‌شما بودند وبعدبرفرض پدرمن وخانواده من درآن وقت بنا برمقتضیات آن زمان علیه‌شما بودند با حالا وبا من چه‌ارتباط دارد؟ الان اوضاع واحوال اوضاع واحوال دیگری است . من اگرهم مخالف شما باشم وازشما هم نفرت داشته‌باشم اما فکر این میکنم که‌روی محاسبه نیروهای دنیائی دراین جنگ که‌نقشه راهم به‌او نشان دادم، شما پیروزخواهیدبود بنابراین آیا این بی عقلی نیست که‌من بخواهم یک عده‌ای ازمردم ایران وبا عشایر ایران را بکاری وادارکنم وبا همراهی با یک دولتی که‌میدانم سرانجام مغلوب خواهدشد. با اینکه تمام استدلال من منطقی بودآن مرد با نهایت بی عقلی وبا نهایت خشونت روزبعددا دبنده‌را سوار یک کامیون

باری وروانه تهران کردند. این عمل کنل فلیچر درتهران انعکاس شدیدپیدا کرد. حتی بعضی ازتوده ای ها درآنموقع بسراغ من آمدند. این کیفیت سال اولی بودکه من مواجه باآنها شدم. درسال بعدانتخابات دوره چهاردهم شروع میشد. درانتخابات دوره چهاردهم شاه واقعا " میخواست که یکعده عناصرملی وجوانهای تحصیلکرده واردمجلس بشوند. بنده روزی درمنزلم بودم تلفنی به من شدویک افسری ازمن خواهش کردکه بدیدن من بیاید. اوسرشب بدیدن من آمد. این افسرآقای حسین فردوست بودکه گویا درآن تاریخ درجه ستوانی داشت وگفت، " اعلیحضرت میخواهند شما را ببینندومن امشب آمده ام که شما راآنجا ببرم." گفتم بسیارخوب. به خانم هم جریان راگفتم که بداند واطلاع داشته باشدکه شب من بکجا میروم برای اینکه نمیدانستم نتیجه اش چه خواهدبود. همراه اوودراتوموبیل اوبه سعدآباد رفتیم. ازیکی ازخیابانها که خیابان دربندباشد واردیکی ازعمارتهای متصل به سعدآباد شدیم ودریک سالنی مرا نشاندند واعلیحضرت هم به آنجا واردشدواین دفعه اولی بودکه من با ایشان مواجه میشدم. خوش رووخوش صحبت وخیلی گرم با من صحبت کردو نظریات سیاسی مرا خواست. من گفتم که باید تمام کوشش ما براین باشدکه دولتی از رجال ملی مقاوم بوجودبیاوریم که آنها دربرابرتوقعات بی رویه خارجی ها بتوانند بنفع ایران مقاومت بکنندوتسلیم وآلت وعمال آنها نباشند. بعدگفتم که اگر بشوددراین مجلس که انتخابات جریان دارد یکعده ای ازافرادآزادیخواه ومیهن دوست واردبشوند نیروی استقلال طلبی ملی قدرت خواهدگرفت. بعلاوه به شاه هم گفتم که من اطلاع دارم ومیدانم که یکعده ای ازافرادودسته ها دشمن شما هستندوخارجیها هم شایدنسبت به شما اطمینان نداشته باشندولی آنهائی که وطندوست هستند علاقمند به حفظ شما هستند. به من گفت، " شما چرا درانتخابات شرکت نمیکنید؟" گفتم من درکرمانشاه زمینه ندارم. گفت، " بروید کرمانشاه فعالیت کنیدومن درتهران هم کوشش میکنم که یکعده ای ازجوانان وافراد وطندوست انتخاب شوند." میدانم که اودرآن دوره درانتخابات دکتررضا زاده شفق ودرانتخاب مهندس فریور درتهران مؤثر

بود. گفتم من که سال گذشته به کرمانشاه رفتم مواجه با چنان مشکلاتی از طرف انگلیس ها شدم ویا زهم ممکن است دچار چنین مشکلی بشوم وحکومت هم کاری برای من جز خرابکاری واشکالتراشی نخواهد کرد. گفت،" خیر شما بروید وحکومت علیه شما کاری نخواهد کرد ومن سفارش شما را به سهیلی کرده ام." بنده باز آن سال به کرمانشاه رفتم. در آنجا که یکی دوروز بودم دیدم شهر آشفته شده، ادارات دولت پلیس آنجا ، دفترهائی که انگلیس ها تشکیل داده اند همه مضطرب ونا راحت هستند و - ینا " مثل این است که در لانه مورچه حشره ی غیرمتجانسی وارد شده باشد آنها به ولوله افتاده اند که من وارد جریانات انتخابات شده ام. آن کلنل انگلیسی ، کلنل فلیچر هم که مشهور به نادرستی وپول گرفتن ورشوه گرفتن وفساد اخلاق وهرزگی بود ومردی خشن وزمخت ، از استاندار وقت خواست که من بدیدن او بروم. تا رفتم ودید گفت ،" شما مگر سال گذشته اینجا نیامدید وما گفتیم که اینجا حضورتان پسندیده ما نیست . باز چرا آمده اید؟" گفتم برای شرکت در انتخابات آمده ام. گفت ،" شما اینجا نمیتوانید انتخاب بشوید." گفتم مگر انتخابات آزاد نیست ؟ گفت،" انتخابات آزاد است ولی شما انتخاب نخواهید شد. ما دخالت نمیکنیم ولی شما انتخاب نخواهید شد. بعد شما که اینجا آمده اید به رشید السلطنه گوران ، که یکی از رؤسای ایل گوران بود، چه دستوری داده اید؟ به سلیمان بیک آرش ، که یکی از رؤسای ایلِ جوان رود بود چه ارتباطی دارید؟" گفتم هیچکدام از این دونفر را من اخیراً ندیده ام وحتی نمیدانم این آقای آرش که در تهران ساکن است الان آنجا است یا اینجا است . گفت ،" شما میدانید، خوب هم میدانید ما هم میدانیم که شما میدانید." بلند شد وکتاب کوچکی از قفسه برداشت وگفت ،" این کتاب خاطرات مربوط به جنگ بین الملل گذشته واقدامات پدران شما علیه ما در آن جنگ است . شما هم جانشین همانها هستید. برادر شما هم همین گناه شما را داردوایل شما هم همین گناه را دارد. شما در اینجا در شهر کرمانشاه نباید بمانید." خلاصه بدون اینکه بنده بتوانم در آنجا فعالیتی بکنم روز بعد بنده را وبرادرم را که

رئیس ایل سنجابی بودوپسرعمویم راگرفتندوتحویل یک اتوموبیل کامیون دادند وما رایکسر بهتهران برگرداندند وبه‌دنبال آن دائی وبرادربزرگتر وپسرعموهایم راهم آوردند وبه‌همدان فرستادند. علاوه برآن چندنفر ازرؤسای ایل گوران که بابنده‌دوستی داشتند ازجمله‌همان رشیدالسلطنه‌راکاسم بردم با برادرش‌تبعید به‌همدان کردندوچهارنفرازساداتِ محترم آنها راهم به‌تهران فرستادند وبکلی ایلات سنجابی وگوران راازرؤسایشان خالی کردند. درآن زمان علی سهیلی نخست وزیربود. اووقتی که‌من میخواستم به‌کرمانشاه بروم بمن تلفن کردوگفته " شما به‌کرمانشاه برویدودرآنجا مانعی برای انتخابات شمانخواهدبود." بعد ازاینکه‌با این کیفیت برگشتیم وما راتبعید کردند، نه‌تنها خودم بلکه برادرها ورؤسای گورانی راهم که تبعیدکرده‌بودند پیش‌سهیلی بردم وماجرا رابیان کردم. اوخطاب به تبعیدشدگان گفت ،" نمیگویم شما وطندوست نیستید ، نمیگویم‌که‌شما عمل خلافی کرده‌اید ولی مملکتی است اشغال شده ونیروی خارجی دراینجا است و آنها وجودشما را مزاحم‌خودشان میدانندوما مجبورهستیم درمقابل آنها تسلیم بشویم تا شما درتهران هستید مقرری ازطرف دولت برای مخارج شما پرداخته میشود." آنها بدین ترتیب مدت یکسال درتهران تحت‌توقیف ماندند وکلنل فلیچر هرچه توانست فشاربه‌خانواده‌ی ما درآن ناحیه واردآورد. دراین تاریخ بنده‌وبعضی ازدوستانم به‌این فکرافتادیم که‌یک‌حزب ملی جدید بوجودبیاوریم. دراینموقع بغیر از آن حزبی که‌نوبخت بوجودآورده ومعروف به‌حزب کبودبود افراددیگری به‌اسمهای مختلف بصورت‌حزبی فعالیت میکردند. یکی ازآنها حزبی بودبنام حزب پیکار که‌جهانگیرتفضلی وخسروا قبال برادردکترا قبال وچندین نفردیگرآنها را میگرداندند وروزنامه‌ای داشتند که‌خیلی تندرو وضدخارجی حودرانشان میداد ودرآنموقع محبوبیتی درمیان مردم داشت. حزب دیگری هم بوجودآمده بودبنام حزب میهن پرستان که‌علی جلالی ، شجاع الدین شفا ، مجیدیکتائی ومحمدپور سرتیپ درکمیته‌آن بودند ویکعده ازجوانان به‌آنها پیوسته وفعالیتهائی به‌اسم

میهن پرستان میکردندودرمیان خانواده های لرستان هم نفوذ واشرداشتندچون پور سرتیپ ازایل سگوند لرستان بود. حزب دیگری هم بنام حزب استقلال وجودداشت که آنرا عبدلقدیرآزاد بوجود آورده بود. بنده هم با چندنفر ازدانشیاره‌های دانشگاه وجوانها جمعیتی داشتیم که هنوز عنوان حزبی پیدا نکرده بودیم. با آن سه حزب مذکور ما واردمذاکره شدیم وبعدازنشست وبرخاست زیاد ازآن سه حزب و جمعیت ما یک حزب جدید بوجودآوردیم بنام حزب میهن وقرارشدکه ازهرجمعیت ۴ نفر بعنوان شورای عالی آن حزب معرفی شود که ازطرف ما بنده ودکترآذرودکترمسعود ملکی ودکترمحمدحسین علی آبادی معرفی شدیم. وآنها نیزهرکدام نمایندگان خود را معرفی کردندوحزب جدید بفعالیت پرداخت ویک عمارت خیلی بزرگ با قریب سی اتاق ودوهزارتومان درماه که برای آنموقع پول قابل توجهی بوددرخیابان شاه آباد کرایه کردیم ویک روزنامه بنام رستاخیز هم ارگان آن قرار دادیم. هدف ما در آنموقع مقابله با احزابی بودکه، یا ستهای خارجی پشتیبان آنها بودند چه حزب دست چپ وچه احزاب ارتجاعی دست راست. حزب دست چپ عبارت ازحزب توده بودکه کشش وجاذبه فوق العاده ای درمیان جوانان داشت وبا وسائل وامکاناتی که در اختیارش مبتذا شتند توانسته بود درمیان کارگران وجوانان روشنفکر انقلابی نفوذ زیادی پیدا کندویک جمعیت قوی با روزنامه ها ونشریات مختلف بوجودآورد. بعلاوه عده ای ازرهبران آنها درمناطق تحت اشغال شورویها بوکالت مجلس انتخاب شده و پایگاه سیاسی مهمی بدست آورده بودند.

س- امکاناتی که میفرمائید چه کسانی دراختیارشان میگذاشتند؟

ج- روسها دراختیارشان میگذاشتند. راه آهن ایران دراختیارشان بودووجوه حسابی به آنها میرسید. ولی امکانات مالی ما تنها وجوهی بودکه اعضاء حزب میپرداختند ازبازاریها هم به ما کمک هائی کردند. شاه چندین بار خواست به ما کمک مالی بدهد بنده زیربار نرفتم. حتی یکروز با زهمین فردوست بمن تلفن کردوبه منزل من آمد. دیدم یک کارتون بزرگ همراه اوست. بمن گفت، "اعلیحضرت مرا فرستاده پیش شما و این سهام شرکت کیهان است که مال اعلیحضرت است" شاید قریب سیصدهزارتومان

بود، " اعلیحضرت اینها را فرستاده اند که من به شما بدهم که هم در اختیار تان باشد برای امور حزبی، هم روزنامه را در تحت اختیار بگیرید."

س ـ همین روزنامه کیهان ؟

ج ـ بله همین روزنامه کیهان . گفتم حضور اعلیحضرت از قول من عرض کنید چنین کاری نه بصلاح شما است ونه به صلاح ما . ما تا زمانی میتوانیم به شما خدمت کنیم ومفید باشیم که از شما استفاده مالی نکنیم . علاوه براین شما اگر به یک جمعیت حزبی پول بدهید مورد اعتراض وحملات دیگران قرار میگیرید . این بود که بنده آنها را دوباره بزیر بغل آقای فردوست دادم وبرگرداندم.

ما از جهت پول فوق العاده درمضیقه بودیم . یکی دو تا گاردن پارتی دادیم که قریب بیست سی هزار تومان جمع آوری کردیم، واز پول ماهانه ای که خودمان میدادیم می ـ توانستیم به سختی چرخهای حزب را براه بیندازیم. مجلس چهاردهم هم تشکیل شده بود ماعلنا " ویکسره پشتیبانی از دکتر محمد مصدق میکردیم. مصدق هم مشغول فعالیت سیاسی شد . یکی از وکلای مجلس که الان متأسفانه اسم او را بخاطر ندارم دریکی از جلسات به مصدق ناسزا گفت . عده ای از جوانان ما که جوانان تندانقلابی و ملی بودند شبانه بمنزل او رفتند وموقعی که وارد منزلش میشد جلوی او را میگیرند وکتک کاری مفصلی میکنند وسروصورتش زخمی میشود وبه او میگویند این سزای کسی است که به مصدق بدبگوید .

س ـ آن شخص خودش نماینده مجلس بود ؟

ج ـ بله خودش هم نماینده مجلس بود . فردای آن روز این شخص درمجلس اعلام کرد که این حمله را دکتر سنجابی ومهندس فریور ترتیب داده اند وحال آنکه آنوقت فریور با ما همکاری نداشت ولی او هم نماینده مجلس وبسیار مورد توجه مردم بود.

س ـ شما فرمودید که دکتر مصدق هم وارد فعالیتهای حزبی شد؟ کدام حزب را میگوئید؟

ج ـ وارد فعالیت حزبی خیر، وارد فعالیت سیاسی درپارلمان شد . اولین فعالیت سیاسی مصدق درپارلمان مبارزه ای بود که علیه اعتبار نامه ی سیدضیا کرد . بنده

قبلا" به شما گفتم که ما وارد مبارزه با احزاب دست چپ و دست راست شده بودیم. دست چپ عبارت از حزب توده بود. اما در دست راست دو حزب وجود داشت. یکی حزبی بود بنام حزب عدالت که جمال امامی و علی دشتی بوجود آورده بودند که ما با آنها نیز در افتادیم، حتی بچه های حزب ما حمله به آن حزب کردند وتظاهری را که میخواستند بکنند درهم شکستیم. جمعیت دست راستی دیگری که تشکیل شده بود حزبی بود بنام اراده ملی که سیدضیا بوجود آورده بود و مظفرفیروز با روزنامه رعد امروز کارگردان آن بود. سیدضیا دراینجا یک نقش عجیب و غریب داشت. این آدمی که بیست و چندسال از ایران بیرون رانده شده بود و با آن سوابقی که در کودتای ۱۲۹۹ و در قرارداد ۱۹۱۹ داشت موقعی که روسها حزب توده را بوجود آوردند که در ابتدا فاتح کارگردانی آن را میکرد انگلیسها هم سیدضیا را از فلسطین آوردند و در غیاب خود او از شهر یزد به وکالت مجلس انتخابش کردند.

س ـ مصطفی فاتح.

ج ـ بلی همان مصطفی فاتح شرکت نفت. بعد همان پنجاه و سه نفری که زندانی شده بودند کارگردانهای اصلی حزب توده شدند و در پیرامون شاهزاده سلیمان میرزا گرد آمدند ورهبران مشهورشان عبدالصمدکامبخش ورضا رادمنش و ایرج اسکندری و دکترجودت و دکتریزدی و الموتی وفریدون کشاورز وخلیل ملکی بودند ورضا روستا که سازمان کنفدراسیون کارگران را اداره میکرد. ما کوشش کردیم که درخارج از تهران هم سازمانهای حزبی بوجود بیاوریم. وموفق شدیم که درگیلان یک سازمان خیلی خوب و منظم ، درگرگان یک سازمان خوب که اداره کننده اول آن که خوب هم اداره میکرد احمدقاسمی بود. همان احمدقاسمی که بعدا" به حزب توده پیوست. بعد در تبریز، دراصفهان ، درکرمانشاه ، درملایر، دراهواز وآبادان وبالاخره درشیراز شعباتی تشکیل دادیم. حزب توده با ما و ما با آنها درافتادیم. آنها شعار میدادند علیه استعمار و ارتجاع مبارزه کنید. ما شعار میدادیم علیه هرگونه استعمار مبارزه کنید. علیه استعمار سرخ و سیاه مبارزه کنید. وآنها از این کلمات ما بسیار آزرده میشدند

ومیگفتند اگرشما آزادیخواه وملی هستید چرا با ما درمیافتید؟ چرا بیشتر تشکیلاتتان را درشمال بوجودآورده‌اید؟ میگفتیم ما درقسمتهای دیگرهم تشکیلات داریم. اگر تشکیلات ما درشمال فعالیتش درمیان مردم موثرتراست بعلت اینست که شما درآنجا مداخله‌بیشتر داریدواین واکنش مردم آنجا دربرابر شما است. بهاین ترتیب ما این حزب میهن راپایه‌ریزی کردیم وشعباتی برای آن بوجودآوردیم ودرپیرامون دکترمصدق بودیم. بنده‌یکوقت به‌مناسبتی ازایشان دعوت کردم که‌به‌حزب ما بیایندوسرکشی بکنند ودعوتی هم ازمردم کردیم که‌درمیتینگ شرکت کنند. درآن روزجمع کثیری به‌حیاط حزب ما آمدندکه‌آن حیاط وخیابان مجاور مملوشدازجمعیت. درآنجا سخنرانیهای بسیار موثری درتجلیل وپشتیبانی ازمصدق کردیم. دراین وقت حزب دیگری هم بنام حزب ایران بوجودآمده‌بودکه‌افرادموثر آن درآنوقت مهندس فریور، مهندس زیرک زاده، مهندس حسیبی، مهندس حق شناس، الهیار صالح، ارسلان خلعتبری ودکترشمس الدین جزایری بودند وافرادزیادی ازمهندسین که‌دوست ومعتقدبه‌شخصیت آقای مهندس فریور بودند. درعمل ما میدیدیم که‌مرام ما وروش مبارزه‌ی ما با حزب ایران یکی است یعنی آنها هم عیناً" همان موضع گیری های ما وهمان ایده‌آلهای ما رادارند. حزب میهن درآن زمان دروضع مالی بسیارناگواری بود.

بنابراین باً مذاکراتی که‌با حزب ایران شد حزب میهن وایران با هم یک سازمان تشکیل دادندوما دستوردادیم که‌تمام شعب ما درولایات به‌حزب ایران بپیوندند وجمعی از افراد حزب میهن واردکمیته‌وشورای حزب ایران شدندکه ازآن جمله‌بنده درکمیته حزب ایران ازهمانوقت وارده‌شدم.

س ـ این چه‌سالی است آقای دکتر؟

ج ـ این سالی است که‌قوام السلطنه میخواهدبیاید.

س ـ سال ۱۹۴۶ بایدباشد؟

ج ـ بلی سال ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ بایدباشد. درهمین دوران که‌آمریکا هم نیروهایش را وارد ایران کرده بودوعلاقه‌ی تازه‌ای به‌وضع ایران نشان میداد. سیاستمدارهای ایران هم

علاقمند شده‌بودندکه‌پای آمریکا را درسیاست ایران برای مقابلهٔ با روسها وانگلیس‌ها واردبکنند. با توسعه‌نفوذ آمریکا جمعی از نمایندگان شرکتهای نفت آمریکائی به ایران آمدند ومذاکراتی راجع به‌واگذاری امتیاز نفت درناحیه بلوچستان وآن حدود کردند. مذاکرات با آمریکائی‌ها پنهانی درجریان بودکه‌حزب‌توده ازآن اطلاع یافت ودربرابر آن ایستادگی کرد ما هم با دادن هرگونه‌امتیاز به‌خارجیها مخالف بودیم. بخاطردارم که‌دکتررضا رادمنش درمجلس سخنرانی کردوگفت، " ما با دادن هرگونه امتیازی به‌هر دولت خارجی مخالف هستیم." ودرهمین زمان بودکه مصدق قانون معروفش را به‌مجلس پیشنهادکرد. قانونی که‌مذاکره ودادن هرگونه‌امتیازی را به هر دولت وشرکت خارجی تا زمانی که‌جنگ باقی است ونیروهای خارجی درایران هستند ممنوع میکرد. اوطرح خودرا دریک جلسه فوق‌العاده به‌مجلس پیشنهادوآنقدر ایستادگی کردتاآن قانون درهمان جلسه به‌تصویب رسید. با توسعهٔ نفوذ آمریکائیها اختلاف آنها با روسها روزبروز نمایانترمیشد. روسها هم درایتموقع بفکربه‌دست‌آوردن امتیازاتی افتادند. مخصوصا " میخواستند دراین نواحی شمال ایران ازخراسان تا آذربایجان که‌دراشغال آنها بود امتیازاتی بدست بیاورند که‌وسیله برای حفظ نیروها ومداخلاتشان درآن نواحی باشد. این بودکه‌به‌ناگهان پیشنهادی ازطرف دولت شوروی به‌دولت ایران رسید برای گرفتن امتیاز معادن شمال ایران بخصوص معادن نفت وگازآن. این پیشنهادبا مخالفت افکارعمومی مردم ایران، مخالفت ما، حزب ایران ومخالفت دکترمصدق مواجه‌شد، دولت وقت ایران دربرابر آن بشدت ایستادگی کرد. بنده‌بخاطردارم روزی که‌توده‌ای ها برای پشتیبانی ازسیاست روسها و نماینده‌آنها کافتارادزه‌که‌به‌ایران آمده‌بود تظاهراتی برپاکردند وجمع کثیری از آنها با پرچم وباشعار واردخیابان شاه‌شدند وازخیابان شاه‌به‌خیابان اسلامبول رسیدند ورو به‌خیابان شاه‌آباد ومجلس میرفتند. دربین خیابان اسلامبول وشاه‌آباد عده‌ای از پلیس ایران جلوی آنها راگرفت ومتوقفشان ساخت. بلافاصله اتوموبیل های زره‌پوش وسربازان روسی رسیدندو نیروهای ایران راکنارزدندوراه را برای توده‌ای ها باز کردند که‌آنها بتوانند تظاهراتشان را به پایان برسانند واین یکی ازمواقعی بودکه

لطمه‌ای شدید به محبوبیت حزب توده وارد آمد وهویت آن شناخته شد. حزب توده تا آن زمان که جنبه‌ی وطن دوستی داشت و وابستگی اش به سیاست خارجی روشن نشده بود کشش زیادی داشت وبخوبی میتوانیست درمقابل حکومتهای مرتجع ، درمقابل احزاب وعناصر مرتجع ووابسته به استعمارغرب مبارزه کند دربسیاری ازموارد مبارزه ما هم با دست راستی ها ، با حکومت ها وبا نمایندگان مرتجع مجلس درهمان خط بود ولی در اینجا که آنها این پشتیبانی را ازسیاست شوروی کردنداختلاف ما با آنها بکلی ظاهر و نمایان شد. ازهمین زمان بودکه روسها بفکر این افتادند که موضع خودشان را در شمال مستحکم‌کنندوآن قضایای ناگوار آذربایجان وکردستان را پیش آوردند. پیشه‌وری درآذربایجان بدستیاری روسها قیام کردوحکومت رسمی آنجا را ساقط کرد و دولتی برای خودتشکیل داد. علاوه برآن درمهاباد هم قاضی محمدبه‌دیدار رهبر آذربایجان شوروی علی اوف یا باقراف رفت وآنها هم درکردستان شمالی مشغول فعالیت تجزیه‌طلبانه دیگری شدند. درآنموقع یکی ازافراد وابسته به‌جمعیت ما درمهاباد رئیس فرهنگ بودوزمانی که‌قاضی محمد شروع به‌کارکرد آنجا را تخلیه‌نمود به‌تهران آمدوگزارش جریان را بمن داد وشخص دکترمحمد مکری بود. دکترمحمدمکری که‌جزوهمکاران ما بود علناً "بمن گفت ،" اینها حقیقتاً " تجزیه‌طلب هستند ،واقعاً " زیرفرمان روسها هستندوهرتظاهری که‌میکنندبکلی بی اساس‌وبی پایه است. ما هم دربرابر این جریانهای آذربایجان ومهاباد شعاری که‌میدادیم این بودکه باید آزادی ودموکراسی برای تمام ایران باشد. نظامی برای ایالات وولایات بخواهیم که درتمام ایران حکمفرما باشدودر تمام مناطق ایران اجرا بشود. ما با سازمانهائی نظیرانجمنهای ایالتی وولایتی وحتی تعدیل قوانین آن بطوریکه اختیارات سازمان - های محلی بیشتر باشد موافق بودیم ولی بشرط اینکه‌برای تمام ایران وهمه‌ی استانهای ایران باشدوبانمایندگان آنها هم درنشست هائی که‌گاهی اتفاق میافتاد میگفتیم شماچرا اقدامی نمیکنید که‌برای تمام ایران باشد؟ چرا برای یک نقطه معین ازایران میخواهید که‌سایرمردم آزادیخواه ایران وسایر مردم ضداستعماری

ایران نسبت به شما سوء ظن داشته باشند شما را عامل یک سیاست و دولت خارجی دیگری معرفی بکنند. ولی این حرفها بگوش آنها نمیرفت زیرا که آزادی و استقلال عمل واقعی نداشتند. در این مواقع بود که جنگ بین الملل هم پایان میبافت و برطبق قرار داده ها بنا بود که قشون های خارجی از ایران بیرون بروند. انگلیس و آمریکا اعلام کردند که قشون هایشان را خارج میکنند و به دولت متحدشان هم ابلاغ کردند که آنها هم خارج بکنند ولی دولت شوروی استنکاف نمود. اول به بهانه اینکه جنگ با ژاپن ادامه دارد و بعد هم به بهانه های دیگری حاضر نشد که ایران را تخلیه کند و میهن ما دریک محظور بین المللي بزرگ افتاد. در این موقع بود که سیاست های بین المللی بکمک ایران آمدند وقوام السلطنه هم برسرکار آمد.

قوام السلطنه یکی از رجال قدیمی و استخوان دار مملکت بود. خیلی ها درباره او هم بدگفته اند و ما هم دردوره مصدق با او درافتادیم او یک مردملی و آزادیخواه نبود. اشراف زاده و از اشراف قدیم بود و با سیستم اشرافی حکومت میکرد. با ایده آل ما و با افکاری که ما برای اداره مملکت داشتیم به هیچوجه انطباق نداشت ولی در اینموقع که مجددا " به مقام نخست وزیری رسید در واقع مصدر خدمت نمایانی برای مملکت شد و آن کوشش موفق او برای بیرون کردن روسها از ایران بود. در اینموقع که قوام السلطنه نخست وزیر شد و مظفر فیروز هم معاون او و بود با ما ارتباط زیاد داشتند. مظفر فیروز مخصوصا " خیلی کوشش داشت که مرا در دستگاه خودشان وارد بکند و اولین قانون کاری که آنها نوشتند، در یک کمیسیونی بود که من اداره اش میکردم و در دفتر نخست وزیری یعنی در دفتر مظفر فیروز بود و مظفر فیروز مرا بعنوان دبیرکل سندیکا های کارگری معرفی میکرد و شاید هم نظرش براین بود که به من یک سمت مهم دولتی واگذار کنند. ولی من بهرکیفیتی بود، چون اعتماد زیادی نداشتم، شانه خالی میکردم و از همکاری با آنها کناره میگرفتم که یکروز مظفر فیروز در اتاق دفترش به من گفت، " آقای دکتر سنجابی چرا طفره ای میزنید؟ چرا مماطله میکنید؟ امروز دوره ای است که پدرکشته ها، برادر کشته ها باید به همدیگر دست بدهند و انتقام خودشان را بگیرند." من آنجا

احساس کردم که تمام کوشش او علیه شاه است و خلاصه در عین اینکه روابط همکاری با آنها داشتیم اما به ترتیبی نبود و به قبول یک مسئولیتی بروم. یکروزی قوام السلطنه مهندس فریور و مرا احضار کرد و آن زمانی بود که جعفر پیشه وری آمده بود تهران و او را در باغ جوادیه که یک عمارت و پارک خیلی مجلل و مفصل در بیرون شهر تهران است جا داده بودند و پلیس هم جلوی باغ گذاشته بودند و به کسی اجازه ورود به آنجا و ملاقات با او را نمیدادند مگر اینکه جواز مخصوص داشته باشد. جعفر پیشه وری با عموی کوچک من سالارظفر سنجابی از پیش آشنائی داشت و سالارظفر کسی بود که من روز قبل هم اشاره کردم که در جریان فعالیتهائی علیه رضا شاه بود و بعد هم متواری شد و فرار کرد و به شوروی رفت. جعفر پیشه وری ارتباط دوستی با او داشت و به این مناسبت اسم سنجابی برای او یک مفهوم و معنای خاصی داشت. قوام السلطنه به ما گفت، " چرا شما با اینها نزدیکی نمیکنید؟ شما با توده ای ها و با پیشه وری گرم بگیرید و آنها را نصیحت کنید. " درهمین زمان بود که ائتلاف بین حزب ایران و حزب توده صورت گرفته بود. این ائتلاف در واقع زمینه ای برای پیشرفت همان نظریعنی سیاست دولت وقت قوام السلطنه و برای کاری بود که نتیجه نهائی اش تخلیه قوای روس از ایران باشد.

س- بنا براین آقای مهندس فریور با پیشنهاد آقای قوام السلطنه موافقت کردند که این کار عملی بشود.

ج - حالا اجازه بدهید. بعد ما پیش پیشه وری هم رفتیم و با او صحبت کردیم. بنده مخصوصا " یادم هست به ایشان گفتم، " آقا شما چرا کاری نمی کنید که همه ملت ایران مثل آذربایجان از شما استقبال کنند و همه شما را رهبر خودشان بدانند. شما این آزادی و اصلاحات دموکراسی که میخواهید چرا فقط برای آذربایجان میخواهید؟ برای همه ی ایران بخواهید که مردم از این توهم درباره ی شما خلاص بشوند و شما در داخل مملکت نیرو بگیرید. " قوام السلطنه مخصوصا " به ما تأکید کرد که درباره ی ارتش آذربایجان با پیشه وری صحبت کنیم چون اختلافشان بیشتر بر سر این بود که قوام السلطنه میگفت باید ارتش آذربایجان ضمیمه ی ارتش ایران بشود و حکومت محلی آذربایجان ارتشی نداشته باشد ولی پیشه وری با این نظر مخالفت میکرد. در آنجا بنده با زبان ایشان

درافتادم وگفتم این نظرنخست وزیریک نظردرستی است واگرشما روی این امرسماجت کنید سوءظن مردم بەشما زیادترخواهدشد.

س ـ پاسخ پیشەوری بەاین سئوالات ومطالب شما چەبود آقای دکترسنجابی ؟

ج ـ کاملا" مخالف بود.

س ـ چەاستدلالی برای آن میکرد؟

ج ـ میگفت اول بایدیک نقطه آزادبشود، آبادبشود تااثرآن بەتمام ایران سرایت کندودیگران هم ازآن تقلید کنند.

دراین ایام بین حزب دموکراتی کەقوام السلطنه تشکیل دادەبود ومظفرفیروزکارگردان اصلی آن بودوائتلافی کەبین حزب ایران وحزب توده صورت گرفتەبودوحزب ایران از یکطرف وحزب تودەازطرف دیگرجلسات متعددی درشبها تشکیل میشد کەمی نشستند صحبت وتعارفاتی ردوبدل میکردند.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : شانزدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو - کالیفرنیا
مصاحبه‌کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۷

به‌خاطردارم که یک روز از جانب حزب توده دعوتی شده‌بود برای تشکیل یک جلسه مشترک از همین شب‌نشینی های عمومی که با هم می نشستیم وصحبت میکردیم، درآنجا رضا روستا این شعررا خواندکه خیلی برای من ناگوار آمدوآن این بود:

خوش‌خبرباشای نسیم شمال		که‌بما میرسد زمان وصال

خلاصه کوشش ما دراین جهت بودکه‌آنها رادرجهت عمومی مملکت واردکنیم وازآن جنبه محلی وخودمختاری خواهی محلی منصرفشان سازیم. صحبت هائی هم که‌گاهی مصدق درمجلس میکرددرباره ارائه تقاضاهای آنها وتوجیه شکایات آنها همه برای این بودکه‌آنها را به‌این راه هدایت‌کندوآنها متوجه بشوند که‌مردم ایران ملیون ایران آنها را میپذیرندوتقاضاهای آنها را موردتوجه‌قرارمیدهند والا مصدق که‌مرد دوراندیش ووطن دوست وبی ارتباط با هرگونه سیاست خارجی بوددرباطن دلش میدانست که‌آنها ازکجا برخاسته اندوهدفشان چیست. منظور همه‌این بودکه بیک کیفیتی این مخمصه واین گرفتاری که‌برای ایران بوجودآمده ازسرمملکت رفع بشود. قوام - السلطنه که‌زمامدارشد دوره‌ی مجلس چهاردهم به‌پایان رسیدومجلس پانزده میبایستی افتتاح بشود. درموقعی که‌گفتگو برای انتخابات مجلس پانزدهم وآمدوشدهای قوام‌السلطنه به‌مسکوومذاکرات او با دولت شوروی وبستن آن قرارداد معروف قوام - سادچیکف بود فشارزیادی ازطرف ملیون راجع به شروع انتخابات میشد. ولی قوام‌السلطنه باتدابیر وحیلی این انتخابات را عقب میانداخت، شاید هم حق

با او بود. درمذاکراتی که با اومیشد او حاضر بودکه حزب توده عده‌ای نماینده برای انتخابات معرفی کند و از حزب ایران که در تهران و تا حدی در بعضی از شهرستانها مثل کرمانشاه و گیلان زمینه‌هائی داشت افرادی انتخاب بشوند و هم چنین از دیگر احزاب وجمعیت‌ها که از او حمایت و پشتیبانی میکردند احزاب مؤتلف آنوقت چهار پنج جمعیت بودند از جمله حزب ایران و حزب توده ودموکراتهای آذربایجان که از طرف آنها استاندار شان بنام دکتر جاوید به تهران آمده و در جلسات شرکت میکرد واز طرف کردستان صدر قاضی برادرزاده قاضی محمدکه وکیل مجلس بود، یک دسته‌ای هم بنام جنگلی‌ها که جانشین‌های مرحوم میرزا کوچک خان بودند اینها هم با ما همراهی داشتند. ودر ذهن همه این طور وانمود میشدکه مجلس آینده یک مجلس ائتلافی از حزب دموکرات قوام السلطنه و این احزاب خواهد بود. ولی قوام السلطنه در یک جلسه‌ای که صحبت از تعداد نمایندگان بود به همه‌ی ما گفت، "صلاح نیست که حزب دموکرات در این پارلمان اکثریت مطلق نداشته باشد. باید اکثریت مطلق از آن او باشد." البته به احزاب دیگر هم وعده‌هائی میداد. ولی ما اعتماد کامل به او نداشتیم. حزب ایران از میان رجال آن دوره فقط اعتقاد به دکتر مصدق داشت. وقتیکه قوام السلطنه انتخابات را شروع کرد مصدق میدانست که این انتخابات را بمیل خود و از افراد سرسپرده بخود خواهد کرد. این بود که تحصن اول او در دربار صورت گرفت. در این تحصن که قوام السلطنه نخست وزیر ودکتر شایگان هم وزیرفرهنگ او بود ما همراه دکتر مصدق نبودیم. افرادی که همراه او بودند امثال حاج عزالممالک اردلان وسید محمد صادق طباطبائی وامام جمعه تهران و از این قبیل اشخاص بودند که بعنوان اعتراض به انتخابات غیرقانونی وتقاضای آزادی انتخابات در دربار متحصن شدند. ولی با قدرتی که قوام السلطنه داشت وبی اختیاری وبی کفایتی شاه وحمایتی که در آنموقع سیاستهای خارجی نسبت به قوام السلطنه نشان میدادند ترتیب اثری به این تحصن دکتر مصدق داده نشد وتحصن هم درمیان مردم انعکاس فوق العاده‌ای پیدا نکرد.

نکته‌ی جالبی اینجا هست که من آنرا از خود مصدق شنیدم که روزی برای ما راجع به همان تحصن اول زمان قوام السلطنه صحبت میکرد میگفت، "آقا ما رفتیم تحصن وعده‌ای با ما بودند. وقتی ما رفتیم دربار و متحصن شدیم من نگاهی باطراف کردم و دیدم غالب اشخاصی که با من آمده‌اند دعوامل انگلیسی هستند. درآنجا من متوجه شدم و به خود گفتم مصدق انگلیس‌ها تو را اینجا فرستاده‌اند؟". خلاصه آن تحصن بجائی نرسید و مصدق بدون گرفتن نتیجه بیرون آمد.

س- یادتان هست آن تحصن چه مدتی طول کشید؟

ج- نخیر چندروزی طول کشید نمیدانم ولی یادم می‌آید کسی که از طرف دولت به مصدق جواب میداد دکتر شایگان بود که تقاضای مصدق را رد کرد و مصدق مجبور شد که بیرون بیاید. گفتگوی این انتخابات درجریان بود. در کابینه قوام السلطنه از حزب توده سه نفر ایرج اسکندری و دکتر فریدون کشاورز و دکتر یزدی و از حزب ایران هم اللهیار صالح شرکت داشتند. درجلسات مشترکی که در دفتر مظفر فیروز هفته‌ای یکی دوبار تشکیل میشد همه‌ی ما میرفتیم. درآنموقع سفیر آمریکا در ایران جورج آلن بود. مظفر فیروز یکروز از من خواهش کرد که با همدیگر برویم و جورج آلن را ببینیم. من با مظفر فیروز بدیدن او رفتم. جورج آلن آنروز بمن گفت، "مردم ایران، هموطنان شما از شما انتظار دارند که یک نمونه کامل وطن دوستی برای مملکتان باشید."

خلاصه اینکه قوام السلطنه با همه بازی میکرد هم با حزب توده، هم با حزب ایران و هم با روسها. درعین اینکه دعوای ایران درسازمان ملل راجع به تخلیه ایران از قوای روس درجریان بود و نمایندگان ایران که تقی زاده و حسین علا بودند.

س- حسین علا بله.

ج- ایستادگی وسماجت میکردند قوام السلطنه هرچند بظاهر دستور میداد که آنها دعوای ایران را پس بگیرند اما درباطن آنها را تشویق میکرد که برخلاف نظر دولت این دعوا را ادامه بدهند. این بود که دعوا درشورای امنیت سازمان ملل ادامه

داشت ودرضمن اینکه این سروصداها بود قوام السلطنه به روسیه رفت و آن قرارداد را منعقد کرد که اساس آن براین بود که روسها ایران را تخلیه کنند و وعده ی تشکیل یک شرکت نفت مختلط ایران و روس به آنها داده شد . همین که از روسها اطمینان حاصل کرد یکمرتبه درصدد آن برآمد که گرفتاری حزب توده و حزب ایران را از سرخودش رد بکند و کابینه اش را به ناگهان منحل کرد و کابینه جدیدی تشکیل داد که صالح و افراد حزب توده را از آن برکنار کرد .

خلاصه نتیجه کار قوام السلطنه یک عمل مفید برای ایران شد و از این جهت باید گفت که وجود او منشاء خیر شد و مایه خیری گردید و اگر قوام السلطنه هیچ کار دیگری نکرده باشد و گناهان زیادی هم برگردن داشته باشد که بعداً ما هم برگردن او گناهان دیگری بار کردیم اما در این مورد خدمتی کرد که در تاریخ ایران باید مورد تقدیر قرار بگیرد . البته باید بگوئیم که این نتیجه تنها حاصل عمل قوام السلطنه و سیاست او نبود بلکه استقامت و فشار و کمک آمریکائیها هم در این مورد خیلی مؤثر بود . آنطور که معروف و مشهور است حتی ترومن به دولت شوروی اعلام کرد که آمریکا در این امر ساکت نخواهد نشست و اگر لازم باشد از نیروی نظامی اش استفاده خواهد کرد و شاید ترس از بمب اتمی که روسها در آن موقع فاقد آن بودند نیز در پیشبرد این سیاست مؤثر شد . این فشار و اخطار آمریکا توام با فعالیت مدبرانه قوام السلطنه سبب شد که روسها ایران را تخلیه کنند . و این اثر نیک از قوام السلطنه باقی بماند .

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : هفدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو - کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۸

ادامه مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز دوشنبه بیست و پنجم مهر ۱۳۶۲ برابر با هفدهم اکتبر ۱۹۸۳ در شهر چیکو ایالت کالیفرنیا ، مصاحبه کننده ضیاءالله صدقی .

س - آقای دکتر سنجابی امروز من میخواهم از حضورتان خواهش کنم که راجع به مظفر فیروز یک مقداری برای ما صحبت بفرمائید . مظفر فیروز را در اغلب مطالبی که نوشته شده است یک شخص روسوفیل معرفی کرده اند ، آیا واقعاً " مظفر فیروز طرفدار ایده ائولوژی مارکسیسم - لنینیسم و شوروی و حزب توده بود یا نه او فقط میخواست از این وسیله برای انتقامجوئی از دستگاه پهلوی استفاده کند؟

ج - عرض کنم مظفر فیروز در آن زمان جوانی متحرک ، پرجوش و خروش ، فعال و نا آرام بود . بنظر بنده فکر اصلی و اساسی او کینه جوئی نسبت به شاه و کوشش در برانداختن سلسله پهلوی بود ولی مظفر فیروز را ما نمیتوانیم معتقد به اصول مارکسیستی و از این جهت عامل سیاست شوروی بدانیم . البته عمه ی او تمایلات کمونیستی داشت ولی خود مظفر فیروز اینطور نبود . مظفر فیروز اگر بخاطرتان باشد در ابتدا با سید ضیا همراهی کرد . سید ضیاالدین کسی بود که در اوایل انتخابات دوره چهاردهم انگلیس ها او را از فلسطین با سلام و صلواتی به ایران آوردند و از یزد در غیاب خودش انتخابش کردند و وکیل مجلس شد و با تشریفاتی وارد تهران شد و چای نعناع و کلاه پوستی و عنعنات ملی برانداخت و عده ای از اشخاص فرصت طلب هم مانند جواهرالکلام دور و بر او جمع شدند و شروع به فعالیت و کوشش های سیاسی کردند .

کوشش سیاسی سیدضیا درآن زمان مصروف مخالفت ومقابله با توده ای ها ومقابله با سیاست شوروی بود، یعنی انگلیس ها اورا بهمین منظورآوردند. درضمن هم مخالفت با شاه. بنده بخاطردارم که درآن زمان ما یک [illegible] بنام طرفدار عشایرایران که تازه اززندانهای رضاشاه آزادشده بودند [illegible]ن بوجودآورده بودیم که از عشایرمختلف نماینده داشت، کوشش ما براین بودکه دولت ایران درمقام استمالت وکمک مالی واقتصادی به این عشایری که درگذشته این صدمات را دیده اند بربیایدواز این راه میخواستیم این جمعیت را مؤثر قراربدهیم. ولی سیدضیاء الدین یک شبی بوسیله مرحوم امیرجنگ بختیاری، که با بنده خیلی دوستی داشت خواهان ملاقات با من شد، درمنزل امیرجنگ با او ملاقات کردم سیدضیا صحبتهائی راجع به همین سازمان عشایری وامورعشایری کردوبعد متوجه شدم که هدف اصلی او استفاده ازعشایر دربرابر شاه است. درآن زمان ما نسبت به شاه که یک پادشاه مظلوم وجوان نوکاری بود چنین نیتی نداشتیم وبلکه برعکس درمقابل نیروهای اشغالگروعوامل آنها میخواستیم اورا تقویت کنیم. مظفر فیروز درآن زمان با سیدضیا همراهی کردوکارگردان اصلی کارهای سیدضیا بود وتوده ای ها علیه سیدضیا شروع به مبارزه ی شدیدکردند. اگرمظفرفیروز تمایلات کمونیستی داشت یا واقعاً " متکی به سیاست شوروی بود این همکاری اولیه اوکه یکی دوسال دوام داشت با سیدضیا اصلا" بیمعنی جلوه گرمیشد. بعدا " درزمان قوام السلطنه هم که عامل مؤثرو فعالی درکابینه اوبودکوشش وفعالیتش بازبرهمان محوربود. یعنی ازقدرت قوام - السلطنه وازهمکاری با توده ای ها میخواست بمنظور هدف خودش استفاده کندکه ضدیت با شاه بود. ولی بنده مظفرفیروز را بهیچوجه متمایل به شوروی ها ودارای مسلک و مرام کمونیستی نمیدانم ونمیدانستم.

س- خیلی ممنونم. یک مسئله دیگری که من میخواستم ازشما سئوال بکنم راجع به مسئله آذربایجان واعتبارنامه ی پیشه وری بود. همانطوریکه شما اطلاع دارید

اعتبارنامه‌پیشه‌وری درمجلس شورای ملی ردشد، من میخواستم ببینم که آیا دکترمصدق هم مخالف ورود پیشه‌وری به‌مجلس بودویا اعتبارنامه‌ی اومخالفت کردیانه ترحیح میداد که‌اوردرمجلس نگه‌دارد؟

ج - درواقع من این نکته‌راشخصا" بخاطر ندارم‌که‌دررأی ای که‌درباره پیشه‌وری گرفته‌شد چه‌اشخاصی دفاع ازاوکردند وچه‌اشخاصی باردکردن اعتبارنامه اومخالفت کردند. ولی بطوریکه‌بخاطردارم کاز مصدق بعدها می شنیدم که‌دربعضی مواردمیگفت که‌یکی ازکارهای بیمعنا وبی اساس مجلس چهاردهم رداعتبارنامه‌ی پیشه‌وری بود، برای اینکه‌اگرپیشه‌وری درمجلس باقی میماند وکارها وفعالیتش راازطریق مجلس ادامه میداد شاید متوسل به‌عمل دیگری که‌همان قضایای آذربایجان وخودمختاری طلبی آذربایجان باشدنمیشد، تااندازه‌ای که‌من بخاطردارم این است. ولی درآن رأی - گیری مجلس نمیدانم چه‌اشخاصی بااوموافقت داشتندوچه‌کسانی مخالفت کردند.

س - مسئله‌دیگری که‌من دوست دارم راجع به‌آن توضیحاتی بفرمائید مربوط به‌ائتلاف حزب ایران باحزب توده‌ویا فرقه‌دموکرات آذربایجان است. وبعداین ائتلاف شکسته شد. من میخواستم ببینم که‌این شکسته‌شدن ائتلاف قبل ازورودقوای دولتی به آذربایجان بودیابعدازباز پس گرفتن آذربایجان بود. واگرلطف بفرمائیدیک مقدار بیشتری توضیح بفرمائید راجع به‌چگونگی این ائتلاف وهمچنین راجع به‌شکسته‌شدن آن.

ج - عرض کنم این ائتلاف اصولا" فقط باحزب توده‌بود ویاحزب آذربایجان یا دموکرات کردستان حزب ایران ائتلافی نداشت. این ائتلاف موقعی صورت گرفت که‌اقدامات وکوششهائی ازطرف دولت برای بیرون راندن قوای روس ازایران وخاتمه‌دادن به‌غائله آذربایجان شروع شده‌بود وقوام السلطنه درمقام تدبیرهائی بودکه بااستمالت ازتوده‌ای ها وواردکردن آنها به‌کابینه‌وبامذاکره وصحبت باپیشه‌وری ونمایندگان کردستان وبعدباخوددولت شوروی وباپشتیبانی که‌ازمقامات بین المللی نسبت به ایران میشد این امررافیصله بدهدووسیله خروج قوای شوروی راازایران فراهم بیاوردوبه‌غائله‌آذربایجان خاتمه‌بدهد. گمان میکنم درمذاکرات دیروز متذکرداده‌که

خودقوام السلطنه به ما نصیحت ورا هنمائی میکردکه با آنها مدارا کنیم وگرم بگیریم وحتی خودا ویکوقتی ا زما خواست که به ملاقات پیشه وری که برای مذاکره با قوام السلطنه بتهران آمده بودبرویم وبا اومذاکره بکنیم. ما هم اینکا ررا کردیم ودرآن مدت ائتلاف حزب ایران فقط با حزب توده به این منظور بودکه ما هم میخواستیم به سهم خود زمینه را برای اینکارفراهم بکنیم. ولی ائتلافی با حزب دموکرات آذربایجان اصلا" صورت نگرفت. منتهی درآن ایام جلساتی دردفتر مظفرفیروزتشکیل میشد، جلسات متعددی، که نمایندگانی ا زحزب ایران، ا زحزب توده، ا زفرقه دموکرات آذربایجان وا ز دموکرات کردستان درآن شرکت میکردند. چندشب هم شب نشینی هائی دا شتیم جلسات شبانه ای که یکوقت درداخل حزب ایران یکوقت درمحل حزب توده ویکوقت درمحل حزب دموکرات تشکیل میشدوا ین صحبتها وا ین مذاکرات همه برای گرم کردن این موضوع وبدنباله آن بود. بهم خوردن ائتلاف ا ززمانی شروع شدکه قوام السلطنه کابینه خودش را تغییردا دواللهیارصالح وتوده ای ها را ا زکابینه اخراج کرد. درآن موقع ما درحزب ایران مذاکره کردیم به اینکه اکنون که توده ای ها ا زقوام السلطنه مأیوس شده اند چاره ای جزا ین ندارندکه با فرقه دموکرات آذربایجان پیوستگی خودشان را بیشتربکنندومحققا" درا ین باره با ما مذاکره خواهندکردوما باید ا زفرصت استفاده کنیم وراه مستقل خودرا پیش بگیریم. صلاح ما نیست که درچنین ائتلافی وچنین مذاکراتی واردبشویم. اتفاقا" یک یا دوروز بعدا زتغییرکابینه آنها به ما مراجعه کردندوا زما خواستند که دریک ائتلاف بزرگ ووسیع واردبشویم ولی حزب ایران قبول نکردوواردنشد ولی خودفرقه دموکرات آذربایجان یک نامه ای نوشت که به آن ائتلاف ما پیوسته است ولی ما به آن ترتیب اثرندادیم وا زآن تاریخ دیگر همکاری وارتباط ما با حزب توده وبا آنها قطع شد.

س - آقای دکتر این تاریخ را شما بیاد میآورید؟

ج - درست بایستی بفرمائید که کابینه دوم یا سوم قوام السلطنه که توده ای ها را اخراج کردچه موقعی بود. تقریبا" ا زهمان زمان وهمان اوان بود. یعنی عملا" این ائتلاف

دیگرصورت عملی وارتباطی نداشت .

س - ولی یک مسئله‌ای بودکه همیشه علیه‌آقای الهیارصالح عنوان میکردندکه‌ایشان بسلامتی پیشه‌وری جام بلندکرده‌ومشروب خورده‌است .

ج - بله . عرض‌کنم درآن شبهاکه‌مهمانی هاوپذیرائی هائی بوداجتماعی میشدولی حقیقت امراین است‌که‌اللهیارصالح اصلاً" مشروبخور نبودوهیچوقت لب به‌مشروب نمیزد. اللهیارصالح هم درهمین زمینه وبمنظور تحبیب آنهاصحبت‌کرد. بمنظور اینکه‌فرقه آذربایجان خواسته‌هایش راومطالبی راکه‌درنظرداردبرتمام ایران عمومیت بدهد وآزادی ودموکراسی برای همه‌ی ایران بخواهند ولی اینکه‌مشروبی بسلامتی ایشان نوشیده باشدبکلی غیرحقیقی ونادرست است .

س - یک موضوع دیگری راکه‌من میخواستم ازحضورشماسئوال کنم‌مربوط به‌همان زمان نخست وزیری قوام‌السلطنه وآن جنبش فارس وهمچنین جنبش قاضی محمد وآن به اصطلاح ناراحتی هائی که‌درعشایر وایلات ایران بوجود آمده‌بود میشود. من میخواستم ببینم که‌شما ازاین حوادث چه‌خاطراتی داریدوهمچنین ازشماسئوال بکنم که‌آیاایل سنجابی هم دراین جریانات شرکت داشته‌یانه؟

ج - بله‌درآن زمان که‌درکردستان ودرآذربایجان این نغمه‌هابنام خودمختاری طلبی بلندشد برای نشان دادن واکنشی علیه‌آنهاچه‌ازناحیه مقامات خارجی چه‌ازناحیه مقامات داخلی مملکت وشایدغیرمستقیم خودقوام‌السلطنه ولی علی التحقیق بوسیله عوامل ارتشی ایران وباموافقت شاه‌اشاراتی به‌این عشایر جنوب قشقائی ها ، بویراحمدی هاوغیره شدکه‌آنهاهم تظاهراتی راه‌بیندازندوجمعیتی تشکیل بدهند وتقاضاهائی بکنندیک‌یکنوع تهدیدی علیه‌این نهضت ساخته‌وپرداخته‌ی روسهاباشد ولی این عمل یک‌اساس‌قوی ومحکم وحسابی نداشت‌فقط قشقائی هابودندکه‌درآن باره تظاهراتی کردندوجنبش وحرکتی نمایش‌دادند ولی ایل سنجابی دراین عمل شرکت نکردوحتی عشایر غرب هم درآن شرکتی نداشتند .

س - خیلی ممنونم . پس‌حالا برمیگردیم به‌همان دنباله مطالب گذشته‌که‌شماراجع

به اشغال ایران میفرمودید وقوای متفقین .

ج ـ بله ، صحبتهای دیروزما به اینجا رسیدکه چگونه تدابیرقوام السلطنه وپشتیبانی های بین المللی به نتیجه رسیدوروسها هم ایران راتخلیه کردند وغائله آذربایجان و کردستان خاتمه یافت . بلافاصله بعدازاینکه روسها ازایران بیرون رفتند رژیم آذربایجان وکردستان خودبخود فروریخت . اینکه گاهی بعضی ازفرقه های چپ و بعضی ازعناصرجاهل ویاتحریک شده ازآن دوران باتجلیل وتکریم یادمیکنندوآن را ـ بعنوان یک نهضت اصیل معرفی مینمایند این واقعا " کذب محض وجعل تاریخ است . پیش ازآنکه نیروی های نظامی ایران به آذربایجان برسدآن دستگاه هاخودبخودپاشیده شده بودند برای اینکه پایگاه واقعی درمیان مردم محل نداشتند وتکیه گاه وپشتیبان ـ نشان نیروی خارجی بودکه درآنجاوجودداشت . وقتی که آن تکیه گاه ازپشت آنها بر داشته شدبلافاصله سقوط کردند. درآن زمان دستگاه حکومت ایران وارتش ایران میبایستی توجه به این نکته کرده باشند که یک نهضت صوری ومصنوعی که پشتیبانی ازطرف مردم نداشت نباید با مردم ویاافرادی که شایدازروی اکراه به آن آلوده شده اند با خشونت وکینه توزی رفتارکنند ـ متأسفانه ازناحیه ی ارتش درآذربایجان ودرکردستان تعدی وخشونت زیادشد جمعی راگرفتندوکشتند . ازآن جمله سران فرقه دموکرات کردستان قاضی محمدوصدرقاضی برادروبرادرزاده هایش بودند که اعدام شدند. بنظربنده این یک اشتباه مطلق بوداگر قاضی محمدودیگران رانگه میداشتند بعدا " میتوانستند از آنها استفاده بکنند . حتی خودقوام السلطنه هم آنطوریکه مااطلاع داشتیم باآن تندروی وخشونت واعدامها موافق نبود . نکته دیگری که باید تذکرداده شود اینست که افتخاراین پیروزی ازناحیه ایران هرچه بودمیبایستی به سیاست قوام السلطنه نسبت داده شودولی شاه برحسب شیوه ی معمولش درروزه های بیموردی که هرسال ترتیب میدادتنها خودراعامل آن معرفی میکردواسمی ازقوام نبود.

س ـ آقای دکتر ، من میخواستم یک سئوال دیگرکه الان بنظرم آمدازحضورتان بکنم وآن درارابطه باهمان ناراحتی هائی بودکه درایل قشقائی وجریان قاضی محمداست . واین دخالت شخصی بنام چارلز اچ وات که مسئول امورشرقی سفارت انگلیس درایران بود.

او از طرف قوام السلطنه و دولت ایران متهم شده بود که در این امور دخالت داشته و آنجا دیگران را تشویق به سرکشی علیه دولت میکرد. آیا شما در این مورد اطلاعی دارید؟
ج ـ نخیر، بنده اطلاع دقیقی در این باره ندارم. ولی خیال نمیکنم مخالفت قوام با آن تظاهرات جدی و منظور اصلی او بوده باشد، بلکه چون از ناحیه شورویها به او اینطور اطلاع داده میشد و در جریان سازش و توافق با دولت شوروی بود مطلب را به این صورت عنوان میکرد و مورد اعتراض قرار میداد ولی بسیار محتمل است که خود او هم کم و بیش با این حرکت صوری و نمایشی موافق بوده باشد.
س ـ البته بوین وزیر امور خارجه آنوقت انگلستان هم در مجلس عوام انگلستان این قضیه را تکذیب کرد.
ج ـ عرض کنم به این ترتیب قضیه آذربایجان خاتمه پیدا کرد و در اینموقع با رفتن نیروهای انگلیس و آمریکا وروس از ایران و خارج شدن آنها و خاتمه یافتن غائله آذربایجان و کردستان طبعاً " چه در محافل دولتی و چه در افکار و آمال مردم ایران مسائل داخلی مورد توجه قرار گرفت و آن یکی توجه به استقرار دموکراسی و استقرار نظام مشروطیت در ایران و دیگر توجه به توسازی و عمران و پیشبرد وضع اقتصادی ایران بود. به تدریج فکرها و نهضتها نضج میگرفت بی از زمانی که توافقنامه ی معروف قوام ـ سادچیکف در باره نفت شمال ایران مورد موافقت مجلس قرار نگرفت متوجه شدند که بصورت عمل متقابل و برای ایجاد موازنه حالا که از دادن هرگونه امتیازی به همسایه بزرگ شمالی خودداری شده باید درمقام استیفای حق ملت و دولت ایران از شرکت نفت انگلیسی که یکی از مهمترین منابع ثروت ملی ما را آزمندانه در اختیار خود گرفته و به منزله ی دولت و قدرتی در داخل کشور ما شده است برآئیم. و درهمان موقع این مطلب در مذاکرات مجلس آنوقت هم مطرح شد. به مناسبت همین امر و توجه به نوسازی ایران در فکر این برآمدند که یک برنامه های اقتصادی وعمرانی برای ایران ترتیب داده شود درهمان زمان کابینه قوام السلطنه بود که سازمان برنامه هفت ساله تشکیل شد و بنده هم یکی از افراد شرکت کننده درهمان برنامه بودم برای هیئت شورای عالی برنامه عده کثیری از افراد تحصیلکرده وکارشناس در رشته های مختلف مهندسی وطب وحقوق و اقتصاد انتخاب شده

بودند. سازمان برنامه در ابتدا تحت ریاست مستقیم دکترعلی امینی بود وشاهپور عبدالرضا هم برآن نظارتی داشت.

س- رئیس افتخاری سازمان بود.

ج - بلی رئیس افتخاری بودو یا اغلب اتفاق میافتاد که جلساتی درمنزل ویا دفتر او تشکیل بدهیم وراجع به این مسائل صحبت بکنیم.

س- آقای دکتراینجا من میخواهم یک سئوالی ازشما بکنم وآن مربوط به همین برنامه هفت ساله است. آقای ابتهاج میگویند که ایشان اولا" مبتکراین برنامه هفت ساله بودند وتمام جزئیات آن راایشان درزمانی که رئیس بانک ملی ایران بودند درآنجا ترتیب دادند. ولی گذشته ازاین من درمطالبی خواندم که این فکرا اصولا" آمریکائیها درایران تلقین کردندوازطریق Overseas Consultants Inc. این مسئله درایران با صطلاح تدوین شد. ازشما میخواستم تقاضا کنم که راجع به این مسائل یک مقداری توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم بله، ازاینکه درآنموقع آقای ابوالحسن ابتهاج رئیس بانک ملی در این کارموثر بودشکی نیست. دراولین جلسهای کهبا حضوربعضی ازوزرا تشکیل شد صحبت کنندهاصلی وگرداننده آن جلسه ابتهاج بودوحتی بخاطر دارم ماکه باصطلاح اعضای آن سازمان برنامهبودیم کهمیبایستی مطالعهکنیموبرنامه راتدوین نمائیم پرسیدیم کهاعتبارات برنامهازکجا تأمین میشودودرچهحدودی خواهدبودکهما برنامه را متناسب با آن ترتیب بدهیم. ازطرف دولت ابتهاج بما جواب دادکهراجع بهمنبع درآمد مقدارآن شما کاری نداشتهباشید شما برنامهای راکهمتناسب وممکن میدانید ترتیب بدهیددولت خوددرفکرتهیهمنابع ومحل آن خواهدبود. درهمان موقع آمریکائیها هم محققا" توجهکردهووعدههائی بهدولت دادهبودند. راجع بهآن هیئتی کهشما اشاره کردیدیعنی هیئت ماوراالبحار، کهبرای مطالعهبرنامههای تدوین شده بهایران آمدند بعدا" بندهتوضیح میدهم کهچطور شدآمدند وچهکارهائی کردند. ولی قبل ازاینکه آنها بهایران بیایند وقبل ازاینکهاین سازمان برنامه تشکیل بشود چهاقداماتی دردولت ودرارتباط باخارجیان صورت گرفته تا این کارترتیب دادهبشود بندهازجریان آن اطلاعی ندارم.

سازمان برنامه را بعداً زچندین روز مذاکره وتعیین خطوط اصلی آن به شعباتی تقسیم کردیم مانند قسمت فرهنگی ، قسمت بهداری ، قسمت راهسازی ، قسمت کشاورزی قسمت ارتباطات ، قسمت بازرگانی ، قسمت صنایع وغیره . درهریک از این شعبات یک یا چندنفر از اعضاء شورای عالی که مسئول بررسی وتهیه ی برنامه های مربوطه بودند . بنده مسئول تهیه اولین برنامه ی صنعتی شدم . علاوه بریکی دونفر از خود همان هیئت اصلی که با من همکاری میکردند چندین نفر از مهندسین سرشناس وکارشناسان امورصنعتی ایران را دعوت کردم . ازجمله آنهائی که بخاطرم هست مرحوم مهندس علی زاهدی بود . ما مشغول مطالعاتی راجع به توسعه ی صنایع ایران شدیم مثلاً" درنظرگرفتیم که ما فعلاً" چه صنایعی داریم واین صنایع موجودتا چه میزان معارف داخلی ما را تأمین میکند وبه چه ترتیب میتوانیم آنها را تا حدخودکفائی برسانیم مانند صنایع نساجی ، صنعت قند وصنعت سیمان وغیره . بعدبفکر صنعت ذوب آهن وصنایع دیگری که امکان دایرکردن آن دربرنامه ی اول بودافتادیم وطرحی اجمالی تهیه کردیم . رفقای دیگرهم درقسمتهای دیگر کشاورزی وبهداری وارتباطات و راهسازی وفرهنگ وغیره برنامه هائی تدوین کرده وبرورویهم یک کتابی درحدودپانصد یا ششصد صفحه تهیه شده بودکه ازجمله پیش بینی تأسیس یک شرکت ملی نفت بود . بعد از آنکه علی امینی ، نمیدانم به چه جهتی از آن کاربرکنار شد ، دکتر مشرف نفیسی از طرف دولت انتخاب ... وبسرپرستی این کاررا برعهده گرفت ودرهمین زمان بودکه دو هیئت ازآمریکا برای مطالعه این برنامه به ایران آمدند . یک هیئت اول آمد چندروزی ماندند مطالعاتی کردند ورفتند وروی‌هم‌رفته غیرازتعارف چیزی نشان ندادند . هیئت دومی که وارد شدبنظرم همان هیئت ماورالبحار بود . نکته جالبی که باید بگویم این است که این هیئت قریب بیست روز یا دوهفته درایران ماندند . آنها افراد متعددی بودندکه دررشته های مختلف تخصص داشتند . برای ارتباط با هریک از آنها درهررشته یک یا دونفر ازشورای عالی برنامه برگزیده شدند . یکی ازآنها که میخواست درامورحقوقی وقوانین لازم مربوط به اجرای برنامه مطالعاتی بکندخواسته

بودکه یکنفرازاعضای حقوقدان سازمان برنامه با اومرتبط بشود.برای ارتباط با او مرا انتخاب کردند. شما تصورمیکنیدآن شخص چه کسی بود؟

س ـ نمیدانم .

ج ـ آن شخص آقای آلن دالس برادرجان فوستردالس ورئیس آینده ی سازمان سیا CIA آمریکا بود. بنده قریب دوهفته روزی حداقل دوساعت با این شخص قوانین موجود ایران را مطابق سئوالاتی که او میکرد ومطالبی که میخواست موردمطالعه قرارمیدادیم . از جمله قوانین ومقررات مربوط به کشاورزی وکشاورزی ایران ، قوانین مربوط به مالکیت وانواع آن وموارد ی که دولت حق دارد برای مصالح عمومی سلب مالکیت بکند و قوانین راجع به سازمانهای اداری وشرکتهای دولتی وقوانین اساسی ایران وقانون ـ های انجمنهای ایالتی وولایتی وبلدی ایران همه ی این مسائل را ما مورد بحث قرار میدادیم واومرتب یادداشت میکرد.

س ـ آقای دکترکجا با ایشان ملاقات میکردید؟

ج ـ درهمان سازمان برنامه ودریک اتاقی که مخصوص خودبنده بودبا اوملاقات داشتم. او بزبان فرانسه آشنا بودوآشنائی عمیقی با من پیدا کردویعد موقعی که ازایران عیرفت و مابرای بدرقه ی اورفتیم درجلودیگررفقا شرحی ازمن تعریف کردمعلوم بودکه حرفهای من دراوموثر واقع شده بود. برنامه ای که ما تدوین کرده بودیم با نداشتن منابع کافی درآن زمان بسیارمحدود ودرحدود پانصدششصدمیلیون دلاربود ولی آنها درعملی بودن آن برنامه اشکالاتی کردند. ما انتظارداشتیم مطابق وعده ای که به ایران درزمان جنگ جهانی داده شده بودبرای جبران خسارتها وپاداش کمکهائیکه بهآنها کرده ایم آمریکا دربرنامه ی احیای اقتصادی ایران کمک بکنند. ولی این هیئت هائی که میآمدندوشاید ارتباطات سیاسی دیگری هم داشتند دراین باره آن موافقت وهمراهی کاملی که تأمین منابع واعتبارات برای اینکارېکنند نشان نمیدادند.دراین موقع بتدریج مخالفت شاه باقوام السلطنه وکارشکنی درباره او شروع شده بود. شاه باقوام السلطنه مخالف شده بود زیرا وی درتخلیه ایران ازنیروی شوروی وخاتمه دادن به غائله آذربایجان ومهاباد پیروزی یافته وباتشکیل حزب دموکرات وانتخاب همه ی نمایندگان منتسب به آن حزب

قدرتمندشده‌بود. کم‌کم تحریکاتی از ناحیه‌دربار در میان مجلس صورت میگرفت، مجلسی را که‌خودقوام السلطنه انتخاب کرده‌ومانع از انتخاب دکترمصدق شده‌بود رأی اعتماد به او نداد و حکومتش را ساقط کرد. محققاً" سیاست انگلیس ها هم در این امر بی تأثیر نبود. درموقع سقوط حکومتش قوام السلطنه به‌دوستان و یاران مطمئنی که‌درمجلس داشت سفارش کردکه‌رأی تمایل به‌دکترمصدق بدهند. آنطورکه بخاطردارم از صدنفر نماینده‌ای که‌رأی تمایل دادند پنجاه‌رأی مصدق داشت وپنجاه رأی حکیم الملک وچون شاه با مصدق مخالف بود آقای سردار فاخر هم که‌درآنموقع رئیس مجلس بود ورئیس مجلس معمولاً" رأی نمیداد، او هم رأی خودرا به‌آراء حکیم الملک اضافه کردو بدین ترتیب حکیم الملک با اکثریت فقط یک رأی فرمان نخست وزیری گرفت و کابینه‌را تشکیل داد.

س - من اینجا دوتا سئوال ازشما دارم آقای دکتر. یکی اینکه قوام السلطنه چرا سفارش کردکه‌به‌دکترمصدق رأی بدهند واصولاً" شما آیا ازنظرقوام السلطنه درباره‌ی دکترمصدق اطلاع دارید و یک مقداری راجع به این موضوع برای ما صحبت بفرمائید. دیگر اینکه علت خصومت شاه آنموقع با دکترمصدق چه‌بود؟

ج - عرض کنم بازهم موارددیگری پیش میآیدکه‌مابه‌این نوع سئوال جواب بدهیم ووارد بحث آن بشویم. محمدرضا شاه اصولاً" با هرکسی که‌شخصیتی وقدرتی داشت ومیتوانست درمقابل او ایستادگی کندولواینکه بسیار کارآمدوبسیار وطندوست وبسیار درستکار و خدمتگزار باشد مخالفت میکرد. شاه با دونوع افراد مخالف بود. یکی با افراد قوی و محکم وصاحب اراده‌ودیگربا افراددرستکار وصدیق وبهمین جهت درطول حکومتش با اغلب رؤسای دولتی که‌دارای قدرت وشخصیت بودندمخالفت میکرد. با کابینه‌اول قوام - السلطنه که‌درسال ۱۳۲۲، درسالهای اول جنگ بین المللی درایران تشکیل شدازدر مخالفت درآمدوتوطئه‌هائی برعلیه اوترتیب داد وتظاهراتی بوسیله ایادیش وازجمله مسعودی مدیرروزنامه‌اطلاعات براه‌انداخت. دانشجویان دبیرستانها بخیابان ریختند وبرعلیه قوام السلطنه تظاهرکردندکه زدوخورد وتیراندازی صورت گرفت که‌بعد

قوام السلطنه روزنامه اطلاعات را توقیف کرد وحکومت نظامی اعلام نمود . پیدا بود که اینکار تمام بتحریک خودشاه بوده وقوام السلطنه هم آنرا نه علناً " درمجلس ومطبوعات ولی بطورخصوصی به همه میگفت چون درآنروز چندنفری کشته شده بودوشاه علاوه برصفاتی که گفتیم یک صفت دیگرش این بود که ترسو بودوازاینکه یک تظاهراتی صورت گرفته و اشخاصی کشته شده وقوام السلطنه با وجودآن تظاهرات برسرکار مانده خوفناک بودکه مبادا مسئولیت ودخالت اودراین تظاهرات منتهی به قتل وکشتار مطرح بشود . بخاطر دارم روزی که فردوست مرا بدیدن شاه میبرد مطلبی راکه دربین راه بمن تذکرداد یکی این بودکه اگرشاه دربارهٔ آن تظاهرات سئوالاتی کردشما اوراتقویت کنیدکه نا راحتی ونگرانی نداشته باشد .

بغیرازقوام السلطنه با شخصیت های دیگری هم که قدرتی داشتند ازآن جمله با مصدق که یک مردقوی الاراده ، ملی ، محکم ودرستکاربود طبعاً " شاه مخالفت میکرد بخصوص که سیاستهای خارجی هم با مصدق همراهی نداشتند . بعدشاه بازاهدی هم مخالفت میکرد ، با علی امینی هم مخالفت کرد ، با هرکسی چه خوب وچه بدکه درمقابل اوایستادگی میکرد مخالفت داشت . بنا براین حالا که قوام السلطنه یک حزبی تشکیل داده بنام حــــزب دموکرات واینکه موفق شده که غائلهٔ آذربایجان راخاتمه بدهدواعتباری درداخل مملکت پیدا کرده شاه درصددآن برآمدکه بقدرت او وبایان بدهدوحزب دموکراتیش رامتلاشی کند . این بودکه باکارگردانی نمایندگان مجلسی که با دستیاری ارتشی ها انتخاب شـــده بودندوبا تحریکات پشت پردهٔ بعضی ازسیاستهای خارجی شاه موفق شدکه همان مجلس خودساختهٔ قوام السلطنه راعلیه اووادار بکندوحکومتش راساقط سازد . اما علت اینکه قوام السلطنه محرمانه ومخفیانه تمایل به این پیدا کرده بودکه دوستان ویارانش در مجلس رأی تمایل به مصدق بدهند . این بعلت دوستی واعتقادبه مصدق نبودبلکه بـــه این جهت بودکه ازمنشاء تحریکات علیه خودش خبرداشت ومیدانست تنها کسیکه درآن ـ زمان میتوانست دربرابر هوسهای شاه بایستد فقط مصدق است ولی سفارش او وتأثیرکافی نداشت وحکیم الملک آمدوحکومت شاه استقرارپیدا کرد .

بطوریکه میدانید درهمان تاریخ سوءقصدی نسبت به شاه شد. آنطوریکه بنظرم میآید ظاهرا " در ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۸ یعنی فوریه ۱۹۴۹ بود. این اتفاق درجشن سالیانه دانشگاه تهران ودرمحل دانشکده حقوق رخ داد وضاربشاه درهمان محل کشته شد.

س ـ فخرآرائی .

ج ـ بلی فخرآرائی . اتفاقا " آنروز بنده به دانشکده حقوق نرفته وشاهد تیراندازی نبودم. دستگاه سلطنت وحکومت ازآن پیشآمد سوءاستفاده کردندوحکومت نظامی بوجود آوردند وشروع به دستگیری عده ای ازافرادکردند. ازآن جمله آیت الله کاشانی راهمانوقت توقیف وبعدا " تبعید کردند.

س ـ نظرشما نسبت به این واقعه چیست ؟ آیا واقعا " این واقعه آنطورکه صحبتهای مختلف راجع به آن هست ، بعضی ها حزب توده را متهم میکنندکه دراین جریان دخالت داشته زکیا نوری راجع به این مسئله خودش صحبت هائی کرده است . دکترکشاورزدرکتابش کیانوری را متهم کرده است که دراین جریان دخالتهائی داشته است . ازآنطرف آیت الله کاشانی رادراین جریان دخالت میدهند این ملغمه عجیب وغریبی است ، بنظرشما راجع به این جریان چیست ؟

ج ـ عرض کنم این جوان فخرآرائی رابنده میشناختم. اودرچندسال پیش عضو حزب ما بود ولی بعدا زحزب ما رفت .

س ـ درحزب ایران .

ج ـ نخیر ، حزب میهن . اوازحزب ما بیرون رفت وبا بستگی به حزب توده پیدا کرد. کاشانی هم دراینکه مردی بودکه ازاین نوع ماجراها بدش نمیآمد شکی نیست او اهل این بودکه فتوای قتل وکشتار بدهد. اما آیا کاشانی دراین باره مداخله داشت ؟ ما بعدا " با او از نزدیک ارتباط ودوستی داشتیم. هیچوقت بنده ازاو ندیدم ونشنیدم که دراین باره صحبتی بکندودرنامه هائی هم که به مجلس شانزدهم نوشت واعتراضاتی که به حکومت کرد یکی هم رد وانکاراین اتهام بود. بنابراین حقیقت واقعی این توطئه مکشوف نشدکه آیا تحریک توده ای ها بود، تحریک کاشانی بودیا ساخته وپرداخته ی خودحکومت ، چون این مطلب راهم میگفتند. این گلوله هائی که چهار پنج تا به شاه خورد . . .

س- بله، راجع به رزم‌آرا گفتند که در این کار دخالت داشت، راجع به برادر شاه علیرضا گفتند.

ج - بلی حرفها واتهامات زیاد بود. این چهار پنج تا گلوله چه گلوله‌هائی بودند که هیچگونه اثری نکردند. به هرحال مطلبی بود که در پس پرده ابهام باقی ماند مگر اینکه بعداً" واقعیتش کشف بشود.

س- راجع به دستگیری اشخاص بعد از این واقعه میفرمودید.

ج - بله، بعد از این واقعه عده‌ای را توقیف کردند ویک جو اختناقی در ایران بوجود آوردند واین درزمانی بود که دولتهای وقت میبایستی بنا برتصمیمی که درمجلس اتخاذ شده بودوبنا براانتظارات عمومی برای استیفای حق ملت ایران از شرکت غاصب نفت مشغول کاروفعالیت بشوددولت وقت شروع به مذاکراتی با شرکت نفت کرد واختلافاتی که با شرکت درموارد متعدد وجودداشت موردبحث قرارگرفت همین که این امر جزومسائل اصلی مملکت مطرح گردید ما درحزب ایران متوجه‌شدیم که وظیفه‌ملی بزرگی برعهده‌داریم که باید نسبت به این مسئله‌نفت مطالعات دقیقی بعمل بیاوریم. این بودکه با مذاکراتی که درداخل حزب شد دوست عزیزوهمکارمان آقای مهندس حسیبی را مأمور کردیم که به این مسئله نفت رسیدگی کندچون خودا ومهندس معدن وصاحب نظر بود منابع ومدارکی که میتوانستیم بدست بیاوریم. ازآن جمله انتشارات خودشرکت نفت وازآن جمله منابعی که دربانک ملی وشرکتابخانه‌بانک ملی وجودداشت مورداستفاده اوقرارگرفت .همچنین با ارتباط با وزارت دارائی واداره نفت آن وزارتخانه هرانداز‌ه اطلاعات که دردسترس بود مورداستفاده ومطالعه‌قرارداد. ازطرف دیگربنده درهمین موقع متوجه یک نکته حقوقی بودم وآن اینکه میدیدم آن عملی که رضا شاه درمورد قرارداد دارسی کرده بود یعنی الغای یکجانبه‌ی قرارداد واعلام لغو یا بطلان آن ممکن است ازلحاظ حقوقی واز لحاظ بین المللی مارا با مشکلاتی مواجه کند. این فکربه‌ذهنم رسیده بودکه بهترین و ساده‌ترین طریق ملی کردن است بخصوص تجربیاتی ازملی کردن بسیاری ازصنایع درخیلی ازکشورها بدست آمده بود. ازآن جمله بعدازپایان جنگ بین المللی فرانسه تعدادی از

صنایع را مثل صنعت اتوموبیل سازی رنو یا صنعت های دیگری را ملی کرده بود. درخود انگلستان ذغال سنگ وفولاد ملی شده بود. درمکزیک بعضی ازصنایع را ملی کرده بودند ودرقانونی بودن آن تردیدی وجودنداشت. درصددبرآمدیم کهازبعضی ازکتابهای خارجی راجع به ملی کردن وراجع به ترتیب پرداخت غرامت مطالعاتی بکنیم وبنده هم درقسمت حقوقی به این مطالعه پرداختم. درمجلس پانزدهم عرض کردم که تقریبا " همه وکلا با موافقت وپشتیبانی قوام السلطنه وبعنوان حزب دموکرات انتخاب شده بودند ولی اکثرا " پشت پا به تعهد ووفاداریشان به قوام السلطنه زدند وبا سیاست شاه وحکومتی که او برگزیده بود همکاری داشتند. فقط دراین مجلس چندنفر پیدا شدندکه بصورت اقلیت درآغاز آرام آرام وبعدبا شدت شروع به مبارزه با دولت بخصوص برسر مسئله نفت کردند. واین چندنفر عبارت بودند از: دکتر مظفربقائی، حسین مکی، حائری زاده و عبدالقدیرآزاد. درموقعی که مذاکرات مربوط به نفت بین دولت وشرکت نفت ادامه داشت گلشائیان که وزیر دارائی بود وباگس نماینده شرکت ترتیب قراردادی داد، آنطور که گفته میشد اختلاف ایران با شرکت درحدود هفده مورد مختلف راجع به مسائل مختلف بود، راجع به عدم پرداخت حق السهم کافی به ایران، راجع به مخفی نگاه داشتن صورت حسابها، راجع به اینکه ازبعضی ازمنابع طوری استفاده میشودکه ایران ازآن اطلاع ندارد، راجع به سوء رفتار باکارگران ایرانی، راجع به عدم استخدام کافی ایرانیان واستخدام بیشتر خارجی ها ووضع بدکارگران ایرانی وبطورکلی عدم نظارت وعدم مداخله دولت ایران دررسیدگی به حسابهای شرکت نفت وراجع به مطالبات گذشته ایران وازاین قبیل مسائل. گلشائیان که بهیچوجه مقام ومحبوبیتی دربین عامه مردم نداشت قرارداد وتوافق نامه ای با نماینده ی شرکت غاصب ترتیب داد که معروف به قرارداد گس ـ گلشائیان گردید. این قرارداد مورد اعتراض ومخالفت عامه مردم ایران قرارگرفت ودرمجلس هم بتدریج شروع به بحث درباره ی آن شد. وقتی این قرارداد را به مجلس آوردند که خوشبختانه عمرمجلس پانزده نزدیک به اتمام بود. کسی که درمجلس مردانه علیه این قرارداد قیام وایستادگی کرد وباید ازاین حیث ازاو ممنون باشیم ویادش راگرامی بداریم حسین مکی بود.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : هفدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهر چیکو - کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاالله صدقی

نوار شماره : ۹

بله گفتم کسی که علیه تصویب این قرارداد در مجلس وظیفه اصلی را عهده دار بود حسین مکی بود. البته آن سه وکیل دیگر هم در موارد مختلف از او پشتیبانی میکردند. جناب دکتر مصدق هم چون در آن دوره از وکالت محروم مانده بود در خارج از مجلس آنها را تقویت میکرد و پیامهای او را در مجلس قرائت میکردند. مکی تقریباً" هر روز با مهندس حسیبی ارتباط داشت و موضوع مذاکرات و اطلاعات را از او میگرفت و بحث راجع به قرارداد گس - گلشائیان را با مشاجره ادامه میداد. هدف اصلی این بود که این بحث را طوری ادامه بدهند که عمر مجلس به پایان برسد. فشار از طرف دربار خیلی وارد می آمد که قرارداد را هرچه زودتر مجلس تصویب بکند. ولی غیر از این چهار نفر در وجدان بسیاری از وکلای مجلس که جرأت تظاهر به آن را نداشتند این عقیده بود که در باطن دل مایل به تصویب آن قرارداد نبودند.
از جمله مواد اساسنامه مجلس یکی این بود که در باره قرارداد ها و امتیازات حدی برای مذاکرات نیست یعنی نمی توانستند نطق یک وکیل را محدود به مدت معین بکنند. مکی هم با شجاعت و سرسختی و با ابجاد هیاهو و جنجال تقریباً" هر روز این موضوع را ادامه میداد تا بجائی رسید که عمر مجلس پایان یافت و تصویب قرارداد متوقف ماند و مملکت و ملت رو به حرکت و جنبش عظیمتری رفت که عبارت از نهضت مصدقی دوره ی شانزده نهضت جبهه ملی است. وقتیکه عمر مجلس پانزده پایان یافت دولت درصدد برآمد که انتخابات دوره ی شانزده را هرچه زودتر برگزار بکند تا قرارداد را به تصویب

برساند. با فرا رسیدن زمان انتخابات احزاب وجمعیت های ملی ومطبوعات ومنتظر الوکاله ها ومحروم الوکاله ها بفعالیت پرداختند. چهارنفر اقلیت مجلس سابق درمیان مردم ازمحبوبیت عظیمی برخوردار بودند. دکتربقائی وروزنامه اش تحرک عظیمی درتهران بوجودآوردند - حزب ایران با تمام نیرویش درروزنامه اش ودر اجتماعاتش به توسعه این جنبش کمک میکرد.

دراین زمان خوشبختانه ازافق مطبوعات تهران یک روزنامه دیگری طلوع کردویک مردمبارز دیگری ظاهرشد که اثری نمایان درجامعه ی ایران داشت وآن روزنامه باختر امروز ومدیردلیروازجان گذشته ی آن مرحوم دکترحسین فاطمی بود. دکترمصدق هم آماده برای مبارزه شد.

موقعی که انتخابات شروع شد ما تقریبا" هرروز درخدمت آقای دکترمصدق بودیم. ایشان اعلام کردندکه ما بایدمجددا" برای جلب افکارعمومی وتحصیل آزادی انتخابات به تحصن برویم. گفتگوبراین بودکه محل تحصن درکجا باشد. بعضی ها معتقدبودند که دریکی ازمساجدباشد ولی مصدق تصمیم گرفت که این بارنیزدردربارتحصن صورت بگیرد. این بودکه ایشان اعلامیه ای صادرکردند که ماروزجمعه دریکی ازروزهای بهمن ماه سال ۱۳۲۸ دردربارتحصن اختیارمیکنیم وازمردم شجاع ووطندوست وآزادیخواه ایران میخواهیم که ما رادراین روزتنها نگذارند. صبح زودآنروز که ما به منزل مصدق میرفتیم جمعیت بتدریج می آمدوخیابان کاخ مملوازجمعیت میبود. باوجودتهدیدهائی که ازطرف شهربانی شد نزدیک ساعت ده ازمنزل دکترمصدق بیرون آمدیم ودرمیان انبوه جمعیت براه افتادیم، مصدق درجلوومام پشت سرایشان وجمعیت هم پشت سرما بطرف دربار رفتیم. موقعی که بطرف دربارمیرفتیم عبدالحسین هژیرکه درآن زمان وزیردارائی بودبه استقبال دکترمصدق آمد وباوشروع به حرف زدن کرد وگفت، " انتخابات آزاداست." مصدق به اوگفت، " عبدالحسین هژیرتوشرف داری؟ این انتخابات آزاداست؟" خلاصه ما بطرف کاخ رفتیم وموقعی که به درکاخ رسیدیم یکنفر از میان جمعیت فریادزد زنده باد مصدق رئیس جمهوری ایران. مصدق متوجه شدکه او

ازافرادتحریک شده است . گفت ، " این کی بود؟ اورا بگیرید" . جمعیت ریختند اوراگرفتند ساکتش کردندوتحویل افرادشهربانی دادند. بەدرکاخ کەرسیدیم از طرف دربارآمدندوگفتند همەی شماکەنمیتوانیدواردکاخ بشویدیک عدەرا انتخاب کنید. درهمانجا یک عدەبرگزیدەشدند کەدرخدمت مصدق واردتحصن بشویم. بنده اسامی تمام آنهایادم نیست ولی آنهائی کەالان بەخاطردارم اینها هستند: خود آقای دکترمصدق ، دکترشایگان ، دکترسنجابی ، مظفربقائی ، حسین مکی ، حائری زادە، عبدالقدیرآزاد، دکترحسین فاطمی ، ارسلان خلعتبری ، خلیلی مدیر روزنامه اقدام، ملکی مدیرروزنامەستارە، عمیدی نوری مدیرروزنامەداد، جلالی نائینی مدیرروزنامەکشور، مهندس حسیبی ، مهندس زیرک زادە، حسن مشار. وچند نفردیگری کەمن الان بخاطرنمیاورم.

س ـ شما جزوآنها نبودید؟

ج ـ چرا من بودم عرض کردم. ماآنجا بودیم . وتقریبا " سەیاچهارروزدرتحصن ماندیم. البته پذیرائی نسبتا " خوب بود، مصدق مذاکراتی گویاباشاەکردولی کارگردان اصلی آن روزگاروقدرت واقعی آن زمان دردست دولت وحتی شاەنبود، در دست عبدالحسین هژیر عامل ومتکی بەسیاست مخصوص خارجی بود. هژیروزیردربار ی بودکه مثل تیمورتاش حکومت ایران رابەارادەخودش میگرداند. بالاخرەبعدازچند روز مذاکرە ومباحثه بی نتیجه بیرون آمدیم . دراین چندروزانتخابات هم درجریان بودومردم هم رأی میدادند ومصدق دستور دادەبودکەمردم رأی بدهند. درواقع نتیجه مقصود کەآگاهی وتحرک وتشجیع مردم بودکەازتحصن حاصل شدەبود.

س ـ شما فرمودید کەدکترمصدق موفق شدکەباشاەمذاکراتی دراین زمینەبکندولی من شنیدم کەشاەایشان رانپذیرفت ومذاکراتی صورت نگرفت .

ج ـ درست یادم نیست آیامصدق شاەرادید یاخیر. میدانم مذاکراتش باهژیربودوبه نتیجەای نرسید ـ هژیرمیان ماهم میآمد مذاکرات وتعارفاتی میکردولی هوای بلند دیگری درسرداشت . درآنروزها مظفربقائی فعالیت فوق العادەای داشت . روزها به

تحصن میآمد وشب ها درمحل روزنامه اش به مبارزه میپرداخت .

س ـ روزنامه شاهد.

ج ـ روزنامه شاهد را ادامه میداد وکار تبلیغات انتخابات وفعالیت انتخاباتی ازطرف مردم میشد.

س ـ مردم جمعیت های هیئت نظارت برانتخابات تشکیل داده بودندکه پای صندوقها میخوابیدندتا صبح.

ج ـ مردم فعالیت فوق العاده ای درانتخابات کردندووقتی که ما بمنزل مصدق رفتیم وازفردای آنروزکه قرائت آرا شروع شدورئیس انجمن نظارت هم سیدمحمدصادق طباطبائی بود. درصف اول منتخبین تهران تمام کاندیدهای جبهه ملی بودند. بایدعرض کنم که جبهه ملی درهمین تحصن تشکیل شد یعنی موقعی که مادرکاخ متحصن بودیم آنجا پیشنهاد شدکه این هیئت واین تشکیلات بنام جبهه ملی نامیده بشودوآقای دکترمصدق هم موافقت کردند. بنابراین پایه واساس ونام جبهه ملی درهمین روزهای تحصن نهاده شد. قرائت آرا که شد هرهفت هشت نفرکاندیدای اول جبهه ملی دررده اول آن بودند ولی یکمرتبه وبناگهان دستگاه دولتی دستورداد که صندوق ها را عوض کنند. بخاطردارم که مصدق بمنزل بنده تلفن کردوبمن گفت ،" شما بروید بفلان محل وفلان صندوق چون اطلاع پیدا کرده ایم که دراین صندوق بیش ازدوهزار رأی تازه ریخته اند وشما به آنجا بروید وببینید." بنده صبح به آنجا رفتم وقتی که متوجه شدم دیدم تعداد زیادی آراء روی زمین ریخته شده بودودراین بین که من اعتراض بدانجمن آنجا میکردم عده ای ازچاقوکش ها ولاتها وچماقدارها واردآنجا شدند. خودبنده به مصدق تلفن کردم ومصدق هم به سیدمحمدصادق طباطبائی تلفن کردونماینده ای ازطرف اوآمد وصندوق را بستند. حسین مکی هم درمسجد سپهسالار که محل قرائت آراء بودروی گلدسته مسجدرفت وفریادزد ،" مردم بدانید دارند آراء را عوض میکنند." درظرف دوسه روزازهفت هشت نفرنمایندگانی که دررده اول قرارداشتند تنها نفردوازدهم دکترمصدق درلیست باقی مانده بود که آنهم اگردوروزدیگر قرائت ادامه پیدا میکردبطورقطع حذف وازعداد منتخبین خارج میشد.

بنظرم سرشب بودکه درمنزل دکترمصدق نشسته‌بودیم وراجع به‌جریانات صحبت میکردیم دراین بین تلفنی به‌دکترمصدق شد. دیدیم ایشان یک حالت برافروخته‌ای پیدا کردند. گفتیم چه‌خبراست؟ گفت،" عبدالحسین هژیررا کشتند" . خبرقتل عبدالحسین هژیر بوسیله‌شخصی بنام امامی درآنجا به ما رسید.

س - امامی عضوفدائیان اسلام بود.

ج - عضوفدائیان اسلام بود. قتل عبدالحسین هژیر ورسوائی این قرائت آراء که درچندروزاول مصدق وتمام رفقای مصدق درردهٔ اول بودند وبعدبتدریج همهٔ آنها ازرده‌خارج میشدند دیگرچنان واضح وآشکار بودوافتضاح آن علنی شدکه‌سیدمحمدصادق طباطبائی دستورداد آن انتخابات را باطل کنندوانتخابات مجددصورت بگیرد در انتخابات مجددبطوریکه میدانید درتهران هشت‌نفرازنمایندگان اول جبهه‌ملی انتخاب شدند. اگراشتباه نکنم‌مصدق، کاشانی، بقائی، حسین مکی، حائری زاده عبدالقدیرآزاد، نریمان ودکترشایگان انتخاب شدند. اللهیارصالح هم ازکاشان انتخاب شدومهندس رضوی هم ازکرمان بالاخره اینها اقلیت عمده مجلس را تشکیل دادند.

س - من میخواستم ازشما خواهش کنم‌که‌راجع به‌سوابق سیدمحمدصادق طباطبائی قدری صحبت بفرمائید.

ج - سیدمحمدصادق طباطبائی پسرآیت الله سیدمحمدطباطبائی ازبنیانگزاران اصلی مشروطیت بود. اووسیدعبدالله بهبهانی درتهران ازپیشقدمان وپیشروان مشروطیت بودندودرآنموقع سیدمحمدصادق طباطبائی جوان بودوکارگردان کارهای پدرش محسوب میشد. بعدهم دراوایل دوران مشروطیت‌که‌دوحزب اعتدال ودموکرات تشکیل شدند سیدمحمدصادق طباطبائی جزوحزب اعتدال بود. درجریان مهاجرت هم شرکت کردو درپایان مهاجرت به‌استانبول رفت وبعدهم که‌به‌ایران برگشت دردوره چهارم‌مجلس با حزب اجتماعیون عامیون سلیمان میرزا ائتلاف کردویکی ازرهبران آن حزب شدو شخصیت ملی موجهی داشت. ولی دراین دوره‌ی جنگ جهانی دوم وجریانات آن مورد

توجه مردم زیاد قرار نگرفت . در دوره‌ی چهاردهم در تهران انتخاب شدو چند بن دوره رئیس مجلس بودودر ریاست مجلس طوری رفتار میکرد که مورد اعتراض مردم قرار میگرفت و از اعتبار شکاسته شد .

درهمین موقع که انتخابات درجریان بود ومسئله نفت در جلسات جبهه ملی ودر جلسات حزب ایران مطرح میشد . بنده با مطالعاتی که کرده بودم عقیده پیدا کردم که بهترین راه مبارزه با شرکت انگلیسی نفت ملی کردن نفت است وبعد نکته دیگری هم بنظرم رسید که باید براصل ملی شدن اضافه کنیم و آن ملی کردن نفت درسراسر ایران است برای اینکه درحکم آن به اصطلاح مطلب تبعیض آمیز ومنحصر به یک شرکت نفت نباشد ودرضمن هم از حرفها و ادعائی که دیگران داشتند بطورکلی وعمومی جلوگیری بعمل آوریم ، از آن جمله با سابقه ادعا وتقاضائی که روسها برای امتیاز نفت شمال داشتند .

دراین باره بنظربنده یک سند در ایران موجود بود اگرحالا از بین نرفته باشد وآن کتابچه‌ای بود که در آن یک گروه از همین جوانان که آنموقع فعالیت میکردند از افراد زعما ورهبران آنوقت سئوال میکردند که عقیده شما درباره اداره‌ی نفت ودرباره‌ی عمل با شرکت نفت چیست ؟ هریک از آنها چه مکی چه بقائی چه حائری زاده و چه دیگران همه جوابهائی میدادند . پیش بنده که آوردند من نوشتم که عقیده من اینست که باید صنعت نفت درسرتاسر ایران ملی اعلام بشود . خلاصه این فکر ملی کردن درمیان ما بتدریج نضج میگرفت . بنده نمیخواهم ادعا بکنم که من مبتکر این کار واین فکرهستم ولی بطورمحقق یکی از اولین اشخاصی که به این فکر افتاد وآنرا رواج داد بنده بودم . وقتی که مجلس شانزده تشکیل شد از همان ابتدا مشاجرات اقلیت جبهه ملی با اکثریت ومبارزات دکترمصدق نسبت به دولتها ی گذشته ونسبت به دستبردهائی که درقانون اساسی زده‌اند ونسبت به مداخلاتی که درامرانتخابات شده است بشدت آغاز گردید . تمام آن مسائل درروزنامه‌ها وانتشارات آنزمان وجود دارد واحتیاجی به توضیح اینجا نیست .

موقعی که مسئله ملی کردن نفت مطرح شد حزب توده شروع به مخالفت با آن کرد . در

برابر شعار ملی کردن نفت آنها شعار عوام فریب الغاء قرارداد نفت جنوب را می‌دادند. ما با آنها درگیر شدیم و توضیح دادیم که الغاء و ابطال عمل بی‌جا و بی‌رویه‌ای است و ممکن است از لحاظ حقوق جهانی ما را با مشکلاتی مواجه بکند. چندی نگذشت که آنها اعلام دیگری کردند و شعار ملی کردن نفت جنوب را دادند. با زبه آنها جواب داده شد که اگر ملی کردن منحصر به نفت جنوب باشد ممکن است به عنوان یک عمل تبعیض آمیز در مقابل یک شرکت معین جلوه داده شود و حال اینکه هر دولت نسبت به منابع ملی خود اختیار کامل دارد و قانوناً میتواند هر نوع تصمیمی اتخاذ بکند. خلاصه در آن زمان توده‌ای‌ها تا توانستند در این امر کارشکنی کردند. روزنامه‌های آنها ملیون را، جبهه ملی را آلت دست سیاست خارجی و مصدق را وابسته به سیاست خارجی و نوکر اجنبی معرفی میکردند و روزنامه‌های آنها از ناسزاگوئی نسبت به ما از هیچ چیز دریغ نداشتند. دولت حامی آنها چنانکه بعداً نشان داد در این امر سازش با انگلیسها داشت.

در این زمان آقای علی منصور نخست وزیر بود و در مجلس راجع به اینکه آن قرارداد گس - گلشائیان مورد بحث قرار بگیرد و نسبت به آن اتخاذ تصمیم بشود خودداری میکرد و فشار هم برا و وارد میآمد که نظر دولت خود را درباره آن بگوید ولی او به این عنوان که این پیشنهادی است که دولت پیش داده و جزو دستور مجلس است و دولت دیگر نسبت به آن وظیفه‌ای ندارد و طرح آن مربوط به تصمیم مجلس است از اظهار نظر صریح خودداری میکرد تا آنکه عده‌ای از نمایندگان اکثریت پیشنهاد کردند و مجلس رأی داد که قرارداد مذکور مورد بررسی قرار بگیرد. در این مورد نمایندگان جبهه ملی فشار آوردند که کمیسیونی بنام کمیسیون نفت تشکیل بشود و بالاخره کمیسیون نفت از شعبات ششگانه مجلس تشکیل شد و از هر یک از این شعب لااقل یک نفر از نمایندگان جبهه ملی انتخاب شد که در آن کمیسیون شرکت نماید و آن کمیسیون هم دکتر مصدق را بعنوان رئیس کمیسیون شرکت نفت انتخاب کرد. منصور در این عمل بقدری طفره رفت و مسامحه کرد که بالاخره مورد مخالفت سیاستهای خارجی هم قرار گرفت. از جمله علی التحقیق

آمریکائیها مؤثردرساقط کردن اوشدند. موقعی که اوراساقط میکردند درپشت پرده هم مسئله زمامداری رزم‌آرا ترتیب داده‌میشد واین توطئه قبل ازاینکه‌رزم‌آرا به مجلس بیاید ازطرف جبهه‌ملی اعلام‌وبه‌مردم هشدارداده‌شد. نمایندگان جبهه‌ملی اعلام کردندکه‌مردم بدانیدتوطئه‌ای درکارهست که‌یک حکومت دیکتاتوری نظامی بیایدو حقوق شمارا ضایع کندوقرارداد نفت راهرطوری که‌بخواهند بتصویب برسانند. بالاخره دریکروز ناگهان منصوراستعفاداد‌وبلافاصله رزم‌آرا به‌نخست وزیری رسیدوکابینه‌اش را تشکیل داد.

نکته‌قابل توجه‌اینست که‌درهمین زمان هم فعالیت جدیدفراماسونری درایران صورت میگرفت. یعنی یک شخصی که متأسفانه‌اسمش درنظرم نیست، ازکشورهای خاورمیانه به‌ایران آمدوبابعضی ازفراماسونهای قدیم ارتباط پیداکرد ودرصدد تشکیلات جدید برآمدند. این بارفراماسونری برخلاف دوره گذشته غالباً" ازاشخاص فرصت‌طلب وماجراجوومتکی به‌سیاست بیگانه تشکیل شدوبافعالیت سریع ومحرمانه یک سازمان نسبتا" وسیعی بوجودآوردند. علاوه برتغییراتی که‌درکاردرفراماسونری درحال احتضارقدیم دادند فراماسونری ایران راکه‌تاآن زمان وابسته به‌فراماسونری فرانسه بودبه‌فراماسونری انگلستان وابسته‌کردندودرلوژ جدیدی که به‌نام‌همایونی تشکیل دادند ظاهرا" خودمحمدرضاشاه هم عضویت یافته‌بود. اینهم ازوقایعی بود که‌درآنموقع بوجودآمد ودرکتاب راثین به‌تفصیل درباره‌ی آن بحث شده است.

رزم‌آرا موقعی که‌کابینه‌اش را معرفی میکرد درمجلس مواجه‌با مخالفت شدیددکترمصدق ونمایندگان جبهه‌ملی شد. اومحرمانه مشغول مذاکره باانگلیس‌هاشدو درمجلس ودرنطق هایش علنا" میگفت،" مردمی وملتی که‌قابلیت این راندارند‌که لوله‌هنگ بسازند چطورمیتوانندیک شرکت عظیم نفت راکه‌دارای آن همه دقایق تکنیکی وفنی است اداره‌کنندوتجارتش را دردست بگیرد." درآینموقع آمریکائیها هم که حکومتش دردست دموکراتها بود به‌شرکت نفت وبه‌انگلیس ها گوشزدمیکردندکه‌باید‌نسبت به‌ایران گذشتهائی بکنند بخصوص‌که‌شرکتهای نفت آمریکائی درنقاط دیگر خاورمیانه

قراردادهای خیلی مساعدتر از آنچه شرکت نفت انگلیسی با ایران داشت بسته بودند. دراین زمان بیاد دارید که ترومن رئیس جمهور آمریکا و آچسن وزیرخارجه اش ومکگی معاون وزارت خارجه بود. اینها معتقد بودند که شرکت نفت باید از سخت گیریش دست بکشد وبه تقاضاهای مشروع ایران جواب مساعد بدهد ودراین باره بطور محرمانه ومخفی فشارهائی به انگلیسها وارد میآوردند. بهاین کیفیت رزم آرا ظاهراً موفق شده بود که یک قراردادی بدست بیاورد که برمبنای ۵۰:۵۰ باشد. ولی وی هنوز جرأت اینکه آنرا به مجلس بیاورد درمقابل افکار عمومی ودرمقابل اقلیت مجلس وجبهه ملی نداشت گویا منتظر بود پایگاه محکمتر وقدرت بیشتری بدست بیاورد. اگر رزم آرا مانده بود شاید میخواست تغییرات بزرگی بوجود بیاورد وشاه هم درباطن امر از او وحشت داشت. شاه درعین اینکه علاقمند بود که این قرارداد مورد تصویب مجلس قرار بگیرد اما از اینکه رزم آرا آن را انجام بدهد برای سلطنت خودش خوف داشت ورزم آرا هم درباطن امر توجه زیادی به شاه نداشت ونقشه های دیگری درسر می پخت. تا اینکه یکروز صبح ما خبردار شدیم واز خارج به من تلفن کردند که امروز رزم آرا درصحن مسجدشاه مورد ضربت قرار گرفت وبوسیله خلیل طهماسبی بقتل رسید. با قتل رزم آرا ورق برگشت ووضع دیگری درتاریخ ایران بوجود آمد که درباره ی آن باز بتفصیل صحبت میکنیم.

س ـ آقای دکتر سنجابی درارابطه با قتل رزم آرا شایعاتی هست که شاه دراین مسئله دخالت مستقیمی داشت از طریق اسداله علم. واصلاً میگویند که آنروز نمیخواست که به مسجدشاه برود ولی اسداله علم به نخست وزیری میرود واورا با اصرار خودش به مسجد شاه میبرد که منجر به قتل او میشود. شما دراین مورد چه اطلاعی دارید؟

ج ـ بله این مطالب شهرت دارد. یکی از مجتهدین درجه اول فوت میکند ومجلس ختمی برای او درمسجدشاه برپا میشود.

س ـ آیت الله فیض.

ج ـ آیت الله فیض. علی التحقیق علم پیش رزم آرا میرود واورا به مسجد میبرد. ولی این مطلب هم مثل توطئه تیراندازی به شاه جزو مسائلی است که درپرده ی ابهام ماند

ومردم درباره‌ی آن چیزهای مختلف گفتند. مسلما" قاتل او خلیل طهماسبی مردی فداکار ومؤمن وازجان گذشته بود وازروی ایمان اینکار را کرد. او بطوریکه میدانید ازفدائیان اسلام بودوفدائیان اسلام فعالیت های تندی داشتند. قبل ازرزم آرا دکتر عبدالحمیداعظم زنگنه هم بیجهت وبدون دلیل کشته شد.

س ـ ولی اوچندان رابطه‌ای با فدائیان اسلام تاآنجاکه من بیادم آورم نداشت.

ج ـ ولی بعدا" قاتل او نیزبا آنها مرتبط شد.

س ـ یعنی قاتل اودرواقع برسرنمره واین چیزها با او اختلاف داشت.

ج ـ ظاهرا" برسرنمره بود ولی بعدآنها اورا نیزتحت حمایت خودشان گرفتندوخیلی هم اصرارداشتندکه دکترمصدق ازاجرای حکم اعدام اوکه ازدادگاه صادرشده بودخودداری کند وقنات آبادی هم دراین باره که پولی ازاوگرفته بود خیلی اقدام کرد ولی مصدق زیربارنرفت وآن حکم درموردآن شخص بموردا جرا گذاشته شد. او هم درهمین زمینه‌ها بودوهمچنین آن توطئه‌ای که نسبت به مرحوم دکترحسین فاطمی شدکه بدنبال همین عملیات فدائیان اسلام بود.

س ـ ولی موضوعی که اینجا هست دخالت آیت‌الله‌کاشانی دراین جریان است. آیت‌الله کاشانی با شاه درارتباط بود، دراین تردیدی نیست. ولی درعین حال با فدائیان اسلام هم درارتباط بود. میدانید خلیل طهماسبی بعدازآزادی که مطابق رأی مجلس هفده بودبه ملاقات کاشانی رفت ولی دکتر مصدق حاضر نشداورا بپذیرد. بنابراین نشان میدهدکه کاشانی هم با فدائیان اسلام وهم با دربار درارتباط بوده است.

ج ـ فدائیان اسلام با مصدق میانه خوبی نداشتند.

س ـ ولی با کاشانی ارتباط داشتند.

ج ـ بلی با کاشانی خیلی مرتبط بودند. بعدا" میرسیم وصحبت میکنیم که کاشانی خودش هم تاحدزیادی ازآنها میترسید.

س ـ بفرمائید.

ج - عرض کنم رزم‌آرا در تابستان ۱۳۲۹ به‌حکومت رسید و قتل او در اسفند ۱۳۲۹ بود. بعد از کشته‌شدن او اصل ملی شدن صنعت نفت بصورت یک ماده واحده‌ای در آخر اسفند ۱۳۲۹ به تصویب مجلس رسید. ولی در این موقع آقای حسین علا مدتی نخست وزیر شد. نخست‌وزیری خیلی بی دوام و بی اثر و در اردیبهشت بالاخره با جریاناتی که در مجلس پیش آمد بعضی از نمایندگان اکثریت مجلس به‌تصور اینکه دکتر مصدق آدمی منفی و هیچوقت حاضر به قبول مسئولیت نیست با این تصور و توهم پیشنهاد کردند که حل این مسئله و نخست وزیری را به دکتر مصدق واگذار کنیم وطراح این فکر حتی خود جمال امامی بود که دشمنی دیرین با مصدق و ملیون داشت. مصدق هم که برای فداکاری نسبت به این امر حاضر بود از این فرصت استفاده کرد و گفت، " من به این شرط قبول مسئولیت میکنم که قانون ملی شدن صنعت نفت قبلا" به‌تصویب برسد و قانون ملی شدن صنعت نفت هم در اردیبهشت به‌تصویب رسید و در ۱۰ یا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ بود که کابینه مصدق تشکیل شد. در آن کابینه بنده سمت وزارت فرهنگ را داشتم.

حالا از زحمتهائی که در مدت خدمتگزاری من در فرهنگ توده‌ای ها فراهم آوردند و کارشکنی هائی که کردند و روزنامه‌ها و جرایدو اوراق پراکنی های آنها و تظاهرات و اعتصاباتی که براه انداختند صرفنظر میکنم و به‌اصل موضوع که مسئله نفت و اختلافات دولت انگلیس و ایران است میپردازم.

بلافاصله بعد از استقرار حکومت مصدق اعتراضی از دولت انگلیس رسید و ضمنا " هم تهدیدی از جانب آنها نمودار شد مبنی براینکه کشتی های آنها حرکت بکنند و ایران را مورد تهدید قرار میدهند.

س - آقای دکتر معذرت میخواهم قبل از اینکه راجع به این موضوع صحبت بکنید یعنی درگیری دکتر مصدق با انگلستان، میخواستم از شما تقاضا بکنم که لطف بفرمائید و برای ما توضیح بدهید که نقش شاه در رابطه با انتخاب دکتر مصدق بعنوان نخست وزیر چه بود؟

ج - شاه از مبارزات جبهه ملی و از دلیری مصدق و از پشتیبانی ای که ملت از او میکرد به

وضعی رسیده بودکه بناچاروناگزیرتسلیم شد. شاه بعداً " گاهی عنوان میکردکه او با مصدق همراهی داشته وبا ملی شدن صنعت نفت همراهی کرده است ولی همه میدانندکه این اظهارات دوراززواقعیت وحقیقت است. شاه ناگزیرشدکه این رأی مجلس را قبول بکند ودرمقابل اراده ی مردم که حکومت مصدق را میخواستند ف ' ن نخست وزیری اورا صادر بکندو از روی رضا ورغبت ومیل همکاری نبود واز روز اول هم روی خوشی به مصدق نشان نمیداد ودرباره ی او همان فکررا داشت که نمایندگان اکثریت مجلس داشتند.

س - لطف بفرمائید وبما توضیح بدهیدکه چگونه با شما تماس گرفته شدواز شما خواسته شد که درکابینه دکترمصدق شرکت بفرمائید.

ج - برای بنده مسلم بود که مصدق بعدازاینکه انتخاب بشودمرا درکابینه اش واردخواهد کرد برای اینکه من ازهمکاران ومشاوران دائم وتقریبا " روزانه ی اوبودم او بلافاصله به من تلفن وبه منزل خوداحضارکرد. بنده که آنجارفتم بمن گفت،" شما به سمت وزیرفرهنگ انتخاب شده اید." بنده هم کمال افتخاررم بود. هما ن جا هم تلفن به دربارکردند وگفتند که وزرای ماچون لباس رسمی ندارند ووسائل تهیه لباس رسمی برای آنها فراهم نیست اجازه بدهید که با همین لباس عادی بیایندومعرفی بشوندکه ما با همان کیفیت خدمت شاه رفتیم ومعرفی شدیم.

س - آقای دکترمن یک مقداری سئوال راجع به زمان وزارتتان دارم که اگراجازه بفرمائید من این سئوالات را مطرح کنم؟

ج - خواهش میکنم.

س - یکی ازاین سئوالات اینست که چه کسانی معاونین شما دروزارتخانه بودند؟

ج - عرض کنم من ابتدا آقای مهندس بازرگان را به سمت معاونت انتخاب کردم واوهم این سمت را قبول کردوبکارپرداخت وبعدتی هم مشغول بودتااینکه دکترمصدق مأموریتی برای اداره شرکت نفت به او واداد. بعدازایشان بنده یکی ازکارکنان قدیم وزارت فرهنگ را که درادوایل خدمتم دروزارت فرهنگ رئیس مافوق من ومردنیک نامی درفرهنگ بودموسوم به غیوضات معاون کردم وبه آقای دکترمصاحب مدیریت کل وزارت فرهنگ را دادم ودکتر

محمدمکری را هم رئیس کل کارگزینی وزارت فرهنگ کردم. درآنموقع واقعا" علاقه داشتم که از درخشش هم استفاده بکنم برای اینکه رئیس کانون فرهنگی ها بود. ولی او درآنموقع به فعالیت تبلیغاتی وسیاسی مربوط به کانون فرهنگیان اشتغال داشت وبیشتر با عوامل مخالف من مربوط بودوبیشتر روزنامه اش جنبه انتقادی واعتراض داشت ازاین جهت ممکن نشدکه من ازاو بعنوان یک فردموثر درامور اداری وزارت فرهنگ استفاده بکنم.

س ـ آقای دکتر یک موضوعی راآقای طهمورث آدمیت بمن گفتنددررابطه با آقای مهندس بازرگان که بعدهم یعنی درحدودیکسال ونیم پیش یک جزوه ای بوسیله آقای فریدون آدمیت بنام "آشفتگی درفکرتاریخی" منتشرشدکه درپاورقی آنجا این موضوع راآقای فریدون آدمیت تکرارکردند که آن موضوع ازاین قراراست که گویا زمانی به آقای دکتر مصدق پیشنهادشده بود که آقای مهندس بازرگان رابعنوان وزیرفرهنگ انتخاب بکنندو آقای دکترمصدق گفته بودند که نه من بهیچوجه اینکاررانمیکنم برای اینکه اگربه وزارت فرهنگ برودودرآنجا فقه وشرعیات راعمومی میکندوچادرسردختران میگذارد. این موضوع حقیقت دارد، شما اطلاعی درباره ی این موضوع دارید؟

ج ـ بنده باورنمیکنم چنین چیزی بوده باشد. برای اینکه دکترمصدق بلافاصله بنده را انتخاب کردوموضوع پیشنهادی هم اصلا" درباره ی بازرگان وجودنداشت وهیچکس هم درباره ی وزارت فرهنگ باا وتوصیه ای یاگفتگوئی نکرده بودوخودمن شخصا" بعلت ارتباطی که بااوداشتم اورا به معاونت خودانتخاب کردم ومصدق هم ازانتخاب او وبه هیچوجه نارضائی نشان نداد. ودلیلش هم اینکه بعدا" کاردیگری مربوط به شرکت نفت به اوواگذارکرد.

س ـ بله البته منظوراین نبوده که قبل ازاینکه شما رابرای وزارت فرهنگ درکابینه دعوت بکنندمهندس بازرگان راقصدداشتند، دریک دوره ی بعدی گویادرکابینه ی بعدی ایشان گفتند که یک همچین مسئله ای مطرح شده بودودکترمصدق شدیدا" با این مخالفت کرده بود، شما اطلاعی ندارید؟

ج ـ نخیرمن اطلاعی ندارم.

س ـ سئوال دیگرمن اینست که شما روی چه شاخص هائی این معاونین خودتان را انتخاب کردید؟

ج ـ روی محبوبیتشان دربین فرهنگیان وسابقه‌ی کارآنها. نظرحزبی وجبهه‌ای دراین انتخابات نداشتم. بازرگان هم درآن زمان جزء جبهه‌ی ملی نبود اداره‌فرهنگ درآن زمان مشکل بود ازاین جهت که توده‌ای ها ازطرفی به‌آشوبگری وتحریک واعتصاب درمدارس دامن میزدندوازطرف دیگرازجهت بودجه درمضیقه‌ی سختی بودیم وباقطع شدن درآمدنفت نمیتوانستیم بربودجه‌وزارت فرهنگ افزایش متناسبی بدهیم وحال اینکه هرسال چندین هزارکلاس جدیدلازم بودتشکیل بشودوهرسال میلیونها تومان برای فقط تأسیسات جدید لازم بودوماناچاربودیم باصرفه‌جوئی هاکاروزارت فرهنگ رابراه‌بیاندازیم. وصرفه‌جوئی هم بالطبع موجب نارضائی وبهانه‌گیری واعتراضات ازناحیه مخالفین دکترمصدق میشد. ازطرف دیگرهم موضوع اوقاف بودکه درباره‌آن عده‌ای نظرداشتند حالاکه‌حکومت ملی تشکیل شده اداره‌ی موقوفات باید تحت نظرآقایان روحانیون باشدوآیت الله‌کاشانی علاقه‌داشت که‌ازمحل وجوه اوقاف مصارفی مطابق دستورا وبعمل بیایدوحتی دراین باره چندین نامه‌به‌من نوشت وعلنا" خواسته‌بودکه‌به‌اشخاص معینی وجوهاتی ازمحل اوقاف بدهیم ومن ناگزیربودم‌که‌این مطالب راقبول نکنم برای اینکه اوقاف قانونی داشت ومصارف وجوه موقوفات معلوم بود. موقوفه اگرمعلوم المصرف بود درآمد آن بایستی به همان مصرف برسد واگرمتعذرالمصرف بودبرای متعذرالمصرف قانون مصارفی رامعین کرده بود که‌ماخارج ازآن موارد نمیتوانستیم مثلا" بیک روحانی ویاشخصی دیگری ازوجوه اوقافی پولی بدهیم. حالا که‌صحبتش پیش‌آمد بعنوان مثال بگویم ایشان بمن نامه‌ای نوشتندکه مبلغ پنجهزارتومان که‌برای آن زمان پول نسبتا" قابل توجهی بودبه پدر شمس‌الدین قنات‌آبادی بدهم. ومن ناچاربودم فرمایش ایشان راکه‌بسوداوهم نبسود ردبکنم. ولی مدیرکل اوقاف راازیکی ازهواداران ایشان انتخاب کردم که‌اوهم جوان درستی بودودرست عمل میکرده‌است.

س ـ چه‌کسی بودآقای دکتر؟

ج ـ آقای دکترشروین بود.

س ـ سئوال دیگرمن مربوط به اقدامات شما دروزارت فرهنگ است. من میخواستم ازشما تقاضا بکنم که لطف بفرمائید واقدامات یرا که شما دروزارت فرهنگ بعمل آوردید برای ما توضیح بدهید ودرعین حال بفرمائید که کدام یک از آنها با موفقیت همراه بوده وکدامیک نبوده است.

ج ـ عرض کنم مدت خدمت من دروزارت فرهنگ خیلی محدود بود. بیش از چندماه طول نکشید. ودرآن چندماه هم بیشترا شتغال من، بطوری که حالا توضیح میدهم، مصروف مسئله ی نفت بود. من نماینده دولت ایران درتمام هیئت های نفتی ودرمذاکرات با خارجیان بودم. وهمراه مصدق جزو هیئت نمایندگی ایران به آمریکا رفتم. اگرادعا کنم که درآن چندماه تغییرات حساسی درامورفرهنگی ایران بوجودآورده ام گزاف گوئی خواهدبود. تمام سعی من براین بودکه فرهنگیان را تاحدودی که میتوانم راضی نگاه بدارم، احتیاجات فرهنگی مملکت را برآورده کنم، مدارس را بطور صحیح ومنظم ترتیب بدهیم، افرادی را که شهرت خوب ندارند ردکنیم وبا استمداد از افرادی که شناسائی درـ میان فرهنگیان دارندحدالامکان افرادشایسته ای را برای سازمانها ومؤسسات فرهنگی انتخاب کنیم. تقریبا " اوایل پائیز همانسال بودکه انتخابات مجلس دوره ی هفدهم شروع میشد. من ازآقای دکترمصدق تقاضا کردم که اجازه بدهندمن به کارهای پارلمانی وسیاسی بپردازم ودرانتخابات شرکت کنم. ایشان فرمودند، " بااین شرط قبول میکنم که جانشین خودتان را معرفی کنید." بنده هم صورتی مرکب ازده دوازده نفرنوشتم و خدمت ایشان بردم. برحسب اتفاق نفراول آقای دکترمحمودحسابی بود، نفردوم دکتر آذروهمینطوراشخاص دیگر. دکترمحمودحسابی درزمان سناتوریش طرفداری ازملیون ومصدق میکردوشهرت بسیارخوبی بعنوان یک دانشمندداشت ودرمیان فرهنگیان موجه ومعروف به درستی بود. دکترمصدق هم ازاین نکات خبرداشت وبمن گفت، " اگرایشان را حاضربکنید وبیاورید من قبول میکنم." بنده هم تلفن به دکترمحمودحسابی کردم وایشان را با خود خدمت دکترمصدق بردم وبه وزارت فرهنگ منصوب شدند ومن هم آماده ی رفتن به کرمانشاه وشرکت درانتخابات شدم.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : هفدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهر چیکو ـ کالیفرنیا

مصاحبه‌کننده : ضیاء الله صدقی

نوار شماره : ۱۰

پس از سه ماه مبارزه انتخابات سخت در کرمانشاه که نه تنها خودم به عنوان نماینده اول انتخاب شدم بلکه سه نفر دیگر نمایندگان آن استان نیز از طرفداران جبهه ملی انتخاب شدند و چنین پیروزی نمایانی بدست آمده بود. در روز اول مراجعت به تهران مستقیما" به زیارت آقای دکتر مصدق رفتم. ایشان برخلاف انتظار نه تنها روی خوشی نشان ندادند بلکه با ناراحتی وشکایت گفت، " این چه شخصی بود که برای وزارت فرهنگ معرفی کردید؟" گفتم آقا من یک استاد دانشمند و نیکنام دانشگاه و یک فرد موجه و طرفدار نهضت ملی را جزء جمعی دیگر خدمت شما معرفی کردم اگر او کج خلقی داشته و یا نتوانسته با شما همکاری کند چه تقصیری متوجه من است. اختلاف آنها بر سر مسائل اداری بود.

س ـ بر سر مسئله دبیرستان البرز و دکتر مجتهدی پیش آمد.

ج ـ بله بر سر دبیرستان البرز و دکتر مجتهدی بود. بعدا از ایشان آقای دکتر مصدق دکتر آذر را انتخاب کردند که خوشبختانه دکتر آذر رضایت خاطر ایشان را تا آنجائی که من اطلاع دارم به نهایت خوبی جلب کرد. حال بازبرگردیم برسر مطلب.

راجع به حکومت مصدق و پیش آمدهای آن زمان تا به آنجا رسیدیم که بعدا ز تشکیل آن حکومت بلافاصله دولت انگلیس به قانون ملی شدن نفت اعتراض کرد و اعتراض نامه‌ی شدیدی به دولت ایران داد. دولت هم بلافاصله جوابی برطبق اصول حقوق بین الملل و اختیارات ملی هر دولت به انگلیس داد. آمریکا هم در آن موقع علاقه‌نشان میداد که طرفین با مدارا و مسالمت به اختلافات شان خاتمه بدهند. انگلیس ها تهدید جنگی کردند

تهدید حرکت دادن کشتی ها واین حرفها ولی دولت ایران به توپ وتشرآنها توجهی نکردما متوجه بودیم که آنها نمیتوانیدنددراینموقع بیک چنین عملی دست بزنند. این بودکه دولت انگلیس به دیوان لاهه شکایت برد وازآن دیوان تقاضای صدور قرارموقت برای عدم اجرای قانون ملی شدن نفت کرد. موقعی که دیوان شکایت دولت انگلیس را برای ما فرستاد وبرای رسیدگی به آن اعلام وقت کرد. صحبتهائی درباره ی آن درهیئت وزرا شدوبا بعضی ازحقوقدانان ووکلاءدادگستری مشاوراتی به عمل آمدولایحه ای برای جواب به دادگاه لاهه تهیه شدکه آن لایحه را اصولا" آقای حسن صدر تنظیم وبا آهنگ جذاب خویش قرائت کرد وبیشتر جنبه احساسی وهیجانی داشت مبنی براینکه ایران مظلوم شده وموردتجاوزاستعمارگران قرارگرفته وازحق قانونی خویش استفاده کرده است. لایحه ازلحاظ ادبی واحساسی خیلی خوب بودولی جنبه حقوقی محکم نداشت. دکترشایگان نماینده ایران شدوبا حسن صدربه لاهه رفتند وبه آنها هم دستوردادهشدکه بعنوان نماینده رسمی ایران درجلسه شرکت نکنند. همه ی اینها شاید پیش بینی های درستی نبود. بهرحال نظربا ینکه ما آمادگی کافی نداشتیم واین دونفر رفیق ما هم که به آنجا میرفتند حدودمأموریتشان درست مشخص نبود. دیوان لاهه بدون رسیدگی به صلاحیت خودبرطبق درخواست دولت انگلیس علیه ما رأی دادوقراربرتوقیف موقت عملیات اجرائی مربوط به قانون ملی شدن نفت را درموردشرکت نفت انگلیس صادرکرد. وقتی این قرار بما ابلاغ شدودرهیئت وزرا موردبحث قرارگرفت بنده موضوع صلاحیت دیوان لاهه را مطالعه کرده بودم. شما میدانیدکه صلاحیت دیوان لاهه وشناسائی صلاحیت آن برای دولتها اختیاری است یعنی هردولتی حق داردردحدود حاکمیت خودش به ترتیبی که مقتضی میداندصلاحیت دیوان لاهه را نسبت به خودش قبول بکند ویا بعضی مسائل را استثناء بنماید. بنا براین بنده به این مطالعه مشغول شدم که ما صلاحیت دیوان لاهه را درمورد دعاوی مربوط به ایران به چه ترتیب وتا چه حدودی شناخته ایم. بنده قانونی راکه مجلس ایران راجع به قبول صلاحیت آن دیوان درباره ایران وضع کرده وعین آن قانون ترجمه شده وبعنوان شناسائی صلاحیت آن نسبت به ایران به سازمان ملل ابلاغ شده بود

مطالعه‌کردم‌ودیدم برطبق آن قانون دیوان ابدا " حق رسیدگی وصلاحیت رسیدگی به این موضوع را ندارد. درهیئت وزرا این نکته‌را مطرح کردم‌که این دیوان تا موقعیکه صلاحیت خودش محرزنشده‌نمیتوانند وحق هم ندارد‌که یک قرارموقت دراین باره صادربکند. بنده‌که این حرف رازدم خیلی موردتوجه‌قرارگرفت. آقای دکتر مصدق گفت،" مابه‌عنوان اعتراض‌بایستی صلاحیت دیوان راا صلا" پس‌بگیریم ویک لایحه‌قانونی به‌سازمان ملل بفرستیم." بعد پرسید،" کدام یک ازآقایان مأمور تهیه‌ی این لایحه‌خواهدشد ؟" وسپس‌اشاره به‌من کردوگفت، " ایشان بایدبنویسند." بنده‌شب که‌بمنزل آمدم تاساعت سه‌بعدازنیمه شب نشستم ویک‌لایحه درهفت صفحه تنظیم کردم ودلایل عدم صلاحیت دیوان رابرای رسیدگی بهاین موضوع برمبانی حقوق بین المللی توضیح دادم‌ونتیجه‌گرفتم که‌چون دادگاه بدون توجه به‌صلاحیت خود به‌تقاضای دولت انگلستان قراری علیه ماصادرکرده‌که‌صلاحیت آنرانداشته بهاین مناسبت ما قبول صلاحیت دیوان راپس میگیریم وقرارصادرشده‌رانیز غیرقانونی و بی اثرمیدانیم . خوشبختانه مطالعاتی که‌بنده دراین موردکردم ولایحه که نوشتم فوق العاده کافی ودرست بودوحال آنکه‌درآن موقع بنده‌به‌عواقب آن واینکه ممکن است این لایحه بعدا " موردا ستفاده واستنادقراربگیرد توجه‌نداشتم. صبح زودآقای دکترمصدق با حال خسته‌بمن تلفن کردوگفت،" کاری کردید؟" گفتم بله حاضراست. گفت،" بیا وریدوبیاشیدا ینجا ". بنده‌آنجا رفتم وایشان روی تختخواب درازشده‌بود. آن هفت صفحه را برای ایشان خواندم. بلندشداشک درچشمش حلقه‌زدوصورت مرا بوسید. تلفن به‌آقای کاظمی وزیرخارجه‌کردوگفت،" دکترسنجابی کارما راساده‌کرده‌است " واورااحضارکرد. کاظمی آمدومن متنی راکه‌نوشته‌بودم به ایشان دادم. آقای دکترمصدق گفت " بدهید این راترجمه کنندوهمین رابه‌سازمان ملل ابلاغ کنید." حالا آقای کاظمی باذوق ادبی وذوق سیاسی خوددرآن تغییراتی دادیا خیر بنده خبرندارم ولی یقین دارم که‌اکنون نیزبایدآن اوراق که‌به خط من نوشته‌شده وپیش‌نویس‌لایحه میباشد بایددربایگانی وزارت خارجه موجودباشد.

خلاصه این اعتراض نامه قانونی را ما به سازمان ملل فرستادیم و به قرار ما درشده از طرف دیوان لاهه ترتیب اثر ندادیم. از آن پس دولت انگلیس به شورای امنیت شکایت کرد و آقای دکتر مصدق به این فکر افتاد که خودش در اینکار شرکت کند و یک هیئتی با خودشان به آمریکا ببرند. جزو افرادی که برای همراهی درخدمت ایشان انتخاب شدند یکی بنده بودم. کتابچه یا لایحه ای از طرف شورای امنیت برای ما فرستاده شده بود که محتوی بسر اعتراض نامه و شکایت دولت انگلیس بود. بنده آن را گرفتم و مطالعه کردم. مسدت یکهفته بعدازظهرها به وزارتخانه نمیرفتم و روزی چندساعت درمنزل خودمی نشستم و در پاسخ آن شکایت نامه یک لایحه درقریب بیست صفحه ترتیب دادم. وقتی هیئت نمایندگی ما انتخاب شدو حرکت کردیم در آن هیئت اشخاصی را که بیاددارم اگر اشتباه نکنم اینها بودند. اللهیار صالح، دکتر شایگان، بقائی، دکتر متین دفتری، عباس مسعودی، شجاع الدین شفا که آن وقت رئیس تبلیغات ما وگناه انتخابش برگردن من بود.

س— شجاع الدین شفا را شما معرفی کرده بودید؟

ج — متأسفانه بلی چون شجاع الدین شفا عضو حزب میهن ما ودرکمیته ی مرکزی آن حسزب بود ومن او را جوانی سرشار از ذوق ووطندوست می شناختم.

همینکه طیاره ی ما براه افتاد بنده خدمت دکتر مصدق رفتم. درطیاره یک قسمت مخصوص برای ایشان ترتیب داده بودند که تختخواب داشت وروی آن دراز میکشیدند ویک حائل وپرده هم داشت که از قسمتهای دیگرجدا بود. به ایشان گفتم که من دراین مدت مشغول مطالعه این موضوع بوده ویک لایحه ی جوابی به شکایت نامه انگلستان تهیه کرده ام. گفت،
" خدا سلامتتان بدارد حالا حاضر است؟" گفتم بله. گفت، " بیا وریدوبخوانیسد".
بنده درخدمت ایشان نشستم وقریب یکساعت بیشتریا کمتر آن لایحه را قرائت کسردم. بسیار خوشحال شد. بلندشدند وآمدند وبه آقایان دیگرگفتند، " دکترسنجابی کار ما را آسان کرده است، شما همین لایحه را بگیرید بخوانید واصلاحاتی که لازم می بینیددرآن بکنید. بعدهم آنرا به مترجم ها بدهید." ما هم مترجم فرانسه با خودمان برده بودیم وهم مترجم انگلیسی. بله آقایان صالح، دکترشایگان، متین دفتری، دکتسر

بقائی ودیگران نشستند ومشغول مطالعه آن لایحه شدندوجرح تعدیلی درآن وارد کردندتا رسیدیم به نیویورک . درآنجا نمایندگان مایکی آقای انتظام بودودیگردکترعلیقلی اردلان .

س - نصراله انتظام .

ج - بله نصراله انتظام . درواقع این نمایندگان دولت آن کمکی که بایددررا هنمائی به ما ودرشناختن اشخاص وارتباط با اشخاص به ما بکنندنکردند . ما یعنی دکترشایگان و من بوسیله یکی دیگرازنمایندگان ما یعنی آقای دکترعبده با یک کارشناس بین المللی و کارشناس حقوقی ، که از دانشگاه هاروارد یا از دانشگاه نیویورک فارغ التحصیل شده و یک جوان یهودی بودمرتبط شدیم . او از ما خواهش کرد که اسم اورا نبریم ولایحه دفاعی ما که بوسیله مترجمین خودما ترجمه شده بوداز لحاظ سبک انشاء وعبارات تجدیدنظرکردو صورت منظم تری به آن داد و در ازای آن فقط هزار و پانصددلارگرفت که به دستورآقای دکتر مصدق بنده که ضمنا " خزانه دار هیئت بودم چک به ایشان دادم .

س - اینکار را آقای نصراله انتظام ودیگران که نماینده ایران درسازمان ملل بودند انجام ندادند؟

ج - نخیر . خلاصه درجلسه ی شورای امنیت آقای دکترمصدق بفرانسه نطق مختصری ایراد کردوبعدبا حالت هیجان خطاب به اعضای شوری گفت ، " ملت ایران ملت مظلومی است شما به این ملت رحم بکنید ونگذارید که زورگویان این ملت را که برخاکسترسیاه نشسته است از بین ببرند . " بعداز ایشان متن لایحه ما را آقای اللهیار صالح خواندند . از آن پس نمایندگان مختلف مذاکره وصحبت واظهارنظرکردند . نماینده دولت شوروی اظهار داشت که اگرشورای امنیت بخواهد علیه ایران رای صادرکند وتوخواهدکرد . نماینده فرانسه پیشنهادکردکه چون این دعوا دردیوان لاهه مطرح شده وچون دولت ایران اعتراض به صلاحیت دیوان دارد تا موضوع صلاحیت دیوان لاهه رسیدگی نشده ، رسیدگی به این امردر شورای امنیت متوقف گردد . به پیشنهادنماینده دولت فرانسه رأی گرفتند وتصویب شد واین درواقع پیروزی بزرگی برای ایران بودزیرا شورای امنیت دعوای دولت انگلیس را متوقف ساخت . درهمین زمان که ما درنیویورک بودیم وبعداز آن به واشنگتن

رفتیم درآنجا ازرادیو شنیدیم که انتخابات جدید انگلستان صورت گرفته وچرچیل از حزب محافظه‌کار پیروزی یافته ونخست وزیر انگلستان شده است. فوراً متوجه شدیم که وضع تازه‌ای دردنیا پیش آمده وما با مشکلات جدیدمواجه خواهیم شد. درواشنگتن که بودیم آقای دکترمصدق با وزیرخارجه امریکا آچسن وبا مکگی معاون او وبا ترومن رئیس جمهورآمریکا مذاکرات وصحبتهائی کردند وتوجه آنها را ازلحاظ جهانی وحقوق انسانی وازلحاظ اینکه ملت ایران حق داردکه ازمنابع خوداستفاده کند جلب کردند وروبهمرفته هرچند دولت آمریکا پشتیبانی رسمی ازموضع انگلیس میکردولی درضمن هم قبول داشت که به‌حقوق ایران تجاوزشده وسعی میکرد به‌نحوی شرکت نفت راکه آنهمه سوء استفاده‌کرده ودولت انگلستان راوادارکندکه روش خودرا نسبت به‌ایران تعدیل کنند. بنابراین درآن زمان تاحدی بصورت ملایم ونه‌بصورت کمک وپشتیبانی جدی دولت وقت آمریکا که‌دردست دموکراتها بودتمایل به‌تقویت ایران نشان میداد.

بنده این مطلب رافراموش کردم عرض کنم که‌قبل ازاینکه ما به‌شورای امنیت برویم دوهیئت نمایندگی ازطرف انگلیس به‌ایران آمدند. هیئت اول تنها ازطرف شرکت نفت بودزیرا دولت ایران خودرا مستقیماً " باآن شرکت طرف میدانست ونه‌با دولت انگلیس. برای مذاکره‌ی باآن هیئت نمایندگانی ازطرف دولت انتخاب شدند که‌بنده‌هم جزو آنها بودم. ازمذاکرات با نمایندگان شرکت نفت نتیجه‌ای حاصل نشد زیرا آنها آن چنان آموخته به‌غرور استعمارگری واندیشه‌سودطلبی وبی اعتنائی به‌مردم استثمار زده‌بودند که‌حاضر نمیشدند چیزی درباره ملی کردن بگویند ویا بشنوند وحال آنکه نمایندگان ایران میخواستند آنها را به‌مذاکره‌درباره‌ی نحوه پرداخت غرامت بکشانند.

دراینموقع هاریمن شخصیت سیاسی معروف آمریکا سفری به‌ایران کرده‌وبا مصدق مذاکراتی بعمل آورده‌بود. برای بار دوم باکوششهای دولت آمریکا قراربراین شدکه‌هیئت مجددی ازطرف انگلستان تحت سرپرستی استوکس وزیردرجه‌اول کابینه‌آن دولت به‌ایران بیایدواز طرف دولت آمریکا هم هاریمن میانجی ومیانداربا شد. آنها به‌ایران آمدند وبا زآقای دکترمصدق هیئتی را معین کردندکه‌دراین هیئت ازاعضای دولت آقای وارسته

وزیردارائی وآقای سیدباقرخان کاظمی وزیرخارجه، وبنده وزیرفرهنگ بودیم، اعضای دیگر هیئت ما تا آنجا که بخاطردارم دکترمتین دفتری، مهندس حسیبی ودکترشایگان بودند. ریاست هیئت ما را وارسته وزیردارائی برعهده داشت. درآنجا پس از مذاکرات وتعارفاتی که بعمل آمد هیئت نمایندگی انگلستان پیشنهادی عرضه کردند مبنی بر اینکه یک نوع ملی شدن را قبول دارند و برای اداره امورنفت یک شرکت ایرانی تشکیل شود ولی آن شرکت اختیارات ونمایندگی را به یک شرکت انگلیسی بدهد که مانند یک چتری برسرآن باشد و بتواند امورمربوط به اداره و استخراج وفروش نفت را دردست داشته باشد. هیئت نمایندگی ایران این پیشنهاد را ردکرد ودکترمصدق به آنها گفت، "که ما یک نوع ملی شدن را قبول نداریم، ملی شدن را به معنی حقیقی آن میخواهیم." بنده بخاطر دارم درشبی که ضیافتی به احترام آنها درکاخ نیاوران داده میشد، درآن مهمانی نطق نمایندهٔ ایران را دربرابر آن آقایان بنده کردم. من به هاریمن خطاب کردم وگفتم، "شما نماینده یک دولت دموکرات وآزادیخواه هستید. با سوابقی که دولت شما با ما از دوره ویلسون وچه در دوران روزولت داشته، ما ازشما انتظار داریم که وظیفهٔ جهانی خودرا با رعایت عدالت انجام بدهید." به استوکس هم گفتم، "شما نماینده حزب کارگر هستید شما درگذشته همیشه ایران را به منزله سنگری برای حفظ منافع خودداشته اید. من ازشما سئوال میکنم که اگر ایران سنگری برای منافع شما بوده چرا نمیخواهید این سنگرآباد وآزاد ومحکم باشد وچرا باید یک خرابه باشد. ما جز این تقاضائی نداریم که ازمنابع ملی خودمان به نفع ملت ایران استفاده کنیم وبا دنیای غرب هم روابط دوستانه درحدود استقلال خودداشته باشیم. شما که نماینده یک حزب کارگر هستید و خودتان درداخل کشورتان منابع متعددی را ملی کرده اید چرا به این حق ایران توجه نمیکنید." این سخنرانی بنده خیلی آنشب مورد توجه نمایندگان ایران قرارگرفت وبه آقای دکترمصدق گزارش داده بودند وایشان روزبعدبه من گفتند، "شما ریاست هیئت نمایندگی ایران را بعهده بگیرید." بنده خدمت ایشان عرض کردم وزیر معارف را به این کارچکار. این کار را باید برعهدهٔ وزیردارائی باشد یا وزیردادگستری ویا

وزیرخارجه وبنده آنچه ازعهده ام برآید انجام خواهم داد. ضمناً" باید این نکته را همین جا تذکربدهم برخلاف آنچه آنها درآمریکا وانگلیس وجهان انتشار میدادند که دولت ایران بدون درنظرگرفتن پرداخت غرامت نفت را ملی کرده است علاوه برآنکه این امر در قانون ملی شدن کاملا" پیش بینی شده ومصدق هم قبول آنرا مکرراعلام داشته بود انگلیس ها به هیچوجه حاضرنبودندکه حتی درباره ی آن مذاکره بکنند. هاریمن واستوکس چندبار با خوددکتر مصدق نیزگفتگو کردند. مصدق حتی به آنها گفته بودکه حاضراست تمام کارمندان فنی انگلیسی شرکت نفت را برسرکارهایشان نگاه بدارد ولی آنها باید درخدمت دولت ایران وشرکت ملی نفت باشند. با بی نتیجه ماندن مذاکرات وپیشنهاد مسخره ی یک نوع ملی شدن مصدق اعلام کردکه برای اجرای قانون چاره ای جزخلع ید از شرکت غاصب نفت ندارد وبدین منظور هیئتی ازجمله حسین مکی ومهندس بازرگان را برای اجرای خلع ید عازم مناطق نفتی کرد. انگلیسها هم به تصوراینکه عمل اداره و استخراج وتصفیه نفت بکلی تعطیل خواهد شد دستوردادندکه تمام اتباع آنها ازکارهای خویش کناره گیری کنند وآماده ترک ایران بشوند. بدین ترتیب ازمذاکرات با هیئت استوکس وهاریمن هم نتیجه ای حاصل نشد وازآن پس بودکه انگلیسها به شورای امنیت مراجعه کردندکه تفصیل آن گذشت. موقعیکه ما درواشنگتن بودیم اضطرابات وهیجاناتی دردانشگاه تهران برپا شده بود دانشجویان اعتصاب کرده واعضای شورای را درمحل دانشگاه توقیف کرده بودند.

س- اعتصاب توده ای ها را میفرمائید؟

ج- بله اعتصاب توده ای ها. شورای دانشگاه را توقیف کرده بودند این بود آقای کاظمی که قائم مقام دکترمصدق درتهران بودند تلگراف کردندودکترمصدق به من امرکردکه زودتر از واشنگتن حرکت کنم وبه ایران برگردم. بنده زودتر از آنها برای رسیدگی به کارهای فرهنگ ودانشگاه به ایران برگشتم. وبهرترتیبی بودآن سروصداها را خواباندیم. همانطورکه قبلا" توضیح دادم یکی دوماه قبل ازآنکه عمرمجلس بپایان برسد بنده از آقای دکترمصدق خواهش کردم که چون بیشتروقت من درکارهای مربوط به نفت صرف میشود

وعلاوه‌براین درمجلس لازم است که ما نیروی قوی تری داشته باشیم اجازه بدهیدکه از کار وزارت فرهنگ کناره‌گیری ودرانتخابات کرمانشاه شرکت بکنم شاید ازاین لحاظ بتوانم خدمت مفیدتروبهتری انجام دهم که این راآنروزتوضیح دادم وایشان هم با آن شرایط قبول کردندوآقای دکترمحمودحسابی وزیرفرهنگ شدند.

بنده به‌کرمانشاه که‌رفتم اواخرپائیزبودوتقریباً" تمام مدت زمستان جریان آن انتخابات طول کشید. متأسفانه استانداری که مادرآنجا داشتیم با اینکه ازوابستگان آقای صالح بود وخودش را منسوب به‌ما میدانست ولی درواقع برای مخالفین ما کار میکرد. این استاندارآقای تیمسارشیبانی بود اوفوق العاده درامرانتخابات کارشکنی ومداخله کرد. من به‌آقای دکترمصدق تلگراف کردم وبه‌ایشان اطلاع دادم، به‌اللهیارصالح که‌وزیرکشوربودخبردادم وبالاخره با مقاومت هائی که‌کردیم و جنبش عمومی مردم کرمانشاه که‌بیش از سی هزارنفر به‌استقبال بنده‌آمده‌بودند درآن انتخابات که‌فوق العاده آزادوهمگانی بود هرچهارنفر نمایندۀاستان کرمانشاه از جبهه‌ملی انتخاب شدند وتمام نمایندگان دوره‌های گذشته که‌درانتخابات شرکت کرده بودند شکست خوردند وبنده‌توانستم با یک پیروزی نمایان درروزعید نوروز به تهران برگردم وبه‌زیارت دکترمصدق بروم.

س - آقای دکتراسم کوچک تیمسارشیبانی چه‌بود، یادتان میآید؟

ج - کاظم شیبانی بود.

بله، اوایل سال ۱۳۳۱ بودکه‌انتخابات دوره‌ی هفدهم هنوزدربعضی ازشهرستانها جریان داشت. درسال ۱۳۳۰ ودراوایل سال ۱۳۳۱ بیش ازهشتادنفر نماینده‌انتخاب شده بودندکه‌ازجمله‌تمام ۱۲ نفرنمایندگان تهران ازجبهه‌ملی انتخاب شدندودررأس آنها حسین مکی بودولی چون درباروارتش به‌حکم دربارمداخله میکردندوجمعی ازنمایندگان غیرواقعی مردم به‌تحمیل همین فرمانداران ومأمورین ارتش وشهربانی با دستورهای مستقیم وغیرمستقیم که‌ازعناصردرباری صادرمیشدانتخاب شده‌بودند ودربارکوشش داشت که‌به‌همان ترتیب درانتخاب بقیه‌نمایندگان مداخله‌کندومحرک آن دراین امر

سیاستهای ذی نفع خارجی بودند دکترمصدق احساس خطرکردوتصمیم گرفت که انتخابات را درهمان هشتادوچندنفری که انتخاب شده وحدنصاب قانونی را دارا بودندمتوقف کنــد. نمایندگان همه درتهران جمع شدند ومجلس هفدهم تشکیل گردید. درهمان اوایل سال ۱۳۳۱ که هنوز چندجلسه بیشتری ازکارمجلس نگذشته وهیئت رئیسه آن هم انتخاب نشده بودکه آقای دکترمصدق اعلام کردندکه باید برای دفاع ازحقوق ایران درموضوع صلاحیت دیوان دادگستری بین المللی به لاهه بروند. بنده راخواستندوبا من مشورت کردندکه چه اقدامی باید بکنیم؟ بنده بایستی اقرار بکنم که به ایشان عرض کردم رفتن ما به دیوان لاهه بمنزله رفتن گوسفند است به پای خودش به قربانگاه. اینقدروحشت داشتیم ازآن قرارنامه حقی که قبلاً" دیوان بدون توجه به صلاحیت خودش صادرکرده بودکه بینیم آن داشتیم این بارنیز ما رادرمذبح استعمارجهانی قربانی بکنند. دکترمصدق به مــن جواب داد، " اگردرصدشانس ده شانس یا پنج شانس داشته باشیم من باید اینکار راکه مصدق هستم انجام بدهم که فردا ملت ایران نگویدکه یک شانسی دراینجا بودومن درانجام آن کوتاهی کردم." بعدازمن پرسید،" شما با من میآئید؟" گفتم اگربنده را لازم بدانیدرخدمت خواهم بود. این بودکه درهیئت دوم هم که به دیوان لاهه رفتیــم تقریباً " همان اشخاص سابق بودند به اضافه ی دکترحسین فاطمی وزیرخارجه ومنهــای دکترمتین دفتری. ازجمله اعضاء هیئت اللهیارصالح، انتظام، شایگان، بقائی ومهندس حسیبی بودند. ازروزنامه نگاران نیزنماینده روزنامه اطلاعات، نماینـده روزنامه کیهان وحسن صدربودند. وقتی که وارد لاهه شدیم آقای دکترمصدق بنـــده و دکترشایگان راخواست ویک کتابچه ماننندی راکه درحدودبیست وپنج صفحه کمتریا بیشتر بخط ریزنوشته شده بودبه ما داد واین کتابچه نوشته ی دکترمتین دفتری بود راجع بـه شیوه ی دفاع دردیوان لاهه. اساس ومبنای دفاع براین بودکه چون قرارداد ۱۳۱۲، قراردادی راکه رضاشاه با انگلیس ها مجدداً " بسته بود، یک قراردادکرهی یعنی اجباری است وبحکم زوروحکومت دیکتاتوری برملت ایران تحمیل شده است قدرت قانونی ندارد. آقای دکترمصدق یک کارتون بزرگ ازتلگرافاتی که درآن زمان وزارت کشوربه شهرستانها

ما درکرده‌و د. آن تلگرافهای محرمانه دستورانتخاب افرادمعین برای هریک از شهرستانها داده‌شده‌بود با خودآورده بودبا ترجمه آنها بزبان فرانسه که‌آنها را به‌عنوان دلیل به‌دیوان ارائه بدهد. ایشان آن لایحه وآن کارتن را بما دادند. بنده‌بعدازمطالعه خدمت ایشان گفتم جناب دکتر من با این شیوه دفاع بهیچوجه موافق نیستم و این دفاع ما را به‌محکومیت میبرد. گفت چرا ؟ گفتم برای اینکه‌ما احتیاجی به‌آن نداریم. علاوه براین استناد به‌اینکه قرارداد‌ی کرهی واجباری بوده‌رفع مسئولیت ازما نمیکند، درواقع ما تصدیق به‌وجودقرارداد کرده منتهی از دادگاه خواسته‌ایم که‌به‌غیرقانونی بودن آن رسیدگی کندواین خودبه‌منزله‌ی دعوت دادگاه برای رسیدگی است وحال آنکه اصلا" ما این دادگاه راصالح برای این امر نمیدانیم. بعلاوه بنده‌دراین موردسئوالی دارم وآن اینست آیا دودولتی که‌با هم جنگ میکنند ویکی ازآنها مغلوب میشودودولت غالب براویک قرارداد صلح تحمیل میکندآیا آن قرارداد صلح کرهی تراست یا این قراردادی که‌ما به‌هرکیفیت با انگلیس ها بسته‌ایم .گفت، "واضح‌است‌که‌آن قرارداد به‌اصطلاح صلح دولت شکست خورده، اگر روزی زورش برسدمیتواند با اتکاء به‌قدرت خودقرارداد رااجرا نکند ولی مطابق حقوق بین المللی نمیتواندبگویداین قرارداد‌قانونی نیست. علاوه براین دراین مدت ده‌پانزده سال دوران رضاشاه ما پنجاه‌تا ، صدتا دویست تا قرارداد با همه‌ی دولتهای جهان بسته‌ایم بیش ازهزاران قانون دراین مدت ، درهمین مجلس های ما مجلس هائی که‌همه‌به‌همین ترتیب انتخاب شده‌اند به‌تصویب رسیده‌است . اگر آن حکومت قانونی نبوده لااقل تصدی حکومت داشته وبا صطلاح حقوقی Gouvernement de fait بوده است . همین قانونی که‌ما اکنون میخواهیم به‌آن استنادکنیم که‌برطبق آن دیوان لاهه صلاحیت رسیدگی به‌این دعوی راندارد، قانونی است که‌ازهمین مجلس‌های ما وضع شده‌است . دراین بین پروفسور رولن نیزواردشد. بنده دریادداشتهای دکتربختیاردیدم‌که‌نوشته‌است گویا رولن راا ومعرفی کرده‌است . این ادعا مطلقا " وصددرصدکذب محض است . رولن فقط ازطرف

حسین نواب سفیرکبیرما درلاهه که با اومذاکره کرده‌بودبه‌دکترمصدق معرفی شده بود. وقتی که‌پروفیسور رولن به‌لاهه آمدما دربارهٔ شیوهٔ مدافعه با اومحبت کردیم. اوبه دکترمصدق گفت ، " ایرادوبحث دربارهٔ کزهی بودن قراردادبه منزلهٔ پذیرفتن صلاحیت ودعوت کردن دادگاه برای رسیدگی به‌اعتبار یاعدم اعتبار آن است واین به‌هیچوجه به‌صلاح شما نیست ونیازی هم به‌آن نیست. وقتی که‌رولن هم این نظررا تأییدکرد دکترمصدق هم ازآن موضوع بکلی صرفنظر کرد. بعدموضوع انتخاب قاضی اختصاصی ایران برای شرکت دردادگاه مطرح شد ما چندان نظرموافقی باآن نداشتیم زیراامیدی به‌رسیدگی دیوان نداشتیم. پروفسور رولن به‌دکترمصدق گفت ، " شما حتما " باید قاضی انتخاب کنید زیرا اولا" این قاضی ها انسانند عدم شرکت شما را یک نوع توهین به‌خودتلقی میکنند بعلاوه درنزدخودفکرخواهندکرد شماکه‌خودتان ذیحق هستید وحق قضاوت ورأی دارید ازدادن رأی خودتان خودداری میکنید وحق رأی ازخودتان سلب میکنید آنها چرا بایدکاسه‌گرمترازآش بشوند. دوم اینکه حضور نماینده ازشما درآنجا ممکن است بسیارمؤثر درافرادديگری باشد. سوم اینکه فرضا " طوری پیش بیایدکه‌ازچهاردهٔ‌تاقاضی هفت رأی به‌یک طرف وهفت رأی به‌طرف دیگرباشد واتفاقا " رأی رئیس‌دادگاه علیه شما باشد شماآنوقت به‌ملت ایران چه‌جوابی خواهیدداد که میتوانستیدیکنفربه‌اینجا بفرستید واکثریت را ببریدونکردید. دکترمصدق گفت ،"آقا من تسلیم شدم." بنده‌خارج ازمهمانخانه بودم، نمیدانم برای چه‌کاری رفته‌بودم، وقتی که‌برگشتم سرپله‌های مهمانخانه‌به‌دکتربقائی برخوردم . گفت ،" تبریک میگویم." گفتم چه‌تبریکی ؟ گفت ،" شما به‌نمایندگی ایران بعنوان قاضی دیوان لاهه‌دراین دعواانتخاب شدید." خدمت آقای دکترمصدق رسیدم ایشان هم همین حرف رابمن گفتند. گفتم باکمال افتخار انجام وظیفه میکنم. روزبعد بارئیس‌دادگاه ملاقات کردم اوبمن گفت ،" شما ازامروز بایدفراموش کنیدکه‌ایرانی هستید شما از این تاریخ یک قاضی هستید وبایدمثل یک قاضی عمل کنیدوارتباطاتتان راهم بنمامات ایرانی قطع کنید."

س ـ به‌این علت که قضات دادگاه لاهه نماینده‌دولتها نیستند؟

ج - بله. درآن زمان پیش آمدی شدکه شاید نقل آن کموبیش تفریحی باشد. روزی یکی ازافراد معتبرهیئت ما بمن گفت،" یک خانم دانمارکی مقاله‌ای بسیارمفصل درچندصفحه دریک روزنامه کثیرالانتشار نوشته ودفاع ازحق ایران کرده وخیلی علاقمنداست که شما راببیند." گفتم بسیارخوب. رفتیم وباآن خانم درکافه‌ای ملاقات کردیم. وقتی که بنده رفتم واورا دیدم که مانند یکی ازستارگان درجه اول سینما، خانمی است درحدودبیست سال، بسیارآراسته وزیبا. بامن به‌گرمی آغاز صحبت وسپس خواهش کرد که اورا به‌دیوان معرفی کنم که شایددرآن شغلی به‌اوبدهند. بلافاصله پیش خودگفتم پناه بخدا میبرم اعوذبالله ازشری که ممکن است برای من ساخته‌شده‌باشد. بلافاصله‌تلگراف کردم به‌تهران وازخانمم خواهش کردم‌که‌فوری حرکت کندوبه‌لاهه‌بیاید برای اینکه فکرمیکردم اگرفردا عکس مرابااین خانم بگیرند و دربعضی ازمطبوعات چاپ بکنند چه‌رسوائی برسرقاضی ایران خواهدآمد. بدین ترتیب دیگراهی برای ارتباط اوباخودم باقی نگذاشتم. خانمم یک یا دوروز بعدبه‌لاهه آمدواتفاقاً " رئیس دادگاه همرابرای اینکارتحسین کردوگفت،" بسیارکارخوبی کردیدکه خانمتان راآوردید. بله بعدازآنکه‌مذاکرات درجلسات‌دیوان آغازشد و نماینده‌ایران پروفسوررولن درچهارپنج جلسه ونماینده‌انگلیس‌که‌گویا دادستان کل آن کشور بوددلایل خودرادرباره‌عدم صلاحیت وصلاحیت دادگاه به‌تفصیل بیان کردند وخلاصه نظرخودرابه‌دادگاه دادند. کارجلسات علنی دادگاه به‌پایان رسید وهیئت نمایندگی ایران درخدمت آقای دکترمصدق به‌تهران برگشت وبنده درآنجا ماندم. آقای دکتر مصدق دکتر محمدحسین علی آبادی راهم که‌همراه هیئت نمایندگی بود آنجا گذاشتند که‌اگرکمکی لازم باشد به‌بنده‌بکنند. ازروزبعد جلسات خصوصی مشاوره دیوان شروع شد. قاعده دیوان لاهه اینست که وقتی درموضوعی بحث میکنند اول ازتازه‌ترین قاضی شروع میکنندودرآخررئیس دادگاه نظرخودرااعلام میکند. پس از مختصرمشاوره‌ای تصمیم اتخاذشدکه‌بحث ورأی دیوان منحصر به‌موضوع صلاحیت باشدو لاغیر. بعدازآن رئیس دادگاه ازمن که‌تازه‌ترین قاضی بودم خواست که‌نظرخودرا

راجع بصلاحیت دادگاه اظهار کنم. بنده از ایشان خواهش کردم که اگر برخلاف مقررات نیست چون من تازه وارد هستم وترتیب بحث اینجا را نمی دانم موافقت بکنید که من روز دیگر در این باره بحث بکنم. ایشان تقاضای مرا پذیرفتند وقضات دیگری شروع به صحبت کردند. سه قاضی در آن روز صحبت کردند که از آنها دو قاضی بنفع ما اظهار نظر کردند ویکی به زیان ما. روز بعد بنده هم با مدارکی که تهیه کرده بودم واتفاقاً سعی کرده بودم که دو سه تا از کتابهای استادان حقوق بین الملل را که در آن دیوان شرکت دارند از آن جمله: کتاب حقوق بین الملل پروفسور باد وان فرانسوی را در قسمت حق حاکمیت دولتها وحق ملی کردن وحدود حاکمیت دولتها مورد استناد قرار بدهم لایحه ام را برطبق آن مآخذ ترتیب داده و در اول جلسه قرائت کردم. وقتی که آنجا مشغول صحبت کردن بودم موقتاً " حالت تکان واضطرابی به من دست داد. زیرا می شنیدم به محض اینکه کلام از دهن من به زبان فرانسه خارج میشود بلافاصله به انگلیسی ترجمه میشود وتعجب من موقعی بیشتر شد که وقتی به یک کتاب ومأخذ استناد میکردم که پروفسور فلان درکتاب فلان صفحه ی فلان چنین نوشته است دو دقیقه بعد میدیدم عین این کتاب با آسانسور از کتابخانه دادگاه به بالا می آید. بنده برای مطالعه آنها قریب ده بیست جلد کتاب از کتابخانه به هتل برده ودر اتاق خود مطالعه کرده بودم. منظورم این است که به این درجه کارشان منظم بود. درروزهای بعد بتدریج هرچهارده نفر قاضی حاضردر دادگاه رأی خودشان را اعلام کردند. قاضی روسی تمارض کرد ونیامد، قضات دیگر ابراز رأی کردند. ازجمله اضافه بر بنده قاضی مصری، قاضی یوگسلاوی، قاضی چینی، قاضی نروژی به نفع ما یعنی بر عدم صلاحیت اظهار نظر کردند. یکی از قاضی های آمریکای جنوبی بنفع ما رأی داد ودوتن از آنها مخالف رأی دادند، قاضی های فرانسوی وکانادائی وآمریکائی بضرر ما رأی دادند ولی قاضی انگلیسی بنفع ما اظهار نظر کرد.

س- قاضی روسیه تمارض کرد.

ج- بله قاضی روسیه تمارض کرد. ولی رئیس دادگاه پروفسور گرهرو، وقتی که جریان اظهار نظرها به پایان نزدیک میشد، یک روز ضمن صحبت به فرانسه گفت، " خواهید

دید مثل گلوله‌برفی خواهدشد که‌ازکوه سرازیر میشود." میدانید یعنی چی؟

س ـ نخیر.

ج ـ یعنی مثل گلوله برفی که‌ازکوه میآید پائین وبزرگ وبزرگتروتبدیل به‌بهمن میشود، این رأی همینطور خواهدشد. بالاخره درپایان مذاکرات نه‌نفرازقضات به‌عدم صلاحیت دادگاه وپنج نفربه‌صلاحیت آن اظهارنظرکردند. بعدازتمام شدن اظهارنظرها قاعده‌دیوان براین است که‌یک پرسشنامه‌ی دقیق ترتیب میدهندوآنرا به‌هریک ازقاضی ها میدهند که‌به‌آن پرسش‌ها جواب مثبت یا منفی بدهند یعنی در برابرهرسئوال فقط بنویسند بلی یا نه. خوشبختانه خداهدایت کردومن درست و حسابی به‌آن پرسش‌ها جواب دادم. ازآن به‌بعدسه‌نفر یا پنج نفر ازاکثریتی که اظهار نظرکرده‌اند انتخاب میشوند برای تنظیم ونوشتن متن حکم دادگاه. سه نفرقاضی که‌برای تنظیم این حکم انتخاب شدند قضات نروژی ویوگوسلاوی وچینی بودند. هرحکمی معمولاً" دوشوردارد. درشوراول که‌بندبه‌بندحکم راقرائت میکنند اگرکسی ایراد ویا اظهارنظری داشته‌باشد بیان میکندواگرلازم باشد به‌آن رأی میگیرند. بنده‌درشورا ول چندنکته کوچک به‌نظرم رسیدکه‌بیان کردم‌واتفاقاً "مورد قبول واقع شدند. ازآن پس‌حکم برای تنظیم نهائی به‌همان هیئت داده‌میشود.در مورددعوی ما حکم دادگاه تنظیم وبرای شوردوم آماده‌میشدکه‌بناگهان خبراستعفای دکترمصدق وانتصاب قوام‌السلطنه رابه‌نخست وزیری شنیدیم واین خبرمثل صاعقه برسرمن واردآمد. توضیحش اینست که‌دراساسنامه دیوان لاهه یک ماده‌ای وجوددارد که‌میگوید طرفین دعوی تازمانیکه حکم صادرنشده‌است میتوانند باتوافق یکدیگر دعوی رامستردبدارند. بنده‌میدیدم این دعوای بزرگی است که‌مادرآن حاکم‌شده‌ایم حکم هم نوشته‌شده‌وشوراول آن تمام شده‌وبه‌شوردوم رسیده‌است اگردراینموقع دولت ایران ودولت انگلیس توافق به‌پس گرفتن دعوی بکنندتمام کوششها وامیدواریهای ما به‌هدرخواهدرفت. وجداناً" ناراحت بودم وشب تاصبح نخوابیدم. یادم میآیند دردیوان که‌راه‌میرفتم سرافکنده‌وناراحت ودرفکربودم. قاضی یوگسلاوی آقای زوری چیچ دستی روی شانه‌ام گذاشت وگفت،" آقای سنجابی چراناراحت هستید؟"

گفتم از جریانات ایران و از اینکه کار ما در این دادگاه بی نتیجه بماند. گفت، " نترس در برلن قاضی هست." این جمله معروفی است که میگویند پیرزنی به فردریک دوم امپراطور پروس گفته که میخواسته خانه او را برای توسعه کاخ خود ضبط کنند.

بهرحال روز بعد به این فکر افتادم که چاره ای برای این کار بیندیشم. به آقای حسن حرکه هنوز در آنجا مانده بود گفتم فورا " به ایران برگرد و به دکتر شایگان و دکتر بقائی و دکتر مصدق و به هرکس دیگر که میتوانند بگوئید که ما در این دعوا حاکم هستیم میادا حکومت قوام السلطنه و مجلس مغلطه بکنند و این دعوا را از بین ببرند. باز به این هم قناعت نکردم ورفتم به سفارت ایران به حسین نواب سفیر ایران جریان را گفتم. و بلافاصله تلگراف رمزی به وزارت خارجه و قوام السلطنه مخابره کرد که ما بطور تحقیق در این دعوا حاکم هستیم بنا برا ین جنا ب اشرف متوجه باشند که اقدامی برخلاف مصلحت ایران نشود. این کاری بود که ما احتیاط " کردیم. ولی فردا صبح که روزنامه ها را خواندم دیدم ورق در ایران برگشته و مصدق سرکار آمده است.

س - پس شما ۳۰ تیر ایران تشریف نداشتید.

ج - نخیر. بنده که دیدم مصدق برگشته این دفعه با گردن افراشته و سربلند وارد دادگاه شدم. دادگاه ای ها و کارکنان آن با نظر تحسین به ایران به من نگاه میکردند. در این موقع کار قرائت دوم هم تمام شده و دادگاه روز صدور رأی را معلوم کرده بود روز اعلام رأی دیوان لاهه درست با روز برگشت مصدق به حکومت مصادف بود. یعنی دو پیروزی در یکروز صورت گرفت. هم سقوط قوام السلطنه و برگشت مصدق وهم صدور حکم دیوان لاهه. به این کیفیت ما این خدمت را در دیوان لاهه انجام دادیم وبعد از آن بنده به پاریس رفتم وبعدا زچند روز به ایران برگشتم که دکتر مصدق فوق العاده نسبت به من محبت وتجلیل کردند. در این موقع کار رسیدگی به اعتبارنامه نمایندگان تمام شده ومجلس شروع بکار کرده بود. به هنگام مراجعت دکتر مصدق از لاهه تحریکاتی از ناحیه دربار شده و اکثریتی علیه او بوجود آمده بود. یکی از کارگردانهای اصلی

این تحریکات امام جمعه تهران از خویشاوندان نزدیک خودمصدق بود. امام جمعه را بعنوان ریاست مجلس انتخاب کرده‌بودند وبعدهم مصدق با شاه برسر وزارت جنگ واختیارات اختلاف پیدا کرده ومنتهی به استعفا ءاو وآمدن قوام السلطنه وآن هیاهو وجاروجنجال وقیام عمومی ۳۰ تیر وبالاخره تسلیم شدن دربار ووحشت شاه وبرگشت مصدق به‌حکومت شده‌بود.

س- شما ازتماس نمایندگان مجلس، نمایندگان فراکسیون نهضت ملی با شاه درارابطه با ۳۰ تیر اطلاعی دارید؟ مذاکرات آنها چه‌بود؟

ج- بله بنده‌خبردارم‌که‌چندنفرازآنها، گویا مهندس حسیبی هم با آنها بوده با شاه صحبت کردندوشاه بکلی خودش را باخته‌بود.

س- این صحبت ازمجلس شد یا آقایان تشریف برده‌بودند به‌دربار؟

ج- خیردرمجلس نبوده همینقدر میدانم که‌آنها رفته‌وشاه‌را دیده‌بودند. بنده‌که‌وارد مجلس‌شدم دیدم قیام ۳۰ تیر کارخودرا کرده واکثریت مجلس بنفع مصدق تشکیل شده‌و دولت اوونمایندگان جبهه‌ی ملی نیروی عظیمی درداخل مملکت پیدا کرده‌وفراکسیون بزرگ نهضت ملی بوجودآمده‌ودکتر مصدق هم اختیارات تام گرفته ومجلس درحال انقلاب است. درهمان روزها دوقانون ازتصویب گذشت. یکی قانون عفو خلیل طهماسبی که‌بنظربنده بصورت صحیحی نگذشت وبصورت عفو شخصی بود واگربصورت عفو عمومی تصویب شده‌بود بیشترمنطبق با اختیارات مجلس بودوشاید بعداً" هم دولت شاه به‌آسانی نمیتوانست آنرا لغوکند. قانون دیگر هم قانون مصادره اموال قوام السلطنه بودکه‌آن هم تندروی نامناسبی بودوباطناً" مصدق هم به‌آن نظرخوبی نداشت. هیاهوی بزرگ وعظیم دراین دوموردبقائی ومخصوصاً" قنات‌آبادی میکردند. بنده‌بزودی متوجه‌شدم که‌درداخل مجلس گروهی مشغول بندوبست علیه مصدق هستند ودرداخل فراکسیون خودما، فراکسیون نهضت ملی هم وحدت ویکپارچگی وجودندارد.

روایت‌کننده : آقای دکترکریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : هفدهم اکتبر ۱۹۸۳

مکان مصاحبه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاالله صدقی

نوارشماره : ۱۱

بقائی کم‌کم شروع به انتقاد ومقاله‌نویسی های نیشدارکرد. اول میگفت ومینوشت که هیچوقت تازمانی که‌مصدق هست علیه او اقدامی نخواهدکرد ولی درمجلس هیاهووجنجال میکرد، نیشها میزدوبعدکم‌کم مخالفت او علنی شد . یکروزگفت ،" این شبیه‌خوانی و تعزیه خوانی باید خاتمه‌پیداکندکه‌مثل تعزیه‌ها یکفرد بیاید صورت امام حسین یا یکی ازشهدا راداشته‌باشد بعدپشت پرده برودولباس‌ش را عوض‌کندوبرگردد وبه‌صورت شمربیاید." من آنجافورا" به اوازپائین خطاب‌کردم که‌شما خودتان معلوم کنید که آیا باحکومت مصدق موافقیدیا مخالفید؟ کمی به‌من ومن افتاد. گفتم من میگویم شما چه‌هستید. تونه‌موافقی ونه‌مخالف، تومنافقی . وقتی این کلمه منافق راگفتم مجلس به‌حال انفجاردرآمد. ازتماشاچیان دودسته، یک‌دسته شعارمخالف دادند ویک دسته شروع به‌کف‌زدن کردند تارئیس مجلس آنها راساکت‌کرد. بقائی انتظاراین جمله رانداشت. واین جمله‌ای بودکه‌درتاریخ نهضت ملی ایران ثبت‌شد وباقی ماند.

س- این اسم اتفاقا" به‌بقائی چسبید برای اینکه من یادم هست‌درتظاهرات بعدی فریادمرگ برمنافقین بود.

ج - بله ظاهرا" این کلمه منافق به‌بقائی چسبید. دراین موقع یعنی اوایل مجلس بودکه‌میدیدم حسین مکی هم ازمصدق گله‌منداست وحتی به‌کاشانی هم ناسزا میگویدوبعد برای انتخاب رئیس‌جدید مجلس‌گفتگو بود چون امام جمعه تهران پس‌ازآن تحریکات رفته‌بودودیگربرنگشت. میگفتند آقای کاشانی خودشان داوطلب ریاست مجلس هستند.

درفراکسیون صحبت شدکه با آقای کاشانی صحبت ومشورت بکنیم واگرممکن باشد ایشان را منصرف کنیم ولی اگراصرار داشته باشد، چون همه‌ی ما درآن زمان هنوزعقیده وارادت زیاد به ایشان داشتیم، باید رضایت او را جلب بکنیم. سه نفرنماینده از فراکسیون ما انتخاب شدند که از آن جمله یکی بنده بودم. به دیدن آقای کاشانی که یکی ازدهات شمیران بودند رفتیم درآنجا بنده به ایشان بعدازآنکه مجلس راخلوت کردیم گفتم آقای کاشانی اگر شما میل داریدومیخواهید رئیس مجلس بشوید بما بگوئید. گفت، "عقیده شما چیست؟" گفتم اگرعقیده بنده را می پرسیدشما ازرئیس مجلس بالاترهستید، شما آیت الله انقلاب ایران هستید، شما آیت الله اسلام هستید. ازمراکش تااندونزی امروزه شما را می شناسند، شما اگرنصیحت بنده را می شنوید ازعرش آیت اللهی به فرش ریاست مجلس نیائید. این حرفی بودکه بنده به اوزدم. به شوخی معمولی خودیمن گفت، "بیسواد، من اگرریاست مجلس را قبول میکنم نمیآیم که کارریاست را بکنم برای این است که اختلافات شما راکم بکنم." ما چون دیدیم ایشان تمایل به ریاست مجلس دارند درزدوره اول به ایشان رأی دادیم وانتخاب شدند. کاشانی بعنوان رئیس مجلس به مجلس نمی آمد ولی درخارج ازمجلس افراد را تحریک میکرد. یکی یکی وکلا میرفتند پیش او وبا آنها صحبت میکرد ودستورمیداد. مدتی دربیمارستان تحت معالجه بود بوسیله یکی ازرفقا پیغام داده بودکه فلانکس چرا احوالی ازمن نمي پرسد؟ وقتی من به دیدن اورفتم دیدم جمال امامی وفرامرزی ازپهلوی ایشان بیرون میایند. فورا" حساب کارخودراکردم. کنارتخت ایشان که نشستم دیدم ایشان مرا علیه مصدق تحریک میکند. گفت، "ازاین مردديگرکاری ساخته نیست، کارها را شماکردید حالا اوانکارمیکند تکلیف اورا میبایستی معلوم کنید." گفتم آقای کاشانی این فرمایش رانکنید، نفاق دردا خل نیاندازید، مردم ایران چشمشان به شما دونفردوخته شده، شما رهبرروحانی این نهضت هستید مصدق رهبرسیاسی این نهضت است، مصدق کارخلافی نکرده است. دیدم دل پری ازمصدق دارد وبدگوئی ازاومیکند. ازآن وقت دیگرارتباط من با آقای کاشانی قطع شد. واوهم ازمن مأیوس شد.

س- دل پرآقای کاشانی هیچوقت توضیح دادندکه چه بود؟ چراایشان دلگیری ازمصدق داشتند؟ وهمینطورمن دلم میخواهدکه این موضوع رادرموردد کتربقائی وحسین مکی هم بفرمائید.

ج - بنظرمن دودلیل داشت . یک دلیل آن این بودکه خودش وپسرهایش دراموراداری مداخله زیادمیکردند. توصیه نوشتن ودل مراجعین بدست آوردن ، توصیه نا حق نوشتن ، حتی سوء استفاده کردن درتوی کارهای آخوندی زیاداست . هیچ روزی نبود که به هر وزارتخانه چندین نامه ننویسیدکه غالب آنها غیرعملی وغیرقانونی بودند. وقتی که بنده وزیرفرهنگ بودم وآقای دکتر امیرعلائی وزیردادگستری جریانی پیش آمد که لازم است به آن اشاره ای بکنم. این جریان قبل ازمجلس ودرموقع وزارت فرهنگ من بود. ایشان درشمیران بودند تلفن کردند وازما دونفر وزیرخواستندکه به دیدن او برویم. به من گفت ، " شما چرا فرهنگ را اسلامی نمیکنید؟" گفتم آقا فرهنگ ما مگر اسلامی نیست ؟ معلمین ما مسلمان ، دانشجویان ما مسلمان هستند ، شرعیات وفقه و اصول اسلامی هم درهمه ی مدارس تدریس میشود اما درسهای دیگرمثل جغرافیا وریاضیات وهندسه وفیزیک وشیمی واینها که اسلام وغیراسلام ندارد.

س - قرآن هم تدریس میشد .

ج - قرآن هم تدریس میشد. گفت ، " چرا این مدارس خارجی را نمی بندید؟" گفتم کدام؟ گفت ، " این مدرسه ژاندارک ، رازی وامثال اینها را ." گفتم آقای کاشانی چرا باید ببندیم؟ گفت ، " اینها مسلمین را اغوا میکنند." گفتم آقای کاشانی بنده عرضی خدمتتان دارم. صدسال است که مبلغین مسیحی آنها درداخل کشورما بوسیله بیمارستان ومدرسه هایشان اقدام میکنند. شما دومسلمان ایرانی راکه مسیحی شده باشدبمن نشان بدهید. ممکن است یک عده ای بیدین شده باشند یا اعتقادات آنها سست شده باشد اما چه کسی درجامعه ی اسلامی میآیدمسیحی بشود. همانطورکه مسیحی برنمی - گرددجهودبشود مسلمان هم که مرحله یهودیگری ومسیحیت برای اوطی شده است برنمی - گرددمسیحی بشود. شما گراعتقادات مذهبی مردم را سست میدانید بوسائل تبلیغاتی خودتان وبا مساجد وبوسیله واعظین خودتان مردم را به راه دین وایمان هدایت بکنید ، این مدارس فرنگی کاری علیه دین وایمان ما نمیتوانندبکنند ولی ما ازطریق آنها میتوانیم به فرهنگ غرب ومخصوصا " به زبانهای آنها آشنا شویم. ایشان ازبنده نا راحت

شدند. از وزیر دادگستری هم خواست فدائیانی را که گرفتار شده بودند آزاد کنند و به او گفت، " به جدم این فدائیان مرا میکشند."

س ـ به آقای لطفی؟

ج ـ نخیر به آقای امیرعلائی. ایشان دائماً "مشغول مکاتبه با وزارتخانه‌ها بودند به وزارت دارائی به وزارت بازرگانی به شهرداری تهران وغیره. وزرا هم نمیتوانستند به توقعات غیرقانونی ایشان ترتیب اثر بدهند. با اینکه مصدق بسیار مایل بود که خاطر ایشان را حفظ کند ولی متأسفانه کار بحدی میرسید که قابل تحمل نبود. حالا غیر از خود کاشانی پسرش سیدمحمد کاشانی و پسر کوچکترش ابوالمعالی کاشانی وغیره همه مشغول این نوع کارها بودند. ابوالمعالی شاید بیشتر از هفده هیجده سال آنوقت نداشت و ته ریشی گذاشته بود، ریشی کرکی که با هفده هیجده سالگی میخواست وکیل مجلس بشود. یکی از دلائل آزردگی ایشان این بود ولی علت اصلی دیگر را بنده مرتبط به سیاست خارجی میدانم. علی التحقیق سازمانی که علیه مصدق بکار افتاد و شروع بکار کرد شبکه وسیع مرتبطی داشت وکا[illegible]نی ه[illegible] [illegible]ن شبکه بود. بقائی، مکی، فرامرزی، حائری ـ زاده سرلشکرزاهدی، جم[illegible] [illegible]ی وکاشانی همه اینها هرکدام از طریقه خودشان مرتبط بودند وبا هم کار میکردند. نمیشود گفت بعضی از اینها به عوامل خارجی مرتبط بودند و بعضی دیگر نبودند. اینها همه با هم وجزء یک توطئه بودند که بعدها به کودتا انجامید.

س ـ ولی مسئله این نبود که آیت الله کاشانی آنموقع فکری شبیه به فکر آیت الله خمینی داشت که میخواست آن را تحمیل بکند و یک حکومت اسلامی مستقر کند؟

ج ـ نخیر، کاشانی آنوقت میدانست که چنین کاری برای او غیرممکن است.

س ـ قرار بود که راجع به مخالفت آقای دکتر بقائی و حسین مکی هم توضیح بفرمائید.

ج ـ دکتر بقائی به نفاق افکنی اش ادامه میداد. مکی در سفرهائی که مصدق به آمریکا و لاهه کرد همراه او نبود. برای اینکه مکی زبان خارجی نمیدانست و در کارهای حقوقی جهانی هم وارد نبود بعلاوه او کارهای مهم سیاسی دیگری در تهران داشت. مصدق در ابتدا به مکی علاقه زیاد داشت. حرف مکی در پیش او خیلی بیش از حرفهای ما تأثیر میکرد. بنده مکرر شاهد بودم در مواردی هرچه مکی میگفت همان عملی میشد. ولی مکی با مذاکراتی که

نمیدانم به‌چه‌کیفیت با او شده‌بود...

س ـ بانک جهانی او را دعوت کرده‌بود.

ج ـ از مصدق برگشت. یکوقت به‌کاشانی بدمیگفت که او در انتخابات مداخله میکند و این درزمانی بودکه‌بین کاشانی ومصدق اختلافی نبود بعدیواش یواش دیدیم که او آن عش وشوق وهیجان راکه‌درباره‌ی مصدق ودرباره‌ی این نهضت داشت ازدست داده است. از آمریکا اورا دعوت کردندکه به‌آن کشوربرود. او به‌آمریکا رفت واصغر پارسا را هم که از نمایندگان مجلس وجزو فراکسیون ما وجزو رفقای جبهه‌ملی بود باخودش برد، برای اینکه ازلحاظ زبان به‌او وکمک بکنند. درمدتی که او درغیبت بودسروصدای اختلافات بالا گرفت. میراشرافی، قنات‌آبادی، بقائی، حائری‌زاده مشاوراینها شروع به کارشکنی هائی کردند. وقتی که‌مکی برگشت بطور خصوصی با او صحبت کردم وگفتم که وضعیت اینطور است. بمن گفت، "خلاصه‌اش من نه‌با شما هستم ونه‌با آنها." گفتم این که نمیشود، برای چه؟ بمن گفت، "والله به‌بچه‌های ما هم رحم نمیکنندوهمه‌ی ما را ازبین میبرندووضع خیلی خطرناک است." من تعجب کردم. بهرحال او مدتی دوپهلو عمل میکرد وجزومخالفین بود ولی مخالفتش را زیاد بروزنمیداد کارگردانی مخالفت با بقائی ومیراشرافی وحائری‌زاده وسیدقنات‌آبادی وامثال اینها بود.

س ـ آقای مکی روشن کردندکه‌منظورشان چه‌قدرتی بوده‌وقتی که‌گفتندبه‌بچه‌های ما هم رحم نخواهندکرد.

ج ـ بنظرمن قدرت خارجی وشاه‌با هم. مصدق دراین مدت به‌کارش میپرداخت واز اختیاراتی که‌گرفته‌بود استفاده‌میکرد وواقعش هم اینست که‌اصلاحات مؤثری کرد. عمده قوانین ایران راتغییرداد وتصحیح کردواملاک شاهی را به دولت برگرداندکه‌البته‌موجب غضب ونارضائی شاه‌شد. مجموعه‌ی مقررات اصلاحی که‌مصدق وضع کرده‌است خودش یک کتابچه بزرگ است. ازجمله‌برای اولین باردرایران قواعدی به‌نفع توده‌ی کشاورزان واصلاح سازمانهای روستائی مقررداشت. دراداره‌مصدق درستی وپاکدامنی و بود. درزمان اوبا همه‌ی مضیقه‌مالی که‌داشتیم بطوریکه میدانید توازنی دروارادات

وصادرات ایران حاصل شد. حتی برای اولین بار صادرات ایران بر واردات فزونی گرفت. درعین اینکه ما واقعاً " برای پول وبرای ارزهای خارجی فوق العاده در مضیقه بودیم.

س - آنموقع آقای محمود نریمان وزیر دارائی بودند.

ج - بله مدتی محمود نریمان بود. ارزعمده ای که دراختیار ما قرار میگرفت همان بود که اصل چهار آمریکا مبداء دوآنهم با قطره چکان که دراین اواخر به بیست میلیون دلار رسیده بود.

بعد از اینکه ما از دیوان لاهه برگشتیم پیشنهاد تازه ای از طرف ترومن وچرچیل در تابستان ۱۳۳۱ به مصدق رسید که برحسب ظاهر نوشته بودند که ملی شدن مورد قبول آنها است ودولت آمریکا حاضر است ده میلیون دلار فوراً " دراختیار ایران بگذارد ودولت ایران قبول کند که از یک طرف مسئله غرامت به دیوان دادگستری بین المللی احاله شود واز طرف دیگر به شرکت نفت انگلیس اختیار بدهد که اداره امور فروش نفت را بعهده داشته باشد. دکتر مصدق این پیشنهادها را برای مطالعه من که آنوقت به سبب کسالت در یک ده ییلاقی استراحت میکردم فرستاد واز من هم دعوت کرد که به دیدن او بروم. من به دیدن او رفتم و درآن خصوص مذاکره کردیم. ایشان گفتند، " ببینید این آقایان بعد از مدتی چه چیزی برای ما فرستادند. بنابراین ما مملکت را با یک ده میلیون دلار بفروشیم واختیار خود را بدست شرکت نفت انگلیسی بدهیم. دکتر مصدق جواب رد به آن پیشنهادداد دندواز همان زمان بود که با دولت انگلیس قطع رابطه سیاسی کردند. درمورد این قطع رابطه باید بگویم که بنده با آن مخالف بودم. ما درسال پیش کنسولگری های انگلیسی ها را بسته بودیم ودلائل بزرگ برای آن داشتیم اسنادخیلی مهمی بدست آوردیم از زوزارتخارجه و جاهای دیگر که آنها را تکثیر کردیم واغلب دوستان ما یک نسخه از آنرا داشتند. ازجمله خود بنده هم داشتم که از مداخلات کنسولهای آنها دردوره های مختلف، درامور اداری وشخصی ومداخلات سفارت انگلیس درانتصابات وزراء ومأمورین ادارات حکایت میکردند کنسولخانه های انگلیس درشهرستانها هرکدام یک قدرت سیاسی بودند که درامور محلی

مداخله میکردندوبا اشخاص بندوبست داشتندومتنفذین محلی را تحت حمایت خودقرارداده بودند ، قدرتهای سیاسی که فعالیتشان از حدود وظائف کنسولی مطابق اصول بین المللی خارج بود . بنابراین بستن آن کنسولخانه ها یک امرلازم وغیرقابل ایرادبود . ولی تعطیل روابط سیاسی با انگلیستان دراینموقع کارمصلحت آمیزی نبود . عملی بودبیشتر ناشی از عصبانیت وبیشترهم موجب جری شدن انگلیسی ها شد درادامه دادن به فعالیتهای مخفی ومحرمانه برای براندختن مصدق بوسیله ی ایادیش دردربار ودرمجلس ودرداخل مملکت .

س ـ شما از آن جلسه ایکه تصمیم به قطع رابطه گرفته شد چه خاطره ای دارید آقای دکتر سنجابی ؟

ج ـ بنده درآن جلسه نبودم . ولی بعدا " خدمت آقای دکترمصدق گفتم که بنظرمن این عمل کارمؤثرومفیدی نبوده . یعنی جلوی عملیات تحریک آمیزوخصومت انگلیس ها را نمی گیرد بلکه وسیله به دست آنها میدهدکه بیشترخصومتشان را درزیرپرده انجام بدهند . بدین ترتیب وضع ما به اینجا رسیده بودکه روابطمان با آمریکا دیگرصمیمانه وامیدبخش نبود واز طرف دیگربا انگلیس ها هم قطع رابطه کرده بودیم ، شاه هم که سیاستهای خارجی را علیه ما میدید موضع جدی علیه مصدق گرفته بودوتحریکات آنها مرتبا " ادامه داشت . مصدق تصمیم گرفت بوسیله ی اعلامیه ای کارشکنیهائی که نسبت به حکومت او میشود آشکارا به ملت ایران اعلام بدارد وکناره گیری کند . شاه که از این موضوع خبردارشد از واکنش وتظاهرات مردم وحشت پیدا کرد وبلافاصله ازدربار تلفن به فراکسیون ما درمجلس کردندواز ما خواستند که نمایندگانی به دربار بفرستیم که با آنها دراین موضوع صحبت کنیم . از طرف فراکسیون ما دکترمعظمی ، دکترشایگان ، اصغرپارسا وبنده انتخاب شدیم ، آیا افراددیگری هم بودند یاخیر حالا یادم نیست ، وبه دربار رفتیم . وقتی به دربار رفتیم دیدیم مخاطبین ما آقایان حسین علا وزیردربار وحشمت الدوله والاتبار هستند . آنها به ما گفتند ، " اعلیحضرت میفرمایند من آنچه را که همراهی بوده با آقای دکترمصدق کرده ام وهیچ مخالفتی هم درکار او نداشته ام بنابراین علت اینکه میخواهندکناره گیری واعلام به مردم بکنند چیست ؟ " ما هم گفتیم که آقای دکترمصدق

میگوید اعلیحضرت با مخالفین ایشان ارتباط دارند و مخالفین را تقویت میکنند و بنابراین چون با این ترتیب کاری از پیش نمیرود ناگزیر به کناره‌گیری هستند.

س - معذرت میخواهم این ملاقات قبل از نهم اسفند بود؟

ج - بلی قبل از نهم اسفند بود. آن روز مذاکرات ما ادامه یافت و نگذاشتند ما برویم و نهاری هم برای ما آوردند مخصوصاً " والاتبار" بمن خطاب کرد و گفت، " آقای دکتر سنجابی اعلیحضرت میل دارند نظر شما را بدانند." بنده هم همان مطالب را تکرار و اضافه کردم که همه‌ی ما علاقمند به شاه هستیم و میخواهیم شاه را حفظ بکنیم و شاه محترم باشد ولی از طرفی هم این نهضت ملی ایران که آقای دکتر مصدق رهبرش هست نباید شکست بخورد و شاه باید به این نهضت کمک بکند و این بنفع اعلیحضرت و محبوبیت ایشان است. آنها ئیکه درخدمت ایشان طور دیگری صحبت میکنند اگر خیانت نکنند لااقل مشاورین بدی هستند. بعد آقایان علا و والاتبار گفتند نخیر شما را نمی گذاریم بروید تا این کار امروز تمام بشود. بعد از نهار خود شاه هم پائین پیش ما آمدند و نشستند و خودشان شروع به صحبت کردن کردند. و همان حرفها را تکرار کردند که من کمک به ایشان کردم، همه جا همراهی کردم، دکتر مصدق خواهرم را مزاحم تشخیص داد او را از مملکت خارج کردم، گفتند با مخالفین ایشان را بطه دارم و آنها به دیدن من میآیند من قطع رابطه با آنها کردم، دیگر چه مانده است؟ چه جور کمکی باید بکنم؟ بعد والاتبار به ایشان گفتند اعلیحضرت شما تشریف ببرید این آقایان همه علاقمند به حفظ سلطنت هستند ما با آنها صحبت میکنیم و بالاخره نظر را حضورتان عرض میکنیم. شاه مجدداً " به دفتر خودشان رفتند. ضمن صحبتها درحدود ساعت سه یا چهار بعد از ظهر بود دیدیم که آقای دکتر مصباح زاده وارد همان اتاق شد و دکتر معظمی را صدا زد و آهسته با او صحبتهائی کرد. دکتر معظمی پیش من آمد و آهسته گفت، " دکتر مصباح زاده میگوید که چه اشکال دارد که شاه برای دو سه ماهی بعنوان معالجه به خارج از ایران برود که خیال مصدق راحت بشود."

س - دکتر عبدالله معظمی.

ج - بلی دکتر عبدالله معظمی از قول دکتر مصباح زاده گفت. بعد یواش یواش خود آقایان

والاتبار روحسین علا هم این پیشنها درا مطرح کردند. ما بهآنها جواب دادیم کهباید این مطلب را بهآقای دکترمصدق بگوئیم. ازهمانجا نزدآقای دکترمصدق رفتیم و گزارش دادیم که اینها برای اینکه تأمین خاطری برای شما حاصل شود میگویندکه خوب است اعلیحضرت مدتی بهمسافرت بروند. گفت،" من حرف شما را قبول ندارم، خودآقای علا ووالاتبار باید ازطرف شاهبیایند واین حرف را بمن بگویند." ما تلفن بهآن آقایان کردیم ونظردکترمصدق را گفتیم. هردوی آنها بلافاصله نزدآقای دکتر مصدق آمدند وبا ایشان خلوت کردند وبعدازخلوت بیرون آمدند وگفتند،" ترتیب کارها داده شد خیال شما راحت باشد." اینکهموضوع خروج شاه ازمملکت برای روزنهم اسفنددرجانب ما مطرح شدهویا فشاری واصراری ازناحیهدکترمصدق بودهباشدمطلقا" دروغ است. این پیشنها دازناحیهخودآنها بودوآنها فکرکردهبودندکهزمینهی عمل را بهاین ترتیب فراهم بکنندومصدق را راضی وساکت بکنندوبعدبازی دربیاورند. ما هم آن روز ازمنزل دکترمصدق بهمجلس برگشتیم وجریان را بهرفقای فراکسیونمان گزارش دادیم تاروزنهم اسفند رسید. درصبح روزنهم اسفند یکدفعهدیدیم کهدرتالار مجلس هیاهوئی برپا شد. بقائی شروع بهصحبت کرد، فرامرزی شروع بهصحبت کرد، جلسه خصوصی تشکیل شدودرآنجا فرامرزی بهرفقای خودگفت،" آقایان اینجا نشستن فایدهای ندارد همهبهدربار برویم."

آنها ازمجلس بهدربار رفتند وآن قضیهی نهم اسفند رخ دادکه ازجریان آن خبردارید. بطوریکه میدانیدپیش ازاین تاریخ انتخابات جدیدآمریکا صورت گرفته وآیزنهاور رئیس‌جمهورآمریکا شدهبود. درواقع همانطورکه درسفرپیش ما بهآمریکا با انتخابات جدیدانگلستان ونخست وزیرشدن چرچیل موضع جهانی عوض شدهبود، اینبدفعه نیزبا شکست دموکراتها وبرسرکارآمدن جمهوریخواهان وآیزنهاور وروبادا شتن وزیرخارجهای مثل فاستردالاس ورئیس سازمان امنیتی مثل آلن دالاس بکلی وضع دگرگون شده بود. مصدق درهمانموقعی کههنوزآیزنهاور متصدی ریاست جمهوری نشده ولی انتخاب شده بود، نامهدوستانه ومهیجی بهایشان نوشتند ولی اوبهاین نامهجواب نداد.

س ــ معذرت میخواهم ، قبل از اینکه برسیم بهاینجا من میخواستم از شما بپرسم کهشما ازروزنهم اسفند چهخاطراتی دارید؟

ج ــ عرض کنم روزنهم اسفندما درمجلس بودیم وخبرازهیاهووجنجالی کهدرپیرامون دربارشدهبودنداشتیم . قراربود کهشاه آنروز حرکت کند. بخاطر دارمکهیکروز پیش ساعت چهار یا پنج بعدازظهر من بهدیدن دکترمصدق رفتهبودم. وقتی کهپائین میآمدم دیدمکهآقای حسین علا ازداخل حیاط دکترمصدق بهدیدن مصدق میرود. بـه ایشان گفتم کهخیلی میل داشتم اعلیحضرت رازیارت بکنم. گفت ،" شما اگرمیخواستید ببینید زودتر میخواستیدبگوئید چون فردا صبح ایشان میروند." بنده این کلام راکه فردا ایشان میروندازحسین علا شنیدم والا درآن روزمذاکره قراربرسرمسافرت شاه بود ولی تاریخ آن معلوم نشدهبود. صبح روزنهم اسفندبطوریکه گفتم ما درمجلس بودیم که هیاهوی وکلای مخالف شروع شدوعدهای ازآنها بطرف دربار رفتند. دکترمصدق بـرای بدرقهوحرکت دادن شاه بهدربار رفتهبودکه جنجال وهیاهوی طرفداران وتحریک شدههای آقای بهبهانی وآقای کاشانی وچاقوکشان وچماقداران آنها درکاخ شروع شدهبودوشعار علیهدکترمصدق میدادندوفریاد میزدندکهما نمیگذاریم شاه حرکت بکند. وکلای طرفدارشاه هم آنجاجمع شدهوآن مردم رابهأبراز احساسات بهنفع شاهتهییج میکردند. شاههم بـه آنها گفتهبود،" حالاکهشما نمی خواهیدمن بروم من نخواهم رفت."

س ــ شما آنروزدردربار نبودید؟

ج ــ نخیرمن دردربار نبودم، من ورفقای دیگردرمجلس بودیم . مصدق درآنجا متوجـه خطرناک بودن اوضاع میشود. آن کاخ دربزرگی داردکهآمدوشد معمولی ازآنجا است ولی درداخل حیاط درقسمت بالا یک درخروجی کوچک دیگری نیزداشته است. مصدق کهخواسته بودازدربزرگ بیرون برود یکنفرازکارکنان کاخ بهاوگفتهبود،" آقای نخست وزیراینجا خطرناک است ، شما بفرمائید ازدربالا بروید." اینکهدرمطبوعات خارج نوشتهاندکه ایشان ازروی دیوارفرارکردهاست مطلقا" دروغ است . ایشان ازدردیگر کاخخارج میشوندکهتقریبا" روبروی درخانه خوداوبود وازآنجا بمنزل خودشان وازمنزل مستقیما" بهستاد ارتش میروند وازستاد ارتش بهمجلس میآیند. ما بعدازظهرهنوزدرمجلس بودیم

که ایشان به مجلس آمدند و جریان را گفتند. وکلای مجلس طرفدار ایشان شروع به دفاع و پشتیبانی از ایشان کردند. بین الله بنده باید بگویم نطقی که آن روز دکتر معظمی کرد از خاطر هیچکس فراموش نمیشود. معظمی گفت، "جناب آقای دکتر مصدق این نهضتی که شروع شده است یا باید به پیروزی برسد یا بمرگ همه‌ی ما خاتمه بیابد. همه‌ی این ملت واکثریت این مجلس پشتیبان شما هستند، شما بایستید وما هم پشت سرشما خواهیم ایستاد." بعد گفت، "یکروزهای مرگ وحیات برای ملت ها هست در آن روزها است که مردان میتوانند مردانگی وشخصیت خودرا نشان بدهند برای ما امروز یکی از آن روزها است. این نطق درافراد خیلی مؤثر شد ومخالفین جرات دم زدن نیافتند. مکی رفت ودرگوش دکتر مصدق حرفی زد. بنظرم به او گفت که مصلحت این است که شما برگردید.

س- برگردند به کجا؟

ج- بنظرم برگشتند به ستاد ارتش واز آنجا هم درمنزل خودکار وقدرت حکومت را دردست گرفتند ومجلس را ساکت کردند وبصورت ظاهر غائله خوابید. ولی کانون فساد وتحریک در پشت پرده وپنهانی مشتعل وروشن بود. پیش آمدی که درهمان ایام اتفاق افتاد ولطمه روحی بزرگی برمصدق وارد کرد دزدیدن وقتل افشارطوس رئیس شهربانی مصدق بود. درهمان روزها سرلشکرزاهدی هم که درکابینه اول مصدق عضویت داشت ودرجریان انتخابات دوره‌ی شانزدهم به جبهه ملی خیلی کمک کرد ودرمقابل رزم آرا وعلیه رزم آرا ایستاد حالا جزو مخالفین سرسخت مصدق شده ودرمجلس تحصن اختیار کرده بود. موقعی که او درتحصن بود هرروز بقائی وحائری زاده ومکی ودیگران بدیدن او میرفتند وصحبت میکردند واو هم با ایادی خارجی ارتباط داشت. همان ایادی او باعث توطئه‌ی راجع به افشارطوس شدند درحالیکه قرار ملاقات محرمانه شبانه‌ای به عنوان خدمتگزاری به مصدق با او می‌گذارند او را شبانه میگیرند و آمپول بیهوشی میزنند وبه محلی مخفی درکوههای شمیران میبرند وبعد از یکی دوروز او را به آن کیفیت فجیع میکشند همه‌ی توطئه‌گران این جنایت فجیع کشف ودستگیر شدند. آنها علی التحقیق با دکتر بقائی وسرلشکر زاهدی ارتباط داشتند. بقائی برای اینکه اتهام خودش را لوث کند موضوع شکنجه دادن به این متهمین

را پیراهن عشمان قرارداد ودرمجلس وروزنامه اش شروع بههوچی گری کرد. بنده در ضمن یک جلسه‌ی سخنرانی درمجلس خطاب به‌او گفتم اگرشما آقای دکتربقائی برای ما ثابت بکنیدکه‌دراین جریان شرکت ویا اطلاع نداشته‌اید ویا ثابت کنیدکه‌این افراد دراین خیانت شرکت نداشته‌ویا برآنها شکنجه وارد شده من دراین مجلس تعهدمیکنم‌که با شما همراهی بکنم وهمانطورکه امیل زولا درقضیه‌دریفوس دفاع کرد من هم بهمان ترتیب مدافع شما وآنها بشوم. این حرف من بهانه‌ای دردست آنها شدکه‌به‌من بدو ناسزا بگویندومرا امیل زولای وطنی بخوانند وازاین جورحرف‌ها وتوهین‌ها. جریان مخالفت‌ها وخرابکاریها علیه مصدق روزبروز شدت بیشترپیدا میکرد. دراین وقت زهری نماینده‌ی مجلس هم که‌ازرفقای دکتربقائی بودعلیه مصدق صورت استیضاحی مطرح کرد. درهمین اوان دوره‌ی هیئت رئیسه مجلس هم خاتمه یافته‌بود ومی‌بایستی هیئت رئیسه جدید راانتخاب کنیم. فراکسیون ما با نهایت دقت وهوشیاری شروع بکارکرد باهرکه توانستیم ازنمایندگان میانه‌رو مرتبط شدیم. مثلاً"بنده خودم نماینده‌قم تولیت ونماینده‌ملایر ملک مدنی را دیدم وآنها را حاضرکردیم که به‌هیئت رئیسه‌ای موردتوافق ما رأی بدهند، دکترمعظمی را نامزدریاست مجلس‌کردیم. معظمی شایسته‌ترین فرد ما بود. مردی جامع ، جالب ، جاذب ،خوش‌بیان ومؤثر درانجمن‌ها ومؤثر درمجلس‌ها برای اتخاذ رأی ومشورت که‌غالبا " نظریه‌اومورد‌توجه عموم قرارمیگرفت بهمین دلیل درمیان رفقای ما محبوبیت داشت ، سابقه‌ی نمایندگی اوهم زیادتر ازهمه‌بود. مااورا علیه‌کاشانی که‌نامزد مخالفین ورئیس دوره‌ی پیش بود نامزدکردیم وبا اکثریت نمایانی کاشانی را شکست دادیم ومعظمی به ریاست مجلس انتخاب شدکه‌این خودپیروزی بزرگی بود. دونایب رئیس ورئیس کارپردازی ومنشی های مجلس نیزبا توافق ما انتخاب شدند. دراین انتخابات یک پست باقی ماندوآن پست ناظرنماینده مجلس دربانک ملی بودکه‌یکی ازاعضای فراکسیون ما بنام آقای کهبد آن سمت را داشت. این موضوعی بودکه‌مخالفین ما به آن علاقمند بودندوما ازآن غافل. دکترمصدق برای مخارج جاری مملکت که‌مالیاتها

غیرکافی وپرداخت حقوق سنگین کارگران وکارمندان بیکارشده‌ی شرکت نفت هم بسرآن اضافه‌شده‌بودوبطورمخفی ومحرمانه باا ختیارات قانونی که‌داشت چندصدمیلیون تومان اسکناس اضافی چاپ ومنتشرکرده‌بود. ولی درآن زمان به‌پول درگردش چنان احتیاج بودکه‌این افزایش اسکناس‌ها تأثیری درافزایش قیمت‌ها نکرده‌بود. مصدق هم، خدا شاهداست، دراین باره‌هیچوقت بما ویالااقل به‌شخص من صحبتی نکرده وتذکرنداده بود که‌چنین اقدامی شده‌وانتخاب‌نماینده مجلس‌ناظربراسکناس‌دراین موقع مهم ومؤثر است وما درانتخاب اوبکلی غافل بودیم.

س- معذرت میخواهم من این جادوسئوال دارم. یکی اینکه چطورمیشوداسکناس‌چاپ کردوبرای مخارج دولت استفاده‌کردودرعین حال آن چاپ اسکناس بکلی تأثیری روی تورم نداشته‌باشد.

ج- علت اینکه نداشت این بودکه احتیاج به‌پول درگردش زیاد بودوافزایش مقدار اسکناسها حتی به‌آن اندازه‌ای که‌احتیاجات را برآورده‌بکندنبود. این اسکناس‌ها را بهرترتیبی بودچاپ کرده‌بودند، درحدود سیصدمیلیون تومان که تأثیری دروضع قیمتها نداشت. دوران دکترمصدق بطورکلی دوران ارزانی بود چون درآمدوقوه‌ی خریدمردم کم بود.

س- شاید دکترمصدق میخواست که‌این آشکارنشودبخاطراینکه‌آن تأثیر روانی را که ممکن بودروی مردم بگذارد مانع شود.

ج- بله. وبهمین دلیل نخواست وباغالب ما، لااقل با بنده که‌یکی ازنزدیکان دائم ایشان بودم وتقریبا" هفته‌ای سه‌چهارروزخدمت ایشان میرسیدم، دراین باره‌صحبتی نکرد.

درزأی ای که‌راجع به‌ناظرمجلس‌دربانک ملی گرفته‌شد همان کهبد که‌نمایندگی سابق را داشت مجددا" نامزد فراکسیون ما بود. ولی چون اویک تاجر سرمایه‌داربود بعضی از رفقای ما نظرخوبی باوانداشتند. دررأی گیری متأسفانه بعضی ازاعضای فراکسیون خود ما مثل مهندس رضوی وافراددیگر بجای اینکه به‌کهبد رأی بدهند به‌حسین مکی رأی دادند. حسین مکی باسابقه‌ی مبارزاتش وباسرباززدن‌اش از بودنش‌ونماینده‌اول مجلس

بودنش ، که بنده به او میگفتم ، تو بر کرسی مؤتمن الملک تکیه زده ای بایستی قدر این کرسی را بدانی . مردم تهران با صدهزار رأی شما را به این نهضت بسته اند ، شما چه جور میتوانید از این نهضت خودرا جدا کنید ؟ ولی متأسفانه او هوس دیگری داشت . توطئه انتخاب مکی با تبانی خود او و به این نیت صورت گرفته بود که او به بانک ملی برود و رسیدگی کند و آنرا وسیله ی هیاهوی دیگری علیه مصدق قرار بدهند. همینکه مکی انتخاب شد در همان روز که روز پنجشنبه ای بود بنده نیم بعد از ظهر که از مجلس بیرون آمدم مستقیما " رفتم به دیدن مصدق . او را در حال عصبانیت و آشفتگی مطلق دیدم . بمن گفت ، " آقا ما باید این مجلس را ببندیم ." گفتم چطور ببندیم ؟ گفت ، " این مجلس مخالف ما است و نمی گذارد که ما کار بکنیم ، ما آن را بایستی با رأی عامه ببندیم ." بنده گفتم جناب دکتر من با این نظر مخالف هستم . شما امروز از جهت انتخاب آقای مکی ناراحت هستید و ایراد آن تا حدزیادی متوجه خود جنابعالی است . چون اگر شما به ما گفته بودید که این یک موضوع حساس سیاسی است ما در انتخابات هیئت رئیسه که تمام اعضاء آنرا برده بودیم انتخاب نماینده ی بانک هم کار آسانی بود . ما به جای که بعد مثلا" می - آمدیم نریمان را یا حسیبی را نامزد میکردیم و محققا " صف آرائی درست هم میکردیم و میبردیم . متأسفانه جنابعالی در این باره به بنده چیزی نگفتید شاید به رفقای دیگر هم نفرموده بودید . بهرحال اگر اجازه میفرمائید بنده شب فکر میکنم و جنابعالی هم بعد از ظهر امروز با رفقای دیگر که خدمتتان میآیند مشورت بکنید من فردا صبح دوباره میآیم و نظریات خودم را عرض میکنم . گفت ، " فردا صبح زود اول وقت بیائید ." فردا ما اعضای فراکسیون همه در منزل اصغرپارسا در کرج مهمان بودیم . بنده صبح اول وقت منزل مصدق رفتم . خیلی میل دارم این مطلب را با دقت بیان کنم .

س - تمنا میکنم .

ج - بله رفتم آنجا و تنها خدمت ایشان رسیدم و گفتم جناب دکتر من فکرهایم را کردم و در این موضوع با دلیل میخواهم خدمتتان صحبت کنم . من با بستن مجلس مخالفم و دلائلم را هم مفصلا" خدمتتان عرض میکنم . گفتم هرحکومت را معمولا" سه قدرت حفظ میکنند .

اول قدرت زور است ، دیگر افکار عمومی مردم است و سوم هم قدرت قانونی است . اما زور که نیروی نظامی باشد متأسفانه شما ندارید و ارتش با شما نیست . اینها اکثراً" با شاه هستند . اما افکار عمومی را شما دارید ولی افکار عمومی امروز با افکار عمومی دو سال پیش تفاوت دارد . این افکار عمومی زیاد مورد استفاده قرار گرفته وخیلی خسارت و آسیب بر آن وارد آمده است . اختلافات در میان ما افتاده ، دو سه سال بیشتر است که مسئله نفت حل نشده ، بین شما و شاه اختلاف بروز کرده ، توده ای ها نیرو و قدرت گرفته اند همه ی اینها باعث تشویش مردم شده است . با وجود این شما باز اکثریت افکار مردم را دارید . افکار عمومی و هیجان عمومی برای بر سر کار آوردن حکومت بسیار مؤثر است ولی برای مراقبت و نگاهداری مستمر آن زیاد مؤثر و کارآمد نیست . حالا اگر قدرت را کنار بگذاریم و افکار عمومی را هم فعلاً" کنار بگذاریم میماند قدرت قانونی . قدرت قانونی برای آوردن حکومت وحفظ آن در نظام مشروطیت از دو عنصر مرکب است . یکی مجلس و دیگری شاه . اما شاه با شما مخالف است . بنا براین تنها مجلس میماند ، شما در این مجلس اکنون اکثریت دارید خودتان مکرر گفته اید ، اگر فقط یک رأی اضافه بر نصف داشته باشید بر سر کار و خدمت میمانید من به شما قول میدهم از این هشتاد نفر لااقل شما پنجاه رأی دارید . گفت ،" شما از کجا میدانید؟" گفتم دلیل ریاضی ندارم ولی به شناسائی که من از وکلاء مجلس دارم شما اکثریت کافی دارید . گفت ،" نخیر آقا این مجلس ما را خواهد زد ." گفتم آقای دکتر ، شما الان تحت استیضاح هستید بگذارید مثال زهری و بقائی که مردم آنها را شناخته اند استیضاح بکنند مسلماً" اکثریت مجلس به شما رأی اعتماد خواهد داد از آن پس تعطیلات تابستانی مجلس برای دو سه ماهی پیش میآید . ما که اکثریت هستیم میتوانیم به عناوینی تعطیلات را یک ماه دوماه یا بیشتر کش بدهیم و به مجلس نرویم . دو سه ماهی که بگذرد دوره ی قانونی عمر این مجلس به پایان میرسد آنوقت تمام آن وکلای مجلس که امروزه با شما باطناً" مخالف هستند میآیند و روی زانوی شما میافتند برای اینکه بتوانند دوباره انتخاب بشوند . شما مجلس را نبندید که بضرر شما است . بعد گفتم آقا من یک عرض اضافی دارم . اگر شما مجلس را ببندید در غیاب آن ممکن است با دو وضع مواجه بشوید ، یکی اینکه فرمان عزل شما از طرف شاه صادر بشود

دیگرآنکه با یک کودتا مواجه‌بشوید آنوقت چه‌میکنید؟ گفت،" شاه‌فرمان عزل را نمی - تواندبدهد وبرفرض هم بدهد ما به‌اوگوش نمیدهیم. اما امکان کودتا قدرت حکومت دردست ما است وخودمان ازآن جلوگیری میکنیم."

س- مطابق با قانون اساسی ما درغیاب مجلسین شاه حق صدورفرمان عزل نخست وزیررا دارد، مگراینطورنیست؟

ج - دارد.

س- چطوردکترمصدق متوجه‌این موضوع نبود؟

ج - مصدق میگفت که‌چون مجلس بمن رأی داده‌وچون ملت پشتیبان من است ودرسی تیرسال پیش با قیام مردم برسرکارآمده‌ام شاه‌نمیتواندفرمان عزل بدهد.

خلاصه ایشان ازبحث طولانی من ناراحت شدویک کلامی به‌من گفت که‌تاریخی است وچون زشت است دربیان آن تردید دارم.

س- تمنا میکنم بفرمائید.

ج - گفت،" آقاجنابعالی که‌امروزصبح اینجاآمده‌اید چرس کشیده‌اید؟" من ازاین حرف اوبسیارناراحت شدم. گفتم آقای مصدق بنده چرس‌نکشیده‌ام. شما هرکاری بکنیدما از پشتیبانی شما دست نمیکشیم ولی درمقابل وجدانم خودرا مسئول دیدم که‌آنچه‌را مفیدبحال مملکت وشما میدانم خدمتتان عرض‌کنم ودیگرعرضی ندارم مرحمت زیاد.

ازآنجا رفتم به‌مهمانی کرج منزل اصغرپارسا ، رفقای دیگرفراکسیون همه بودند. نهار خوردند گفتیم‌بخوریم که‌این نهاروداع است برای اینکه آقای دکترمصدق اعلام رفراندوم کرده‌بودندوبعدنیز آن رفراندوم انجام‌گرفت وایشان اکثریت قاطع آراء مردم را بدست آوردند ومجلس را بستند اندک مدتی پس ازرفراندوم یکشب درحدودنیم ساعت بعدازنصف شب بودکه تلفن منزل ما زنگ زد. تلفن را برداشتم یکی ازافرادخانواده‌ما که‌افسر است تلفن کرد وگفت،" شما چرا منزل مانده‌اید؟" گفتم موضوع چیست؟ گفت،" امشب کودتا صورت میگیرد."

س- تاریخ آنشب یادتان هست آقای دکتر؟

ج - شب روز۲۴ مردادبود.

س ـ شب قبل از کودتا .

ج ـ شب کودتا ، درست همان شب . بعد گفت ، " همین الان هم صدای خودروها وصدای تانک ها میآید که از خیابان دارند عبور میکنند شما منزل نمانید . " بنده فورا " گوشی را برداشتم که به دکتر مصدق تلفن کنم دیدم تلفن معمومی ایشان کار نمیکند . تلفن خصوصی دیگری داشت که نمره ی آن را هم به ما داده بود . آن شماره را گرفتم وتلفن کردم . دکتر مصدق گفت ، " بله این آقایان آمدند ویک حکمی برای ما آوردند وکارهائی کرده اند شما فردا صبح اول وقت اینجا بیائید که ببینیم چکار باید بکنیم .

س ـ این همان شب بیست وپنج مرداد است . شب دستگیری حسین فاطمی ومهندس حق شناس ؟

ج ـ بلی همان شب است . تلفنی هم به تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش کردم واز جریان پرسیدم . گفت ، " بله تظاهری بود درهم شکسته شد ومتفرق شدند . " فردا صبح اول وقت رفتم خدمت دکتر مصدق . وقتی که از پله ها میخواستم بالا بروم دیدم دکتر فاطمی با یقه باز وبدون کراوات پائین میآید وعلنی به دربار فحش میدهد ، فحش های خیلی رکیک ومیگفت . " من با شما دشمنی کردم زن من با شما چکار کرده است . " واز این قبیل حرفها .

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : هفدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو ـ کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاالله صدقی
نوار شماره : ۱۲

س ـ صحبت دکتر فاطمی را میفرمودید که گفته بود اگر من بدکردم زن من چه کرده بود.

ج ـ بله ، بعد معلوم شد که جهانگیر حق شناس و زیرک زاده را هم دستگیر کرده بودند آنها با تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش در یک منزل بوده اند ولی ریاحی آن شب بر سر کارش بود. همان شب قرار بود بمنزل ما ها هم بیایند و همه‌ی ما ها را دستگیر کنند.

س ـ این کارها را همان افسران گارد شاهنشاهی میکردند.

ج ـ بله افسران گارد شاهنشاهی قرار بوده بکنند ولی بعد از آن که سرهنگ نعمت الله نصیری را که یک مرد ترسو و بی عرضه و ناقابل بود همان مستحفظین دم در خانه‌ی مصدق میگیرند و خلع سلاح میکنند و سرتیپ ریاحی هم در محل ستاد ش اقداماتی میکنند آن توطئه کودتا خنثی میشود.

بله چند روزی قبل از این واقعه بود که به سبب تشدید درگیریها و اختلافات و به عنوان پشتیبانی از مصدق احزاب وابسته به جبهه ملی ، نمیدانم شاید خودتان هم بودید و خاطرتان باشد، تظاهراتی بنفع دکتر مصدق کردیم یعنی حزب ایران بود، حزب نیروی سوم بود، حزب پان ایرانیست بود وغیره که حاضر نبودیم حزب توده در تظاهر ما شرکت کند. در آن روز جمعیت بالنسبه قابل توجهی برای افتاد و تظاهرات کرد ولی روز بعد هم حزب توده برای افتاد و تظاهر آن بسیار عظیم تر و چشمگیر تر بود.

س ـ این برای شما اسفند نبود؟

ج ـ درست روزومناسبت آن بخاطرم نیست .

س ـ آن تظاهری که شما میفرمائید برای روزسالگرد ۳۰ تیربودکه حزب توده تظاهرات عظیمی کرد. برای روز ۹ اسفند نکرد روز ۹ اسفند حزب توده هیچ نوع تظاهری نکرده بود.

ج ـ نخیر بعدازآن قضایا بود.

س ـ بعدازآن قضایا هم حزب توده تظاهراتی نکرد.

ج ـ بهرحال دریکی ازاین تظاهرات عظیمی که آنها کردند بنظرمن درهمان ایام بود.

س ـ این سالگرد ۳۰ تیر بود. ۳۰ تیر ۱۳۳۲

ج ـ بله روزسالگرد ۳۰ تیربودکه آن تظاهرات صورت گرفت ومرحوم خلیل ملکی آمدو نگرانی خودش رابمن اظهار کرد. گفت ، " آقا دیگرچه برای ما باقی مانده . توده ایها امروزآبروی ما رابردند، این آقای دکترمصدق میخواهدبا ماچکارکند." من رفتم با آقای دکترمصدق صحبت کردم . گفتم آقا رفقای جبهه ملی وجمعی ازدوستان بازاری ما خیلی ازجهت توده ای ها وکارشکنی آنها ناراحت هستند اگراجازه بفرمائید عده ای ازآنها خدمت شما بیایندومطالبشان رابگویند. گفت ،" بیایند" . بنده هم آمدم خلیل ملکی وداریوش فروهرومرحوم شمشیری ویکنفر ازحزب ایران ویکی دونفر ازبازاریها جمعاً " هفت هشت نفررا با خودم نزددکترمصدق بردم . خلیل ملکی آنجا تند صحبت کرد. گفت ،" آقا مردمی که ازشما دفاع میکنند همین جا هستند. کم هستند یا زیادهستند همین ها هستند. چه دلیلی داردکه شما قدرت توده را اینهمه بهرخ ملت میکشید واین مردم را متوحش میکنید. " حرف او خیلی رک وتند بود. مصدق گفت ، " چکارشان بکنم ؟ خب آنها هم تظاهرمیکنند." ملکی گفت ،" جای آنها توی خیابانها نیست . جای آنها بایددرزندان باشد." مصدق گفت ،" میفرمائید آنها را زندانی بکنند کی باید بکند ، بایدقانون ودادگستری بکند." بعدگفت ،" من به این آقای دکترسنجابی چندین بار است که میگویم آقا بیا وزیردادگستری بشو ایشان قبول نمیکنند. شما به ایشان بگوئید بیائیدوزیردادگستری بشوید وهمین مبارزه را با آنها بکنند." بنده خطاب به ایشان عرض کردم جناب دکتربه قول معروف ماهی راکه

نمیخواهند بگیرند از دمش میگیرند. مبارزه با توده بوسیله دادگستری صورت نمیگیرد وبنده هم حاضربرای وزارت نیستم. آقایان که صحبتها یشان را کردند ورفتند. بنده خواستم بروم مصدق گفت، "نروید، بمانید." من نشستم واو از دردلجوئی برآمدو گفت، "ناراحت شدید که من این حرف را زدم. من نخواستم شما را ناراحت بکنم." گفتم نه آقا دوستان من، رفقای من ناراحتی هائی برای خاطرشما دارند وشما کار را کوچک میکنید با ینکه وزیردادگستری اینکار را بکند. مبارزه با حزب توده کار وزیردادگستری نیست. به هرحال تجبیبی کردند وما ازخدمت ایشان مرخص شدیم. بله این قضیه جریان ۳۰ تیربود.

س- سالگرد ۳۰ تیربود.

ج- جریان سالگرد ۳۰ تیر بودکه درآنجا حزب توده قدرت باصطلاح تشکیلاتی خودرا برخ ما، برخ مصدق وبه رخ مردم تهران کشید ووحشت سیاستهای خارجی را هم بوجودآورد. آنهائی که کارگردانان حزب توده بودند این صف آرائی وسیع را برایش ترتیب دادند. یعنی همانهائی که علیه مصدق بودند این صف توده را بزرگ کردند وجمعیت ها را به آن فرستادند.

س- یک مسئله ای است که من میخواهم ازشما سئوال بکنم وببینم که آیا شما راجع به این موضوع اطلاع دارید یا نه؟ آنموقع دکترشاپوربختیار معاون وزیرکار بود، معاون آقای دکترعالمی، وقبل ازاین جریان میتینگ عظیم حزب توده برای سالگرد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که درروز ۳۰ تیر ۱۳۳۲ انجام شد یک اعتصاب کارگران کوره پزخانه بود و خلیل ملکی ونمایندگان نیروی سوم، نماینده کارگران نیروی سوم که درکوره پزخانه بودند نزدآقای دکتربختیار میروند وازآقای دکتربختیار میخواهند آن امتیازاتی را که میخواهد به کارگران بدهد ازطریق نمایندگان نیروی سوم بدهدکه آنها بتوانند این نیرورا جلب بکنند به طرفداری ازدکترمصدق. ایشان منکراین قضیه میشودکه امتیازاتی داده خواهد شد. بعداین امتیازات را بوسیله ی نمایندگان توده ای که پیش آقای دکتربختیار میروند میدهدکه ازطریق آنها به کارگران کوره پزخانه داده

میشودونتیجه این میشودکه درروزدمونستراسیون سی تیر ۱۳۳۲ گروه عظیمی ازکارگران کوره پزخانه ها به دفاع از حزب توده درصف حزب توده شرکت میکنندوبه این علت بودکه صف حزب توده آنروزآنقدر عظیم بود. من میخواستم بدانم شما راجع به این موضوع اطلاعی دارید؟

ج ـ بنده از این موضوع متأسفانه اطلاع نداشتم، شما این اطلاع را بمن دادید ازدکتر بختیارهرچه بگوئید برمیآید.

بهرحال برما مسلم بودکه عناصروعوامل خارج از امکانات خودحزب توده کمک به این تشکیلات کردوکارگرداننان آنها برادران لنکرانی بودندکه آنها هم موضع مخصوصی داشتند.

س ـ گذشته از آن اجازه میتینگ به طرفداران دکترمصدق درصبح داده شدکه میدانید صبح ۳۰ تیر درآن آفتاب سوزان تهران واقعا" خیلی سخت بود مردم رانگه داشتن، امااجازه بعدازظهر به حزب توده داده شدواین خیلی به صف آرائی ها کمک کرد.

ج ـ بله. سرهمین موضوع هم بودکه مرحوم خلیل ملکی روزپیش مصدق اعتراض کرد وایشان هم آن جوابها را دادند. چندروز بعدازآن قضیه جریان کودتای نافرجام نصیری پیش آمدوروزبعدازآن که شاه به بغداد گریخته بود آن میتینگ وتظاهردرمیدان بهارستان صورت گرفت ومرحوم دکترفاطمی که ازهمه ضربت خورده تر وناراحت تربرد آن سخنرانی شدید را علیه دربار وشخص شاه کرد.

س ـ این حقیقت داردکه به خانم دکترفاطمی تجاوزشده بود؟

ج ـ باورنمیکنم.

س ـ ولی آنها راکتک زده بودند. شنیدم با آنها بدرفتاری کردند.

ج ـ بله، به آنها بدرفتاری وبی احترامی زیادکرده بودند. بهرحال دکترفاطمی را آنروز من خیلی عصبانی وناراحت دیدم خدمت دکترمصدق هم بنده روزبعدازمیتینگ گفتم این حرفهائی که آقای دکترفاطمی زداگریکی ازنمایندگان مجلس میزدبهتر بود. ایشان وزیرخارجه دولت هستندوحرفی که ایشان میگویند مثل حرف دولت است وصلاح نبودکه این

حرفها را بزنند. گفت، " آقا آن درددل شخصی وخصوصی خودش بود. دکترشایگان هم حرفهائی زدندکه ...

س - متاع تهران بهبغدادرفت.

ج - بله؟

س - این حرف دکترصدیقی بودیا دکترشایگان؟

ج - نخیر، دکترشایگان بود. ازبنده هم خواستند کهسخنرانی یعنی سخنرانی آخر بکنم ولی سخنرانیها بقدری طولانی شدهومردم خستهبودند کهسخنرانی دیگری جایزندیدم ولی برای دوسهروز بعدبرحسب پیشنهادتیمسارریاحی بهآقای دکترمصدق قراربودکهبنده دردانشکدهافسری صبح اول وقت برای افسران سخنرانی بکنم. درآن روز صبح زود سرتیپ ریاحی بهمن تلفن وخواهش کردکهمن یک ربع ساعت قبل ازوقت سخنرانی کهبرای ساعتنه مقررشده بودددردانشکدهحاضربشوم زیرا افسران سروقت میآیند واین همان روز کودتابود. بنده هم ازمنزل بهدانشکده افسری رفتم. وقتی واردشدم دیدم گروهگروه افسران باکامیون وبااتوبوسهای ارتشی واردادانشکده افسری میشوند ولی برخلاف معمول کهدرروزهای اجتماعات هرجاما وارداجتماع مردم میشدیم ازما باهلهلهوشادی پذیرائی میکردند افسران هیچگونه تظاهری نکردند.

س - این ۲۶ مردادبود کهشما بهدانشکده افسری رفتید کهسخنرانی کنید آقای دکتریا بیست وهشت مرداد؟

ج - صبح ۲۸ مرداد.

س - صبح ۲۸ مرداد؟

ج - صبح ۲۸ مرداد صبح روزکودتا بندهرفتم آنجا کهسخنرانی کنم ودیدم افسرها گروهگروه میآیند وجمع کثیری جمع شدهاند وازهمین جا پیدا بودکهتنها عده محدودومعینی ازآنها درکودتا دخالت داشتهاند وسازمانهای دیگر ارتش بهخدمات عادی خودمشغول بودهاند. درآن صبح قریب یک دوهزار افسربهدانشکده آمدهبودند. وقتی جلوی عمارت اطاقی دانشکدهافسری رسیدم دیدم امرای ارتش هم صف بستهاند. آنها نسبت بهبنده احترامی

بجا آوردندوبا آنها دست دادیم تقریباً " یک ربع ساعت هنوزبه‌وقت مانده‌بود. افسران پشت سرهم میآمدند وبطرف سالن میرفتند. دراین بین که‌ما منتظرگذشتن وقت وبا امراء مشغول صحبت بودیم‌دیدم که‌ازدم دریک افسری که‌لباس شخصی تنش بودبا تاخت وشتاب میآید. آمدوسرش را دم گوش من گذاشت وگفت، " تیمسار ریاحی تلفن کردو خواهش کردکه‌شما امروزفعلا" سخنرانی نکنید." گفتم چه‌شده‌است؟ گفت، " شهربهم خورده‌است." بنده‌هم با امراء ارتش خداحافظی کردم. همان افسر به‌من گفت، " از دربزرگ اصلی صلاح نیست بروید ومرا ازدرکناری به‌خیابان برد. اتوموبیل من جای دیگری متوقف شده‌بود. گفتم، " اتوموبیل را باید پیدا کنم." آنجا دیدم اتوموبیل کلانتری آن ناحیه که‌آقای اردلان رئیس آن کلانتری بودآنجا ایستاده‌است. وقتی مرا دیدگفت، " شما اینجا چکارمیکنید؟" گفتم منتظر ماشینم هستم. گفت، " اجازه بفرمائید من شما را ببرم وبعدماشینتان را میآوریم." گفتم چه‌خبراست؟ گفت، " شهربهم خورده‌است." بنده‌همراه‌وبا ماشین اومستقیما" بمنزل مصدق رفتم وبعد ماشین مرا هم ازپشت‌سرهما نجا آوردند. وقتی به‌منزل مصدق رسیدم گفتند ازمنزل به شما تلفن کردند. تلفن منزل را گرفتم خانم من گفت، " خبرداده‌اندکه‌الان عده‌ای با چوب وچماق بسمت منزل ما میآیندکه‌اینجا را بکوبند وغارت بکنند. من به‌ریاحی تلفن کردم وپرسیدم وضع چطوراست؟ گفت، " چندان خوب نیست." ازاین حرف خیلی ناراحت شدم. گفتم منزل ما چنین تلفن کردند. گفت، " الان یک افسروچندنفرسربازآنجا میفرستم." بعدرفقای دیگرهم بتدریج به‌منزل مصدق آمدندوتا ساعت یک ونیم بعدازظهر بنده‌آنجا بودم که‌تیراندازی ها شروع شد. آنروزمن مهمانهائی ازایل جوانرودوازایل سنجابی درمنزلم داشتم. آنها به‌منزل من آمده‌بودند، تلفن کردم که‌به‌آقایان ناهار بدهیدوعذرخواهی بکنید چون من نمیتوانم بیایم ضمنا" دستوردادم که‌آنها به منزل دیگری درپشت دانشگاه که‌آدرس دادم بروندکه من آنها را ببینم. ساعت یک ونیم بعدازظهربودکه‌ازمنزل دکترمصدق بیرون آمدم وبه‌آن منزل رفتم. درآنجا بودکه‌صدای توپ ومسلسل را شنیدم. بعدبه‌رادیوگوش دادیم دیدیم که‌قضایا بالاگرفته‌وتیمسارزاهدی ازمخفیگاه خودبیرون آمده‌واورا با هلهله وشادی میبرند. ساعت شش بعدازظهربودکه

دیگردرآن منزل هم نماندم ودوره مخفی شدنم ازهمان روز شروع شدکه هیجده ماه تمام طول کشید.

س - شما درروزبیست وهشتم مرداددیگربادکترمصدق ملاقاتی نکردید؟

ج - تا ساعت یک ونیم بعدازظهر بنده باایشان بودم.

س - درآن ملاقات چه گذشت آقای دکترسنجابی؟ چه صحبتهائی ردوبدل شد؟

ج - باایشان بودیم. ازجمله روز پیشش من نزدایشان بودم وایشان دستوری به من دادندکه بروید ویااحزاب صحبت بکنید ومجسمه ها راپائین بیاورید. بنده به حزب ایران رفتم. به آقای خلیل ملکی تلفن کردم که اوآمد. به حزب مردم ایران وپان ایرانیستها وبعضی ازبازاریها تلفن کردم که آنها هم آمدند وعده ای رابرای اجرای آن امرفرستادیم.

س - اولین مجسمه ای راکه پائین آوردند درمیدان بهارستان بود.

ج - بله ما یک عده ای رافرستادیم. ولی بایدانصاف بدهم که خلیل ملکی گفت، "این کاردرستی نیست." خودمنهم شب به مصدق گفتم که این کاردرستی نبود. من آنجاخدمت مصدق بودم که تلفن زنگ زد. وصل به تلفن یک بلندگوبود شنیدم سرتیپ ریاحی است که صحبت میکند. ریاحی به اوگفت، "ازه‌یدهید ماتیمسار دفتری رادستگیربکنیم." میدانیددفتری پسرعموی مصدق بود. مصدق گفت، "چکارکرده است؟" گفت، "دراین کارآلوده است."

س - توی کدام کار؟

ج - توی همان عمل کودتا وتوطئه ها. مصدق گفت، "بگیرید".

س - ایشان رئیس گاردگمرک بود آنموقع وهنوزرئیس شهربانی نشده بود.

ج - نخیرنشده بود. فرداصبح که من نزدمصدق رفتم توی پله ها به همین تیمسار دفتری برخوردم. دیدم گریه میکند. گفتم چراگریه میکنی؟ گفت، "من جگرم میسوزد. عموی من موردتهدیدقرارگرفته وحالا میخواهندمرا دستگیربکنند."

من رفتم به مصدق گفتم که تیمساردفتری دراطاق ایستاده وگریه میکند. گفت، "بگو بیایدتو".

س - این روز ۲۷ مرداد بود؟

ج ـ بنظرم ۲۷ مرداد بود. گفت، " بگوبیاید تو" . باا وواردا طاق شدیم مصدق بلافاصله بهاو گفت، " چه خبراست عموجان ؟ بروشهربانی را تحویل بگیر." به ریاحی هم تلفن کرد وگفت، " آقای ریاحی شهربانی تحویل سرتیپ دفتری است." وقتی دفتری میخواست بیرون برود من همراه اورفتم . گفتم میدانید دیروزحکم دستگیری شما را دادند، امروزمصدق خودش امنیت این شهرومملکت رابه دست شما سپرده است . شما اگر شرف دارید بدا زا ومحافظت کنید. گفت، " انشاءالله کوتاهی نمیکنم." یک افسرسروان شهربانی که رئیس کلانتری بازار وجوان بسیارخوبی بود، به منزل مصدق آمده وگزارش جریانات بازار را به من داده بود. من اورا آنجا نگه داشتم همینکه با سرتیپ دفتری پائین آمدیم اورا صدا کردم. گفتم تیمسار ازوجوداین شخص وامثال او استفاده کنید. نمیدانستم که با این معرفی باعث بیچارگی آن جوان شده ام چون بعدا " اوراگرفتند وزندانی کردندوسالها درزندان نگاهداشتند.

س ـ شما آن روز ۲۸ مرداد که با دکترمصدق ملاقات کردیدچه نظری وچه برنامه ای داشت ؟

ج ـ آنروزسرهنگی که رئیس گاردمحافظ مصدق بود.

س ـ سرهنگ ممتاز.

ج ـ بله سرهنگ ممتاز آمدوگزارش داد که مهاجمین حمله آوردند ومن آنها را به مسلسل بستم وعقب راندم. مصدق هم ازاو تجلیل کرد. ما هم دوراوبودیم وحقیقتا " نمی ـ دانستیم چکاربایدبکنیم.

س ـ این درحدود یک ودوبعدازظهر بود.

ج ـ شاید ساعت یک ودوبعدازظهربود. رفقا هم ناهاررا درطبقه پائین برایشان چیده بودند، آنها درآنجا ماندند یعنی دکترشایگان ، مهندس زیرک زاده وحسیبی ونریمان وغیره همه آنجا ماندند ازوزرای مصدق هم جمعی بودند ولی بنده بسمت آن منزلی که با آن روسای جوانرودوسنجابی قرارگذاشته بودم رفتم موقعی هم که ازخیابان کاخ روبه دانشگاه میرفتم دریکی ازچهارراهها با گروهی ازتظاهرکنندگان مواجه شدیم ولی راننده توانست ازآن گروه بگذرد وما به سرعت ازمنطقه خیابانهای پرجنجال گذشتیم وقبل از

ساعت دوبعدازظهر به محل موعودرسیدیم. درحدود ساعت سه بودکه رادیوبدست مهاجمین افتادوپیروزی کودتا وبخت وزیری زاهدی را اعلام کرد.

س- اززوز ۲۵ مرداد کودتائی که نعمت الله نصیری رافرستاده بودندوکارگرنشده بود ونا موفق شدطرفداران دکترمصدق مرتباً "تظاهرات درخیابانها میکردندوهما نطوریکه فرمودید دکترمصدق هم دستورداده بودکه مجسمه ها را پائین بیاورند این روز ۲۶ مرداد بود. ۲۷ مرداد هم این جریانات ادامه داشت. شب ۲۷ مرداد از طرف دولت به طرفداران دکترمصدق اطلاع داده شدکه روزبعدش یعنی روز ۲۸ مرداد درخیابانها نیایند وتظاهرات نکنند برای اینکه دولت قصددارد که جلوی توده ای ها را بگیرد. شما ازاین موضوع چه اطلاعی دارید؟ وچرا چنین دستوری داده شد؟

ج- من اطلاعی که دارم یکی این بودکه شخص خیلی آگاه ووارد ی بمن تلفن کردوگفت، "به توده ای ها دستورداده شده است که به خیابانها وبه طرفداری مصدق نیایند."

س- به همه دستورداده شده بود.

ج- به توده ای ها دستوراز طرف مقامات خودشان داده شده بودکه درتظاهرات بنفع مصدق شرکت نکنند ودرخانه هایشان بمانند. من با مصدق دراین باره صحبت کردم. یک نفر ازخودعوامل کودتا که نمیدانم چه شخصی بودبا مصدق ارتباط محرمانه داشت وجریانها را مرتباً "بوسیله تلفن بها وخبرمیداد ولی متأسفانه مصدق اقدام وتجهیزاتی که برای جلوگیری ازکودتا لازم بودنتوانست بعمل بیاورد وبا زمتأسفانه درچندروزپیش ازکودتا به زاهدی اجازه دادکه ازتحصن مجلس سالما" بیرون برود.

س- دکترعبدالله معظمی رفت وشنیدم که بدون اجازه مصدق اینکا ررا کرد.

ج- نخیربدون اجازه مصدق نبود من درمنزل آقای دکترمصدق بودم که معظمی رئیس مجلس آمدوبه اوگفت، "اجازه بدهیدا ورا ازمجلس خارج بکنیم. بعدهم که ازمجلس بیرون آمد شما هرکارش میخواهید بکنید." مصدق هم اجازه داد.

س- پس با اجازه مصدق بود.

ج- بله.

س - آقای نصرت الله امینی گفتند، " عبدالله معظمی بدون اجازه مصدق آن کار را کرد و مصدق همیشه از این موضوع ابراز نارضایتی میکرد.

ج - ممکن است مصدق بعداً از اینکه معظمی رفت و از او این اجازه را گرفت ناراحت شده باشد ولی من خودم آنجا بودم معظمی پیش او رفت و آمد به من گفت،" من با مصدق صحبت کردم و از ایشان اجازه گرفتم که زاهدی را از آنجا بیندازیم بیرون. وقتی زاهدی از آنجا بیرون آمد مصدق میتواند او را به هر کیفیتی که میخواهد دستگیر کند.

س - زاهدی از آن به بعد مخفی شد. و برای گرفتن او هم مثل اینکه یک جایزه‌ای تعیین کردند.

ج - برای گرفتنش جایزه‌ای معین شد و همه جا هم دنبال او میگشتند ولی آنطوری که باید دنبالش باشند نبودند.

س - فقط این برای من عجیب است که چطور شده بود که از طرف دولت دکتر مصدق دستور به طرفداران دکتر مصدق داده شده بود که روز ۲۸ مرداد به خیابان نیایند و تظاهرات نکنند نتیجه این شد که روز ۲۸ مرداد هیچیک از طرفداران دکتر مصدق توی خیابان نبودند. برای اینکه به همه دستور داده بودند که در خانه‌ها یتان بمانید.

ج - هیچکس نبود و همه تصور میکردند که محیط آرام و امنی است و کودتا خاتمه پیدا کرده است و باید بهانه‌ی آشوب و بلوا و ترس و وحشت به مردم ندهند.

س - خیلی متشکرم، من امروز مصاحبه را اینجا تمام میکنم.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : هیجدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا
مصاحبه‌کننده : ضیاء اله صدقی
نوار شماره : ۱۳

ادامه مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز سه شنبه ۲۶ مهر ۱۳۶۲ برابر با هیجده اکتبر ۱۹۸۳ در شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا مصاحبه کننده ضیاء اله صدقی .

س- آقای دکتر دیروز راجع به کودتای ۲۸ مرداد صحبت میکردید ومخفی شدن خودتان لطف بفرمائید وآن صحبت را ادامه بدهید .

ج - جریان کودتا را تا آن حدی که مجال داشتیم دیروز صحبت کردیم. درصحبت امروز مناسب میدانم که یک نکته‌ای درباره کودتا روشن بکنم. وآن اینست که آیا این کودتا آمریکائی بود؟ انگلیسی بود؟ یا دست پرورده مستقیم خودشاه بود؟ دراینکه آن کودتا جنبه‌ی مردمی وملی نداشت ویک نهضت برخاسته‌ای از مردم نبود جای شک وتردید نیست . ولی خیلی ها درداخل کشور ما براین عقیده بودند وبراین عقیده هستند که عامل اصلی وترتیب دهنده‌ی اینکارتنها آمریکائی ها بودند. خودآمریکائی ها هم بعدا " چه رئیس جمهورآمریکا وچه سازمان مرکزی اطلاعات آن یک زمانی مباهات میکردند به اینکه ایران را ازشرکمونیسم نجات داد وباعث آن کودتا بوده‌اند وچه بعضی از نویسندگان آمریکائی که درکتابها وانتشارات شان نوشتند وآن را تماما " منتسب به آمریکا کردند. چه درایران با اوج گرفتن احساسات مخالفی که علیه آمریکا درجریان انقلاب بروزکردوبعدازکودتا منشاء گرفت درعامه‌ی مردم ایران این فکرنفوذ ورسوخ یافت که این کودتا تمام کارآمریکائی ها بود. ولی بنده دراین باره با مطالعاتی وبا تجربیاتی که درداخل کشورخودمان دارم باتصدیق به اینکه آمریکا دراین امرنقش مهمی

داشت معتقدم که منشاء کودتا از آمریکا بودونه هم قدرت آمریکا آنرا انجام داد. منشاء این کودتا از انگلیس ها شروع شدوشخص کرمیت روزولت راهم که بعنوان نماینده ی سیا به ایران آمدمنتخب دستگاه جاسوسی خودانگلیس ها بودوانگلیس ها بودندکه اورا به دولت آمریکا وبه سیای آمریکا معرفی کردندوپیشنها دکردندکه اووسیله ی اینکار قرار بگیرد. بعدسازمانی که برای تهیه وتدارک این عمل ترتیب داده شدودرایران بواش بواش توسعه پیدا کردعوامل آن ازلحاظ ارتباط بیشترمرتبط به انگلیس ها بودند تا به آمریکائیها. یکی از این تدارکات ومقدمات تحصن زاهدی درمجلس بود. دیگرنقشی بودکه کاشانی وبهبهانی دراین موضوع داشتند. کاشانی ظاهرا" ارتباطی با آمریکائیها نداشت و عناصری که پیرامون اوبودند بیشتر متهم به ارتباط با سیاستهای انگلیس بودندو متأسفانه برای بقائی هم این اتهام وجودداشت وهم چنین برای حائری زاده وفرامرزی ونمایندگان مخالف سرشناس مجلس. وهمینطور اختلافاتی که درداخل ارتش انداختند وافرادی از ارتش که با جریان کودتا همراهی کردند بیشترآن افسرانی بودندکه ازسابق ارتباط با انگلیس ها داشتند. بنابراین با همه اینکه آمریکا دراین باره نقشی داشت وکرمیت روزولت آمریکائی وبا پول آمریکائی به ایران آمد ولی درواقع بیشتر توطئه کودتا دست پرورده انگلیس ها بودکه با دربار مرتبط بودند، با اشرف پهلوی مرتبط بودند وعناصری که دردربار خدمت میکردند وتا شیر داشتند ازاول تا آخرمشهور به ارتباط با انگلیس ها بودند. دراینکه شاه دراین جریان نقش مهمی داشت تردیدی نیست ولی شاه درعین جاه طلبی همواره شخصی ترسوبود وبخودی خودجرأت آن را نداشت که خطر کودتا را برعهده بگیرد ومیبایست ازناحیه ی خارجی تقویت بشود. تحریک وتقویت شاه دراین زمان بیشتر ازناحیه خودانگلیس ها وعوامل انگلیسی بود. عمل کرمیت روزولت که به ایران آمدوبا شاه ملاقات کرد این بودکه شاه را مطمئن سازدکه آمریکائیها هم با نقشه ی انگلیسها موافق هستند. به این ترتیب بنده آن کودتا را توطئه ی پیش ساخته ی انگلیسها میدانم که آمریکا هم با آن موافقت کردووبا موافقت یکدیگر وبا همدستی عوامل درباری وارتشی وبا کوتاهی ومسامحه وغفلتی که دردستگاه حکومت مصدق بودتوانستندبه مراد خودشان برسند. والا درآن روزجمعیتی که برای طرفداری ازشاه حرکت کردندوبا پولی که

درمیان آنها ازناحیه‌ی عوامل آخوندی بهبهانی وکاشانی پخش شده‌بود درآغاز عده‌ی معدودونا قابلی بودندواگرما قبلا" به‌مردم اعلام کرده‌بودیم که‌درصحنه‌ی دفاع حاضر بشوندیا اینکه یک دسته‌ی نظامی کافی با چند تا تک جلوی آنها را میگرفت،ازهمان ابتدای حرکت این جمعیت اغتشاش گرسرکوبی میشد . تا بعدازظهرهم ازاز هندی و همراهان او هیچ گونه خبری نبود. بعدازاینکه آنها جری وامیدوارشدند توانستند بتدریج ازسوراخ هایشان بیرون بیایند وخودنمائی بکنند. دیروز درجریان صحبتم گفتم که‌من صبح همان روزبه‌دانشکده افسری رفتم‌که‌درآنجا سخنرانی کنم ومن یک ربع قبل ازساعت درآنجا ودرمیان جمع امرای ارتش بودم شاید قریب یک دوهزارنفر از افسران با درجات مختلف برای استماع سخنرانی بنده به‌دانشکده‌افسری آمده‌بودند. واین خودبخوبی نشان میدهدکه جمع کثیری ازارتش اصلا" غافل وبی اطلاع نسبت به‌این امربودند. متأسفانه بدارک مختصری که‌لازم بودبرای اینکار بشود ترتیب داده‌نشده بود. بله آنروزبطوریکه دیروزتوضیح دادم من درساعت یک ونیم بعدازظهر ازمنزل مصدق بیرون آمدم وبعدکه‌بوسیله رادیوازجریان خبردارشدم دیگرمجال برگشتن به آنجارا نداشتم برای اینکه راهها قطع وعوامل کودتا مسلط شده‌بودند. درمنزل دکتر مصدق که خودا وبعضی ازوزراء وچندنفرازرفقای جبهه‌ملی بوده‌اند. بعدازآنکه به پیروزی کودتا مسلم ویکی ازمحافظین منزل کشته‌میشود، ظاهرا " ابتدا نریمان پیشنهاد خودکشی دستجمعی میکند ولی بعدهمه‌ی آنها ازراه پشت بام به‌یکی ازخانه‌های همسایه پناه میبرند وفردا صبح خودرا به‌حکومت کودتا معرفی میکنندوهمگی دستگیرمیشوندوخانه دکترمصدق بکلی غارت میشود.

چندنفری که‌آن روزدستگیر نشدند وتوانستند پنهان بشوندیکی بنده‌بودم، یکی مهندس حسیبی ودیگر مرحوم دکترحسین فاطمی . بعدهم جریان محاکمه دکتر مصدق پیش آمد، جریان مفصلی که‌جزئیات تاریخی آن معلوم است ومحتاج به توضیح بنده‌نیست .

س- آقای دکترمن اینجا دوتا سئوال راجع به‌همین جریان ۲۸ مرداددارم. یکی اینکه من ازآقای خلیل ملکی شنیدم که‌ایشان به‌آقای دکترمصدق پیشنهاد کرده‌بودندکه‌ازجوانان طرفدارنهضت ملی که‌نظام وظیفه‌شان راگذرانده‌اند یک گاردطرفدار نهضت ملی درست

بشود که اگروقایعی مثل ۹ اسفند و این چیزها اتفاق افتاد بتوانند از نهضت ملی دفاع بکنند ولی دکترمصدق به این کار رضا نداد. آیا علتش را میدانید چه بود؟ من میدانم که دیگران هم چنین پیشنهادی به او کرده بودند و او کراهه داشت که این کار را انجام بدهد.

ج - بله ، مصدق اولاً بهیچوجه رضایت نداشت که سازمانهای حزبی در امور مربوط به ارتش مداخله کنند ویا با جمعی از افسران ارتش بعنوان افسران ملی ارتباط داشته باشند. او میگفت که امر ارتش باید بکلی از احزاب مجزا باشد. وهمچنین عقیده اساسی او این بود که مبارزات حزبی وسیاسی حتی درزمان مبارزه با دولتهای دیکتاتوری هم نباید بصورت مبارزات مسلحانه وچریکی باشد وبیم وخوف داشت از اینکه سازمانهای مسلح حزبی بیش از اینکه مفید باشند موجب اغتشاش بشوند. از این جهت او با این ترتیب موافقت نداشت .

س - یک سئوال دیگری که بنده از حضورتان دارم اینست که من بارها شنیدم که در فاصله ۲۵ مرداد و ۲۸ مرداد دکترمصدق نقشه این را داشت که اعلام جمهوری بکند و کاندیدای جمهوری هم مرحوم علی اکبردهخدا بود. آیا این موضوع حقیقت داشت؟ یا شما از این مسئله اطلاعی دارید؟

ج - این مطلب اصلاً واقعیت ندارد. حتی زمانی که شاه دررم بود مصدق میخواست با او ارتباط پیدا بکند وتأمینی به او بدهد که برگردد، بهیچ وجه گفتگوی اینکه اعلام جمهوری بشود در مصدق نبود. آن مطلب راجع به دهخدا در این باره بود که چون شاه رفته بود و اگر برنمیگشت لازم بود یک مقام غیرمسئولی که بجای شاه عمل بکند یعنی بصورت شورای سلطنت تشکیل بشود و برای شورای سلطنت چندنفر را درنظرگرفته بودند که از آن جمله مرحوم علی اکبردهخدا بود، ولی درباره اعلام جمهوریت مطلقاً " چنین خبری نبود.

مصدق یک قسم نامه برای شاه فرستاده بود که بنده خودم صورت آن قسمنامه را نزد مصدق دیدم. چون شاه از مصدق خوف ووحشت داشت قسم نامه حاکی از این بود که من بهیچوجه درپی جمهوریت نیستم و اگرهم مردم مرا بعنوان رئیس جمهور انتخاب کنند قبول چنین سمتی نخواهم کرد. حالا تمام مضامین آن بخاطرم نیست ولی یک چنین نامه ای درهمان

موأقع کەشاه ابرا زوحشت ونگرانی ازمصدق میکردبرای اوفرستاده‌بود .

س ــ بنا برا ین دکترمصدق میخواست همان شورای سلطنت تشکیل بدهد . اگرشاه‌برنمیگشت چه‌کسی را به‌سلطنت‌میگماشت ؟

ج ــ هنوزگفتگوی آن به‌جائی نرسیده‌بود . درروزهای اول فرارشاه بود . ازآن ایام بنده‌خاطره‌ای دارم چون سئوال شما مطالبی رابخاطر میآورد ، مدتی قبل ازاین جریانها من بنا برسوابقی که‌درسازمان برنامه باشاپور عبدالرضا داشتم ملاقاتی بااوکردم .

س ــ این درچه‌تاریخی بود ؟

ج ــ یکی دوماه قبل ازاین جریانات . شاهپور عبدالرضا که‌شاه‌بااوموافق نبود .

س ــ علتش را میدانیدچرا ؟

ج ــ قضیه‌وصلتی که‌اومیخواست بایک شاهزاده‌خانم ایتالیائی بکند .

س ــ ماریاگابریه‌لا ؟

ج ــ بله ، درتهران میگفتندکه‌خانم‌شاهپورعبدالرضا یعنی پری سیمازنددرمجلس‌ضیافت حرفی راجع به‌خانواده‌سلطنتی زده که‌شاه شنیده‌بودوازآن تاریخ نسبت به‌عبدالرضا و نسبت به‌زنش‌نظرخوبی نداشت ودرتمام این مدت هم عبدالرضا خودش را باشکاروبا این جور مسائل سرگرم میکرد . درآنموقع شاهپورعبدالرضا تمکن مالی زیادی نداشت وهنوزوارد اموراقتصادی وتجاری نشده‌بودودرمیان طبقات تحصیلکرده‌ی جوان نیک‌نامی داشت .
بهرحال یکی دوماه قبل ازاین حریان درمنزل اوملاقاتی کردم ومطلبی که‌اوبمن گفت این بود . گفت ، " چراآقای دکترمصدق وشما درفکرسلطنت نیستید ؟ " گفتم چطور ؟ گفت ، " پادشاه جانشین ندارد . شاه‌پسری ندارد . " بنده استنباط کردم که‌خوداودراین باره بی میل نیست که‌اقدامی درباره‌ی اوبشودولی مصدق حاضربه‌این صحبتها نبود ، حاضربه مذاکره‌جداگانه‌با هیچیک ازافراد خانواده‌سلطنتی یا پذیرفتن آنها نبودکه‌مبادا موجب تحریک‌سوءظن شاه‌بشود خوداونیزاعتماد واطمینانی به‌آنها نداشت . مصدق به‌تنها فردی ازآن خانواده که‌یک نظرموافق وملایم داشت شمس بودکه‌میگفت ، " اومداخله‌ای درامور سیاسی نداردودرکارهاکارشکنی نمیکند . " این رادوسه‌بارحتی درمجلس‌هم عنوان کردکه

البته آنهم مربوط به آن زمان بود. درزمانهای بعدخودشمس هم به امورتجارتی وملکی وخانه‌سازی و پول درآوردن پرداخت.

س - شما این موضوع ملاقات با عبدالرضا وصحبت اورا به‌دکترمصدق هم گفتید؟

ج - نگفتم.

س - این شایعه‌ای که‌دکتر مصدق ورهبران نهضت ملی میخواستند که‌عبدالرضا را جای محمدرضا به‌سلطنت برسانند ازاینجا باصطلاح نشأت میگیرد؟

ج - بسیارممکن است. ولی خودا وبمن گفت اما من دراین موضوع با مصدق صحبتی نکردم ومطلب را مسکوت گذاشتم.

س - راجع به‌محاکمه دکترمصدق میفرمودید. من میخواستم ازشما سئوال بکنم که‌آیا درتمام دوران محاکمه شما مخفی بودید؟

ج - من هیجده ماه‌مخفی بودم. درمدت آن اختفا بودکه‌با کمال تأسف دکترفاطمی گرفتار شد وآن پیش آمدناگوا ربرایش رخ داد. شاید این ازبی نظمی وبی ترتیبی خویشاوندان ودوستان آن مرحوم بودکه‌ندانستند اورا به‌چه‌ترتیب مخفی نگاه بدارند. بنده هیجده ماه‌مخفی بودم، دراین مدت هیجده‌ماه‌هیچکس با من ملاقات وارتباطی نداشت جزیکی دونفر ازافرادخانواده‌من. آنها هم که‌ارتباط پیدا میکردندچون آنوقت بیشتر درشکه درتهران معمول بود، دویاسه‌بار درشکه‌را دروسط راه‌عوض میکردند ودرشب میآمدند درفاصله‌دوری از کوچه‌درشکه رانگه میداشتند وبعدپیاده‌پیش من میآمدند.

س - بنابراین شما درتهران مخفی بودید.

ج - من درتمام مدت درتهران مخفی بودم ویک زن مسنی که‌پرستاربچه‌های ما بود،بعنوان کارگر پیش من بودکه پخت وپزمیکرد ویک آپارتمان کوچک دواطاقه رااجاره کرده‌بودیم که‌یک آشپزخانه کوچک هم داشت وکلید آن هم دست خودمان بود ودرآن ازساختمانهای دیگرمجزا ومستقل بود. به‌این ترتیب ماتوانستیم آن مدت طولانی را درمخفیگاه‌بمانیم تاآزادشدیم. ترتیب آزادی بنده هم به‌این صورت بودکه‌من مریض شده‌بودم ویکی از دکترهای جوان دکترعلیقلی لقمان ادهم که طبیب خانوادگی ودوست شخصی بنده‌بود در منزل دوست دیگری ازمن عیادت کرد، حالم رابسیاربدوناراحت دید. اتفاقاً " اوخواهر-

زاده حشمت الدوله والاتبار بود. نوه‌ی حشمت الدوله هم شاگرد من در مدرسه حقوق بود وخیلی بمن علاقه داشت. این دکتر که وضع حال مرا دید بطور خصوصی به والاتبار میگوید که فلانکس حالش خوب نیست واین بعداز هیجده ماه نزدیک ایام عید نوروز سال ۱۳۳۳ بود. والاتبار نزد شاه میرود وبه شاه میگوید، "اعلیحضرت هرسال به من عیدی مرحمت می - فرمودند امسال هم باید یک عیدی به بنده التفات کنید." میگوید، "عیدی شما را میدهم." گفته بود، "عیدی من یک عیدی مخصوصی است." ودرخواست عفو مرا میکند. شاه هم وساطت او را قبول میکند واز همانجا والاتبار فرمان شاه را به سپهبد بختیار تلفن میکند.

س - تیمور بختیار.

ج - تیمور بختیار. به او تلفن میکنند. والاتبار به خانم من هم خبر میدهد اگر فلانکس خودش را فوراً معرفی بکند به شما قول میدهم که بعداز چند روز آزاد خواهد شد. این خبر مذاکره والاتبار درمورد بنده را نمیدانم چه کسی به چه کیفیت به رئیس شهربانی آنوقت که اسمش یادم نیست اطلاع میدهد. او هم به این فکر میافتد که من از طریق او معرفی بشوم واو واسطه‌ی کار باشد. صبح همانشب که خانم آمد ومرا از مخفیگاه هم به خانه‌ی یکی از خویشاوندان برد رئیس شهربانی به آن منزل به خانم تلفن کرد که جناب دکتر سنجابی چرا خودش را بما معرفی نمیکند که ما وسیله آزادی ایشان باشیم، ما دیدیم که این خبر انتشار پیدا کرده است. ناچار از همانجا به والاتبار تلفن کردیم وخود او با اتومبیلش آمد به همان منزلی که من بودم ومرا همراه خود به منزلش برد. بلی یادم آمد، رئیس شهربانی سپهبد علوی بود.

س - علوی کیا یا علوی مقدم.

ج - بله سپهبد علوی مقدم رئیس شهربانی بود. والاتبار مرا به منزل خودش برد وپیاده کرد گفت، "شما اینجا ناهار میل کنید من به دربار خدمت اعلیحضرت میروم." او به دربار رفت ودرحدود یکساعت بعداز ظهر آمد وتقریباً "ساعت چهار بعداز ظهر به فرمانداری نظامی که تیمور بختیار بود تلفن کرد واو سرهنگی را با یک اتومبیل به منزل والاتبار فرستاد.

اتوموبیل خودمنهم هماتجا بود برای اینکه‌نشان بدهند که‌نسبت به‌من سوء نیتی ندارند گفتندا گرمیل دارید‌سوار اتوموبیل خودتان بشید." من سوار اتوموبیل خودم وآنها همراه‌من مرا به‌سازمان ارتشی پشت قصرقجربردند، هماتجائی که‌معمولا" زندانیان سیاسی جبهه‌ملی را نگاه‌میداشتند. من این بار فقط درحدودچهار روز درزندان ماندم.
درهمان ایام شاه‌عازم خوزستان شدوسپهبدبختیار را هم همراه خودبرد. صبح روزپنجم به‌منزل من تلفن کردندکه‌برایم اتوموبیل بفرستند. مرا اول به‌محل اداره‌ی کل شهربانی که‌دفتر حکومت نظامی هم آنجا بودبردند سرتیپ شعشعانی معاون سپهبدبختیار مختصرصحبتی با من کردوبعداجازه دادندکه‌به‌منزل خودبرگردم.
مهندس حسیبی هم درهمان ایام ازاختفا بیرون آمدورفت به‌قم متحصن شد. درآنجا اورا گرفتندوبه‌همان محل که‌من بودم آوردندوبعدازچندروزآزادکردند.
مهندس زیرک زاده‌هم مدتی درزندان باقی ماندوبعدا ورا نیزآزادکردند. ازجمله‌کسانی که‌درروزکودتا با دکترمصدق زندانی شده‌بودند دکترشایگان ومهندس رضوی ودکترصدیقی را باهم محاکمه‌ومحکوم کردند. بعدازمحاکمه‌ی بدوی آنها مدتی آزادمیشوند وسپهبد هدایت ازطرف شاه باآنها ملاقات میکندوازآنها میخواهدکه وفاداری خودرانسبت به‌شاه اعلام بکنندودرواقع یکنوع توبه‌نامه‌ای بدهند ویااظهارندامتی بکنند.
س ـ بله آنموقع گرفتن توبه‌نامه‌مدبود.
ج ـ دکترشایگان ومهندس رضوی جوابهای خشکی به‌سپهبدهدایت میدهند. اوبه‌آنها میگوید،" شاه‌واقعا" حق داردهرچه‌با شما بکند." ولی دکترصدیقی که‌میداندچگونه حرفها یش راازروی حساب وسنجیده‌بزندرضایت سپهبدرا جلب میکند. درنتیجه‌دکترشایگان ومهندس رضوی هرکدام به‌سه‌سال حبس محکوم میشوند ولی دکترصدیقی برائت حاصل میکند. دکترشایگان هم مدتی درزندان بود ولی بعدآزادشدواجازه‌گرفت وبه‌آمریکاآمدوتمام مدت درآمریکا بودتااینکه‌چندسال پیش فوت کرد. روانش شاد. درمدتی که‌بنده در اختفا بودم جریان نهضت مقاومت ملی صورت گرفت واین نهضت مقاومت با همت آیت الله زنجانی تشکیل شد، درواقع اوکارگردان آن بودورفقای ما هم که‌آزادبودند با او ارتباط داشتند. آنها روزنامه‌های مخفی واعلامیه‌هائی منتشرمیکردند ودست به

فعالیتها وحرکتهائی زدند. ولی متأسفانه با اینکه کوشش زیادی کردند وبا اینکه واقعا " آیت الله زنجانی از این حیث حق بزرگی دارد که درآن موقع نگذاشت صدای اعتراض مردم ایران بکلی خاموش بشود وتحرکی بوجود آورد چه درمیان بازاریها وچه در طبقه جوان وچه در احزاب ولی خود آیت الله زنجانی هم درآن جریان دستگیر شد واین نهضت مقاومت به جائی نرسید وبتدریج حکومت کودتا وشاه بر امور مملکت مسلط شدند.
بعد از کودتا چه کاشانی وچه بقائی وچه حائری زاده ومکی با زاهدی ملاقاتهائی کردند برای اینکه آنها هم جزو عناصر مخالف با مصدق وبرای خود در پیروزی کودتا حقی وسهمی قائل بودند. آنها کوشش کردند مجلس هفدهم را که دوران شتمام نشده ودکتر مصدق قبل از خاتمه عمر قانونی آن را بوسیله رفراندوم تعطیل کرده بود، دوباره باز کنند. ولی سرلشکر زاهدی توجهی به آنها نکرد واز آنجا معلوم شد که آنها فقط آلت واسباب دست ویا به قول دکتر بقائی چوب بست روی بنا بودند وبعد از آن که کودتا گران برکار خودشان مسلط شدند آنها را بکلی دور انداختند ومورد بی اعتنائی وتحقیر قرار دادند. بقائی ومکی را اصلا" راه ندادند، نسبت به کاشانی هم که ادعا وفعالیتی داشت شروع به بدگفتن کردند در روزنامه‌های آن زمان از قول سرتیپ جهانبانی وزیر کشور زاهدی ، من که در اختفا بودم، میخواندم که میگفت ،" سیدی بنام کاشانی بنام ابوالقاسم کاشانی هوچی گری وعوامفریبی وخرابکاری میکند وبدین ترتیب دست کاشانی را هم بکلی از مداخله در امور کوتاه کردند وهمه آنها منفور از جانب ملت ومردود از طرف دستگاه دیکتاتوری به گوشه‌های فراموشی خزیدند ودر واقع به کیفر گناه وخیانتی که مرتکب شده بودند، از دست همان اشخاصی که برای آنها خدمت میکردند رسیدند ومزه اش را هم چشیدند.
س ـ آقای دکتر من شنیدم که بعد از ۲۸ مرداد کاشانی مریض بود وبیمار بود وشاه یکبار به ملاقات او رفت ، شما از این موضوع اطلاعی دارید؟
ج ـ بله این را بنده اطلاع دارم. این خیلی بعد بود. موقعی بود که کاشانی مریض ودر حال احتضار بود، ظاهرا " اگر اشتباه نکرده باشم قائم مقام رفیع که آنموقع حیات داشت به شاه خبر میدهد وواسطه میشود که شاه دیداری از کاشانی بکند. شاه هم به دیدن

او میرود.

س- درهمان خانه‌ی پامنارش؟

ج- نخیر، گویا دربیمارستان بوده است. شاه آنجا میرودوهمان رفیع یا کس دیگری که همراه او بوده به کاشانی ندا میزندکه اعلیحضرت هستند به دیدن شما آمده اندولی کاشانی پشتش را به شاه وروبه دیوار میکند. شاه هم یکی دوبار صدایش میزنند. بعدکاشانی سرش را بلند میکندو میگوید،" من چه خدماتی نسبت به شما انجام دادم وچه نیکیها در حق شما کردم وشما سزای عمل من را اینطوری دادید." این حکایتی است که من هم شنیده ام ولی ازواقعیتش بطورکامل خبرندارم. ناقل آن برای من آقای نصرت الله امینی بود.

بعدازاینکه دولت کودتا تصمیم گرفت که مجلس هفده دیگرقابل گشایش نیست وشتاب داشتندبرطبق تعهداتی که به گردن گرفته اندهرچه زودتر قرارداد جدید نفت را با انگلیسها وآمریکائی ها منعقدکنند درصددبرآمدندکه به سرعت مجلس دیگری راکاملاً" موافق میل خودشان تشکیل وترتیب بدهند، انتخاباتی کردندوبعضی ازافراد جدیدازقبیل درخشش وجزایری را هم توی این مجلس واردکردند، البته همه‌ی انتخابات با مداخله دولت بود، ومجلس جدیدرا تشکیل دادند. آقای دکترعلی امینی هم وزیردارائی زاهدی ونماینده دولت ایران درمذاکره با شرکت نفت انگلیس وبا شرکتهای نفت کنسرسیوم بود وآن قرارداد معروف کنسرسیوم را منعقد کرد. قرارداد مذکور بکلی مخالف ومناقض قانون ملی شدن نفت بودوآن را برای مدت طولانی دیگری برملت ایران تحمیل کردند که بطورتحقیق مسئولیت آن با شاه وزاهدی وامینی بودکه هرسه درآن آلت دست وگناهکار بودند. عذرآنها فقط اینست که ما مجبور بودیم وچاره‌ای جزاین نداشتیم ولی این عذرقابل قبول نیست. اگر یک حکومت ملی برسرکار بودواگرآنها واقعاً" مقامی وپایگاهی درمیان ملت میداشتندمیتوانستندمقاومت کنندونتایج بهتری ازآنچه که بوسیله آن قرارداد گرفتند بدست بیاورند.

س- آقای دکترمن درارابطه با همین قرارداد یک سئوال داشتم برای اینکه خیلی ها این قرارداد را با آن پیشنهادی که بانک جهانی به دکترمصدق کرده بودمقایسه میکنندو

میگویندکه درآنموقع :لااقل امکان این بود که چنین پیشنهادی را قبول بکنند من اول اینکه یک مقداری توضیح بفرمائید راجع به آن پیشنهاد بانک جهانی وچرا دکترمصدق آنرا نپذیرفت.دوم کسانی که با پذیرفتن آن مخالف بودند چه کسانی بودند؟ من شنیدم یکی ازکسانی که مانع ازاین شدکه آنرا مصدق بپذیرد مهندس حسیبی بود. اگرممکن است دراین مورد توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم درآن زمان انتخابات دوره‌ی هفده مجلس شورای ملی درجریان وزمانی بود که من رفته بودم کرمانشاه ومدت سه ماه من درآن شهر ماندم تا انتخابات تمام شد. درآنجا استحضارپیدا کردم که ازطرف بانک جهانی آمده‌اند ومذاکراتشان با دولت بر این اساس است که بانک جهانی موقتاً "اداره نفت جنوب ایران را دردست بگیرد ویک قسمتی ازدرآمدهای آن را بعنوان خسارت شرکت کنار بگذارد وبقیه‌را بیک ترتیبی به ایران بدهد. دکترمصدق ونمایندگان ایران نظرشان براین بودکه بانک جهانی قبول کندکه این عمل را به نمایندگی ازطرف دولت ایران میکند. بانک جهانی هم جوابش این بودکه اساس اختلاف برسراینست. ازطرفی شرکت نفت میگویدکه این عمل دولت ایران غیرقانونی بوده وخودش را صاحب این مؤسسه ودارای امتیاز نفت جنوب ایران میداند وازطرف دیگر دولت ایران هم بموجب اختیارات قانونی که برای خودش قائل است اداره امورنفت را ملی اعلام کرده است. اگرما قبول بکنیم که به نمایندگی ازایران اقدام میکنیم مثل اینست که بکلی حرف وادعای شرکت را ردکرده‌ایم. بنده هم اطلاع دارم کسی که بیش ازهمه دراین باره اصرار داشته مهندس حسیبی بوده که دراین خصوص نظرورأی او درشخص دکترمصدق خیلی مؤثر بود ولی آن مذاکرات تنها مذاکرات مربوط به نفت بود که بنده درآن شرکت نداشتم زیرا درآن مدت درتهران نبودم.

س - برای فعالیتهای انتخاباتی بود؟

ج - بله برای فعالیتهای انتخاباتی بود.

س - بنظرشما آنچه که شما اطلاع داریدآیا صحیح بودکه آن را می پذیرفتند، یا اینکه آنجوری که استدلال شد پذیرفتن آن مخالف با اصل ملی شدن صنعت نفت بود ؟

ج - بنده خیال میکنم که آن جریان هم بهانه دیگری بودبرای اینکه بیک کیفیتی ملی -

کردن صنعت نفت را خنثی کنندومصدق چاره ای نداشت جزاینکه آن پیشنهادرا هم ردبکند.
اینهم یکی ازتدابیری بودکه استعمارگران میخواستند ازراه انحرافی وغیرمستقیم همان عمل شرکت را ادامه بدهند. بهرحال به آن موضوع من شخصاً" زیادوارد نشدم وپیشنهادها را هم مطالعه نکردم وچیزهائی که دولت ایران درمقابل آنها عرضه کرده بود ندیدم وقتی که من ازامرانتخابات فراغت پیدا کردم وبه تهران برگشتم این مطلب بکلی پایان یافته بود.

س- خیلی متشکرم، پس برگردیم به همین قرارداد امینی - پیج.

ج - امینی این قرارداد را منعقد کردواین قرارداد بکلی مخالف نه تنها باروح بلکه با متن قانون واصول ملی شدن نفت بود. بعضی ازافرادنمایندگان همان مجلس درابن مقام بودندکه دربرابرآن ایستادگی ومخالفت کنند. ازآن جمله میدانم یکی ازآنها دکترجزایری بودودیگری محمددرخشش. درخشش هم مانندمکی محرمانه با مهندس حسیبی ارتباط پیدا میکند مهندس حسیبی اطلاعاتی دراختیار اومیگذارد وبه اومیگوید که شما ازاین اطلاعات واوراق بشرطی میتوانیدا ستفاده کنید که تمام آنها را موردا ستفاده قرار بدهیدنه بعضی ازآنها را. درخشش شبه مخالفتی درمجلس نشان داد ولی با تأکید و دستوری که شاه به همه ی آنها صریحاً" داده بود، احدی ازآنها جراءت نکرد درمقام اعتراض ومخالفت با آن قرارداد ننگین برآید. تمام این جریان درزمانی بودکه همه ی مادراختفا وزندان بودیم.

وقتیکه قرارداد مذکور به تصویب مجلس فرمایشی رسیدوخارجیها رضایت خاطرپیدا کردند. ازطرفی سپهبدزاهدی میخواست ازاین وضع استفاده کندوموجبات بسط وادامه ی قدرت خود را فراهم آوردوازطرف دیگرشاه اوراه دربرابر خودش خطری احساس میکردوبنابراین درصدد برآمدکه پایه اوراهم درنزدخارجیهائی که طرفدارش بودند وهم درداخل ارتش سست کند. کسی راکه بتدریج درمقابل اوعلم کردهمان سپهبد بختیار ودستگاه حکومت نظامی سپهبدبختیاربود. موقعی که بنده دراوایل سال ۱۳۳۴ آزادشدم وبمنزل آمدم درهمان چندروزی که درزندان بودم ازخودآن افسرهائیکه میآمدند وازمن بازجوئی میکردندو صورت استنطاقی ترتیب میدادند می شنیدم که میگفتند ماارتشیان بازاهدی ارتباطی

ومیانه‌ی خوشی نداریم. ازآنجا بنده فهمیدم که در بین دستگاه شکاف افتاده است.

س ـ آقای دکتر یادتان هست که افسران با زجوی شما چه کسانی بودند.

ج ـ یک سرهنگ بود که اسم او را به خاطر ندارم خود او به من خبر داد که آقای مهندس حسیبی را هم به همان زندان آورده و در جای دیگری به او جا داده اند ومنتظر هستند که من آزاد بشوم و او را به همان اتاقی که من بودم بیاورند.

درهمین زمان بود که فدائیان اسلام هم تحت تعقیب قرار گرفتند وعده‌ای از آنها به سوء قصدی که به حسین علا شد دستگیر ومحاکمه و اعدام شدند بعضی از آنها را آنطور که شنیدم خود سپهبد بختیار شخصاً " اعدام کرده بود. کشف سازمان توده در ارتش محاکمه و اعدام کثیری از سران آنها هم در این زمان اتفاق افتاد.

س ـ آقای دکتر، آقای دکتر کیانوری بارها در یادداشتها وصحبتها یش گفته‌اند که در روزهای قبل از ۲۸ مرداد مرتب با دکتر مصدق در تماس بودند وحتی به دکتر مصدق گفتند " ما افسرانی در حزب توده داریم که میتوانند از دولت ملی طرفداری وحمایت کنند" ولی دکتر مصدق نپذیرفت. آیا شما هیچ اطلاعی از این رابطه دکتر کیانوری با دکتر مصدق دارید؟

ج ـ نخیر، هیچ اطلاعی در این باره ندارم ودکتر مصدق هیچ چیز درباره این موضوع به من نگفت ولی خبر دارم که یک نفر در داخل توطئه‌گران وکودتا چیان بود که با دکتر مصدق ارتباط داشت و شبانه در ساعتهای دیروقت از تلفن مخصوص مصدق با او تلفنی مذاکره میکرد.

س ـ یعنی به مصدق اطلاع میداد.

ج ـ بله اطلاعاتی به مصدق میداد. بنده متحیر هستم که اگر آن شخص بر طبق دستور کودتا چیان عمل نمیکرد چطور مصدق نتوانست جای زاهدی را با عوامل شهربانی وعوامل ارتشی اش پیدا کند و او را دستگیر کند که آنها نتوانند به توطئه‌ی خودشان ادامه بدهند.

س ـ آیا دولت دکتر مصدق هیچ اطلاعی از وجود سازمان نظامی حزب توده داشت؟

ج ـ گمان نمیکنم. یا تا آنجائی که من میدانم مصدق اطلاعی از این موضوع نداشت. تا اینکه دامنه اختلاف شاه با زاهدی بالا گرفت. در بهار سال ۱۳۳۴ یعنی همان سالی که

دراوائلش من آزادشدم چندماه بعدحکومت زاهدی سقوط کردوآقای علی امینی هم که عاقد قرارداد دووزیر دارائی اوبود بعنوان سفیرایران به واشنگتن فرستاده شد. بعداز سقوط زاهدی حکومت دیکتاتوری فردی شاه علنی وآشکار شد.

بعدازاهدی اگردرست خاطرم باشد واشتباه نکنم برای مدت موقتی حسین علا نخست وزیر شدوبعدازاودکتراقبال به نخست وزیری رسیدوچندین سال نخست وزیرگوش بفرمان بود.

دردوران نخست وزیری اقبال بودکه جلوه گریها وظاهرسازی های شاه آغازشدودست به تشکیل دوحزب دروغی وساختگی دولتی ملیون ومردم زد. حزب اکثریت ملیون که با یداقبال اداره کننده ورهبرش باشدوحزب بظاهراقلیت مردم که باامیراسداللله علم بود.

روابط آمریکا ودولت ایران دراین موقع بسیارخوب بود باسرکارآمدن حکومت زاهدی بلافاصله قریب پنجاه میلیون دلار دراختیار دولت اوگذاشتند ودرچندسال اول ، درهمان دوسه سال اول مجموعه ی کمکهائی که دولت آمریکا به ایران کرد قریب به پانصد میلیون دلار رسید که برای آن زمان وجه بسیارقابل توجهی بود.

س - اینجا که صحبت ازوجه وکمک آمریکا فرمودید من بیاد مطالبات ایران ازدولت شوروی افتادم. ما تقریبا " بعدازجنگ بین الملل دوم دوبار ، دوبارش را من به تحقیق اطلاع دارم وتاریخشان راهم همین جادارم ، ازطرف مقامات دولت ایران ازدولت شوروی تقاضا شده بودکه آن طلب دولت ایران رابپردازند ولی آنها تقریبا " بی اعتنائی به این درخواست دولت ایران کردند وزمان دکتر دق هم یک چنین تقاضائی شده بودکه البته ندادند ولی بعددرزمان زاهدی دادند. ولی حزب توده درهمین دوران اخیرجزوه ای - منتشر کرده بودبقلم آقای جواتشیر ودرآن جامدعی شده است که دولت شوروی میخواست که طلاها رابدولت مصدق تحویل دهدومشغول مذاکره بودکه درواقع کودتا انجام گرفت. من میخواستم ببینم اطلاعات شما دراین موردچیست ؟

ج - سئوال خوبی است. درمسئله ملی شدن نفت وموضعگیری دولت شوروی نسبت به ایران ..

روایت‌کننده : آقای دکترکریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : هیجدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهرچیکو ـ کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءاله صدقی
نوارشماره : ۱۴

ج ـ درمسئله ملی شدن نفت دولت شوروی کمکی به‌ایران نکرد، حاضربرای خریدنفت ازایران نشدوحتی قاضی شوروی هم دردیوان لاهه بعنوان تمارض‌شرکت نکرد. مسلم بودبرما که‌مذاکرات پس‌پرده وارتباطات دولت انگلیس وساخت وپاخت آن دولت با روسیه طوری بوده‌که‌روسها دراین مورد کمکی به‌ایران نکنند. نه‌تنها دولت شوروی بلکه‌دولتهای دیگراقمارشوروی هم حاضر نشدندکه برای خرید نفت ایران اقدام واز این جهت کمکی به‌رفع مشکلات ایران بکنند.
ما برطبق همان قراردادی که‌شما اشاره‌کردیدمبالغی طلا درروسیه داشتیم واین طلاها اگردرآن زمان دراختیار ما میگذاشتند بسیارکمک بما میکردواگردراین باره‌گفته‌اند که‌شوروی ها میخواستندبدهند یا مذاکراتی درجریان بودکه‌بدهندتاآنجاکه‌من اطلاع دارم دروغ است آنهاکاملا" مماطله‌میکردندوحاضر به‌پرداخت طلاهای ایران نمی ـ شدند تا زمانی که‌یک حکومت غیرملی کودتائی ودیکتاتوری برسرکارآمدآنوقت بودکه آنها حاضرشدند این طلاها را به‌ایران بدهند. درتمام مدت تجربه‌سیاسی زندگیم اینطور استنباط کرده‌ام که‌دولت شوروی با عوامل مرتجع ایران وبا عوامل دیکتاتوری ایران سرمدارا وسازش‌بیشترداردتا باعناصر ملی وسازمانهای ملی وحکومت ملی که مردم پشتیبانش‌باشندوخواهان استقرار دموکراسی وحکومت مردمی درایران باشند شورویها همیشه روی ترش نسبت به‌نهضت های ملی جمعیت های ملی وسازمانهای ملی وآزادیخواه مادا شته‌اند. شایداستراتژی سیاسی اینها براین است درکشورهائی

که موردنظر وسیاست آنها ست باید افراد ، عناصر ویا جمعیت هائی را که موردتوجه‌ی ملت هستندآنها را بهرترتیبی که ممکن باشد ملکوک ومتهم کنند ویا بیقدروا رزش جلوه بدهند تا توجه مردم ازآنها برگردد ولی با عناصری که مرتجع هستند وخیانتکار هستند وبا دستگاههای دیکتاتوری که درمیان مردم منفور هستندمدارا کنند زیراآنها را در موقع لازم به‌آسانی میتوان کوبید به‌خصوص که این نوع حکومت های فاسد ودیکتاتوری غالبا " وابسته به‌سیاستهای خارجی دیگری هستند ومدارا وسازگاری با آنها ممکن است جزء بندوبست های تقسیم مناطق بین ابرقدرتها باشد . این بودکه‌دولت شوروی بنا برسازش محرمانه با انگلیسیها نسبت به‌نهضت ملی ایران وحکومت دکتر مصدق خوش بین نبود وجمعیت های وابسته به‌آن مرتبا " درمطبوعات خودوتظاهرات خود علیه نهضت ملی ایران شعارمیدادند وکارشکنی میکردند، تأخیر آنها درپرداخت وجوهی که‌دین قانونی آنها بود آن هم جزئی ازآن ساخت وپاخت آنها با سیاست خارجی بود . حاضرنشدن آنها وقمارسیاسی آنها برای خرید نفت ایران آن هم جزئی ازهمان سیاست بود .

س ـ بعدطلاها را به‌دولت زاهدی تحویل دادند .

ج ـ بله آنها را به‌دولت زاهدی تحویل دادند .

س ـ صحبت میفرمودید راجع به‌کمک آمریکائی ها به‌دولت زاهدی .

ج ـ بله ، آمریکائی ها به‌دولت های ایران ازآن ببعد شروع به‌کمک هائی کردند . در همین زمان بودکه درکشورهای عربی حرکتها وهیجاناتی پیش آمد . نهضت ناصری ظاهر شد ، بعدازآن انقلاب عراق پیش آمدکه‌شاه ایران را سخت نگران ومتوحش کرد . محمد رضا شاه‌نسبت به‌نهضت های ملی وناسیونالیسم عربی بکلی مخالف وبدبین بود وبـر عکس با کشورهای سلطنتی عربی که طرف توجه مردم هم نبودند مثل حکومت عربستان سعودی ، سلطنت هاشمی عراق وپادشاهی اردن وپادشاه‌مراکش حسن رابطه ودوستی نزدیک داشت . مخصوصا " با ناصرکه‌درآنموقع محرک وباعث یک نهضت ناسیونالیسم عربی شده‌وجوششی درجوامع عربی بوجودآورده‌بود جدا " سرمخالفت داشت وخطراتی راکه

احتمالاً" ازجانب آنها ممکن بودمتوجه ایران وهمچنین منافع کشورهای غربی بشود گوشزد میکردودرمقام این برمیآمدکه ایران راازلحاظ تسلیحات تقویت بکنند. آمریکائی ها درابتدا تاحدی مقاومت میکردند ولی فشارشاه وتحولاتی که در نواحی خلیج ودرکشورهای عربی رخ میداد آمریکائی ها را هم کم وبیش وادارکردکه به تقاضاهای شاه تسلیم بشوندودرباره فروش اسلحه ودادن کمک ها باوکنار بیایند. درهمین مواقع یعنی قبل ازانقلاب عراق بودکه اتحادیه پیمان بغداد صورت گرفت باشرکت دولتهای ترکیه، ایران، پاکستان وعراق .. شما میتوانیدحدس بزنیدکه عامل اصلی این اتحادیه وپشتیبان خارجی آن بیش ازآنکه آمریکائی ها باشند انگلیس ها بودند. انگلیس ها بودند که این پیمان را بوجودآوردند وتا آنجائی که من اطلاع دارم گویا آمریکائی ها حتی بشاه نصیحت وراهنمائی میکردند که واردِاین پیمان نشود ولی شاه باتوصیه دولت انگلیس وراهنمائی وفشارآن دولت واردِاین پیمان شدوبه جمع آنها پیوست. درآن زمانها درآمریکا نسبت به ایران بوسیله مطبوعات وبوسیله عناصر مختلف نظریات مختلفی ابرازشده است. روزنامه نیویورک تایمز ازجمله روزنامه هائی بودکه همیشه علیه نهضت ملی وملیون ایران سم پاشی وبرعکس ازشاه جانبداری میکرد. ولی درمحافل دانشگاهی آمریکا افرادی مثل ریچاردکاتم به دفاع ازمردم ایران وملیون ایران برخاستند. کتاب اورا بنده خواندم که ازکودتا، ازدیکتاتوری، ازاستبدادشاه، ازخرابی ایران، از فسادی که درایران رواج یافته وازنارضائی که درمیان مردم پیدا شده صحبت کرده است. عبدالناصردرسال ۱۹۶۰ روابط سیاسی اش را با ایران قطع کرد. علت آنهم این بودکه ایران محرمانه ومخفیانه با اسرائیل روابط داشت. ازاین زمان بوسیله ناصروعناصر تندرو عرب تبلیغاتی علیه ایران شروع شدوپان عربیسم تبلیغاتش راشامل خلیج فارس وخوزستان ایران هم کرد بدان حدکه احمقانه خلیج فارس را خلیج عربی وخوزستان را عربستان نا میدند. چنین تبلیغات جاهلانه پان عربیسم که باعث میشد ملت های مسلمان مشترک المنافع خاورمیانه اعم ازعرب وایرانی وترک رانسبت به یکدیگر بدبین وحساس بکند فرصت مناسبی بشاه

ایران دادکه موضع سیاسی خودرا مستحکم تر ودرانظار سیاستهای خارجی موجه تربکند. به خصوص اززمانی که درعراق هم انقلابی صورت گرفت وسلطنت هاشمی به آن وضع فجیع سرنگون شد وحکومت انقلابی عراق درمقام تصرف کویت برآمد. همه این عوامل باعث میشدکه شاه بیش ازپیش درمقام تقویت نیروی نظامی خودبرآید وسیاستهای خارجی هم به تقاضاهای او تسلیم بشوند.

اما دراین مدت هفت سال که برحکومت کودتا ورژیم دیکتاتوری گذشته بودهیچگونه اقدام موثری دراصلاحات داخلی وتوسعه ی اقتصادی ورفع بیعدالتی های اجتماعی صورت نگرفته بود. دیکتاتوری شخصی شاه ومداخله ی روزافزون خانواده ی او در امورداری وتجاری وزمینداری وغیره باعث شده بودکه درافکار عمومی بجای آنکه تنها رئیس دولت ووزراء ومتصدیان فاسد مورد مسئول ومنفور بدانند اعتراض وبدبینی وبدگوئی بیشترمتوجه شخص شاه وخانواده ی سلطنتی بشود. باظاهرسازی ها واظهار نظرهای عوام فریبانه وترخالی شاه دربارهءِ دموکراسی وانفصال قوای حکومت وتأسیس دوحزب مصنوعی دولتی اقلیت واکثریت وتقسیم بی اساس کرسیهای مجلس بین آنها سردرگمی تازه ای برای متصدیان اموربوجودآمده بود. دراواخرحکومت دکتراقبال که عمرمجلس نوزدهم به پایان رسیده ومیبایستی انتخابات جدیدصورت بگیرد افراد وعناصری که مصنوعا " درحزب اقلیت جاداده شده بودند انتظارداشتندکه عواطف ملوکانه شامل آنها بشودواکثریت حکومت را دردست بگیرند. به این ترتیب خودشاه برحسب شیوه ی عادیش درردستگاه حکومتش شکاف ودودستگی بوجودآورده بود. ظهور این اختلافات وتناقضات ودرماندگی دولت دردست زدن به اصلاحات وتوسعه نارضائیهای عمومی وپیشامدنزدیک انتخابات جدیدما را متوجه ساخت که باید ازفرصت استفاده کنیم وازکنج اختفاء وبیحرکتی بیرون آییم وبه نفع آزادی واستقلال مملکت فعالیت خود راازسربگیریم.

س ـ"ما "که میفرمائید منظورشما رهبران ملی است ؟

ج ـ یعنی رهبران ملی. درتمام این مدت هفت ـ هشت سال درواقع بعدازاینکه آن نهضت مقاومت ملی خنثی شدواثری نکردبرای مادیگرامکان فعالیتی نبود، جز

جلسات مهمانی بزرگ یا کوچک که گاهی با یکدیگر داشتیم. درا واخر زمان حکومت دکترا قبال نارضائی های مردم بقدری تظاهر کرده بودکه بتدریج آمریکائی ها هم متوجه این مطلب شدند، متوجه توسعه فساددردستگاه دولتی وفقرمردم ایران ونارضائی های عمومی شدندواطلاحاتی میخواستند. ازاواخر زمان دکترا قبال بود که طرح بسیارناقص وواقعا " صوری بنام طرح اصلاحات ارضی علنی شد. درآنموقع عوامل آمریکائی که درایران بودند باکمکهای بالنسبه وسیع مالی وتسلیحاتی که بایران میکردند متوجه این نکته شده بودند که درایران بایدنسبت به طبقه محروم ومظلوم وکشاورزان اطلاحاتی اساسی بعمل بیاید وفشاری که ازناحیه آنها واردمیآمددولت وقت وشاه را واداركرده بودكه دراین موضوع دست به اقداماتی بزنند طرح ظاهرفریب وتوخالی دکترا قبال پاسخی به این فشارها بود.

درهمین اواخرسپهبدبختیار هم بهوس هائی افتاده بود، شاید درحدود سال ۱۳۳۸بود که اونیزمیخواست بەقدرت دستیابی پیدا یکندواختلافاتش باشاه وبا حکومت بتدریج ظاهرمیشد. اوبوسیله سازمان امنیت نوبنیاد که دراختیارداشت برای خودش در ارتش قدرتی بوجودآورده ودرمقام این بودکه شایدازبعضی ازعناصر جبهه ملی هم استفاده کند ووسیلهی عمده اش دراین خط پسرعمویش دکتربختیاربود. ازجمله کارهائی که درآنموقع ، درهمان اواخرحکومت دکترا قبال صورت گرفت تشکیل کمیته ای بنام کمیتهی طرفداری ازکشورهای آفریقائی وآسیائی بودکه دکتربختیاردرآن شرکت داشت.

س- دکترشاپوربختیار؟

ج - بله. وبنده را هم دعوت کردندومن هم چندمدتی درآن عضویت داشتم.

س- این کمیته را چه کسی تشکیل داده بودآقا؟ اصلا" این کمیته را چه کسی پیشنهاد کرده بود؟

ج - شخصی که این کمیته را میگرداند آقای دکتر اعتباربودکه زمانی هم وزیرشده وهوای زمامداری درسرداشت ویک عده افرادرا هم جمع کرده بودکه هیچ عمل مفیدو موثری ازآنها درکمک به مردم آسیائی وآفریقائی ساخته نبود؟

س ـ اسم کوچک آقای دکتر اعتبار یادتان نیست .

ج ـ نخیر اسم کوچکش یادم نیست .

س ـ سمت دولتی هم داشت ؟

ج ـ در آن تاریخ سمت دولتی نداشت ولی چندین بار وزیر شده وحتی داعیه‌ی نخست‌وزیری هم داشت .

س ـ شما اطلاع دارید که این کمیته در واقع فکر چه کسی بود و چه کسی از آن حمایت میکرد؟

ج ـ من احتمال کلی میدهم که در پشت سر این کمیته سپهبد بختیار قرار داشت و بهمین جهت هم بعد از یکی دو جلسه من دیگر پا به آن کمیته نداشتم ودر جلسات آن شرکت نکردم ودوامی هم نیاورد . درهمین مواقع بود که سپهبد بختیار سفری به آمریکا کرد ومن متوجه بودم که او در پی توطئه و اقداماتی است و میخواهد وسائلی برای خودش فراهم بکند و یقین کردم که این مسافرت بختیار به آمریکا تقریبا " پایان کار او خواهد بود وهمانطور هم شد .

س ـ اینطور که شایع است گویا ایشان در آمریکا با بعضی از مقامات آمریکائی صحبتی علیه شاه کرده و پیشنهاداتی کرده بود که مقاماتی این موضوع را به شاه اطلاع دادند .

ج ـ بله ، آنطور که معلوم است به آمریکا آمده و پیشنهاد کرده بود که بایستی شاه را بردارند ورژیم دیگری بر سر کار بیاید و گویا آمریکائی ها هم روی خوشی هم به او نشان نداده واین مطلب را هم به شاه اطلاع داده بودند که همان باعث پایان کار او شد .

س ـ شما در این مدت ، همزمان با این جریانات هیچ جلساتی بین خودتان یعنی رهبران جبهه ملی ، هیچ ملاقاتهائی داشتید ، مذاکراتی داشتید؟

ج ـ ما تقریبا " بطور مرتب ماهی یک جلسه مهمانی داشتیم که در این جلسه در حدود هفده یا هیجده نفر بعنوان نهار با هم جمع میشدیم .

س ـ آقای دکتر شاپور بختیار هم جزو این گروه بود؟

ج ـ دکتر شاپور بختیار هم بعضی اوقات بود .

س ـ شما هیچوقت از آقای دکتر شاپور بختیار در این زمان شنیدید که یک اظهار نظر

مثبتی نسبت به‌تیموربختیار کرده‌باشد؟
ج - بله. دکترشاپور بختیار با تیمور خیلی نزدیک بود. البته اگرسپهبد بختیار توطئه‌ای درنظرداشته وبا شاپوردرمیان گذاشته بوده وآنها را بمن نمیگفت ولی من میدانستم که‌بختیار با او ارتباط داردواومخصوصاً " به‌بختیار سفارش‌کرده‌بودکه با من نزدیک ومرتبط باشد. درهمان ایام قدرت سپهبدبختیار بخاطردارم که‌روزی - سرهنگی ازسازمان امنیت بمنزل من آمد.
س - اسم سرهنگ یادتان هست؟
ج - نخیرهیچ یادم نیست. بمن گفت، " خواهشی ازشما داریم که‌بخط خودتان یک سطر چیزبنویسید." بنده‌فهمیدم که‌باید چیزی درجریان باشد که‌این مطلب را بمن پیشنهاد میکنند. بنده‌فقط یک سطر یا دوسطر شعرنوشتم ازآنجمله‌ظاهراً " این شعر بود:

ما نگوئیم بدومیل به‌ناحق نکنیم جامه‌ی کس سیه ودلق خودازرق نکنیم

س - شعرازحافظ است.
ج - بله‌شعرحافظ است. چندروزبعدهمان افسرآمدوگفت، " شما را باید ببرم خدمت سپهبدبختیار." بنده‌قدری نگران شدم. مرا به‌دفتر خودبختیار برد، برعکس نگرانی دیدم که‌بختیار فوق العاده بااادب واحترام وخوشروئی جلوآمد. معلوم شد که‌نشریه‌ای یا نامه‌ای بدست آنها افتاده‌بودکه‌درآن علیه‌شاه‌ناسزا گفته‌شده وبه‌شاه رسیده‌بودوگفته‌بودندکه این خط بنده‌است وخواسته‌بودندکه‌درآن باب تحقیقی بکنندوبا نمونه‌خط من تطبیق نمایند. درآنجا خودبختیار بمن گفت، " اشتباهی بودکه‌ما نسبت به‌شما کردیم ومن خواستم امروزازشما دراین موضوع عذرخواهی بکنم."
س - من متوجه‌نشدم. یعنی یک اعلامیه‌ای، یک شبنامه‌ای منتشرشده‌بود؟
ج - درست نمیدانم. یک شبنامه‌بوده‌ویا یک نامه که‌به‌کسی نوشته‌شده‌ودرآنجا نسبت به شاه‌ناسزاگوئی شده‌بود. شاه‌هم گفته بود، " دراین موضوع تحقیق کنیدکه‌این خط فلان کس هست یا نیست." درواقع منهم نفهمیدم چه‌بود - نامه‌بود، شبنامه‌بود،

به‌کسی نوشته‌شده‌بود هیچ خبرندارم. سپهبدبختیار ازمن عذرخواهی کرد ودرخاتمه گفت فلانکس ما عقیده‌به‌شما داریم ، ما به‌جبهه‌ملی ...

س ـ همانموقع که مصدرکاربود؟

ج ـ همانموقعی که‌درمصدرکاربود. گفت ،" ما عقیده‌ای به‌شما داریم ازرفقای شما ازجبهه‌ملی باید استفاده‌بشود. ازهمین زمانی بودکه آن کمیته‌ی آفریقا وآسیا هم تشکیل شده وپیدا بودکه اومیخواهدعلاوه برهمه‌ی کارها وتشبثاتش یکنوع همکاری و ارتباط هم با جبهه ملی بوجودبیاورد. ارتباط بنده وملاقات من با اوفقط همان یک دفعه بودودیگر هم مطلبی دراین خصوص بیان نشد وشاپورهم که‌اغلب اوقات با من بود چیزی درباره‌ی اونمیگفت البته‌نسبت به‌پسرعمویش خیلی دوستی داشت. درزمان حکومت دکترمصدق که‌سپهبد بختیار سرهنگ بودواورا فرمانده تیپ کرمانشاه کردند شاپوربختیاربمن تلفن کردواورا بمنزل من آوردکه‌درآنجا اظهارسرسپردگی وخدمت به دستگاه دکترمصدق بکندومنهم درخدمتش ازاوپشتیبانی بکنم، با این نیت بمنزل من آمدوبه‌کرمانشاه رفت ولی‌خوداویکی ازافرادی شدکه‌درتوطئه کودتا با زاهدی همراهی وهمکاری کرد واز افرادوعناصرکودتاچی بود.

س ـ قراربودکه‌اگرکودتا درتهران موفق نشدآنها ازکرمانشاه‌بیایندوتهران را بگیرند؟

ج ـ بله . برخلاف آنکه‌بمنزل من آمدوآن تعهدوآن قول وقرارراداد، درکرمانشاه آن کارها راکردکه‌دوستان من درکرمانشاه ازجریان اوخبردارشدند وآمدندبمن خبر دادندومنهم موضوع را به‌دکترمصدق گفتم.

س ـ بعدازاینکه تیموربختیار با شاه یاغی شدوخیال با صطلاح کارهائی رادرسرداشت درآن زمان‌ازروابط شاپور بختیاروسپهبد تیموربختیارشما هیچ اطلاعی دارید؟

ج ـ هیچ اطلاعی ندارم.

س ـ آنموقع شاپوربختیار کوششی نمیکردکه‌محبوبیتی برای بختیاربرای سپهبدبختیار درداخل جبهه‌ملی ایجادبکند؟

ج ـ هیچ . هنوزجبهه‌ملی دراین زمان تشکیل نشده‌بود.
س ـ تشکیل نشده‌بودولی جلساتی داشتید.
ج ـ جلسات بطورمهمانی خصوصی چندنفری، گاهی آن‌ها رماهی یکبار ـ دراین باره وا ردمذاکره وبحثی نمیشد. درواقع حقیقتش‌هم این بودکه‌درجبهه‌ملی خوش‌بینی نسبت به‌سپهبدبختیار وجودنداشت وهیچکس‌حاضرنمیشد به‌دام اوبیافتدوهیچکس‌حاضر نمیشد بیاره‌ی رابطه‌ی بااوپیشنهادویااظهارنظری بکند.
س ـ ولی من این سئوال راازاین نظرمیکنم که در مه ۱۹۶۵ وقتی که من در نیویورک بودم یک‌آقائی بنام جمشید بختیار که‌یکی ازاقوام نزدیک بختیارها بود کوشش‌زیادی داشت‌بنام جبهه‌ملی محبوبیتی برای تیمسار بختیار درمیان عناصرملی بوجودبیاورد. اطلاع دیگری هم دارم که‌آقای عباس‌عاقلی زاده مسئول تشکیلات جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران که‌رهبرش‌خلیل ملکی بودنامه‌ای ازسپهبد تیموربختیاردریافت کرده‌بودآنموقعی که‌اودرعراق بود، برای داریوش‌فروهروآن نامه را به‌داریوش‌فروهررسانده بـــودکه دستگاه سازمان امنیت اطلاع پیداکردواورا به‌همین جرم دستگیرکرد. شما ازآن نامه‌اطلاعی دارید؟
ج ـ نخیرهیچ اطلاعی ندارم وحالا ازجنابعالی میشنوم. بنده‌فقط استنباطم این بود که‌سپهبد بختیار درآنموقع بداین هوس‌وسودا افتاده‌ودرداخل ارتش‌عناصری را با خودش همراه‌کرده وتوجه‌براین داشته که‌بتواندازعناصرجبهه‌ملی استفاده‌کندولی جبهه‌ی ملی هیچوقت چه‌درزمانی که‌اودرایران بودوچه‌بعدازآنکه ازایران خارج شدارتباطی با او نداشت. درجریان فعالیت جبهه‌ملی دوم بازمسائلی راجع به‌این موضوع وجودداردکه من بایدبعدا" توضیحات مفصلی راجع به آن بدهم.
س ـ آقای دکتربرمیگردیم به‌زمان نخست‌وزیری دکترمصدق وورود شما به‌کابینه‌دکتر مصدق. اگرلطف بفرمائیدوجریان آشنائی خودتان را با دکترمصدق واینکه چگونه دکتر مصدق شما را به‌کابینه دعوت کردبرای ما توضیح بفرمائید.
ج ـ عرض‌کنم بنده دکترمصدق راقبل ازاینکه‌به‌اروپا برای تحصیلات بروم دردوره‌ی -

محلی هم خدمتشان میرسیدم ومی شناختم وارتباط وارادتی به ایشان داشتم در انتخابات آن دوره هم ، ما که دانشجو بودیم ، درحدودی که امکان داشت کمک میکردیم وبرای دکترمصدق وحسین علاء وامثال آنها که آنموقع وجاهت ملی داشتند خدمت میکردیم. موقعی هم که بنده میخواستم به اروپا بروم برای مشاوره خدمت ایشان رفتم وراجع به ترتیب تحصیل وترتیب زندگی دراروپا راهنمائی ازایشان خواستم وایشان به بنده تعلیمات ودستورات وراهنمائی هائی چه ازجهت ترتیب درس خواندن واستفاده ازکتابها وچه ازجهت نظم زندگی شخصی وخوراک وغیره دادند. بنابراین ما با ایشان این ارتباط را ازپیش داشتیم واورا بعنوان یک رهبر ملی ازدوره ی دانشجوئی می شناختیم. بعد از اینکه بنده ازفرانسه برگشتم ایشان درآن زمان زندانی وتحت نظر بودند ودیگرما با ایشان ملاقاتی نداشتیم تازمانی که رضاشاه سقوط کرد. وقتی رضاشاه سقوط کرد، درجریان سالهای ۲۳ - ۱۳۲۲ بنده بطورمکررخدمت ایشان میرسیدم تااینکه درجریان انتخابات دوره ی چهاردهم ما دیگرعلناً " جزء کارگردانان ایشان شدیم. بعدهم موقعی که ایشان درمجلس بودندوما حزب میهن را تشکیل دادیم بطوریکه روزپیش توضیح دادم ایشان را به حزب میهن دعوت کردیم ودرآنجا درحضورخودشان سخنرانی کردیم و مواردی پیش میآمدکه به دیدن ایشان میرفتیم وبا ایشان ملاقات میکردیم. دکترمصدق نظم مرتبی درزندگی اجتماعی داشت ، غیرممکن بودکسی نامه ای به او بنویسد واو به آن نامه جواب ندهد. غیرممکن بودکسی به دیدن اوبرود واو به یک کیفیتی به بازدیدش نیاید. بنده بخاطردارم که حتی دردوران دانشجوئی هم وقبل ازرفتن به فرنگ ایشان به صورت بازدید بمنزل من آمدندودرهمین دوره ی بعدازرضاشاه هم که بنده مکررخدمت ایشان میرسیدم ایشان چندین باربازدیدفرمودند ودربعضی ازمجالس ختم که ما داشتیم شرکت میکردند. بنابراین ارتباط وپیروی بنده نسبت به ایشان ارتباط وپیروی قدیم وثابتی بود. این بودکه موقعی که ایشان به حکومت رسیدند بنده چون جزو همکاران قدیم وسابق وجزء جبهه ملی ایشان بودم تقریباً " یقین داشتم که بنده را بیک کیفیتی درحکومت خودشان شرکت خواهندداد.

س - با آشنائی نزدیکی که شما با دکتر مصدق داشتید وقتی دکتر مصدق میخواست وزیری برای کابینه انتخاب بکند دنبال چه مشخصاتی در افراد میگشت ؟

ج - دکتر مصدق اول اشخاصی را میخواست که جزو عناصر بدنام ومشهور به ارتباط با خارجی ها نباشند ودربین مردم مشهور به وطن دوستی وآزادیخواهی وپاکدامنی باشند. البته اینجا شما ممکنست یک سئوال از من بکنید ومن به آن سئوال مقدرشما همین جا میتوانم جواب بدهم. که آیا واقعا " درکابینه اول مصدق هم همین کیفیت درهمه ی وزرایش وجودداشت ؟ نخیر، درکابینه اول مصدق خودا وآشکارا به ما میگفت ، " آقا ما باید از اینها برای پیشرفت کارمان استفاده کنیم. یک عده ای از افراد را که جزو مبارزین ومجاهدین آزادیخواهی ووطن دوستی نبودند حتی شهرت خوبی هم نداشتند، یا مشکوک ویا متهم بودندبه اینکه ممکنست ارتباطی با خارجی ها داشته باشندوارد کابینه کرد وبرعکس درکابینه های بعدش مصدق کوشش داشت ازجوانان خوشنام وازتکنیسینهای واردکارا استفاده بکند وافرادی را که مشکوک بودند ویا سوء ظنی نسبت به آنها وجود داشت دیگرراه نمی داد.

س - دکتر مصدق چه استفاده ای میتوانست از این آدمها بکند؟ مثلا" ازآدمهائی مثل جوادبوشهری که وزیرراه بودودیگرانی که درکابینه اولش بودند وخودشما هم میدانید که چندان آدمهای خوشنامی نبودند چه استفاده ای میتوانست بکند؟

ج - شاید تصورمیکرداین کلمه ی شاید حرفی است که بنده میزنم نه نظرآشکاری که آقای دکترمصدق گفته باشد، شایدتصورمیکردکه این افراد میتوانندوسیله ی تأمینی باشندکه ما درسیاست خارجی دشمنی با هیچ دولت وملتی نداریم ونمیخواهیم با دشمنی با آنها درمقام ملی کردن نفت خودبربیائیم بلکه میخواهیم ازحقوق خودمان استفاده کنیم ودرعین حال روابط دوستانه هم با حفظ استقلال خودمان با آنها داشته باشیم. بنده خیال میکنم نظرسیاسی ایشان همین بود. چون بنده این کلام راازایشان شنیدم که دریک مورد گفت ، " آقا ما باید دراین دوره ازاین جورافراد استفاده بکنیم."

س - آیا ممکن است گفت که این علت هم بودکه دکترمصدق واقعا " آمادگی برای نخست -

وزیری درآنموقعی که‌با وپیشنهادشده‌بودند‌ا‌شت یعنی ازقبل چنین چیزی را پیش بینی نمیکرد وبرنامه‌ای برای اینکار نداشت که‌یک عده‌آدمهای هم آهنگ را قبلا" درنظــر گرفته‌باشد برای ورودبه‌کابینه؟

ج - این فرمایش شما هم درست است مسلما " انتخاب دکترمصدق برای نخست‌وزیری وقبول نخست وزیری اوبرحسب تصادف بود، فرصتی پیش آمدکه‌مصدق بناگهان ازآن استفـــاده کردوشانه‌ازبارخدمت به وطن خالی نکردولی مقدماتی هم برای تهیه حکومت خـــودش بهیچوجه فراهم‌نکرده‌بود وجزیکعده ازافرادی ازماکه‌درخدمتشان بودیم افراددیگری رادرنظرنداشت وچندنفردیگرهم که‌ازعوامل اصلی نهضت بودند درمجلس‌گرفتاربودنـــد ودکترمصدق میخواست آنها درمجلس‌بمانند ودرآنجا ازوجودشان استفاده‌بشودوالا مصـدق درآن موقع نسبت به‌مکی فوق العاده عقیده‌وحرف‌شنوئی داشت ، نسبت به بقائی هـــم همینطورحق شناسی واحترام داشت . اگرموضوع استفاده ازمقام‌وکالت ومبارزه اودر آن کرسی نبودوبقائی میخواست مصدق بهیچوجه مضایقه نمیکرد که‌اورادرهمان کابینه اولش واردبکند وبه‌همین ترتیب بودنسبت به‌دکترشایگان وبعضی دیگرازنمایندگـــان جبهه‌ی ملی .

س - چگونه غیرازدکترمصدق درانتخاب وزرای دکترمصدق اعمال نفوذ میکردند؟

ج - برحسب مواردمختلف اشخاص مختلف .

س - چه‌اشخاصی مثلا" ؟

ج - مثلا" یکی ازآنهاگاهی خودبنده‌بودم گاهی دکترشایگان بود. خیال میکنم یکی دیگرازآنها مکی وگاهی مهندس‌حسیبی بود وهمچنین بعضی ازرفقای حزب‌ایران مابرای اشخاص فنی که‌موردنیازبودند‌اظهارنظرمیکردند .

س - ولی این اظهارنظربیشترجنبه‌ی مشورت داشت؟

ج - فقط وفقط مشورت . خودایشان درمقام مشورت برمیآمدند ومیپرسیدند. مثـــلا" فرض‌کنید مهندس‌معظمی راآوردند وزیرکردند که‌ازرفقای مابود.

س - رفقای حزب‌ایران ؟

ج - بله . مثلا" جهانگیرحق شناس راآوردند ووزیرکردندکه‌بسیارورزیرشایسته‌ای بودو

یکی از رفقای ما بود یا مهندس زیرک‌زاده را کفالت و معاونت وزارت خانه‌ای دادند که یک جوان بسیار آراسته مرتب و منظم و پاکدامنی بود. یک مقداری وجود همین اعضای حزب ایران موضوع حسادتی در بین سایر جمعیت‌ها و دوستان و رفقای دیگر مثلاً در فراکسیون میشد و حال اینکه واقعاً " اینطور نبود که مصدق آن افراد را به عنوان نماینده حزب ایران انتخاب بکند و حتی در بسیاری از موارد هم دلخوریها و اعتراضات و ایراداتی نسبت به حزب ایران داشت. بنده بخاطر دارم در زمانی که وکیل مجلس بودم در خراسان در دوران حکومت دکتر مصدق عده‌ای از رفقای حزب ایران ما را زندانی یا تبعید کردند که من در مجلس پیشنهاد کردم آن قانونی را که به دولت و به وزارت کشور اجازه میدهد که افراد مزاحم و ناراحت را برای مدت موقتی تبعید کنند قانونی که اصولاً " برخلاف دموکراسی و آزادی است لغو بکنند حتی به خود آقای دکتر مصدق هم عرض کردم که آقا ما که در خدمت شما و طرفدار شما هستیم چرا استانداران و فرمانداران شما ما را اینقدر اذیت میکنند.

س - این قانون امنیت اجتماعی بود؟

ج - بله قانون امنیت اجتماعی. بنده پیشنهاد کردم که این قانون را لغو کنند، کسی که در مقابل من پاشد و دفاع از آن قانون و علیه بنده صحبت کرد شمس قنات‌آبادی بود.

س - این صحبت هست که بعضی‌ها میگویند که اصولاً " نطفه‌ی سازمان امنیت در زمان دکتر مصدق بسته شد با تصویب همین قانون امنیت اجتماعی. نظر شما در این مورد چیست؟

ج - نخیر. بنده با چنین نظری بهیچوجه موافق نیستم. سازمان امنیت فکر خارجیها بود و بوسیله آمریکائی‌ها و اسرائیلی‌ها و با کمک و مشورت آنها بوجود آمد و هیچگونه ارتباطی با قانون امنیت اجتماعی نداشت. بعلاوه آن قانون امنیت اجتماعی قبل از حکومت دکتر مصدق تصویب شده بود.

س - خیلی متشکرم. من اسامی این وزرای کابینه اول دکتر مصدق را یک بیک برای شما میخوانم، شما اگر لطف بفرمائید شرح حال مختصری راجع به هر کدام از اینها بگوئید

ویک موقعیتی را توضیح بفرمائیدکه هرکدام از اینها یک نقشی در این موقعیت داشتندکه دروا قع بتوانندمعرف شخصیت فردی وکارآئی آنها بعنوان یک وزیرباشد. اولیش آقای علی هیئت وزیردادگستری است.

ج ـ آقای علی هیئت میدانیدازپیرمردان دوران مشروطیت بود واوکسی بودکه بنمایندگی ازطرف آیت الله خراسانی ازنجف به ایران برای تبلیغ درایلات وعشایروافرادنسبت به جانبداری ازمشروطیت آمدودرمشروطیت نقشی داشت وبعددردادگستری ایران مقام مهمی واجدبود وروبهمرفته شخص موجه محافظه کاری شناخته میشد. درباره اینکه آیا ارتباط باجائی داشته یا نداشته بنده اطلاعی ندارم واز این جهت نمیتوانم دراین خصوص مطلبی اظهارکنم کەخدای نخواسته تهمت ناروائی باشد.

س ـ شما با خصایص شخصی و قابلیت اداره ای موربعنوان یک وزیرچیزی ازاو بخاطر ندارید؟

ج ـ نخیر. یک مردخیلی مدیرواداری نبود، درمیان خانواده اش خیلی محترم بودو آذربایجانیها نسبت به او احترام داشتند ولی اینکه شخصیتی مبتکرومدیرباشد بنده چنین چیزی ازاو ندیدم ودرکابینه مصدق هم برجستگی مشخصی نداشت.

س ـ آقای باقرکاظمی وزیرامورخارجه.

ج ـ باقرکاظمی یکی ازبهترین، پاکترین ومنظم ترین ودانا ترین رجال سیاسی ایران بود. ایشان درست است کەدرزمان رضاشاه وزیرخارجه بودند درزمان محمدرضا شاه مدتی سناتوربودند ولی آنچەراکه بندەازایشان سراغ دارم دروزارتش آدم بسیارمنظم دراداره تشکیلاتی جمعیت هم فوق العاده منظم بود. مدتی هم کارهای جبهه ملی رااو اداره میکرد. آدم بی غرض وپاکدامن ودرستکاری بودچه دروزارت آقای دکترمصدق و چەدرمبارزات جبهه ملی بنده جزصداقت وصفا چیزی ازایشان ندیدم. خاطرات بسیارخوب ونیک ازایشان دارم وواقعا " ازدست رفتن اوضایعه بزرگی برای ما بود.

س ـ ممکنست یکی دوتا ازآن خاطراتتان را یاحداقل یکی ازآنها را بفرمائیدکه معرف شخصیت او بعنوان یک فردودرضمن لیاقت اوبعنوان یک وزیربوده باشد.

ج - مرحوم کاظمی را هم بنده در وزارت دارائی از قبل از دکتر مصدق میشناختم و دیده بودم و خودمن هم زیردست او بودم. هم در مدتی که در وزارت خارجه بود دیده بودم و در مدتی که او وزیر خارجه دکتر مصدق و با هم همکار بودیم اعتماد و اعتقاد و خوش بینی زیادی نسبت به بنده داشت. مطلبی که درباره‌ی خاطره‌ی ایشان هست بعدا" که راجع به تشکیلات جبهه‌ی ملی دوم و اختلافاتی که بین ما پیش آمد توضیحاتی میدهم که شاید بیشتر معرف ایشان باشد.

س - آقای سرلشکر فضل الله زاهدی وزیر کشور. چرا ایشان را آوردند توی کابینه؟

ج - سرلشکر زاهدی در دوران مبارزه جبهه‌ی ملی و در موقع انتخابات دوره‌ی شانزدهم که رئیس کل شهربانی بود علی رغم رزم آرا و علیه رزم آرا که تمایلات دیگری داشت، با ملیون همراهی کرد و مصدق به عنوان قدردانی از او وزارت او را در کابینه کرد.

س - اتهاماتی راجع به ایشان بود که در آن بلوای روز ۲۳ تیر که حزب توده بپا کرده بود بعنوان اعتراض به ورود هاریمن به ایران آقای فضل الله زاهدی هم دستی در آن قضیه داشت. شما اطلاعی راجع به این موضوع دارید؟

ج - اطلاعی بنده در این مورد ندارم.

س - آقای سپهبد نقدی وزیر جنگ.

ج - بنده ایشان را هیچ نمی شناختم.

س - محمدعلی وارسته وزیر دارائی.

ج - محمدعلی وارسته از مدیر کل های وزارت دارائی و از آدمهای سابقه دار و منظم و خوشنام بود. با سمت وزیر دارائی ریاست هیئت نمایندگی ایران را در مذاکرات با هیئت خارجی که راجع به نفت به ایران آمده بود داشت ولی در آن مذاکرات بسیار محافظه کار و بی دست و پا بود.

س - مذاکرات درباره؟

ج - همان هیئتی که با استوکس و هریمن راجع به نفت به ایران آمدند. در آن مذاکرات میدیدم که او چقدر آدم بی دست و پا و بدون ابتکاری است.

س ـ آقای جوادبوشهری وزیرراه.

ج ـ آقای جوادبوشهری مردی فعال وهشیاروومتحرک بودوخیلی آمدوشدها داشت ولی در میان مردم متهم بهارتباطاتی بود.

س ـ آقای دکترحسن ادهم وزیربهداری.

ج ـ جزورجال قدیمی وازخانواده معروف دکترهای تهران بود.

س ـ شماخاطره‌ای که معرف شخصیت ایشان بعنوان وزیرباشدندارید؟

ج ـ اوخیلی کاردان وفعال نبود، دریکی ازدوره‌های انتخابات هم رئیس انجمن نظارت شد ولی نه مردمبارزی بودونه‌درمیان مردم بعنوان رجل ملی شناخته میشد.

س ـ آقای یوسف مشار وزیرپست وتلگراف.

ج ـ آقای مشارجزوجبهه‌ملی بودوبا آقای دکترمصدق هم همراهی داشت ودرتحصن و مبارزات هم شرکت کردوبعدمیدانید برای دوره‌ی هفدهم‌که‌به‌عنوان نامزدجبهه‌ملی ازتهران انتخاب شد. اوازاولین افرادی بودکه‌علیه مصدق درگروه مخالفین ما قرارگرفت واوبودکه‌آن جمله‌ی معروف را درمجلس گفت. گفت، " این مجلس مرکب است ازیک عده‌ای مجذوب"یعنی ما"وعده‌ی دیگرمرعوب."

س ـ آقای ضیاءالملک فرمندوزیرکشاورزی.

ج ـ بسیارمردشایسته وخوبی بود. ازخانواده قره‌گوزلوی همدان درمدتی هم که‌با دکترمصدق بودباصفارفتارکرد. بنده‌ازایشان چیزفوق العاده‌درسیاست ودرعمل ندیدم ولی کاربدی هم ازایشان نشنیدم.

س ـ آقای محمدابراهیم امیرتیمورکلالی وزیرکار. چراآقای دکترمصدق ایشان را وزیرکارکردند؟

ج ـ امیرتیموردرجریان مجالس‌گذشته دوسه‌بار صحبتها وسخنرانیها بنفع ملیون وعلیه دستگاههای حکومت کردکه‌درمیان مردم حسن تأثیرداشت وتمایلات ملی نشان میداد و بعدازمصدق هم درجبهه‌ملی ماشرکت کردوعضوجبهه‌ملی بود.

س ـ جزو جبهه‌ملی دوم؟

ج ـ بله درجبهه‌ملی دوم هم بود. منتهی هرزمان که‌زمینه‌رابدمیدیدبه‌یک کیفیتی

کنار میکشید . بهرحال درحقش این امید بود که بتواند جزو افراد ملی ومقاوم باشد .
س ـ ولی مسئله این نیست که برای یک وزارتخانه بسیار مهم ،مثل وزارت کار ، چـــرا آقای دکترمصدق ایشان را انتخاب کرده بود؟
ج ـ آنروزهای اول دکترمصدق برنامه ای برای قانون کار وبرای کارگرها نداشت ، بعدا " درکابینه دومش بود که به خدمات اجتماعی وامورمربوط به کارگران وکشاورزان پرداخت وبرای آنها وزراء جدیدا نتخاب کرد .
س ـ آقای شمس الدین امیرعلائی وزیراقتصاد .
ج ـ شمس الدین امیرعلائی ازاعضای موثر جبهه ملی همیشه بودوهمیشه باقی ماندودر خدمت دکترمصدق هم صفانشان داد وهیچوقت ازایشان جدا نشد . مردی بودکه درخدمات مختلف اداریش هم با درستی عمل میکردبطوریکه هیچ نقطه ضعفی ازایشان ندیدیم .
س ـ آیا شما هیچ با مطلاح موقعیتی را بخاطرمیآوریدکه توضیح آن بتواند نمودار کـــار دانی ایشان بعنوان وزیراقتصاد باشد؟
ج ـ نخیربنده چیزی بخاطرم نمیآید ولی ایشان وزارتخانه های مختلف داشتند مانند وزارت کشاورزی ، وزارت کشوروزارت دادگستری .
س ـ این را من فعلا" دراولین کابینه دارم می پرسم .
ج ـ نخیرخارقه فوق العاده ای ازآن جهت ندارم .
س ـ به تغییرکابینه میرسیم . این فعلا" مربوط به کابینه اول دکترمصدق است .
ج ـ نخیر .
س ـ آقای دکترحسین فاطمی معاون نخست وزیر .
ج ـ دکترحسین فاطمی قبل ازاینکه به اروپا برود وقبل ازاینکه تحصیلاتی بکندومجددا " به ایران برگردد فعالیت های سیاسی داشت . حتی چندگاهی ظاهرا " با سیدضیاالدین هم ارتباط وهمکاری داشت ولی ازآغازفعالیت جبهه ملی که روزنامه باخترامروز را بوجودآورد ازهمان روزاولی که شروع بکارکردتا روزیکه حکومت مصدق ساقط گردیـــد بنده این شهادت را میدهم که نه قدما " ونه قلما " ونه لفظا " هیچگونه خطائی وانحرافـــی

از او ندیدم. مردی بود شجاع و بی باک و شاید همین بی باکی و گستاخی و بددهنی اش باعث نابودی او شد زیرا درمدتی که وزیرخارجه بود با شاه هم ملاقات کرده و در ملاقات با او گستاخی نشان داده بود. حتی به شاه گفته بود که اگر شما نخواهید نخست وزیر بشوید مصدق نمیخواهد پادشاه بشود. دکتر فاطمی بسیار مرد با ارزشی بود. در جهت همکاریهای جبهه ملی هم با ما و با احزاب دیگر جبهه ملی با اینکه عضو هیچیک از آنها نبود، هیچوقت عملی که مخالف دوستی و وفا و صفا باشد از او دیده نشد. بنده تا آن حدی که از او اطلاع دارم این بود. روانش شاد باد.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : هیجدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو ـ کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۱۵

س ـ آقای دکتر ما در جلسه‌ی قبل راجع به کابینه دکتر مصدق صحبت میکردیم وصحبت را راجع به کابینه‌اول او تمام کردیم ، من میخواهم از شما خواهش کنم که این صحبت را ادامه بدهید وتوضیحی بفرمائید راجع به تغییراتی که در کابینه داده شد وتعویض بعضی از وزرا ، بنده اسامی آن وزرا را میخوانم شما لطف بفرمائید یک شرح حال مختصری درباره آنها بما بدهید ودرعین حال بفرمائید که چرا آن وزرا تعویض شدند وبه چه دلیل این وزرای جدید انتخاب شدند وجای آنها را گرفتند . اول زاهدی بودکه از کابینه خارج شد وآقای امیرعلائی در ۱۳ مرداد ۱۳۳۰ گویا به وزارت کشور منصوب شد .

ج ـ آقای دکتر مصدق موقعی که زمام مملکت را دردست گرفت وقبول مسئولیت کرد رسما "اعلام داشت که دوبرنامه بیشتر ندارد . یکی برنامه اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت ودیگر اصلاح قانون انتخابات ، وبهمین دلیل هم درکابینه اول مصدق حتی الامکان میل داشت از عوامل محافظه‌کار استفاده کند بصورتی که کابینه‌اش هم در انظار محافل داخلی وهم در محافل خارجی بصورت یک کابینه افراطی ، بصورت یک حکومت افراطی ضدخارجی وضد سلطنتی جلوه‌گر نشود . ولی بعدا" ، بخصوص بعداز قیام ۳۰ تیر که تقاضای اختیارات فوق العاده کرد وبرنامه‌هائی برای اصلاحات قائل شد اعتقاد پیدا کرد که باید از وزرای جوان وکاردان وخوشنام استفاده کند . بنابراین درصدد برآمد که در حدود امکان از این نوع افراد بر سر کار بیاورد .

کابینه‌ی بعدیش تمام درروی این خط بودند ازآن جمله بود، آقای امیرعلائی . او از افرادی بودکه از اول با آقای دکترمصدق وفاداری نشان داده وهمیشه درکابودرخدمت ایشان بودودروزارت کشورهم همینطور ودروزارت دادگستری وخدمت سفارتش هم بهمین ترتیب . وقتیکه وزیردادگستری بوداز طرف عوامل مربوط به کاشانی وفدائیان اسلام تحت تهدید قرارگرفت وفشارهائی بردکترمصدق واردآمد که ناچارشد اورا تغییربدهد وبه یک پست خارجی به ماموریت سفارتی بفرستدولی او هیچوقت از وفاداری نسبت به مصدق کوتاهی نکرد واز او برنگشت .

س - وزیردادائی آقای وارسته عوض شدوآقای محمودنریمان جای ایشان را گرفتند .

ج - محمودنریمان ازمأمورین بسیار پاکدامن ازافرادموجه واز وکلای ملت واز افراد خیلی شجاع ومبارزوبی باک بودودرکارها وخدمات اداریش دروزارت دارائی ودربانک کشاورزی ودرهمه‌ی خدمات دیگری که مثلا" درریاست شهرداری تهران داشت پاکدامنی و درستکاری واستقامت ویکدندگی نشان میدادودرمیان مردم هم خیلی موجه بود ازاین جهت دکترمصدق به او وتوجه کردودرتشکیلات جبهه ملی دوم هم که ما شروع کردیم مرحوم نریمان ازرهبران مؤثربودومتأسفانه درهمان هنگام فوت کرد وفوت او وضایعه‌ی مصیبت باری برای ما بودواز طرف مردم احساسات عمیقی نسبت به او ونشان داده شدومجلس ختم و تشییع جنازه او ودرواقع بصورت یک تظاهرسیاسی بزرگ درتهران جلوه‌گرشد .

س - من شنیدم که ایشان درآنموقع درفقروتنگدستی هم فوت کردند .

ج - بله اینطورهم بودوهیچ ثروتی نداشتند .

س - درکابینه ۴ مرداد ۱۳۳۱ آقای امیرعلائی ازکابینه بیرون رفتند وآقای عبداله لطفی وزیردادگستری شد .

ج - لطفی ازافرادقدیمی وزارت دادگستری وقبلا" هم شایدازدستاربندها وازآخوندها بوده وتوی آن جماعت با رآمده بود ولی مردی رادیکال وپاکدامن وسخت وقوی وانعطاف ناپذیردرمقابل افرادنادرست وغیرتمندبرای اصلاحات بود واقعا وقتی که دکترمصدق ایشان را به وزارت دادگستری آوردوشروع به تصفیه وزارت دادگستری کرد افرادنا باب راکه خوب می شناخت کنارگذاشت . تصفیه‌های او وآنچنان درست بودکه حتی بعداز حکومت

دکترمصدق که میخواستند افراد تصفیه شده ی آن دوره را دوباره به خدمت دعوت کنند جرأت نکردند که راندهشدگان لطفی را انکار بکنند و بر سر کار برگردانند. لطفی مردی صمیمی بود و هیچ علاقه ندا شت که در آن سمت بماند. بخاطر دارم که دکترمصدق چند بار بمن پیشنهاد کرد که وزارت دادگستری را قبول کنم که یکی از آنها دیروز اشاره کردم ولی من حاضر برای قبول وزارت نشدم. لطفی هم آن کار را فقط بنا برا صرار دکترمصدق قبول کرده در طبقه پائین عمارت دادگستری درا تاق کوچکی منزل گرفته بودودرهما نجا کارهای خودش را انجام میداد.

س - آقای حسین نواب وزیرامورخارجه.

ج - بله آقای حسین نواب که سفیرما درهلند بود. در زمان مراجعه ما به دیوان لاهه و کوششی که برای معرفی پروفسور رولن کردو اقداماتی که در آنموقع بعمل آورد خیلی مورد توجه دکترمصدق واقع شد و ایشان را مدتی وزیرخارجه کرد.

س - آقای دکترصدیقی وزیرکشور شد.

ج - دکترصدیقی استاد دانشگاه است و استاد بسیار موجهی درمیان دانشجویان و در بین همکارانشان ومردی آزادی خواه و وطن دوست هستند. از خصوصیات دکترصدیقی یکی این است که بکلی لائیک است یعنی پایبندی به امورمذهبی ودینی ندارد. ولی بسیار آدم صحیح العمل ودرستکاری است. وزارت کشور را تا آنجائی که بنده اطلاع دارم با نهایت صداقت وصفا نسبت به مصدق وبا نهایت کاردانی اداره کرد و بعد هم درجبهه ملی همیشه ثابت واستوار بود تا موقعی که جبهه ملی دوم بهم خورد. بعد از آنکه جبهه ملی دوم بهم خورد او دیگر در فعالیتهای سیاسی وارد نشد تا زمان انقلاب اخیر که جریان دیگری پیش میآید که بموقعش از آن صحبت خواهم کرد.

س - آقای دکترحسابی از کابینه بیرون رفتند و آقای دکترمهدی آذر بجای ایشان وزیر فرهنگ شدند.

ج - دکترمحمود حسابی بر سر جریان دبیرستان البرز و تغییر دادن دکترمجتهدی که رئیس دبیرستان بود و جانبداری مکی از دکترمجتهدی با دکترمصدق اختلاف نظر پیدا کرد. ضمناً "

درمورددکترحسابی هم باید این نکته را اضافه کنم که تا حدی کج سلیقه ولجوج هم هستند بنا براین وقتی که مجتهدی را تغییرداد برتصمیمش لجاجت کرد ودرمیان دانش آموزان آشوبی بوجود آمد درآن زمان بنده درکرمانشاه مشغول فعالیت انتخاباتی بودم سرانجام دکترمصدق ناچار شدکه اورا ازکابینه برکنار کند ودکترآذر را بیاورد . وقتی دکترآذرآمدووزارت فرهنگ را دردست گرفت یک محیط صفائی درآنجا بوجودآورد ، عده ای از فرهنگیان به کمال او وادب او وبه درستی به کاردانی واستقامتش عقیده داشتند وکارش را با نهایت خوبی اداره کرد . اویکی ازبهترین وزرای فرهنگ ما بود ، علاوه براین دکترآذراز همان روزهای اول درمیان رفقای ملی وآزادیخواه وازدوستان بنده ودکترشایگان بود بطوریکه دریکی دوروز پیش صحبت کردم اولین باری که ما حزب میهن را تشکیل دادیم آقای دکترآذر ازافرادتشکیل دهنده ی آن حزب بودوبابنده همکاری داشت . بعداً هم درسازمان جبهه ملی با اینکه هیچگونه داعیه خودخواهی نداشت همیشه با نظم وانضباط و با صداقت ووفاداری وشجاعت عمل کردبطوریکه بنده هیچوقت انحرافی از این مردبزرگوار ندیدم .

س - آقای بوشهری ازکابینه بیرون رفتندودادو رجوی وزیرراه شدند .

ج - بله رجوی مهندس بودودربین مهندسین نیک نام بودورفقای حزب ایران ما هم اورا می شناختند ولی بنده اورا نمی شناختم ونمیدانم واقعاً چه کاری کردوچه کاره بودو چه اقدامات مفیدویا غیرمفیدی کرد . ولی همینقدر میدانم که رفقای حزب ایران که غالب آنها مهندس بودند با اوآشنائی داشتند . حالا چه کسی اورا به دکترمصدق معرفی کردوازچه مجرائی واردکابینه شد آن را درست نمیدانم .

س - آقای دکترملکی بعداً ازکابینه بیرون رفتند وآقای دکترصبا رفرمانفرمائیان وزیربهداری شدند .

ج - بله آقای دکتر محمدعلی ملکی ازهمکاران فرزند مرحوم دکترمصدق دربیمارستان نجمیه بود .

س - آقای دکترغلامحسین مصدق ؟

ج - بله همکار ایشان بود ودکتر غلامحسین مصدق با او دوستی نزدیک داشت بنظر من احتمال کلی دارد که در ورود او به کابینه دکتر غلامحسین مصدق مؤثر بوده است. اما دکتر فرمانفرمائیان در جریانات میارزات سیاسی ملی مطلقاً نبود با بنده آشنائی مختصری داشت، اما از چه مجرائی و به چه ترتیب وارد کابینه مصدق شد هیچ اطلاعی ندارم. میدانید که خانواده فرمانفرمائیان با مصدق نسبت خانوادگی نزدیک دارند. او هم یکی از آن افراد بود که در سیاست و در میان مردم شهرت بدی نداشت اما یک آدم ملی ووارد در مبارزات نبود در امور اداری وفنی هم نمیدانم آیا کاری توانست انجام دهد یا خیر.

س - آقای سیف الله معظمی وزیر پست وتلگراف.

ج - آقای سیف الله معظمی برادر دکتر معظمی از رفقای حزبی ما در حزب ایران بسیار آدم هوشیار، زیرک، خوش مشرب ونکته سنج وخوش حرف ودر عین حال مدیر بود. با نسبتی که با دکتر معظمی وبا حسن شهرتی که در میان مهندسین داشت به آقای دکتر مصدق معرفی شد وکارش را بانهایت خوبی انجام داد، بعد از مصدق هم در تمام حیات شخودش و خانواده اش وخانمش وفرزندانش همه جزو فدائیان وفداکارهای جبهه ملی بودند که اگر یکوقتی فرصتی شد در یکی از صحبتهایمان راجع به غیرتمندی که خانم او وبچه های او در جریان انقلاب کردند صحبت خواهم کرد.

س - آقای دکتر علی امینی از کابینه بیرون رفتند وآقای دکتر علی اکبر اخوی وزیر اقتصاد ملی شدند.

ج - بله آقای دکتر علی امینی که سوابقشان را پیش از آن وبعد از آن خیلی داریم وباز هم صحبت خواهیم کرد، ایشان رفتند وآقای دکتر علی اکبر اخوی آمدند. آقای دکتر علی اکبر اخوی در فرانسه تحصیل کرده ودکتر شده است وآدمی است بیشتر اهل کسب وکار وتجارت ودر این اواخر شرکت تجارتی موفقی داشت ونسبتاً " هم به ثروتی رسیده بود خانواده اش از خانواده های روحانی وخودش مرد بسیار فعالی بود، در وزارت اقتصاد وبازرگانی هم تا آنجائی که بنده اطلاع دارم خیلی منظم ودقیق رفتار میکرد ولی بعد

ازسقوط کابینه مصدق در جریان فعالیتهای بعدی اودیگربا ما همراه وهمکار نبود و بطور خصوصی دوستی داشت ولی زیربار مسئولیت فعالیت سیاسی نمیرفت.ودریک امر اقتصادی وشرکت تجارتی واردشده بودکه بیشتربه آن میپرداخت.

س- آقای دکترابراهیم عالمی وزیرکار.

ج - دکترعالمی هم ازرفقای حزبی ما عضوحزب ایران واستاددانشگاه بود. ایشان هم شاید ازطریق دوستان ما وبنا برشخصیتی که داشتند به آقای دکترمصدق معرفی شدند ودروزارت کارشان بانهایت خوبی عمل کردند وبنظرم همین دکترعالمی بودکه دکتربختیار را به معاونت خودش برگزید.

س- من شنیدم که آقای دکترعالمی یکی از،شاید بشودگفت،تنها وزرای دکترمصدق بودکه دردادگاه دکترمصدق قرص ومحکم نایستاد.

ج - بله، با اینکه حرف خیلی ناسزائی نگفت ولی ضعف نشان دادوگفت،" ما هیچکاره بودیم کارها را دیگران انجام میدادند." منظورش مشاوران ونزدیکان دکترمصدق و دکترفاطمی بود که این البته نقطه‌ی ضعف برای اوبودکه بعدا" مردم اورا نبخشیدند گواینکه بنده این را برای اوگناه بزرگی نداشتم.

س- آقای محمدحسین علی آبادی معاون نخست وزیرشدند.

ج - بله اوبظاهر وشاید به معرفی آقای صالح معاون شد ولی کاری وفعالیتی واثری نداشت. درهیئت نمایندگی دیوان لاهه هم بودولی آنجاهم هیچ دخالتی وفعالیتی نداشت وبعدهم که کابینه مصدق ساقط شدهیچ بروی خودش نیاوردکه جزواین جریان بوده ودیگردرهیچ فعالیت سیاسی واردنشدوازاستادان بسیارمحافظه‌کاررودست به عصای دانشگاه حقوق بودتا موقعیکه بازنشسته شد.

س- آقای دکترحسین فاطمی وزیرخارجه‌شدندکه‌قبلا" راجع به‌ایشان صحبت کردید. آقای ملک اسماعیلی معاون نخست وزیرشدند.

ج - دکترملک اسماعیلی هم ازهمان دکترهای تحصیلکرده فرانسه وجزو محصلین اعزامی مردی لطیفه‌گوی بذال وخوش صحبت بود وکارادا ریش را هم خوب میرسیدومعاون اداری دکترمصدق بود. بعدهم که‌حکومت دکترمصدق ساقط شد به‌عمل خرابی دست نزد وآلودگی پیدا نکردولی دیگرفعالیت سیاسی نداشت ودرجریان مبارزات بعدی واردنشد. با بنده ارتباط نزدیک داشت، دم ازهمراهی وهمکاری میزد ولی مردمبارزی نبود.

س - آقای رجبی وزیرمشاور. اسم کوچک آقای رجبی چه بود؟

ج - الان یادم نیست.

س - وآقای حق شناس وزیرراه شدند در ۱۹ بهمن ماه ۱۳۳۱

ج - بله آقای مهندس جهانگیر حق شناس هم از افراد حزب ایران وشحصیلکرده آلمان بود. درجریان این مصاحبه ازحزب ایران خیلی اسم بردیم وهمین هم به مقدار زیادی باعث ناراحتی وحسادت بعضی ازجمعیت ها وافرادحتی درداخل فراکسیون پارلمانی ما هم شده بود وازنکاتی بودکه به مصدق ایراد میگرفتند. درصورتیکه مصدق بعنوان حزب هیچکس را انتخاب نمیکرد ونظری به حزب نداشت وحتی ازفعالیتهای حزب ایران درشهرستانها هم نارضائی هائی فراوان داشت بطوریکه بخاطردارم موقعی که کشاورز صدر راکه ازرفقای جبهه ملی بود استاندار گیلان کرد اولین حرفی که به او زده این بود، "که خداوند شما را ازشرحزب ایران رهائی دهد ودچار شرآنها نشوید."

س - بله آنموقع اینجا وآنجا گفته میشدکه حزب ایران حزب وزرا وحزب مدیرکل ها است.

ج - بله، حق شناس ازرفقای حزبی ما وازرهبران جبهه ملی ویکی ازبهترین و مدیرترین ومنظم ترین وعاقل ترین افرادمبارزایران بود درتشکیلات بعدی جبهه ملی هم همیشه شرکت داشت وهمیشه ازوجودش وراهنمائی هایش استفاده میشدودرکارش هم با نهایت درأیت وفهمیدگی عمل میکرد مرحوم مصدق هم به او خیلی احترام وحرف شنوی داشت ویکی ازعناصر بسیارخوب این دوران ما بوده است.

س - آقای دکترفرمانفرمایان ازکابینه بیرون رفتند وبعدمجددا " آقای دکترملکی به وزارت بهداری منصوب شدند. ممکنست دلیلش را توضیح بفرمائید؟

ج - نمیدانم.

س - آقای طالقانی ازکابینه بیرون رفتند وآقای عطائی کفالت وزارت کشاورزی را بعهده گرفتند.

ج ـ درمورد اینها هم از اینکه چه‌خصوصیتی درکارشان بود اطلاع زیادی ندارم.

س ـ آقای کاظمی از کابینه بیرون رفتند وآقای مبشروزیرداراِئی شدند.

ج ـ از اینهم بنده اطلاع زیادی ندارم.

س ـ الان میخواهیم یک مقداری راجع به‌دکترمصدق صحبت بکنیم بعنوان یک فرد، درباره خصوصیات فردی ایشان چه چیزی را شما بیش از همه درباره‌دکترمصدق بیاد میآورید بعنوان خصائص فردی او، نه‌بعنوان یک مردسیاسی یا نخست وزیر، بعنوان یک انسان.

ج ـ بعنوان انسان یک مرددرستکار پاکدامن منظم بود. درستی درارتباط با اشخاص، درمعاملات درخدمات سیاسی واداری ازصفات ثابت او بود. بنده‌بخاطردارم درزمانی که‌معاون وکفیل اداره‌ی کل اوقاف بودم مرحوم دکترمصدق موقوفه‌ی مادری داشتند بنام موقوفه بیمارستان نجمیه. به‌شما عرض‌کنم که‌درمیان هزاران متولی که‌درایران داشتیم وما بودجه‌های موقوفات آنها وحسابهای سالیانه‌ی آنها را بررسی میکردیم، هیچ موقوفه‌ای نظم وترتیب ودرستی موقوفه‌نجمیه‌را نداشت. کتابچه‌ی سالیانه حساب ومنظم‌ترین ومرتب‌ترین کتابچه‌های حساب بودکه خوداو وحتی از دریافت حق التولیه قانونی اش‌هم خودداری میکرد. میدانیدکه مصدق دردوران وکالتش حقوق نمیگرفت دردوران نخست وزیریش هم حقوق نمیگرفت وبا درآمدشخصی اش زندگی میکرد. درستی اش وپاکدامنی اش درامورااقتصادی ومالی ازصفات برجسته‌اش بود وشاهدآن محبوبیتی بود که‌بعنوان مالک درده احمدآباد درمیان کشاورزان آنجا داشت که‌هنوزهم خاطره‌ی ویرا بعنوان مالک واربابِ بگرامی میدارند.

دیگرآنکه مصدق مردفوق العاده شجاع ویک دنده‌بود. موقعی که‌لازم میشدیک حرفی را بزند حرفش را میزد ازهیچ چیزوازهیچکس باک نداشت. نکته‌ای که درباره‌ی مصدق چه‌درخارج ازایران وچه‌درایران مخالفان اوگاهی به‌صورت تمسخر وگاهی به‌عنوان بیماری به‌آن اشاره‌میکردند حالت تشنج وحساسیتی بودکه‌گاهگاه به‌او دست میداد دوگریه واشکریزی میکرد. خیلی ها تصورمیکنندکه‌آن حالتها ساختگی وباصطلاح صحنه‌سازی

سیاسی ونمایشی بوده است . بنده باورنمیکنم، مصدق خیلی حساس بود . بخاطردارم یکروزی که وزیرفرهنگ بودم برای امری که الان بخاطرم نیست یکساعت یا دوساعت قبل ازساعت تشکیل جلسه‌ی هیئت وزرا بمنزل آقای دکترمصدق رفتم چون هیئت وزرا هم همآنجا تشکیل میشد. وقتی که واردشدم آقای دکترمصدق نبود. یک ربع ساعت بعدآمد، وقتی که آمددیدم تمام بدنش میلرزد وغرق عرق است وحالت لرزدارد، درحالیکه تابستان بود. بمن گفت، " اجازه بدهیدفعلا" بیافتم." ایشان را روی تختخوابش خوابانیدیم وچندتاپتورویش انداختیم. وقتیکه خواستم ازاتاقش بیرون بروم ودررا ببندم مراصدا زد وگفت شما نروید وبمانید، نه درآن اتاق یعنی ازمنزل ایشان بیرون نروم. بنده ماندم ـ شاید نیمساعت یا سه‌ربع ساعت گذشت ومن با پرونده‌هایم مشغول بودم دیدم پیشخدمت آمد گفت، " آقا شما رامی ـ خواهند." وقتی که داخل اتاق شدم دیدم لباسش را پوشیده، خیس صورت وعرقش ازبین رفته تکیدگی وفرورفتگی صورتش زایل شده بحالت عادی ومنظم آماده‌ی کاراست.
گفتم آقا این چه بود؟

خلاصه این بودکه بدربار رفته وباشاه صحبتش شده بود. چه‌گفته وچه‌شنیده بودبنده نمیدانم. ولی میدانم براثرهمان بودکه آن حالت به او دست داده بود. بعدخود او بمن گفت، " من احوال عجیبی دارم. گاهی شده است که درزمستان بقدری بدنم گرم میشودکه‌نمیتوانم میان اتاق بخوابم وبایدبیرون ازاتاق به ایوان سقف‌داری بروم که‌بتوانم بخوابم. برعکس گاهی درتابستان دچارلرز میشوم که‌باید باپتومرا بپوشانند." این حرفی بودکه‌خودمصدق برای من زد. بنابراین اینکه دراحوال هیجانی وقتیکه ازمظالم وخیانتها وسرسپردگیهای کارگردانان داخلی وتوطئه‌های پلیدسیاست های خارجی سخن میراندوفقروانستیصال واسارت مردم ایران راتشریح میکرد چنین کیفیاتی به او دست بدهدوازخودبیخود بشود هیچ غیرطبیعی نبود. مصدق بسیار وطن دوست بودامابرخلاف آنکه بعضی ازروزنامه‌های خارجی وبعضی ازانتشارات آمریکائی گفته‌اند گزنوفوب یعنی دشمن خارجی نبود واعتقادکامل داشت که‌ما باید

با خارجی ها ارتباط وهمکاری داشته باشیم درعین اینکه اوعامل اصلی واساسی درماندگی وبیچارگی وفساد ایران را مربوط به انگلیس ها میدانست . او این عقیده را داشت واین فکرتنها منحصر به او نبود، درجامعه‌ی ایران همه این عقیده را داشتند .

س — من میخواستم ازشما تقاضا بکنم که درباره‌ی نقاط قدرت ونقاط ضعف دکترمصدق هم توضیحاتی برای ما بفرمائید .

ج — بنده خیال میکنم ازنقاط قدرت ایشان یکی استقامتش بود، عقیده‌ای که داشت برآن عقیده ثابت میماند وتسلیم نمیشد وفریب دوستی وخویشاوندی مطلقاً " نمیخورد . گاهی اگرلازم میشد خویشاوندانش را هم زیرپا میگذاشت وازدوستانش هم اگرلازم میشد صرفنظر میکرد . یکی دیگرازخصوصیات دکترمصدق این بودکه زیادبه تشکیلات حزبی عقیده نداشت وخوداو هیچوقت قبول عضویت درتشکیلاتی نکردوچنین عقیده داشت که تشکیلات وقتی بزرگ بشودفساد درآن واردمیشودوبه همین جهت هم درعین اینکه ازسازمانهای حزبی جبهه‌ی ملی وازپشتیبانی های آنها بهره مند میشدمعذالک درحکومتش ازآنها جانبداری وحمایت نمیکرد . اوعقیده داشت که باید افکارعمومی بطور کلی وتقریباً " میشودگفت بصورت غیرمتشکل وهمیشه آماده وحاضردرصحنه ازاوپشتیبانی کند . این را بنده نقصی برای اومیدانم . درمبارزات کنونی جهانی بایدجمعیت ها متشکل بشوند، تعلیم پیدا کنند تربیت پیداکنند وانضباط داشته باشند وازاصول وعقاید وایدءاًلوژی های حزب ها ودسته های مخالف مطلع باشند . یعنی امروزه دموکراسی واقعی بصورت دموکراسی انفرادی که هرفردی به تشخیص خودش درحق رأی شرکت بکندورأی بدهد غیرعملی است و منتهی به آشوب وهرج ومرج میشود . مرحوم مصدق شایدبعلت اینکه مربوط به سنت های قدیمی وازخانواده های قدیمی بود زیادعلاقه‌ای به امورتشکیلاتی وحزبی نداشت . این را نیزباید اضافه کنم که باکمال تأسف تجربه های مردم ایران ازاحزاب تاآن زمان زیاد نویدبخش نبود .

س — آقای دکترمصدق آیا خودشان یک موقعی عضوآن گروه آدمیت نبودند؟

ج — بنظرم یک مدت محدودی واردبودند ولی بعدبکلی ازآن خارج شدندودیگرهیچوقت

واردجریان حزبی نشدند، شایددراوایل مشروطیت مرحوم دهخدا واشخاص دیگرکوشش کرده بودند کهاورا به تشکیلات دموکراتها واردبکنندولی مصدق زیربارنرفت وهمیشه منفرد باقی ماندوتمایلات زیادی بهگروهدموکراتهای ضدتشکیلاتی پیرومرحوم سیدمحمدکمرهای داشت .

س- شما غیرازاین جنبهی سیاسی قضیه هیچ نقطه ضعف دیگری درشخص دکترمصدق بعنوان یک فردیکانبان سراغ دارید؟

ج - نخیرنمی بینم. البته مصدق معصوم نبودوماوشخص خودبنده دربعضی ازموارد با ایشان اختلاف نظرداشتیم.

س- میخواهم ازشما خواهش بکنم کهیک مقداری راجع بهسبک زندگی مصدق صحبت بفرمائید. شماکهاینقدردرمنزل ایشان رفتوآمدداشتید آیاایشان بهتجملات تمایل داشتندیا زندگی سادهرا بیشترمی پسندیدند؟

ج - درمطبوعات وروزنامههای خارجی بندهبسیارخواندهودیدهام کهمصدق راجزء ثروتمندان درجهاول معرفی کردهاندوحال اینکهاویک ثروتمندخیلی متوسط وعادی بود. مصدق غیرازدهاحمدآباد که البته بهنسبت دهات دیگرده بزرگی حساب میشد وغیرازدوخانهدرخیابان کاخ ثروت دیگری نداشت وازدرآمدآن ملک واجارهی خانهاش زندگی میکرد. زندگی مصدق بسیارمنظم وفوق العاده سادهبود. غذای اوخیلی سادهبودوشخصاً" رژیم غذائی داشت غذایش سادهکم چربی، کم شیرینی وغالباً" برنج سادهباماست بود. ما مکرر درخانهایشان غذاخوردیم. ازجمله خصوصیت اواین بودکه غذای افرادوکارمندان اداری کهدرخانهاش بودندحتی غذای پاسبانها راازخانهی خودش تهیه میکردندوبهآنها میدادند - اثاثیه ولوازم زندگیش بسیارمرتب ومنظم بود ولی هیچگونه زرق وبرق وتجملی درآنها دیدهنمیشد لباس سادهمیپوشید ولی عقیدهداشت کهیک رهبرسیاسی وقتی درمیان مردم ظاهرمیشودبایدمنظم وآراسته باشد.

س- آقای دکترمصدق جلسات هیئت وزیران راچگونه ادارهمیکرد؟ خودش ریاستش را بعهدهمیگرفت؟

ج - بله . جلسات هیئت وزرا دریکی از اتاقهای خانه‌ایشان تشکیل میشدومعمولاً" خود ایشان جلسات را از اول تا آخرادا ره‌میکردند . اتفاقاً" درجلوی آن اتاق ایوان بزرگی بودوروبروی آن ایوان عمارت بزرگ اصلی خودش بودکه‌به‌سازمان اصل چهار آمریکائیها اجاره‌داده‌بود وماهی شاید چهارتاپنج هزارتومان ازآن اجاره‌میگرفت وخودش میگفت ، " من بیشتراز این محل زندگی خودرااداره‌میکنم." یکروزما دیدیم که‌جلوی آن ایوان زاکه بالکن روبازی بودودرست روبروی آن عمارت اصل چهارقرارداشت تیغه‌ی کلفت بلندی به‌بلندی سه‌یاچهارمتربالا آوردندوسقفی هم رویش نزدند . به‌آقای دکترمصدق عرض‌کردم آقا این چیست ؟ گفت ،" آقاجان ازآنجا ما را میزنند ." خدا شاهداست این حرف مصدق درروزهای اول نخست وزیریش بود . گفت ،" آقاجان ازآنجا ما را میزنند." واشاره به‌عمارت اصل چهارکرد . اتفاقاً" درروز۲۸ مرداد ۱۳۳۲ درروزکودتا ازهمان محل بود که‌تیراندازی به‌خانه‌ی ایشان میکردند . اوسوء ظن ها وپیش بینی های عجیب داشت .

س - آیا هرگز شده‌بودکه‌شاه‌درجلسه‌ی هیئت وزیران شرکت بکند؟

ج - نخیر . تا زمانی که‌من بودم ندیدم که‌شاه‌آنجا شرکت بکندوزرا هم هیچوقت لباس رسمی ملیله‌دوزی آن زمان برتن نداشتندوشاه هم درهیئت وزرا شرکت نمیکرد وما هم به دربارنمیرفتیم . بعدهم تا آنجائی که‌من اطلاع دارم شاه‌شرکتی درهیئت وزرا نداشت فقط خوددکترمصدق دراوایل گاه‌بگاه پیش ایشان میرفتند ودراواخرکه‌تأمین جانی نداشت ومطمئن شده‌بودکه سوء قصدی درباره‌ی اوهست به‌دربار هم نمیرفت .

س - آیا این جلسات هیئت دولت بطور منظم تشکیل میشد؟

ج - تا زمانی که‌بنده‌بودم مرتب تشکیل میشد.

س - رفتاری که‌آقای دکترمصدق با وزرای کابینه‌اش داشت چگونه بودوچقدربه‌آنها اختیارات میدادکه‌شخصاً " ازجانب خودشان تصمیم گیری بکنند ؟

ج - درکارروزارتخانه‌ها وزرا اختیارتام داشتند وبا مسئولیت خودشان کارهایشان را اداره‌میکردند . مگراینکه یک موضوع مهمی پیش می‌آمدکه موردایرادواعتراض وشکایت واقع میشدآنوقت آقای دکترمصدق رسیدگی واستفسارمیکردوبعدازآن یا ...

س ـ که تصمیم دسته‌جمعی لابد گرفته بشود .

ج ـ یا خودایشان دستور میدادند ووزرا را متقاعد میکردند ویا خودا وبه توضیح وزرا متقاعد میشد . هیچ وقت جریان به این صورت نبودکه درمقابل وزرا اعمال دیکتاتوری بکند . بسیاری از مسائل هم آن زمان چه راجع به امورفرهنگ وچه راجع به اوقاف بود که بنده تصمیم میگرفتم وعمل میکردم وبعد به ایشان گزارش میدادم وایشان نیز تأیید میکردند . یا گاهی بعضی نکته‌ها را خودایشان به بنده گوشزد میکردند ومن البته رعایت میکردم .

س ـ چه کسانی بیش از همه مورداعتماد دکترمصدق وبا او نزدیک بودند ودکترمصدق درباره‌ی امور با آنها مشورت میکرد ؟

ج ـ در اوایل امرفردی که خیلی به دکترمصدق نزدیک بودومصدق اورا مثل فرزندخودش عزیز میداشت حسین مکی بود . هیچکس مانندمکی به مصدق نزدیک نبودوبرگشت او ازمصدق عینا " مانندبرگشت فرزنداز پدرش بودووا قعا " هم ضربت روحی بزرگی برمصدق وارد آورد . دردوره‌ی اخیرشخص دیگری که خیلی درمصدق آثرداشت حسین فاطمی بود . خوب ما هاهم یعنی بنده ، دکترعبدالله معظمی ، مهندس حسیبی ، دکترشایگان ، جهانگیر حق شناس ومهندس رضوی ودیگران به سهم خودمؤثروجزء مشاورین او بودیم ولی نه اینکه صددرصد حرف شنوی از ما داشته باشد . درمسائل مربوط به نفت بخصوص همیشه ما را احضار میکردوما آنجا می نشستیم وپیشنهادی یا تا مه‌ای که آمده بودمطالعه وبحث میکردیم ، جوابی که باید داده بشود تهیه میکردیم ویا گاهی درباره‌ی مشکلات درباره مجلس با ما مشاوره میکرد . گاهی که هندرسن سفیرآمریکا با او مذاکره میکردما دراتاق دیگرمشغول مشاوره بودیم ـ یک بار ویا دوبار هم ما را با او روبروکرد . بخاطردارم که یک بار هندرسن به ما گفت فرصت دارد از دست شما خارج میشود . مصدق البته سوء ظن هم به اشخاص داشت ولی تا موقعی که این سوء ظن درنظرش به ثبوت نرسیده بوداز صداقت نسبت به افرادی که با او کارمیکردندمطابقه نداشت .

س ـ راجع به حسین مکی که گفتید من یادم هست وقتی که حسین مکی از آمریکا برگشته بود خلیل ملکی درهمان کلوب حزبشان یک جلسه‌ای تشکیل دادبرای ایشان که درآنجا صحبت

بکنند ودرمقابل حقا را زا یشان تقاضا کردکه با دکترمصدق مخالفت نکنند وبه ا وگفت ،
" صلاح شما نیست که با این پدرپیرملت مخالفت بکنید." من یادم هست که درهمان جلسه
خلیل ملکی پشت بلندگوگریه کردواین را من درتأ ییداین صحبت شما دارم عرض میکنم
که فرمودید حسین مکی چقدربه دکترمصدق نزدیک بود.
آیا وزرای دکترمصدق هیچ نوع شرفیابی خصوصی با شاه داشتندکه ازشاه دستوراتی
بگیرند؟ مثلا" وزیرجنگ یا وزیرامورخارجه یا وزیرکشوریا حتی رئیس ستادارتش
اینها بطورخصوصی هم شرفیاب میشدند ودستوراتی ازشاه میگرفتند؟
ج – درمدتی که بنده وزیربودم بخاطر ندارم که پیش شاه رفته باشم. بخاطرهم ندارم که
وزرای دیگررفته یا نرفته باشند. ولی بعید نمیدانم که وزرائی مانندوزیرجنگ و
وزیرخارجه با اطلاع دکترمصدق گاهی پیش شاه رفته باشند اما اطلاعات دقیقی دراین
خصوص ندارم. معمولا" وزرا با شاه ارتباط شخصی نداشتند وارتباط دولت با شاه
بوسیله مصدق بود، ولی بعدا" که بنده وزارت نداشتم ووکیل مجلس بودم یکروزکه روز
سلام بودبخاطردارم که ما برای سلام درصف وکلاء ایستاده بودیم وبنده هم تازه ازلاهه
برگشته بودم وقتی که شاه جلوی صف ما آمدنگاهی بمن کردوگفت ،" ما را فراموش کردید؟
مدتی است شما را نمی بینم." ومن بعدا زآن به دیدن شاه رفتم. دردوره ی وکالتم یکبار
یا دوبارشاه را دیدم وبیش ازپیش ازدیدارخودم با ایشان مأیوس میشدم. برای اینکه
احساس میکردم که شاه آن خوشروئی وآن حالت صفا وصداقت پیشین یعنی دراوایل جنگ
بین الملل را نداردوخودداری میکند ازاینکه خودش را جلوی من بازکندوهمینطورمظنون
است که من باطن دلم رأ برای اویا زنمیکنم بنابراین با مسائل کوچک ومسائل انحرافی
وقت میگذرانید. مثلا" وقتی من به دیدن اورفته بودم به ناگهان گفت ،" برای جنگلها
چه فکری کرده اید؟ " خوب این یک سئوال انحرافی بودکه باکارمن ودرگیریهای سیاسی
روزهیچ ارتباطی نداشت. من آنجا به شاه محترما" تذکردادم راجع به استقامتی که
دراین نهضت ودراین امرملی شدن نفت وادامه کارنهضت ملی لازم است داشته باشیم و
گفتم افرادضعیف ومرموز ووابسته ای وجوددارندکه ایجادضعف وتگرانی وتفرقه میکنند
اعلیحضرت باید مراقب این دسیسه ها باشند. شاه ازحرفهای من ناراحت شد. بعضی از

وکلای دیگر مجلس بخصوص آنهائی که جزء مخالفین مصدق بودند محرمانه حتماً" با شاه ارتباط داشتند.

س ـ نظر دکتر مصدق درباره‌ی مجلس بعنوان یک نهاد در مملکت چه بود؟ چه نظری نسبت به مجلس داشت؟

ج ـ شما میدانیدکه مصدق همیشه میگفت ،" هربلائی که برسراین مملکت آمده ـ این را چندین بار گفت ـ درمواقعی بود که مجلس وجودنداشت ." او از تعطیل مجلس و از نبودن مجلس فوق العاده نگران بود. ولی از مجلس هفدهم که ما بودیم با اینکه اکثریت داشت ولی بعلت کارشکنی وصف آرائی که مخالفین میکردندو تحریکاتی که شاه دربین آنها میکرد روحیه‌ی فوق العاده عصبی وناراحتی پیدا کرده بود چون یکبار درابتدای تشکیل آن مجلس اکثریت مخالفی علیه او بوجود آمده و به قوام السلطنه رأی تمایل داده بودند او همیشه نظرش این بود اکثریتی که ما الان داریم اکثریت واقعی وثابت نیست وعده‌ای از افراد این اکثریت درباطن با حکومت او مخالفت دارند و در موقع خودش مخالفت خودشان را بروز خواهند داد. بنابراین با وجود عقیده‌ی ثابتی که داشت که باید مجلس همیشه برای اداره‌ی امور مملکت باشد و هرپیش آمدبدی که شده درمواقعی بوده که مجلس وجود نداشته وبا اینکه معتقد بود حتی یک مجلس بدیعنی مجلسی که به آن صورت متنفذین محلی انتخاب بشود باز از نبودن مجلس بهتر است . با همه‌ی اینها که اساس فکرش بود وضع مجلس هفدهم وجریاناتی که پیش آمد او را مجبور کرد که با رفراندومی آن مجلس را تعطیل بکند ولی این رفراندوم بهیچوجه به این معنا نبود که او میخواست بدون مجلس حکومت بکند. بنده بخاطر دارم وقتی که رفراندوم صورت گرفت درحضور آقای دکتر مصدق صحبت شد که به شاه بنویسندکه رأی مردم را درباره‌ی انحلال مجلس بوسیله‌ی فرمانی تأیید بکنند. بنده درآنجا به آقای دکتر مصدق عرض کردم که احتیاج به چنین فرمانی نیست گفت ،" چکار بکنیم؟" گفتم شما مرقوم بدارید در این موقع که ملت رأی خودش را اظهار داشته و بنابر آراء مردم مجلس منحل شده مستدعی است برطبق قانون اساسی فرمان انتخابات جدید را صادر بفرمائید. وقتی که ایشان این فرمان را بدهند تأیید انحلال مجلس است . ایشان فوراً " حرف بنده را تصدیق کردند

ونامه‌بهمین صورت به‌شاه نوشته‌شد. مصدق گفت،" آقا ببینید، مشورت همیشه مفید است." وشاه‌جوابی به‌مصدق نداد.

س ـ آیا این روابط ومسائل و مشکلات بین قوه‌ی مجریه‌وقوه‌ی مقننه‌که مجلس شورای ملی باشد هرگزدرهیئت دولت موردبحث قرارمیگرفت؟

ج ـ شما میدانیدکه‌درکابینه اول دکترمصدق آنهائی که‌کارشکنی درکارقوه‌مجریه‌یعنی دولت میکردند افرادی مانندجمال امامی بودندکه البته‌کارشکنی های آنها درهیئت دولت موردبحث قرارمیگرفت. به‌علاوه دربرابر توطئه‌های آنها مانمایندگانی مانند مکی ودکتربقائی ودکترشایگان وغیره‌داشتیم که‌ازعهده‌ی آنها بخوبی برمیآمدند ودر مواردلازم موردمشاوره‌ی دکترمصدق قرارمیگرفتند.

دردوره‌های بعدهم‌که بنده‌وکیل مجلس بودم باوجوداین همیشه درجریان مشاورات دکتر مصدق وروابط اوبامجلس قرارداشتم وهم چنین رفقای دیگرمادکترمعظمی که‌نایب رئیس ورئیس مجلس بود دکترشایگان،مهندس رضوی ، محمودنریمان ، مهندس‌حسیبی وغیره هم ... ... ن مذاکرات ومشاورات بودند. دکترمصدق بعلاوه روگردان نبود که‌با افر... ...یری ازنمایندگان مجلس که‌جزء فراکسیون مانبودند وحتی باوی مخالفت داشتندارتباط پیدا کند.

س ـ آقای دکترسنجابی اگربخواهید بطورکلی قضاوت بکنید آیا مجالسی که‌بعدازجنگ بین المللی دوم درایران تشکیل شدندنقشی درواقع درتنظیم وتصویب قوانین داشتند یا نه‌بحثهائی که‌درمجلس دراین رابطه‌میشد فقط یک چیزنمایشی برای خوش‌آمدمردم بود؟ اگرلطف بفرمائید یک چندتامثال دراین زمینه برای مابگوئید. نمیدانم کاملا" منظورم را روشن کردم؟

ج ـ نخیرکاملا" منظوررا نفهمیدم.

س ـ من میخواهم بفهمم که‌آیا درواقع مجلس دراین دوره بعنوان یک نهادمشروطیت وظیفه‌اش راانجام میداد؟

ج ـ ازچه‌دوره‌ای ؟

س - از بعد از جنگ بین المللی یعنی از بعد از پایان دیکتاتوری رضا شاه، بعد از دوران دیکتاتوری بیست ساله وقتی که مجالسی بوجود آمدند مثلاً بگوئیم از سال ۱۳۲۰ به بعد مجالسی که بودند آیا این مجالس واقعاً "نقششان را در تعیین و تنظیم و تصویب قوانین اجرا میکردند یا نه بحثهائی که در این رابطه در مجلس میشد فقط برای خوش‌آمد مردم و یک جریان نمایشی بود؟

ج - عرض کنم شما که تاریخ ایران را خوب میدانید، پارلمانهائی که انتخاب میشدند متأسفانه نمایندگان واقعی مردم نبودند وغالباً "از متنفذین محلی با صوابدید دولت و با مداخلات دولت مرکزی و مداخلات فرماندارها ن و مأمورین ارتش و شهربانی محل و با تحت نفوذ قرار دادن مالکان و زمینداران و با آراء ساختگی انتخاب میشدند و وکلا نمایندگان مردم نبودند بلکه برگزیدگان دولت بودند. حتی بعد از شهریور بیست هم مثلاً" در دوره‌ی سیزدهم وکلا همانهائی بودند که رضا شاه انتخاب کرده بود. در دوره‌ی چهاردهم نیز نمایندگان شهرستانها غالباً " به همان صورت غیرواقعی سابق انتخاب شدند با این تفاوت که در این دوره ایران تحت اشغال نیروهای انگلیسی و روسی بود و آنها در برگزیدن نمایندگان دخالت داشتند چنانکه چندین نفر از توده‌ای ها در مناطق تحت اشغال روسها انتخاب شدند و با زبا این تفاوت که انتخابات شهرتهران بالنسبه آزاد بود و جمعی از ملیون مانند دکتر مصدق و مهندس فریور و غیره انتخاب شدند.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : هیجدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۱۶

ودیگر اینکه دولت چه درزمان رضا شاه وچه بعد از آن قبول نداشت که احزاب سیاسی در مملکت بوجود بیایند واحزاب در امور پارلمانی و انتخاباتی فعالیت بکنند بطوریکه نمایندگان پارلمان دارای عقاید ومسالک سیاسی واجتماعی وپیرو انضباط های حزبی باشند. طبیعی است وقتی که انتخابات به این ترتیب صورت بگیرد مشروطیت وحکومت ملی ودموکراسی به معنی واقعی وجود ندارد. با همه‌ی اینها از دوره‌ی سیزدهم که قدرت رضا شاه زایل شد نمایندگان هرچند بهمان طریق انتخاب شده بودند عده‌ای از آنها مثلا" تا آنجائیکه به خاطر دارم امیرتیمور کلالی ومحمدرضا تهرانچی کم وبیش تمایلات مردم را منعکس میکردند وبی تأثیر هم نبودند. درمجلس چهاردهم نیز اقلیت به رهبری دکتر مصدق دربسیاری از موارد مانع دسیسه‌های سیاست های خارجی وکارگردانهای آن شد واقلیت مجلس پانزدهم توانست دربرابر قرارداد خائنانه گس - گلشائیان مقاومت کند. اینها نمونه‌های همان مجالس بد بودند که بقول دکتر مصدق بودنشان باز بهتر از نبودن مجلس است. از این جهات بر رژیم پارلمانی ومشروطیت ایران اعتراض وارد نبود، به عمل واجرای آن که دردست حکومتهای دیکتاتوری بود وپارلمانهای ناشایسته‌ای بوجود میاوردند اعتراض وارد بود.

س - شما خودتان که وزیر بودید آیا احساس میکردید که درمقابل مجلس شورای ملی مسئول - بایستی حساب پس بدهید وپاسخگو به مجلس باشید؟

ج ـ درهمان مجلس شانزدهم که بنده وزیر شدم با آنکه قاطبه نمایندگان شهرستانهای آن به همان کیفیات غیرقانونی انتخاب شده بودند با زبنده به مقام مجلس احترام میگذاشتم وهرگاه از طرف نمایندگان اشکالی میشد به اشکالات آنها جواب میدادم. مخصوصا " بخاطردارم که وقتی توطئه ای درمجلس سنا چیده بودند برای اینکه دانشگاههای شهرستانها را تعطیل کنند و آقای دکتر صدیق اعلم را هم نامزد این کار کرده بودند که بگویند تأسیس آنجا دانشگاه وشرایط لازم برای آن حتی در تهران هم بحدکافی نداریم وبنابراین دانشگاههای شهرستانها باید تعطیل بشود. بنده ضمن سخنرانی تندی به او جواب دادم وگفتم این دولت محال است حاضرشودکه یکی ازدانشگاههای شهرستانها را تعطیل بکند ومن به جنابعالی وعده میدهم که دولت در نظردارد علاوه برجاهائی که اکنون دانشگاه دارد درمراکزدیگری هم اقدام به تأسیس دانشگاه بکند ومجلس هم با اکثریت تمام با نظرمن موافقت کرد. بخوبی بیاد دارم یکی از نمایندگان که برخاست ودرتأیید بیانات من صحبت کرد تدین وزیراسبق فرهنگ بود. دکترمصدق مخصوصا " اصرار داشت که وزرای کابینه اش نسبت به مقام مجلس و نمایندگان با احترام رفتار کنند. باز بخاطر دارم که یکی از وزرای کابینه اول مصدق یعنی آقای مشار یکروزدرمجلس به فرامرزی نماینده ی مجلس توهین کرد ودرباره ی او کلمه ی شانتاژ بکاربردکه موجب آشفتگی مجلس گردید. وقتیکه گزارش این جریان به اطلاع دکترمصدق رسیدنا راحت شدوبه وزیرکابینه اش سخت پرخاش کردو ازفرامرزی معذرت خواست. بهمین جهت کارگردانان وبه اصطلاح متولیان آنوقت مجلس که امثال دکتر طاهری وملک مدنی بودند، برحسب ظاهربه حکومت مصدق که موردتأیید ملت بود حرمت میگذاشتند. مصدق هیچوقت بی اعتنائی به مجلس نمیکرد. وقتی که جمال امامی مصدق را موردا عتراض قرارمیداد وتوهین میکرد دکترمصدق به مجلس میآمد ودرحدودیکساعت، یا دوساعت با دلیل واستدلال واستقامت صحبت میکردوبه اعتراضات آنها یکی یکی جواب میداد وآنها را ساکت میکرد. منظوراینستکه مصدق بی اعتنا به مجلس ورأی مجلس نبود.

س - وقتی که شما وزیربودید عکس العمل شما نسبت به مطالبی که مطبوعات درباره ی شخص شما ودرباره وزارتخانه ی شما منتشرمیکردندچه بود؟

ج - دروزارت من مطبوعاتی که با من سرلطف نداشتند بعضی از روزنامه های مربوط به حزب توده بودند وروزنامه ای که آقای درخشش درآنموقع منتشرمیکرد .

س - مهرگان ؟

ج - بلی مهرگان بود . بالنها بعدحق شناست که خودهمین آقای درخشش آمدوازمن معذرت خواست وگفت ، " مرا فریب دادند ووادارکردندکه آنها رابنویسم ودکتربقائی عامل این کاربود ." آن زمان بحبوحه ی نفوذ ومحبوبیت بقائی بود میدانیدکه در آن زمان دکتربقائی ومرحوم خلیل ملکی با هم دریک حزب بودند ، من همانموقع به حزب زحمتکشان آمدم ویک سخنرانی کردم که خلیل ملکی درآنجا یمن احترام بسیارگذاشت با اینکه موقعی که اودرحزب توده بود من با اوبرخوردی پیداکرده بودم یعنی درهمان دوره چهاردهم مجلس که من رئیس دانشکده حقوق بودم مرحوم خلیل ملکی سفری به انگلیس کردودرآنموقع حزب توده درمیان جوانان دانشگاهی طرفدارزیادداشت ویک عده ای ازجوانان دانشکده حقوق ازایشان دعوت کردند که دردانشکده برای آنها سخنرانی کند . من پذیرفتم وسالن رادراختیار آنها گذاشتم وخودم هم درپای سخنرانی اوشرکت کردم . اوراجع به دموکراسی شرق ودموکراسی غرب سخنرانی کرد . درضمن صحبت ها ونکته سنجیها یش دانشجویان به هیجان میآمدندوبرایش دست میزدند . چون من واستادان دیگرساکت نشسته بودیم یکمرتبه به من اشاره واعتراض کرد ،" شما چرادست نمیزنید؟ این صف اول چرادست نمیزنند؟ صف ها ازهم جداست ." ولی درحزب زحمتکشان وبعددرنیروی سوم اوهمواره نسبت به من دوستی وهمراهی داشت وهرگز برخورد نامناسبی با یکدیگرپیدانکردیم .

س - آقای ملکی همیشه به شما خیلی علاقمندبودند ، من این رادقیقا" بخاطردارم . بطور کلی نظرشماراجع به رفتارمطبوعات درآن زمان چه بود؟

ج - روزنامه هائی که درآنموقع انتشاروسیعی داشتندیکی روزنامه اطلاعات بود ، یکی

روزنامه کیهان بودویکی هم روزنامه باختر امروز ودربعضی مواقع تاحدی هم شاهد روزنامه‌ی دکتربقائی . روزنامه‌های دیگرمثل روزنامه‌ستاره، روزنامه‌خلیلی مدیر اقدام گاهی منتشرمیشدگاهی نمیشد، روزنامه‌کشورمتعلق به‌جلالی نائینی وروزنامه‌ی داد عمیدی نوری اینها روزنامه‌های مؤثری نبودند. روزنامه‌حزب ایران هم وجود داشت ولی شماره انتشارات آن محدودبود. درآن زمان روزنامه‌های بزرگ تجارتی یعنی کیهان واطلاعات بظاهر با مصدق همراهی داشتندولی درباطن یا دربار وبا سیاستهای دیگرمربوط ومخالفان محیل و مزوربودند. ولی مصدق همیشه سعی داشت که ازآنها استفاده‌کند، به‌همین جهت درهمه‌ی مسافرتهای خارجی که‌ما به‌شورای امنیت و لاهه‌کردیم ، عباس مسعودی ونماینده روزنامه‌کیهان راهمراه خودمیآورد. درمطبوعات آن زمان روزنامه مؤثروکوبنده‌وتاریخی روزنامه باختر امروز مرحوم دکترفاطمی بود.

س- نظرخصوصی دکترمصدق درباره‌ی بناطلاح ابرقدرتها مثل دولت روسیه ودولت انگلستان ودولت آمریکا چه‌بود؟

ج - مصدق میخواست با دولت شوروی واقعا" روابط همجواری دوستانه مسالمت‌آمیز داشته باشدوکاملا" معتقدبودکه‌درایران نبایداقدام تحریک‌آمیزی علیه‌شوروی صورت بگیرد وایران نباید هیچ اقدامی بکند که‌بنفع ابرقدرت دیگری درمقابل شوروی وبرضد شوروی باشد، این روش ثابت سیاسی اوبود. ولی به‌این موضع بسیارمعقول ومشروع وصیمانه اوشورویها آنطورکه‌بایدمتأسفانه‌جواب ندادند، باوجوداین مصدق هیچوقت ازاین روشش منحرف نشدباآینکه آنها هیچ کمکی وهمراهی سیاسی واقتصادی درکارمصدق نکردند. ازطرف دیگر مصدق عامل اصلی اختلافات وعامل اصلی تحریکات وعقب‌ماندگی ایران راسیاست استعماری انگلیس میدانست ولی بدون اینکه دشمن انگلستان باشد. اومکرردرمجلس ازرژیم مشروطیت انگلستان وازدموکراسی آن کشور تجلیل میکرد ولی ازسیاست استعماری آن دولت ، ازسوابقی که باایران داشته و تجاوزات وتحمیلاتی که‌برملت ایران واردآورده‌واکنون نیزحاضرنیست ازروش گذشته‌ی خودعدول کندوازشرکت نفت انگلیسی که‌مهمترین منبع درآمدملی این کشوررا سرقت

کرده است بسیار نا راحت بود و رسالت ملی خود میدانست که به آن وضع پایان بدهد. از طرف دیگر کوشش دکتر مصدق برای این بود که آمریکا را متوجه کند که اولاً بدخواه و دشمن انگلستان نیست و خواستار این هم نیست که آمریکا از ایران علیه انگلیس ها حمایت و طرفداری کند، بلکه میخواست حقانیت ایران را به آمریکائیها نشان بدهد و برآنها ثابت بکند که هم بنفع انگلستان هست و هم بنفع آمریکا و هم بسود جهان که ملت ایران بحق قانونی خودش برسد و مداخله ای در امور او نشود و ایران بتواند با استفاده از منابع سرشار روی پای خودش بایستد و بسیار علاقمند بود که با آمریکا روابط صمیمی و دوستانه داشته باشد. مخصوصاً " در دوره ی حکومت دموکراتها که از فوق العاده این امیدواری را داشت و از ترومن و از آچسون و مگی بعنوان دوست یاد میکرد. ولی متأسفانه آمریکائیها هم بعدا م سیاست خشک وخشن انگلیس ها بخصوص بعداز سرکار آمدن چرچیل و آیزنهاور افتادند و توجهی که میبایست به تقاضاهای مشروع ایران که مصدق نماینده اش بود نکردند و بالاخره کار بجائی رسید که آمریکا از نظر انگلیس تبعیت کرد و وارد عمل جنابت آمیزی در ترتیب توطئه کودتای مشترک انگلیسی و آمریکائی علیه مصدق شد. و بعداز سقوط آن ایرانی وطندوست و آزاده هم تا حدودی که ممکن بود در داخل مملکت خودشان تبلیغات ناروا علیه او برپا داختند بعنوان یک بیمار مفلوج زیر پتو خوابیده و بعنوان یک آدم افلیج در از قد و لاغر اندام تا شده و بی فکر و بی اراده از او یاد کردند. بعنوان کسی که با توده ایها لاس میزده و راه گشا برای نفوذ توده ای ها و کمونیست ها و شورویها در ایران و خاورمیانه بوده است. تمام این ناسزاها و تهمتها برای تجویز و توجیه عملیات ناروای خودشان در برابر مردم آمریکا بود و الا همان آچسون که این حرفها را نسبت به مصدق میگفت در موارد دیگر علناً " تصدیق کرده است که او کمونیست نبوده و بهیچ وجه هم مایل نبوده که با کمونیست ها همکاری و همراهی داشته باشد.

س - آیا بنظر شما در آن گروه بندی که در آن زمان در بین ابرقدرتهای جهانی بود و آمریکائی ها در جریان گرفتاری جوزف مکارتی و وحشتی بودند که کمونیستها همه جا را

دارند میگیرند، فکرنمیکنید که درآن موقعیت دکترمصدق یک کمی زیاده از حدبه حزب توده آزادی داد وخود این عمل مقداری زیادی باعث وحشت زده کردن آمریکائی ها ودر نهایت تصمیم آنها به برانداختن مصدق شد که این موضوع را آیزنهاور هم درنطقی که درکنفرانس گاورنرهای آمریکائی درسال ۱۹۵۳ یکماه قبل از سقوط دکترمصدق درسیاتل واشنگتن برگزار شده بود عنوان کرد وبه‌اسم "دکترمصدق را آورد. فکرنمیکنید دکترمصدق یک کمی زیاده‌روی کرده است درباز گذاشتن دست حزب توده درآن زمان ؟

ج - مصدق توده‌ای ها را خوب میشناخت . یکوقتی خودا وبمن گفت ،" من سه‌بار رسوار توده‌ای ها شده‌ام ." من درست نمیدانم آن سه‌بار کی بود ولی معلوم است که یعنی من آنها را به‌کارهائی وادار کردم که مطابق سیاست ونظر من بوده است . ولی هیچوقت او جانبدار وطرفدار آنها نبود وهمیشه هم مراقبت داشت که آنها اعمال خرابکاری وآشوب درداخل مملکت نکنند. اما از صفات برجسته‌ی مصدق دموکرات بودنش بود وبعلت دموکرات بودنش اونمیتوانست آزادی احزاب را زایل بکند. توده‌ای ها از روز اول دشمنی ودرروزهای بعدمنافقی با مصدق کردندوهمیشه بدخواه مصدق وبدخواه نهضت ملی ایران بودند. ولی مصدق بنا برروش دموکراتیکی که داشت اقدامی برای از بین بردن آنها از طریق سرکوب نکرد. الان من به‌شما توضیح دادم که ما یکوقتی با نمایندگان احزاب که از آن جمله مرحوم خلیل ملکی هم بودپیش ایشان رفتیم وگفتیم که جای تظاهروقدرت نمائی درخیابان ها نیست . گفت ،" اینکار را که من بصورت دیکتاتوری نمیتوانم بکنم باید از راه قانون باشد." البته توده‌ای ها خیلی افراط کردند ولی آنچه که بیشترمهم بود تبلیغات خارجی ها بود که بال وپرتوده‌ای ها را وسیع وعظیم و مؤثروخطرناک نشان میدادند. درواقع خطری از جانب حزب توده متوجه مملکت ایران نبودومحال بودکه‌توده‌ای ها بتوانند وضع را دگرگون کنند مثلاً" یا درانتخابات ویا از طریق انقلاب وکودتا قدرت بدست بیاورند. این فقط یا برای توجیه همان عملی بود که کودتا چیان ایران به‌دستیاری خارجیها علیه نهضت وحکومت ملی کردند که‌چنین

وانمودمیکردند که‌یلی ایران به‌لب پرتگاه رسیده ونزدیک بودکه‌حکومت کمونیستی بر ایران مسلط بشود . اینها یکلی دورازواقعیت است . البته توده‌ای ها وجودداشتند، حضورداشتند خیلی هم منافق ومخالف با مصدق بودند ولی خطری نداشتند. یعنی اگر میخواستنددست به‌عملیاتی بزنندکه‌تحریک آمیز وآشوب گرانه باشد مصدق با نهایت آسانی آنها را سرکوب میکرد .

س ـ حتی با داشتن آن سازمان افسری ؟

ج ـ بله حتی با داشتن آن سازمان افسری . آن سازمان افسری هم چیززیادی نبود. چیزی بودکه بزودی دستگاه شاه هم توانست آنها را ازبین ببرد.

س ـ هرگزشما ازدکترمصدق شنیدیدکه‌تمایل نشان داده باشد راجع به‌مثلا" توزیع ثروت ویا نظری نسبت به‌مالکیت خصوصی داده‌باشدوهمچنین نسبت به‌قدرت روحانیون .واصولا" نظرخصوصی ایشان درباره‌ی این مسائل چه‌بود؟

ج ـ دکترمصدق درموضوع کشاورزها بفکراصلاحاتی افتادوقوانینی هم وضع کرد. از آن جمله‌یکی ازمقرراتش این بودکه بیگاری راکه‌درایران متداول بودملغی کردوازجمله با زمقرراتی برای تشکیل انجمن های ده‌وسازمانهای روستائی وضع کردونظرش این بودکه مقرراتی برای محدودیت مالکیت برقراربدارد. ولی مصدق مخالف مالکیت نبود میخواست مقرراتی وضع کندکه‌رفاه بیشتری برای کشاورزان بوجودبیاید ووسائل تعلیم وتربیت وبهداشت آنها راتأمین کندولی مجالی برای این کارها نیافت .

درباره‌ی روحانیت مصدق یک ایران شناس بزرگ بود ازنقش وتأثیرروحانیت درجامعه ایران اززمان صفویه تااواخر دوره‌ی قاجاریه ودرنهضت مشروطیت ایران بخوبی واقف بودوروحانیون بزرگی راکه به‌مشروطیت ایران کمک کرده بودند به‌نیکی یادمیکردو همچنین ازمبارزات آقای کاشانی دردوران اشغال ایران تقدیرمینمودونامه‌های او را چندین بار درمجلس قرائت کردوتا زمانیکه اوازدرمخالفت درنیامده بودباوی دوستی داشت . چون درآن زمان بعضی ازافراد نسبت به‌آیت الله بروجردی توهین میکردند مصدق ازاختیارات خوداستفاده کردوقانونی مقررداشت که‌برطبق آن توهین به‌مرجع

مسلم تقلید جرم شناخته شد. وهمچنین جامعه روحانیت اصلاح طلب ووطندوست تهران از افرادپشتیبانی میکرد. از طرف دیگر مصدق توجه داشت که سیاستهای استعماری با بعضی از شخصیت ها ومقامات روحانی ارتباط دارند. خلاصه با همه احترامی که نسبت به روحانیت داشت معتقدبودکه آنها نباید درامورعرفی واداری واجرائی مداخله کنندو روحانیت به عنوان مقام وسازمان دینی باید ازسیاست جدا باشد.

س ـ بطورکلی اصلاحات داخلی که درزمان دکترمصدق شدشما میتوانیدکه یک توضیح مختصری برای ما بفرمائید.

ج ـ شما میدانیدکه امکانات برای مصدق وجودنداشت. بودجه ما غیرکافی بود. ارزی در اختیارنداشتیم ، بزحمت صادرات وواردات ما کفایت میکردوارزی که با آن بتوانیم اصلاحات اقتصادی وعمرانی واحتیاجات دولت را برآورده بکنیم نداشتیم. تنها ارزی که وجودداشت همان بودکه ازمجرای اصل ۴ بصورت قطره چکان گاهگاهی یک چیزی می ـ دادند. مخارج عمده ی شرکت نفت هم که تعطیل شده بود با کارگران آن سربارمخارج دولت شده بودکه ماهی مبلغ هنگفتی بدون اینکه عایداتی ازآن بدست بیاید صرف نگاهداری کارگران ومؤسسات آن میشد.

با این کیفیت وسائلی که بشوددراموراقتصادی ودرامورارتباطی ، راه سازی وامور ساختمانی وصنعتی وتجارتی اقدامات مؤثرواساسی کرد فراهم نبود. حتی بنده درموقع وزارتم مبلغ ده میلیون تومان اعتبار اضافی برای وزارت فرهنگ گرفتم ولی چون پول وجودنداشت آن را هم نتوانستندبپردازندوما برای مخارج جاری فرهنگ دچارمضیقه بودیم بطوریکه ناچاربودیم ازهرگوشه ای که ممکن بشودازمخارج بکاهیم وبا صرفه جوئی ادارات را بگردانیم. دراین اواخر بخصوص حکومت مصدق درفشار اقتصادی فوق العاده بود. با همه ی اینها دردوره ی اوتجارت صادرات وواردات ایران تعادل پیدا کردوبرای اولین بار بعلت کوششی که ازطرف دولت برای توسعه ی صادرات به عمل آمد، صادرات ایران برواردات آن چربید ونه تنها ازعهده ی پرداخت مخارج ارزی واردات برآمد بلکه تا اندازه ای هم ارزاضافی برای مخارج دیگربدست آوردیم.

ولی درآن گرفتاری ها ودرآن اشتغالات واشکالات که وجودداشت با نبودن منابع درآمد وبا تعطیل صادرات نفت انتظار اینکه بشود یک کار عمده ومؤثرونمایان کرد واقعاً " وجودنداشت وهمینکه مصدق میتوانست چرخ مملکت را بچرخاند ومملکت رانگه دارد خود معجزه بود درتمام آن مدت مصدق فقط سیصد میلیون تومان اسکناس تازه منتشرکردکه آنهم بصورتی عاقلانه انتشاریافت ومصرف شدکه کوچکترین اثری درتورم وافزایش قیمتهای ایران نکرد .

س ــ آقای دکترسنجابی ماقبلاً راجع به حزب ایران یک مقداری صحبت کردیم ومن میخواستم اینجا فقط یکمقدارصحبتهای دیگری شما بفرمائیدکه درواقع مربوط میشود به جزئیات حزب ایران . اول اینکه میخواهم بفرمائید که آیا حزب ایران دارای یک شورا یا یک کمیته‌ی مرکزی بود؟ اگربود چندعضوداشت وآنها چه کسانی بودند؟

ج ــ بله حزب ایران هم یک شوراداشت وهم یک کمیته‌ی مرکزی . درکمیته‌ی مرکزی آن به مرورزمان ودرطی سالها تغییراتی داده میشد ولی افرادی که دراین اواخرتقریباً " بطورهمیشگی بودند الهیار صالح ،بنده ، زیرک زاده ، مهندس بیانی ، مهندس حقشناس ومهندس حسیبی بودند ، محمدپورسرتیپ گاهی بودوگاهی نبود ، دکترعالمی گاهی بود وگاهی نبود وافراددیگری که ممکن است الان بنده بخاطرنداشته باشم .

س ــ شاپوربختیار نبود؟

ج ــ شاپوربختیار هیچوقت درکمیته‌ی مرکزی وحتی درشورای حزب هم نبود ،تا آنجا که من اطلاع دارم عضویت او درحزب درسالهای اخیریعنی دردوران دکترمصدق صورت گرفت .

س ــ اعضای کمیته‌ی مرکزی وشورا انتخاب میشدند؟ واگرانتخاب میشدندترتیب انتخاب شدن آنها چطوربود؟

ج ــ حزب ایران ابتدا ازهمان افرادی که داوطلب ومؤسس حزب بودندتشکیل شد و یکعده‌ای درآن شرکت کردندوهمان عده خودشان شوری وکمیته مرکزی راانتخاب کردندکه درآن ابتدا دکترجزایری واصلان خلعتبری وصادقی وکیل آذربایجان ومهندس فریور

هم بودند. بعدکه حزب میهن هم با آنها شرکت کرد بنده وبعضی دیگرا زافرادحزب میهن درآن واردشدیم واین کیفیت ادامه داشت تا موقعی که کنگره حزب ایران درزمان حکومت دکترمصدق تشکیل شدونمایندگان سازمانهای حزب درشهرستانها ازاصفهان، ازخراسان، ازگیلان، ازشیراز، ازتبریزوازخوزستان بهتهران آمدند وبانمایندگان سازمان مرکزی کنگره را تشکیل دادندواعضای شوری وکمیته مرکزی راانتخاب کردند.

س ـ بیادمیآوریدکه چندنفردرآن شرکت کردند؟

ج ـ بطوردقیق نمیدانم ولی تصور میکنم ازصدوبیست نفرمتجاوزبودند.

س ـ بطورکلی حزب ایران حدس میزنیدچقدرعضوداشته است ؟

ج ـ زیادنداشت. حزب ایران بیشترکیفیتش مؤثر بودتاکمیت آن. یعنی یک عده روشنفکروتحصیلکرده دکترومهندس درآن شرکت داشتندوافرادآن مترقی وآزادیخواه ودموکرات بودند.

س ـ یعنی باصطلاح یک حزب الیت بود.

ج ـ بلی اگربشودچنین گفت. البته یک سازمان کارگری ویک سازمان صنفی بازاری هم داشت. ولی وسعتی راکه بتواندطبقات وگروههای اجتماعی راجلب کندوسازمان بدهد پیدا نکرد.

س ـ آیاجلسات حزب ایران بطورمرتب تشکیل میشدوچه مسائلی درآنجا موردبحث قرار میگرفت ؟

ج ـ تقریبا" مرتب تشکیل میشدومسائل سیاسی مربوط بهکارهای حکومتهای باصطلاح غیرملی یاحکومتهائی بودندکه ما باآنها مخالفت داشتیم بیشترمربوط بهاموراانتخابات وآزادی های سیاسی ویامسائل خارجی ازقبیل قراردادها ویامداخلات سیاستهای خارجی درایران ویامبارزه بااحزاب وجمعیت های وابسته بهخارجیان صحبت میشد. بعدهم کهحکومت ملی دکترمصدق شد بیشترجلساتی کهتشکیل میشد برای پشتیبانی از حکومت مصدق ومبارزه با مخالفان دکترمصدق ومعارضه باآنها وشرکت درمیتینگ ها و تظاهرات بنفع مصدق بود.

س ـ آیا حزب ایران روزنامه ارگان هم داشت ؟

ج ـ بله روزنامه ارگان هم داشت و روزنامه ای بود بنام جبهه آزادی که زیرک زاده ـ سردبیرش بود و مرتب انتشار پیدا میکرد . منتهی روزنامه کثیرالانتشاری نبود .

س ـ فعالیتهای عمده ی حزب ایران و موفقیتهائی که بدست آوردکدام بودند ؟

ج ـ فعالیتهای حزب ایران یکی این بودکه توانست درتهران عده ای از روشنفکران وتحصیلکرده های جوان درجه اول را به خودجذب کند بطوریکه وقتی حکومت ملی تشکیل شدعده ی زیادی ازآنها خودبه خود درکابینه ها شرکت کردند وبعدهم که جبهه ملی تشکیل شدعده ی کثیری ازافراد حزب ایران بعنوان شخصیت نه بعنوان نماینده حزب دعوت به شورای آن شدند . علاوه براین توانست درشهرستانها سازمانهائی بوجودبیاورد و غیرازحزب توده تنها حزبی بودکه درشهرستانها نسبتا " سازمانهای منظمی داشت . دررشت یک سازمان بسیارمنظمی داشت ، درخراسان سازمان مبارزه وفعالی داشت ، درآذربایجان ، دراصفهان ، درشیراز ، دراهواز وآبادان وسایرشهرهای مهم ایران هم سازمان داشت . دیگرازموفقیت های حزب ایران خدمتی بودکه درموردملی شدن نفت کرد .

س ـ اگراشتباه نکنم درسال ۱۳۲۱ بودکه یک انشعاب درحزب ایران به رهبری آقای محمد نخشب صورت گرفت ، ممکن است یک توضیحی بفرمائید که اصولا" آقای محمدنخشب کی بود وعلت این انشعاب چه بود ؟

ج ـ عرض کنم آقای نخشب با یک عده ای ازدوستانشان ازقبیل حسین رازی ودکترسامی وحبیب الله پیمان وافراددیگری ، شایددرحدودشصت یا هفتادنفر ، آمدند وبه حزب ایران پیوستند وعضوحزب ایران شدند وحزب ایران هم آنها را پذیرفت . درحزب اتفاقا " آنها باینده روابط خوبی داشتندومیخواستند ازوجودمن برعلیه شخصیت های دیگرحزب استفاده کنند . البته من حاضربه تفرقه افکنی ها ودودستگی ها نمیشدم . آنها درآن زمان ارتباط زیادی باکاشانی داشتندوخیلی هم خودرادارای تمایلات دینی ومذهبی نشان میدادند . حزب ایران که درجامعه اسلامی ایران فعالیت میکردمتوجه

بودکه یک رکن اساسی هویت ملی ما اسلامیت است.اما معتقدبه این نبودیم که غیرمسلمانان ایرانی نمیتوانند درحزب شرکت کنند چنانکه چندنفرزردشتی هم درداخل حزب ما عضویت داشتندوما نه برای زردشتی ها ونه برای ارمنی ها ونه برای هیچ ایرانی دیگرازجهت عقایدمذهبی مانعی درعضویت حزب نمی دیدیم ولی همه احترام به اصول اسلامی داشتیم، احترام به روحانیون ترقیخواه ملی داشتیم وبابسیاری ازآنها بخصوص دردوران دکتر مصدق مرتبط بودیم وحتی دردوران مصدق بعضی ازجلسات جامعه ی روحانیت ملی تهران درمنزل بنده تشکیل میشد. هفده هیجده نفرازروحانیون موجه آنهائی که طرفداری نهضت ملی وحکومت دکترمصدق بودندهرپانزده روزیکبارتشکیل جلسه میدادند ومن رابط آنها با حکومت وجمعیت های ملی بودم.

س- این آقایان چه کسانی بودند؟

ج- امثال آقای حاج سیدضیاءالدین حاج سیدجوادی ، جلالی دماوندی ورضوی.

س- آیت الله زنجانی .

ج- آیت الله زنجانی به منزل من نمی آمدولی ما با اومرتبط بودیم. ما با آقای شریعتمداری هم درآن زمان مرتبط بودیم چندین باربنده به دیدن آقای شریعتمداری رفتم وحتی ایشان که هنوزبه مرجعیت نرسیده بود به بازدید من آمدند. خلاصه ما به روحانیت احترام وحتی همکاری هم داشتیم ولی معتقدبه این نبودیم که روحانیون حق حکومت و حاکمیت دارند. البته هرروحانی بعنوان فردمیتواندوکیل بشود، وزیربشود، همه مقامات رااشغال بکند ولی نه بعلت اینکه رهبروولی مذهبی است. نخشبی ها موضوع مذهب راکه کسی با آن مخالفت ومعارضه ای نداشت بهانه قرارداد ند ودرداخل حزب شروع به اختلاف اندازی کردندوسرانجام ازحزب خارج شدند ولی درجریان نهضت ملی وحکومت دکترمصدق خودشان راطرفدارمصدق نشان میدادند. نخشب شخصاً " ازافراد جاه طلب بودو خودش رابه روحانیت وشعائراسلامی می بست وباکاشانی ارتباط داشت وازاین راه می خواست پیشرفت بکند. متأسفانه درغالب مواقع اوهم وسیله ی نفاق واختلاف میشد. از آن جمله بعدا " که به آمریکا آمدازافرادی بودکه با مرحوم دکترشایگان هم رقابت داشت وبه اوبی احترامی های زیادکرده بود، نمیدانم شنیدیدیانشنیدید؟

س- بله . بنده دوبارکه با ایشان درسالهای ۱۹۶۰ درنیویورک ملاقات کردم خانم ایشان هم بی حجاب بودندوحجاب با سلامی نداشتند .

حالا برمیگردیم راجع به جبهه ملی صحبت میکنیم. جبهه ملی اول راکه شما راجع به آن صحبت فرمودید وراجع به جبهه ملی دوم ، اگرحوصله داریدامروز صحبت میکنیم اگرنه موکولش میکنیم برای جلسه فردا .

ج - بهتراست برای فرداکه بتوانیم باصبروبا تفصیل درباره ی آن صحبت کنیم .

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : نوزدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهرچیکو ـ کالیفرنیا
مصاحبه‌کننده : ضیاء الدین صدقی
نوارشماره : ۱۷

ادامه مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز چهارشنبه بیست و هفتم مهر ۱۳۶۲ برابر با نوزده اکتبر ۱۹۸۳ در شهر چیکو ـ ایالت کالیفرنیا ، مصاحبه کننده ضیاء الدین صدقی.

س ـ آقای دکتر امروز قرار است که راجع به چگونگی تشکیل جبهه ملی دوم و اینکه چگونه مبارزات جبهه ملی دوم ادامه پیدا کرد و به چه دلیل منحل شد به تفصیل صحبت بفرمائید.

ج ـ انشاء الله و با میدخدا این مبحث را که از مباحث مهم تاریخ مبارزات ملت ایران است بنده لازم میدانم درباره‌ی آن توضیحاتی تا آنجا که ممکن باشد بطور تفصیل بدهم که در بایگانی شما هم محفوظ بماند.

چندین سال از حکومت کودتا گذشته بود، زاهدی نقشش را تمام کرد و با مخالفت شاه مواجه و از کار برکنار شد. مدتی حسین علا آمد و بعد حکومت به شخصی مفوض شد که در آن زمان فوق العاده مورد توجه‌ی شاه و از عوامل مستقیم و از کارگردانهای بسیار نزدیک او بود یعنی دکتر منوچهر اقبال. دکتر اقبال سالها بر سر این کار بود بتدریج که حکومت دیکتاتوری شاه و دستگاه دولت و سازمان امنیت مخوف آن ادامه می‌یافت نارضائی های مردم و معطل ماندن اصلاحات و مخصوصا " نارضائی در طبقات محروم و فقر و فاقه در میان کشاورزان روز بروز بیشتر تجلی میکرد. دولتهای خارج یعنی امریکا و انگلیس نیز که متوجه اهمیت منطقه ایران، منطقه جغرافیائی و حساس ایران در خاورمیانه بودند وضع نابسامان اقتصادی و اداری و فساد در دستگاه دربار و دولت و پارلمان و گسترش فقر

ونارضائیهای عمومی را مشاهده میکردند میدیدندکه ایران دریک موضع وموقع خطرناک برای ایجادیک کانون بلوا وشورش علیه منافع آنها قرارگرفته است بنابراین بتدریج آنها هم متوجه شدند که درمقابل تمایلات شاه که تنها منحصربه تقویت ارتش وتحکیم موقعیت استبدادی وخودنمائی وظاهرسازیهای خودش بود باید اقداماتی واصلاحاتی درمملکت شروع بشودکه این نارضائی ها را ساکت کند. کم کم نغمه ی اصلاح قانون انتخابات نغمه ی اصلاحات ارضی میان کشاورزان وهمچنین فکرتشکیل انجمن های ایالتی وولایتی وکم کردن فشارسنگین مرکزیت دولت را درا ذهان انداختند. حکومت وقت که حکومت دکترا قبال بودبا این مسائل سرگرم بودوبازی میکرد. بخاطردارم که براثر تلقین وفشارآمریکائیها طرحی دراواخرحکومت دکتراقبال برای اصلاح وضع زمین داری واصلاحات ارضی تهیه شد وانتشار پیداکردکه درواقع تنها یک ظاهرسازی صوری واسمی بودکه همه بلافاصله چه درداخل وچه درخارج متوجه فریبکاری آن شدند.

وهمینطور درموردتشکیل انجمن های ایالتی وولایتی وبلدی طرحهائی تهیه کردندکه درآنها تلویحا " حق رأی زنان پیش بینی شده بود. با اینکه چه طرح اصلاحات ارضی وچه طرح مربوط به انجمن های ایالتی وولایتی وبلدی وچه رأی زنها تماماً " صوری بود درکشوری که مردها حق رأی نداشتندوازرأی آزاد دادن محروم بودند صحبت ازرأی زنها کردن جزفریبکاری چه میتوانست باشد؟ با وجوداین همین طرحها هم ازهرطرف مورداعتراض قرارگرفتند. ملیون وآزادیخواهان آنها رافریبکاری ونا قص میدانستند. روحانیون به عنوان مخالف بودن با شریعت علیه آنها برخاستند. بنده شخصا " عکس فتوائی از آن زمان دردست داشتم که ازآیت الله های بزرگ ازآن جمله آیت الله بروجردی وحتی همین آقای خمینی ودیگران صادرشده بودکه آنها با طرح قانون اصلاحات ارضی مخالفت کردندوآنرا مخالف حق مالکیت وبنابراین مخالف قانون شرع وقانون اسلام دانستند وهمچنین باحق رأی زنها نیز مخالفت کردند. این ازجمله مسائل واموری است که همه ی ایرانیان میدانندودر روزنامه های آن زمان هم منتشر میشد. بعلاوه عکس آن اسناد با خط خودآن آقایان در خیلی جاها محفوظ وموجوداست. ولی اکنون می بینیم که آقایان حرفهای آن زمان

خودرا منکرمیشوند .

س ـ آقای دکترموضع آقای خمینی درواقع این بودکه ایشان با هرنوع اصلاحات ارضی مخالف بودند نه فقط با اصلاحات ارضی شاه . با هرنوع اصلاحات ارضی مخالف بودندبرای اینکه آنرا یکنوع دست اندازی به مالکیت وبه شرع اسلام میدانستند ؟

ج ـ بله همین طوراست .با اصلاحات ارضی مخالف بود برای اینکه آن را برخلاف قانون شرع وتجاوزبه اصل مالکیت میدانست واین جزومسائل مسلم است که اکنون از آن عدول کرده اند .

دراین زمان انتخابات دوره ی بیستم مجلس شورای ملی شروع میشد . دکتراقبال که عنوانا " ریاست حزب ملیون راداشت وحزب مردم را هم ظاهرا " آقای علم اداره میکرد .هر دوحزب ساختگی شاه بودند با وجوداین یک نوع رقابتی بین آنها ومیان افرادی که بین آنها تقسیم کرده بودندوجودداشت . ازهرطرف میکوشیدند که توجه وتمایل شاه را به سمت خودشان جلب بکنندوعده ی بیشتری وکیل درکرسی های مجلس بدست بیاورند . دراین ضمن افکارمردم هم متوجه این ظاهرسازیها وتناقضات شده بود . دولت وقت بظاهرا ینطورجلوه میدادکه انتخابات آزاداست برای آنکه مخالفان خودرا راضی وساکت کند . معروف است وشاید شما هم این مطلب را شنیده باشیدکه دکتراقبال دریک سخنرانی صریحا " اعلام داشت ودرروزنامه های آنزمان منتشرشد که بقول خودش به عصمت مادرش سوگندیادکرده که انتخابات آزادخواهدبود . ولی بهمان سوگندی که خورده بود انتخابات اوکاملا" غیر واقعی وکاملا" قلابی واستبدادی انجام گرفت که نه تنها درداخل مملکت فسادآن واضح وآشکارشدبلکه درخارج هم متوجه شدندکه چنین انتخاباتی وچنین نمایندگان مجلسی مملکت رابه شورش سوق میدهند . درهمین زمان بود که فکرتجدید فعالیت جبهه ی ملی در ذهن همکاران سابق دکترمصدق واحزاب وعناصر ملی وآزادیخواه وابسته به آن ظاهرشد . جلسات متعددی بطورخصوصی ازافراد مختلف ،بعضی اوقات درمنزل اللهیارصالح وبیشتر اوقات درمنزل سیدباقرخان کاظمی تشکیل میشدوبالاخره تصمیم گرفته شدکه ازیک عده ای ازافراد که سوابق مبارزاتشان درراه آزادیخواهی وعلیه استبداد وسوابق همکاریشان با دکترمصدق وشرکتشان دراحزاب ملی مسلم بود دعوت بعمل آیدتا باهم بنشینند و

ببینندچه اقدامی میتوانندبکنند. بالاخره این اقدام شدوهیئت اولیه ای بوجودآمدکه درواقع از شخصیت ها بودونه نمایندگان منتخب احزاب وجمعیت ها. مثلاً" عده ی قابل توجهی از حزب ایران از افرادی که سرشناس درهمکاری با مصدق بودنددعوت بعمل آمد، که از آن جمله آقای صالح، سیدباقرخان کاظمی، بنده، جهانگیرحق شناس، مهندس حسیبی، مهندس زیرک زاده ودکترشاپوربختیار بودیم. میخواهم عرض کنم عده ی افراد حزب ایران درآن شورا حتی بیشترازتناسب جمعیت آن نسبت به دیگراحزاب بود. وهمین طوراز شخصیتهای مبارزوآزادیخواه دیگردرحدود بیست نفریابیشتردرشورای اولیه شرکت داشتند. متأسفانه دراینجا باید بگوئیم که درترکیب این شورا کوتاهی وقصوری شدکه چندنفرازدوستان ورفقای ما مسبب آن بودند.

درآنوقت جمعیتی ازدوستان ورفقای مرحوم خلیل ملکی بنام جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران وجودداشت. خلیل ملکی مردی بسیاروطن دوست وآزادیخواه وپاکدامن و روشن بین وتحلیل گردرستی ازایده ئولوژی ها ومرام های سوسیالیستی وهمچنین دارای جهانبینی روشنی بود. درست است که خلیل ملکی ازحزب توده انشعاب کردوبعدهم از حزب زحمتکشان دکتربقائی انشعاب کرد وبهمین علت درباره ی اومیگفتند که خلیل ملکی متخصص درانشعاب است. ولی به تشخیص بنده این دوانشعابی که اوکرد درست وبموقع بودومیبایستی صورت بگیردومیبایستی موجب افتخار ونیکنامی اوباشد ونه موجب ایراد واعتراض براو. بنده وچندنفر ازافراددیگراز جمله کسانی بودیم که عقیده داشتیم که خلیل ملکی هم باید درشورای جبهه ی ملی شرکت بکند. ولی درآنجا عده ای جدا " باا ومخالف بودند. بنظردوستان ورفقای ما درآن زمان حتی الامکان میبایستی نسبت به پذیرفتن افرادتوافق آرائی درمیان ما باشد. با اینکه مخالفین اواکثریت نداشتند ولی موضوع اوکه یکی دوبارمطرح شد براثر مخالفت هائی مسکوت ماند. نمیدانم آیا لازم است توضیح بدهم که چه اشخاصی مخالف بودند.

س - خواهش میکنم لطف بفرمائید. بالاخره اینها میبایستی درتاریخ ثبت شود.

ج - بنظربنده افرادمؤثر درمخالفت ۵ نفربودند. یکی مرحوم کشاورز صدربود،

دیگر دکتر شاپور بختیار رسومی آقای مهندس بازرگان - که حرفهای او در آن موقع در آن شورا خیلی اثر داشت - و بالاخره دو نفر دیگر از رفقای سابق خود خلیل ملکی که از او جدا شده و جمعیت دیگری را بوجود آورده بودند و آنها دکتر خنجی و دکتر مسعود حجازی بودند.
درهمین زمان که ما شورا را تشکیل دادیم و به فعالیت پرداختیم و نشریه‌هائی منتشر کردیم ونامه‌هائی به مسئولین دولت ووزارت کشور درباره آزادی اجتماعات و آزادی انتخابات نوشتیم وحرکت وهیجانی بوجود آوردیم شاه متوجه تجدید فعالیت جبهه ملی شد. یک روز ارتشبد هدایت که مقام بالائی در ارتش داشت وظاهرا " رئیس کل ستاد بود، از طرف شاه به ملاقات بنده آمد ویکی دو جلسه با من ملاقات کرد. من به ایشان تذکر دادم که ما مخالفتی با اساس سلطنت نداریم ما مشروطه‌خواه هستیم ومعتقد به قانون اساسی و اگر اعلیحضرت انتخابات را آزاد بکنند وآزادی فعالیت سیاسی بدهند جز نفع زیانی برای ایشان وارد نخواهد بود. اما اگر بخواهند که ما از نظریات خودمان عدول بکنیم ودر طریق تسلیم واطاعت وپیروی ودنباله‌روی مثل احزاب ساختگی ملیون ومردم باشیم، این از ما بهیچوجه ساخته نیست. بنده علنی وصریح این مطالب را به ایشان گفتم. او از من دعوت کرد که خدمت اعلیحضرت برسم. گفتم اگر عرایض مرا بطور عمومی قبول دارند شرفیابی بیجا است والا بیشتر موجب رنجش خاطر ایشان خواهد شد. بخاطر دارم که درهمان زمان مرحوم خلیل ملکی که با بنده دوستی نزدیک داشت یکی دوبار بدیدن من آمد. اتفاقا " همان روزها به ایشان هم مراجعه شده وخواسته بودند که با شاه ملاقاتی بکند. من گفتم هیچ عیبی ندارد ایشان ملاقاتی کردند وبعدهم پیش من آمدند وگزارش ملاقات را دادند. او به شاه گفته بود که شما چه خطری وچه ضرری میبینید اگر افرادملی ووطن دوستی طرفدار شما باشند ومبارزه در راه آزادی واستقلال مملکت بکنند، افرادی که مردم آنها را میخواهند وپاکدامن آزادیخواه هستند طبیعی است منظور اصلی این ملاقاتها ودعوتها جدا کردن ما وتفرقه انداختن میان ما بود. پس از تشکیل شورای جبهه ملی ما بفکر این افتادیم که کمیته‌ای برای اداره جبهه انتخاب کنیم. در ابتدای کار که سازمانهای ما توسعه پیدا نکرده بود اختیار را به آقای سید باقرخان کاظمی دادیم که چهار نفر دیگر از اعضاء شورا را برای

همکاری با خودش انتخاب کندوجمعا " کمیته مرکزی موقت جبهه ملی را تشکیل بدهند . تا آنجائی که بخاطردارم چهارنفری را که ایشان انتخاب کردند بنده وکشاورزصدرومهندس بازرگان وشاپوربختیار بودیم . ازآن پس به این فکرافتادیم که محلی را برای اجتماعات تهیه کنیم . درخیابان فخرآباد یک زمین وسیع شش هفت هزارمتری بودکه یک عمارت قدیمی با یک سالن نسبتا " بزرگ وچندین اتاق داشت . ماآن محل رااجاره کردیم وچون آمادگی کافی نداشت ، حوانهای دانشگاهی ودانشجویان که آنموقع همه توجه به جبهه ملی داشتندوازدفعالیت شدندودرآماده کردن آن محل ، صاف کردن زمین و برداشتن خاک وخاشاک وبوته های هرز وتمیزکردن اتاقها کمک کردندوبالاخره اثاثیه مختصری خریداری کردیم وآنرابصورت باشگاهی درآوردیم که برای سخنرانی هاواجتماعات ازآن استفاده کنیم . درهمین باشگاه فخرآباد بودکه درسخنرانیهای هفتگی ما هزاران نفرشرکت میکردندوروزبه روز برتعداد شرکت کنندگان افزوده میشد . درهمین باشگاه بودکه ما موردهجمه‌ی تنظیم شده طرفداران شاه ومأموران سازمان امنیت قرارگرفتیم بخاطردارم روزی که ما سخنرانی داشتیم طیب چاقوکش معروف باجمع کثیری به باشگاه ما حمله آوردند وهیاهوراه انداختندوکتک کاری مفصلی کردندبرای اجتماعات دیگر چون متوجه بودیم که آنها ممکنست با آمادگی بیشتری بیایند نظم وترتیبی درکاردفاع ازخود دادیم یعنی ازدم دربزرگ تاداخل باشگاه دردوصف ازجوانان دانشگاهی وازجوانان مبارزبازاری انتخاب کردیم که هریک ازآنها یک پرچم ایران دردست داشت وپرچم ها متصل به قطعه چوبهای تراشیده ومحکم بودکه درصورت لزوم میشد چوبها راازپرچم بیرون کشید وبرای مدافعه ازآنها استفاده کرد . باردیگر که طیب با دارودسته اش آمدند مواجه با مبارزان آماده‌ای شدندوسرافکنده رفتند ودیگربرنگشتند . باآنکه دراجتماعات وسخنرانیهای ما جمعیت انبوهی ازهمه‌ی طبقات شرکت میکردند روزنامه ها خبرآنرا مطلقا " انتشارنمیدادند وحتی یک کلمه اسم ازجبهه‌ی ملی نمی بردند . بخاطر دارم که درآن زمان زنی ازفواحش معروف که اکنون اسم اورابخاطرندارم فوت کرد ودر تشییع جنازه اش جمعی ازاوباش پائین شهرشرکت کردند وروزنامه ها درباره‌ی آن یکی

دوستون چیزنوشتند.

س - شما مهوش معروف را میفرمائید که آوازه‌خوان ورقاص بود؟

ج - بلی فکرمیکنم. من درسخنرانی ام گفتم چطوراست که این اجتماعات چندهزارنفری واین سخنرانی هائی که میشود باندازه‌فوت چنین زنی هم برای جراید مهم نیست که چیزی راجع به‌آن نمی نویسندوحتی بردن اسم جبهه‌ملی هم برای آنها جزو محرمات است. با فضیحتی که درانتخابات دوره‌ی بیستم ظاهرشدناچارشدندیکه‌خودشان آن را باطل اعلام بکنندحکومت دکتراقبال هم مستعفی گردید وشریف امامی نخست وزیرشد.

درهمین زمان بودکه ما با ضایعه‌ی بزرگی مواجه‌شدیم یعنی فوت همکاروهمبارزارجمندمان محمودنریمان. بمناسبت فوت او درمسجدمجدبه‌دعوت ما مجلس ترحیمی برگزارشد چه‌درختم ووچه‌درهفته‌ی او انبوه جمعیت چنان بودکه‌مسجدوراهروها وصحن مسجدوخیابان را تمام فراگرفته‌بودوخودآن بصورت تظاهرعظیمی جلوه‌گرشد. بخاطردارم درروزی که تشییع جنازه میشدآقای حسین مکی خیلی آرام وبی اثر وتاحدی سرشکسته واردداجتماع ما شد ودرصف اشخاصی که‌درمقابل جنازه ایستاده بودندشرکت کردولی دوستان ورفقا ومردم توجهی به‌او ننداشتند واوکارخودش راانجام داده‌ورفت.

س - کسی هم متعرض ایشان نشد؟

ج - نه‌کسی هم متعرض ایشان نشد. درمراسم هفته‌که‌برسرمزارودرشمیران صورت گرفت ازطرف جبهه‌ملی سخنرانی عمده‌ای شدکه‌درآن روز کشاورزصدرحملات شدیدی به‌شریف امامی کردواززجمله خطاب به‌وی گفت، " تکنیسین شریف امامی تواهل اینکارنیستی ، تو آزادیخواه نیستی ، مردم تورا قبول ندارندبایدبروی." بالاخره انتخابات تجدیدشد ودرآن برا ثر مبارزات دامنه‌داری که‌به‌عمل آمد آقای اللهیار صالح ازکاشان انتخاب شدوموردااستقبال عموم مردم تهران قرارگرفت ولی برای بقیه‌افراد جبهه‌ملی راهی وامکانی برای شرکت درانتخابات نبود. انتخابات دوم هم مانندانتخابات اول کاملا" مصنوعی وساختگی وبه‌اصطلاح فرمایشی صورت گرفت باوجوداین به‌سبب تناقضات واختلافات درمیان کارگردانهای دولتی بعضی ازافراد بالنسبه مستقل توانسته بودندبرای خود

راهی باز کنند و وارد مجلس بشوند. از آن جمله در همان جلسه‌ی اول شخصی که ما تا آن زمان با او سابقه‌ای نداشتیم برخاست و در همان زمینه‌ی مطالبات جبهه ملی سخنرانی شدیدی علیه دستگاه استبدادی دولت اظهار کرد و آقای مهندس مقدم مراغه‌ای نماینده‌ی آذربایجان بود. آقای صالح هم نطقی کردند با اینکه محدود و مختصر بود ولی همان نطق مجلس و مردم را تکان داد.

س ـ ایشان برای اولین بار صحبت از نهضت ملی کردند. برای اولین بار منظورم بعد از ۲۸ مرداد است.

ج ـ بله ایشان بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای اولین بار در مجلس صحبتی در باره‌ی نهضت ملی کردند. حکومت شریف امامی هم در این موقع ساقط شد. در این زمان در آمریکـــا تغییراتی صورت گرفته و دستگاه حکومتی عوض شده بود. کندی از حزب دموکرات بعنـــوان رئیس جمهور انتخاب شد. همیشه در سیاست و در اداره آمریکا موقعی که دموکراتها و یـــا جمهوریخواهان بر سر کار می‌آیند تحولاتی پیدا میشود. کندی از جمله افرادی بود کــــه تغییرات عظیمی در اداره امریکا و در روشهای مرتجعانه‌ی آیزنهاور و دالس وارد آورد. او با روش شاه مخالفت داشت و از فسادی که در دستگاه اداری ایران بود مستحضر شده بود و لزوم اصلاحاتی را احساس میکرد. ولی با کمال تأسف کندی و دموکراتهای همکارش نیز مرتکب اشتباه و گمراهی عظیمی شدند. یعنی بدون توجه به افکار عمومی مردم ایران با اطلاعات ناقص و غلطی که بدست آورده بودند در پیش خود برنامه‌هائی بی اساسی برای اداره‌ی ایران ترتیب داده و نامزد اجرای آن را نیز که باید متکی به آنها باشد انتخاب کرده بودند. ملـت ایران در آنموقع در درجه اول آزادی می خواست ، در درجه اول دموکراسی میخواســــت . میخواست مقدرات را خودش در دست بگیرد. اگر سیاستهای خارجی هیچ عمل مستقیمــــی نمیکردند و خود را قیم ملت های دیگر نمیدانستند همینقدر خودشان را موافق با تمایـــلات واقعی ملت ها نشان میدادند و اجازه میدادند که ملت ها مقدرات خودشان را در دست بگیرنــد نه تنها زمینه برای اصلاحات اجتماعی و برای دموکراسی در ایران فراهم میشد بلکه حتـی زمینه برای دوستی نسبت به آنها بیشتر فراهم میشد. ولی دستگاه کندی هم مانند دیگـر

دستگاهها میخواستند افرادی را که خودآنها می شناسند وبرمیگزینند مأمورومسئول اداره‌ی مملکت ایران بشوند. کندی ازسال ۱۳۵۴ که امینی سفیرایران در آمریکا شدبا او آشنائی داشت دراین مدت هم عوامل آمریکائی مرتبا " باآقای دکترامینی مرتبط بودند. این حقیقت تاریخی واضح وآشکاری است وبه‌هیچوجه جزواسرارنیست، خودشاه نیزبارها به‌آن اقرارکردکه‌براثر فشارآمریکائیها بودکه امینی رأبه نخست وزیری انتخاب کرد. امینی بلافاصله مجلس مجددا " انتخاب شده‌را منحل کرد. مردم ایران به‌آن اعتراضی نداشتند زیراازآن انتخابات راضی نبودند. درهمان روزهاي اول حکومت امینی بودکه‌ما ازپیش اعلام میتینگی درجلالیه کرده‌بودیم وآن میتینگ یکی ازمهمترین اجتماعات ویکی از مهمترین تظاهرات تاریخی ملت ایران بود. یکی ازروزهائی که‌ممکن بودواقعا " مقدمه سرنوشت ساز باشد. آنطوریکه روزنامه‌های دولتی نوشتند قریب هشتادهزارنفردرآن شرکت کردند. درآن میتینگ دکترصدیقی ودکتربختیارسخنرانی کردندونطق اصلی واساسی را بنده‌کردم. درآن نطق بودکه‌من گفتم ایران تخته‌ی هرزه‌مشق سیاست‌های خارجی نیست که‌هرروز نقشی درآن بکشند وروزبعد آن راباکهنه‌کثیفی پاک کنند. ایران صفحه شطرنج بازی آنها نیست که‌بمیل خودشان مهره‌اي راجلوببرندومهره‌ای را عقب ببرند. ایران کشوری است که‌محل سکونت یک ملت بزرگ است، ملتی که‌دارای سوابق تاریخی عظیم است ومیخواهدخودا وحاکم مقدرات خودش باشد، سرنوشت خودش راخودا وتعیین کند. من دراینجا بنام ملت ایران علنا " وآشکاربه‌دنیا اخطارمیکنم که‌سرنوشت ایران باید درایران ودرتهران بوسیله‌ی نمایندگان منتخب ملت ایران معین بشودنه‌درلندن، نه در مسکوونه‌درواشنگتن . این جمله تاریخی بودکه درآن روز بیان شد وروزنامه‌ی کیهان تمام متن نطق مرامنتشرکرد. این سخنرانی بقدری مؤثربودکه سناتور ابراهیم - خواجه‌نوری نویسنده‌ی معروف‌یکی ازنامه‌هایش رابنام آن چاپ ومنتشر کردوآن رایکی ازمهمترین نطق های سیاسی ایران خواند. بااینکه تصمیم مادرآنموقع این بودکه درآن میتینگ نسبت به بعضی ازمسائل سیاسی حادصحبتی نشودکه تحریک آمیزباشد. دکتربختیاردرآنجا مطالبی اظهارکردکه‌برای مازیان بخش بودوغالب اشخاص متوجه آن -

شدندوبعدهم موردا یرادوا عترا ض قرا رذا دند ولی خوب با لاخره حرفی بود که ا زدهن خا رج شده بود نمیدا نم توجه به آ ن دا رید یا خیر ؟

س - بله من توجه دا رم ولی ا گرشما بفرما ئید که ضبط شودخیلی بهترخوا هدبودکه دقیقا " روشن بشود آ ن مطلب چه بود. گویا یکی را جع به پیما ن سنتو بود.

ج - بله یکی را جع به پیما ن سنتو بود. درآ ن زما ن را جع به آ ن خیلی صحبت میشد. خبرنگا را ن خا رجی وآ مریکا ئی وحتی شا یدمأ مورا ن آ نها به منا زل رهبرا ن جبهه ملی خیلی می آ مدند ویکی ا زمسا ئلی که همیشه سی پرسیدند را جع به پیما ن سنتوبود. آ نها درتوهما ت خودما را متما یل به سیا ست شوروی میدا نستند وبا ا ین سئوا ل میخوا ستند ما را بدا م بیا ندا زند. درجوا ب آ نها من میگفتم که ا ین پیما ن سنتو تضمین وتا مین کا مل به ما نمیدهد. مسئولیت برا ی ما بوجودآ ورده تعهدبرا ی ما ا یجا دکرده ولی تعهد متقا بل با ندا زه ا ی که تضمین کا مل برا ی ما دا شته با شد ندا رد. بنا برا ین معتقید هستیم که ا ین پیما ن با یدموردبررسی وا رزیا بی مجددقرا ربگیرد. نظری که ما دا شتیم ا ین بودزیرا درآ ن پیما ن نه ا نگلستا ن ونه آ مریکا که محرکین ا صلی آ ن بودند خود هیچگونه تعهدقا بل ا طمینا نی برعهده نگرفته بودندوبه هیچوجه معلوم نبود که چنا ن پیما ن تحریک آ میزوعملا" بی ا ثری درآ ن زما ن به نفع صلح جها ن وصلاح ا یرا ن با شد.

ا ین جریا نی بودکه سیا ست ا نگلستا ن درآ نموقع بوجود آ ورده وتظا هرتحریک آ میزی نظیرپیما ن بغدا د درزما ن رضا شا ه که بیفا یده وا ثربودن آ ن کا ملا" به ثبوت رسیده بود. ولی ما نمیخوا ستیم درآ نموقع طرفیتی با آ ن ا یجا دکنیم که بصورت تظا هربه جا نبدا ری ا زطرف دیگرمعرفی شود.

س - بله ، مسئله دوم مربوط به کنسرسیوم بود.

ج - بله مسئله دوم مربوط به کنسرسیوم بود. ا صل وا سا س مبا رزه ی ما برسرمسئله ی نفت بود. طبیعی ا ست ا گرحکومتی ا زجبهه ملی برسرکا رمیآ مد قرا ردا دکنسرسیوم را به حا ل خودبا قی نمیگذا شت. ما آ ن قرا ردا د را منا فی ملی شدن صنعت نفت میدا نستیم ولی درآ ن زما ن که مبا رزه برسرآ زا دی وا صول مشروطیت وا جرا ی قا نون ا سا سی بود

لزومی نمیدیدیم‌که‌دربارهٔ آن نظرقاطع اظهارکنیم. هروقت سئوالی راجع به‌آن میشد بازیه‌همان ترتیب جواب میدادیم که‌باید ازبابی مجددبشود.

س ـ آقای دکترسنجابی شما درآنموقع برای برگزاری این میتینگ واصولا" تشکیل دادن سازمان جبهه‌ملی با آقای دکترعلی امینی تماسهائی هم داشتید؟ چون آقای دکترامینی گفتندکه‌من به‌نمایندگان اینها گفتم که‌شما بروید حزب خودتان را درست بکنید، جبهه ملی مال شما نیست، جبهه‌ملی دکان دکترمصدق است وشما میخواهید ازسرقفلی نام دکتر مصدق استفاده‌بکنید. اگرشما راست میگوئید برویداحزاب خودتان را درست بکنید. در ضمن ایشان گفتندکه‌یک عده‌ای زیادی ازآن افرادی راکه‌درمیدان جلالیه آمده‌بودند خودما یعنی دولت امینی وسازمان امنیت آنجا فرستاده‌بود اما جبهه‌ملی فکرکردکه‌اینها واقعا" ازطرفداران جبهه‌ملی بودند. میخواستم ببینم نظرشما راجع به‌صحبت‌های آقای امینی چیست ورواطتان را درآن زمان کمی توضیح دهید.

ج ـ تقریبا " روزبعدازسنجابی که‌وزیرپرسروصدای امینی بودبمن تلفن کردوازمن خواهش کردکه‌مرا ملاقات کند.درمنزل یکی ازخویشاوندان من که‌پشت دانشگاه است به‌ملاقات من آمد. اوبه‌من گفت،" شما اشتباه‌نکنید، شاه خیلی قوی است وشما اگربا امینی دربیافتید شاه‌را تقویت میکنید." منهم به‌ایشان جواب دادم که‌رابطه‌ی ما با شاه معلوم است. ما شاه رافقط بعنوان پادشاه مشروطه قبول داریم واین را علنی وآشکاردرنطق هایمان میگوئیم. شاه‌هم بهیچوجه نظرخوبی نسبت به‌ما نداردوما ازگفتن این نکته که‌اجرای کامل اصول مشروطیت را میخواهیم ابا نداریم وبرسراین موضوع اساسا" مبارزه میکنیم. اگرامینی راست میگویدواوهم با این فکرموافق هست بسم الله، الان که‌ایشان نخست وزیر هستندبیایندمانند یک نخست وزیرمشروطه قانونی حالا که‌مجلس را تعطیل کرده‌اندبه امر انتخابات مجلس بپردازندواگرمجلسی انتخاب بشودکه ۲۰ درصدیا ۱۰ درصدنمایندگان واقعی مردم درآن شرکت کنندپایه‌مشروطیت ایران مستحکم خواهدشدوشایدهم امینی موقعیت بهتروقویتر ومحبوبیت بیشتری پیدا بکند. ولی با وضع کنونی شما آقای امینی ناچار است یا تکیه‌گاهش خارجی باشدویا شاه‌باشد ودرمیان ملت ایران معلق خواهدبود. دیریا زودشما این نکته‌را خواهیدفهمید. این مطلبی بودکه‌بنده‌صریحا " به‌ارسنجانی

گفتم. اما درباره‌ی اینکه آنها جمعیت فرستادند یا اینکه امینی بما گفته است که آقا بفکر خودتان باشید و شما تشکیلات خودتان را بدهید. اولاً" او همچنین حرفی اصلا" نزده، ثانیاً" اگر هم زده غلط کرده و حرفش بی اساس و بی مورد بوده برای اینکه ما دنباله روکار مصدق بودیم، ما همکارهای مصدق بودیم وبرا شر همان مبارزات برخاسته بودیم احزاب ما هم همان احزابی بودند که قبل از مصدق در آن خط مبارزه میکردند و مصدق را هم درهمان خط تأیید وتقویت میکردند. بنابراین حرف آقای امینی جز هوچی گری عادی اونبوده است.

س- معذرت میخواهم من یک سئوال دیگر اینجا دارم. آقای امینی راجع به مسئله انتخابات که شما میفرمائید صحبت کردند وچنین استدلال کردند که درآن زمان اوضاع اقتصادی ایران بی اندازه خراب بود ودرعین حال اگرمن (آقای امینی) انتخابات میکردم شاه درآن انتخابات دخالت میکرد وبلوا وآشوب برقرار میکرد کما اینکه قوام السلطنه هم نتوانست انتخابات را آزاد بکند وحتی دکتر مصدق هم نتوانست انتخابات را آزاد بکند وناچار شدکه انتخابات دوره‌ی هفدهم را متوقف بکند. اگرمن انتخابات میکردم شاه هم همین بلوا وآشوب را بپا میکرد اما قصدمن این بود که اول اوضاع اقتصادی مملکت را سروسامان بدهم وبعد به انتخابات بپردازم. پاسخ شما به آقای امینی چه خواهد بود؟

ج- عرض کنم این عذربدتر از گناه است. اولاً" سروسامان دادن به اوضاع اقتصادی دولت منافاتی با انتخابات نداشت. اگر او برنامه‌ای ونقشه‌ای داشت میتوانست به این کار بپردازد. اتفاقاً" نکته‌ی دومی که من ضمن بیاناتم میخواستم به آن اشاره بکنم وحتماً" میکردم همین نکته است که شما پیش کشیدید وآن راجع به برنامه اقتصادی او بود. برخلاف تصور او، اونه تنها اقتصاد مملکت را براه نینداخت واز کسادی وبحران بیرون نیاورد بلکه اقتصاد ایران را فلج ساخت ویکی از موجباتی که ما با او اختلاف داشتیم همین موضوع سیاست اقتصادی او بود برای اینکه از جمله‌ی کارهایش این بود که اعتبارات بانکی را بکلی متوقف ساخت آنهم درزمانی که ایران احتیاج به فعالیتهای اقتصادی دررشته‌ی بازرگانی وصنعتی ودرکارهای ساختمانی داشت که مردم بیکار را جذب بکندو این کارها هم شروع شده بود ودرآن زمان تورم پولی اصلا" وجودنداشت. امینی

یکمرتبه آمدواعتبارات را متوقف کرد. متوقف کردن اعتبارات یعنی متوقف کردن همه‌ی فعالیت های اقتصادی. وزیردارائی امینی آقای دکتر بهنیا، که یکی از برگزیده ترین کارشناسان مالی ایران بودوبنده با اوسابق همکاری ازدوران رضاشاه دروزارت دارائی داشتم درهمان زمان مقاله مفصلی درمجله‌ی رسمی بانک ملی نوشت که من آن مقاله را در حضوردانشجویان دانشگاه وابسته‌ی به جبهه ملی قرائت کردم. درآن مقاله بهنیا علنی وآشکارنوشته بودکه ماورشکسته به تقصیر هستیم یعنی وزیردارائی اقراربه ورشکستگی به تقصیر دولت کرده بود. بنابراین برنامه‌ امینی هم دراین موردیک برنامه فلج کننده و ازاعمال اشتباه آمیزایشان بود. بله مادرباره‌ی انتخابات با اوخیلی اختلاف داشتیم. بخاطردارم علاوه برآن ملاقاتکه ارسنجانی شخصا" با من کرددرمنزل یکی ازدوستان مشترک مادرشمیران که حالا متأسفانه اسم اوبخاطرم نیست چهارپنج نفرازرهبران جبهه ملی یعنی دکتر صدیقی، اللهیار صالح وبنده وکشاورزصدر وشایدهم سیدباقرخان کاظمی ودکتربختیار با دکترامینی ملاقات کردیم که شایدراه حلی برای رفع اختلافات پیدا شود. مطلب اساسی ما برسرانتخابات بود. ما میگفتیم شما که مجلس را تعطیل کرده اید کنیون مخالف ومناقض با قانون اساسی هستید. اگربه قانون اساسی خودرا پایبند میدانید آن قانون میگوید انتخابات درمدت به ماه ازانحلال مجلس باید شروع بشودوشما باید این انتخابات را انجام دهید اما اینکه میگوئید که درباروارتش وایادی درباری دراین امر دخالت میکنندا ین عذرنخواهدبود، این مفهوم ومعنایش اینست که هیچوقت انتخابات در ایران صورت نگیرد. شما اگرخودتان را نخست وزیر مستقل ومسئول میدانید ومعتقدبه اصول مشروطیت وحکومت ملی هستید کوشش بکنید هرقدرممکنست انتخابات آزادباشد. دردوره‌های پیش حکومتهای وقت به دستورشاه انتخابات را صددرصد فرمایشی انجام میدادند، حکومت شما اقلا" کاری بکندکه‌عامل اراده‌ی اودرتحمیل اشخاص نباشد، حتی - الامکان بیطرف باشید وقتی شما که رئیس دولت هستید واستانداران وفرمانداران که تا حدودی ازدستورات شما پیروی میکنند رعایت ظاهر آزادی انتخابات را بکنید، نمی - گوئیم که انتخابات صددرصد آزادوقانونی صورت خواهدگرفت چنانکه درزمان مصدق هم نگذاشتندکاملا" آزادباشد ولی درزمان مصدق ۶۰ درصدیا ۷۰ درصد نتیجه بخش بود.

حالا اگردرزمان شما این کوشش را بکنید وتنها ۲۰ درصد نتیجه‌بخش باشد درشهرتهران مردم مسلما " موفق خواهندشدکه‌نمایندگان را مطابق تمایلات خودانتخاب بکنند. در ولایات هم دربسیاری ازجاها افرادی مطابق تمایلات مردم انتخاب خواهندشد. بنابراین لااقل یک اقلیت بیست یا سی نفری درمجلس بوجودخواهدآمدوهمین بیست سی نفر پایگاه محکمی اگرنه‌برای تشکیل اکثریت برای حفظ آزادیهای عمومی ودفاع ازمنافع ملـــی خواهدبود.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : نوزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهر چیکو ـ ایالت کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی

نوار شماره : ۱۸

وپایگاهی خواهد بود که شما هم میتوانید به آن تکیه کنید و حتی ممکن است همان اقلیت جزو مدافعین شما بشوند ونیروئی به شما بدهند.

ولی او در آن زمان فقط تکیه به خارج داشت. درهمین روزها بود که شاه سفری به خارج از ایران کرد. به آمریکا آمد و با کندی ملاقات کرد ظاهرا" کندی هم او را خوب تحویل نگرفت. وقتی که شاه در آن سفر از تظاهر عظیم میدان جلالیه ما خبردار شد به وحشت افتاد و به امینی برای جلوگیری از توسعه‌ی جبهه ملی فشار آورد. امینی در آن موقع بجای اینکه بعنوان یک نخست وزیر مستقل و آزاده مثل بعضی از نخست وزیران دیگری که بودند درخط قانونی ایستادگی بکند تسلیم شاه شد و برای راضی کردن او جبهه ملی را قربانی کرد. ما را فدای شاه کرد به این امید که پشتیبانی شاه نسبت به او ادامه داشته باشد و با پشتیبانی سیاست خارجی هم که باعث بر سر کار آمدن او شده بتواند به حکومتش و به هوچیگری هایش ادامه بدهد. او از آن آدمهای پرحرف وورا جی بود که بموقع وبیموقع دائما" سخنرانی میکرد ولی غالب حرفهایش نمایشی وبی اثر بود. خلاصه از آن جلسه هم که در منزل یک دوست مشترک تشکیل شد وبحثهای زیادی کردیم نتیجه‌ای حاصل نشد بنابراین بین ما و او که در روزهای اول حکومتش تفاهمی بود تفاهم بهم خورد وروز بروز جدائی وفاصله بیشتر میشد حکومت امینی علیه ما موضع سخت وشدید گرفت وعین رفتاری با ما کرد که حکومتهای اقبال وشریف امامی میکردند یعنی در جلوگیری کردن از انتشارات ما، اجتماعات ما وندادن

امتیاز روزنامه بما ، درتابستان هاتسال بمناسبت پیش آمدسی تیرما می خواستیم برای تجدیدخاطره‌ی آن ...

س - ۳۰ تیر۱۳۳۱

ج - بله ، برای تجدیدخاطره‌ی ۳۰ تیروتجلیل ازشهدای آن تظاهراتی بکنیم . ازاین رو دعوت به میتینگی کردیم وروزقبل ازمیتینگ برسرمزارشهدا رفتیم ودرموقعی که با اتوموبیل هایمان به‌درگورستان ابن بابویه رسیدیم بخاطردارم که‌مرحوم طالقانی هم ازطرف دیگرآمدوبه‌ما ملحق شد ، درآنجا همه‌ی ما رهبران جبهه‌ی ملی وهمراهان ما را گرفتند وتوقیف کردند وبه‌زندان بردندودرروزبعدهم که‌شهربه‌حالت آمادگی نظامی درآمده‌بوداز اجتماع مردم با نیروی نظامی جلوگیری کردند .

س - قبل ازاین توقیف چندبارجبهه‌ملی با آقای امینی وآقای ارسنجانی ملاقات وگفتگو داشت ؟

ج - حداقل دوبار . یکبارارسنجانی مرا دیدویکبار کمیته‌ی ما با خودامینی ملاقات کرد . دراین دستگیری ۳۰ تیرما تقریبا " بیش ازهفت یا هشت روزدرزندان نبودیم ولی درهمین چندروز که‌درزندان بودیم محل بازشگاه ما راکه‌ازخیابان فخرآباد به‌خیابان دمشق منتقل شده‌بود حکومت نظامی امینی تصرف کردودیگرآن را هیچوقت به‌ما تحویل نداد .

امینی درامورا قتصادی به‌خیال خودش به اقداماتواصلاحاتی دست زدکه‌درواقع بیشترفلج - کننده بود ، علاوه برآن تظاهراتی بعنوان جلوگیری ازفسادودستگیری مفسدین ورشوه - خواران ومتخلفین کردوجمعی را به‌عناوین مختلف به‌زندان انداخت وهمه‌روزه‌به‌سخن پراکنی - هائی پرت وپلامی پرداخت . ماکه‌ازداشتن باشگاه وروزنامه‌وآزادی اجتماعات وانتشارات محروم شده‌بودیم به‌توسعه‌تشکیلات خودمشغول شدیم دردانشگاه ودربازارودرمیان کارمندان سازمانهای دولتی شبکه‌های وسیعی بوجودآوردیم درسازمان دانشجویان دانشگاه تهران قریب صدحوزه‌داشتیم ، دربازارتهران تعدادحوزه‌ها ازصدمتجاوزبودوهمینطوردراغلب سازمانهای دولتی مخصوصا " درمیان فرهنگیان گسترش قابل توجهی پیداکرده‌بودیم . در واقع سازمان جبهه‌ملی درآن زمان وسیعترین ونافذترین تشکیلات سیاسی کشورما شده‌بود .

بتدریج شروع کردیم که دربین دانش آموزان دوره‌ی دوم دبیرستانها همسازمانی بنیام جوانان طرفدار جبهه‌ملی بوجودبیاوریم. دبیرستانهای بزرگ آنوقت مثل دبیرستان دارالفنون ، دبیرستان هدف ، دبیرستان البرزودبیرستانهای دیگرعده‌ای دانش‌آموز وابسته‌به‌جبهه‌ملی داشتند. دریکی ازروزهای دیماه‌خیردارشدیم که‌دانش‌آموزان طرفدار جبهه‌ملی دردارالفنون تظاهراتی صورتداده‌وعده‌ای ازآنها رااخراج کرده‌اند. بمناسبت اخراج آنها ما مراجعه به‌مسئولین دبیرستان ومقامات وزارت‌فرهنگ کردیم ولی در برگرداندن آنها مؤثرواقع نشد. دانشجویان دانشگاه به‌طرفداری ازآنها پرداختندو برای روز اول بهمن ماه‌تظاهراتی ترتیب دادندکه البته‌با موافقت تشکیلات مرکزی جبهه‌ی ملی بودکه‌من مسئول آن بودم. دراین روزعوامل دولت وچماقداران وسربازان گارد مسلح به‌دانشگاه حمله‌آوردند وفجایع عظیمی صورتدادند. درها وشیشه‌ها را شکستند کتابخانه‌ها رابهم ریختند، عده‌ای ازدانشجویان پسرودختر رازخمی کردندبطوریکه دکترفرهاد که‌درآنزمان رئیس‌دانشگاه بودبه‌من همان روزتلفن کردوگفت ،" کاری اینها دردانشگاه کردندکه‌سپاه مغول هم نکرده‌است ." با اینکه دکترفرهاد منتخب شخص شاه بودخوداو این حرف رابمن زدوشورای دانشگاه را همانروزدعوت‌کردوهمان روزنامه‌ی اعتراض‌آمیزی درباره‌ی این عمل وتجاوزوحشیانه به‌دولت نوشتندواستعفای خودشان رااظهارکردندکه خیلی موجب برآشفتگی شاه وعلت مغضوبیت بعدی دکترفرهاد گردید.

س - آقای امینی معتقداست‌که‌این جریان درواقع توطئه‌ی خودشاه علیه‌دولت‌اوبودو جبهه‌ملی هم ندانسته‌بانداسته وسیله‌وآلت این توطئه قرارگرفت .

ج - عرض‌کنم‌آقای دکترامینی درهرزمان بیک کیفیتی مطابق مصلحت‌وقت‌بیانی میکندو گناه‌خودرا توجیه‌میکند. درآنزمان که‌شاه‌قدرت داشت‌وعلناً " نمیتوانست‌به‌شاه‌اعتراض بکند، تظاهرآنروزدانشجویان وجبهه‌ملی رامنسوب به‌سپهبدبختیارمیکرد. میگفت این اقدام وتحریک اوبوده وعوامل جبهه‌ملی مرتبط به‌بختیاربوده‌اند. بعدنظرش را ، حالا که‌شما میگوئید، تغییرداده‌ومیگوید، " شاه‌آنها راتحریک کرده‌بودکه‌علیه‌او اقدام بکنند." درواقع تمام اینها دروغ محض است . البته این تظاهرات بصورت همراهی وهمدردی با دانش‌آموزان اخراج شده‌وعلیه‌حکومت امینی

بودا ین مسلم است . ولی اینکه مرتبط با شاه باشد یا مرتبط با بختیار یا هردو یا مرتبط به عوامل دیگری خارج از جبهه ملی باشد بکلی برخلاف واقع ودور از حقیقت است . حکومت دکتر امینی برا ثر این پیشآمد عده کثیری از رهبران ومسئولین جبهه ملی را به زندان انداخت که از آن جمله بنده بودم ، دکتر صدیقی بود ، مهندس خلیلی بود ، زیرک زاده بود ، مهندس حسیبی بود ، کشاورز صدر بود ، دکتر بختیار بود ، مسعود حجازی بود ، دکتر خنجی بود ، وعده کثیری هم از دانشجویان وابسته به جبهه ملی بودند که آنها را در طبقه پائین زندان موقت شهربانی زندانی کردند و ما را در طبقه بالای آن موسوم به بهداری که یکی از دانشجویان زندانی شده ی طبقه پائین همین آقای بنی صدر اولین رئیس جمهوری حکومت انقلابی ایران بود . اتفاقا " درهمان ایام چند نفر از زندانیان دیگر را که بعنوان دزدی واختلاس ورشوه خواری ویا به اتهام توطئه چینی علیه حکومت امینی زندانی شده بودند پیش ما آوردند و هم زندان با ما کردند که از جمله رشیدیان وسناتور فرود وپسر آیت الله بهبهانی ومهندس فروغی بودند .

اتهامات علیه ما ظاهرا " این بود که تظاهرات روز اول بهمن دانشگاه ارتباط با سپهبد بختیار داشته است . به دفعات مکرر ما را به محل بازجوئی بردند وازیکی یکی ما به دقت بازجوئی وبازپرسی کردند و چندین ماه بازجوئی ها به شدت ادامه داشت ، همچنین از دانشجویان تنها تنها ویا با هم بازپرسی ها کردند و پرونده قطور وعظیمی برای آن تشکیل دادند .

در اینجا لازم است به یک نکته حساس اشاره کنم وآن اینست : با اینکه نهضت آزادی در ابتدای تشکیلات جبهه ملی دوم اسما " با ما بود وبا ما همکاری داشت ولی در دوران امینی ، مهندس بازرگان ورفقایش با امینی ساختند وبا او همراهی وهمکاری میکردند . شاید پیش خودشان چنین توجیه میکردند که تقویت از امینی مخالفت با شاه است وبهیچوجه به دنبال اینکه رفقای آنها را مبارزان جبهه ملی را همکاران دکتر مصدق را زندانی کرده ومورد اتهام روا قرار داده ونسبت کذب ارتباط با بختیار وبا شاه وبا دیگران به آنها میدهند برفته ودر مقام دفاع از ما برنیامدند . بلکه جلسات ارتباط ومذاکره با امینی بطور مرتب ومنظم داشتند

ویکدسته از آنها ئیکه مخفیانه ومزورانه دامن زن این اتهامات نا روا بر ما بودند همین دستهٔ نهضت آزادی مهندس بازرگان ورفقای او بودند . خلاصه با اینکه خیلی کوشیدند وافراد متعددی از ارتشی ها و از دادگستری در این بازجوئی ها بطوردقیق شرکت کردند ، ولی چون از هیچ جائی نتوانستند کوچکترین دلیلی ، اثری شاهدی بدست بیاورند که این تظاهرات ارتباط با دودسته ای یا شخصیتی خارج از جبهه ملی داشته است نا چار مدت مدیدی آن را متوقف کردند وبالاخره اظهار رأی کردند که هرچنددرنتیجه تحقیقات وبازپرسیها معلوم نشده که جبهه ملی درواقعه اول بهمن ارتباط با عوامل دیگری داشته باشد ولی بعلت اینکه نتوانسته است انضباط دردانشجویان برقرار کند که آن آشفتگی بوجود نیاید از این جهت مرتکب تقصیر شده است . تنها ایرادی که بر ما گرفتند این بود که دانشجویان درآن روز تظاهرات شدیدوسنگ پرانی کرده اند و عدم دیسیپلین آنها نا شی از ضعف انتظامات جبهه ملی بوده است .

س — آقای دکتر معذرت میخواهم حالا که شما صحبت از نهضت آزادی فرمودید از آنجائی که این جمعیت نهضت آزادی از بطن جبهه ملی دوم درآمد ممکن است لطف بفرمائید ویک مقداری برای ما توضیح بدهید که اصولا" این اختلاف چرا ظاهر شد که منجربه تشکیل شدن نهضت آزادی شد ؟

ج — نمیدانم درروزپیش خدمتتان توضیح دادم ؟

س — راجع به نهضت آزادی چیزی نفرمودید .

ج — عرض کنم موقعی که ما جبهه ملی را تشکیل دادیم وشورای جبهه ملی تشکیل شدوجلسات شورای جبهه ملی درمنزل های ما ، منزل سیدباقرخان کاظمی یا دکترصدیقی یا صالح یا جاهای دیگری ، تشکیل میشدودراین جلسات هم آقای مهندس بازرگان وآقای دکترسحابی وآقای طالقانی وشایدهم آقای نزیه وشایدهم افراددیگری از آنها بودند . یکروزکه ما ، واین قبل ازحکومت امینی ودرهمان اوایل تشکیل جبهه ملی بود ، درمنزل آقای دکترصدیقی بودیم ، درهمان خیابان پامنار ، نشریهٔ چاپ شده ویلی کپی شده درحدودبیست وچندصفحه بدست ما رسیدکه با امضای نهضت آزادی ایران بودکه درآن بطورصریح وآشکار به جبهه ملی حمله

شده‌بود. به‌رهبران جبهه‌ملی ازآنجمله به‌نام دکترصدیقی ، سنجابی ، کاظمی وصالح حمله‌شده‌بودکه‌اینها افرادفرصت‌طلب هستندوموقعی که‌ملت برای مبارزه ظاهرمیشود آنها هم ازسوراخها بیرون میآیندودرروزهای دیگرمعلوم نیست‌کجا هستندوازاین جور حرفها که‌حالا بنده‌درست مطالبش را به‌خاطرندارم. این نشریه درهمان جلسه بدست ما رسیدوهمانجا مطرح شد. آقای مهندس بازرگان وآقای دکترسحابی هم حضورداشتند. رفقای جبهه‌ی ملی شروع به‌اعتراض‌کردندکه آقا این دوروئی چیست وچطورقابل توجیه هست. شمایابا ماهستید یا نیستید. اگرما راصمیمی وصادق ودرست میدانیدوبا ما هستید پس‌این انتشارات چیست؟ اگرما همین هستیم که‌دراین نشریه نوشته‌اید پس‌چرا با ما هستید ما تصورمیکنیم که‌این نشریه‌بدون اطلاع شما وازطرف اشخاصی غیرازرفقا ودوستان شما نوشته‌شده‌ومجعول است. آقای مهندس‌بازرگان گفت ،" نخیرمجعول نیست وآن را رفقای ما نوشته‌اند." گفتیم به‌به‌مبارک است همه‌ی رفقای ما اعتراضات شدیدکردند. حالا اسم نمی برم چه‌کسانی بودندولی همه اعتراض‌کردندکه این یک دوروئی محض‌است. شما موظف هستیدیا آنها را اخراج کنیدویا ازما کناربگیرید. بازرگان گفت ،" ما نمی توانیم آنها را اخراج بکنیم ولی ازآنچه نوشته‌اندمتأسف هستیم." گفتیم ما با اشخاصی که‌ما را خائن میدانندوخدمتگزارملت نمیدانند نمیتوانیم همکاری بکنیم. این سبب شد که‌ازآن تاریخ آنها دیگردرجلسات ما شرکت نکنندولی درعین حال خودشان را وابسته به‌جبهه‌ملی یدانند. وضع برهمین منوال بودتا موقعیکه حکومت امینی تشکیل شدوآنها ازهمراهان اوشدند باجریاناتی که‌بعدا " بظهوررسیدوازآن صحبت خواهیم کرد. این سئوال مطرح میشودآیا همان سیاستی که‌باعث برسرکارآمدن امینی شده‌بود باعث‌نزدیکی وارتباط آنها با اونشده‌بود؟

س - این بحثی راکه‌میفرمائید درهمان زمانی بودکه‌کنگره‌جبهه‌ملی تشکیل شده‌بودو شورای جبهه‌ملی هم بودکه‌شما با این جزوه روبروشدید؟

ج - خیرکنگره هنوز تشکیل نشده‌بود. این درهمان‌سال اول است.

س - ۱۳۳۹

ج - بله ۱۳۳۹ وهنوزهم حکومت امینی نیامده بود. شاید حکومت دکتر اقبال بود و یا شریف امامی. مسلماً " زمان حکومت دکتر اقبال بود.

س- ولی آنموقع آنها بنام نهضت آزادی بودند؟

ج - بلی بهاسم نهضت آزادی بودند.

س- من شنیدم که اختلافات اززمانی شروع شده بودکه درجبهه ملی صحبت از اطلاعات ارضی میشد ویا حتی خانمهای بدون حجاب دردرون جبهه ملی میآمدند.

ج - نخیرآن داستان جدائی است که بعداً " به آن میرسیم.

س- پس این اولین باری بودکه شما متوجه شدیدکه آقایان با صطلاح آنچنان که تظاهرمیکنند موافق با رهبران جبهه ملی نیستند.

ج - بلی اولین بار بودآنها تظاهرات مذهبی ودینی میکردندوباروحانیون وبازاریان ارتباط داشتند. بازرگان مردمقدس‌نما ونمازخوان مزوری است ولی آقای دکترسحابی بسیارد رستکار وبسیار متدین وآزادیخواه است ودنباله‌روی ازآقای مهندس بازرگان میکند بعلاوه جمعی رفقای خودخواه حسودولجوج داشتند.

س- چیزی که برای من عجیب هست اینستکه درسال ۱۳۳۲ کودتا شد. بعدازآن نهضت مقاومت تشکیل شدکه شما وآقای مهندس بازرگان وآقای طالقانی واحزاب جبهه‌ی ملی همه اینها درهمان نهضت مقاومت بودید. بعدکه نهضت مقاومت ملی کارش به‌آن دلائلی که شما اشاره فرمودید ادامه پیدا نکرد، وهفت سال بعدازکودتا درسال ۱۳۳۹ جبهه‌ملی بوجودآمد. خوب دراین مدت مبارزه هما نطوریکه آقایان نهضت آزادی بودند شماها هم بودید بنا براین این چه مسئله‌ای بودکه بگویند هروقت که با صطلاح سروصدائی نیست ومردم تکان نمیخورند شما نیستید خوب آقایان هم نبودند.

ج - درواقع همین است. درمدت نهضت مقاومت بطوریکه اشاره کردم من درمخفیگاه بودم دوستان دیگرنیزیا درزندان ویا مخفی بودند. آنها که آزاد بودندهمه‌درآن نهضت کم وبیش شرکت داشتند. بازرگان درمدت نهضت ملی مصدق جزوهیچیک ازعوامل اصلی نبود. بهاو به عنوان مهندس یک خدمت فنی واگذار شده بودولی او وجمعیت نشناخته‌اش درهیچیک ازاجتماعات

وتظاهرات وسخنرانی ها که درآن زمان میشد شرکت نداشتند درهیچ جا درمبارزات وانتخابات پارلمانی اثری ، نشانی از آقای مهندس بازرگان وازرفقای اودرآن دوره دوسه ساله مصدق دیده نشد، شایدخودشما آنوقت درایران بودید...

س ـ بله ، بنده خودم درتمام آن تظاهرات بودم.

ج ـ درآن زمان جمعیتی بنام نهضت آزادی مطلقا وجودنداشت وآقای مهندس بازرگان هم در هیچ اجتماع وتظاهری دیده نمیشد.

س ـ من هیچوقت آقای مهندس بازرگان را در آن میتینگ ها ندیدم.

ج ـ بله فقط بعنوان فردسمتی درامرنفت به اوواگذارشددرآنهم با مکی اختلاف پیدا کردو کاری نتوانست انجام دهدوناتمام وناقص گذاشت.

س ـ بعدا " ایشان مثل اینکه رئیس هیئت مدیره شرکت نفت شدند برای مدتی . تا روز۲۸ مرداد مثل اینکه سمتشان این بود.

ج ـ درست نمیدانم چه سمتی وتاچه زمان داشت به هرحال به عنوان شخصی وفنی وجنبه ی سیاسی نداشت وهیچوقت درمذاکرات ودرجلسه ها ی شوری ومشاوره ای که درخدمت آقای دکترمصدق داشتم حتی راجع به مسائل نفت هم شرکت نداشت درهیچیک ازهیئت های نمایندگی ایران نبود ،به آمریکا ولاهه نیا مدودرانتخابات دوره هفدهم که تمام دوازده نفرنامزدجبهه ملی درتهران انتخاب شدندوهمچنین درقیام سی تیراثری ونشانی ازآقای مهندس بازرگان نبود.

بله اختلاف ما با آنها درهمان ابتدای تشکیل جبهه ملی وقبل ازآمدن حکومت دکترامینی شروع شدکه من فراموش کردم پیشتردرباره ی آن توضیح بدهم ولی درزمان حکومت دکترامینی روی همان سابقه ی اختلافی که با ما داشتندبا امینی مرتبط شدندوشروع بهسم پاشی راجع به جبهه ی ملی کردند تاحکومت امینی باقی بود ما درزندان ماندیم . حکومت اودرسال بعد ساقط شدوعلم برسرکارآمد. من ودکتربختیار آخرین دوزندانی بودیم که بعدازهفت ماه درشهریورسال ۱۳۴۱ آزادشدیم. رفقای دیگرکه بیست روزیا یکماه قبل ازما آزادشده بودند شروع بهفعالیت وتشکیل جلسات شورای جبهه ملی کرده بودند.

وقتیکه بنده آزادوواردجلسه ی شوراشدم گفتگوی تشکیل کنگره جبهه ی ملی دربین بود چون

ازیک سال پیش اعلام کرده‌بودیم که‌درسال آینده کنگره جبهه‌ملی ازنمایندگان احزاب وجمعیت ها وشعب ما درشهرستانها تشکیل خواهدشد این وعده را ازاین جهت داده‌بودیم که سازمانهای ما وسعت یافته‌وهم‌مسلکان اعتراض داشتندکه سازمان ما دموکراتیک نیست شورای عالی وکمیته‌مرکزی انتخاب نشده‌اندوخط مشی واهداف ما روشن نیست . بنابراین بعدازآنکه اززندان امینی خلاصی پیدا کردیم موضوع تشکیل کنگره مطرح شد. بنده‌چون اطلاع یافتم که‌درداخل جبهه‌ملی بعضی ازافراد هستندکه نسبت به‌اصالت تظاهرات اول بهمن ونسبت به‌مبارزه‌ای که‌جزوافتخارات ما بوده سمپاشی میکنندوبعضی ها که نسبت به بعض دیگر رقابت دارند میخواهند ازآن پیراهن عثمان بسازند . بنابراین درا ولین روزی که‌با شورا مواجه‌شدم‌گفتم ، چون مسئول تشکیلات جبهه‌ملی هستم ، آماده‌شرکت من درجبهه‌ملی تنها موقوف براینست که‌به‌اصالت پیش‌آمداول بهمن رسیدگی شود که‌آیا افرادی ازما یا اشخاصی یا عواملی خارج ازجبهه‌ملی هرچه‌وهرکس باشدمرتبط بوده‌اندیا نه . اگرهست معلوم بکنندوبه‌ مجازات برسند . اگرنیست آنهائی که‌اتهام زده‌اند با یدعذرخواهی بکنندوبایداین استخوان لای زخم ازجبهه‌ملی خارج شودوالا من آماده کارنخواهم داد . شورا هم سه‌نفرازافرادرا معین کردکه‌به‌جریان واقعه‌اول بهمن رسیدگی کنند . آن سه‌نفربعدازرسیدگی کامل گزارشی تهیه‌کردند مبنی براینکه‌جبهه‌ملی مبارزه اصیل خودرا انجام داده ودرآن تظاهرات هیچگونه ارتباطی با عوامل وعناصرخارج ازجبهه نبوده وپیش‌آمدهای ناگواری که‌برای بعضی ازدانشجویان رخ داده نتیجه همه‌جمعه‌ی خشونت آمیزچماقداران وتفنگداران دولتی بوده‌است . این گزارش درجلسه‌ی شورای جبهه ملی که‌آقای سیدباقرخان کاظمی ریاست آنرا داشت قرائت شد . بعدازآن بنده‌با مسئولیت تشکیلاتی که‌داشتم اقدام برای تشکیل کنگره کردم . آئین نامه‌تشکیل کنگره به‌تصویب شوری رسید ، به‌سازمانهای خودمان دراستانها ، درگیلان درآذربایجان ، درخوزستان ، دراصفهان ، درشیراز ، درخراسان ودرهرجائی که‌شعبه داشتیم وبه‌سازمانهای مرکزی بخشنامه فرستادیم که‌نمایندگان خودشان راانتخاب بکنندوبرای هرمحل وهرسازمان عده‌ی نمایندگان را به‌تناسب سازمانهای آنها معین کردیم . سازمانهای مرکزی جبهه‌ملی

را که بخاطردارم عبارت بودند از سازمان دانشجویان ، سازمان بازاریها ، سازمان اصناف ، سازمان کارگران ، سازمان کارمندان و بانکها ، سازمان فرهنگیان ، سازمان ورزشکاران و سازمان کشاورزان. برخلاف اینکه به آقای دکتر مصدق گزارش داده و ایشان نیز بعداً " در نامه ی خود به آن اشاره کرده بودند که نمایندگان دانشجویان را خودشان انتخاب نکردند و شما برای آنها انتخاب کردید ، خود سازمان دانشجویان جبهه ملی از هر دانشکده جداگانه نمایندگان خود را انتخاب کردند و بعلت کثرت تعداد دانشجویان نمایندگان آنها نسبت به نمایندگان همه ی سازمانهای دیگر بیشتر بودند. یعنی مجموعاً " از ۱۷۰ نماینده که از مرکز و از استانها آمدند ۳۶ نفر نمایندگان سازمان دانشجویان دانشگاه بودند که از طرف خودشان انتخاب شده بودند. ما توجه داشتیم که بعضی از عناصر در داخل ما مشغول تفرقه افکنی و خرابکاری هستند. نهضت آزادی بعنوان یک جمعیت پیوسته ی به جبهه ملی در کنگره حضور نداشت ولی با سوابق مبارزاتی که آقای بازرگان و دکتر سحابی و طالقانی و نزیه داشتند آنها را هم دعوت کرده بودیم که در آن شرکت کردند. بعضی از افراد آنها نیز از سازمانهای دیگر جبهه ملی انتخاب شده بودند مانند عباس شیبانی وکیل فعلی مجلس شورای اسلامی و صباغیان که بعداً " وزیر کشور آقای بازرگان شد .

بدین ترتیب کنگره جبهه ی ملی با قریب ۱۷۰ نماینده از سازمانهای مرکزی و شهرستانها تشکیل شد. ما درست که بررسی میکردیم میدیدیم که حداقل بین ۹۰ تا ۱۰۰ نفر از آنها افرادی هستند که با تمایلات اکثریت شورای جبهه ملی موافقت دارند. شاید در حدود ۴۰ یا ۵۰ نفر در بین دانشجویان و بعضی از دسته های احزاب تمایلات مخالف داشتند. آنهائی که مخالف بودند با کمال تأسف یکی دارودسته ی آقای فروهر بودند چه در میان دانشجویان و چه در سازمانهای دیگر و یکی هم دارودسته ی نهضت آزادی با دکتر عباس شیبانی و صباغیان بود. غیر از این دو دسته تعداد قابل توجهی از دانشجویان وابسته به سازمانهای چپی بودند که در داخل جبهه ملی رخنه کرده بودند. نظر ما براین بود و این مطلب خیلی قابل توجه است که آقای سید باقرخان کاظمی را بعنوان ریاست کنگره انتخاب کنیم. در این بین اطلاع پیدا کردیم که جمعی از مخالفین نزد آقای صالح رفته با ایشان صحبت کرده و او نیز قبول

کرده‌که‌دا وطلب ریاست کنگره بشودونسبت به‌سیدباقرخان کاظمی که‌مردی مدیروبسیارمنظم دراداره‌ی جلسات ودرحفظ پرونده وپیشینه‌وتنظیم کارها بود وبعلاوه شخصیتی محترم ومؤدب وورزیده‌داشت شروع به‌بدگوئی وبدزبانی کرده‌اند. بعضی ازرفقای خیلی مؤثرشوری ازآنجمله آقای دکترصدیقی هم باانتخاب کاظمی هیچ موافقت نداشت. ازجمله مخالفین دیگرکه خیلی دراین باره‌سروصدا وفعالیت‌کردمرحوم کشاورزصدربود.

س – هیچوقت ایشان علت مخالفتشان را توضیح دادند؟

ج– تمام بهانه‌جوئی بود. فقط برای اینکه نامزداکثریت بود آنها میخواستندشخصیت موجه‌دیگری را نامزدکنندکه‌آراء رابشکنند. ملتفت هستید؟ حرفهائی که‌درباره‌ی کاظمی می زدندبهانه‌جوئی بود. میگفتند وزیرخارجه زمان رضاشاه بوده. خوب اگراین بوده وزیرمصدق هم بوده پس مصدق هم نمی بایست اوراببیاوردووزیرکند. بعلاوه خودهمان آقایان بعدا" کاظمی رابعنوان رهبرجبهه‌ملی سوم انتخاب کردند. اینها بهانه‌جوئی بود. بنده‌خودم شخصا" دراین باب با آقای صالح تماس نگرفتم چون موضوع خیلی حساس بودنمیشدبه‌یک کسی گفت که‌شما نامزدنباشید یاباشید، بوسیله دیگران تماس گرفتیم دیدیم که‌آقای صالح هم قبول کرده‌است که‌نامزد ریاست کنگره بشود. با محاسبه‌که کردیم وبا محبوبیتی که‌صالح داشت باعدم توجهی که ممکن بود تعدادی ازرفقای ما به اصل نکته کها یجاداختراق ودودستگی بودداشته‌باشند میدیدیم که‌اگربه‌همین ترتیب رأی گیری بشودممکن است آراء آقایان صالح وکاظمی تقریبا" مساوی ونزدیک بهم باشد واززوزاول که‌جاسوسان سازمان امنیت ودرباری درپیرامون جلسات کنگره بودند فورا" این موضوع اختلاف ودودستگی رابصورت انعکاس نامطلوبی درمطبوعات داخل وخارج از ایران جلوه‌گرسازند. بنابراین خودمن با آقای کاظمی صحبت کردم وبه‌ایشان گفتم که‌آقای کاظمی خداشاهداست نامزد ما ونامزداکثریت شما بودید ولی باکمال تأسف وضعی پیش آمده‌که‌اگرما چنین رأی گیری بکنیم ازهمان روزاول شکستی درآرا ما بوجود خواهدآمد بنابراین ازشما خواهش میکنیم ازنامزدی خودتان صرفنظرکنید. کاظمی ناراحت شدوگفت ،"چه‌کسی با من مخالفت میکند؟" گفتم‌آقا بهتراست واردا شخاص وبهانه‌جوئیهای

آنها نشویم واقعیت اینست وما ناچاریم برای آن چاره‌جوئی کنیم. هرچندآن شخص محترم وگرامی ناراحت وگله‌مندشد. ما تصمیم گرفتیم که‌به‌آقای صالح رأی بدهیم وبه‌دوستان وهمراهان مؤثراطلاع دادیم ومطلب رامخفی گذاشتیم . مخالفین هم قبلا" اعلام کرده بودندکه‌نامزدآنها آقای صالح است .

مطلب دیگری که‌بعضی ازآنها پیش کشیدنداین بودکه‌تازمانی که‌دکترمصدق هست رئیس‌کنگره کس دیگری غیرازایشان نمیتواندباشد. بایددکترمصدق رارئیس‌کنگره انتخاب‌کنیم و آقای عباس شیبانی رامأمورکرده‌بودندکه‌بیایدوعکس مصدق رابیاورد وپیشنهادرأی گیری به‌نام ایشان بکند. خوب بااین عنوان کسی نمیتوانست مخالفت بکند. مافورا"تابلوی بزرگی ازعکس‌دکترمصدق راتوی بالن درپشت سرهیئت رئیسه نصب‌کردیم وتصمیم گرفتیم که‌قبل ازشروع بکارپیامی خدمت آقای دکترمصدق مخابره‌کنیم وایشان رابعنوان رئیس افتخاری کنگره انتخاب‌کنیم واظهارتأسف نمائیم ازاینکه‌ایشان بعلت گرفتاری که‌ دارند نمیتوانندرهبری واداره‌ی کنگره راعهده‌داربشند. وقتی که‌جلسه‌تشکیل شد شیبانی بااینکه تظاهروهیاهوئی کردولی دربرابر وضع پیش‌بینی نشده‌ی این پیشنهاد و این پیام قرارگرفت که‌بابیانی بسیارمؤثروهیجان انگیز نوشته‌شده بودوبعدهم رأی که به‌آن ترتیب گرفته‌شد بهانه‌ی دیگری برای آنها نماند. بعدازآن برای هیئت رئیسه که معین کرده‌بودیم رأی گرفتیم آقای صالح بااکثریت خیلی زیاد نزدیک به‌اتفاق آراء انتخاب شدند آنهاکه‌غافلگیر شدند دروسط کاررأی شان رابرگرداندند وبه‌آقای کاظمی دادند، اینگونه پیشآمدها ودوروئی هادراجتماعات ودرکارهای سیاسی متأسفانه پیش میآیدولی دیگربرای آنها دیرشده‌بود. موقعی آنها خبردارشدندکه‌تقریبا" جلسه‌تشکیل شده‌بودودرضمن جلسه‌تصمیم گرفتندکه‌به‌کاظمی رأی بدهندکه‌تعداد خیلی کمی رأی آورد . دونفر هم بعنوان نایب رئیس انتخاب شدند. بنده‌نایب رئیس اول وآقای دکترآذرنایب رئیس‌دوم انتخاب شدیم. منشی ها هم به‌همان ترتیب ازاکثریت انتخاب شدند. وبعدهم دوکمیسیون انتخاب‌کردیم یکی بنام کمیسیون سیاسی برای تهیه منشورجبهه‌ملی ویکی هم کمیسیون اساسنامه. دراین دوکمیسیون ازاعضای سازمانها واحزاب درهریک ازآنهـــا

افرادی از همه ی احزاب وجود داشت . مثلاً" درکمیسیون سیاسی که بنده وافراددیگرعضویت داشتیم آقای مهندس بازرگان هم بودند. درکمیسیون اساسنامه آقای دکترسحابی و افراددیگری بودند. آقای فروهرودیگران نیزهمه بودند. یک منشوری تهیه شدویک اساسنامه که همه ی آنها با اکثریت زیادبه تصویب رسیدند. بعدازآنهم برطبق اساسنامه جدید بهانتخاب اعضای شورای مرکزی جبهه ملی پرداختیم. مطابق اساسنامه پیش بینی شده بودکه اعضای شورای مرکزی ۵۰ نفر باشندکه ۳۵ نفرش راکنگره انتخاب کندو۱۵ نفر دیگرراختیارشوری باشد که برحسب مقتضیات وباتوسعه جبهه وملحق شدن جمعیت های دیگری به آن تدریجا " انتخاب کند. آن ۳۵ نفرهم ازهمه ی گروهها انتخاب شدند. حالا کاظمی وحسیبی وصالح وصدیقی وپارسا ویندودکترآذر واینها درردهٔ اول بودیم، درردهٔ های بعدی رفقای دیگرهمه بودند. کشاورز صدربود، دکتربختیاربود،مهندس زیرک زاده بود مهندس بازرگان بود، حلوترازآنها طالقانی بود، دکترسحابی نفرآخرآخربودکه انتخاب نشد. اززورزشکاران پهلوان تختی انتخاب شد وغیره.
بنظربنده درتاریخ دموکراسی ایران یعنی درتاریخ سازمانهای حزبی این کنگره جبهه ملی یکی ازباشکوه‌ترین ، مؤثرترین ودموکراتیک‌ترین اجتماعات سیاسی ایران بودکه اگربگویم نظیری برای آن نبوده شایدگزاف نگفته باشم. منشوری بسیارسنجیده ومفصل ترتیب دادکه بااحتیاجات وقت ایران تطبیق میکرد. قطعنامه فوق العاده قوی راجع به اینکه شاه باید سلطنت کند نه حکومت ، راجع بهاینکه سازمان امنیت یک سازمان جاسوسی وتهدیدکننده آزادی وبرهم زننده نظم وامنیت است وباید منحل شودوراجع به آزادی زندانیان سیاسی وغیره صادرشد. منشوری که مسائل مختلف مملکت را ، مسائل اقتصادی ، مسائل اجتماعی ومسئله اصلاحات کشاورزی را ، مسئله حق رأی زنان را ، مسئله سیاست مستقل خارجی وسیاست دفاعی مملکت راتماما " دربرداشت . دراینجا میخواهم بگویم که یکی ازخصوصیات ثابت وهمیشگی شاه خودنمائی وبهره گیری ازعقاید واقدامات دیگران وبخودنسبت دادن آنها بود. جبهه ملی که دراینموقع یک کنگره بیسابقه تشکیل دادومنشور سیاسی اجتماعی واقتصادی مترقی ای عرضه کردواجتماعات پرشوری بوجودآوردومیتینگهائی

میدادکه‌درآن ده‌ها هزارنفرشرکت میکردند. شاه‌هم درآن زمان عینا " شعارهای جبهه‌ملی وروش جبهه‌ملی را تقلیدمیکردودروا قع اداى آن را درمیآورد. میخواست بهمان صورت دراجتماعات ظاهرشودکه‌عکسش را درجرايد منتشرکنندودرميان مردم مثل یک رهبرسیاسی دست بلندکندوسخنرانی بکندوکنگره تشکیل بدهدولی تمام آن ساختگی وبرا شرفشاربود. بعدهم موادانقلاب شاه‌وملت را به‌همان ترتیب تقریبا " ازروی اصول منشورجبهه‌ملی عرضه‌کردورفراندوم مصنوعی را ترتیب داد. اقتباس ازافکاردیگران ونسبت دادن خدمات واقدامات‌دیگران بخودش یکی ازخصوصیات شاه‌بود. هم چنان که‌باقوام السلطنه‌کرد وهمچنان که‌با مصدق ودیگران کرد.

س ـ آقای دکترمعذرت‌میخواهم، درآن جریان کنگره بازهم بین جبهه‌ملی واعضای نهضت آزادی برخوردهائی بود؟

ج ـ بله‌درآنجا رفقای نهضت‌آزادی مخصوصا " آقای مهندس بازرگان سخنرانی ایرادکرد که‌درآن سخنرانی مفهومش این بودکه باانیکه به‌منشوررأی داده‌وخوداوعضوکمیسیون منشوربوده بازباتشکیلات واصول وروش جبهه‌ی ملی همراه نیست وآخرکلامش را با این جمله ترکی ختم کرد،" بودرکه‌واردا " یعنی ما همین هستیم که‌هستیم.

س ـ من شنیدم موقعی که‌درکنگره خانم‌های جبهه‌ملی بی حجاب ظاهرشدندآقایان بعنوان اعتراض خارج شدند. ممکنست راجع به‌این مسئله توضیح بفرمائید.

ج ـ بله، یکی ازمسائلی که‌آنجا درباره‌اش صحبت وجنجال شدهمین بود ما فقط دونفر بعنوان نمایندگان زنان درکنگره‌داشتیم. یکی خانم داریوش فروهربودویکی دیگرکه اسم اورابه‌خاطرندارم ، موقعی که‌آنها واردشدند اول یکی ازآقایان معممین مابنام خلخالی بلندشدوهیاهوکرد. درکنگره‌چهارپنج نفرازروحانیون شرکت داشتند ازآن جمله آقایان طالقانی ، انگجی ، سیدضیاءالدین ، حاج سیدجوادی، جلالی ، دماوندی ، شبستری وخلخالی بودند. خلخالی بلندشدواعتراض کردوبدگفت وآنرامخالف اصول اسلامی معرفی کرد. یکی دونفرازنهضت‌آزادی های رفیق مهندس‌بازرگان نیزبلند شدندوهیاهوئی براه‌انداختندوچندنفرازآنها ازجلسه‌خارج شدند تختی هم باآنها در

آویخت. آن روحانی که اعتراض کرد پس از آن دیگر در کنگره شرکت نکرد.

س- آقای طالقانی هم از جلسه خارج شدند؟

ج- اتفاقاً "آقای طالقانی ماندند و به آنها اعتراض کردند. گفت،" آقا بنشینید این بازیها چیست که درمیآورید."

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : نوزدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا
مصاحبه‌کننده : ضیاء الله صدقی
نوار شماره : ۱۹

امروز صحبتمان را به تشکیل کنگره جبهه ملی رساندیم که به نظر بنده این کنگره یکی از پایه‌دارترین و اصولی‌ترین فعالیتهای سیاسی بعد از مشروطیت ایران و از هر جهت دموکراتیک و مترقی و ملی بود. در همین زمان که کارهای کنگره جریان داشت و در منزل مرحوم حاج حسن قاسمیه از بازرگانان معروف تهران تشکیل میشد که اینجا باید یادش را بخیر بکنیم و خدا یش بیامرزد که با نهایت فداکاری کوشش کرد، با اینکه این عمل برای او متضمن ضرر و خطر زیاد بود از هیچ چیز مضایقه نکرد.
در پیرامون آن محل عوامل سازمان امنیت با ضبط صوتهای مخصوص وجود داشتند و ما کاملا" مستحضر بودیم که آنها مراقب همه‌ی فعالیتهای ما هستند و در داخل ما هم علی التحقیق مأمورینی داشتند که بعدا " هم برما روشن شد. در همین زمان بود که شاه از قید دکتر امینی هم فارغ شده و میخواست خودش را رهبر منحصر بفرد اصلاحات و ترقی خواهی ایران معرفی کند و به این طریق جبهه ملی را از صحنه فعالیت و سیاست خارج سازد. برنامه‌ی با صطلاح رفراندوم شاه و انقلاب شاه و ملت خود را عرضه کرد و موادی بظاهر ترقی خواهانه و اصلاح طلبانه از قبیل اصلاحات ارضی، انجمن های ایالتی و ولایتی، مشارکت کارگران در سود کارخانه‌ها، حق رأی زنان، و این نوع مسائل را که در برنامه‌ی جبهه‌ی ملی وجود داشت اعلام کرد و میخواست آنها را به رفراندوم و مراجعه به آراء عمومی بگذارد. ما متوجه بودیم که این رفراندوم بمعنای یک تحول اجتماعی و در خط مشی دموکراسی نیست بلکه درست برای

آن است که با یک ظاهرسازی نهضت دموکراتیک ایران وحرکت استقلال طلبی مردم ایران را متوقف بسازد وعنوان اصلاحات وبرنامه‌های انقلاب یک برنامه‌ی صوری برای پرده‌پوشی بر روی دیکتاتوری است که میخواهد آغاز بشود. بهمین جهت جبهه ملی طی اعلامیه‌ی هیجان انگیزی به مردم هشدار داد که تمام این ظاهرسازیها توطئه‌ای برای استقرار یک دیکتاتوری جدید است وشعاری که ما دادیم این بود: " اصلاحات بله دیکتاتوری خیر" وبرای اعتراض علیه آن مردم را دعوت به میتینگ وتظاهرکردیم. به‌نظرم اعلامیه معروف ما تحت عنوان " قم فاستقم" درهمین زمان بود ولی قبل از اینکه تظاهرات صورت بگیرد مجددا " ما را دراول بهمن همان سال ۱۳۴۱ توقیف کردند وبزندان انداختند. این بار بیش از دویست نفر از رهبران وافعالین درجه اول جبهه ملی درهمه‌ی سازمانها توقیف شدندکه از رهبران و اعضای شورای جبهه‌ملی افرادی را که بنظرم میآید از این قرار بودند: کاظمی ، صالح، صدیقی، بنده، آذر، حقشناس، شاپوربختیار، کشاورزصدر، داریوش فروهر، مهندس حسیبی ، زیرک زاده، علی اردلان ، مهندس بازرگان ، دکترسحابی ، نصرت الله امینی ، کریم آبادی ، آیت الله طالقانی، مسعودحجازی ، حاج مانیان ، اصغرپارسا وعده دیگری . ما را دردومحل زندانی کردند. یکی درزندان بزرگ خودشهربانی ، زندان معروف قصردرپائین قصرقجروجمع دیگررا هم به یک محل مربوط به سازمان امنیت بنام قزل قلعه بردند. درزندان شهربانی ما مجموعا " قریب ۸۰ نفربودیم که این جمع را از بازاریان ودانشجویان واعضاء شورا وکمیته دردواتاق جاداده‌بودند که واقعا" جای اینکه دراتاقها پا را بطورراحت درازکنیم نداشتیم. یکعده از ما از آن جمله بنده ومهندس بازرگان ودکترسحابی وچندنفردیگردررا هروی زندان جلوی دستشوئی زیلوئی انداختیم ورختخوابهایمان را پهن کردیم. بقیه رفقا درقزل قلعه‌زندانی بودند. ازهرنوع ارتباط ما باخارج واز اینکه خانواده‌های ما ازوضع ما اطلاع پیدا کنندجلوگیری کردندحتی اجازه‌ندادند که‌غذای خودمان را خودمان تهیه‌کنیم واز همان غذای معمولی زندان برای ما میآوردندکه یکروز ما دیدیم دردیگ غذائی که‌برای ما آورده‌اند حشرات درداخل آن جوش میزند. دوسه‌ماه ما به‌این کیفیت تحت فشار بودیم تا اینکه محاکمات ما شروع شدومدت مدیدی ادامه‌داشت. هرروز میآمدند وچندنفراز ما را میبردند یا درهمان محل زندان

ویادرساختمانی مربوط بهسازمان امنیت خارج اززندان بازپرسی میکردند.
س ـ این سازمان امنیت زمان پاکروان بود؟
ج ـ بلی سازمان امنیت درزمان سرلشکرپاکروان بود. بندهراچندین بار، چهاریاپنج باریاشاید هم بیشتر، برای بازجوئی بردند. دوبار درهمان محل زندان قصربودوچند باردیگراتوموبیلی میآوردند وماراب‌یک محلی درداخل شهرکه مربوط بهسازمان امنیت بودمیبردند، البتهتحت‌الحفظ ودرمیان سربازان تفنگ بدستی کهدرجلووپشت سرماقرار داشتند.
همان روزاول کهمازندانی شدیم وروزنامه‌های دولتی آن زمان رابهزندان آوردند دریکی ازهمان روزنامه‌ها خواندیم ودیدیم کهقصددارند دونفرازمارامحاکمه‌صحرائی بکنندیعنی آقای مالح وبنده‌را. اتفاقاً "دوروزبعدخودآنهاآن خبرراتکذیب کردند. تصورمیکنم از خارج برآنهافشاری واردآمده وچنین خشونتی رابه‌صلاح نداسته‌بودندوالا قصدآنها این بودکه‌چندنفرازمارااعدام بکنند. استنطاقهاادامهداشت ودرروزهای اول باشدت وبا پیچاندن مابود. اتهاماتی کهبه‌مانسبت میدادند یکی ارتباط باحزب توده‌بود، یکی ارتباط باتحریکات ومخالفتهای بعضی ازروحانیون بودکه‌درآنوقت تازه‌آیت‌اللهخمینی وبعضی ازعلماءدیگرهم‌سروصداهائی براهانداخته‌بودندولی باماارتباط نداشتند.
س ـ هنوز ۱۵ خرداد نشده‌بود.
ج ـ نخیر هنوزنشده‌بود. اتهام دیگرارتباط باشورش عشایرجنوب بود. درعشایرجنوب درمیان قشقائی‌ها وایلات بویراحمدی هم حرکتهائی مخالف دولت صورت گرفته‌بودوبالاخره اتهام مخالفت باسلطنت مشروطه‌ایران بود. مطابق همان ماده‌کذائی که‌درقانون مجازات عمومی درزمان رضاشاه گذاشته‌بودند بله‌مارابعنوان مخالفت باسلطنت مشروطه تعقیب میکردند گوئی که‌دستگاه استبدادی ودیکتاتوری شاه سلطنت مشروطه‌بود. بتدریج متوجه‌شدیم که‌درمیان این ۸۰ نفری که‌درزندان باماهستند عده‌ای ازمأمورین خودساواک هستند. اتفاقاً "آنهائی که‌مأمور ساواک بودندازافرادآتشین وچپ‌نمای تندروبودند آنهارابرای خبرچینی وبرای ایجادتحریکات وایجاد مخالفت نسبت به‌رهبران آورده‌بودند. آنها معمولاً" محرک تظاهراتی میشدند یاشعارهای تندی میدادند ویامثلاً" گاهی درحیاط

زندان با چوب و یا کهنه مجسمه‌ای درست میکردند و جقه‌ای برسر آن میگذاشتند و آن را آتش میزدند و از رهبران جبهه دعوت میکردند که به آنجا بروند و بازیهای آنها را تماشا کنند. بعداً "درسالهای انقلاب چندنفر از آنها که از تندروترین آن افراد بودند شناسائی کردیم که از مأمورین ساواک بودند و در دستگاه آنها مشاغل مهم داشتند ولی در آن زمان در زندان بعضی از دانشجویان آنها را مانند قهرمانان روی دست میگرفتند و به افتخارشان شعار میدادند.

پس از چندماهی که در زندان شهربانی بودیم بعد از آنکه مسائل مورد اتهام را یکی یکی از همه‌ی افراد پرسیدند و موردبازجوئی قرار دادند بتدریج احساس میکردیم که دستگاه در مقام یک نوع مدارا و سازش با ما قرار گرفته است. اولین علامت نرمش این بودکه اجازه میدادند هفته‌ای یکبار زن وبچه‌ما بدیدن ما بیایند بعدهم اجازه دادند که از منزلها برای ما غذا بیاورند. چهار پنج نفر از ما داوطلب شدیم و ترتیب دادیم که غذای کافی برای ۷۰ یا ۸۰ نفر از منزلها بیاورند. بعدهم پیدا بودکه جریان بازجوئی ها بصورت مسامحه است و آن تندروی سابق را که ما را جلوی سرنیزه میانداختند رها کردند.

س - این بازجوئی ها را چه کسانی میکردند؟ آدمهای معروفی مثل نا صرمقدم بودند؟

ج - یکی دوروز اول سرهنگ دیگری بودکه الان اسمش درنظرم نیست ونشناختم. ولی بعد از آن خودسرهنگ مقدم چندین بار از من درمحل زندان شهربانی و یا درمحل مربوط به سازمان امنیت بازجوئی میکرد و از رفقای دیگرهم همینجور.

س - رفتار او با شما و سایر زندانیان چطور بود؟

ج - رفتارش حقیقتاً " بسیار مؤدب بود. بسیار آدم مؤدب وخوش برخورد و ملایمی بود. بنده تصور میکنم از سازمان امنیت و از ناحیه همین مقدم و رئیس مافوقش سرلشکر پاکروان بود که دربار و دولت درصدد یک نوع سازشی با جبهه ملی درآمدند. نشانه‌اش این بودکه پنج نفر از ما را انتخاب کردند و از محل زندان شهربانی که دانشجویان و افراد دیگر بازاری و رفقای دیگر بودند خارج کردند و به قزل قلعه بردند و در آنجا در ساختمان جدائی از زندان قزل - قلعه که اطلاً" دفترزندان بود و چهار پنج تا اتاق و یک حمام داشت جا دادند. چندنفری را

کها ول بردند : بنده وصالح وصدیقی ودکترآذربودیم بعدهم شاپوربختیار وکشاورزصدررا هم آوردند. آقای کاظمی به علت کسالت چندروز قبل از این جریان آزاد شده بود. درهمین محل بودکه آنها شروع ارتباط با ما کردند. سرلشکر پاکروان خودش دوسه بار آمد، جهانشاه صالح که درآن موقع وزیر وبرادرالهیار صالح بود چندین بار آمد وهمچنین شخص دیگری بنام صنعتی زاده کرمانی رئیس مؤسسه وچاپخانه ی فرانکلین بود. صنعتی زاده دریکسال پیش هم که درزندان موقت شهربانی درداخل شهربودیم مرتب به دیدن ما میآمد وبا دکتر بختیار ملاقات میکرد. بعدهم برما معلوم شدکه او یکی ازعوامل سیاسی خیلی مهم است و با خارجیان ارتباط دارد ومستقیما" با شاه ملاقات ودرمسائل عمده ی سیاسی اظهارنظر میکند ونظریات او مورد توجه قرارمیگیرد. معلوم نبود این شخص که هیچگونه سمت سیاسی ندارد چگونه واسطه این مذاکرات شده است. بنده شخصا" نسبت به او بسیارمشکوک بودم، خود مؤسسه فرانکلین هم بسیارمشکوک بود. موضوعی که آنها بیشتردرمذاکراتشان صحبت میکردند این بودکه جبهه ملی نسبت به سلطنت ابرازوفاداری واحترام بکند و دستگاه دولت هم جبهه ملی را برسمیت بشناسد وفعالیت اورا درحدودی آزاد بگذارد. کلماتیکه آنها دراین موردبکارمیبردند Loyal opposition بودوازاینجا معلوم بود که منشاء آن باید خارجی باشد. مذاکرات اصلی را با آقای صالح میکردند بنده ودکتر صدیقی هم همیشه درمذاکرات شرکت داشتیم. ما به این آقایان جواب میدادیم که نسبت به سلطنت موضع ماکاملا" مشخص است. ما مدتی وزیربوده مدتی وکیل مجلس بوده ایم. درزمان کابینه مصدق ما بعنوان وزیروبعنوان وکیل سوگندبه قانون اساسی خورده ایم و قانون اساسی هم سلطنت مشروطه را مقررداشته وهم درآن سلطنت سلسله پهلوی ذکرشده است. درطول تمام مبارزات یکی دوساله اخیرهم ما چیزی جزاجرای قانون اساسی نخواسته ایم. درکنگره جبهه ملی هم همین مطلب بطورصریح معین شده است. وشعارما مبنی بر" استقرارحکومت قانونی " هم به همین معنی است. برطبق قانون اساسی ایران شاه سلطنت میکند نه حکومت. بنظرما این شخص خودِ اعلیحضرت هستندکه برخلاف مقام خودشان وبرخلاف مصالح سلطنت وبرخلاف قانون اساسی تمایل به حکومت مستقل دارند. اگر

ایشان برا صول مشروطیت باقی بمانندوبه ما آزادی فعالیت درحدودقانون اساسی بدهندمانه تنها با ایشان مخالفتی نداریم بلکه درصورت لزوم هم ممکن است ازسلطنت مشروطه دفاع بکنیم. ولی اگروفاداری به سلطنت را به این معنی بگیرندکه ما چاکروجانثار باشیم این برای ما غیرممکن است، ما برهمان روش خودمان باقی هستیم. البته شخص پاکروان در این موردفوق العاده حسن ظن داشت ومطلب را تقریبا" بصورت توافقنامه ای درآوردند و قصدشان این بودکه ما را آزادکنندودرحدودی آزادی فعالیت بدهندکه معلوم نبودآن حدود چیست. چیزی راکه ما میخواستیم که نشاندهنده اجرای قانون اساسی وآزادی فعالیت سیاسی باشدانتخابات مجلس بود. میگفتیم مشروطیت ودموکراسی وقتی است که انتخابات مجلس صورت بگیردوانتخابات آن آزادباشد. اگراین انتخابات آزادنباشد همه ی وعده ها بی اساس است. برااین اصول صورت توافقی بدست آمد. ولی پاکروان یکروزکه به خدمت صالح آمده بود ومن ودکترصدیقی هم حضورداشتیم به ما گفت،" شما تصور نفرمائیداین صحبت هائی که شده ونتیجه ای که ممکنست بدست بیاید اززوی رغبت وبه آسانی صورت گرفته نخیر، شما برای اینکاروما برای رسیدن به این نتیجه مخالفین ودشمنان خیلی بزرگی داریم وبسیاری ازاشخاص هستندکه نزدشاه میروندوصحبت مخالف میکنند." ازآن جمله اوذکر کردکه نعمت اله نصیری که آنموقع رئیس کل شهربانی بودودیگران به شاه میگویندکه آزاد گذاردن جبهه ملی به منزله دریچه ای است که برمحل بیهوائی گشوده شود. اگراین دریچه باز شودیکمرتبه تمام مردم، تمام افکارعمومی متوجه جبهه ملی میشودوآنها بقدری وسعت ونیرو میگیرندکه دیگرکنترل آنها ازدست ما خارج خواهدبود شاه را خیلی ترسانده ومرددکرده اند. درمیان دوستان ما هم راجع به این مذاکرات اختلاف نظربود. آقای صالح جمعی ازافرادی راکه درخودزندان قزل قلعه بودندخواست وبا آنها جریان مذاکرات رادرمیان گذاشت و از آنها نظرخواهی کرد. اغلب آنها تندروی کردندوگفتندکه اینکارفریبکاری محض است وما نباید تن به چنین سازشی بدهیم.

س - ممکنست اسم چندنفرازآنهائی که با این جریان مخالف بودندبفرمائید.

ج - یکی ازافرادی که مخالف بوددداریوش فروهربود. داریوش همیشه تندی هائی داشت او

جوان وطندوست وفداکاری است ولی خوب سلیقه‌های مخصوصی دارد. یکی دیگر کشاورز صدر بود.

س - منظوراینها ازمخالفت چه بود وآنموقع چه میخواستند؟

ج - هیچ پیشنهاد مستقیمی که چه باید کرد نداشتند. ولی ما اگر چنین نتیجه‌ای میگرفتیم که فعالیت جبهه ملی را آزاد بگذارند که دارای باشگاه و روزنامه و حق اجتماعات باشد. بخصوص اگر میتوانستیم برای آزادی انتخابات نتایجی بدست بیاوریم تمام به نفع آزادی و دموکراسی بود ولی اگر چنان آزادی بدست میآمد ممکن بود رهگشا برای نهضت مجدد آزادیخواهی در ایران بشود. البته ممکن بود عده‌ای ما را متهم به سازشکاری با دستگاه دربار و استبداد بکنند.

س - شما فرمودید که حدود و ثغور آن آزادی کاملا" معلوم نبود.

ج - نخیر، معلوم نبود تا چه حد. قرار بود اجازه باشگاه بما بدهند، اجازه روزنامه هم بدهند ولی دربارهٔ انتخابات بهیچوجه حاضر به تجدید انتخابات و شرکت آزاد ما در انتخابات نبودند. پیدا بود که آنها میخواهند ما را به دنبال خود بکشند و میخواهند یک کینه‌ ‌تی سرهم بندی بکنند. این بود که درچنان وضع مبهمی با شک و تردید و اختلافی که درمیان همکاران ما وجود داشت آقای صالح اعلام قطع مذاکرات کردند. علم هم یک دو بار با آقای صالح ملاقات و مذاکره کرد ولی نتیجه‌ای از آن حاصل نشد.

س - شما درملاقات با آقای علم حضور داشتید؟

ج - نخیر بنده اصلا" ایشان را ملاقات نکردم.

س - آقای صالح گزارش آنرا به شما دادند؟

ج - بله میدادند.

س - من شنیدم که آقای علم یکبار ایشان وسایر رهبران جبهه ملی را بطور غیرمستقیم مورد تهدید قرار داد. یعنی به این ترتیب که به آنها گفت، " شما فکر نکنید که اگر یکبار یک روز صبح چندنفر را بگیرند وبقول معروف سرشان را زیرآب بکنند در دنیا به جائی برخواهد خورد." شما دراین مورد چیزی میدانید؟

ج - بله بنظرم چنین چیزی به صالح گفته بود. نصیری رئیس کل شهربانی هم نسبت به

جبهه‌ملی چنین نظری داشت. به‌خاطردارم قبل ازجریان زندانی شدن ما به‌مناسبتی می‌خواستیم تظاهرواجتماعاتی بکنیم واوازآن جلوگیری کرد. من به‌دفترا ورفتم وبا او صحبت کردم که‌به‌چه‌جهت با تظاهرقانونی ما مخالفت میکند. اوگفت، " شما دشمن شاهستیدوباید معدوم بشوید. " من بلافاصله یقه‌اش را ازپشت میزش گرفتم وکشیدم.

س- توی شهربانی ؟

ج- توی شهربانی . یقه‌اش راگرفتم وکشیدم وگفتم اگرراست میگوئی بیا والان هردوبه‌نزد شاه‌برویم وتوبه‌شاه بگوومنهم به‌اومیگویم، ببینیم شماو امثال شمادشمن شاهستیدیا ما. چنان تندبه‌او جواب دادم که‌بکلی ساکت شد. اویکی ازافرادی بودکه‌علیه ماوبرای نابودی ما به‌انواع مختلف کوشش میکرد. خوب‌دراین موقع دکترمصدق هم درتوقیفگاه خودش دراحمدآباد بودوالبته ما هیچگونه‌تصمیم سیاسی بزرگی بدون مشاوره‌ی با اونمیتوانستیم اتخاذبکنیم واتخاذنمیکردیم. اینهم یکی ازعلل قطع مذاکره مابانمایندگان دولت و دربار بودکه‌نمیدانستیم ودراین باره‌چه‌نظری دارد.

س- یعنی اگربه‌توافقی بادستگاه رسیدید؟

ج- مثلا" . موقعی که‌آقای صالح درآن جلسه اعلام داشت که‌ما دیگرمذاکرات را ادامه‌نمی‌دهیم تنها کسی که‌به‌او اعتراض شدیدکرددکترشاپوربختیاربود. یعنی اعتراض به‌اینکه‌صالح نیروی تصمیم وقوت‌اراده ندارد وباتغییرازاتاق بیرون رفت.

س- یعنی ایشان موافق بودندکه یکنوع سازشی بادستگاه صورت بگیرد؟

ج- بله. اوخیلی موافق بودکه‌آن مذاکراتی که‌شده‌بودبه‌نتیجه‌برسد. درهمین اوان که ما درزندان قزل قلعه‌بودیم یکروزازهمان محل زندان خودمان شنیدیم که‌صدای تیراندازی شدیدازداخل شهرمیآیدوبعددودوآتش سوزیها راازآن بالا درشهرمیدیدیم پیدابودکه‌غوغای مهمی شده‌است واین همان واقعه ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲ بود. یک مأمورسازمان امنیت که ظاهرا" درجه‌ی استواری داشت ولی مردی همه‌کاره‌ومؤثردرامورزندانیان بودبنام ساقی مراقبت ازما را برعهده‌داشت.

س- گروهبان بود.

ج- گروهبان بود یا افسرجزء ولی قدرتش ازیک سرلشکربیشتربود.

س ـ بله ایشان همه کارهٔ قزل قلعه بودند .

ج ـ ساقی هم درهمان محلی که ما شش هفت نفری زندانی بودیم دریک گوشه ای نشسته بود . ساعت درحدود دوبعدازظهربودکه رادیوی تهران اخبار را با صدای بلندپخش میکردوماگوش میدادیم دیدیم مصاحبه ای با سرلشگر پاکروان رئیس سازمان امنیت درجریان است . وی راجع به کیفیت واقعه ۱۵ خرداد گزارش شدیدی داد از اینکه مرتجعین وآخوندها وعده ای از آشوبگران بازاری وا ینها باعث این جریان ومحرک کشتاروغارت وآتش سوزی شده اندوتهدید کردکه مرتکبین بسختی موردتعقیب ومجازات قرارخواهندگرفت . بعدیکی ازروزنامه نگارانی که آنجا بود ازاوپرسیدکه آیا جبهه ملی نیزدراین امردخالتی داشته است ؟ پاکروان گفت ، " جبهه ملی دراین موضوع بهیچوجه دخالت نداشته است . " وقتی او این حرف رازدساقی که درآن گوشه ایستاده بوددستش را بلندکرد وبا لهجه ی ترکی خودگفت ، " الهی شکر " . برای اینکه هرگاه ما هم به آن آشوب آلوده میشدیم زحمات ودردسرهای تازه ای برای او ایجاد میشد .

درهمین ایام ، چندروزپیش ترازحادثه ی ۱۵ خرداد بودکه مهندس بازرگان ودکترسحابی را هم ازمحل زندان شهربانی به قزل قلعه آوردند . همان روز مرحوم کریم آبادی که با ما زندانی بود طرف عصری آمدوبمن گفت ، " دکترسحابی ناراحتی بزرگی برایش پیدا شده . " گفتیم چه شده ؟ گفت ، " وقتی که آمده اند جلودرزندان ازدوبل پاچه ی شلوارش ـ ورقه ای به زمین افتاده . آنهائی که اوراآورده وهمراهش بوده اند ورقه را به او میدهند ومیگویند این ازشما افتاد . اومتوجه نبوده وگفته نه چیزی نیست مال من نیست . بعدازآنکه اورا به داخل زندان میبرند متوجه میشودکه آن ورقه افتاده وخیلی ناراحت شده وبه من مراجعه کرد که با ساقی مذاکره کنم شاید آن ورقه را به او پس بدهند ." کریم ـ آبادی با ساقی خیلی دوست بود، وساقی هم به او احترام میگذاشت .

س ـ به کریم آبادی ؟

ج ـ بله به کریم آبادی . کریم آبادی به ساقی مراجعه میکندوساقی میگوید ، " چرا زودتر نگفت وچرا خودش متوجه نشد . ورقه افتاد وبه او دادند واوخودش ردکرد . آن ورقه

ظاهرا " پیش نویس یک اعلامیه‌ی تندوتحریک آمیزعلیه‌شاه‌ودرباربه‌خط آنها بوده . بنده‌که آنرا ندیدم ولی وقتی کریم آبادی به‌ساقی مراجعه‌میکندکه‌مأمورین سازمان امنیت دردفتر زندان مشغول مطالعه‌ی آن بوده‌اند . آنها را دیگرنزدمانیاوردندودرهمان قسمت عمومی زندان نگه‌داشتند . درهمان محل جمعی ازرؤسای طوایف قشقائی وبویراحمدی نیززندانی بودندکه‌بعدا " به‌محاکمه واعدام چندنفرآنها انجامید .

سه‌ماه بعدازجریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ما رابتدریج آزادکردند . این باربنده‌آخرین نفری بودم که‌دراواخر شهریورماه‌آزادشدم . دراین دوسال متوالی ما مجموعا " پانزده‌ماه درزندان بودیم . ولی به‌علت‌جریاناتی که‌به‌آن اشاره کردم متأسفانه آقایان مهندس بازرگان ودکترسحابی آزادنشدند وپس‌ازمدتی آنها رامحاکمه‌ومحکوم به‌حبس‌کردند .

موقعیکه‌ما هنوز درزندان بودیم بدنبال جریان ۱۵ خرداد عده‌ای ازروحانیون معتبر را دستگیرکردند وآنها را آوردند ودرقسمتهای مختلف‌پیرامون ما درهمان زندان قزل قلعه زندانی کردند ولی ما نتوانستیم با آنها ملاقات وارتباط پیدا کنیم .

بعدازآزادی ما دراواخر شهریور مجددا " جلسات‌شورای جبهه ملی رادرمنزلها تشکیل میدادیم ولی وضع این باربا سال گذشته که‌کنگره جبهه‌ملی را با آن خوبی تشکیل دادیم بکلی متفاوت شده‌بود . ازطرفی نظام دیکتاتوری برایران مسلط شده‌بود . شاه‌به‌منراد خویش‌که‌دردست گرفتن قدرت انحصاری بودرسیده‌بود . تمام موانع داخلی راسرکوب کرده وهمه‌سیاستهای خارجی را با حکومت مطلقه‌ی خودهمراه‌ساخته‌ورفراندوم خودرا انجام داده‌بود وخودرادرانظار مردم ایران وجهانیان رهبر اصلاحات اجتماعی واقتصادی وعامل انقلاب به‌اصطلاح شاه‌وملت معرفی میکرد . درهمین اوان بودکه‌علم نخست وزیروقت با آقای صالح ملاقات‌کرده‌وتغییراوضاع رابه‌ایشان اطلاع داده وجبهه‌ملی را با قاطعیت موردتهدید قرار داده‌بود . تصورمیکنم ازطرف‌سازمان امنیت هم با بعضی ازهمکاران ما که‌درست نمیتوانم آنها را مشخص‌کنم تماسهائی حاصل شده واخطارها وتهدیدهائی به‌عمل آمده‌بود . ازطرف دیگردرداخل جبهه‌ی ملی مواجه‌با اختلافات شدیدشده‌بودیم چه‌درمیان اعضاء شورا وچه‌از جانب‌سازمانهای دانشجوئی وابسته به‌جبهه‌ملی . تا آن تاریخ به هیچوجه‌درهیچ یک از

احزاب وجمعیت ها مسئله مبارزات مسلحانه مطرح‌نشده‌بودولی جمع قابل توجهی از دانشجویان ما تمایلات چپی افراطی داشتند. آنها بظاهر درسازمان ما ولی‌عملا" وعلنا" علیه‌آن بودند. چنانکه میدانید بعضی ازهمین دانشجویان آن زمان وابسته‌به‌نهضت آزادی وجبهه‌ی ملی بودند که‌بعدا " ازبنیانگذاران چریکهای فدائی خلق ومجاهدین خلق شدند. من بسیاری ازآنها را شخصا " می شناختم بعضی ازآنها دردانشکده‌حقوق شاگردخودمن بودند. من بخصوصا " به‌ضیاء ظریفی وبیژن جزنی میگفتم فرزنداین چه روش وچه‌انصافی است که‌شما درجبهه‌ملی‌باشیدوعلنا " علیه‌آن تبلیغ بکنید. اگرشما معتقدبه‌این سازمان وراه‌وروش‌آن نیستید میتوانید ازآن خارج شویدوخودتان فعالیت دیگری درپیش بگیرید. ولی آنها درآن زمان پایگاه علنی دیگری نداشتندوسازمانشان درداخل جبهه‌ملی بود. بعضی ازافرادشورای جبهه‌ی ملی هم باآنها خوش وبش داشتند وآنها راتقویت میکردند. یکی ازآنها خدا رحمت کندمرحوم کشاورزصدربود. یکی دیگر که‌درموردا وجمع بین ضدین شده‌بودداریوش فروهررهبروسرور پان ایرانیستها بود. رفقای حزبی فروهر وخانم فروهر ودانشجویان وابسته‌به‌حزب آنها که‌درسازمان دانشجویان جبهه‌ملی بودندبیشتر با همان عناصرچپی افراطی همکاری داشتند تابادانشجویان درخط جبهه‌ی ملی. اکثریت دانشجویان دانشکده‌های فنی وعلوم وپزشکی وکشاورزی چنانکه دراتنخابات کنگره‌سال پیش معلوم شده‌بود وفادار به‌جبهه‌ی ملی بودند. دودانشکده‌ای که‌محل فعالیت شدیدعناصرچپی بودودرآن اکثریت داشتنددانشکده‌های ادبیات وحقوق بودند. مسئول سازمان دانشجویان آقای دکترهدایت‌الله‌متین دفتری هم بیشتربا همین گروههای مخالف مربوط بودوآنها را تقویت میکرد. من به‌عنوان مسئول کل تشکیلات یکی دوبار به‌ایشان تذکردادم ولی تغییری درروش او حاصل نشد. یکی دیگرازجوانان بسیار خوب ودرس‌خوانده ما که من اورا خیلی دوست داشتم وهنوزهم دارم دکترحسین مهدوی بودکه‌اونیزنسبت به‌آنها تمایلاتی داشت.

با اینکه اکثریت سازمان دانشجویان حزووفادار به‌اصول جبهه‌ملی بودند ولی یکدسته‌ازآنها که‌مخالف سرسخت ما بودند راه‌وروشی پیدا کردندوازمجاری مخصوصی، شاید ازمجرای همان دکترهدایت‌الله‌متین دفتری ویا شاید دکترغلامحسین مصدق به‌خدمت آقای

دکترمصدق مرتبط شدند ونامه‌هائی بعنوان سازمان دانشجویان جبهه‌ملی به‌ایشان نوشتند.
برحسب تصادف واتفاق درهمین زمان ازسازمان جوانان جبهه‌ملی اروپا، بنظرم آنهائی که‌درآلمان فعالیت میکردند، یک نامه‌ای به‌آقای دکترمصدق نوشته‌شده‌وآنها ازطرف خودشان بدون آنکه کوچکترین دستوری به‌آنها ازطرف سازمان مرکزی داده‌شده‌باشد اعلام کرده‌بودند بنابرمشکلات واختلافاتی که‌درپیشرفت فعالیت خودداشته‌اندتصمیم اتخاذکرده‌اندکه تمام احزاب را منحل کنندوسازمان واحدی بنام جبهه‌ی ملی تشکیل بدهند. آقای دکترمصدق به‌آنها جواب میدهدکه‌این عمل واین انحلال حزبها کارصحیحی نبوده وبایدحزبهای مختلف درجبهه‌ملی باشدوجبهه‌ملی چیزی جزحزبها وجمعیت های مختلف نباشد. برطبق اساسنامه‌ای که‌درکنگره سال پیش به‌تصویب رسیده‌بود ما درباره تشکیلات ودرباره‌ی مرامنامه‌جبهه ملی نظریات دیگری داشتیم. بنده چون مسئول تشکیلات جبهه‌ملی بودم وزیروبیم ودردسرهای اینکاررا کاملا" میدیدم ومی چشیدم لازم میدانم راجع به‌آن توضیحات کافی بدهم.
س- تمنا میکنم. خواهش میکنم بفرمائید.
ج- بنده‌خودم شخصا" عضوحزب ایران بودم وعلاقمندبه‌حزب ایران. درشورای جبهه‌ملی هشت یا ده‌نفرکه‌الان درست تعدادش یادم نیست، ازافراد حزب ایران بعنوان شخصیت وجود وحضور داشتند، درانتخابات کنگره هم به‌عضویت شوری انتخاب شده‌بودند. بنابراین من یک آدم غیرحزبی نبودم، سالها را درحزب گذرانده بودم ورئیس کمیته‌ی مرکزی حزب ایران وموردتوجه‌ی غالب جوانان جزب ایران بودم. باسایراحزاب ملی هم روابط همکاری خوبی داشتیم. جبهه‌ملی وشورای جبهه‌ملی مخالف با احزاب نبود، ولی وضع درآن زمان بطوری بودکه‌ایجاب میکرد جبهه‌ی ملی سازمانهائی خارج ازاحزاب داشته‌باشد. زیرا عده کثیری ازافراد بدون اینکه بخواهندواردیک حزبی بشوند،واردیکی ازاین احزاب وابسته به‌جبهه‌ملی بشوند میخواستند مستقیما" واردجبهه‌ملی بشوند ودراجتماعات وفعالیت آن شرکت کنند.ما هم که‌میبایستی ازوجودآنها استفاده‌کنیم بهیچوجه نمیتوانستیم به‌اینها بگوئیم یا بروید‌عضویک حزبی بشوید وازراه‌آن حزب عضویت جبهه‌ملی را قبول کنید یا خودتان یک حزبی تشکیل بدهید وبعدبیائیدبه‌ما ملحق بشوید. مثلا" درمیان دانشجویان عده‌کثیری وبلکه‌اکثریت مطلق آنها وابستگی به‌هیچ حزبی نداشتند. درباره‌که ما بیش‌از

صدحوزه‌داشتیم، فقط چندنفرآنها مربوط به‌حزب ایران وچندنفرعضو حزب ملت ایران فروهر بودند. وهمینطور درسازمان محلات واصناف ودرسازمان فرهنگیان وکارمندان وبه‌همین ترتیب درسازمان کارگران. غالب اجزاب ماسازمانهای کارگری نداشتند. وجوداین سازمانها ضروری ولازم بودولی آنها بخودی خودسازمانهای سیاسی نبودندومرام وایده لوژی سیاسی خاص نداشتند. بنابراین ما معتقدشده‌بودیم که‌اگرجبهه‌ملی بخواهدبصورت یک نهضت سیاسی نیرومند ومؤثردرآید باید هم اهداف سیاسی، اقتصادی واجتماعی آن روشن شودوهم دارای تشکیلات منضبط وهم تعلیمات لازم باشد واین خواسته‌ی هزاران نفری بودکه‌درسازمانهای جبهه‌ملی مرکزوشهرستانها نام نویسی کرده‌بودند. وهمین خواسته بودکه‌درکنگره سال پیش بصورت یک منشورویک اساسنامه تشکیلاتی تنظیم گردید. درعین اینکه‌ما حزبها را هم قبول داشتیم که‌هرحزبی که‌با اهداف ملی ما همآهنگ باشد علیحده بتواند درجبهه‌ملی شرکت داشته‌باشد وافرادحزبها را هم افراد جبهه‌ملی میشناختیم. آقای دکترمصدق که‌آن نامه‌را به‌دانشجویان اروپائی نوشت عده‌ای ازهمان افرادمخالف آن رادرتهران منتشرکردندوچندنفرازرفقای شورای ما مشغول پراکنده کردن آن درداخل شور شدند وهیاهو براه انداختند که‌پیشوا با این تشکیلات جبهه‌ملی موافق نیست وباید این شوری واین تشکیلات منحل شود. ما هم نامه‌ی مبسوط ومفصل به‌ایشان نوشتیم که در این کتابچه‌ها که‌شما می بینید متن آن موجودوبسیارخواندنی است. باوجودتوضیحات مفصلی که‌دراین نامه‌راجع به‌ضرورت تشکیلات موجودوتصویب آن ازطرف کنگره منتخب اعضاء وعدم مغایرت آن با نظریات ایشان داده شده‌بود آقای دکترمصدق با نهایت اصرارنظرما را ردکردوحتی عنوان کردندکه افرادازما بهترانی درشورای جبهه‌ملی هستند بدون آنکه معلوم کنندمنظورایشان چه‌افرادی است وشورای جبهه‌ملی را متهم کردکه‌خودش خودش را انتخاب کرده‌وحال آنکه‌ازطرف یک کنگره منتخب ازجانب چندین هزارنفراعضاء سازمانهای مرکز وشهرستانها انتخاب شده‌بود. به‌هرحال چون ماارتباط مستقیم با ایشان نداشتیم و آقای دکترمصدق هم ازجریان اختلافات ودودستگی داخل جبهه خبردارنبودوکسانی خدمت ایشان میرسیدندکه‌توضیحات برخلاف واقع میدادند این اختلاف نظرشدید با پیشوا پیدا شدونتوانستیم آنرا رفع کنیم.

س - رابطه بین شورای مرکزی جبهه ملی ودکتر مصدق آقای دکتر متین دفتری بود؟

ج- عتررابط ما دکتر غلامحسین مصدق بود ولی پیدا بود افراد دیگری خدمت دکتر مصدق میرسند واین مطالب را به ایشان میگویند. درجواب نامه ی دوم ما آقای دکتر مصدق نامه ی دیگری نوشت که در واقع خواستار انحلال شورای منتخب کنگره وانحلال تشکیلات موجود جبهه ملی شده بود. ما هم ناگزیر خدمت ایشان نوشتیم که چون نمیتوانیم برخلاف معتقدات خود وبرخلاف مصوبات کنگره اقدامی بکنیم وچون ازطرفی هم معارضه ی با نظر آن جناب را بصلاح نهضت وملت نمیدانیم ناچار فعالیت خودرا متوقف میکنیم.

س - بله این نامه ای که اینجا هست بتاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۳ به امضای دکتر مهدی آذر هست ازطرف شورای مرکزی جبهه ملی به آقای دکتر مصدق . ایشان هم اینجا نوشتند "نظر به اینکه آن جناب که رهبروپیشوای نهضت ملی هستید صراحتاً " ترتیب شورای مرکزی جبهه و اساسنامه ی آنرا نفی فرموده اید ونظر باینکه مقابله با نظریات پیشوای معظم را به صلاح نهضت ، ملک وملت نمیدانیم وبا توجه به اینکه عناصر معتقد به اساس تشکیلاتی فعلی جبهه ملی ازشرکت درسازمانهای نوع دیگر معذور خواهند بود چنانکه توضیحات مربوطه درعریضه قبلی واین نامه مورد قبول واقع نشود ادامه کار این شورا غیرمقدورخواهد بود. با تجدید مراتب ارادت وادعیه خالصانه ازطرف شورای مرکزی جبهه ملی دکتر مهدی آذر."

ج - بله بعد از اینکه ما شورای جبهه ملی وفعالیت جبهه ملی را به این صورت تعطیل کردیم آقای دکتر مصدق به آقای کاظمی رجوع کردند. دراینجا باید بگویم که متأسفانه درجبهه ی ملی نسبت به آقای کاظمی بدرفتاری وبی انصافی شده بود. بطوریکه بیشتر توضیح دادم او به ریاست کنگره انتخاب نشد بعد از کار کنگره هم که شورای مرکزی جبهه ملی تشکیل شد به ریاست شورا هم انتخاب نشد واین موجب رنجش او گردید که درجلسات شورا شرکت نمیکرد، ونسبت به ما ومخصوصا " نسبت به شخص من هرنظری داشته باشد بنده خود از اول تا به آخر نسبت به او حسن عقیده داشتم. او وتحقیقا " مرد پاکدامن ودرادا ره ی وظائفش بسیار مرتب ومنظم بود. کارگردانهای مخالف جبهه ی ملی که از رنجیدگی آقای کاظمی خبرداشتند بعلاوه وی از شخصیتهای سیاسی مهم جامعه ما محسوب میشد ازآقای دکتر مصدق تقاضا کردندکه

تشکیل جبهه ملی جدیدرا بصورتی که ایشان مقتضی میدانندبه آقای کاظمی ارجاع کنند.
این بودکه ایشان به آقای کاظمی نوشتندودانشجویان مخالف وآقایان وابسته به احزاب درصددبرآمدند که جبهه ملی دیگری بنام جبهه ملی سوم بوجودبیاورند. درواقع باید گفته شودکه این جبهه ملی سوم طفل نازاده ای زمادربود، یک موجودی بودکه به دنیا نیامد نتوانست فعالیتی بنام جبهه ملی درعرصه ی ایران بظهوربرساند همه ی فعالیتهائی که میگویندبرای تشکیل جبهه ملی سوم شده درواقع فعالیتهائی بوده برای کشتن وازبین بردن جبهه ملی چون تاریخ وواقعیت نشان دادکه بعدازآن دیگرجبهه ای که بتواندردداخل مملکت عرض اندام بکندومظهر کوچکترین اثری بشوداصلا" بوجودنیامد. بنابراین جبهه ملی سوم عملا" منتفی شدوهمه ی کوششهائی هم که آقای دکترمصدق کردونامه هائی که نوشت بکلی بی نتیجه ماند. بنده درخاتمه ی بحثم باید بگویم که آقای دکترمصدق پیشوای بزرگ ومحبوب مردم ایران ومورد تکریم وتعظیم وتجلیل همه ی ما درآن زمان همیشه بوده وهستند. ولی ایشان معصوم ازخطا نبودند. بنده مثلا" نسبت به انحلال مجلس روزپیش توضیح دادم که با نظرایشان موافق نبودم وبه ایشان صراحتا " گفتم که شما ممکن است با یک فرمان عزل ویا با یک کودتا مواجه بشوید وباکمال تأسف با هردواین پیشامد مواجه شدودربرابرآن کاری نتوانست بکندوهم چنین درموردنحوه ی دفاع ازحقانیت ایران دردیوان لاهه بنده وآقای دکترشایگان با ایشان اختلاف نظرداشتیم وحق با ما بود. همچنین دکترمصدق اهل تشکیلات حزبی اصلا" نبود درتاریخ مبارزات سیاسی خودهیچوقت درحزبی شرکت نکردوحاضرنشدهیچ تشکیلات سیاسی را سرپرستی بکندوهموار ه متکی به پشتیبانی افکارعمومی غیرمتشکل بود.
بنابراین نظری که درباره ی تشکیلات جبهه ی ملی داشت به نظربنده غیر تشکیلاتی وغیرمنطبق با واقعیات بود.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : نوزدهم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۲۰

س- من در رابطه با این موضوعی که فرمودید دو سئوال دارم که اگر اجازه بفرمائید این سئوالاتم را مطرح کنم.

ج - بله بفرمائید.

س- سئوال اول اینست که شما راجع به موضوع ایده‌ئولوژی در جبهه توضیح فرمودید. مسئله اینست که اگر یک جبهه ای صاحب یک ایده‌ئولوژی با شدوتیا ما احزابی که در آن جبهه شرکت کردند خودشان را منحل بکنند، آن چیزی که دکتر خنجی خواسته بود وعملاً" آن را پیشنهاد میکرد که احزاب خودشان را منحل بکنند در جبهه و یک ایده‌ئولوژی را بپذیرند، آنوقت دیگر آن یک جبهه نمیشد و میشد یک حزب دیگری. روی این مسئله است که من میخواستم شما یکمقداری توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم عملی که دکتر خنجی و رفقای او برای انحلال جمعیت کوچکی که داشتند کردند ما به آنها تکلیف نکرده بودیم خودآنها کردند و این تکلیف را هم به هیچیک از احزاب نمی کردیم. اما چون در مقابل این واقعیت قرار گرفته بودیم که احزاب جاذبه وکشش کافی برای تجمع مردم وتحرک مردم ندارند بنابراین افرادی را که میخواستند مستقیماً" وارد سازمان جبهه ملی بشوند بصورت غیر وابسته به احزاب دیگری ناچار می پذیرفتیم. ولی این به این معنا نبود که ما بگوئیم این حزب یا آن حزب منحل بشود. البته با این ترتیب چون جبهه ملی وسعت زیادی پیدا کرده بود و در تهران و شهرستانها سازمانهایش

ازسازمانهای احزاب جدا بود، سازمان دانشجویان داشت، سازمان بازاریان داشت، سازمان محلات واصناف داشت، سازمان فرهنگیان وکارمندان، سازمان کارگران وسازمان کشاورزان داشت واینها همه هرکدام حوزه‌ها وجا ومحل وفعالیت مخصوص داشتند لازم بودکه ما برای اداره‌ی این تشکیلات نظم وترتیبی بوجودبیاوریم. علاوه براین باکمال تأسف ایدهٔ ئولوژی های احزاب درآنموقع فوق العاده ضعیف وناقص بودوما درفکر این بودیم که‌دریک منشوروسیعی همه‌ی مسائل سیاست خارجی، سیاست داخلی، سیاست اقتصادی، امور فرهنگی، اموربهداری، امورخانوادگی وغیره راپیش بینی بکنیم. آنهائی که‌دراین احزاب بودندودراین کنگره شرکت کردند ودرکمیسیونهای منشور واساسنامه‌ی جبهه‌ملی حضور داشتندوعضو آن کمیسیونها بودند آنها نیزآن اساسنامه وآن منشور راپیشنهاد وتصویب کردند وخودآنها پای گزارشهای مربوط به‌این مسائل راامضاء کردند. مثلا" گزارش مربوط به منشوربه‌امضای بنده‌وحقشناس که‌عضو حزب ایران بودیم هست، به‌امضای آقای مهندس بازرگان هم هست، به‌امضای یکی دونفرازرفقای داریوش فروهر هم هست. بنابراین همه‌این منشورواین اساسنامه رابعنوان هدفها وتشکیلات جبهه‌ملی پذیرفته‌بودند. خوب البته جبهه‌ملی به‌این ترتیب صورت یک سازمان شبه‌حزبی وسیعی داشت که‌درعین حال احزابی هم جداگانه درآن عضویت داشتند وما بهیچوجه مخالف باشرکت احزاب دیگری نبودیم. با جمعیت نهضت آزادی که‌درابتدای کارآن مخالفت رابا ماظاهر وآن اعلامیه راصادرکرد وبعدهم علیه ما با حکومت دکترامینی همکاری کردبا وجوداین کنارآمدیم وآنها رابه‌کنگره دعوت کردیم ودرکنگره هم شرکت کردندوبعدهم عضویت نهضت آزادی رادرجبهه‌ملی پذیرفتیم. تنها جمعیتی که‌بنظرمن نسبت به‌اوبی انصافی شدجمعیتی بودمنسوب به‌خلیل ملکی.

س — جامعه‌سوسیالیستهای نهضت ملی ایران.

ج — جامعه‌سوسیالیستها که ما درباره‌ی آن کوتاهی کردیم. شایداگر وجودخلیل ملکی بود با قدرت بیان وء‌سن تشخیصی که‌داشت وبافعالیت زیادی که‌داشت درروش ما فوق العاده مؤثر واقع میشد ولی متأسفانه بسیاری ازرفقای ما مخالف اوبودند وتوافقی درباره‌ی آمدن

او بدست نیامد. بنده بخاطردارم که یکی دونفرازدانشجویان مادراروپانامه ای بمن نوشتند، درآنموقع که مسئول تشکیلات جبهه ملی بودم، که بطوریکه معروف هست شما نسبت به خلیل ملکی عقیده ای ندارید ونسبت به ایشان مخالفت میکنید. بنده به آن شخص جوابی نوشتم واین جواب من هم دریک جائی منتشرشدودرآن با نهایت صراحت نوشتم که بهیچوجه چنین چیزی نیست. من آقای خلیل ملکی را یکی ازافرادآزادیخواه وفداکار میدانم وفعالیت اورا درهمه ی موارد تصدیق دارم وامیدوارم اشکالی که در موضوع اوپیش آمده است رفع بشود ومابتوانیم ازوجودایشان استفاده ی کامل ببریم. این نامه ای بودکه من نوشتم ولی بهرحال این نقض درسازمان جبهه ملی مادرآنموقع وجودداشت.

س — خودجامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران هم یک حزب به آن صورت درواقع نبود ولی خوب این مسئله عنوان شدوبیک عبارتی پیراهن عثمان شدبرای اینکه جبهه ملی ازورود احزاب جلوگیری میکند. آن نامه ای راکه شما میفرمائید حتما" دربایگانی جامعه سوسیالیستهای ایرانی دراروپا هست وحتما" آن را پیدا خواهم کرد.

ج — مرحوم خلیل ملکی هم ازآن اطلاع داشت.

س — یک موضوع دیگری راکه من میخواستم ازشما سئوال بکنم مربوط به اساسنامه ی جبهه ملی است، راجع به ماده ۱۳۹ اساسنامه جبهه ملی است که میگفت تمام احزاب وسازمانها میبایست یک لیستی ازافراد وازسوابق آنها به تفصیل به بایگانی جبهه ملی بدهند که درآنجا محفوظ باقی بماند. یکی ازایرادات دکترمصدق هم همین مسئله بودکه مگر بایگانی جبهه ملی اداره بایگانی دولتی است که این چیزها رانگه دارد. ودرآنجا بودکه ایشان اشاره کردندکه باوجوداینها بهتران چگونه میشود چنین چیزهائی را دربایگانی محفوظ داشت.

ج — بله. خوب اولا" موضوع ازمابهتران که متأسفانه معلوم نشد ودرپرده ابهام باقی ماندوهرکسی میتوانست بگویدکه اوموردان اتهام بوده یانبوده یامخالف اوموردان اتهام بوده یانبوده است. این متأسفانه عنوانی بودکه بیشترضربه

زدوا یجا دیأ س کردتا ا ینکه نفعی وا ردکند . ا ما جبهه ملی که آن ما ده را مقرردا شت برا یـــن مبنا بودکه دیسیپلین بیشتری درسا زما ن بوجودبیا ید . برا ین مبنا بودکه ا فرا دنا پا بی کهوا ردهستندنبا شند . عده زیا دی با کما ل تأ سف درآ ن زما ن ا زعوا مل چپی وسا زمـــا ن ا منیتی درداخل جبهه ملی رخنه کرده بودندوا ینها بیشترخرا بکا روما جرا جووما جرا انگیـز بودند وجبهه ملی متوجه بودا گر بخوا هدفعا لیت مؤثری درجا معه ا یرا ن بوجودبیا ورد - با یدا ول دست به یک تصفیه ا ی درداخل خودش بزند .

س - ا ینجا ا لان من نا مه ی آ قا ی دکترمصدق را دا رم که درتا ریخ ۱۲ خردا د ۱۳۴۳ ا ســت وخطا ب به آ قا ی ا للهیا رصا لح نوشتند . درآ خرا ین نا مه تقریبا " بصورت تقا ضا خودشـا ن مینویسند : من نقل قول میکنم ،" برا ی خیرجا معه یک ا سا سنا مه ا ی که موردقبول عمـوم با شدتنظیم بفرما ئیدویک عده مخا لف را با ا ین عمل پسندیده ا میدوا رودرخدمت وطن مهیـا فرما ئیدوبا ا ین عمل پسندیده جا معه را ا زخودرا ضی وبرا ی خدمت به وطن عزیزمهیـــا نما ئید . ا ینست نظریا ت ا را دتمند تا چه قبول ا فتد وچه درنظرآ ید . "دکترمحمدمصـدق. آ قا ی ا للهیا رصا لح در ۱۸ خردا د ۱۳۴۳ دریک نا مه کوتا هی به ا ین صورت جوا ب میدهنـد :

" را جع به ا صلاح ا سا سنا مه جبهه ملی هم که بنا ردیگر ا شا ره فرموده ا ید جوا ب هما ن ا ست که درنا مه ها ی رسمی هیئت ا جرا ئی وشورا ی جبهه ملی وا زشورا ها ی جبهه بعرض رسیده ا ست وبنده نمیتوا نم چیزی برآ ن ا ضا فه کنم . سلامتی وجودمحترم را خوا هـا ن ا ست ."

ا للهیـــا رصا لح .

من میخوا ستم که شما یک توضیحی را جع به آ ن آ خرین جلسه ی شورا ی مرکزی جبهه ملی که گویا درمنزل آ قا ی ا میرعلائی تشکیل شدبفرما ئید ودرآ نجا به آ قا ی صا لح میخوا ستند ا ختیا را ت بدهند بعنوا ن رئیس هیئت ا جرا ئی ا یشا ن ا متنا ع میکردودرعین حا ل ا یشا ن آ ن سیا ستی را که بعدا " بنا م سیا ست صبروا نتظا رویا سیا ست سکوت معروف شددرآ نجا پیشنهـــا د کردنـــد .

ج - بله ، ا ولا" جبهه ملی وا فرا دی که معتقدند به یک ا صلی وا صولی هستندویک تشکیلاتی را پذیرفتند وقبول میکنند ، ا گرآ ن را پذیرفتندبا یدبرفکرخودشا ن ثا بت با شنددرآ ن زما ن با همه ی ا حترا می که ما به مصدق دا شتیم نظرا یشا ن را غیرعملی میدا نستیم . تا ریخ هـم

نشان داد، واقعیت نشان داد که فکرایشان غیرعملی است. بعداً " آن سازمانها وحزبها دورهم بظاهرجمع شدندوبصورت ظاهریک شبه‌جبهه‌ای بنام جبهه‌ی ملی سوم ترتیب دادند ولی بهیچوجه عملی نشد وازبین رفت. ما متوجه این نکته‌بودیم واگر عقیده به آن منشوروآن سازمان وآن اساسنامه داشتیم میبایستی درباره‌ی آن ثابت بمانیم. مطلب فقط این بودکه دربرابر ملت ایران وبانهضتی که‌مصدق رهبریش‌کرده ایستادگی در مقابل او‌عمل بی جاوبی ربطی بود. بنابراین بدون اینکه ما معتقدبه‌فرمایشات ایشان ونظریات ایشان باشیم ونمی توانستیم تشکیلات مصوب کنگره راتغییربدهیم تاچار جریان رابه‌اختیار ایشان گذاشتیم که‌خودایشان به‌هرترتیبی که‌مقتضی میدانندجبهه ملی راتشکیل بدهندوشورا را یاتعطیل کردیم ومنتظربودیم که‌ببینیم این جبهه‌ی ملی به‌چه‌ترتیب آنطوری که‌ایشان میخواهندعملی میشود.

س — اگرجبهه‌ملی فعالیت میکردشما به‌آن می پیوستید؟

ج — اگرجبهه‌ملی واقعی بفعالیت واثرمیافتاد البته بنده‌مضایقه نداشتم ولی باکمال تأسف چنین چیزی صورت نگرفت.

س — من هروقت این نامه‌ها واین مطالب را میخوانم بفکریک موضوعی میافتم. یک موضوعی درواقع بنظرمن عجیب میآید وآن اصرار برشرکت احزاب درجبهه‌ملی دوم است. تاآنجائی که‌من بخاطردارم درآن زمان احزابی وجودنداشتند. یکی حزب ایران بودکه‌خودشما راجع به‌آن صحبت‌کردید وفرمودید که‌یک حزب الیت بودوآنچنان نفوذی میان توده‌های مردم نداشت وجامعه‌سوسیالیست‌ها هم حزب نبودویک سازمان الیت دیگری بودکه‌عیناً " مثل حزب ایران آنچنان نفوذی میان همه‌ی توده‌ها نداشت وآن چیزی راهم که‌آقای دکتر محمدعلی خنجی به‌آن حزب سوسیالیست میگفت تاآنجائی که‌من اطلاع دارم شایدازحدود بیست وپنج یا سی نفر...

ج — حدودشصت یا هفتادنفربودند.

س — شصت هفتادنفربودندولی حزب درواقع نمیشد. آن چیزی که‌درواقع مردم راجمع میکرد درداخل جبهه‌ملی دوم خاطره‌ی مبارزات رهبران جبهه‌ملی درآن دوران ملی شدن صنعت نفت بودونه‌حزب.

ج - کاملا" درست است و این ها را که شما اسم بردید احزاب تا می آنوقت بودند. احزاب دیگر حتی کوچکتر از این بودند، موقعیتشان وسازمانهایشان کوچکتربودند. یکقدری خودخواهی ها یکقدری تحریکات چپی ها باعث این پیشآمدشد.

س - باعث انحلال جبهه ملی شد؟

ج - درواقع باعث انحلال جبهه ملی شد. چون جبهه ملی سوم بوجودنیامد، ما مخالفتی با جبهه ملی سوم نکردیم. مخالفتی هم با عملی شدن نظریات جناب دکترمصدق بعمل نیاوردیم، در مقابل آن آقایان نایستادیم. فقط شرکت نکردیم ومنتظربودیم اگرواقعا" فعالیت آنها مؤثراست وحرکتی درجامعه بوجودمیآورند شایدما هم به آنها می پیوستیم ولی متأسفانه چیزی وجودخارجی پیدا نکرد.

س - الان درعین حال بنده ازشما تقاضا کردم که راجع به آن آخرین جلسه شورای مرکزی جبهه ملی که درمنزل آقای دکترامیرعلائی تشکیل شده بود یک مقداری توضیح بفرمائید که آقای صالح درآنجا سیاست سکوت را پیشنهادکردندیعنی سیاست صبروانتظار را پیشنهادکردند.

ج - درواقع همین است. زمانی بودکه جبهه ملی روبه تعطیل میرفت وچون روبه تعطیل میرفت بنابراین به این فکرافتادندکه فعلا" به آقای صالح اختیاراتی بدهند که ببینیم چه پیشآمدی میکندوچه صورت تشکیلاتی ممکن است آنها که فکرجدیدی دارندبوجود بیاورندو صالح فعلا" بعنوان یک رهبری باشدکه بعدا گرلازم شدافراددیگری را هم دعوت بکند. درآنجا عده ای ازافراد شروع کردندبه هتاکی خیلی زیاد، بنده دراینجا نمیخواهم واردشخصیات بشوم وبدگوئی ها واوراق پراکنی ها را توضیح بدهم.

س - به چه شخصی؟ به آقای صالح؟

ج - بله به آقای صالح حمله کردندوخیلی بی احترامی کردندوجلسه تعطیل شد.

س - درآن جلسه هم آقای داریوش فروهر وآقای دکتربختیار باسیاست سکوت پیشنهادی آقای صالح موافق بودندورأیی به آن دادند فقط بااختیاردادن به ایشان مخالف بودند.

ج - بله، یعنی آنها هم متوجه شده بودندکه فعلا" عمل سیاسی عادی نمیشودکرد. آقای صالح هم چنین عقیده ای داشت.

البته بنده خودم باسیاست سکوت موافقت نداشتم ومطلب برسربودن

یا نبودن جبهه ملی بود. اساس مطلب برسر بودونبود جبهه ملی بود. و این مطلب هم که به آقای صالح فعلاً" نمایندگی داده بشود برای همین بود وسیاست صبروانتظار هم باز برای این بودکه ببینیم این تشکیلات چه صورتی میگیردوچه وضعی پیدا میکند. اگر یک جبهه ای وجودمیداشت جبهه نمیتوانست بیحرکت وساکت بماند. جبهه ای که بیحرکت و ساکت بماند درواقع حکم اعدام ونفی خودش را صادرکرده است. ما اگربصورت یک جبهه ای باقی میماندیم میبایستی دوباره روبیک حوادثی برویم. شایدمواجه با گرفتاریهائی، شاید مواجه با زندانی های دیگری میشدیم.

س- یعنی منظورشما اینست که میبایستی درمقابل رویدادهای سیاسی موضع میگرفتید.

ج- محققا" میبایستی موضع بگیریم ولی این درصورتی بودکه ما سازمانی داشته باشیم که بنام آن سازمان بتوانیم اقدام وفعالیت کنیم نه بصورت فردی. ولی متأسفانه آن سازمان بوجودنیامدوآنچه بودازبین رفت.

س- آقای دکترمصدق یکبارهم اظهارتمایل کرده بود که آقایان رهبران جبهه ملی ویا لااقل یکنفرازآنها به احمدآباد برودوبا ایشان مستقیما" مذاکره بکند. آیا هیچوقت اینکارصورت گرفت؟

ج- بنده نشنیدم، نمیدانم. مثل اینکه بعضی ازرفقایمان یکی دوباری ایشان را دیده بودند ظاهرا" مذاکرات مهمی راجع به جبهه نشده بود ولی اززمان سقوط ایشان درسال ۱۳۳۲ تا موقع فوتشان بنده متأسفانه دیگرایشان را زیارت نکردم وپیش آمدهم نکردکه با ایشان مکاتبه مستقیم داشته باشم.

س- پس شما هیچ نوع مذاکره ای دیگربا ایشان درآن تاریخ نداشتید؟

ج- نخیر، مذاکراتی که میشد ازطریق همین جبهه ملی ونمایندگان جبهه ملی بود.

س- سئوالی راکه بنده دراین لحظه میخواهم ازشما بکنم مربوط به جریان ۱۵ خرداد است. هرچندکه شما ۱۵ خرداددرزندان بودید ولی میخواستم ببینم که بطورکلی نظرتان درآن موقع راجع به جریان ۱۵ خرداد چه بود وچه خاطراتی درباره آن اوضاعی که منجر به بوجود آمدن ۱۵ خرداد شد دارید؟

ج - ما چون مخالف وضع موجودبودیم ، چون مخالف دستگاه سلطنت استبدادی بودیم، هر نهضتی را که مردم علیه آن میکردندبا لطبع موردقبول وموردرضای ما واقع بود. ودرتصور با هم این حرکت ها بدنبال همان مبارزاتی بودکه از زمان مصدق شروع شده وما هم ادامه دهندگان آن بودیم. البته متوجه بودیم که باعث این جنبش بیشتر آقایان روحانیون هستند ولی ما درآنموقع با روحانیون هرچند ارتباطات سیاسی نداشتیم اما نسبت به آنها هم مخالف وبدبین نبودیم واین عقیده را هم داشتیم که درباز جوئی ها که از ما میکنند باید نسبت به روحانیون وپیشوایان مذهبی با احترام زیاد صحبت کنیم. وچون توجه داشتیم که دیانت وبخصوص مذهب شیعه، دراکثریت مردم ایران عنصر اساسی هویت ملی مردم ایران است همانطورکه از اصل ایرانیت استفاده میکنیم از هویت دینی و مذهبی آن هم باید استفاده کنیم وبه ترتیبی که دردوره های گذشته از وجودروحانیون مؤثر ومتنفذ درپیشرفت خواسته های ملت درجریان قبل از مشروطیت ودرجریان مشروطیت ودر زمان آقای کاشانی استفاده شده باز از روحانیون متنفذ به این ترتیب استفاده بکنیم . ما درعین حال نسبت به روحانیت قم احترام داشتیم وآنها کم وبیش به ما مربوط بودند. آقای شریعتمداری را غالبا " میدیدیم ورفقای دیگرما باآقای گلپایگانی وآقای نجفی مرعشی ارتباط داشتند وهمچنین نسبت به آقای خمینی که تازه علمدار انقلاب شده بود. ما آقای خمینی را درواقع درآن زمان درخط همان انقلاب ملت ایران وخواسته های مردم ایران درخط آزادی واستقلال تصورمیکردیم. این بودکه ما نظرمخالفی نسبت به او نداشتیم، ولی آن حرکت وآن تحرک ۱۵ خرداد از ناحیه ما نبود وآن آقایان بوجود آورده بودند.

س - شما اولین بارکه اسم آقای خمینی را شنیدیدچه تاریخی بود؟

ج - تقریبا " بلافاصله یا اندک مدتی بعدازفوت مرحوم بروجردی بود. مثل اینکه تا زمانی که بروجردی زنده بود خمینی نمی توانست که با وجود او وبا حضوراو عرض اندام بکند. وقتی که بروجردی مرحوم شد خمینی اعلامیه هائی صادرکردکه این اعلامیه ها هرچند تجلیلی وتکریمی نسبت به مبارزات گذشته ایران ومبارزات دکترمصدق وجبهه ملی نداشت ولی درخط مخالف آن هم نبود. رعایت قانون بود، رعایت آزادی بود، رعایت حقوق

مردم بود.

س ـ صحبت از قانون اساسی بود.

ج ـ صحبت از قانون اساسی بود. البته بیشتر مسائلی که مورد توجه خود آقایان روحانی بود در آن زمان جزو آن اعلامیه‌ها بود. اما کلیاتش همین مسائل بود وبنابراین ما با آنها مخالفتی نداشتیم وخیلی هم امیدوار بودیم که از این نیرو بتوانیم استفاده ببریم و از اینکه نیروی روحانی تا آن موقع ساکت وآرام وبی اثر مانده بود همه حتی متأثر بودیم وهرگز این فکر واندیشه را نداشتیم که این تحرک واین نهضت جدید روحانی ممکن است یک چیزی غیر از آنچه که تا حالا خواسته مردم ایران بوده باشد وبیش از مسئله آزادی واستقلال باشد که تاکنون درهمه‌ی نهضت های ما وجود داشته است.

س ـ ولی یک مسئله‌ای هست آقای دکتر که مورد سئوال است وآن اینست که حتی از زمان مشروطیت که نگاه بکنیم درست است که آقایان بهبهانی وطباطبائی همراه مشروطه ـ خواهان بودند ولی خوب آنجا مثلاً" آقای شیخ فضل الله نوری هم بودند که با مستبدین بودند ومخالف مشروطه‌خواهان یا مثلاً" حاجی خامی بود که با مستبدین بود ومخالف مشروطه ـ خواهان. درزمان نهضت ملی هم باز هم گروه روحانیون به دودسته درواقع تقسیم میشدند. درست است که کاشانی تا مدتی با نهضت ملی ودکتر مصدق همراهی کرد ولی خوب آقای بروجردی همیشه از شاه حمایت میکرد وبا دکتر مصدق مخالف بود. بعد از آن آقای کاشانی هم مسیرش را عوض کرد وبهمان راه آقای بروجردی با شدت وحدت بیشتری وارد شد. آیا این فکر برای رهبران جبهه ملی بوجود نیامد که یک مطالعه دقیقتری به وضع اینها بکنند؟

ج ـ درواقع ما این طور فکر میکردیم که روحانیون دوموضع بیشتر نخواهند داشت. یلیاً همان موضع محافظه‌کاری وارتجاعی وسازش با قدرت استبدادی وعدم تحرک را خواهند داشت ویا اینکه موافق با خواسته‌های مردم ودرجهت تقاضاهای ملی ومردمی وآزادی ـ خواهی وعدالت خواهی خواهند بود. یعنی فکر این را میکردیم که اگر نهضتی از ناحیه روحانیون با شد خارج از این شق دوم نخواهد بود وبه این ترتیب امیدوار بودیم که نیروی دیانت وایمان که در عامه‌ی مردم نفوذ وتأثیر فوق العاده داد ردوروحانیون صالح توانائی

تحرک آنرا دارند، نهضت استقلال وآزادیخواهی وعدالت طلبی مردم بتواند بیک نحوی از این نیروها نطوریکه دردوره های مختلف بهره برده استفاده بکند وبهیچوجه فکرنمی ـ کردیم که یک نهضتی بوجودبیاید ویک نهضت انقلابی باشد وغیرازانقلابی باشدکه خواسته ملت ایران است وغیرازآزادی ودموکراسی واستقلال باشد.

س ـ آقای دکترسنجابی دراداّمه بحث هایمان میخواستم یک موضوعی راازشما سئوال بکنم وآن مربوط به تشکیل مجلس موسسان میشودکه در۲۸ فوریه ۱۹۴۸ بودکه تقریبا" درحدود اسفندماه ۱۳۲۷ میشودکه شاه فرمان تشکیل مجلس موسسان راصادرکردواختیارانحلال مجلسین رابه خودش داد. من میخواستم ببینم که این تغییراتی که درقانون اساسی در آن مجلس موسسان شد دررویدادهای سیاسی بعدی ایران چه تأثیری داشت؟

ج ـ عرض کنم این مجلس موسسان بهمین منظورتشکیل شدکه شاه هروقت بخواهدمجلسی راکه درمقابل خودش ومخالف خودش ببیند منحل کندوبهمین دلیل هم بودکه مجلس سنا راکه دردوره های پیش با اینکه درقانون اساسی پیش بینی شده ولی عملا" تشکیل نشده بودبوجود آورد. عدم تشکیل مجلس سنا دراداور گذشته مخالف باقانون اساسی نبود چون درقانون اساسی پیش بینی شده بودتا زمانی که مجلس سنا تشکیل نشده مجلس شورای ملی مرجع تمام امورمقننه خواهدبود. وبهمین استنباط هم مشروطه خواهان مجلس سنا رااصلا" تشکیل ندادند. تشکیل مجلس سنا به این منظور بودکه شاه میدید درآن وسیله قوی وموثری در اختیارا وقرارمیگیرد زیرا ازیکطرف نصفی ازسناتورها به انتخاب علنی وقانونی او منصوب میشوند ونصف دیگرهم ممکن است با دخالت غیرمستقیم همیشگی او انتخاب بشوند. بنابراین سنا یک دستگاهی بودکه صددرصد به این ترتیب دراختیار پادشاه مستبدقرار میگرفت. بنده باید این نکته رااضافه کنم که سنای ایران درتمام دوران شاه یک محل تقاعدوبازنشستگی وبه اصطلاح یک پرستارخانه ای برای عده ای ازبازنشستگان دستگاه امپراطوری واستعماری انگلستان بودکه بنابرسوابق خدماتشان وبنابرتمایلاتی که سیاستهای خارجی داشتندآنها راواردمجلس سنا میکردند.

بنده خوب بخاطردارم دربعضی ازشهرها که عناصرمتنفذ وسرشناس آن شهرها رامیشناختم شاه معمولا" اشخاصی راانتخاب میکردکه بدنامترین وغیرموجه ترین افرادومشهوربه جاسوسی

وخدمتگزاری برای سیاست خارجی بودند. بطورکلی وعموماً " سنا این‌وجهه‌را داشت ،استثناء بوداگرافرادی مثل باقرکاظمی ومحمودحسابی گاهی درآن واردمیشدند، مخالفتی که‌دکتر مصدق دراابتدای دوره‌شانزدهم باآن تغییرات قانون اساسی کردبه‌همین منظور بودکه دوره‌ی شانزدهم برای نهضت ملی ایران سرنوشت سازبودومخالفتی هم که‌ما با مجلس سنا دردوره‌ی هفدهم کردیم ومجلس‌سنا را منحل کردیم با زبه‌این منظوربود. مجلس سنا راکه بعدازکودتای ۲۸ مرداد مجدداً " تأسیس کردندبازبه‌همان ترتیب ازنا موجه‌ترین وبدنام ترین افرادتشکیل میدادند وصددرصد دراختیار مطلق شاه بود. اما مجلس شورای ملی هم به‌ترتیبی که‌همه‌میدانیم نمایندگان آن بدون توجه‌به‌آراء مردم وبرخلاف مقررات درا ثر مداخلات دولت وبوسیله عوامل دولتی انتخاب می شدند با مجلس سنا تفاوت چندانی نداشت . بنابراین درعمل آن تغییرقانون اساسی یک امرسیاسی فوق العاده مؤثری نبود. ولی اگرانتخابات مجلس صورت صحیح پیدا میکردواگرمشروطیت درمملکت ما واقعاً " اجرا میشدومجلس شورای ملی نماینده‌ی مردم میشد، آنوقت آن تغییرات که‌درقانون اساسی واردکرده‌بودندوبا مجلس‌سنائی که‌با آن ترتیب تشکیل میدادند یک ماده‌خطرناکی درمقابل مجلس شورای ملی وافکارعمومی مردم محسوب میشد، اما درعمل چون هیچوقت چنین چیزی نبود آن تغییرات هم ازلحاظ عملی چیزمهم ومؤثری نبودند.

س- من بیشتراین سئوال راازاین جهت‌کردم کبه‌فرصتی پیدا شودکه یک تجزیه‌وتحلیلی بشودکه‌چطورشد شاهی که‌بعدازرفتن پدرش به‌سلطنت رسید، یک شاه‌جوانی که‌تظاهربه دموکراسی واحترام به‌قانون اساسی میکردچطور شدکه‌یکمرتبه بصورت فردخودکامه‌ای درآمد. انسان وقتی رویدادهای سیاسی را مطالعه‌میکند یکی ازمسائل مهمی که‌درواقع اتفاق افتاده‌همین تشکیل مجلس مؤسسان وشرکت آدمهائی مثل آقای امیرتیمورکلالی ودیگران درآن مجلس بود که‌به‌شاه‌درواقع قدرتی را دادندکه‌اختیار انحلال مجلسین را داشته‌باشد. ویا مثلاً" بعدازرفتن رضاشاه درواقع املاکی راکه‌رضا شاه ضبط کرده‌بودازاوگرفته‌شدوقراربودکه‌به‌صاحبانش برگردانده‌بشودکه‌بعدآقای هژیر نخست وزیر شدندو دوباره این زمینها را به‌خانواده پهلوی برگرداندند. میخواستم با اشاره به‌این

مطالب شما یک تصویری بدهیدکه‌چطوراین رویدادها باعث شدکه‌شاه،خودکامه شود.

ج - مسئله‌دیکتاتوری شاه‌یک مسئله‌ای است که‌باید‌در‌یک جلسه‌ی دیگری به‌تفصیل درباره‌ی آن صحبت بکنیم وچون یک مجلس‌دیگری که‌مربوط به‌دوران ۱۵ ساله حکومت خودکامه‌شاه هست‌خواهیم داشت ، بنده خیال میکنم درآنجا مجال این بحث را داریم وصحبت‌خواهیم کرد. یک مقدار از‌خصوصیات اخلاقی شاه‌وموجباتی که‌باعث‌شد‌وروبه‌دیکتاتوری برود‌و از عوامل‌ی که‌در‌فساد این دستگاه مؤثر‌بودند‌بایستی بحث بکنیم که‌همین‌ها موجب این انقلاب ، موجب نارضایتی مردم وقیام عمومی علیه‌او‌شد که‌جای بحث مفصلی دارد.موضوع آن قانون اساسی هم اگرانتخابات واقعی در‌مجلس‌بودیک ماده‌خطرناک بود‌وماده‌ای بود که‌میبایستی در‌مقابلش‌ایستاد وآن تغییرقانون اساسی را بکلی لغوو‌باطل کرد. اما چون مجلس‌شورای ملی واقعی هم نداشتیم بنابراین آن ماده‌اصلا" بی‌اثربود‌وهیچوقت شاه‌احتیاجی به‌اینکه‌مجلسی را منحل کند نداشت . اگرمجلس‌بیست‌ویکم را منحل کرد ، آنهم براثرعمل امینی بود‌برای اینکه‌دکترامینی میخواست به‌پشتیبانی خارجی یک مدتی خودکامگی کند. والا همان مجلس‌را‌خودشاه وحکومت شاه بوجود‌آورده‌بودند‌ویکی دونفری مثل اللهیارصالح ویا مقدم مراغه‌ای که‌درآن وارد‌شده‌بودند‌تغییرزیادی در‌اوضاع نمی دادند.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : بیستم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا
مصاحبه‌کننده : ضیاء اله صدقی
نوار شماره : ۲۱

ادامه مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز پنجشنبه ۲۸ مهر ۱۳۶۲ برابر با ۲۰ اکتبر ۱۹۸۳ در شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا ، مصاحبه کننده ضیاء اله صدقی .

س - آقای دکتر امروز میخواهم از شما تقاضا کنم که راجع به رویدادهای بعد از انحلال جبهه ملی و مقدمات انقلاب بتدریج صحبت بفرمائید .

ج - دوران بعد از تعطیل فعالیت جبهه ملی را که از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۷ جمعاً " پانزده سال میشود ، میتوانیم به دوران دیکتاتوری شاه یا برگشت به دیکتاتوری شاه نامگذاری کنیم . تعطیل فعالیت جبهه ملی بنظر من دو اثر نمایان داشت . یکی برگشت به حکومت مطلق دیکتاتوری بدون مزاحم ومعارض شاه ودوم آغاز مبارزات وفعالیتهای زیرزمینی که بنده درباره هرکدام توضیحاتی میدهم .

قبلاً " باید این نکته را مختصری بررسی کنیم که چطور شد شاه به دیکتاتوری مطلق برگشت و حکومتش بدون منازع شد و یک شخصیت واحد مطلق مسلط برامور پیدا کرد . یعنی بطور خلاصه این رژیم ۱۵ ساله را که رژیم دیکتاتوری شاه است ما چطور میتوانیم توجیه کنیم وچطور میتوانیم در تاریخ ایران بشناسیم .

بنده به خاطر دارم آن اوانی که ما هنوز در زندان بودیم مقاله‌ای در یکی از روزنامه‌های معروف تهران ، شاید روزنامه کیهان بود یا روزنامه دیگر منتشر شد که خیلی معنادار بود و مردم شاید زیاد به آن توجه نکردند . و آن این بود که درباره اداره ایران و شیوه وروش اداره ایران چه تدبیری اندیشیده شده و بالاخره ایران روی چه روالی بایستی

اداره‌شود. درآن مقاله اینطورا ظهار نظرشده بودمقامات جهانی که‌ذینفع دراین مناطق هستند ومنافع حیاتی دارند توجه‌کرده‌وشناخته‌اندکه‌این منطقه قرق ومنطقه انحصاری سیاست انگلیس‌ها بوده‌است. وآنها هستندکه‌سوابق طولانی درشناسائی این منطقـــه‌ودر تشکیل حکومتهای آن دردوره‌های گذشته‌داشته‌اندودارای نفوذ ورسوخ ثابت فوق العاده‌و آگاهی واطلاعات زیادهستند وتجارب آنها را هیچیک ازدولتهای دیگرندارند. بنابرایـن تفاهم حاصل شده‌است که‌بنابرآن تجارب وبه‌راهنمائی آن تجارب برای اداره‌ی ایـــن منطقه وازآن جمله‌ایران عمل بکنندوازآن استفاده‌بکنند.

بنده‌میخواهم دراینجانظریه‌بیان کنم که‌شاید این نظرشخصی خودمن باشد وشاید بسیاری هم با من موافق باشند وبسیاری هم‌مخالف. بنده این دوره را برخلاف‌آنکه بظاهـــر گفته میشودکه‌دوره‌ی قدرت‌واعمال نفوذ مستقیم ومنحصر آمریکائیها برسیاست ایران و برشاه ایران بوده، برعکس دوره‌ی تسلیم شاه‌به‌راهنمائی وروش سیاست انگلیس هـــا میدانم. یعنی آن عامل بیشترازعوامل دیگری دراوضاع ایران مؤثربوده اگرما به چند نکته‌دراین باره‌توجه کنیم قدری این مطلب روشن خواهدشد. اول اینکه ببینیـــــم پارلمانهای ما یعنی مجلس شوراومجلس سنا ازچه جوراشخاصی ترکیب وتشکیل میشد. دوم اینکه رؤسای دولتها چه کسانی بودندوچه‌سوابقی داشتند. سوم اینکه مسئولین احزاب صوری ومصنوعی دولتی که‌درآن زمان ساخته میشدند چه‌اشخاصی بودند.

بنده‌دراینجا بطورخلاصه عرض‌میکنم دولتهائی که‌درآن زمان بعدازسقوط مصدق تشکیـــل شدند به‌ترتیب عبارت‌بودند ازحکومت: زاهدی، حسین علاء، منوچهراقبال، شریف‌امامی علی امینی، علم، حسنعلی منصور، عباس‌هویدا، آموزگار، شریف‌امامی، ازهـــاری وبالاخره شاپوربختیار. آنهائی که‌دربارهٔ اموراپران وخانواده‌های ایران وسوابـــق سیاسی خانواده‌ها ورجال آگاهی واطلاع دارند، تشخیص میدهند وتشخیص داده‌اندکه‌ازاین افرادکه‌اسم بردم باستثنای یکی دونفر، بقیه‌ازوابستگان شناخته‌شده‌ی قدیم وجدیـد سیاست انگلیس‌بودند. یعنی روی معرفی آنهاوتمایل آنهاواعمال وسایل آنها شـأه انتخاب میکرد وآمریکا هم باآنها موافقت ومدارا میکرد. همچنین اگرتوجه‌کنیم بـــه مسئولین، احزاب دولتی یااحزاب شاهی که‌دراین مدت‌ده‌پانزده سال مصنوعاً " بوجـــود آمدند وعبارت‌بودنداز دکتراقبال، امیراسدالله علم، حسنعلی منصور، هویـــدا،

محمدباهری وجمشیدآموزگار مطلب روشن ترمیشود. بنده نمیخواهم پرده‌دری راجع به اشخاص ضمن این بحثم بکنم ولی مردم ایران وآگاهان مردم ایران همه‌ی این اشخاص را یا شخصاً" یا بعلت ارتباطات خانوادگیشان منسوب ومربوط به‌سیاستهای انگلیس می‌دانند. واین برحسب اتفاق نبودکه این اشخاص به‌این سمت ها وبه‌این مسئولیت ها انتخاب میشدند. اتفاق یک مورد یکدفعه ممکن است صورت بگیرد. وقتی یک جریان در طول یک مدت طولانی ودرباره‌ی اشخاص متعدد عیناً" صدق کردمیشود آن را بیک روال وبه یک روش ثابت نسبت داد. اینهم درباره‌ی احزاب که‌شاید‌بعداً" هم درباره آن قدری روشن تر ومفصل ترصحبت کنیم.

اما درباره‌ی مجلسین، دیروز بنده‌توضیح دادم‌که‌مجلس سنا بصورت یک مجلس بیکاره ومعطل درآمده‌بود زیرا آنچه‌راکه‌ممکن بود مجلس سنا دربرابر یک مجلس شورای ملی منتخب مردم ودارای افکار حادوتند انجام بدهد وتعادلی بوجودبیاورد غیرلازم شده‌بودواحتیاج به‌چنین مجلسی دیگرنبود چون افراد منتخب مجلس شورای ملی هم ازقبیل همان افراد محافظه‌کارومطیع وگوش بفرمان بودند، وبه‌این ترتیب هیچ انتظار این نمیرفت که از ناحیه مجلس شورای ملی یک اقدام حاد، یک مقاومت واعتراض دربرابر اراده‌ی شاه بشود ویا یک قانون تندی به تصویب برسدکه مجلس سنا تعادل وتعدیلی درآن بکاربببرد. مجلس سنا یک مجلس ساکت وآرام ومطیع بودکه‌فقط بصورت یک دستگاه بازنشستگی برای کهنه سیاستکاران وابسته به‌همان سیاستکاسم بردم تشکیل شده‌بود یعنی تک تک افراد آن که‌انتصاب میشدند ازآنهائی بودندکه‌درگذشته خدمت به‌آن دستگاه کرده‌بودند. و شاه‌فوق العاده توجه‌داشت که‌هیچوقت فردی راکه‌ازلحاظ شخصی معتقدبه‌یک اصول و پایبند به‌سجیه‌ای باشددراین مجلس واردنکندوتمام ازیک گروه‌وازیک دسته‌باشند.

مجلس شورای ملی هم که‌ازافرادمطیع وباصطلاح فرصت طلب وگوش بفرمان انتخاب میشدند، ازافرادکم وبیش شناخته‌شده‌ی محلی بودند آنهائی که‌ساواک قبلاً" درباره آنها تحقیق کافی کرده وآنها راحاضروآماده نموده‌برای اینکه کاملاً" درجریان امور مجلس برطبق روش وروالی عمل بکنند که‌به‌آنها تعلیم داده‌میشودودولتخواهان آن هست.

روی این زمینه‌ها بنده‌شخصا " عقیده‌ام اینست‌که این دوران بیشترتحت هدایت وروش مخفی وزیرکانه انگلیس‌ها بوده‌است تا روش جاهلانه‌ی آمریکائیها . علاوه براین شاه از انگلیس‌ها وحشت داشت زیرا که‌پدراورا ازکاربرکنارکرده‌بودند ،زیرا متوجه بودکه انگلیس‌ها درایران ودرخاورمیانه نفوذ ورسوخ تاریخی قدیم دارند . درایران خانواده‌های متعددی ازپیش وابسته به‌آنها بوده‌اند ، رجالی وابسته‌به‌آنها هستندو آنها درتمام طبقات ایران ازقبیل طبقه‌روحانیون ، طبقه سرمایه‌داران ، حتی طبقه‌ی عرفا وبازاریان ودرزمانی که‌ایلات وعشایربودنددررؤسای ایلات وعشایربطورمستقیم ارتباط داشتندوکنسولخانه‌های آنها کنسولخانه‌های اعمال نفوذسیاسی برای حفظ ونگاه - داری این تحت الحمایه‌ها بوده‌است درخارج ازایران هم درکشورهای دیگرمنطقه خلیج نشین های متعدد عربی هستند ، تحت استعمارمستقیم انگلیس‌ها بودند . عراق کشوری بود که‌سالیان ممتدتحت الحمایه انگلیس بودوبعدازاستقلال آنهم انگلستان درادارهءی آن نقش مستقیم داشت ودربارعراق ونوری سعید یک دربارودولتی کاملا" تحت نفوذ آنها بودند . کشورهای دیگراین منطقه مثل اردن ، عربستان سعودی وغیره نیزبه‌همین ترتیب . بنابراین باتوجه‌به‌سوابق قدرت این کشوروآینکه دراین زمان دولتی که سابقا " رقیب ودرمقابل امپراطوری انگلیس بود یعنی دولت روسیه اینک بصورت دولت، کمونیستی شوروی درآمده‌ودرایران روی سیاست یک بعدی حرکت میکند یعنی سیاستش در دست داشتن حزب کمونیست‌توده‌وعمل کردن بوسیله آن که‌روش مبارزه ومقابله‌ی بلا آن آسان است . وحال آنکه انگلیس‌ها سیاست یک بعدی نداشته‌ونداشتند . اشخاص مختلف وطبقات مختلف که‌با همدیگر هم ارتباط نداشتندودررشته‌های مختلف‌بدون شناسائی با همدیگرمرتبط باآن سیاست بوده‌وهستند که‌درمواقع لازم به‌ترتیبی که‌مقتضی بداننداز وجودآنها برای برانگیختن حوادث یابرای تبلیغات استفاده میکردند . شاه همانطوریکه انگلیس‌ها پدرش راازسلطنت برداشته بودندودرغربت کشتند بیمناک بودکه برسرخود او هم یک چنین بلائی بیاورند ولوآینکه شاید درباطن دل عقده‌ی برداشتن پدرش راازآنها دردل داشت ولی وحشت ازآنها بیش ازاین بودکه‌این عقده‌ها اثر مخالفی درا وبوجود

بیاورد. این نظری بودکه بنده درباره‌ی این دوران بطورکلی داشتم. البته درپیدایش این دوره خلق وخوی خودشاه هم فوق العاده مؤثربود. محمدرضا شاه صفاتی داشت که خیلی ها درباره‌ی اونوشته‌اند وکم‌وبیش دنیا شناخته‌است ما هاکه‌مستقیما" با اودرموارد متعددمربوط ودرگیر بودیم یا تجربیات متعددی ازاوپیدا کردیم بازشاید بهتربتوانیم درباره‌ی او صحبت بکنیم.

س ـ حتما" ، لطف بفرمائید وا ینکا ررا بکنید.

ج ـ شاه یک صفتش خودبزرگ بینی بودکه دراصطلاح مگالومنی میگویند. جوان بودودرسی هم خوانده بودوباهوش هم بودودرذهن خودش تصوری وتوهمی ازایران باستانی ، ازایران دوران امپراطوری وشاهنشاهی ساسانی وهخامنشی داشت وبرای خودش نقشی مانند آن پادشاهان بزرگ که‌درتاریخ ودرا ساطیرایران هستندقائل بود. علاوه براین موقعیت جغرافیائی ایران هم به‌او این تصوروتوهم را میدادکه‌میتواند ومیباید درا ینجا یک نقشی داشته‌باشدکه‌درتاریخ مقام پادشاهان بزرگ را پیدا کند. بطوریکه خاطرتان هست روی همین خودبزرگ بینی بودکه البته با حسن استقبال سیاستهای خارجی وراهنمائی عمال اسرائیلی ایشان آن جشن دوهزاروپانصدساله‌ی بنیادشاهنشاهی ایران را ترتیب دادند با آن مخارج گزاف وآن چادرهای فاخروآن رژه‌وآن تظاهرات وآن نبایش رفتن روی قبرکوروش‌وباکبروغرورگفتن ،" ای‌کوروش آسوده بخواب ما بیدا رهستیم." اودرواقع میخواست خودش راکوروش‌یا داریوش‌دیگری درتاریخ ایران جلوه‌بدهد. این خودخواهی وخودبزرگ‌بینی ذاتی اوبودوا گر بخاطرتان باشددرضمن سخنرانی های متعددش‌درمواقعی که‌تأمین ازجهت سیاست خارجی داشت نیش هائی هم حتی به‌زمامداران دولتهای خارجی ، به‌آمریکائی وانگلیسی وغیره‌هم میزد ویکنوع تحقیری هم گاهی درباره‌ی آنها درضمن صحبتها یش بود.

س ـ بله . این مسئله را هم کارتردرکتابش‌به‌آن اشاره کرده‌است ، همین مسئله‌ای راکه میفرمائید.

ج ـ بله این احوال دراوبروزمیکرد. اوخودبزرگ بین بودولی علاوه‌ی برآن صفت برجسته دیگری داشت وآن اینکه ترسوبود. محمدرضا شاه ترسوبودودرنتیجه‌ی ترسش سوء ظن شدید

داشت. آنطوریکه این دوران سی وپنجساله سلطنتش نشان میدهد ازقوام السلطنه میترسیدوبهمین دلیل با اوبرسرمخالفت افتادوبرای ساقط کردن اوتوطئه چید. ازرزم‌آرا میترسید وبهمین دلیل با اینکه نخست وزیر منتخب خودش بود با زمراقب اوبودوعلیه او تحریکات میکردوحتی متهم همشدکه شایددرقتل اوبی اطلاع وبی دخالت نبوده. ازمصدق میترسید ونفرت فوق العاده‌داشت وچون علیه اودرتوطئه‌اول کودتا موفق نشد ازمملکت گریخت. بعدازآن با زاهدی هم که‌وسیله‌ی برگشت اوبه‌سلطنت وعامل آن کودتا بود و آن وضعیت را برای اوفراهم آورد ازدرمخالفت درآمد. بعدبا دکترامینی هم بهمین ترتیب. بنابراین اوبا هرفردی خوب یا بد، خادم یا خائن که‌شخصیت وکفایتی داشت ازدرمخالفت برمیآمد ودرداخله‌ی دولت ودرپارلمان ودرمطبوعات به‌وسائلی که‌داشت کوشش میکردکه اوراساقط وبلکه متهم وبی اعتبارکند. درنتیجه‌ی این صفت‌ها محمد رضاشاه متأسفانه تحمل شخصیت های با اراده وصاحب مسلک ودرستکارنداشت. بتدریج توجه‌یافته بودکه‌آدمهای درستکاروااصولی به‌دردفرمانبری اونمیخورند. یکی ازدوستان خیلی صمیم من که‌دردوستی با من صمیمیت داشت ولی درسیاست جزء دستگاه شاه بودو اسمش راهم همینجا میبرم مرحوم دکترزنگنه برای من تعریف کردکه یکوقتی به‌شاه گفته وافرادی رااسم برده فلان وفلان کداینها درجامعه‌ایران به‌نادرستی ودزدی وعدم امانت درامور اداری شناخته‌شده‌اند. شاه گفته‌بود،" همین هابدردمن میخورند. اینها درخدمت من بهترمیمانند وبه‌من احتیاج بیشتردارند." این ازصفات اوبودکه نسبت به‌آدمهای درستکار واصولی تحقیرونفرت داشت.

س ـ آقای دکترزنگنه که‌فرمودید اسم کوچکشان چه‌بود؟

ج ـ عبدالحمیدزنگنه. ودرضمن محمدرضاشاه تاحدزیادی ازدوروئی وتذبذب برخورداربود یعنی با اشخاص خوشروئی نشان میداد ولی درواقع ازروی حیله وتزویر بود وحقیقت نداشت. همین ترس وهمین سوء ظنش باعث میشد که‌چه‌دردستگاه اداری دولتی وچه در دستگاه ارتشی وچه‌دردستگاه امنیتی تقسیم وتجزیه بوجودبیاورد برای اینکه بتوانند کنترل بکند. یعنی دولت راتقسیم کرده‌بودودرمیان دولت افرادی بودندکه‌همیشه با

همدیگر رقیب بودند و این رقابت را شاه در میان آنها تحریک میکرد، همینطور در ارتش. ارتش بصورت یک سازمان منضبط مرتب که مثلاً" ستاد مرکزی و فرمانده کل ستاد مسئول ارتش باشد یا وزیر جنگ مسئول ارتش باشد یا یک سازمان منضبطی برهمه‌ی ارکان ارتش تسلط داشته باشد نبود، ارتش را به واحدهای تقریباً" مستقل و مجزا تقسیم کرده بود. نیروی هوائی جدا، نیروی زمینی جدا، نیروی دریائی جدا و در میان آنها هم بین خود افسران اختلافات و رقابتهائی وجود داشت و شاه با همه آنها خوش و بش های جداگانه ای میکرد که آنها در حال رقابت بمانند. این سیاست از جهاتی در یک زمان ممکن بود بنفع او باشد ولی از جهت اینکه یکپارچگی حکومت و یکپارچگی دستگاه دفاعی مملکت را تقسیم و تجزیه میکرد فوق العاده زیان بخش بود و اشر زیان بخش آن هم عاید خود او و هم عاید مملکت شد.

در این زمان همه میدانیم که ساواک در اداره‌ی مملکت در همه‌ی شئون کشور، در سیاست خارجی، در ارتش، در امور فرهنگی و امور اقتصادی بر همه اینها دست انداخته و بصورت یک سازمان وحشتناک در آمده بود که همه‌ی دستگاهها و همه‌ی مسئولین امور از آن بیمناک و همیشه در حال خوف بودند. در هر وزارتخانه دستگاهی بنام اداره نظارت وجود داشت که اداره ساواک بود. در هر مدرسه یک مأمور ساواک بود. در دانشگاه بطور علنی و در هر دانشکده مأمورین ساواک بودند، در ارتش هم همینطور. با همه‌ی قدرتی که ساواک در مرکز و در شهرستانها داشت و با جمعیت کثیری که شاید در حدود چهل هزار نفر مأمورین آن در همه جا پراکنده بودند باز هم شاه دستگاههای امنیتی دیگری را در مقابل ساواک قرار داده بود. از آن جمله دستگاه بازرسی خود شاه، از آن جمله دستگاه تأمینات شهربانی، و دستگاه رکن دو ستاد ارتش که اینها همه با همدیگر رقابتهائی داشتند و بخود شاه گزارش- های مستقیم میدادند که در اکثر مواقع همدیگر را خنثی میکردند. در زمانیکه سپهبد بختیار و پاکروان مسئول ساواک بودند تا حدی کوشش میشد که افراد درست و بیغرض حتی- الامکان در آن وارد بکنند که گزارشات نادرست ندهند. بنده بخاطر دارم که یکوقت عده‌ای از رفقای ما، از دوستان و فعالین جبهه ملی غیر از رهبران آن، بطور وحشتناکی زندانی

شدند بطوریکه نه‌تنها دوستان آنها بلکه خانواده‌های آنها هم از آنها خبرنداشتند، وآنهاً قریب یکماه زندانی بودند. بعداز یکماه که آزادشدندما ازآنها پرسیدیم وبعضی ازافراد آنها به‌بنده مراجعه کرده‌وگزارش‌دادند معلوم شد که‌یک‌افسری گزارش نادرستی داده‌بود که‌درمنزل یکی ازاین اشخاص‌جلسه‌ای تشکیل شده‌ودرآن جامه دکتر صدیقی ودکترسنجابی بوده‌اندوگفته‌اند که‌بااین کیفیت ماکاری نمیتوانیم ازپیش ببریم باید‌ریشه این سلطنت راقطع‌کنیم وشاه‌رانابودکنیم. سازمان ساواک درمقام تحقیق نسبت به‌این موضوع برآمدوبعدمتوجه شدکه‌این گزارش‌کاملا" جعلی است وآن چنان مجلس اصلا" تشکیل نشده‌بودودکترصدیقی وبنده‌هم درآنجاواردنبوده‌ایم. آنوقت خودآنهااز‌درعذرخواهی برآمدند وبماپیغام فرستادند که‌وضعیت اینطور بوده‌وما عذرمیخواهیم. منظوراینست که‌دراوایل کار سعی میشدافسرانی که‌نسبتا" خوشنام باشندانتخاب بکنند. ولی درزمان قدرت ساواک، یعنی دردوره نصیری وبخصوص‌آن عامل فعال ومعروفش‌پرویزثابتی آنها رعایت هیچ اصولی نمیکردند وهرآدم ماجراجوو مفسد ودورو ودروغگوئی که‌ممکن بودپیدابکنندورآن دستگاه واردمیکردند وافراد را ازدانشجو گرفته تاکارگر کارخانه وکارمندادار‌ه وروحانی وبازاری وافرادی که کم وبیش‌درسیاست واردبودند، تحت‌نظرمیگرفتند . دراین دوران بودکه‌دست‌به‌کشتارو‌تصفیه زدند وعده‌ی کثیری ازافراد رابطورآشکار درنتیجه‌ی آن محاکمات‌کذائی یابطورمخفی بدون رسیدگی وبدون هیچ گونه محاکمه‌ای بقتل رساندند. نظیر کشتن احمدآرامش‌در میان پارک‌شهر، آرامش‌اولین شخصی بودکه‌دربرابر رژیم شاه علنی ایستادواعلام جمهوریت‌کرد. درواقع تاآنجائی که‌من بخاطردارم دراین دوران نخستین کسی که رسما" وعلنا" اعلام جمهوریت‌کرد آرامش‌بود. البته داستان خانم ثابتی هم را شنیده‌ایدکه یکوقت‌دریک‌مغازه‌ای مشغول خرید بوده ونگهبانی که‌همراهش‌بوده علیه شخصی که‌درآنجا فقط سئوالی کرده‌واعتراضی هم نکرده بود هفت‌تیرمیکشد واورا میکشد وبعدهم باآن قاتل کاری نکردند وهیچ ترتیب‌اثری ندادند وقتل اوبطورکلی لث شد.

س ـ ویا آن گروه جزنی که زندان بودند وآنها را بیرون آوردند و ...

ج ـ بله و بعنوان اینکه فراری هستند به گلوله بستند وآنها را همه کشتند وازبین بردند.
خلاصه شاه وقتی که بتدریج پایگاه خودش را محکم کرد وسیاستهای خارجی هم متوجه
شدند که شاه علاقمند به این است که بدون مزاحم بشود واز طرف دیگر درکشورهای خاورمیانه
نهضت هائی بوجود آمده بود از آنجمله نهضت ناصری بوجود آمد، انقلاباتی درعراق صورت
گرفت، کودتاهائی درسوریه پشت سرهم بوقوع پیوست وهمینطور جنبشی دریمن شد و
ناآرامی هائی که درخلیج فارس ونواحی آن بود ومخصوصا " پان ـ عربیسم وناسیونالیسم
عربی که ناصر برضد کشورهای غربی دامن میزد. بخصوص که دراین زمان سیاست شوروی
تدریجا " نفوذ ورسوخی درمیان این نهضت های عربی، نهضت های ناسیونالیسم عربی
پیدا کرده بود نهضت ملی گرائی وپان عربیسم عربها با تمایلات چپی آنها مخلوط همدیگر
شده وسازمانهای چریکی هم درآن کشورها بوجود آمده بود که پیش آمدایجاد دولت اسرائیل
وآوارگی مردم فلسطین وپناهندگی آنها به کشورهای همسایه موجب آن گردید. درچنین
زمینه ی انقلاب وناراضائی قیام وشورش وخرابکاری علیه کشورهای غربی بوسیله رهبران
وزعمائی ازقبیل ناصروعبدالکریم قاسم ویاسرعرفات ودیگران دامن زده میشد. درآن
زمان بنظرمیرسیدکه بقول آقای کارترورئیس جمهور سابق آمریکا ایران جزیره ثبات
وشاه ایران نگهبان آن باشد. دولت های غربی تصورمیکردندکه شاه ایران تنها
قدرتی است که درمقابل این نهضت های انقلابی میتواند ایستادگی کندوبنابراین همه ی
آنها تمایل اورا به اینکه پادشاه مستقل وآزاد ومستبد وفارغ ازهرنوع مزاحمت سازمان ـ
های دموکراسی وپارلمانی باشد حسن استقبال کردندوزمینه رابرای اوفراهم آوردند
وراه رابرای اوبازگذاشتند که بتواندیکه تازمیدان سیاست درمملکت ایران وحتی
درخاورمیانه باشد، بخصوص با نفرت ووحشتی که از نهضت دوره مصدق درایران داشتند
وتجدید آنرا به هیچ قیمتی نمی پذیرفتند. اینها بطور کلی موجباتی بودکه باعث قدرت
شخص شاه ودیکتاتوری او شد. درابتدای صحبتم بیان کردم که یکی ازآثار تعطیل جبهه
ملی وازبین رفتن مبارزات علنی وقانونی وآشکار پیدایش مبارزات زیرزمینی ومبارزات
مسلحانه بودکه اینک مختصرا " بایدبه توضیح آن بپردازم.

دراوانی که ما جبهه ملی داشتیم، درداخل ما جوانهای تندرو ومتمایل به چپ بودند. اتفاقاً " سازمانهای چریکی که درایران بوجودآمدتمام بعداز تعطیل جبهه ملی بود. یعنی کوششی که برای تشکیل جبهه ملی سوم شدبه تشکیل یک جبهه ی واقعی ومؤثری نیانجامیدوصورت واقعیت پیدا نکردولی باعث ازبین رفتن فعالیت جبهه ی ملی دوم ومبارزات علنی وقانونی شد وتاچارافرادی که نمیتوانستند مبارزه علنی کنندبتدریج دست به مبارزات زیرزمینی ومبارزات مسلحانه زدند. درهمان مواقع افرادی درداخل ما بودندکه کم وبیش ما آنها را میشناختیم. ازآن جمله جوانهائی که سازمانهای چریکی رابعداً " تشکیل دادند، بعضی ازآنها راکه بخاطرم هست نام میبرم مانند: علی اصغر بدیع زادگان، مهندس محمدحنیف نژاد، سعیدمحسن علی میهن دوست وحتی مسعودرجوی. اینها افرادی بودندکه درسازمان دانشجویان جبهه ملی فعالیت میکردند وهمین ها بودند که تشکیل گروه مجاهدین را دادند که ازبین آنها مجاهدین خلق به دنبال آنها تشکیل شد ویک گروهی ازهمین مجاهدین خلق درهمان زمان درهمان سالهای اول ازآنها جدا شدند وتمایلات چپی ومارکسیستی پیدا کردند.

س- گروه پیکار.

ج- بله بعداً " بنام گروه پیکاربودند. وهم درمیان اینها بودکه یکنفر ازسازمان ساواک رخنه پیدا کرده بودوآنها را معرفی کردوعده ای ازآنها راگرفتندوکشتندوبعداً " مجدا " توانستند یک سازمانی بدهند تااینکه دونفرازچهره های شناخته شده آنها بنام بهرام آرام وتقی شهرام جمع زیادی را دورخودشان جمع کردند ومسلک مارکسیسم لنینیسم را علناً " رواج دادندوحتی افرادی ازمؤمنین خودشان را مثل مجید شریف واقفی ترورکردندکه داستانهای آنها هست واینها اطلاعاتی بودکه ما بعداً " پیدا کردیم.

بهمین ترتیب بیژن جزنی هم که ازبنیانگزاران فدائیان مارکسیستی بوددرگروه دانشجویان وابسته بجبهه ملی فعالیت میکردودردانشکده حقوق بودوشخصاً " با من ارتباط داشت. بطوریکه درروزپیش توضیح میدادم ازهمان زمان این گروه ها فعالیتهائی علیه

سازمان جبههٔ ملی داشتند وبا وسائلی شروع بهارتباط با مرحوم دکترمصدق کردند که منجربه آن مکاتبات وآن کیفیات شدکه‌به‌تعطیل سازمان جبههٔ ملی انجامید.

س- شما بیژن جزنی را خودتان شخصا" دیده‌بودید؟

ج- بیژن جزنی اصلا" یکی ازشاگردان من بود.

س- دردانشکده حقوق ؟

ج- بله . ومن به‌بیژن جزنی هم حتی علنا" گفتم پسرتوکه‌دارای این مسلک وروش هستی، من ازاین جهت ایرادی برتوندارم هرکس آزادهست هرنوع مسلکی داشته‌باشد. ولی آیا این درست وصحیح است که‌کسی مخالف جبههٔ ملی باشدومرام ومسلکی علیه آن داشته‌باشد ولی بیایددرسازمان آن وارد بشود ودرآنجا علیه جبهه‌فعالیت بکند. اگرشما بااین جبهه عقیده‌ندارید میتوانیدخارج ازآن یک جریانی تشکیل بدهید. دراینموقع که‌جبهه‌ملی فعالیت نداشت علاوه برجنبش چریکی که‌بیان کردم یک جریان انحرافی دیگری بوجود آمد یعنی نهضت آزادی که‌بطور زیرزمینی فعالیت هائی داشت بعدازآنکه‌مهندس بازرگان از زندان بیرون آمدوفارغ شد رفقای اودرتهران با یکدیگرمرتبط شدندوارتباطاتی هم بوسیلهٔ افرادوابسته به‌خودشان درخارج برقرارکردند. اینجا یک نکته‌ای هست که‌نظر شخص من نیست واتهامی نیست که‌من واردبکنم، این حرفی است که‌خودآقای مهندس بازرگان زده‌واقرارکرده‌وآن ارتباط مستمرآنها درآن زمان با عوامل آمریکائی است . یعنی نمایندگان آنها درآمریکا ازقبیل دکتریزدی وقطب زاده ودیگران با بسیاری ازعوامل آمریکائی وجمعیت های با صطلاح طرفدار حقوق بشرآنها وبعضی ازمحافل دانشگاهی وبعضی ازسناتورها وغیره ارتباط پیدا میکردندوخودآنها هم درتهران با سفارت آمریکا ومأمورین آمریکائی مرتبط میشدند واین جریانی است که‌یکوقت درمقاله‌ای خودبازرگان آنرا به تفاخر نوشت ودرروزنامه‌های تهران چاپ شدکه‌ما برای مأمورین آمریکائی که‌آنوقت به ایران میآمدند دسته‌ی گل میفرستادیم. که‌بنده درروزنامهٔ آنوقت ودریکی از سخنرانی هایم به‌ایشان جواب دادم که‌ما هزارفکرمیکردیم ولی هرگز این فکررانمی- توانستیم به‌خودراه‌بدهیم که‌آمریکائی که‌ما اورا ازعوامل مؤثر کودتای ۱۳۳۲ وبراندا ختن

حکومت دکتر مصدق میدانیم، یک جمعیتی که ادعای مصدقی بودن دارد ودرراه آزادی و استقلال ملت ایران کار میکنند بطورمحرمانه ومخفیانه با عوامل آن سیاست ارتباط پیدا کنند. بنده شخصاً " معتقدبوده وهستم که این نوع ارتباطات، برای افراد غیررسمی - برای اشخاصی که مسئول امور حکومت نیستند نا روا وزیان بخش است زیرا که دولتهای قدرتمند جهان مدارای سیاستها وروشهائی هستندکه آن سیاست وآن روشها وآن عوامل را کنه غیرازآن افراد دارند ظاهروبرملا نمی کنند، دست خودشان را بازنمیکنند وبرعکس میخواهند از اشخاصی که با آنها مرتبط میشوند استفاده کنندوا طلاعات بگیرند یا اینکه آنها را به کارهائی وادارند. برفرض اینکه هیچگونه سوء نیتی دراین ارتباطات نباشد، ومن دراین باره نمیخواهم مهندس بازرگان را متهم به سوء نیت وخیانت کنم، ولی می - گویم برفرض اینکه هیچ گونه سوء نیتی نباشد نفس ارتباط ونفس همدم شدن با سیاستهای خارجی بخودی خودیکنوع تعهد همکاری برای زمان بعدبوجود میآوردکه فوق العاده زیان بخش وبیمورداست بهمین دلیل بنا برروش مرحوم دکتر مصدق، بنا برروشی که برای ما در واقع میراث دکتر مصدق است بنده تا آنجائی که اطلاع دارم هیچیک از عناصر اصیل جبههءی ملی هیچگاه با دستگاهها وعوامل سیاست خارجی دراین مدت ۱۵ ساله ارتباط نداشتیم. بطوریکه دریکی ازهمین مصاحبه ها بیان کردم دردوران جبههءی ملی دوم که ما فعالیت علنی داشتیم بعضی از افراد سفارت آمریکا بدیدن ما، نه من تنها بدیدن بعضی از افراد دیگری آمدند وما بطورآشکار نظریات وعقاید خودمان را به آنها می گفتیم. ولی دراین مدت پانزده شانزده ساله ی بعدی ارتباط ما با آنها بکلی قطع شده بود جزدرآخرین روزهای انقلاب درزمانی که حکومت دکتربختیار برسرکار بودیکنفراز مأمورین سفارت آمریکا بدیدن من آمدبرای اینکه ازما بخواهندوخواهش بکنندکه با حکومت بختیار موافقت کنیم. من گفتم چنین موافقتی برای ما غیرممکن است. حالا بنده نمیدانم اسناد ارتباط اشخاص با سفارت آمریکا که میگویند درآمده است راجع به من چیزی درآنها هست یا نیست؟ بنده خیال میکنم اگریک نیت صادقانه دراین کاربوده باشد درآنجا کاملاً " روشن خواهد بودکه هرکسی چه نقشی داشته، کی پاک بوده وکی نبوده است.

س - مثلا" یکی از مسائلش همین مسئله‌ای است که‌گویا یکی از مأمورین آمریکائی که من الان اسمش یادم نیست آمده‌بود حضورشما وراجع به‌روابط جبهه‌ی ملی ودولت سئوال کرده‌بودوشما فرموده‌بودیدکه‌ما مخالف سلطنت مشروطه‌نیستیم واگراما زمان امنیت ما یمل هست میتوانند یک مأموربفرستند که‌درجلسات ما شرکت بکنندوحرفهای ما را درست وواقع بینانه گزارش بدهد بجای اینکه‌یک مشت دروغ ودغل از قول ما بسازدوگزارش بدهد .

ج - کاملا" درست است ، این را من درزمان جبهه‌ملی دوم گفته‌ام درهمان سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ .

س - آن کتاب را تا آنجائی که‌من مطالعه کردم دوموضوع .درآنجا کاملا" روشن است . یکی اینکه هرکدام از اینها با شما تماس گرفتندوپیش شما آمدند وسئوال کردند شما به‌این مسئله تکیه کردیدکه‌جبهه‌ی ملی به‌قانون اساسی وسلطنت مشروطه‌اعتقاددارد و شاه‌میبایستی سلطنت‌کندنه‌حکومت . دیگراینکه جبهه‌ی ملی یک جمعیت علنی ومبارزه‌ی آن قانونی است .

ج - بله همین است ولی آیا آن کسانی که این اسنادسفارت را منتشرکرده‌اند دربسیاره‌ی ارتباطات نهضت آزادی وعوامل آن که‌درخارج بودند چیزی منتشرکرده‌اند یاخیر؟ بعدا" من ، شایدبعدازظهر امروزیا فردا ، توضیح میدهم زیرا دلائل دیگری دراین باره‌دارم که آنها دراین مدت کاملا" وبطورمرتب با خارجیها ارتباط داشته‌اند .

اکنون موقع آن فرا رسیده‌است که‌درباره‌ی آغازمبارزه‌ی روحانیت وتوسعه‌ی آن صحبت کنیم . یکی دیگراز آثار دوران تعطیل جبهه‌ی ملی همین بودکه‌زمینه‌ی مبارزه‌ی سیاسی علنی . خالی شدومبارزات ازطرق دیگر ، یا بصورت مبارزات زیرزمینی مسلحانه یا مبارزه‌ی مستقل روحانیون براه‌افتاد . درسال ۱۳۴۲ بعدازجریان کنگره‌ی جبهه‌ی ملی درماه‌خرداد‌که‌ما هنوزدرزندان بودیم حادثه‌ی معروف شورش تهران صورت گرفت که‌روحانیت منشاء آن بود وآیت الله خمینی به‌آن آلودگی پیدا کردو گرفتار شد . عده‌ی کثیری ازروحانیون هم زندانی شدند . درآن زمان آنها با اصلاحاتی که‌شاه‌عنوان میکردمثل اصلاحات ارضی وحق رأی زنان مخالفت میکردند . درسال بعد هم قانونی ازمجلس گذشت که‌به‌مستشاران -

آمریکائی که در خدمت ارتش ایران بودند مصونیت میداد که درصورتی که آنها در ایران مرتکب جرم وجنایتی بشوند دادگاههای ایران نتوانند بجرایم آنها رسیدگی کنند. طبیعی است این قانون بصورتی کاپیتالاسیون را احیاء میکرد. در آن زمان جبهه ملی وجود نداشت و آن جبهه ملی سوم که میبایستی تشکیل شده باشد معلوم نبود در این موضوع چه روشی و اقدامی در پیش گرفت. بنده عملی در این باره نشنیدم که از ناحیه آنها صورت گرفته باشد.

س- جبهه ملی سوم فقط در مرحله اسم بود و هیچوقت تشکیل نشد.

ج- هیچوقت. با اینکه این یک قانون صریح ضد حاکمیت قضائی مملکت ایران بود از ناحیه جمیعت های سیاسی آنوقت که قاعدتا" میبایستی خود را نشان بدهند و اعتراض بکنند اقدامی بعمل نیامد ولی آقای خمینی بحق در آن موقع بشدت به این موضوع اعتراض کرد و آن را برگشت ایران به نظام کاپیتالاسیون معرفی نمود و همان باعث شد که وی مجددا" دستگیر و زندانی بشود.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : بیستم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهر شیکاگو - ایالت کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی

نوار شماره : ۲۲

براثر اقداماتیکه ازناحیه‌ی روحانیون عالی مقام بعمل آمد ووی را نیز از مراجع تقلید خواندند دولت از محاکمه‌ی وی منصرف شد و او را به ترکیه تبعید کرد و پس از مدتی به نجف اشرف رفت. درقم ونجف فعالیت روحانیون بتدریج وسعت پیدا کرد، شبکه‌ی مساجد بهم مرتبط شد و در همین زمان بود که دکتر شریعتی نیز ظاهر و حسینیه ارشاد تشکیل شد که نقش فوق العاده موثری در جذب جوانان و دانشگاهیان به افکار انقلابی و افکار دینی و باصطلاح امروزی التقاط معتقدات ایمانی با مسلک سیاسی انقلابی داشت.

س - ایشان هم سابقاً " عضو جبهه‌ی ملی دوم بود.

ج - دردوره‌ی دانش آموزیش جزو جوانان جبهه‌ی ملی خراسان بود و پدر بزرگوارش از دوستان و مرتبطین ما بودند و همچنین آقای طاهر احمدزاده از افراد جبهه ملی و عضو کنگره بود که بعداً " فرزندان او نیز وارد جریان فدائیان شدند و به آن کیفیت از بین رفتند و خود احمدزاده هم به زندان و آن گرفتاریهای طولانی زمان شاه دچار شد و بعداً " هم در این دوره مجدداً " گرفتار مزاحمتهای حکومت آقای خمینی شده است.

خلاصه آنکه شریعتی و احمدزاده آنوقت جزو وابستگان جبهه ملی بودند. جوانان دانشگاهی وقتی که از فعالیت سیاسی علنی باز داشته شدند مسئله دین و توجه به دین برای آنها پناهگاهی شده بود. اجتماعات دینی مراکزی بود که آنها را بخودش میکشید بخصوص بیان فوق العاده جاذب ورمانتیک دینی - عرفانی - سیاسی شریعتی که واقعاً " گیرنده بود و یک هیجان وحرکت در این طبقه بوجود آورد. ولی برخلاف آنچه که امروزه به آن تظاهر میشود

شریعتی کاملا" موردپسندعلما وروحانیون صاحب مسندوصاحب مقام نبود. آنها اورا بصورت یک شخص غیراصیل وغیرروحانی که درمسائل مربوط به روحانیت ودین مداخله میکند تلقی میکردند وبه آن نظر بد ومیننگریستند وحتی عده ای از آنها درمقام تخطئه ی اوبرآمدند. چنانکه درهمین زمان انقلاب بودکه مرحوم مطهری وآقای بازرگان مشترکا " اعلامیه ای صادرکردند وبا عبارات ملایم دکترشریعتی را تخطئه کردندبه این مضمون که اوبعضی نظریات انحرافی یا مطالعات عجولانه وغیرکافی نسبت به اموردینی داشته است. بهرحال مسئله ی حسینیه ی ارشاد وایجاد آن وآقای شریعتی هم یکی از آن مسائلی است که کم وبیش پرده ی ابهامی دربا ره ی آن هست که درتاریخ بعدی ایران باید روشن شود. هرچه هست جوانان درآن زمان علاقه ی شدیدی نسبت به او داشتند. آنهائی که جزء مجاهدین وآزادبودند وهمچنین جوانانیکه تمایلات چپی داشتنددرسخنرانیها ی مرحوم شریعتی شرکت میکردند واین هیجان دردا خل مملکت اوج میگرفت تااینکه دکترشریعتی چندین بار گرفتار وآزاد شد وبالاخره ناچار به خارج مهاجرت کردودرآنجا با مرگ نابهنگام اوضایعه ی بزرگی حاصل شد. درهمین زمانها کانونهای اختلاف وتشنجی هم درداخل روحانیت دیده میشدکه نشانه ی حیات وتحرک آن بود روحانیت دردسته های مختلف وباعقاید مختلف بایکدیگر اختلافاتی داشتند. ازآن زمان این دسته ای که امروزه معروف به حجتیه است بوجودآمدیک عده ازافراد روحانی باپیروان متعصب آنها علیه عده ءدیگری ازروحانیون مثل دشمن مبارزه میکردندوبه ناگهان ، بطوریکه اطلاع دارید، خبردارشدیم که روحانی معروفی بنام آیت الله شمس آبادی بوسیله ی یکنفر دیگرازوابستگان به روحانیت بنام سیدمهدی هاشمی که ازمنسوبین آیت الله منتظری بود بقتل رسیده است واینها برسرمسائل ظاهرا " کوچک وعجیب مذهبی مثلا" راجع به ترتیب شهادت امام حسین وآن کتابی که راجع به شهادت امام حسین نوشته شده بودبا یکدیگراختلافات خونین داشتند. درهمان زمان بعضی ازمنسوبان یک طرف دعوی به بنده مراجعه کردندکه در موضوع پیشآمد آن قتل بین آنها میانجیگری کنم که منجربه اعدام افرادی درجریان دادگستری وتوسعه ی عنادبین برادران دینی نشود.

همچنین درمیان طبقه روشنفکر غیرروحانی اشخاصی پیدا میشدند که جنبه های مذهبی نشان

میدادند. شخصی که از این حیث خیلی نامدار و مورد توجه بود آل احمد بود که کتابی بنام غربزدگی نوشت که در آن کتاب علاقه به دستآوردهای غرب و اصول دموکراسی و آزادی و حکومت پارلمانی و مشروطیت که از غرب استفاده شده و تعلیم و تربیت و افکاری را که از مسلک ها و بینشهای غربی گرفته شده مورد انتقاد قرار داد. این نوع گرایش هم که واکنش رنج و محرومیت طبقه ی روشنفکر است در جمع کثیری انعکاس مییافت و نوشته های او مورد توجه قرار میگرفت. این از خصوصیات دوران دیکتاتوری است که در زمان اختناق و محرومیت و مصیبت مردم به دین رجوع میکنند و به امور عرفانی و روحانی مافوق طبیعه متوجه میشوند تا آن جریانها و فشارهای طبیعی و عادی را که موجب رنج و زحمت و محرومیت و ناکامی آنها است بوسیله ی آن توسلات و تعلقات جبران کنند.

س - این تمایل و این گرایش بطرف مذهب آیا واقعاً بخاطر این بود که این مردم مذهبی شده بودند و یا اینکه آگاهی به حقانیت مذهب پیدا کرده بودند؟ یا نه، مذهب را با صطلاح وسیله ای دیده بودند برای بحرکت درآوردن توده های مردم علیه رژیم؟

ج - در ایران و در این زمان چند طبقه ی مختلف نسبت به مذهب نظر داشتند. یکی خود روحانیون بودند که به نقش خودشان توجه داشتند و از اینکه در دوره ی شاه و دوره ی دیکتاتوری پدرشاه قدرت و اثر از آنها سلب شده و تأثیری در امور مملکتی و سیاسی نداشتند و حتی روحانیون عادی از ورود به مشاغل فرهنگی و اداری و وسیله ی تأمین معاش عادی محروم بودند رنج میبردند و با توجه به اینکه بر اساس مذهب شیعه علما بزرگ و مراجع تقلید خودشان را جانشینان امام و ذیحق در این میدانند که در تمام مسائل اجتماعی و حکومتی مملکت صاحبنظر و ولایت باشند این هیجان و این حرکت و این نهضت در داخل روحانیون برای تغییر جامعه ی ایران بر اساس مذهب پیدا شده بود. ضمناً " بر اثر تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران سطح بینش روحانیون بالا آمده، عده ای از آنها به زبانهای خارجی آشنا شده و بعضی از آنها حتی تحصیلات عالیه ای هم در خارج و داخل ایران کرده بودند.

س - مثل آقای بهشتی؟

ج - بله. علاوه بر این در این مدت کتابهای مختلفی در ایران منتشر شده بود چه از ناحیه ی خود آنها و چه از ناحیه افرادی که در سیاست وارد بودند و از مسلک های غربی مطالبی را مورد

بحث قرار داده بودند که مورد مطالعه ی بعضی از روحانیون هم قرار گرفته بود. آنها در عین حال که با همان روش دینی و مذهبی در مقام معارضه با دستگاه استبدادی برمی آمدند از آن افکار و عقاید چیزی که آنهم محصول غرب و باصطلاح آنها غربزدگی است بهره میگرفتند. مرحوم مطهری خیلی از همین افکار استفاده کرد و در بعضی از کتابهایش، مخصوصا " مسائل اقتصادی ایران را مورد توجه قرار داد و در بسیاری از موارد بیان میکند که فقه ما کافی برای مسائل اقتصادی و اجتماعی که امروزه بوجود آمده نیست. همین مطهری که این همه در ابتدای انقلاب مورد توجه روحانیون قرار داشت و خود آقای خمینی او را شاگرد عزیز و دست پرورده ی خود میدانست حالا بطوریکه از روزنامه ها و جراید میخوانیم بعضی از کتابهای او را تحریم کرده و از انتشارش جلوگیری میکنند. اینها روحانیون بودند. ما دسته ی بزرگ دیگر که گرایشهای مذهبی نشان میدادند جوانانی بودند که چون فعالیت سیاسی و مجال تظاهرات سیاسی نداشتند و چون مرحوم شریعتی بعنوان دین و بعنوان موعظه دینی در مساجد و در حسینیه ها ظاهر میشد و در این محل ها از امور سیاسی و از مسائل جدید فلسفی بحث میکرد و امور مذهبی و دینی و مجاهدات دینی را بصورت عرفانی و بصورت رمانتیک و هیجانی مورد بحث قرار میداد جوانها هم بسمت او میرفتند. در این ضمن که افکار چپی هم از مجاری مختلف رخنه کرده بود بطور طبیعی از همه ی جوانب کوشش میشد که التقاطی بین مسلک دیالکتیکی با آئین اسلام و بخصوص با مذهب شیعه بوجود بیاورند. یکعده هم اینطور بودند.

دسته ی دیگری که سیاسیون ملی یا آنهائی که معتقد به روش جبهه ی ملی بودند نظر دیگری در باره ی روحانیت و درباره ی دین داشتند. بنده این مطلب را بطور خلاصه درزمانی که بی بی سی لندن با من در پاریس مصاحبه کرد بیان کردم و توضیح دادم که هویت ملت ایران از دو عنصر مرکب است. یکی ایرانیت با سابقه ی دیرینش، با تاریخش و با اساطیرش حتی با شاهنامه اش و پهلوانان شاهنامه اش و ادبیاتش و غیره و غیره و یکی هم اسلامیتش است. و ما بعنوان ایرانی به این دو عنصر هر دو احترام میگذاریم و پایبند هستیم به دیانت اعتقاد داریم و به رهبران دینی هم بالطبع احترام داریم. و درباره ی حکومت اسلامی هم که سئوال شد جواب دادم که طبیعی است در جامعه ای که نود و پنج یا نود و نه درصد آن مسلمان

با شندوقتی حکومتی با رای واراده‌ی مردم برسرکارآمدطبعا " یک حکومت اسلامی خواهدبود، یک حکومت ایرانی اسلامی خواهدبودودراین حکومت روحانیون هم مقام محترم خودراخواهندداشت . وچون درمبارزات گذشته‌ی ایران ازاواخرپادشاهان قاجارزمان ماجرای انحصار تنباکو ودردوره‌ی نهضت مشروطیت وبعددرنهضت زمان مصدق روحانیت یا بعضی ازعناصر روحانیت عامل بسیارمؤثربودند درعین اینکه همواره یک عده‌دیگر از آنها برعکس عوامل مخالف وعوامل مرتجع ضدنهضت وضدانقلاب بودند اما افراد برجسته‌ی آنهاکه‌ازنهضت های ملی وآزادیخواهی واستقلال طلبی مردم ایران پشتیبانی می - کردند موردتوجه‌عامه‌قرارمیگرفتند ودرحصول پیروزی مؤثر میشدند.

دراینموقع هم که‌مادرمبارزه‌بانظام استبدادی شاه‌بودیم میخواستیم ازروحانیت استفاده بکنیم وازاینکه آنهادراین مبارزه شرکت دارند وشرکت میکنند حسن استقبال میکردیم. طبیعی است علاوه برمابازار همیشه پایگاه عمده‌روحانیت بوده‌وبازاریها تیزتکیه‌گاهی درمیان روحانیت داشته‌اند چنانکه میدانید علمای مختلف شهردربازار منزل داشتندو مساجدریادی درتوی بازارهست وبازاریها دائما " مرتبط باپیش‌نمازهاومجتهدهاوعلما محلات بوده‌وهستندوبه‌این کیفیت دراین نهضت که‌بازاریهاهم شرکت داشتندآنها هم دنباله‌روی وپیروی ازروحانیت میکردند. این عوامل مختلف یعنی خودروحانیون ، بازاریهاازجهتی ، دانشجویان وروشنفکران ، بطریقی ورهبران ملی وسیاسی به‌ترتیبی که‌بیان کردم دراین مبارزه همراهی وهمقدمی بایکدیگر داشتند.

س - یعنی تا آنجائی که‌من آشنائی با آل احمد داشتم تصورمن این بودکه آل احمدفکر میکرد ازآنجائی که‌مابعنوان یک ملت واحدبا همدیگر درواقع آن ارتباطی راکه‌یک ملتی بایستی باهمدیگرداشته‌باشند نداریم. مثلا" فرض بفرمائید که‌بنده‌اگربروم آذربایجان یک کلمه آذربایجانی رانمی فهمم مثل اینکه رفته‌ام توی یک مملکت غریب یا اگر بروم به‌کردستان یابلوچستان وهمینطور بعضی جاهای دیگر . بنابراین یک عنصروعامل متحدکننده‌ای درواقع بین تمام افرادملت ایران نیست . وبرعکس ازمذهب میشودبعنوان یک عامل متحدکننده استفاده‌کردبرای مبارزه باحکومتی که‌دست نشانده‌بیگانگان است .

درواقع بخاطراین قضیه بودواین حساب بودکه این تمایل بجانب مذهب پیدا شد.
ج ـ البته مذهب به این کیفیت مؤثربرده وهمیشه هم این موضوع موردتوجه سیاسیون آزادیخواه واستقلال طلب ایران بوده است. ولی این عامل به این کیفیت هم که شما بیان کردید ونظر آل احمد واشخاص دیگرممکن است بوده باشد کاملا" مؤثر ومنطبق برواقعیت نیست. یعنی آنچه ایرانی را به ایرانیت جمع میکندتنها مذهب نمیتواند باشدبلکه ازبعضی جهات مذهب ممکن است عامل اختلاف باشد. برای اینکه درایران یک اقلیت خیلی قوی وقومی حتی سنی مذهب وجوددارد. یک قسمت بزرگ از مردم کردستان سنی مذهب هستند وسنی هادرباطن بالشان ازشیعه ها ناراضی هستندو شیعه ها رادرواقع مسلمان صحیح نمیدانند وآنها را، اگرآزادباشند، رافضی میخوانند یعنی خارج ازاسلام. نه تنها کردستان اینطوراست بلکه بلوچستان هم همینطوراست. درجنوب فارس وخراسان هم عده ای سنی وجوددارد. همچنین درگرگان ترکمن ها که یک اقلیت قومی هستند مذهب تسنن دارند وهمینطور دربعضی مناطق دیگر. بنابراین عامل دینی اگربسمت انحصار مذهب تشیع برود بجای اینکه عامل وحدت باشد ممکن است عامل اختلاف بشود. الان درمناطقی که آقایان روحانی فشاربرگروههائی ازمردم کردوغیرکردایران میآورند که پیرومذهب یا طریقه‌ی عرفانی اهل حق هستندکه آنها راعلی الهی میخوانند ومیخواهندبزور وبه‌فشارآنها راوادار به‌مذهب تشیع بکنند ممکن است باتصادماتی برخورد وایجادنارضایتی های عظیمی بکنند وحال اینکه این مردم جمعیت کثیری قریب چندصدهزاروشاید یک میلیون نفرواز وطن دوستان اصیل ایرانی هستند. امادرنظام دولتی دموکراتیک که متکی برعامل ملیت باشد، مذاهب آزادومحترم هستند واسلامیت بمعنای عام نه بمعنای خاص مذهب مانندایرانیت عامل وحدت میشود. اگرازبنده بپرسند دراین جنگی که برایران تحمیل شده چه عاملی بیشترباعث مقاومت مردم ایران درمقابل تجاوز عراق شده بنده میگویم عامل وطن دوستی بیشترمؤثر بوده است.
س ـ یعنی عامل ایرانیت؟

ج - بله عامل ایرانیت بیشتر مؤثر بوده است .

س - آقای دکتر سنجابی من زمانی شنیدم ولی خودم شما " آنرا نخوانده ام یا بگوش خودم از شما نشنیدم ولی از دیگران شنیدم که در یک مصاحبه ای یا یک مقاله ای همان زمان بعد از انقلاب یا هم زمان انقلاب شما فرمودید که برای ما ایرانی ها اسلامیت بر ایرانیت برتری دارد و مقدم است . آیا این موضوع حقیقت دارد؟

ج - بهیچوجه من چنین صحبتی نکرده ام . من گفتم اسلامیت و ایرانیت دو رکن اصلی هویت ملی ایران هستند .

س - ولی نه اینکه اسلامیت مقدم بر ایرانیت است؟

ج - بهیچوجه . هیچکدام را مقدم بر دیگری نکرده ام .

بله با این کیفیات زمینه ی نارضائی در مملکت وسعت پیدا کرده وسازمانهای اداری در انجام وظایفشان سردرگم شده بودند . احزابی که از طرف دولت تشکیل شده بود بی اثر بودند ، شاه ابتدا دو حزب ملیون و مردم را بوجود آورد و بعد آنها را برهم زد و حزب واحد رستاخیز را بوجود آورد که دبیرکلی آن را ابتدا به هویدا واگذار کرد و آن جمله معروف را گفت ، " هویدا میتواند هردوی این مسئولیت یعنی نخست وزیری و دبیرکلی حزب را برعهده بگیرد و هنوز منفجر نشود . " بعد از هویدا که جمشید آموزگار نخست وزیر شد دبیرکلی حزب را به محمد باهری دادند . باهری کسی بود که سابقه ی عضویت حزب توده را داشت و سوابق او را همه خوب میدانستند . او از وابستگان شخص علم بود و علم هم از وابستگان شناخته شده یک سیاست خارجی دیگری که خود باهری هم از همان موقع وابسته به همان سیاست بود .

س - منظور شما سیاست انگلستان است ؟

ج - بله . ولی باهری در عین حال مردی است باهوش ، درس خوب خوانده ، شاگرد خودمن در دانشکده حقوق بود و من خوب بخاطر دارم که از دانشجویان بسیار برجسته بود . حراف است ، سخنگو است ، نویسنده است و فعال . در کارش و موقعی که دبیرکل حزب رستاخیز شد با سوابق تشکیلاتی که در حزب توده داشت دست به فعالیت شدیدی زد و کوشش کرد که موجودیت مؤثری به آن حزب بدهد . وحال اینکه بیش از او با آن کیفیتی که شاه اعلام کرده بود که همه باید

دراین حزب وارد بشوند وهرکس نخواهد درآن وارد بشود یا باید بخارج برود ویا هیچ توقعی نداشته باشد که در ایران صاحب مقام وشغل ومزیتی بشود. با این بیان غیرانسانی وغیر قانونی شاه پیدا بود که این حزب یک حزب الزامی واجباری است. ازحقوق بگیران دولت شروع کردند وزراء ورؤسای سازمانها ودانشگاهها بخودحق دادند که پیوستگی همه اعضاء خودرا یکپارچه اعلام دارند. اسامی همه کارگران وکارمندان دولتی راکه ممرمعاششان تنها حقوقشان بود بی آنکه کوچکترین علاقه ای وکوچکترین فعالیت حزبی داشته باشند دردفاتر حزبی ثبت وابنطورعنوان کردندکه درحدود چندصدهزار ویا چندین میلیون نفر عضوآن شده اند. این عمل واین گفتار جنون آمیز شاه اثربسیار نامطلوبی خیلی بیش ازاحزاب ساختگی پیشین ایران نوین وملیون ومردم درجامعه ایران بوجودآورد چون مفهوم آن انحصارمطلق بود. یعنی هرکس بایدیا دراین حزب وارد شودیا ازمملکت خارج شودویا به زندان برود.

س ـ مهمترازاین، این مسئله نبودآقای دکترسنجابی که خودشخص شاه که مطابق قانون اساسی میبایستی یک مقام غیرمسئول باشد بصورت رهبر یک حزب سیاسی ظاهرشده بود؟

ج ـ چرا واین یک عمل بکلی مخالف قانون اساسی بودوغیرقابل قبول وفقط خودبزرگ بینی شاه باعث شده بود که همه ی مردم ایران را رعیت ودنباله رووجان نثاروچاکرخودش بداند واگرچنین نباشند ایرانی نیستندوحق زندگی وحق هیچگونه استفاده ای ازامتیازات ایرانیت ندارند واین بکلی برخلاف قانون اساسی وحتی برخلاف اصل انسانیت بود.

موقعی که باهری بدبیرکلی حزب انتخاب شد شروع بفعالیت کردویک عده ای ازدوستان وآشنایان خودش را، آنهائی که فعالیت سیاسی وقوه تشکیلاتی بهتری داشتند، واردکرد ومیخواست حزب مؤثری درمقابل دولت ومخصوصا " درمقابل آموزگار که رئیس دولت بوددرست کند. ولی دراین کارموفق نشد. آموزگار به شاه شکایت کردومجددا " دبیرکلی حزب را به خودآموزگار رداندند. ازآن پس حزب صورت رسوائی پیدا کردواثر وجودی خودرا بکلی ازدست داد.

س ـ آقای دکترشما اطلاع داریدکه این فکررا اصولا" شاه ازکجا آوردویا چه اشخاصی درشاه بوجود

آوردند که متوسل به‌سیستم یک حزبی بشود ؟ شاهی که‌خودش درکتاب " مأموریت برای وطنم " صحبت کرده بودکه‌اصولاً" حکومتهای تک حزبی حکومتهای دیکتاتوری هستندوچنین نوع حکومتی را کوبیده‌بودمتوسل به‌سیستم تک حزبی شد .

ج - بله از این گونه تناقضات زمان در افکار شاه‌ودرنوشته‌های منسوب به‌او خیلی زیاد است . غالب نوشته‌ها قلم... دیگری است‌که‌او به‌اسم خودش منتشر میکرد . چون یکی دیگر از خصوصیات او هم سرقت افکار وحتی اطلاعات دیگران بود . درسالهای اول بعد از کودتای ۱۳۳۲ وسقوط حکومت ملی مصدق تظاهر به‌جانبداری از قانون اساسی ودموکراسی لازمه‌ی تبلیغات شاه‌بود این بودکه اودرآن کتاب‌ش علنی وآشکارنوشت که‌درنظام حکومتی ایران احزاب باید آزادومتنوع باشند اما باطن ضمیرا وغیرازاین بود. شاه مدتی که دراروپا تحصیل میکرد یعنی دردوران نوبالغی که‌سالهای جلب عقایدوگرایشهای مسلکی است اوج قدرت فاشیسم دراروپا بود . ازیکطرف موسولینی وازطرف دیگر هیتلرظاهرشده بودند باآن زرق وبرق وقدرت وتظاهرات خیره‌کننده وباتوجه به‌اینکه فاشیسم درمقابل کمونیسم ودموکراسی بوجودآمده‌بودوشاه‌نسبت به‌هردوی اینها نفرت داشت بالطبع متمایل به‌فاشیسم‌بود .معروف است که‌درهمان اوائل جوانیش‌که به‌ایران برگشت یکی ازعناصری بودکه‌درپدرش برای تمایلات نسبت به‌آلمانها وهیتلرمؤثربود .

س - آنموقع خیلی جوان بودآقای دکتر ؟

ج - بله خیلی جوان ونورس بودولی آن تبلیغات وتظاهرات فاشیسم که‌دراروپا رواج داشت درذهن اوبسیار مؤثرشده‌بود . میدانیدکه تبلیغات فاشیسم حتی درفرانسه هم اثرکرده بود . بنده بخاطر دارم که‌عده‌ای ازافراد عضوحزب سوسیالیست فرانسه‌هم برگشتند وگرایشهای فاشیست پیدا کردند . دربسیاری ازکشورهای پیشرفته‌ای ممتدومستمرهیتلرمؤثر واقع میشد . محمدرضا شاه هم که‌درآن زمان دراروپا بود تحت‌تاثیراین تبلیغات و تظاهرات قرارگرفته‌بود . علاوه براین خصوصیت سلاطین مخصوصا " سلاطین مشرق زمین است‌که خودراما فوق همه‌ی افراد تصورمیکنند . مستبد میخواهدبهرترتیب شده‌مردم را پشت سر خودش قراربدهد . چون درحکومتهای معاصر داشتن حزب وداشتن مسلک معمول ومتداول

بود اوهم اول میخواست دوحزب پشت سرخودش قرار بدهد که بظاهر هم اقلیت واکثریت باشد. بعدچون دیدکه آنها با همدیگرنمی سازند وتشنجات واختلافاتی پیش آورندکه باعث مزاحمت اومیشوند آنها را هم ازبین بردوبصورت یک حزب واحددرآورد، یک حزب واحد که اجباری وصوری وبی اثرباشد. تمام این جریانات درمملکت ما متأسفانه ناشی از خودخواهی وخودپسندی شخص خودشاه بود. شاه ازامکانات خیلی وسیعی میتوانست استفاده کند علاوه براینکه سیاستهای خارجی درمقابل اومزاحمتی بوجودنمیآوردند. شورویها با دولت ایران همراهی وهمکاری داشتند، شاه بدیدارآنها رفت. خواهرشاه را روسها چندین بار با احترام وتجلیل دعوت کردند. قراردادهای متعدد با ایران بستند. از آن جمله قرارداد فروش گاز به شوروی ، تجارت وسیع واردات وصادرات به روسیه ، بعدهم ازحزب توده ظاهر؟ " اثروآثاری نمانده وفقط چریکها بودند که دست به مبارزات چریکی پراکنده میزدند ونتیجه عمل آنها فقط کشتن یکعده ازمستشاران آمریکائی وچندنفرازوابستگان ساواک بود. سیاستهای غربی هم چه آمریکا چه انگلیس وچه کشورهای دیگر نظیرآلمان وفرانسه وغیره قبول کرده وتن به این ترتیب داده بودندکه شاه یک عامل مؤثر درخاورمیانه هست وشخصیتی است قوی وقدرتمند که درمملکت ایران امنیتی بوجودآورده و درخاورمیانه پایگاه مهم ثبات وامنیت شده است. بویژه بعدازسال ۱۹۷۰ که انگلیس ها نیروهای خودشان راازشرق کانال سوئز فراخواندند ودرآن منطقه خلاءای ازلحاظ قدرت پیدا شده بود. دراین مدت دستگاه شاه نفوذ فوق العاده زیادی درامارات خلیج داشت ، درعربستان سعودی داشت ، درکویت داشت اختلاف عمده ای اوبا عراق بود که درآن موضوع آمریکائیها هم با نظر شاه موافقت وازکردها حمایت کردندومبالغ قابل توجهی پول واسلحه به کردهای ملا مصطفی دادند، بعددرآخرشاه هم ازاین عملی که ابتدا به نام طرفداری ازکردوازقوم آریا نشان میداد منصرف شدویکمرتبه کردهای بدبخت را رها کرد. درآن زمان نفوذ شاه درکردهای عراق فوق العاده زیادبود وبنده خبرداشتم که در خانواده های کردعراق ازشاه ایران به نیکی یادمیکردند وخیلی امید به اوبسته بودند شاید قریب ۱۵۰،۰۰۰ کردعراقی مهاجروآواره درایران شدند. ولی یکمرتبه که آن

قراردادالجزیره ....

س ـ کنفرانس رباط .

ج ـ بله ، آن قرارداد را با عراق بست کردها را رها کرد وآن بدبخت هائی که به ایران آمده بودند آواره وسرگردان شدندوبالاخره به نابودی ملامصطفی ونازمان او منجرشد. به این ترتیب سیاستهای خارجی ودولتهای خارجی کمال تقویت را ازشاه داشتندوشاه هم تمام فکرش این بودکه ارتش ایران را قوی کند وروزبروزدرحال توسعه‌ی ارتش بود. در زمان حکومتهای دموکرات آمریکا مخصوصا " درموردوران کندی درباره سلاحهائی که ایران می خواست خریداری کندخیلی مقاومت میشدوهمینطور درباره‌ی توسعه‌ای که دولت ایران میخواست به تشکیلات ارتش بدهد. ولی شاه دراین باره پافشاری کردوبا آشفتگی هائی که درنواحی کشورهای عربی پیدا شدوبعدهم با جنگی که دربین پاکستان وهندوستان پیش آمدومنتهی به تجزیه پاکستان به دوقسمت شد آمریکائیها هم به تقاضاهای شاه برای افزایش نیروی ارتش تسلیم شدند. شاه درآن زمان که پاکستان تجزیه شد اظهارکردکه خوب اهمیت این پیمان سنتوکه برای حمایت ازاین کشورها بودمعلوم شدکه کاملا" بی اثر است وبنابراین ما بایددرفکردفاع خودمان باشیم. پیشآمدهائی هم که درکشورهای عربی میشد خواسته‌های او راتأیید میکرد. با رفتن حکومتهای دموکرات درآمریکا وبرسرکار آمدن حکومت حزب جمهوریخواهان ومخصوصا " شخص نیکسون آمریکا بکلی تسلیم نظرشاه شدوبموجب تئوری نیکسون قبول کردکه شاه هرنوع اسلحه‌ای که میخواهد وبهرمقداری که بخواهدوازهرقسم اسلحه‌ای که بخواهدمیتواندخریداری کندوبرای اومانع ومحدودیتی نباشد. دراین موقع بودکه سیل فروشندگان ودلالان اسلحه به ایران سرازیرشدوشاید عده‌افراد آمریکائی که به ایران واردشده‌بودندقریب چهل هزارنفرویا بیشتربودند.

س ـ بیشتربودند. خودکارتر میگفت که هشتادهزارنفردرایران هستند.

ج ـ که آنها به نمایندگی ازطرف کمپانیهای مختلف داشما " با دلالهای ایرانی وبا واسطه‌های ایرانی وبا ارتشیدطوفانیان مسئول خرید این اسلحه‌ها درمذاکره بودند. در واقع آنها این سلاحها را بزمین میریختند بدون اینکه معلوم باشدکه‌ترتیب استفاده از

آنها وترتیب ارتباط آنها وترتیب قطعات یدکی آنها چیست . علاوه بر این ایران از یک موقعیت دیگری استفاده کرد وآن وضع پولی بود . درنتیجه ملی شدن صنعت نفت وقرارداد - هائی که با کمپانیهای مختلف بستند وتغییراتی که در وضع کنسرسیوم داده شد عواید نفت ایران بتدریج فوق العاده افزایش پیدا کرد وبعد همینکه نهضت هائی درکشورهای عربی پیش آمد وآن کشورها یکی دو با رد رمقابل اسرائیل نفت خودشان را برکشورهای غربی بستند کم درحقیقت امتیازات کمپانیها ضعیف ونفت درا کثر کشورها ملی شده بود . ونیز دراتحادیه کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) ایران از قدرت وامتیاز خاصی برخوردار بود . درنتیجه عواید نفت ایران سال به سال افزایش پیدا میکرد تا اینکه درسال ۱۳۵۴ برا ثر چند برابر شدن قیمت نفت درجهان به یکبار ونا گهان درآمد ایران ازچهار یا پنج میلیارد دلار به بیست و چهار میلیارد دلار درسال رسید یعنی یکمرتبه پنج برابر شد .

س - خوب میبایستی پول آن سلاحهائی را که خریداری میکردند از آن محل بپردازند .

ج - بله علاوه برنفع خودکمپانیهای دولتهای غربی تن به افزایش قیمت نفت از این لحاظ میدادند که فروش سلاحها وبازار مصرف آنها را رواج ورونق میداد . ولی این افزایش ناگهانی پول وافزایش بی تناسب قدرت خرید ما تنبدآوا رسنگینی براقتصاد ایران وارد آورد . وقتی به ناگهان قدرت خرید وتوانائی پولی پنج برابر بشود معلوم است چه اثری درقیمتها ودرواردات ایران خواهد داشت . وبعد هم با حسابهائی که دولت برای خرج این پولهای بادآورده برنامه های پنج ساله وهفت ساله کرد وبا مخارج گزافی که برای تسلیحات میشد وبا افزایشی که به حقوقها دادند کم کم این درآمدهم کفایت سوداهای آنها را نمیکرد . ناگهان وضع به جائی رسید که همه چیز دچار رکود شد . یعنی نه پول برای پرداخت سلاحها وجود داشت ونه برای ادامه وتعقیب برنامه های سنگین صنعتی وپتروشیمی وذوب آهن وبرنامه های متعدد ساختمانی دیگری که در ایران شروع شده بود ومملکت دچار بحران وآشفتگی عظیم اقتصادی گردید . امر دیگری که این آشفتگی وبحران را وسعت میداد مسئله کشاورزی ایران بود .

تصورمیشد که با قانون اصلاحات ارضی وتقسیم اراضی بین زارعین بتوانند کشاورزان را -

راضی بکنند وعدالت اجتماعی بوجود بیاورند. ولی درموضوع کشاورزی ایران دومسئله کاملا" ممتاز هست که اگرهردوی آنها با هم حل نشوند وباهم موردتوجه قرار نگیرند اصلاح و پیشرفتی حاصل نخواهد شد. یکی مسئله‌ی کشاورزان ورعایت حال آنها وعدالت نسبت به آنها ورفع ظلم وستم از آنها است. مسئله دیگر که مهم تر از آن شاید باشد مسئله تولید کشاورزی است. دراصلاحات ارضی ایران هیچیک از این دوامر چنانکه باید موردتوجه قرار نگرفته بود. زمین هائی که بین کشاورزان تقسیم شد مقدار محدودی اززمین های زراعتی بود. قسمت بزرگی اززمینها ی خوب وزمینها ی حاصلخیز بعنوان اینکه مکانیزه هستند دردست مالکین باقی ماندوبه کشاورزان مقدارکمی از آنها رسید. بعدا" هم بعلت اینکه سیستم فنی جدیدکشاورزی کم‌کم واردایران شده بود، تراکتورآمده بود، کمباین آمده بود کشاورزانی که زمین کمی داشتندواز آب وبرق ووسائل زندگی ومحل سکونت حسابی محروم بودند بهاین عادت کردند که قطعه زمین کوچک خودرا درابتدای کشت بوسیله‌ی تراکتوری که کرایه میکردند درظرف یکروز کشت بکنند، شخم بزنندوبذری به‌پاشند وبعدچون اکثر زراعتها دیمی بودآنها را رها کنندوبگذارند ودرموقع درو با زیک روزیا دوروز یکی ازهمان کمباین ها را اجاره کنندکه محصول را برای آنها دروکندوتحویل بدهد. بنا براین این زمینها واین زراعت بهاندازه‌ای نبودکه‌زندگی آنها را تأمین کند، وکشاورزی ایران فاقد صورت متنوع دامداری ومرغداری وجالیزکاری ودرختکاری بزدکه‌بتواند اقتصاد دروستائی هماهنگی بوجودبیاورد وکشاورزان را درده نگاهدارد. اکثرکشاورزان بافعالیتهای ساختمانی عظیمی که‌درشهرها بوجودآمده‌بود روبه‌شهرمیآوردند بطوریکه شهرها بهنا گهان افزایش جمعیت فوق العاده‌پیدا کردند. این کیفیت درابتدا بصورت ترقی نموداً رمیشدکه شهرهای ایران بسرعت افزایش جمعیت پیدا میکنند. شهرتهران درحدود تقریبا" پنج میلیون نفرجمعیت دراواخرحکومت محمدرضا شاهداشت، اصفهان به ۷۰۰٫۰۰۰ نفررسیده‌بود، مشهدهمینطور، تبریزوشیرازهمین طور شهرکرمانشاه‌که‌دراوائل دوره‌ی رضا شاه شاید از ۳۰٫۰۰۰ نفرهم کمترجمعیت داشت درآخرحکومت محمدرضا شاهدارای ۴۰۰٫۰۰۰ نفرشده‌بود.درمیان این

شهرها مردم بیکار و بلاتکلیف در توی خیابانها و کوچه‌ها رها بودند و در میدانها و جاهائیکه محل پیدا کردن کار گر بود روستائیان صبح ها جمع میشدند که شاید کسی کاری به آنها رجوع کند. خود این ازدحام کشاورزان مسائل و مشکلات عمده در شهرها بوجود آورده بود، آلودگی عظیم شهر و افزایش جنایات در شهر، ازدحام و بیکاری فوق العاده وکانونهائی برای ترویج انقلاب و تهییج مردم وحرکت دادن آنها در مقابل این وضع نسبت به مسئله‌ی دوم کشاورزی که امر تولید و اصلاح تولید و اصلاح وضع زندگی روستائی و مساکن روستائیان باشد مطلقاً هیچ کاری نشده بود. تمام حرفهائی که میزدند صوری و ظاهری بود. مثلاً" میگفتند که فلان عده مدرسه در دهات بوجود آمده آنطورکه میگفتند میبایستی در هر دهی تقریباً" یک مدرسه باشد. بنده خودم در بعضی از مناطق میرفتم و میدیدم، مثلاً" در ناحیه‌ای میگفتند پنجاه مدرسه بوجود آمده. وقتی که تحقیق میکردم حداکثر دو یا سه تا از این مدرسه‌ها دائر بود، بقیه اصلاً" وجود خارجی نداشت، نه ساختمانی، نه معلمی، نه شاگردی در دهات. بهداشت وجود نداشت اکثر روستائیان برای معالجه‌ی بچه‌ها یشان و خودشان مجبور بودند به شهر بیایند و به بیمارستانهائی که همیشه مملو از جمعیت بود و تخت خالی بدست نمی‌آمد رو بیاورند. این وضعیتی بود که در اواخر دوره‌ی محمدرضا شاه بوجود آمده بود. البته قابل شک نیست و باید اعتراف کنیم که در مملکت تحولات و پیشرفتهای بزرگی هم بوجود آمده بود. صنایع پیشرفت کرده و صنایع جدیدی دائر شده بود، در فرهنگ پیشرفتهای زیادی نمایان بود بطوریکه گزارش میدادند روبهمرفته تعداد دانش آموز و دانشجو در مدارس ابتدائی و متوسطه و عالی به قریب ۸ میلیون نفر رسیده بود.

روایت‌کننـــده : آقای دکترکریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : بیستم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو ـ ایالت کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاءالـه صدقـی

نوارشماره : ۲۳

دربحث امروزباید واردجریان انقلاب ملی اخیربزرگ ایران بشویم. تاحدی درصحبتهـــای پیش ازظهر موجبات آنرابنده توضیح دادم وبدنباله آن حالا مطالبی که مربوط بجریان این انقلاب وآنچه مربوط به خاطرات وشرکت من هست دراینجا بیان میکنیم که دراین ضبط صوت وبایگانی شما باقی بماند.

س ـ متشکرم.

ج ـ عرض کنم بعدازآنکه درسال ۱۳۴۲ آنطوریکه گفتم، فعالیت جبهه‌ی ملی تعطیل شدواین تعطیل فعالیت زیان وضربت روحی برهمه‌ی ما واردآورده‌بود. بنده‌درسال ۱۳۴۶ یا ۱۳۴۷ تقاضای بازنشستگی ازدانشگاه کردم وبعدازبازنشستگی باخانواده‌ام عازم آمریکـــا شدم. خانه‌ای راکه‌داشتم اجاره دادم وبادرآمدآن وحقوق بازنشستگی به‌آمریکا آمدیم‌و درمنزل همین پسرم که‌الان شما اینجا تشریف دارید‌وآنوقت درمحل دیگری از همین شهرچیکو بود قریب یکسال ونیم اقامت‌کردیم ودرهمین جا هم کسالت وناخوشی شدیدی پیدا کردم که منجربه‌عمل جراحی گردید. بعدازمراجعت به‌ایران یک‌دوماهی درپاریس ماندیم واوایل سال ۱۳۵۰ به‌ایران مراجعت‌کردیم. آنموقع بحبوحه‌ی فعالیت‌وقدرت وکامیابی شاه‌بود مبارزات علنی جمعیت‌ها وسازمانها چه‌سیاسی وچه‌روحانی بکلی تعطیل بود ومبارزاتی جز درسطح مبارزات کم وبیش چریکی بصورت پراکنده‌ومتفرق دیده‌نمیشد. ولی ما با دوستان جبهه‌ملی وبا رهبران وبا فعالین جبهه‌ملی درحدودبیست یا بیست‌وچندنفرجلساتی داشتیـــم

که هروقت یکبار دورهم می نشستیم ونهاری با هم میخوردیم وبحثی راجع به اوضاع میکردیم. بعداً " بنده درجریان این انقلاب متوجه شدم که با کمال تأسف ما واکی از تمام جلسات ما واز تمام جلسات کوچکتری که رفقای ما مثلاً" برای یک شرکت تعاونی یا برای احتماعات کوچک دیگری داشتند خبرداشته وپرونده های آنرا که بنده ودونفردیگر از رفقا درزمان حکومت موقت انقلاب مطالعه کردیم بهیچ وجه نمیتوانستیم بگوئیم که آن پرونده ها غلط است . مطالبی بود از مذاکراتی که درآن جلسات صورت گرفته وبطورصحیح وواقع نوشته بودند. البته آن مذاکرات طوری نبودکه مارا موردتعقیب قرار بدهند ولی مراقبت داشتم از ما داشتند. نسبت به شخص بنده هم این مراقبت بطوردقیق وجودداشت که بنده اگر مثلاً" وارددانشکده حقوق بطور اتفاق یا برای مطالعاتی میشدم محققاً " یک نفر مراقب پشت سرمن بود وبا من میآمد. من مدتی دروزارت علوم برای بررسی دربرنامه های دانشکده- های حقوق مشغول کاربودم واین مراقبت را نسبت به خودبه دقت مشاهده میکردم.

س- آنموقع وزیرعلوم آقای کاظم زاده بود؟

ج- درست است.

س- پس به این علت است که آقای محمدباهری وآقای قریشی درمصاحبه هایشان گفتندکه شما آنزمان از طریق دکترکاظم زاده ووزارت علوم مقرری ازدولت ورژیم شاه دریافت میکردید.

ج - این درست است. از بنده برای همین کاردعوت کرده بودند ومن مدتها دراین باره مشغول بودم واطلاعات خیلی مفصل از برنامه ها وشیوه ی تعلیمات حقوق از دانشگاههای آمریکا وکانادا وفرانسه وهندوسوئد وآلمان ومصرولبنان گرفتم وگزارش به نظرخود جامعی درآن موضوع تهیه کردیم که مطلقاً " به آن ترتیب اثری ندادند.

س- ولی این موضوع را آنها طوری مطرح کرده بودندکه درواقع شاه آدم رئوف ومهربان وبا محبتی بودوسعی میکردکه از طرق مختلف به مخالفین خود کمک مالی برساند وبهمین علت بودکه ازجمله این شغل را به شما محول کردند. مسئله را به این شکل مطرح کرده بودند.

ج ـ حالا شاه نظرش هرچه بوده بنده در این باره نمیتوانم نظرش را بگویم. ولی آنچه که مراجعه بمن شد همین بود و بطور تحقیق شاه نمیخواست ما ظاهرمؤثری در امورسیاسی و اداری مملکت داشته باشیم وحتی نامی از ما برده شود. و با اینکه من درآن کارخیلی کوشش کردم وبنظرخودمطالب مفیدی جمع آوری کرده بودم بهآن ترتیب اثرندادند وحتی انتشار آنرا هم متوقف ساختند. وضع بهمین منوال بودتا درسال ۱۳۵۵ ما احساس کردیم امکاناتی بوجودآمده که شروع بهفعالیتهای سیاسی برای تحصیل آزادی واستقلال مملکت بکنیم. علت آنهم همان مسائلی بود که امروز صبح موضوع بحث قرار دادیم یعنی شکست سیاسی دولت در داخل مملکت وبی اعتباریش درنزد مردم، کسادی وضع اقتصادی ، افزایش بی تناسب جمعیت شهرها ، بیکاری درمیان مردم ، کسربودجه وضعیت خراب ارتش وسیاست خارجی بی بندوبار ایران ویأس ونومیدی دردستگاههای اداری وانتقادومخالفتهائی که درهمه جا نسبت بهدستگاه دولت ازهرکسی دیده وشنیده میشد. بنابراین ما احساس کردیم که زمان آن فرا رسیده کهبوظیفهءی ملی ووجدانی خودمان عمل کنیم.

س ـ آقای دکترسنجابی ، بارها گفته ونوشته شده است کهسیاست دفاع ازحقوق بشرکارترکه درمبارزات انتخاباتی اومطرح شد اثرعمدهای در براهافتادن این جنبش ضدپهلوی داشته است ، این حرف تاچه اندازه صحت دارد؟

ج ـ بنظربنده این مطلب تاحدی درست است. بنده نمی دانم درموقعیی کهما شروع به فعالیت کردیم آیا کارترآمده بودیا نیامده بود. بنظرم شایدحکومتش هنوزآغاز نشده بود ولی بهرحال پیش آمدحکومت کارتروشهرت جانبداری او ازحقوق بشرواعتراضی کهنسبت به این موضوع دردولت آمریکا ، دروزارت خارجهآمریکا نسبت بهروش ورفتار استبدادی ایران میشد تاحدی موجب تشجیع وبحرکت آمدن مردم بسوی انقلاب وخواستههای آنها شد واین نکته بهیچوجه قابل انکارنیست.

ما بهاین فکرافتادیم کهچون امکان اجتماعات وسیع هنوزفراهم نیست وصدور اعلامیه وپراکندن اوراق هم تأثیرزیادندارد بهتراست بوسیلهءی نامهءی سرگشادهءای مستقیما" به خودشاه خطاها وخلافها ونقضها را بگوئیم وازاو بخواهیم کهبهاین وضع پایان بدهد. در فکر این بودیم کهچهاشخاصی باید اینکاررا انجام بدهند. درآغاز این کاربنده و

داریوش فروهر وشاپوربختیار ومهندس بازرگان بودیم گاهی فکرمیکردیم که این نامه به امضای جمع کثیری باشدولی میدیدیم که امضاء عده کثیربه این اشکال برمیخوردکه بسیاری ازافرادکه ما علاقمندبه امضاء آنها هستیم به علت محافظه کاری واحتیاط حاضربه امضاء نیستند.

س - نزدچه کسانی بردیدکه امضاء نکردند؟

ج - نبردیم ولی صحبت میکردیم. من باب مثال فکرکردیم ازرجال قدیمی نیک نام آنوقت مثل دکترعلی اکبرسیاسی ونجم الملک وسروری وازاین قبیل افرادکه آلودگی نداشتند استفاده کنیم وهمچنین یک عده ازروحانیون موجه. ولی احساس کردیم ومتوجه شدیم که عده ای حاضربه امضاء نیستندوعده دیگری که ممکن است امضاء بکنند اسم آنها نه برای مردم ایران شناخته شده است ونه شاه میشناسد که آن اثررابکند. بنابراین گفته شدکه امضاء محدودباشد. درمنزل بنده آقایان جمع شدند وقراربراین شدکه آقای مهندس بازرگان طرحی تهیه کنندوایشان شرحی نوشتندوروزبعدآوردندوراجع به آن صحبت کردیم. بنابرپیشنهادآقای مهندس بازرگان قرارشدکه درآن نوشته بنده تجدیدنظرکنم. بنده هم آنچه راکه لازم دیدم تغییراتی دادم ویااضافاتی کردم ویاچیزهائی حذف کردم وبالاخره به آن صورتی که انتشارپیداکردوخبردارید درآمد. درباره ی امضاء آن آقای مهندس بازرگان اشکالاتی کرد واظهارداشت که جمعی ازوابستگان اودرامضاء شرکت بکنند. ما نسبت به بعضی ازآنها حرفی نداشتیم، حقیقتش اینست که برای آدمی مثل دکترسحابی، که مردی متقی وپاکدامن است ویابرای آقای حسن نزیه اعتراضی نداشتیم ولی اوافراد دیگری راهم میخواست که درآن کارواردبکنند. ماگفتیم آقا درسازمانها واحزاب جبهه ملی افرادی هستندکه اگرمقدم براینها نباشند لااقل در اعداد آنها هستند، یاباید بفکر امضاء وسیع باشیم یااگرمحدوداست بایدحدوضابطه ای برای آن قائل بشویم. برسراین موضوع آقای بازرگان ناراحت شد. بنده ورقه راامضاء کردم وردکردم وگفتم هرکس میخواهد امضاء بکندوهرکس نمیخواهد نکند. بازرگان مجلس راترک کرد ورفت. آقای بختیارودادریوش فروهرهم آنراامضاء کردند. ماآن نامه ی سرگشاده راتکثیرکردیم ونسخه

اطلاع آن را به دربار فرستادیم. این با مانتشار فوق العاده وسیعی در داخل مملکت پیدا کرد. نه تنها خودما آن را چندین بار بصورتهای مختلف منتشر کردیم بلکه افراد دیگر، جمعیت های دیگر هم که ما نمیدانستیم چه کسانی هستند آن را منتشر کردند و مسلم بود که اثر سخت و ناگواری بر دربار و در بار یان داشته است برای اینکه چند روزی از آن نگذشته بود که در خانه ی من و در خانه ی داریوش فروهر ودونفر دیگر هم که با ید اینجا اسم ببرم یعنی آقای مهندس بازرگان و مهندس مقدم مراغه ای در یکشب بمب گذاری کردند. ساعت در حدود نیم بعد از نصف شب بود ما هنوز نخوابیده بودیم صدای کوچک چاشنی و بلافاصله انفجار بمب را شنیدیم که در خانه را کنده و قسمتی از دیوار را منفجر کرده بود. بسمت در دویدیم همسایه ها از هر طرف بیرون آمده وجمع شده بودند یکی از آنها به کلانتری تلفن کرده بود. از کلانتری آمدند و به تحقیق پرداختند که شما شکایت علیه چه کسی دارید؟ گفتم علیه کی شکایت کنم؟ علیه شما کلانتری، علیه دولت که باعث اینکار است. گفت آقا این چه فرمایشی است. گفتم اسم شخص را هم میخواهید میگویم - آقای عبدالمجید مجیدی وزیر کابینه دولت که در رأس سازمان باصطلاح ضربتی حزب رستاخیز است - وعین این شکایت را هم درصورتمجلس کلانتری نوشتم. یکروز بعد رفقای ما پیدا کردند که این بمب گذارها چه افرادی بوده اند. یکی از آنها تلفن به منزل شخص مظنون کرد گفتند که رفته است به ساری. رفیق ما بنام مستعار ثابتی مدیرکل سازمان امنیت تلفن به او کرد گفتند نیست. گفت بگوئید که پرویز ثابتی است تلفن میکند. آنوقت آن شخص پای تلفن آمد و الفاظ را با دب و اشاره به انجام خدمت کرد. بر ما مسلم شد که تشخیص رفیق ما درست بوده و این مأمور سازمان امنیت اتفاقا" یکی از همان افراد دانشجویان انقلابی به نام قلی پور بود که در سال ۱۳۴۱ با ما درزندان بودند وقبلا" اشاره ای به آن کردم.

س - بله فرمودید.

ج - او یکی از آنها بود. در این زمان کوشش بنده براین بود که اتحاد بین عناصر جبهه ملی بطور وسیع فراهم بکنم. بعضی از رفقا نسبت به آقای مهندس بازرگان حرف داشتند، نسبت به افراد دیگری هم حرف داشتند ولی بنده حتی الامکان سعی ام براین بود که تمام نیروهای سیاسی ملی را با هم متحد بکنیم که یک واحد باشیم وبعد با روحانیون هم مرتبط

باشیم. متأسفانه آقای مهندس با زرگان بعلت اینکه خود او دوستانش در جریان ارتباطات خیلی مقدم ترو مستمرتری بودند هم با بعضی از عوامل خارجی ارتباط داشتند و هم در داخل با روحانیون از نزدیک مرتبط و همکار بودند تن به مشارکت صحیح نمیداد و میخواست خود او کارگردان اصلی باشد. بر اثر پیشنهادها و مذاکراتی که از جوانب مختلف با ایشان میشد، در یک جلسه ای که در منزل آقای مهندس مقدم مراغه ای تشکیل شد و ده بیست نفر بودیم از آن جمله برادر آیت الله زنجانی آقای سید ابوالفضل زنجانی از روحانیون بسیار با تقوی و بسیار فاضل و خود آقای مهندس مقدم مراغه ای و آقای حسن نزیه و دکتر سامی و دکتر هزارخانی و دکتر لاهیجی و اگر اشتباه نکنم آقای علی اصغر حاج سیدجوادی بودند. آقای مهندس بازرگان در این جلسه پیشنهاد کرد که اسم جمعیت را جبهه ملی نگذاریم. بگذاریم جبهه ملی ضد استبدادی. بنده نسبت به ایشان اعتراض کردم وگفتم که این کلمات اضافی ضد استبدادی به خودی خود یک معنای مستتر بدی دارد و آن مثل اینست که این عنوان برای آن انتخاب شده که شعار ضد استعماری آن حذف شود. آنچه تا کنون در این مبارزات آشکار بوده مبارزه در راه آزادی و استقلال بوده است. در پیشنهاد آقای مهندس بازرگان موضوع آزادی در کلمه ضد استبدادی مستتر است ولی با خروآن مثل اینست که مبارزات ضد استعماری مسکوت مانده است. این عیب بزرگ این پیشنهاد است. عیب دیگر اینست که اگر ما میخواهیم عنوان جبهه ملی را حفظ کنیم هم اکنون آن رفقای دیگر ما که با آقای داریوش فروهر و با بختیار کار میکنند یعنی حزب ملت ایران و حزب ایران آنها هم فعالیت خودشان را تحت عنوان نیروهای جبهه ی ملی ادامه میدهند و نشریه ای و خبرنامه ای هم بنام خبرنامه نیروهای جبهه ملی دارند. بنده از جنابعالی میپرسم آیا فکر کرده اید که وجود دو سازمان جدا یکی بنام نیروهای جبهه ملی و یکی به اسم جبهه ملی ضد استبدادی چه تأثیر بدی ممکن است داشته باشد. اگر بگوئیم که شاه و دولت مستمع و شنونده و مخاطب این عنوان هستند تأثیری در آنها ندارد چون آنها ما را به هر اسم و هر عنوان میشناسند. اما در خارج از ایران همه ما را به اسم جبهه ملی شناخته اند و این عنوان یادگاری است از مبارزه این ملت و میراثی است از میراث مصدق. شما چرا میخواهید این مبارزه را با عنوان دیگری محدود کنید و بعد اگر مخاطب این عنوان

ملت ایران است، مردم ایران خواهند پرسید که این چه جبهه‌ای است که یک سازمان دا ردبنام نیروهای جبهه ملی ویک سازمانی میخواهد درست کند به اسم جبهه ملی ضداستبدادی.
حرفهای من مثل اینکه فوق العاده موثر واقع شد با اینکه درآن جلسه اکثریت با رفقای مهندس بازرگان بود. رأی مخفی که گرفتند ایشان در اقلیت مطلق ماندند و این عقده‌ای شد برای ایشان ودرهمان جلسه آقایان نزیه ودکتر سامی هردو بلند شدند و پرخاش واعتراض کردند ونزیه قهرکرد وازجلسه بیرون رفت. با وجود این من این مذاکرات را همیشه برای جمع کردن عناصر ملی که بصورت پراکنده وغیرمتشکل درمبارزه بودند ادامه میدادم. درعین اینکه با این آقایان ارتباط داشتم وکوشش میکردم که یک سازمان واحدی بوجود بیاوریم با روحانیت هم ارتباط داشتیم. دراین هنگام آقای مهندس بازرگان وچندنفر دیگر پیشنهاد کردند که جمعیتی به اسم طرفداران حقوق بشر تشکیل بدهیم وضمنا " وتلویحا " روشن می ساختند که دوستان ورفقائی که درخارج دارند این عمل را به صلاح میدانند. بنده هم چون تشکیل چنین جمعیتی را درخط مبارزه ووسیله‌ای برای اتحاد نیروها میدانستم با آن موافقت کردم. این جمعیت درمنزل من وبه ریاست من اعلام موجودیت کرد ومصاحبه‌ی اول آن با روزنامه‌نگاران خارجی درمنزل من وبوسیله‌ی من صورت گرفت واعلامیه‌ی اول آن به امضای من صادرگردید. بعدازمدتی که گذشت وواکنش شدیدی ازطرف دولت نسبت به آن ظاهر نگردید آقای بازرگان نامزد ریاست آن شدند. بنده هم اعتراضی نکردم. درهمین ایام بودکه ازطرف سازمان حقوقدانان بین المللی شخصی، بنظرم اگر اشتباه نکنم، بنام ویلیام باتلر واردایران شد ودرمنزل احمدصدر حاج سیدجوادی که ازرفقای بازرگان است دعوتی ازکمیته‌ی جمعیت بعمل آمدکه درآنجا جمع شدیم. وقتی که بنده واردآنجا شدم ودختر آقای مهندس بازرگان مترجم جلسه بود وانگلیسی را با روانی صحبت میکرد. متوجه شدم که این آقای باتلر درجمع رفقای مهندس بازرگان بیگانه نیست وبه اصطلاح سلمان منا اهل البیت است وبا آنها ازسوابق کارها وفعالیت مشترکشان صحبت میکنند. ازآنجا دریافتم که تشکیل این جمعیت ما مرتبط با سوابقی است وبا دستگاههای خارج هم ارتباط دارد وازآن تاریخ ببعد بنده دراین جمعیت طرفداران حقوق بشر ایران شرکت نکردم. بخصوص درهمان

ایام آقای مهندس مقدم مراغه‌ای که یکی از اعضاء کمیته‌ی این جمعیت بود به منزل من آمد و چون نارضائی مرا در باره‌ی عمل مهندس بازرگان تشخیص داد صراحتاً " به من گفت در ایامی که قبل از آغاز این مبارزات اخیر در آمریکا بوده هرجا میرفته و با هر مقام آمریکائی که صحبت میکرده آنها فقط اسم از آقای مهندس بازرگان میبردند..

درهمین اوان آقای داریوش فروهر و شاپور بختیار و من از آقایان روحانیون که شاید هفده یا هیجده نفر بودند در منزل یکی از تجار معروف تهران ملاقات کردیم که در بین آنها بهشتی بود، اردبیلی بود، موسوی خوئینی بود، اغلب کارگردانهای فعلی جمهوری اسلامی بودند. تنها کسی که بنظرم نبود، چون همه را نمی شناختم، شاید هاشمی رفسنجانی بود. در آن جلسه راجع به همکاری جبهه ملی با روحانیت در امر این مبارزه صحبت میشد. تشکیل این جلسه هم به اشاره و تأیید آیت الله شریعتمداری صورت گرفته بود. درضمن مذاکرات یکی از آقایان، اگر اشتباه نکنم موسوی خوئینی ها از ما پرسید که نسبت به مبارزه مسلحانه چه نظری داریم؟ بنده به ایشان جواب دادم که بنا برگذشته‌ی ما و بنا بر اعتقاد ما مبارزه برای آزادی و دموکراسی باید از طریق دموکراسی باشد. دیگر اینکه بر شما پوشیده نیست که ما اسلحه و نیروئی نداریم و با خارج هم ارتباطی نداریم که اسلحه از آنها بگیریم و اصولا" هم در مبارزه برای آزادی عقیده به اسلحه و مبارزات مسلحانه نداریم. بعد از این جلسه هر سه نفر ما به ملاقات آیت الله شریعتمداری در قم رفتیم که او را روحانی بسیار نازنین و هوشیار و روشن بین دیدیم و ما را در این مبارزه تشویق و تأیید کردند و قول همراهی دادند و سفارش کردند که با روحانیت ارتباط و همکاری داشته باشیم. در آنموقع ما توهم اینکه این آقایان ممکن است بعدا " با ایشان روش مخالفی در پیش بگیرند ویا الان دارند بهیچوجه نداشتیم.

س - رابطه با آقای آیت الله طالقانی چگونه بود؟

ج - آقای طالقانی در زندان بود. درهمین ایام بود که مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات منتشر شد. تاریخ ها را متأسفانه چون من مطالب را از ذهن میگویم و اسناد و مدارک در دسترس ندارم بسیار ممکن است پس و پیش بگویم.

س - ایرادی ندارد لطفاً بفرمائید.
ج - خلاصه درهمین اوان حالا یا جلوتر یا بعدازآن بودکه مقاله‌ای درروزنامه‌ی اطلاعات علیه آیت‌الله‌خمینی منتشرشد وبعدکه تحقیق کردیم معلوم شدکه‌این مقاله را وزیر تبلیغات دولت یعنی آقای داریوش همایون نوشته وبه‌روزنامه تحمیل کرده‌است. مقاله‌ای بودبسیارناپسند وجاهلانه که‌با عبارات سخیف وتوهین آمیزوهتاکی ترتیب داده‌شده بود ویکی ازعوامل مؤثر تحریک مردم وتحریک روحانیت ومؤمنین علیه‌ی دستگاه وآغاز انقلابات وجنبش علنی روحانیون گردید. ابتدا درقم تظاهراتی علیه آن صورت گرفت که درآن تظاهرات قوای دولتی علیه‌تظاهرکنندگان اسلحه‌بکاربردندوجمعی که‌تعدادش برما درست معلوم نشد به‌قتل رسیدند.
س - این رویدادها درروزنامه‌ها ثبت شده‌است.
ج - بله. جمعی کشته‌شدند وبعدازآن بودکه‌درامفهان تظاهراتی درچهلهٔ شهداء قم صورت گرفت ودرآن تظاهرات نیزجمع دیگری به‌قتل رسیدند وبعدازآن سلسله‌ی چهله‌ها وهفته‌ها برطبق سنت..
س - وبعدتبریز.
ج - بله وبعددرتبریزوجاهای دیگرهمه‌متصل وممتدبه‌یکدیگرشد. درهمین اوان حکومت شریف امامی برسرکارآمدوتظاهراتی برای دادن آزادی به‌مطبوعات کرد. روزنامه‌های اطلاعات وکیهان واقعاً "آزادشدند واگراشتباه نکنم‌برای باراول درهمین ایام بودکه عکس آقای خمینی درروزنامه‌های تهران برای جبران آن عملی که‌شده‌بودمنتشرگردید. انتقاداتی هم ازدولت صورت گرفت ومذاکرات مجلس هم به‌رادیووصل میشد. علاوه براینها شریف امامی دست به اقدامات دیگری مانند اضافه‌کردن حقوقها زد. ولی تظاهرات علیه‌دولت درهمدجا ادامه‌داشت واین تظاهرات بقدری ممتدوشدید بودکه‌دولت تصمیم به‌اعمال خشونت گرفت. روزچهارشنبه‌ای بودوبنده‌درمنزل بودم خانمی که‌شوهرش ازاعضاء جبهه‌ملی است وخودش هم خویشاوندی باخانواده‌شریف امامی داردسرآسیمه واردمنزل شدوجمع کثیری از خارجی وداخلی آنجا بودند. به‌من گفت،" مطلب مهمی دارم که‌بایدبه‌شمابگویم." بنده‌با ایشان دردفتر کارم‌مذاکره کردم. گفت امروز درمنزل شریف امامی بودیم ودرآنجا

خانمها صحبت کردندکه درروزجمعه تمام جبهه ملی وروحانیون مخالف دولت را نابودخواهند کردویک جملهٔ بسیارزشتی هم ازقول آنها که چگونه نابودخواهند کردبیان کردکه بنده از تکرار آن شرم دارم. گفت خلاصه آنها قصددارندضربت هولناکی واردکنندوهمه شمارا از بین ببرندومن آمدم این خبررا به شما بدهم. خدا پدرآن خانم را بیامرزدکه واقعا" بسا فداکاری این عمل را کرد. ما شبها درمنزل نمی ماندیم. شب پنجشنبه گذشت وبنده صبحش را دیورا که گرفتم خبری نبود. اعلام تظاهرات برای روزجمعه شده بود. دولت که میخواست حکومت نظامی را اعلام کند قاعدتا" میبایستی چندروزپیش یا لااقل شب پیش بموقع اعلام بکند. ولی اعلام حکومت نظامی درست صبح روزجمعه صورت گرفت ما هم درآن منزلی که فراری وبا خانم وبچه ها مختفی بودیم رادیورا گرفتیم واعلام حکومت نظامی را شنیدیم. بنده فورا" متوجه شدم که امروزممکن است تصادمات خونینی رخ بدهد. به منزل تلفن کردیم خبری نبود. خانم با عروس من وسعیدپسرم که نزدمن بودند به آنجا رفتند ودخترم نزدمن ماند. پس ازچنددقیقه ای که واردمنزل میشوند ناگهان گروه کماندوهای مسلسل بدست ازدیوارعمارت بالا آمده وبه منزل میریزند پسرم سعیدسنجابی جلوآنها میرود. آنها مسلسل را به سینه ی اومیگذارند وشش نفرازکماندوها واردتالار نشیمن میشوندبا مسلسلهای آماده برای تیراندازی وهمه را پای دیواری نگه میدارندودستور میدهند نه حرکت کنیدنه جواب تلفن بدهیدونه جواب در. بنده هم بعدازآن هرچه تلفن میکردم تلفن زنگ میزدولی کسی جواب نمیداد. فهمیدم که پیشامدبدی شده است. آن کماندوها باآن وضعی که ناگهان به منزل میریزند اگربنده را دیده بودند با حتمال قوی ضربت کاری میزدند. عمارت را بالاوپائین واینطرف وآنطرف را میگردندواثری ازمن پیدا نمی کنند. بعدشروع میکنندبه کاوش درکاغذها ونامه ها ومقدارزیادی ازاعلامیه ها ونشریه هائی راکه آنوقت چاپ میشد وما داشتیم جمع آوری میکنندومتطلا" هم باسازمان خودشان بوسیلهٔ واکی تاکی درارتباط بودند وبا تلفن صحبت میکردند بطوریکه خانم حکایت کرددرحدود ساعت دوبعدازظهر بوده که واکی تاکی آنها بصدا درمیاید وآنها با تلفن با ادارهٔ خودمرتبط میشوندودرجواب دستوریکه به آنها داده میشود میگویندبله قربان اطاعت میشود، هرطوری میفرمائید عمل کنیم. بعدمی پرسند کاغذها واعلامیه ها را هم

نیاوریم؟ از آن پس روبخانم میکنندومیگویند خانم ببخشید سوءتفاهمی درباره‌ی جناب دکتربوده ورفع شده مامرخص میشویم وشما آزادهستید. بعداز آن خانم به همان محل من آمدوجریان راا طلاع دادوگفت،" بعدازآنکه آنها رفتنددکترهدایت اله متین دفتری بمن تلفن کردوگفت خانم امروزصبح آمدندومن را گرفتندوبه یک محل حکومت نظامی بردند ودرآن محل که بودیم افسری مرتبا " مبآمدوبه رئیس آنجا گزارش میداد که مهندس بازرگان وکی وکی را گرفتندوراجع به شما میگفت که دکترسنجابی هنوز پیدا نشده است ودرحدودیا عت یک ونیم بعدازظهربودکه تلفنی شدوآن رئیس اداره یکمرتبه بکلی تغییرروش وقیافه دادو بمن گفت،" آقای دکترشما آزادهستید." بعدافسری راهمصدا کردوگفت،" بمنزل دکتر سنجابی تلفن کنیدوبگوئید آنها ئی که آنجا هستندبرگردند. این جریانی بودکه دکتر هدایت اله متین دفتری برای خانم تعریف کرده بودولی معلوم نشد که علت ومنشاء این تغییر چه بوده. ظاهرا " خبراین موضوع که آنها میخواهندضربت قتال برجمعی وارد بکنند به ملکه فرح میرسدواوفوق العاده متوحش میشود. با سعی اووبخصوص پس ازاطلاع یافتن ازدرگیری وحشتناک میدان ژاله این نقشه ونظردولت وحکومت نظامی تغییرمیکند ومهندس بازرگان وداریوش فروهر وکسان دیگرراکه گرفته بودندهمان ساعت آزادمیکنند ولی دراین جریان بمنزل آقای دکتربختیار مطلقا " مراجعه‌ای نمیشود. هما نطورکه درآن شب بمب گزاری هم خانه‌ی اوازآسیب مصون بود.

بعدازاین فاجعه هولناک جمعهٔ سیاه که دولت تعداد کشته شدگان آن را ازصدنفرهم کمترگزارش داد ولی برطبق عکسهائی که ازجنازه‌ها برداشته شده وشماره‌های عدهٔ ازآنها را بنده دیده‌ام شاید درحدود چندین هزارنفردرآن روزجمعه‌سیاه بقتل رسیدند.

س- چندین هزارنفر؟

ج- چندین هزارنفر قربانی شدند. کشتاری که قصابی مطلق بود. مردم اغلب بی اطلاع ازاعلام حکومت نظامی به محل تظاهرات رفته بودند. کشتاربعدازظهرادامه داشت و دنبال مردم پراکنده وفراری به کوچه‌ها وپس کوچه‌ها نیزمیرفتند. من درعکسهائی که داشتم تا شماره ۱۸۰۰ ، ۱۹۰۰ را روی سینه‌این جوانها که مثل غنچه‌های گل نوشکفته بودنددیده بودم.

س - مسئول جریان آنروز میدان ژاله واقعا " اویسی بود؟
ج - بله فرماندار نظامی تهران اویسی بودواودستورراصادرکرده بود. این کشتار فجیع برای خودقاتلها هم وحشت آفرید. شاه هم که همیشه درحال وحشت بود فرح هم آنطورکه میگویند دل نازک ورحیمی دارد از این کشتار وحشت زده وناراحت میشوندوهمین کیفیت در دستگاه دولت ومجلس نیزمؤثرشدوتصمیم میگیرندکه برای تسکین دل مردم مسئله را علنا "در مجلس مطرح کنند وبرای باراول درتاریخ پانزده سال اخیرمحمدرضا شاه اقلیتی درمجلس نمودارگردیدودولت رابه شدت تحت انتقاد قرار دادکه اگرحکومت نظامی لازم بود چرا قبلا" اعلام نکردید ووقتیکه باتظاهرکنندگان مواجه شدیدچرا اخطار قبلی نکردید وچرا بیرحمی وقساوت را تا بعدازظهر ادامه دادید؟ چندین نفرازنمایندگان دراین باره صحبت کردند که برجسته ترین آنها احمدبنی احمدوپزشکپوربودند.
س - این اقلیت همان آقای احمدبنی احمدبود؟
ج - یکی ازآنها آقای احمدبنی احمدبود ودیگری ...
س - آنکه رهبرپان ایرانیست ها بود.
ج - بله آقای پزشکپورکه رهبر قسمتی ازپان ایرانیست ها بود. ولی مردم ایران دیگر مردمی نبودندکه به این قبیل افرادکه نمایش حانبداری ازملت میدادند وعلیه این قساوت واین خونریزی صحبت میکردند بگروند ونسبت به این مجلس ویا این اقلیت مجلس علاقه واعتقادی پیدا کنند. فقط این بیانات درمجلس وپخش آن ازرادیو این اثررا داشت که دولت راضعیف تروترس ازتروریزمردم راامیدوارتروجری تردرکارشان کرد.
بعدازاین کشتارها اعلامیه های آقای خمینی وروحانیون دیگرمرتب صادرمیشد. بنده بنظرم میآیدتا یکی دوماه بعدازآنکه فعالیتهای جبهه ملی آغازشده بوداثری ازتظاهرات علنی روحانیون نبود، فقط اززمانی که آن مقاله علیه آقای خمینی منتشرشد تظاهرات ازجانب آنها شدیدتروتشکل ترگردید. پیش ازآن بوسیله جبهه ملی اجتماعات وتظاهرات متعددی ولی درسطح محدودتر وآرامترصورت گرفته بود. ازآن جمله یکروزدرمحلی بنام کاروانسرا سنگی خارج ازمحدودۀ شهر دعوت به اجتماع شده بود ودرحدودچندهزارنفری درآن شرکت کرده

بودند، چماقداران ازپیش تعلیم داده شده با اتوبوسهای دولتی برسراین مردم میریزندو همه را مضروب ومجروح میکنند. آنروز اتفاقا" بنده بعلت کسالتی که داشتم درآن اجتماع نبودم.

س - روزعیدفطربود.

ج - بلی روزعیدفطربود وعده کثیری را مجروح کردندوسرودست شکستندازآن جمله بدکتر بختیارومهندس حسیبی صدمه واردآمد، بعدا ریوش فروهرصدمه واردآمدکه بنده دربیمارستان به دیدنش رفتم.

س - شما آنروزتشریف داشتید؟

ج - من آنروزبعلت کسالتی که داشتم متأسفانه یا خوشبختانه نبودم. بعدازحادثه جمعه سیاه اعلامیه های آقای خمینی وروحانیون دیگرمدارما" ادامه داشت وما هم باروحانیون مرتبط بودیم. ازآن جمله بنده شخصا" باآیت الله قاضی درتبریز وباآقای صدوقی دریزد ارتباط داشتم واین دوروحانی بانفوذ هردودرجریانات بعدازانقلاب کشته شدند.

س - چطوری کشته شدند؟

ج - دردرگیریهای بعدازانقلاب بقتل رسیدند.

س - اعدامشان کردند؟

ج - نه بوسیله ی مجاهدین ومخالفین جمهوری اسلامی کشته شدند.

س - برای اینکه ازهمراهان آقای خمینی بودند؟

ج - بله اینها ازارکان انقلاب بودند. آیت الله قاضی ازشخصیتهای درجه اول روحانی در تبریز وبسیاربانفوذبود وهمچنین آیت الله صدوقی دریزد. آقای صدوقی نامه ی مشروحی به من نوشت ورونوشت آن را هم برای اشخاص دیگری فرستادودرآن توصیه وتاکیدکرده بودکه ما بایدپیروی ازرهبری آقای خمینی بکنیم.

درهمین ایام که دیگربازارمبارزه گرم شده بود روزنامه نگاران خارجی مرتب بمنزل ما ها میآمدند، درمنزل بنده تقریبا" هیچ هفته ای نبودکه چندنفرمصاحبه کننده ازکشورهای مختلف فرانسوی، آمریکائی، ژاپنی، ایتالیائی، ترکی وممالک عربی وغیره نیایند. بنده

بنده هم به اینها جواب میدادم وبسیارهم ممکن است که بعضی از این ظاهرا" خبرنگاران جزء عوامل اطلاعاتی بوده باشند ولی ما چون میخواستیم که حرفهایمان درجراید دنیا منعکس شود مضایقه ای از ملاقات وگفتگوبا آنها نداشتیم.

تظاهرات دانشجویان دردانشگاهها ومخصوصا" دانشگاه تهران روزبروز اوج بیشتری می -گرفت واعتصابات وشورش دانشجویان به حدی رسیده بودکه دیگرمسئولین دانشگاه جبراً تاقدامی علیه آنها نداشتند وبسیاری از استادان نیزبه صف دانشجویان پیوسته بودند.

بالاخره دولت تصمیم گرفت که خوابگاههای دانشجویان را تعطیل بکندوهمه ی آنها را پسرو دخترراازخوابگاهایشان خارج کنند . ماآنوقت بفکراین افتادیم که برای آنها چاره ای بکنیم. بسیاری ازماداوطلب شدند تامدتی که برای آنها جا ومسکنی پیدا شود آنها را درمنزلهای خودجا بدهیم. ازجمله بنده چندنفر را مدتی درمنزل خودم نگه داشتم و پذیرائی میکردم.

درهمین زمان بودکه بنده درست تاریخش را به خاطرندارم دعوتی ازمن ازطرف جامعه سوسیالیست های اروپا که قراربوددرشهر وان کوور کانادا تشکیل بشودبعمل آمد. نامه دعوت را بوسیله ی آقای احمدسلامتیان که ازرفقای ما بودبرای شخص بنده فرستادندودعوت هم شخصا" وبنام بنده بود. اینکه بنده این کلمه ی شخص را تأکید میکنم به مناسبت مطلبی است که حالا توضیح میدهم.

ازجمله کارهائی که ما کرده بودیم این بودکه بوسیله جمعی ازدوستان شعبه ی جبهه ملی زا درپاریس بوجودآورده بودیم که درآن آقایان احمدسلامتیان وابوالحسن بنی صدرهم شرکت داشتند.

س- آقای فرج اردلان هم بودند؟ ایشان آنوقت درآمریکا بودند.

ج - بله ایشان آنوقت درآمریکا بودند. آن دوستان مرتبا" با ما درارتباط بودند و نامه ها ونشریه های خودرا برای ما میفرستادند. وقتی که بنده ازدعوت جامعه ی سوسیالیستها مستحضر شدم ازلحاظ سیاسی مصلحت دیدم که آنرا قبول بکنم. اخیرا" ملاحظه کردم که آقای دکتربختیار درکتاب خودبنام یکرنگی نوشته است که دعوت ازجبهه ملی شده بودوما

آقای دکترسنجابی را بعنوان نماینده انتخاب کردیم که به آنجا برود. بهیچ وجه چنین چیزی نیست ، بهیچ وجه انتخابی در این باره در شورای جبههٔ ملی صورت نگرفت ودعوت بنام شخص من آمده بود واحدی نسبت به آن ایرادی نداشت وبازدرآن کتاب نوشته است که "ما به ایشان گفته بودیم که با خمینی ارتباط پیدا نکند." این مطلب هم مطلقا " دروغ محض وجعل صددرصد است . نه کسی میتوانست چنین دستوری بدهدونه مصلحت بودکه چنین صحبتی بشود. موقعی که دعوت از بنده شدخمینی هنوزبه پاریس نیامده بود.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : بیستم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو ـ ایالت کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاء الله صدقی

نوار شماره : ۲۴

بله همانطوریکه توضیح دادم مذاکرات دعوت من قبل از رفتن آقای خمینی به پاریس بود، من آماده حرکت به پاریس بودم که شنیدیم آقای خمینی با آن کیفیاتی که میدانید از نجف به پاریس رفته‌اند. طبیعی است یک رهبر جبهه‌ی ملی که در حال مبارزه با استبداد است و با روحانیت ذی نفوذ و مؤثر ایران در این مبارزه همکاری دارد با شخصیتی که مقام درجه‌ی اول و رهبری مسلم روحانیون را واجد است و اکنون برای شرح اوضاع و احوالی به پاریس رفته و آنرا مقر فعالیت شدید خود قرار داده و عامه‌ی مردم ایران به ندای او بیش از هر کس دیگری گوش میدهند میبایست وارد ارتباط و مذاکره بشود. ما که قبلاً با بسیاری از جمله آیت الله شریعتمداری و بهشتی و اردبیلی وغیره مذاکره و ارتباط داشتیم آیا ممکن بود از این فرصت مسافرت استفاده نشود و آیا مصلحت بود که از ملاقات با آقای خمینی خودداری کنیم و حضور او را در پاریس نادیده بگیریم؟ و آیا در آن زمان میتوانستیم بدانیم که او بعداً " بچه ترتیب عمل خواهد کرد؟ اینکه آقای شاپور بختیار در کتاب سراسر دروغ خود نوشته است که ما دستور ملاقات با خمینی را نداده بودیم اولاً" دستوری در بین نبوده و ثانیاً " کسی نمیتوانست چنین دستوری بدهد وثالثاً " احدی از همکاران ما با آن مخالف نبود. بلکه ملاقات با ایشان جزء کار و برنامه‌ی من بود و همه دوستان نیز از آن خبر داشتند. وقتی به پاریس رسیدم اطلاع پیدا کردم که وزیر خارجه انگلیس که عضو حزب کارگر یا باصطلاح حزب سوسیالیست انگلستان است اعلامیه‌ای به جانبداری از

شاه صادر کرده است. بنده پوشیده نمی کنم که نسبت به سوسیالیست های اروپا اعتقاد زیادی ندارم. آنها از روش استعماری شان هیچوقت دست بردار نبوده اند. سوابق بدی چه در فرانسه و چه در انگلیس از حکومت های سوسیالیستی و کارگری که بر سر کار آمده اند باقی مانده است. علاوه بر این آنها نسبت به خاورمیانه هم واره سیاستهای استعماری داشته اند. همین سوسیالیست های فرانسوی بودند که در زمان نخست وزیری گیموله آلوده به توطئه غیرانسانی کانال سوئز و حمله ی به مصر با همدستی اسرائیل شدند. بنابراین من همیشه تردیدی در باره اصالت انقلابی سوسیالیستهای اروپا مخصوصاً" سوسیالیستهای کشورهای استعماری داشته ام به همین جهت اعلامیه تا مربوط وزیر خارجه انگلیس را بهانه قرار دادم و همان ساعت اول که وارد منزل پاریس شدم و آقای سلامتیان و دیگران نزد من آمدند بلافاصله بی اینکه با کسی ملاقات کرده باشم و بدون اینکه خمینی و یا کسی از طرف او مرا دیده باشد از سلامتیان خواهش کردم که اعلامیه ای راجع به انصراف من از شرکت در اجتماع سوسیالیستها به مناسبت جانبداری وزیر خارجه ی انگلستان از نظام استبدادی حاکم بر کشور ما تهیه کند و به جراید و وسائل ارتباط جمعی بدهد و این کار همان روز و همان ساعت اول صورت گرفت.

س ـ به سلامتیان گفتید ؟

ج ـ به سلامتیان گفتم و اعلامیه را تهیه و امضاء کردیم و همان روز انتشار پیدا کرد.

س ـ آقای سلامتیان در مصاحبه ای که با ایشان شده است گفتند که به شما تلفن کرده و گفته به پاریس نیائید چون اگر بیائید ناچار خواهید بود که با خمینی ملاقات کنید.

ج ـ هیچ چنین چیزی نیست. بهیچوجه چنین مذاکره ای با بنده نکردند و چنین چیزی را بخاطر ندارم.

س ـ بنابراین تمام این حرفهائی که آقای دکتر بختیار در کتاب " یکرنگی " نوشته است درست نیست و اصلا" این مسئله در شورای مرکزی جبهه ملی مطرح نشده است ؟

ج ـ بهیچوجه.

س ـ آقای دکتر بختیار اینجا نوشته اند که متنی که برای شما تهیه شده بود و قرار بود در آنجا خوانده بشود بیشترش را آقای دکتر بختیار نوشته بود.

ج - مطلقا متنی تهیه‌نشد وتمام این حرفهای دکتربختیار جعل ودروغ محض است.
روزبعدازصدوراین اعلامیه بنده به ملاقات آقای خمینی رفتم وبرای باراول ایشان را در همان محل اقامتشان درحومهٔ پاریس ملاقات کردم وروحانی بزرگ وبا ابهت وبی تکلفی به‌نظربنده آمدند. جمعی ازدوستان هم همراه من بودند. ازآن جمله آقایان حاجی مانیان وحاج مهدویان تجارباازارکه‌دراین سفر همراه من ازتهران آمده‌بودند ودکتر محمدمکری وسلامتیان وشایدافراددیگری هم‌بودند.
س - ترتیب ملاقات چطورداده‌شد ؟
ج - تلفن کردیم وایشان فوری وقت معین کردندوماآنجارفتیم. شایدیک یا دوروزبعد بود ...
س - یکی دوروزبعدازورود شما به‌پاریس بود ؟
ج - یک یا دوروز بعدازورود من به‌پاریس بودبرای اینکه‌روزاول همان اعلامیه‌راصادر کردیم وبعدتلفن به‌دفترآقای خمینی کردیم، وهمراه آقایانی که‌نام بردم به‌آنجا رفتیم. درخدمت آقای خمینی هم افرادی بودند ازجمله‌قطب‌زاده ودکتریزدی بودند ودامادآقای خمینی بنام ...
س - اشراقی .
ج- آقای اشراقی بودندوشایدافراددیگرهم بودندولی این اشخاص‌که‌گفتم حتما" در آن جلسه حضورداشتند.
بنده‌با آقای خمینی این صحبت‌راکردم که‌انقلاب ایران پیروزمنداست وما بزودی انشاءالله به‌نتیجه خواهیم رسیدواستدعا میکنم که‌شما یک قدری ما را راهنمائی بفرمائید. ایشان جواب دادند درچه‌باره‌ای ؟ گفتم مطلبی که‌موردتوجه هست راجع به‌حکومت اسلامی یا عدی اسلامی است که‌اغلب درنوشته‌ها واعلامیه‌ها تان بیان میفرمائید. منظورشما چیست ؟ واین حکومت اسلامی چه‌نوع حکومتی خواهدبود؟ آقای خمینی گفتند، " منظورازحکومت اسلامی عدالتی است‌برطبق روشی که‌پیغمبراکرم وامیرالمؤمنین علی علیه السلام عمل

میکردند ومیشودگفت که درزمان دوخلیفه اول هم تاحدی رعایت میشده است." من با این توضیح مختصر آقا قانع نشدم وبیان را به این صورت گشودم که هرگاه ما دردوبعد جغرافیائی وتاریخی اسلام نظرکنیم، عین عبارتی است که الان بخاطر میآورم، دربعد جغرافیائی ازمراکش تااندونزی جهان اسلام گسترده است ودراین جهان حکومتهای مختلف وجوددارند. آیا هیچ یک از این حکومتها دراین بعدجغرافیائی را میتوان مظهرآن حکومت اسلامی که میفرمائید دانست؟ امادربعدتاریخی، حکومت اسلامی که حضرت رسول یا حضرت امیرالمؤمنین علی داشته اند فقط چندسالی درزمان حیات آنها بوده وبعد از آن حکومت اسلامی بصورت خلافت درآمده که دراختیار خلفای بنی امیه وبنی عباس وتحولات دیگری بوده است که بنده خیال نمیکنم حکومت هیچیک از این خلفاء منطبق با آن عدل اسلامی که شما میفرمائید بوده باشد. یعنی دراین بعدتاریخی چهارده قرن به استثنای آن چندسال محدود صدراسلام هیچوقت حکومت واقعی اسلامی صورت خارجی پیدا نکرده است. درایران بنابرپیش آمدهای تاریخی مختلف وبرحسب هجوم اقوام وقبائل مختلف ازسلاجقه گرفته تامغول وصفویه وغیره حکومت های سلطنتی برسرکارآمده اند. درطی این مدت طولانی درجامعه شیعه ما اززمان غیبت امام عصر علماء که مراجع دینی وروحانی مردم بوده اند اصول روشنی راجع به ترتیب حکومت درغیبت امام بیان نکرده وهیچوقت دیده نشده که ازطرف آنها کوششی برای برقراری حکومت روحانی شده باشد. تنها حرکتی که از این جهت درمراجع روحانی جامعهٔ ما دیده شده درنهضت مشروطیت بودکه مراجع بزرگ دینی ازجمله آیت الله خراسانی وآیت الله میرزا حسین نائینی آنرا تأکید کردند. مخصوصا" آیت الله نائینی درکتاب معروف تنبیه الامه حکومت مشروطه را درغیبت امام منطبق با حکومت عدل اسلامی دانست واین کتاب رااخیرا" آیت الله طالقانی با حواشی وتوضیحات تجدیدچاپ کرده است. آقای خمینی درجواب من توضیح زیادی ندادند وفقط گفتند روحانیت کارش حکومت کردن نیست، روحانی کارش موعظه وتدریس است وکارما درمسجدو مدرسه است. البته سیاسیونی که معتقدبه اصول مذهب هستند ومعتقدبه اسلام هستندو اشخاصی که تحصیلات وتخصص فنی دارند بایدکارهای سیاسی واداری را دردست بگیرندوعلما

بهارشادوهدایت آنها مشغول باشند. درضمن ایشان گفتند سابقه تاریخی نشان داده که سلطان هیچگاه تابع قانون وعدالت نمیشود وتا سلطان هست انتظارعدالت وآزادی نمیشود داشت. بنده جواب دادم که شکل وصورت ظاهری حکومت مهم نیست ومهم محتوای آن است که بایدبرطبق اصول دموکراسی وحکومت مردمی باشد. درآخرجلسه بنده به ایشان گفتم که ما درتهران خیلی کوشش کردیم که جمعیتهای سیاسی مختلف راکه درحال مبارزه هستندبا همدیگر متحدکنیم. متأسفانه آن اتحادوهمکاری کامل بوجودنیامده است. ازجمله آقای مهندس بازرگان که الان درپاریس هستندحاضر به همکاری نشده اند. ازشما استدعا میکنم به ما راهنمائی کنندکه دراین باره یک همکاری برقرار بشود. ایشان گفتندامروزسه شنبه است شما پنجشنبه بیائید اینجا بازرگان رفته است لندن وفردا برمیگردد. روزپنجشنبه دونفری اینجا بیائید که من ترتیبی بین شما بدهم. روزچهارشنبه بنده تحقیق کردم آقای بازرگان برگشته بود. تلفن کردیم که ایشان را ملاقات کنیم، اوبه دیدن من نیامدومن با یکی دونفر ازهمراهانم ازجمله حاج مانیان بازاری به محل اقامت ایشان که درهمان حومه پاریس نزدیکیهای منزل آقای خمینی درطبقهٔ بالای یک کاباره بودرفتیم ودرآنجا ایشان وآقای بهشتی راکه باهم بودند ملاقات کردیم.

س - این اولین بار بودکه آقای بهشتی را میدیدید؟

ج - نخیر، قبلاً" به شما گفتم که ما بیشترایشان را با جمع دیگری ازروحانیون درمنزل یکی ازروحانیون درمنزل یکی ازبازرگانان معروف تهران ملاقات کرده بودیم. من به بازرگان گفتم که آقای خمینی فرمودند که ما فردا خدمت ایشان برویم ومطالبی درارشادوهدایت ما بیان بکنند. آقای بازرگان مسامحه کردوگفت، " مذاکراتی که آقای خمینی با ماکرده براین روال نبوده " بنده نمیدانم مذاکرات با اوچه بوده ولی آقای بهشتی بمن وبازرگان گفت، " آقایان، شما دونفر اگرمیخواهید آقای خمینی با عمل ومبارزه ی شما موافقت وهمراهی داشته باشدیک اقدام مشترک بکنید." گفتم چه اقدامی؟ گفت، " اعلام جمهوریت بکنید." بنده به ایشان جواب دادم که چنین امری بهیچوجه صلاح مبارزه ی ما نیست واگرچنین اقدامی بکنیم رفقای خودرا درتهران دچارمزاحمتها و مخاطرات بزرگ

خواهیم کرد. بعدگفت، "پس اعلام خلع سلطنت محمدرضا شاه را بکنید." گفتم ما چه صلاحیتی برای این کار داریم. من از حرفها و اصرار و بشدت ناراحت شدم به ایشان گفتم آقا شما این حرفها را از ظرف خودتان میزنید یا آقای خمینی به شما دستور داده اند؟ گفت، "نه این نظر خودم هست، استنباط خودم هست." گفتم جنابعالی حق ندارید از ظرف ایشان استنباط بکنید. آقا اینجا هستند و ما هم اینجا هستیم اگر فرمایش و نظری دارند خود ایشان بفرمایند. بنده چون جواب تند را به ایشان دادم ساکت شدند.

فردا صبح که تلفن کردم خبردار شدم که مهندس بازرگان بی آنکه اطلاعی به من بدهد به سمت تهران حرکت کرده است.

س - آقای مهندس بازرگان به تهران رفتند؟

ج - بله. گفتند به تهران برگشته است و بنابراین دیگر ملاقات با او ممکن نشد. از تهران آقای دکتر بختیار بمن تلفن کرد و گفت، "شما پاریس مانده اید چکار بکنید؟ ریاست حکومت اینجا در انتظار شما است. اگر طیاره هم برای تان فراهم نیست طیاره مخصوص فرستاده میشود که بیائید و مسئولیت حکومت را در دست بگیرید." بنده به ایشان جواب دادم که چند روزی در اینجا کار دارم. مقصود این است که بختیار چنین صحبتی با من کرد و از آن معلوم بود که در تهران مذاکراتی راجع به حکومت جبههٔ ملی صورت گرفته است. اینکه میگویند یا بعضی گفته اند که من تحت فشار آقای خمینی یا اطرافیان او و برای صدور آن اعلامیهٔ معروف سه ماده ای قرار گرفته ام مطلقا " کذب محض هست. غیر از آن صحبت با آقای بهشتی که بنده حرف او را قطع کردم و به او جواب منفی دادم وهیچکس دیگری از پیرامونی های آقای خمینی در این باره بمن مراجعه نکرد. ولی خودمن لازم میدانستم که موضع سیاسیون و جبهه ملی را در این نهضت انقلابی ایران معلوم بکنم. رفقائی هم که در پیرامون من بودند آنها هم این نظر را تایید میکردند. از آن جمله یک یا دوشب بعد از آن بود که ما درمنزل حسین مهدوی برای شام مهمان بودیم ودرآنجا اشخاصی حضورداشتند مانند سلامتیان، بنی صدرودوسه نفردیگر. دکترمکری هم هرروزبامن بود، او هم نظریه هائی تهیه میکرد. بنده همه آنها را کنار گذاشتم. شبی که منزل مهدوی بودیم وسفره روی زمین انداخته بودند بنده کاغذخواستم وقلم برداشتم وآرام آرام خودم آن سه ماده را نوشتم وهمانجا برای آن رفقا قرائت کردم

وهمه‌ی آنها تأیید کردند.

س - حتی حسین مهدوی ؟

ج - حتی آقای حسین مهدوی ، مخصوصاً " حسین مهدوی وبسیارهم‌خوشنودشدند. یکی دونفر ازرفقای دکترسامی هم آنجا بودندوگفتند که‌دراینجا فقط جای دکترسامی خالی است و قرارشد تلگراف‌کنندکه‌ایشان هم بیایند.

س - ازتهران ؟

ج - بله‌ازتهران . خلاصه‌ی سه‌ماده‌ی مذکور این بود : (۱) سلطنت کنونی به‌سبب تجاوزبه قانون اساسی وحذف آزادیهای لازمه‌ی مشروطیت فاقد پایگاه قانونی وشرعی است .

س - آن اعلامیه هست ؟

ج - بله‌هست . موضوع ماده دوم این بود (۲) تازمانی که‌وضع سلطنت استبدادی کنونی باقی است جنبش ملی واسلامی ایران حاضر به‌شرکت درهیچ ترکیب حکومتی نخواهدبود .
قیداین ماده‌ازاین جهت بودکه‌درتهران مذاکراتی با عناصر جبهه‌ملی برای تشکیل حکومت ائتلافی جریان داشت . حتی بختیارهم تلفن کرده بودکه‌بنده به‌آنجا بروم برای اینکه تصدی حکومت را دردست بگیرم. یا زیخاطرمیآورم که‌مدتی قبل ازاین تاریخ ازطرف شاه به‌آقای دکترصدیقی مراجعه‌شده‌بودکه‌تشکیل حکومت بدهد. دکترصدیقی درآن تاریخ واردفعالیت جبهه ملی نبودولی ازطرف اوباسوابقی که‌ازسوء نیت واصلاح ناپذیری شاه‌داریم فاقد تضمین است وبرای مبارزه‌ی جبهه‌ملی ومبارزات ضداستبدادی ما مشکلات بزرگی بوجود میآورد بنابراین باصدور اعلامیه‌ای به‌آقای دکترصدیقی هشداردادم که‌هرگاه‌قبول چنین مسئولیتی بکنند انتظارهمراهی وهمکاری ازطرف مانداشته‌باشد.

س - این نامه‌را شمابرای آقای دکترصدیقی ازپاریس فرستادید؟

ج - نخیر، این جریان وقتی بودکه‌ما درتهران بودیم .

س - وقتی برگشتید؟

ج - نخیر قبل ازآمدن من به‌پاریس بود .

س ــ چون اولین کسی را که شاه از او درخواست تشکیل حکومت کرد دکتر صدیقی بود .

ج ــ بله دکتر صدیقی بود و در آن موقع در جبهه ملی ما شرکت نداشت . و با سوابقی که از شاه وجود داشت اگر دکتر صدیقی میخواست همکاری ما را جلب بکند ما نمیتوانستیم حاضر به همکاری با او بشویم .

س ــ معذرت میخواهم ، قبل از آمدن شما به پاریس بود که شاه از شما تقاضای تشکیل حکومت کرد یا بعد از اینکه به ایران برگشتید ؟

ج ــ نخیر بعد از اینکه به ایران برگشتم .

س ــ چون اودر کتابش این تاریخ را درست ننوشته است .

ج ــ نخیر بعد از آن بود که برگشتم . در پاریس که بودم بختیار اشاره کرد مسائل حل شده است و منتظر شما هستند و اگر وسیله ای در اختیار ندارید هواپیمای مخصوص برای شما فرستاده میشود . ولی دعوت رسمی شاه از من بعد از آن بود که از پاریس برگشتم که بعداً " توضیح خواهم داد .

س ــ شما آن سه ماده را توضیح میفرمودید . ماده دوم را هم فرمودید .

ج ــ ماده سوم (۳) این بود که : نظام مملکت ایران باید با مراجعه به آرا عمومی معلوم بشود .

س ــ ولی راجع به حکومت اسلامی هم صحبت شد .

ج ــ در ماده ی دوم نوشته شده بود که جنبش ملی و اسلامی ایران با بقای وضع موجود در هیچ حکومتی شرکت نمیکند . در ماده سوم که نظام حکومت ایران باید برطبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی با مراجعه به آرا عمومی معین شود و هیچگونه قیدی راجع به حکومت اسلامی در آن نبود . درذهن من این اعلامیه نه مفهوم ردسلطنت بطورمطلق داشت و نه مفهوم اعلام جمهوریت . چنانکه بعد از صدور این اعلامیه که رادیو بی بی سی لندن با من مصاحبه کرد و متن آن مصاحبه الان موجود هست و ما هم در اختیار داریم . در آن مصاحبه که راجع به جمهوریت و سلطنت از من سئوال کردند . من جواب دادم که شکل حکومت برای ما مورد توجه نیست ، محتوای حکومت برای ما مهم هست . چه بسا از جمهوریها که امروزه در دنیا وجود دارند که از هر سلطنت استبدادی مستبدتر و خشن ترهستند ، چه در آسیا و چه در آمریکا ، و چه بسا سلطنت ها که الان در کشورهای اروپائی وجود دارند و بصورت دموکراسی اداره میشوند و از هر

جمهوری دموکراتیک دموکرات ترهستند. این بیانی است که بنده دربی بی سی درهمان روزهای صدوراعلامیه‌ی سه ماده‌ای کرده‌ام.

س- معذرت میخواهم، آقای نصرت اله امینی درمصاحبه‌شان بمن گفتند بعدازآنکه شما آن اعلامیه‌را امضاء کردید آقای دکترابراهیم یزدی آنجاحضور داشتند وبه‌شماگفتند، " آقای دکترسنجابی مواظب باشیدکه‌حکومت اسلامی خواهدبود." این موضوع حقیقت دارد؟

ج- نخیر. دراین موضوع آقای دکتریزدی اصلا" با بنده ارتباطی پیدا نکرد.

س- ایشان درآنجاحضور نداشتند ؟

ج- نخیر، بهیچوجه .

س- پس اینهم جزوشایعات هست.

ج- بله کاملا" جزوشایعات هست. این اعلامیه‌را یکی ازرفقای مابنظرم آقای بنی صدر بردند نزدآقای خمینی.

س- یعنی مصاحبه با بی بی سی را ؟

ج- نخیر، آن اعلامیه‌ی سه‌ماده‌ای را. آقای خمینی خوانده‌وخیلی پسندیده بودوروی نوشته‌ی بنده‌درآنجائی که‌نوشته بودم برطبق اصول دموکراسی وموازین اسلامی ایشان باخط خودشان کلمه‌ی استقلال راهم اضافه‌کردند.

س- بنابراین شما درموقعی که‌آقای خمینی آنراامضاء کردنددرآنجاحضور نداشتید؟

ج- نخیر.

س- شما فقط این را نوشتید.

ج- این را من نوشتم وخودم پیش‌آقای خمینی نرفتم، رفقای من آن رابردندوبه‌ایشان اطلاع دادند.

س- شما آنشب که‌این را نوشته‌بودیدودرمنزل آقای حسین مهدوی بودید ودرآنجااین را مطرح کردید وآقایان هم توافق کردند. بعدازآن چه‌شد؟

ج- فردای آن روزبنظرم آقای بنی صدرآنرا نزدآقای خمینی برد زیراابودکه‌برگشت وخبر آن رابمن داد ونوشته راآورد. به‌آقای خمینی نشان میدهد وآقای خمینی هم چنانکه

گفتم با خط خودش کلمه‌ی استقلال را برآن اضافه میکند. وبعداز آن بود که مصاحبه با بی بی سی انجام گرفت.

س - پس داستان به این شکل که شما رفتید آنجا وبا آقای خمینی مذاکره کردید وبه توافق رسیدید ونشستید دونفری با همدیگر این سه ماده را انشاء کردید وشما امضاء کردید وایشان هم امضاء کردند وبعدایشان دستور چاپ دادند وگفتند خوب بفرمائید شما مرخص هستید اصلا" قضیه به این ترتیب نبوده است.

ج - نخیر، اینها تمام دروغ وشایعات است وحقیقت واقع همان بود که گفتم. بعدازآن چندروز بعد که بنده خواستم دیدارمجددی با آقای خمینی بکنم وایشان هم اظهار تمایل کرده بودند که بنده را ببینند بنده به ملاقات ایشان رفتم. اواصل اعلامیه‌ی نوشته‌ی با خط مرا پیش خودش نگه داشت زیرآنرا رفقا ودوستان من قبلا" پلی کپی وتکثیرکرده بودند. من ازایشان پرسیدم آقا این اعلامیه‌ی بنده را که شما تأییدفرمودید ونزدخودنگه داشته اید آیا باید همینطور مسدود ومخفی بماندیا من میتوانم آن را منتشرونظیرم را اعلام بکنم. گفت، " نه آقا این را همینجا درپاریس اعلام کنید، تهران هم که رفتید اعلام کنید." بنده وقتی ازپیش ایشان بیرون آمدم به حیاط دیگری که محل اجتماعات ایشان بود رفتم. درآنجا جمعیتی ازطلبه ها وآخوندها ..

س - هواداران ایشان .

ج - وبازاری ها وغیره بودند، آنجا درسالن نسبتا" بزرگی که بودنشستیم ودرحضورآن جمعیت متن اعلامیه را قرائت کردم. وهمه الله اکبر گفتندوبرای من دست زدند وزنده باد گفتند. رفقائی که قبلا" اسم بردم همراه من بودندازپله ها که پائین آمدیم دردا خل حیاط قطب زاده ودکتریزدی را دیدیم که درگوشه‌ی حیاط ایستاده با هم صحبت میکنند. یک مرتبه قطب زاده به صدادرآمدوگفت،" ما قبول نداریم، ما قبول نداریم. ما با این چیزها فریب نمیخوریم." دکترمکری پیش دوید که اوراساکت کند. این خلاصه‌ی جریان مربوط بداعلامیه سه ماده وترتیب نوشتن وانتشارآن درجراید وروزنامه ها بود. بعداز آن بنده دوروزی بیشترنماندم وبه ایران برگشتم.

وقتی به ایران برگشتم عده ای نسبتاً " قابل توجهی از دوستان بنده در فرودگاه حضور داشتند و اگر اشتباه نکنم شب بود که ما رسیدیم عده ای از روزنامه نگاران خارجی و داخلی هم بودند و همانجا میخواستند با من صحبت کنند . من به آنها گفتم مطالب ما فردا است و مصاحبه عمومی خواهیم داشت . قصد داشتم که فردا مفهوم اعلامیه ی پاریس را روشن کنم .
فردای آن روز ساعت پنج بعد از ظهر که برای مصاحبه دعوت کرده بودیم جمع کثیری از دوستان و رفقای ما و از آن جمله داریوش فروهر و دکتر بختیار هم آنجا بودند . آقای دکتر بختیار و یا دیگری از همکاران جبهه ملی یک کلام در مخالفت با اعلامیه ی من اظهار نکرده و همه ی آنها در آن مصاحبه حضور داشتند . علاوه بر رفقای جبهه ملی شاید قریب صد نفر روزنامه نگار از همه ی کشورها به منزل من آمده بودند . ما منتظر ساعت پنج بودیم . چند دقیقه ای به ساعت پنج مانده سالن بالا پر از جمعیت شده بود و بنده در همین اتاقی که عکسش را می بینید یعنی در اتاق دفتر با داریوش فروهر و دکتر بختیار و رفقای دیگر مشغول بودیم و متن مطالبی را که باید برای خبرنگاران قرائت بکنم مینوشتم و پیش خود سئوالاتی را که آنها ممکن است بکنند و جوابهائی که ما باید بدهیم تهیه میکردیم و آماده بودیم که به اتاق بالا برویم .
در این بین جمعی از افسران و مأمورین حکومت نظامی وارد حیاط شدند که در رأس آنها سپهبدی بود بنام سپهبد رحیمی لاریجانی و این غیر از آن سپهبد رحیمی است که فرماندار نظامی تهران بود . آنها آمدند و مستقیماً " جویای من شدند و آنها را به زیرزمین هدایت کردند . سپهبد رحیمی خشک و خشن با من آغاز صحبت کرد . اعلامیه ی سه ماده ای پاریس را نشان داد و پرسید این اعلامیه ی شما است ؟ گفتم بله . گفت شما آن را تأیید میکنید ؟ گفتم بله . گفت ،" شما مخالف سلطنت هستید و ما وظیفه داریم که شما را توقیف کنیم ."
داریوش فروهر اعتراضی کرد و سپهبد به او گفت ،" شما هم توقیف هستید ." دکتر بختیار هم همانجا با ما بود ولی با او کاری نداشتند . من و داریوش فروهر را با خود بردند . قبل از حرکت من فقط توانستم با صدای بلند از خانمم بخواهم که پالتو و کلاه مرا بیاورند . خبرنگاران خارجی که از این جریان آگاه شدند از اتاق بالا به پائین ریختند و با ما که محصور در میان افسران و سربازان بودیم به سمت در آمدند و پشت سر هم عکسهائی از آن وضع برمیداشتند .

یکی از خبرنگاران از من درهمان حالت کشاکشان پرسید آقای سنجابی معنی این کار چیست ؟ گفتم از من چرا میپرسید از این تیمسار بپرسید. لابد خبرداریدکه این ماجرا در جراید و خبرگزاریهای جهان انعکاس وسیع پیدا کرد و از طریق تلویزیون همه جریان آنرا دیدند. من و فروهر را مستقیما " به زندان بردند به زندانی ...

س ـ کدام زندان ؟

ج ـ زندانی در پائین خیابان امیریه که یک قسمتی از ارتش بود ما را بردند . هریک در سلول کوچکی که درحدود ۱/۵ زرع در ۲ زرع بود وتخت باریکی داشت . ولی خوشبختانه هردو سلول پهلوی همدیگر بودند و یک دوش آب گرم هم برای شستشو و توالت وجود داشت . شب اول ارتباط ما را با اینکه دو اتاق کنار همدیگر بود قطع کردند و در فاصله بین آنها سرباز گذاشتند که ما با همدیگر صحبت نکنیم . بعد متوجه شدیم که پشت دیوار ما عده ای از زندانیان دستگاه رژیم هم هستند که حکومت از هاری آنها را بصورت ظاهر توقیف کرده بود و آنها عبارت بودند از هویدا ، نخست وزیر سابق ، نصیری رئیس سازمان امنیت ، نیک پی رئیس سابق شهرداری تهران ، ولیان استاندار سابق خراسان و جمعی دیگر . آنها حق گردش در بیرون از زندان داشتند و موقعی که راه میرفتند و با هم حرف میزدند ما از اینطرف صدای آنها و مخصوصا " خوشمزه گی های ولیان را می شنیدیم . قریب یک هفته کمتر یا بیشتر ما آنجا بودیم . یکروز آمدند و به من خبر دادند که به اتاق بازجوئی بروم . وقتی که رفتم دیدم سپهبد ناصرمقدم رئیس سازمان امنیت آنجا هست . گفت ، " آقای دکتر سنجابی اینجا ناراحت نیستید ؟" گفتم نه . گفت ، " من عقیده دارم و به عرض اعلیحضرت هم رسانده ام که جای شما را از اینجا عوض بکنیم . بعد داریوش فروهر هم خبر دادند و از آنجا ما را بردند به یک عمارتی در شمیران . یک عمارت بسیار مفصل و بسیار مجلل . یکی از آن عمارتهائی که در اختیار سازمان امنیت بود . یک اتاق بنده داشتم و یک اتاق داریوش فروهر با حمام و حیاط بزرگ و باغچه و چند نفر خدمتکار ، ملاقات با خانواده را هم بما اجازه دادند . ومجموعا " مدت یک ماه محترما " آنجا بودیم . خانم و فرزندان هرچند روز یکبار به دیدن ما میآمدند . دوبار یا سه بار هم دکتر بختیار آمد و از جریانات و اقداماتی که کرده بود ما را خبردار میساخت .

س ـ هنوز تا آن زمان که میآمد آنجا هیچوقت ایرادی ایشان به آن اعلامیه‌ی سه ماده‌ای نمی ـ گرفت ؟

ج ـ مطلقا وابدا واصلا. بقول خودش میآمد برای اینکه راجع به اقداماتی که باید برای اداءمه‌ی مبارزه بکنند وارتباطهائی که با دیگران دارد جریان را به ما دو نفر گزارش بدهد. مطلقا " غیر از این چیز دیگری نبود.

س ـ پس این مسئله اینجورکه ایشان نوشتند که بعد از اینکه شما برگشتید شما را مورد مؤاخذه قرار دادند و از شما پرسیدند که شما حق نداشتید چنین کاری بکنید، شما نماینده‌گی از طرف شورا نداشتید و شما فرمودید که من خیال کردم که نماینده شورا بودم. اینها بهیچوجه صحت ندارد.

ج ـ تمام من البدو الی الختم کلمه به کلمه وحرف به حرف مجعول وعاری از حقیقت است. مقدم هم در آنجا دو سه بار دیدن ما آمد و از برخورد ایشان ومحلی که ما را برده و پذیرائی که میکردند پیدا بود که آنها نظر دیگری درباره‌ی ما وجبهه‌ی ملی دارند. یکوقت حتی به من وفروهر تضمنا " گفتند امیدا ست که شما انشاءالله کار این مملکت را به روال منظم تری وارد کنید.

س ـ ناصر مقدم؟

ج ـ بلی ناصر مقدم گفت. من به ایشان جواب دادم آقای مقدم ما ممکن است برای شاه بمنزله آخرین تیر ترکش باشیم، اگر این تیر درست هدف گیری نشود به هدف نمیرسد و آن وقت چاره‌ی دیگری باقی نمی ماند. این جمله‌ای بود که من آنجا گفتم وجمله‌ی معروفی است که به خاطرم باقی مانده است.

درهمین یکماهی که ما زندان بودیم خبرپیدا کردیم که عده کثیری از زندانیان سیاسی مانند آقای منتظری وغیره آزاد شده‌اند. آقای طالقانی هم که چندی پیش آزاد شده بود. جمعیت انبوهی از پائین شهر و بازار به زیارت ایشان رفته بودند. من وفروهر هنوز زندانی بودیم که آقای طالقانی اعلام یک راهپیمائی عمومی کرد، بنظرم اگر اشتباه نکنم برای روز تاسوعا.

س ـ تاسوعا وعاشورا ؟

ج ـ بلی تاسوعا وعاشورا. به مجرد اعلام این راهپیمائی یکروز یا دو روز قبل از تاسوعا ما را

آزاد کردند. همان روز که آزاد شدم مطبوعات و خبرنگاران خارجی به من مراجعه کردند که شما در این راهپیمائی شرکت میکنید یا خیر؟ گفتم ما شرکت میکنیم. و خبر شرکت ما در مطبوعات انعکاس پیدا کرد. از طرف ارتشبد قره باغی که آن موقع نمیدانم چه سمتی داشت، شاید رئیس ستاد بود...

س- نخیر رئیس ستاد نبود.

ج- او برای من پیام فرستاد و هشدار داد که توده ای ها قرار گذاشته و توطئه کرده اند که فردا شما و طالقانی هر دو را ترور کنند و تقصیر آن را بگردن دولت بگذارند ما از شما خواهش میکنیم که در این راهپیمائی شرکت نکنید. بنده جواب دادم مقدر هر چه هست هست و برگشت پذیر نیست ما حتماً" شرکت میکنیم. دولت و ارتش فوق العاده از این اجتماع مشوش بودند و حتی در ابتدا تصمیم داشتند که با خشونت از آن جلوگیری کنند. ولی بعد متوجه میشوند که اگر بخواهند جلوگیری کنند کشتاری عظیم ترو وحشتناکتر از جمعه سیاه صورت خواهد گرفت. بنا بر این آخر سر تصمیم گرفتند که از مقابله ی با آن خودداری کنند و واحدهای ارتشی را در خیابانهای فرعی و نزدیک به مسیر راهپیمائی بگذارند ولی مسیر راهپیمائی را باز بگذارند. این بود که صبح روز تاسوعا بنده با جمعی از همراهان اول وقت دم دروازه شمیران که راهپیمائی از آنجا آغاز میشد و منزل طالقانی هم آنجا بود رفتیم و عده ی دیگری از همکاران مثل مهندس بازرگان و دیگران هم آمدند که بنده اسامی آنها همه یادم نیست ولی خود طالقانی در راهپیمائی پیاده شرکت نکرد. او را سوار یک مینی بوس یا اتوموبیلی کردند، شاید هم حالت قلبی اش اجازه پیاده روی نمیداد یا احتیاط کرد، ما جلو صف افتادیم. تظاهرات و اجتماعی که در آن روز تاسوعا صورت گرفت کم نظیر بود. من از دروازه شمیران تا نزدیک دانشگاه پیاده با جمعیت رفتم. شاید بشود گفت تمام طول و عرض آن خیابان تا برسد به میدان شهیاد از جمعیت مملو بود. جمعیتی که روزنامه نگاران داخلی و خارجی آنرا در حدود یک میلیون یا متجاوز قلمداد کردند.

س- بله فیلمهای آن هست.

ج- بله. بنده فقط هدفم شرکت در این تظاهر بود ولی در روز عاشورا که باز راهپیمائی

تجدیدشد بنده دیگردرآن نبودم.

س- آقای دکترحقیقت دارد که درآن روزها درراهپیمائی ها عکس های دکترمصدق که ظاهرمیشد جماعتی بودند که عکس ها را پاره میکردند؟

ج - بله بودند. عکسهای دکترمصدق زیاد نبود عکسها بیشترازخمینی بود. اندکی که از عکسهای مصدق دیده میشد بعضی ها بطورپراکنده نسبت به آن بی احترامی میکردند.

یکی دیگرازتظاهراتی که درآن زمان صورت گرفت وبنده درآن شرکت کردم سه ماه قبل ازاین تاریخ وبه مناسبت عیدفطر ونمازعیدفطربود.

س- درقیطریه.

ج - بله درقیطریه بود. بنده درآن روزهم بادوستان ورفقایمان درآن اجتماع دینی شرکت کردیم وحقیقتاً" باید بگویم که رفقاودوستان بازاری وغیربازاری ما درترتیب وانتظامات آن روزفوق العاده کارکردندوکوششهای آنها نمایان بود. برای بنده هم یک جائی درصف جلوترتیب داده بودند که درنمازشرکت کردم.

س- آقای دکتر، وقتی که شما دیدید عکس های دکترمصدق را پاره میکردندشما وآقای طالقانی که خودشان عضونهضت مقاومت وطرفدار دکترمصدق بودند این تردیددردل شما بوجودنیامد که شما با کسانی داریدهمکاری میکنید که درراه ملی شما نیستند؟

ج - عرض کنم که آقای طالقانی اولاً" با ما نبود ودرداخل اتوموبیل بود.

س- بنده بطورکلی میگویم.

ج - ودرثانی محققاً" طالقانی هم ازاین عمل ناراضی وبیزاربود وآن را بیک عده ای از افراطیون وبیشتربه خرابکاران چپی نسبت میدادند. درآنموقع هنوزنهضت روحانی خصومتی با دکترمصدق نشان نمیداد. این را فقط کارافراد چپی واخلالگری های پراکنده میدانستند که زیادموردتوجه ومهم نبود.

بله میگفتم که درآن روزعید فطربنده درآن نماز شرکت کردم وبعدهم با جمعیت ودرمیان جمعیت مقداری پیاده روی کردم فردا بعضی ازجراید تهران انتظامات آن روزرا به جبهه ملی نسبت دادند.

س ـ تظاهرات را میفرمائید

ج ـ نه انتظامات نماز عیدفطررا . درآن روزنامه‌هائی آنکه ما چیزی گفته‌باشیم ویا رفقای ما خواسته باشند آنها نوشتندکه‌جبهه‌ملی درترتیب این نماز فعالیت داشته‌و انتظامات آنرا ترتیب داده‌است . آخوندها خیلی ازاین موضوع ناراحت بودند ویادم میآید آخوند باهنرکه آن روزبعدازنماز سخنرانی میکرد، در موعظه‌اش گفت ،" این اجتماع بهیچ سازمان سیاسی وابستگی ندارد وصرفاً " دینی است . " خلاصه ازاین قبیل کلماتی که‌بوی جدائی ازآن میآمد. همینکه درروزنامه‌ها تجلیلی ازکارجبهه‌ملی شده بودآنها شروع به‌ایراد واعتراض کردند. وقتی که‌روزنامه‌ها درآن باره ازمن پرسیدند گفتم من که‌درمیان جمعیت بودم جلوی روی خودم وپشت سرم واطراف‌خودم راکه‌ملاحظه میکردم میدیدم هرفردی دراین موج عظیم بمنزله‌ی قطره‌ای است‌دردریا وما هم دردریای جمعیت‌بیشمار مردم ایران بودیم ودرآنجا منی وجودنداشت ، هرچه‌بودما بودیم. این هم یکی ازآن جملات به‌اصطلاح تاریخی بودکه‌من برای جلب وبرای حفظ وحدت وتحبیب آن آقایان گفتم.

بعدازجریان تاسوعا وعاشوراچندروزی نگذشته بودکه‌سپهبد ناصرمقدم تلفنی بمن کردو گفت ،" امشب‌درحدود ساعت‌نه منزل باشید من میآیم مطالب مهمی است‌که‌باید‌به‌خودتان بگویم ". ایشان سرساعت‌آمدندوبمن گفتند ،" بایدشما رابه‌خدمت اعلیحضرت ببرم." من درکتابیکه اخیراً " بنام شاه‌چاپ شده‌است دیدم‌که‌نوشته‌است درزمانیکه من وفروهردر زندان بوده‌ایم بوسیله‌ناصرمقدم تقاضای ملاقات ایشان راکرده‌ام ، هرچنداین مطلب مهم نیست‌ولی برای بیان حقیقت‌بطورقاطع میگویم که من بهیچوجه نه‌درزندان ونه بعدازاینکه‌اززندان بیرون آمدم کلمه‌ای باهیچیک ازمقامات دولتی یا مقامات امنیتی درباره‌ی اینکه‌تقاضای ملاقاتی باشاه‌باشدنگفته‌ام . ولی البته‌امکان ملاقات‌اوراهم ردنمیکردم چون لازم بوداورا ببینم وبااوصحبت‌بکنم. اماخدا شاهداست‌که‌مطلقاً ازطرف من دراین باره‌صحبتی نشده‌بود.

س ـ آقای دکتربختیاردرصفحه ۱۵۱ کتابشان نوشته‌اند که‌مدّت‌کوتاهی بعد" یعنی بعداز

اینکه شما برگشتید، بار دیگر ضعف اخلاقی خودرا نشان داد و از طریق ساواک درحضور خود من تقاضای شرفیابی کرد. "

ج ـ الله اکبر، خدا شاهد است دروغ میگوید. دروغ مطلق. از این مجعولات درگفتار و زیاد هست. بنده حتی خبراز آن هم نداشتم تا موقعی که مقدم بمن تلفن کرد و آمد و گفت بایدشما را خدمت شاه ببرم. ما رفتیم به قصرنیاوران و در آنجا مراسم احترامی نسبت به من بجا آوردند و از کاخ ها و عمارتی گذشتیم که خیلی مجلل بودند با تالارها و نگهبانان مفصل و زینه ها یا لارفتیم تا بالاخره وارد یک اتاق نسبتاً" مستطیلی شدیم که میزی و صندلیهائی در آن وجود داشت. مقدم بمن گفت،" شما اینجا بفرمائید اعلیحضرت تشریف میآورند." خودش بیرون رفت. تقریباً" بلافاصله بعد از ودرروبرو باز شد و شاه وارد شدند. بنده بلند شدم وخدمت ایشان احترام بجا آوردم. شاه نوشته اند که من دست ایشان را بوسیدم.

س ـ بله درکتاب شان نوشته اند و بختیار هم تکرار کرده است.

ج ـ بنده اگر بوسیده بودم استنکافی نداشتم و در موارد دیگر هم دستش را بوسیده ام، در موقع وزارتم هم بوسیده ام.

س ـ درزمان دکترمصدق ؟

ج ـ بله درزمان دکترمصدق بوسیدم ولی در آن روز بخصوص نه اینکه من تحاشی داشته باشم بلکه دربین ما میزی بودکه شاه پشت آن نشست و شاه هم بمن کردکه بنشینم و بنده هم نشستم. دیگرامکان اینکه ایشان دستی به من بدهد که من آنرا ببوسم وجودنداشت چون شاه معمولاً" با اشخاص دست میداد یعنی آن اوائلی که من دیده بودم اینجور بود.

س ـ شاه با شما دست نداد؟

ج ـ نخیر او آنطرف میزنشست وبنده هم اینطرف میزنشستم. بعد از آن پرسید،" خوب چه بایدبکنیم؟"

س ـ ایشان اصلاً" موضوع اعلامیه را مطرح کردند؟

ج ـ بله بطورغیرمستقیم. منتظربودکه من توضیح بدهم.

س ـ میخواهم ازحضورتان استدعا کنم که جریان این ملاقات را بطورمشروح بیان بفرمائید.

ج ـ هرچه خاطرم باشد سعی میکنم بیان کنم. شاه از من سئوال کرد، "خوب چه باید بکنیم؟"

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو ـ ایالت کالیفرنیا
مصاحبه‌کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۲۵

ادامه مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز جمعه بیست و نهم مهر ۱۳۶۲ برابر با بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳ در شهر چیکو ـ ایالت کالیفرنیا ، مصاحبه‌کننده ضیاء صدقی .

س ـ آقای دکتر دیروز شما مثل اینکه ملاقات خودتان را با شاه شرح میدادید ، لطف کنید و آنرا ادامه بفرمائید .

ج ـ بله مذاکرات که آغاز شد شاه بطور اجمال پرسید ، " چه باید بکنیم؟ " بنده متوجه بودم که او انتظار دارد که راجع به اقدامات ما در پاریس و اعلامیه‌ای که صادر شده توضیحی به ایشان بدهم . من بطور اجمال مذاکراتی که در پاریس با آقای خمینی راجع به حکومت اسلامی و مجاهدات علما و مراجع تقلید برای برقراری مشروطیت شده بود گزارش دادم و راجع به اعلامیه‌ی پاریس گفتم که در این اعلامیه بیان شده که نظام حکومت ایران امروزه برخلاف قانون اساسی است ، و اصول مشروطیت از بین رفته و بنا براین فاقد پایگاه قانونی است و این مطلب تازه‌ای نیست که ما بیان کرده باشیم . از اول که در این مبارزات وارد شده‌ایم همیشه گفته‌ایم که شاه وقتی موضعش قانونی است که برطبق قانون اساسی سلطنت بکند نه حکومت . و در ماده‌ی دوم هم برای اینکه هر ابهامی را رد کرده باشیم تصریح کرده‌ایم تا وضع بدین کیفیت باشد ما از شرکت در هر نوع حکومتی معذور خواهیم بود و بالاخره در ماده‌ی سوم اظهار شده که حکومت ایران و اساس حکومت باید برطبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی بوسیله‌ی یک رفراندوم و با مراجعه به آراء عمومی که مرجع نهائی است

معین ومعلوم بشودودراین ماده ما یک نحوحکومت خاصی را تعیین نکرده ایم وبنظربنده خود این نکته حائزاهمیت فوق العاده است زیرا که حکمیت ومرجعیت اینکا ربه ملت واگذا رشده است . من متوجه حساسیت فرصت وتکلیف ملی که بردوش داشتم بودم ومطلب راجدی تبر گرفتم وگفتم اعلیحضرت درنطقی که چندروزپیش کردید به مردم گفتید که انقلاب مردم را دریافته اید ومتوجه هستید که ملت درحال انقلاب است وشما انقلاب را درک فرموده اید . دریک وضع انقلابی بایدچاره های انقلابی کرد. گفتند، " چدبایدبکنیم؟ شما بیائیدو حکومت را دردست بگیرید وهراقدامی که لازم هست انجام بدهید. بنده با توجه به خاطراتی که ازایشان داشتم وسوابقی که شاه نسبت به جبهه ملی ونسبت به مصدق داشت ، حتی با نخست وزیران دیگری که خود انتخاب کرده بودواینکه فقط دردوسه ماه پیش آن جملـه معروف را دریک مصاحبه مطبوعاتی راجع به جبهه ملی گفته بود که " جبهه ملی ، این خائنین دست نشانده سیاستهای غربی که میخواهند ایران را تسلیم کمونیستها بکنند. " واین مایه حیرت بودکه پادشاهی چگونه عقده های خودرا بروزمیدهدوچنین مطالب متناقض وبی اساسی را برسرهم میبافد. به چه جهت ما که درتمام مدت مبارزه مان درراه استقلال طلبی وجلوگیری ازمداخله خارجیان بوده وازهرا رتباطی با آنها خودداری کرده ایم عامل دست بیگانه وعامل دست سیاستهای غربی شده ایم. برفرض چنین محالی ممکن باشد غربی ها چرا باید بخواهندکه ما بیائیم وبدستورآنها ایران را تحویل دشمن آنها بدهیم. آخراین چه عقلی است وچه منطقی آنرا قبول دارد؟ آیا ما اینقدرزرنگ بوده ایم که توانسته ایم درآن واحدهم غرب را فریب بدهیم وازپشتیبانی آنها استفاده کنیم برای اینکه ایران را تحویل کمونیستها بدهیم. این فقط بیانی است که ازیک آدم عقده دار وکینه ای نسبت به نهضت های ملی وافرادآزادیخواه برمیخیزد. دراین موقعی که بنده درمقابل این مطلب واین تکلیف قرارگرفته بودم که مسئولیت حکومت را دردست بگیرم متوجه بودم که کار اداره ی ایران با وضع انقلاب عظیمی که درمملکت جریان دارد وبا گروههای مختلفی که درحال مبارزه هستندوهرروز تظاهرات عظیم واعتصابات عظیم صورت میگیرد وبا نیروئی کدروحانیت ومخصوصا " شخص آیت الله خمینی پیدا کرده که هر روز درهمه ی خیابانها شعاربنام ایشان میدهندوشبها بنام ایشان الله اکبرمیکشند

بی آنکه با این نیرویک راه ارتباط وهمکاری وسازش پیدا کنیم غیرممکن ونامقدوراست . علاوه براین با سوابقی که ازشاه داشتیم با وجودوحضوراوهیچ اقدامی را ممکن نمیدانستم. این بودکه من بهایشان گفتم بنظربنده اولین اقدامی که دراین باره بایدبفرمائید این است که اعلیحضرت برای یک مدتی ، بنده حتی مدت را هم معلوم نکردم وحتی اسم خانواده سلطنتی را هم نبردم، ازمملکت خارج بشوید ودرغیاب اعلیحضرت شورای عالی دولتی تشکیل بشود. شاه گویا گفته است که من راجع به شورا هیچ صحبت نکردم، من دراین باره به تفصیل صحبت کردم وگفتم که درغیاب اعلیحضرت شورائی با موافقت وهمراهی وجلب نظر مقامات روحانی وازرجال ملی وموردقبول عامه باید تشکیل بشود وبعدازآن دست به اقدامات اساسی بزنیم که اصول وخلاصه آن درآن نامه ای که چندی پیش خدمتتان فرستاده شده مندرج است ازقبیل انحلال ساواک وتوقیف ومحاکمه اشخاصی که مصدراعمال غیرقانونی شده اندوآزادی زندانیان سیاسی وغیره . شاه درآن موقع بهرجهت که بود، یا حالت مزاجی اش بهاو هنوزاجازه میداد ویا ازخارج تقویت کافی میشد ویا اصلا" دعوتی که از من کرده بود صوری بودکه بگویند ایشان حاضربرای قبول مسئولیت نشده است . بمن گفت ، " نه پیشنهادهای شما هیچیک قابل قبول نیست . من ازمملکت خارج نمیتوانم بشوم ونخواهم شد. اگرمن ازایران بروم ارتش آرا منخواهدگرفت وتنها من میتوانم ارتش را آرام نگه بدارم وبهیچوجه ترک کشوراز طرف من جایزنیست . ودیگرهم من به شوری احتیاج ندارم من خودم هرکاری لازم باشد اقدام میکنم ودرموارد مختلف بااافرادی که شایسته باشندیا منفردا "ویا درهیئتی برای مسائل مملکتی مشورت میکنیم." بنده گفتم اختیار با اعلیحضرت است ودراین صورت بنده ازقبول مسئولیت معذور خواهم بود. این مذاکرات نیمساعت یا شاید کمترطول کشید وبعدازآن بنده سکوت کردم. دوباره شاه گفت ،" خوب مطلب دیگری ندارید؟" بهایشان گفتم عرض بنده همین بودکه گفتم ومجددا " عرض میکنم که اساس سلطنت ومملکت درخطراست واختیاربا خوداعلیحضرت است . بنده ازپیش شاه بیرون آمدم وفردا صبح اعلامیه ای صادرکردم که شب گذشته بهمراه رئیس سازمان امنیت خدمت اعلیحضرت رسیده وبه ایشان عرض شده که برطبق ماده ۲ اعلامیه ی پاریس جبهه ملی

با بقای شرایط موجود حاضر به شرکت در هیچ حکومتی نخواهد بود. اعلامیه ای مختصر و صریح که آنهم به نوبه ی خود تأثیر بسیار ناگواری در شاه داشت.
مدتی از این پیش آمد گذشت. در این مدت ملاقاتهائی با بنده از طرف خبرنگاری هم با و نمایندگان روزنامه های خارجی، که مرتب می آمدند و میرفتند، میشد. پس از چند روز، شاید بیست روز یا یکماه بعد از آن ملاقات، یک روز دکتر بختیار به من تلفن کرد و گفت، " مطلب خیلی مهمی است که باید با شما مشورت و صحبت بکنم." گفتم بسیار خوب. گفت، " فردا صبح اول وقت در منزل آقای مهندس جهانگیر حقشناس همدیگر را ببینیم که با رفقای دیگر هم مشورت کنیم. گفتم بسیار خوب. خود او به حقشناس تلفن میکند و افراد دیگری را هم که مناسب دیده بود دعوت میکند. تمام از افراد حزب ایران بودند و همه آنها الحمدالله زنده هستند، مهندس حقشناس بود، مهندس زیرک زاده بود، مهندس حسیبی بود و علی اردلان در جلسه ی دوم بنظرم عزالدین کاظمی پسر مرحوم سید باقرخان کاظمی هم بود. بختیار در حضور آن آقایان به من گفت، " دیروز به همان کیفیت که شما را دعوت کرده بودند بمن خبر دادند که خدمت اعلیحضرت برسم." از اینکه قبلا" با شاه ارتباط داشته و شاه در خاطرات مینویسد که بختیار قبلا" بوسیله آموزگار با من ارتباط داشت مطلقا چیزی نگفت. علاوه ی بر آن من خود خبر داشتم که بختیار با سناتور خواجه نوری و آموزگار هم مرتبط بود ولی از این ارتباطاتی که در خارج داشته کلمه ای به میان نیاورد. فقط گفت، " آمدند و مرا خدمت اعلیحضرت بردند و ایشان از من پرسیدند به چه کیفیت ممکن است که حکومت جبهه ملی تشکیل بشود؟" دکتر بختیار در این جلسه حتی یک کلام راجع به حکومت شخص خودش نگفت. او گفت، " من به ایشان گفتم شرایطی که بنده خدمتتان عرض میکنم همانهاست که در چندی پیش آقای دکتر سنجابی خدمتتان گفته است." اعلیحضرت گفتند، " مشکل عمده ایشان در آن موقع بودن من در ایران و مسافرت من بخارج بود و من با فکرهائی که کرده ام هم برای معالجاتی که احتیاج دارم و هم برای استراحت حاضر هستم که بخارج بروم و این محظور رفع شده است." ما همه خوشنود شدیم. من به ایشان گفتم و رفقا همه تأیید کردند که پس مشکل ما از طرف شاه رفع شده است، باید

مشکل ازطرف آقای خمینی را رفع بکنیم. بنظرمن برای اینکار لازم هست که بلافاصله همین امروز یا فردا من یا یکنفر یا دونفر از رفقای ما مثلا" داریوش فروهر با وجود اینکه او در آن جلسه نبود برویم پاریس و با آقای خمینی صحبت بکنیم و موافقت ایشان را هم جلب کنیم که مواجه با اعتراض و مخالفت روحانیون و تحریکات آنها نشویم و یک حکومت مورد قبول همه بر سر کار بیاید. علاوه براین به ایشان گفتم شما بوسیله‌ی همان واسطه بخواهید که شاه مرا امشب احضار بکند و شخصا" با من صحبت کند. ایشان هم قبول کردند. در مراجعت به منزل بلافاصله به داریوش فروهر تلفن کردم او به منزل من آمد. قرار گذاشته بودیم که با آقای صالح هم در این موضوع مشورت بکنیم. من و فروهر به منزل صالح رفتیم و پس از مذاکره و مشورت مصلحت دیدیم که یکی از روحانیون سرشناس هم همراه ما به پاریس بیاید. آقای صالح به آیت الله سید رضا زنجانی تلفنی مذاکره کرد و او هم قبول کرد. حالا ما انتظار داریم که شاید شب شاه را مجددا" ملاقات کنیم و فردا با آیت الله زنجانی به پاریس برویم. بعدازظهر بود که بنده به منزل برگشتم نزدیک به یکساعت بعدازظهر خبرنگار روزنامه لوموند یا خبرنگار خبرگزاری فرانسه بمن تلفن کرد و پرسید آقای دکتر سنجابی این موضوع نخست وزیری آقای دکتر بختیار چیست؟" گفتم موضوع نخست وزیری ایشان در بین نیست. مذاکره‌ای با جبهه‌ی ملی شده و فعلا" هم تصمیمی بطور قطع گرفته نشده است. اگر مطلبی باشد بعدا" به شما خبر میدهم. دوساعت بعد همان شخص دوباره بمن تلفن کرد و گفت، " آقا چه میفرمائید خبر نخست وزیری بختیار منتشر شده و همه‌ی خبرگزاری ها نقل کرده اند." بنده فورا" تلفن به بختیار کردم و گفتم خبرگزاری فرانسه خبر از نخست وزیری شما میدهد. گفت، " خوب چه اشکالی دارد؟" گفتم اشکال مطلب بر سر این نیست که شما باشید یا نباشید - اشکال بر این است تا زمانی که زمینه را فراهم نکرده ایم چنین کاری به منزله خودکشی ما خواهد بود. گفت، " فردا صبح من باز به منزل حقشناس می‌آیم و با رفقا صحبت میکنم." فردا صبح مجددا" درمنزل آقای جهانگیر حقشناس جمع شدیم و من جریان امر را مطرح کردم. بلافاصله از طرف هر سه چهار نفر رفقائی که آنجا بودند متفقا" به ایشان حمله و اعتراض شد و او گفت، " بله من قبول مسئولیت کرده ام و اشکالی در این کار نمی بینم." مخصوصا" حقشناس فوق العاده منظم و مستدل صحبت کرد و به او گفت، " آقا جان

اینکاری که‌تومیکنی نابودکردن تمام زحمات ما است ، نابودکردن تمام سابقه‌ی جبهه ملی است ورسوا کردن همه‌ی مبارزات ما . زیرک زاده درمقابل اوبلند شدوسرپا ایستاد وبا دست اشاره کردوگفت " اول خودت را رسوا میکنی وبعدهمه‌ی ما را ." بختیار وقتی دید همه‌ی رفقا که‌آنجا بودند بالاتفاق نظرا ورا ردکردند وگفتند حرفی را که‌شما دیروززدید با آنچه امروز میگوئید منافات دارد عصبانی وسرخ شد وازدربیرون رفت ودررا بهم کوبید وگفت ،" من تصمیم خودم را گرفته‌ام وکاری است که‌میکنم وشما هم هرچه دلتان میخواهد بکنید ." این بی کم وزیاد جریان واقع امربود . آقای دکتربختیار درکتاب خود نوشته‌است : من به فلان کس گفتم چون شما مسن ترهستید بیائید قبول کنید .

س - منظورتان کتاب یکرنگی است ؟

ج - بله درهمان کتاب به‌اصطلاح یکرنگی.یا اینکه میگوید : من روزاول درباره نخست وزیری خودصحبت کردم . این مطلقا دروغ است وجریان واقعی همان بودکه‌گفتم وشهودآن هم الان درایران وشایدهم بعضی ازآنها درخارج باشندومیتوانید ازآنها تحقیق کنید .

چون متوجه زیان وضررعمل دکتربختیار برای مبارزهٔ جبهه ومبارزه‌ملیون ایران بطور کلی بودم ومیدیدم بلافاصله جدائی واختلاف وافتراق بین ما ودیگرمبارزان درخواهد گرفت وآقای خمینی وهمه‌ی روحانیون باآن مخالفت خواهندکردواميدموفقیتی برای آن نیست شورای جبهه‌ملی را برای روزبعددعوت کردیم . درست یکروز بعددرظرف ۲۴ ساعت تمام اعضای شورای جبهه‌ملی به‌استثنای دکتربختیار درمنزل من تشکیل جلسه‌ی فوق العاده دادندوهمه‌درآن شرکت داشتند . دکترآذربود ، امیرعلائی بود ، حقشناس بود ، فروهربود ، حسیبی بود ، زیرک زاده بود ، دکتراحمدمدنی بود ، ابوالفضل قاسمی بود ودیگران . وبه اتفاق آرا شایدمنهای یک رأی حکم‌به‌اخراج ایشان دادند وطردش را بوسیله اعلامیه اعلام کردیم . ازآن پس‌جریان تشکیل حکومت بختیار پیش‌آمد اومدعی شده‌بود هفت هشت یا ده‌نفر ازاعضای شورای جبهه‌ملی درکابینه‌اش واردخواهند شدونیزاظهارا میدکرده بودکه‌مهندس بازرگان ودوستان او بااوهمکاری خواهندکرد . ولی حتی یک نفر ازافرادسرشناس ملیون حاضر همکاری بااونشد . ازآن تاریخ ببعداو هیچگونه ملاقاتی با رفقای جبهه‌ملی اش وبا ما نداشت تاحکومتش باآن زبونی ورسوائی

ساقط شد. ولی درآن مدت با بازرگان و با بهشتی و با افراد دیگری از آنها مشغول صحبت وگفتگو وحتی حاضرشده بودکه خودا و به پاریس برود و با آقای خمینی مذاکره وملاقات بکند. ظاهرا " بطوریکه گفته شده است خمینی هم اول وعده ملاقاتی به او میدهد و آن زمینه را گویا آقای بازرگان و بهشتی برای او تهیه دیده بودند. چنانکه بخاطردارم در ابتدای کار بختیار را وطنپرست و قابل اعتماد معرفی کرده بودند ولی بعد آقای خمینی متوجه جریان شد وحکومت بختیار را تحریم کردو گفت ....

س - که باید اول استعفا بدهد و بعد بیاید.

ج - بله که باید اول استعفا بدهد و بعد بیاید. دکتر بختیار در ابتدای کار امر را ساده و آسان میدید وتصور میکرد که میتواند در میان اعضاء جبهه ملی و ملیون مبارز دوستان ورفقائی پیدا کند و میتواند بخش بزرگی از روحانیت را هم با خودش همراه سازد. حتی اعلام داشته بودکه ۹۰ درصد از روحانیون در باطن دل با او همراه هستند ولی مراجع بزرگ همه او را مردود شناختند وادعای بی اساس او را تکذیب کردند و در روزنامه های آنوقت منعکس شد. در پی تشکیل کابینه ناقص و ناتمام او ودرهمان ایام بود که از طرف یکنفر از اعضای سفارت آمریکا تقاضای ملاقات با من شد و این اولین باری بود که در تمام این مدت دوساله مبارزات انقلابی ایران سفارت آمریکا میخواست با من ملاقات کند. منهم وقت ملاقاتی دادم و یک نفرشب آمدو با من ملاقات کرد. اگر اشتباه نکنم او همان کسی است که این کتاب " دردرون انقلاب ایران "Inside the Iranian Rev." را نوشته است یعنی آقای استامپل . واگر این تشخیص من درست باشد نکته جالبی در اینجا هست . او درکتابش شاید بیش از پنجاه بار اسم از من برده ولی درفهرست اسامی آخر کتاب حتی از ذکرنام من هم خودداری کرده است . حالا بگذریم از اینکه درجاهائی هم که اسم از من برده مرا متمکن وسرمایه دار و محافظه کار معرفی کرده است . هدف از ملاقات وصحبتی که با من داشت این بودکه ما از دکتر بختیار پشتیبانی وحمایت بکنیم. من به او گفتم که بختیار در این کار موفق نخواهد شد وقبول چنین مسئولیتی یک امر بسیار خطائی بوده است . اگرشما این فکرراکرده اید اشتباه بوده اگرسازمان امنیت منشاء آن بوده و به شاه

معرفی کرده خطا کرده واگریک دولت دوست ومتحد شما منشاء این فکربوده وآنرا تلقین کرده با زاشتباه بوده است . حکومت بختیار درآرام کردن اوضاع وجلوگیری ازانقلاب موفق نخواهدشد وبلکه وضع راوخیم تروبدترخواهدکرد وانتظاراینکه ما بتوانیم نسبت به او همکاری وهمراهی داشته ویاحتی سکوت اختیار بکنیم نداشته باشید . بنده به این ترتیب به او جواب رددادم . حالا که میگویند اسنادسفارت آمریکا تماما " منتشرشده شما میتوانید واقعا " دراین موضوع تحقیق بکنیدکه آیا من درتمام آن مدت هیچ ارتباطی با آنها داشته ام . میخواهم این نکته را هم اضافه کنم که حتی یکبار هم سالیوان را ندیدم . بنده که در جریان مدت انقلاب ودرایران لااقل بعنوان شخص دوم بعدازخمینی درمبارزات شناخته شده بودم ، آنها دراین مقام برنیامدند که بدانند حرف ما چیست وپرسشی بکنند وحتی در مدت دوماهی که من وزیرخارجه حکومت موقت انقلابی بودم وسمت وزارت خارجه ی من ایجاب میکردکه سفرا به دیدن من بیایندوکارهایشان را با من درمیان بگذارند ، درتمام آن مدت حتی یکبارهم سالیوان سفیرآمریکا بدیدن من نیامد گاهگاهی که من به نخست وزیری میرفتم میدیدم که خودسالیوان یا یکنفرازنمایندگان سفارت با آقای مهندس بازرگان وامیرانتظام مستقیما " مشغول مذاکره وصحبت هستند . این واقعیتی است که باید در تاریخ این مسائل ضبط شود . درهمین ایام که خمینی حکومت بختیار را نپذیرفته ومبارزه علیه اوراا علام کرده بود سیدجلال تهرانی را که به سمت رئیس شورای سلطنتی انتخاب شده بود بعنوان این عمل روانه پاریس کردند که با آقای خمینی ملاقات بکنند . سیدجلال تهرانی راکسانیکه با سوابق رجال ایران آشنائی دارندبخوبی می شناختند که با چه مرکز سیاسی وچه دولت خارجی مرتبط بوده واز چه راهی به سنای ایران وارد شده که حالا عنوان رئیس شورای سلطنت یعنی تقریبا " مقام شاه را پیدا کرده ومیخواهد با آقای خمینی راجع به ترتیب حکومت ایران مذاکره کند .

درهمین روزها بعضی ازروحانیون درجه اول ازطرف آقای خمینی متناوبا " با من ملاقات میکردندوآنها سه نفرآقایان بهشتی ومطهری ومنتظری بودند . مذاکرات آنها با من براین اساس بود که من عضویت شورای انقلاب راکه درشرف تشکیل بود قبول کنم وحتی چون بر اساس مذاکرات درپاریس برآنها معلوم شده بودکه ازطرف آقای خمینی وآنها با بازرگان

تا مزدنخست وزیری حکومت موقت است به من تلویحا " پیشنهاد کردند که ریاست شورای را عهده دار بشوم.

س - شورای انقلاب؟

ج - شورای انقلاب. ومن به آنها جواب دادم چون با اصل ایجاد شورای انقلاب مخالف هستم، عضویت در آن را هم نمیتوانم قبول کنم. از من پرسیدند چرا با ایجاد شوری مخالف هستم؟ گفتم به دلیل اینکه ما انقلاب را به پایان رسانده ایم، انقلاب پیش رفته وپیروز شده وحالا باید یک حکومت انقلابی برسرکار آید که بتواند با قدرت برنامه های انقلاب را عملی بکند. یک حکومت انقلابی ویک شورای انقلابی دو مؤسسه درمقابل یکدیگر میشوند وهمدیگر را خنثی میکنند، یا شوری تسلیم حکومت میشود ویا به صورت حکومتی درحکومت درمیآید واین خود مقدمه ی آنارشی وهرج ومرج خواهد شد. به عبارت دیگر تشکیل شورای انقلاب را عمل ضدانقلابی میدانم وبنابراین درچنین مؤسسه ای شرکت نمیکنم.

س - آقای بختیار هنوز درآنموقع نخست وزیر بودند؟

ج - بله هنوز نخست وزیر بود وخمینی هم نیامده بود. اتفاقا " این نکته را بعدا " بهشتی دریکی از جلسات اولیه مجلس شورای اسلامی که با حضور ایشان به عنوان رئیس دیوان کشور تشکیل شده بود برای نمایندگان بیان کرده وگفته بود، " کسی که از روز اول مخالف با شورای انقلاب بود وبما تذکر داد وقبول عضویت آن نکرد دکتر سنجابی بود وشاید هم حق با او بود. " این مطلبی است که بنده از خود ایشان نشنیدم ولی از بعضی از نمایندگان که درآن جلسه بودند واز قول او حکایت کردند شنیدم. حالا از آن سه نفر هم بهشتی وهم مطهری کشته شده اند ولی منتظری حیات دارد وهست.

دراین ایام که واپسین روزهای نظام ازهم گسیخته ی پادشاهی بود مراجعات به من فوق العاده زیاد بود. ازجمله نمایندگان مجلس که دچار ناراحتی وبلاتکلیفی وسردرگمی شده بودند مراجعه میکردند. درمرحله ی اول تنها نمایندگان اقلیت تازه به وجود آمده میآمدند. آنها قریب چهارده نفر بودند که گاهی تنها وتنها وگاهی با هم می آمدند.

از جمله وقتی آقای خمینی اعلامیه‌ای صادر کرده بود که نمایندگان استعفا بدهند، آنها نظر مرا خواستند که آیا استعفا بدهند یا خیر؟ من به آنها گفتم استعفا ندهید تا مجلس هست باقی بمانید شاید وجود شما برای پیشرفت آمال مردم مفید باشد. بعدا از آنها عده‌ای از نمایندگان اکثریت هم با من ملاقات کردند. از جمله یکی از آنها آقای دکتر سعید رئیس مجلس بود و یکی هم نایب رئیس مجلس.

س ـ ریاضی رئیس مجلس نبود؟

ج ـ نخیر ریاضی رفته بود.

س ـ بعد مجددا" به ایران برگشته بود در زمان انقلاب؟

ج ـ به هر حال ریاضی آنوقت ریاست مجلس را نداشت. دکتر سعید رئیس بود و یک نفر دیگر که اسمش اکنون بخاطرم نیست نایب رئیس او بود آمدند و با من ملاقات و از من کسب تکلیف کردند که چکار باید بکنند و این در موقعی بود که حکومت بختیار تشکیل شده بود.

س ـ و بختیار ... خواهد که از اینها رأی اعتماد بگیرد.

ج ـ من ... گفتم: آقایان درست است که ملت ایران شما را نماینده‌ی خود نمیداند و این مجلس نماینده مردم نیست اما شما به هر حال در کرسی و در مقام نمایندگی مردم ایران هستید. بسا اتفاق افتاده که نمایندگان دیگری که همین موقعیت و موضع شما را داشته‌اند در مواقع حیاتی اقدامات برطبق خواسته‌های ملت کرده و مردم نیز با عمل آنها موافقت داشته و از آنها اظهار خرسندی و قدردانی کرده‌اند. مثلا" مثل انتخاب دکتر مصدق و همکاری با دکتر مصدق وغیره. شما الان در مجلس هستید هم برای رفع غائله‌ی مملکت و خدمت به ملت و هم برای رفع هرنوع اتهامی از خودتان میتوانید یک اقدام مؤثری بکنید و آن اینست که چند نفر از شما جرأت بکنند و طرحی بقید سه فوریت به مجلس بدهد که چون مسلم و معلوم شده که حکومت دکتر بختیار از عهده‌ی حل مشکلات کنونی ایران برنمی‌آید و وجود و حضور ایشان مانع حل مسئله‌ی ایران بطور مسالمت آمیز است بنا براین پیشنهاد میکنیم که نسبت به بقای حکومت ایشان تجدید رأی بشود. و در رأی گیری رأی عدم اعتماد به ایشان بدهید که مجبور به استعفا بشود. آنوقت است که راه باز میشود برای اینکه شخص صالحی که مورد

توافق آقای خمینی هم باشد انتخاب بکنید. رئیس مجلس به من وعده داد که اگر آقای خمینی با این ترتیب موافق باشد آنها هم عمل کنند. این از جمله‌ی وقایع ومطالبی است که تاکنون در تاریخ انقلاب اخیر ایران علنی نشده است. روزی که آقای خمینی وارد تهران شد ما به استقبال ایشان به فرودگاه رفتیم. در تالار فرودگاه در قسمت اول آقایان روحانیون صف بسته بودند وبعد از آنها بنده و مهندس بازرگان و ملیون دیگری که با ما بودند ایستاده و منتظر بودیم. طیاره آقای خمینی وارد شد. بعد از چند دقیقه ایشان و همراهانشان بر سر پله‌های تالار فرودگاه نمایان شدند. مردم برایشان دست زدند والله اکبر گفتند. ایشان هم بر سر همان پله‌ها سخنرانی مختصری ایراد کردند. داریوش فروهر در کنار او ایستاده و متوجه من بود. فراموش کرده بودم که قبلا" توضیح بدهم بعد از جریان بر سر کار آمدن حکومت دکتر بختیار، فروهر به نمایندگی از طرف جبهه ملی به پاریس رفت تا گزارش امور را به اطلاع ایشان برساند و با آقای خمینی در تماس باشد. در حینی که آقای خمینی سخنرانی میکرد فروهر از جمع همراهان او جدا شد واز داخل مستقبلین به سرعت و مستقیما " به جانب من آمد و در گوش من آهسته گفت،" پیامی از طرف آقا دارم که باید به قره باغی برسانم و از این جهت از خدمتتان مرخص میشوم وبعد زیارتتان میکنم." فروهر رفت. آقای خمینی هم رفتند وسوار هلی کوپتر شدند.

س - هلی کوپتری که آقای ربیعی فرمانده نیروی هوائی فرستاده بود؟ هلی کوپتر نظامی درهرحال.

ج - بله با هلی کوپتر نظامی ایشان به بهشت زهرا رفتند.

س - اول سوار روانت شدند، فیلمش هست، بعد از نقطه‌ای که دقیقا " من یادم نیست از کجا هست از آنجا سوار هلی کوپتر شدند و به بهشت زهرا رفتند.

ج - علت اینکه این قسمت را نمیتوانم توضیح بدهم این است که از فرودگاه که بیرون آمدیم من مستقیما " بمنزل برگشتم.

س - ا. " جمیعت اینقدر زیاد بود.

ج - بله جمعیت هم آنقدر عظیم بود که با اتوموبیل رفتن غیرممکن بود و بنده از فرودگاه

بمنزل برگشتم وآقای خمینی با اتوموبیل وبعدبا هلی کوپتررفتند به بهشت زهرا . روزصبح بعدبه ملاقات آقای خمینی رفتم که به علت ازدحام جمعیت موفق به دیدارایشان نشدم . شب آن روزیا من تلفن کردم یا آنها تلفن کردند درست بخاطرندارم . به نظرم این قرارتلفونی فوری برای دلجوئی ازپیش آمدصبح بودکه من نتوانستم ایشان را ببینیم ودرمیان انبوه جمعیت ماندم . شب دیرهنگام بودکه من به محل اقامت ایشان درمدرسه ی علوی رفتم . نگرانیهائی ازمقاومت ویاکودتای نظامیان احساس میشد . ملاقات کنندگان وپیرامونیان آقایان رفته بودند یادراتاقهای دیگربودند . درخدمت ایشان فقط سیداحمدآقا فرزندشان بودومن به ایشان گفتم که آقا تبریک میگویم انقلاب پیروزشده وحل مشکل بختیاربزودی صورت میگیرد . برای ازمیان برداشتن این باقیمانده رژیم به دوترتیب ممکن است عمل کرد : یکی با درگیری نظامی ومسلحانه ودیگرازطریق عادی وقانونی موجود . بنظربنده درگیری مسلحانه به این صورت که مردم بریزند به خیابانها ومغازه ها وبانکها راآتش بزنند وبه سربازخانه ها وسازمانهای دولتی حمله کنند ، علاوه براینکه ممکن است با مقاومت واکنش ارتش روبروبشود موجب کشتاروخونریزی وخرابی زیادخواهدشد بنابراین اگربشود یک راه مسالمت آمیز و قانونی پیداکرد خیلی مفیدتروموثرترخواهدبود . آقا گفتند ، " به چه ترتیب ؟ " من جریان مذاکره با رئیس مجلس وقول وقراری که آنها داده بودندبا ایشان درمیان گذاشتم وگفتم که آنها قول داده اند درصورت موافقت شما با دادن رأی عدم اعتمادحکومت بختیار راساقط کنندورأی تمایل به کسی بدهند که موردنظرشما باشد . گفتگوی آن شب درزمانی بودکه بختیارهنوزبرسرکاراست وآقای خمینی هم هنوزبازرگان رامعین نکرده بود . آقای خمینی شکفته وخوشنودشد . گفت بسیارعمل خوبی است من هم با این ترتیب موافق هستم .

س - ولی قبلا" مجلس رأی اعتمادبه آقای بختیارداده بود .

ج - بله داده بودوحالا فکرما این بودکه دریک جلسه ی فوق العاده به ترتیبی که گفته شد تجدیدرأی بکنند وایشان رابا دادن رأی عدم اعتمادساقط بکنند . گفتم پس اجازه میفرمائید من دراین موضوع باآقایان صحبت کنم . گفت ، " فوری بکنید " . نکته

جالب توجه اینست که پس از حرفهای من وموافقت آقای خمینی سید احمد آقا گفت، "آقا نمایندگان مجلس اگر اینکار را بکنند درمقابل انتظار و توقع همراهی و مرحمت از شما دارند." آقا گفت، "درا سلام توبه تادم آخرجایز است و این عمل را اگر بکنند بمنزله ی توبه ی آنها خواهد بود." خدا شاهد است این عین کلامی بود که خمینی گفت. وبمن اجازه داد که کار را دنبال کنم. من به منزل که رسیدم بلافاصله به دکتر سعید رئیس مجلس تلفن کردم. او درجواب من قدری تمجمج کرد. بعد گفت، "میتوانید ملاقاتی برای من از آقا بگیرید که من خودم ایشان را ببینم؟" به منزل آقای خمینی تلفن کردم ایشان جواب دادند من او را نمی پذیرم ولی او بیاید منزل شما ومن نیز نماینده ای از طرف خودم میفرستم که با او مذاکره کند واطمینان حاصل نماید. من دوباره به دکتر سعید تلفن کردم وا وقبول کرد که فردا شب بمنزل من بیاید وآقای خمینی هم یکنفر نماینده بفرستد. فردا شب ا وسرساعت آمد ونماینده آقای خمینی هم که آقای اردبیلی رئیس فعلی دیوان کشور بود رسیدند. درآنجا من جریان مذاکرات وقرارهای گذشته را دوباره درحضور رئیس مجلس واردبیلی مطرح کردم. اردبیلی نیز این عمل را از جانب آقای خمینی تأیید وتشویق کردوگفت، "این خدمتی است که شما به مملکت وبه خودتان میکنید و اینکار را بکنید." ولی درصبح آن روز یک قرار اتحاد واتفاقی درمجلس ودرمیان افسران به پشتیبانی از بختیار صورت گرفته بود. حالا بنا برا شراقدامات هایزر بوده، بنا بر اقدامات خود افسرها بوده یا تأکید وسفارش شاه درست نمیدانم. افسران فرماندهٔ سازمانهای اصلی ارتش بیعتی با بختیار کرده بودند نمایندگان هم دریک جلسه خصوصی قول پشتیبانی محکم به او داده بودند. رئیس مجلس درجواب من وآقای اردبیلی اظهار عجز کرد وگفت ارتشی ها مجلس را مرعوب کرده اند وآن ترتیبی را که قبلا" درخدمت فلان کس صحبت کرده ایم ممکن است درمجلس پیشرفت نکند. آقای اردبیلی اول با بیان تحبیب وبعد بصورت تهدید به او گفت، "اینکار را اگر شما بکنید خودتان را از خطر ومخمصه نجات میدهید واگر نکنید زیانش به سختی عاید خودشما خواهد شد واین را من از طرف آقا به شما میگویم." رئیس مجلس قول داد که فردا درمجلس اقدام بکند ولی یا نخواست ویا از

عهده برنیامدو به تفره و تعلل گذراندند. بعداً" بنده شنیدم وشاید دریک کتابی هم خواندم که او این موضوع را درمیان نمایندگان مطرح کرده بود ولی برا ثر اقداماتی که درمیان افسرها شده وفشارهائیکه برنمایندگان وارد آمده بودعملش بی نتیجه ماند.
تا اینکه هجوم مردم به خیابانها شدت و اوج گرفت وروزبروز دکانها میسوخت، بانکها میسوخت، سینماها و مؤسسات تجارتی بزرگ میسوخت وکم کم مردم کلانتریها را به تصرف آوردند وبطرف سربازخانه ها حمله ورشدند وسرانجام امراء ارتش ناچارشدند که بیطرفی یعنی درواقع تسلیم ارتش را اعلام کنند.
دراینجا مطلبی هست که تذکروتوجه به آن لازم است و آن اینست که قریب یکماه بود افسر عالیرتبه ای با درجه ی سپهبدی یا بالاتر، ازطرف آمریکا بنام ژنرال هایزر به ایران آمده بود.
س - معاون فرمانده پیمان ناتو ؟
ج - بله . و این یک انتخاب بسیارنا شایست ودرعین حال دوپهلوبود انتخابی که از یکطرف بوسیله برژنسکی ودار ودسته او مأموریتش این بودکه یک کودتای نظامی درایران ترتیب بدهد وازطرف دیگر بوسیله وانس وزیرخارجه وخودکارتررئیس جمهوری آمریکا دستورداشت که حکومت بختیار را بوسیله ی نظامی ها تقویت بکند وازبروز کودتا علیه او جلوگیری به عمل آورد. این مأموریت دوپهلو از طرفی واختلاف هایزربا سالیوان سفیر آمریکا ازطرف دیگر سردرگمی ودرماندگی عجیبی درمیان افسران ارتش ومجلسیان وحکومت بختیار که همه چشم به آمریکا دوخته بودند بوجودآورده بود. ازطرف دیگر همین ژنرال آمریکائی با تعلیماتی که از مقامات مربوطه خودداشت با بعضی ازعناصرروحانیت وغیرروحانی انقلاب وارد ارتباط شده بود. برحسب اطلاعاتی که من داشتم وبعدهم تأیید شد اومکرربا افرادی مانندمهندس بازرگان وناصرمیناچی وبهشتی ملاقات میکرد. همین آقایان ازطرف دیگربا سالیوان ومأمورین سفارت آمریکا که نظرهای متفاوتی با هایزر داشتند درارتباط بودند. تمام این ارتباطات شواهدغیرقابل انکاری ازمداخلات غیرقانونی وجاهلانه ی آمریکائیان درامورداخلی ایران وارتباط مستمربعضی ازعناصر

انقلاب با آنها است .

امرای ارتش ایران هم از مقام واحدی اطاعت نمیکردند، با تجزیه وتقسیمی که شاه در ارتش بوجود آورده بود . نیروی هوائی دستگاهی برای خودش بود، نیروی زمینی دستگاه دیگری، گارد سلطنتی دستگاه دیگری بود، نیروی دریائی هم دستگاه دیگری وهمه آنها هم در این انقلاب عظیم ملت بحالت حیرت زدگی افتاده بودند وچون درگذشته همه‌ی امراء ارتش وابسته به شخص شاه بودند با رفتن شاه آنها مانند بدن بدون سرشده بودند . در این سردرگمی وبلاتکلیفی بسیاری از آنها درمقام آن برآمدند که برای خودشان راه مفرونجاتی درسازش با آخوندها وآخوندنماها پیدا بکنند . ازجمله بعضی از آنها مانندقره‌باغی و دیگران با مهندس بازرگان ونا صرمیناچی وبهشتی مرتبط شدند . درتمام این جریانات بنده‌حتی یکبار نه‌با بازرگان ونه‌با بهشتی ودیگران ونه‌با هایزر وسالیوان ونه‌با بختیار دیداروروابط وملاقاتی نداشتم وحتی درجلساتی که آنها تشکیل میدادند دعوتی از من بعمل نمیامد . تا اینکه هایزر ایران را ترک کردومعلوم نشدکه این افسراحمق موردا عتماد کارتر چگونه آمدوچگونه رفت .

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاء الله صدقی
نوار شماره : ۲۶

س - آقای دکتر شما اشاره کردید وقتی آقای فروهر با آقای خمینی و همراهان ایشان به ایران آمدند به شما گفتند که یک پیغامی برای آقای قره‌باغی دارند. شما هرگز متوجه شدید که آن پیغام از کی بود و محتوی آن چه بود؟

ج - بله. بنده حتی متن آن پیغام را هم بعداً دیدم، یعنی رونوشت آن را آقای فروهر به من نشان داد. پیغامی مختصر در چند سطر تأمینی به آنها داده و خواسته شده بود که ارتش تسلیم نهضت انقلابی مردم ایران بشود و در این صورت تأمین برای آینده خودشان داشته باشند.

س - این پیام از کی بود؟

ج - از خود آقای خمینی.

س - آقای خمینی این پیام را داده بودند؟

ج - بله، نامه‌ی آقای خمینی بود به عنوان قره‌باغی.

س - که به نظامی‌ها تأمین داده بود که اگر با انقلاب همراهی کنند...

ج - بله اگر آنها با انقلاب همراهی کنند تأمین آینده را داشته باشند. در همین زمان بود که ارتش اعلام بیطرفی کرد که مفهومش در واقع تسلیم ارتش بود. امراء به ارتشیان اعلام کردند که به سربازخانه‌ها و پناهگاه‌های خودشان بروند ولی در پناهگاه‌هائی که از خودشان دفاع هم نکردند و چریکهائی که اسلحه داشتند با جمعیت انبوه مردم به

سرباز خانه‌ها حمله بردند .

س - بعد از آن برخوردی که بین گارد سلطنتی و هما فرها شد ؟

ج - بله بعد از آن برخوردی که بین گارد سلطنتی و هما فرها شد و فرمانده گارد سلطنتی به قتل رسید دیگر ارتش در واقع از هم پاشیده بود و مردم مهاجم ریختند توی سربازخانه‌ها و با آن وضع فجیع سربازخانه‌ها را غارت کردند . شاید قریب سیصد هزار اسلحه بدست افراد غیر مسئول که معلوم نیست وابسته به چه جمعیت و چه دار و دسته‌ای بودند افتاد و بلافاصله جناب دکتر بختیار هم که آن همه خودنمائی و ظاهرسازی و قدرت‌نمائی میکرد فراری و مخفی شد و بعد هما نطورکه خودش نوشته و ما نمیدانیم به چه ترتیبی بوده بوسیله پاسپورت یک دولت خارجی و با تغییر قیافه از ایران خارج میشود پاسپورت یک دولت خارجی که بر حسب احتمال کلی یا پاسپورت سفارت انگلیس بوده یا پاسپورت فرانسه .

س - شما این روزها کجا بودید آقای دکتر سنجابی ؟ همین برخورد و این چیزها که انجام شد .

ج - این روزها من غالبا " در منزل و بسیار متأسف و متحیر بودم .

س - شما تماسی در این روزهای آخر بالاخص این دو روز آخر با آقای خمینی نداشتید ؟

ج - نخیر ، من ملاقاتی که با آقای خمینی داشتم همان بود که شب دوم بعد از آمدن ایشان به تهران داشتیم و بعد از آن که ایشان آقای مهندس بازرگان را بعنوان نخست وزیر انتخاب کردند دیگر من نه ایشان و نه آقای مهندس بازرگان را ملاقات نکردم تا آنکه مهندس بازرگان داریوش فروهر را پیش من فرستاد و تقاضای همکاری کرد و گفته بود که فلان کس هر سمتی که میخواهد در دولت انتخاب بکند و وزارت خارجه را بمن تکلیف کردند . بنده هم بنا بر مصالحی قبول کردم . یکی اینکه اگر من قبول نمیکردم از همان روز اول میگفتند که دکتر سنجابی و دوستان و رفقایش حاضر به همکاری با حکومت انقلاب نشدند و از روز اول جدائی اختیار کردند . دوم اینکه عده‌ای ، از امثال همین آقای بختیار و غیره ، میگفتند فلانکس آنقدر بی ارزش بود که حتی حاضر نشدند مقامی در دولت به او بدهند . دیگر اینکه واقعا "

امیدوار بودم که بتوانیم در حکومت ائتلافی موقت دولت را به راه صحیحی ببریم ومخصوصاً " در سیاست خارجی دولت انقلابی که تازه برسرکار آمده وواجد درجه‌ی اعلای اهمیت بود بتوانیم موثر واقع شوم وترتیب صحیحی درروابط با همه کشورهای خارجی مخصوصاً " کشورهای همسایه بدهم وتجدیدنظروارزیابی مجددی درروابط ایران با همه‌ی کشورها ومخصوصاً " ابرقدرتها ودرقراردادها ومعاملاتی که با آنها داریم بعمل آوریم وبالاخره وزارت خارجه را به صورتی تصفیه بکنیم که واقعاً " نماینده‌ی یک دولت انقلابی اسلامی استقلال طلب وآزادیخواه باشد. بالاتر از همه اینها امیدوار بودیم که با اتحاد وشرکت همه‌ی نیروهای ملی درحکومت ائتلافی یک دولت نیرومند ومورد پشتیبانی روحانیت وتمام طبقات مردم تشکیل بشود که بتواند درمرحله اول با قدرت تمام نظم وامنیت برقرار سازد ودرمرحله‌ی بعدی شالوده نظام جدید را براساس دموکراسی ترتیب بدهد. پس از تعیین تقریباً " همه وزراء یکی دوبار هم دسته جمعی پیش آقای خمینی رفتیم که به ما تبریک گفت وما را در انجام وظایفمان تشویق کرد.

س - چه اشخاصی از همرزمان جبهه ملی شما درکابینه بازرگان شرکت کردند؟

ج - درکابینه بازرگان بنده وزیرخارجه بودم، آقای فروهر وزیرکار، آقای علی اردلان - وزیر دارائی وآقای دریادار احمدمدنی وزیردفاع بودند. بنظرم همین چهارنفربودیم. یکی از حوادث مهم بعداز تشکیل دولت موقت تظاهرات عظیم مردم درآرامگاه مصدق بمناسبت تجلیل از خاطره‌ی وی بود..

س - روز تولد مصدق بود، ۱۴ اسفند.

ج - بله درد ۱۴ اسفند آن تظاهرات عظیم صورت گرفت که شاید بیش از یک میلیون نفردرآن راه طولانی با هروسیله‌ای که بود خودشان را به آنجا رسانیدند که درواقع بزرگترین اجتماع بعداز انقلاب بود ولی با کمال تأسف درآن روز ضربت ناجوانمردانه زیان بخش وآزادی بربادده‌ی برجبهه ملی وبرملیون وآزادیخواهان بطورعموم واردآمد. درآن روز که همه‌ی ما برای اظهار سپاسگزاری ووفاداری واحترام نسبت به پیشوای بزرگ ملت ایران دکترمصدق آنجا رفته بودیم وهمه‌ی گروه‌ها از این لحاظ متحدومتفق بودند درآنجا برای

این مردمی که بی توجه به هیچگونه مرام ومسلک وجبهه ای شرکت کرده بودند آقای دکتر هدایت البته متین دفتری با سوء استفاده از نسبت خانوادگیش با مرحوم مصدق سخنرانی واعلام تشکیل جبهه‌ی دموکراتیک ملی کرد که این خود لطمه‌ی عظیمی به اساس جبهه ملی وبر وحدت مبارزین ملی وارد آورد و سرچشمه‌ی اختلاف وافتراق جدیدی درمیان آزادیخواهان شد. وحتی درآن سخنرانی مانند سخنرانی های پیش تلویحا " وتصریحا " حملاتی به جبهه ملی کرد.

س - ایشان قبلا" با چریکهای فدائی خلق ومجاهدین خلق توافقی کرده بود.

ج - بلی با مجاهدین وچریکها همراهی داشتند.

س - وبا یرچپی ها.

ج - بله وآیت الله طالقانی هم با آنها درارتباط وهمکاری بود وبا هم این وضعیت را ترتیب داده بودند که علی التحقیق هدف اصلی آن درهم کوبیدن جبهه ملی بود. ولی آنکه از این نفاق انگیزی استفاده برد خود آنها نبودند بلکه درست مخالفین آنها یعنی آخوندها بودند که از این افتراق وجدائی بین دسته های ملی وآزادیخواه بهره برداری کردند. این لطمه‌ی بزرگی بود ولی زیان بخش تروعلاج ناپذیرتر از آن وضع حکومت ضعیف با زرگان ووجود سازمانها ونیروهای حکومتی خارج از دولت رسمی بود. تازه دراوایل تشکیل دولت بودیم، نمیدانم درچه روزی، بنده صبح از رادیو شنیدم که شب پیش چهار نفر از افسران را تیرباران کردند.

س - درهمان پشت بام مدرسه علوی؟

ج - بله. چهار نفر که عبارت بودند از نصیری، ناجی، خسروداد ورحیمی فرماندار نظامی تهران.

س - آقای دکتر من میخواهم از شما اینجا یک سئوالی بکنم. از مصاحبه هائی که شده و صحبتهائی که آقایان مختلف کردند این طور بنظر میآید که درآن روز ۱۴ اسفند آقای طالقانی بعنوان نماینده روحانیون واردا این جریان جبهه دموکراتیک ملی شد وآن را تشویق کرد ولی درعین حال گوشی دست ایشان بقول معروف بود وطوری عمل کرد که عملا" این نفاق

بوجودآمدولی درواقع آنها هم نتوانستند ازاین قضیه بهره‌گیری کنندوعملاً" جریان بدست روحانیون افتاد. آنطوریکه معروف است آنها میخواستند که آقایان رجوی ونماینده‌ی چریکها درآنجا سخنرانی وجلب توجه‌نیروها بکنندولی مطابق گفته‌ی خودشان تمام وقتشان راآقای طالقانی گرفت وبه‌آنها درواقع فرصت سخنرانی ندادودرنتیجه کارطوری شدکه‌جبهه‌دموکراتیک ملی ازهمان اول ، معذرت میخواهم این کلمه‌را بکار میبرم ، افسارش بوسیله‌ی آقای طالقانی بدست آخوندها افتاد.

ج - بله نظرشما درنهایت امردرست است. ولی مرحوم طالقانی جزء آن آخوندهای سنتی نبود. خلاصه‌تظاهرات عظیم آن روز آغازبسیاردرخشان وپایان سرافکنده‌ای برای نیروهای ملی داشت.

بعدازآنکه من ازاعدام آن افسران خبردارشدم که‌جریان محاکمه‌ی آنها بهیچوجه معلوم نبود، آنروز ازوزارتخارجه به‌دیدن مهندس بازرگان رفتم وبااوصحبت کردم وگفتم این ترتیب محاکمه‌مخفی عمل صحیحی نیست وپرسیدم آیا شما ازاین محاکمات خبرواطلاعی دارید؟ گفت دولت بهیچوجه ازآنها خبرندارد، این کاری است که‌مستقیماً " دادگاهها وکمیته‌های انقلابی میکنند. گفتم خوب این چه‌حکومتی است که‌ما داریم ومسئول امور مملکت هستیم ولی سازمانها ونیروهای دیگری خارج ازحکومت وبدون اطلاع دولت چنین اقدامات اساسی حکومتی وقضائی وسیاسی میکنند. گفت ،" پس شما هم امروز بیائید که‌باهم برویم وملاقاتی با آقای خمینی بکنیم." چندنفر ازوزرا همان روزبا آقای بازرگان باهلی کوپتری به‌قم رفتیم وخدمت آقای خمینی رسیدیم. چهارپنج نفرازوزرا بودند.

س - آقای فروهرهم با شما بود؟

ج - درست یادم نیست به‌نظرم ایشان هم بود. با آقای خمینی صحبت کردیم که‌آقا این اعدامهای اختصاری ومخفی صحیح نیست. جمع کثیری امروزه ازنظامی ها وغیرنظامی ها گرفتارشده‌اندکه بسیاری ازآنها مستحق اعدام هستندولی بایدیک ترتیب قانونی برای

محاکمات آنها داده بشود. آقای خمینی جواب دادند، " این اشخاص متهم نیستند " این عین عبارت است " آنها مجرم هستند مجرم محاکمه نمی خواهد جرمشان ثابت است وباید حکم درباره شان اجرا بشود. " مذاکرات بی نتیجه دیگری هم صورت گرفت وبنده خیلی ناراحت شب بمنزل برگشتم ونامه ی مبسوطی دردوصفحه ی بزرگ تقریبا " به قطع روزنامه نوشتم ومأشین شده آن رافردای آنروز به پسرم سعیددادم که خدمت آقای خمینی ببرد ودرآن انقلاب ومحاکمات انقلابی را تشریح کردم وبه ایشان نوشتم که غالب اشخاص که گرفتارشده اند، مخصوصا " افرادنامی ، آنها خیانتکارومستحق اعدام ومجازاتهای سخت هستند ولی برای حفظ آبروی انقلاب وبرای اینکه بردنیا معلوم بشودکه این انقلاب عادلانه وبطریق انسانی به جرائم رسیدگی میکندوازطرف دیگر چون این محاکمات محاکمه ی یک رژیم هست وبرای اینکه خودرژیم وسیاست های جهانی مؤثر درآن موردمحاکمه قراربگیرد،باید جریان آن علنی وبا تمام شرایط آزادی دفاع و گرفتن حق وکیل وغیره باشدکه درتاریخ ثبت بشود ومثال محاکمات سران نازی را در دادگاه نورنبرگ بیان کردم که آنها همه میدانستندکه این اشخاص باید اعدام بشوندولی محاکمات آنها را به صورت علنی ترتیب دادند. این نامه را بوسیله ی پسرم خدمت ایشان فرستادم ولی متأسفانه هیچگونه ترتیب اثری به آن ندادند.

دراین روزهائی که بنده دروزارتخارجه بودم روزبروز آشفتگی عظیم وعجیب درکار دولت وحکومت ظاهرمیشد.

س - اگرلطف بفرمائیدوتجربه تان را دروزارتخارجه توضیح بفرمائید...

ج - ازجمله یکی درباره ی ارتش بود. افرادی پیدا شده بودند درداخل دولت وخارج از آن فشارمی آوردندکه باید تمام افسرانی راکه ازدرجه سرتیپ به بالاهستندبدون رسیدگی به صلاحیتشان ازخدمت اخراج کنند. بنده میدیدم ارتشی که اینهمه برای آن خرج شده و درجریان انقلاب بشدت ضربت خورده وروحیه وانضباط خودرا ازدست داده با چنین اقدامی که ناشی ازعقده ها وکینه ها ست ضعیف تروپراکنده ترخواهدشد ودیگربصورت ارتش باقی نمی ماندوحال آنکه خطراتی چه ازداخل وچه ازخارج متوجه ما ست. با همه ی تذکراتی که میدادم متأسفانه مؤثر واقع نمیشد.

س ـ درواقع آنموقع قدرت اصلی شورای انقلاب بود.

ج ـ بلی شورای انقلاب بودومسئله همین وجودشورای انقلاب بود. مهندس بازرگان ازروز اول یابایستی قبول مسئولیت نکندویا انحلال شوری را خواستاربشود.

س ـ همان موضوعی راکه شما قبلا" پیش بینی فرموده بودید عملی شده بود. حالا شورای انقلاب بودودولت.

ج ـ وچیزهای دیگرکه حالا عرض میکنم. درهمین زمان دربعضی ازولایات ایران شورشهائی رخ داد. کردستان شروع بآشوب کرد، کرگان شروع بآشوب کرد، خوزستان شروع به آشوب کرد، همه‌ی چپی های بهاصطلاح خلقی دامن زن این جریانات شدند. اشخاصی که نه کردزبان بودند که دفاع ازحقوق کردها بکنند ونه ترکمن بودندکه ادعای خودمختاری ترکمنی داشته باشند ونه عرب بودند محرک وآشوب انگیز این ماجراها شدند. درهمان روزهای اول پیروزی انقلاب جبهه ملی اعلامیه‌ای درکردکه بسیارتاریخی است. یعنی یکی اززمانهای جبهه ملی اعلامیه‌ای درویپیشنها دکرد که براساس اصول وقوانین صدرمشروطیت راجع بهانجمن های ایالتی وولایتی اختیارات محلی استانها وشهرستانها مقرراتی وضع وبه موقع اجرا گذاشته شود. متأسفانه نه تنها این مطلب موردتوجه قرارنگرفت بلکه شروع بهناسزاگوئی بهجبهه ملی شدکه میخواهدمملکت رابهتجزیه بکشاند. بااینکه خود من کردودرمسئله کردبسیاروارد وآشنا هستم ، هم کردهای شمال رامی شناسم وهم کردهای جنوب رامیشناسم وهم کردهای سایرنقاط ایران وخارج ازایران رابخوبی میشناسم میدیدم افرادی که‌کردنیستند وازکنه‌جریانات خبرندارند میخواهندحلال این مسائل بشوند. مثلا" آیت الله‌طالقانی راکه مرد بسیارمؤمن وباحسن نیتی بودولی بصیرتی نسبت بهاین مسائل نداشت واردا ین قضایا میکردند . اوباحسن نیت میرفت ولی عملش نتایج صحیحی نداشت بلکه بیشترزیان بخش بودتا مفید.

س ـ ایشان چندین باربه‌کردستان مسافرت کرد. آقای فروهر هم رفتند.

ج ـ بله . ولی کارها واقداماتی که‌فروهربعدا" میکرداززوی وطندوستی وکاردانی بود آن راا گرلازم شدبعدا" توضیح خواهم داد.

در این ایام بنده در وزارتخارجه گرفتاریهای فوق العاده زیادی داشتم. در همان روزهای اول وزارتخارجه من بودکه یا سرعرفات به تهران آمدوما از ایشان پذیرائی بسیار گرمی کردیم، عکسهای مفصلی برداشتیم وپشتیبانی نسبت به مردم فلسطین راکه واقعا " سزاوار پشتیبانی هستند اعلام کردیم، ملتی مظلوم تروآواره تر وسرگردان تر از مردم فلسطین و بالنتیجه فعلا" مردم لبنان شایددرعالم کمتروجودداشته باشد. ولی در وزارتخارجه و در بسیاری از سفارتخانه های ما درخارجه دچارمشکلات ومزاحمت هائی بودیم یعنی افرادی بدون صلاحیت وبدون سمت رسمی درکارسفارتخانه ها بخصوص درسفارت آمریکا ودرسفارت پاریس مداخلات آشوبگرانه میکردند وهمه چیزرا بهم میزدند. بنده خیلی علاقمندبودم که دولت انقلاب روش ومبانی سیاست خارجه خودرا معلوم کند. من به اصل نه شرقی ونه غربی اعتقاد کامل داشتم ولی نه به این معنی که با آنها قطع رابطه بکنیم بلکه با هردوی آنها رابطه دوستانه بدون وابستگی داشته باشیم وهمچنین ازدخالت دولت وخارج از آن پیشنهاد میشد که ما به گروه دولتهای به اصطلاح غیرمتعهد بپیوندیم ولی من نسبت به این گروه نظرخوبی نداشتم. بعدازرمان بنیانگزاران آن مثل ناصرونهروووسوکارنو این گروه از آن صورت بی تعهدی خالص خارج شده وبه تدریج درآن دونوع وابستگی نمایان شده یعنی جمعی از آنها بیشترجانبداری سیاست شرقی وجمع دیگرمتمایل به سیاست غرب شده اندوبنابراین کوشش من براین بودکه سیاست خارجی دولت انقلابی ایران راازاین گروه بندیها وتظاهرات برکناربدارم. وزیرخارجه دولت پاکستان به دیدن من آمد. من درعین آنکه نسبت به اعدام ذوالفقارعلی بوتو به عنوان وزیرخارجه ایران علنا " ابرازنارضائی ومخالفت کردم ولی به رشته های علائقی که دوملت ایران وپاکستان را به هم پیوند میدهداعتقاددا شتم وحسن پذیرائی کامل اززوزیرخارجه آن کشورکردم. ونیزمن با پیمان سنتو که هیچ تأمین وفایده ای برای کشورهای ما نداشت ودولت شوروی را بی جهت تحریک میکردجدا " مخالف ومعتقدبودم به جای آن بایدقراردادووستی وهمکاری با همه کشورهای اسلامی همسایه از ترکیه وعراق گرفته تا امارات عربی وپاکستان منعقد کنیم ومفهوم انقلاب را به این صورت دوستانه ومسالمت آمیزابرنمائیم ولی لازمه ی همه این ها وجوددولتی قوی وپابرجا

ونظم را منیت درداخل مملکت بود. سفرای کشورهای شرقی وکشورهای غربی تقریبا " هر هفته بدیدن من میآمدند. از آن میان فقط سالیوان سفیرآمریکا مستثنی بودکه به دیدن من نیامد جزروزیکه برای خداحافظی به وزارت خارجه آمدوکارهای خودرا مستقیما " با بازرگان وامیرانتظام ودکتریزدی انجام میداد. درمیان سفرا سفیرفرانسه دیپلوماتی نازنین ونماینده ی فرهنگ آن کشوربود. نظرمن براین بودکه پس ازفراغت ازجنجالهای اولیه به مطالعه قراردادها وتعهدهای سیاسی واقتصادی ونظامی ایران با کشورهای خارجی مخصوصا " ابرقدرتها بپردازیم وروابط جدیدی براساس منافع واستقلال برقرارکنیم ولی میدیدیم که خارج ازوزارت خارجه وخارج ازدولت تبلیغاتی میشودکه با عمل ونظروزارت خارجه وفق نمیدهد. ازجمله یکمرتبه درموردصدورانقلاب شروع به تبلیغ شد. که این هم آشفتگی تازه ای درخارج ازایران ودرکاروزارتخارجه بوجود آورد. علل استعفای من ازجهاتیکه اشاره شد مربوط به وزارت خارجه بود، ازجهت مداخلاتی بودکه درسفارت واشنگتن میکردند ازجهت مداخلاتی بودکه درسفارت پاریس وجاهای دیگرمیکردند وازجهت اینکه سیاست وروش خارجی دولت ما معلوم نبود ولی درواقع علت عمده استعفا وضع عمومی حکومت بود. بنده میدیدم که شورای انقلاب دولتی است مافوق دولت، میدیدم که درداخل دولت دولتهائی وجوددارد، کمیته هائی هستندکه بلااستقلال کارمیکنند. نه تنها کمیته ها ازدولت خارج هستند بلکه هرکمیته ازکمیته دیگری جدا است. دادگاههائی درمساجدوجاهای دیگری بوجودآمده اند بنام دادگاههای انقلاب که هیچگونه ارتباطی با دادگستری ندارند وهمینطور با همدیگرهم ارتباط ندارند. و احکام غیرمتجانسی صادرمیکنند. برای یک جرم واحدیک دادگاه حکم اعدام میدهد ودادگاه دیگری تبرئه میکند. دیگراینکه شهربانی بکلی فلج شده، کلانتری ها مقهور شده وکمیته های خودسرجای آنها راگرفته است. علاوه براین گروههای چریکی بوجود آمده که مسلح هستند چریکهائی که متخاصم ومخالف با یکدیگر وبعضی ازآنها یاغی نسبت به دولت بودند. بطورخلاصه آشا رهرج ومرج وآنارشی ازهرطرف بروزمیکرد ودولت ناتوان وبی برنامه ی بازرگان درآن میان دست وپا میزد.

درمسائل مربوط به‌سیاست خارجی هم رابطه‌ی عمده‌آنوقت ما با دولت آمریکا بود ولی این روابط ازمجرای وزارت خارجه انجام نمیگرفت بلکه خودآقای مهندس بازرگان ومعاونینش دکتریزدی وامیرانتظام با سفیرآمریکا سالیوان یا با نمایندگانی که ازطرف سالیوان به نخست وزیری میرفتند مسائل را موضوع بحث قرارمیدادند ووزارت خارجه ازجریان آن اطلاع نداشت. این بودکه‌بنده تصمیم به‌استعفا گرفتم. درایام عیدنوروزبود وچون براثرزمین خوردگی یکی ازمهره‌های پشتم ترک برداشته وبه‌سختی رنجوربودم به‌بیمارستان رفتم وشفاها " به‌آقای بازرگان هم اعلام کناره‌گیری کردم. دربیمارستان بودم کــــه آقای هاشمی رفسنجانی به‌دیدن من آمدواحوالپرسی کرد. بعدازطرف آقای خمینی پرسیــد که چرا میخواهم ازوزارت خارجه کناربگیرم وچه‌ناراحتی دارم. بنده همه‌ی مسائــل را به‌ایشان گفتم چه‌مشکلاتی که‌درکاروزارت خارجه بودوچه‌مشکلاتی که‌ازلحاظ اداره‌ی کلــی مملکت ودولت وجودداشت وتوضیح دادم تمام عملیاتی که‌به‌نام انقلاب میشود ضدانقلابــی است، حکومت انقلاب اگرواقعا " حکومت است باید قدرت داشته‌باشد، اگردرداخل حکومــت حکومتهای دیگری باشند دیگردولت وحکومت واقعی وجودندارد ولی مسئولیت همــــه‌ی خرابی ها ودرماندگیها متوجه اوخواهدبود ومن درچنین جریانی که‌مداخله واثری در آن ـ ندارم مسئولیت را هم نمیتوانم قبول کنم. ایشان ازطرف آقای خمینی ازمن خواستنــد که‌لااقل تابرگزاری رفراندوم اول مربوط به‌جمهوری اسلامی برسرکاربمانم. این را قبول کردم وماندم تاآن رفراندوم صورت گرفت ودرآن رفراندوم هم شرکت کردم. ولــــــی بلافاصله بعدازآن دراوائل اردیبهشت یاآخر فروردین بود بطورقطعی استعفــا دادم وکناره‌گرفتم، حداکثرکلا" کمترازدوماه دروزارت خارجه بودم.

س ـ شما راجع به‌ترتیب رفراندوم هیچ اعتراضی نکردید؟

ج ـ نخیر. بنده‌درباره‌ی آن اعتراضی نکردم. رفراندوم نادرستی هم نبود، تمــام طبقات مردم درآنموقع درشوروهیجان انقلاب بودند وواقعا " ازروی عقیده وایمـان در آن شرکت کردند. حالا راجع به‌کلمه ی اسلامی که‌برعنوان جمهوری اضافه شده بــــودو بعضی هاایرادواعتراض داشتند وآنرا غیردموکراتیک میدانستند این به‌نظرمن مهم نبود.

مهم آن قانون اساسی بودکه بایدبرای این جمهوری ترتیب داده‌شود. درآن زمان به عقیده‌ی بنده شرایط برای تدوین یک قانون اساسی جامع اصول دموکراسی وعاری از تعصبات مذهبی کاملا" فراهم بودواین بازیراثرسماجت ولجاجت گروههای چپ زده بودکه آقای خمینی نسبت به‌عنوان جمهوری اسلامی سرسخت ومتعصب شدند.

س - الان که‌به‌گذشته نگاه میکنید بنظرتان نمی‌آیدکه‌درآنجا لاقل بشودگفت که‌یک ناصداقتی بکاررفته‌بود به‌این معنادرواقع شانسی بمردم ندادند. آمدند بمردم گفتند به‌حکومت‌اسلامی یا آری ویانه‌بگوئید. بعدمردم به‌چیزی رأی دادندکه‌درواقع از محتوای آن اطلاعی نداشتند. وعده‌داده‌شده‌بودکه‌محتوا بعدا" به‌شماگفته میشودوبعد از آن هم همان روزآقای خمینی اعلامیه‌ای صادرکرد که‌هرکسی به‌حکومت اسلامی رأی ندهد دشمن اسلام هست وجزوکفارمحسوب میشودوصحبتهائی ازاین نوع.

ج - یعنی یک طرح فقط بمردم اعلام شدکه‌مردم به‌آن رأی موافق بدهند یا مخالف. مردم چون عموما" درجریان انقلاب ودرحالت شوروجذبه انقلابی بودند هرلفظی به‌آنها پیشنهاد میشد آن را می پذیرفتند وبه‌آن رأی میدادندواگردویاسه عنوان مطرح میشدمردم دچار تردیدمیشدند واختلافات بروزمیکرد. بنظر بنده این نکته‌دراینجا خیلی مهم نبود. مهم درقدمهای بعدی درناتوانی وناداني دولت ودرهرج ومرج ناشی ازحکومتهای درداخل حکومت بود. بعدازآنکه‌بنده استعفا دادم دریک مصاحبه مطبوعاتی که‌عده‌ی زیادی از خبرنگاران خارجي وداخلی هم شرکت‌داشتند وهنوز روزنامه ها کم وبیش‌آزاد بودند توضیح دادم که‌استعفای من علیه حکومت نیست بلکه‌علیه بی حکومتی است. واین جمله معروفی است که‌درهمان روزها گفته‌شد ودرخارج وداخل انعکاس یافت. گفتم حکومتی الان درایران وجودندارد، حالا مادرآنارشی مطلق هستیم، دادگستری ما آنارشی است، اداراتامنیتی ما یعنی شهربانی ماوپاسداری مملکت ما درهرج ومرج است. حکومت وهمه‌چیزما درهرج ومرج است وبه‌این ترتیب چیزی که‌من علیه آن هستم نه این حکومت یاآن حکومت است بلکه‌علیه بی حکومتی است. روزبعدبه‌خودآقای بازرگان هم توضیح دادم که‌من مخالفتی باشما ندارم، مخالفت من ازاین جهت است که‌شما بیچاره‌ومستاصل و

ودرگیرهستید وبا این کیفیت نمیتوانید حکومت کنید وچون نمیتوانید حکومت کنیدبهتر است کناربروید. بعدبنده درطرح مربوط به تهیه ی قانون اساسی شرکت داشتم. با اینکه دیگروزیر کابینه نبودم ولی درکمیسیونی که دردفتر دکترسحابی تشکیل میشد برای تهیه ی طرح قانون اساسی شرکت میکردم.

س- آقای دکترمن میخواهم یک سئوالی ازشما بکنم. من شنیده بودم که یک زمانی آقایان اعضای جبهه ملی که درکابینه شرکت داشتند تصمیم گرفته بودند که استعفای دسته جمعی بدهند ولی آقای خمینی تهدید کردند که استعفا بمنزله مخالفت با اسلام است. این موضوع حقیقت دارد؟

ج - اعضای جبهه ملی تنها نبودند، هیئت دولت بود. یعنی عده ای ازوزرا یکی دوبارپیش آقای خمینی رفتند واستعفاء دادند. خمینی به آنها گفته بودکه استعفای شما علیه اسلام است.

س- شماً هم جزوهمان گروه بودید؟

ج - نخیرمن درآنموقع خارج شده بودم.

س- راجع به پیش نویس قانون اساسی میگفتید.

ج - بلی بنده دراین کمیسیون شرکت داشتم ، طرحی تهیه شد وپیش آقای خمینی فرستادیم که ایشان باقلم وباخط خودشان درش هفت مورداصلاحاتی کردند.

س- بخاطردارید که آن اصلاحات چه بود؟

ج - یک نکته اش راجع به نظارت روحانیت درقوانین ومقررات بود که برطبق موازین اسلام باشد.

س- این که درقانون اساسی ۱۹۰۶ بود.

ج - بله این درقانون اساسی مشروطیت هم بود. مسائل دیگرش خیلی مهم نبودوآن طرح واقعاً " طرحی بودکه اگرآقای مهندس بازرگان وآقای دکترسحابی بدست بدست نمیکردندوخود آقای خمینی هم باخط خودشان تغییرات کوچکی درآن داده بودند همان را به رفراندوم میگذاشتند علی التحقیق مردم آن راقبول میکردند وبه آن رأی موافق میدادند.

س ـ هنوز صحبت از ولایت فقیه نبود؟

ج ـ ابدا و مطلقا. یک کلام راجع به ولایت فقیه و راجع به نظارت فقیه به عنوان رئیس و فرمانده قوا مطلقا در آن مطرح نبود. یک قانون اساسی دموکراتیک محض بود. درهمان زمان که تهیه این طرح در جریان بود و بنده هم در آن شرکت داشتم جبهه ملی کمیسیون مخصوصی تشکیل داد که این طرح را مطالعه کند و برای کمک به آن پیشنهادات متقابلی به کمیسیون بدهد.

ما در آنجا قوانین اساسی بعضی از کشورهای فدرال از آن جمله رژیم حکومتی آمریکا، رژیم آلمان، سوئیس و قوانین اساسی اطریش را گرفتیم و به دقت مطالعه کردیم. موارد را که حکومت مرکزی دخالت دارد و مسائلی که بر عهده سازمانهای محلی است از سازمانهای ایالتی و ولایتی گرفته تا سازمانهای شهری و روستائی و ترتیب تشکیل آن سازمانها را مورد بررسی قرار دادیم. قوانینی که در این باره از صدر مشروطیت ایران وجود داشت مبهم و ناقص و غالبا " ترجمه ای از قوانین خارجی و غیرمنطبق با اوضاع ایران بود. طرح بالنسبه سنجیده ای تهیه گردید و آن را برای کمیسیون مأمور تهیه قانون اساسی فرستادیم و اعلامیه مفصلی هم در آن موقع انتشار دادیم که نسبت به بعضی از مواد و عبارات طرح کمیسیون تغییرات و اصلاحاتی پیشنهاد کردیم. ولی کمیسیون هیچگونه ترتیب اثری به آن نداد و تنها ماده ای که از آن پیشنهادها مورد توجه قرار گرفت ماده مربوط به تشکیل یک دیوان عدالت اداری بود. ولی در همان وقت صحبت بر سر تأسیس مجلس مؤسسان بود. بسیاری از دسته های چپ آنهائی که در جبهه به اصطلاح دموکراتیک ملی جمع شده بودند و بسیاری از چریکها و چپ زده ها و همچنین حزب نوتأسیس جمهوری خلق مسلمان که به پشتیبانی از موضع آیت الله شریعتمداری تشکیل شده بود همهمه عظیمی درباره مجلس مؤسسان و تعداد نمایندگان آن براه انداخته بودند. بنده با مجلس مؤسسان اگر شرایط برای انتخابات صحیح آن موجود بود کاملا" موافقت داشتم ولی مشکلات ایران را که در نظر میگرفتم میدیدم ممکن هست مجلس مؤسسانی که برای آن این همه فریاد زده میشد صورتی پیدا کند که همین طرح آماده شده دموکراتیک را که آقای خمینی هم بطور اصولی

با آن موافقت کرده است بکلی دگرگون بکند. این بودکه درضمن یک سخنرانی اعلام کردم آقایانی که طرفدار مجلس مؤسسان هستید بترسید ازاینکه یک قانون اساسی ازکسا ردر آیدکه ازدیدار آن متوحش شوید. اگرهمین طرح موجودرا که ما هم ایراداتی زیادی نسبت به آن داریم به رفراندوم بگذارند وملت به آن رأی بدهد برای احتیاجات ما بسیارکافی است ونقایص آن را بعدا " درضمن عمل میتوانیم بوسیله‌ی مجالس شورای ملی که ازطرف ملت انتخاب خواهدشد رفع بکنیم.

س - یعنی نظرشما این بودکه حال که قانون اساسی پیش‌نویس آن معین ومشخص شده‌ودارای یک محتوای دموکراتیک هم هست وآقای خمینی هم به آن صحه گذاشته، همان را به‌رفراندوم بگذارند.

ج - بله نظرم این بودکه همان را به‌رفراندوم بگذارند. درهمین حیص وبیص هم جبهه ملی باشگاهی اجاره کرد، باشگاهی بسیاروسیع ودرماههای اول که‌هنوز تعدیل مال‌الاجاره نشده بود بماهی چهل هزارتومان اجاره درشش هفت‌هزارمترزمین وبیست تا سی تااتاق مرکزی معتبر ومهم دریکی ازخیابانهای اصلی تهران که سخنرانی های مرتب درآن میشدوجمعیت کثیری به آن مراجعه میکرد.

س - اسم خیابان آقای دکتر بخاطرتان هست؟

ج - بله روبروی سازمان ژاندارمری درخیابان باغشاه بود. اول خیابان باغشاه نزدیک به‌خیابان ...

س - سپه ؟

ج - نخیر. بین خیابان سپه وشاهرضا قدیم که‌حالا نمیدانم چه‌اسم هائی به‌آنها داده‌اند. درهمین موقع جمعی ازدوستان ورفقای ما به‌آقای دکترصدیقی که‌تا آن زمان درفعالیتهای جدیدجبهه ملی شرکت نداشت مراجعه کردندوبنده‌نیزبه‌ملاقات ایشان رفتم. ایشان هم شرایطی برای مراجعت خودمعین کردند که‌همه قابل قبول بود.

س - ممکن است لطف بفرمائید وآن شرایط را توضیح دهید؟

ج - بطورکلی اصل وعمده‌ی آن یک نکته بودکه رهبری جبهه‌ملی دسته‌جمعی باشد. توجه البته به‌نکته‌دارید؟

س ـ بله .

ج ـ بنده هم از این جهت مخالفتی با ایشان نداشتم. همیشه بعد از مرحوم دکتر مصدق رهبری جبهه ملی دسته جمعی بوده و بنده هم ادعائی در آن نداشتم. اگر رفقا توجهی بمن داشتند بنا بر خواسته‌ی خود آنها و برحسب جریان طبیعی پیش آمده بود. بدین ترتیب آقای دکتر صدیقی برگشتند و من فرصتی پیدا کردم که برای معالجه‌ی بیماری و درد کمر خود عازم آمریکا بشوم و در بیمارستان ماپوکلینیک تحت معالجه قرار گرفتم ولی موقعی که میخواستم به آمریکا حرکت کنم گفتگوی مجلس خبرگان مطرح شده بود مجلس مؤسسانی که در ابتدا بنا بود پانصد ششصد نفر یعنی معادل دو برابر تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی باشد یکمرتبه به سی نفر و بعد از چک و چانه زدن به ۷۰ نفر خبره و بصیر در موازین اسلامی و به عبارت دیگر آخوند تخفیف یافته بود. ظاهرا " اینهم بیشتر بر اثر تلقین و اقدام نامناسب آیت الله طالقانی بوده است بنده در جریان آن نبودم و دخالت و شرکتی در آن نداشتم. موقعی که بنده میخواستم حرکت بکنم نه از طرف جبهه ملی چون جبهه ملی نامزدی برای اینکار نداشت بلکه از جانب حزب جمهوری خلق مسلمان طرفداران آیت الله شریعتمداری مرا بعنوان نامزد این مجلس از استان کرمانشاه معرفی کردند. بنده هم نامه تشکرآمیزی به آنها نوشتم و اعلام کردم که من داوطلب این خدمت نیستم ولی اگر در غیاب من مردم مرا انتخاب کنند به وظیفه‌ی ملی خود عمل خواهم کرد. بنده به آمریکا آمدم و آنها هم مجلس به اصطلاح خبرگان خود را به هر ترتیبی که خواستند از جمعی آخوند و آخوندنما انتخاب کردند.

س ـ آقای دکتر آن پیش نویس قانون اساسی را که صحبت آن بود به رفراندوم گذاشته شود آقای خمینی با آن کار در آنموقع موافق بودند؟

ج ـ بلـه .

س ـ پس چرا گذاشته نشد؟

ج ـ جزو خطاهای نابخشودنی بازرگان بود شنیدم بازرگان گفته است، " من یکی دو خبط در مدت حکومتم کرده‌ام که بزرگترین آنها همین بوده است " . بنده در آمریکا پس از معالجه و مختصر عمل جراحی برای استراحت در منزل پسرهایم بودم که خبر آمدن شاه را به

آمریکا شنیدم بلافاصله متوجه شدم که واکنشهای بزرگی در ایران رخ خواهد داد و اختلافاتی بین ایران و آمریکا ظاهر خواهد شد. دیگر ماندن خودم را در اینجا مصلحت ندیدم. با بچه ها خداحافظی کردیم و به ایران برگشتیم. بنده وارد نیویورک که شدم قضیه گروگان گیری کارکنان سفارت آمریکا در ایران صورت گرفته بود. دو سه شبی من در نیویورک در منزل سعید زنجانی پسر آیت الله سیدرضا زنجانی و دکتر شایگان بودم که وزیر سابق دادگستری آمریکا بنام رمزی کلارک به ایران میرفت که راجع به آزادی گروگانها با آقای خمینی و دیگران ملاقات بکند و تلفنی به سعید کرد. سعید از من پرسید، " میخواهید با این شخص ملاقات کنید؟" گفتم نخیر من با ایشان ملاقات نمی کنم ولی از طرف من به ایشان بگوئید که خیال میکنم رفتن ایشان بی ثمر باشد. چندروز هم در پاریس اقامت کردیم و بعد از پاریس به ایران برگشتیم. موقعی که وارد تهران میشدیم، قریب نصف شب بود، جمعی از رفقا و هواداران جبهه ی ملی به فرودگاه آمده بودند یک عده سی چهل نفری هم از حزب اللهی را فرستاده بودند که علیه من شعار تحفه ی آمریکائی بدهند. این هم استقبال حزب جمهوری اسلامی بود از بنده. خلاصه از ابتدای کار مواجه با این اوضاع بودیم. بنده بمحض رسیدن به ایران درباره ی گروگان گیری اظهار نظر کردم و گفتم این گروگان گیری امری مخالف قانون بین المللی است و به حیثیت ایران در خارج لطمه میزند و ایران را به انزوا میکشاند و علاوه بر این اگر دولت ایران میخواست در برابر دولت آمریکا نسبت به موضوع راه دادن به شاه که البته کار ناروائی بوده واکنش نشان بدهد میتوانست از پولها و سرمایه هائی که در آمریکا دارد استفاده کند و آنها را از آنجا خارج نماید، میتوانست در باره ی فروش نفت سیاست شدیدی در پیش بگیرد و میتوانست در صورت لزوم قطع روابط سیاسی و حتی تجارتی هم بکند که هیچگونه مورد اعتراض حقوقی و بین المللی نمیتوانست قرار بگیرد و بسیار موثرتر از عمل گروگانگیری بود. از این جهت هم جبهه ملی و همه ی ملیون ایران مورد فحش و ناسزا قرار گرفتند که آنها در خط امام نیستند. زیرا معمول شده بود که دانشجویان خط امام هر روز جمعی را جلوی سفارت آمریکا ببرند و به شعار دادن وا بدارند و به ما اعتراض میکردند که چرا شما اینجا نمیآئید و تظاهر نمیکنید.

س - دراینموقع حکومت آقای بازرگان هم دیگرکارش تمام شده بود.

ج - دراینموقع حکومت آقای بازرگان هم ساقط شده بود ومجلس خبرگان هم کارخودرا تمام کرده وطرح قانون اساسی جدیداعلام شده بود. جبهه ملی درباره این طرح نشریه ای منتشر کردوبه جهاتی که لازم میدانست مخالفت خودرا با آن اعلام داشت.

س - این طرح دیگرآن پیش نویسی نبودکه شما به آن اشاره فرمودید.

ج - نخیر، بکلی عوض شد. همین قانون اساسی است که فعلا" موجوداست با ولایت فقیه ودیگر متفرعاتی که درآن می بینید.

س - اعضای آن مجلس خبرگان تاآنجائی که بخاطر شما هست چه کسانی بودند؟

ج - تقریبا" تمام آخوندبودند، بنده هیچکدامشان را نشناختم.

س - آقای بنی صدرهم بودند؟

ج - بنظرم ایشان هم بودند. بنده درآن مدت هیچ ایران نبودم ووقتی که برگشتم مجلس خبرگان کارش تمام شده بود.

بالاخره این قانون اساسی راهم به رفراندوم گذاشتند کهالبته ما درآن دیگرشرکت نکردیم ورأی ندادیم وازاین جهت اتهامات ومخالفتها وجبهه گیری های تازه علیه جبهه ملی شروع شد. هم روزنامه های چپی، فدائیان - توده ایها - پیکاری ها - خلقی ها، وهم راستی ها، جمهوری اسلامی به من ودوستان ما ورفقای ما شروع کردندبه عنوانهای جدید دادن.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : بیست و یک اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهرچیکو ـ ایالت کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۲۷

عنوان هائی که در قاموس اسلامی و ایرانی نیست . ما را به عناوین ملی گرا ولیبرال وحتی فئودال ناسزا میگفتند. بنده در یک یا دو مصاحبه مطبوعاتی که در آن زمان امکان داشت در ضمن مقالاتی گفتم ونوشتم که قریب چهارده قرن بر اسلام گذشته است در این مدت معاندین ومخالفین اسلام ، آنهائیکه در برابر اسلام ایستادگی وکارشکنی کرده اند چه در زمان حضرت رسول وچه در قرآن کریم وچه بعد از آن به عناوین واسامی خاص شناخته شده اند . آنها یا کافر هستند یا مشرک یا منافق یا ملحد یا مرتد وغیره . اینها عنوانها والقاب دشمنان و مخالفین اسلام بوده وهستند . در تاریخ اسلام هیچوقت دیده وشنیده نشده است که در برابر اسلام افرادی را وجماعاتی را به عنوان ملی گرا وبه عنوان لیبرال ویا فئودال مورد طعن و لعن قرار بدهند . علاوه براین مگر قاموس اسلامی ولغت نامه ایرانی از لغت عاری است که باید دو لفظ ودو اصطلاح خارجی را بگیرند و وسیله سرکوفت ما قرار بدهند . پیداست که این الفاظ از زرادخانه تبلیغاتی توده ایها وارباب خارجی آنها سرچشمه میگیرد وحزب اللهی ـ های ما مقلد آنها شده اند . ملی گرائی که به معنی وطندوستی است افتخار ما است .لیبرالی که به معنی آزادیخواهی است افتخار ما است وراجع به ملیت ووطن دوستی توضیح دادم که ملی گرائی استقلال طلبیانه منطبق با دین است ، منطبق با ایمان است ومفهوم اصل آزادی وحریت به معنی وسیع آن همان استقلال طلبی یک ملت است که نمیخواهد زیردست وتابع ووابسته ی یک کشور خارجی دیگری باشد واین نه تنها منافاتی با دین وایمان ندارد

بلکه اصل دین و ایمان است وهمچنین توضیح دادم که انقلاب اخیر ایران تحت دوشعار بزرگ آزادی و استقلال صورت گرفته است . اگرشما لیبرالی وملی گرائی را ردمیکنیددرواقـع مفهوم آزادی و استقلال هردورا ردکرده اید . راجع بـه فئودال هم گفتم که اگرشما بتوانیددرتمام سرتاسر ایران یک قطعه زمین ، بغیرازخانه ای که درآن سکونت دارم ـ بعنوان مالکیت برای من پیدا بکنید من تعهدمیکنم ده برابر ارزش آن را به شما بدهم .
دراینموقع انتخابات ریاست جمهوری صورت میگرفت جبهه ملی درانتخابات آن نامزدی معرفی نکرد . ولی دکتراحمدمدنی به عنوان منفرددا وطلب آن شدودرمیان گروههای ملی وآزادیخواه ازوجاهت عظیمی برخوردا ربودوجبهه ملی هم ازهرجهت اوراکمک کردو چندین ملیون رأی به نام اوخوانده شدوبعدازابوالحسن بنی صدر مقام دوم را پیدا کرد .
هرچندخودآقای مدنی وبسیاری ازمطلعین عقیده داشتندکه آراء وی خیلی بیش ازآن مقداری بودکه به نام او اعلام شده است حزب جمهوری اسلامی با انتخاب بنی صدر مخالف بودو در ـ ابتدای امرجوانی را به عنوان نامزدخودمعرفی کردکه تا آن وقت کسی اسمش را نشنیده ودر جامعه ایرانی بکلی ناشناخته بود بـه نام جلال الدین فارسی .
س ـ که میگفتندافغانی است ؟
ج ـ وبعدکشف شدافغانی الاصل است وخانواده اش تابعیت افغانی دارد . آقای خمینی هم همانطورکه با نامزدی رهبرمسلم حزب جمهوری اسلامی یعنی آقای بهشتی موافقت نکرده بودبا نامزدی جلال فارسی هم مخالفت کرد . ازآن پس حزب جمهوری اسلامی بصورت ظاهر حبیبی را معرفی کردولی کوشش وعلاقه ای درانتخاب اونشان ندادوپیدا بودکه نامزدواقعی ندارند . آقای خمینی هرچندظاهرا " هیچیک ازنامزدها را تقویت نمیکرد وخودرا بیطرف نشأن میدادولی همه میدانستندکه علاقه ونظراو به جانب آقای بنی صدراست وشبکه ی وسیع مساجد وروحانیون برای وی بکار افتادندوبا اکثریت عظیمی انتخاب شد .
وقتی آقای بنی صدر به مقام ریاست جمهوری رسیدمیبایستی بلافاصله برای تشکیل حکومت تصمیم بگیردواقدام بکندزیرا هنوزمجلس تشکیل نشده ودیگرمحل وموضوعی هم برای حفظ شورای انقلاب باقی نمانده بود . قانون اساسی جدیددراین باره اختیارات کافی بـه

رئیس جمهوردا ده بودولی ایشان سستی وغفلت ومحافظه کاری ودنباله روی نشان دادند واز حقی که قانونا " داشتند نتوانستنداستفاده کنندوآقای خمینی ایشان رادراین خط انداخت که با همان شورای انقلاب معلوم الحال همکاری کنندوتا زمانی که مجلس جدید رسما " افتتاح شود آقای بنی صدرعنوانا " ریاست شوری راهم داشته باشد.

س - رئیس شورای انقلاب وفرمانده کل قوا.

ج - بلی آقای خمینی فرماندهی کل قوا راهم که مطابق قانون اساسی جدیدمختص ایشان است به آقای بنی صدرتفویض کردند. دراین زمان انتخابات مجلس شورای ملی درجریان بود. بنده لازم دیدم که درشهرکرمانشاه بنابرتوجهی که مردم آنجا بمن داشتندودعوتهائی که از من شده بودشرکت کنم. به محض ورودبه آن شهرمواجه با مخالفت شدیدآخوندها ودستگاه دولتی ، استانداری وفرمانداری کرمانشاه شدم. مسلم بودکه دستورمخالفت از تهران به آنها رسیده است. استاندارکرمانشاه شخصی بودبنام ماکوئی که هرچه را درقدرت وامکان داشت علیه من بکاربرد ازدستگاههای اداری ودولتی چماقداران را برای برهم زدن اجتماعاتی که من درآن سخنرانی میکردم براه انداختند. همچنین امام جمعه کرمانشاه و اعوان وانصارش بکارشکنی مشغول شدند. توده ایها وفدائیان خلق هم تبلیغات ضدفئودالی وضدلیبرالی خودرا ادامه میدادند.

س - یعنی چریکهای فدائی خلق هم به کرمانشاه آمدند ودرآنجا علیه شما فعالیت کردند؟

ج- بله فعالیت میکردند. ولی مجاهدین آنجا با من مخالف نبودند درر‌أئی که گرفته شد بنده از تقریبا " هشتادهزار ریا نودهزار رر‌أی پنجاه هزار رر‌أی آوردم . به دستور استاندار پنج هزار رر‌أی آن را به عناوینی باطل کردند ودوسه صندوق را با قرائت نکردن از بین بردند. با اینکه اول صبح اعلام شدکه بنده انتخاب شده ام ولی بلافاصله همان ساعت ماکوئی استانداربکرافتادودوسه صندوق رادست زدند وباطل کردند وآراء را در حدود چهل وپنج هزار رر‌أی صورت دادند که تقریبا " درحدود چهارصدیا پانصدرر‌أی کمتر از نصف بعلاوه‌ی یک داشته باشیم. چون درقانون انتخابات پیش بینی شده بود که دردوراول هرنامزدی برای اینکه انتخاب شودباید نصف بعلاوه یک آراء را داشته باشد من باآنکه

بیش از این را داشتم ولی آنها به این کیفیت انتخابات را بی نتیجه اعلام کردند.
س ـ تمام آراء مگر چقدر بود؟
ج ـ بنظرم ۸۰٫۰۰۰ یا ۹۰٫۰۰۰ رأی .
س ـ یا ۴۵٫۰۰۰ هم که با وضع شما تأمین بود.
ج ـ شاید ۹۰٫۰۰۰ بود، درست نمیدانم. یعنی تعداد آراء را به کیفیتی حساب کردند که من قریب ۵۰۰ رأی کمتر داشته باشم . من با نفر دوم که بلافاصله بعد از من بود ۱۵٫۰۰۰ رأی اختلاف داشتم واتفاقاً " نفر دوم هم از مجاهدین بود.
س ـ اسمش یادتان هست؟
ج ـ اسم او مهندس فرشید بود که بعداً " دردرگیری با پاسداران به قتل رسید. نفر سوم از نامزدها حزب جمهوری اسلامی بودونفر چهارم هم باز یک نفر از مجاهدین بود. بدین ترتیب انتخابات کرمانشاه را متوقف کردند. درهفته بعد که میبایستی روز جمعه انتخابات را تجدید کنند یا زبنده آنجا رفتم وقرار بود که انتخابات انجام بگیرد ولی درظهر پنجشنبه عده ای درحدود صدوپنجاه تا دویست نفر از چماقداران خودرا به استانداری آوردند وبعنوان اعتراض به رأی گیری تظاهراتی براه انداختند واستانداری را بتصرف درآوردند ودربرابر آنها استاندار اعلام کرد که انتخابات کرمانشاه برای مدت نامعینی متوقف است . بدین ترتیب انتخابات آن شهر اصلا" صورت نگرفت . درهمین موقع ، که بنده با اعتراض به تهران برگشتم، پشت سرمن برادرم وپسرعمویم ودونفر از معتبرین ایل سنجابی را زندانی کردند ویک محاکمه صوری ومسخره ای علیه آنها ترتیب دادند، مردم را درشهر براه انداختند واز دهات به شهر آوردند ودرخیابانها بحرکت انداختند شعارها نوشتند وفریادها زدندو اعدام آنها را خواستار شدند. روزنامه حزب توده و مؤتلفین آنها هم درتهران پشت سرهم مقاله مینوشتند که فئودالها باید اعدام شوند. با هرکوششی بود وبه خصوص دراینجا باید سپاسگزاری کنم با کمک دفتر رئیس جمهور که خیلی همراهی کردند مخصوصا " آقای سعید زنجانی پسر آیت الله زنجانی با علما وروحانیون مؤثرقم ارتباط پیدا کردوبه هرترتیبی که بوداجرای حکم را متوقف کردند وما مهلتی پیدا کردیم که برای نجات این افراد بیگناه اقدامی بکنیم. تمام اتهاماتی که به

آنها وارد میکردند بکلی بی اساس بود. مثلاً" فرض کنید از اینکه بیست سال پیش یکنفر را کتک زده است، بیست سال پیش یکنفر نوکر را بیرون کرده است. از این جور تهمت ها و این قبیل حرفها ئی که مربوط به دوره ی زمان شاه و تمام بی اصل و اساس بود. درهمین روزها جنگ بین ایران و عراق درگرفت و عراقی ها به ناحیه غرب حمله آوردند وقصرشیرین را تصرف کردند وتا حدودسرپل زهاب آمدند ودرخوزستان هم رخنه کردند وتا نزدیکیهای خرمشهر رسیدند. بنده از این سرشکستگی که برملت ایران وارد شده وهمینطور از گرفتاری خانوادگی بسیار نا راحت و افسرده بودم. یکروز آقای سیداحمد آقا بمن تلفن وگله کرد از اینکه اورا فراموش کرده ام. بنده گفتم آقا چه فرمایشی؟ چه گله ای؟ شما آنچه را که نباید بشود درانتخابات به من نشان داد یدو همینطور درگرفتاری برادران من. گفت، " میخواهم شما را ملاقات بکنم. " گفتم تشریف بیاورید. فورا " بمنزل من آمدند وگفتندکه آقای بنی صدر به آقا گفتند و آقا فرمودند که از شما بخواهم در این موضوع جنگ ایران وعراق کمک کنید واقدام نمائید که عشایر غرب هرقدرممکن باشد برای این خدمت بسیج بشوند. گفتم این وظیفه ی ملی من است دربرابر دولتی که تجاوز به سرزمین ما کرده، یک دولت پوشالی که آلت دست سیاست خارجی است ساکت ننشینم ولواینکه با نظام موجودهم موافقتی نداشته باشم ولی با دشمن ایران وظیفه ی خودم میدانم آنچه را ازعهده ام برآید بکنم واگرلازم باشدخودمنهم به میدان جنگ بروم. ولی بنده از شما میپرسم اگرمن بروم وبه این عشایرمختلف آنجا، به مردم گوران، به مردم قلخانی به مردم کلهر، به ایل باباجانی وقبادی و ولدبگی و ایلات مختلف آنجا که اسم بردم بگویم که شما دراین بسیج عمومی با ما شرکت کنید آنها اگر از من بپرسند که برای برادران بیگناه هتچکار کرده اند، اگرمردم سنجابی این را به من بگویند من چه جوابی به آنها میتوانم بدهم. با این سرشکستگی که برای من بوجودآوردید چگونه میتوانم حرفم را بمردم بقبولانم. گفت، " موضوع برادران شما حل شده است. " فردای آن روزدوباره بمن تلفن کردوگفت، " آقای بنی صدر الان درکرمانشاه است وبه آقا تلفن کرده اندکه حضورشما آنجا لازم هست وآقا میفرمایندشما هرچه زودترحرکت کنید. بنده دیدم دیگرفشار

درموضوع آزادی برادرهایم با وعده‌ای که آنها داده‌اند تدبیمورد هست وبنابراین فــــورا " آماده حرکت شدم واز طرف دستگاه دولت دوماشین بنز ۴۵۰ برای من فرستادند که دریکی از آنها چهار پنج نفر پاسدار برای محافظت من بودند ویکی هم برای سواری خودم ودو — نفردیگرکه همراه هم بودند. دوروز بعد در کرمانشاه برادرم وپسرعموآن دونفردیگــــر را آزاد کردند وآوردند تحویل ما دادند. بنده هم شروع به دعوت افراد سرشناس وذی نفوذ وکدخداهای عشایر کردم. حالا دیگر عشایر به آن صورت قدیم نیست که ایلخانی داشتــــه باشند مثل ایلخانی کلهر ویا حاکم قدیم ایل سنجابی . اگراشخاصی درمیان مــــردم اعتباری واحترامی دارند فقط بعنوان شخصی وکدخدامنشی است نه بعنوان حاکــــم و رئیس . علاوه براین من به کدخداها وروساء تیره‌ها مراجعه کردم. تقریبا " درحــــدود ۱۵۰ نفر از طوایف مختلف بمنزل ما آمدند ومن برای آنها جنگهای گذشته را توصیــــف کردم، جنگ با روسها را ، جنگ با عثمانی ها را ، جنگ با انگلیس‌ها را ، جنگ های زمــــان نادر را ، اساطیر ملی ایران را ، واینکه یک دولت پوشالی توسری خورده‌ای مثل عــراق که هیچ قابلیتی ندارد به خود جسارت داده که به سرزمین اجدادما ونوامیس ما تجاوز کنــــد واز این قبیل حرفها . آنها به هیجان وحرکت درآمدند ودرظرف چندروز درحدود بیســــت هزار نفر داوطلب معرفی کردند. ودرمدت یک هفته‌ای که من آنجا بودم با همه‌ی تبلیغات مخالف وکارشکنی هائی که از طرف همان ماکوئی استاندار وآخوندها وخلقی ها وتوده‌ایهای آنجا میشد وعنوان میکردند که این یک بسیج فئودالی است ووارد آن نشوید. حزب تــــوده وآقای کیانوری نیز در تهران مرتبا " درروزنامه‌ها یشان علیه من وعلیه برادران من وبه اصطلاح خودشان بسیج فئودالی سم پاشی میکردند. با مراجعه‌ای که به فرمانده ارتــــش آنجا کردیم درحدود شش یا هفت هزار قبضه تفنگ تحویل ما دادند وبتدریج بمنزل مــــا فرستادند. بنده از آن افراد عشایری نماینده‌گانی با صواب دید خود آنها انتخاب کردم و آنها را به وجب صورتی به ارتش کرمانشاه معرفی کردم که سلاحها درتحویل آنها وآنها ضامن ومسئول آن سلاحها باشند. اسلحه‌ها را گرفتند وبین افراد مختلف تقسیم کردند، درحدود شش هفت هزار نفر . تا من آنجا بودم بسیج شدند وبا حضور خودمن دوهزار نفر از مــــردم سنجابی آماده حرکت به جانب جبهه‌ی جنگ شدند. از آن پس بنده به تهران برگشتم وبرادرها

وپسرعمویم که‌گرفتار شده‌بودند ومیترسیدم دوباره دردسربرایشان ایجادکنند باخودبه تهران آوردم ولی جوانهای خانواده برادرزاده‌ها ، پسرعموها ، پسردائی ها همه‌دراین بسیج شرکت‌کردند. وقتی به‌تهران برگشتم بلافاصله ازدفترآقای خمینی سیداحمدآقا به‌من تلفن کرد واز من خواست که‌بروم آقا را ملاقات کنم. روزبعد بنده‌به دیدن آقا رفتم. بسیار اظهارلطف وخوش روئی ومهربانی کردند. من جریان بسیج عشایرو کارشکنی ها وتبلیغاتی که‌علیه آن میشد به‌ایشان گزارش‌دادم وگله‌کردم که‌آقا این بسیجی راکه‌ما برای شما وبه‌امرشما تهیه‌کردیم آیا برای خدمت به‌دستگاه‌دیگروحکومت دیگری غیرازشما است ؟ پس‌چرا مطبوعات مربوط به‌حزب جمهوری اسلامی واستانداررسمی دولت به‌ما ناسزا میگویند ودرامربسیج کارشکنی میکنند. اینها افراد عادی عشایر هستندوتابع وزیردست هیچ رئیسی نیستند. افسرهای ارتش‌راهنمای امورجنگی آنها هستند وبابسته بسته به‌ارتش‌کرمانشاه میباشندوهیچ رئیس‌وسرکرده‌ای ازخودشان ندارند. آخراین اتهامات فئودالی چیست وغیرازدلسردکردن مردم چه‌نتیجه‌ای دارد؟ آقای خمینی خیلی ناراحت شدودامادش‌آقای اشراقی راصداکردوگفت ،" به‌وزارت‌کشورتلفن کن ، این چه‌حماقتی است‌که‌آنها میکنند واستانداری که‌منفصل شده چرا هنوزآنجا مانده‌است ." به‌منهم گفت ،" خودشما به‌کرمانشاه برویدوهرکاری که‌لازم میدانید بکنید". بنده متوجه بودم که‌فرمایشات ایشان ازروی تعارف است . گفتم احتیاجی بوجودبنده نیست ، آقا پشتیبانی بفرمائید آنها وظیفه‌خودشان راانجام میدهند .

درهمین ایام که‌مصائب جنگ وغوغای گروگانگیری ادامه‌داشت واختلافات بین بنی صدر وحزب جمهوری اسلامی علنی شده‌بودچندنفرازرهبران احزاب سوسیالیست اروپائی به ایران آمدند. آنهائی راکه‌بنده میشناختم آقای برونوکرایسکی صدراعظم اطریش واولاف‌پالمه نخست‌وزیر سابق سوئد بودند وهم چنین رهبر حزب سوسیالیستهای اسپانیا که‌گویا حالا رئیس دولت آن کشوراست . این چندنفربرای ایجادحسن رابطه‌وحسن تفاهم کشورهای غربی با دولت جمهوری اسلامی ونیزتلویحا " برای مذاکراتی راجع به‌گروگانها آمده‌بودند. آنها خواستارملاقات با من شدند وازطرف دفتررئیس‌جمهوربمن اطلاع داده

شدوخواهش کردند که به ملاقات آنها بروم . من آنها را درمحل اقامتشان درهتل هیلتون ملاقات کردم وبه آنها گفتیم که شما بیخودا ینجا تشریف آورده اید . درا ینجا گوشی برای شنیدن حرفهای شما وجودندارد . این حرفی بودکه عینا " به کرا یسکی گفتم .
درهمین زمان با زعرض میکنم مدتی جلوتریا عقب تر، برای اینکه تواریخ وقایع کاملا" درنظرم نیست ، یک نفرا زدوستان ما وازمرتبطین با آقایان روحانیون که مقام دولتی نسبتا " مهمی هم داشت محرمانه به دیدن من آمد وازمن خواهش کردکه اسم او را نبرم .او ازطرف آقای خمینی مأموریت داشت وبه من گفت آقا فرموده اند آیا شما حاضرهستید که ریاست دولت را قبول کنید؟ درآن موقع اختلاف بین بنی صدروحزب جمهوری اسلامی شدت یافته بود .

س- درباره تعیین نخست وزیر؟

ج - بلی برسرتعیین نخست وزیر ووزراء

س - که شما نخست وزیربنی صدربشوید؟

ج - بله که من نخست وزیربشوم . دراین تاریخ مجلس هنوز رسما " تشکیل نشده ولی در شرف افتتاح بود . سوابق رفتاری که دراین مدت با من شده ، سوابق انتخابات کرمانشاه و سوابق بسیج عشایری وغیره را بخاطرآوردم ومتحیرشدم پرسیدم که به چه ترتیب باشد؟ ازجواب مبهمی که آن رابط به من داد فهمیدم که مرا به عنوان محلل میخواهند وغرض اینست که با رئیس جمهوری دربیفتم . دیدم که چنین کاری شایسته من نیست که آلت دسته بندیهای سیاسی بشوم وبعدهم مرا بدترازبازرگان قربانی بکنند . قاطعانه معذرت خواستم . درآن روزها گفتگوی دوسه نفر دربین بود که ازجمله ازمن استمزاج کردندوردکردم .

س - شما این مطلب را با دوستان جبهه ملی هم درمیان گذاشتید؟

ج - بله ولی بدون تعیین نام واسطه .

س - نظرآنها چه بود؟

ج - آنها هم نظرمرا تأیید کردند . رویدادطبس هم تقریبا " مقارن همین اوقات صورت گرفت . دراین مدت جلسات جبهه ملی مرتبا " تشکیل میشد .

س ـ چه‌کسانی دررهبری جدیدجبهه‌ملی شرکت داشتند؟

ج ـ عرض کنم دکترصدیقی متأسفانه بازکنارگرفته‌بود.

س ـ دیگراختلاف چه‌بود؟

ج ـ یک قدری اختلافشان با بنده‌وچندنفردیگرراجع به‌تکمیل شوراومسائل تشکیلاتی جزئی بودکه‌بنده نمیخواهم واردآنها بشوم. چون بهرحال نسبت به‌دکترصدیقی احترام دارم.

س ـ آقای فروهرشرکت داشتند؟

ج ـ بله آقای فروهربودند.

س ـ آقای اردلان ؟

ج ـ بله آقای اردلان هم بودند.

س ـ آقای اردلان وزیردارائی را منظورم هست.

ج ـ بله ، آقای دکترآذروزفقای دیگرهمه‌بودند.

س ـ روزنامه‌پیام جبهه‌ملی هم منتشرمیشد؟

ج ـ روزنامه‌پیام جبهه‌ملی هم درهمین موقع شروع بانتشارکردودرجلسات وسخنرانیهای هفتگی که‌داشتیم روزبروزجمعیت زیادترمیآمد بطوریکه جمعیت ازهزاران نفرمتجاوز میشد. روزهائی که‌بنده سخنرانی میکردم یابعضی ازروزها که‌آقای دکترمدنی صحبت میکردکثرت جمعیت بحدی بود که‌خیابان وکوچه‌ی مجاوررادربرمیگرفت تااینکه یکروز ـ بناگهان درظهر روزجمعه که‌باشگاه خلوت بود آخوندهادی غفاری وجمعی ازچماقداران حزب اللهی همراهش ازنمازجمعه‌که‌بیرون میایند مردم نمازخوان راحرکت میدهندومی ـ ریزندباشگاه راغارت وتصرف میکنندوازآن تاریخ مرکزسازمان جبهه‌ی ملی درتصرف آنها افتادوهیچوقت حاضربه‌تحویل وتخلیه‌ی آن نشدند. مادرموردتصرف عدوانی شکایت به‌دادگستری بردیم. آقای آیت الله اردبیلی دادستان کل به‌نماینده‌ی ماجوابی منطبق باشرع انوروغدالت اسلامی داده‌بودیعنی چون شمامخالف حزب جمهوری اسلامی هستید نمیتوانید محل اجتماع داشته‌باشید. آقای خمینی هم‌ازاین جریان خبردارشدند واتفاقا " این بعدازآن روزی بودکه‌من ازکرمانشاه برگشتم وایشان رادیدم ومراموردتکریم و

تقدیرقراردادند. من یک نامه‌ی فتوائی خدمت ایشان نوشتم که‌درروزنامه‌ی پیام جبهه‌ملی هم چاپ شد. نوشتم که‌جبهه‌ملی برخلاف سایردسته‌های انقلابی درصدداین بر نیامدکه‌ازعمارتهای دولتی استفاده کندیاخانه‌ی کسی راضبط وغصب کندبلکه مابطور قانونی این محل راازمالک آن اجاره کردیم وماهیانه‌مبالغ گزافی می پردازیم‌وصدها هزارتومان بمصرف اثاثیه ومبل ولوازم آن رسانده‌ایم. متجاوزین حزب جمهوری اسلامی آنجاراضبط وغارت کردندودادگستری هم تاکنون به‌شکایت‌قانونی ماترتیب اثری نداده‌است. استدعا میکنم ازلحاظ شرعی فتوا بفرمائید که‌آیااین عمل قانونی است؟ آیااشخاصی که‌درآنجا هستند نمازشان درست است؟ آقاهیچ جوابی دراین باره بماندادند وتاما بودیم آن محل درتصرف غیرقانونی آنها بود وصاحبخانه هم علیه شخص من برای مال الاجاره اجرائیه صادرکرد. باآنکه فاقد محل اجتماع بودیم وچاپخانه نداشتیم وچاپخانه‌ها جرأت نمیکردند که‌انتشارات ما را علنا " چاپ کنند، باوجوداین روزنامه‌پیام‌جبهه‌ملی بطوروسیع انتشارمییافت وعجیب این بودکه روزبروز خواهان وخواستارآن اضافه‌میشدوچون مانع فروش‌آن درکیوسکها میشدند وروزنامه‌فروشها تاچاربودندکه آنها رادرزیرروزنامه‌های دیگرپنهان کنندومخفیانه بفروش برسانند. جمع قابل توجهی ازجوانان دانشجوپسرودختراوابسته به‌جبهه‌ملی داوطلب شدندکه هرروز آنها رادرچهارراهها وخیابانهای عمده‌ومحل اجتماعات بفروش برسانند ومردم نیزدر خرید آن بریکدیگرسبقت میگرفتند. بعضی‌ها چندین شماره‌ی آنرا باهم میخریدندوبین آشنایان تقسیم میکردند. بدین ترتیب انتشارآن ازصدتاصدوپنجاه‌هزارنسخه درروز تجاوزمیکردوما برای آن ازجهت کاغذ وچاپخانه درزحمت بودیم، روزبروز هم تضییقات برای انتشارآن زیادترمیشدودرادامه وتوسعه‌ی انتشارآن آقای لباسچی ازتجاررملی و آزادیخواه‌بازاربسیارکمک کردند. دراین زمان علاوه برروزنامه پیام جبهه‌ملی ما اعلامیه‌ی مشروحی ترتیب دادیم که‌به‌امضاء بنده‌دریک کتابچه‌ی بیست وچندصفحه‌ای منتشرگردید. ازشما خواهش میکنم،چون خودمن آنرادراختیارندارم، اگربتوانیداین را بدست بیاورید.دراین کتابچه‌تمام ایرادات واعتراضاتی که‌ما به‌حرکت‌جمهوری اسلامی داشتیم‌راجع به‌کمیته‌ها دادگاههای انقلاب،چریکهای‌مسلح،نقض‌آزادیهای پیش بینی شده‌در

قانون اساسی موجود، مجلس خبرگان، نقائصی که در قانون اساسی است، گروگان گیری، پایان یافتن فضاحت بار گروگان گیری وزیانی که از لحاظ مالی و از لحاظ حرمت بین المللی و منزوی ساختن در جهان متوجه ما کرده است در آن اعلامیه با شدت مورد بحث و انتقاد قرار دادیم که یکی از اسناد تاریخی ومهم آن زمان محسوب میشود.

س ــ من حدس میزنم یک نسخه از آن را دارم. من این اعلامیه را خواندم.

ج ــ اگر بتوانید یک نسخه از آن را برای بنده بفرستید خیلی ممنون میشوم.

در همین ایام اواخر سال ۱۳۵۹ بود که بمناسبت روز ملی شدن صنعت نفت بود یا بمناسبت سالروز تولد مصدق وقبل از عید نوروز قرار بود که اجتماع وتظاهرات بزرگی از ملیون وآزادیخواهان صورت بگیرد و چون برای ما امکان تبلیغ مستقیم نبود رئیس جمهور در آن روز سخنرانی کرد و اجتماع کثیری در سخنرانی حضور بهم رسانیدند.

س ــ آن اجتماع کجا بود؟

ج ــ در دانشگاه تهران بود وبیش از ۵۰۰ر۰۰۰ نفر در آن شرکت وتجلیل از خاطره ی مصدق کردند. در داخل دانشگاه جمعی از همان اوباشان مأمور شده شروع به تظاهرات علیه بنی صدر کردند. بنی صدر هم به مردم دستور داد که "آنها را خاموش کنید" وخود مردم آشوبگران را گرفتند وآوردند تحویل مأمورین انتظامی آنجا دادند که برسر آن جاروجنجال بزرگی دستگاه حزب جمهوری اسلامی علیه بنی صدر براه انداخته بجای اینکه آن افراد آشوبگر و ماجراجو را که یک عده ی سی چهل نفری هم بیشتر نبودند مورد تعقیب قرار دهند رسما " علیه بنی صدر اعلام جرم کردند و آقای اردبیلی دادستان کل آقای بنی صدر رئیس جمهور را به اتهام اذیت وآزار نسبت به آن افراد ماجراجو واخلالگر مورد تعقیب قرار داد و به دادسرا احضار کرد.

در همین زمان بمناسبت آن اعلامیه ی بنده ومخصوصا " مقالاتی که در روزنامه ی پیام جبهه منتشر میشد آقای خمینی در ضمن یکی از سخنرانی هایشان گفتند آنهائی که با نیت نسبت به قانون قصاص مخالفت میکنند مرتد فطری هستند. این قانون لایحه ای بود مفصل ودربیش از یکصد ماده که دولت برای تصویب به مجلس فرستاده بود و نویسندگان روزنامه ما آن لایحه

را موردتجزیه‌وتحلیل وانتقاد قرارداده‌بودند. ولی آقای خمینی بطورکلی جمعیت ما را مرتد یعنی برگشته‌ی از اسلام شناخت.
ما میخواستیم درروز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ به‌مناسبت یکصدمین سال تولد دکترمصدق اجتماع و تظاهرات ودرصورت امکان راه‌پیمائی بزرگی ترتیب بدهیم وبرطبق مقررات جریان را به وزارت‌کشوراطلاع دادیم ولی وزارت‌کشور جوابی به‌ما نداد. باآنکه مسئولان جبهه‌ی ملی ازاوایل خردادماه درحال نیمه‌اختفا بودندوشوری وکمیته‌مرکزی ما درمحلهای مختلف بصورت پنهانی تشکیل میگردیدوبا همه‌خطرات ومحظوراتی که‌متوجه ما بودبرتصمیم خوددربرگزاری تظاهرات راسخ بودیم. درآن روز ۲۵ خرداد جمعیت های کثیری ازهمه‌ی نقاط شهرمتوجه محل اجتماع بودندولی درسرچهارراهها ومسیرها گروههای مسلح پاسدار وچماقدارراهها را مسدود وباضرب وشتم وتیراندازی مردم را متفرق کردند ومانع از برگزاری اجتماع وتظاهرات شدند.

س - برای میتینگ با نهضت آزادی هم تماس گرفته شده‌بود؟

ج - بله با نهضت آزادی تماس داشتیم.

س - آنها موافقت کرده‌بودند که‌درآن شرکت کنند؟

ج - درواقع آنها هم تلویحا" موافقت کردندولی عملا" شرکت نکردند. مجاهدین هم قرار بوددرآن شرکت بکنند واگرآن تظاهر صورت میگرفت یکی ازبزرگترین تظاهرات بعد از انقلاب تهران میشد.

س - محل تظاهرات قراربودمیدان فردوسی باشد؟

ج - بله میدان فردوسی وپیرامون آنجا بود. که‌بعداز آنجا بطرف دانشگاه ومحل های دیگر حرکت کنند.

س - آن نطق ارتداد را شب قبل ازمیتینگ آقای خمینی کردند؟

ج - درست یادم نیست. بنظرم همان حدودها بود. درست تاریخ را متأسفانه تطبیق نمیکنم چون مدارکی الان دردسترس من نیست.

ازاین تاریخ ما متوجه شدیم واطلاع یافتیم که‌آنها درپی توقیف کردن وگرفتن ومحاکمه‌ی

ما هستند . دراین موقع اختلاف مجلس وبتی صدرهم بحد اعلا رسیده بود . چندروز قبل از ۲۵ خرداد ما خانه های خودرا ترک کردیم وبه حال اختفای مطلق افتادیم ودرحال اختفا بودیم که آقای علی اردلان ودکتروزجاوند ومسعودحجازی وعده زیادی ازفعالین ما را گرفتندوتوقیف کردندویکی ازآنها ، یکی ازبازاریهای فداکاروورفیق ما رابنام دستمالچی هم اعدام کردند . اختفای بنده ۱۴ ماه طول کشیدوبعداز۱۴ ماه بودکه من و خانمم بوسیله ی اشخاصی که پول میگیرندوترتیب فراررا فراهم میکنند توانستیم از ایران خارج بشویم . درباره ی مشقات دوران اختفا زاندمیدانم که صحبتی بکنم . درحال اختفا که بودیم شنیدیم به خانه ی ما ریختهاند شاید آنرا غارت کرده وخانه را به تصرف گرفته اند .

درهمین اواخرزمان اقامت ما درمخفی گاهها بودکه قضیه دستگیری قطب زاده پیش آمدو اتهاماتی به آیت الله شریعتمداری واردکردند ودرضمن پای جبهه ملی را هم بمیان کشیدند وگفتند سازمانی ازجبهه ی ملی بنامی که اکنون فراموش کرده ام با قطب زاده همکاری داشته است .

س ـ یعنی دارودسته ای که قراربود با آقای قطب زاده همکاری کند ؟

ج ـ بله . دارودسته ای که قراربوده با آقای قطب زاده علیه دولت اقدام وکودتا بکنند ودرمجلس هم یکی دونفرازنمایندگان گفته بودند که جبهه ملی ودکترسنجابی هم دراین کار دخالت داشته است .

س ـ یعنی شما ؟

ج ـ بلی اسم بنده را هم برده بودند ولی تمام آنها دروغ محض وعاری ازواقعیت بود . ما هیچگونه ارتباطی با قطب زاده نداشتیم وبهیچوجه ازجریان آنها هم خبردار نبودیم . فرارما ازراه کوههای سخت وپرزحمت ودردسر آرارات صورت گرفت که به ترکیه رفتیم و از ترکیه به پاریس ودرپاریس مدتی ماندیم وبعدازپاریس به آمریکا آمدیم .

س ـ خیلی ممنونم . من سئوالاتی دارم که بعدازظهرمطرح خواهم کرد .

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۲۸

س - امروز بعدازظهر با اجازه شما میخواهم به یک مقدار سئوالات متفرقه بپردازم. اولین سئوال این است که یکی از انتقادات عمده‌ای که از جبهه ملی بطور عام و از رهبران جبهه ملی بطور اخص میشود فقدان برنامه است. به این معنا که شما و هم رزمان شما همیشه با دادن شعارهای شاه باید سلطنت کند نه حکومت و انتخابات آزاد و استقرار حاکمیت ملی کفایت کردید و هرگز برنامه‌ی جامع و مشروحی برای رفع نابسامانی های اقتصادی - اجتماعی ایران ارائه ندادید. پاسخ شما به این انتقاد چیست؟

ج - عرض کنم یک مقدار این ایراد به دوره‌ی اول که زمان دکتر مصدق بود برمیگردد. چنانکه میدانید او در آغاز حکومتش اعلام کرد که برنامه‌اش اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات ندارد. ولی در کابینه دوم حکومتش با اصلاحاتی که میکرد و بخصوص بعد از آنکه اختیارات تام از مجلس گرفت شروع به اجرای برنامه های اقتصادی و اداری و وضع قوانین و مقررات و تجدید نظر در قوانین و مقررات کرد که در یک مجموعه‌ی مخصوص و مبسوطی در تاریخ مقررات و قوانین ایران وجود دارد. بهرحال در آن دوره احزاب سیاسی متفرق و پراکنده بودند که آنها هرکدام مرام و مسلک مخصوص خودشان را داشتند. حزب ایران بود، حزب پان ایرانیست بود، حزب نیروی سوم بود و یکی دو حزب کوچک دیگر. ولی در سال ۱۳۳۹ که دوره‌ی جبهه ملی دوم شروع شد و جبهه ملی دارای تشکیلات وسیعی شد و بطوریکه توضیح دادم تشکیلات آن از محدوده تشکیلات حزبهای وارد در جبهه ملی وسعت بیشتری پیدا کرد. بطوریکه شاید عده‌ی افرادی اسم نوشته و وارد در سازمانهای آن بیشتر از افراد و اعضائی بود که در

مجموع حزبهای وابستهی بهجبههی ملی بودند. جبههملی خواهناخواه علاوه براحزاب مذکور دارای تشکیلات وسازمانهای صنفی خاصی شدهبودوبتدریج احساس‌کردیم کهبایدیک‌کنگرهای ازطرف‌سازمانهای جبههملی درتهران ودراستانها تشکیل بشودونمایندگانی انتخاب بشوند کهبوسیلهی آن نمایندگان هم اعضاء شورای جبههملی وهم بطورغیرمستقیم باانتخاب آن شورا هیئت اجرائی جبهه ملی منتخب‌کنگره یعنی منتخب‌افرادی کهانتخاب شدهازطـــرف افرادوسازمانهای مختلف جبههملی هستندباشندواین عمل شد. علاوهبراین متوجه بودیـــم کهبایدجبههملی دارای برنامهی جامعی باشدکهغالب این مسائلی راکهشما بهآن توجهکردید مشتمل باشد. برخلاف آنچه میگویینددرمنشوری کهآن سال بهتصویب‌کنگره رسید ومنشـــور نسبتا " وسیعی است‌درده بیست‌صفحه تمام مسائل سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - اداره امورشهرستانها وسیاست‌خارجی کشوروسیاست‌حفظ انتظامات وامنیت وارتش وتمام این مسائل بطوردقیق درآن پیش‌بینی شدهاست. مثلا" همین مسئله اصلاحات ارضی وکشاورزی وسیاســت اقتصادی کهچهنوع صنایعی بایدبوسیله دولت اداره شود وملی باشد وچهصنایعی ممکن است بوسیله افرادیاتعاونی ها اداره‌بشود، درآن بطورتفصیل نوشتهوپیش‌بینی شدهاســـت. بنده تصورمیکنم کهآن منشور جامعترین ومترقی ترین برنامهی احزاب‌سیاسی ایران تاآن زمان بودهاست. درواقع خودشاههم کهدرآنموقع مشغول ترتیب‌برنامهواصطلاح انقلاب‌شاهو ملت‌بودشعارهاواصولی راازهمان منشوراقتباس‌کردوبخودنسبت‌داد. بنابراین ایــــراد بهاینکه جبههملی دارای برنامه روشنی نبوده نسبت‌بهجبهه ملی دوم بهیچوجه واردنیست.

س- متشکرم. آقای دکترسنجابی شمادراین مصاحبه فرمودهایدکهآقای خمینی وهمراهیان واوازآغازبااصلاحات ارضی، نهفقط اصلاحات‌ارضی شاه بلکه باهرنوع اصلاحات‌ارضـــی، مخالف‌بودند درحالیکه شعارجبههملی دوم یعنی جبههملی ۱۳۴۲ - ۱۳۳۹ شعار" اصلاحـــات ارضی آری ولی دیکتاتوری شاهنه " بود. آقای خمینی باتضمین حقوق اقتصادی - سیاسی اجتماعی زنان مخالف‌بود ولی جبههملی آنچنان کهدرمنشور وسایرنشریات آن منعکس‌است طرفدارتأمین حقوق نامبرده برای زنان بود. درتعیین نوع حکومت جبههمای همیشـــه طرفدار سرسخت‌استقرارحاکمیت‌ملی ازطریق مراجعه بهآراء عمومی بود وآقای خمینـــی همچنان کهدرکتاب ولایت‌فقیه ایشان مشروحا" بیان کرده بودندطرفدار استقرارحکومـــت

اسلامی یعنی ولایت فقیه بودند. حال سئوال من اینست چه عوامل باعث شدکه با وجود چنین اختلافات فاحش با مواضع آقای خمینی شما با ایشان به توافق برسیدو آن اعلامیه ی سه ماده ای را امضاء بکنید ؟

ج - اعلامیه سه ماده ای پاریس نمودار فکر اصلی نهضت ملی ایران برای تحصیل حاکمیت ملی و تحصیل استقلال ملت ایران بود. تصوری که در آن زمان ما در مبارزات مان از آیت الله خمینی وکوشش روحانیون برای انقلاب وتوسعه انقلاب وبرانداختن حکومت دیکتاتوری داشتیم ایجاد یک حکومت ملی ومردمی بوسیله آراء عمومی بود. آنچه راکه آقای خمینی ضمن نامه های ایشان واعلامیه ها یشان فقط بعنوان حکومت اسلامی یا عدل اسلامی بیان میکردند به این مفهوم تلقی میکردیم که ایشان خواهان اصول عدالت وانسانیت ومروت هستند که مبانی هر آئین ومذهب ومخصوصا " دیانت اسلام است وبا روشی که ائمه داشتند وبا طریقی که رهبران روحانی درنهضت مشروطیت ایران داشتند انطباق دارد. بعلاوه خودآقای خمینی درموارد ی که از ایشان سئوال میکردیم علنا " وآشکارمیگفتند که روحانیت کاری به حکومت کردن ندارد وما خدمتمان درمدرسه ومسجداست وحکومت کارسیاسیون است وباید آنها این وظایف را دردست بگیرند. حتی خودایشان درچندماه پیش هم این مسئله را اقرارکردندوگفتنددرآنموقع که ما آن مطالب را میگفتیم تصورمیکردیم که افرادشایسته از روحانیون برای این مسائل نداریم وخودا هل سیاست وافراد غیرروحانی برای اداره امورمملکت کافی هستند .ولی چون بعدا " متوجه شدیم که این شرایط حاصل نیست واسلام درخطراست برای اینکار ازروحانیون هم دعوت کردیم که درحکومت شرکت کنند. یعنی دردوران انقلاب هیچ تصورنمیرفت که آقای خمینی ودستگاه روحانیت طریقی جزازآنچه که مثلا" مرحوم سیدمحمدطباطبائی ، سیدعبدالله بهبهانی ، آخوندملاکاظم خراسانی ، مرحوم حاج میرزاحسین نائینی درصدرمشروطیت داشتند داشته باشند. حتی مرحوم کاشانی نیزدردوره ی مبارزاتش بهیچوجه مدعی حکومت روحانیت نبودوفقط بعنوان یک رهبروراهنمای دینی با نهضت های ملی همراهی میکرد. بعدهم که برسر مسائل دیگری با دکترمصدق اختلاف پیدا کرداختلافش به این معنا نبودکه خواهان حکومت روحانی باشد بلکه میخواست حکومت دیگری غیرازمصدق برسرکاربیاورد. بنابراین دراین

مبارزات ما بهیچوجه نمی توانستیم تصورکنیم وحتی بعقیده‌ی بنده هیچ یک ازخودروحانیون هم تصورنمیکردکه آنها خواهان استقرار یک حکومت انحصارگرآخوندی هستند.

س ـ شما کتاب ولایت فقیه‌را قبل از اینکه با آقای خمینی ملاقات بکنید خوانده‌بودید؟

ج ـ بله بنده آن کتاب ولایت فقیه را دیده‌بودم. آنها دراولشان برای مرجعیت علما حرفهائی میزدندوبه‌احادیثی استنادمیکردند ولی آن مطالب بقدری مبهم وآن احادیث بحدی کلی وراجع به‌مسائل روزمره‌ی زندگی بود که‌بهیچوجه معنی حکومت به‌معنی خاص از آنها استنباط نمیشود. مرجعیت عبارت از یک مرجعیت ارشادی ویک مرجعیت فتوائی است که‌غیراز حکومت‌کردن است. احادیثی واخباری که‌از ائمه نقل شده به‌این معنی است که درصورتی امام درمحلی نباشد یا غائب باشدپیروان مذهب شیعه باید به‌اشخاصی مراجعه‌کنند که‌وارددراحادیث واخبار وآشنا به‌اصول مذهب باشند واینها را مرجع فتوا وحکم قرار بدهند، این بهیچوجه معنای حکومت ندارد.

س ـ ولی درآن کتاب آقای خمینی صریحا" بیان کردندکه‌اولا" مردم مثل صغیرمی مانند وامام نقش‌را هنما وخلیفه را دارد ودورسما" درآن کتاب گفتند که‌حضرت محمدهم بعد از خودشان خلیفه انتخاب کردند وماهم به‌خلافت معتقد هستیم. این دقیقا" درکتاب ولایت فقیه بیان شده‌است.

ج ـ شاید آن کتابی راکه‌بنده دیده‌ام غیرازاین باشد. بهرحال من چون تردیدراجع به حکومت روحانیون درباره‌ی آقای خمینی داشتم درپاریس‌که‌با ایشان صحبت میکردم مخصوصا" این موضوع را مطرح ساختم وپرسیدم که‌آقا منظورتان ازاین حکومت اسلامی یا عدل اسلامی که‌بصورت مبهم دراننشارا تتان واعلامیه‌ها تان بیان میفرمائید چیست؟ ایشان همین مطلب را گفتند وقیدکردند که‌کارآخوندوروحانی حکومت کردن نیست.

س ـ آقای دکترسنجابی رهبران جبهه‌ملی بارها گفته‌بودند که‌درجریان ۱۵ خرداد دخالتی نداشتند وهمه‌ی ما میدانیم که‌یکی ازکارگردانان آن جریان طیب آن چاقوکش معروف‌بودکه قبل ازآنهم همراه‌با شعبان بی مخ درروزکودتای ۲۸ مرداد صحنه‌گردان اصلی بودندوبعد ازآنهم درسالهای ۱۳۴۲ ـ ۱۳۳۹ یعنی درزمان فعالیت جبهه‌ملی دوم همین آقای طیب

همچنان که شما هم در این مصاحبه فرمودید چندین بار به هواداران شما به دفتر جبهه ملی دوم حمله ورشده بود، بنابراین چه عامل ویا عواملی باعث شد که شما در اعلامیه ای که در سال ۱۳۵۷ به امضاء خودتان منتشر کردید از ۱۵ خرداد بعنوان قیام ملی و میهنی به زعامت امام خمینی یاد کردید؟

ج - عمل افرادی مثل طیب یا مثل آن شخص دیگری که اسم بردید یعنی شعبان بی مخ ویا افرادما جراجوئی که دنبال روحانیون هستند وهمیشه بوده اند وهمه آخوندها در همه ی شهرها از این افراد به دنبال خودداشته اند با عمل خود روحانیت فرق دارد وما به هیچوجه نمی توانستیم تصور بکنیم که واقعا " آقایان بخواهند اداره ی امور واداره ی مؤسسات و تشکیلات مملکت را به دست افرادی نظیر این افراد بسپرند. هیچکس نمی توانست چنین تصوری بکند. علاوه براین آن قیام خرداد که در سال ۱۳۴۲ اتفاق افتاد بدنبال اقدامات وفعالیتهائی بود که جبهه ملی کرد ودر زمانی بود که همه ی ما در زندان بودیم و جنبه ی باصطلاح ارتجاعی نداشت، آشوبی بود که علیه حکومت دیکتاتوری کردند وبه هیچوجه داعیه حکومت آخوندی در آن نبود.

س - آقای دکتر سنجابی شما دقیقا " چه مدتی در کابینه آقای بازرگان وزیر امور خارجه بودید؟

ج - گمان میکنم حداکثر دوماه.

س - معاونین شما چه کسانی بودند؟

ج - معاونین بنده دو نفر بودند یکی آقای احمد سلامتیان که معاون سیاسی بود ودیگری یکی از مدیرکل های وزارت خارجه که با نظرخواهی از کارکنان معاون امور اداری شد وفردی خوشنام ودرستکار بود.

س - فرج الله اردلان سمتی در وزارت خارجه داشت؟

ج - نخیر فرج الله اردلان ودو سه نفر دیگر از جوانان تحصیلکرده با من می آمدند وکمکی در کارها میکردند ولی هنوز عنوان وسمت رسمی پیدا نکرده بودند.

س - آقای دکتر شمس الدین امیرعلائی را شما بسمت سفیر ایران در پاریس منصوب فرمودید؟

ج ـ بله . دکترشمس الدین امیرعلائی را من انتخاب کردم وهم چنین دکترمحمدمکری را به‌سمت سفیردرمسکوانتخاب کردم .

س ـ سایرانتخابات شما درسفارتخانه‌های ایران درکشورهای دیگرکدام بودند؟

ج ـ یکی هم آقای حائری بود .

س ـ آقای حائری را شما بعنوان سفیرمعین کردید؟

ج ـ یعنی بعنوان نماینده شخص وزیرخارجه درسفارت واشنگتن من انتخاب کردم وراجع به‌انتصاب او هم تلفنی ازآقای خمینی که‌درقم بودندبا ستمزاج کردم وبا تأیید ایشان این سمت را به‌او واگذارکردم ومنظورم این بودکه‌با نسبت روحانیت وسابقه‌ی شاگردی آقای خمینی بتوانند از بی نظمی ها وبی ترتیبی ها وآشوبگری ها وریخت وپاشهائی که افراد بی صلاحیت درسفارت واشنگتن میکردند جلوگیری کنند . متأسفانه آقای حائری به‌جهاتی که‌معلوم نشدویاشاید کفایت آن را نداشت نتوانست ازعهده‌ی انجام آن وظیفه برآید .

س ـ آقای حائری خودشان شخصا " بمن گفتند ، چون آنموقع من با ایشان خیلی تماس داشتم ، ایشان نمی خواستندکه‌رسما " واردمیدان بشوند ودرمقابل آقای خمینی قراربگیرندبرای اینکه خودشان بمن گفتند که‌من اگربخواهم ازآقای خمینی انتقادبکنم وازآقای دکتر سنجابی حمایت بکنم فردا آقای خمینی بمن خواهدگفت که‌بعدازاینهمه‌سالها شاگردی و روابط فامیلی واین حرفها مــــرا رهاکرد وطرف‌آقای سنجابی راگرفت ومن نمیتوانم اینکاررا بکنم .

ج ـ بله من خیلی متأسفم که‌چنین نظریاتی دربین باشدمتل اینکه من یک طرفی در آن زمان جداازآقای خمینی داشتم . درواقع من نیت جدائی نداشتم اما آنهااین نیــت را داشتند . به‌دلیل آنکه‌آنچه کوشش میکردم که‌باید وزیرخارجه مسئول اداره سفارتخانه‌ها ووسیله‌ی دستوربه‌سفرا باشد وسیاست خارجی مملکت را دردست بگیردواداره‌کندتمام به‌خیــر مملکت وطلاح انقلاب بود . متأسفانه درعمل عوامل دیگری کارشکنی میکردندوبا همـــه‌ی کوششهائی که‌من میکردم وباعلاقه‌ی ظاهری که‌آقای خمینی هم درتقویت ازمن نشان میداد

با وجوداین عملاً" آن افرادی که درتصرف سفارتخانه ها آشوب میکردند نگاهداشتند. همانطوریکه درداخل مملکت هم آشوبگران وکمیته ها وعوامل ضدانقلاب را با همه ی کارهای بدومخربی که میکردند تقویت میکردند. البته بخاطر داریدکه وقتی پسرآقای منتظری شیخ محمد منتظری درموقع نخست وزیری آقای مهدی بازرگان ووزارتخارجه من برخلاف قانون وبا زوروتفنگ وتفنگدار وچریک فرودگاه تهران را تصرف کردویک عده ای را با خودش حرکت داد وبه سوریه برد.

س – بدون گذرنامه.

ج – بدون گذرنامه به سوریه رفت واین عمل بقدری یاغی گرانه وآشوب طلبانه بودکه مورد اعتراض همه واقع شدوحتی خودآیت الله حسین منتظری هم درآنموقع گفت که بچه ی من دیوانه است. با همه ی اینها آنقدر ازاو حمایت کردندکه بازرگان بیچاره نتوانست در مقابل آن آشوبگری ویاغی گری مسلم کوچکترین اقدامی بکندومعلوم نشدچه اشخاصی را وچه اموالی را درآنموقع به خارج برد. بعدهم ایشان نماینده مجلس وهمه کاره مجلس شدند.

س – وجزوکمیته ی دفاع.

ج – بله وبازهمین شیخ محمدمنتظری معروف به رینگوبودکه ازطرف آقای خمینی برای رسیدگی به اتهامات مربوط به شکنجه درزندانهای حکومت جمهوری اسلامی معین شدوآن در وقتی بودکه آقای بنی صدر رئیس جمهوری رسماً" اعلام داشت که درزندانها به متهمین و زندانیها شکنجه های غیرانسانی واردمیکنندوآقا برای اسکات افکارعمومی شیخ محمدرا مأمور رسیدگی کردوپس ازچندی شایعه شکنجه ها راکه واقعیت آن برهمه مسلم بودمورد انکارقرارداد.

س – ازجریاناتی که درسفارت ایران درواشنگتن درآنموقع اتفاق افتاددرآن زمانی که دامادآقای دکترابراهیم یزدی، آقای شهریار روحانی سفارت را دردست داشتند، چه مطالبی به استحضارشما رسید؟ والان چه خاطراتی ازآن دوره دارید؟

ج – شهریار روحانی با عده ای ازافرادخودش به سفارت ریخته پرونده های سفارت را جمع آوری کرده واموال سفارت را دردست گرفته وروی نقدینه وحساب سفارت هم دست انداخته بودوافرادی

را که کارمندرسمی سفارت بودند بدون کسب دستوراز مرکز از خدمت اخراج میکرد. خبراینها مرتب به ما میرسید. من درمقابل این آشفتگی ها به این یده بشود جلوگیری کرد اول آقای دکتر شایگان را که خبرازضعف وبیماری او نداشتم، ولی روی سوابق وشخصیتش امیدوار بودم که بتوان یک شخصیت برجسته وقوی برای نمایندگی ما باشد درنظرگرفتم و به او تلفن وخواهش کردم که سفارت ایران را عهده دار شود ولی ایشان عذرخواستند. بعد از آن بود که متوجه آقای حائری شدم که فردی تحصیلکرده واز روحانیون برجسته وشاگرد خود آقای خمینی بوده است وبا موافقت آقای خمینی ایشان را به آن سمت معین کردم. بعد از اینکه او انتخاب شد آنها آقای علی آگاه ویکنفردیگررا برای کارشکنی به تهران فرستادند.

س - سجادی ؟

ج - نمیدانم آن شخص دیگرکی بود. آنها مرتباً " با دکتر یزدی ومهندس بازرگان ارتباط داشتندوبا توصیه های دکتر یزدی پیش من می آمدند ومذاکره میکردند. آقای آگاه عقیده اش این بودکه من مقام سفارت را بخود شهریار روحانی واگذار کنم ومن حاضرنبودم به جوانی که نمی شناسم وازسوابق واحوال او خبرندارم چنان مقام پراهمیت وپرمسئولیتی بدهم. بعداز آن آنها خانمی را که اسمش را فراموش کرده ام معرفی کردند.

س - خانم مهوش طباطبائی بود؟

ج - بنظرم او بود. حتی یک روز که دردفترمهندس بازرگان بودم آنها ازواشنگتن به او تلفن کردندوآقای حائری را سست ایمان وشرابخوار معرفی کردندکه باعث آزردگی مهندس بازرگان شد. دراین موضوع آقای دکتر یزدی هم که آنموقع همه کاره دولت بود بمن تلفن وخواهش میکردکه توجه بخواسته های آنها بکنم ومن البته زیربار نمیرفتم.

س - آقای دکترسنجابی آیا جبهه ملی با مجاهدین خلق درآن زمان ارتباطی داشت ؟

ج - درچه تاریخی ؟

س - بعدازرئیس جمهورشدن آقای بنی صدر.

ج - ما قبل ازانقلاب ازوجودچریکها وازوجوداشخاصی که دست به مبارزات مسلحانه میزدند ومبارزه آنها بصورت تروروکشتن مأمورین ساواک وبعضی ازافسران ارتش ومخصوصا "مستشاران آمریکائی بودخبرداشتم ومیدانستیم که آنها با عوامل انقلابی خارج از ایران وبا فلسطینی ها

وغیره ارتباط دارند. ولی درآن زمان تفاوت درستی بین فدائیان ومجاهدین تشخیص نمیدادیم یعنی اطلاعات دقیقی ازآن نداشتیم.

س - فقط میدانستید که یک گروه مارکسیست - لنینست هستندویک گروه اسلامی.

ج - بله میدانستیم که دوگروه هستندکه یک دسته ای ازآنها مارکسیست - لنینیست هستند.

س - چریکهای فدائی خلق ویک دسته ی دیگری هستندکه معتقدبه اصول اسلامی هستندولی درعین حال تمایلات چپ هم دارند یعنی مجاهدین خلق.

ج - برما درست معلوم نبودوهنوزهم کاملا" معلوم نیست که تلفیق وتطبیق این دونهاد متضادچگونه ممکن است صورت بگیرد. یکوقتی هم شاه بعنوان مارکسیست های اسلامی صحبتی کردکه من اورا درمصاحبه هایم تخطئه کردم. زیرا به نظرما فوق العاده عجیب و ساختگی میآمدکه بخواهند این دوعنصر متضاد، یعنی آئین الهی وروحانی اسلام را با فلسفه ی مارکس که منافی با هردین وبخصوص با دین اسلام است ویا اصول ماديگرائی و دیالکتیکی آن تطبیق دادوازآن تلفیقی بوجودآورد. بعدهم که انقلاب پیروزشد در تظاهرات اولیه ودرآشوبهای اولیه که درتهران یا درشهرستانها صورت میگرفت تاحدودی مجاهدین هم همراهی با فدائیان میکردند وخط فاصل میان آنها مشخص نبود تاآنکه بتدریج جدائی بین آنها نمایان گردید. یک وقت هم درداخل شهرتهران میان چریکها جنگی درگرفت که دوامی نیافت.

س - یعنی جنگ خیابانی؟

ج - بله. زدوخوردی با همدیگرکردندوهمین موضوع چریکها ومسلح بودن بعضی ازگروهها ازجمله مسائلی بودکه من با دستگاه حکومت درموضوع آن اختلاف داشتم ومیگفتم حالا که حکومت انقلاب برسرکارآمده وانقلاب موفق شده است ما باید چریکهای خارج ازنیروی دولتی را حتما" منحل وخلع سلاح کنیم ویا درانضباط شناخته شده ومنظم دولتی قراربدهیم. کسی که درمقابل این حرف میایستاد آقای دکتریزدی بودواودا وطلب شد که همه ی چریکها را تحت ضابطه وانضباط دربیاورد واداره کند. ولی درضمن معلوم شدکه اونیزبرای خودش یک دسته ی مخصوص چریک ترتیب داده است. چنانکه درهمان چندروزاول تشکیل حکومت

بازرگان که بنده هم وزیرخارجه بودم یک دسته از چریکهای فدائی یا مجاهدوغیره به سفارت آمریکا ریختند وآن محل را اشغال کردند. بنده از آن آشوبگری بسیار ناراحت شدم وبه مهندس بازرگان تلفن کردم وچندنفر از مسئولین وزارتخارجه مانندآقای سلامتیان وغیره را به آن محل فرستادم ودکتریزدی هم با جمعی از چریکهای مسلح خودش فرارسیدوآن غائله را خوابا ندند. ولی مدتها بعدکه بمروروزمان اختلافات بین مجاهدین ودیگرگروههای چپی مسلح وغیرمسلح آشکارشدما با آنها ارتباط پیدا کردیم.

س ـ این تقریبا" چه تاریخی بودآقای دکتر؟

ج ـ بعدازاستعفای من وبعدازبرگشتن من از آمریکا وتقریبا" مقارن با انتخابات مجلس شورای ملی ...

س ـ یعنی دیگرآقای بنی صدر رئیس جمهوربودند؟

ج ـ شایدهم بنی صدرهنوزبه رئیس جمهوری نرسیده بود ولی طالقانی فوت کرده بود. بخاطر دارم که افرادی ازمجاهدین گاهی به دیدن من میآمدند وبا آنها ملاقات میکردم واگراشتباه نکرده باشم یکبارهم خودآقای رجوی با یکی دونفر ازهمکارانش بدیدن من آمدند. درآن موقع اوپنهان نبودودرخط بینابین پیروی وفاصله گیری ازامام قرارداشت. امـا مبارزاتشان وشعارهایشان مانند توده ایها ودیگرچپگراها برضدملی گرایان ولیبرالها نبود. هرقدرفاصله ی آنها ازتوده ایها بیشترمیشد وهرقدردستگاه انحصارطلب آخوندی نسبت به آنها ترشروئی وخشونت بیشترنشان میداد نزدیکی ما با آنها بیشترمیشد. مخصوصا" همراهی وارتباط آنها با بنی صدردرخط آزادیخواهی وسیله ی دیگری برای همکاری وتفاهم ما با آنها شده بود بی آنکه این همکاری وتفاهم به ائتلاف برسد.

س ـ آقای دکترمن میخواهم اسامی بعضی ازاشخاص را دراینجا ذکربکنم وازشما تقاضا میکنم که ازاین شخصیتهای تاریخی که من نام میبرم شمایک شرح حال مختصری درباره اینها بفرمائید ویک موضوع یا دوموضوع را مثال بزنیدکه اینها درآن دخالت مستقیم داشتند که معرف شخصیت وموضع گیری سیاسی ـ اجتماعی آنها باشد.

ج ـ تاحدودی که اطلاع دارم.

س - مسلما " . آقای حسین علاء .

ج - آقای علاء دردوران اول خدمتش جزورجال ملی بودودرجریان جنگ بین الملل اول هم که دبیر ورئیس دفتروزارت امورخارجه بودازاشخاصی بودکه ملیون ودموکراتها با او مرتبط بودند واوهم باآنها همکاری میکرد . بعدازخاتمه جنگ هم حسین علاء جزوافرادی بودکه درموقع انتخابات موردتوجه افکارعمومی بودوآنهائی که مثلا" به مصدق رأی میدادند به حسین علاء هم رأی میدادند. علاء درتمام دوران رضاشاه وسالها دردوران این شاه که مصدرخدمات مهم بود شهرت به درستی وپاکدامنی داشت ودراموزمربوط به معاملات وفساد و رشوه خواری چیزی ازاوشنیده نمیشد جزدراین اواخر که اوهم گویامختصرشروتی پیداکرد و بنیادخیریه ای بنام بنیادعلاء بوجودآورد ومدرسه ای هم تأسیس کردومحمدرضا شاه هم درسالهای اخیرنظرلطفی به او نداشت . مرحوم دکترمصدق درعین اینکه به او معتقدنبود ولی برحسب سوابق گذشته اش نسبت به او همیشه با احترام وبا احتیاط صحبت میکرد ، یعنی او را هیچوقت موردحمله واعتراض مستقیم قرارنداد.

س - آیا شما میتوانید به موردی اشاره کنید که حسین علاء خدمتی به ایران کرده باشد؟

ج - یکی ازمواردی که ممکن است خدمت علاء محسوب شودزمانی بودکه نمایندگی ایران در آمریکا را داشت وآنموقعی بودکه حکومت قوام برسرکارآمده واختلاف بین ایران وشوروی در خصوص خروج نیروهای شوروی ازایران درجریان بود با اینکه دستورهای رسمی ازطرف دولت لااقل بصورت ظاهر صادرمیشد که نمایندگان ایران دعوایشان را علیه شوروی ازشورای امنیت پس بگیرند ولی علاء درآن مورداپستادگی کردوبردفاع ازخواسته های ملت ایران ثابت ماندوبه دستوردولت موقت اعتنائ نکرد.

س - آقای امیراسداله علم.

ج - علم پسرشوکت الملک بیرجندی است . خانواده امیرشوکت الملک علم بیرجندی منسوب به حمایت انگلیس بود وآنطوری که شهرت دارد،ولی صحت آن برمن مسلم نیست ، شوکت الملک دروصیتنامه اش کنسول انگلیس رابعنوان مجری وصیتنامه وسرپرست خانواده خودش معین

کرده بود. همانطورکه شوکت الملک خودش درزمان حیاتش درحمایت انگلیس ها وکنسولگری انگلیس درخراسان بود آقای علم فرزندش هم که نه تحصیلات ونه سابقه‌ی مبارزات سیاسی ونه سابقه‌ی خدمات اداری داشت یکمرتبه وبه ناگهان گل کرد واستاندار شد ووزیرشد ونخست وزیرشد ووزیردربار شد ورئیس حزب ورئیس دانشگاه شد.

س ـ آقای دکترجمشید آموزگار.

ج ـ والله بنده زیاد..

س ـ با ایشان آشنائی ندارید؟

ج ـ نه اجازه بدهید. بنده دوست ندارم درمسائلی که مربوط به اشخاص است صحبت کنم اما پدرآموزگار هم به همان ترتیب که درباره‌ی امیرشوکت الملک صحبت کردم او هم شهرت داشت که منسوب به همان سیاست است.

س ـ اشرف پهلوی.

ج ـ او جزو افراد مخرب وفاسدکننده ومتأسفانه رسوا کننده دستگاه سلطنت بود. دردوره‌ی جوانیش حرفهائی درباره‌اش زده میشد وبعدمداخلاتش درامورادار ی وسیاسی زیاد بود وشخصیتی قوی ترازبرادرش داشت. درسالهای اخیردرامورملکی ومعاملات تجارتی وارد شده وثروت بالنسبه هنگفتی بهم زده بود. اوجزء افرادی بودکه دردوران ملی شدن نفت علیه حکومت مصدق فعالیت زیادداشت ومصدق ناچارشد که تبعید اورا ازشاه بخواهد واز عوامل وکارگردانهای اصلی کودتا شد. اودرخانواده سلطنتی یکی ازافرادی بودکه بیش ازهمه باعث سلب اعتقادوعقده وعدم رضایت مردم نسبت به دستگاه سلطنت شده بود.

س ـ شما ایشان را هرگز ملاقات کرده بودید؟

ج ـ هیچوقت بنده به ملاقات اونرفتم.

س ـ آقای غلام علی ازهاری.

ج ـ ایشان رانمی شناسم.

س ـ آقای دکتر مظفربقائی.

ج ـ دکترمظفر بقائی پدرش جزو افرادخوشنام وجزووکلا ونمایندگانی بوده که درمشروطیت

اقل گردوشخصیتی موجه‌داشت .

س ـ میرزا شهاب کرمانی ؟

ج ـ بله میرزا شهاب کرمانی . آدم موجهی بودوبقائی هم ازمیراث موجه‌بودن پدرش استفاده‌کرد . دکتربقائی درآغاز مبارزات سیاسیش دردوران جنگ جهانی دوم مدت کمی درحزب توده‌بود وبعدا ازآنها جدائی گرفت ودیگراثری ازفعالیت سیاسی اونمایان نبود. یعنی درآن زمان که‌ما حزب میهن را تشکیل داده بودیم ویا نیروهای اشغالگرروس وانگلیس عده‌کثیری ازافسران وجوانان وبازاریان را به‌اتهام همکاری باعوامل آلمانی گرفته ودراردوگاههای خوددررشت واراک زندانی کرده‌بودند نامی وفعالیتی ازدکتربقائی شنیده‌نمیشد . اولین بارکه‌اثرفعالیت‌ایشان ظاهرگردیددرزمانی بودکه‌حکومت قوام ـ السلطنه حزبی بنام حزب دموکرات بوجودآورده وبوسیله‌ی عوامل دولتی درمقام انتخاب کردن نمایندگان دوره‌ی پانزدهم مجلس‌ازاعضاء حزب خودبودوآقای دکتربقائی واردآن حزب وازطرف حزب نامزدنمایندگی شهرکرمان شد وبه‌مقام نمایندگی مجلس رسید . در همین دوره‌بودکه‌قوام‌السلطنه حتی انتخابات تهران رانیزتحت مداخله‌ی خودقرارداد و مانع ازانتخاب شدن دکترمصدق گردید . تمام افرادی که‌انتخاب شدند همه ازطریق مداخله‌مستقیم ویاموافقت دولت به‌آن مقام رسیدند . چه‌بقائی وچه‌مکی ، چه‌عبدالقدیر آزاد وچه‌حائری زاده که‌بعدا " جزواقلیت وجزو افراد موردتوجه‌ملت شدند ودرنهضت مصدق وملی کردن نفت فوق العاده همراهی وهمکاری کردند. ولی ترتیب انتخاب شدن آنها ازطرف حکومت قوام السلطنه عینا " یکی بود وفرقی باهمدیگر نداشتند منتهی در مجلس پانزدهم موقعی که‌قوام السلطنه راباتحریک شاه ازکاربرکنارکردند آنها بتدریج نقش دیگری درپیش گرفتند وباخواسته‌های مردم موافقت وهمدمی کردندبودو ازآنوقت دکتربقائی شخصیت نیرومند سیاسی خود رانشان داد . اومردی زیرک وبذله گو ناطقی زبردست وشخصیی بسیارجسوروگستاخ ونکته‌بین وتوطئه‌گرودرضمن هم نویسنده‌ی خوبی است . این بودکه‌درانظارمردم فوق العاده‌جلوه‌کردودرانتخابات دوره‌های شانزدهم وهفدهم نماینده‌ی واقعی مردم تهران شد . دردوره‌ی شانزدهم باصداقت وصفا

با مصدق همراهی کردودردوهیئت نمایندگی که ما به آمریکا ولاهه هم رفتیم ایشان هم همراه ما بودند گواینکه درعمل نقش وفعالیت مؤثری دراین هیئت ها نداشت وبازهموبودکه به اتفاق مرحوم خلیل ملکی بنیانگزار حزب بسیار فعال زحمتکشان ایران شد. ولی با کمال تأسف پس ازجریان دعوای لاهه وقضایای ۳۰ تیروحکومت مجدددکترمصدق او به ناگهان تغییرروش داد وشروع به اختلاف پراکنی ونفاق ومخالفت با حکومت دکترمصدق کردوبا دارودسته‌ی مخالفان مصدق وهمراهان شاه ساخت. درآغاز ریاکارانه مدتی در وسط ماندوازینطرف وآنطرف میزدتا آنکه بتدریج مخالفت ها وکارشکنی ها وحتی خرابکاری - هایش علنی گردید وشروع به همکاری با سپهبدزاهدی کرد.

س- آقای سپهبد تیموربختیار. شما هرگزبا ایشان ملاقاتی کرده‌بودید؟

ج - بله تیموربختیار موقعی که سرهنگ بود واز طرف دولت مصدق بعنوان فرماندهی تیپ کرمانشاه منصوب شد بوسیله‌ی شاپوربختیار به من معرفی شد واورا به منزل من آورد. دراین ملاقات اوقول همراهی وهمکاری با مصدق داد ولی برخلاف او زاشخاصی بود که درتوطئه‌ی علیه دکترمصدق شرکت داشت وقرار گذاشته بودندکه اگردرتوطئه تهران موفق نشدند، او اقداماتی درکرمانشاه بکند وبعدازکودتا وبرسرکارآمدن حکومت زاهدی ازارکان آن حکومت وفرمانده نظامی تهران وبعدهم رئیس سازمان امنیت شد. درزمان ریاست سازمان امنیتش هم من یکی دوبار اورا دیدم. یکبار درموقعی بودکه اتهامی برمن وارد کرده بودند وآمدند ومرا پیش او بردند ولی برخلاف انتظار هیچگونه خشونتی نشان نداد. درسالهای آخرخدمتش برعکس جنبه‌ی همراهی وموافقت به ما نشان میداد ومیخواست ازجبهه‌ی ملی درمقابل شاه استفاده کند ولی ما به او اعتمادی نداشتیم وحاضربه همکاری با اونشدیم تا آن جریان درزمان حکومت امینی اتفاق افتاد واوزکار برکنارش کردند.

س- آقای ابوالحسن بنی صدر.

ج - آقای بنی صدرازدانشجویان دانشکده حقوق وجزوسازمان دانشجویان ما بودودردوره‌ی زندانی اول ما که هفت ماه درزندان شهربانی بودیم ایشان هم با ما زندانی بودند و

وخیلی هم گستاخی وشجاعت نشان میداد وجزوافرادخیلی مؤثرسازمان دانشجویان ما بود. ما درطبقه‌ی بالا زندانی بودیم وآنها درطبقه‌ی پائین. این گرفتاری ما به‌مناسبت حادثه اول بهمن ۱۳۳۹ دانشگاه بودکه خودایشان هم درجریان آن واردبودند.

س ـ حمله‌به‌دانشگاه را میفرمائید؟

ج ـ بله حمله به‌دانشگاه که‌خودبنی صدرهم ازدانشجویان پرخاشگرومقاوم دربرابر کماندوهای دولتی بود ولی وقتی که‌همه‌به‌زندان افتادیم یواش یواش زمجاری مخصوصی شروع به‌شایعه‌پراکنی کردندکه‌این جریان برما تحمیل شده‌وبه‌تحریک اشخاص ومقامات دیگری خارج ازجبهه‌ملی بوده‌است وبنی صدرهم درجریان این مخالفت‌ها افتاد. وهمچنین درزمانی که‌ما کنگره‌ی جبهه‌ی ملی را تشکیل دادیم متأسفانه ایشان نیزجزودانشجویانی بودندکه درصف مخالفین کنگره قرارگرفتند ودرصف آنهائی که‌کارشکنی درکارهای کنگره ودرتشکیلات جبهه‌میکردند. بطوریکه قبلا" توضیح دادم درآن کنگره سی وشش نفر ازسازمانهای دانشجویان انتخاب شده‌وشرکت داشتند که‌دربین آنها عده‌ی قابل توجهی ولی نه اکثریت‌آنها جزء گروههای چپی یا نهضت‌آزادی ویا مامخالف بودند. آقای بنی صدر نیزبا مخالفین ما وباچپی ها همراه بودندوبعدهم که‌کنگره خاتمه پیدا کردوما مجددا" به‌زندان افتادیم وبعدازاینکه دوباره‌بیرون آمدیم وشروع بکارکردیم ایشان هم جزوهمان افرادی بودندکه آن نامه‌ها را خدمت آقای دکترمصدق نوشتندوآن اقدامات را کردند که‌منتهی به‌انحلال جبهه‌ملی دوم وتلاش بیهوده وبی اثر برای جبهه‌ی ملی سوم شد. آقای بنی صدرازجمله‌اشخاصی هستندکه این نشریه‌ی مربوط به تلاش برای تشکیل جبهه‌ملی سوم را منتشرکرده‌اند ولی درواقع این تلاش چه‌ازجانب جناب دکترمصدق وچه ازجانب دیگر آقایان عملا" تلاشی بود نه‌برای بوجودآمدن تشکیلاتی بنام جبهه‌ملی سوم که‌پاگیرنشدوبوجودنیامد بلکه‌تلاشی بودبرای انحلال وتعطیل جبهه‌ی ملی.

س ـ آقای مرتضی قلی بیات.

ج ـ آقای مرتضی قلی بیات خواهرزاده مصدق ومصدق دائی ایشان بود.

س ـ بنده‌نمی دانستم.

ج ـ بلی مصدق دائی او بودوخیلی هم بوا وعلاقه داشت ومدتی هم نخست وزیرایران وبارها وزیرشدودرزمان حکومت دکترمصدق به ریاست شرکت ملی نفت منصوب گردید واین انتخاب هم بسیار موردا عتراض مخالفین قرارگرفت . مصدق به او احترام وعلاقه داشت دردوره‌ی چهاردهم مجلس که نخست وزیر بودواکثریت مجلس بنا برتمایل شاه وسیاستهای خارجی بوا ورأی عدم اعتماد دا دوصدرالاشراف را به نخست وزیری برگزیدند دکترمصدق آن او بستر کسیون معروف را به جانبداری از او براه انداخت . مرحوم بیات ازجمله اشخاص محافظه کاربود ودرمیان مردم وجهه‌ی زیادی نداشت ودرمیان وزرات ملی هم اثر نمایانی از او دیده نشد فقط مصدق نسبت بوا وعلاقه وخویشاوندی داشت .

س ـ آیت الله بهشتی .

ج ـ آیت الله بهشتی ازشخصیتهای روحانی وسیاسی بسیار با هوش ، زیرک ونظم دهنده وتشکیلاتی وبنیان گزار حقیقی حزب جمهوری اسلامی بودوتا آنجائی که ما اطلاع داریم او درشخص آقای خمینی بیش از هر فرد دیگری مؤثر بوده ودرجریان انحراف انقلاب هم بیش از هرفرد دیگری موردمخالفت ونفرت افرادوسازمانهای ضد دستگاه آخوندی قرارگرفت . گروههای ملی وآزادیخواه او را سرچشمه‌ی همه‌ی نفاق افکنی ها وانحصارطلبی ها می ـ دانستند . گرداننده اصلی شورای انقلاب ومجلس خبرگان وحزب جمهوری اسلامی وحتی مجلس شورای اسلامی بود .

سیاست وکارگردانی او باعث چپ نمائی حکومت آخوندی وجلب همراهی وهمدمی ظاهری حزب توده وفدائیان مارکسیست با جمهوری اسلامی وبرضدسازمانها وشخصیت های ملی وآزادی ـ خواه گردید . هم او بودکه پایه های حکومت بازرگان را متزلزل ساخت وازهمان آغاز امردرتحقیر وکوچک شمردن بنی صدر رئیس جمهوری کوشیدتا اورا برکنارکرد . آنطورکه معروف است آقای خمینی هم ازاوحساب میبردومانع از نامزدشدن اوبرای مقام ریاست جمهوری گردید . با آنکه مقام رسمیش تنها ریاست دیوان کشور بودولی درعمل نقطه‌ی مرکزی حکومت وسیاست داخلی وخارجی محسوب میشد . سفرا با وی ملاقات میکردند و مصاحبه های هفتگیش همه‌ی مسائل را شامل میشد . اوقبل از پیروزی انقلاب وبعد از

پیروزی انقلاب با آمریکائیان ارتباط داشت . هم با سالیوان سفیر آمریکا وهم با آن ژنرال آمریکائی ها یزر ملاقات وبندوبست میکرد . درزمان شاه هم امامت مسجد ها میبورگ را برعهده داشت وازوضع زندگی مرفهی برخوردار بود . درباره ی او وارتباطاتش شایعاتی درمیان مردم وجودداشت که بنده ازصدق وکذب آنها بی اطلاع هستم . او مردی بسیار باهوش وزیرک وخویشتن دار ومغرور وجاه طلب وتوطئه گر بود ویکی دو زبان خارجی را بخوبی صحبت میکرد . اگرباقیمانده بود به احتمال قوی درجریانهای بعداز عزل بنی صدر رئیس واقعی حکومت اسلامی میشد . بعضی ازسیاستهای خارجی هم به او امید بسته بودند . بیهوده نیست که درکتاب سالیوان برای ازدست رفتن او آن همه نوحه سرائی شده است . شاید اکنون شورویها وتوده ایها نیزبه همان ترتیب برای فقدان او اظهار تأسف بکنند .

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۲۹

س - شما در صحبتهائی که با ایشان داشتید هیچوقت آن مذاکرات ایشان با آقای هایزر مطرح نشد؟

ج - هیچوقت.

س - هیچ نمیدانید که در آنجا چه گذشت؟

ج - هیچوقت بنده نمیدانستم که آنها چه ارتباطاتی دارند و چه صحبتهائی میکنند.

س - من الان اسم یک شخصی را میخواهم بیاورم که شما قبلاً راجع به ایشان صحبت کردید منظورم حسین فردوست است. ولی یک شایعه‌ای هست که ایشان در همان اوان انقلاب با آقای خمینی در رابطه بودند و بعد هم در خدمت دستگاه آقای خمینی قرار گرفتند. آیا شما از این موضوع اطلاعی دارید؟

ج - حسین فردوست از دوستان شخصی شاه بود. همراه او در سوئیس و در خدمتش بود. قبلاً گفتم که او با درجه ستوانی در اوایل جنگ جهانی دوم از طرف شاه به دیدن من آمد و مرا به حضور شاه برد. و بعد هم در جریان مبارزات انقلاب که درجه سپهبدی و یا ارتشبدی پیدا کرده و رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی بود افرادی گاهی از طرف او میآمدند و با من ارتباط پیدا میکردند و من میدانستم که او در جریان امور مؤثر است. شخصاً تا آنجائی که شنیده‌ام و آن را بهیچوجه نه میتوانم تأیید بکنم و نه تکذیب میگویند آدم درستکاری بوده و شخصی بوده که حسن نیت داشته و با دستگاه فساد هم مبارزه میکرده و با ساواک هم اختلاف داشته است. ولی او هیچ ارتباط سیاسی و بند و بستی با ما نداشت. بعداً مشهور شد که او محرمانه با

دستگاه آقای خمینی وآخوندها ارتباط داشته وآنها هم عملاً" مزاحمتی برای اوفراهم نکردندوحتی مشهوراست که ازوجودش برای تشکیل ساواما استفاده کردند. بهرحال بنظر میرسدبرای این امرکه او ازلحاظ شخصی خیانت بهشاه کرده واقعیت دارد ولی شایدوبه عقیده خودش کارش درراه خدمت به مملکت وبرای پشبرد جریانی بوده که به صلاح مملکت میدانسته. دراین خصوص بنده بازنه به صورت منفی ونه به صورت مثبت نمیتوانم اظهار نظرقطعی بکنم چون اطلاع کامل ندارم.

س- شما دراین تماسها ورفت وآمدهائی که داشتید بعدازانقلاب دردستگاه حکومت یا با آقای خمینی هیچوقت آثارونشانه‌ای ازایشان ندیدید؟

ج - هیچوقت بنده ایشان راندیدم. بعدازپیروزی انقلاب هم هیچوقت با اوشخصاً" ارتباطی پیدا نکردم.

س- آقای محمودفروغی که اکنون هم گویا مشاوررضا پهلوی هستند.

ایشان ازمدیرکل های وزارت خارجه بودوبرادرش هم مهندس فروغی پسربزرگتر فروغی بود که درادارهٔ آثارباستانی ایران دخالت داشت، ریاست داشت وموزه‌ی گرانقیمتی از اشیاء عتیقه‌ی ایران برای خودترتیب داده بود که شاید میلیونها تومان قیمت وارزش داشت وازجزوکولکسیونرهای درجه اول آثارعتیقه محسوب میشد. یکوقتی هم درزمان نخست وزیری علی امینی به اتهام سوء استفاده ازقرارداد ساختمان مجلس سنا که میگفتند میلیونها تومان ازآن اختلاس شده است اورازندانی کردند ولی اوبعداً" سناتورشد ونفهمیدیم که درجریان گرفتاریهای پس ازانقلاب چه برسرش آمد. ولی برادرش محمود فروغی جزورؤسای وزارت امورخارجه ومدیرکل های آن وزارتخانه بود وبعدهم به مأموریت های مهم خارجی فرستاده شد.

س- کنسول ایران درنیویورک بود. رئیس کنسولگری ایران درنیویورک بود، سفیرایران درافغانستان بود.

ج - بنده زیاد ارتباطی با اونداشتم.

س- آقای ابراهیم حکیمی.

ج - حکیم الملک رامیگوئید؟

س ـ بله

ج ـ حکیم الملک ازرجال خیلی قدیمی ایران وازرجال دوره‌ی مشروطیت بود وازجمله‌ی افرادنسبتاً" موجه ودرستکارشناخته میشد. اوهم یکی ازافرادفراماسونی معروف آن زمان بودوبامرحوم ذکاء الملک فروغی ونجم الملک وفراماسونهای دیگری همکاری داشت. دراین اواخر هم پیروتقریباً" فرسوده شده‌وگوشش سنگین بود وچیزی نمی‌شنید. ولی وقتی درسالهای اخیر به‌نخست وزیری رسید جنبه‌ی محافظه‌کاری ومخالفت دربرابر نهضت ملی جدیداً یران داشت واورا به‌عنوان مخالف دربرابرمصدق آوردند ونخست وزیرکردندوبه‌حمایت وبه‌توصیه‌شاه بودکه‌مجلس رأی تمایل به‌اوداد. رویهمرفته ازلحاظ عمل اداریش کم کاروولی معروف به‌درستی بود.

س ـ مدیرنبود ؟

ج ـ بلی دراین اواخر پیرشده وقدرت سیاست عمل نداشت واوهم جزوفراماسون هائی بودکه‌راست یادروغ متهم به‌جانبداری ازسیاست انگلستان شده‌بودند.

س ـ آقای هاشمی رفسنجانی .

ج ـ آقای هاشمی رفسنجانی رابنده‌هیچوقت نمی شناختم ویااودردوران مبارزات انقلابی هم هیچ ملاقاتی نداشتم. یعنی درآن جلسه‌ای که‌باهیجده بیست نفرازآقایان روحانیون که‌گفتم داشتم یادم نیست که‌ایشان هم بوده‌باشند، بعدهم اورا ندیدم تاموقعی که انقلاب صورت گرفت وازطرف آن گروه فرقان تیرخورد ومجروح شدوموقعی که‌دربیمارستان بود ازاوعیادت کردم. بعدهم که‌من کسالت پیداکردم وبحالت اعتراض دربیمارستان بستری شدم اوازطرف آقای خمینی ، چنانکه گفتم ، به‌دیدارمن آمد ومذاکراتی شدو آشنائی پیداکردیم. درزمانی که‌رئیس مجلس وکارگردان حزب جمهوری اسلامی شدمدیریت باکفایتی ازخودنشان داد. مردی زرنگ وسخنور لایقی است والان که‌بهشتی نیست کارگردان عمده‌واصلی حزب جمهوری اسلامی اواست ولی بنده‌ازروابط دیگراوخبرندارم و میدانم ازافرادی است که‌درامرولایت‌فقیه‌ودراینکه چه‌کسی جانشین آقای خمینی بشود که‌وی بتواند نفوذ وقدرتش راحفظ کندمراقبت وفعالیت شدیدداد.

س ـ آقای صادق قطب زاده .

ج ـ صادق قطب زاده از افراد نهضت آزادی بودکه درخارج از ایران فعالیت داشت وشاید هم بعنوان نهضت آزادی یک زمانی کم وبیش جزوجبهه ملی بود . ولی از زمانی که نهضت آزادی علیه جبهه ملی موضع گرفت ، که درضمن صحبتهای گذشته بیان کردم ، قطب زاده در آمریکا ودراروپا یکی از عمال معروف مهندس بازرگان دربرقراری ارتباط با خارجی ها وفعالیت در میان دانشجویان وخصومت وتا سزاگوئی به جبهه ملی بودکه بنده از سخنرانیهای ایشان چندین نوار درتهران داشتم که به جبهه ملی حمله آورده وما رابعنوان خائن وبعنوان کسانیکه پشت به مصدق کرده بودیم معرفی کرده بود . بعدهم موقعی که ما درپاریس با آقای خمینی ملاقات کردیم او ابا داشت که به من نزدیک بشودوهمه جا بدما بدونا سزا میگفت . پس ازپیروزی انقلاب ودراوایل کابینه ی بازرگان که به ریاست وسرپرستی رادیووتلویزیون وتبلیغات منصوب شدپرخاشگری وماجراجوئی وحادثه آفرینی عجیب وغریب اززخودنشان دادو حتی درداخل هیئت دولت معروف به طوماررزاده شد ودرضمن هم مشهوربودکه با همه ی تظاهر به دین داری ازعیش ونوش هم پرهیزنداردا . چنانکه میدانید با همه ی سوابقی که با مهندس بازرگان داشت بزودی درجناح مخالفین ومنتقدین اوقرارگرفت ومن بخاطردارم که درداخل هیئت دولت چندین بار علیه روش ورفتار او اعتراض شد .

س ـ مثل اینکه یکبارهم نطق آقای بازرگان را قطع کرده بودندیا ..

ج ـ بله یکبارهم این کاررا کرد . حکومت بازرگان نسبت به او نظرخوشی نداشت وبعدازجریان گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا ومغضوب شدن بازرگان ودکتریزدی او به مقام وزارت خارجه رسیدودرآن مقام برسرقضایای افغانستان تظاهرات شدیدی علیه دولت شوروی نشان داد . ازجمله ی اقدامات منفصل ساختن آقای دکترامیرعلائی ازسفارت پاریس بود . امیرعلائی علیه او اطلاعات وازجمله چکی دردست داشت که یک بانک آمریکائی مبلغ یک میلیون دلاربابت آزادی گروگانها بنام قطب زاده صادرکرده بود . هرچندظاهرا " آن چک اعتبار وسندیت مهمی نداشت . موقعی که آقای امیرعلائی به تهران آمدوعلیه قطب زاده ـ مشغول تبلیغ بود آقایان مهندس بازرگان ودکترسحابی به دیدن آقای صالح رفتندوازوی

خواهش کردندکه‌مانع اقدامات او بشود. قطب‌زاده به‌سبب جاه‌طلبی وپرخاشگری هایش بزودی مغضوب دستگاه آخوندی هم قرارگرفت. از آن پس او خودرا به‌ملیون ومخالفین حزب جمهوری اسلامی نزدیک کردودرضیافتی که‌یکی از بازرگانان به‌عنوان آشتی کنان ترتیب داده‌وقریب دویست سیصدنفرازجمله بنده‌ودکترصدیقی ودکترمدنی ودکتر آذرو قطب‌زاده را دعوت کرده‌بود سخنرانیهائی صورت گرفت ولی ما دیگربا او هیچگونه ارتباط وهمکاری نداشتیم ودراختفاء بودیم که‌ماجرای توطئه‌ی او را شنیدیم که‌منجربه اعدامش شد.

س- آقای عبدالحسین هژیر. شما هرگز با ایشان ملاقات کرده‌بودید؟

ج - بله. عبدالحسین هژیر درآغاز کارمدتی درسفارت شوروی سابقه‌ی خدمت داشت ومنشی ومترجم آن سفارت بود. پدرهژیر هم یک روزنامه‌ی چپی متمایل به‌کمونیستی را اداره‌میکرد، درهمان زمان که‌پیشه‌وری درابتدای کاررضاشاه‌روزنامه‌ای بنام حقیقت درتهران منتشرمیکردوتمایلات چپی آشکارداشت.

س- درزمان رضاشاه؟

ج - بله.

س- اوایل کار لابد؟

ج - بله اوایل کاریعنی درزمان وزارت‌جنگ اوپدرعبدالحسین هژیرهم روزنامه‌ی دیگری داشت که‌اسمش حالا درنظرم نیست وآن هم درهمان زمینه بود. ولی بعدمعلوم شد و شهرت پیدا کردکه‌عبدالحسین هژیر درسفارت شوروی اخبار واطلاعاتی که‌داشته مرتبا" به‌دستگاه دولت میداده. درآن زمان اگراشتباه‌نکنم‌سفیردولت شوروی شخصی بودبنام شومیاتسکی واین شومیاتسکی ازآنهائی بودکه‌با رضاشاه‌نظرموافق داشت ودرگزارشهائی که‌میداده‌اورابرخاسته ازمیان توده‌ی مردم واصلاح طلب وانقلابی معرفی میکرده‌وبعد شنیدم که‌این شخص دردوره‌ی استالین جزء تصفیه‌شده‌ها بوده‌واعدام شده‌است.

بهرحال هژیربعدازآن واردکارها وخدمات دولتی شدوبه‌مقامات ومناصب عالی رسیدومکرروزیر شدودرسالهای جنگ جهانی دوم‌واشغال ایران بوسیله‌نیروهای روس وانگلیس ازکارگردانهای سیاسی درجه‌اول مملکت ومشهوربه‌ارتباط نزدیک با انگلیسها شدوادعیه‌ی زمامداری پیدا کرد. درهمین سالهاکه ما مشغول فعالیت های میهنی درحزب ایران بودیم اوبوسیله‌یکی

ازدوستان مشترک تقاضای ملاقات با من کرد وبه منزل من آمدومنظورش این بودازما که فعالیت های حاددا شتیم ودرسخنرانیها وتظاهرات شرکت میکردیم وکم وبیش درمیان مردم شناخته شده بودیم .

س - ازشخصیتهای شناخته شده ی فعالیت اجتماعی .

ج - بلی برای همکاری با خوداستفاده کنند وبازدرهمین زمینه ازجمله ی افرادی که در آن سالها به میل خودخواستار ملاقات با من شدوبه دیدن من آمدسپهبدرزم آرا بود . آنها انتظار داشتندکه مرا درصف همراهان خودوارد بکنند ولی من به هیچوجه حاضربه همکاری با آنها نشدم . درهمین زمان بودکه هژیر وزیردربار شد ولی وزیر درباری کم وبیش نظیروزارت دربار تیمورتاش . یعنی وزیردرباری بودکه برتمام دستگاه دولت حکومت میکرد ودولت ووزرای وقت ازهرجهت تابع اوبودند . عبدالحسین هژیر وزیردربار بودکه آن تحصن معروف مصدق صورت گرفت واوبودکه آن تحصن را به ناکامی رسانید و اوبودکه باعث شد آن انتخابات به آن صورت دربیاید که آراء مصدق وطرفداران او را ازبین ببرند وانتخابات را بمیل ودلخواه خودشان ترتیب بدهندکه براثرآن به آن تیرگرفتار شدوبقتل رسید .

بهرحال هژیرشهرت فوق العاده زیاددرنزدیکی وارتباط با سیاست دولت انگلیس داشت .

س - شما ازاین موضوع اطلاع دارید که گفته میشود هژیر به حمایت اشرف پهلوی به نخست وزیری رسید بخاطراینکه املاک سلطنتی را مجددا " به خانواده ی پهلوی برگرداند ؟

ج - شهرت این بودکه هژیربا اوارتباط داردواوازهژیرحمایت میکند . درست ازروابط آنها اطلاع ندارم .

س - راجع به رضاحکمت (سردارفاخر) شما چه خاطره ای دارید؟

ج - سردارفاخرحکمت ازافرادی بودکه دراوایل دوران مشروطیت جزودموکراتها بودو در

میان آنها شهرت و محبوبیت داشت ولی درجریان مبارزات حادآن حزب اثرنمایانی از او دیده نمیشد. دکه‌دردوران جنگ جهانی دوم وسلطنت محمدرضا شاه نماینده ورئیس مجلس شورای ملی شد مجلس را با کمال نظم وترتیب اداره میکرد. باآنکه بی اعتناء به افکار عمومی نبود همواره سعی داشت درخط تمایل شاه حرکت کند. ولی هیچوقت خیانتی به او نسبت داده نشد، رویهمرفته از افراد معتدل خوب سیاسی ایران بود.

س - آقای حجت الاسلام خامنه‌ای، شما آشنائی با ایشان دارید؟

ج- نخیرآشنائی ندارم.

س - آقای نورالدین کیانوری، شما هرگزبا ایشان تماسی داشتید؟

ج - بله ملاقاتی گاهی ازروی تصادف اتفاق افتاده است. اودرهمان اوانی که ازرهبران درجه اول حزب توده بود این شهرت را داشت که‌درمیان آنها ازافراد منافق است وبعدهم بنده ازافراد مختلف حزب توده شنیدم وازجمله ازنوشته‌های دکترکشاورز اطلاع پیدا کردم که او وازددرکارهای ناروائی بوده‌وحتی درتصفیه‌ها وکشتارهائی دست داشته است. اوشخصی است که همیشه کوشش میکرده‌حزب توده‌را دراختیارمطلق سیاست شوروی قراربدهد واگرافرادی درمیان آنها ایستادگی میکردند اوکوشش میکرده آنها را تصفیه‌کند. بعدازانقلاب که به ایران برگشت یک مرتبه با یک گردش ۱۸۰ درجه‌ای روی به‌آخوندها آورد. دراین جریان نقطه اصلی مبارزه وهدف اومخالفت با ملیون ومتهم کردن ونابودکردن آنها بود وآنچه را که‌توانست دراین خط کوتاهی نکرد. اصطلاحات ملی گرائی ولیبرالی وفئودالی که جزو فحشهای رایج این زمان شده تمام ازکلمات وابداعات این آقاست ودرهمان موقع بود که‌بنده دریکی ازسخنرانی هایم برای اولین بار ایشان راآیت الله‌کیانوری خواندم.

س - این لقب ازآنجا به‌ایشان داده‌شد؟

ج - این لقب را بنده‌به‌ایشان دادم واین بعنوان "مشهورشد وبرایشان باقی ماند. اوهم عقده‌وکینه‌اش را ازمن بدل گرفت وآنچه که‌توانست نسبت به‌من بدگفت وتهمت پراکندوکوشش درنابودی من وخانواده‌ی من کرد.

س - آقای امیرعباس هویدا، شما هرگزبا ایشان ملاقاتی کردید؟

ج - نخیر، هیچگونه ملاقاتی با ایشان نداشتم.

س ـ آقای علی منصور که نخست وزیر شدند.

ج ـ با ایشان هم ملاقاتی نداشتم.

س ـ آشنائی با ایشان نداشتید؟

ج ـ نخیر، اومسلما " ازمجرای یک سیاست خارجی بالا آمد ویکمرتبه حزبی درست کرد وشخصیتی یافت.

س ـ کانون مترقی.

ج ـ بله کانون مترقی را درست کرد. مسلما " ازمجرای سفارت معینی توصیه وتحمیل شده بود.

س ـ سیدحسن مدرس، شما هیچ خاطراتی ازایشان دارید؟

ج ـ مدرس را من شخصا " ملاقات نکردم درآن زمان من تورس ودانشجوبودم ولی اوروحانی و سیاستمداری وطندوست ومتدین ومبارز بود. درآغازدوره‌ی چهارم مجلس ایشان بصورت یک شخصیت محافظه‌کاروخشک ومخالف تندروی آزادیخواهان جلوه میکردوبسیاری ازاشخاص نظر مخالف با اوداشتند. آخوند بودوباافکارتندترقی خواهی وسوسیال دموکراسی نظرموافقی نداشت ورجالی راازقبیل قوام السلطنه ونصرت الدوله حمایت میکرد. ولی بعدکه جاه‌طلبی ها وقدرت نمائی ها ودیکتاتوری رضاشاه ظاهرشد مدرس دربرابر او به‌سختی ایستادوتابودمبارزه‌اش راشجاعانه انجام داد. اوازلحاظ دنیائی ومالی بسیار پاکدامن وازجهت سیاسی بی پروا بود. بنده‌حتی شنیدم که‌وقتی افرادی برای بعضی ازامور سیاسی به‌خانه‌ی اورفته‌ودربرابرا وهفت تیرکشیده‌وبه‌سینه‌ی اوگذاشته‌بودند معذلک او سینه‌اش راباز کرده وگفته‌بود،" بزنید من ازمرگ نمی ترسم" . اوچنین آدمی بود. ذکرخیرش درمیان مردم هست وبنده هم ازافرادی هستم که‌مدرس راواقعا " بتمام معنی شهیدمیدانم.

س ـ آقای آیت الله حسین منتظری، شما با ایشان هیچ نوع تماسی داشتید؟

ج ـ عرض کردم که‌ایشان قبل ازآمدن آقای خمینی با بنده تماس داشت وبه‌من پیشنهاد کرد که‌درشورای انقلاب واردبشوم که‌من به‌ایشان جواب رددادم. بنده‌ایشان راآدم فوق العاده ساده‌وسطحی میدانم، اثربرجسته‌ای ازایشان دیده‌نشده وتاکنون اغلب تظاهراتی که کرده

نشاندهنده‌ی یک آخوندساده‌لوح بوده‌است .

س ـ آقای دکترشما چه خاطراتی ازمشیرالدوله دارید؟

ج ـ ازمشیرالدوله بنده‌شخصا " بعنوان دانشجوخاطراتی دارم .

س ـ بله مسلماً ".

ج ـ حسن پیرنیا مشیرالدوله ازرجال بسیارمحبوب بود. آودراوان صدرمشروطیت که در سفارت ایران درپیترسبورگ سفیربود یکی ازبرجسته‌ترین دیپلماتهای ایران بحساب میآمدوبعداو بنیانگذار مدرسه‌ی علوم سیاسی برای وزارتخارجه شد. وبازاودرتدوین قانون اساسی مشروطیت ودرتدوین یا بهتربگویم ترجمه‌ی قوانین انجمن های ایالتی و ولایتی وبلدی ازقوانین فرانسه خیلی مؤثر بوده‌است . مشیرالدوله درطول حیاتش فوق العاده موردتوجه مردم بود ومردم اعتمادکامل داشتندکه هروقت اوزمامدار باشد اقدامی وعملی علیه مصالح مملکت نمیشود. البته مردپرحرکت وپرتوانی نبود اما سیاستمداری وطندوست ودرستکاروموثربود. بعدا " هم که‌رضاشاه طالب وضع دیکتاتوری وتغییرنهادمشروطیت شد اوازنمایندگی مجلس وبعدیکلی ازسیاست کنار گرفت ودرخانه‌ی خودش به مطالعات علمی وتاریخی پرداخت وچندجلدکتاب راجع به‌تاریخ ایران باستان تألیف کرد. که‌ازآثارتاریخی بسیارمعتبرمحسوب میشوند. اسم خیرش همیشه دراذهان باقی است خدایش رحمت کند .

س ـ آقای مستوفی الممالک .

ج ـ محبوبیت مستوفی الممالک ازمرحوم مشیرالدوله هم بیشتربود وبیشترازاونا مزد دموکراتها وجمعیت های تندروبرای زمامداری میشد. ولی اوکم کارتر وکم حرکت‌تر وکم ابتکارترازمرحوم مشیرالدوله بود. ولی مستوفی الممالک هرچه‌بود محبوب وموجه ومورداعتمادمردم بود وهروقت برسرکار میآمد این اطمینان حاصل بود که‌منافع مملکت رامحفوظ میدارد. اوازرجالی بودکه‌تازنده‌بودمورد احترام عام وخاص باقی ماندو بهمین علت هم رضاشاه نسبت به‌او احترام داشت وبه‌توصیه‌های اوترتیب اثرمیداد. اوچندین نفررادرزمان رضاشاه که‌درمعرض اعدام بودندازخطرنجات داد .

س - آقای موسوی که نخست وزیر هستند، بنده اسم کوچک ایشان را نمیدانم.

ج - بنده ایشان را هیچ نمی شناسم.

س - آقای آیت الله موسوی اردبیلی.

ج - آشنائی بنده با آقای موسوی اردبیلی همان بودکه درضمن مذاکرات گفتم که یکبار ایشان را درآن جلسه ای که با جمعی از آقایان روحانیون داشتیم دیدم ویکمرتبه هم به نمایندگی از طرف آقای خمینی به منزل من آمد که با رئیس مجلس وقت آن مذاکرات را کردیم که جزوصحبتهایمان هست.

س - آقای آیت الله محمودطالقانی.

ج - آقای سیدمحمودطالقانی از افرادی بودندکه ما با ایشان خیلی مرتبط بودیم وپای سخنرانی ها ووعظ هایش درمسجدهدایت درخیابان استامبول گاهی میرفتیم که از اشخاص خیلی موجه واز روحانیون نیک نام بخصوص درمیان روشنفکران بود. مردی آزادیخواه و آزادی طلب ومشروطه طلب بود ونمایشگر مشروطه خواهی او تجدید چاپ وتدوین کتاب تنبیه الامه تألیف مرحوم میرزا حسین نائینی از مجتهدین مرجع تقلید بود. این کتاب که نایاب شده وحتی معروف بودکه خودمرحوم نائینی هم نسخ آنرا جمع آوری میکرد آقای طالقانی آنرا مجدداً با حواشی تازه ای چاپ کردومقدمه ای برآن نوشت. دردوران نهضت ملی اوجزوطرفداران مصدق وهمکاران مصدق بود ورفاقت نزدیک با آقای مهندس بازرگان داشت ولی شخصیت او بسیار قوی تروصمیمی تر از بازرگان ودرارتباط با جبهه ملی هم بسیار منصف تر از او بود ورنج وزحمت زندان هم بیشتر از او متحمل شدوموقعی که از زندان آزاد شد من درپاریس بودم وبه او تلفن کردم وچون صدای او را شنیدم از اینکه این سیدمحترم مبارز سالها درکنج زندان بوده حالت ناراحتی وتأثرشدیدبمن دست داد. ولی او درمدت زندانی اخیرش با جمعیت های چپی جوان که تازه تشکیل شده بودند وبا گروههای چریکی وطرفدار مبارزات مسلحانه وبا بعضی از سران آنها مانندآقای رجوی ودیگران هم زندان ومعاشرشده بود. اوکه یک روحانی انقلابی بی پروا وطبعاً " هوادارطبقات محروم ومظلوم جامعه و خواهان رفع تبعیضات وامتیازات اجتماعی بود بدون توجه به فلسفه دیالکتیکی مادی

وضددینی مارکس وانگلس نسبت به آنها حسن ظن واعتماد پیدا کرده وا زآنها حمایت مینمود و آنها هم اورا پدرمیخواندند وا زاو حرف شنوی داشتند. البته طالقانی قابل احترام بود ولی بیشترا حترامی که چپگرایان نسبت به او ظاهر مینمودند برای این بودکه ا زشخصیت و محبوبیت عام او که نفردوم بعدا زخمینی حساب میشد ونفوذ کامل درجامعه ودرمیان روحانیون داشت استفاده بکنند. ا زجمله درزیرچترمحبوبیت اووبابهره جوئی ا زبا لروز دکترمصدق بودکه درآن اجتماع عظیم تشکیل جبهه ی ملی دموکراتیک را اعلام کردند.
مرحوم طالقانی به سبب توجهی که مردم به اوداشتند ودربعضی ا زجریانهای سیاسی و قضائی که بعدا زانقلاب اتفاق افتاد مداخلاتی کرد که بعضی ا زمداخلات واقدامات متأسفانه چون تجربیات سیاسی وشناسائی کامل نسبت به اوضاع نداشت منطبق با مصلحت نبود ا زجمله مداخلاتش درکردستان بودوبا زبرای مثال کاشا وحیات داشت ودرحضورخودا و این ماجرا بصورت گله بیان میشد. چون من به خاطره ی او احترام دارم. وقتی درهمان سال اول انقلاب بودکه [illegible] سی تیر جبهه ملی اعلام اجتماع وتظاهری درمیدان بهارستان کرد پس ا ز [illegible] ت ما بنام آقای طالقانی هم دعوتی برای همان روزوهمان ساعت درهمان میدان بهارستان بعمل آمد. جبهه ملی درقسمتی ا زمیدان بهارستان ترتیب سخنرانی داده بود وآقای طالقانی درگوشه دیگری ا زآن میدان، وچون جمعیت ها با هم برخوردکردندوآشفتگی هائی پیش آمد اصلاً آن تظاهرات صورت نگرفت وزیان آن عاید همه ی گروههای غیرآخوندی گردید. این نتیجه عمل آن افراد وآن گروههای چپگرا بودکه جبهه ی به اصطلاح دموکراتیک ملی را درمقابل جبهه ی ملی ونه دربرابر آخوندها درست کرده وشخصیت بارز ونازنین طالقانی را واسطه آن قرارداده بودند.
س - آقایان مجاهدین خلق وهم فکرانشان همیشه این موضوع را مطرح میکنندکه آقای طالقانی با روش آقای خمینی موافقت نداشته است ولی سخنرانی های آقای طالقانی هست که شدیداً " ا زآقای خمینی حمایت کرده است. آیا شما خاطره ای بیاد میآورید که واقعاً " آقای طالقانی با آقای خمینی وروش ایشان مخالفتی داشته باشد؟

ج - بنده خیال میکنم این حرفی که درباره‌ی آقای طالقانی زده‌اند دور از واقعیت نیست. طالقانی با آخوندهای سنت‌گرا وقشری تفاوت زیادداشت. تجلیل از آقای خمینی در اوایل انقلاب دلیل برطرفداری از حکومت آخوندی نیست. من هم در اوایل انقلاب مکرر از آقای خمینی تجلیل کرده‌ام. طالقانی میخواست که مرکزیتی دورخودش ایجادبکندووقتی که هنوزخمینی به ایران نیامده بودبازرگان وسحابی وبنده ودادیوش فروهرواعراددیگری را به منزلش دعوت کردوباشدت وبصورت اتمام حجت میخواست یک ترتیبی را برما بقبولاندو میگفت درهمین مجلس وهمین ساعت یا قبول کنیدویا ردکنید.

س - آن ترتیب چه بود؟

ج - آن ترتیب این بودکه ما رهبری اوراپذیریم. ظاهراً " اومیخواست ما را با عناصرچپی که پیرامون اوبودند وما نمی شناختیم پیوند بدهد. چون نظوروش اومبهم وبه علاوه ترتیب پیشنهادش تمام حجتش غیردموکراتیک بود برای هیچیک ازما قابل قبول نبود. ولی اوبعدا " وبه نحومکرراظهارمیداشت که اگراین آخوندها قدرت پیدا کنندآزادی چیزی باقی نخواهدماند. موقعی که شخصی بنام غرضی با افراددیگرپسراوراگرفتند وزندانی کردند، تصادفا " درهمان روزها هم من استعفا داده‌بودم ولی استعفای من هیچ ارتباطی به آن قضیه‌نداشت. یک یا دوروزبعدکه به عنوان همدردی ملاقاتی باآقای طالقانی کردم اوتقریبا " بصورت اعتراض به من گفت شما چرا دراین موقع استعفا داده‌اید؟ آخوندها این را هم به حساب من میگذارند.

درجریان مجلس مؤسسان هم آقای طالقانی این اشتباه را کردکه فکرخبرگان را برا ه انداخت که بجای سیصدنفرسی نفررا انتخاب کنیدوبعدسی نفررا کردندشصت نفر. طبیعی است افراد خبره‌ی قانونگزاردرنظرآخوندها غیرآخوندویا آخوندنما نمیتوانندباشند. بعدهم در آن مجلس به اصطلاح خبرگان نتوانستند کاری ازپیش ببردودستگاه رسمی آخوندی حرمت شخصیت روحانی وسابقه‌ی مبارزات اوراناديده‌گرفتند ودربرابر اوشخص دیگری یعنی آقای منتظری را رئیس آن مجلس کردند وعملا" اورا ازاثرانداختند. اگرطالقانی باقی مانده‌بودبه احتمال قوی برسراو زحمت ورنجی واردمیکردند نظیرآنچه‌بعدا " برسرآقای شریعتمداری وارد آوردند.

س ـ آقای دکترسنجابی حالا که شما به رویدادهای انقلاب اخیرایران می اندیشیدواقدامات خودتان را موردسنجش وبررسی قرارمیدهید آیاموردیامواردی بنظرتان میرسدکه فکرکنید کهاشتباه کردیدواگرآن فرصت ها تکرارشدنی بودشماکاردیگری غیرازآنچه کردیدمیکردید؟

ج ـ هیچ کس نیست که مصون ازخطاباشد، هرکسی خطا میکند ولی من وجداناً " به شما میگویم موقعی که به گذشته ی خودم مراجعه میکنم ازدوجهت نظرمیکنم: یکی ازجهت حسن نیست و دیگری ازجهت مفیدومصلحت بودن اعمال . این راته برای دفاع ازخودبلکه بنابر اعتقادی که دارم ازروی صدق وصفا میگویم که ممکن است عمل من اشتباه وزیان بخش بوده باشد ولی هرچه کرده ام با حسن نیت ودرخط ودرصراطی بودکه به آن اعتقاد داشته ام. الان هم که به گذشته ی خودفکرمیکنم متوجه هستم کهاگربه طریق دیگری عمل میکردم شاید ازلحاظ موفقیت ، ورسیدن به قدرت ، ویا تجلی شخصیت برای من مفیدتربود.

س ـ آن مسئله ازاین جهت بخاطراینکه شما را می شناسند ومیدانندکه شما همیشه خدمتگزار ملت بودیدواقعاً " منافع ملت رادرنظرداشتیدوحسن نیت شما راهم کسی شک نکرده است من این را فقط ازاین جهت دارم سئوال میکنم ببینم کهآیا مثلاً" اگرکاردیگری میکردید آیا منافع ملت ایران بهترحفظ میشدیانه. برای اینکه ما میدانیم شما دنبال قدرت نبودید.

ج ـ همین را عرض میکنم که شایدمن درآن قضایا کامیاب ترمیشدم. ولی آنرا هم انحراف ازتعهدوطریقه خودوهم بهزیان مملکت وملت میدیدم. قبلاً" اگرهمین جریانات اخیر ایران را درنظربگیریم آیا نقطه ای خارج ازواقعیت وخارج ازاصوَل وبرخلاف مصلحت در اعلامیه ی سه ماده پاریس من بوده است ؟ آیا باسوابق مسلمی که ازخصومت وبدخواهی شاه نسبت به ملیون وجودداشت من میتوانستم سرخودرابه اوببندم وبی قید وشرط قبول مسئولیت بکنم وآیا درآن اوضاع واحوال ایران موفقیتی برای آن ممکن بود؟ ویا بعدازپیروزی انقلاب آیا کوچکترین گذشت واغماضی ازمن نسبت به انحراف ازاصول دموکراسی دیده شده است ؟

اکنون هم که به گذشته ی خودفکرمیکنم هیچگونه احساس ندامت وشرمندگی ندارم. حالا که پیش شما هستم وتوجه میکنم کهچه اشخاصی وچه جمعیت وچه گروههائی مراقبول ندارندوبوسیله

نشریاتشان ودرسخنرانی هایشان به من بدمیگویندوبدزبانی میکنند. میبینم سه دسته هستندکه با من نظرمخالف دارند. یکی دسته‌ی سلطنت طلبان هستندکه گناه مرا دربارهٔ آن اعلامیه‌ای که صادرکرده‌ام وبه‌شاه گفته‌ام که لازم است از ایران خارج شودنمی بخشند ولی پیش وجدان خودم آن سلطنت را با آن ترتیب الان هم اگروجودداشت با همان شدت محکوم میکردم وخوشوقت هستم از اینکه کنار نیکه عامل آن فجایع وباعث رسوائی آن سقوط شدند امروزه به‌عنوان سلطنت طلبی با من مخالفت میکنند. دسته‌دیگرکه با بنده مخالف هستند همین چپ‌گراها وچپ نماها وچپ زده‌ها بخصوص توده‌ای ها وعوامل منسوب به آن حزب هستند. بنده‌با این قبیل سازمانهاکه غالباً" وابستگی بخارج دارندویا اینکه مرام وایده‌ائولوژی خودشان را یکدست ویکپارچه از خارج میگیرند ونمیخواهندمنطبق بروضع تاریخی وجغرافیائی واقتصادی واجتماعی مردم ایران بکنندنمیتوانم سازش وهمراهی داشته‌باشم وبازخوشوقت هستم که‌چنین افرادی که‌سوابق و وابستگی هایشان مسلم گردیده با من مخالف باشند ومرا ملی گراولیبرال وبورژوا وحتی فئودال بخوانند. گروه دیگری که‌با من مخالف هستند آخوندها هستندکه بنده‌با آنها با نهایت صفا وصداقت دریک مبارزه‌ی ملی وضداستبدادی واردشدم وبعدتاریخ ایران وملت ایران وآینده قضاوت میکند که‌آیا دربارهٔ آنچه‌گفتیم وکردیم وخواستیم من منحرف شدم یا آنها منحرف شدند! آنها بودندکه‌آزادی را ازبین بردند، آنها بودندکه‌استقلال مملکت را دچار این مخاطره کردند، آنها بودند که‌ملت را به‌فقروبدبختی وکشتاروقتل وویرانی کشاندند. آنها بودند که‌اصول انسانی وآزادی وعدالت را حتی آنچه‌درقانون اساسی خودشان هم تصریح گردیدزیرپا گذاشتند. من افتخارمیکنم وبا این افتخار امیدوارم از دنیا بروم که هم آخوندها وهم کمونیستها وهم آنهائی که‌خودرا طرفدارسلطنت معرفی میکنند با من مخالف باشند. بنده‌درآخربیانم هم این مطلب را اضافه‌میکنم که‌ما در طول این مدت که‌همراه دکترمصدق وبعدازاو درآن خط مبارزه کردیم درواقع ضدسلطنت نبودیم، ما طرفدارسلطنت مشروطه بودیم ونه‌خواهان استقرارجمهوریت. ما میگفتیم این شاه هست‌که‌قانون اساسی ایران را نقض‌کرده واصول مشروطیت را ازبین برده و

ناقض قانون اساسی است وبنابراین چون ناقض قانون اساسی است فاقدمشروعیت است .
خوب الان از این آقایان سلطنت طلبی که آمده ومیخواهند خودرا به عنوان طرفـــــدار مشروطه جلوه‌گر سازند میپرسیم که‌دراین مدت پنجاه سال مشروطیت ایران را کی پایمال کرده‌بود؟ غیراز خودپادشاهان وخاندان سلطنتی ووزیران وعمال آنها آیا کسی دیگــــر مسئول آن هست ؟
بنابراین بنده چندان متی میتوانم داشته‌باشم . گروهها ئی را که‌اسم بردم بایدبا مـن مخالف باشند واگرآنها مخالف من نباشند عیب ونقض درمن هست ، خطادرمن هست ومـن مخالفت آنها را با خودم جزء شرایط ذیحق بودن خودوبرائت خودم را از آنها میدانــــم و دیگرعرضی ندارم .
س - آقای دکترسنجابی من با عرض تشکراز وقتی که‌وقف این مصاحبه کردیدگفتگویمان را دراینجا خاتمه میدهم .
ج - خیلی ممنونم ، انشاءالله موفق باشید .

روایت‌کننده : آقای دکترکریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : ۴ ژوئن ۱۹۸۴

محل مصاحبه : چیکو ـ کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۳۰

درتاریخ ۱۹۸۳ ازطرف دانشگاه هاروارد نامه‌ای به‌من نوشته شدمبنی براینکه آن مؤسسه بزرگ علمی مشغول ترتیب تاریخ شفاهی ازوقایع وحوادث ایران ازسال ۱۹۲۵ یعنی ازسقوط سلسله قاجاریه تاانقلاب اخیر ۱۹۷۹ ایران بوسیله مصاحبه‌بااشخاصی که ازنزدیک شاهدویاخوددخیل درآن حوادث بودند ودرنامه تأکیدشده بودکه متن مصاحبه ها ماشین شده‌وترجمه‌شده به‌انگلیسی دربایگانی دانشگاه ضبط خواهدشد وترتیب استفاده ویاانتشار مطالب آن برطبق شرایطی خواهدبودکه روایت‌کننده معین میکند.
من هرچنداز تاریخ خروج اضطراری از ایران با هیچ مؤسسه وروزنامه وخبرنگار چه خارجی وچه ایرانی حاضربه مصاحبه نشده‌بودم ولی چون اقدام دانشگاه هاروارد را یک عمل علمی وتاریخی تشخیص دادم حاضرشدم بانماینده آن موسسه مصاحبه کنم به این شرط که در حیات من بدون موافقت قبلی من مطالب مصاحبه انتشارپیدانکند واجازه استفاده از آن نیزمشروط بهمین شرط باشد. ازآن پس آقای ضیاء صدقی ازجوانان وطندوست وآزادیخواه ایران که باآقای دکترلاجوردی درآن دانشگاه مشغول کاروخدمت هستند برای اجرای مصاحبه به‌محل اقامت من درشهرچیکو ازایالت کالیفرنیا آمد ودرمدت یک هفته‌ بعد از ۱۵ اکتبرتا ۲۱ اکتبر۱۹۸۳ هرروزبطورمتوسط قریب ۵ ساعت پیش ازظهروبعدازظهرمشغول این کاربودیم. بعبارت دیگرمتن این مصاحبه قریب سی ساعت صحبت است که‌در۲۹ نوار ضبط شده. آقای صدقی نوارها راباخودبه‌دانشگاه هاروارد بردو برطبق موافقت قبلی یک دوره از نوارها با متن پیاده‌شده‌وماشین شده‌ی آنها را برای اصلاح نزدمن فرستاد. من درتصحیح آنها

علاوه براصلاحات لفظی وحذف بعضی ازمکررات بعضی ازمطالب یا بعضی ازاسامی راکه درحین اجرای مصاحبه فراموش کرده بودم اضافه کردم ولی سعی بعمل آوردم که شیوه‌ی بیان ازصورت مصاحبه وگفتگو خارج نشود. عمل تصحیح هم کلاً" درقریب بیست روزانجام شد. بدین ترتیب این مصاحبه که در ۴۲۰ صفحه ماشین شدد جمعاً" حاصل ۳۰ روزکاراست.
بدیهی است با سرعت وشتابی که دربیان آن بوده وبا فقدان هرنوع سند ومدرک دراختیارمن نقائص وکمبودآن فراوان است. من مطالب راازدیدگاه خودوبنا براطلاعات خودبیان کردم. نه غرض شخصی با کسی داشتم ونه هوس خودنمائی وخودستائی. سعی کردم که بیانات عین واقع وحقیقت باشد. اگردراین مطالب راجع به وقایع ویااشخاص اشتباهی باشد ناشی ازنقص اطلاعات من است.
ازآن پس بی فایده ندیدم که مطالبی راجع به ترتیب فرارخودازایران وآمدن به پاریس وآمریکا وگفتگوهائی که باگروهها وافرادمختلف داشتم وبرطبق یادداشتهای روزانه‌ام قریب یکسال پیش تنظیم شده وحاکی ازدلیل عدم همکاری من با آن گروهها بوده برای تکمیل این مصاحبه دریک یا دونوار اضافه کنم وایتک به آن مطالب میپردازم.
بیش ازیکسال ،یکسال ونیم است که من وهمسرم پس از ۱۴ ماه اختفای آمیخته با وحشت و نگرانی تن به بارگران فراغ وهجرت ازوطن دادیم. من اصلاً" با این کارموافق نبودم و همواره دربرابر اصرار دوستان وخویشاوندان مقاومت میکردم. خوشنودتر از این بودم که بدست جلادان آقای خمینی نابودبشوم واین عاقبت بخیری را در سن قریب به ۸۰ سالگی برای خودفراهم کنم تا گرفتار آوارگی پایان ناپیدا وپناهندگی به دولتهای خارجی بشوم. امید به اقداماتی که درخارج از ایران علیه دستگاه سفاک وخون آشام حاکم برایران میشد نداشتم. نه آنها راکه بنام سلطنت ویاارتش سروصدا میکردند مو فق میدانستم و نه برای دارودسته‌ی آقای بنی صدرورجوی آینده‌ای قائل بودم ونه روشنفکران چپ‌زده انقلابی نما را برصراط مستقیم میدیدم ونه هرگزحاضربودم با یک سیاست خارجی بوفرض امکان برای برانداختن این حکومت غاصب و ستمگر وارد بندوبست بشوم. پس برای نجات چندروزه‌ی این زندگی ازثمرافتاده چرا باید خودرا دربدروسربارزندگی فرزندان خود

بکنم‌که‌درخارج از کشور باکوشش خودبترتیب معاشی فراهم آوردند. بعلاوه اگرکاری بشودبایستد درهمین ایران باشد. ولی سرانجام اصرار وابرام دوستان وعجزولابه‌ی خویشاوندان برمقاومت من چربیدوحاضرشدم که خودرا تسلیم مقدرات هجرت بکنم.

روز چهارشنبه ۶ مرداد ۱۳۶۱ مطابق با ۲۸ جولای با اتوبوس کوچکی که دوستان ما آن را فراهم کرده وخودآنها نیزرانندگی آن را برعهده‌گرفته بودند ساعت ۴ صبح ازتهران حرکت کردیم. آن دقایقی راکه ازدخترعزیزم مریم جدا میشدم هرگزفراموش نمیکنم. دیدار او برای همیشه مایه‌ا نبساط وروشنی دل وچشم من بود. جمع سرنشینان اتوبوس بیست نفرکه چهارده نفرآنها مهاجرفراری وشش نفردیگرهمراهان وبدرقه‌کنندگان بودند. بغیرازدونفرکه‌واسطه وراهنمای مهاجرین بودند دیگران ما را نمی شناختند. من وهمسرم تنها دوکیف دستی کوچک همراه داشتیم که محتویات آنها تمام ثروت ودارائی ما را تشکیل میداد. راهنمای ما که‌خانم ودخترخویش را نیز همراه آورده بود ازمن خواهش کردتا به‌داخل ترکیه ومحل مطمئن نرسیم اسم خودرا فاش نکنم. راهنما ودیگران به‌تقلیدازاو مرا "عموجان" یا "حاج آقا" خطاب میکردند. صبحانه ونهارراهم برای همه‌ی مسافرین آخرین میزبان ما تهیه‌کرده‌بود. از تهران وکرج وقزوین وزنجان بدون مواجهه‌ی با هیچ پرسشي گذشتیم. درچندفرسخی بین زنجان ومیانه توقف کردیم ودرکنار بیشه ونهرآبی نهارخوردیم. اوایل غروب به‌تبریزرسیدیم وبیدرنگ ازآن خارج شدیم. سردوراهی خوی وسلماس بعضی از پاسداران جلوی اتوبوس ما را گرفتندوبه‌بررسی اثاثیه پرداختند. چیزی که موجب سوء ظن باشد نیافتندوما را رها کردند. قریب یک یا دوساعت ازشب گذشته اتوبوس ما با اشاره‌ی سرکاروان ازجاده‌اصلی منحرف ووارد جاده‌خاکی کوهستانی گردید. پس ازطی مسافتی درپناه دره‌ای متوقف ومنتظرشدیم تا مینی‌بوس دیگر همراه یک نفردیگرازاین راهنمایان ما ازرضائیه فرارسید وفوراً " با آن منتظر شدیم. جاده‌کوهستانی خاکی وبسیارناهموار بود. پس ازمدتی بالا وپائین رفتن درتاریکی‌شب با جمعی ازکردان مسلح که برحسب‌قرارقبلی با سرکاروان منتظرما بودند برخوردکردیم. آنان بدون سئوال وجواب وتعارف باشتاب خودرا بدرون مینی بوس انداختندو باآهنگ بلند بایکدیگرشروع به قیل وقال کردند. بالاخره ماشین را نزدیک به‌دهی متوقف ساختندو

ما را پیاده کردند. ازسربالائی کوتاهی گذشتیم وبه‌سراشیبی دره‌ای رسیدیم که‌درپناه آن اسبهائی برای مسافرین آماده کرده‌بودند. اسبها خیلی کمتر از عده مسافرین وغالب آنها نیز زین نداشتند. نگرانی من بیشتر ازجهت خانم بودکه عادت به سواری نداشت ازسرکاروان خواستم که بهوی مادیان زین داری بدهد، برای من نیزاسبی آوردندواصرار بسوارشدن کردند. درآن تاریکی که کسی کسی را نمی شناخت ونمی دید بهراهنمای کاروان گفتم تا همسرم سوارنشود من نیزسوارنخواهم شد. به‌من گفتندکه اوسوارشده من نیزسوار شدم. دراین بین ازپشت سرخود صدای شیهه اسبان ودرآویختن آنها را بایکدیگرشنیدم. باآوازبلندهمسرم را صدا کردم جوابی نشنیدم. متوجه‌شدم که جمعیت درهمانجاکه اسبان بایکدیگرنزاع میکردند جمع وبیحرکت شده‌اند. ازاسب پائین آمدم وبه‌محل اجتماع رفتم دیدم که چندنفردوریک نفرکه به زمین افتاده گردآمده ومشغول بحال آوردن او هستند. نزدیک ترکه رفتم دیدم که همسرم درحال نیمه‌بیهوشی است. اورا بااضطراف صدازدم به خودآمد وگفت چیزی نیست. معلوم شدکه بهنگام نزاع اسبها به‌زمین خورده است. کم‌کم هوشیاری خودرا بازیافت وباحال ناتوان حاضربه‌سواری شد. درآن تاریکی مطلق کم‌ترین اثری ازراه نبود. جلوی هراسبی راجلوداری ازکردهای محلی میکشیدومن مراقب بودم که ازخانمم جدانشوم. ازقریب ساعت ده‌شب تاچهارصبح ازکوهها بالامیرفتیم وازدره‌ها پائین میآمدیم، درکنارخوددرختان بلندوصخره‌های عظیم تصورمیکردیم که شاید نه درخت بودند ونه صخره. درهمان تاریکی شب به‌پائین‌دره‌ای رسیدیم بماگفتند بایدهمانجا پیاده‌شوید ورفع خستگی کنید تا هوا روشن بشود. بی آنکه پذیرائی کنندگان گلیمی یا پلاسی برای زیراندازآورده‌باشند برروی زمین سردومرطوب افتادیم. ازحال خانم جویاشدم، شاید برای رفع نگرانی من کوچکترین اظهاردردوخستگی نکرد. هواکه روشن شد دوباره براه افتادیم. درتمام مسیرماکوچکترین اثری ازراه حتی راه گوسفندرو نیزنبود ولی چون هوا روشن شده وپیرامون خودرا میدیدیم ازبالارفتن وپائین آمدن کوهها ناراحتی نداشتیم بغیرازچندنفرازماکه سواربودند بقیه‌همراهان آن راه سخت وطولانی را پیاده طی میکردندو آنها بیشترجوانان دبیرستانی یادانشگاهی بودندکه ازادامه‌ی تحصیل محروم مانده وازترس

گرفتارشدن به دست جلادان جمهوری اسلامی بدون داشتن هدف معلوم وبی وسیله‌ی معاش مطمئن جلای وطن اختیارمیکردند. آفتاب که بالا آمدوهوا اندکی گرم شد ازمشاهده کوهها ودره‌های سرسبزوپرآب آرا رات نشاط تازه‌ای درمسافرین پدید آمد. نزدیک ظهر در گودال چمنی سرسبزوپرعلف ماراپیاده کردند وگفتندکه بایدتاآخرروزهمین جابمانید ولی برای استراحت ویاخواب مسافران نه زیرانداز وجودداشت ونه روانداز. کردهای همراه و جلودارنیزیکی فرارسیدندوبا صدائی بلند بایکدیگربه سخن پراکنی پرداختند. آنها کردهای ایرانی ازتیره‌ها وعشایرشمالی بودند. باانها بت تعجب وتأسف دریافتم که باآنکه من خودکردهستم ویک دولهجه کردی رابه روانی صحبت میکنم چیزی ازحرفهای آنهانمی فهمم آنهانیزکردی مرانمی فهمیدند. بناچاربافارسی مکالمه میکردیم. نزدیک ظهربایک کتری دودزده‌ای چای برای ماترتیب دادندکه بسیارچسبید. درحدود ساعت چهاربعدازظهرازمنزل کدخداویامالک دهی که میزبان ومهماندارمابود برای مهاجرین ناهارخوب وچرب ونرمی آوردند. نزدیک به غروب همان مهماندارماسوارهای کردراصدازدوبین آنهاپولهائی تقسیم نمود واین ازپولی بودکه راهنماوسرکاروان مهاجرین درتهران ازماگرفته بود.

آنها به من وخانم خیلی احترام میگذاشتندوهمراه مابودن رابرای خودافتخارمیدانستندو گفتندازجهت خودپولی ازمانمی گیرند ولی برای وجوهی که دردوطرف مرز ودیگرعوامل و وسائط بایدبپردازند ازمادونفردویست هزارتومان گرفتند. دیگرمعلوم نشد که ازافراد دیگری چه مبلغ گرفته ویابه اکرادوعوامل دوطرف مرز چه مبلغی پرداخته‌اند. سوارهای کرد ایرانی که پولهای خودراگرفتند رفتندواسبهای خودرابردند. برای مادویاسه اسب بیشتر باقی نماند. کیف‌ها وجامدانها رابرآنها بارکردندبریکی ازآنها من سوارشدم وبردیگری خانم ونزدیک غروب مجدداً " پیاده وسوار براه افتادیم ویک تادوساعت ازشب گذشته به دهی رسیدیم ومارابه خانه بااتاق بدنسبه‌نظیفی هدایت کردند. مهماندارما بسیار آدم فهمیده‌وانسانی بود. برادروبرادرزاده اودراین راه طولانی جلودار اسب من وخانم بودند و ازهیچ کوششی برای آسایش مادریغ نکردند. خانم صاحبخانه‌نیزبالباس کردی خویش شخصیت جالب مهربان ومؤدبی داشت .همسرم ازوی خواهش کرد که اورابه محلی هدایت

نمایدکه بتواند فریضه‌ی نماز شب را بجا آورد. با مهربانی او را به اتاق دیگری بردو پس از لحظه‌ای برگشت و از قول خانم پیغام آورد که به دیدن او بروم. چون به آن محل رفتم پشت او را دیدم که برا ثر سقوط شب پیش یکسره سیاه شده. آن چه توانستم برای مداوا و یا تسکین دردا و کردم و پس از آن شامی برای همه‌ی مسافرین آوردند. در همان اتاق که مهاجرین بودند جمع دیگری از کردهای ترکیه برای تحویل گرفتن و بردن ما آمده بودند. آنها با یکدیگر و با سرکاروان و مهماندار ما به نجوا صحبت میکردند و روی خوشی به ما نشان نمی دادند.

بهرحال رختخوابهای بالنسبه تمیزی آوردند و قرار شدکه یکی دو ساعت بخوابیم و بعد از نصف شب با همان کردهای ترکیه و با اسبهای آنها عازم دهی در مرز ترکیه بشویم.

قریب به نیمساعت از نصف شب گذشته ما را بیدار کردند، لباس پوشیدیم و آماده حرکت شدیم. میزبان ما که از بردن نام وی خودداری میکنم کت کشادسربازی آمریکائی خودرا به من امانت داد که دربرابر سرمای سخت کوهستانی آن را روی لباس خود بپوشم. هوا بارانی و بسیار سرد بود. در حیاط کوچک آن خانه جنجال عجیبی از اسب و آدم وجود داشت. ظاهراً اسبها فقط چند رأس معدود بودند که جامه‌دانها و کیف‌ها را بدون ترتیب بر آنها بار کردند و به ما تکلیف کردند که بر روی بارها سوار شویم. من بسیار از جهت خانم نگران بودم و چون کردهای نورسیده به ما توجهی نمیکردند به سرکاروان گفتم که یک اسب رام با زین و برگ مرتب برای خانم فراهم نماید، وی به من اطمینان داد. بر روی بار تا منظم جامه‌دانها سوار یکی از اسبها شدم و در تاریکی مطلق شب سواره و پیاده بی آنکه همدیگر را ببینیم راه افتادیم. من همواره خانم را صدا میزدم که از همراه بودن او مطمئن باشم. کردهای جلودار تاکید میکردند که آهسته و بی سروصدا حرکت کنیم. میگفتند تا حدود مرز ترکیه بیش از نیمساعت راه نیست و در این فاصله ممکن است با پاسداران ایران و یا ژاندارمهای ترکیه برخورد نمائیم. باری که مرا بر روی آن سوار کرده بودند کج و شل بود و مرتباً از تعادل خارج میشد. هردفعه که جلودار را صدا میزدم می‌آمد و از سمت چپ یا راست شانه‌ای بزیر بار میزد و تأکید در حفظ سکوت میکرد. کاروان ما از هم پاشید، من دیگر نه سیاهی سوار و یا پیاده‌ای میدیدم و نه صدائی را می شنیدم. قریب نیمساعت یا بیشتر از ده خارج نشده بودیم که ناگهان از نزدیک صدای رگبار تیراندازی شنیده

شد. من همین قدرمتوجه شدم که جلودارمن به‌کنار اسب آمدوبا دوضربت محکم شلاق به‌زیر شکم اسب نهیبی به آن زد وبا فشاردست خودمرا ازپشت آن به پائین انداخت وبی آنکه اعتنائی به‌من بکندویا بعقب برگردد بسرعت اسب را جلوراند واز دیدگاه من محوشد. دردشدیدی برپشت خوداحساس کردم، مدتی سراسیمه ومتحیر ماندم. باران میبارید، هواسردوزمین نمناک بود. اثری ازدیگرمسافران پیاده وسواره ظاهرنشد. درپیش خودفکرکردم که‌بیش ازنیمساعت ازآبادی دورنشده‌ایم بهتراین است که بسوی آبادی برگردم ولی جهت حرکت را نمیتوانستم تشخیص بدهم. به‌زحمت اززمین بلندشدم وچون قصد به راه افتادن کردم باحیرت ونومیدی متوجه شدم که‌پاهایم به هم می پیچند وقدرت حرکت ندارم. دراین احوال ناتوانی ودرماندگی است‌که انسان متوجه خدا میشود. چون به خودرسیدگی کردم احساس نمودم که ترس ووحشتی ندارم. ترس ازمرگ است ومن بهیچوجه ازمرگ نمی ترسیدم. نگرانی وناراحتیم فقط ازجهت همسرم بودکه‌تصادف روزگارمراقسمت وی‌کرده‌که درطول زندگی زناشوئی خوشی وآسایشی ازمن ندیده، سالها درخانه‌پرستاربچه‌ها ونگاهدارآبروی خانواده بوده درحالیکه‌من متواری وپنهان ویادرزندان شاه بودم. در۱۴ ماه‌اخیرنیزبا ترس و دلهره مداوم ازگرفتارشدن به دست پاسداران وجلادان خمینی همراه وهمدم وپرستارهمیشگی من درمخفی گاه‌ها بود. با یادآوری این احوال رو به عالم غیب کردم و گفتم "بارخدایا اگرمن گناهکاروومستوجب عقوبت هستم زن من ازاین جهت گناهی نکرده‌است. اگردعای گناهکاران قابل اجابت است ازتودرخواست میکنم که وی را وآبروی وی را دراین بلیه حفظ کنی". ازآن پس بخود قوت قلب دادم ومجددا" اززمین بلندشدم وافتان وخیزان چند قدم جلورفتم. درپیرامون خودقطعات سفیدرنگی را میدیدم که تصورمیکردم توده‌های کلش ویا علوفه‌هستندکه دهقانان ترتیب داده‌اند. به یکی ازآنها که رسیدم دست خودرا بر روی آن انداختم وحدس خودرا صائب دیدم. بلندی آن تا زانوی من بود. با حال خراب بر روی آن افتادم ودرازشدم. هواسردوتاریک بود وباران مرتب میبارید وآسمان رعدوبرق داشت. با این عمل ترس واضطرابی نداشتم بخودمیگفتم که ازاین آسیب‌کمروسرمای شبانه نخواهم مرد همین جاخواهم ماند تا هواروشن وآفتاب ظاهرشود شاید کسی ازاهل

آبادی ویا مسافرین برسد ویا خود ده نمودار بشود. نمیدانم چندساعت براین احوال وبراین اندیشه های پریشان من گذشت کم‌کم‌سپیده‌صبح دمید ونخستین اشعهٔ آفتاب ازورای افق نمودار شد. بازحمت‌خودرا از روی توده کلش به‌پائین کشاندم ولنگان لنگان رو به جهتی که‌بخیال خودبسوی آبادی است بحرکت افتادم.

بعدازآن بالا رفتم وبه دشت وافق بازی رسیدم. درچندصدقدمی مزارع گندم ودرپشت مزارع دهکده‌ای نمایان گردیدکه‌یک ساختمان نوسازشهری آن جلب‌توجه‌میکرد. خیال کردم همان آبادی دیشبی باشد وخوشحال شدم که بالاخره یا من به آنجا میرسم ویاکسی فردا میرسد. دراین اندیشه بودم که ناگهان صدائی به‌گوشم رسید که گوئی کسی مرا بانگ میزند. به سمت‌صدا متوجه‌شدم دیدم درفاصله ۱۰۰ متری دوژاندارم تفنگ خودرا متوجه من کرده وبادست‌اشاره به تسلیم شدن میکنند. من هم هردودست‌خودرا به‌نشانه‌تسلیم بلند کردم ژاندارمها بسوی من آمدندوچون رسیدند باترکی شروع به خشونت وبدزبانی کردند. من هم ترکی رایک چندکلمه‌ای بلدنبودم. متوجه‌شدم که پاسپورت میخواهندومرا قاچاقچی مینامند. پاسپورت ایرانی خودرا که‌عکس‌زمان وزارت‌وجوانی مرا دربرداشت‌به آنها نشان دادم وگفتم که ایرانی هستم وازایران فرارکردم. پرسیدم" این محل خاک ایران است یاترکیه ؟" گفتندترکیه‌است وآن ده‌که‌نمایان است ده‌ترکیه‌وآن ساختمان اداره‌ژاندارمری محل است وبایدبه‌آنجا برویم. گفتم ازراه‌رفتن عاجزهستم اگرممکن است‌اسبی برای من بیاورید. یکی ازآنها شروع به ناسزاگوئی کردوگفت،"اسب‌نیست وبایدبرویم." ومن را کشان کشان بدنبال خودکشیدند. چون متوجه شدندکه‌قادربه‌راه رفتن نیستم آنوقت‌یکی از اهل آبادی که‌درکنارمزرعه‌بودصدازدندکه‌اسبی بیاورد. یکی اززاندارمها عینک مراکه درهمان محل سقوط من افتاده‌وشکسته شده‌بود به‌من نشان داد وپرسید،" این مال شماست؟" گفتم بله. اسلحه‌مراخواست . گفتم هیچگونه سلاحی ندارم. شروع به‌کاوش کردند پس از آن ازپولهای من جویا شدند. فهمیدم‌که‌اصل مسئله برسرپول است . گفتم هیچ پولی جزدویست تومان ایرانی همراه خودندارم. دست‌به جیب‌بغل بردم متوجه‌شدم که کیفم وقلم خودنویسم هم درهمان محل سقوط افتاده . آنها که‌شب‌کلاه‌وعینک شکستهٔ مرا یافته‌بودندمیبایستی کیف و

قلم ، را هم درآن محل دیده‌باشند. ولی چیزی درباره‌ی آن نگفتم. دراین بین اسب هم از آبادی رسید. یکی از ژاندارمها زیربغل مرا گرفت ودرسوارشدن کمک کرد. چون درزین قرار گرفتم خم شدم وصورت اورا بوسیدم. ژاندارم دیگررا نیزصدا کردم که بیاید وباوی مصافحه کنم سرپیچی کردوناسزا گفت. سه نفری براه افتادیم وپس ازنیمساعت به آبادی رسیدیم. مرا بهمان عمارت ژاندارمری بردندوبه اتاق کوچکی هدایت کردندکه میزی با چندصندلی آهنی دروسط آن بود. برروی یکی ازصندلیها نشستم وسرخودرابر میزتکیه‌کردم، لرزشدیدی برایم عارض شده‌بود. درحدودیکربع ساعت بعدافسری که‌ظاهرا" درجه‌سروانی داشت وارد اتاق شدوبرروی یکی ازصندلیها نشست وبا زبان ترکی شروع‌به‌بازجوئی کرد. پرسیدم فارسی یاکردی ویافرانسه میدانید؟ جواب منفی داد. ازانگلیسی پرسیدم گفت مختصری. بهاو توضیح دادم که‌کی هستم وچه‌سوابقی دارم وبه چه‌جهت ازایران فرارکرده‌وبه‌ترکیه‌آمده‌ام. به‌من گفت که‌میرود ومترجمی باخودمیآورد. به اوگفتم که‌من تب ولرزدارم ونمیتوانم بنشینم .فورا" یکی ازژاندارمها راصدا زدومرا به‌خوابگاه ژاندارمها که‌درکنار آن اتاق بود راهنمائی کرد که چند رج تختخواب دوطبقه‌بود هدایت کردندوبرروی یک تخت‌خوابا ندندوپتوی سربازی برروی من کشیدند. نیمساعت بعدمجددا" مرا احضارکردند. این بارهمان افسرهمراه یکنفر دیگربالباس شخصی وکت وشلوارو‌کراوات مرتب دراتاق بودند. آن همراه اوبافارسی فصیح شروع به بازجوئی کرد. من به تفصیل خودرا معرفی نمودم. پرسید، "شما آقای دکترسنجابی وزیرمصدق ووزیرخارجه سابق حکومت جمهوری اسلامی هستید؟" گفتم بله. احترام اوبه‌من زیادشد وبه‌ترکی به آن افسرگفت که اوشخصیت بزرگی است. به مترجم گفتم که به‌این آقای رئیس ژاندارمری‌بگوئیدکه‌اوبه‌مافوق خودوآنها به‌دولت خودشان درباره‌ی من گزارش بدهندوهرتصمیمی که دولت مرکزی آنها گرفت اجرانمایند. سپس ازدیگرمسافران وازخانم من جویا شدند. گفتم ازحال آنها خبری ندارم ونمیدانم الان درکجا هستند. مجددا" مرا بهمان خوابگاه‌بردندواین بارملحفه‌های سفیدشسته برروی تخت وزیرپتوها اضافه‌کردندودو قرص آسپرین ویک کاسه‌عدس آب یابقول خودشان شوربا برای من آوردند که‌مانندمائده‌ی بهشتی بود. تمام آن روزراکه جمعه‌هشتم مرداد بود درهمان اتاق بسربردم . بعدازظهرهمان مترجم

فارسی دان به تنهائی واردا تاق شد وآهسته با من شروع به صحبت کرد. گفت که ایرانی ـ الاصل ولی رعیت دولت ترکیه است وبا خانواده اش درشهرران واطراف آن سکونت دارد. و نام خودرا به اسمی معرفی کردکه به احتمال قوی ساختگی بود. سپس گفت،" درترکیه همه چیزبا پول درست میشود. اینها اول میخواستندشما را به [illegible] ایران برگردانند ولی من ضامن شما شدم وازاین جهت هیچ نگرانی نداشته باشید. خانم شما ودیگر همراهان نیزتحقیق کەکرده ایم ازمرزایران گذشته واکنون درمحل مطمئن هستند." سرشب نیزمجددا " همان افسر با همان مترجم به دیدن من آمدندوظاهرا " ازموجودی همراه من که جزیک ساعت مچی طلای رولکس چیزدیگری نبودصورتمجلس کردند وشامی سربازی برایم آوردند. درحدودنصف شب که نیمه خوابی کرده بودم بازهمان مترجم آرام وبی صدا واردخوابگاه شدودرکنارتخت من نشست. گفت ازهمراهان شما خبرخوبی دارم ومن خودفردا شما را خواهم برد ولی در ترکیه همه چیزبا پول درست میشود.اینها ازشما شش قائمه ظاهرا " ششصدهزارلیره ترک که تقریبا " معادل صدهزارتومان پول ایرانی میشد میخواهند تا شما را تحویل من بدهند. گفتم من دیناری همراه خودندارم ومختصرپولی که برای خرج سفرداریم پیش خانم است که ازاوخبری ندارم واگربه اودسترسی پیداکنم ممکن است مبلغی ازآن پول که شما میگوئید فراهم نمایم. ازآن پس پرسیدارزش ساعت شما چیست؟ گفتم من آن را نخریدم ودردوسال پیش که درپاریس بودم پسرم که درآمریکاست آنرا به من هدیه داد وقیمت آن درآن زمان بیش ازسه هزاردلاربود وشایداکنون ازپنج هزاردلارمتجاوزباشد. دوباره بمن اطمینان داد وخداحافظی کرد. فردا صبح زود که بیدارشدم یا بیدارم کردند دیدم ژاندارمها با روی خوش ومهربان برای من صبحانه آوردند وهمان ژاندارمی که روزپیش کمک به سوارشدنم کرده بود با احترام به من گفت" 'Araba geldi sen Ankara' اتوموبیل آمده است وشما را به آنکارا میبرد." ژاندارمها به من کمک کردندولنگان لنگان به بیرون عمارت رفتم. اتوموبیل سربازبری کوچکی جلوی درساختمان ویک راننده نظامی پشت فرمان آن بود. پنج شش نفر ژاندارمی که درمحل بودند بحال احترام ایستادند با یک یک آنها روبوسی کردم. حتی آن ژاندارمی که دیروزبه من ناسزاگفته بود جلوآمد واورابوسیدم. به کمک آنها سوار

شدم‌وماشین براه افتاد . پس از نیم‌ساعت به‌ده دیگری رسیدیم‌که آن نیزیک ساختمان ژاندارمری داشت . مرا آنجا پیاده‌کردند وبه‌داخل اتاقی بردند ولی اینبار با افسری و با زجوئی مواجه‌نشدم . چنددقیقه بعدمجددا " مرا سوار همان اتوموبیل کردند ، علاوه بر راننده‌نظامی یک ژاندارمری نیزدردست راست من سوار شد . موقعی که اتوموبیل درپیچ وخم کوچه‌های ده‌حرکت میکردیک اتوموبیل سواری ازکنارما گذشت‌که ازپشت‌سردیدم کسی که درصندلی عقب ماشین نشسته شبیه همان مترجم فارسی دان دیروزی ودیشبی است . آن اتوموبیل ازدیدما ناپدیدشدوما براه‌خودادامه‌دادیم . قریب یک فرسخ ازده خارج شده به‌کنارتپه‌ای رسیدیم که بایک اتوموبیل نظامی دیگرمواجه‌شدیم‌که‌درجلوی ما توقف‌کردو یک گروهبان ازآن خارج گردید وبه‌اتوموبیل ما سرکشی نمودوبه‌ترکی به‌من گفت ،"خانم شما کجاست ؟ هرجا هست‌بگوئید که‌ما برویم واورا پیش‌شما بیاوریم ."حدس‌زدم که مقصود آنها پول است . گفتم بهیچوجه خبری ازاوندارم ونمیدانم الان درچه‌حال وکجاست . ازآن پس به‌عقب ماشین ما رفت‌ومتوجه شدم که بااقراددیگری صحبت میکند . سپس همان گروهبان برگشت وبمن گفت‌پیاده شوید واشاره کردبه‌ماشینی که‌درپشت‌ما ایستاده‌بود سواربشوم . دیدم ماشین سواری تمیزی است‌وسه نفردرآن نشسته‌اند . درصندلی عقب‌کناریکی ازمسافرین نشستم ومتوجه‌شدم کسی که‌پیش‌اونشستم همان مترجم فارسی دان دیروزی است‌ودونفر دیگردرجلویم نشسته‌بودند . ازهمان مترجم پرسیدم که‌مرا به‌کجا میبری ؟ گفت ،" به وان ." وسفارش کردازکناردهاتی که‌میگذریم که‌ادا ره‌ژاندارمری دارد بهتراست‌من خودرا بخواب بزنم وبه‌اوتکیه‌کنم . جاده نسبتا " خوب وتاحدی آسفالته بود . نمیدانم فاصله‌آن ده تا شهروان چندکیلومتربود ولی مادرمدتی کمترازسه‌ساعت آن راطی کردیم . درپشت‌بشدت مراآزارمیداد . درمحلی که یک لوله‌آب گوارا وچشمه وچنددکان روستائی داشت‌اندکی درنگ کردیم . ازهمان دکانها برای من یک لوله‌قرص آسپرین خریداری نمودند . داخل شهر وان که‌شدیم ازخیابانها وکوچه‌هائی گذشتیم تا به‌بن بستی پیچیدیم . درجلوی دریک ساختمان پیاده‌شدیم وبا سرنشینان دیگراتوموبیل خداحافظی کردیم . اتوموبیل فورا " برگشت باآن همراه ازپله‌هائی بالا رفتیم وبه‌طبقه‌ی دوم عمارت رسیدیم . همراه من

درساختمانی را با دست کوبید وپسربچه‌ی هفده‌هیجده‌ساله‌ای دررا به‌روی ما باز کرد. جلو آمد ودست مرا بوسید. پیدا بودکه از پیش به‌آنها خبرداده‌اند. داخل ساختمان که‌شدیم مرا به‌اتاق مهمانخانه‌که دارای فرش‌تمیز با مبل وصندلی های مرتب بود هدایت کردند. خانم میانه سالی با لباس کردی وارد اتاق شدوبا مهربانی به‌من خوشآمد گفت. وبلافاصله چای ومیوه آوردند ولی دردکمرمرا بسختی آزار میداد. من از تب ولرز بخودمی پیچیدم. برای من رختخواب نظیفی درهمان اتاق پهن کردند آن همراه من آمدوکنار من نشست وبا صحبتهای آسمان ریسمان مرا مشغول میکرد. نزدیک ظهرگفت بروم به میدان شهر و..

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : چهارم ژوئن ۱۹۸۴

محل مصاحبه : شهر چیکو ـ کالیفرنیا

نوار شماره : ۳۱

متمم مصاحبه‌ی آقای دکتر کریم سنجابی

وخانم شما را بیاورم. پرسیدم مگر خانم و دیگر مسافرین در این شهر هستند؟ گفت، " قبلا قرار بوده‌که امروز صبح وارد بشوند." سپس ساعت مچی طلای مرا خواست و من بدون درنگ به او دادم. درحدود یکساعت بعد از ظهر که من در حال عرق کردن بودم تنها برگشت. پرسیدم پس خانم کجاست؟ گفت، " امروز نیامدند ولی برای اطمینان خاطر شما میگویم که آقای میم خدمت شما سلام رساندند و گفتند مطمئن باشید فردا اینجا خواهیم بود." میم اسم مستعار سرپرست کاروان ما بود و با شنیدن نام او اندکی آرامش یافتم. سپس برای من ناهاری آوردند ولی من به هیچوجه اشتها و حتی توانائی غذا خوردن نداشتم. خانم صاحبخانه به احوالپرسی من آمد و از اینکه من چیزی نمیخورم ناراحت بود و سوپ ساده‌ی داغی با عدس ترتیب داده چند قاشق آنرا بحلق من ریخت. تمام بعد از ظهر در حال تب و عرق بودم. سر شب همراه ما برگشت و جوان سی چهل ساله‌ای را که از خویشاوندان نزدیک او و صاحب همان خانه بود با خود آورد و به من معرفی کرد. آن جوان بسیار اظهار ادب کرد وگفت شما یکماه یا چندماه که اینجا باشید منزل خودتان خواهد بود و هر وقت هم که به استانبول بروید من همراه شما خواهم آمد.

بهرجهت من از خوشروئی و پذیرائی آنها ممنون بودم. نزدیک وقت شام یک نفر دیگر از خویشاوندان میانه‌سال آنها وارد اتاق شد، پیدا بود که برای وی احترام و اهمیت زیاد قائل هستند. این تازه وارد که گویا سابقا " با سازمان ارتش و امنیت ایران ارتباط داشته با دلسوزی به من گفت، " شما پادشاه ایران را که به ایران و مردم آن خدمت میکرد برداشتید و بجای او این خمینی کافر ملعون آدمکش را گذاشتید." سپس گفت، " خانم شما و دیگر مسافران همراه شما

الان دریکی ازدهات کردنشین مرزی ترکیه بنام اللذی هستند واین کردها ازشرورترین و نادرست ترین ودزدترین خلایق روزگارند. ولی آنها دربرابرمن زبون هستند. به آنها پیغام دادم که یا خانم شما را فردا اینجا بیاورند یا دزدی ها وشرارتهای آنها را دربرابر مقامات امنیتی ترکیه برملا میکنم. من حرفهای این شخص پرمدعا را نه میتوانستم باور کنم ونه ردکنم. از همراهی واظهاردوستی او تشکرکردم وآنشب را نیزبا سختی وخوابهای آشفته وخیالات پریشان گذراندم. روزبعدکه یکشنبه دهم مرداد بود با زبهمان ترتیب درحال خوف ورجاء گذشت وشخص همراه من ازجانب سرکاروان پیام آوردکه حرکت آنها امروزنیزبعلت موانعی عقب افتاده وفردا حتما " بــــه وان خواهندآمد. روزدوشنبه یازدهم مرداد پس ازصرف صبحانه همان شخص بازگفت :" میروم وتایک یا دوساعت دیگر خانم را خدمت شما میآورم." نزدیک صبح برگشت وگفت خانم ودیگرمسافران نیامدند ولی سرکاروان را باخودآورده ام. پشت سراو سرکاروان قافله ی خانما یان شد وبسیار ازدیدار وخوشنود شدم و او ازپیشآمدی که برمن گذشته اظهارشرمندگی کرد. من با حضورآن شخصی که مرا همراهی کرده بود بسیار ازهمراهی های او وخانواده ی آنها ابرازقدردانی کردم. شنیدم دراتاق مجاورکه شب را درآنجا شام صرف کردیم سروصدائی هست. آن شخص همراه وسرکاروان به آن اتاق رفتند وگفتگوهائی بین آنها ردوبدل شد که باعث سوء ظن من گردید. سپس سرکاروان بتنهائی برگشت وگفت :" بیشترحرفهای اینها متأسفانه دروغ وظاهرسازی وبرای گرفتن پول است. من مبلغی راکه همراه داشتم به آنها دادم وبقیه را وعده کردم که دراسلامبول بدهم. سپس آن همراه فارسی دان ما با حال گرفته وتردیدآمیزی واردِ اتاق شد. سرکاروان ازسلامت خانم ودیگرمسافران خبرداد وگفت :" ازدوکار بایستی یکی را برطبق میل ونظرشما انتخاب کنیم. یا امشب را درهمین شهرمیمانیم وفردا که خانم ومسافرین رسیدند همه با هم حرکت میکنیم ، یا من وشما همین امروزبعدازظهرعازم اسلامبول میشویم وخانم ودیگران فردا حرکت میکنند. گفتم من همان شق اول راانتخاب میکنم وامشب را نیزمنتظرمیمانم. گفت :" پس نامه ی مختصری به خانم بنویسیدوازسلامت خودتان وراخبر بدهید که رفع نگرانی ازاو بشود وسفارش بکنیدکه به ترتیبی که من می نویسم عمل کنند."

من هم یادداشت مختصری بهمان مضمون نوشتم و خودسرکاروان نیز دستورهائی برای معاونش که درهمان ده بود نوشت وبه یکنفربلند که همراه داشت سپرد. سپس بعدازاندک تأملی به من گفت، " هرطورکه شما بخواهید من عمل میکنم ولی اگربه اخلاص من باوردارید بهتراینست که من وشما همین امروزحرکت کنیم زیراحرفهائی درشهرراجع به آمدن شما پیچیده وممکن است موانعی پیشآمدکند. برای مسافرین دیگرهم اگرخودشان مستقیما " حرکت کنند ومعطل الحاق به ما نشوند راحت ترخواهدبود. " آن همراه فارسی دان ما نیز حرف سرکاروان راتأییدکرد. منهم نظراورا پذیرفتم. گفت، " پس من الان میروم وبلیط اتوبوس برای ساعت ۵ بعدازظهرامروزمیگیرم. درحدود ساعت ۴/۵ برمیگردم. او رفت ما نهاری خوردیم، سرساعت ۴/۵ برگشت وباتاکسی که همراه خودآورده بود عازم ترمینال شهرشد. آن همراه فارسی دان هم ما رابدرقه کرد. درنیمه راه همان جوان ماخبخانسه برادریابرادرزاده اورادیدم که کنارخیابان ایستاده بی آنکه خودرا به ما نزدیک کنند وآن همراه ما اجازه پیاده شدن خواست وخداحافظی نمود وساعت مرانیزهمراه خودش برد. من هم درباره ی ساعت چیزی نگفتم . درترمینال شاگرداتوبوس آهسته به سرکاروان ما گفت، " به ما دستوردادندکه ایرانی سوارنکنیم، شما خودرا معرفی ننمائید. "سرکاروان رج آخراتوبوس راکه معمولا" جای چهارتا پنج نفرمسافراست وصندلی ندارد کرایه کرده بود بالشتکی با همان کت سربازی امانتم زیرسرمن گذاشت ومن با شدت دردکمردرآنجادرازشدم و سرکاروان درپائین پای من نشست . اتوبوس ساعت ۵½ بعدازظهر درحالی که پرازمسافر بود به راه افتاد. قریب سی ساعت شب وروز درحرکت بودیم. درچندین نقطه ی بین راه که دارای رستورانهای به نسبت تمیزومرتب بود توقف کردیم. من باکمک سرکاروان یکی دو بارپیاده شدم ومختصرغذائی خوردم. چهارشنبه سیزده مرداد ساعت ۲ صبح درحالی که هنوز شب بود واردإسلامبول شدم. سرکاروان یک تاکسی کرایه کرد ودرکناردریا وارد یک متل شدیم که بسیارمرتب ومجهزبود. یک اتاق دوتخته با حمام گرفتیم واستراحت کردیم. هواکه روشن وآفتابی شد صبحانه خوردیم. تمام آنروزرا باهم وامیدگذراندیم. همراه من مرتبا " وبی تردیداطمیناً ن میدادکه فردا مسافرین اینجا خواهندبود. شب را خوابیدیم

نزدیک ساعت سه یا چهار بعد از نصف شب صدای همهمه‌ی پاهائی را در راهرو متل شنیدیم.
سرکاروان من گفت، "مژده بدهید که وارد شدند." من نمیتوانستم باور کنم. ناگهان صدای ضربه‌ای بر در اتاق ما شنیده شد. سرکاروان در را باز کرد. اول کسی که وارد شد خانم بود. او را در آغوش گرفتم و بوسیدم. سپس دیگر مسافران خندان و خرم مثل اینکه گمشده‌ی خود را یافته باشند خود را به آغوش من انداختند. سرکاروان تخت خود را تحویل خانم داد و اثاث خواب آن را با اثاث اتاق تازه خود عوض کرد. از آن پس همسرم ماجرای درماندگی و رهائی خود و دیگر مسافران را به تفصیل برایم حکایت کرد و من متوجه شدم آنچه بر آنها در این چند روزه گذشته از ناجوانمردی کردهای ترکیه و سرقت اثاثیه‌ی آنها و ۲۴ ساعت سواری بیراسب بمراتب از وضع من سخت‌تر و ناراحت‌تر بود. بعد از دیدار خانم با خیال آسوده و فارغ چند ساعتی استراحت کردیم و چون صبح شد حمام کردم و گرد و خاک چندروزه را از تن خود شستم و سبیل سیاه و سفید دو سه ماهه را از صورت خود تراشیدم. بفکر ارتباط با پسران خود که در خارج هستند افتادیم که وسائل خروج از اسلامبول را برای ما فراهم کنند.
ابتدا از همان دفتر متل به دو پسر خود در آمریکا، خسرو پسر ارشد که با همسر آمریکائی و پسرش در ایالت کالیفرنیا به کار و کسب کشاورزی مشغول است و دکتر پرویز که در دانشگاه ایلینوی جنوبی سمت استادی دارد تلفن کردیم و از آنها خواستیم بهر ترتیبی که میتوانند از حال و سلامت ما به تهران خبر بدهند. بچه‌ها میخواستند که فورا" به ترکیه بیایند یا پول برای ما بفرستند. گفتیم فعلا" هیچیک از این کارها لازم نیست ما چندروزی بیشتر در اسلامبول نخواهیم ماند. آدرس و شماره تلفن پسر کوچک خود سعید را که در پاریس بود از آنها خواستیم.
سعید در مدت ریاست جمهوری بنی صدر از مشاوران و همکاران نزدیک وی و از نویسندگان روزنامه انقلاب اسلامی بود و بهمین جهت وی پس از مغضوبیت و برکناری بنی صدر از جانب کارگردانان و عائله سازمان حکومت جمهوری اسلامی مهدورالدم شناخته شده و خانه به خانه در جستجوی وی بودند تا اینکه ما موفق شدیم یکسال قبل از هجرت خود وسیله‌ی فرار او و همسرش را فراهم کنیم. میدانستیم که در پاریس هستند ولی از آدرس آنها بی خبر بودیم. نظر من این بود که از ترکیه به اطریش یا اسپانیا و یا پاریس برویم. اسپانیا برای ما قدمگاهی بیشتر نبود.

اطریش را از این جهت ترجیح میدادم که از جار و جنجال سیاست دور بود وجزء ابرقدرتها محسوب نمیشد و با صدر اعظم آن برونو کرایسکی سابقهٔ آشنائی داشتیم و او را در زمان غائلهٔ گروگانگیری آمریکائی ها در تهران ملاقات کرده بودم ولی همهٔ دوستان ما در پاریس بودند و همه میخواستند که هرچه زودتر به آنها ملحق شویم. از جمله آقای دریادار احمدمدنی بود که جزء اعضای شورای جبهه ملی محسوب میشد. ترتیب دهندگان و راهنمایان فرار ما نیز با وی مربوط بودند و از اسلامبول با وی ارتباط یافتند. اشکال ما برای خروج از ترکیه مربوط به پاسپورت بود. گذرنامه‌ی ما اگرچه صورت ظاهر منظمی داشت ولی در واقع درست وقانونی نبود. خود ما نیز نمیدانستیم که فرار دهندگان ما چگونه آنرا ترتیب داده اند. بهرحال فاقد مهر ورودی به مرز ترکیه بود. از روز چهارشنبه ششم مرداد که وارد اسلامبول شدیم یک هفته تمام در این شهر معطل ماندیم وگرفتار مشکل پاسپورت بودیم. راهنمایان ما هر روز بنحوی صحبت و از امروز به فردا میکردند. بیشتر این ایام را هم خانم وهم من مریض و ناراحت و از درد پشت و کمر نالان بودیم و هر روزکه در بلاتکلیفی میگذشت بر عصبانیت و بیقراری من افزوده میشد بخصوص که میخواستیم هرچه زودتر خود را به دکتر و درمان برسانم. تا آنکه در روز سوم یا چهارم ورود ما به اسلامبول جوانی آراسته بنام ن - ه از خانواده‌ی محترمی از خانواده های ایران مقیم ترکیه به دستور تلفنی آقای دکتر مدنی به دیدن ما آمد و بسیار اظهار مهربانی کرد و داوطلب اصلاح کار ما شد. وی مستقیماً با بعضی از مقامات اسلامبول که سابقهٔ آشنائی داشت راجع به ما مذاکره کرد و ترتیب اصلاح گذرنامه و خروج ما را از فرودگاه فراهم آورد. در روز چهارشنبه بیستم مرداد مطابق با یازده اوت بهمراه وی و دو نفر دیگر از همراهان با هواپیمای ایرفرانس عازم پاریس و ساعت هشت بعد از ظهر به وقت پاریس وارد آن شهر شدیم. برای رفع مشکلات ورود به پاریس نیز قبلاً با سعید و دوستان خود مذاکره کرده بودیم. آنها با مدیر کل وزارت خارجه فرانسه که پسر سفیر سابق فرانسه در زمان وزارت خارجه من در تهران ارتباط یافته بودند. در موقع ورود ما به پاریس پسرم سعید وچند نفر از دوستان به همراه مأموری از وزارت خارجه در فرودگاه منتظر ما بودند و تشریفات مربوط به گذرنامه به سرعت انجام یافت و از آنجا به منزل سعید آپارتمانی که منحصر به یک اتاق خواب و حمام و آشپزخانه کوچکی

بودرفتیم. اولین کاری که درپیش داشتیم مراجعه به دکتروآزمایشگاه بود. باقرار تلفنی روزبعد اول وقت صبح به دیدار یک دکتر متخصص رفتیم. ازدردکمر بسیار نالان وازراه رفتن حتی با عصا عاجز بودم. دکترمعاینه کاملی ازپشت وستون فقرات کرد ودستور عکس برداری و آزمایشهائی داد. همانروزنیز به آزمایشگاه مراجعه کردیم. شکستگی درستون فقرات مشاهده نشد ولی قندخون واسیداوریک بالا وفشارخون نیزدرحدود ۲۰ بود، دواهای مسکن ودستورامساک وپرهیزدادند. همانروزآن همراه جوانمردما به همراه آقای دکترحاج علی لو که ازاطبای ایرانی مقیم پاریس است بدیدن ما آمد. درتمام مدت اقامتم درپاریس آقای دکترحاج علی لو چه با معاینات مکرر خویش وچه با آوردن دکترهای دیگر وچه دربردن به بیمارستان برای معاینه وآزمایش وعکسبرداریها کمک فراوان کرد ونیزآقای دکتر صالح رجوی برادرآقای مسعودرجوی که متخصص قلب ودریکی ازبیمارستانهای معروف پاریس مشغول کاراست دردفترخودآزمایش وعکسبرداری کاملی ازقلب من کرد وراهنمای من برای مراجعه به دکترمتخصص چشم شد. طبیعی است با انتشارخبرورودما به پاریس بسیاری ازدوستان ومهاجرین ونمایندگان گروههای سیاسی وهموطنان مقیم پاریس خواستاردیدارو ملاقات و مذاکره با من شدند. چون محل ما درآپارتمان سعید بسیارکوچک ومحدودبود به آپارتمانی سه اتاقه که دراختیاردکترسلامتیان بود نقل مکان کردیم. خانم بنی صدرازهمان روز دوم بدیدن ما آمد ولی خودآقای بنی صدررا چندروزبعددرمنزل یکی ازاستادان فرانسوی درحالیکه عده ای پلیس درداخل عمارت وخارج ازآن محافظ وی بودندملاقات کردم. یکبار دیگر وی رادرمنزل دختربرادرش که همسریکی ازدوستان ما است ملاقات نمودیم وکماکان درپناه مراقبت شدید پلیس پاریس بودیم. آقای دکتراحمدمدنی چندروزبعدازورودما ازآلمان به پاریس آمدوبا من ملاقات وازجریان کارها واقدامات خودمذاکره کردوهمچنین دکترمتین - دفتری وحسن نزیه ودکترحاج سیدجوادی ودکترلاهیجی جداگانه با من ملاقات کردند. همکاران جبهه ملی مانندددکترسلامتیان وقاسم لباسچی وحاج شانه چی تقریبا" هرروزبا من بودند. نماینده ای ازسازمان موسوم به جبهه ملی دراروپا که مرکز فعالیت آنها درآلمان است نیز به دیدارمن آمد وازکارخودگزارش داد. دکترشاهین فاطمی وفرج الله اردلان نیزکه با

سازمان آقای دکتر امینی مربوط بودند به ملاقات من آمدند و درباره‌ی دیدار من با آقای دکتر امینی استمزاج کردند ولی جواب مساعدی نشنیدند. درهمان روزهای اول سه نفر از نمایندگان مجاهدین خلق به نمایندگی از جانب مسعود رجوی با من ملاقات کردند و با عذر خواهی از اینکه به جهات تأمینی خود مسعود نتوانسته است از پناهگاهش خارج شود جریان مبارزات خود در داخل ایران و خارج از ایران را تشریح کردند و با تجلیل فراوان از مبارزات گذشته‌ی من تأیید و همراهی مرا درباره‌ی شورای مقاومت ملی خواستار شدند. یکروز دیگر آقایان دکتر هزارخانی که به آن شورا پیوسته است به اتفاق دکتر کاظم رجوی برادر بزرگتر مسعود که من او را در زمان وزارت خارجه خویش سفیر ایران در سوئیس کرده بودم و سرهنگ معزی خلبان هواپیمائی که وسیله‌ی فرار بنی صدر و رجوی از تهران شده بود به ملاقات من آمدند و در همان زمینه‌ها مذاکره کردند. دیدار دیگری که خیلی در من مؤثر شد ملاقات با آقای رضائی پدر نامی فرزندان مجاهد و شهید بود که به اتفاق آقای حاج علی بابائی عضو سابق جمعیت نهضت آزادی و همکار و هم زندان قدیم مهندس بازرگان به دیدن ما آمدند در اوج مبارزات گذشته با رژیم استبدادی شاه یک روز همین آقای حاج علی بابائی در حضور من و جمعی دیگر به من و مهندس بازرگان پیشنهاد کرد که برای پیروزی مجاهدات و آزادی ملت ایران و پیشرفت انقلاب بهترین خدمتی که ما میتوانیم بکنیم اینست که بعنوان اعتراض و اظهار نفرت از دستگاه استبدادی در میدان عمومی شهر نفت بر روی خود بریزیم و خود را آتش بزنیم، امروز همان رژیم دینی که وی برای پیروزی آن میخواست ما را قربانی کند و همان مهندس بازرگان که جاده صاف کن حکومت آخوندی شد وی را ناگزیر ساخته اند که از کار و زندگی خود دست بکشد و جلای وطن اختیار کند و در میان کشورهای غیر اسلامی برای نجات مردم مسلمان ایران از این دروآن دربزنند. آنها از وضع بد مبارزات ایرانیان مقیم خارجه و تجزیه و تفرقه آنها شکایت میکردند و از من میخواستند که حتی الامکان وسیله‌ی پیوند دادن آنها بشوم. موضوع گفتگوهای دیگران و اصرار و ابرام بعضی از دسته‌گان و دوستان من نیز این بود که در پاریس بمانم و در این راه بذل مساعی بکنم ولی من هرچه بیشتر کاوش میکردم و از جریانات آنها بیشتر واقف میشدم مردد تر و نومید تر میشدم. چگونه ممکن است این عناصر متضاد را با یکدیگر

پیونددا د؟ چگونه ممکن است برخودخواهی ها و ارزان طلبی های فردی وفرقه ای قالب آمد؟ چه کارعبثی خواهدبودکه شخص چشم برایمان واطمینان خودببندد وبازهم درمقام آزمودن آزموده ها برآید. بعضی ازشخصیت ها وسازمانها که فعلاً" با رژیم ضدانسانی حاکم برایران مبارزه میکنند درمظان اتهام ارتباط ووابستگی به سیاست های خارجی هستند. من کسی نبوده ونیستم که به خارجی متوسل بشوم وکمک آنرا بپذیرم ویا درجهت مبارزات مردم برای رهائی وآزادی ایران با خارجیان واردمذاکره وبندوبست بشوم . چنین عملی نه تنها مخالف نهادمن بلکه مخالف سنت دیرین مبارزات ملی ومیراث مصدقی ماست . چنین تشبثاتی را من همواره ازنوع دزدی وجاسوسی وخیانت دانسته ام . ممکن است چنین رفتار وپنداری مورد تصدیق بسیاری ازصاحب نظران نباشد وآن را نشانه ی ضعف نفس ومحافظه کاری بدانند. اززمان ماکیاول تاکنون بسیاری ازسیاستمردان بصورتهای گوناگون گفته اند که رهبرسیاسی وانقلابی بهنگام ضرورت باید ازهرامکانی استفاده کندوبهروسیله ی لازم برای پیشبردمقصود دست بزند. شاید مردمان کامیاب بایدچنین خصائلی داشته باشند ولی من اقرارمیکنم که هرگزاززمره ی آن مردان نبوده ام . عقیده ی ثابت من همواره این بوده که با شرایط خاص مملکت ما کشوری که ازهمه جوانب مورد مطامع وگرفتاردسیسه ی امپراطوری های زورمنداست روش ما درمرحله ی مبارزات برای تحصیل آزادی واستقلال باید ازهرگونه ارتباط با سیاستهای خارجی برکناربا شد زیرا ازجریانات پشت پرده ودسیسه ها و جاسوسی های آنها ما اطلاعات کافی نداریم . مقامات خارجی نیز که صرفا" درپی منافع ومقاصد خویش هستند ازآرمان گرائی انسانی نسبت به مناطقی که مورد بهره برداری آنها است غافلند. نه با ما صادقانه واردمذاکره میشوندونه روش خودرا تغییرمیدهند بلکه درمقام آن هستندکه برای کسب اطلاعات وپیشبردمقاصد خودازما استفاده کنند. تا زمانی که ما قدرت حکومت را بدست نیاورده ایم نه بایدونه میتوانیم بصورت برادربا آنها مذاکره کنیم ودرارتباط با آنها هرچندباوطن دوستی خالص واستقلال واحتیاط کامل عمل بکنیم وهیچ تعهدی را هم برگردن نگیریم بازنفس مذاکره وهمدمی با آنها یک نوع تعهدبرای آینده بوجودمیآوردکه کم وبیش مانندوابستگی است وهمین یکی ازافتراقات اصلی جبهه ملی ما با دارودسته نهضت آزادی

مهندس بازرگان بود که از سالیان پیش از انقلاب درداخل ایران وخارج از آن بوسیلهٔ بعضی از ایادی مرموزش با آمریکائیان مربوط بودند وبه اقرارخودش درحالیکه ملت ایران بـا رژیم دست نشاندهٔ آنها درمبارزه بود برای نمایندگان آنها بهنگام ورود دسته‌گـل می ـ فرستادند. چه ازسازمانهای توده‌ای وچپ گرا وچپ زده‌که درکشورهای اروپا و آمریکـا پراکنده هستندودرعین گوناگونی دردست به یقه بودن با یکدیگربا وابستگی مسلم به یک سیاست معین خارجی یابی هیچ وابستگی کام خودرا هنوزباشعارهای مارکسیست ـ لنینیست شیریـن میکنند وکاری جزاین ندارندکه‌به اصطلاح خودملی گرایان ولیبرال ها را به‌با دفحش وناسـزا بگیرند بعض ازجمعیت های مخالف رژیم ضدمردمی جمهوری اسلامی که اکنون درپاریس دار و دسته‌هائی تشکیل داده ومطبوعات وفرستنده‌های رادیـو برپاکرده‌اند ازاین شائبهـای ارتباط مبرا نیستند. سرشناس‌ترین آنها دکترشاپوربختیار است که به اقرار خـودش میلیونها دلارازعراق دشمن ایران وجویای قادسیه‌جدیـد پول گرفته‌واکنون با منافعـی که از سپردهٔ آن پول ها بدست می‌آورد حقوق کلان به اعضاء با صطلاح کابینه‌اش وبه‌تبلیغات ـ چی ها وکارگردانهای خودفروخته‌اش میپردازدومطبوعات گوناگون ودستگاه فرستنده رادیوئی براه میاندازد درحالیکـه صدها وهزاران جوان پاکدل ومبارزاصیل‌که‌ازیران فراری شدند تا چهارنفروپنج نفردریک اتاق کوچک فاقد وسائل زندگی بیاسایندوبرای مخارج بخورو نمیرخودتن به قبول کارها وخدمات طاقت فرسا بدهند. اگرازارتباطات دیرین بختیاربـا خارجی ها ، اگرازساخت وپاخت محرمانه اوبا سازمان امنیت ودربارا ستبدادی ، اگربـه خیانتش درجبهه‌ملی وبرهم‌زدن نقشه وجریان مبارزات انقلابی ایران که باعث شد قیـام مردم ایران وانتقال حکومت ازطریق مسالمت به‌نتیجه‌نرسد ومنتهی به‌فروریختن اسـاس جامعه‌وقتل وکشتارمردم وبابودی ارتش واستقرارحکومت آخوندی بشود صرفنظربکنیم،کـه صرفنظرکردنی نیست ، تنها این خیانت اقرارشدهٔ او درگرفتن پول وارتباط پنهانی بـا دولتی پوشالی که جنگی ناحق وویرانگر علیه میهن ما برپاکرده وخصومت دیرپائی درمیـان ملتهای مسلمان وبرادرخا ورمیانه به‌وجودآورده کافی است کـه اورادر عداد بزرگتریـن خیانتکاران تاریخ ملتها قراربدهد.

درباره‌ی دکترعلی امینی من چنین عقیده‌ای ندارم، او را خیانتکار نمیدانم. او از باقی ماندگان رجال قدیمی و از شاهزاده‌ها ایران است. هم معاون قوام السلطنه بود وهم وزیر دکترمصدق. درخدمات اداریش تا آنجا که معلوم گردیده درستکار وکاردان بوده. درسیاست جنبه اصلاح طلبی معتدل دارد. سیاستمداری است جمع‌وجورکن وحراف وجاه‌طلب. درجریان مبارزات انقلابی اخیر ایران او هم دربرابر دربار ایستاد وبا همه‌ی سازمانها وشخصیت های سیاسی وروحانی مخالف رژیم ارتباط داشت ومیخواست درآن میان میانجی بشود وخود را به‌کرسی ازدست داده‌برساند. با من هم درآن مدت چندین بار ملاقات کرد واز جمله کسانی بودکه عقیده‌داشت با وجودشاه وحضورشاه هیچ کاری در ایران ممکن نیست. با همه‌ی اینها درمورداو سوابق نمایانی وجوددارد که ما را از او جدا میسازد. وی درکابینه‌ی کودتای سرلشکرزاهدی که‌با کمک آمریکائیان حکومت ملی دکترمصدق را برانداخت عضویت داشت و وزیردارائی بود وقرارداد کنسرسیوم نفت را امضاء کردکه مخالف صریح قانون ملی شدن نفت بود.

درسالهای ۱۳۳۹ و۱۳۴۰ هم که جبهه ملی تنها سازمان فعال مخالف رژیم دیکتاتوری شاه بود ودراجتماعات ده ها هزارنفرشرکت میکردند امینی به‌پشتیبانی صریح کندی رئیس‌جمهور آمریکا به‌حکومت رسید. وی که ازقیام مردم ایران بهره‌برداری کرد با وجوداین برای جلب رضایت شاه وادامه‌حکومت خویش‌جبهه‌ملی را قربانی کرد ودربهمن ۱۳۴۰ به بهانه‌ای واهی همه‌ی رهبران فعال واز جمله خودمن وجمع کثیری ازدانشجویان وابسته‌ی به جبهه‌ملی را به زندان انداخت وقریب ۷ ماه تا پایان حکومت مختصرش درتوقیف غیرقانونی نگاه‌داشت.

اختلاف اصلی ما با او برسرانتخابات مجلس بود. او که بهنگام حکومت رسیدن مجلس را منحل کرد قانوناً " موظف بود درمدت سه ماه انتخابات جدید بعمل آورد. البته برما معلوم بودکه انتخابات آزاد درسراسرمملکت ممکن نیست ویقیناً " دربار وارتش درغالب حوزه‌ها همانندگذشته مداخله‌خواهندکرد. با وجوداین اگر درآن زمان وبا استفاده ازجنبش عمومی مردم ایران انتخابات صورت میگرفت ودستگاه حکومت فی الجمله بیطرفی نشان میداد در پایتخت وبعضی ازشهرهای مهم ایران مسلماً " عده‌ی قابل توجهی ازنمایندگان واقعی مردم

انتخاب میشدند که میتوانستند همانند مجالس دوران اول مشروطیت ودوره‌های پانزدهم و شانزدهم اکثریت مجلس را تحت الشعاع خود قرار بدهند. وبا استفاده از پشتیبانی عمومی دربرابر خودکامگی وخرابکاری مستبدین بایستند. ولی امینی درآن زمان فقط میخواست با اتکاء به پشتیبانی آمریکا برسرقدرت بماند که بزودی آنرا ازدست داد وسرنگون گردید. از آن پس وی نیزدرجمع مغضوبین وراندهشدگان دربار قرارگرفت وپنهانی با سازمانهای مخالف رژیم سروسرداشت.

اکنون نیزغیرقابل تردیداست همان سیاست که با اوسوابق دیرین دارد راهنمای او در راه اندا ختن این سازمان موسوم به"جبهه‌نجات ایران" شده وبه او ازطریق مستقیم یا غیرمستقیم کمک میرسانند. اونیت خیانت ندارد ولی مردم ایران واکثرایرانیانی که ازکشورخود آواره‌شدند درباره‌ی اوحسن ظن ندارندوبنابراین احتمال جلب اقبال عمومی وبوجودآوردن یک نهضت مردمی برای اوبسیارضعیف است. امینی وبختیار هردوازیک سرچشمه‌جوشیدند ودیریازود بهم خواهندپیوست.

دسته‌ی دیگری ازمخالفان نظام آخوندی که باجریانهای فوق ارتباط دارند جمعی ازسرمایه‌داران انحصارگر وهنرپیشه‌گان وافسران بازنشسته ویافراری هستندکه بنام سلطنت طلبی ویا میهن دوستی فعالیت میکنند. در اینجا لازم است یادآورشوم که مبارزات جبهه ملی ما وبه‌ویژه کوششهای سیاسی من اصولاً نه علیه سلطنت بود ونه علیه سلسله‌ی پهلوی. ما اززمان مصدق بعنوان وزیردولت ونماینده مجلس شورای ملی به‌قانون اساسی ایران سوگند خورده بودیم که درآن اصل سلطنت وپادشاهی سلسله پهلوی تصریح شده است ولی قانون اساسی ایران سلطنت مشروطه‌را مقررداشته ونه حکومت استبدادی شاه‌را. آنکه دراین میان مخالف‌قانون اساسی ومخالف مشروطیت وناقض پیمان وسوگندبود خودشاه بود.

ما میهن دوست وآزادیخواه وخواهان حکومت ملی ومردمی بودیم که درقانون اساسی مقرر شده. مانمیتوانستیم آنچنان که درباریان متداول کرده‌بودند نوکروچاکرخانه‌زاد شاه باشیم. مامیخواستیم شاه راخواه ناخواه درخط نظام قانونی ایران قرار بدهیم وخاندان سلطنت راازمداخله درامورداری ومالی وبازرگانی ودست زدن به‌کارهائی که موجب بدنامی

وبی اعتباری آنهاست جلوگیری نمائیم . بهمین جهت شعار خودرا "استقرار حکومت قانونی" قرارداده بودیم . برطبق این شعار حکومت استبدادی غاصبانه وفاقد مشروعیت بود . هرآینه شاه براساس قانون اساسی گرایش حقیقی نشان میداد ما نه تنها با سلطنت وی مخالفتی نمی‌کردیم بلکه دربرابر برکارشدنی های بیگانگان و خرابکاری های عوامل آنها ومخالفت عناصر مرتجع پشتیبان او نیز میشدیم .

اکنون سلطنتی که مفت ورایگان خودرا نابود کرده ودرزمانی که فرصت کافی داشت تا خود وکشوررا ازسقوط نجات دهد سرپیچی ولجاجت نمود وسرانجام درناتوانی وزبونی به آن صورت حقارت آمیز سرنگون گردید آیا با غرضه یک وارث نورس وناآزموده وتظاهربه مشروعیت طلبی میتواند خاطرات تلخ گذشته را ازذهن مردم ایران بزداید وراهی برای مشروطیت وپیروزی خودبازکند؟ با این سازمانها واین شخصیت ها واین فعالیتها بسیاربسیاربعید بنظرمیرسد .

ازعناصروشخصت های ملی وآزادیخواه که ازدوران مصدق وپس ازآن سالیان دراز سوابق مبارزات درداخل ایران داشته ورنجها ومحرومیت ها وزندانها تحمل نمودند جمع کثیری اکنون درپاریس آواره وپراکنده هستند . تقریبا" همه‌ی این افراد سوابق کم وبیش ممتد عضویت درجبهه ملی داشتند ولی غالب آنها درجریان مبارزات گذشته اصول مجرب وحدت وانضباط راکه لازمه‌ی بقا وپیشرفت هرنهضت وسازمان سیاسی است رعایت نکردند . بعضی ازآنها با فرقه‌بازی های گروهي به انسجام ویکپارچگی آن ضرر میزدند . بعض دیگر با سازمانهای چپ‌گرا بندوبست داشتند . بعض دیگر با تک رویها وخودخواهی های شخصی وسیله ضعف وبی اعتباری آن میشدند . همین کیفیت باعث شدکه جبهه ملی جزدرموارد استثنائی نتواندبا سازمان متشکل وبرنامه مدون وخط مشی منضبط یک جنبش سراسری درداخل کشور بوجودآورد درحالیکه گروههای غیرملی بااستفاده ازبرنامه وخط مشی قالبی تعیین یافته وهدایت شده‌ی ازخارج سازمانهای مخفی وآشکارمنضبط تشکیل میدادند و درداخل جبهه نیزبا هدف منحرف ساختن ونفاق انداختن رخنه مینمودند وبازهمین کیفیات باعث میگردید که درجریان مبارزات اخیرایران باآنکه جبهه ملی تاریخا" پیشقدم وعملا"

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : چهارم ژوئن ۱۹۸۴
محل مصاحبه : چیکو ـ کالیفرنیا
متمم مصاحبه آقای دکتر کریم سنجابی
نوار شماره : ۳۲

در نوار قبلی به اینجا رسیدیم که با آنکه جبهه ملی از عناصر اصلی انقلاب بود به جهاتی که توضیح داده شد نتوانست از پیروزی آن برای سازماندهی کشور بهره برداری نماید وبرعکس روحانیون با استفاده از شبکه‌ی وسیع مساجد موفق شدند که توده های عظیم مردم را پشت سرخویش قرار دهند وتمام پیروزی انقلاب را از آن خود سازند وسپس عناصر تقسیم شده‌ی جبهه ملی را یکی بعد از دیگری ساقط کنند وآنان را به اتهام ملی گرائی ولیبرالی یعنی میهن دوستی وآزادیخواهی محکوم ومرتد وعامل خارجی معرفی نمایند. وحال آنکه در حوادث سالهای ۱۳۳۹تا ۱۳۴۲ که جبهه ملی بالنسبه وحدتی داشت وکانون اصلی مبارزات ملی مردم ایران محسوب میشد همین آقایان روحانیون با اعوان وانصار وابسته به آنها که دست به قیام وآشوبی زدند نا موفق ماندند ونتوانستند در برابر مبارزات جبهه ملی شهرت واعتباری درمیان توده های مردم پیدا کنند.
جبهه ملی اکنون فاقد فعالیت وسازمان متشکل است. جمعی از فعالین مؤثر آن درزندان گرفتارند، بعض دیگر در تهران وشهرهای دیگر متواری وپنهان شده وبعضی دیگر بخارج از ایران گریختند. انتشاراتی که اکنون گاه بگاه در ایران ویا بعض از شهرهای اروپا وآمریکا بنام جبهه ملی صورت میگیرد هرچند بعضی از آنها از طرف جوانان دانشگاهی درزمینه‌ی اصول و براستقامت خط مشی جبهه است چون از جانب یک سازمان مرکزی اداره وهدایت نمیشود عاری از رسمیت وصلاحیت است. ونیز در پاریس باکمال تأسف اطلاع پیدا کردم که چندنفر از اعضای جبهه به سودای فرصت طلبی یا بضرورت امرار معاش بسوی بختیار رفته ازوی حقوق میگیرند وبرای او کارگردانی میکنند.
در این میان سازمانی را که مؤثرتر وبخود نزدیکتر میدیدم سازمانی است که درپیرامون

آقایان بنی صدررئیس جمهورسابق ومسعودرجوی رهبرمجاهدین خلق بنام شورای مقاومت ملی فعالیت میکنند. مبارزات وجانفشانی های مجاهدین علیه دستگاه جابروجاهل وارتجاعی ایران بربادده آخوندها غیرقابل انکاراست وآنها بودند، ظاهراً که با یک ضربت تاریخی شبانه مرکزحزب جمهوری اسلامی راویران کردندوعده ی کثیری ، بیش از ۷۰ نفرازوزیران ووکیلان وسردمداران آنها رانابودکردند. آنها بودندکه با توطئه ی سازمان داده ی دیگری رجائی رئیس جمهوروباهنرنخست وزیررا ازبین بردند. آنها بودندکه حسن آیت دشمن بزرگ مصدق ومصدقی ها وهمچنین آیت الله های سرشناسی مانندمدنی امام جمعه تبریزوهاشمی نژاد مشهدودستغیب امام جمعه شیرازوصدوقی امام جمعه یزد واصفهانی امام جمعه کرمانشاه وقدوسی دادستان کل وجمع دیگری راازارباب عمائم صاحب قدرت ومسندترورکردند.

ما بعنوان یک نهضت قانونی علنی ودموکرات هرگزبا مبارزه مسلحانه وآدمکشی وترورموافق نبوده ایم باوجوداین انکارنمیتوان کرد عمل قهرمانانه ی آن مردان وزنان که بمب بر خودمیبندند وباقربانی کردن خویش دشمن راازبین میبرند ازجمله مظاهراعجاب انگیز شجاعت ومقاومت تاریخی این ملت دربرابرستم وبیدادگری است.

مجاهدین بیش ازهرگروه دیگرقربانی داده اند، هزاران نفرازآنها تاکنون کشته شده و هزاران نفردیگردرزندانها گرفتارهستندوآنها هنوزهم منظم ترین ومنضبط ترین سازمان علیه دستگاه جابرآخوندی میباشند. هیچ نهضت وهیچ سازمانی که علیه حکومت جابرانه ی کنونی مبارزه میکند نباید ونمیتواند شرعظیم مبارزات آنها راناديده بگیرد.

راجع به آقای بنی صدرهم هرچندایرادات وانتقادات بنظرخودموجه داشته ودارم به آن قسمتی مربوط به روش وی درجریان مبارزات سالهای ۱۳۳۹ و۱۳۴۲ بودکه درسازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی عضویت داشت. ولی با افرادوگروههای چپ گرای مخالف تشکیلات جبهه همکاری میکرد وازافرادمؤثر درصورتبندی سازمان موسوم به جبهه ملی سوم گردیدکه هیچوقت واقعیت واثرخارجی پیدا نکرد.

درمبارزات انقلابی اخیرهم پس اززمانی که همراه خمینی به ایران آمدسوابق پیوندهای خویش با جبهه راازیادبرد. نخست علیه حکومت بازرگان وسپس علیه سازمان یابی مجددجبهه ملی

با مخالفین ما بندوبست کرد. روزنامه "انقلاب اسلامی" را بصورت ارگان شخصی خودبراه انداخت تا آنکه با آیت الله زادگی خویش وتظاهروابستگی شدیدبه امام وبا کمک مؤثر شبکه‌ی مساجد به مقام ریاست جمهوری رسید ولی ازفردای انتخاب مورد تحقیروتوهین کارگردانان انحصارطلب حزب جمهوری اسلامی قرارگرفت بدان حدکه بهشتی جمله معروف "رئیس جمهور کاره‌ای نیست" را درحق وی گفت وسپس کارشکنی های گسترده وتوطئه‌سازی های سازمان یافته ویابقول معروف "کودتای خزنده" برای برانداختن اوترتیب دادند. ولی وی با جمعی ازجوانان پاکدل وآزاده‌که درپیرامون اوبودند درصراط مستقیم دفاع ازآزادی وحقوق انسانی بـه اصول دموکراسی ثابت ماند و بعنوان فرمانده‌قوای مسلح ایران که خمینی مسئولیت آن،ونه قدرت واختیار آن،را به وی تفویض کرده‌بود دربرابرتجاوزخاشنانه‌ی عراق ازخود شجاعت وفداکاری نشان داد وهمیشه حاضردرجبهه های جنگ بود. بعلاوه وی علیرغم خمینی همواره مصدق را پیشوای سیاسی خودمیخواند وعکس اورادردفترخودداشت وهمین استقامت ومظلومیت وی باعث گردیدکه جبهه ملی با وجودخاطرات گذشته ازاودربرابرستمگری وزورگوئی آخوندها پشتیبانی نمایدوهمین نیزباعث دوستی ونزدیکی مجددمن با وی شد.

ولی اینک با زاوبرا شتباه خودباقی است. اوهنوزخودرا رئیس جمهورمنتخب مردم میخواند واین نشانه خودبینی وخودخواهی همیشگی اوست. اواگربرطبق قانون اساسی جدیدبه ریاست جمهوری منتخب شده‌برطبق همان قانون هم منعزل گردیده وجانشینش نیزبهمان ترتیب درست یا نادرست انتخاب شده، هیچیک چیزی زیادتریا کمترازدیگری ندارد. ادعاوتظاهر کنونی بنی صدربعنوان "رئیس جمهورمنتخب قانونی" همان قدربی پایه و اساس است کـه ادعای بختیاربعنوان "نخست وزیرقانونی" مملکت. ومن پیش خودفکرمیکنم درحالیکه اکنون یک "پادشاه قانونی" ویک "رئیس جمهورقانونی" با "دونخست وزیرقانونی" وباهمه‌ی اعوان وانصار وفرستنده‌های رادیوئی ومطبوعات وتبلیغات شان باحکومت ظالمانه خمینی درحال مبارزه هستند دیگربرای من چه‌جا ومحلی دراین میان باقی میماند.

درآخرین هفته‌ی اقامتم درپاریس دونفرازنمایندگان مجاهدین به‌دیدنم آمدند. آنها با تبلیغ سلام ازطرف آقای رجوی گفتند حامل نامه‌ای هستند ودستوردارند که نخست آنرا

درحضوربخوانند وسپس تسلیم کنند. این نامه بسیارمفصل در۶ صفحه وبخط خودرجوی بود. درمقدمه‌ی آن تجلیل فراوانی ازمن شده‌بود. ازجمله به این عبارت‌که شما یکی از مظلومترین رجال قربانی شده بوسیله رژیم ضدبشری خمینی ودولت اوهستید. آنها به رذیلانه‌ترین صورت از اعتماد، از حسن نیت، از وطنخواهی، واز صداقت شما نسبت به‌خودشان استفاده‌کردندوبغایت ازحمایت شما سودبردندوبعدهم ازپشت واز جلوبه‌سینه‌ی شما خنجر زدند. سپس از من خواسته شده‌بود تادرباره‌ی مجاهدات وجانفشانی های مجاهدین ومظلومیت آنها شهادت بدهم. ازجمله یا از این عبارت بودکه ذکرآن دراینجا بنظرم شایسته است. مینویسد، " باجسارتی شایسته‌یک نسل، شایسته یک رودخون، شایسته‌بیش از بیست هزار شهید، پنجاه‌هزار اسیر از شما میخواهم درباره‌ی ماشهادت بدهید. بخدا قسم من نمیتوانم بپذیرم که‌تاریخ شهادت وحمایت شما را برای خمینی ثبت‌کند ولی ازحمایت وشهادت شما برای مجاهدین اثری نباشد. " سرانجام مرا یک سرمایه‌سیاسی ومعنوی برای کشورخوانده ونوشته بود، " پیام هل من ناصر اسرا وشهدای این سرزمین درست مثل آرزوی زندگانش اینست که‌شما هرچه‌زودترسرمایه‌سیاسی ومعنوی خودرا دراین موقعیت خطیرفعال کنید وبه‌میدان بیائید وزیربال وپرمجاهدین راکه فرزندان همین آب وخاک وخودشما نیزهستند بگیرید. اگربذرهائی راکه‌اززمان مصدق کبیربعد کاشته‌اید سوخته‌شده‌وهدرشده ندانسته وسرانجام درمجاهدین متبلورمیبینید وخلاصه اگرما رافرزندان سیاسی وتاریخی خودمیدانید من به‌خودحق میدهم که‌ازشما بعنوان یک پدر درخواست‌کنم که‌بخصوص قبل ازمرگ سهرابتان شرط ابوت‌وحق پدری رابجای بیاورید. میخواهم درسینه‌ی تاریخ ازقول شما باآشکارترین بیان ثبت شودکه مجاهدین رافرزندان سیاسی وتاریخی خودمیدانید. فکرمیکنم که پیشوای مصدق نیزهمین گونه انتظارات راازشما دارد. " درپایان نیزتذکرداده‌بودکه بقدر سرسوزنی انتظارندارد که من عقاید خودم رادرباره‌ی مجاهدین مخفی کنم وانتقاداتی اگردارم بیان ننمایم.

این نامه البته بسیاردرمن مؤثرشدومراتکان داد. من نمیتوانستم جانفشانی های مجاهدین ومظالمی راکه‌برآنها گذشته ومیگذرد کتمان کنم. من نمیتوانستم انکارکنم که‌درحال حاضر

آنها متشکل‌ترین و پرکارترین نیروی مقاومت دربرابر رفجایع ضدبشری فعلی هستند. با وجوداین درباره آنها وروش آنها وآینده آنها تردیدودودلی فراوان داشتم.
اولین تردیدم درباره سازمان چریکی وشیوه نظامی ومبارزه مسلحانه آنها بود ولو آنکه اکنون علیه دستگاه ظالم وخونخوار خمینی به کاربرده میشود. درتمام دوازگذشته، درزمان مصدق وبعدازآن مبارزات ما یعنی سازمان ومبارزات جبهه ملی بصورت اصولی وعملی دوصفت ثابت وممتازداشته. یکی آنکه جمعیت ما یک سازمان علنی وآشکاربوده ودیگرآنکه مبارزات ما قانونی بوده است. ما با هرگونه سازمان مخفی وزیرزمینی مخالف بودیم وعقیده داشتیم که این دولت است که با بستن باشگاههای ما وبا توقیف مطبوعات ما وبا جلوگیری ازانتشارات واجتماعات ما میخواهد ما را به زیرزمین وفعالیت مخفیانه سوق بدهد ولی ما باید علیرغم آن با صداقت وپاکدامنی وشجاعت وازخودگذشتگی وتحمل زندان ومشقات ومحرومیت ها بر روش خودثابت بمانیم. بدان حد که من دریکی ازمصاحبه‌هایم گفتم که ما حاضریم دولت بجای آنکه مامورمخفی دراجتماعات ما واردکند مامور رسمی به جلسات شورای ما بفرستدواز مذاکرات ماصورت مجلس بردارد. ازطرف دیگرما درشیوه های مبارزه‌با اجتماعات وتظاهرات وانتشارات وسخنرانی وراهپیمائی ومبارزه‌ی درانتخابات واحیانا " اعتصابات وتعطیل بازارکه موثر وفلج کننده ولی تماما " مسالمت آمیزوقانونی است معتقدبودیم وبا هرگونه مبارزه‌ی غیر قانونی وخشونت آمیز ازقبیل تروروخرابکاری وآتش سوزی وبمب اندازی ومقاومت مسلحانه مخالفت داشتیم واینگونه اعمال را مخالف اهداف دموکراسی ودرجهت منافع دیکتاتورها میدانستیم. بلیه‌ی بزرگی که انقلاب ایران به آن دچارگردید همین بودکه درآخرین روزهائی که نظام پوسیده‌ی استبدادی درحال فروریختن بود ودیگرنیازی به غارت وچپاول وآتش زدن وویران کردن ابنیه ومؤسسات وجودنداشت گروههای درهم وبرهم وغیرمنظم وبی رهبری صحیح به سربازخانه ها هجوم آوردندوصدها هزارسلاح ازهرقبیل را غارت کردند وسازمانهای چریکی مسلح ورقیب با یکدیگرواحیانا " یاغی نسبت به دولت تشکیل دادند. و آنها که تصورمیکنندمبارزات مسلحانه باعث سقوط رژیم گردید دراشتباه مطلق هستند. آن نظام را قهردیرپا وآشتی ناپذیرملت وراهپیمائی های میلیونی واعتصابات همگانی

از پا درآورد. سازمانی که به نیروی جنگی خود متکی است واز آن راه میخواهد به پیروزی برسد ویا حتی از خود دفاع نماید بهنگام پیروزی بحکم ضرورت اجتناب ناپذیر برای حفظ قدرت و سیطره خویش روش سرکوب و اختناق و انحصار طلبی درپیش خواهد گرفت و همه‌ی مواعید دموکراسی را از یاد خواهد برد.

ثانیا " درباره‌جهانبینی وموضع گیری سیاسی بین المللی مجاهدین مشکوک بودم. آنها همواره درمطبوعات وانتشارات‌شان ودرمجموعه فعالیت گذشته وحال‌شان خودرا یک جانبه ضد امپریالیسم غربی وضدآمریکائی معرفی کردند ولی به شیوه اکثرگروههای چپ وچپ نما و چپ زده هیچوقت موضع گیری روشنی دربرابر امپریالیسم روسی نداشته وهمواره درمورد آن با نوعی احتیاط آمیخته به جانبداری سخن گفته‌اند وحال آنکه امپریالیسم غرب اگر درگذشته توانسته است رژیمهای جابرانه ودست نشانده برما تحمیل کندودرجامعه‌ی ما عامل رواج فساد ونفاق بشودتا منابع ما را مورداستعمار واستثمار قرار بدهددرحال حاضردنیا دیگرقدرت آن را ندارد که موجودیت ملی ما را مواجه با خطرکند . وبرعکس اگردراین زمان با موضع جغرافیائی وسوق الجیشی ومنابع اقتصادی ممتاز ایران میهن ما درچنبره‌ی خفقان آور رفقا گرفتار شودودرپس پرده آهنین آن قرار بگیرد دیگرخلاصی از آن به آسانی مقدورنخواهد بود. اگرما درکام امپراطوری روس بیافتیم باحتمال قوی درمعده‌ی پرتوان آن هضم خواهیم شد. بعبارت دیگر امپریالیسم غرب اکنون برای ما خطرآلودگی به بیماری دارد ولی امپریالیسم شرق خطرمرگ. دربیماری همواره امید شفا هست ولی مرگ نابودی مطلق است.

مطلب دیگری که دربرابرمجاهدین نقطه استفهام بزرگی برای من ترسیم میکرد مسئله التقاطی بودن آنها ست. دستگاه استبدادی وپلیسی شاه درزمان مبارزات انقلابی اخیرمردم ایران آنها را مارکسیست های اسلامی میخواند. ما درآن زمان این عنوان را از جمله‌ی برچسب های مجعول وخنده‌آورتلقی میکردیم که معمولا" ازکارخانه تبلیغات بیشعور ومفتری دیکتاتوری صادرمیشود زیرا این دوصفت را متناقض وغیرقابل جمع میدیدیم. بعد ازپیروزی انقلاب که تدریجا" مقابله ومعارضه‌ی مجاهدین علیه آخوندهای بنیانگرا وانحصارطلب آشکارشد آقای خمینی واعوان وانصارش بدوا" آنها را به‌اتهام التقاطی

بودن مردودشناختندوبعدهم لقب ناسزای منافق بهآنها دادند. منافق اصطلاحا " بهشخص یا گروهی گفته میشودکهظاهرا " پیرو یک مسلک ومرام باشد ولی باطنا " علیه آن میکوشد. چنانکه درعهد حضرت رسول عبدالله ابن عبید مظهرمشخص منافقین شناخته میشد. مجاهدین خویشتن را بهآیات قرآنی وشعارهای اسلامی آراستند وبقول خویش خواهان استقرار اسلام راستین هستند، ولی اسلام راستین کدامست؟ وبا اسلام خمینی چهفرق دارد؟ حدودش چیست؟ و شاخصش کیست؟ معلوم نیست.

ازطرف دیگر آنها جزوگروههای چپ انقلابی ضدسرمایهداری پیرومسلک مارکس ودرآن میان هم ازفرقههای معتقدبه مبارزات چریکی مسلحانه هستند. دراینکه بتوان فلسفه وجامعه ـ شناسی وجهانبینی وآئین انقلابی مارکس راکه نهتنها غیردینی بلکه اصولا" ضددینی است با دینداری جمع کردوبازدراینکه بتوان استقرارجامعهنوین راکهمارکس وانگلس دردوران ـ پختگی خویش ازطریق دموکراسی خواهان وصول آن بودند یا مجاهدات چریکی تأمین نمود بسیارقابل تردیدومحتاج به تحقیق وتوضیحاست.

برخلاف آنچه مجاهدین علیهآن واکنش نشان میدهندوازخوددفاع میکنند التقاط که عبارت است اخذ عناصرخوب ومجرب یک مجموعه وترکیب آن با چیزهای خوب وقابل بقاء مجموعهی دیگری است نه تنها بدنیست بلکه مدارزندگی اجتماعی وحتی اساس مسلک دیالکتیکی برآن است. ولی قابل ترکیب بودن عناصرمتضاد وترکیب التقاط باید روشن ومشخص باشد واین مسائل درگرماگرم مبارزات مجاهدین هنوزمعلوم وروشن نیست.

بازمطلب آخری کهدرموردمجاهدین شدیدا " مراننگران میکرد پذیرفتن حزب دموکرات کردستان وعضویت دکترقاسملو درشورای مقاومت ملی بود. نه بنی صدر ونه رجوی ونه هیچیک از همکاران آنها نمیتوانستند مانندمن ازمسئلهکرد لااقل درقسمتی که مربوط بهایران است بصیرت داشته باشند. حزب دموکرات کردستان وقاسملو ازکجا این حق را بدست آوردهاند کهبهنمایندگی ازمردم کردایران تقاضای خودمختاری بنمایند؟ عنصرکرد ازهزاران سال پیش، ازدیرترین زمانی کهتاریخ میتواند شهادت بدهد، ازعناصرتشکیل دهنده ایران بوده هیچوقت تاریخ وفرهنگ مجزائی ازآن نداشته، هیچ قوم ایرانی هیچ اکثریت ایرانی هیچوقت

اقلیت کرد را مورد ستم قومی و استثمار قرار نداده. اگر مردم مستضعف کرد تا گذشته نزدیک مورد ظلم و ستم قرار گرفتند از ناحیه امرا و بیک‌ها و آغاها و خانهای خود آنها بوده. من خود کرد هستم در زمان کودکی من پدرم دو هزار سوار جنگی در پشت سر خویش داشت. هم فرمانده ایل بود هم قانونگذار و هم قاضی. داود خان امیر اعظم که بر یک صد هزار نفر از جمعیت ایل کلهر سلطان مطلق بود وشش هزار سوار جنگی آماده‌ی رکاب داشت و او بود که به سودای صدارت همراه سالارالدوله یاغی علیه مشروطیت ایران قیام کرد و تمام غرب ایران تا نزدیکی ساوه را به تصرف آورد تا از مجاهدین و بختیاری های مشروطه طلب شکست خورد و بقتل رسید.

اکنون شهر کرمانشاه با قریب ۴۰۰ هزار جمعیت بزرگترین شهر کردنشین در تمام خاورمیانه است. آیا تاکنون کسی آوای خودمختاری طلبی از مردم آن شهر شنیده است؟ همچنین استان تمام شیعه مذهب کرمانشاه با بیش از یک میلیون جمعیت و شهرستان ایلام با قریب سیصد هزار جمعیت و شهرستان گروس با جمعیتی معادل ایلام. اگر در کردستان مهاباد و تا حدی سنندج این جنبش پیروانی یافته به سبب سوابق دیرین اختلافات مذهبی است. خلفای آل عثمان و مفتی ها و شیخ های جیره‌خوار و عقده‌دار آنها از دوران صفویه تا قاجاریه در میان مردم سنی مذهب همواره آتش خصومت و نفاق را دامن زدند. برادران کرد آن نواحی تدریجا " آنچنان تحت تاثیر آن تبلیغات قرار گرفتند و از خویشتن بیگانه شده‌اند که ایرانیان، حتی ایرانیان ترک زبان آذربایجان را هم، عجم و شیعیان را رافضی میخوانند.

اکنون نیز در زمینه‌ی همین سوابق و همین عقده‌ها است که سیاستهای خارجی بذر نفاق می - پاشند و فرصت طلبانی همانند فلان وفلان در دوره‌های مختلف پرورش میدهند. قاسملو و دار و دسته‌ی او مانند حزب کومله جدا " جدائی طلب و مرتبط با سیاستهای خارجی هستند وبا ظاهرسازی میخواهند واقعیت خویش را بپوشانند. مسلم است که وی فعلا" با عراق دشمن ایران ارتباط دارد و از او کمک میگیرد. مسلم است که اسلحه و وسائل آنها از خارج میرسد. دیر یا زود این ارتباطات روشن خواهد شد و آنوقت برای فریب خوردگان جز رسوائی و پشیمانی چیزی باقی نخواهد ماند.

این تردیدها و این ملاحظات باعث بود که نتوانم به نکته‌ی اصلی مورد توقع آقای رجوی

ویاران اویعنی تأیید وهمکاری با شورای مقاومت ملی،جواب مثبت بدهم. مخصوصا "تدریجا" که مستحضرشدم بین بنی صدرودوستان او با رجوی وپیروان او چنانکه باید تفاهم وجـــود ندارد. خودبینی صدردرملاقات اخیرش با من نگرانی خودش رااز این جهت پنهان نمیکـــرد. ازطرف دیگر حال مزاجی من براثرمرارتهای ۱۴ ماه اختفاء ومشقات مهاجرت وآسیبی کـــه برپشتم واردشده بود بسیاربد ومحتاج به پیگیری معالجه ومداوا بود. با وجوداین چـــون شاهدجوش وهیجان وایمان وانضباط وجانفشانی های مداوم مجاهدین بودم دریغ داشتم کـــه تمایلات خودرا پوشیده بدارم وآن نامه پرلطف وشورانگیز رابدون جواب بگذارم.

بنابراین چندروزقبل ازحرکتم ازپاریس جواب بالنسبه مبسوطی درچهارصفحه بزرگ نوشتم وآن رابه فرزندم سعیدسنجابی که ازیاران وهمکاران آقای بنی صدراست دادم که شخصـــا" به آقای رجوی برساند. ودراین جواب پس ازسپاسگزاری ازقدردانی های ٍ ونسبت بـه خـــود وتحسین فداکاری های مجاهدین ومحکوم دانستن رژیم ستمگروارتجاعی آخوندها وضـــرورت مبارزه با آن نوشتم که فعلا" به سبب کسالت وبیماری شدید ناگزیرباید به آمریکا بـــروم وبه معالجه ومداوا بپردازم، اگرخدا عمری وبهبودی عنایت کندبازبرسروظیفه ی خودحاضـــر خواهم بود بشرط آنکه بدانم خدمتم مفیـــد ومؤثروارائه وحدت ملـــی درهمه ی نیروهـــای جانبدارا ستقلال وآزادی آشکاراست. درقسمت آخرنامه لازم دانستم که درباره ی بعضـــی ازنگرانی های خودنسبت به مجاهدین اشاراتی بکنم ولی نه باصراحتی که حاکی ازســـرزنش وبی اعتمادی باشد. عین آن قسمت رابی مناسبت نمیدانم که دراین جابیان کنم. و آن اینست :" رابعا " درنامه ی خودتان بافروتنـــی مرقوم داشته اید که توقع ندارید من بـــا همه ی نظریات وعملیات مجاهدین موافق وهم سلیقه باشم وبرای راهنمائی ها وتجارب بنـــده اجرواحترام قائل هستید. دراین خصوص اگراجازه بدهید تذکرچندنکته را مختصرا " لازم - میدانم. اول اینکه شما بانهایت درایت وازخودگذشتگی سعی نمائید که مانند حکومـــت کاربدستـــان حزب جمهوری اسلامی عنـــوان انحصارطلبی به شما زده نشود وقبول کنید که بـــا افرادوجمعیت ها ودسته های دیگرهرچنددرپاره ای ازاصول موافق نباشید ولی صمیمانه ضدرژیم وملی وغیروابسته ی به اجنبی باشند دریک جبهه وسیع همکاری نمائید تابرای آنها اطمینـــان

حاصل شود که بهنگام پیروزی همه دریک نظام ملی ودموکراسی استقرارپیدا کرده سهیم و شریک خواهندبود.

دوم آنکه مبارزه‌دیرپای ملت ایران علیه استبداد بمنظوراستقرارحاکمیت‌ملی ومردمی مغایربا هرنوع ولایت وقیمومت ویژه‌ای ازجانب هرفردوهرعقیده‌ویاایده‌ئولوژی هرطبقه ویا گروه‌میباشد. ازمشروطه تابحال هرگاه‌که نسبت‌به تمامیت وعام بودن این حاکمیت محدودیت ایجادکردندکارسرانجام به‌سیاه ترین استبدادکشیده‌است. تابه‌امروز کـه بنام یک عقیده‌خاص تحت عنوان ولایت‌فقیه بازمجددا " مردم را به بندکشیدند. بنظرمن بایدقبل ازهرچیز کوشش متوجه استقرارحاکمیت وولایت‌مردم براموخودشان باشد به‌ترتیبی که چه‌دروضع قانون وچه‌دراجرای آن بالاترین مراجع ومقامات‌ومنبع تصمیمات‌تنها وتنها اراده‌ی مردم باشد.

سوم آنکه دراصول مربوط به‌خودمختاری های محلی باید مراقب‌باشید کهایرادات‌وتهمتهائی نظیرآنچه شایسته‌پیشدوری وهم دستان اوبودبه‌شما وهمرزمان شما واردنشود. من میدانم که شما ایران دوست‌وعاشق عظمت‌ووحدت‌ویکپارچگی این ملیت هستید. بنابراین در این رابطه باید خواهان نظامی باشیم که شامل تمام سرزمین ایران بشود ومردم تمام استانهای ایران ازمزایای آن یکسان بهره‌مندگردند. شما میدانیدکه موضوع"خلق ها " دراین زمان مانند موضوع اقلیت‌ها درگذشته ازوسائل تبلیغات‌وتحریکات‌سیاستهای استعماری بوده تاملت‌هائی راکه هزاران سال درکناریکدیگر درپیروزی‌ها وناکامی‌ها وشکست‌ها شریک‌بودند به‌سودمنافع خود تجزیه‌وتقسیم کنند.

چهارم آنکه استقراریک نظام عادل وسنجیده اجتماعی واقتصادی که امروزه‌به سوسیالیسم نامدارشده وهمه‌ی گروهها وجوانان پرشورایده‌آلیست میخواهند عنوان افتخارآمیز چپگرائی بخودبدهند اگربدون تحمیل زور واستبدادمتضمن آبادی وآزادی ودموکراسی باشد ازجمله اموری نیست‌که بایک حرکت‌انقلابی وآنی امکانپذیروثمربخش باشد. کارها ونظامات‌انسانی مانندکارونظام خدانیست‌که بفرماید: " کون فیکون " اکنون شصت‌سال بیشتراست‌که تجربه سوسیالیستی طی برنامه‌های پنج ساله متعدد باتمام قدرت‌جبروزور و

سرمایه‌گذاری دولتی دربیست ودومیلیون کیلومترمربع سرزمین شوروی باآنهمه آماده خاک و آب وهوا ومنابع طبیعی بموقع اجراگذاشته شده‌و با وجوداین هنوزکشاورزی آن کشورلنگ و محتاج به‌واردات خارجه است ، محصولات صنعتی آن قابل مقایسه با محصولات صنعتی اروپا و آمریکا وژاپن نیست . کارگران وکشاورزان آن ازسطح زندگی ورفاه وآزادی کارگران و کشاورزان آمریکائی برخوردارنیستند . استقرارِیک نظام عادل وآزادوآبادکننده درهر کشوری زمان میخواهد ومحتاج به تجربیات متعددوآگاهی های فراوان ازاوضاع جغرافیائی وانسانی آن کشوراست . بنابراین هرجمعیت وهرنهضت آزادی خواه که بخواهدسرمنشاء یک انقلاب ویک تحول انسانی واجتماعی واقتصادی عمیق درکشورخودبشود ناچارباید درابتدا یک نظام اقتصادی مختلط مرکب ازبخش عمومی وبخش خصوصی وبخش تعاونی رابرنامه عمل خودقراربدهد وبرنامه‌های اجتماعی کردن حیات جمعی راتدریجا " وبافراهم شدن وسائل عملی سازد . این چنین تدبیری هم عملی است وهم موجب جلب اعتماد طبقات مختلف وروی آوردن آنها به نهضت انقلابی میشود ."

این بود آن مطلبی که درپایان نامه‌ام بهاوجواب دادم وبعدبه‌دنباله مطلب خود میپردازم .

بهنگام اقامتم درپاریس علاوه برمراجعات گوناگون هم وطنان که‌شرح آن گذشت بعضی از جراید وخبرنگاری های خارجی هم همینکه ازفرارمن وورودم به پاریس اطلاع یافتند گنجکاوشدندودرمقام مذاکره ومصاحبه برآمدند . ازآن جمله‌بودند بعضی ازروزنامه‌های معروف پاریس وبخش فارسی گوی بی بی سی لندن ولی من باوجودعلاقه بعضاز دوستان همه‌ی این مراجعات رابابی اعتنائی وخونسردی ردکردم زیرا باوضعی که شاهدایرانیان درپاریس بودم ، باآشفتگی وچنددستگی وناتوانی که گریبانگیر مهاجرین ومخالفان رژیم شده وباوابستگی وبندوبست بعضی ازآنها باسیاستهای خارجی برای مبارزه خود برنامه‌ای بنام جبهه‌ملی ویابصورت همکاری بادیگران یابعنوان مستقل ومنفرد نداشتم بنابراین فعلا" مذاکره ومصاحبه باخبرگزاری هارامفیدومؤثرنمیدانستم . حاصل این مصاحبه ها عبارت‌میشد ازمقداری خودنمائی ویک مشت نوحه گری دربارهٔ ایران ومصائب جنگ

تحمیل شده بر آن و مظالم وبیشعوریهای آخوندها یا جرو بحث راجع به اعمال ورفتار گذشته ویا مشاجره با بعضی از افرادو گروهها که اینک در برابر رژیم صف آرائی میکنند . من نه اهل روضه خوانی بودم ونه درگذشته ی خویش ضعف وذلالتی میدیدم ونه مناسب میدانستم که وارد مشاجرات شخصی وگروهی بشوم . مصاحبه با خبرگزاری ها وقتی مفیداست که نهضت درموضع قدرت وبدان حدنیرومندباشد که حوادث بیافریند وخبرنگاری ها را دنبال خودبکشد . چنانکه زمانی درمصاحبه مطبوعاتی من درتهران خودبخود بیش از یکصدنفر از نمایندگان مطبوعات وخبرگزاری های جهان شرکت میکردند . بویژه متوجه بودم که خبرنگاری ها ومخصوصا " بی بی سی لندن مصاحبه مرا درجهت گرایشهای سیاسی خودهدایت ومنعکس خواهدکرد . از همین قبیل بود عمل آقای امیرطاهری روزنامه نگار معروف درلندن که به منزل ما تلفن کرده واصرار داشته بود که بعنوان خبر مسائلی سرهم ببافد ودرروزنامه اش بچاپ بزند مبنی براینکه من اختیارات خودم را درجبهه ملی به آقای دکترمدنی واگذار کرده وگفته ام که رژیم خمینی دوام پیدا کرده و ایران پایدار است .

از طرف فرزندانم درآمریکا خبرو پسربزرگم که درایالت کالیفرنیا به کشاورزی مشغول وداری همسری آمریکائی وپسری ده ساله همنام خودمن است ودکتر پرویز فرزند دوم من که وی نیز متأهل ودردانشکده ی پزشکی دانشگاه ایالت ایلینوی با سمت استادی به طبابت اشتغال دارد مرتبا " بما تلفن میشد که هرچه زودتر به آمریکا برویم . درهمان روزهای اول ورود ما به پاریس هم چندهزار دلار برای ما حواله دادند . دراینجا لازم است بنویسم که تمام دارائی خانم ومن از زمان عزیمت ما از تهران منحصر به چندهزار مارک آلمانی بودکه همسرم آنرا در کیسه کوچکی بگردن خویش آویخته ویک هزار مارک آن درترکیه به مصرف رسیده بود . ما دیگر نه نقدینه وجواهری همراه خود ونه مالی ونه حسابی دربانکهای خارجی داشتیم .

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ : چهارم ژوئن ۱۹۸۴

محل : شهر چیکو - کالیفرنیا

نوار شماره : ۳۳

متمم مصاحبه آقای دکتر کریم سنجابی

چنانکه گفتم ما دیگر نه نقدینه و جواهری همراه خود و نه مالی و نه حسابی در بانکهای خارجی داشتیم. در پاریس که توقف ما بیش از یکماه به دراز کشید همسرم به شیوه‌ی همیشگی خود در آپارتمان کوچک ما از دوستانی که با ما زندگی میکردند و یا به دیدن سعید پسرم می‌آمدند پذیرائی مینمود. ما از زمان حرکت از تهران میدانستیم که در این هجرت و آوارگی ناگزیر سربار فرزندان خودخواهیم شد و این یکی از بزرگترین رنجهای درونی من بود. در ایام انقلاب ما بخوبی میتوانستیم خانه‌ی مسکونی خویش را بفروشیم و چندصدهزار دلار در خارج از ایران برای آینده احتمالی خود تأمین کنیم. ولی من در آن زمان چنین عملی را یک نوع سرقت از دارائی ملی بحساب می‌آوردم. فکر و نیت ثابتم همواره این بود که اگر روزگاری حکومتی ملی برسرکار آید هریک از اعضاء آن باید در بدو تصدی خویش در برابر ملت ایران بر اصولی سوگند یاد کند و تمام دارائی خود را از منقول و غیرمنقول و حساب در بانکها رسما" معرفی کند و بهنگام خروج از خدمت نیز با ردیگر بحسابش رسیدگی شود. چنین وسواس و نیت خالص اینک به چنان بن بست تاریکی منتهی شده که برای خورد و خواب روزانه باید تحمیل برفرزندان خود شویم.

در پاریس روزی که آقای دکتر احمد مدنی بدیدنم آمد تکلیف کرد از وجوهی که بهر صورت بدست آنها رسیده بود مبلغی در اختیار من بگذارد و یا اقلا" قرضی که بعدا" بپردازم، از طرف بعضی از ایرانیان میرسد، مبلغی به ما بدهد ولی من آنرا نپذیرفتم و به بضاعت مزجاة خود قناعت کردم. فرزندان ما که حق اقامت ثابت در آمریکا دارند و برطبق قانون آن کشور میتوانستند اعضاء درجه اول خانواده خود را پیش خود ببرند با مقامات مربوطه اداره مهاجرت و وزارت خارجه آمریکا وارد مذاکره شدند و به دنبال پیگیریهای خویش به کنسول آمریکا در پاریس نیز تلفن و درخواست اقدام فوری برای حرکت ما کردند. آنها

درتلفن خودنام خانمی که مقام کنسولی آمریکا را درپاریس دارد بهما دادند واطمینان دادندبه‌محض مراجعه ما پروانه ورودبه‌آمریکا صادرخواهدشد. چون خودمن قادربه حرکت نبودم. پسرم سعید به‌کنسولگری آمریکا مراجعه نمود ولی برخلاف انتظاربا اشکال تراشی خانم کنسول مواجه شد ووی گفته بودچراخودآنها به کنسولگری نیامدند وبرای دادن ویزا گذرنامه صحیح خواسته بود. معلوم نشد باعث این بهانه گیری هاچیست. پسرم درآمریکا با مراجعه به سناتورایالت خوددرمییابد که ممکنست علت تاخیر مربوط به وزارت خارجه آمریکا باشد. بوسیله‌ی وکیل دعاوی خودازسالیوان سفیرسابق آمریکا درزمان وزارت خارجه من که فعلا" دریکی ازدانشگاههای معروف آمریکا مقام مهمی دارد استمداد مینماید. وی در جواب وکیل دعاوی باحضورپسرم میگوید ،" برای دکترسنجابی نگران نباشید، اویک آرشی میلیونراست وداراى چندین حساب دربانکهای سوئیس واسترالیا وکانادا وآمریکا وجاهای دیگر است." وقتی ازاین موضوع اطلاع یافتم هم خندیدم وهم برحال دولت وملت بزرگ آمریکا متأسف شدم که دارای چنین سفرا وچنین نمایندگان وچنین منابع اطلاعاتی است. به پسرم گفتم ازکاشی به این آقای سفیربگوئید که هرگاه وی ثابت ومعلوم کند که من حسابی درهیچ یک ازبانکهای دنیا دارم حاضرم بموجب نوشته‌ای تمام موجودی آنها را بهمان دانشگاهی که وی درآن مشغول خدمت است اهدا کنم. شاید دربایگانی وزارت خارجه آمریکا نکته‌های تردیدآمیزی درباره‌ی من باشد ویا شاید دولت آمریکا پس ازحادثه هولناک گروگانگیری ایران چنان عبرتی گرفته که مانند مارگزیده ازهرریسمان سیاه وسفید میترسد. بهرحال چون ازجانب کنسول آمریکا مواجه با اشکال ودفع الوقت شدیم برای گرفتن ورقه اقامت وگذرنامه پناهندگی سیاسی به‌وزارت خارجه کشورفرانسه مراجعه کردیم آنها باکمال مروت مدارک مربوطه‌را درظرف چندروز به‌ما تسلیم کردند وحتی اشاره کردند که برای محافظت من ممکن است مراقبت پلیسی ترتیب بدهند ولی من آنرا برای خودم مزاحم وغیرلازم دانستم.

دراین ضمن تدریجا" خشکی خانم کنسول به نرمش گرائید ودرضمن ملاقات با سعید برای همسرم ومن خارج ازنوبت وقت ملاقاتی معین کردوبا مشاهده گذرنامه پناهندگی سیاسی ما ازدولت

فرانسه دیگردردادن ویزا تردید نکردوآنرا برای مدت یکسال اقامت امضاء نمود. بلیط درجه یک پروازازپاریس به سانفرانسیسکورا پسرهای ما ترتیب داده وضمنا " سفارش کرده بودندکه درفرودگاهها برای سوار وپیاده شدن من صندلی چرخدار آماده کنند.

بدین ترتیب سرانجام بعدازقریب چهل روزاقامت درپاریس روزیکشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۶۱ ، (۱۹ سپتامبر ۱۹۸۲) ازپاریس وساعت ۲ بعدازظهرازلندن حرکت کردیم وازراه قطب شمال بعدازقریب ۱۱ ساعت پروازیکسره ساعت ۴ بعدازظهرهمان روز بوقت سانفرانسیسکو وارد فرودگاه شدیم واین خود ازتحولات شگفت انگیزسرعت وسائط نقلیه کنونی است که با وجود قریب ۱۱ ساعت پرواز تفاوت افق لندن با سانفرانسیسکو فقط درحدود ۲ ساعت بود.

درفرودگاه بدیدارفرزندم خسروهمسرش لولا ونوه‌ی عزیزم کریم که با چندنفردیگرازاعضاء خانواده‌ودوستان به استقبال ما آمده‌بودند چشمان روشن شد. خسروازشهرچیکومحل اقامت خوددرشمال کالیفرنیا هواپیمای کوچکی کرایه کرده‌بودکه درفرودگاه منتظرما بود وما رادرکمترازیکساعت به مقصد نهائی رساند.

با ورود به‌آمریکا واستقرار درمحیط گرم وامن خانوادگی ضعف ودردونا راحتی بدن من ظهور بیشترپیداکرد بطوریکه ازتختخواب بتنهائی قادربه فرودآمدن نبودم وبرای رفتن چند قدم‌به‌حیاط وهواخوری درباغچه نیازداشتم که یک یا دونفرزیربغلم را بگیرند ومرا قب تعادلم باشند. کمروپشتم بشدت دردناک بودوپاهایم نیروی حرکت نداشت وشبها غالبا " دچار کابوس میشدم. درآن حال متوجه شدم که با پیشرفت سن وسال وبه‌ویژه براثر۱۴ ماه اختفا ومشقات مهاجرت بیش از ۲۰ کیلو ازوزنم کاسته شده چون انحنای قامت خویش را درآئینه میدیدم بقول شیخ اجل : درایام گذشته تأمل میکردم وبرجوانی ازدست رفته تأسف می - خوردم. چندروزپس ازورودما به چیکو دکترپرویز پسرم نیزبا همسرش از ایالت ایلینوی به دیدن ما آمدند ویک هفته با ما بسربردند. نخستین کاری که تجویزشد مراجعه به دکتر و ادامه معالجه ومداوا بود. ولی دراین شهرچیکو که بهنگام سفردومم به آمریکا در۱۲ سال پیش بیش ازیکسال ونیم اقامت داشتیم دکتروجراح شریف ومهربانی بنام دکترسلوی دوست وپزشک خانوادگی ما بود. وی درآن سفرکیسه صفرای مرا عمل کرده وبرحالم بخوبی

واقف بود. مجددا " دستورتجزیه وعکس برداری ودا ووپرهیزدادو سرانجام به متخصص درمانهای فیزیکی ارجاع نمود که هفته ای دویاسه بار دردرمانگاه وی درمدت دوماه با قرارگرفتن زیر اشعه ی برق ومالش وکشش وورزش وبستن کمربند طبی بتدریج دردپشت وکمرتخفیف یافت واندک اندک توانستم باعصا راه بروم وبه گردش بپردازم.

با بهبودی نسبی آن وقت خودرا بخواندن کتابها ونوشتن بعضی ازیادداشتهای پراکنده مشغول میداشتم. ازجمله کتابهائی که خوانده ام واثرفوق العاده درمن کرد یکی کتاب کوچک وپرمغز اریک هافر تحت عنوان " گرونده ی راستین""The True Believer" اندیشه هائی درباره ی نهضت های جمعی بودکه درآن تشریح شده است نهضتهای جمعی چه انقلابی چه مذهبی وچه ملی گرائی چگونه نشأت میگیرند وچه قشرهائی ازافراد به آنها میگروند وحاضربه شهادت وقربانی کردن خودمیشوند ودرپیروزی نهضت قدرت وحکومت بدست چه کسانی میافتد وچه سرنوشت مصیبت بار عاید روشنفکرانی میشود که با بیان وقلم وقدم خودقابله ی آن نهضت ها بودند.

کتاب دیگری که مراتکان داد کتاب " سرنوشت زمین " "The Faith of the Earth"بودکه در آن نویسنده، نویسنده ی دانشمندش جاناتان شل با توصیف وحشت انگیز نابودی نوع بشروکره زمین وتبدیل آنرا به جمهوری حشرات پیش بینی میکند مگراینکه انسانها بتوانندبموقع ازخطرجنگ هسته ای جلوگیری کنند.

دوکتاب دیگری که ذکرشان درانیجا لازم میدانم یکی کتاب "بگذارید تاریخ قضاوت کند" "Let History Judge"راجع به جنایات دوره استالین است ودیگری کتابی است راجع به " لزوم اصلاحات سوسیال دموکراسی درشوروی " بقلم دانشمندمعترض کمونیست مدودوف که هم اکنون درکشورخودتحت نظراست وکتابهایش درکشورهای آمریکا واروپا انتشاریافته است. خواندن این دوکتاب بخصوص برای عاشقان سینه چاک "توده ای" و"خلقی"بسیارمفیداست. بعلاوه تقریبا " تمام کتابهائی راکه درآمریکا راجع به انقلاب اخیرایران چه ازطرف ایرانیان وچه ازجانب آمریکائیان انتشاریافته مطالعه کردم. ازآن جمله کتاب " پاسخ به تاریخ محمدرضا شاه " وکتاب "یکرنگی" منسوب به آقای "یکرنگ" دکتر شاپوربختیار وکتاب " سقوط شاه "

نوشته فریدون هویدا برادرعباس هویدا وخاطرات جیمی کارترو کتاب "گزینشهای دشوار" سایروس وانس وزیرخارجه سابق وکتاب" قدرت واصول" نوشته برژینسکی مشاوراامنیتی رئیس جمهورو کتاب " دردرون انقلاب " تألیف جان استامپل کارمند عالیمقام سفارت آمریکا درایام انقلاب وکتاب " جاده سازی با حسن نیت " تألیف باری روبن وکتاب "Débâcle" یافضیحت شکست نوشته میچل لدین وویلیام لوئیس میخواندم و مطالب آنرا درحین خواندن به فارسی خلاصه میکردم. ازخواندن آنها واطلاع یافتن براوضاع واحوال آمریکا وبی اطلاعی واختلافات وگمراهی ها ودرماندگی های مسئولین آن درآن زمان متحیرومبهوت ودرعین حال متأسف میشدم که ملتی به این آراستگی وکشوری به این عظمت مانندآمریکارا چه افرادناتوان وجاهل وخودخواه وعوام فریب اداره میکنند.

مصاحبه با آقای محمد شانه چی

تاجر و فعال سیاسی مذهبی

از همراهان نزدیک آیت الله طالقانی

روایت‌کننده : آقای محمد شانه چی
تاریخ : ۴ مارچ ۱۹۸۳
محل : شهرپاریس - فرانسه
مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره : ۱

خاطرات جناب حاج محمدشانه چی چهارم مارچ ۱۹۸۳ درشهر پاریس مصاحبه کننده حبیب لاجوردی ،

س- حاج آقا این خاطرات خودتان را شروع بفرمائید با یک خلاصه‌ای ازشرح زندگی خودتان وخودتان را معرفی بفرمائید وبعد مثل اینکه اینجوری که فرمودید اولین خاطره تان راجع به آن حادثه مسجدگوهرشاد مشهد است .

ج- بله .

س- ازآنجا شروع کنیم واین ۴۰ سال را تدریجاً باهم طی بکنیم .

ج- بله من متولد ۱۳۰۱ درمشهد درخانواده‌ای نسبتاً "متوسط بدنیا آمدم البته خانواده مذهبی بوده پدرمن خیلی مذهبی بود وبستگان من مذهبی بودند . بدنیست که اینجاهم یک قدری بعقب برگردیم که پدربزرگ من که پدر پدرمن باشد ملاغلامرضای شالچی که پدرایشان .. بله جداعلای من که ازموء بدان زردشتی بوده درکرمان ظاهراً " به‌قراری که مادرم بزرگم نقل میکرد ایشان خواب می بیند ومیآیدمشهدومسلمان میشود ودرآنجا میماند ونوه‌ی ایشان بنام ملاغلامرضا شالباف کرمانی معروف است که ازدوستان بسیارنزدیک میرزا رضای کرمانی بود .دریک سفری که ناصرالدینشاه درمشهد میآید عموی پدرمن را میکشد وپدربزرگ من فرارمیکندکه پدر پدرم باشد مدتها متواری بوده تابعدازکشته شدن ناصرالدینشاه برمیگرددمیآید . وپدرمن هم جزومبارزینی بوده که درباطلاح انقلاب مشروطه رل بسیارمهمی داشته ، من هم چون درایـن

خانواده بودم پدرم مردروشنی بودالبته‌پدربزرگم روحانی بود ولی پدرم روحانی نبود ولی مردبسیارآگاه وروشنی بود چون درآن خانواده من بودم من هم یک مقداری شم آزادیخواهی درمن ازبچگی بود. حالااین مقدماتی بودکه برای تعریف خانواده‌ام میخواستم بگویم . واماراجع به جریان مجسد گوهرشاد ، مسجدگوهرشاد پدرمن عرض‌کردم مردآگاهی بود ، نه برمبنای تعصب شدیدمذهبی البته مذهب هم درآن دخیل بود همچین نبودکه نباشد،و قتیکه رضاخان میخواست کشف‌حجاب بکند ایشان میگفت کشف‌حجاب کردن به‌اینصورت درست نیست باید‌مردم آگاه بشوندویا طیب‌خاطرمیل خودشان کشف‌حجاب کنند نه‌اینکه بازور چادرسرمردم رابردارندومردم رابی حجاب‌کنند این کاردرستی نیست وماباید‌مبارزه کنیم ونگذاریم اینکاربشود .اگربناشوددیکتاتوری درایران پابگیرد همه کارهای مبنا معلوم نیست درست‌ازآب دربیاید. به‌این مناسبت ایشان درکار فعالیت مسجد فعالیت زیادی داشت درجریان این مسجد که البته نه‌ازنظراینکه بخواهدآشوب‌کنند ازنظراینکه میگفت نباید بادیکتاتوری درست بشود . وبعدازجریان مسجدهم یک مدت شش ماه ایشان تقریبا" متواری بودکه نمیتوانست درمشهدباشد که بعدهم درست‌کردندوآمدند . جریان مسجداین بودکه‌بهلولی بودبنظرم اسم کوچکش‌شیخ‌محمدتقی بهلول بود . ایشان باپدرم بازروابط نزدیک داشت . البته همه‌ی روحانیون مشهد آن زمان آخوندهای مشهد چون پدرمن آخوندزاده بودباهمه آخوندها ارتباط نزدیک داشت ورفت‌وآمدداشت وهمیشه مهمان های منزل مابیشترشان روحانیون آن زمان بودند. منجمله‌آقاشیخ محمدتقی بهلول بود که ایشان هم منزل مازیادمیآمد .خوب‌یادم هست‌سفری که‌آمده‌بود,این سفر اخیرش در مشهد، رفته بودتوی ایوان عباسی صحن مطهرحضرت‌رضا درآنجا ساکن شده بود که شب‌هم همانجاخوابید . پدرم برادربزرگ من رافرستادکه چرا توی آن صحن خوابیده‌ای شب ماجاداریم بقدری که توبخوابی گفت نه

مصلحت من ومصلحت شما نیست که منزل شما بیایم . ایشان توی صحن خوابیـــــد .
فردای آن روزیکی ازباصطلاح نمیدانم عبارت چه میگویند ما میگوئیـــــــــم
داش مشدی های مشهد بنام حسن اردکانی ایشان با یک عده ای ازافراد ش آمدنـــد
البتـــــــه بهلول را شب پاسدارها یعنی پاسبانهای آستان مقدس گرفته بودندو
برده بودند درینـــک زندانی که درخودکشیک خانه ی آستانه بودا ورا حبس کیرده
بودند . آن حسن اردکانی وداروودسته اش آمدند ودرب زندان را شکستندوبهـــلول
را روی شانه شان گرفتند ازتوی حرم بردند توی مسجدگوهرشادودرایـــــــوان
مقصوره که منبربسیاربزرگـــــی معروف به منبرصاحب الزمان است درآنجـــا بود
بردنشاند وایشان هم مشغول سخنرانی وصحبت شدکه جمعیت جمع شد وشهـــــــر
تعطیل شد دو سه روزشهرتعطیل بود وسخنرانی میکردند . شب سوم بـــــــــود
که من هم اتفاقا" مرتب درآن جریانات بودم ، بچه بودم من درحدودسیـــــزده
چهارده سالم بود که رفت وآمدداشتم ومیرفتم ومیآمدم ، دیدیم که عصـــــری
سربازهای خیلی زیادی دراطراف آستانه آمدندوروی پشت بامها سنگرگرفتنـــــــد
احتمال میدادیم که آن شب خطرناک باشد ولی درعین حال ... بودم حدودساعـــت
۱۲ بودبرادرم آمدوگفت که چرانمی آئی منزل گفتم حالاهمه هستند بیست وسی
هزارنفرجمعیت است منهم جزواینها حالااینجا هستم گفتم نه درست نیست بیابرویم
شام بخوروبرگرد . مارفتیم شام بخوریم سرکوچه منزلمان که رسیده بودیـــــم
صدای یاصاحب الزمان وصدای گلوله بلندشد.من میخواستم برگردم ببینـــــــم
چه خبراست برادرم گفت نه مصلحت نیست توی این شلوغی ممکن است خدای نخواسته
آسیبی به توبرسدرفتم منزل وشام خوردم خوابیدیم وصبح که من آمدم دیدم حکومت
نظامی است.ازهرجاخواستم بروم توحرم وآستانه نشدوبعدمعلوم شدکه تعـــــداد
زیادی افرادکه آنجا معروف بود هزاروسیصدوخرده ای نفرافرادکشته شدنـــــد
ویک تعدادزیادی هم مجروح شدندویک تعدادبسیارزیادی ده ودوازده هزارنفـــر
هم محبوس بودند ، که منجمله ازبستگان خودمان دو سه نفرمحبوس بودند کـــه
بعدازدوسه ماه تاشش ماه آزادکردند همه راآزادکردند. جریـــان مســـــجد

گوهرشاد اینجوری بودکه بعددرخودصحن مقدس آنجا مجلس جشنی برپا کردنـــــد کشف حجاب کردند آقایان وخانمها آمدند وچادرهایشان را برداشتند.

س- درست استکه حتی روحانیون را مجبورکرده بودندبا خانمهایشان بـــه مجلس بروند ؟

ج - البته بعضی ازروحانیونی که وابسته‌ی به دستگاه ودرباربودند بلـــه آمدند ولی روحانیون اصیل نه . یک تعدادزیادی ازروحانیون هم گرفتندو بردندزندان بعدهم یک عده‌ای ازآنها راآوردندتهران که یک عده‌ای هـــم تاآخرکاردرتهران ماندند دیگراصلا" به مشهدبرنگشتند درتهران ساکـــن شدندوهمانجا درتهران ماندند. این جریان کشف حجاب بودکه کشف حجاب بـــه اینصورت عملی شد .وبفاصله ده دوازده روزکه دقیقا" من الان تاریخ آن رایادم نیست آقای اســــدی ولی الــه اسدی که ازدوستان بسیارنزدیک رضاشاه بود وایشان متولی آستان مقدس حضرت رضا بودومردبسیارفعــال زرنگ وجدی بود وخیلی هم موردا عتمادرضاشاه بود ایشان متولی بودولـــی مذهبی بود مذهبی نه مذهبی قشری خشک مذهبی بودکه میگفت ازمشهـــد بدست من کشف حجاب نشود. رضاشاه نظرش این بودکه ازمشهدکه شهرمقدسی است که آن زمان مشهدازقم خیلی جلوتر ازجهت مذهبی بودمیگفت اگردرمشهدما بتوانیم کشف حجاب بکنیم وعلما بیایندصحـــه بگذارندبراین کشـــف حجاب درسایرنقاط ایران چون همه چشم دوخته‌اندبه‌مشهدومیگویندا ینجـــا مذهبیون هستندوعلمای بزرگ دراینجا هستند اگراینجاکشف حجاب بشـــود جاهای دیگر خیلی آسان است به‌این مناسبت دلش میخواست درمشهدبشـــود. اسدی چون خودش مذهبی بود دلش نمیخواست بدست او ودرشهرمشهداینکـــار انجام بشود احتمالا" این جریان مسجدگوهرشادزیرپرده‌هم خودآقای اسـدی دستی داشت ، برای اینکه‌من دقیقا" اینهارا الان اطلاع ندارم ومسلمـا" تواریخ نوشتند قطعا" یک چیزهائی نوشتندکه آنها را بایدخواندوپیداکرد . اسدی راگرفتند واسدی یک مدت‌کوتاهی زندان بودومحاکمه کردندتیربــاران

کردندوبعدبردنددرقبرستان معمولی درقبرستان مردم دفنش کردندکه بعدازسوم شهریور ۱۳۲۰ مردم رفتندقبراسدی راشکافتند وایشان را آوردنددرآستان مقدس درمقبره‌ای که‌برای خودش درست کرده‌بود ، درمشهد دوتا مقبره درست‌کرده بود یکی برای خودش یکی برای شاه ، برای رضاشاه ، بردنددرمقبره‌ی خودش دفنش کردند . این جریان مسجدگوهرشادبودکه البته من مختصری عرض‌کردم که تاریخ بسیارمفصلی است به‌نظرمن لازم است . که کسانیکه میخواهندتاریخ ایران رابنویسند راجع به‌این موضوع کاملا" بایدبررسی کنندوتاریخ خیلی خوبی است‌که بایداین نوشته بشودکه‌جریان چطورشد وازکجاآمد وچه‌جوری آب خوردوچه جوری این جریان بوجودآمدکه من دقیقا" واردنیستم . واماراجع به بعدازاین جریان واقعه‌ی مهمی که درمشهداتفاق افتاد جریان سوم شهریور ۱۳۲۰ بود. که درآنجا نسبتا" من دیگرحالابزرگ بودم درحدود۲۰ سالم بود. خوب آنجا یادم هست خوب یادم هست‌که جنگ شروع شد مدتها جنگ بود ، آن زمان من یادم هست مردم ایران بواسطه‌اینکه ازانگلیسها خیلی ناراحت بودندوهرچه نابسامانی وبدبختی کشیده بودندازطرف انگلیسها میدانستند بااینکه هیتلر آدم دیکتاتوری بود وآدم مستبد وخونخواری بود وتجاوزگر بودمردم ازپیشرفت هیتلرخوشحال بودند. اکثریت مردم ازپیشرفت هیتلر که منجربه شکست انگلستان بشود خیلی خوشحال بودند. تاوقتیکه سوم شهریورشد ومتفقین آمدند . متفقین که آمدندما خیلی نگران بودیم وهمه‌ی مردم نگران بود ندکه چه خواهد شد؟ متفقین میآیندباآن تعریفی که ازمارکسیست هاوازشوروی هاکه آن زمان میگفتندبلشویک ها ، ازبلشویکها تعریفی‌که‌کرده‌بودند مردم همه‌نگران بودندکه‌الان ممکن است اینها بریزند ومردمراغارت کنندبچاپندنوامیس مردمرا ببرندواموال مردمرا ببرند. ولی وقتیکه که آمدندما دیدیم نه اول مردم باوحشت نگاه میکردند بعددیدنداینها آمدند کاری بکار مردم نداشتند الا اینکه ازجهت ارزاق وخواروبار این

حرفها خیلی بمردم سخت میگذشت،نبود هیچی نبود . کلانتریها تماماً شان رفته بودند شهرباتی نبود شهرداری نبود وسائل وامکانات هیچ هیچ نبود همه دست متفقین بود ،ومخصوصا" شورویها ،بازحالاشاید مناطقی که دست انگلیسها وآمریکائی ها بود شایدبه‌این موضوعات میرسیدند ولی شورویها متاء سفانه‌به‌این چیزها نمیرسیدندومردم درنهایت مضیقه زندگی میکردند تا مدتها که درآنجا بودند تا جنگ تمام شد وبعدازجنگ تدریجا" رفتند. اینهم واقعه‌ی دومی بودکه من یادم میآیدکه اینهم تاریخ بسیارمفصلی است . اگربنا باشدتاریخ مفصلش رابگویم هم من دقیقا" اطلاع ندارم‌وهم‌حالا حفظ ندارم جریاناتی که درآنوقت اتفاق افتاده‌همه آن رانقل بکنم، اینهم یک واقعه‌ی مهمی بودکه اتفاق افتاد. وبعدازآن جریان یک واقعه ای اتفاق افتادکه این خیلی مهم است به‌نظرم من این بایدباشد دراین مدت پنج وشش سالی که متفقین درایران بودند شایدبیشتر دراینمدت شورویها به خراسان و شمال آذربایجان نفوذ داشتند برخلاف انگلیسها وآمریکائی هاکه درجنوب ومرکزبودند . دراینمدت چندسال توانستند ایده ئولوژی خودشان رادربین مردم ، یعنی ایده‌ئولوژی مارکسیستی مارکسیستی وکمونیستی رادربین مردم کاملا" جابیندازند،و تقریبا" آنجا حزب‌توده هم بوجودآمد که‌حزب‌توده ظاهرا" حزب مترقی بودولی باطنا" کارگردان حزب توده خودشورویها بودند . بعدازآن که جنگ تمام شد وباصطلاح متفقین آمدندونشستند آقای استالین آقای کی بود؟ آن چرچیل و

س- روزولت .

ج - روزولت ، آمدندودرتهران نشستند وآن کنفرانس تهران بعدکه اینکارها شد یک مرتبه انگلیسها دیدند کلاه رفته‌سرشان حسابی وشمال ایران ومازندران وآذربایجان وخراسان همه تقریبا" ازنظرفکری تحت نفوذ شورویها قرار گرفتند. خیلی مشکل شده بودوواقعا" ماخودمان هم درخراسان خیلی نگران

بودیم وتمام مردم نگران بودندکه چه‌جورخواهدشد آیـا ما جزوشوروی میشویم وتمام مردم نگران این قسمت بودند.جوانها با حزب توده وکمونیست هـا یک فعالیت زیادی داشتند. درآنجا استاد شریعتی پدرمرحوم دکترشریعتی به مقدارتوانائی خودشان بااتفاق آقای احمدزاده ویک عده دیگـر ازدوستان بودندکه منهم هرکمکی ازدستم برمیآمدبا آنها همکاری داشتم جریانی درست کردند بنام کانون نشرحقایق اسلامی ، که دراینجا آقـای شریعتی گفتندما بمقدرتوانائیمان بیائیم جوانهایمان راآگاه کنیـم که آقا اسلام بهترازمارکسیزم است ومارکسیزم شایدنتواندهمه‌خواسته‌های بشریت را با صطلاح برآورده‌کند ولی اسلام میتواند ودرهرحال بمقدارامکانش. دراینجا انگلیسها بفکرافتادندکه چکاربکنند ، من این رانقل میکنـم ازقول آقای آقا سیداحمدقمی که آقا سیداحمدقمی ازبستگان حاج آقـا حسین قمی بود . این جریان هم بازکه‌یادم آمد ، حاج آقاحسین قمـی ازعلمای بزرگ مشهدبودجزو مراجع بزرگ مشهدبودکه مقلدین بسیارزیادی داشت وبسیارمردپاک وشریفی بود . اما ازنظرسیاسی خیلی ایشـان چیزنبودند ،متاسفانه علمای ماحالاچه عواملی باعث شده که بعدازصفویـه درامورسیاسی دخالت نمیکردندوهمه‌اش پرداخته‌بودند، البته این ازبعـد صفویه‌است ، قبل ازصفویه اینجورنبود ، قبل ازصفویه علمای شیعـه درطرازاول سیاسیون قرارداشتند . وماوقتی که میخواهیم ائمه خودمـان راتعریف کنیم درآن دعای باصطلاح زیارت‌جامعه کبیره میگوئیـم السلام علی وساسـت العباد سلام برشما ای سیاستمداران بندگـان خدا ، ما امام وپیشوایمان رابعنوان یک سیاستمدار ازاو یاد میکنیـم . سیاستمدار بمعنی کلی یعنی کسیکه تدبیرامورمملکت داری را بلداسـت و میتواندمملکت را ومردم راوعقایدمردم وایده ئولوژی مردم تنظیم کنـد ومردم رادرصراط مستقیمی که‌صراط مستقیم نهایتش‌خدااست‌که خـدا جزکمال مطلق چیز دیگری نمیباشد هدایت‌کندوراهنمائی کند . موضوع این

است . حالا این با زخودش بحث جداگانه‌ای است که مربوط به صحبت ما نیست . اینجا حاج آقا حسین قمی بلند شدند آمدند تهران که به شاه بگویند آقا الان شرایط ایجاب نمیکند که توکشف حجاب کنی و اتحاد شکل بوجود بیاوری و این را برای یک وقت دیگر بگذار . رضاشاه ایشان را در باغ طوطی حضرت عبدالعظیم چندروزی در حدود یک ماه کمتر یا بیشتر نگهداشتند و نگذاشتند هیچکس با ایشان ملاقات کند، حتی آقای آقا شیخ عبدالکریم حائری که در قم بودند ایشانهم یا نخواستند یا نتوانستند بدیدنشان بیایند و بعد از ۲۰ روز برای ایشان گذرنامه‌ای گرفتند و ایشان فرستادند به عراق که ایشان تا آخرعمرشان درعراق بودند مگر بعد از پهلوی که سفری آمدند به مشهد که حالا جریانش را عرض میکنم . وقتی انگلیسها دیدند اینجا کلاه سرشان رفته وشورویها توانستند ایدئولوژی وفکرشان را دریک قسمت مهمی از ایران که یک قسمت بسیار مهمی بود شاید نصف ایران را شامل میشود آذربایجان وشمال خراسان مستقر کنند گفتند چه کار باید بکنیم ؟ اینجا را من نقل میکنم از قول همین آقای حاج آقا احمد قمی که مرد واعظی بود ومرد خیلی وقت است که مرد . سن زیادی هم نداشت که مرد . ایشان میگفت یک روزی من رفتم پیش آقای قمی بعد از آنکه آقای قمی آمده بودند ایران گفتند که مردم درباره‌ی آمدن من چه میگویند؟ من گفتم اگرعصبانی نشوید ، چون آقای قمی خیلی عصبانی میشدند زود عصبانی میشدند . الان پسرشان هم حاج آقا حسن هم خیلی عصبانی میشود . اما حاج آقا حسن با حاج آقا حسین قابل قیاس نیست ، حاج آقا حسین مردی بود بسیار بزرگوار وشریف ومردی بود واقعاً " متقی منتها درآن کمال علمی که انتظار میرود از یک مجتهد ویک رهبر ویک مرجع ایشان متاسفانه درآن موقعیت نبودند ولی مرد پاکی بود . حاج آقا حسین هم آدم خوبی است نمیخواهم بگویم ولی حاج آقا حسن هم خب یک مقداری افکارشان افکار آن جوری که بتوانند اداره کنند جامعه شیعه را جامعه اسلامی را متاسفانه نیست . بعد ایشان گفته بودند اگرعصبانی نمیشوید من بگویم ؟ گفته بودند

نه چرا عصبانی بشوم ، گفتم مردم میگویندکه شما را انگلیسها آوردنـــــد به ایران . ایشان با زعصبانی میشوندکه اه چطور من به اختیار خودم آمـــدم چطور ؟ گفت نه آنهائی که اهل اطلاع هستند اینجوری میگویندکه چـــون درایران حزب توده ومرام کمونیستی رواج پیداکرده بود عقلای انگلیســـی یعنی مجلس سنای آنها مجلس نمایندگانشان نشستندکه چه بکنیم کــــه ماجلوگیری کنیم ازاین نفوذ شورویها دراین منطقه حساسی که مــــال خودمان هست ونفتش را میبریم وغارت میکنیم واستثمارشان میکنیـــم که اگرآنها بیایندممکن است ماسهم کمتری داشته باشیم یاسهم نداشته باشیم. گفتند چون ایرانی ها مردمانی هستندا حساساتی ومردمانی هستندمذهبـــی ودرزمان رضاشاه یکی ازمراجع بزرگشان به نام حاج آقاحسین قمــــی را آن تبعیدکرده بواسطه کشف حجاب وبواسطه کارهای دیکتاتوری که میخواسته بکند به عراق ایشان را ما باید با تشریفات بسیارکاملی برگردانیـــم تاحس مذهبی مردم را تحریک کنیم . خودمردم که حس مذهبی شان تحریـــک شددرمقابل حزب توده وباصطلاح ماتریالیستی‌ها میایستادند واین بهتریـــن کاراست. واین تصویب شد وهمین کاروراکردند . به سفیرخودشان دربغـــداد نوشتندسفیرشان به واسطه‌های متعددی به آقای قمی القاء کردنـــــد رساندندکه آقا درشرایط موجود الان که پهلوی مرده مصلحت اینستکه شمـــا بروید جنایت هائی که پهلوی درایران کرده این جنایتها را بازگـــــو کنیدومردمی که اگراشتباه کردند وانحرافی برایشان پیداشده شما ازانحراف اینها را برگردانید. آقای قمی هم متقاعدمیشوندوقبول میکنند وبلندمیشوند میآیندایران . من بازخودم یادم هست که درموقع آمدن آقای قمی تشریفاتی درخراسان بودکه من درعمرم یاد ندارم اینقدرعظمت باشد. ازمشهدتـــــا نیشابور حدود بیست وچندفرسخ است تمام این بیست وچندفرسخ در۸ یا ۹ جادربین راه همه‌جا بیست‌تا سی تا دیگ پلو وخورشت وتشریفات یـــــک مقدارزیادی ازاین میسرراقالی فرش کرده بودندکه مردم ازمشهـــــد

به استقبال آقای قمی تا نیشابور رفتند واطعام زیادی همه‌ی مردم همه رقم غذا ومشروبات حلال باصطلاح آب وشربت واین حرفها میدادند شربت میدادند که آقای قمی تشریف آوردند مشهد . بعدکه آمدندمشهد دومرتبه کشف حجابی که پهلوی کرده بود گفتندکه مردم آزادهستند هرکی میخواهند حجاب داشته باشد هرکی میخواهدنداشته باشد . اکثریت قریب باتفاق کسانیکه کشف حجاب کرده بودند دومرتبه محجوب شدند . بازچادرسرشان کردند البته باطیب خاطر کسی زورنداشت . آقای قمی زورنداشت فقط گفت که الان شما آزادید میتوانید هرکس دلش میخواهدمیتواندحجاب داشته باشد ومردم چادرخریدند واغلب مردم چادرسرشان گذاشتند . وکارمهمی که دراینجا شدغیرچادر هیئات مذهبی درست شد .که من یادم هست درمدت بسیارکوتاهی که شاید بیش ازسه چهارماه طول نکشید حدودهشتادتا هیئت مذهبی درست شد ، درراءس این هیئات آقای حاج میرزا احمدکفائی بود . حاج میرزا احمد کفائی کسی بودکه پسر آقای مرحوم آخوندملاکاظم خراسانی صاحب کفایه که پدرشان ازمراجع بزرگی بودکه درمشروطه سهم بسیارزیادی داشتند وایشان بودندکه مشروطه را باصطلاح تصویب کردندوتجویز کردند وپای آن ایستادندوبعدهم کشته شدند . پسرهایشان دوتابودند حاج میرزا محمد آقازاده که بدست این رضاخان کشته شد ، البته نه ازنظرفکری که بارضاخان مخالف بود البته مخالفت های جوردیگری داشت . ولی بادربار رابطه داشتند . حاج میرزا احمدکه برادرکوچکش بودبادربار رضاخان ارتباط داشت . منتهی بعدازاینکه رضاخان رفته بودومحمدرضا آمده بود هنوزمحمدرضا هم نفوذی نداشت و حقیقتا " دربارراغیرمستقیم انگلیسها میچرخاندند آقای حاج میرزا احمدکفائی هم که رابطه‌ای بادربار وغیرمستقیم باانگلستان داشت خود ایشان رئیس همه‌ی هیئات شد که هیئت ها زیرنظرایشان واین هیئات رادرست کردندویک مرتبه درکل خراسان که قطعا ", جاهای دیگرمن نبودم . جاهای دیگرهم اینجوری بوده یک مرتبه ما دیدیم یک شور وهیجان مذهبی

فوق العاده‌زیادی دربین مردم بوجودآمد. خودهمین اینها ئیکه میآمدند دراین هیئات.واین شوروهیجان مذهبی درایام محرم روضه‌خوانی های بسیارمفصلی مجالس بسیاربسیارمفصلی بود این جوانهائی که میآمدند توی هیئات واین عقایدمذهبی شان رایادمیگرفتند و،باصطلاح نه‌عقیده زیر بنائی باشد ، تعصبات مذهبی هم داشتنددرمقابل آن جوانهای مادی باصطلاح ماتریالیست‌که حزب توده بودند اینها ایستادند وحزب توده رایک مرتبه‌نابودش‌کردندکه حزب توده نتوانست درمقابل اینها دوامی بیاورد. درخراسان خوب یادم هست‌که حزب توده‌بوسیله‌این جوانان تقریبا" منزوی شد ، حزب توده‌ای که‌تمام مردم خراسان رانگران کرده بود.واین سیاست بسیار خوبی بود. ایشان نقل میکردبعدازاینکه‌این جریان رابه آقای قمی گفتند آقای قمی گفته‌بودخب ممکن است اینجوری باشد. اینهم جریانی بودکه راجع به ......

س ـ خودشما هم‌شرکت داشتیددرهیچکدام ازاین دستجات ؟

ج ـ من والله‌آنزمان باحزب توده مخالف بودم . من درعین حالی که آنزمان اغلب روشنفکرهای ما درحزب توده‌بودندمن هم‌بعلت اینکه‌یک مقدارعقاید مذهبی داشتم عقایدمذهبی ام باعقایدماتریالیستی آنها نمیخواندولی عمده‌اش این نبود عمده‌اش این بودکه من میگفتم اگرما تاحالازیرسیطره‌نفوذ انگلستان بودیم دلیلی نداردکه‌الان مابیائیم برویم درحزب توده که‌حزب توده را مسلم وبا قسم حضرت عباس‌شوروی ها دارندنظارت میکنند. ماچراازچاه دربیائیم توی چاله ازچاله دربیائیم توی چاه بیافتیم‌اصلا"دلیلی نداریم . ما میخواهیم مستقل وآزادباشیم ومن باحزب توده‌به‌این دلیل مخالف بودم ومن عضوکانون نشرحقایق اسلامی بودم که به رهبری استادمحمدتقی شریعتی تأسیس شده بود. وخیلی ازروشنفکران ودانشمندان وجوانهای معتقدملی ماآنزمان در کانون نشرحقایق اسلامی بودند. بعداین کانون نشرحقایق اسلامی دردوران ملی شدن صنعت نفت ، بعدازتقریبا" حدود۱۳۲۶ یا ۲۷ است‌که تقریبا" ملی شدن صنعت نفت بودوشاه‌آمدروی کاربرای ملی شدن صنعت نفت باصطلاح‌آن نهضت ملی ووکلای‌ملی

اینها آمده بودند روی کار . درخراسان هم یک جمعیتی درست شد بنام جمعیت موءتلف اسلامی ، که این جمعیت موءتلف اسلامی متشکل بود از گروههای متعدد یک گروه آقای آقا شیخ محمود حلبی بودند که الان هم هستند که رهبر حجتیه‌ای است که الان حجتیه با دستگاه دارد کار میکنند ویکی از جناحهای قوی است که الان دردستگاه حکومت موجود دارد کار میکنند . اینها ضد بهائی بودند ، آقای آقا شیخ محمود حلبی خودشان ضد بهائی بودند وآمدند این جمعیت را درخراسان تاءسیس کردند .

س – چه موقع ، همان موقع ؟

ج – همان موقع . ایشان گفتند الان بزرگترین وظیفه ما اینستکه ما بیائیم جلوی بهائیت را بگیریم که الان بهائیت دارد نفوذ پیدا میکند توی مردم و امکان دارد که کم کم مردم را منحرف کند ومردم را حالا گرتوده‌ای نشدند با صطلاح مارکسیست نشدند بهائی بشوند که بهائی‌ها بدتر از آنها هستند . ایشان اینکار را میکردند ولی متاءسفانه توجه نداشتند که گرچه اینهم را باز نمیشود ملامت کنیم ، بهائیت هم از طرف انگلستان تقویت میشد انگلیسها بهائی ها را تقویت میکردند که اینها قوی بشوند ولی درعین حال خیلی مهم نبود ما کارهای مهمتری داشتیم . درهرحال ایشان بنیاد گذاشتند جریان حجتیه را که الان حجتیه هستند ودردستگاه آقای چیز کار میکنند دردستگاه حکومت موجود کار میکنند .

س – معنی این کلمه حجتیه چیست ؟ اصطلاح حجتیه از کجا آمده ؟

ج – حجتیه چون ما ، حجتیه بعنوان اینکه ما امام را بهش میگوئیم حجت الله ، اشهدان علی حجت الله ، علی ولی الله ، علی را میگوئیم حجت وامام زمان که مورد اعتقاد شیعیان امامیه است حجت الله به او میگویند . چون ایشان حجت الله هستند ودرجهت حرکت ایشان این آقایان حجتیه حرکت میکردند اسمشان را گذاشتند حجتیه بنام امام زمان ، امام دوازدهم . ویکی از شرایط ورود افراد در این جریان حجتیه عدم دخالت در امور سیاسی بود که هرکس میخواهد دخالت کند باید کارهای سیاسی نکند . واینجا بود که ما

با آقای آقا شیخ محمودحلبی اختلاف نظرداشتیم ، میگفتیم چرا ما باید دخالت در کارسیاسی نداشته باشیم؟ خوداین کارسیاسی است دیگر ، خودهمین که شما الان آمدید برضد یک مرامی ومذهبی که از طرف دشمن ما انگلستان دارد می‌آید تأییدوتقویت میشوند ومبارزه میکنید این خودش کارسیاسی است ، چطور شما میگوئید کارسیاسی نباید داشته باشید کارسیاسی منظورتان چیست ؟ اگر منظورشما از کارسیاسی اینستکه من هیچ نوع مبارزه‌ای با هیچکس نداشته باشم این غلط است، اگربنا شدمن باید داشته باشم چرا باید با انگلیسها نداشته باشم چرا با این با اینها باید یک قشرنداشته باشم ؟ درهرحال شرایطی برای وروددا شتند . البته اینها تقریبا " جمعیتشان هم نسبتا "آن زمان زیادشد تا زمانیکه مرحوم دکترمصدق نخست وزیرشدند ملی شدن صنعت نفت آنزمان درمشهدبا تشریفات بسیارزیادی مردم رفتند وتابلوی شرکت نفت راکشیدند پائین تابلوی شرکت ملی نفت ایران را جایش گذاشتند .

.همه‌ی آقایان درآینجا شرکت داشتند . این جمعیت موءتلفه یک جمعیت حجتیه آقای آقا شیخ محمودحلبی بود ویک جمعیتش کانون نشرحقایق اسلامی بود به رهبری استادمحمدتقی شریعتی ویک جمعیت جمعیت پیروان قرآن بود که پیروان قرآن هم یک جمعیتی بود به رهبری آقای آقاشیخ علی اصغر یادم رفته حالا اسم فامیلشان را ....

حافظه‌ام خیلی ضعیف است الان اسمش یادم رفته ونمیدانم اسمش رایادم بیایدبه شما میگویم . که اینها هم جمعیت پیروان قرآن بودند ودو سه تا جمعیت دیگر ، که جمعیت هیئت علی اکبری هم بودکه نجارنیا درراءس آن قرارداشت ، اینها مردمانی توی تمام هیئات مذهبی این هیئت علی اکبریها یک مقداری ازنظرفکری خیلی فکرشان باز بود وبهترازآن قشری ها فکرمیکردند . اغلب این هیئات مذهبی قشری فکرمیکردند تاحتی رهبری آقای آقا میرزا احمدکفائی وآخوندهای قشری .

س - منظوراز قشری چیست ؟ قشری فکرمیکردند ؟

ج - قشری یعنی عمیق نمیشونددرمسائل که ببینندمثلاً" دین

چه میخواسته بگوید ، پیغمبرمحمدکه آمده دین اسلام را آورده چه میخواسته بگوید. عمیق بشونددرآن که ببینندواقعا " چه میخواهد میخواسته جلـــــوی ستم را بگیرد جلوی ظلم را بگیرد ، جلوی استثمار را بگیرد ،جلوی استعمـــار را بگیردیانه . منظورازقشری که الان ما میگوئیم قشری یعنی ظاهردین را رعایت میکنندوحفظ میکنند ، خیال میکنندکه دین اسلام تنها نماز است وروزه وعبادت وزیارت ائمه اطهار . درصورتیکه این نیست ، کسانیکه عمیق نگاه کنند پیغمبروقتی که آمد پیغمبر اصلا" مبارزه‌اش با اشـــراف قریش بـــــودکه به‌اشراف قریش میگفت که آقـــا چرا یدشما بیشترین درآمدا ین کشورکــــــه اگرمثلا" فرض کنیم درآمدسرانه‌ی کشور نفری دو تومان باشد شماخیلی هایتان یک عده ی قلیلی ازاشراف قریش بودندکه هرکدام دوهزارمثلا"تومـــــان میبردندوبقیه گرسنه بودند برای یک خرماآدم میکشتند ، برای کمتریـــن چیزی ناموس‌شان را میفروختند. پیغمبرآمدکه اینکارراکنندکه درجامعـــه قســــط برقرارکند عدل برقرارکند. متاءسفانه الان علمای ماومنجملـــه آقای خمینی قشری فکرمیکنند . آنهاآمدندخیال میکنند که‌اسلام آمده برای اینکه مردم چادرسرشان کنند آقایان ریششان راتتراشند یا مثلا" عبـــادت بکنندونـ خوانندکه درآخرت به بهشت بروند . درصورتیکه این نیســـــتـه تمام پیغمبران وبزرگانی که آمدندبرای اینکه راه بمردم نشان بدهنـــد که دراین راهی که حرکت ارتقائی است حرکت باصطلاح روبه بالا هست بـــه کمال برسند راه مستقیمی راه درستی بمردم نشان میدهندکه مردم ازایـن راه حرکت کنند کمترمزاحمت برایشان باشد تا برسندبه آن مقصد عالــــــی خودشان که کمال باشد . ما این راآنهائیکه اینجورفکرنمیکنند میگوئیـم قشری . بله ...

س ـ این هیئت علی اکبری ها را میفرمودید .

ج ـ هیئت علی اکبری‌ها نسبت به سایرهیئات یک مقداری روشن تربودند آمدند جزواین جمعیت شدندکه جمعیت موءتلفه اسلامی بودند که این جمعیت موءتلف

ا سلامی تقریبا " پیروا ن مرحوم دکترمصدق بودندکه دنبا له رو را ه مرحــوم
دکـــــترمصدق بودند وکا ندیدا ها ئی هم دا دند دردوره‌ی هفدهم بود به
نظرم دوره‌ی هفدهم بودکه دونفرکا ندیدا دا دندا ین جمعیت موء تلف ا سلامی
که یکی ا ستا دمحمدتقی شریعتی ویکی هم آ قا ی آ قا شیخ محمودحلبـــــی
ا ین دونفر چون چها رنفرکا ندیدا درمشهدبود دوتا ا زکا ندیدا ها را گفتنــد
ما میدهیم ودوتا یش را میگذا ریم برا ی سا یررقبا چون ا گرخوا سته با شیــم
چها رتا کا ندیدا را ما بدهیم ا مکا ن دا ردما موفقیتی ندا شته با شیم ولـــی
دوکا ندیدا را ما میدهیم ودوتا کا ندیدا را هم میگذا ریم برا ی سا یررقبـــا
که کا رشکنی نکنند . متاء سفا نه چطور شدمن نمیدا نم ، منهم درآ ن جریا ن
با زرس ا نتخا با ت بودم ، هم با زرس بودم ا زطرف ا ین جمعیت موءتلف ا سلامی
س – شما خودتا ن عضوکدا م جمعیت بودید ؟
ج – من عضوکا نون نشرحقا یق ا سلامی بودم . ومن ا زطرف ا ین جمعیت بعنوا ن
با زرس ا نتخا با ت ا نتخا ب شده بودم ودولت هم قبول کرد. من بعنــــوا ن
با زرس کل جریا ن ا نتخا با ت بودم که درا ینمدت ا نتخا با ت فوق ا لعـــا ده
من نا را حت بودم وزحمت میکشیدم . وما تقریبا " برنده شده بودیـــــم
کا ندیدا ها ی ما ا ین برنده شده بود .من خودم که سرکشی میکردم وصنـــدوق
را میدیدم ، من نمیدا نم چه شد که بعدهم دیگرفرصتی نشدکه من تحقیق کنم
که بعد۲۸ مردا دپیش آ مد ومن دنبا ل ا ینکا رنبودم وخودم فرا رکردم ا زتهرا ن
نبودم که بتوا نم تحقیق کنم . مرحوم دکترمصدق ا نتخا با ت مشهـــــــد
را متوقف کردند . حا لاچرا ا ین را متوقف کردندما نفهمیدیم که چرا متوقف کردند
که ا گرمتوقف نشده بودما کا ندیدا ها یما ن برنده شده بودندومیآ مدندبه مجلــس
ودرآ ن دوره متاء سفا نه ما وکیل ا زمشهدندا شتیم . ا ینهم جریا نی بودکه آ نجا
ا تفا ق ا فتا د.بعدا زآ ن جریا ن هم .من ا زسنه‌ی ۱۳۳۱ جریا ن ۳۰ تیر ، ۳۰تیــر
را من درمشهدبودم که ۳۰ تیرا ستا دشریعتی را گرفتندویک عده دیگرا زرجـا ل
مملکت را منجمله آ ن آ قا ی آ قا شیخ علی ا صغرعا بدزا ده ، آ ن آ قا شیخ علـــی
ا صغرعا بدزا ده که رهبرپیـــــروا ن قرآ ن بود جمعیت پیروا ن قرآ ن بــــه

رهبری ایشان تاءسیس شده بود . ایشان را وچندنفردیگررا گرفتندزنـــدان کردند . دردورروزقبلش نامه‌ای داده بودآقای کاشانی که من یادم هست آن نامه درروزنامه‌ی خراسان چاپ شده بود . روزنامه‌خراسان را دولـــت جلویش راگرفت ، دولت که جلویش را گرفت من بودم ودونفردیگرکه آن دو نفردانشجوبودندومنهم بازاری بودم ما داوطلبانه آمدیم‌خودمان روزنــامه فروختیم .روزنامه خراسان را رفتیم گرفتیم‌ودوروبرما هم جمعیت زیــاد بود هرکدام ۱۰ - ۲۰ نفردور وبرمان بود پلیس هم نتوانست با ما کاری بکندوآن روزما خودمان روزنامه فروشی کردیم . مرحوم آقای اردبیــلی که آنزمان یکی ازعلمای بزرگ مشهدبود ایشان هم با ما موافق بود آقــا سید یونس اردبیلی ایشان هم موافق بودند ومنزل ایشان هم مخـــل تــردد مردم بودوروشنفکران میرفتندومیآمدند. جریان ۳۰ تیرهـــم پایان پیدا کرد بحمدالله مردم موفق شدندودومرتبه دکترمصـــدق آمدسرکار . من بعدازاین جریانات آمدم‌تــهران که ۲۸ مرداد رامـــن تهران بودم . که البته روز۲۸ مرداد من دراراک بودم . که ۲۸ مرداد اتفاقاً " چون دراراک دوستی داشتم که کاری داشتیم من رفته بودم کــه صبح بروم وشب برگردم رفتم آنجا ۲۸ مرداد اتفاق افتاد ودیگرمن نتوانستم بیایم تهران چون اگرتهران میآمدم خطربرای من خیلی بود امکان داشت که من را بگیرندوبرادرم را درمشهدگرفتند . برادرم درمشهدبود اورا گرفتند مثل اینکه یک مدت کوتاهی خیلی کوتاه درزندان بود ولی ازبستگان ما که دردستگاه بودند آنها با طلاح رفته بودندگفته بودند این آن برادرنیست این کاری نداردوا وراآزادش کرده بودند ولی من مدتهـــا تقریبا " مخفـــی ونیمه مخفی بودم .

س- چرا برای چه عملی ....

ج - ۲۸ مرداد . چون ما آخرفعالیت داشتیم دیگر به نفع مرحوم دکترمصدق ما ازدوستان وپیروان راه مصدق بودیم . والان هم من افتخارمیکنم به وجود

مصدق که مصدق مردبسیارروشن وآگاهی بود. واگرمردم ماآنزمان واقعاً" میفهمیدندومرحوم دکترمصدق میماند مااین شرایط ووضعی که الان داریم واین نابسامانی که الان داریم مسلماً" مانخواهیم داشت. چون مرحوم دکترمصدق مردی بودبسیارروشن ، بسیارآگاه ، بسیارعمیق فکرمیکرد. به‌وطنش علاقمندبود ، بمردمش علاقمندبود ، مملکت را میخواست با اصطلاح ترقی بدهد ارتقاء بدهدازجهت اقتصادی وازهرجهت . وخوب یادم هست که‌بعدازآنکه جلوی نفت را ، نفت را ملی کردند هیچکس ازایران مدتی نفت نمیخریدومرحوم دکترمصدق یک مدت بسیار طولانی که قریب دوسال طول کشید با اصطلاح بدون پول نفت مملکت راتوانست اداره کند با قرضه‌ی ملی وباتشویقی که‌برای‌صادرات بمردم میکرد که آن زمان من خوب یادم هست خودمن تجارت داشتم آن زمان پوست خشخاش من فروختم .پوست خشخاش ماکه میسوختیم ، میریختیم دور بتوی خاکروبه پوست خشخاشها را تاکیلوئی ۱۳ قران آن زمان قیمت‌ها فوق العاده گران رسید . کفشهای پای گوسفند را بعضی چیزها رابعنوان اینکه قبلاً" اینجا سریشم میکردندمثلاً" ، سریشم درست میکردند تمام اینهاصادرمیشد. تمام اینهاصادرمیشد و ارزی که ازاین صادرات بدست میآمد.برای واردات مفیدبودوفایده داشت . تجاروارد‌کننده ارزی که ازاین صادرات بدست میآمد بمبلغ خیلی گرانی میخریدندبرای واردات که منافع درواردات بود. درهرحال دکترمصدق توانست با همه‌ی کارشکنی هائی که‌انگلستان وسایرکسانیکه درایران نظروطمع داشتندروی پای خودش توانست بماند واقتصاداین مملکت راتوازن بدهد واقتصاد بسیار بسیارخوبی بود مردم همه راضی بودند همه‌ی مردم منافع داشتند همه‌ی مردم دراستراحت وآسایش بودند. بازاینجمله‌هم با اینکه مربوط به بحث شما نیست بگویم ، ماهی درآنزمان من یادم هست ماهی های سفید

بسیار عالی از شمال میآوردند هردانه‌ی ماهی دوکیلو دوکیلوونیم وزنش بود میدادند دوتومان ۱۸ ریال － ۱۵ ریال ، آخرشب که دیگرماهی هـــا را میخواستندبساطشان را بفروشند ماهی یک تومان میدهند .من ماهـــی میخریدم که سه کیلووزنش بود یک تومان . یک وقت یادم هست کـــه یکی ازاین ماهی ها خریدیم بردم منزل ازدرب که واردشدم پاکت ماهـــی راخانمم دست من دید گفت بازتوماهی خریدی ما ازماهی دلمان سیـــر شد ماهی را ازدست من گرفت پرت کردتوی باغچه که دیگرماهی نمیخواهیم گوشت بخر. میخواهم بگویم که درزمان مرحوم دکترمصدق من به آن خانمم گفتم توالان ناشکری میکنی وممکن است که دیگربه این زودی ها ماهی نبینی ومادهٔ سال ماهی سفیدنخوردیم واقعا " حالا ...، آن زمان میخواهـــم بگویم که چه‌مقدارفورنعمت بود ازهرجهت نعمت فراوان بود مردم درآسایش بودنددرراحتی بودند بمقدارا حتیاجشان هم وارادات داشتند جوری نبودکـــه واردات کم باشدکه مردم درمضیقه باشنـــد. اتومبیل بمقدارا حتیاج بـــود، جـــاده هـــــم کـــه آنزمان مازیادنداشتیـــم .بمقداری که جاده داشتیم وخیابان داشتیم اتومبیل هم داشتیم. اجناسی که ازخارج بنـــا بودبیایدبمقدارا حتیاج مان میآمد ولی مردم تشویق شده بودندکه صنـــایع داخلی را میرفتندهی گسترش میدادند هی صنایع داخلی گسترش میدادنـــد. گرچه صنایع مونتاژ بـــود ولی ازهمان مونتاژ بایدبرسیم باصطـــلاح اختراعش ....

س ــ پس این مطلبی که بعضی ها میگویندکه علت اینکه دوران دکترمصدق بـــا تقریبا " فشارخیلی محدود عده‌ای ازنظامی ها وخارجی هاسرنگون شد علتش این بودکه حمایت عمومی ازاودیگروجودنداشت وگرنه میگویندچه جـــور میشدکه به این زودی ، به‌این آسانی اورابردارند دراینموردشمـــا ..

ج ــ بله . اینجا به نظرم چندعلت است ، اولا" مرحوم دکترمصدق معتقدبـــه یک سازمان وحزب سیاسی نبوده ایشان رهبربودوشخصا " معتقدبه حزب نبود نه

اینکه مخالف باشدیا احزابی که درست میشود. اینستکه یک سازمان سیاسی و حزب سیاسی قوی که از تمام جریاناتی که درمملکت میگذرد آگاه باشد و وابسته‌ی به دولت وحکومت باشد متاء سفانه ما نداشتیم ومردم را آگاه کند مردم واقعا " همه طرفدار مرحوم دکترمصدق بودندولی ازجریاناتی که درمملکت میگذشت آگاهی نداشتند. روزنامه‌هائی هم ... مرحوم دکتر مصدق بسیار مرددموکراتی بود بسیاردموکرات بود ، روزنامه‌های مخالف خودش را بهیچوجه من الوجوه به آنها کاری نداشت. آزادی مطلق بود . وآن زمان روزنامه‌های بزرگ ایران که روزنامه ی اطلاعات وکیهان بودوبعضی روزنامه‌ه ی مخالف ، روزنامه‌های مخالف هم خیلی زیادبودند جلوی اینها را بهیچوجه من الوجوه نمیگرفت میگفت حرفهایتان رابزنید ،تنها روزنامه‌هائی که طرفداردکترمصدق بودند باختراامروزبود که‌سردبیرش مرحوم دکترفاطمی بود ، روزنامه شورش بود که سردبیرش کریم پورشیرازی بود ، وچندتاروزنامه‌ی دیگربودکه اینها تیراژشکم بود وبدست عامه‌ی مردم نمیرسید. عموم مردم روزنامه‌های پرتیراژ روزنامه‌های اطلاعات وکیهان بیشتراز همه آنها را میخواندند آنها دست مخالفین دکترمصدق بود وآنها میتوانستنددرروزنامه‌هایشان وبرمقدارامکانشان برعلیه دکتر مصدق تبلیغ کنند واین اثربسیاربدی توی مردم گذاشته بود. آنزمان تلویزیونی هم که ما نداشتیم ، رادیوبود رادیوهم‌تقریبا" آزادبود رادیویک مقدارزیادی آنها نفوذ داشتنددرش ، گرچه دولت دکترمصدق بودولی اورادیورادراختیارخودش نگرفته بود. درحقیقت ما اگر بخواهیم بگوئیم دریک مدتی که درایران ماآزادی مطلق وجودداشت ، چون من خودم شاهدوناظربودم،زمان مرحوم دکترمصدق بود که رادیو آزادبود روزنامه‌ها آزادبودند ،ما هیچگونه مشکلی ازاینجهت نداشتیم . روی این عدم اطلاعات وآگاهی مردم یک مقداری مردم خبرنداشتند. من خوب یادم هست خودمن که درجریان کاربودم ، دم بازار سبزه میدان من داشتم میرفتم یک مرتبه دیدم ازدور سروصدا میآیدبرگشتم دیدم که

بله چهار پنج ماشین ، چهار پنج تا ماشین یک عده‌ای از این افراد چماق بدست که از کجا آمده بودند ویک عده خانمها ئیکه شایستگی گفتن خانمها را نداشتند درباره‌ی آنها نمیشود داشت با یک خیلی وضع زننده‌ای وضع بسیار زننده‌ای روز ۹ اسفند به رهبری شعبان بی مخ وطیب که بعدا " طیب در ۱۳۴۲ به هواداری از آقای خمینی حرکت کرد وکشته شد ، شعبان بی مخ ویک عده از این لاتها وچاقوکش ها رفتند درب خانه‌ی مرحوم دکتر مصدق . آن زمان سرهنگ رحیمی که بعد سرهنگ رحیمی برگشت واز افراد خیلی خوبی شد که الان هم برگشته والان هم بازبا اصطلاح با مردم است سرهنگ رحیمی ووکیل مدافع یکی از آقایان مهندس بازرگان یا آقای طالقانی هم بود درداد گاههای چیز ایشان رفتند ودرخانه‌ی دکتر مصدق ولی خب آنجا موفق نشدند که نهم اسفند با شکست مواجه شد که میخواستند آن زمان جریان شاه گفته بود من از ایران میخواهم بروم آقای کاشانی هم اختلاف پیدا کرده بود با مرحوم دکتر مصدق به طرفداری از دربار وبه طرفداری از فضل اله زاهدی که آن زمان آقای کاشانی رئیس مجلس بودند . ودر زمان ریاست مجلس آقای کاشانی آقای فضل اله زاهدی که بعد کودتا کرد ورئیس دولت شد ایشان در مجلس متحصن بود وآقای کاشانی متاسفانه جلوگیری نکردند از تحصن ایشان ، شاید باطنا "هم راضی بودند به این کودتائی که شد وما در این کودتای ۲۸ مرداد آقای کاشانی را مقصر میدانیم . همچنانیکه سایر علمائی که همکاری داشتند ما آنها را مقصر میدانیم همین مثل آقای خمینی . این علمای قشری ناآگاه اگرهم نخواسته باشیم بگوئیم که اینها قصد خیانت داشتند عمل شان بیشتر از یک خائن بما ضربه میزند نتیجه عمل آقای کاشانی که اگر فرض کنیم که خائن نبوده ونتیجه‌ی عمل آقای خمینی اگر ما فرض کنیم که ایشان خائن نیستند که بعقیده‌ی من خیانت نمیخواهد بکند ولی ناآگاهی وحماقت آقای خمینی بقدری بما ضربه زده که یک دشمن دانا نمیتوانست این مقدار بما ضربه بزند . اگر تمام نیرویش

را شوروی وآمریکا متمرکزمیکردیندبرای کوبیدن اسلام. این مقداری که آقای خمینی اسلام راکوبید نمیتوانستندبکوبند. دین اسلامی که برای رافت، رحمت، مهربانی اصلا" دین محبت است، دین رافت است. پیغمبراسلام میگوید انی اصلا" آمدم برای اینکه اخلاق انسان را به کمال برسانم مکارم اخلاقی راکامل کنم. آقای خمینی این دین اسلام را با این عظمت رادردنیا معرفی کرده بعنوان یک عده افرادجانی آدمکش، خائن، دروغگوی مزخرف. خب این ضربه ایست که آقای خمینی برا شرنادانی، ناآگاهی، وشایدبعضی ها میگویند، که من معتقدنیستم، خیانت. ومسلما" اینجوری .....

س- این انگیزه‌ی مرحوم آیت‌الله کاشانی ازاین شکافی که با مصدق پیدا کردچه بود چرا اینکارراکرد؟

ج- البته من خودم خیال میکنم که آقای کاشانی اغفال شد، آقای کاشانی راگول زدند.

س- کی گول زد؟

ج- کسانیکه منافعی درایران داشتند من عقیده‌ام اینستکه انگلیسها. چون آن زمان آمریکائی ها هنوزدرصحنه نبودند آن زمان هرچه بودانگلستان بود، هرچه بودانگلستان بودوانگلستان توانستندبالطایف الحیل همچنانکه عرض کردم جریان کوبیدن توده‌ای ها راچه جوری توانستند با تحریک احساسات مذهبی توده‌ای ها رااز میدان درکنند. اینجا آمدندبالطایف الحیل بین مرحوم کاشانی ومرحوم دکترمصدق که هردوشان آقای کاشانی اولش مردخوبی بود، وآخرش هم بعقیده‌ی من آدم خائنی نبود اشتباه کرد، گول خورد، نفهمید. ولی گول خوردنش قابل بخشیدن نیست مانمیتوانیم قبول کنیم یک فردی که ادعای رهبری ومرجعیت میکند گول بخورد.

همچنانکه از آقای خمینی مانخواهیم گذشت، آقای خمینی را من شخصا" آدم خائنی نمیدانم ولی آدمی میدانم کهازیک خیانتکاربه مملکت ما

وبه دین ما وبه همه چیزما بیشترضربه زده‌است واین را نمیشوداز آن گذشت و مطلب اینستکه آقای کاشانی راگول زدند ، اطرافش را گرفتندیک عــــده افراد خائن ویک عده افرادجاه طلب مثل دکتربقائی ویک عده افــــراد خائن مثل شمس قنات آبادی ودیگران ، اینها گرفتندوتدریجا" مطالبـــی توی ذهن آقای کاشانی پرکردندکه مصدق میخواهد مطلق العنـــــان باشد چه باشد، چه باشد، چه باشد، اختلاف ایجادکردند. اختلافـــــی که ایجادکردند توانستندازاین ایجاداختلاف بهره برداری خوبــــــی بکننــــد. بین مردم هم به تبعیت ازرهبرانشان که آقای کاشانـــــــی ودکترمصدق باهم کارمیکردند همه‌ی مردم پشت اینها بودند بعدکه بیــــــن اینها اختلاف شد مردم هم بین شان اختلاف شد . یکی ازعلل شکست مــــــردم در ۲۸ مرداد اختلاف داخلی خودمردم بودکه مردم مرددبودندکه‌چه‌کارمیخواهـد بشود ، چه جوری میخواهدبشود؟ آیا کاشانی راست میگوید ؟ یا دکتــــــر مصدق راست میگوید ؟ هنوزمردم پی به ماهیت خیانت وحمــــق روحانیـــت نبرده بودند . البته روحانیت دراسلام ، ما دراسلام اصولا" روحانی نداریم روحانی مربوط به مذهب باصطلاح عیسوی است ، مسیحی است‌که روحانیـــــت را اینهاآوردند. مادراسلام عالم داریم ، عالم دینی داریم اصــــــلا" احتیاج به روحانی نداریم ، آن پیغمبر اکرم وقرآن میگوینـــــــــــد لا رهبانیــــــة فی الاســـــلام ، رهبانیت یعنی روحانی بودن بــــه معنای عبادت کردن وتوجه‌بخداکردن ومنصرف شدن ازکارهای روزمره‌اجتماعی اصلا" ممنوع است . وروحانیت را من نمیدانم‌چطوراینها آوردند آن روحانـــی کلیسائی راآوردنددراسلام ، اسلام دین تحرک است . خودپیغمبرتاآخریــــــن دقیقه‌ای که دربسترمرگ افتاده بوددستورتجدیدقوا میدادکه مردم حرکـــــت کنند ،فعالیت‌کنند ، جدیت‌کنند . امام صادق امام ششم‌شیعیان میفرماید مغبون است کسیکه دوروزش یکسان باشد مسلمان هرروزباید متحرک باشــــد

به‌جلوحرکت کند. عبادت‌هم تازه این نمازی که مامیخوانیم نمازتذکر به نفس است برای کارکردن برای دل بستگی پیدا نکردن به اموردنیا چون‌انسان زودانس میگیردبه یک چیزی ممکن است من صبح تاظهرکه میروم توی بازار ، فلان آقا میرودتوی اداره ، فلانکس میرودنبال کارخودش یک مقدارعلاقمندبه کارخودش بشود ظهرمیگویندکه بیا برونمازبخوان وعبادت کن وتوجه بکن بخدا که تونیا مدی برای تنها پول جمع کردن ، نه اینکه پول نبایدداشته باشی بایدپول همداشته باشی زندگی هم داشته باشی بهترین زندگی راهم داشته باشی ، بهترین خوشی ها راهم بایدداشته باشی . اما تنها برای خوشی وزندگی کردن وپول جمع کردن نیستی تو،توبرای اینکه جامعات رامدینه ی فاضله کنی یک جامعه‌ی فاضله درست کنی که همه‌ی مردم دراین جامعه فاضله ومدینه‌ی فاضله بتوانندزندگی خوبی داشته باشند وبراثرزندگی خوبی که دارند درست تفکرکنند وبرمبنای تفکرشان به کمال انسانیت برسند. متاٌسفانه این عوض‌شده دیگر حالا عوض‌شده ، مردم ماهم اینجوری بودندکه یک عده دنبال آقای کاشانی بودند البته ازطرف آنها تشویق وتبلیغ هم زیادمیشد دربارپول زیادخرج میکرد ، انگلستان آنها راحمایت میکرد . حزب توده‌راهم‌متاسفانه انگلستان به آنها کمک میکرد وازاینطرف دکترمصدق کسانیکه کمک میخواستندبه‌اوبکنند پشتیبان نداشتند. پشتیبان آنهائیکه آنهاراکمک میکردند ارتش بود درباربودوسایرثروتمندانی که وابسته‌ی به دربارو بودند آنطرف بودند. مرحوم دکترمصدق خودش بودویک اکثریتی که دستشان به هیچجابندنبود. یا مردم متوسطی بودندکه پول نداشتند وازاینطرف هم حزب توده باتمام قوا بر علیه مصدق کارمیکرد . این بودکه نیروی آنها ، البته نه‌کل مردم بازهم اکثریت قریب باتفاق مردم‌پشت سرمصدق بودندولی آنها قدرت داشتند اینها قدرت نداشتند. حزب توده تاٌ ییدمیشدازطرف شوروی ونشریاتی که برایشان

منتشرمیکردند از طرف آنها ، ودرباره‌م تاءییدمیکردآقای کاشانی را ، ارتش پشت سرش بود ، پول انگلستان هم بود. دکترمصدق با اینکه اکثریت داشت متاءسفانه آن امکانات را نداشت . وازاینطرف هم دکترمصدق عرض کردم مردی بسیاردموکرات بود وبهیچوجه من الوجوه نمیخواست تعدی کند ظلم کند آنها را بگیرد زندان کند ازبین ببرد ، اعمال قدرت بکند هیچ اینجوری نبود ، آزادی مطلق درجامعه بود این بودکه مردم ناآگاه و ناداسته گرفتار ۲۸ مرداد واین کودتا شدند .نمیدانستندکه واقعا" جریان چه داردمیگذرد . یک مقدارهم‌براثرهمین شلوغ کاری هائی که‌همه‌روزه حزب توده بوجودمیآورد وهمه روزه ازطرف دربار بوجودمیآوردند. شلوغ میکردند دکانها رامی بستند ، مغازه ها راتعطیل میکردند ، بازاررا تعطیل میکردند مردم واقعا" ازاینجهت نگران بودند. چون نگران بودندازاینجهت مانده بودندکه چه کاربکنند بدون توجه یک مرتبه ۲۸ مرداددرست شد . و۲۸ مرداد هم که درست شد حزب توده قرارگذاشت بعدازه۲۸ مردادکه بیایدبا ملیون وبا مردم همکاری کندبرای کوبیدن اینها متاءسفانه خیانت کرد ونیامدند. قراربراین بودکه‌بیایندبازار وبازاررا تعطیل کنند وحرکت کنندبرعلیه حکومتی که هنوزپانگرفته بود. چون روزیکه زاهدی آمدوحکومت برقرار کردتا چندروزهنوزمعلوم‌نبودکه‌اینها بتوانندکاری بکنند .اگرآنجا حزب توده خیانت‌نمیکرد ومردم را میگذاشتند که آگاهی پیداکنند مردم قیام میکردندومثل نهم اسفندکه خنثی کردنداین جریان نهم اسفندرا ، در۲۸مرداد هم خنثی میکردند. هم خیانت‌حزب‌توده وهم عدم آگاهی مردم وامکانات تشکیلاتی وسیاسی که مردم نداشتندباعث‌شدکه ۲۸ مردادپاگرفت . وبعدهم ما دیدیم که حزب توده راهم کوبیدند سایرملیون راهم کوبیدندوازبین بردند.

س– راجع به این فدائیان اسلام چه‌اطلاعاتی شما دارید؟ درآنموقع تاءسیس شد ؟

ج - نخیرفداشیأن اسلام ازخیلی وقت قبل تاءسیس‌شده بود. فدائیان اسلام یک گروهی بودندکه رهبرانشان رامن میشناسم مرحوم‌نواب‌صفوی بود که مردبسیارخوبی بود ، مردبسیارپاک ومنزهی بود الا اینکه نادان بود نافهم بود عمقی نبود قشری فکرمیکرد اوهم اسلام رایک اسلام قشری که متاءسفانه دراسلام ودرهمه‌ی مذاهب ما داریم .

س-شما اوراخودتان دیده بودید ؟

ج - من خوب اورا دیده بودم وبااوارتباط هم داشتم بله مردم بسیارخوبی بود . مادرهمه‌ی مذاهب البته رهبران تمام مذاهب‌که آمدندمردمان روشن بینی بودند روشن فکری بودند،آمدندبرای اینکه جامعه شان ازآن بدبختی ونکبتی که مبتلا شدند نجات بدهند. راه حل های خوب اراشه کردند منتها این‌ایده‌ئولوژی واین فکرواین یا اصطلاح ایده‌ای که آنها میدادند تدریجا " صورتهای دیگری بخودش میگیرد. متاءسفانه مرحوم نواب‌صفوی با اینکه طلبه‌ای بود ویک مقداری هم درس‌جدیدخوانده بود دچار این نوع گرفتاری شده بودکه اوهم اسلام راقشری تصورمیکرد اسلام راعمقی ازآن برداشت نداشت .

س- تاچه حدی رابطه داشت باآیت اله کاشانی ؟

ج - باآقای کاشانی البته‌ارتباط ایشان با آقای کاشانی ، اول با آقای کاشانی مخالف‌بود. تازمانیکه آقای کاشانی با مرحوم مصدق بودند ایشان مخالف‌بود.

س- چرا ؟

ج - برای اینکه قبول نداشت‌راه اینهارا ، میگفت شما میتوانیداسلام‌را احیاکنید دراسلام باید خانمهاچادرداشته باشند شراب فروشی نباشد ، مردهاریششان رانتراشند ازاین حرفها ، ازاین حرفهائی که ظاهری است‌وحرف‌واقعی وحقیقی نیست‌که اسلام برای این نیامده تصورایشان ازاسلام همان ظاهری بودکه مردم ظاهرا " آراسته باشندواخلاق خوب داشته باشند. مثلا"تجاوز وتعدی بهم به آن صورتیکه اوخیال میکرد. مثلا" تجاوز وتعدی راخیال میکردکه اگرکسی به ناموس

کسی تجاوز کرد این تجاوز است . درصورتیکه این اصل مسلم اسلام است ، امام میفرماید که اگرکسی یک درهــم ، یک درهم که مبلغش خیلی کم است دو سه قران است مثلا" ربـــا بخورد گناهش برابراست با کسیکه هفتاد مرتبه با نوامیس خودش یعنی با مادروخواهرخودش درخانه کعبه کـه شریف ترین مکان است ازنظر مسلمین زنا کند . ببینیــد چــرا میگویداسلام اینست؟ اسلام این مطلب را میگویــد برای اینکه میگوید آقا ماآمدیم برای اینکه جامعه‌ی قسط درست کنیم جامعه اقتصادسالم درست کنیم اگرکسی برعلیه اقتصادسالم قیام کرد این گناهش برابراست .... که رباخواری یکی ازآن کارها است ، رباخواریعنی کسیکه کارنمیکنددرجامعه ازامکانات مالی که دارد بهره برداری میکند . درصورتیکه دراسلام پولداری گناه نیست ، هرکس هرمقدارپول داشته باشد به اونمیگویند آقا توچقدرپول داری ؟ ولی میگویندبا این پولت باید کار کنی . مثلا" اگرکسی یکی ازمواردی که باید انسان ذکات بدهد مسلمان ذکات میدهد یکی ازآن مربوط به اینستکه مسکوک طلا یا نقره را بیکاربگذارد. اگر کسی مسکوک طلا ونقره داشت یکسال گذاشت گوشه‌ی صندوقش سرسال اسلام به او میگوید باید ده درصدش را بدهی به بیت المال مردم، چرا تو این پول را بیکار گذاشتی؟ اگربا این پول کاربکند هیچوقت به او نمیگویند آقا توذکات بده .

روایت‌کننده : آقای محمود شانه‌چی
تاریخ : ۴ مارچ ۱۹۸۳
محل : شهرپاریس- فرانسه
مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره : ۲

س- درمورد قتل رزم آراء بعضی صحبت‌ها هست ومیگویند حداقلش اینستکه شاه ازقتل اوناراحت نشد وحتی گوشه‌ای میزنندکه شایدبطورغیرمستقیم آگاه بودند یا تشویق کردندفدائیان اسلام رابرای قتل رزم آراء دراین موردشما چیزی داریدکه

ج - والا ازجریان آن زمان من چون یک قدری درجریان نبودم اطلاع کاملی که بتوانم الان بشما خبری بگویم که به دردبخوردمن ندارم . ولی آنچه مسلم است فدائیان اسلام آخرکاری خودشان نبودندکه تصمیم میگرفتند خودشان نبودند برایشان تصمیم میگرفتند وآنها تقریبا" شده بودند آلت بلاراده‌ی دست استعمار،گردانندگان تشکیلات،گردانندگان تشکیلات آن زمان اینها آلت دستشان بودوبا صطلاح وادارشان میکردند . من نمیدانم حالاراجع به رزم آراء چه جوری بوده جریانش من نمیتوانم بشما عرض کنم.

س- حالاقبل ازاینکه برسیم به جریانات ۱۵ خرداد شایدیک مقدمه‌ی لازم است ازآشنائی شما باکسانیکه با صطلاح گرداننده ویا رهبرجریان ۱۵ خرداد بودند. نمیدانم ازچه مرحله‌ای هم واردموضوع فعالیت‌های سیاسی فرزندان خودتان بشوید.

ج - بله . اولا" من دردوم بهمن ۱۳۴۱ بعلت فعالیت‌هائی که داشتم در جبهه‌ملی من آن زمان عضوجبهه ملی بودم ویک مدت طولانی مسئول کمیته‌ی بازارجبهه ملی بودم ، حدودیک سال وخرده‌ای من مسئول کمیته‌ی بازاربودم. دردوم بهمن ماه من راگرفتند وبردندزندان ، جریان ۱۵ خرداد اصلا" من بیرون نبودم ، من نمیدانم جریان ۱۵ خرداد چه‌جورشدکه اتفاق افتاد ولی

دوستان ورفقایمان بودند . روز ۱۵ خرداد که ما درزندان بیدار شدیم قرار بودکه تدریجا " افرادآزادبشوند ، قرار بودتدریجا " افرادآزادبشوند ده روزقبل از ۱۵ خرداد ، ۱۰ - ۱۱ روز - ۱۲ روزقبل از ۱۵ خرداد آیت اله طالقانی که با ما هم زندان بودند آزادشدند. وقرار بودبقیه‌ی ما هم تدریجا " آزادبشویم چون برای ما ، تقصیری برای ما نمیتوانستندبگویند ما چه کارکرده بودیم ؟ جبهه ملی قانونی بود ، جبهه ملی غیرقانونی نبود ما درجبهه ملی فعالیت داشتیم ونمیتوانستندکاری بما بکنند ، مدرکی که برای جرم باشد بتوانندما را زندان نگهدارند نداشتند قرارآزادی بود .

س - توی کدام زندان بودید ؟

ج - من آن زمان اول که ما راگرفتند زندان قزل قلعه بودیم که الان زندان قزل قلعه خراب شد ، حالاساختمان شده ومنزل شده . درحدود چهارماه ، سه ماه وخرده‌ای چهارماه من درزندان قزل قلعه بودم بهاتفاق آقای آیت اله طالقانی ویک عده دیگر ، آقای طالقانی هم آنجابودندویک عده‌ای هم ازسران جبهه ملی آنجابودند ، مثل داریوش فروهر بود ، دکتر سنجابی بود چندنفردیگربودند که بعدما راآوردندزندان شهربانی ، یک شب هم من درزندان شهربانی بودم که من ومحمدحنیف نژاد ، عباس شیبانی حاج محمودمانیان ما چهارنفررا باهم آوردند توی یک ماشین ما را سوار کردند آوردندزندان شهربانی یک شب زندان شهربانی بودیم وبعدما راتحویل زندان قصردادند. در ۱۵ خرداد ما درزندان قصربودیم . درزندان قصر که بودیم روزکه ما آمدیم ،صبح بیدارشدیم بعدازنمازوبعدازخوردن صبحانه دیدیم امروزوضع زندان غیرعادی است . پلیس هائی که همه روزه پستبان عوض میشد اینهائی که سرپست بودند سرپست شان ماندند پست بعدی هم آمدند با اینها ماندند وامروزدرب زندان ، آخر زندان دوتا درب داشت ، درب اولی را بازمیکردند که پشت درب اولی مغازه بود دکان بودکه میرفتیم جنس میخریدیم ما و اطاق رئیس نگهبان هم همانددرب دوم بود درب اول را بازنکردند. ما به

پلیس‌ها گفتیم که چرا درب را باز نمیکنید میخواهیم برویم چیزی بخریم گفتند امروز دیگر هیچی نگوئید اصلا" پلیس بما جواب نمیداد. و ما خیلی نگران بودیم تا بعد خبر دار شدیم که دیروز ، ما روز ۱۵ خرداد در اصلا" متوجه نشدیم هیچ ، فهمیدیم که روز قبل ۱۵ خرداد بوده و کشتار شده . ما اصلا" دربیرون نبودیم که ببینیم جریان از چه قرار است . ولی مسلما " ۱۵ خرداد آنچه بعدما تحقیق کردیم ۱۵ خرداد خیلی عادی نبوده البته عادی بوده ولی خب یک دسته‌ای هم درش کار بوده مردم قیام کردند وحرکت کردند . ولی یک دسته‌ای هم جریان را میچرخانده که الان من حاضر الذهن نیستم که بشما بگویم جریان چه بوده .

س - آشنائی شما با آیت اله طالقانی ازکی شروع شد

ج - من آقای طالقانی را قبلا" اسمشان را درمشهد که بودم میشناختم ایشان را ، اسما " ایشان را میشناختم . در ۱۳۳۱ ، بعداز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ من تهران آمدم ، دراولین ورودم به تهران درهمان اوایل ورودم به تهران رفتم خدمت ایشان ودر مسجد با ایشان آشنا شدم و ازتمام این مدتی که من بودم درخدمت آقای طالقانی بودم .

س - درکدام مسجد تشریف داشتند ؟

ج - مسجد هدایت . درخیابان اسلامبول مسجدی بود بنام مسجد هدایت که آنجا هم مقبره‌ای هست که مال هدایت است . مقبره هدایت که خود هدایت در آنجا دفن است و خانواده‌ی هدایت در آنجا دفن هستند و یک درمانگاهی هم آنجا هست پشتش و یک مسجد کوچک ، و این مسجد کوچک را بعد مردم اجازه گرفتند یک مقداری از آن مقبره را اجازه گرفتن از ورثه هدایت اندا ختند جزو مسجد و مسجد بزرگ شد . بنا بود یک سینمائی هم که آن پشت بود که آن سینما را هم بخرند جزو مسجد کنند که مسجد بزرگی بشود چون اواخر مسجد آقای طالقانی خیلی عظمت پیدا کرده بود و مردم زیاد میآمدند جا تنگ بود . برای نماز هم جا نبود برای چیز هم جا نبود ، بنا بود آن سینما را بخرند

صاحب سینما خیلی قیمت گرانی را میگفت که نمیخریدند. مسجدآقای طالقانی مرکز همه‌ی دانشجویان ، مردمان روشنفکر وآگاه ومطلع بود. که معروف بود میگفتندآقای طالقانی آخوندفکلی هااست . چون آقای طالقانی بیشتر معاشرت وارتباط شان با دانشجویان واساتید ودانشمندان وروشنفکران وبزرگان زمان بود. با اینها ارتباط داشتندوهم مطالعات خودآقای طالقانی هم درک وفهم ذاتی خودآقای طالقانی وهم ارتباط شان با این روشنفکرها باعث شدکه آقای طالقانی غیراز آخوندها فکرمیکرد . آقای طالقانی جور دیگری فکرمیکرد . اصلا" وقتی که ما آقای طالقانی را نمیتوانیم بگوئیم یک آخوندقشری میتوانیم بگوئیم یک عالم اسلامی بود همانی که اسلام میخواهد ، اسلام روحانی هیچوقت نخواسته ونمیخواهد لارهبانیت والاسلام . دراسلام آخوندی که بعنوان روحانی معروف باشد اصلا" نداریم . ما عالم اسلامی میخواهیم آقای طالقانی یک عالم اسلامی بود که آگاه بودکه اسلام چه‌میگوید چه میخواهد وبا مردم چه بایدبکنند. اسلام به لباس مردم به شکل مردم به ریش مردم به سرمردم نه به زن نه به مردکاری ندارد مردم آزادهستندهرجوردلشان میخواهدلباس بپوشند . البته دراسلام لباس شهرت حرام است ، لباس شهرت چیست ؟ لباسی که چه مردوچه زن لباسی بپوشدمرد یا زن که مردم اورانشان بدهند شهرت پیداکندبه واسطه آن لباس ، ببین چقدرزننده لباس پوشیده ببین یا رورا چقدرلباس بدی دارد این لباس حرام است مردهم اگراینجوری بپوشد حرام است زن هم اینجوری بپوشد حرام است . ودراسلام حجاب داریم ما نه استتار احتجاب است مرد وزن دراسلام بایدمحجوب باشند باید باحجب وحیا باشد باید باایمان باشد بایداخلاق اسلامی داشته باشد نه اینکه مستورباشد چادرسرش کنند خودش را بپوشد ولی حجاب نداشته باشد. من نمیدانم آخوندازکجا استتار را بجای حجاب گرفته ، ما دراسلام پوشیدن به این معنا نداریم که. بایدچه

مردوچه‌زن محجوب باشد . ومتاءسفانه این آخوندها اینحرفها رادرآوردند که آقای طالقانی باهمه‌ی اینحرفها مخالف‌بودند باتمام اینحرفها مخالف بودند .واین بودکه آقای طالقانی همیشه دوروبرشان افرادآگاه ودانشمند وباکمالی بودند .

س — آنوقت خودشما کی اززندان آزادشدید وچه‌کارکردید آنموقع ؟

ج — من خودم بودم بعداز اینکه ۱۵ خردادکه‌پیش‌آمد دومرتبه آقای طالقانی راگرفتند آوردند بعداز ۱۵ خرداد ، منتها مادربند۴ زندان قصر بودیم آقای طالقانی راآوردنددربند ۲ . بند۴ نسبتا" بندبهتری بود ازبند ۲ . بعدکه آقای طالقانی رابردندبند ۲ مااحساس‌کردیم که یک‌مشکلاتی درکارهست . من درزندان بودم تاشب ۲۸ مرداد ،شب ۲۸ مردادمن اززندان آزادشدم .

س — همان سال ۴۲میشود .

ج — ۴۲ . ۴۱ من گرفتارشدم و۴۲ آزادشدم . که‌من یک وقتی درنامه به آقای خمینی نوشتم ، نوشتم : جناب‌آقای خمینی شماکه الان ادعا میکنید که مبارزات مااول مبارزات بااصطلاح اول حرکت مردم ما از۴۲ شروع شده من چندماه قبل ازآنکه شما حرکت کنیددر۱۵خرداد ۴۲، اگرشما میگوئید من بوجودآوردم که شما بوجودنیاوردید نارضایتی مردم‌بوجودآوردمنتها یش شما هم درآن بودید شما هم جزونارا ضی های مردم بودید ولی عمده خودمردم بودند که‌در۱۵ خردادقیام کردند براثرناراحتی که ازدستگاه حاکمه داشتند قیام کردندوحرکت‌کردند شما هم قاطی جمعیت‌بودید منتهاچون شماآخوند بودیدوملابودید وپیرمرد بودید وتازه مجتهدشده بودید وتازه‌آیت الله شده‌بودید ،قبلا" که آقای خمینی آیت اله نبود آقای خمینی تازه آیت اله شده بودند ،اینجوری بود مردم به‌احترام گفتند بله آقای خمینی وشمانامه‌ای هم دادید اعلامیه‌ای دادید بعدهم شمارا تبعیدکردندبنام شما تمام شد ولی مال شمانبود .

سبـــــبا لها قبل ما درزندان بودیم . چنـــــد ماه قبل از ۱۵ خرداد ، ۱۵ خردادی که شما قیام کنیدمن زندان بودم وگرفتار بودم پس مال شما نیست .شب ۱۵ خرداد ظاهرا " من چون با آخوندها ارتباط داشتم نماینده‌ی تام الاختیار آقای میلانی بودم برای اخذوجوهات . آخـــر آقایان علما نمایندگانی دراطراف دارند که به اینها اجازه میدهندکـــه اینها وجوهات را ازمردم بگیرند بفرستندبرای آقایان . من نماینده‌ی آقای میلانی که یکی ازمراجع بزرگ بود که درزمان خودش تقریبا " درطـــراز اول بود آقای میلانی درمشهدبودند واز طراز اول بودند. من ازطرف ایشان وکالت داشتم که‌وجوهات رابگیرم وبرای ایشان بفرستم . وایشان بمـــن اجازه داده بودندکه توهرمقدار از این وجوهات راکه خودت که بهرجـــا که‌صلاح میدانی مصرف‌کن احتیاج نداردبمن بگوئی که چه کارکردی،چون من بتواطمینان دارم تومیتوانی این پولی راکه میگیری خودت بجاهائـــی که مصلحت میدانی که خلاف اسلام عمل نکنند به‌آنها کمک کنی . آقای میلانی وقتیکه تشریف‌آورده بودندتهران وقتی که شلوغ شده بود بعلاوه بعـــد از ۱۵ خرداد آقای خمینی راگرفته بودند وآقای خمینی زندان بودند و میخواستندتبعیدشان کنند آقای شریعتمداری ازقم آمدند آقای میلانـــی ازمشهدآمدنددرتهران بودند مولوی که یکی ازافسران سازمان امنیـــت آن زمان بود میرودخدمت‌آقای میلانی احوالپرسی میکند آقای میلانـــی میگویند شمادروغ میگوئید به‌دلیل اینکه فلانی، اسم من رامیبرند، که‌ایشان نماینده‌ی من است من به‌ایشان اعتمادداریم واطمینان دارم وتمام کارهای مالی من دست ایشان است ایشان رابا چه‌منطق وعقلی وتجـــویزی شمـــا بردیدبه‌زندان ؟ چه کاری کرده که شما اورا زندان بردید ؟ آنجا مولوی تلفن میکند وهمان شب ۱۵خرداد من اززندان آزادشدم . بعله .

س – آنوقت چه‌جورفعالیت هائی کردید بعدازآزادی اززندان ؟

ج – بعدازآزادی مجددا " مادرهمان جبهه ملی فعالیت داشتیم کارمیکردیم بعدازمدتی یکی دو سه ماه هم طول کشیدکه سران جبهه ملی تدریجـــا "

همه بیرون آمدند الا آقای مرحوم طالقانی ومهندس بازرگان ودکترسحابی . البته بعدا ز۱۵ خرداد بودکه سران جبهه ملی منجمله مهندس بازرگان را ، البته اینها نهضت آزادی بودند ولی خب مردم برای اینها احترام بسیار زیادی قائل بودند وخودبنده ازارادتمندانشان بودم ، اززندان قصرمنتقل کردند به قزل قلعه . موقعیکه میخواستندآقایان راازقزل قلعه منتقل کنند ظاهرا " یک نامه‌ای بوده ، حالامتن نامه را من نمیدانم دقیقا " یادم نیست الان چه بود ،که آقای دکترسحابی توی جورابشان بود ، توی جورابشان گذاشتند بردند بعدکه جوراب را میخواستنددرآورند نامه میافتدپلیسی آنجابوده می بیند نامه رامیبردآنجا میدهند وظاهرا " نامه درآن چه بوده که باعث شدکه آقایان محاکمه بشوند که منهم را جزوآنها بردند. خوب یادم هست که بازپرس من آنجا حالاالان دیگرمن میگویم (؟) (؟) خدابیامرزدشان ، تیمسارمقدم وتیمساربهزادی بودکه هردوی آنها آن زمان سرهنگ بودند من راهم جزوآقایان بردند چون من هم علاقه‌ی مذهبی داشتم آقای طالقانی و مهندس بازرگان من خیلی با آنها نزدیک بودم .

س - شما خودتان عضونهضت آزادی بودید ؟

ج - من نخیر.

س- نبودید .

ج - من عضونهضت آزادی نبودم . من درجبهه ملی هم بعنوان یک شخص بودم وابسته به هیچگروه وحزب ودسته‌ای نبودم . چون من احزاب را میدیدم محدودیت ، نه اینکه من باحزب مخالف باشم ، من آرزویم اینست ، الان هم آرزویم اینستکه مایک سازمان متشکلی ومنظمی داشته باشیم که اگر نداشته باشیم ماخیلی ضربه میخوریم . مااگردرزمان مرحوم دکترمصدق یک سازمان وتشکیلات منظمی میداشتیم حداقل همان

هیئت موء تلفه‌ی اسلامی نظیر او یک چیزهائی ما میداشتیم ما شکست نمیخوردیم، چون اکثریت قریب با تفاق مردم پشت سرمرحوم دکترمصدق بودند ولی برا ثر عدم آگاهی ونبودن یک حزب وتشکیلات سیاسی متاء سفانه شکست خوردند. الان هم من معتقدم که بایدیک تشکیلات سیاسی ویک سازمان سیاسی باشد ولی متاء سفانه هنوزمن ندیدم یک سازمان سیاسی که بتواند درست فکر کنند یعنی مطابق واقع فکرکنندکه من عضوآن بشوم . این حزب جمهوری اسلامی درآمده که می بینم همه چیزدرآن هست جزاسلام ، همه چیز دارند همه جورخیانت ودناثت و پستی ورذالت میکنند جای اسلام . فداثیان اسلام درآمدند که ما دیدیم فداثیان اسلام دربست براثرعدم آگاهی رهبران اولیه شان که همه‌شان پاک بودند دنبالشان افتادند توی دام انگلستان وازطریق انگلستان دارندهدایت ورهبری میشوند والان هم میشوند . وما متاء سفانه‌نداریم . من عضوهیچی نبودم من درجبهه ملی هم بعنوان یک شخص بودم . البته با نهضت آزادی رفت وآمدداشتم وبا همه‌ی اینها مربوط بودم .

س - میفرمودیدکه سرهنگ مقدم ازشما بازجوئی میکردند.

ج - بله سرهنگ مقدم وبهزادی ازمن بازجوئی میکردندکه بفهمندکه من هم عضونهضت آزادی هستم وبا این نامه‌ای که نوشته شده وبه‌این کارهائی که میکنند ، ظاهرا " به‌قراری که میگفتند آن نامه ارتباطی داشته با عبدالناصر باآنها ، نه‌اینکه خواسته باشند خدای نخواسته ازاوکمکی به این عنوان بگیرندبرعلیه حکومت .جریانی بوده که حالامن دقیقا "نمیدانم چه بوده . چون عبدالناصرموردعلاقه‌واحترام من هم هست وبود ومردبسیارشریف وبزرگواری بود که من درزندگیم ازچندین فوت بسیارمتاء ثرشدم یکی رمان عبدالناصر بود . چون عبدالناصر نهضتی دربین اعراب بوجودآورده بودکه این نهضت میتوانست جامعه عرب راارتقا بدهد ، کل عربها رافکرشان رابیاورد بالا واگرفکر صدمیلیون عرب میآمدبالا مسلما " حالا توی دام سه میلیون یهودی نمیافتادند . الانی که صدمیلیون صد وده میلیون عرب زیردست سه‌میلیون

اسرائیلی هستندبراثرعدم آگاهی است عدم رشداست . وماهم همینجور ماکه الان زیرسیطره‌ی حکومت یک عده‌ افرادقشری احمق قرارگرفته‌ایم براثـــــــر عدم آگاهی است . عبدالناصرمیخواست ارتقاع بدهد عربها رابیاوردبـــالا . همچنانی که دکترمصدق میخواست اینکاررابکند ، دکترمصدق میخواست آزادی مطلق بدهد تامردم رشدپیداکنند وقتیکه رشدپیداکردند هیچوقت زیربـــار نمیروند .

س - پس نتیجه این بازجوئی چه‌شد ؟

ج - نتیجه بازجوئی این شدکه من فهماندم به آنهاکه من عضونهضت آزادی نیستم وباآقایان من دوست هستم رفیق هستم بانظریات فکری اینهامـــن باخیلی چیزهای آن موافق هستم ولی باهمه‌ی نظریات فکریشان من موافـــق نیستم . این بودکه‌من جزوکسانی بودم که تبرئه شـــدم . والادرآن محاکمه بنابودمن هم جزو محاکمه شونده‌ها باشم . که آقای طالقانی ومهندس بازرگان ودوستانشان ۱۰ - ۱۱ نفربودندمحاکمه شدند قراربودمن هم محاکمه بشوم ولی من محاکمه نشدم .

س - آزادشدید ؟

ج - البتـــــه شب ۱۵ خردادمن آزادشدم . عرض‌کردم به‌توصیه ی آقای میلانی به‌مولوی ، مولوی تلفن کردومن آزادشدم .

س - آنوقت اگرصلاح میدانید یک مقداری راجع به فرزندانتان صحبت بفرمائید .

ج - واما بچه‌های من ، بچه‌های من بچه‌های بسیارخوبی بودند چون درخانواده‌ای که مابودیم ، همه‌مادرشان خانواده مادریش‌که درتهران بودند وخانواده پدری که درمشهد بودند خانواده مذهبی بودند ولی درعین حال مذهبی که خیلی قشری نبودند البته دربین فامیل ما افرادقشری هم زیادهستند . ولی من موقعیکـــه محسن پسرم ...

س - چندتافرزندداشتید ؟

ج - من چهارتافرزندداشتم . چهارفرزندداشتم بنام محسن ، زهره ، شهره ، وحسین، که‌زهره درزمان شاه دریک درگیری خیابانی کشته شد البته‌ایشان تقریبا " وابسته‌ی

به فدائیان خلق بود . که مدتی مخفی شد وبعدازمخفی شدن دریک درگیری کشته شد . وسه تای آنها درزمان خمینی کشته شدند . توی خانه مـــــا آزادبودند .

س ـ در زمان خمینی به چه ترتیب ؟

ج ـ البته دخترمن روزدوم مرداد که روزانتخابات برای ریاست جمهوری آقای رجائی ایشان راگرفتند توی خیابان ردمیشده یک پاسداری ازپاسدارهای توی محل مان اوراشناخت بعدمیگویدکه تودخترفلانی هستی ؟میگوید حـــالا دختراوهستم یانیستم توچه‌کاربمن داری دستش رامیگیرد ، دستش رامیگیرد ماشین پلیسی وپاسداری ردمیشود ماشین پاسداررا صدامیکند سوارش میکنند ومیبرندزندان هفت ماه درزندان میمانـد وبعدازهفت ماه هم تیربارانش میکنند .

س ـ بهانه شان چه بوده ؟ یعنی به چه بهانه‌ای ؟

ج ـ نمیدانم . هیچی،بهانه شان چون دخترمن بوده . همین سئوالی است که بایدازآقای خمینی که‌خودشان رابعنوان امام معرفی کردندوالگوی انسانیت وعقل وکمال ومنطق این الگوچراخبرندارد که درجامعه‌اش چه میگذرد درمملکت چه میگذرد اگرخبردارد خائن است اگرخبرندارد بدرداینکارنمیخورد .

س ـ دخـتـــــرتان تمایلات سیاسی هم داشتند ؟

ج ـ بله‌ایشان همتمایلات سیاسی . عضو .. بله‌ایشان عضو راه کارگربود راه کارگر یک گروهی است گروه چپ هستند باصطلاح ولی گروه بسیارسالم وعاقلی هستند . که آن آقائی آن روزصحبت میکرد حسام که خیلـــــی حمله‌کرد که شماها چه کارمیکنید فلان میکنید مردم همچین هستند اوهـــــم عضو راه کارگراست .

س ـ آنها هم مثل فدائیان هستند؟ فرقی بین آنها هست ؟

ج ـ نخیر راه کارگری ها مثل فدائیان نیستند راه کارگری هاتقریبـــا" خیلی نزدیک به مجاهدین هستند خیلی نزدیک به مجاهدین هستند. البته

تویشان افرادمذهبی هم دارد . که‌منجمله‌دخترمن علائق مذهبی اش خیلی زیاد بود .من فرزندانم‌همه شان حتی محسن که درراء س فداشیان خلق بود علائق مذهبی داشت . وحتی محسن نمازهم میخواند . البته‌نه مداوم نمازهمیشه بخواند ولی علاقه داشت‌ونمازمیخواند ومعتقدبود.

س- ایشان درکدام‌درگیری‌کشته‌شدندودرچه سالی ؟

ج - شهره ؟

س - محسن .

ج - محسن که همین در۲۹ آذرپارسال ، در۲۹ آذر ازماشینش میآیدپائین ، البته من دقیقا" ،چون درایران نبودم من خودم دراینجابودم که خبرش را شنیدم ،نمیدانم جریان چه بوده آنچه برای من نقل کردند ایشان ماشینی داشته که‌ازماشینش میآیدپائین که چه کاربکنند بعدپاسدارها به‌اومشکوک میشوند .پاسدارها مشکوک میشوند وایست میدهند این میایستد ولی نمیدانم حالا نمیدانم من دقیقا" چه بوده تیراندازی میشود . تیراندازی میشودو تیرمیخورد به شکمش بعدمیبرنـــد بیمارستان جیـــب بغلش راکه میگردند ازتوی جیب بغلش کارت پزشکی اودرمیآید چون کارت‌پزشکی بوده میخواستند ببرند زندان همان مریض تیرخورده راببرندزندان که هنوزجان داردومیتواند حرف بزند ببرندآنجا ازاوبازجوئی چیزی بکنند.

س- کارت‌پزشکی منظور ؟

ج - آخرایشان پزشک بوده بله . پزشکان بیمارستان میگویند نه ایـــن همکارمااست‌ومابهیچ قیمت نمیدهیم اگرکشته هم بشویم مانمیدهیم ایـــن پزشک است‌وهمکارمااست‌بایدمعالجه اش‌کنیم . ومتاءسفانه سه روزهم آنجـــا زنده بوده وبعدازسه روزهم‌میمیرد دربیست‌ونهم آذر ۱۳۶۰ پارسال دیگر.

س- آنوقت‌فرزندتان حسین ؟

ج - حسین درماه چه بود ؟ مهربود به‌نظرم یاقبل ازمهربود یادم‌نیست ، دقیقا" یادم نیست که دریک مخفی گاهی من بودم وحسین ویک جوان دیگری

نصف شب حالاچطورشد پاسدارها فهمیدند من نمیدانم ازکجا پاسدارها فهمیده بودند ساعت یک بود تقریبا " سه ربع بعدازنصف شب بود یک بودکه من خواب بودم کلید افتاد درب بازشد درب‌که بازشد من بلندشدم تاخواستم بلندشوم با مسلسلش‌گفت‌که بنشین سرجایت ، من نشستم سرجایم حسین وآن رفیقش دونفری روی ایوان خوابیده بودند مجاهدبود آن‌رفیقش هم ازمجاهدین بود .

س – حسین هم بود ؟

ج – حسین هم مجاهدبود ،هوادارمجاهدین بود. البته عضومجاهدین نبود هوادارمجاهدین بود. هردوی آنها هم اووهم پسربنده‌روی ایوان خوابیده بودندگفتندکه سعید کو ؟ گفتم سعید روی ایوان است تاآخر آنها هم بیدارشدند . بیدارشدند دونفرشان راگرفتند . گفتم‌تو سعید را میخواهی این راچه کارش داری ؟ گفت‌که‌نه این حالا ، من گفتم این گناهی ندارد این اهل مشهداست وآمده‌اینجا ممکن است میخواهید کاری بکنند . درهرحال گرفتند اورابردند من رامیخواستند ببرند من را نبردند من بهرصورتی اززیربارزفتن شانه خالی کردم ومن رانبردند ومن آمدم ، تاآنهارفتند آمدم بیرون دیدم ساعت یک‌ونیم ودوبعد ازنصف شب است هرجابروم ممکن است پاسدار وپلیس‌من راببینند بگیرد رفتم توی یک جوئی زیریک پلی تاصبح ماندم وچه‌کار خوبی بود . چون من ازآن زیرپل ناظربودم‌که اینهاوقتیکه رفتند بفاصله نیمساعت برگشتند . برگشتند رفتندبالا دیدندکسی نیست ومن اگربودم دومرتبه‌من رامیگرفتند مثل اینکه شایدفهمیده بودند. ۲۹ روزحسین زندان بود ، بعدازه۲ روزکه‌من دریک مخفیگاه دیگری درکرج مخفی بودم پسرم محسن پسربزرگم محسن ،محسن آمدگفت آقاجان حسین آزادشد گفتم شوخی میکنی حسین رااگربگیرندچرا آزادش‌میکنند گفت‌نه والله آزادشد بخداآزادشد گفتم پس‌چرااورانیاوردی ؟ گفت فردامیآورم . فرداآوردتوی آن مخفیگاه من دیدمش‌گفتم چطورشد ؟

گفت من رفتم آنجا حرفهائی که‌توگفته‌بودی من یادگرفتم من‌اسمم را عوضی گفتم ، گفتم آمدم اینجا برای اینکه کارگیربیاورم چون درمشهدکارنداشتم اگرهم کار اینجا گیرم نیامدبروم سربازی . چندین مرتبه‌ازمن تحقیق کردند ویک مقدارهم با مطلاح تهدیدواین حرفها دیدندنه من حرفم یکی است مطمئن شدندکه من کاره‌ای نیستم آزادم کردند . وشش روزبعد من‌اتفاقا" دیدم درکرج که‌درست نیست‌که‌هم محسن وحسین باهم یک جا باشند نه صلاح است نه‌محسن راضی بودکه باشد که چون این مجاهد بود وافداثی بود باهم نمیتوانستندزندگی کنند آمدم درشهررفتم .درمحمودیه‌ی شمیران یک اطاق برایش گرفتم فرش‌کردم تختخواب وتشکیلات وهمه چیزدرست‌کردم که بیاید آنجا . حسین گفت‌که من بروم آقاجان دو سه تاازرفقایم راببینم ومیآیم اینجا ، گفتم نمانی شب حتماء برگردی ، شب برنگشت دو سه روزمن حسین راندیدم خیلی نگران شدم تلفن کردم به یکی ازرفقا که حسین چرانیامده شش روزتقریبا" فاصله‌اش شد،بمن چیزی نگفتند ولی بعدمن فهمیدم‌که رفته بود منزل یکی ازدوستانش‌که یک خانم وآقائی بودند یک زن وشوهری بودند جوان ، زن وشوهرجوانی بودند ایشان هم آن روزمیرود منزل یکی ازرفقایم ، ازرفقای من صبح ساعت ۱۰ میرودتاچهاربعدازظهر توی منزل آن دوست من بوده بعدازآنجادرمیآید شب حالابچه دلیلی درمیآید من نمیدانم چه دلیلی دار چون حسین که‌زنده نیست‌که ازاوبپرسم بچه دلیل تودرآمدی آن صاحب منزلی هم که آنجا بوده که‌درایران هست من نمیتوانم ازآنها بپرسم چرااین ازخانه‌ی شمادرآمد . درمیآیدومیرودخانه‌ی یکی ازرفقایش که یک زن وشوهری بودند تصادفا" آن شب ماءمورین حمله میکنندبه آن خانه وهرسه زاجابجا میکشند هرسه نفرشان رامیکشند بله . حسین هم اینجوری کشته میشود . شهره راهم بعدازهفت ماه که‌درزندان نگهمیدارند بعدازهفت ماه من نمیدانم محاکمه کردند چطورشده که اورا میکشند که صبح به برادرزاده‌ام که درتهران هست‌تلفن میکنندکه شهره راکشتیم شمابروید بهشت زهرا قبرش رایاجنازه‌اش رابگیریدکه بعداینها میروندبهشت زهرا

میگویندقبرش کجا هست ؟ میگویندفلانجا دفنش کرده‌ا ئیم . ولی ا زقبرحسین وا زقبرمحسن هیچ خبری ما ندا ریم که کجا دفن کردندوچه کا رکردند. وتمام کشتا رها ئی که این خائنین احمق بیشعور که‌اگرهم خائن نباشند احمق هستند که‌احمق ا زخائن بمرا تب گنا هش بیشترا ست که یک گناه احمقی دا ردویک گناه خیانت. هردورا دا رد این بیشعورها غالبا" کشتا رشان اینجوری است، افرا دبیگناه افرا دیکه هیچ نوع ضرری وخطری برای جا معه‌ی ما نداشتند همه را میکشند ، میکشندونا بودمیکنند وا زبین میبرند.

س- شما بحث سیا سی هم با فرزندا ن تا ن میکردید ؟

ج - خیلی زیا د. من بیشترا وقات که می نشستم با هم بحث میکردیم . وبا زیک خبرنگا ری یک وقتی ا زمن پرسیدکه چرا توکه مسلما ن بودی وخا نه‌ی تومحل رفت وآ مدمسلما نها بود چرا بچه‌ها یت ما رکسیست شدند؟ گفتم متأسفانه همین ا ست چون همین آخوندها توی منزل من زیا د رفت وآ مدمیکردندورفتا ر وا عما ل وکردا رآخوندها را اینها میدیدندا زاسلام متنفربودند.

چون اینها تصورشا ن ا زاسلام عرض کردم هما ن ظوا هری است که ظوا هرنه بدرددنیا میخوردونه بدردآخرت . شما ببینیدا زوقتی که آقای خمینی آمده من میخوا هم بگویم اگرتومیخوا هی انقلاب دراسلام بنوجودبیا وری انقلاب با یددرکل حرکت یک مسلما ن بوجودبیا وری . رسا له‌ها ی عملیه‌ی که شماآقا یا ن مرا جع نوشته‌ا ید یک وا و درآن کم وزیا دنشده . خب این رسا له‌ها ، رسا له یعنی دستورکار یک مسلما ن که‌به‌یک مسلما ن‌دستورکا رمیدهند چه جورنما زبخوا ن چه جور کا سبی بکن چه جور خریدوفروش بکن چه جورمعا شرت با مردم دا شته با ش چه جور دفا ع بکن ا زحریم اسلام چه‌جورجها دبکن چه جورمجا هده . جها دتنها کشتن نیست مجا هده‌ی درراه تحقق رسا ندن کا رها . من میخوا هم بگویم این رسا له‌ای که آقا یا ن نوشتندبعدا زانقلاب چه‌تغییری درآن دا دند؟هیچی هیچی . اینها صرفا" آمدند میگویندکه آقا شاه که حکومت میکرد، خا نمش بی حجا ب بودومثلا" مشروب میخورد حالا خا نم ما بی حجا ب نیست مشروب هم نمیخورد . تنها ا زاسلام

یک ظواهری را اینها قبول دارند .اصلاً" اسلام را نمی شناسندچیست . خودآقای خمینی وتمام کسانیکه الان درمملکت هستنداینها اصلا" اسلام را نمی شناسندکه چیست . اصلا" اسلام را واقعا" نمیدانندکه چیست .

س - چطورشدکه بچه‌های شما همه شان مجاهدنشدند چون باسابقه‌ی مذهبی که درخانواده بود انتظارمیرفت‌که بیشترمثلا" همه شان ...

ج - بله . البته ما با مرحوم آآقای ... میگویم مرحوم خدا انشاءالله اورا سلامت بدارد،جناب آقای احمدزاده که الان زندان هستند ما با احمدزاده منسوبیم نسبت داریم ، رفت وآمدهم بهمین مناسبت زیادبین ما بود . پسرهای آقای احمدزاده مسعود ومجیداحمدزاده جزو بنیان گذاران فدائیان خلق هستند ودخترشان دکترمستوره‌ی احمدزاده همیشه درخانه‌ی ما بود بقول خودش میگفت توپدردوم من هستی همیشه بمن خطاب پدرمیکرد. وقتی که باباش زندان هم بود همیشه منزل ما بود. آنها باصطلاح فدائی خلق بودند ومارکسیست بودند بواسطه‌ی معاشرت با آنها اینها راهم تقریبا" برده بودندتوی فدائیان خلق محسن وشهره وزهره البته شهره عضوفدائیان نبود، زهره ومحسن عضو فدائیان خلق بودند بواسطه ارتباط نزدیکی که با مسعود ومجیداحمدزاده وبا مستوره اینها داشتند .ولی زیربنای فکری هردو سه تایشان اسلامی بود عرض میکنم محسن تا این آخرکاری هم نمازمیخواند .فدائی خلق بودولی معتقدات ماتریالیستی نداشت . اوتقریبا" اعتقادات مجاهدین را داشت وخیلی هم تمایل داشت‌که بیاید وبه مجاهدین بپیوندد یعنی به شورای ملی مقاومت بپیوندد نه به مجاهدین . بله دیگراین جریانی بود که‌شددیگرحالا گرمیبودند امکان داشت‌که مابتوانیم آنها رابرگردانیم که بگوئیم که آقا آن راه آنها درست نیست وراه درست تری هم هست ومن هم نمیخواستم هیچ زمان هیچ زمان من درخانه ام عدم‌دموکراسی نبود، من یک مثلی میگویم که بازاین حمل برخودخواهی اگرنشد من درتمام مدت عمری که سی سال بازنم زندگی کرده‌ام درتمام این مدت‌سی سال هیچوقت من نگفتم

نا هارچه میخواهم بخورم شام چه میخواهم بخورم . هروقت‌که ازمن میپرسید که‌توچه میخواهی نا هاربخوری میگفتم هرچه همه میخواهند.ما این مقداردر خانه آزادبودیم ، آزاد آزاد ،آزادفکرکنند ، آزادبیاندیشند ، آزادحرکت کنند ، آزادکارکنند . ودرجامعه هم من اینجوری بودم من بین دوستان ورفقایم معروف هستم که‌من‌هیچوقت به‌کسی تحمیل عقیده نمیخواهم بکنم . اگربوسیله به تذکر بوسیله‌ارشادتوانستم یک‌کسی رادرراه خودم بیاورم میآورم والامن دشمن باکسی نیستم که‌اوچراعقیده‌اش اینجوری ، آن چرا عقیده‌اش اینست . من الان والله باآقای خمینی دشمنی ندارم باتمام سردمداران ومسئولین امر دشمنی ندارم باشاه هم نداشتم . ولی من میگویم چرا بایدشمااینجوری باشید.

س- پس بچه هایتان راهم که‌گفتید آزادگذاشتیدکه هرکدام هرراهی که می پسندند .

ج - به‌پسندند. بله آزادباشند ولی من کتابهائی راهم دراختیارشان میگذاشتم براشرهمان کتابهاکه من دراختیارشان میگذاشتم ومباحثی که ما باهم داشتیم ومعاشرتهائی که آنها بایک عده افرادمذهبی روشن داشتندکه آقای طالقانی فوق العاده علاقمندبه‌محسن بود که‌اگرهفته‌ای یک مرتبه محسن رانمیدیدمیگفت محسن رابگوبیایدمن اورا ببینم . حتی آقای منتظری ، آقای منتظری که بعداز انقلاب‌که من چندمرتبه درقم رفتم خدمتشان رسیدم ازاولین سئوالاتی که از من میکردندمیگفتندمحسن چطوراست . ومیگفتندمحسن درعین حالی که درخط ما نیست من محسن رادوست دارم . چون محسن واقعا" یک انسان به تمام معنا بود . من والله دلم نمیسوزد که بچه‌های من راچراکشتند من دلم میسوزدکه‌این انسانها راچراکشتند . آخرماکجاانسانی بااین عظمت روح میتوانیم پیداکنیم که اینمقداربزرگوار وفداکار باشدکه آقای منتظری احمق بیشعور و قشری فریفته اوشده باشد . یاآقای طالقانی باآن عظمت روح واندیشه‌ای که داشتند محسنی که‌مارکسیست بود میگفتندبگوبیایدمن اورا ببینم. آخراین

انسانها را ما کجا دیگر میتوانیم پیدا کنیم .

س- این درست است که آقای طالقانی کسی بودکه مارکسیست ها را تعلیمات اسلامی به آنها داد و این عنوان مارکسیست اسلامی که رژیم سابق درست کرد ...

ج- این متاءسفانه مارکسیست اسلامی را آنها ، مارکسیست اسلامی شناه یک لقبی بودکه به مجاهدین خلق داد برای اینکه اینها را بکوبد ودربین مردم قشری واحمق بگوید آقا اینها مارکسیستهائی هستندکه آمدنداسلام را با مارکسیزم قاطی کردند التقاطی باصطلاح که اواسمش راگذاشته بودمارکسیزم اسلامی . والا آقای طالقانی کسی بودندکه آنچه‌من اطلاع دارم افرادبسیارزیادی بودندکه میآمدندمحضرآقای طالقانی وبواسطه‌ی آقای طالقانی مسلمان معتقد فعال جدی وعمقی میشدند. وهیچوقت اینجوری نبود . ولی آقای طالقانی هیچ زمان ، هیچ زمان آقای طالقانی دشمن وکینه با مارکسیزم نداشت یا غیرمذهبی نداشت . یا زاین جریان خوب یادم هست که یک روزی من درآنمدتی که‌تصدی دفترآقای طالقانی را داشتم .

س- ازکی شما تصدی دفترایشان را داشتید؟

ج- ازبعدازانقلاب ، ازبعدازانقلاب من مسئول دفترایشان بودم که تلفن فرمودند من رفتم آنجا بعدبچه‌هائي که درآنجاکارمیکردند صداکردند وهمه‌نشستند وفرمودند که چون فلانی سابقه کارسیاسی بیشترکرده وریشش هم سفیداست‌ومردم‌هم اورا میشناسند واحترام هم‌برای اوقائل هستند ومیتوانند بهترامورراادا ره کنند شما بحرف‌ایشان بکنید . اینجوری من را معرفی کردندبه بچه‌ها وما مشغول کارشدیم ودرتمام اینمدتی که من دردفترآقای طالقانی بودم هیچ شب وروزی نبودکه‌بیش ازپنج‌یاشش ساعت استراحت داشته باشم . چون ساعت ۵ صبح من میرفتم توی دفتر ساعت ۱۲ شب ازمنزل آقای طالقانی که گزارش‌کاردفتررا هرشب من میرفتم خدمت‌آقا میدادم به استثنای بعضی ازشبها گزارش‌کاردفترمیدادم میخوابیدم چهار پنج ساعت

شش ساعت من استراحت داشتم و تمام کار میکردم وبهترین کارها هم دردفتر آقای طالقانی شد . یعنی ازبدو انقلاب که مملکت هیچ سروسامانی نداشت نه وزارتخانه‌ای بود نه شهرباتی بود ، نه اداره‌ی امنیه‌ای بود هیچی نبود ، هیچی نبود وتمام این مملکت را درواقع میخواهم بگویم که اولا" خودمردم، که مردمی بودند انقلابی مردمی بودندکه باورکرده بودند که این مردم انقلابی نباید خیانت کنند ،نباید ظلم کنند که خدا نیآمرزد کسانیکه درراٴس قرار گرفتند ومردم را ازآن درک واقعی که کرده بودند که میتوانستند بهترین مشکلات مملکت را حل کنند اینجور منفعل ونا راحتشان کردند ،خودشان خوب بودند ودفتر آقای طالقانی مراجعات بسیار زیادی داشت که همه روزه روزی ۲۰۰ - ۳۰۰ نفرمراجعه میکردند وهمه راضی برمیگشتند . آقای طالقانی مکرر میفرمودند که مبادا اقلیت های مذهبی یا سایر غیراسلامی ها که اینجا میآیندشما ناراحتی برای آنها ایجاد کنید، اول کارهای آنها را راه بیاندازید که آنها خیال نکنند که مملکتی که الان انقلاب کرد انقلاب اسلامی کرده میخواهد آنها را ازبین ببرد . مخصوصا" توصیه آقای طالقانی هروقت بیشتر اوقات که من خدمت شان شریفیاب میشدم این بود که مبادا با کسانیکه غیر اسلامی هستند شما بدرفتارکنیدکه درذهن آنها این موضوع باصطلاح جا بگیردکه الان که مملکت اسلامی شده دیگرمن یهودی من نصرانی من مارکسیست نمیتوانم دراینجا زندگی کنم.مبادا همچین کاری بکنید کارهای آنها را خیلی بهتر وسریعتر وزودتر راه بیاندازید که بدانند درمملکت اسلامی اسلام یعنی‌دموکراسی . یعنی اسلام عدالت اجتماعی دارد یعنی اسلام کسی بوده‌که اصلا" ۱۴۰۰ سال پیش دموکراسی را ایجادکرده‌وپایه‌گذاری کرده .

بهرحال من این موضوع یادم است که من آمده‌بودم پائین دفتر شلوغ شده بود آمدم ببینم چه‌خبره دیدم که یک جوانی میدود میآید و پنج شش نفر هم پشت سرش ، جوان آمدپشت سرمن پناه گرفت گفتم چیست ؟ گفت اینها

میخواهندمن را بزنند.گفتم چرا میخواهندبزنند ؟ بفرمائید بنشنیم تو آنها را بردم توی اطاق ونشستیم آنجاگفتم آقاجان چرا فرزندان من با هم شما دعوا دارید ؟ گفتند بله این مارکسیست است وبایدمارکسیست رازد . گفتم کی بشما گفته مارکسیست را بایدبزنید ؟ اینجا دفترآقای طالقانی است وآقای طالقانی همیشه توصیه میکنندکه هیچ زمان مارکسیست را نبایدزدمارکسیست را باید آگاهش کرد بایدارشادش کرد بایدهدایتش کرد بایدراه رابه اونشان داد .هیچ زمان نگفته بزنید وآقای خمینی هم هیچزمان همچین حرفی نگفته اند . البته آن زمان من خیال میکردم آقای خمینی هم مثل آقای طالقانی فکر میکنند نمیدانستم که آقای خمینی جوردیگری فکرمیکنند . گفتم آقای خمینی هم اینجوری هستند فرمودند که درمملکت بعدازانقلاب آزادی هست همه حق دارند که آزادانه زندگی کنندومنتها ما وشما وظیفه داریم که مردم راارشادکنیم .اگر ما راه خودمان را راه بهتری میدانیم بهاین آقایانی که راهشان بدتر است بگوئیم آقاجان بهاین دلائل راه ما بهتراست تشریف بیاوریدازراه ما اگرازراهی که ماحرکت میکنیم شماهم ازاین راه حرکت کنید زودتر وبهتر وراحت‌تر به مقصدتان میرسید . یک‌قدری بااینها صحبت کردم خیلی خوشحال شدند یکی دوتاشان گریه کردند وبلندشدند صورت من رابوسیدند وخداحافظی کردند رفتند گفتم بعدازاین دیگراینجوری کارها نکنید . شما اگربهرمارکسیستی یابهرکسیکه غیر ازعقیده شما عقیده دارد برخوردکردید ارشاد وهدایتش کنید باکتک ودعوا جز اختلاف باصطلاح دشمنی چیزی دیگری بوجودنمیآید . آنها رفتند بعدیک قدری با این جوان مارکسیست هم من صحبت کردم گفتم عزیزمن توچرابایدتحریک کنی آنها را . گفت والله من نگفتم ، گفتم درهرحال این درست نیست شمایک مقداری مطالعه‌کن ببین اگرواقعا "راهی‌که مسلمانها ارائه میدهند .البته‌نه مسلمانهای قشری اینهائیکه چماق بدست دارند اینهائی که بهتومیخواستندحمله کنند اینهانه مثل افرادیکه آقای طالقانی فکرمیکنند افرادی که آگاه‌هستند بااینها

یک مقداری تماس بگیر اگر دیدی راه اینها بهتر است بیا در این راه . والا توجه دلیلی دارد که تظاهر کنی در یک مملکتی که مردم بیشترشان مسلمان هستند والان هم در این جمعجوی هست که اینها تحریک شده‌اند ممکن است برای تو اسباب زحمت بشود ، او هم با خوشحالی پا شد و رفت . منظور اینستکه دفتر آقای طالقانی و خود آقای طالقانی اصولاً" یک دموکرات به تمام معنا بودند . بهیچوجه من الوجوه با کسی کینه ، دشمنی ، عداوت قبر خورد ... در محضر آقای طالقانی تمام کسانیکه مادی بودند بی دین بودند با دین بودند متجددین رؤسای ادارات می‌آمدند با کمال خوبی بحث و صحبت میکردند . باز حرف توی حرف می‌آید یادم هست که نماینده‌ی کوبا آمده بود منزل آقای طالقانی که در آنجا اتفاقاً " آقای دکتر یزدی وزیر امور خارجه بود ایشان هم تشریف داشتند قریب دو ساعت بیشتر بیش از دو ساعت این مذاکرات طول کشید که یک مقداری در حدود یکساعت سه ربع ساعت یکساعت بلکه بیشتر بحث سیاسی بود که بحث سیاسی وقتیکه تمام شد بحث ایدئولوژیکی کرد راجع به اسلام سئوالی کردند البته یک نفر با اسپانیولی ، او نماینده‌ی کوبا اسپانیولی صحبت میکرد . بعد یک انگلیسی برای .... یک نفر دیگر اسپانیولی برای یک انگلیسی میگفت انگلیسی برای آقای طالقانی ترجمه میکرد خیلی طول میکشید علت اینکه زمان جلسه هم طول کشید این بود که به سه زبان ترجمه میشد . آنجا بعد که آقای طالقانی اسلام را برایش تعریف کردند بلند شد دستهایش را اینجوری کرد گفت اگر اسلام اینستکه شما میگوئید پس زنده باد اسلام . که آقای طالقانی من یادم هست آنجا فرمودند "هرجا که مبارزه با استعمار با استثمار با استبداد باشد آنجا اسلام هست" . و بله همین مطلب را یادم هست در آخرین شب حیات ایشان که سفیر شوروی چند روز بود چهار پنج شش روز بود که مرتب تلفن میکرد که من میخواهم آقا

را ببینم ومتاءسفانه ما وقت نداشتیم تا به آقا گفتنیم آقا ایشان خیلی اصرار دارد که حتما " شما را ببینند فرمودند که یک وقتی قرارش را بگذارید که همان شب وفات ایشان ما قرار گذاشتیم . یکی ازرفقا را فرستادیم رفتند عقب شان وآمدند ومن هم خودم ساعت تقریبا " نه بود آمدم منزل دیدم که سفیردارد میآید وارد شد ، وارد شد آنجا بعد آقای گلزاده غفوری وآقای محمد شبستری ، مجتهد شبستری که اینها هم میخواستند فردایش بروند شوروی آقا فرمودند تلفن کن اینها هم بیایند اینجا که با شناز سفیر را هنمائی بگیرند . آنها هم آمدند سفیر بود، مترجمش بود من بودم یکی از دوستانمان که آن زمان در دفتر بود آقای مهندس اسماعیل زاده بود صاحب منزل یک حزب الهی است عضو حزب جمهوری اسلامی است که پدرزن پسر آقای طالقانی است که آقای طالقانی مدتی چون منزل ایشان منزل خوب با صطلاح محفوظی بود ونسبتا " بزرگ ووسیع هم بود برای مصاحبه‌ها یشان خوب بود آنجا سکونت داشتند . قرار بود بیایند منزل ما ، منزل ما چون برخیابان بود ومشرف بود نیامدند، آنجا آمدند . آنجا هم صحبت کردند آنجا هم قریب دوساعت ونیم صحبت شد که یک مقداری گله کرد سفیر شوروی که شما چرا بما حمله کردید ماکه باشما مخالفتی نداریم . آخر آقای طالقانی مثل اینکه درنماز جمعه‌ی ماقبل آخرشان گفتند این همسایه شمالی ما هم با ما سرلطف ندارد ایشان آمده بود میخواست بگوید که نخیرما با شما بی لطف نیستیم وما با شما دوست هستیم رفیق هستیم این مطلب را بگوید . این مطالب را گفت و آقای طالقانی هم یک جوابهائی به آنها دادند که من چون در رفت وآمد بودم میرفتم ومیآمدم چائی میآوردم اینکارها را میکردم دقیقا " درجریان نبودم که حرفها چه بوده است ولی ظاهرا " همه‌ی حرفها ضبط شده حالا اگر آن ضبط صوتها آن نوارهایش باشد تمام آن حرفها ضبط شده . آنجا بعد یکساعت آخر بحث ایده ئولوژیکی شد راجع به اسلام وراجع به مارکسیزم واینها بحث شد وخود سفیر یک کمی فارسی

میفهمید مترجم اوهم برایش کاملا" ترجمه میکرد. آنجا گفت این اسلامی که شما برای ما تعریف میکنید تا حالا هیچکس نگفته. اگر شما این اسلام را برای ما تعریف میکنید ما با شما اختلاف زیادی نداریم. این عین عبارتی بودکه ایشان میگفت. من نمیدانم آقای خمینی ودار ودسته واطرافیان آقای خمینی چه دشمنی با اسلام دارند که آمدند اسلام را یک جوری نشان دادندکه این اسلامی که دین رأفت ورحمت ومحبت وانسانیت وشرف وزندگی است، اسلام دین زندگی است قرآن میگوید آقا ما بهترین نعمت ها را خلق کردیم برای شما مسلمانها.

س- راجع به مرگ مرحوم طالقانی علاوه برآن چیزهائی که درروزنامه ها گفته شده شما مطلبی داریدکه لازم باشدگفته بشود؟ چون هنوز شک وتردید هست که چه جور چنین بی موقع یک همچین شخصی ازصحنه خارج بشود.

ج- بله حالا من اگر اجازه بفرمائید من همین دو سه کلمه بگویم که درقرآن گفته که برای ... قرآن مکرر آیات متعددی داردکه هیچوقت مردم را منع نکرده اززندگی خوب ازخوشی باصطلاح زندگی خوب داشتن هیچوقت، اززندگی باصطلاح عادی ومعمولی خوب داشتن میگویدتمام نعمت های خوب دنیا مال شما ست مال مردم است دیگرمنتها باید جوری باشدکه بهمه برسد جوری نباشد که یک عده مونوپل خودشان بکنندکه این حالا بحث آن مربوط به بحث ما نیست میگذاریمش برای بعد. واما راجع به فوت آقای طالقانی، آن شب شهادت ایشان یا وفوت ایشان من نمیدانم اسمش را خودم نمیدانم اسمش را چه بگذارم. آن شب بعدازآنکه سفیر رفت آقای گلزاده غفوری ومجتهدشبستری آنجا ماندند قریب ۲۰ دقیقه ونیمساعت ماندند ویک قدری صحبت کردند آقای طالقانی میفرمودندکه من نمیخواهم، نرفته بودند روزقبلش به مجلس خبرگان میگفتند من مجلس خبرگان نمیروم. آقای گلزاده غفوری ومجتهدشبستری که

هردوعضومجلس خبرگان بودند تقریبا " حالت گریه والتماس داشت که شما حتما " بروید اگرشما نروید ممکن است یک قانونی بگذرانند که دیگر بدترازیدتر ورفتن شما حتما " لازم است . آقای طالقانی این مطلب را مکرر میفرمودند ، میفرمودند "من میترسم یک قانونی اساسی درست کنندکه بمراتب ازقانون اساسی ۷۵ سال پیش مال مشروطه بدترباشدومن نمیروم." آقا فرمودند" خب حالاببینیم تاببینیم فرداچه میشود اگرزنده ماندیم ببینیم چه میکنیم" ولی آنها همش التماس میکردند وخواهش میکردندکه حتما " شما مجلس خبرگان بروید . آقای طالقانی هم نمیخواستندمجلس خبرگان بروند مثل اینکه درشورای انقلاب ایشان نرفتند ایشان بعنوان رئیس شورای انقلاب بودندولی درشورای انقلاب چندجلسه‌ای بیشترشرکت نکردند ودرشورای انقلاب نمیرفتند . ما اگریک مشکلاتی داشتیم میرفتیم خدمت آقاکه حل کنند میگفتندبروید پهلوی کسان دیگر پیش من نیائید . ولی صریحا " نمیگفتند که من نیستم ولی میدانستم‌که نیستند . آقاتوی شورای انقلاب هم نرفتند درمجلس خبرگان هم نمیخواستند شرکت کنندوچندجلسه‌ای هم که شرکت کردند خلاصه روی حالاچه‌جهتی بود نمیدانم . آن شب بعدازآنکه آقای مجتهدشبستری واینها هم رفتند من گزارش دفترراداد‌م گفتم که بله ... البته ما روزی ۲۰۰ – ۳۰۰ تانامه داشتیم وچندتلگراف داشتیم‌ومراجعاتی که داشتیم حتی الامکان ماخودمان جواب میدادیم . چون ما بخش بخش‌کرده بودیم بخش مالی مان جدابود ، بخش مذهبی مان جدابود ، بخش‌سیاسی مان جدابود ارتباطاتمان جدابود هرجائی دو سه نفرگذاشته بودیم‌که به‌مشکلات مردم میرسیدند هرکی هرکار داشت مراجعه میدادیم بهمان اطاق محل کارش کارش ومشکلش راحل میکردند میآمد بیرون.الا بعضی ازنامه‌هاکه ماجوابش رانمیتوانستیم بدهیم ومصلحت نبودمابدهیم که شخص آقای طالقانی خودشان بایدمیدادند . هرشبی گاهی اوقات چهار تا پنج تا شش‌تا چهارتا ده تا نامه بود میآوردم خدمتشان آن مطالبی که باید ایشان جواب بدهند زیرش

را خط کشیدیم یا همه آنها را مطالعه میکردند یا میگفتند ما برایشان میخواندیم یا مثلا" کل نامه را میخواندیم بعد جوابش را یا بخط خودشان یا بما میگفتند اینجوری جوابش را بنویسید . من این کارها را کردم وگفتم این جریان شده ویک تیمساری هم بود که آن تیمسار آمده بود ملاقات بسیار فوری فوری گفته بود من از آقا میخواهم . من به آقا عرض کردم همچنین کسی هم آمده ملاقات خیلی فوری از شما میخواهد ، آقا فرمودند خب فردا وقت نداری توکه چه کار میکنی ؟ گفتم دیگر بلا آخره حالا گر صلاح بدانید گفت حالا بین ملاقاتها یک وقت کمی برایش بگذار که بیاید ببینیم کار فوری دارد چیست . حدود ساعت دوازده وهفت هشت دقیقه بود که کار من تمام شد ودفترم را هم من بستم وبلند شدم آمدم برای اولین مرتبه آن شب آقای طالقانی تا دم درب حیاط من را مشایعت کردند . ازپله ها آمدند پائین فرمودند بشین شام بخور اینجا گفتم نه من هم نمازنخواندم هم میخواهم بخوابم که صبح بروم اینجا بنشینم نمیشود ، آمدند تا دم درب وهرچه من اصرار کردم گفتند نه میخواهم یک قدری هوا بخورم یک قدری هوا بخورم ازسرشب نشستیم آنجا . آخرهرشب آقا پا میشدند توی همان اطاقی که بودند ما حرفهایمان را که میزدیم ایشان قدم میزدند قدم میزدند بعدازشامشان قدم میزدند یک قدری چیزمیکردند . گفتند نه ازسرشب چون نشستم یک جا وقدم نزدم دلم میخواهد یک قدری قدم بزنم . آمدند دم درب بمن دعا کردند که من یادم نمیرود آن منظره ی دعا ایشان گفتند "خدا بشما توفیق بدهد خدا فلان کند " درب را بستند ومن رفتم . رفتم منزل نمازخواندم شام خوردم بعد پتورا انداختم که بخوابم دیدم تلفن زنگ زد گوشی را برداشتم حالا تقریبا " ساعت دوونیم است حدوددوونیم . یک نفرگفت ازآقای طالقانی ... که ازدوستان خودمان بود گفت ازآقای طالقانی چه خبر داری؟ البته توی دفترکار میکرد ،گفتم که من تا ساعت دوازده وربع پهلویشان بودم حالشان خیلی خوب بود گفت یک خبربدی یکی بمن داده گفتم به نظرم

میخواهندترا اذیت کننـــد . چون گاهی ما را اذیت میکردند ازاین حزب الهی‌ها وکسانیکه مخالف دفترآقای طالقانی بودند گاهی فحش میدادند تلفن میکردند مطالب رکیکی میگفتند گاهی دروغ میگفتند اذیت میکردند . گفتم به نظـــرم میخواسته ترا اذیت کنـــد چون من تا ساعت ۱۲ که خدمتشان بودم حالشان خوب بود. گوشی راگذاشتم زمین دومرتبه یکی دیگرازمال دفتر، اوهم ازدوستـــان دفتربود، اوزنگ زدبمن که چه خبرداری آزآقا؟ گفتم‌من دوازده وربع پهلـــوی آقبا بودم الان فلانی هم تلفنی کرد به نظرم میخواهند اذیت‌کنند خبری نیست . گفت حالاضررنداردبلندشو بروببین چه خبره ، گفتم باشد . من همینجوری که باپیراهن وزیرشلواری بودم دم پائی هم پایم‌بود . چون منزل ما با منزل آقای طالقانی خیلی نزدیک بود تقریبا " ۲۰۰ متر - ۱۵۰ مترفاصله بود . گفتـــم حالاشب است با همان لباس که یک پیراهن وزیرشلواری وپیژامه واین حرفهـــا دم پائی پوشیدم رفتم . حسین پسرم گفت آقاجان کجا میخواهی بروی ؟گفتم‌میخواهم بروم ببینم منزل آقای طالقانی‌گفت‌خبری است ؟ گفتم نه گفت‌من هم میآیم گفتم‌بیا . حسین هم کفش‌هایش دم پائی هایش را پوشید با من دویـــد مـــن آمدم سرکوچه دیدم یک ماشین پاسداری ایستاده ایستاده تاایستادگفتـــم چه‌خبراست ؟من فلانی هستم رفتم جلو من راشناختند یکی ازپاسدارها بناکـــرد به‌گریه کردن . بعدکه گریه کرد من فهمیدم که یک‌خبری شده با عجله دویدم وقتی دویدم دیدم که‌صـــاحب‌منزل آقای شهپور حاج ولی شهپـــورکه الان معاون نخست‌وزیرا ستـــــت وعضـــو کادرمرکزی حزب جمهوری اسلامی است‌که آن زمان هم‌بود .ودخترشان وحیده‌ی‌طالقانی که‌ایشان هم‌عضوحزب جمهوری اسلامی است بود وشوهرش آقای مخلصی که یک‌آدم بی بندوبار بی انضباط مزخرفی است‌که آدم خوبی نیست ویک مبلغی هم به دفتربدهکاربود یک‌کارهای ناشایستی میکرد. ودو سه نفرازهمسایه ها ومثل اینکه مهندس‌صباغیان به نظرم میآید یادکتر سحابی بود یا مهندس‌صباغیان که بعدازآنکه من واردشدم یکی ازاینهاآمدنـــد حالامن یادم نیست اول دکترسحابی بود بعدصباغیان وارد شد یا اول صباغیان

بود بعددکترسحابی واردشد . چون مهندس صباغیان هم وزیرکشوربود آن زمان.
من واردشدم دیدم بله جنازه‌ی آقا را روبه قبله کردند دخترش وحیده‌خانم
هم نشسته بالای سرشان با صطلاح حالت تاء ثری دارد وبقیه‌هم ایستاده‌اند
ومبهوت هستند .من گفتم چه‌خبر است؟چه بود؟به حاج ولی گفتیم که‌چی بود
جریان؟من که‌رفتم که‌آقا حالشان خوب بود . گفت بله‌بعدازآنکه تورفتی آقا
شام خوردند ورفتندتوی اطاقشان بخوابند بعدکه بخوابند دیدم که صدا
میکنند ،من راصدا کردندومن رفتم بالا گفتند که‌این سینه‌ام دردمیکند
نمیدانم چرا سینه‌ام دردمیکند من گفتم که احتمال میدهدکه سرما خورده باشید
آقا اگربخواهیدمن میتوانم یک خرده روغن مالی کنم . حالاتابستان هواگرم یکقدری
روغن بمالیم ویک چیزگرم ببندم‌شایدخوب بشودگفتندباشدعیبی ندارد .یک روغنی‌من آوردم
روغن نمیدانم چه داشتم این روغن رابه‌ایشان مالیدم بعدیک شال گرمی
هم بستم به سینه‌شان ایشان خوابیدند ومن هم رفتم پائین بعدبا خودم گفتم
حالاضرری ندارد برویم یک دکتری هم بیاوریم،من رفتم بطرف دکترآوردن وقتی
آمدم دیدم آقا تمام شده آقا حیات ندارند ومرده اند. واین مطلب را نگفتم
موقعیکه ساعت ۱۲ من داشتم میرفتم پسرکوچک آقا محمدرضای طالقانی که
داماد همین شهپور است ایشان هم با خانمش داشت میرفت . پدرزن نگفت که
تواینجا بمان . من به‌اوگفتم محمدرضا این وقت شب ساعت ۱۲ خانه توهم خیلی
دوراست آن سردنیا تهران پارس است نمیدانم کجاهست بمان اینجا دیگر
این خانه به‌این بزرگی جادارند هواهم که تابستان است . گفت نه من
میروم ولی پدرزنه آنجا ایستاده بود هیچی نگفت .

س- تعارفی چیزی نکرد .

ج - هیچ تعارف نکرد که بمان یانمان . من خیلی اصرارکردم که‌محمدرضا
بمان اینجا نوبمان این وقت شب نرو درست نیست گفت نه‌میروم بازصبح میآیم.
من برایم این مطالب ... آنوقت دور وبرمنزل آقای طالقانی که آنزمان
سکونت داشتندکه منزل ماهم آنجاهست پنج تا بیمارستان است. بیمارستان
شفایحیائیان است بیمارستان واسعی هست بیمارستان طرفه ، بیمارستان
مال اینهائیکه میسوزند نمیدانم اسمش چیست ؟ ویک بیمارستان خصوصی توی

کوچه روبروی خیابان ایران . پنج تا بیمارستان وهمه‌ی این بیمارستانها مجهز تا صبح مجهزهستند. من این فکربرایم پیش میآیدکه چطورشدآقای خمینی قلبشان دردمیگیرد آقای خمینی را ازقم با هیلکوپتربلندمیکنند میآورندا ینجا توی بیمارستان قلب وایشان خوب میشود والان چهارسال است سه سال است مانده آقای طالقانی صدمتری منزلش پنج تا بیمارستان است وایشان را روغن مالی میکنند وتوی خانه نگهمیدارندونمیبرندبیمارستان . این برای من مشکوک است که آیاآقای طالقانی بهاجل خودشان مرده‌اند یا تعمدی درشهادت ویاکشته شدن ویا مردن ایشان درکاربوده . ولی درعین حال من نمیتوانم بگویم که آقای طالقانی راکشته‌اند . چون ظواهرامر نمیتوانم، من نمیتوانم ، من جریان رامیگویم این جریان راهمه‌جاگفتم وهمیشه هم‌میگویم‌قضاوت‌باخودمردم است. ومن میخواهم این راپپرسم ازکسانیکه مدعی هستندکه آقای طالقانی مرده که من نمیدانم مرده یا شهیدشده چطور شدآقای خمینی راازآنجاآوردید بیمارستان قلب نمرد وآقای طالقانی در ۲۰۰ متری - ۱۵۰ متری پنج تابیمارستان مرد.

س- قبل ازدفنکه لابد دکتری معاینه‌ای نکرده بودکه مثلا" کشف‌کنند ببینند،کالبدشکافی چیزی مثلا" بکنند ؟

ج- بعدازاینکه .... نخیر اینکارهاراتکردند چون تمام شده بوددیگر تمام شده بود . بعدکه من آنجابودم بعددکترآوردند دکترفیروزآبادی بود به نظرم ودو سه تا دکتردیگرآمدند دیگربعدآمدند . که من دیگرنیمساعتی بودم رفتم منزل ولباسهایم راپوشیدم وبرگشتم آمدم چندنفردکتر، سه چهارنفردکترهم آمدند ومعاینه‌کردندوگفتند نخیرآقاتمام است . تمام شده ودیگرچیزی نیست . کی ببدشکافی واینحرفها راهم نخواستند کالبدشکافی اینها بشود . یعنی وراث اجازه‌ندادند خانمشان هم متاسفانه‌نبود .خانم آقای طالقانی هم درآن شرایط رفته بودمشهد دو سه روز بوده رفته بودمشهد.ببینید تمام اینها برای انسان اینجادفکرمیکندکه‌چطورشد .....

روایت‌کننده : آقای محمودشانه‌چی
تاریـــــخ : ۴ مارچ ۱۹۸۳
محـــــل : شهرپاریس - فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره : ۳

س - خانمشان مشهد بود.

ج - خانمش مشهد ، دو روز سه روز بود خانمش رفته بوده مشهد ، پسرایشان تا ساعت ۱۲ شب توی خانه بها وتعارفی نمیشودکه تواینجا بمان که پهلوی پدرت باش حداقل ، پدرت مریض است . یا مریض نیست پدرت حال خوبی دارد ساعت ۱۲ شب تونرو منزل به این بزرگی اینجا بمان . صاحبخانه بمن خیلی تعارف کرد توبمان گفتم نه خانه‌ام نزدیک است میروم ولی به دامادش تعارف نکردکه توبمان وبه دخترش . خانمشان درآنجا بود.واین موضوع مهم است که تلفن آنجا قطع تا زمانی که مادرآنجا بودیم که سفیرشوروی بود ساعت ۹ ساعت ۱۰ تلفن بودوبعدتلفن قطع شد که تلفن منزل آقای شهپور یک مرتبه ساعت ۱۰ شب قطع میشود ومیروندتلفن همسایه را یک سیم ازتلفن همسایه میکشندمیآورنداینجا که برای اینکه ماوقتیکه رفتیم جنازه آقای طالقانی وسط گذاشته بود تلفن‌خود آقای شهپورقطع بوده تلفن همسایه راسیم کشیده بودند باتلفن همسایه من تلفن کردم به همه‌گفتم که آقایان بیائید که آقای مهندس بازرگان وسایر آقایان هیئت دولت اینهاآمدند . جنازه را ماتصمیم‌گرفتیم که آنجانباشد برای اینکه اگرآنجاباشد آنجاخیلی‌شلوغ میشود وخیابان تنگ است ، خیابان ایران تنگ است آخر ومشکل است‌حمل جنازه وجنازه راتاوقتیکه مردم خبر نشدندماببریم جنازه رادردانشگاه که ساعت سه وربع ، سه ونیم بودتقریبا" بله حدود سه ونیم حالایک جزئی کم وزیادجنازه راماحمل کردیم به‌اتفاق پنج شش‌تا ماشین جنازه رابردیم دردانشگاه که ساعت شش صبح رادیوگفت‌که یک مرتبه ساعت شش سیل جاری شد .

س- سابقه مریضی چیزی هم داشتند یعنی یک چیزهای غیرعادی ؟

ج - البته‌ایشان برانشیت داشتند سینه شان برانشیت داشت . اگرتوجه بفرمائیددرسخنرانیهایشان دربین سخنرانی هاهی سرفه میکنند مثل خودمن من هم سینه‌ام برانشیت است دربین حرفهایم سرفه زیادمیکنم .

س- یعنی ناراحتی قلبی چیزی نداشتند؟

ج - من نشنیده‌بودم‌که‌ناراحتی قلبی داشته باشند هیچ هیچوقت خودشان هم نگفتندمن قلبم ناراحت است .

س- آن آخرین سخنرانی ایشان آخرین باصطلاح نمازجمعه‌ایکه خواندند آن برای کسانیکه ازدورمیشنیدند یک خرده حالت غیرعادی داشت یعنی انگاراخطاربکنند هشدار ... یعنی بازمینه‌ی صحبت‌های قبلی ایشان متفاوت به‌نظرمیرسد آیا شما همین احساس را داشتید ؟

ج - ظاهرا" من نمیدانم چه عواملی درکاربوده ،چه چیزهائی درکاربوده سخنرانی ما قبل آخرشان آقای طالقانی حمله‌کردند به‌گروههای چپ‌که منجمله به‌سفیرشوروی بود که سفیرشوروی هم بهمین دلیل میخواست ملاقات باآقا داشته باشد . حمله کردندکه اینها یک عده جوان هستند میخواهندتکلیف برای مردم معین کنندشعورندارید شماچپی هاچه‌میگوئید .مثلا" یک مقداری حمله‌ای شده بودبه چپ . بعدآقاکه تشریف آوردندماگفتیم آقا ما سعی کردیم که شماوآقای خمینی،مخصوصا" من خوب یادم هست‌که من بودم وچندنفرازدوستان ، گفتیم آقای طالقانی ماتاحالاتمام کوششخودمان را کردیم که دراینجاکه من مسئول هستم واین دوستان من بامن همکاری دارند میکنند یک‌کاری بکنیم‌که شما یک چتری باشیدبالای سرکل جامعه ی ایرانی وبه یک طرف‌کشانده‌نشویه ودلم میخواهندکه آقای خمینی راهم دوستانشان و کسانیکه دردفترشان هستند وباایشان نزدیک هستند همین کارراپکنند. آقای طالقانی چتر وپوششی باشندبرای کل جامعه ،به‌یک طرف‌کشیده نشوند : اگربه یک طرف‌کشیده شدند زمین میخورند. این مطالب راکه‌گفتم آقای طالقانی یک قدری توی فکررفتند گفتند"بدنمیگوئید درست است وباید

اینجوری باشدوواقع مطلب هم من اینجوری هستم" این بودکه درنماز جمعه‌ی بعدخواستندجبران کنندکه‌نه‌آقا اگرمن حمله‌ای کردم به‌گروههای چپ منظورم این نیست که گروه چپ حق فعالیت درمملکت ندارد همه‌ی مردم حق فعالیت دارند،آزادند درطرزتفکرشان ومن میخواستم به آنها بگویم که اشتباه میکنید راه‌تان عوضی است من درحقیقت صحبت های هفته‌ی قبلم یک مطلب ارشادی بوده نه یک مطلب غیردموکراسی ودیکتاتوری واستبداد همچین چیزی نبوده .نماز بعدشان که نماز آخرشان بود اگرشما توجه بفرمائید مطلب اینست .

س - ولی هشدار میدادندنسبت به‌استبداد یعنی انگارمثلا" دارندمیگویند که مواظب باشید مثلا" دوروبرآقای خمینی ممکن است ....

ج - دور وبرخمینی اینهاکه اسم نبردند.

س- نه میگویم اگر...

ج - چون آقای طالقانی اصولا" نگران دفترآقای خمینی بودند ونگران اطرافیان آقای خمینی . البته آقای طالقانی ازجهت باصطلاح آن حالت عرفانی وحالت خلوص وهمان روحانیتی که آقایان میگویند روحانیت روحانیت این حالت روحانیت وعرفان وتوجه . باصطلاح معنارا درخودآقای طالقانی خیلی ها قبول داشتند ومن هم قبول دارم . آقای خمینی اینجوری هست . آقای خمینی الان یک حالت خلوصی نسبت به آنچه برداشت برای خودش دارد . آقای خمینی گناهش نه‌اینستکه دارد جنایت میکند برداشتش اینست. اویک حالت عارفانه دارد عرفان مسلک است . اگریک وقتی هم درسخنرانی یک وقتی که به آقای طالقانی ایراد میکنندکه آقای طالقانی میگفت من هروقت خسته میشوم میروم قم نیرومیگیرم نه‌اینستکه نیروی یعنی دستور میگیرم یعنی میآیم کارم فلان ادامه میدهم نه. میگفت من ازآن حالت توکل ازآن حالت عرفان ، چون حالت عرفان به انسان یک مقداری آرامش میدهد .وقتیکه انسان باصطلاح تصورش این بودکه‌همه‌چیزی که‌برای من پیش میآید ازجای دیگرمیآید وآن کسیکه برای من این پیش‌آمدها را میآورد خدای من است ودوست من وبالاخره من به‌آوخواهم پیوست این خودبخود

برای انسان یک آرامش خاطرمیآورد. آقای خمینی یک همچین تصوری دارد نسبت به خدا . درصورتیکه اسلام این را نمیگوید . اسلام میگوید آقا حرکت کن، آیات متعددی درقرآن داریم که معنی اش اینست که میگوید کل نفسا " بماکسبت (؟) ما مرهون کاری هستیم که کردیم وعملی است که کردیم نه اینستکه خداوندمتعال برای ما مقدرکرده یک چیزهائی را وآن مقدرات خدا برای ما کاردرست میکند که اینجا معنای قضا وقدر را اشتباهی دارندمعنی میکنند،قضا وقدررا به معنای یک احکام محتومی برای مردم تلقی میکنند درصورتیکه این نیست . قضا وقدر به معنای اندازه‌گیری است . قدر چه مقدار نان میخواهی به توبدهم ، ازقدر ومقدار میآید وقضا ازمقتضی . مقتضای خوردن آب سرد اینستکه انسان دندانهایش یخ میکند . مقتضای خوردن چای اینستکه انسان با نشاط میشود . قضا وقدربه این معنا است نه به آن معنا که خداوندمتعال برای انسانها یک مقدرات محتومی معین کرده که مردم محکوم هستند به همان . آقای خمینی اینجوری است . آقای خمینی میگوید آقا اینجوری است واین به انسان یک مقدار سکینه میدهد یک مقدار آرامش میدهد .آقای طالقانی هم اگرمیفرمودندکه من میروم آنجا ازاویادمیگیرم وباصطلاح انرژی میگیرم این جهاتش را میگفت انرژی میگیرد، میگفت یعنی براثراین برداشتی که آقای خمینی دارد یک اطمینان خاطری دارد وبا اطمینان خاطرمطالبش را میگوید . الان هم خمینی اینجوری است. الان این مطالبی راکه مخالفین آقای خمینی میگوید آقای خمینی هیچگونه ترس وواهمه‌ای ازاینکه دوروبرش خلوت باشد یا شلوغ باشد نــدارد براثرمبنای همان برداشتی که ازعقیده‌اش دارد . البته نه اینستکه نباشد گاهی اوقات هم خب وقتی اقبال کنندمردم یا اقبال نکنند ناراحت میشود . ولی میخواهم بگویم ازآن جهت اینجوری است . این بودکه آقای طالقانی این مطلب راکه ما به ایشان توجه دادیم فوری قبول کردند گفتند راست گفتیدشما ومن اشتباه کردم نباید به یکطرف حمله میکردم . حتی ماراجع به شوروی گفتیم ما

الان درشرایطی نیستیم‌که به آمریکا یا به شوروی حمله‌کنیم . الادرست نیست اصلا" درست نیست . ما بکلی باید بیطرف بیطرف بیطرف باشیم ما باید الان واقعا" طرف هیچکس را نگیریم.قبول کردندسخنرانی آخرشان را دیدیدکه بسیارسخنرانی جالب وخوبی بود.

س - این جریان مهاجرتشان ازتهران چه بود ؟

ج - مهاجرتشان خیلی جالب بود وبسیارسئوال خوبی است . آقای طالقانی یک پسری دارندبنام مجتبی طالقانی که مجتبی طالقانی عضومجاهدین بود وایشان درزندان بود . درسنه‌ی ۱۳۵۴ که یک انشعابی درسازمان مجاهدین پیدا شد ویک عده آمدندمارکسیست شدند،یعنی ایده‌ئولوژی اسلامی را نارسا یافتند ودیدند ایده‌ئولوژی مارکسیزم بهتراست واینها جدا شدند ازمجاهدین وگفتند مجاهدین اصلی ماهستیم که اگرنمیدانم،تاچه مقدار آن زمان شمابودید ایران یا نبودید ؟

س- نبودم .

ج - چندتانشریه‌ای بنام مجاهدین دادند البته‌قفل اله‌المجاهدین راکه برداشتند آیات قرآن را برداشتند گفتندما مجاهدین هستیم که بعد بین شان اختلاف شد،گفتند نخیر شما انشعاب کردیددرمجاهدین ومارکسیست هستید وبرویدبرای خودتان کاری دیگری بکنیدکه آنهااسمشان راگذاشتند سازمان پیکار دررابطه‌ی با نمیدانم پشتیبانی ازکارگر. که پیکاری ها بوجودآمدند، منجمله‌ازکسانیکه ازآن ۵۴ که ساواک هم روی این جریان کارکرد وخیلی سود برد . یک‌کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای به این کلفتی که درب خانه‌ی خودمن آوردند دادند البته آن کسیکه آورد صورتش را بسته بود که من نشناسمش.کی هست ولی من با احتمال قوی میدانم خودساواک آورد . کتابی نوشته بودند ومفصلا" اسلام راردکرده بودند ومارکسیست شده بودند. منجمله پسرآقای طالقانی مجتبی بود که مجتبی جزو پیکاری‌ها شد و ازمجاهدین برگشت ورفت جزو پیکاری ها . وبعدهم اززندان آمدبیرون وازایران فرارکرد رفت فلسطین ازفلسطین یک زن گرفت . زنش هم فلسطینی است

الان ، زن مجتبی فلسطینی است . بعداز انقلاب یک روزی که سفیر باطلاح فلسطینی‌ها هانی‌الحسن از طرف یاسرعرفات آمده بودند منزل آقای طالقانی پیغامی یا نامه‌ای یاچیزی داشت داده بودآنجا ، جواب نامه‌اش راوپیغامش را آقای طالقانی، پسربزرگشان ابوالحسن که ازهمه‌ی پسرهایشان بزرگتراست ومجتبی وزن مجتبی که عربی راخوب بلدبود،ببرند،میدهندبه ابوالحسن . بهابوالحسن میگویندا ین جواب راببر بده وظاهرا" یک قالیچه کوچکی هم بوده توی منزل آقا که وقتیکه هانی‌الحسن میآیدآن قالیچه را می بیندکه آن قالیچه برای نمازبوده‌چه بوده اظهارتمایل میکندکه این قالیچه چه چیزخوبی است آقا میگویند چون این گفته این قالیچه چیزخوبی است این راببرتعارف به‌اوبده واین جواب نامه‌اش راهم به‌اوبده . ایشان بلندمیشودمیرودجواب نامه رامیدهد . بعداابوالحسن میگوید من که عربی بلدنیستم میگوید خب مجتبی راببر. مجتبی هم میگوید من خب من خودم خیلی واردنیستم زنم بهترواردا ست چون فلسطینی است اوهم فلسطینی است‌زنم راهم ببرم . مجتبی وزنش وابوالحسن سه نفری بلندمیشوندمیروندآنجاکه آقای ابوالحسن بعنوان حامل پیام حامل جواب نامه واین دوتاهم بعنوان مترجم میروندآنجا حرفهایشان رامیزنند صحبت‌هایشان رامیکنندد‌رمراجعت آقای غروی که الان وزیر نفت‌است ومردی احمق وبیشعور است‌وحیف تیتر مهندسی که به‌این آقادادند که‌من اگرباشم ایشان رامیبرم بیل میدهم دستش میگویم بیل بزن بجای اینکه‌میخواهی مهندس‌باشی یک‌آدم بیشعور واحمقی است ، چون من ازنزدیک‌هم یکی دوجلسه بااومعاشرت‌کردم خیلی احمق است،خیلی احمق وبیشعوراست، ایشان که درآن زمان هنوزهیچکاره بود یک داروسته‌ای داشت ، ۴۰ - ۵۰ نفر ، ۱۰۰ نفر چماق بدست‌دوروبرش‌بودند. حالااین راهم بازمیگویم که سازمان مجاهدین انقلاب‌اسلامی کی هستند که این آقاهم عضو سازمان مجاهدین انقلاب‌اسلامی است . این آقایان آقای مجتبی طالقانی را بعنوان اینکه این زمانیکه‌بیکاری شده دست

داشته‌در کشتن شریف واقفی ونمیدانم کی به‌این مناسبت اینها را توقیف میکنند ، توقیف میکنندومیبرندآنجا ، خبربه‌آقای طالقانی که میرسد ، من اتفاقاً "نبودم من نمیدانم کجا بودم که درآن چندروزمسافرت بودم چه‌جوری بودیادم نیست ، آقای طالقانی سخن نگران میشوندودستورمیدهندکه دفتررا ببندید .دیگران میگویند چرا آقا ؟ میگویندکه دفتررا ببندیدمن دیگرنمیتوانم‌چون ازالان می بینم‌که‌دیکتاتوری است . پسرمن بفرض اینکه‌مجرم ،ما نمیخواهیم‌بگوئیم‌جرم نکرده گناه‌نکرده‌چه‌حقی دارد غروی اورا بگیرد؟ دولت بایداورا بگیرد. الان دادستان تهران احضارشکندکه‌آقای مجتبی طالقانی توبه‌این دلیل مجرم‌هستی بیا اینجاجواب بده ببرندآنجا محاکمه‌اش کنندا گرجرمش درحدکشتن بوداورا بکشند. ولی چه‌حقی دارندپسرمن را ودخترمن را وعروس من راکه‌ازسفارت فلسطین دارندبرمیگردندافراد غیرمسئول توقیف کننـــــــــد؛ به‌ایـــــن مناسبت آقا دفتررا تعطیل میکنندومیروندوریکی ازباغــات اطـــراف کرج توی جاده‌چالوس اینجاها میمانندکه‌خیلی‌هم عقب ایشان میگردندوپیدا یشــان نمیکنندتا بلاآخره‌سیداحمدخمینی پیدا میکندوآقا را میرود بهرصورتی بوده بـــر میدارد‌میبردآنجا ونطقی هم‌که‌درمدرسه‌ی فیضیه‌آقاکردنـــــــــدحاکی‌ازهمین موضوع بودکه‌آقای طالقانی میخواستندبفرمایندکه‌آقا اگراز الان بنا باشدبازدیکتاتوری باشد واستبدادباشد وهرکس هرکاری دلـــش‌خواست بکند این درست نمیشود که درآنجــــا به آقای طالقانی وسایرین قول داده‌بودندکه‌نخیر ...

س- آقای خمینی .

ج - آقای خمینی ودوستانشان قول داده بودندکه‌نخیرشما بروید ودفتــــرزا بازکنید همچین چیزی نیست وما آنها ئیکه این کارخلاف را کرده‌اندنمیگذاریم خلاف کننـــــد وآنها را جریمه‌میکنیم ومتاٌسفانه‌دیدیم‌که‌آقای خمینی‌همچین کاری نکردوبدتـــــرش کردوبدترش کرد . واما آقای غروی بعدازآنکه‌آقای جلال فارسی وقتی بعدازبیروزی که جلال فارسی یک‌آدم‌نمیدانم‌چه بگویم یک‌آدم افغانی متعصب احمق وبی فکری است‌که‌واقعاً " من نفهمیدم که‌حالا ایشان مسلمان است یا مارکسیست است یا چه دینی دارد. هنوزمن نمیدانم با اینکه‌خیلی ما با هم نزدیک هستیم‌خیلی ما با هم نزدیک بودیم‌ما هها وسالها توی خانه‌من بوده‌وبرادرش با من دوست صمیمی ۴۰ساله

بوده ناصرپارسی که‌بسیارجوان خوبی بودومرد. بله‌ایشان بعدازآنکه‌آمد ، آخر ایشان به لبنان رفت .در۲۰ سال قبل همان بعداز۱۵ خرداد آن حرفها زنش را طلاق داد که یک دختری ازاوداشت‌که دخترش‌هم الان ۱۷ - ۱۸ ساله ، ۱۶ - ۱۷ ساله بایدباشد . زنش‌راطلاق دادوگفت من میخواهم بروم فلسطین وزن نمیخواهم هرچه‌باوگفتم که آقازنت باشد طلاق چرامیدهی بلکه‌خواستی گفت‌نه من نمیخواهم . زنش‌را نمیخواست درهرحال ، نه‌اینکه زن نمیخواست زنش‌را نمی - خواست . منتهاااین را مستمسک قرارداد. زن را طلاق دادورفت . ۱۴ - ۱۵ سال در فلسطین بود ولبنان بود باصطلاح جائی که حافظ اسدهست اسمش چیست ؟

سوریه . سوریه .

س- آنجاچه کار میکرد ؟

ج - همین کارهای سیاسی بهم اندازی همش خرابکاری آتش‌سوزی ..

س- پس‌آنجاقطب‌زاده را هم میدیده‌است ؟

ج - مرتب میدیده بله باهمه‌ی اینهاارتباط داشته میدیده رفت‌وآمدداشته معا... ...ته باهمه‌ی اینها ، ومن همیشه‌گفتم که جلال فارسی مثل باروت میماند هرجابرودهمه‌جا رابهم میزند .وجالب اینجا است‌که ایشان ازدشمنان بسیار بسیار سخت‌آقای موسی صدربود که‌همیشه موسی صدررابعنوان یک جاسوس‌خطاب میکرد،وآقای خمینی طرفدارموسی صدراست ومدتها بالیبی قطع رابطه کرده‌بودندکه توموسی صدررا بماتحویل بده وحالابا هم رفیق شدند .

س- مناسباتش باآن سازمان امل چه‌بود ؟

ج - باسازمان امل سخت مخالف بود . آقای چمران وجلال فارسی سخت مخالف بودند سخت مخالف بودند . وخوشبختانه‌آقای جلال فارسی هم درآنجاهم نتوانسته بود که جلب‌کند باصطلاح همان عربهاراکه خودش به‌شخصه یک سازمان داشته باشدیک تشکیلات داشته‌باشد. البته‌یک تعدادخیلی کمی دوروبرش‌بودند ، چون‌جلال فارسی یک اخلاقی داردکه هیچکس‌بااونمیتواندزندگی کند . ایشان بعدازآنکه به‌ایران آمد چون زبان عربی را بلدبودوآقای خمینی متاًسفانه‌بعدازاینهمه‌مدت طولانی که درعربستان بودندوحرفه شان زبان عربی است عربی بلدنیستندحرف بزنند ، آقای

جلال فارسی‌خودش را درداخل جا دادبعنوان مترجم ، که‌یاسرعرفات وسایرین که میآمدندترجمه میکرد ، برایشان ترجمه میکرد .یادم هست‌که یاسرعرفات‌هم آن روزهای اولی بودکه آمده‌بودا ینجا ، یاسرعرفات‌آمدتوی دبستان علوی دردبستان علوی که محل سکونت‌آقای خمینی بود یک‌صحبت‌هائی با مردم کرد مترجمش‌جلال فارسی بود. اوعربی میگفت‌فارسی برای مردم فارسی ترجمه میکرد. ایشان بعدا زاینکه ایران آمددیدد‌رلبنان نتوانسته‌است‌کاری بکنند اینجا گفت‌یک‌کاری بکنیم . یک‌عده‌ای ازگروههای باصطلاح آخرکاری مبارزه مسلحانه‌میکردند منتهاخیلی گروههای کوچک کوچک بودند هرکدام یک ۲۰ - ۳۰ تا ، ۱۵ - ۱۰ تا مثلا" دورهم جمع شده بودند یک‌اسلحه‌هم گیرآورده بودند کارچریکی‌میکردند ،گروه‌صف بود گروه چه بودکه من الان اسمهایشان راالان یادم نیست ۶ - ۷تا این گروههای متفرقه راهمه راجمع کرد که اینها همه‌مذهبی بودند، جلال هم ادعای مذهبی بودن میکند . اینها همه‌راجمع کردیک‌سازمانی درست‌کردبنام سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که الان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی حاکمنددرزندانها وآقای اسدالله لاجوردی هم عضواین گروه‌است والان کسانیکه درزندان جنایت میکنند وآدم میکشند همه‌اینها هستندوفرمانده آقای اسداله لاجوردی آقای جلال فارسی است .

س - آن یارو مهندس‌نبوی چه ارتباطی بااینها دارد ؟

ج - مهندس‌نبوی هم بااینها هست . البته من نمیدانم عضوسازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هست یا نیست ولی میدانم که بااینهااست . این سازمان را به وجودآوردکه‌مجاهدین خلق هم آن زمان اعتراض‌کردند که آقاسازمان مجاهدین ما هستیم ،گفت‌آقا شما سازمان مجاهدین هستید ماسازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هستیم مااسممان باشمافرق دارد که این جریان‌بود. منظورم اینستکه آقای جلال فارسی که هنوزهویت سیاسی آ ومشخص نیست‌که این هویت‌سیاسی اوکی است وچیست ایشان رل بسیارمهمی الان درحکومت‌ما دارد. که میخواست رئیس‌جمهور هم بشود که متاءسفانه یاخوشبختانه ،شاید متاءسفانه برای اینکه اگر

و رئیس جمهور میشد شاید این جریاناتی که الان اتفاق افتاده اتفاق نمی‌افتاد این کشتارها نمیشد ، اینهمه جنایت نمیشد ، خب اولا آخره مملکت را به سقوط میکشاند به نابودی میکشاند اما اینهمه افراد ارزنده‌ی ما که اینها میتوانستند درآینده مملکت را بسازند اینها از بین نمیرفتند . بله اینهم جریان آقای جلال فارسی .

س - اولین باری که سرکار با آقای خمینی ملاقات کردید کی بود ؟ چه جوری بود و تحت چه عنوانی ؟

ج - بعد از فوت مرحوم بروجردی که تقریبا" مرجع کل بود آقای بروجردی ، یعنی درزمان آقای بروجردی مرجع دیگری که درموقعیت ایشان باشد نبود . از طرف جبهه ملی که مسئول تشکیلات جبهه ملی آن زمان آقای دکتر سنجابی بودند به بنده ماموریت دادند به اتفاق دو سه نفر از دوستان که ما برویم در قم وتحقیق کنیم برای مرجعیت ، که کی شایسته وصالح است وکی میتواند آمال وآرزوهای ملی ، مردمی واسلامی ایران را برآورده کند . وبیشتر نظر جبهه ملی روی آیت الله شریعتمداری بود چون آیت الله شریعتمداری خودشان را جوری نشان داده بودند که تقریبا" با آرمانهای جبهه ملی موافق وهمراه هستند . ما اولی که وارد شدیم اعلامیه هائی که برده بودیم آنجا پخش کنیم به نفع مرجعی که میخواهیم یعنی آقای شریعتمداری ، گذاشتیم کنار ، رفتیم خدمت آقای شریعتمداری با اینکه قبلا" ما را خوب میشناختند دیدیم که خیلی سطحی جریان را گرفتند والبته مشغول بودند مرتبا" رساله‌ها را امضاء میکردند به این میفرستادند افراد را میدیدند میفرستادند مشغول دکانداری بودند .

س - امضاء رساله یعنی چه؟ یعنی چه کار میکردند ؟

ج - یعنی رساله به افراد میدهند که خودشان را بشناسانند مثل ورقه تبلیغاتی است . تقریبا" رساله‌ها را که پخش میکنند مثل ورقه‌های تبلیغاتی که برای یک کاری میخواهند تبلیغ کنند میدهند به مردم که آقا ما این هستیم بیائید بطرف ما مرید بیشتری جمع کنند . دفتر آقای شریعتمداری هم اینجوری بود . من خوشم نیآمد که یک مرجعی که باید عاری از هوای نفس باشد ویک شخصیت ممتازی باشد والگوی انسان کامل باشد

وتابع هوای نفس نباشدکه دردستورهم همین است که کسیکه تابع هوای نفس نیست واعلم علمای زمان خودش وبه همه‌ی علوم نه تنها به علم فقه تنها بهمه‌ی علوم زمان تفـــوق دارد یعنی فرورفته درهمه‌ی علوم وهمه‌ی علوم رافراگرفته ومیتوانـــد مشکل گشای مردم باشد که ما شیعـــه‌های ما میـــه نسبت بهامام این اعتقادراداریـــم میگوئیم امام ماداری همه‌ی علوم است تمام علومی که بدردانسان بخوردوبرای پیشرفت جامعه‌ی بشری لازم باشدامام باید بداند، اگراینجورنباشدنمیتواندرهبر خوبی باشدکه البته که آن بازتعریفی داردکه الان تعریف آن محلش نیست . بعد گفتیم حالابرویم خدمت سایرعلما رفتیم پیش آقای گلپایگانی دیدیم بدتـــراز اینجا ، آقای مرعشی ازاینجا بدتر ، آقای خمینی آنجا معروفیتی نداشتند . من ازآقایان طلاب وفضلائی که درقم بودندپرسیدم که ماآخونددیگری هم که در مظان مرجعیت باشد هست اینجا ؟ گفتندبله یک آقای حاج آقاروح الله‌ای هست مردخوبی است . آدرس منزل آقای حاج روح الله‌را ماگرفتیم ورفتیم منزل حاج آقا روح الله . توی کوچه پس کوچه‌هائی بودتوی یکی ازکوچه‌های قم . رفتیم آنجا خودایشان نبودندما منتظرماندیم تاآمدند ، آمدند وولی که تشریف آوردند خیلی آقای خمینی اصولا" خیلـــــــی اگربخواهیم عبارت محترمانه بگوئیم خیلی موقرحرکت میکنند . ولی اگربخواهیـم سبک بگوئیم خیلی متکبرانه حرکت میکنند . ایشان خیلی موقرانه آمدند سلام که میکنیم مثلا" رویشان رابرنمیگردانندکه جواب سلام بدهند همینجورکه داریدمیروند جواب سلام میدهند مثلا" این ازنظراسلامی ممدوح نیست ، ازنظراسلامی باید انسان خیلی بشاش وخندد رو مهربان با محبت وباصفا باشد . ما درباره‌ی پیغمبروامام وقتی نقل میکنیم اینجور نقل میکنیم . متاء سفانه آقای خمینی اینجورنیستند ایشان اندرون رفتند گفتم پس چرا ننشستند که باکسانیکه مراجعه کرده‌اند کارهایشان راانجام بدهند . گفتندرسم‌شان اینست که ایشان میروندتوی اندرون وتجدیدوضـــو میکنندوبرمیگردند . مانشستیم تاتشریف آوردند . وقتی که تشریف آوردندرفتیـــم خدمتشان قلیانی آوردند ظاهرا " یادم نیست دقیقا " مثل اینکه بنظرمن قلیـــان آوردند وقلیان میکشیدند دیدم رساله‌ای که پخش کنند به اشخاص بدهند مراجعینی باشند به آنها ، به طلبه هابگویندبرویدآن راببینید ، آن را ببینید . مثـــل

سایر جاها که ما رفتیم اصلاً" این خبرها در منزل آقای خمینی نبود. به آقای خمینی عرض کردیم که آقا ما آمده‌ایم برای اینکه ببینیم کی اعلم است و میتوانند مقلد مردم قرار بگیرد و مقلد باشد. تحقیق کنیم شما هم اگر رساله‌ای دارید مطلبی دارید. گفتند بله من هم یک رساله‌هائی دارم ولی خب توی کتابفروشی ها هست بروید بخرید. من آنجا این را با اصطلاح حالت را که در آقای خمینی دیدم ، دیدم ایشان مثل سایرین دنبال جاه ومقام وپست وموقعیت واین حرفها نیستند حرکات ایشان من را جذب کرد. من برگشتم تهران گفتم آقا من مقلد آقای خمینی میشوم برای اینکه خمینی تابع هوای نفس نیست . حالا من کار ندارم علم هیچکدام از این آخوندها علم ندارند علم جامعی ندارند یک مقداری فقه بلدهستند مسائل عملیه عبادی را بلدهستند: حتی راجع به مسائل اقتصادی واجتماعی وسیاسی هیچکدامشان هیچ نوع آگاهی ندارند هیچکدامشان ندارند. منجمله آقای خمینی هم ندارد . ایشان فقط یک مقدار مسائل اعمال عبادی را بلدند دیگران هم همین ها را بلدند ولی دیگران هوای نفس دارند ایشان هوای نفس ندارند پس بهتر اینست که ما از ایشان تقلید کنیم . ومن از آن زمان به آقای خمینی ارادت پیدا کردم .

س- این را سرکار با کی مطرح کردید؟

ج- به آقای دکتر سنجابی ، به آقای دکتر سنجابی گفتم آقای دکتر سنجابی فرمودند خب اگر اینجوری باشد خب پس ما مسکوت میگذاریم. برای هیچکس تبلیغ نمیکنیم . وهمین کار را هم کردند.

س- این قبل از ۱۵ خرداد است دیگر ؟

ج- بله بله . این بعد از فوت مرحوم بروجردی قبل از ۱۵ خرداد است. منظورم از این تاریخ من آقای خمینی را شناختم وایشان را آدم خوبی شناختم . ولی من متوجه نبودم که تمام کارهائی که ایشان میکرد با آن تکبر وغروری که ظاهراً" ایشان داشت واخلاق اسلامی نبود وبهیچکس اعتنا نمیکرد وخیلی متکبرانه حرکت میکرد این عاقبتش این درخواهد آمد که ما هیچ تصور از آن نمیکردیم .وبعد از آن جریان هم من یکی دومرتبه خدمت ایشان درقم رفتیم . یک مرتبه رفتیم یک مقداری پول بنا بود به ایشان بدهیم با یکی از دوستان ....

س- پول ازکجا آمده‌بود؟

ج - وجوهات . از این بابت سهم امام و خمس وسهم امامی که چیزهست یکی ازدوستان ما که یک میلغی کاسبی کرده بود وکارکرده بود، وآخرسرحسابها یشان رامیکنند یک پنجم ازدرآمد را بایدبدهند به امام وقت باصطلاح ، که البته این غیراز مالیاتی است که مسلمین میپردازند. مالیات ذکات است . بعدمالیات غیرمستقیم هم هست که دولت اسلامی میتواندخودش تشریح کند وضع کند یک قانونی که مالیات وقتی احتیاج دارد مالیات غیرمستقیم بگیرند غیرذکات . ولی خمس این نیست خمس محل مصرفش درقرآن تصریح شده گفته که یعنی بیست درصد ازدرآمد خالص یعنی من که امسال مخارجم راخوردم زندگی‌ام رااداره کردم دخترم راعروس کردم پسرم رادامادکردم مکه‌ای مثلا" فرض میکنیم میخواستم بروم رفتم آخر سال که حساب کردم دیدم ۲۰۰۰ تومان اضافه دارم. این ۲۰۰۰ تومانی که اضافه دارم یک پنجمش که بیست درصدآن میشود بایدبدهم به امام یعنی به رهبرو نصف از این ۲۰ درصد یعنی ۱۰ درصدش مال امام است یعنی مال خداوپیغمبر وامام خداوپیغمبر ، خداکه احتیاج ندارد پیغمبرهم که نیست پس امام ، خود امام هم که الان غائب است پس کی ؟ نایب امام ، نایب امام آن مرجع وقت است که دارای یک صفات مشخصه‌ای است که هیچکدام ازمراجع موجودهاالحمدالله حالا دارای آن صفات الان نیستند هیچکدامشان نیستند .مادرحقیقت الان هیچکس راندا ریم. وده درصدش هم بایدبدهیم به ایتام ومساکین وابن سبیل ، به کسانیکه یتیم هستند بی پدرومادرندارند خرجی ندارند به آنها کمک کنیم ،به مساکین آنهائی که توانائی کارندارند مسکین هستند ودرنهایت فقرزندگی میکنندوبه ابن سبیل ابن سبیل که الان خودمن ابن اسبیل هستم ،یعنی کسیکه ازوطنش آواره شده ودروطنش ثروتمندهست وداراهست ولی الان توانائی برگشت راندارد پولش تمام شده مثل من که الان درمملکت من داراهستم من ثروتمندهستم کارخانه دارم پول دارم همه‌چیز دارم ولی اموالم رامصادره کرده‌اند خودم هم الان آمده ام درفرانسه ابن سبیل هستم یعنی پول ندارم برای خرجی ام ، نمیخواهم بگویم من به‌الحمدالله احتیاج

ندارم حالا . ولی میخواهم بگویم این سبیل مثل کسانی مثل من هستندکه درراه مانده‌اند.

س- صحبت ازاین بودکه وجوهاتی بردید و ...

ج - بله وجوهاتی بردم خدمت آقای خمینی که دادیم . یک مرتبه‌دیگرهم ،این یادم نیست،برای یک موضوع دیگر من رفتم‌ایشان رادیدم . من تمام مدت ایشان را این مقدار دیدم . یک وقت هم در تهران که ایشان زندان بودند با آقـــای قمی ، حاج آقا حسن قمی‌که‌درمشهدهستند،ومرحوم آیت اله محلاتی که درشیراز بودند وپارسال فوت کردند، این سه نفرزندان بودند، اززندان که آزادشدند بما گفتند آقای قمی و محلاتی وآقای خمینی اززندان شدند گفتم خب برویـــم دیدنشان . ما رفتیم دیدن آقایان ، هیچکدام‌را متاٴسفانه نتوانستیم ببینیم آقای محلاتی وآقای قمی ، آقای قمی بعنوان اینکه همشهری من بود ما دوست بودیم وآشنا بودیم ،آقای محلاتی راهم چندمرتبه من درمنزل خودمان خدمتشان رسیده بودم تشریف آورده‌بودند وشیرازرفته بودم دیده‌بودم آشنا بودیـــم. باآقای خمینی هم همین مقدارآشنائی داشتیم . ولی درعین حال رفتیم ببینیم هیچکدام راهم ندیدیم ، چون جوری بودکه مانتوانستیم برویم باآنها ملاقات کنیم وببینیم .

س- این روایتی که میکنندکه‌آقای خمینی را محکوم به‌اعدام‌کرده بودندوبعد عنوان آیت اله‌ای به‌اومیدهندکه‌اعدام‌نشود ، این شماخودتان اطلاع موثقـــی ندارید ؟

ج - من گمان نمیکنم ، خیال ، من نمیدانم من اطلاع ندارم ولی آنچه مسلم‌است آقای خمینی زمانی که دستگیرشدنددرمحل مرجعیت عظمائی نبودند . آیت الــــه العظما به آن معنا نبودند.

س-اینکه میگویندآقای شریعتمداری فتوانوشتـــــــــه راست است ؟

ج - اولا" عالم شدن البته مثل دکترادادن است فرق نمیکند ، دوتا سه تا چهار تا ازمراجع بایدفتوابدهندکه‌این مرجع است این بحداجتها درسیده، ولی این آقایانی

که الان میگویندما آیت اله العظماء هستیم مرجع هستیم رساله دارند اینها خودشان را همه درراء س می بینند. چون اگربگوید آن کسیکه الان مرجع هست ازمن عالمتر است خودش حق ندارد درساله بنویسد . الان آقای خمینی میگوید هیچکس ازمن بالاتر نیست همه باید ازمن تقلیدکنند . آقای شریعتمداری هم همین را میگوید ، آقای گلپایگانی هم همین رامیگوید آقای قمی هم همین را میگوید وآقای مرعشی هم همین را میگوید. اینها خودشان رادرمقام بالامیدانند اینجوری است . ولی گمان نمیکنم آن درست باشد . آن زمان دستگاه حکومتی تصوراین رانمیکردکه خمینی به یک جائی برسدکه بتواندآینکارها رابکند والاهمانجا اورا میکشتند وگوششان هم بدهکار این حرفها نبود. بفرض اینکه علنی هم نمیخواستند بکشند زهرمیدادند یک جوری اورا میکشتند ازبین میبردند. خیال نمیکنم اینجورها باشد. ولی من درهرحال آقای خمینی را ازاینجا میشناسم . وبعدایشان درزمانی همکه درنجف بودند من خودم نمیدانم بچه مناسبت یادم نیست که ایشان یک مرتبه یک حواله دوهزارتومانی برای من که دوهزارتومان آن زمان خیلی بود، سنه‌ی ۴۳ - ۴۴ - ۴۲ بود . یک دوهزارتومان پولی حواله کتبی یک حواله‌ای آمددوهزارتومان پول برای من فرستاده بودند من نمیدانم برای چه فرستاده بودند. البته بعدازآنکه من اززندان آمده بودم بیرون . دوهزارتومان حواله داده بودندسرآقای آقاصادق لواسانی آقاصادق لواسانی ازدوستان نزدیک آقای خمینی وهم درس ایشان بوده . این دوهزار تومان رافرستاده بودندمن نمیدانستم که چه کاربکنم رفتم پیش آقای لواسانی گفتم آقااین حواله برای من آمده ولی من نمیدانم این پول راآقای خمینی برای چه فرستادند . اگرفرستادندمن برای خودم خرج کنم من احتیاجی ندارم ، چون من دارم بقدری که خرج کنم اگراحتیاج داشته باشم میآیم میگیرم ولی الان احتیاج ندارم . گفتندخب حالاحواله رافرستاده اندما پول رابه تومیدهیم تواگرخودت احتیاج نداری به کسانیکه احتیاج دارند بده ، گفتم باشد حالااینجوراست . این دوهزارتومان رامن گرفتم یادم نیست بهمان هائی که زندان بودند خانواده‌های زندانی گرفتارهائی که آنجا بودندمن پول رابردم دادم به آنها . من رابطه‌ام وآشنائی‌ام باآقای خمینی این مقداربود. وازدورهم ماهمیشه ازایشان

تعریــــــف می شنیدیم که‌ایشان مردمتدینی است ، معتقدی است ، پاک است ، هوای نفس ندارد. خودمن هم آن مشاهداتی که‌دیده‌بودم آنها برایم این مطلب را یقین میکرد. ولی متاٴسفانه بعدازآنکه ایشان بقدرت رسیدنددیدم بکلی منقلب شدند. بجای اینکه انقلاب درداخل مملکت صورت بگیرد درخودآقای خمینی انقلاب صورت گرفت . خودآقای خمینی که باآن سیــــــــرت پــاک وباآن تواضــع وفروتنی نسبت بخدا درمقابل خلق خدا داشتندیکمرتبه تبدیل شدندبه‌یک انسانی که من نمیتوانم بگویم که‌انسان به یک حیوان درنده‌ای که‌هیچ حیوان درنده‌ای اینجوری نمیتواندباشد.

س- دفعه بعدی که سرکارایشان رادیدیدکی بود ؟

ج - دربعدازانقلاب ؟

س- نه بعدازاینکه ایشان رفتندنجف ؟

ج - من دیگرایشان راندیدم اصلاً.

س- تاکـــی ؟

ج - دیگرهیچوقت من آقای خمینی راندیدم تاروزسوم‌مرحوم‌آقای طالقانی یعنی وقتی که ایشان آمدندبااینکه همسایه منزل مابودند . مامنزلمان بامنزل آقای خمینی سه تامنزل فاصله بود .ودوتاتلفن مادرمنزل داشتیم دوتاتلفن ماراگفتندآقـــا دوتــاتلفن داری یکي ازآن رابده به منزل آقای خمینی ، گفتیم باشد مایــــک تلفن دادیم منزل آقای خمینی و۲۰ هزارتومان هم پول تلفن رامن دادم که ازبس تلفن زده بودنداینطرف وآنطرف چندین تلفن آوردند منجمله‌تلفن ما ، که ۲۰هزار تومان هم پول تلفن رابردیم دادیم . ولی هروقت‌که من رفتم آنجاکه باآقـــای خمینی ملاقات‌کنم همین آقای رفسنجانی وآن آقای ربانی شیرازی که مرد خدابیآمرزدش وسایرکسانیکه آنجادست اندرکاربودند نمیگذاشتندمن بروم آقای خمینی راببینم . میگفتم آخربابا ماهم سهمی داریم ایشان امام شماکه نیست ، رهبرشماکه‌نیست‌رهبر ماهم هست اجازه‌بدهیدمن بروم یک‌کلمه ببینم واحوالی بپرسم حتی بخوداحمدآقای خمینی ، به احمدآقاگفتم آقامن آرزودارم دلم میخواهدآقاراببینم‌ازنزدیک باایشان

صحبت کنم بهیچوجه بمن اجازه ندادند که بروم آقای خمینی را ببینم بهیچوجه .و من آقای خمینی را ندیدم .

س - پس شما پاریس به ملاقات ایشان نرفته بودید

ج - ابدا " من نخیر پاریس نیامدم وملاقات هم نکردم . تا زمانیکه این مرحوم آقای طالقانی فوت کردند بعدازفوت آقای طالقانی روزسوم فوت آقای طالقانی مـــا باتفاق خانواده آقای طالقانی چون من هم باصطلاح توی دفتر آقای طالقانی بودم آمدیم برای دیدن آقای خمینی ، قرار بودکه من یک صحبت هائی بکنم آنجـــا ولی من نمیدانم چطورشدکه دربین راه تصمیمشان عوض شدگفتندکه اجازه بدهیـــد آقای مخلصی ، که آقای مخلصی دامادبزرگ آقای خمینی است یعنی شوهـــــز وحیده خانم طالقانی است . آقای مخلصی هم آمدیک مطالبی گفت که درست نبـــود نبایدآن مطالب را میگفت ، مطالب بهتری ما میتوانستیم آنجا عنوان کنیم چـــون پخش میشد همه دنیا صدای ما را میشنیدند. آقای خمینی درجواب یک سره حمله کردند به مارکسیست ها اصلا" جوابشان حمله به مارکسیزم بود . ومن خیال میکنم بعلت اینکه مجتبی پسرآقای طالقانی چپ بود به این دلیل بود .یعنی مثلا" احتمال میدادند که دردفترآقای طالقانی کسانیکه چپ هستند باشند درصورتیکه نبودند. توی دفتر آقای طالقانی ما افرادچپ نداشتیم . بعدکه این صحبت ها تمام شد آقاپا شدندکـــه بروندمن پاشدم به آقا عرض کردم که آقا من مسئول دفترآقای طالقانی بودم والان یک گرفتاری هائی ما داریم مشکلاتی داریم ، پول داریم اینها را من چه بکنـــم آقا فرمودندبمن مربوط نیست ، بمن مربوط نیست اینکارها بمن مربوط نیست با دستشان اشاره کردند ومن آمدم بیرون ، بعدکه آمدم بیرون رفتیم منزل آقای - آقا سیداحمدخمینی پسرشان موقع ناهاربود رفتیم آنجا ناهار....

س - اوچه جورآدمی است ؟

ج - سیداحمدجوانی است که بیشتر هوابرا وغلبه دارد دیگراوهم جوان است هم غرور جوانی وهم هوای ریاست حکومت پول وقدرت وهمه‌چیز درایشان هست . البته ایشان مسلم جوان خوبی بوده است قبلا" ، ولی متاءسفانه الان ایشان هم بهمان غرور چیزگرفتارشده است دیگر. رفتیم آنجا دیدم که آقای احمدآقا دریک اطاق خلوتی با

آقای شهپور که مسئول امورمالی دفترآقای طالقانی بود ولی خب بازاوزیردست من بوددیگرمن مسئول کل دفتربودم ، ایشان مسئول امورمالی بود بایدبامن مشورت میکرد دیدم که ایشان بادامادخودآن شهپور که پسرکوچک آقای طالقانی باشدنشستند پهلوی آقاسیداحمدوصحبت میکنند. بعدکه آمدیم بیرون آقای شهپورگفت که آقای خمینی بمن اجازه دادندکه من مسئول امورمالی باشم گفتم آقای خمینی که من میخواستم باایشان صحبت کنم بمن نفرمودندچیزی گفتندکه بمن مربوط نیست .گفت بله به احمدآقاگفته‌اندکه احمدآقا بمن بگوید. گفتم خب احمدآقاچرا بمن نگفت که تودفترراچه کارکن که بشماگفت ؟ گفت دیگرنمیدانم . ماآمدیم دیگر . این اولین وآخرین ملاقات مابوده باآقای خمینی . ولی ایشان راتوی تلویزیون خیلی دیدیم .

س ــ خب خاطراتتان اگرراجع به مثلاً" ماه‌های آخر حکومت شاه وآغازانقلاب واتفاقاتی که میافتاد ، فعالیت‌هائی که دربازاربود ، امیدواری هائی بودنسبت به تغییر اوضاع ،

ج ــ بله . والله آن زمان خیلی کارهابود وخیلی مطالب بودکه‌اگرانسان بخواهد بگوید وبنویسد کتاب بسیارقطور وبزرگی میشود. که چه جوری میشد . ولی عمده مطلب این بود که‌من نمیدانم این راچه تعبیری بکنم که اتحادی که‌دربین مردم پیداشده بوددرتوی بازار اختلاف نظرخیلی بود ، خیلی اختلاف نظربود که اختلاف نظردرحدی بودکه گاهی نزدیک به دشمنی میرسید ، بین ثروتمند وغیرثروتمند ، رئیس ،مرئوس ، بالا وپائین واین حرفها . ودرسایراقشارهم همینجوری بود . ولی آخرکاری چنان اتحادی پیداشده‌بودکه‌این اتحادواقعاً" غیرقابل وصف بود . وبازارشوخی نیست خیلی مهم است بازارتهران که بازارتهران یکروزکه تعطیل باشد میلیونها توعان بمردم ضررمیخورد ومشکلات ایجادمیکند . قریب به هفت ماه تبازارتهران تعطیل بود وکمردولت رادرحقیقت همان تعطیلی بازارشکست .اگر تعطیلی بازارنبودشایدسایرمشکلاتش رادولت میتوانست حل کند . البته اعتصاب کارگران نفت هم خیلی مهم بود . تخلیه‌سربازخانه‌هم بوسیله سربازها آنهم خیلی مهم بود . ولی بنظرمن مهمترین آن بازاربود که بازار اقتصاد مملکت رافلج کرده بود . وواقعاً" چهره دولت شاه رادرجهان یک قدری خراب کرده بود

وتیره کرده بود. وبعلاوه مردم وقتیکه میدیدندبا زا رها ئی ا ینجوربودندجری میشدنــــد وقوت قلب پیدا میکردند وتوی میدا ن میآ مدند. با توجه به‌ا ینکه با زا ری ها هم کمک هــم میکردند . کمکهای بسیا رشا یا نی ، که من یا دم هست بعدا زهرجریا نی که‌ا تفا ق میا فتــا د یک عده‌ا ی بودندکه الان بعضی ا زآ نها منفعل هستندوکنا رنشستند وبعضی ا زآ نها متوا ری هستند یا زندا ن هستند یا کشته شدند وبعضی ا زآ نها هم الان با دولت موجود ، دولت وقت دا رنــد کا رمیکنندپول جمع میکردند، پولهای خیلی زیا د وبــه درخا نه‌تما م کسا نیکه احتیا ج دا شتند ا زکسا نیکه شهیددا ده بودند ا زکسا نیکه مجروح دا شتند ا زکسا نیکه توا نا ئی ا دا ره خودشا ن را ندا شتند کمک میشد پول میدا دند بررسی میکردند وا ینها خودش همه‌ا ش با عث تحبیب میشد وتجمع . که مردم محبت بهم پیدا میکردندوتجمع پیدا میکردند وخیلی خیلی خوب بود وهمچنین دربا ره‌ی همه‌ی مردم درمحلات که ما میدیدیم توی محله‌ها ئی که متفرق درتهرا ن وشهرستا ن ها ومنجمله محله خودما ، درمحل ما ا فرا دی بودندکه اصلا" هم را نمیشنا ختند یا نسبت بهم کینه وعدا وات ودشمنی بعللی دا شتند یا ا ختلاف فکر وسلیقه دا شتنــــد. مثلا" مذهبی ها ی بسیا رقشری ومعتقد وبعضی ها اصلا" لاا با لی ، بدون عقیده ، یا مثــلا" ما رکسیست یا فلان . ولی ا ینها همه با هم متحدبودند. ا ین ا تحا دچه‌جوری بوجودآ مده بود که‌ا گردولت آ قا ی خمینی وا طرا فیا ن آ قا ی خمینی درا یت وکیا ست وعقل وتدبیرمیدا شتند با آ ن ا تحا دوا تفا ق میشدا یرا ن را درظرف بسیا رمدت کوتا هی حدا کثر ۳۰ سا ل ما برسا نیــم به‌پا ی ا روپا که همه‌چیزی که ما آ رزودا شتیم وا نتظا ردا شتیم برا یما ن عملی میشد چون مردم وا قعا " یک پا رچه کا رمیکردند بدون هیچ چشم دا شتی ، دا نشجودا نشکده‌ا ش را ول کرده بود درسش را ول کرده بود زندگیش را ول کرده بود شا گرددبیرستا نی دبستا نــی معلم همه‌همه همه دنبا ل سا زندگی بودند .درهرکجا که هرمشکلی بود هرکا ری بوددرخا رج شهر دردا خل شهرمیرفتندکا رمیکردند .وا ین اصلا" نمیشود تعریف نمیآ ید تا کسی خودش نبوده ونمیدید اصلا" نمیشودتعریفش کنی که وا قعا " چه ا تفا ق وا تحا دی دربین مردم بوجودآ مده بود که‌متاء سفا نه‌ا ین ا تحا دوا تفا ق را ونگرا نی من کلا" ا ینستکه ا ین ا تحا د وا تفا ق ومحبت وصمیمیت ووفا ئی که دربین مردم پیدا شده بود ا ین تبدیل شد الان به کینه‌ودشمنی . که‌ا گرآ قا ی خمینی هم یک روزی بمیــر د ومخا لفین آ قا ی خمینی هــم

بمیرند ولی طرز تفکر آقای خمینی بین مریدانش و طرز تفکر مخالفین آقای خمینی بین دوستانشان و دنباله‌هایشان مانده واین مثل شیعه وسنی که ۱۴۰۰ سال است شیعه وسنی با هم دشمن هستند و هم را میکشند این در بین خواهد ماند. این کسانیکه الان بچه‌هایشان کشته‌اند بعنوان مجاهد و با صطلاح میگویند منافق اینها هیچوقت خون بچه‌شان را فراموششان نمیشود ومیخواهند انتقامش را از آن حزب الهی بگیرد . حزب الهی هم که بدست یک مجاهد کشته شده او هم میخواهد انتقامش را از مجاهد بگیرد . واین اختلاف کی برطرف بشود یک آدم عاقل وبا تدبیر وفهمیده‌ای بیاید مردم را واقعاً" کاری بکند که اینها ارشاد بشوند هدایت بشوند این اختلافات را کنار بگذارند وآدم کشی را تمام کنند خیلی خوب است .

س - آقای خمینی وقتی که در پاریس بودند یک عده‌ای در تهران بسمت نماینده‌های ایشان و بعد بعنوان شورای انقلاب شروع بفعالیت کردند . آیا شما هیچکدام از اینها را میشناختید وبا آنها سروکاری داشتید ؟

ج - من همه آنها را میشناختم بله اینها ....

س - آن عده اول که بعنوان شورای انقلاب بودند کی ها بودند ؟

ج - عده‌ی اولی که بعنوان شورای انقلاب البته مخفی بود که نمیگفتند عده اول آقای طالقانی بودند ، آقای مطهری بودند ، آقای مهندس بازرگان بود، آقای عزت سحابی بود ، آقای علی خامنه‌ای بود ، هاشمی رفسنجانی بود ، آقای بهشتی بود ، بعبارت آقای تیمسار مسعودی بود همدانی فوت شد که هم عضو شورای انقلاب بود و هم رئیس بانک سپه بود که کاندید هم شد از همدان ورأی هم نیاورد وایشان فوت کرد. اول کم بودند ۱۰ - ۱۲ نفر بودند . شورای انقلاب چندین مرتبه عوض شد . البته آن مهره‌های اصلی بود ند . مهره‌های اصلی آقای مطهری را که کشتند ، آقای بهشتی وخامنه‌ای ورفسنجانی وباهنر ، آقای مرحوم دکتر باهنر اینها بودند. آقای طالقانی همکه نرفتند از همان اول ، شورای انقلاب دوجلسه یا سه جلسه بیشتر شرکت نکردند. که بازخوب یادم هست یک جریانی که روزیکه مجلس خبرگان را میخواستند افتتاح کنند دعوت کرده بودند از آقای طالقانی واز چندنفر

دو سه نفرا زدفترآقای طالقانی که من بودم وآقای طالقانی ودونفردیگر ، که ما به مجلس خبرگان رفتیم . وقتی رفتیم مجلس خبرگان هنوزمجلس افتتاح نشده بود توی سالن قدم میزدند آقای بهشتی آمدندا زآقای طالقانی پرسیدندگفتندکه شما محاسبه‌ی ، آخرببینیدنما زجمعه وقتی تشکیل میشود بایدشش کیلومتربین دوتا نماز جمعه فاصله کمترنباشد ، اگرمثلا" ازشش کیلومترفاصله کمتربودنما زمنعقدنمیشود نما زدرست نیست ، حداقل فاصله بین دوتا نما زبایدشش کیلومترباشد. آقای بهشتی آمدندا زآقای طالقانی پرسیدند"شما فاصله‌ی بین مسجدشاه که آقای خوانساری در آن نما زجمعه میخواندودانشگاه که شما نما زجمعه میخوانید اندازه گرفتیدکه فاصله‌اش شش کیلومتر هست یا نیست ؟" آقای طالقانی گفتند"بتوچه‌ا رتباطی دارد تو که نما زجمعه نیامده‌ای ونمیخواهی بیائی بتوچه ". با همین صراحت‌،آخراین توهین بود به آقای خمینی ، به آقای طالقانی وبه‌آقای خمینی.آقای بهشتی بیشعورکه الان که مرده است خدا بیآمرزدش

الان من میگویم خدا بیآمرزدش ولی اینقدرآقای بهشتی توشعورنداری که‌آقای خوانساری حق نما زجمعه خواندن ندارد نما زجمعه را باید امام بخواند . امام هم وکالت داده به آقای طالقانی . آقای طالقانی نما زش را توی هرکجا بخواندودرست است آقای خوانساری نما زش باطل است . توآقای بهشتی این مقدا رشعورنداری که این مسئله را میپرسی ؟ آقای طالقانی دیدنداین ا زمرحله پرت است یا میخواهد خلط مبحث کند با این مناسبت عصبانی شدندوگفتندبتوچه مربوط است توکه نما زجمعه نیامدی و نمیخواهی بیائی بتوارتباطی ندارد. آقای موسوی اردبیلی آنجا بود موسوی اردبیلی حرب توحرف آورد گفت که آقا شما ...، راجع به یادم نیست که چه موضوعی بودکه آقای اردبیلی گفت که شما خودتان عضوشورای انقلاب هستید ، مقصودمن اینجا بود آقای طالقانی با عصبانیت فرمودند سید من خیال میکردم توآدم خوبی هستی وعادل هستی ومیشود پشت سرش نما زخواند حالامی بینم تودروغگو ئی با همین عبارت . آقای طالقانی خیلی کم عصبانی میشدند خیلی کم ، ولی بعضی وقتها که عصبانی میشدند نا راحت .. گفتندمن نمیدانستم تودروغگوئی حالامی بینم تودروغ میگوئی . من سه مرتبه آمدم

شورای انقلاب من کی به شورای انقلاب آمدم ، من کی عضو شورای انقلاب بودم ؟ آخر آقای اردبیلی گفت که شما خودتان رئیس شورای انقلاب هستید گفت من سه دفعه که بیشتر نیامدم وبعدهم شورای انقلاب نیامدم . الان هم که چندین ماه من شورای انقلاب نمی‌آیم . ببینید آقای طالقانی ازهمان اول فهمیدندکه شورای انقلاب کشک است وقلابی وخطرناک ، شورای انقلابی که آقای اردبیلی بیشعور خودخواه ونفهم یاآقای مطهری یک پارچه عقده وکینه ، یاآقای خامنه‌ای بیسواد بی تقوا بقول شوهرخواهرش علی آقا تهرانی گفت نه تقوای درستی دارد ونه سواددرستی اوشوهرخواهرش است یک عمربا این معاشربوده واورا میشناسد که نه متقی است ونه باسواد هیچکدام . یاآقای هاشمی رفسنجانی وسایرین آنها . یاآقای دکترعباس شیبانی دیوانه ، دکترعباس شیبانی واقعا " دیوانه است . ایشان عضوشورای انقلاب است . آقای طالقانی شاءنش بالاترازاین بودکه توی شورای انقلاب برود . توی شورای انقلاب تنها فردعاقلی که میشدرویش حساب بکنی آقای بهشتی بود. که متاءسفانه من واقعا " این رایک ضربه‌ای می بینم برای مملکت خودمان که آقای بهشتی راکشتند کی آقای بهشتی راکشت اوبزرگترین خیانت رابمملکت کرد چون اگربهشتی میماند بهشتی عقل منفصل آقای خمینی هم بود یعنی آقای خمینی اگرمیخواست اشتباهی بکند بهشتی نمیگذاشت اشتباه کند. بهشتی عاقل بود . مطهری عاقل نبود. مطهری عقده‌بود مطهری یک آدم قشری عقده‌ای نادان . ولی بهشتی مردی بودکه هم ملابود ...

س ـ بهشتی را میشناختید ؟

ج ـ بهشتی رامن خوب میشناختم . بهشتی هم ملابود هم میفهمید. آخربعضی ها هستندبا سوادهستندولی نمیفهمند آقای بهشتی هم ملابود هم میفهمید واگربهشتی میبود نمیگذاشت کاربااینجا‌ها برسد که دربین جامعه اسلامی این مقدار دوری ازهم وافتراق وجدائی ودشمنی وکینه توزی بوجودبیاید . ولی متاءسفانه‌ایشان کشته شدندوبعدبراثرخونخواهی ازبرای بهشتی وسایردوستانشان دیدیم چه‌کسانی راکه نکشتند چقدرمردم راازبین بردندونابود نکردند.

س ـ بعدکه آقای خمینی آمدندایران استقبال خیلی شایانی ازایشان شد .

ج ـ استقبال آقای خمینی که من خیال نمیکنم درتاریخ نظیرداشته باشد. استقبال

آقای خمینی البته ازچندی قبل که یک کمیته‌ای بعنوان کمیته‌ی با مطلاح استقبال ازآقای خمینی درست شده بودکه یک عده‌ازدوستان ماهم درآن کمیته شرکت داشتند ومن اطلاع داشتم ودعوتنامه‌نوشتندبرای اشخاصی که ملاحیت دارند . یک عده‌ای را دعوت کرده بودندبه‌فرودگاه ویک عده رادعوت کرده بودندبه بهشت زهرا . که من هردودعوت راداشتم . من هم دعوت داشتم به فرودگاه بروم خدمت آقا واستقبال ایشان وهم دربهشت زهرا ولی من دیدم بهردوتای آن من نمیتوانم بروم. ودرفرودگاه هم من حساب کردم که درفرودگاه ایشان ازهواپیما میآیندبیرون ویک ملاقات بسیار محدودی است یک سلام واحوالپرسی است وردمیشوند .بهشت زهراامکان داردکه مجال بیشتری باشدبرای صحبت کردن وحرف زدن . من بهشت زهرا راچیزکردم،آن دعوتنامه مال فرودگاه رادادم به یکی ازدوستان رفت خودم آمدم بهشت زهراکه بعد بهشت زهراایشان آمدند البته خیلی باتاءخیر . تاءخیرهم علت این بودکه بقدری ازدحام بودبقدری ازدحام بودکه ایشان نمیتوانستندبیایند واقعا" نمیتوانستند که آخرهم مجبورشدنداز نزدیکی بهشت زهرا با هلیکوپتر آمدند . با هلیکوپترآمدندو صحبت کردندوصحبت‌های خوبی وتندی وداغی کبه‌متاءسفانه ومتاءسفانه یک مقدار ازصحبت‌هایشان دربارهٔخودشان الان مصداق دارد. منجمله ازمطالبی که دربهشت زهراگفتند خطاب کردندبه شاه که توبرای این مملکت‌چه کردی ؟ جزاینکه مملکت راخراب کردی وقبرستان راآباد . وماخب میگفتیم بله حالا میدواریم انشاءالله آقای خمینی بیایندمملکت راآبادکنندوقبرستان راآبادنکنند. ومتاءسفانه ما دیدیم چندین برابرشاه آقای خمینی قبرستانها راآبادکردندومملکت رابکلی خراب کردند،یعنی قبرستان ماکه آن زمان محدودبودالان قبرستان ما بسیاروسیع شده ومتجاوزازدویست هزارنفرجوان ما رادرزمان آقای خمینی کشته‌اند؛ چه درجنگ وچه در درگیری های خیابانی وچه دراین جریانات خلاف عقیده وخلاف سلیقه بسا مجاهدین وفدائیان ، ودرنتیجه اگرشاه قبرستان راآبادکرد ایشان قبرستانها راآبادکردنددرتمام مملکت . واما مملکت را مملکتی که درزمان شاه من نمیخواهم بگویم،آقای خمینی یک خلف صالح شاه است اولادحلال زاده شاه است که اگرشاه نبود خمینی هم نبود.وجنایت های خمینی هیش دنباله جنایت شاه

است . ولی‌درعین حا ل درزما ن شا ه ظا هرا مرما میدیدیم کها ینجورنبود. ظا هرشا ه ما میبینیم خیا با نهای ما خیا با ن هشت‌کیلومتری هفت‌کیلومتری،شش‌کیلومتری ساختما نها ی مجلل چندین طبقه ما ل همین مردم بود. پس‌مردم ما پولدا ربودند کا رخا نه‌ها ی ما روزبروزدا شت ا زدیا دپیدا میکرد . حالامونتا ژبود بود این مونتا ژ کم کم میرسد به کا رخا نه ما در وکا رخا نه‌ا صلی . ا ولی که ما هیچی ندا ریم یا یدکا رخا نه مونتا ژدا شته باشیم . تا زه کا رخا نه مونتا ژ بهترا ست‌تا برودمصنوع ساخته را بخرد حدا قل نصف‌کا رش درمملکت شده پولش‌توی‌جیب‌کا رگرآ مده .ما میدیدیم‌کا رگرما درزما ن شا ه‌وضعش‌خوب‌بود کا رفرما ها یما ن خوب‌بود . متخصصین عا لیمقا می دا شتیم کسا نی دا شتم کسا نی دا شتم که درمملکت‌توا نسته بودندخیلی ا زاحتیا جا ت‌مردم را برآ ورده کنند. مثل کا رخا نجا ت ا تومبیل سا زی ، کا رخا نجا ت‌نسا جی ، کا رخا نجا ت‌قا لیبا فی ، کا رخا نجا ت‌روغن سا زی روغن نبا تی و و و وخیلی کا رها خیلی کا رها خیلی کا رها کا رخا نه‌ی ا جا ق گا ز یخچا ل وکولر لوا زم خا نه همه‌ی ا حتیا جا ت‌ما دردا خل تقریبا " دا شت‌تا ٌمین دا شت. درزما ن آ قا ی خمینی تما م اینها متوقف‌شده وتما م مغزها ی متفکرما کسا نیکـــــه توا نسته بودندا زهیچ به مقا ما ت‌عا لی ا قتصا دی ا جتما عی سیا سی برسندهمـــــه نا بودشدند همه‌ا زبین رفتند. من شنیدم به یک روا یت ۱۵ هزا رطبیب‌ما متوا ری شده ا ز مملکت‌خا رج شده . آ خرما خودما ن که الان طبیب‌ندا ریم میرویم طبیب‌فیلیپینی میآ وریم ۱۵ هزا رطبیب ما وخوشبختا نه ا زیک‌طرف‌ومتا ٌسفا نه‌ا زیک‌طرف‌این طبیب‌ها ی ما ا ز بهترین طبیب ها ئی هستندکه درا روپا آ مدند. متا ٌسفا نه‌ا ش‌ا زا ینستکه ما تا ٌسف‌میخوریم که چرا مملکت‌ما آ ن جورا ست که نتوا نندا ینها درمملکت‌کا رکنندوخوشبختا نه‌ا ش‌ا زا ینستکه بهترین ا فرا دزا ما دا ریم . یا سا یرعلومی که دا ریم مهندسین عا لیمقا می که ما دا ریم که صدها هزا رنفرشا ن صدها نفرشا ن هزا رها نفرشا ن الان معلوم نیست‌کجا هستند سرگردا ن هستند. مغزها ی ا قتصا دی‌دا شتیم‌که توا نسته بودندا قتصا دما را به‌بهترین وجهی ا دا ره کنند. ا لبته نمیخوا هم بگویم خیا نت‌نمیشد نمیخوا هم بگویم کا رها ی‌خلاف‌وا قـــع نمیشد ولی بلا آ خره میشد . یک‌آ دم مدیر ومدبر وفهمیده وکا رگردا ن‌با یدبیا یدهمین کا رها ی بـدرا خوبش‌کند .نه‌ا ینکه‌کا رخوب رابدکند خرا بش‌کند. بله آ قا ی خمینی با ید میآ مدندا زآ ن. ا قتصا دنا سا لم ا قتصا دسا لم میسا ختند.

س ـ آنوقت دراین ضمنی که این صحبت ها بود شاه رفته بودوخمینی آمده بود بختیار هم وضعش لق بود شما آیا هنوز عضوجبهه ملی بودید یا نه ودراین رابطه چه فکری داشتید چه اقداماتی میکردید ؟

ج ـ من درجبهه ملی دوم که تشکیل شد ازاولین کسانی بودم که عضوجبهه ملی شدم ومن عضوجبهه ملی بودم تا ۱۳۵۶ ، ۱۳۵۶ یک اعلامیه‌ی سه امضائه درست شد به امضای آقای دکترسنجابی وآقای دکتربختیار وآقای فروهر . این اعلامیه وقتیکه منتشر شدمن اعتراض کردم گفتم که آقای بختیار به ملت ایران خیانت کرده وحق نداردکه این اعلامیه راامضاء کند . چون در۲۸ اردیبهشت هزاروسیصد و یادم نیست ۳۸ - ۳۹ بود آنوقت ها زمانیکه آقای دکترامینی نخست وزیرشدحالا چه شنئ ایست من دقیقاً " حالایادم نیست ، زمانیکه دکترامینی نخست وزیرشد جبهه ملی درامجدیه

س ـ درجلالیه .

ج ـ درجلالیه . درجلالیه یک میتینگی داشتندکه میتینگ بسیارمهمی بود بسیار میتینگ مفصلی بود خیلی میتینگ عالی بود . یعنی درآن زمان بهترین میتینگ بود . درآنجا قراربودکه ، چون امینی راما قبولش نداشتیم که امینی را میگفتیم نوکر آمریکاست وامینی کسی است که قراردادامین پیچ رابسته ومردم را بدبخت کرده ودرمقابل مصدق ایستاده‌شاه هم‌که دشمن اصلی ما بود نماینده‌رسمی امپریالیسم آمریکا بود ، درجبهه‌ملی برنامه‌جوری طرح ریخته بشودکه آقای امینی درمقابل شاه قراربگیرد که زهرطرف‌که شودکشته بودما باشد.اگرشاه آقای امینی را زد ما برنده هستیم اگرامینی شاه رازد بازما برنده‌هستیم . متاءسفانه آقای بختیاربدون اینکه به کسی بگوید درآخرین نطقی که بنا بودصحبت بشود قبل ازآنکه‌نطقش رابیاوردتوی شورای جبهه ملی ارائه بدهدوبگویدمن میخواهم این صحبت‌را بکنم . آمدحمله‌ی مستقیم کردبه امینی ، حمله‌ی مستقیم به امینی باعث شدکه فرداصبحش امینی اولاً" میتینگ ما رابهم زدند فرداصبح هم‌تمام سران جبهه ملی راگرفتند . .....

روایت‌کننده : آقای محمودشانه‌چی

تاریخ : ۴ مارچ ۱۹۸۳

محل : شهرپاریس - فرانسه

مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی

نوارشماره : ۴

بله‌این بود که...

س - گرفتندوبردندزندان .

ج - برفتندبردند زندان آنچه مامیخواستیم برعکس شد .

س - که خودشما ...

ج - من نخیر . من آنوقت زندان نرفتم . من آنوقت زندان نرفتم وفرارکردم وقت دیگری گرفتند. من در۴۱ من راگرفتند. حالا ن یادم نیست که دنباله آن بودیا بعدبهرحال آن زمان من گرفتارنشدم . منظورم اینستکه من گفتم اینجا آقای بختیاربه ملت خیانت کرده وچون خیانت کرده من نمیتوانم امضای او باشدبعنوان جبهه ملی . بایدیا امضای ایشان برداشته بشود ایشان نمیتوانند بعدازآن خیانت که جواب درستی بملت ایران نداده وجواب درستی نداشته به جبهه ملی بدهدحق امضاء کردن ندارد .گفتندنه نمیشود خوب است من باآقای فروهرهم یک قدری عصبانی شدم واوقاتم تلخ شد گفتم پس من عضوجبهه‌ملی نیستم وآنجا استعفایم ازجبهه‌ملی نوشتم وآمدم بیرون . من دیگراز۱۳۵۶ دیگر عضوجبهه‌ملی نبودم .

س - پس شماتمایل تان به چه کسانی بود درموقعیکه انقلاب درشرف وقوع بود یا چه کسانی سروکارداشتید ازرهبران ؟ آقای بازرگان ، نمیدانم آقای طالقانی .

ج - البته آقای طالقانی که مسلم رهبرما بودندوهمیشه مادرخدمتشان بودیم درمحضرشان بودیم همیشه منزل شان بودیم باایشان مشورت میکردیم ولی آقای طالقانی هیچ زمان ادعای رهبری سیاسی نداشتند هیچ زمانی ادعای رهبر سیاسی نداشتند. آقای مهندس بازرگان هم موردقبول واحترام بنده بوده والان

هم هست. الان ممکن است اگر یک روزی مقتضی باشد آقای مهندس بازرگان را بیاورند پای میز محاکمه که آقا چرا شما آقا قصور کردید؟ زمانیکه توانائی داشتی کاری بکنی و به توپیشنها داتی شد چرا نکردی ؟ که خودمن از کسانی بودم که کرارا " رفتم به آقای مهندس بازرگان گفتم آقای مهندس بازرگان اینکار اینکار اینکار باید بشود وایشان قصور کرد ونکرد . حالا ما اسمش را تقصیر نمیخواهیم بگذاریم . ولی درعین حال جبهه ملی هم متاء سفانه جبهه ملی یک سازمان متشکل آن چنانی نبود که بتواند مردم را جلب بکند وهمه‌ی مردم متوجه به آن نبودند. رو یهمرفته سازمانهائی که بودند سازمان مجاهدین بود ، فدائیان خلق بودند، سایرگروهها بودند من کاری که میتوانستم بکنم با هیچکدام از اینها نه مستقیماً " واردکار بودم نه با هیچکدامشان ارتباط مرا میبریدم با جبهه ملی هم بودم با آقای مهندس بازرگان ودوستانشان نهضت آزادی هم همکاری داشتم با روحانیت مترقی همکاری داشتم با بازار وتشکیلات ...

س- اینها کی بودند؟

ج - روحانیت مترقی یک عده از روحانیون روشنفکری بودند مثل آقای خامنه‌ای آقای هاشمی رفسنجانی آقای محمدرضا مهدوی کنی آقای محلاتی آقای ....
یک عده بودند از این روحانیونی که اینها روحانیون مبارز تهران بودند روحانیون مبارز تهران یک عده‌ای بودند که با صطلاح افکار روشنتر وبینش بیشتری داشتند آقای دکتر باهنر بودند آقای بهشتی بودند آقای مطهری بودند که اعلامیه‌هائی که امضاء میکردند اینها بودند . گاهی اعلامیه‌هائی هم که با صطلاح مبارزین ایرانی امضاء میکردند روحانیت مبارز امضاء میکرد یا بقیه . که آقای مهندس بازرگان وآقای دکتر سحابی وسایر دوستانشان چندنفراز جبهه ملی چندنفراز بازار اینها همه امضاء میکردند .با همه‌ی اینها من ارتباط داشتم ولی وابسته به یک گروه مشخص باشم هیچ زمان من وابسته به هیچ گروه مشخصی نبودم . البته در بازار چرا دربازار یک جامعه‌ای بود بعنوان جامعه‌ی بازار که البته من چون جامعه‌ی بازار خودش را میخواست وابسته‌ی به جبهه ملی بکند من مستقیما " با

آنها هم نمیخواستم کارکنم . میگفتم آقاجامعه بازار اگرمستقل باشدمن عضوجامعه بازارهستم ، اگرشما بخواهیدجامعه بازار را یکی ازاقمارجبهه ملی بگیریدجبهه ملی نتوانسته رسالت خودش را آنچنانی که هست رسالتش را بجای بیاورد ومن نمیتوانم همکاری آنجوردا شته باشم . ولی خب با بازار باکل بازارما همکاری داشتیم باهمه‌ی بازاریانی که عضوجامعه بودند یا عضوجامعه نبودندما همکاری داشتیم کارمیکردیم وفعالیت داشتیم .

س - اینکه میگویندبازاری ها بودندکه کمک کردندبه خمینی ،کمک مالی به اومیکردند .

ج - بله درحداعلا درحداعلا بازاری ها به آقای خمینی کمک مالی کردند. هیچ قشر وگروه وجمعیتی نبودکه به آقای خمینی کمک نکرده باشد.

س - بچه ترتیبی میشد؟یعنی افرادشخصا"...

ج - نمایندگان آقای خمینی که دراینجا بودند. البته آقای خمینی درتمام مدتی هم که نبودندپول بوسیله برادرشان آقای پسندیده که برادربزرگ آقای خمینی است مردبسیارروشن وآگاهی است که باآقای خمینی هم اختلاف نظردارد وایشان ازطرفداران جدی آقای دکتربنی صدراست بابنی صدرخیلی دوست ورفیق وطرفدار بنی صدربود والان هم هست ، والان هم هست . وبوسیله برادرشان وبوسیله دوستانشان پول داده میشد. هرمقدارکه احتیاج داشت بهرعنوانی که بودمن نمیدانم چه جوری برای خودآقای خمینی درنجف میفرستادندوطلبه هائی هم که اینجاحقوق ومستمری ازآقای خمینی میگرفتندبوسیله آقای پسندیده وسایرنمایندگانشان بین طلبه‌ها توزیع میشد. ولی کمک را بحداعلاء میکردندوجالب اینجااست که این مردمی که بهترین کمکها را به آقای خمینی کردند وآقای خمینی را دوراء س کارآوردند همان کسانیکه آن کمکها را میکردندآقای خمینی کشت که منجمله دستمالچی بود.دستمالچی کمکهای بسیارشایانی به آقای خمینی ودیگران ودیگران وهمه ، وهمه‌ی کسانیکه به آقای خمینی کمک کردندکه منجمله خودمن بودم . چه کمک مادی چه کمک معنوی ، چه تبلیغ برای ایشان چه پخش اعلامیه‌هایشان تمام اینکارها بوسیله ماها انجام میشد.

س - این کاست‌ها چه بودجریانش ؟ کاست هائی که ایشان سخنرانی میکردند ؟

ج - سخنرانی هائی که درنجف میکردند شب ها بوسیله تلفن گفته میشد وجالب اینستکه یادم هست آقای عمادتربتی نایب رئیس مجلس بود بجای رئیس مجلس که یک وقت نیامده بود ایشان صحبت کرد. گفت که آقا اصلا" این امکان ندارد که اینکار که درظرف ۴۸ ساعت درپاریس آقای خمینی مصاحبه کنند بعد از ۴۸ ساعت درتمام دهکوره های ایران مصاحبه ایشان پخش شود ومتاءسفانه ایشان اشتباه کرده بودند.

س - این ترتیبش چه جوری بود؟جالب است

ج - ترتیب آن اینجوربودمصاحبه ای که الان آقای خمینی میکردندبفاصله یکساعت میرسید ایران ، یکساعت وبلافاصله از روی ... یعنی نوار ، نوارمیگذاشتندرپاریس یک نفر پشت تلفن تند تندمیخواندواین نواررا ضبط میکرد بعدازضبط کردن بلافاصله دوساعت حداکثر دوساعت ، حداکثربفاصله دوساعت اینها پیاده میشدروی کاغذوحروف چینی میشد ومیدادندچاپخانه ، چاپخانه‌ها هم با پول ، چون پول هم زیادبود چاپخانه مخفی هم زیادبود درظرف چهار پنج ساعت ، الان کـه آقای خمینی سخنرانی کردند پنج ساعت دیگر ۵۰ هزار ۱۰۰ هزار ، ۲۰۰ هزار ، ۳۰۰ هزارنسخه بیانیه ها ونطق های ایشان درتمام ایران پخش میشد.یعنی بوسیله هواپیما بوسیله ماشین ، بوسیله ماشین سوری بوسیله انواع واقسام وسائل وامکاناتی که بودبتمام شهرستانها وبتمام دهات ایران میرسید

س - گفتیدمرکز کجا بود ، این مرکزی که اینها را میگرفتند؟

ج - مرکزخودتهران ، مرکزخودتهران بود.

س - این روحانیون مبارزبودند یا....

ج - نخیر،روحانیون مبارزهم بودندولی بیشترافراددیگری بودندکه حالادقیقا" اسمهایشان را نمیدانم . بله بودند وهستند ومیگرفتند حالاهم شاید یک کاری بکنند....

س - آن کاست ها چه ؟

ج - کاست ها را پرمیکردند دیگر همان نواررا دومرتبه ازروی آن تکثیرمیکردندکه منجمله نوارشاه بود . نوار شاه که آن سخنرانی که برای ارتش کرده بود کهاگرمن نباشم همچین بزنید ببندید وبکشید که دستورمستقیم کشتن داده بود که ظاهرا" افسرهاامتناع کرده بودند من یادم هست دریک مجلسی من بودم کهاین صحبت شدبناشدکه تکثیربشود یک جوانی آنجا ۲۰ هزارتانوارخرید،۲۰ هزارتانوارخرید گفت اینها را پرکنیدوتوزیع کنید.

که فوری این نوارها را پرمیکردندوعین نوار را پخش میکردند نوار آقای خمینی را پخش میکردند نوارهای شاه وسایرین را پخش میکردند . خیلی آسان بود آقـــای عمادشربتی که گفته بودندکه درظرف ۴۸ ساعت اشتباه کرده بودنددرظرف ۲۴ ساعت . کمتراز ۲۴ ساعت سخنرانی آقای خمینی درپاریس درایران پخش میشـــد خیلی راحت .

س- ولی آقای بختیاربا تمام ایرادهائی که ازاومیگیرند یک سری پیش بینی هائی راجع به آقای خمینی کردکه ظاهرا " بعدا " درست ازآب درآمد .

ج - البته پیش بینی های آقای بختیاررو آگاهی نبود.او احتمالاتی میدادشایـــد روش کارش سیاست کارش این بودکه این پیش بینی ها را بکندولی خب آقای خمینی از کاربدرآمد . ولی پیش بینی‌های آقای بختیار اینجوری نبود. آقای بختیار نمیدانست که روحانیت آقای خمینی اینجور کثیف ازکاردرمیآید ، دروغگودرمیآید خیانت به ملت ایران میکند . اوروی بغض وکینه خودش میگفت نه . من یادم هست که بعدازآنکه شاه مانده بودمعطل میخواست نخست وزیرانتخاب کندازملیون ازمردمانی که یک وجهه‌ی توی مردم دارند رفته بودسراغ دکترصدیقی . اول رفته بودند سراغ دکترسنجابی ، دکتر سنجابی دوجلسه باشاه ملاقات کردواز ملاقات شاه امتناع کرد بعددیگردوستانش گفتندکه نکن اینکاررا.من همخودم هم رفتم منزلشان وگفتم صلاح نیست ، البته دکترسنجابی مطالبی که میگفت میآمدبادوستان درمیان میگذاشت که من میخواهم همچین کاری بکنم ، گفتند نه مصلحت نیست وایشان منصرف شد وقبول نکرد. بعدرفتندسراغ آقای دکترصدیقی ، دکتر صدیقی هم یک مردبسیار بسیارمحترمی است که من واقعا " به‌او ارادت دارم .مـــــن درتمام مدتی که ۲۵ - ۲۶ که باایشان دوست بودم من یک کلمه دروغ ازایشـــان نشنیدم، بسیارمردخوبی است . ایشان مصمم بودکه نخست وزیری رابپذیرد که مـــن یادم هست سه مرتبه ماخدمت ایشان رسیدیم که آقا اینکاررانکن اینکارغلط است و اشتباه است واگراینکاررا میکنی این میشود این میشود میگفت من اگراینکاررانکنم مملکت خراب میشود مملکت همچین میشود فلان میشودبهمـان میشود تاشب آخری که ما خدمتشان بودیم که‌نزدیک بود که گیرحکومت نظامی هم بیافتیم یکی ازدوستان آقای

فروهـــر بود. ما چندنفربودیم آقای فروهربودکه دروهرآن شب گریه اش کرد گریه اش گرفت کلاهش را زدزمین وگریه کرد وناراحت شد گفت آقا نکنید یکی ازدیگرازدوستانمان آنجا بود گفت آقای دکترصدیقی شما مثل یک قطره آب مقطری میمانیدکه بیافتیـــد دریک منجلات کثافتی دریک لجن زاری حیف است که شماآب مقطر توی این لجن زار بیافتید. مثل اینکه حرفهای آن شب درآقای دکترصدیقی هم اثرگذاشت ایشان هـــم نخست وزیری شاه را نپذیرفت. بعدرفته بودندسراغ آقای بختیار، بختیارمتاء سفانه بدون مشورت با دوستان ورفقایش پذیرفت. خودمن باتفاق سه چهارنفرازرفقاکه بـــو برده بودیم که این میخواهداینکارراپکند رفتیم منزلش. گفتیم آقای دکتربختیـــار نکن اینکار را. با اینکه من رابطه‌ام همخیلی خوب نبودبابختیار ولی خب باهـــم هم زندان بودیم دوست بودیم اوجبهه ملی بود ومن هم یک وقتی جبهه ملی بودم. رفتیم گفتیم اینکاررانکن مصلحت شما نیست گفت نه من اگراینکارراتکنم ایران ایرانستان میشود یعنی اگرمن اینکاررانکنم شوروی ها میآیندواینها رامیخورند میشودیکـــی ازگرجستان فلان وبهمان یکیش هم ایرانستان. گفتم اشتباه میکنی اینکاررنکن. وگوش بحرف نداد وکرد دیدیم که نتوانست مملکت راهم اداره کند. وبعدازآنکـــه ایشان نخست وزیرشد من یک مرتبه رفتم پهلویش منزلش البته ، روزدومی بودکه نخست وزیر شده بـــود من رفتم گفتم آقای دکتربختیارکاری که نبایدبکنی کردیولی حالاکه کردی بیا ضرب الاجل کارکن.شما بیا همین الان ، همین الان یک جمهوری اعلام‌کن .الان مملکت را بکن جمهوری ومجلس را متقاعدکن ، گفت که درهمین فکرهم‌هستم ومیکنم منتهـــا دارم مقدماتش را درست میکنم که جمهوریش کنم که نشدوباین روزافتاد. ولی خـــب اگردکتربختیارواقعا" میتوانست آن روزیک تصمیم قاطعی بگیرد وجمهوری اعلام کند وشاه راازسلطنت خلع کندوخودش بشود رئیس جمهور یا مجلسی درست بشود مجلس هرچـــه تصمیم میگیرد قانون اساسی مجلس موءسسان واین حرفها اگراوکرده بودمن احتمال میدهم که خطرات وضررها شـــی که ما تاحالا دادیم خیلی کمترشده بود خیلی کمترشده بود . برای اینکه او دکتربختیاریک مقدارعاقلتربود مشاورینش عاقلتربودند یک عده افرادعاقلی میآمدند دوروبرش را میگرفتند میفهمید چه کارکند. من خیال میکنم

اگرا و. میماندبه آن صورت ها نمیخواهم اینجا تعریف ازبختیار نیست من با بختیار مخالفم چون بختیار را گفتم در ۲۰ سال پیش به جبهه ملی خیانت کرد من از جبهه ملی آمدم بیرون والان هم بختیار را قبول ندارم . ولی میخواهم بگویم اگر آن زمان بختیار با زعقل میکرد شیرازه‌ی مملکت ما ازهم نمی پاشید . الان اقتصاد ما ازهم پاشیده اجتماع ما پاشیده آن محبت وصمیمت وصفا و یک پارچگی ویگانگی دربین مردم بود حالا نیست . میخواهم بگویم که اگر بختیار اینکارا را میکرد شاید مردم این چیزها برایشان حفظ میشد. الان ما وارث یک مملکت خراب شده‌ای باسه وچهار میلیون آواره وبیکاره باده پانزده تا شهر خرابه ، باکارخانه‌هائی که همه‌ی کارخانه ها صاحبانش انداختند فرارکردندرفتند وبانکهائی که همه ورشکسته است ودولت باید ضررا ینها را بدهد با نفت به اینجوری کذائی با این جریان گروگانگیری با این جریان جنگ ، اگرشاید شاید بختیار آن کارا را میکرد به اینجاها دیگر ما نمیرسیدیم .

س - آن روزهای آخر شایع بودکه با صطلاح سازمان امنیت که درراٴس آن مقدم قرارگرفته بود سعی داردکه یک جوری با بازاریها وعده‌ای ازمذهبیون کنار بیاید وسعی کنندکه جلوی انقلاب را بگیرند وحتی خب بعضی ها میگویندکه ایشان درپشت پرده با آنها ساخته بودوفکرکرده بود که مثلا" خودش نجات پیدا بکند .

ج - یعنی بختیار ؟

س - نخیر مقدم .

ج - مقدم . مقدم اولا" ، مقدم را من شخصا" تا آن مقدارکه من میشناسم آدم خوبی بود آدم بدی نبود . عرض کردم درهمان جریانی که من را محاکمه میکردندکه بازجوی من آقای مقدم بودکه آن زمان میآوردندما را درژبان ، . در خیابان سوم اسفند آنجا محاکمه میکردند آنجاکه من آمدم برای محاکمه وقتیکه سئوال وجواب میکردند آقای مقدم، یک روزبا یک سربازی بود اطاق بزرگی بود پشت آن میزخب مینوشت بعد میآمد سربازه میداد بمن من جواب مینوشتم برمیگرداندبه مقدم . به سربازه گفت بروچائی بیار آب بیار یک چیزی بیار وخودش سئوال را نوشت آورد جلوی من گذاشت گفت هرچه میتوانی جوابها را کوتاه بده . این خدمت را بمن کرد حالا من نمیدانم چرا این خدمت را بمن کرد خودم

هم نمیدانم که این چرا بمن لطف پیداکرده بودولی من هم روی خوبی که این بمن کرده‌بود هم اصولاً ازحرکات مقدم مقدم رایک آدم بدی نمیدانستم واقعاً" هم بدنبود. شبی‌هم که حکم قتلش راداده بودند وچشمهایش رابسته‌بودنددا شتندا ورا میبردندبرای اعدام من آمدم بهاوگفتم آقای مقدم من فلانی هستم تو‌بمن خوبی کردی ومن آنوقت ممکن بود شش‌هفت سال برایم زندان ببرند وتوزندان برای من نبریدی‌من هشت ماه زندان بودم هفت ماه وخرده‌ای زندان بودم آزادشدم تبرئه‌ام کردی والان آمادگی دارم که توهرکاری داری بگومن برایت‌انجام بدهم . اظهار تشکرکرد ازمن گفت‌نه من کاری ندارم فقط ازخدابخواه که خدامن رابیآمرزد و برایم‌طلب مغفرت‌کن واگرمیتوانی برای من قرآن بخوان خیرات بکن ازاین حرفها. آن شب بمن گفت وبعدهم بردند اعدامش‌کردند. مقدم اگرزودترآمده‌بودورئیس ساواک شده بود من خیال میکنم باز اوضاع ما غیرازحالا بود. چون مقدم یک آدم سلیم النفسی بود آدم بدی نبود حتی بهزادی ، بهزادی که رئیس ستادبود‌بنظرم که من رفتم پهلویش‌وقتیکه اوضاع خیلی خراب شده بودمن اجازه گرفتم تیمسار بهزادی که باهمین تیمسارمقدم رفیق بودند رفتم جریان مملکت‌راگفتم یکساعت وخرده‌ای من صحبت‌کردم گفت همه‌ی اینهارا من میدانم ولی چه بکنیم الان ما دریک مشکلی گیرکرده‌ایم که این مشکل برایمان بغرنج شده نمیتوانیم کاری بکنیم.خوددستگاه واقعاً" واقف شده بودکه مشکلات فوق العاده زیاداست . نمیتوانندکاری بکنند دست وپا میزدندکه یک‌کاری بکنند بلکه بشود . مردم هم بقدری ازدست شاه‌وساواک عاصی بودندوناراحت بودند که‌مردم دیگراعتمادشان ازاینها سلب شده‌بود نه‌دیگربه مقدم اعتمادداشتند نه به‌هیچکس . میگفتنداصلا" شماها نبایدباشید . ولی مقدم اگر زودتررئیس ساواک شده بود یعنی بعدازآنکه نصیری راازریاست ساواک خلع کردندمقدم رامیگذاشتند امکان داشت‌که یک‌تغییرات‌چشمگیری درتوی مملکت مابوجودبیآید.

س- توی ایـن عده‌ازکسانیکه توی شورای انقلاب بودندوسرکاربودند ناراحت‌بودندازاینکه مقدم اعدام شده یعنی فکرمیکردندشایدنبایستی اینکاررا بکنند ؟

ج - والله‌اولین اعدامهائی که‌شد،من یادم‌هست ،۲۵نفررا آوردندحدودچهارساعت این ۲۵نفررا محکوم به‌اعدام کرده بودند چشمهایشان رابسته بودند درمیدان اعدام یعنی درهمان

دبیرستان رفاه که اینها همه را بالای پشت بام دبیرستان رفاه اعدام میکردند چشمهایشان را بستند وصیتشان راکرده بودند کارهایشان راکرده بودند ۲۵نفر را نشانده بودندیک جائی منتظربودندکه اعدامیشوند. ولی هنوزتصمیم گ ... نشده بود که‌چکـــــار بکنند . نزدیک به چهارساعت طول کشیدکه اینها درحال ... اضطراب وناراحتی وناپساما نی که من میدیدم حالاتشان فوق العاده بدبود خیلی بدبـــود.

س- اینهاکی ها بودند یادتان هست ؟

ج - بله خیلی ها بودند. اینهائیکه‌همه شان بعدا" کشته شدند . الان من بخواهم اسمهایشان رابگویم نمیدانم . رحیمی بود ، نصیری بود ، کی بوددیگرعبارت ... آن مـــــــــــــــــــ ل اصفهان اسمش‌چه بود فرماندارنظامی اصفهان ؟

س- ناجـــی .

ج - ناجی بود ، خسروداد بود ، آقای جعفری بود آقای ..شهردارتهران اسمش‌چه بود ؟

س- نیک‌پی .

ج - نیک‌پی بود وخیلی ها بودند خیلی ها بودند من حالادقیقا" نمیدانم ۲۵ نفـــر بودند. بعدازچهارساعت معطلي بعدیک نفری آمد من نمیدانم اوازکجاآمد شایداز پیش‌آقای خمینی آمد یاازکجاآمد نمیدانم .

س- منزل آقای خمینی نزدیک بود .

ج - بله نزدیک بود بله . اوآمدگفت‌که ۲۱ نفرازاینها راببریدبه زندانهایشـان وچهارنفرشان امشب بایداعدام بشوند . که چهارنفر نصیری بود رحیمی بود خسروداد بود وناجی . آن بقیه رابردندتوی سلول هایشان همان بالابودند همان صدای تیـــر را میشنیدند یعنی آنهاطبقه زیربودند واین طبقه بالایشان هم اعدام کردند . این چهارنفررا بردندبالا یک نفرآمداحکامی که برای اینها صادرشده بوداحکامشان راخواند وبعددرآنجا من بودم آقای رضائی بود آقای حاج غفارآلات‌پوش‌بود وآقای کـــی ... آهنگران . که من دخترم راکشته بودند ازآقای رضائی چهارتااولادش راکشته بودنــد آقای آلات‌پوش سه تاازبچه‌هایش یادوتاازبچه‌هایش‌راکشته بودندواو آقای آهنگران یک‌چیزی داشت مقدمش پیش‌بندی هم داشت چی آهنگران ایشان هم سه تابچه‌اش‌راکشته

بودند ما آمدیم آنجا گفتندکه خوب شما ها اولائیدکه میتوانیدقصاص کنید من گفتم من قصاص نمیکنم والان هم دارم میگویم من الان این قاتل بچه‌هایم را هم الان اگربیاورند من الان ازآنها میگذرم واقعاً" قصاص نمیکنم . چون کشتن دردداونمیکند من بجای اینکه بکشم اگرقابل هدایت باشد میگویم آقا این را ترتیبش کنید برودجبران کمبودبچه من را بکند اگرمن این را کشتم دوتا کمبودداریم.ولی الان بچه من نیست اگراین را درست ترتیبش کردم خودش که کارمیکند هیچی بگوئیم آقا یک قدری هم بیشترکارکن که کمبودبچه من راهم تو اقلا" جبران کرده باشی . ولی وقتی من اوراکشتم چه‌نتیجه‌ای میبرم ؟پاسدارها گفتندما میکشیم ومن یادم‌هست‌که آنها را هم وسط پشت بام نگهداشتندوبا تیرخیلی درحدودشاید‌دویست تا تیربه‌این چهارنفربیشترشلیک شدکه‌اینها راکشتند . فاصله‌ی نیمساعت نشد کمترازنیمساعت‌که ازپله‌ها داشتیم میآمدیم پائین ...

س- کی ها بودید ؟

ج - من بودم . من تمامش بودم ،من درمحاکماتشان هم اغلب بودم . آن محاکمات اولیه ، محاکمات اولیه که میشد اغلب من درمحاکماتشان هم بودم ولی دقیقاً" یادم نیست‌که محاکماتی که میکردند آنهائی که‌میگفتند البته‌محاکمات راخیلی کوتاه ، جواب میدادند،چون آنها هم خودشان هیچ احتمالی که بکشند نمیدادند که کشتن واین حرفها باشد . وخودما هم این احتمال نمیدادیم که اینجوری باشد وهیچکس هم راضی نبود. من خیلی ناراحت‌بودم که چرا میکشید بایداینها آبروریزی بشود کسیکه آمده یک عمرجنایت‌کرده آبرویش‌را بایدببریم یابداین بیایداعتراف کندکه‌ازکجا دستورمیگرفته کی تحریکش‌میکرده کی پولش میداده اینها را بایدما این مطالب راازآنها بگیریم ازآنها بکشیم الان هم من اعتقادم همین است .

س- خوب چه شدکه اینکارنشد ؟

ج - نکردندديگر . من نمیدانم چه دستی بودکه نگذاشت اینکاربشود که بدون این حرفها محاکمات خیلی کوتاه ، خیلی محاکمات کوتاه میشد.

س- کی ها اداره کننده بودند ؟

ج - آخوندها ، یک عده از آخوندها بودند. آقای موسوی نامی بودکه نماینده‌ی امام بود نماینده‌ی آقای خمینی بود . وخب دولت متاءسفانه نمایندگان دولت تحت تاءثیرا وبودند اوبرهمه‌ی اینها مسلط بود. نمایندگان دولت که آقای مهندس بازرگان باشد اصلا" هیچ اثری نداشتند کسی گوش بحرف شان نمیداد.

س- یزدی چه ؟

ج - همین میخواهم بگویم . ما داشتیم ازپله‌های پائین می‌آمدیم دیدیم آقای یزدی می‌آیدبا عجله،بعدگفت کشته‌کشتند اینها را ! اعدام کردند؟ گفت بله ، گفت بدستورکی ؟ آخر با عصبانیت شدید. کی گفته اینها رابکشند چراکشتند ؟ بدستورکی کشتند ؟ باید اینها محاکمه میشدند باید اینها اسرار را میگفتند بایداینها مطالبی که زیرپرده بوداز زبانشان درمی‌آمد. ولی خب کشته بودند دیگرتمام شده بود. متاءسفانه برای بقیه هم کاری نکرددولت ، آقای مهندس بازرگان فردا مسئول است هم پیش تاریخ هم پیش مردم ایران هم پیش خدا . آقای مهندس بازرگان قدرتی که ملت بها وداد وخمینی به اوداد . خمینی گفت هرکس بحرف آقای مهندس بازرگان نکند بحرف امام زمان نکرده و هرکس بحرف امام زمان نکرده بحرف خدا نکرده . آنوقت مهندس بزرگان با این قدرتی که بها وداد ند نتوانست هیچکاربکند شل آمد . آقاجان بزن کنار آخوند رابگوآخوندتو حق نداری باید اینها محاکمه بشوند اینها اسرار را بایدبگویند اینها جاسوسی هائی که کردندبایدبگویند اینها افشاکنندحکومت هائی که با شاه همکاری کردندومملکت ما را به این روزنشاندند. دزدی هائی که شده چپاول هائی که شده غارت هائی که شده وابستگی‌هائی که بوده اینها همه‌را بایدازربان اینها مابایدبکشیم بیرون . آقای هویدا راچندین جلسه مصاحبه کردندبااو آقای خلخالی ، خلخالی شعورنداردسیاست نداردنمیفهمدکه

س - آنجا هم شما بودید ؟

ج - من نخیرمتاءسفانه نبودم . وبهترکه نبودم خوشبختانه که نبودم . چون من آنجا میرفتم اعصابم خوردمیشد .

س- اینکه میگویندا عدامش نکردند وبقتل رساندشان منظورشان چیست؟یعنی تیربارانش نکردند توی سلولش اوراکشتند ؟

ج - من گمان نمیکنم نخیر . البته روی عقده‌هائی که داشتندپاسدارها عقده‌ها وکینه‌هائی

که داشتند نسبت به اینها . من یادم هست یکی از کسانیکه ازشکنجه‌گران ساواک که محاکمه میشد یازده تا خانم آمده بودند آنجا که این یازده خانم به آنها تجاوز شده بود درساواک ازدست این که میگفتند بما تجاوز کرده یکی از خانمها میگفت ، خجالت هم میکشیدند بیچاره‌ها ولی میگفتند ما آمدیم که حقایق را بگوئیم . میگفتند وقتی که ما را میبرد توی اطاق خلوت خودش لخت ما در زا دمیشد شورتش را هم درمیآورد وعرق هم خورده بود مست بود و بما هم میگفت لخت بشو شلاق میزد کتک میزد تجاوز میکرد همه‌جور تجاوزی وسخت ما را ناراحت میکرد وما آمدیم اینجا . این آدم را محاکمه آش میکردند خب کسانی هم که بودند این حرفها را میشنیدند دیگر آن خانمها نشسته‌بودند آنجا کسانیکه شکنجه‌دیده‌بودند میدیدندکه چقدرشلاق خورده پسرها جوانها . خیلی آدم خبیثی بود موقعیکه این را میخواستند ببرند زندان و از زندان بیاورند توی این اطاق دادگاه چهارنفر پنج نفر این را میبردند وسط راه خب اذیتش میکردند کتکش میزدند سرش را به دیوار میزدند اذیتش میکردند ازبغض وکینه وعداوتی که داشتند ناراحت بودند دیگر . اینجورکارها میشد امکان دارد آقای هویدا را هم کتکش زده باشند ولی اینکه توی سلول اورا بکشند گمان نمیکنم نه .

س — این نصیری را چه میگفتند ورا کشیده بودند توی خیابان نمیدانم ...

ج — نخیر ابداً" نصیری من بودم ...

س — دست اورا قطع کرده بودند .

ج — ابداً" ابداً" ابداً" نصیری ازاول تاآخرخودمن بودم ایشان را گرفتند آوردندتوی دبیرستان رفاه . ازاولین کسانی‌هم که ملاقات کردند یعنی تلویزیون اولین شبی که تلویزیون راآوردند ازدبیرستان رفاه صدا پخش شدمن بودم آنجا .

س — پس اینکه میگویندصدایش درنمیآمده اینها چه بوده ؟

ج — نه‌صدایش درنمیآمده مال این بودکه موقعیکه میخواستند اورا بگیرند ایشان میخواسته فرارکند . وقتی میخواسته فرارکند اورا تعقیب میکنند درگیری میشود دردرگیری چندتا خراشی بصورتش وسرش درمیآید اینها پانسمان میکنند هیچی نبوده .

واینکه ... غذایش درنمیآمدنقشه بودوکلک بود. آمده بودنشسته بود. که من این مطلب را آنجا گفتم ، گفتم که :

جناب تیمسار تاپریروزوقتی که هیکل شما را ابهت شما را میدید زهره شیرآب میشد درصورتیکه بچه‌های ما زیرشکنجه‌ی شما له میشدندویک آخ نمیگفتند. توچطورتیمساری هستی که با این عظمت که ابهت آن لباسهای تو وآن زرق وبرق قپه‌های سر شانه‌ تبو زهره‌های همه را آب میکرد الان اینجا هیچ کارت ندارند. واینقدرخبود رازسبک میکنی یک قدری شهامت داشته باش یک قدری عزت نفس داشته باشد.

س- چه کارمیکرد ؟

ج - همین کارها را میکرد همچین جواب نمیداد مثل آدمهای مریض مثل آدمهای زبون مثل آدمهای ذلیل خیلی خودش را باخته بود خیلی چیزبود. سرش مال آن بسته بود . وبعدآنجا محاکمه‌اش کردند سه چهارروزهم بیشترطول نکشید بعدهم همان روی دبیرستان رفاه روی پشت بام دبیرستان رفاه خودبنده‌ناظربودم تیربارانش کردند ابداً " این حرفها نبوده . ویکی ازکارهائی که آقای نصیری کرد این بوددردبیرستان رفاه یک دری باز میشدمیرفت توی یک هال توی یک سالن ، توی این سالن هشت نه‌تا دستشوئی بود توالت بود. که میرفتندآنجا بچه‌ها درآن دبستانها ، دبستان بوددیگربچه‌ها میرفتندآنجا یک نفرپاسدارتوی این راهروقدم میزدبااسلحه‌اش زندانی‌ها هم اطاقشان درب سالن جلوبسته بود میآمدند آزادبودند دستهایشان را ببندندبا ماً موربروندتوالت این حرفها نبود . درب اطاقشان بازبود درب توالت هم بازبود میآمدندومیرفتند توالت وبرمیگشتند. یک روزکه آقای نصیری آمده‌بروددتوالت این یاروپاسداره‌که تفنگ سرشانه‌اش بود پشتش بطرف آقای نصیری بوده نصیری که ازتوالت میآیدبیرون میپردکه تفنگ این رابگیرد اسلحه یاروراپگیردوتیراندازی کندکه این دادمیکشد دادمیکشدازبیرون میریزندمردم می بینندبله اسلحه این گرفته داردمیخواهد یک کاری بکندکه‌تیراندازی کند که اورا میگیرند واسلحه‌را همازاومیگیرند ومیبرند آن تو . ازآن ببعدهروقت میخواستندبروندتوالت درب اطاقشان را می‌بستند. در

میزدندمیگفتندمیخواهیم برویم‌توالت یک سرباز میآمدبا آنها وآنها را میبرد توالت وبرمیگشت . منظورآقای نصیری که تکشتندش اینکارراميخواست بکنیدتوی دستشوئی توالت تفنگ سرباز را میخواست بگیردکه چندنفررا بکشد چون میدانست که میخواهندا ورا بکشند گفت خب حالاقبل ازآنکه ما را بکشند چندنفررا مـــا بکشیم .

س - یک موضوع دیگرکه میگویند.......

س - میگویندا علام شده بوده بوسیله ا یکه ا فسرها خودشان را معرفی کنندوا ین آقـای خسروداد میآیدخودش را به دفترآقای طالقانی معرفی میکند .

ج - نخیرهمچین چیزی نبوده است ابداً " .

س - وبعدآقای طالقانی میگویندتوکه فعلا" برومدرسه رفاه بعدخودم میآیم آنجـــا وبعدا ین میرودومیگیرندوا وژا میکشند .

ج - خسروداد ازاولین نفراتی بودکه‌گیرافتادوبعددردبیرستان رفاه بودوا صلا" به دفترآقای طالقانی هم نیامد ومحکوم شد. من خودم چه دبیرستان رفاه چه دردفتر آقای طالقانی که بودم گاهی اوقات افرادی میآمدندمیگفتندماساواکی هستیـــم وآمده‌ایم میگوئیم ساواکی هستیم . من خودم بدون اجازه ازکسی اینکارراازپیش خودمیکردم والان هم دارم‌میگویم ازپیش خودمیکنم . عقیده‌ام هم‌این بودچون میدیدم آنجا مسئولی نیست‌که من بخواهم با مسئولش درمیان بگذارم . میپرسیدم تودرساواک چه‌کاره بوده‌ای ؟ میگفت من یک ماء مورساده بودم یا مثلا" آشپزبودم یا مثلا"فـــلان بودم یا .. من میگفتم که‌تو‌واقعا " اگرحقیقتا "میخواهی جبران کنی کارهای خلافی که‌کردی وضایعاتی که به‌این مملکت زدی؟ میگفت بله قسم به‌پیر وپیغمبر میگفتـــم بروبشرط اینکه بروی جبران ضایعاتی که‌اعمال توبوجودآورده بکنی . این میرفت وخیلی‌هم خوشحال بود خیلی خوشحال بود. منجمله‌خانم آقای حسین زاده ،خانم آقای حسین زاده ..

س - کدام حسین زاده ؟

ج - حسین زاده‌ای که‌معاون آقای ثابتی بودونفردوم سومی بوددرساواک .

س- اویک اسم دیگری هم داشت عطارپور ؟

ج - عطارپور . عطارپور بله . اینها اهل قمصرکاشان بودند . پدرواقوام او مردمان خوب بودند خودش هم حسین زاده اولش آدم مذهبی بود. آدم مذهبی بود آدم خوبی بود ولی بعدکم کم آن جوری شد. من دبیرستان رفاه بودم ، دو سه نفرازبچه‌ها آمدند من توی اطاق نشسته بودم که‌بیایک خانمی است جواب اورابده ازآن مسئولین آنجا بودند . گفتم بیایدتو ، آمدتو گفت من خانم آقای حسین زاده‌ام گفتم خب خودحسین زاده کجاهست ؟ گفتم نمیدانم ومن خانم دوم اوهستم من دردانشگاه کارمیکنم وشغل من اینست وشغلش هم گفت ومن راگول زده ومن رابه زنی گرفته من زن دوم اوهستم وحالاآمدم بگویم آقا من زن دوم اوهستم وهیچ گناهی هم ندارم درکارهای اوهم شرکت نداشتم تکلیف من رامعین کنید . گفتم مگرکسی سراغت آمده ؟ گفت نه،گفتم کسی مزاحمت شده ؟ گفت نه،گفتم پس چراآمدی ؟ اگرکسی نیامده وکارت نداشته ومزاحمت نشده‌اندوتوزن خسین زاده‌هستی ، حسین زاده رااگرما ببینیم‌میگیریم ومحاکمه‌اش میکنیم ولی توکه کاری نداری کسی بتوکاری ندارد توخودت آمدی میگوئی‌عس من رابگیر ،خب بلندشوبرودنبال کارت . این رفت بازفردایش آمد بازپس فردایش آمد ،دو سه مرتبه چهارمرتبه مراجعه‌کرد که من نفهمیدم‌که‌این واقعا" دیوانه است یا چه‌علتی داردکه میآیداینجا ،وخیلی من خواستم زیرزبانش رابکشم وبه فهمم که حسین زاده رابوسیله‌این میشودپیدایش کنیم یانه که نشد وایشان هم چیزی نگفت. ولی درهرحال میخواهم بگویم اینجورکارها میشدکه‌اگرمردم‌ما همه‌شان عاقل بودند ما دشمنی باساواک که‌نداشتیم‌ساواک به مملکت ایران خیانت کرد ، واقعا" خیانت‌کرد ویک علت بزرگی که وضع مملکت ما الان اینجورشده خیانت‌ساواک بودما ما دلیلی نداریم که همه‌ی ساواکی ها را بکشیم ،ما اگرچندنفردرراٴس ساواک قرارگرفته‌اندواینها وابسته به‌اجنبی بودندوخیانت به‌مملکت‌کردندخب اینها را بایدمجازات میکردیم درحدخودشان نه‌اینکه همه‌ی افرادرا ما بگیریم بکشیم نابودکنیم ازبین ببریم یعنی چه اصلا" یعنی چه . اصلا" کشتن یعنی چه

اصلا" نابودکردن بدون محاکمه اینها اینها غلط است اینها همش کارهای غلطی بوده که درتاریخ نوشته میشودولکه‌ی ننگی است بردامان این حکومت موجود.
س ـ بنی صدرهم بود آنجادرمدرسه‌ی رفاه ؟
ج ـ نخیر . بنی صدرابدا" اینجورجاها نبود. بنی صدر علت موفقیت بنی صدرهم همین کاری بودکه کرد.آقای بنی صدروقتی که ازاروپا آمدایران بعدازانقلاب هیچ پستی راقبول نکرد هیچ پستی هیچ کارنکرد . اولا" تقاضای یک روزنامه‌کرد که روزنامه انقلاب اسلامی با اطلاع امتیازش را ایشان گرفت وروزنامه‌اش رامنتشرمیکرد که خیلی هم روزنامه‌اش کم فروش میرفت ضررمیکرداز روزنامه. وکارمهمی که کردآقای بنی صدر راست هم میگفت ودرست هم بود واین دونفع داشت هم برای مردم هم برای خودش، گفت مردم مادراین شدت خفقانی که داشتند رشدفکری ندارند.من بزرگترین وظیفه‌ام اینستکه مردم رارشدبه آنها بدهم مردم رابفهمانم که درچه شرایطی هستندوچه کارمیخواهندبکنند. وراه افتاددر کوچه وپس کوچه‌های تهران وخیابانهای تهران وشهرستانها ومحلات ودهات درتمام شهرستانهای بزرگ وکوچک ایران رفت سخنرانی کرد. درتمام محلات تهران آقای بنی صدرشده بودمثل روضه‌خوانهای محله که خرشان راسوارمیشدند میرفتندازاینجا روضه خوانی ازآنجا میرفتندآنجا بنی صدراینجوری شده بود،ازاین محله میرفت آن محله . این نتیجه شدکه تمام ملت ایران بنی صدرراشناختند .وعلت اینکه بنی صدر انتخاب شداین بود . نه اینکه آقای خمینی گفت به‌این رای بدهید آقای خمینی نگفت به‌این رای بدهید. شایداوخودش هم مثلا" به آقای بنی صدررای نداد چون کاندیدای روحانیون آقای حسن حبیبی بود آقای بنی صدرکاندیدای آنها نبود آقای بنی صدرراچون توده مردم ایران درمجالس سخنرانی هم اعیان واشراف وفهمیده‌ها ورجال سیاسی رجال مذهبی واقتصادی نمیرفتند توده مردم میرفتند. توده مردم بنی صدررا میشناختند هیچکس دیگررانمیشناختند میدیدندآمده توی محله‌شان باآنها صحبت کرده حرف زده چهارزانونشسته چائی خورده آبگوشت خورده اگرسوربوده سورخورده باهم حرف زدند هرکس میرفت بااوصحبت میکرد آخرآدم

خنده‌روئی هم‌هست میخندید وصحبت میکرد وحرف میزد وجواب سئوالاتشان را میداد. همه‌ی مردم ایران اورا شناختند موقع انتخابات ۱۱ میلیون به‌اوراءی دادند والانه انتخابات قلابی بود نه راءی قلابی درست کردند ابدا " تمام این‌حرفهائی که مخالفینش میگویند اشتباه میکنند، ونفردوم آقای مدنی بود آقای مدنی را هم بچه دلیل انتخاب شد بدلیلی که بازمردم‌ازاوشناخت داشتند . ایشان وزیردفاع بود یک کارهائی باصطلاح واردی کرده بود بعداستاندارخوزستان شده بود خوزستان راتوانسته بود جلوی آن ناامنی هائی که درخوزستان هست بگیرد توی روزنامه‌ها وتوی رادیو توی تلویزیون اسم آقای مدنی برده شد مردم ایران مدنی راشناختند. نفردوم بادومیلیون وچهارصد پانصدهزارراءی شدآقای مدنی . نفرسوم آقای حبیبی بود حبیبی کاندیدای حوزه‌ی علمیه قم بود کاندیدای مدرسین عالیمقام بود کاندیدای روحانیت مبارزبود کاندیدای سازمان نهضت‌آزادی بود کاندیدای خیلی ازاقشارمردم بود خودش‌هم اعلامیه داده بود که‌من ، به دروغ مشاورآقای طالقانی هستم اصلا" آقای طالقانی مشاورنداشت ، مشاورآقای طالقانی هستم ، چه هستم چه هستم چه‌هستم باهمه‌ی این حرفها ششصد هزارتاراءی آورد ، ششصدهزارتاراءی آورد . برای اینکه مردم شناختی ازآنها نداشتند . ازآقای بنی صدرالان هم بعقیده من اگرآقای بنی صدربروددرایران ومجالی پیداکندکه دوماه دوماه درایران روزنامه‌اش‌را منتشرکند وبگذارند پشت‌تلویزیون ورادیوصحبت‌کند الان هم بنی صدر بازاول راءی ای که بیاورد بنی صدرخواهدآورد .

س - این موضوع میزان نفوذ فلسطینی‌هاچه بود؟میگفتند بعد ازانقلاب یک عده زیادی فلسطینی آمدند وحتی اعدامها راآنها میکنند وهمه‌کارها دست‌آنهاست ومحافظ خمینی هستند .

س- نخیر نخیر اینها دروغ است . ابدا " فلسطینی‌ها فقط خودآقای یاسرعرفات آمدو هانی الحسن معاونش‌که سفیرفلسطین درایران شد وآن محل سفارت اسرائیل راگرفتندوداندبه‌اینها که‌ملکش‌هم مال اسرائیلی ها بود.الان‌هم‌دست فلسطینی ها است . الان هم دست‌فلسطینی ها است . دادندبه آنجا ویک چندنفری هم فلسطینی

آمده‌بودندبرای دفترخودشان نه ممکن است ۳۰ - ۴۰ نفری بیشترنبودند. این ۳۰ - ۴۰ نفرهم توی دفترفلسطین بودند من توی سفارت فلسطین چندین مرتبه رفتم ، چندین مرتبه رفتم . یعنی سه مرتبه مهمانی آنجادادند که آقای طالقانی رادعوت میکردندماهم به تبعه آقای طالقانی ماراهم دعوت میکردند . البته سفارتخانه های اسلامی آقای طالقانی راکه دعوت میکردندخب ماهم بعنوان رفیق ایشان ومسئول دفترشان باایشان میرفتیم یعنی ماراهم دعوت میکردند نه اینکه بی‌دعوت برویم . دو سه مرتبه مارادعوت کردند رفتیم درحدود ۲۰ - ۳۰ نفر فلسطینی آنجا بودندکه‌مسئول سفارتشان بودند بکلی دخالت نداشتند وزبان بلد نبودند.اصلا" زبان فارسی بلدنبودند که بیایندتوی مردم آدم بکشند ببندند محافظ آقای خمینی باشند ، آقای خمینی محافظ نمیخواهد آقای خمینی تمام مردم ایران محافظش بودند کسی مخالف آقای خمینی نبود که آقای خمینی رابخواهند بکشند . دردبیرستان علوی زندگی میکردند طبقه‌ی بالای دبیرستان علوی زندگی میکردند وهمه‌ی مردم محافظ ایشان بودند.

س- این تقریبا" سئوال آخری من است که شماراخسته کردم . حالااگرمثلا"فکر کنیم غیرازخودآقای خمینی چهار پنج نفرهستنددرایران که صاحب قدرت ونفوذهستند امثال مثلا" آقای رفسنجانی واینها ، میخواستم به نظرشمااین چهار پنج نفر افرادصلی کی هاهستندوخصوصیات اینها چه‌هست؟ چه جورآدمهائی هستند؟

ج - البته هیچکدام اینهارابا آقای خمینی نمیشودمقایس کرد . آقای خمینی مرجع تقلیداست . مورداعتماد وموردقبول مردم مسلمان است مقلد یک عده‌ای است که مردم‌ازاوتقلیدمیکنند ونفوذ آقای خمینی یک نفوذی است که اصلا" هیچکدام اینها ندارند هیچکدام اینهاندارند . من خیال میکنم اگرآقای خمینی نباشد درداخل خود اینهااختلافات بسیارشدیدی بروزکند . الان هم اختلافات هست منتهی اختلافات بواسطه وجودآقای خمینی مسکوت گذاشته شده.چون درمقابل آقای خمینی نمیتوانندهیچی بگویند. اگرآقای خمینی،انشاء الله رحمانه ،زودتربمیرندکه هم خودشان گناه کمتر بکنندوهم مردم ازدست ایشان کمترعذاب بکشند که بنظرمن بهترین دعای خیر درباره‌ی آقای خمینی اینستکه بگوئیم که خدایازودترمرگش بده که بمیردهم بدیگران

صدمه‌نزنند هم‌خودش گناهش کمتر بشود بعد از آقای خمینی‌مراجع تقلیدی هستندکه زیربار آقای رفسنجانی وآقای خامنه‌ای وسایرین نمیروند،آقای گلپایگانی آقای خوئی درنجف‌که آقای خوئی خیلی موقعیت علمی‌اش از همه‌ی اینها بالاتر است . آقای خوانساری درتهران که آقای خوانساری دخالت درامورسیاسی ایشان نمیکنند ایشان دخالت درکارسیاسی راجایزنمیدانند نمیکنند ولی از نظرعلمی اصلا" قابل قیاس با آقای خمینی نیست خیلی باسوادتراز آقای خمینی است ازنظرفقهی . وآنها هیچکدام حاضرنیستند زیربار آقای رفسنجانی وآقای خامنه‌ای وآقای مهدوی‌غیروذالک بروند

س- به زورمتوسل خواهندشد.

ج- یا آقای منتظری . فقط این زوردستشان است ولی زورتنها کاری نمیتوانندبکنند الان زوراست ومعنویت ، مردم هم‌می بینند زوربالاسرشان هست هم آنهائیکه مرید آقای خمینی هستند میگویند این مقلدما است واطاعت امرش برما واجب است .

س- هردو اینجا جمع اند .

ج- هردوجمع است . ولی الان فرداکه آقای خمینی مرد اینها مجبورهستندیا موظف هستند که هرکدامشان ازیکی دیگراز این مراجع تقلیدکنند . آقای رفسنجانی یا آقای خامنه‌ای عمروزید واینها مقلدنیستند .

س- منتظری ؟

ج- منتظری هم مقلدنیست اینها میخواهندایشان رابعنوان مقلد ومجتهدبه آیت الله العظما جابزنندکه مردم بروندازمنتظری تقلیدکنندولی مردم تقلیدازاونمیکنند . چون منتظری هنوزمیدانندکه به آن مقام نرسیده تاوقتیکه آقاسیداحمدخوانساری باشد آقای گلپایگانی وآقای خوئی مثلا" باشد هیچوقت ازاوتقلیدنمیکنند. وقتیکه تقلیدشان راازاوکردند اطاعت امری را دیگرنمیکنند اطاعت امرمقلدخودشان را میکنند . حتی اگرآقای خمینی بمیرد وآقای شریعتمداری حیات داشته باشد مریدان آقای شریعتمداری هم که ساکت نمی نشینند . مریدآقای شریعتمداری وخودشریعتمداری سربلندمیکنند ومیگویندحق ما راباید بدهید ومیگویندمرجع آقای شریعتمداری است . اینستکه بعدازآقای خمینی معلوم‌نیست آینده‌ایران چه بشود؟ باتوجه باینکه آمریکائی هاکه هنوزنظربسیارزیادی،چشم طمع بسیارزیادی به‌ایران دارند البته،نه‌نظرازمادی، نفت

برایشان خیلی اهمیت ندارد، نمیگویم اهمیت ندارد، خیلی اهمیت ندارد . عمده اینستکه ایران از دست نمیخواهند رقیبشان که شوروی باشد بیفتد . آنها درصدد این هستندکه قبل از آنکه آقای خمینی بمیرد یک سامانی به وضع نابسامان ایران بدهند . وخودعقلای قوم هم در این فکرهستندکه دارند منتظری را علم میکنندکه منتظری را بتوانندجانشین آقای خمینی بکنندکه اینها بتوانندبه حکومتشان ادامه بدهند. ولی متاءسفانه اینکارا نمیتوانندبکنند. خوشبختانه نه متاءسفانه خوشبختانه اینکارا نمیتوانندبکنند برای اینکه زیربار نمیروند، واما اگربخواهندشورای مراجع درست کنند ، شورای فقها درست کنند شورای فقها هم هیچوقت درست نمیشود هیچوقت برای اینکه اینها با هم نمیتوانندبسازند . برای اینکه هرکدام خودش را اعلم میدانند، ومیگویدا علم من هستم، اعلم من هستم یعنی من حرف هیچکس راگوش نمیدهم همه باید حرف من راگوش بدهند. یعنی من اعلم علما هستم، برمردم غیراعلم واجب است که ازاعلم تقلیدکنند همه‌ی اینها که رساله نوشتندمیگویند اعلم ما هستیم . این که حرف دیگری راگوش نمیداد. توی یک جلسه مشورتی که بنشینند میگویدآقای من اعلم هستم هرچه من میگویم بایدبحرف من بکنید توچه‌کاره هستی ؟ اوهم میگویدمن اعلم هستم ، اوهم میگویدمن اعلم هستم نمیتوانندشورای فقها درست بشود . یک شورای سه نفری یا پنج نفری ازفقها هیچ زمان آقای خوانساری یا آقای مرعشی وآقای گلپایگانی وآقای منتظری آقای خوئی پهلوی هم نمیآیندبنشینند، چون هرکدامشان جداجدا خودشان را رهبر میدانند ومیگویند شماها هم چهارنفردیگربایدازمن اطاعت کنید آن چهارنفر دیگرهم اویکی میگوید چهارنفرتان بایدازمن اطاعت کنید . اینستکه مشکل است درآینده یک مقداری پیش بینی اش برای آینده خیلی مشکل است . اگریک وضعی درست نکنند عقلای قوم یاکسانیکه نظردارنددرایران بنظرمن بعدازآقای خمینی اوضاع ایران یک قدری درهم وبرهم میشود.

س — آن نفراتی که بعدازآقای خمینی صاحب قدرت هستندیکی ازآنها رفسنجانی استکه رئیس مجلس است یکی ازآنها آقای خامنه‌ای است دیگرکی هست ؟

اردبیلی مثلا"

ج ـ اردبیلی است که بعله رئیس دیوان عالی کشوراست .

س ـ اینها هرکدام چه خصوصیاتی دارد؟ چون اینها برای کسانیکه خارج هستند زیاد شناخته نیستند .

ج ـ اینها به استثنای آقای رفسنجانی که آقای رفسنجانی ازخودش یک شخصیت است ، رفسنجانی خودش هم زرنگتر است هم عاقلتر است هم فهمیده‌تر است وبعدا" از او آقای خامنه‌ای یک مختصری ، خامنه‌ای یک پنجم رفسنجانی هم درایت وسیاست وعقل ندارد . رفسنجانی ازهمه شان عاقلتر است . اگررفسنجانی بتوانند الان درزمان حیات خمینی یک ترتیبی بدهدکه یک عده‌ای افراد را با خودش همکار وهم فکربکند من عقیده‌ام اینستکه رفسنجانی توانائی داردکه یک مقداری ازمشکلات مملکت را یعنی مشکلات بعدازخمینی نه مشکلات مملکت درکل ، مشکلاتی که بعدازخمینی بوجودمیآید رفسنجانی حلش کند ، چون رفسنجانی ازهمه شان عاقلتر است . آقای خامنه‌ای یک آدم مغروروخودخواه ومتکبراست، خودش را عاقلتر ازهمه فرض میکند ولی عاقلتر ازهمه نیست . البته یک عده پیروان زیادی دارد . مثلا" موسوی نخست وزیر مریدآقای خامنه‌ای است .

س ـ برادرا وهست ؟

ج ـ نخیر . اصلا" نسبت ندارد اوفارس است این ترک است، آقای موسوی خامنه‌ای ترک است . آقای حسینی خامنه‌ای مشهدی است اصلا" ترکی هم یک کلمه هم بلدنیست . اصلا" نسبت هم با هم ندارند.شاید حالا ازنظربا باهایشان باهم یک نسبتی هم داشتند.

س ـ میگفتنداینها نابرادری هستند .

ج ـ نخیر . ایشان اصلا" آقای موسوی خامنه‌ای است واهل خامنه است ترک است ایشان حسینی خامنه‌ای است وفارس است ومشهدی است . البته بابایش میرزاجوادآقا خامنه‌ای ترک بوده است ولی باباش آمده درمشهد ازاول عمرش ازجوانی آمده طلبه مشهدبوده و درهمانجا دخترآقای آقاسیدهاشم نجف‌آبادی که مردبسیارکثیفی بود یک آخوندمزخرفی بود دختر ایشان را به زنی میگیرد والان درحدود ۶۰ ـ ۷۰ است درمشهد هست

واین بچه‌ها همه‌شان مادرشان مشهدی است ودرمشهدبه‌دنیاآمدند وبزرگ شدند نخیر.

س- گفته میشودکه ایشان متمایل به توده‌ای هااست، خامنه‌ای ؟

ج - خامنه‌ای باتوده ای ها نزدیک است نه اینکه‌تمایل داشته باشد. بیشتربا توده‌ای ها نزدیک است . آقای هاشمی رفسنجانی مخالف است. هاشمی رفسنجانی بیشتر باغرب نزدیک است . آقای خامنه‌ای نسبت به‌توده‌ای ها باتوده‌ای ها رفت وآمدداردرد . ارتباط دارد ولی خوب نفوذ آقای خامنه‌ای توی مردم ازنفوذ آقای هاشمی رفسنجانی بیشتراست توی مردم . مثلاً" نخست وزیر وهیئت دولت توی خودمردم توی هیئات توی افراد خامنه‌ای ارتباطش بیشتر ازهاشمی رفسنجانی بوده ولی آقای هاشمی رفسنجانی توی عقلای قوم توی آخوندها توی آنها ئیکه یک قدری چیزمیکنند . من مخالف هردوتا یشان هستم ولی آقای رفسنجانی هیچ قابل قیاس باخامنه‌ای‌نیست .خامنه‌ای همشهری من است وخیلی هم بمن اظهارعلاقه میکرد الان هم شایدخیلی ناراحت بشودازاین وضعی‌که سرمن‌آورده‌اندولی نمیتوانسته کاری بکند. شایدهم میتوانسته نکرده ولی درعین حال آقای رفسنجانی خیلی ازاوبهتراست خیلی بهتراست رفسنجانی را مردم عاقل بیشترقبولش دارند.

س- این موسوی اردیبلی چه جور آدمی است؟

ج - موسوی اردیبلی یک گاوی است‌که سرپاایستاده . من هیچ عبارت دیگری درباره‌ی ایشان نمیتوانم بگویم،نه شعوردارد نه عقل دارد نه معرفت داردنه فهم دارد نه درایت وکیاست دارد .

س-چطورهمچین کسی را ...

ج - من نمیدانم بچه مناسبت آقای خمینی ایشان راکرده رئیس دیوان عالی کشور کسی رانداشتند آخر ، آخردراینستکه کسی راازاینهاندارند کی رابیاورند؟ آقای موسوی اردیبلی نه عقل ، واقعا" نه‌عقل من نه برای این دشمنی بااو من بادیگرانش بیشتردشمن هستم تابااو. آقای هاشمی رفسنجانی بمن بیشتر

ضربه زده‌است تا موسوی اردبیلی ، ولی من میگویم او آدم عاقلی است . اما این بیشعور است .

س ـ این مهدوی کنی چه ؟

ج ـ مهدوی کنی آدم بسیار خوبی است بهمین دلیل هم که تقریبا " کناره گرفته ولی او اداره مملکت را بلد نیست بهیچوجه ، بهیچوجه ولی آدم خوبی است آدم بدی نیست ولی نمیتواند مدیر باشد .

س ـ کسان دیگری هستند که اهمیت داشته باشند از نظر این مسائل که من نام نبرده باشم ؟

ج ـ من خیال میکنم که الان آقای هاشمی رفسنجانی بیکار ننشسته .قطعا "آقای هاشمی رفسنجانی افرادی که متفکر بودند عاقل بودند با تدبیر بودند قطعا " اینها را دیده با هم صحبت کرده یک ساخت وپاخت هائی با هم کردند یک کارهائی کردند که در نبودن آقای خمینی کاری بکنند، ولی توی خود آخوندها اگر شما از آخوندها انتظار دارید ابدا "، آخوندها کاری نمیتوانند بکنند هیچ کار نمیتوانند بکنند .

س ـ این رئیس پاسدارها چه ؟

ج ـ رئیس پاسدارها یک آدم بیسوادی است که شش کلاس ابتدائی درس خوانده وزیر پاسدار ، آقای محسن رفیقی توی میدان امین السلطان بارفروش است .

س ـ محسن ؟

ج ـ محسن رفیق دوست ، ایشان در میدان امین السلطان بارفروشی یک لنگه پرتقال یک لنگه سیب یک لنگه زهرمار میفروخت، بیشعور نفهم ، منتهی این چون زیربنای فکری مذهبی دارد با انجمن موء تلف اسلامی همکاری داشت یک دومرتبه زندان رفت بعد توی زندان هم ، توی زندان یک مقداری افکارش آمد بالا بواسطه معاشرت با افرادآگاهی که در زندان بودند یک مقداری چیز فهم شد یک قدری میفهمد بعدهم آمدورفت دنبال همین پاسداری اسلحه فلان و این حرفها . والان هم آن زمان از گاو وخر بار میدان خریدوفروش این حرفها حالیش میشد حالاهم آمده پاسدار شده از اینکه اسلحه بگیرد بزند وببند وبکشد . خودش بتواند مملکت اداره کند ابدا "

ابدا" . ولی توی پاسدارها افراد بسیار خوبی هستند، که من حالا مصلحت نیست اسمشان را ببرم افرادی هستند که با اینها هم مخالف هستند که امکان دارد آنها یک کارهائی بکنند . آنها هیچوقت اطاعت امر آقای محسن رفیق دوست و آقای رضائی را نمیکنند چون رضائی یک آدم بیشعوری است .

س- رضائی کدام است ؟

چ - رئیس پاسداران است، آن وزیر سپاه است این رئیس سپاه پاسداران است . رضائی که گاهی سخنرانی هم میکند و با آقای خمینی هم ملاقات میکند .

س- با آن رضائی ها فامیل نیست ؟

چ - نخیر نخیر، این قزوینی است آنها تهرانی هستند ومحلاتی هستند و اصلا" محلاتی هستند خود آقای حاج خلیـــــل رضائی محلاتی است . بهرحال تویشان هست . اگر نرفته باشند بیرون وتصفیه شان نکرده باشند دسته پاسدارها افرادی را من میشناسم که اینها خیلی شایسته اند، اگر آنها بتوانند درسپاه پاسداران یک کاری بکنند که سپاه را بتوانند درجهت منافع مردم بحرکت بیاورند خوب یک کاریست . چون سپاه الان یک قدریست ، هرکس حکومت داشته باشد سپاه را باید داشته باشد . اگر سپاه را نداشته باشد نمیشود، وتازه درآنجا هم بین خود سپاه هم اختلاف است بین بسیج وسپاه اختلاف است بیـــــن کمیته ها و سپاه اختلاف است بین سازمان مجاهدین انقلابی که همه شان مسلح هستنـــد با سپاه، وبا دیگران مخالف این اختلافات درونی همه بواسطه وجود آقای خمینی است که الان اینها دورهم ایستاده اند وهیچی بهم نمیگویند . اگر یک قدرت نافذی مثل آقــــای خمینی نباشد اینها بجان هم میافتند وهم را نابود میکنند وخودشان را نابود میکنند . وخدا بخیر کند زمانیکه خمینی نباشد ومن همیشه دعا میکنم با اینکه البته الان گفتم خدا مرگش بدهد که کمتر گناه کند ولی میگویم خدا کند زنده بماند تا یک وضعی برای ایران درست بشود، چون درشرایط موجود شاید هم زیرپرده یک کارهائی کرده باشند اگر یک کارهائی نکرده باشند وآقای خمینی الان بمیرد معلوم نیست ما سرنوشتی بهتر از لبنان داشته باشیم . برای اینکه هرگوشه مملکت دست یکی است . بعد از مردن آقای خمینی سایرین هم که الان نفس نمیکشند مثل آقای شریعتمداری ومثل رقبای آقای خمینی اینها قیام میکنند اینها بلند میشوند هرکدام از یک گوشه‌ای بلند میشوند . خوزستان یکی بلند میشود آذربایجان

یکی بلندمیشود گیلان ومازندان یکی بلندمیشود خراسان یکی بلندمیشود معلوم نیست اوضاعش چه بشود . ازاینطرف رقیب ، رقیب گردن کلفت شوروی مثل گرگ دهانش را باز کرده منتظر فرصت است . اینهم تحریک میکند اینهم به تمام این کسانیکه قیام کنند کمک میکند . برای اینکه مملکت را اودلش میخواهد تکه تکه بشود . شوروی میخواهدکه مملکت تکه تکه بشودکه این تکه های کوچک را قورت بدهد ایران درسته را نمیتواند قورت بدهد گنده است اینجا یش گیرمیکند . آمریکا هم بهمین مناسبت نمیخواهد ایران تکه تکه بشود . حالا معلوم نیست خمینی اگرزودبمیرد ونتوانند آمریکائی ها کاری بکنند خودملت ایران کاری بکنند بعدا ایران تکه تکه بشود شوروی چه مقدارش رابخورد چه کاربکند اینها معلوم نیست اینها همه اش حداقل برای من تاریک است جلویم مبهم است که چه کارمیخواهدبشودنمیدانم .

س — این نقش فردوست هم که توی این جریان انقلاب هنوزروشن نشده است ؟

ج — نخیر فردوست را من نمیدانم نمیتوانم اصلا" چیزکنم که چه هست چه جوری است چه جوری نیست . آنچه مسلم است آقایان چون خودشان دیدند که توانائی کاررا ندارند بجانب یک عده از افرادی که تا اندازه ای ، تا اندازه ای اینها میتوانستندبا اینها توافق کنند دست درازکردند ویک عده ای ازساواکی ها ویک عده ای ازارتشی ها ویک عده از کسانیکه مدیریت بلدبودند الان آمدندبا اینها همکاری میکنند . یکی ازدوستان خودمان که دربازار است که با اینها همکاری میکند درسه چهارماه قبل آمداینجا خیلی اصرار داشت که آقا بیا برویم فلان باید از داخل ما با اینها همکاری کنیم ازداخل بسازیم اگر ما نرویم ال میشود بل میشود . گفتم تواشتباه میکنی ما نمیتوانیم ما اگرداخل رفتیم ما هضم میشویم درآنها ما نمیتوانیم آنها را مگرسیاست خارجی بخواهد . سیاست خارجی هم به نفع من وتونمیآیدکارکند سیاست خارجی به نفع خودش کارمیکند . درداخل هم درشرایط موجودی که ما متفرق وپراکنده هستیم نمیتوانیم کاری بکنیم وبعلاوه فرض میکنیم من وتواگرآمدیم توی کار بمن که کارکلیدی وحساس نمیدهند من را میخواهندضایع ام کنند من را بگویند آقا فلانی هم آمدبا ما همکاری میکند یک پست سپوری بمن میدهند یک کاری که بدردنخورد وتازه ۱۵ تا مراقب هم میگذارندکه من بتوانم کاری بکنم . کسانیکه نــــا شناخته هستندبرو سراغشان من که این روی پیشانیم نوشته من کی هستم من بیایم بادستگاه

./.

چه همکاری بکنم؟ من نمیتوانم همکاری کنم نه دستگاه من را میپذیرد هم من را خراب میکند هم کار را متوقف میکند . بگذارمن آینجا بنام اپوزیسون با شبنم وافشاگری کنم توکسانیکه شناخته شده نیستندبیر آنجاتا کارکنند ، آنها شیکه کسی آنها را نمیشناخت شدشن ــــــــان . حالا یک عده از دوستان ما اینجوری رفته اند وبا اینها دارند همکاری میکنند ویک مقداری هم کارهایشان درست شده وواقعا" هم درست هم میشود برای اینکه خب اینها خودشان مدیرنیستند ، اگرمدیران برجسته ای باشندبتوانندکارکنندمیشودکارکرد ، میشودکارکرد. واگرعاقل باشندبایدا ینکار رابکنند . هرکس هم بیایدسرکار متاع سفا بنه مجاهدینی که من میگویم نمیتوانند کاربکنندا ینست ، هرکس بیایدسرکار من خودم که اصلا" نه میشودنه میخواهم غیرممکن است این محال است که من یک کاره بشوم درایران نمیخواهم نه میخواهم نه میشود. ولی اگرمن یک کاره ای بشوم بفرض محال من والله اول کاری که بکنم یک تلگراف میکنم به آقای ریگان میگویم سفارتخانه ات را ازاول بهترآب پاشی وجاروکردیم بفرمائید تشریف بیاورید سفیرتان رابفرستید، وبعدهم بتمام این کسانیکه ازایران رفتند ولوباشخص شاه شریک بودند ولوبزرگترین جنایتها راکرده اند میگویم آقاجان من عفوعمومی بیائیدتوی مملکت مملکت تان رابسازید، راه دیگری ما نداریم هان . وبرادرکشی وکشت وکشتار رابگذاریم کنار ، این مغزهای متفکری که در دنیا متفرق شده اند اینها را ما جمع کنیم . مملکت ما که الان احتیاج ازهمه وقت بیشتر به افراددارد افرادرا ما جمع کنیم مملکت خراب مان رابسازیم .منتها به اینهائی که چپاولگری وغارتگری میکردند میگفتیم یا باکمتربکنیدیا نکنید اگرمیشودنکنید چپاولگری وغارتگری اگرنمیتوانیدنکنیدکم بکنید مملکت تان رابسازید تا این مملکت ساخته بشود راه دیگری جزاین ما نداریم ما نمیتوانیم .آقایان مجاهدین وسایرگروههای چپ که میگویندما میخواهیم بیائیم بسازیم باچه میخواهیم بسازیم ؟ چه جوری میخواهیم بسازیم ؟ وقتیکه افرادمتفکر ومغزهای سازنده زیربارشما نیامدندشما چه جورمیخواهیدبسازید ؟ بایداشخاص بیایندبسازند اشخاص شما را قبول ندارند نمیآیند. برای اینکه همین مطلبی که شماسرناهارفرمودید اینها میترسند

ازاینکه اگرالان آمدندمجاهدین بدترازخمینی باشند. ومتاء سفانه اینها هم‌خودشان را جوری جلوه ندادندکه مردم ازاینها نترسند. اینها همه‌اش بمردم تفنگ نشـــان دادند اسلحه نشان دادندکشتارنشان دادند . یک مقداری ملاطفت یک مقداری رأفت یک مقداری مهربانی ، یک مقدارسازندگی این چیزهارانشان ندادند . خب مردم‌وقتی این چیزهارا ندیدندچه‌کارکنند نمیآیندديگر. این درداست‌که این واقعاً" مـــن عقیده‌ام اینستکه همه‌بایدبنشینندوفکری برای اینکاربکنند . خب .

س- یک دنیا ممنون .

ج خواهش میکنم .

مصاحبه با آقای خسرو شاکری

از اعضای فعال کنفدراسیون دانشجویان ایران

استاد تاریخ در فرانسه

روایت‌کننده : آقای خسرو شاکری
تاریخ مصاحبه : بیست و هفتم جولای ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر کمبریج - ماساچوست
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۱

مصاحبه با آقای خسرو شاکری در شهر کمبریج در ایالات ماساچوست در ۲۷ جولای ۱۹۸۳ .
آقای شاکری از آنجائیکه شما یک مقدار زیادی از فعالیتهای سیاسی و اجتماعی تان در جنبش دانشجوئی خارج از کشور متمرکز بوده من مایلم که شما تاریخچه‌ی این جنبش را تا آنجائی که با آن آشنائی دارید و آنطور که خودتان دیدید برای ما توضیح بفرمائید . ولی قبل از این جریان من مایلم به اختصار یک مقداری درباره سوابق خانوادگی و تحصیلاتتان و اینکه چگونه وارد کارهای سیاسی و اجتماعی شدید صحبت بفرمائید .
ج - من در یک خانواده‌ی تقریبا " میشود گفت متوسط الحال ایرانی متولد شدم . پدرم از خانواده‌ی زندانست ولی از آنجائیکه پدربزرگم خانواده را در غرب ایران رها کرده بود و به تهران آمده بود و شغل تجارت را برگزیده بود پدرم هم همین شغل را ادامه داده بود و به تجارت فرش مشغول بود . مادرم از خانواده‌ای است اهل آذربایجان ایران و همچنین از سمتی از لنکران . او از زنهائی بود که در آغاز حکومت پهلوی شغل دبیری را پذیرفته بود و تا موقع ازدواجش به این شغل آموزش مشغول بود . من در تهران متولد شدم . دبستان را در دوران بلافاصله بعد از جنگ گذراندم و در دبستان خرد ، دبیرستان رهنما و سپس در دبیرستان البرز . درسن هیجده سالگی به آمریکا سفر کردم ...
س - این در چه سالی بود آقای شاکری ؟
ج - در سال ۱۹۵۷ . درکالیفرنیا در سانفرانسیسکو لیسانسم را در اقتصاد گرفتم ، B.A. را

درا قتصاد گرفتم سپس یکسالی به لندن رفتم ودرآنجا بعنوان Rêsearch Graduate Student در London School of Economics , Soviet Economics خواندم و Rêsearch کردم وسپس به Indiana Univ. در Bloomington آمدم ودرآنجا Masters ام را گرفتم. درسال ۱۹۶۴ درتابستان کلاً" درس را بخاطر کارهای سیاسی رها کردم وبه اروپا رفتم وتا سال ۱۹۷۴ یا ۱۹۷۵ مجدداً " بهکاردانشگاهی نپرداختم اگرچه مطالعاتم را شخصاً " دنبال میکردم ودراین فاصله البته تغییراتی درافکارم پدیدآمده بودوبیشتربه سمت تاریخ بخاطر مسائل مشخص ایران گرایش پیدا کردم. لذا بعداً زدنبال کردن کاردکترا درا واسط سالهای ۱۹۷۰ کارا طیی ام تاریخ بودودکترایم را دررشته‌ی تاریخ ازدانشگاه سوربون گرفتم وموضوع تزم هم حزب کمونیست ایران ، تکوین ، انکشاف وپایانش سالهای ۱۳۱۶ تا سال ۱۳۲۲ بود. این ازتحصیلات . اما آنچه‌که مربوط به اینکه چگونه وارد کارسیاسی شدم باید بگویم که چون درآخردوران دبیرستانم مصادف با مبارزات دکترمصدق بود علیه شرکت نفت وفکرمیکنم بعلت اینکه کودکی ام مصادف با جنگ جهانی دوم بودوطبیعتاً " اشغال ایران ازطرف نیروهای متفقین یک آگاهی خاصی بمبچه‌های آن دوره میداد ، حضور خارجی ها مسائل را برای ما طرح میکرد و ما نسبت به اوضاع ایران نسبت به قحطی ، نسبت به کمبود غذا ، نسبت به مشکلاتی که دررابطه با حضورخارجیان درایران برایمان مطرح میشد نمیتوانم بگویم بعنوان کودک آگاهی داشتیم ولی یک توجه خاصی خارج ازمعمول نسبت به قضیه ایران داشتیم. بخوبی یاددارم که روزی رزم آرا را ترورکردند من ازمدرسه آمده بودم واظهارخوشحالی میکردم ازاینکه رزم آرا ترورکردند چون رزم آرا بعنوان کسی که معتقدبود ایران لوله هنگ هم نمیتواند بدبسازد واین قضیه برای ما خیلی مهم شده بود برای ما کسی که درجامعه ایران تصویرش دشمن ایران بود ، ایرانی را نالایق میدانست برای ما ایجادخوشبختی ایجادکرده بودوقتی اورا ترورکردند. روزملی شدن نفت را بخوبی بیاددارم با آنکه کلاس ششم دبیرستان بودم ونمیدانم به چه دلیل ولی بهردلیل بخاطر دارم که مدیرمدرسه آتروزازمن خواهش کردکه دربالکن پشت میکروفون قرار بگیرم درمدرسه خردودرباره‌ی ملی شدن نفت ، من یک بچه‌ی دوازده سیزده ساله بیشترنبودم ، سخنرانی بکنم.

من فکر میکنم این آغاز فعالیت سیاسی من بود. حالا قبل از اینکه این را بگویم من فکر میکنم یک حادثه‌ی دیگری توی زندگیم باید بگویم که من را خیلی تحت تأثیر قرار داده در مخالفتهائی که بطور مستمر با استبداد داشتم. روزاولی که من به مدرسه رفتم، دبستان، سال اولی که به دبستان رفتم دبستان نظامی بود روبروی مدرسه مجد و از دبستانهای مدرنی بود که در دوران رضا شاه ساخته بودند خیلی شیک و پیک اینها بود و همه‌ی ما را در جیات به صف کردند. از کلاس اول تا کلاس ششم. کلاس اول بودیم و طبیعتاً" از مدرسه هراس داشتیم یک پدیده‌ی جدیدی در زندگیمان بود. به خط ایستاده بودیم و مدیر مدرسه و هیئت مدرسین مدرسه در بالکن بالا در یک محلی اقلاً" چهار متر بالاتر از ما که نه فقط یک فاصله‌ی جغرافیائی بود یک فاصله‌ی مقامی نیز بود قرار داشتند. آنروز مدیر مدرسه یک جوانی را که برای ما خیلی درشت بنظر میآمد چون ما کوچک بودیم مثلاً" شش هفت سالم بود او خیلی از ما بلندتر بود فکر میکنم او در حدود چهارده پانزده سال داشت باید قاعدتاً" کسی بوده که چند سال در دبستان رفوزه شده باشد. این جوان را آوردند بالا و بعنوان یک دانش آموز خاطی معرفی کردند و مدیر مدرسه که بعداً" ما تشخیص دادیم آدم شدیداً جلاد و ستمگری است و همه از او هراس داشتند و میترسیدند به او گفت که دستت را باز کن و ترکه‌ی آلبالو را بدستش گرفت و شروع به زدن او کرد. یکی دو ضربه که زد آن دانش آموز دریکی از این ضربه‌ها دستش را بست و آن ترکه را گرفت و شدیداً" بجان ناظم مدرسه افتاد. درعین حالی که تمام دانش آموزان غرق در شادی بودند برای اینکه مستبد مدرسه ضربه میخورد از یکی از هم قطارانشان، هیئت مدرسین وحشت زده، مدیر وحشت زده ایستاده بودند و چند لحظه طول کشید قبل از اینکه مدیر توانست به فراشها دستور بدهد که سر این جوان سیزده چهارده ساله بریزند که ناظم مدرسه را با همان ترکه‌ی آلبالو میزد. این اولین حادثه‌ای در مدرسه بود که در ضمن مرا متوجه‌ی استبداد در خارج از خانواده کرد و همیشه من به این فکر کردم که جامعه‌ی ما چگونه استبدادی است و از آن روز اول مدرسه با مسئله‌ی استبداد و قیام علیه استبداد نه ضرورتاً" حالا قیام محتوای خودش دموکراتیک باشد. به این مسائل ما آنموقع فکر نمیکردیم. ولی بهرحال این مسئله استبداد و قیام در ذهن من خیلی قشنگ نقش بست.

اما بعدها درزمان دکترمصدق دردبیرستان بودم ومیشودگفت، همانطوریکه همه میدانند مدارس ایران به دودسته تقسیم شده بودند: طرفداران شاه نادربودند بنابراین به آنها نمیشودگفت دسته، یک طرف حزب توده وطرفداران آن دانش آموزان توده ای ودانشگاهیان توده ای بودندیا معلمین توده ای ویک طرف هم مصدقی ها بودندکه بطورکلی تنها سازمانی را که میشودگفت متمرکزبود حزب نیروی سوم بود، حزب ایران یا حزب مردم ایران طرفداران آنچنانی نداشتند، اگرداشتند من متوجه ی حضورشان نبودم. پان ایرانیستها چرا چون دعوا ونزاع میکردند متوجه شان بودیم .یعنی دوستانی داشتیم که پان ایرانیست بودند، پان ایرانیست فروهری یا پزشکپوری نه ولی طرفداران مهرداد وروزنامه پرچمدار ازجمله برادرخودبنده. ولی من درمحیط مدرسه کاملا" سیاسی بودم وشدیدا" فعال بودم وتمام روزنامه های جبهه ملی یا احزاب جبهه ملی راکه پخش میشد می خواندم ومی فروختم. خوب یادم هست که درلاله زار، اسلامبول شبها روزنامه فروشی میکردیم علی رغم مخالفتهای پدرم که بچه نباید درسیاست دخالت کند. بعداز ۲۸ مرداد کارما پخش اعلامیه های نهضت مقاومت بود.

س- معذرت میخواهم، شما عضوهیچ یک از این احزاب نبودید؟

ج - من عضوهیچ سازمانی نبودم برای اینکه اولا" سنم خیلی کم بود، مثلا" سیزده چهارده سالم بودآنموقع ووقتی کودتای ۲۸ مرداد شدمن چهارده سالم بود، وعضونبودم ولی کاملا" سمپات همه ی این جریانها بودم . واقعا" یادم نیست که بین این گروهها اختلافی بوده باشد. مثلا" نیروی سوم وحزب ایران . اگرهم یک اختلافاتی بودبرسطح های بالاتری بود که ما بعنوان دانش آموز متوجه ی این اختلافات نبودیم. ولی ازهمان آغاز خوب یادم میآیدکه بین رهبران جبهه ی ملی من خیلی ازحسین فاطمی خوشم میآمد بخاطررادیکالیزمش خوب یادم میآیدازآدمی مثل دکترشایگان بخاطرمواضع خیلی متینش ودرعین حال خیلی قاطعش علیه ی دربارخیلی خوشم میآمد. ولی درمقابل ازآدمهائی مثل مکی که بعدها البته جداشدیا کاشانی یا ...

س- بقائی .

ج - بقائی که اصلا" خوشم نمیآمدولی بخصوص که زیادطولی نکشیدکه درحزب زحمتکشان

انشعاب شد ورهبران حزب ایران مقصودم ازصالح وآن تیپ آدمها است که همه‌ی اینها را ما درایران میشناختیم ولی دررفتارشان برای یک آدم جوانی مثل من سیزده‌چهارده ساله تفاوتهای اینها کاملا" محسوس بود. فکرمیکنم شاید دلیلش این بودکه حرفهائی راکه مصدق میزد بیشترقابل انطباق با حرفهای آدمهائی مثل فاطمی یادکترشایگان بودتا باصالح وامثالهم. واینها را من ذکرمیکنم برای اینکه بعدها اینها درزندگی من وانتخابهائی که من درزندگیم کردم فکرمیکنم تأثیرگذاشت. بعداز ۲۸ مرداد همانطوری که گفتم ماکارمان پخش اعلامیه‌های نهضت مقاومت بود. یادم هست که بیشتراین اعلامیه‌ها ازطریق کانال حزب پرچمداران (پان ایرانیست) که برادرم عضوش بود میرسید وشبها من بادوچرخه منزل یکی ازدوستانم میرفتم واین اعلامیه‌ها را میگرفتم وتوی جورابم تا میکردم ومیگذاشتم توی شلوارم وشبها میآمدیم توی کوچه‌ها واینها را پخش میکردیم وبه‌دیوارها شعارمینوشتیم. کارما بعنوان دانش‌آموزان این بود. یاتوی مدرسه زودترمیرفتیم واین ها را میگذاشتیم توی کشوها وکارمان اراین نوع تبلیغات بود. ولی بعدازشش هفت ماه بعداز ۲۸ مرداد یأس دیگربرهمه غالب شدوحتی دوستان توده‌ای که‌داشتیم ومعتقدبودندکه‌حزب توده‌بزودی کاری خواهدکرد کاری نتوانست بکند وبگیربگیر شروع شدوفاطمی راگرفتندوافسران توده‌ای راگرفتند وماکاملا" مأیوس‌شدیم. ولی تمام اینها مانع ازاین نشدکه ، میشود گفت ،حتی دشمنی که‌ما با رژیم شاه وکودتای ۲۸ مرداد داشتیم هرگزازدل ما بیرون نرود. بخوبی یاددارم که‌روز ۲۸ مرداد من با پدرم ازبازار میآمدیم وجلوی ماشین ما را شعبان بی مخ وطرفدارانش گرفتندوبزوریک عکس‌شاه‌روی شیشه با چسب چسبانیدندکه‌بعدا" کندن آنهم مشکل بود وبابت این پول گرفتند، این حالت تحمیلی بازبرمن اثرگذاشت وبعدازظهرش ما بعدازاینکه رادیوتهران به‌صدای میراشرافی وخانم محترم‌ملکه اعتضادی اعلام کردندکه فاطمی قطعه‌قطعه‌شده ومصدق دستگیرشده است واینها ... ماکاملا" روحیه‌مان راباخته‌بودیم واین رابیشترازعدم قاطعیت مصدق درازبین بردن قاتلین افشارطوس میدانستیم. بخصوص من خوب یادم هست ، به‌این

مسائل من اخیرا" فکرکردم که سعی کردم درپس ذهنم اینها را بیابم وایتها بعدا" البته برای من اهمیت پیدا کرد، این قضایای ۲۸ مرداد. عصر ۲۸ مرداد ما بسمت منزل دکتر مصدق درخیابان کاخ با دوچرخه رفتیم وشاهد ویرانه‌ای بودیم که اوباشان در آنجا ایجاد کرده بودند. من خوب بیاد دارم که مردم کنار خیابان ایستاده بودند، درخیابان امیریه منزل ما بود، وگریه میکردند وهیچکاری ازدستشان برنمی آمد ودریک حالت پارالیزی کامل قرار داشتند. یکی ازمواردی که این کامیونهای اوباش جنوب شهرکه منزل مصدق را غارت کرده بودند: چرخ خیاطی، تشک ها، تختخواب. حتی یک کسی گرامافون منزل مصدق را که غارت کرده بود میبرد وبه خیابان ما یعنی امیریه وقتی رسید گفت آقا گرامافون نمیخواهید بخرید؟ نمیدانستند آدم کاملا" بی فرهنگی بود وگرامافون بدردش نمیخورد ومیخواست این گرامافون را همانجا تبدیل به پول نقد بکند ومثلا" عرقی بخورد یا هرچی. گویا دیگری دیگ خورشت بادمجان، چون من حالا خوب بیاد دارم، ازمنزل مصدق آورده بود توی سیدی وگفت آقا تنها چیزی که بما رسید این دیگ خورشت بادمجان است، یعنی غارت. بعدکه ما رفتیم منزل مصدق رانگاه کردیم دیدیم که حتی کاشی های حوض را هم کندند. این غارت آنروز را میتوانم بگویم درمن اثرگذاشت وامروزفکر میکنم که این یک خصیصه‌ای است که بعدها درحکومت خمینی یعنی ازنظرمقایسه بایدبگوییم. درواقع یک تداومی بین آن حادثه که در ۲۸ مرداد رخ داد درمنزل مصدق وغارتهائی که ما دیدیم حزب اللهی ها بعدازحوادث ۱۹۷۹ انجام دادند، هست. اگرچه بعضی ازرهبران وشرکت کنندگان این دوحادثه یکی بودند، این را نباید فراموش کرد. این بنظرمن یک خصیصه‌ای است که ازاعماق تاریخ ایران بیرون میآید وخصیصه‌ای است که حتما" باید با آن مبارزه کرد. امابعداز ۲۸ مرداد وتعطیل شدن تقریبا" میشود گفت مبارزه بطورحاد واز بین رفتن کلیه‌ی امیدها فقط این دشمنی درذهن من یا دردل من بود تا چهارسال بعدکه درآغاز سال ۱۹۵۷ که من ازایران خارج شدم وبه آمریکا آمدم.

آغاززندگی من درآمریکا هم بی تأثیر نبود. درعین حالی که علاقمند به تحصیل درآمریکا بودم وفکرمیکردم که آمریکا یک کشوربسیار پیشرفته‌ای است یک عنادی دروجودمن نسبت

به‌دولت آمریکا وجود داشت واین موجب شدکه‌درآغاز ورودم دراینجا با محیط های نسبتا " رادیکال که‌بسیار محدودبوددرآمریکا آشنا بشوم. فکرمیکنم اولین حادثه‌ای که من را در کارسیاسی مجددا " بطورفعال کشاند انقلاب کوبا بود. وما یک استادی درسانفرانسیسکو داشتیم که‌به‌اومیگفتند" خیلی رادیکال" . درآمریکا به‌افرادی که یک خرده با مطلاح سیاست آمریکا را موردسئوال قرارمیدادند به‌آنها میگفتند عناصررادیکال . واین استاد البته‌ازطرف دستگاههای حکومتی یا محافظه‌کاران به‌کمونیست بودن متهم شده‌بود واوهم این افراد را ـــــو کرده‌بود. اوولی عنصری بودکه مدافع انقلاب کوبا بودواوبرمن خیلی تأثیر گذاشت ومن افتادم روی جریان مطالعه‌سیاسی ودنبال کردن حوادث انقلاب کوبا . بعدا " هم که‌به‌اروپا رفتم مسائل انقلاب الجزیره مرا شدیدا " تحت تأثیرقرارداد والبته‌بعدها فکرمیکنم انقلاب چین ، ویتنام واینها و کل انقلابات سه‌قاره ،مقصودم انقلاب فرهنگی چین است ، من فکرمیکنم خیلی دردوروبری هایم تأثیر داشت . اینجوری بودکه‌من دوباره وارد فعالیت های سیاسی شدم ولی فعالیتهای سیاسی تأثیری درجمع ایرانیانی که‌درمحیط شمال کالیفرنیا بودند هنوزنداشت . محیط کاملا" غیرسیاسی Appositique بودوغالب ایرانیان هراس داشتند یا هم ازسیاست حرف بزنند یعنی اختناقی که‌رژیم شاه درایران برقرارکرده‌بود درمحیط دانشجوئي خارج ازکشور هم بود .

اما هم زمان با بحران اقتصادی که‌درسال ۱۹۵۹ برای رژیم شاه پیش آمد فعالیتهای کوچک ولی درعین حال بنظرمن مهمی دربعضی ازشهرهای اروپا ومحل اقامت برخی ازدوستانی که‌درجبهه‌ملی یا درحزب توده یا نیروی سوم فعالیت داشتند یا حضورداشتندبوجودآمد . هم زمان با این فعالیتها ما هم درشمال کالیفرنیا آهسته‌آهسته‌صحبت ازسیاست کردیم تاآمدن دکترامینی وشروع فعالیتهای جبهه‌ملی درایران ، دراینموقع بودکه اردشیر زاهدی پاسپورت آقایان شاهین ومحمد فاطمی ، قطب‌زاده ومحمدنخشب را توقیف کرد واین تبدیل به‌یکCause célèbre شد برای اینکه ما برویم پای کاردفاعی ، چنانکه بعدا " معروف شد به‌کاردفاعی درکنفدراسیون . بنابراین ما یک سری جلساتی درشمال

کالیفرنیا دردانشگاه برکلی گذاشتیم. کسانی را که من خوب بیاددارم که در این فعالیت شرکت داشتند آقای حسن لباسچی بود که از دوستان قدیمی نیروی سوم بود و بعدها در سازمان آمریکا خیلی فعال شد و نماینده سازمان دانشجوئی در آمریکا شد، او عضو جبهه ملی آمریکا بود، آقای دکتر فرمانفرمائیان استاد بیولوژی بود که جوانی بود و اسم کوچکش را متأسفانه یادم نیست استاد بیولوژی در دانشگاه استانفورد بود، استاد جوانی بود که هیچ روش سیاسی خاصی نداشت فقط طرفدار ، آنچه که خودش میگفت Academic Freedom بود بنابراین به توقیف گذرنامه ها اعتراض داشت، آقای دکتر چمران بود که من برای اولین بار در آن حوادث با او آشنا شدم منتهی ایشان سوابق نهضت آزادی داشت بنابراین جبهه ملی بود و آنموقع شدیداً "مصدقی و طرفدار دکتر مصدق بود و این پیوندی بود که ما ها را، حداقل لباسچی و چمران و من را بهم وصل کرد و ما فعالیتهای سیاسی را شروع کردیم وسعی کردیم و با زگشت من به اروپا بعد از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه درسال ۱۹۶۱ موجب شد که ما تماسها را در اروپا تشدید بکنیم و با رفقائی که در جبهه ملی اروپا بودند و بعضاً " از جامعه سوسیالیستها بودند یا حزب ایران بودند، چند نفر از حزب مردم ایران بودند عمدتاً " غیرحزبی بودند مثل خود من جبهه ملی اروپا را بوجود بیاوریم. درسال ۱۹۶۲ جبهه ملی ایران بوجود آمد و فکر میکنم شاید یک توضیح کوچکی درمورد چگونگی بوجود آمدنش بیمورد نباشد.

اما در کنار این حوادث باید صحبت از کنفدراسیون هم بکنیم که بطور مجزا به آن خواهم پرداخت.

اما درمورد جبهه ملی: وقتی من به اروپا آمدم، دربرخی از شهرها کمیته های جبهه ملی وجود داشت و دربرخی از شهرها همچنان کمیته های حزب توده وجود داشت و سازمانهای دانشجوئی هم در کنار اینها وجود داشت. توده ای ها و اعضاء حزب توده سازمانهای دانشجوئی را کاملاً" سازمانهای صنفی نگه میداشتند. خوب بیاد دارم در انگلستان، آنجائی که من یکسال وچندماه بودم، فعالین اصلی سازمان دانشجوئی عبارت بودند از آقایان پرویز نیکخواه و فیروز شیروانلو که بعدها درجادثه ی کاخ مرمر معروف شدند، آقای محامدی که از جامعه سوسیالیستها

بود ، آقای حمیدعنایت،وفیروزشیروانلووکاشانی وعده‌دیگری .

س ــ فولادی .

ج ــ فولادی درفرود ... آروپا بود یعنی درسوئیس بود . درانگلستان رادارم میگویم . ولـــی سیاست طرفدار ... اعضای حزب توده درانجمنهای دانشجوئی درانگلستان که‌تازه‌بوجـــــود آمده‌بودند ،درسال ۱۹۶۰ بوجودآمده‌بودند،این بودکه سازمانها راکاملا" صنفی نگه دارنـــد وبطورخصوصی افرادراتبلیغ بکارسیاسی بکنند یاآقای محسن رضوانی که‌بعدهاسازمـــان انقلابی رابوجودآورد ازحزب توده‌بود .

البته‌من اسم وآدرس برخی ازاین آدمها راگرفتم وبااینها تماس ایجادکردم اما چون اینهـا توده‌ای بودند بیش ازحدموردانشجوئی بااینها نزدیک نشدم ودنبال پیداکردن دوستانـــی بودم که احیانا" سابقه‌ی مصدقی یاجبهه‌ملی داشتند . سرانجام باشخصی بنام دکتــــــر عبدالصمدتقی زاده‌آشنا شدم که‌درجوانی اش ازحزب نیروی سوم بودوبعدباخنجی ازنیروی سوم انشعاب کرده‌بودوآنموقع که‌من بااوآشنا شدم ازطرفداران خنجی بود اما بعدها طرفـــدار بنی صدرشدوپس ازسقوط رژیم شاه‌هم ازطرف بنی صدریاتحت نفوذ بنی صدربعنوان رئیـــس دانشگاه ملی ایران منتصب شده‌بود .

دکترتقی زاده‌که‌ازهمان آغازمن درک کردم‌که‌شخص کاملا" محافظه‌کار ، ترسووبدون ابتکـار ی بود بهرحال بعنوان یک فردی موجب شدکه‌باتفاق بدنبال گشتن وپیداکردن دیگرسمپاتیزانها وهواداران جبهه‌ملی یادکترمصدق بگردیم وچندنفرازدانشجویان جوانی که یابطورخانوادگی یاشخصا" دردوران دانش‌آموزیشان هوادارمصدق بودند پی ببریم ویک کمیته‌ی مخفی جبهــه ملی ایجادکردیم . واین کمیته‌ی جبهه‌ملی بادیگرکمیته‌های جبهه‌ی ملی که‌دراروپا مشـــبل وین ، لوزان ، سوئیس ، آلمان ودرپاریس‌تماس برقرارکردوکوشید این سازمانهای جبهـــه ملی دراروپا راایجادبکند .

یک مانع دراره ایجاداین سازمانها وجودداشت وآن مانع عمدا" آقای خسروقشقائی بـــــود زیرادرآنموقع درهمان اوان عده‌ای ازافرادتوده‌ای که رسما" عضوحزب توده‌بودندودرغـرب فعال بودند، درمیان دانشجویان ، مثل آقای مهدی تهرانی ومحمدقاسمـــی که الان بــــا

آقای امینی کار میکند اینها هیئت تحریریه برای روزنامه باختر امروز درست کرده بودند وروزنامه باختر امروز را بنام ارگان جبهه ملی ایران در خارج از کشور درمیآوردند واین بنام آقای خسرو قشقائی بود ولی درواقع حزب توده بود که درپشت این روزنامه را منتشر میکرد. ما چون به این مسئله آگاه بودیم ودرعین حال نمی خواستیم خسرو قشقائی را بعنوان یک آدمی که همکار مصدق یا دوست مصدق یا هوادار مصدق درمجلس شورای ملی اورا از دست بدهیم .درعین حالی که میخواستیم اورا از دست ندهیم درعین حال نمیخواستیم که جبهه ملی مرکز فعالیت های حزب توده بشود وحزب توده در آن رخنه پیدا بکند. لذا کار ما ن بسیار دشوار بود. از یک سو با یک کسی طرف بودیم که خان بود، با شیوه های خانی میخواست با جوانان رفتار کند، نسبت به ما طرز فکری داشت کاملاً" خواستار لار ونمیتوانست بپذیرد که یکعده جوانی که بین سنین ۲۵ و ۳۰ سال هستند بهرحال دارای تحصیلاتی هستند، دارای ابتکارهستند، دارای فعالیت روزمره ی سیاسی هستند اینها برای خودشان تصمیم بگیرند. نظر ایشان بطورخلاصه میتوانم به شما بگویم این بود که ما باید تحت فرمان ایشان قرار بگیریم. ایشان البته با این صراحت نمیگفت ولی با کش وقوسهائی که درمبارزه برای ایجاد جبهه ملی اروپا نزدیک به یکسال داشت . ولی ما بالاخره با حوصله ی زیاد و جلسات مداوم با ایشان موفق شدیم ایشان را راضی کنیم که یک هیئت تدارکی برای ایجاد کنگره موسس سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا بوجود بیاید و ایشان هم عضو این هیئت بشود وما مشترکا" کار رسیدگی به اعتبارنامه های شرکت کنندگان در این کنگره وکمیته های جبهه ملی درکشورهای مختلف وشهرهای مختلف اروپا را بررسی بکنیم. ازهرکشوری از سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا از انگلستان، سوئیس فرانسه، اطریش وآلمان یکنفر در این کمیسیون تدارک شرکت کرد که اسمش بعدا" درهنگام تشکیل کنگره شد کمیسیون اعتبارنامه ها واین کنگره بالاخره درتابستان ۱۹۶۲ درشهر ویسبادن تشکیل شد. وآقای قشقائی هم دراینجا شرکت کردند منتهی پشت پرده درمحلی که ایشان اقامت داشت عناصروهمکاران نزدیک توده ای ایشان مثل آقای مهدی تهرانی ومحمد قاسمی هم حضورداشتند. فردای برگزاری کنگره یک روزنامه مافوق العاده

باخترامروز منتشرشد که اینقدرسریع انجام گرفته بودوفعالیتهای ما را بررسی کرده بودکه ما مطمئن شدیم که اینها درهمان شهراینکار را میکنند واین بما هشدا رداد که آقای قشقائی احتمالا" حرفهائی راکه با ما میزندبه آنها گزارش میدهدوبا آنها موردبحث قرارمیدهد. اما ما درعین حال خونسردیمان را از دست ندادیم برای اینکه برای ما مهم بودبعنوان جوانان رادیکال جبهه ملی که سازمان خودمان را تشکیل بدهیم ودرعین حال ازروز اول با دشمنی افرادسرشناس روبرونشویم. وبا آقای قشقائی قراربراین گذاشتیم، و من فکرمیکنم که این نکته ی بسیارمهمی درکارما بودوشایدآنروزما آگاهی نداشتیم بلکه ازروی مدلهای اروپائی اینکار را میکردیم ومعتقدبودیم که بین هیچکدام ازما فرقی نیست از آقای قشقائی گرفته، درعین اینکه احترامی که به ایشان میگذاشتیم، تا کوچکترین فردباید درمقابل این کمیسیون اعتبار،نامه ها بیاید وسوابق سیاسی اش را بگوید وبگویدچرا وچگونه میخواهدعضوجبهه ملی بشودوچرا شده وکوچکترین لکه ی تاریکی درزندگیش ووفاداریش به مصدق نباید باشد وآقای قشقائی این شرط را طبیعتا" پذیرفت. ولی وقتی که افرادی که ما میشناختیم میآمدندوسئوالهای مختلفی همه ی ما میکردیم وآقای قشقائی هم میکردوهمه ی اینها تصویب میشدند. موقعی که عناصرخنا ی حزب توده میآمدند درمقابل این کمیسیون نمی توانستندروشن کنندوگیرمیافتادند. من فکرمیکنم یکی ازدلائلش این بودکه آنها افرادجبهه ملی را، نظریه تفرعنی که ازقدیم توده ای ها نسبت به جبهه ملی ها داشتندآدمهای ساده وهالوئی می پنداشتندوفکرمیکردندمیروندتوی کمیسیون وسراعضای جبهه ملی راکلاه بگذارند. اما به یقین میتوانم بگویم، الان بعدازگذشت شاید بیش ازبیست سال ازاین حادثه، یکنفرتوده ای نتوانست ازآن کمیسیون سالم دربرودوهمه شان تقریبا" کنارگذاشته شدند نظربه سوابقشان. وقتی که این کار کمیسیون تمام شدواعتبارنامه ها به کنگره برای تصویب عرضه میشد، یعنی ازکسانی که کمیسیون تصویب کرده بود،کنگره ای تشکیل شدوکنگره مجددا" رأی میدادبه نظر کمیسیون.

موقعی که آن کارکنگره شروع شد دریک لحظه ازکنگره آقای قشقائی آمدوگفت من میخواهم

سخنرانی کنم وبرای ما روشن بودکه ایشان رفته بود گزارش داده بود وآن آدمهائی راکه ما گذاشته بودیم کنار تودهای ها رفته بودند تحریکات لازم را به آن کمیسیون تودهای خارج ازکنگره کرده بودند وآقای قشقائی را پخته بودند وآقای قشقائی آمدآنجا یک نطقی کرد البته اعتبارنامه ی خودایشان تصویب شده بود وتقریبا " همه ی جبهه ای ها اعتبارنامه ها - یشان تصویب شده بود، وایشان نطق کردوگفت که ، من البته جزئیات سخنرانی ایشان یادم نمی آید ولی چنددقیقه ای طول کشید، ولی لب کلام ایشان این بودکه "من هرگز اجازه نخواهم دادکه جبهه ملی دست قاتلین فاطمی بیافتد، کسانی که تامفرغ دستشان بخون فاطمی آغشته است ."مقصود حضارکنگره بودندوایـــــــن طبیعتا " بزرگترین توهینی بودکه به جبهه ملی واعضای آن درآنجا شد، بدون اینکه کسی قیمترین افراد دخالتی بکند کنگره ای که بیش ازشصت هفتاد نفردرآن ، شاید بیشتر، شرکت داشتند بـــا هوکردن آقای قشقائی اورا مجبوربه ترک کنگره کردند برای اینکه این توهین بزرگترین توهین بود بخصوص که آتمسفر مبارزه بین حزب توده وجبهه ملی شدیدا " Tense بود، آلوده بودوحالت مقابله باحزب توده راداشت Action مقابله باآقای قشقائـــی .

ایشـــــان رفت بیرون وکنگره یکی دونفربودندکه نطـــــــق کردندوگفتنـــد که ما بایدخونسردیمان راحفظ کنیم وکارخودمان را همچنان ادامه بدهیم، کارما قانونـــی است وکنگره یک هیئت اجرائیه انتخاب کرد، یک شورای عالی انتخاب کردو سپس بطـــور فدراتیو به این معنا که ازهرکشوری یک نفردرشورای عالی بایدعضومیبودوازشورای عالی هم بایدیک هیئت اجرائیه انتخـــاب کرد. مشکلات ما بعدازآن شروع شد یعنی مشکل مـــا فقط آقای قشقائی نبودکه میخواست بطورخان سالارانه باجوانهای جبهه ملی رفتارکنـد. دراین موقع شورای جبهه ملی اروپا یک گزارش مفصلی به شورای عالی جبهه ملی به ایـــران فرستاد..

س - جبهه ملی دوم زمان امینی ؟

ج - هنوزدوم وسوم پیش نیامده بود.

س - این دوم ۱۳۳۹ تشکیل شد.

ج ـ بله درسال ۱۹۶۲ بودکه میشود ۱۳۴۱ . گزارشی به هیئت اجرائی فرستاده شد، امینی نخست وزیرنبود همان علم اینها بودند، هیئت اجرائي جبهه ملی هم برداشت لیست اعضای شورای عالــی ، کاری که بنظرما غلط بود ولی بهرحال آنها بخاطرتأیید ما اینکارراکرده بودند، جبهه ملی ایران دراروپا رابعنوان تأیید ما. درخبرنامه ی جبهه ملی که درایــران منتشرمیشد چاپ کردندوبیرون دادندواین درواقع برسمیت شناختن ما بعنوان نمایندگان جبهه ملی درایران بود. جبهه ملی شروع به فعالیت کردوروزنامه ی ارگانش رابیرون داد و اعلام کردکه هیچ روزنامه ی دیگری را رسمیت نــدارد ، منظورروزنامه باخترامــروز بود. ایران آزاد ارگان سازمانهای جبهه ملی دراروپا بودوشروع به انتشارکرد. ایــن روزنامه موجوداردوعلاقمندمیتوانندبه این روزنامه مرجوع کنند. فکرمیکنم هم دراروپــا وهم درآمریکا...

س ـ الان هم هنوزمنتشرمیشود.

ج ـ بله الان همگاهی منتشرمیشود. باید بگویم که درمجموع برخی ازدوستان قدیمی کــه آنجا بودندهنوزدرجبهه ملی هستند.

بنابراین اختلاف بعدی که درجبهه ملی بوجودآمدبین افرادی بوداز جبهه ملی که اقلیت کوچکي بودند منتهي سابقه ی سیاسی بیشتری داشتند افرادی بودندکه عضوسازمانها یا احــزاب جبهه ملی بودندمثل حزب ایران ، حزب مردم ایران ، ســـازمان پان ایرانیســـت پرچمدار ان گویا بعضا" طرفداران خنجی اما جامعه سوسیالیستها هنوزعضوجبهه ملی نبودنـد. اختلاف بیشتربین خوداینها بودتا بین اینها ازیکطرف وافرادغیرحزبی . هرکدام ازایــن گروهها سعی میکردندکه سیــادت خودشان رادرجبهه ملی اروپا تأمین بکنند. لـــذا ما هم که اعضای غیرحزبی جبهه ملی بودیم دچارمشکل شده بودیم ونمیتوانستیم کارمـان راآنطوری که میخواستیم انجام بدهیم. طبیعتا" ماتحت تأثیر انقلاب الجزیره بودیــم تحت تأثیر انقلاب کوبا بودیم وبیشترافرادی که عضوجبهه ملی بودند دراین زمان ، عضــو احزاب سیاسي جبهه ملی نبودندولی عضومستقیم جبهه ملی بودند افرادي بودندکه رادیکال تر بودند یعنی درتفکرشان میشودگفت که چپ تربودند، بعضا" مارکسیست بودندوحال وحوصله ی

دعوا های روزمره ای را که از ایران این احزاب با خودشان آورده بودند، روی دعوا هائی که درزمان مصدق داشتند، واین اولین باری بود که من درضمن با این دعوا ها آشنا شدم درحالیکه زمانی که دردبیرستان بودم هما نطوریکه قبلا" گفتم با این دعوا ها اصلا" آشنائی نداشتم واین دعوا ها ما را خیلی اذیت میکرد. گروه دیگری هم که آنموقع عضوجبهه ملی بود نهضت آزادی بود یا طرفدا ران نهضت آزادی یا هوادا را نشان .

گروه رادیکال جبهه ملی که میتوانم بگویم هم ازغیرمذهبیون بودوبعضا " ازمذهبیون هم بود مثل شریعتی ما کوششمان این بودکه جبهه ملی دارای یک استحکام داخلی بشود وبتواندیک برنامه ی دموکراتیک اجتماعی بدهدوجبهه ملی داخل کشوررا تحت تأثیر دهدوهمچنین ازامکانات زیادخارج ازکشور استفاده بکند. لذا درزدوخوردهای داخلی که بین گروهها وجودداشت اولین هیئت اجرائیه مجبوربه استعفا شد واین دوستان ازشهرپاریس بودندوشهرپاریس همیشه شهری بوده پرماجرا ازقدیم چه درسطح کنفدراسیون وچه . . .

س ــ ازدوستان آمریکا هم یک عده آمده بودند؟

ج ــ بله. آقای دکتر آذری بود، آقای دکترورجاوندبود وآقای پرویزامین واینها بزودی مجبوربه استعفا شدند وهیئت اجرائیه دیگری انتخاب شد که علی شاکری بود. دکتررا سخ افشاربود، برای مدتی من بودم بعدازاینکه به اروپا برگشتم چون من دراین فاصله به آمریکا رفتم، موقعی که من مجددا " به اروپا برگشتم درتابستان ۱۹۶۴ یعنی درس خواندن را رها کردم، ما رفتیم دنبال کارایجادجریانات انقلابی مسلحانه. بنابراین ازقبل ازاین دوران روزنامه ایران آزادشروع به ترجمه وچاپ جنگ چریکی چه گوارا در ــ نشریه کرده بود وتبلیغاتی که درددرون میکرد، درخارج کمتر، بیشترجهت دادن به مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم شاه. درهمین رابطه بودکه کوشش بعمل آمدکه ما با یکی ازکشورهای انقلابی که جدیدا " بقدرت رسیده بود تماس برقرارکنیم. ازآنجائی که دریک کوشش اولیه درسال ۱۹۶۱ من سعی کرده بودم به کوبا بروم ازهمان موقع یعنی سال ۱۹۶۱ که برمیگشتم به اروپا ودرمکزیک دستگیرشده بودم ومقامات مکزیکی مانع شده بودند

که من بروم وقرعه تقریبا " میشودگفت که بنام من افتادوتقریبا " میشودگفت که من تنها آدم حرفه ای آنموقع جبهه ملی بودم که درس را ول کرده بودم . قرار شد که من با دولت انقلابی الجزیره تماس بگیرم وببینیم که چه میکنند . دربهار ۱۹۶۴ بلافاصله بعدازورودمن از آمریکا به اروپا من به الجزیره رفتم وبا پرزیدنت بن بلا ملاقات کردم وپرزیدنت بن بلا خیلی اظهارعلاقه به مصدق وجبهه ملی کرد ودرآنموقع البته بن بلا خیلی رادیکال بودواین حالت اسلامی فاندامنتالیست را نداشت . هم میشودگفت چپ بودیعنی ناسیونالیست چپ بودوخیلی به مصدق وجبهه ملی علاقه داشت . ودراولین کنگره F.L.N. یک قطعنامه ی ویژه ای درباره دکترمصدق بعنوان "شیرخاورمیانه " که تصویب شد ودرروزنامه المجاهدهم نقل شد . درملاقاتی که با بن بلا ویکی ازوزرایش انجام گرفت ایشان قبول کردکه همه ی امکانات لازم را دراختیارسازمان های جبهه ملی ایران بگذارد . ومن بعدا خوشحالی فراوان ازاینکه موفق شده ام به اروپا برگشتم که این خبررا به رفقایمان بدهم که آقا خلاصه کارمان . البته باید بگویم که این سیاست کل جبهه ملی نبود نه بخاطر اینکه ما فکرنمیکردیم که کل جبهه ملی نبایددراین ماجرا شرکت کند بلکه بیشتربخاطرمسئله ی امنیتی بود . جبهه ملی یک سیرکل محدودی یک گروه محدودتری درهیئت اجرائی حتما " شورای جبهه ملی وبرخی ازاعضای فعال وشدیدا " متعهدازاین ماجراخبردارشده باشند. وما میخواستیم برویم پای انتخاب افرادمیبارز ازاینجاوازایران برای دیدن دوره ی نظامی ورفتن به ایران وشروع کارمبارزاتی . بنابراین رفتیم پای تنظیم یک برنامه ی سیاسی دموکراتیک که بتواندپلاتفرم لازم — برای کارنظامی باشد . بعدازبازگشت به اروپا من بلافاصله سفری به پاریس کردم وبا سردمداران موردا ختلاف آنجا مثل آقای بنی صدر، علی شریعتی ، دکترورجاوند پرویزامین وغیره صحبت کردم وبه هیچکدام ازاینها ، بغیرازشریعتی چون به شریعتی ما بیشتراعتمادداشتیم ما نگفتیم که یا من نگفتم که ما با بن بلا هم ملاقات داشتیم چون اگرهم اطلاعی قراربود بدهیم باید ازطریق ارگان های رسمی

میدادیم ولی ....

س - به جبهه ملی ایران هم شما اطلاع ندادید؟

ج - نخیر. حالا آن را هم عرض میکنم که این تیکه ای است که باز فراموش شد. با اینها صحبت شدکه آقا این اختلافات را بگذارید کنار وسعی کنیم که جبهه ملی واقعا" یک سازمان متشکل و محکم با برنامه ی دموکراتیک برای سرنگونی رژیم شاه باشد واختلافات را کنار بگذاریم. تنها کسی که من بیاد دارم که نظرمساعدنسبت به اینکار داشت، البته من به شریعتی ملاقات با ین بلا را گفتم وخیلی خوشحال شد،همین شریعتی بود. او بمن گفت من بزودی به ایران بازخواهم گشت وبا شما درتماس خواهم بود وسعی خواهم کردکه افراد مستعدنسبت به مبارزه مسلحانه را که علاقه به اینکار دارند به شما معرفی کنم. واینطور هم شد. یعنی اینطورشدکه شریعتی به ایران رفت ومتأسفانه سرمرزدستگیرشدومدتها زندان بودولی فکرمیکنم این ایده را بهرحال به شهرمشهدبردودرمیان افرادی که با او درتماس بودندودرشهرمشهدیا دورپدرش بودند وسمپاتی بجبهه ملی یا نهضت آزادی داشتنداینها را پخش کرد فکرمیکنم چون میدانیم که قسمت اعظم ایجادکننده ی همین مجاهدین خلق وهم چریکهای فدائی خلق ازشهرمشهدهستند مثل برادران احمدزاده ،پویان وغیره وحتی رجوی ودوستانش واینها همه فکرمیکنم شاگردان شریعتی بودند واین ایده فکرمیکنم که بهرحال ممکن است جبهه ملی اروپا نقش مستقیمی نداشته باشد ولي درپخش ایده جنگ چریکي وایده سرنگونی که کاملا" متفاوت ازنظرات رهبری محافظه کار جبهه ملی در ایران وبنظرمن باید بحساب جبهه ملی اروپا گذاشته بشود.

بهرحال شریعتی روی موافق نشان داد. بني صدر، بدنیست که این حادثه را نقل کنم، خوب بیاد دارم که درهمان آوریل که من ازالجزیره برگشته بودم ودرپاریس با ایشان ملاقات داشتم ما درکنار ریلوا رسن میشل بین میدان لوکزامبورگ وانتهای خیابان پورت رویال ایستگاه متروی پورت رویال درکنار نرده های باغ لوکزامبورگ قدم میزدیم که صحبتهایمان قابل کنترل نباشدازنظرامنیتی. من سعی میکردم یک تصویری ازمبارزه ی مسلحانه ولزوم این سرنگونی رژیم را به بني صدربدهم وذکربکنم که ایشان را قانع بکنم که یک

اتحادبین افرادی که متفاوت العقیده هستند از نظر مسلکی حتما" ضروری است . بنابراین اختلافات شخصی را باید کنار گذاشت . آقای بنی صدر بمن گفت که من با هیچ کسی اختلاف شخصی ندارم . من از این حرف خیلی خوشحال شدم وگفتم که امیدوارم که در عمل هم شاهد این امر باشم . ایشان بلافاصله اضافه کردکه مایه ی یأس من شد ، گفت من فقط کاندید ریاست جمهوری ایران هستم ومقام جزئی مراجلب نمیکند بنابراین سرمقام هیئت اجرائی جبهه ملی یا شورای جبهه ملی واز این نوع چیزها یا دبیری کنفدراسیون اینها برای من چیزهای ناقابلی هستند . من گفتم که البته با طنز ، فکرمیکنم دراین زمینه شما رقیبی نداشته باشید چون تمام ماکه مشغول این نوع کارها هستیم نظرمان بیشتر روی اینست که برویم ایران مبارزه کنیم ومعلوم نیست که از این مبارزه زنده بیرون بیائیم ، نه اینکه ضرورتا" میخواهیم کشته بشویم ، ولی معلوم نیست عاقبت چنین مبارزه ای چه باشد توی آن مردن هم هست . بنابراین ما فعلا" میتوانیم بگوئیم که اصلا" به مقامهای بعدا زسرنگونی رژیم شاه فکرنمیکنیم . اگرکسی باشد ، من اضافه کردم ، که رقیب شما دراین زمینه باشد آقای شاهین فاطمی در آمریکا است ، ایشان هم درهمین خیالات هستند . بنابراین شما با آقای فاطمی مسئله ی ریاست ومعاونت جمهوری را حل بکنید ما کاری نخواهیم داشت . من فکرمیکنم این پایان سخن من با بنی صدر در آن مذاکره بود . ومن آنجا فهمیدم که با این نوع آدمها نمیشود کارکرد . اما بعد چه شد؟ ما بعدا زاین ملاقاتها دراروپا چندنفری راانتخاب کردیم برای ملاقات با بن بلا ، تاریخ دقیقش یادم نیست البته میشود اینها را پیدا کرد ، درتابستان ۱۹۶۴ بود که یک هیئتی ازطرف جبهه ملی اروپا به الجزیره دعوت شد ودرآنجا قراربودبا بن بلا ملاقات شود وبا وزیرش (؟)

وقرارهای لازم ویک پروتوکلی امضاء بشودبرای اینکه درعین حالی که آنها بما کمک میکنند حفظ استقلال بشود . یعنی اینطورنبودکه آنها مثلا" بما دیکته بکنند چون این تجربه را حالا من دریک مورددیگرهم میگویم ما با دول خارجی داشتیم ، یک دولت خارجی که مصر بود ، وآن حادثه این بودکه درسال ۱۹۶۲ موقعی که من درلندن بودم بعدا زیک تظاهراتی که ما علیه رژیم شاه کرده بودیم ، گرچه ما دوستان مصری هم داشتیم . این خبربه سفیر

مصر رسیده بود وسفیر مصر با من تماس گرفت که ما میخواهیم شما را ببینیم. منهم طبیعتا "بعنوان یک آدم تشکیلاتی این را به هیئت اجرائی جبهه ملی اروپا خبر دادم. آنها هم بمن گفتند شما میتوانید بروید به دیدن واستفسار کنید. وسفیر مصر به ما گفت،" رئیس ناصر حاضر است هرنوع کمکی را به شما برای آزادی مصدق وسرنگونی رژیم شاه وآوردن حکومت جبهه ملی بکند." من گفتم هیچ حرفی طبیعتا" نمیتوانم بزنم واینها را باید مفصلا" به هیئت اجرائی گزارش بدهم. بعد در شورای عالی جبهه ملی این مسئله مطرح شد ودر آنجا تصویب شد که ما بعنوان جبهه ملی طبیعتا" باید شروطی قائل بشویم. ما یک شرط خواهیم داشت وآن شرط ما این خواهد بود که مصریها هرنوع کمکی به ما بکنند هیچ شرطی نمیتوانند روی این بگذارند. بنابراین قرار بود ما یک چیزهائی را ازآنها بخواهیم. مثلا" قرار بود که ما عمده تا" ایستگاه رادیو ازآنها بخواهیم ولی برای تعلیمات نظامی اینها ما هنوز شکل آنجوری نگرفته بود. مذاکرات بعدی که با سفیر مصر که مستقیما" با ناصر در تماس بود این بود که ما گفتیم که ما متوجه هستیم که شما محظورات بین المللی دارید بنابراین در ایستگاه رادیو احتمالی ما حرفهائی را نخواهیم زد که به سیاست خارجی شما در منطقه ضربه بزند یا ایجاد اشکال بکند. اما این را به تشخیص خودمان خواهیم کرد. ممکن است تشخیص ما همیشه درست از آب درنیاید ولی ما سعی میکنیم حملاتمان را متوجه رژیم شاه وامور داخلی ایران بکنیم وتا حدی که ممکن است حرفی که موجب اشکال برای شما بشود نزنیم بخصوص اینکه سیاست شما وسیاست دیگر کشورها را دنبال خواهیم کرد، اما هیچ نوع سانسوری را ازجانب شما نخواهیم پذیرفت برای اینکه ما فرزندان مصدق هستیم ومصدق وجه مشخصه اش در دنیا، در ایران آن استقلال رأی واستقلال عمل کاملش است وما هرگز این را با هیچ چیز دیگر تعویض نخواهیم کرد. مصریها این را نپذیرفتند. منتهی در این مذاکرات آقای عبدالصمد تقی زاده که قبلا" ازش نام بردم بعلتی که مقیم لندن بود وعضو شورای جبهه ملی بود شرکت میکرد. بعد از اینکه این مذاکرات با مصریها قطع شد گویا آقای تقی زاده این تماسها را ادامه داده وفکر میکنم

آقای قشقائی هم این تماسها را ازجانب دیگری ادامه داد. بعدازاینکه من بعدازداستان سقوط رژیم شاه مطلع شدم. مطلع شدم که مدتهای زیادی قطبزاده وجناح بنی صدرونهضت آزادی که تقی زاده هم بعدها به آنها پیوسته بود ازمصریها پول وامکانات گرفته بودند و چون نتایج قابل لمسی تحویل نداده بودند، یعنی هیچ اقدامی ازجانب اینها صورت نمی گرفت درایران، مصریها بنا را این امکانات را قطع میکنند و میگویند که هروقت برای این پولی که میدهیم بالاخره یک محصولی درایران داشته باشیم وما چیزی ازجانب شما نمی بینیم. اما این بکنار. وما چون این سابقه ی ذهنی را با مصریها داشتیم طبیعتاً " میخواستیم پروتوکل راامضاء کنیم وطبق پروتوکل باالجزیره وارد همکاری بشویم. وآن ملاقات با بن بلا بعداً زورود مجدد من با این دوستان به الجزیره هی بعقب افتاد. ازآنجائیکه من یکهفته بعدازورود به الجزیره ازطرف کنفدراسیون مأموریت داشتم به استرالیا وزولاندجدیدبروم ودرکنفرانس بین المللی دانشجویان شرکت کنم واین ملاقات درظرف یک هفته ای که من همراه دوستانم بودم میسرنشد، من کشورالجزیره را ترک کردم واین دوستان را درارتباط با مسئولین F.L.N. گذاشتم ورفتم. بعد از اینکه ازاسترالیا برگشتم ازدوستانم پرسیدم ملاقات انجام گرفت؟ گفتندنه. دلیل اینکه این ملاقات انجام نگرفت این بودکه یکی ازدوستانی که آنجا بود ودرآن هیئت نمایندگی شرکت داشت آدمی بودکه بنظرمن اینکاره نبود وکسی بودکه من ازاول شخصاً " مخالف شرکتش درهیئت نمایندگی بودم وازآنجائی که رأی دموکراتیک که کی بیاید و کی نیاید بالاخره آنهای دیگر معتقدبودندکه اوهم بایدبیاید اوآمدولی آنجا، چون این کسی بودکه دنبال درس وتحصیلاتش بودومیخواست دکترایش را بهرقیمتی شده است بگیردواوآخرهم گرفت وبعدها استاددانشگاه هم درآلمان شد بنام آقای دکترروا سانی که حتما "معرف حضورتان هست ، ایشان درواقع بقول اصطلاح بازاری آنجا ما را کچل کردودرآن مدتی که من آنجا بودم هی میگفت بن بلا چرا ما را نمی پذیرد؟ ومن میگفتم آقا این یک رئیس جمهوراست وما یک هیئت نمایندگی هستیم. گفت نخیر ما نمایندگان

مصدق هستیم. گفتیم که آقا ما نماینده مصدق نیستیم ، ما احتمالا" نماینده، دانشجویان مبارزیا سیاسیون مبارز خارج ازکشورهستیم که ما را انتخاب کرده اندومیتوانیم بگوئیم که نماینده یک آمال وآرزوی مصدقی ایران هستیم که میخواهند یک کاری بکنند. بن بلا بهرحال حتما" مشکل داردوگرنه نه ما رادعوت بهاینجا میکردونه این امکاناتی را که تاحالا دراختیار مان گذاشته است مثل هتل وفلان واینها این کاررا میکرد.

روایت‌کننـــده : آقای دکترخسروشاکری
تاریخ مصاحبه : ۲۷ جولای ۱۹۸۳
محل مصاحبـه : کمبریـــج ـ ماساچوست
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوارشماره : ۲

این دوست ما آنجا ما را عاصـی کرد ودرهمان یک هفته‌ای هم که‌من درآنجا بودم. سپس بعد ازرفتن من ورفع مقاومتهای من و عدم‌حضورم ایشان به‌دوستان دیگرفشارآورده‌بـــود واینها هم چندروزبعدالجزیره را ترک‌کردند بدون اینکه با بن بلا ملاقات‌کنند. اینکه چرانتوانسته‌بودیم فورا" با بن بلا ملاقات‌کنیم بعدها برای ما روشن شد. شایداینهـا اگربیشترمانده‌بودند ملاقات‌حتما" صورت میگرفت اما بعلت این عجله‌ای که‌این دوستان کردند آن ملاقات‌انجام نگرفت.

علت‌اینکه فورا" این ملاقات‌انجام نگرفته‌بود این بودکه درآن زمان در F.L.N. اختلافات‌شدیدی بود وگروههای مختلف علیه بن بلا درحال توطئه بودند ازجمله کلنـل شعبانـــی ازافسران F.L.N. علیه بن بلا قیام کرده‌بودوا ورادستگیرکـــرده بودند وبعدهم تیربااران شد. سپس بومدین درحال توطئه بود و F.L.N. وبن بـــلا مسلما" گرفتاراین دعوای درون سازمانی ودرون دولتی بودندووقتی که حالا چهارنفـــر ازجبهه‌ملی ایران رابپذیرندوا ولویـت‌به این مسئله بدهند نداشتند. البتـــــه جزئیات‌این مسئله آن روزبرای من روشن نبود ولی‌من حدس میزدم بهرحال یک‌دولـــت یک رئیس‌جمهورکه‌تازه بعدازیک انقلاب‌خونینی که‌بعدازیک میلیون کشته به‌قدرت رسیده هزارویک مشکل اقتصادی دارد، بایدا عضای خانواده‌هائی که‌شهیدداده‌اند به‌آنها رسیدگـــی کند، اقتصاد‌مملکت‌را سروسامان بدهدوروابط خارجی اش‌را منظم کند، سفارتخانه ایجاد

کند، به صنعتش برسد، به‌کشاورزیش برسد. ما هایک امروا قعا " دست هـــزا رم ایـــن مملکت بودیم بنابراین ما باید حوصله نشان میدادیم. ولی این دوستان متأسفانـــه این حوصله‌را بخرج ندادند وبه‌اروپا برگشتند. بعداز اینکه‌من به اروپا برگشتم سراین مسئله بین ما اختلاف شدیدشد ومن سعی کردم که تماسها را دومرتبه با الجزیره‌ای هـــا زنده‌کنم چون آنها هم ازاین بابت ناراحت میشدند. بالاخره ما را دعوت کرده‌بودنـــد اینها ده‌روز آنجا مانده‌بودندوبرگشته‌بودند. میشودگفت که‌یک مقداری ازآبرووحیثیت ما هم درنزدآنها کم شده‌بودوازچشمشان افتاده‌بودیم چون فکرمیکردندکه یک آدم انقلابـــی حـــالا اگریک ماه آنجا بنشیندهیچ اشکال ندارد، بـهرحال میتواند مطالعه‌کند، ترجمه‌کند، ویک کاری انجام بدهد. ما درحین اینجا دزنده‌کردن این تماسها آ زنوبودیم با دوستـــان F.L.N. که دولت بن بلا توسط کودتای بومدین سرنگون شدواین امیدخوب ما را بـــرای ایجاد پایگاه، میشود گفت ملی وضدامپریالیستی ازبین رفت.

س - دیگربا این رژیم جدید شما هیچ نوع ارتباطی نداشتید؟

ج - با بومدین هیچ ارتباطی نداشتیم. اوشدیدا " اسلامی بود هما نطوریکه میدانید. بعدازعدم موفقیت درامرایجادپایگاه درالجزیره بناچارما یک مقداری توی خودمان رفتیم درجبهه‌ملی وکوشیدیم که‌بهرتقدیرتا پیدا شدن یک چشم اندازجدیدازاین نوع کارهاکـــار سازمانی را درجبهه‌ملی ادامه بدهیم. کارجبهه‌ملی دراین زمان با آمدن قطب‌زاده‌ازآمریکا به‌اروپا وبنی صدرازایران به‌اروپا دچارمشکلات جدیدی شده‌بودو مزید برعلت شده‌بودبعلـت اینکه قبلا" تشریح کردم، اختلافات ناشی ازبرخوردهای بیـــــن اعضای سازمانهـــا و احزاب جبهه‌ملی درایران. با آمدن قطب‌زاده وبنی صدرکه طبیعتا " مذهبی بودندومخالف سیادت عناصرمستقل ازاحزاب درجبهه‌ملی وهمچنین رادیکال وبعضا " چپ جبهه‌ملی بودنـــد مرتب درکمیته‌های جبهه‌ملی برسرمقالات درروزنامه‌ایران آزاداختلاف نظربودوما ازیک کنگره‌به‌کنگره دیگـــر میـرفتیم وسرانجام میتوانم بگویم که‌درسال ۱۹۶۶ - ۱۹۶۷ این اختلافات بـــه اوج خودش رسید، هیئت اجرائی مدتی به‌گروه‌بنی صدروقطب‌زاده منتقل شد ما فکرکردیـــم

که شاید اینها بتوانند عدم تمایل قبلیشان را درهیئت اجرائی نشان بدهند و نشان هم دادند وسپس هیئت اجرائی دومرتبه بهم نظران ما بازگشت. اما در این فاصله البته یک مسئله ای رخ داد و آن این بود که موقعی که هیئت اجرائی به اینها سپرده شد تمام آرشیوهای جبهه ملی اروپا هم به اینها سپرده شد صورتجلسه ی کنگره ها ، مذاکرات ،نامه های واحدهای جبهه ملی به آنها ودراینجا اینها ازپس دادن این اسناد به هیئت اجرائی جدید خودداری کردند و اینها با یدقاعدتا " نزد بنی صدر باشد یا طرفداران قطب زاده . دقیقا " نمیدانم . ولی فکرمیکنم که اطلاعات دقیق را میشود از روی این اسناد پیدا کرد حتی مذاکرات کنگره هائی که مورد اختلاف بود .

درسال ۱۹۶۶ من بعلت تشدید بیماری قلبم وفعالیتهای زیادی که در کنفدراسیون داشتم مجبور به عمل جراحی شدم ودرحدود میتوانم بگویم یکسال ازفعالیتها بدور بودم . پس ازبازگشتم به محیط فعالیت بیشتر میتوانم بگویم درکنفدراسیون فعال بودم تا در جبهه ملی بعلت اینکه جبهه ملی بعلت اختلافات درونی اش موفق به ایجاد یک پلاتفرم جدی ویک عمل واحد نشده بود علیرغم اینکه بعضی ازمؤسسین اولیه جبهه ملی که همکاران نزدیک ما بودند دیگربعدازپایان تحصیلاتشان به ایران رفته بودند، بنی صدر اینها انشعاب کرده بودند ولی مع الوصف بعلت نبودن یک چشم انداز روشن کار جبهه ملی رونق،بنظر من چندانی نداشت غیرازاینکه تبلیغات سیاسی علیه رژیم میکرد ،طبیعی است ولی فراتر ازاین فعالیت چیزی برای گفتن بنظرمن نداشت .

درهمین زمان البته جبهه ملی درآمریکا که اززمان دولت دکتر امینی داشت پا میگرفت با ما درتماس بود ومن درمدت یکسال وخرده ای که دو مرتبه به آمریکا برگشته بودم برای پایان کارفوق لیسانسم در اینجا تا عضویت شورای جبهه ملی را داشتم ودراین مدت با دکترچمران که دیگردرشمال کالیفرنیا نبود بلکه به نیوجرسی منتقل شده بود ودر آنجا اشتغال به کار داشت،ودکتر یزدی که در این فاصله از ایران آمده بود ، دکتر یزدی که بعدا " وزیرخارجه شد که او هم ازنهضت آزادی بود ، ودکتر محمد نخشب که ازحزب مردم ایران بودد رتماس بودیم وبعنوان اعضای شورای جبهه ملی مرتبا " جلسه داشتیم

با آقای دکتر شایگان و آقای فاطمی ...

س - آقای فرج اردلان هم بود؟

ج - آقای فرج اردلان هم بود ولی او بیشتر توی فعالیتهای دانشجوئی بود. موقعی که در آمریکا، این برمیگردد به سال ۱۹۶۳ - ۱۹۶۴ بعد از ۱۵ خرداد در این مدت من در آمریکا بودم و سازماندهی جدیدی برای جبهه ملی کردیم، کنگره‌ای گذاشتیم وسعی کردیم که جبهه ملی آمریکا را هم بصورت تشکیلات واحدی در بیاوریم. در این میان مشکل ما آقای فاطمی بود. آقای فاطمی از یک سو برای بالا بردن تعداد آراء خودش عده‌ای افراد توده‌ای را، تقریبا " شبیه همان تاکتیکی که آقای قشقائی میخواست بکار ببرد بکار برد، که ما دقیقا " میدانستیم توده‌ای هستند، میخواست بعنوان اعضای جبهه ملی و فعالین جبهه ملی در شهرهای مختلف اروپا وارد سازمان بکند بعلت دوستی هایش. و این عناصر توده‌ای هم حاضر بودند با آدمی که مثل فاطمی از نظر عقاید سیاسی کاملا" راست و محافظه‌کار بود بیشتر همکاری کنند تا با جناح چپ جبهه ملی و حسابش هم بنظر من درست بود. آنها با چپ نمی توانستند مقابله کنند، در میان نیروهای چپ جبهه ملی حرفشان در رو نداشت، اگر میآمدند در صحنه‌ی عمومی دانشجوئی اظهار نظر میکردند حرفشان در مقابل حرف چپ جبهه ملی بود و در روی زیادی نداشت. درحالیکه اگر بعنوان عنصر چپ، توده‌ای که وارد جبهه ملی شدند ولی پشت ماسک جبهه ملی قایم شدند بهتر میتوانستند بعدها فاطمی اینها را کنار بگذارند.

س - کمکی بکنند که نیروهای دست راستی رهبری جبهه ملی را به دست بگیرند که آنها بتوانند ...

ج - موقتا " تا اینکه خودشان بعد بتوانند. اول چپ را که حیثیت بیشتری داشت بکمک فاطمی اینها از بین ببرند، بعد خودشان در یک نوبت بعدی فاطمی اینها را کنار بگذارند وسیادت جبهه ملی را خودشان بگیرند. ولی این تاکتیکشان موفقیت آمیز نبود بدلیل اینکه ما از این آگاه بودیم و بعد از این اصلا" مانع ورود اینها به جبهه ملی شدیم برای اینکه گفتیم کسانی که سابقه‌ی توده‌ای دارند نمیتوانند عضو جبهه

ملی بشوند،مگراینکه درمبارزه‌شان نشان بدهندکاملا" درعمل ازحزب توده‌بریده‌اند واز آن طرزفکربریده‌اندنه فقط ازحزب توده‌بریده‌اند. چون طرزفکربرای ما خیلی مهم بود حالاعضورسمی حزب توده‌بودند یانبودند بنظرما دردرجه‌دوم اهمیت قرارداشت. ازجمله کسانی که‌میتوانم نام ببرم وتوی این باندبودند مجیدتهرانیان بودکه‌در همین شهربوستون مقیم بود، وازفعالین کنفدراسیون هم بودودرضمن سمپات حزب توده بود وبنظرم ازنظرفکری آدم سازشکاری بود کما اینکه بعدها هم بنظرمن این مطلب را نشان داد. افراددیگری بودندکه احتمالا" هنوزدرآمریکا هستند. اختلافی که‌درکنگره جبهه‌ملی درشهرنیویورک - آمریکا پیش‌آمد این بودکه دراثر بستگی خانوادگی شاهین فاطمی با حسین فاطمی که‌هم یا روهم بند دکترشایگان بود وبعلت‌اینکه ازطرف دیگردکترشایگان درآغازفعالیتش درآمریکا یاری زیادی ازطرف آقای فاطمی دریافت کرده‌بودوهمچنین آقای پروفسورفاطمی درنیوجرسی اوزیادتحت تأثیر اینها بود. درکنگره جبهه‌ملی هنگامی که من پیام شورای عالی اروپا را خواندم وخواستیم که‌مثل اروپا اینجا هم، درآمریکا، مسائل برطبق اصول سازمانی ونه رهبری فردی انجام بگیرد آقای دکترشایگان خیلی ازاین بابت ناراحت شدوطبیعتا" آنها هم پشت‌پرده تبلیغاتشان راکرده‌بودند. منتهی درعین احترام به‌آقای دکترشایگان وبمراتب البته بیشترنسبت به‌آقای قشقائی معتقدبودیم که آقای شایگان باید ماورای وبالاترازدعواها واختلافات وحتی اختلافات مسلکی قراربگیرندوبعنوان یک رهبری که‌درمسائل روزمره‌سازمان وضمنا" ویک هدایت کلی بکنند،قراربگیرند. ولی آقای دکترشایگان آنموقع متأسفانه‌این نقش را نپذیرفتندوبعدا" هم که همیشه بنظرمن خودشان را بعنوان یک شخصیت مهم سیاسی جبهه‌ملی ومصدقی حفظ کردند ازعهده‌اینکه مرکزثقل وتجمع تمام‌نیروهای مصدقی بشوندمتأسفانه‌برنیامدند واین بنظرم ناشی ازتحریکات آقای فاطمی بود وعدم آشنائی ایشان ونبودن روابط شخصی بین فعالین جبهه‌ملی درآمریکا وآقای دکترشایگان.

درآنموقع هیئت اجرائی جبهه‌ملی درآمریکا موقعی که‌من اینجا بودم آقای دکتریزدی،

آقای دکترچمران ، ویکی دونفردیگربودندکه من الان اسامی آنها یادم نیست وجبهه ملی آمریکا فعالیت زیادی نداشت غیرازکمک به امورداتشجوئی وتبلیغات سیاسی درون سازمانی که دستورات بحثش راآقای محمدنخشب مینوشت وایشان هم البته نظرات حزب مردم ایران راسعی میکردتبلیغ کنند . بعداً زآن تحولات جبهه ملی آمریکا اینطوربودکه افراددیگری واردشدند بعدازرفتن فاطمی که درهمان سال ۱۹۶۴ که من فکرکنم درهمان کنگره بعددیگرنیامد ، یعنی درواقع هم ازسازمان دانشجوئی کنارگذاشته شد وهم ازجبهه ملی بیرون رفت وجائی برای خودش درآنجا نمی یافت وفعالیت سیاسی راکلاً" ترک کردتااخیراً " ، تا بعدازاینکه به ایران رفت وطبق آنچیزی که من درایران شنیدم بدستبوس شاه رفت وحالا هم باآقای علی امینی کارمیکنند . امانخشب فوت کرد ، یزدی هم ازسازمان بعداً " بارادیکالیزه شدن جبهه ملی آمریکا ازجبهه ملی آمریکا کناررفت مثل بنی صدر وقطب زاده وهمراه چمران ودوستان دیگرشان انجمن های اسلامی دانشجوئی درست کردند که بیشتربه کارداخلی میپرداختند وفعالیت بیرونی یعنی فعالیتی علیه رژیم شاه نداشتند .

سازمان آمریکا بارادیکالیزه شدنش وتغییررهبریش سازمانی شد که بیشتربا سازمان جبهه ملی اروپا همراهی میکرد یعنی بیشترسمپاتی به جنگ چریکی وازاین نوع مبارزات و پس ازورودیکیی ازدوستان جبهه ملی اروپا به اینجا واقامت (؟) دراینجا برای مدتی یعنی حسن ماسالی یک هسته ای اینجا تشکیل شدکه بعدها عده ای ازدوستان جبهه ملی دراروپا جبهه ملی خاورمیانه راپایه گذاری کردند واین افراد اسم بعضی از آنها رانمی توانم اسم ببرم چون هنوزدرایران هستندوممکن است برای آنها خطرناک باشد .

درهرحال این جبهه ملی آمریکا رادیکال شدوروزنامه خودش رابیرون میداد ، مصوبات کنگره میدادبیرون ودرکاردانشجوئی وترجمه ونشرکتاب واینها هم بعضاً " شرکت داشت .یک کنگره ی مشترکی بود بین جبهه ملی اروپا وجبهه ملی آمریکا وآن درشهری ازشهرهای آلمان درشهرکوچکی تشکیل شدکه اسمش یادم نیست ، نزدیکیهای فرانکفورت ، ودرآنجا

تصمیماتی گرفته شد مبنی براینکه یک هیئت اجرائی جدیدی انتخاب شد که آنهم دوستمیان ما سالی ومحمود راسخ اینها درآن شرکت داشتند وقرار براین شد که اینها کارهای انقلابی بکنند. ولی ازآنجا که این ائتلاف ونزدیکی درآن کنگره بین گرایش های مختلف جبهه ملی یک گرایش اصولی نبود وکا ملا" گرایش میتوانم بگویم عندالوقتانه بود بنا براین نمیتوانست دوام بیاورد من با این اطلاعات مخالفت کردم وبرسراصولا" تزهای مصوبه که تزهای اصولی نبود ودونوع کارانجام میگرفت :یکنوع کارهای پشت پرده ویکنوع کارهای علنی ، علنی یعنی درخود جبهه ملی بودن ه بیرون ازجبهه ملی ، من با این کارها مخالفت کردم ومعتقد بودم با یدیا یک گروهی سوا ازجبهه ملی تشکیل بشود که این کارهای انقلابی را بکندیا اگر درجبهه ملی میشود همه با یدبدانند و چون معتقد بودم که جبهه ملی توان این کار را ندارد، این کارانقلابی را ندارد مجموعه ی بدنه اش ، با یدیک گروهی از اعضای جبهه ملی اینکارراسوا ازجبهه ملی بکنند وجبهه ملی را بحال خودش بگذارند بعنوان یک سازمان دموکراتیک وسیع که همه جور آدم دموکرات میتوانند درآن شرکت بکنند وچون این تزبا مخالفت روبروشد وآنها خواستند درواقع جبهه ملی را تبدیل به یک شاخه نظامی بکنند برای کارهای انقلابی خودشان منهم ازآن کنگره بیرون آمدم واین درسال ۱۹۷۰ بود وازجبهه ملی بعدا" استعفا دادم. اما آن دوستان کارخودشان را ادامه دادند وعملا" بعدازتشکیل جبهه ملی ایران درخاورمیانه که روزنامه باختر امروز را ، دوره چهارم ــ دوره اول دکترفاطمی زمان مصدق بود، دوره دوم زمان آقای قشقائی بود، دوره سوم جبهه ملی آمریکا منتشرمیکرد، دوره چهارم خاورمیانه بود ...

س ــ درواقع آن باختر امروز ایران که ربطی به این قضایا نداشت .

ج ــ خوب ولی همان تیتررا میزدند .

س ــ استفاده ازآن اسم بود .

ج ــ بله دیگر. ازآن اسم بهرحال گسستها وارثیه ی جبهه ملی بود. این روزنامه باختر امروز که دیگرتقریبا" ارگان کارهای انقلابی ، یواش یواش بعدازاینکه حادثه ی سیاهکل هم رخ داد اینها تبدیلش کردند به ارگان تبلیغاتی سازمانهای انقلابی درداخل کشور وشدجریان

اصلی جبهه ملی درخارج ازکشور، جبهه ملی خاورمیانه .
س ـ آنموقع حزب توده روزنامه باختر امروز را حمایت میکرد؟
ج ـ نخیر، دیگر این باختر امروزدیگرآن نیست . اصلا" رفقائی که درآمریکا بودندبعد از بیرون رفتن فاطمی ویزدی وچمران اینها روزنامه ارگان درمیآوردندکه اسمش روزنامه باختر امروزبود که مینوشتند. فکرمیکنم اگر اشتباه نکنیم ،دوره ی سوم وبه این عنوان شناخته شده بود .
بعدازاینکه جبهه ملی خاورمیانه تشکیل شد از طرف عده ای از دوستان درآمریکا وعده ای از دوستان دراروپا جبهه ملی اسم ارگان جبهه ملی خاورمیانه شد باختر امروز واین شد دوره ی چهارم واین روزنامه بیشترتبلیغ اخبار جنبش انقلابی را درداخل کشورمیکردواینها ، تا آنجائی که من اطلاع دارم ،واطلاعات دقیقی البته ندارم ،اینها درعین تماس با سازمانهای انقلابی درخاورمیانه ، درعین اینجا دپایگاه نظامی وبدیدن دوره ی نظامی نزد فلسطینی ها وتماس با ایران وگروههای چریکی ، چریکهای فدائی یا مجاهدین یا گروههای دیگر ،گروه فلسطین پاک نژاد اینها خیلی رادیکالیزه شدندوآن برنامه ای راکه درواقع ما بشکلی درالجزیره داشتیم اینها بعدها درخاورمیانه پیاده کردندورابطه با فلسطینی ها .
بنابراین من بعدازاینکه ازجبهه ملی درسال ۱۹۷۰ استعفاء دادم دیگراطلاعات دقیقی ازدرون تشکیلات ندارم ولی فکرمیکنم که افراددیگری باشندکه بتوانندراین زمینه اطلاعاتی بدهند. ولی آنچه که مهم است وبنظرمن جزئیاتش شایدمهم نباشد یا اینقدرمهم نباشد ولی مهم است بهرحال دانسته باشیم اینست که عناصررادیکال جبهه ملی که میتوانستندباهم کنار بیایند ،درآمریکا واروپا جبهه ملی خاورمیانه را تشکیل دادندوجبهه ملی خاورمیانه درتماس با سازمانهای انقلابی بودودرواقع سکوی پرش و تبلیغاتی سازمانهای انقلابی درایران بود. من اگرچه عضونبودم ومثل همه ی کسانی که ازیک سازمان سیاسی استعفا میدهندمغضوب آن سازمان بودم ولی اینقدرروابطم دوستانه بود با بعضی از این رفقای جبهه ملی که همچنان یک سری همکاریهای کناری با این دوستان داشتم وبا بعضی از این دوستان داشتم . وازآنجائی که ما همه مان بهرحال دریک محیطی

بنام کنفدراسیون محیط وسیع تری بودیم بناچار یک سری همکاریهائی وجودداشت وبهرحال یک سری رقابتهائی هم وجودداشت .

س ـ آقای شاکری من میخواستم ازشما بپرسم وقتی که جبهه ملی درخارج ازکشور بود محققاً " ازیک مقدارزیادی آزادی عمل برخوردار بود ومیتوانست شعارجمهوری بدهد وشعارهای دیگری ازاین نوع بدهدویا صحبت ازمبارزه ی مسلحانه واین حرفها بکند . امّا این شما را یا سازمان جهبه ملی دراروپا رادریک نوع برخوردی با سازمان جبهه ملی درایران قرار نمیداد که مجبوربود درآنجا خودش رایک سازمان قانونی که درکادرقانون اساسی مبارزه میکند معرفی کند؟

س ـ آری وقتی . آری بعلت اینکه درآغاز رهبران جبهه ملی درایران یک مقداری هراس داشتندکه ما اصولاً" بنام جبهه ملی حرف بزنیم . همین جوراز حرف زدن آقای قشقائی بنام جبهه ملی هراس داشتند . امانکته ای که شاید این سئوال شما بیادمن میآورد اینست که درسال ۱۹۶۲ درزمانی که امینی نخست وزیربود حادثه ای پیش آمدکه منجربه سفرمن به ایران شد ، سفرحتی ناگهانی من شد . قبلاً" یادکردم که سفیرمصریعنی عبدالناصردرلندن با من برای مذاکره تماس گرفته بودودادن امکانات به ما.من این را طبیعتاً " به هیئت اجرائی وشورای عالی جبهه ملی اروپا گزارش داده بودم . بعدما دراین مذاکرات بودیم که مادر من بعلت بیماری سرطان که داشت مشرف به موت وفوت بود وخواسته بودندکه من به ایران بروم ومادرم راببینم ، البته بعلت فعالیت سیاسی رفتن به ایران تقریباً " خطرناک بود یعنی احتمال داشت که من را بگیرند . ولی خب نظربعلاقه به مادروانها ما ریسک کردیم وبه ایران رفتیم . قبل ازرفتن به ایران من یک جلسه ای با مسئولین جبهه ملی داشتم وهمچنین با مصریها که هنوزمذاکرات ما به پایان نرسیده بود قراربودکه من بروم با رهبران جبهه ملی درایران تماس بگیرم ومسئله ی ایستگاه رادیوامکانات احتمالی ازطرف مصررا با آنها درمیان بگذارم وپس ازرسیدن به یک توافقی با ایران من ازایران به بیروت بروم ،بلیط راطوری گرفته بودندکه بروم به بیروت ، وازبیروت با یک هواپیمائی به قاهره بروم واحتمالاً" باعبدالناصریا وزیرخارجه اش کسی قرارومدارها را بگذاریم وبعد

من دومرتبه از بیروت برگردم واز بیروت بیایم لندن. بالاخره وقتی که من رسیدم به ایران عده‌ی زیادی از رهبران جبهه ملی دستگیر بودند وزندانی بودند درزمان امینی بود و امکان ملاقات با اینها نبود. تنها کسی که از این رهبران بیرون بود آقای مهندس حقشناس بودکه میشددیدومن بالاخره به دیدن ایشان رفتم. من اورا شخصی بسیار محافظه - کار، ترسو یافتم واصلا" صحبت زیادی نتوانستم با ایشان بکنم. اولا" فکرمیکنم ایشان برخوردشان برخوردی بودکه تقریبا" با تمام جوانان جبهه ملی داشتند که فکرمیکردکه از بالا ویک شخص بسیاربزرگ ومهمی است وبا یک مشت بچه طرف است ومن که بعنوان نماینده جبهه ملی اروپا که بالاخره فعالیتهائی داشت واسمش درروزنامه رفته بود و روزنامه‌ای درمیآورد وهوادارهای فعال کمتراز هواداران هیئت اجرائی جبهه ملی در ایران نبود، درداشنگاه . خیلی برخوردخانسالارانه‌ای با من کرد وگفت شما هرگز اجازه ندارید، با اینکه هیئت اجرائی جبهه ملی ایران ما را به رسمیت می شناخت، ایشان گفت اگرشما بنام جبهه ملی اروپا حرف بزنید ما شما را قبول نداریم واعلام میکنیم شما از ما نیستید. ومن درآغاز مذاکره وقتی قطع کردم که ایشان بهیچوجه اصلا" نمی - فهمدکه موضوع سرچیست، اصلا" دعوای ملی ها، مصدقیون جبهه ملی با شاه چیست وبقول معروف اصلا" درباغ نیست واز مسئله سیاسی پرت است واصلا" اینان چکارمیکنند درهیئت اجرائی . ایشان معاون آقای آذربود، معاون امورخارجی هیئت اجرائی بودوبه این دلائل به دیدن ایشان رفته بودم.

س - آقای آذر مثل اینکه مسئولیت دانشجویان خارج ازکشوررا بعهده داشتند.

ج - بله آقای آذرمسئول امورخارجی جبهه ملی بود، آقای حقشناس معاون ایشان بود وآقای آذرآنموقع درزندان بود. لذا من دیدم که فایده‌ای اصلا" ندارد با ایشان صحبت کردن وخیلی ازپذیرائی ایشان تشکرکردم وآمدم بیرون وبه آن رفیقی که با تفاق پیش ایشان رفته بودیم گفتم که ما رابیخودپیش ایشان آوردید واتلاف وقت بود. من درمدتی که درایران بودم، مدت اقامتم هم درایران الزاما" بطول انجامید بخاطر اینکه اداره گذرنامه میگفت پاسپورت شما گم شده است وبرای من روشن بودکه پاسپورت راساواک

نمیخواهدپس بدهد. وسرانجام بعداززوندگی های یکی دوماهه،البته زمان امینی هم بود توجه داریدکه یک مقداری سعی میکردندشیوه های لیبرالی بکاربربرند رفت وآمدوا ینهـا پاسپورت راما توانستیم یااعمال فشاربگیریم . ومن ازایران داشتم خارج میشدم آن دوست ورفیق جبهه ملی به من اطلاع داد که آقای آذراززندان آزادشده است. نمیدانم یکشب یا دوشب قبل ازخروج من ازایران بود که البته من مطمئن نیودم که میشود خارج شد. ولی بهرحال ریسک کردیم وشب دیروقتی به منزل آقای آذررفتیم که از زندان هم آمده بودوساواک هم مواظب بود. ولی درضمن تمام احتیاط های لازم من به دیدن آقای آذررفتم ودراتاق ایشان به ایشان گفتم که خلاصه یک همچین قضایائی است. من به آقای حقشناس نگفته بودم چون وقتی دیدم که ایشان بقول معروف اهل بخیه نیست واصلا" نمی فهمد صحبت برسرچیست اصلا" با ایشان مطرح نکردم. دیدم آدمی است که اصلا" ممکنست ما رابخطربیاندازد ومثلا" برووددریک محفلی بنشیندوبگویداین مسائل را وبعدساواک بیاید ما را بگیرد.

من به دکترآذرگزارش مفصل فعالیتهای اروپا را دادم وگفتم که ما چه کارهائی را داریم می- کنیم واختلافاتمان را باآقای قشقائی واینها ودرضمن به ایشان گفتم که سفیرمصربا مـا تماس گرفته وما هم رفقای جبهه ملی دراروپا تمایل به این دارندکه ازاین امکانات استفاده کنندوبخصوص ازایستگاه رادیو. این درزمانی بودکه روابطی بین ایران ومصر نبود ، بین دولت شاه ونا صر، واستفاده ازچنین امکاناتی کاملا" میسربود وما میخواستیم هیئت اجرائی جبهه ملـی دراین کارشرکت بکندوازاین فرصت استفاده بکند. آقای دکتر آذرگفتند این هیئت اجرائی شما که میدانید درزندان است وبنده تازه آزادشدم واصولا" ما دراین ماجراها شرکت نمی کنیم . کارهای ما کاملا" قانونی است وجزحکومت قانون وفلان ... ازراه قانونی . من به ایشان گفتم امکان ندارد یعنی شما محال است بتوانیدشاه راازطریق حکومت قانونی بیاورید به آنچه که مصدق آنموقع میکرد و۲۸مرداد نشان داد که چنین چیزی میسرنیست . بنابراین راهی که مصدق امتحان کرده ازروی حسن نیت وبا شکست روبروشده دیگرامروزقابل آزمایش نیست وما معتقدیم که راههای دیگری را باید

انتخاب کرد بنابراین راه انقلابی است وبنابراین استفاده از امکانات رادیوئی واینها که میتوانند در اختیار ما باشد لازم است . ایشان گفت نه . منتهی برخورد ایشان بنظر من خیلی مثبت تر بود از آقای حقشناس و از پختگی سیاسی بیشتری برخوردار بود . ایشان گفت ما اینکار را نمی کنیم وشما جوانان اگر میخواهید بکنید ما مانع نمیشویم ومعتقدیم که نباید هم مانع کار شما بشویم . شما بروید هرکاری میخواهید بکنید بکنید منتهی بنام جبهه ملی اروپا بکنید ما هم اگر مجبور بشویم خواهیم گفت آقا ما به اینها ربطی نداریم جبهه ملی ایران سوا است وجبهه ملی اروپا هم سوا است وهیچ مسئولیتی درمقابل شما نداریم .
حسن این حرف این بود که ایشان برخلاف آقای حقشناس نمی گفت ما شما را نفی خواهیم کرد که شما جبهه ملی نیستید ، ما خواهیم گفت شما جبهه ملی اروپا هستید وشما بما ربطی ندارید یعنی دست شما را از استفاده از نام جبهه ملی وتکیه به مصدق وسوابق مصدق باز هم باز میگذاریم .
س — خوب ایشان هم بهمین ترتیب توانسته بود از خودش در دادگاه درمقابل اتهام شعار جمهوری دادن دفاع بکند که مدعی بشود که روزنامه جبهه باختر امروز که ارگان جبهه ملی اروپا است وروزنامه هائی که از طریق جبهه ملی اروپا منتشر میشود ربطی به جبهه ملی ایران ندارد .
ج — بله عملاً اینکار را کرده بود . بهرحال مثبت تر از برخورد آقای حقشناس بود . میتوانم بگویم بهرحال من ناراضی از خانه ایشان بیرون آمدم وچون به نتیجه ی مثبت وکامل مورد نظر یعنی رفقای اروپا نرسیده بودم از بیروت به قاهره نرفتم ومستقیماً به اروپا آمدم و گزارش مذاکراتم را به رفقای اروپا دادم وما منتظر بهتر شدن وضع جبهه ملی اروپا شدیم که با مصریها مذاکراتمان را ادامه بدهیم وهمانطوریکه قبلاً گفتم مذاکراتمان با مصریها به نتیجه نرسید به دلیل اینکه آنها میخواستند دستگاه رادیو وامکانات دیگر در اختیار ما بگذارند منتهی تمام نوشته های رادیو را قبلاً کنترل کنند . یعنی هر برنامه ای که میخواست اجرا بشود قبلاً یک مأمور مصری اینها را بخوانند وما هم شدیداً مخالف این بودیم والبته بعداً ما شنیدیم که مصریها یک ایستگاه رادیو به زبان فارسی درست کرده اند که بسیار برنامه های احمقانه اجرا میکرد . یعنی از این طلاب گویا طلاب مصری بود که یک ذره فارسی

بلدبودولی یک چیزهائی میگفته که بزبان فارسی کاملا" مفهوم نبود بگذریم. اما نکته ای که بنظر من شاید اساسی بود درفعالیتهای اروپا ومربوط میشود به برخوردی که نسل ما درجبهه ملی داشت، شاید از نظر سوسیولوژی تاریخی اهمیت داشته باشد اینست که ما درکنگره دوم جبهه ملی اروپا در ۱۹۶۳ یک مطلبی را به تصویب رساندیم وآن این بودکه جبهه ملی باید متشکل از اعضای طرفدار جبهه ملی باشد وما اسم این تز را گذاشتیم تز جبهه ملی یکپارچه یعنی تقریبا" مدل آن مدل حزب کنگره ، نه اینکه مطالعه ی خاصی دراین زمینه کرده باشیم وآن دقیقا" مدلمان باشد ولی میخواهم بگویم مدل مدل حزب کنگره ی هندوستان بود. ما معتقد بودیم که بعلت تجربه ی بدی که بیشتر افراد غیرعضو احزاب جبهه ملی مثل من ودیگران داشتیم این بودکه اینکه کارما درجبهه ملی پیش نمی رودناشی از اختلافات بین اعضای حزب ایران یا حزب مردم ایران ، خنجیست ها ...

س - بقایای احزاب وسازمانهای جبهه ملی .

ج - احزاب جبهه ملی است واینها مرتب با هم دعوا ونزاع دارند وما تبع کارما میشوند. هرکسی میخواهد رئیس بشود . ما میگفتیم آقا افراد باید متناسب با فداکاری ولیاقت ودرایتشان مسئولیت داشته باشند. اینکه حالا کی کدام حزب بوده ورهبری کدام حزب بهتربوده اصلا" مسئله ای کاملا" غیرمربوط است وبقول فرنگی ها Impertinent, Irrelevant وچون به نتیجه نرسیدیم واکثریت اعضای جبهه ملی دراروپا افراد غیرحزبی بودند کنگره تصویب کرد بطریق دموکراتیک وبعداز بحث های زیاد که جبهه ملی اروپا یک سازمانی است یکپارچه وافراد به صفت فردیشان میتوانند عضو این سازمان بشوند واین با مخالفت شدید طرفداران نهضت آزادی، طرفداران حزب ایران وحزب مردم ایران . تنها گروهی که با این مسئله موافق بود خنجیست ها بودند بدلیل اینکه بدون اینکه ما اطلاع داشته باشیم خنجی هم از چنین تزی درایران دفاع کرده بود. با این تفاوت ...

س - (؟)

ج - اعلام هم کرده بودکه حزب سوسیالیستش را منحل کرده وتمام احزاب بیایند درجبهه ملی منحل شدند. اختلافی که پیش آمد این بودکه افراد مختلف درون جبهه ملی ما را متهم کردندکه شما

خنجیست هستید چون آنها از اقدامات خنجی اطلاع داشتند ولی ما اطلاع نداشتیم بعلت روابط حزبی شان با رفقای حزبی شان در ایران . ماگفتیم که ما خنجیست نیستیم ، اصلاً" هیچکدام ازما که باصطلاح میشود گفت سردمدارهای این تزدراروپا بودیم اصلاً" شاید تا یک سال قبلش اسم خنجی را نشنیده بودیم، اگرهم شنیده بودیم توجهی نکرده بودیم درزندگیمان به همچین آدمی ، اصلاً" درحزب نیروی سوم فقط خلیل ملکی را می شناختیم جلال آل احمدرا می شناختیم وخنجی هرگزجلب توجه ما را نکرده بودتا همین فعالیتهای اروپا که یکی دونفرازدوستانش سروکله شان پیدا شد واین اتهام خیلی برای ماگران تمام شد که آقا ما خودمان بعلت مطالعاتمان ، بعلت تشخیص خودمان ، مبارزه مان واشکالاتی که درپراتیک برایمان ایجادشده به این رسیدیم که این احزاب کاری ازشان ساخته نیست . اینها اصلاً" نشان دادندکه درطی سی سال اززندگیشان هرگزازیک Interest Group بقول انگلیسی ها بالاترنمیرفت ومانع تجمع نیروهای عظیم طرفدارمصدق دردوران جبهه ملی هستندوبعلت نزاعهائی که مرتب با هم دارند، هم درایران وهم درخارج، مانع پیشرفت کارجبهه میشوندبرای این ما سازمانها را با این مصوبه کنگره منحل کردیم وگفتیم هرکسی میخواهدبرای خودش گروه داشته باشدبیرون ولی توی جبهه ملی افرادبعنوان صفت فردیشان هستندورفتیم پای تبلیغ این تز.یعنی سال ۱۹۶۳ بلافاصله بعدازه۱ خرداد تصویب شده بود والبته ما بعدازحادثه ۱۵ خرداد با یک جریان دیگری هم روبروبودیم درحا معه ایران و آن این بودکه تزهای سازشکارانه، مصالحه آمیزرهبری جبهه ملی با شکست روبروشده بود و معلوم شده بودکه دیگرباکارانتخاباتی واینها نمیشودکارشاه را درست کردوقیام مردم علیه شاه وایجاد رهبری خمینی نشان داده بودکه بایدواقعاً" تزهای دیگری را مطرح کرد.

س ـ بنظرشما ۱۵ خرداد، حالا این یک سئوال حاشیه ای است ، قیام مردم ایران علیه شاه بود؟

ج ـ بنظرمن ۱۵ خرداد قیام مردم بود. به این معنا قیام مردم بودکه ازیک نارضائی عمومی حکایت میکرد. البته ما Posthumously داریم مسئله را بررسی

میکنیم ولی من صادقانه بایدبرخی ازنظراتی راکه آنموقع بعضی ازما داشتیم بگوئیم. من ارزیابی ام راحالا از ۱۵ خرداد بگویم. بنظرمن زمینه‌ی نارضائی عمومی ، چه نارضائی اقتصادی ، چه نارضائی سیاسی مربوط به‌نبودن دموکراسی سیاسی وچه نارضائی روان اجتماعی ناشی ازحضورافسارگسیخته‌ی نیروهای خارجی ازدکترش بگیرید تا افسرش ، ازمهندسش بگیرید درکارخانه ... که‌فخربه‌ایرانیان میفروختند ومهمش این بود که این فخرفروختن عامل نارضائی اصلی مردم بود وزمینه‌ی اصلی این قیام بود. اما ازآنجائی که‌رهبری درستی نبود، عین داستان ۱۹۷۹ ، که‌مردم بتوانند به آن اعتماد بکنند این نارضائی موردسوء استفاده ، تاآنجائی که‌من اطلاع دارد‌م،علنا " آقای خمینی ودارودسته‌اش وپشت پرده آقای خمینی وتیموربختیارقرارگرفت وحزئیات این مطلب ارتباط خمینی وتیموربختیارا من متأ سفانه نمیدانم ولی ازوجودچنین ارتباطی مطمئن هستم وفکرمیکنم که‌بایددراین موردکندوکاو وبیشتری کردوجزئیات ودقایق مسئله‌را ازکسانی که‌مطلع هستند حتما " بیرون کشید.

س ـ به این امربرمیگردیم آقای شاکری ، ولی حالا برگردیم‌به‌قضیه جبهه‌ملی .

ج ـ اما همزمان با این مطلب ، این راهم من اضافه‌کنم، که‌موقعی که‌حادثه‌۱۵ خرداد درخ داد ما اصلا" نمیدانستیم خمینی کیست . ما شنیدیم یک آخوندی خیلی شجاع وفلان واینها .. و طبیعی است درآن سن وسال درآن اوضاع واحوال که‌ما نارضایتی داشتیم ازرهبری جبهه‌ملی پیدا شدن یک آخوندشجاعی که‌به‌شاه میگوید‌من میدهم پسره بیرونت بکنند ازمملکت برای ما خیلی خوش‌آیندبودوما رادوصدچندان تشویق کرد. بنظرمن یکی ازعوامل داخلی بود ازداخلی منظورم داخل خودکشوراست درمقابل عوامل خارجی مثل الجزیره، کوبا بود که‌من رابخصوص‌تشویق کردکه درس را مثلا" درآغاز سال ۱۹۶۴ ترک بکنم ،فوریه، وبیایم به‌اروپا وبروم الجزیره واین کارهائی راکه‌قبلا تشریح کردم بکنم. یعنی ما زمینه‌اجتماعی را مساعدبرای کارقیام وانقلاب مسلحانه‌دیدیم.

اما درموردخمینی . درمذاکراتی که‌ما واختلافاتی که‌درضمن ...

س ـ معذرت میخواهم‌قبل ازاینکه راجع‌به‌خمینی صحبت بکنیم من میخواستم یک سئوالی

راجع به‌جبهه‌ملی اروپا که‌گفتیدبکنم. چون دوتا مسئله‌کم‌وبیش همزمان اتفاق افتاد. یکی درجبهه‌ملی ایران درایران ویکی هم جبهه‌ملی ایران دراروپا . وآن با صطلاح ادغـــام احـــزاب و سازمانها بود دریک سازمان مرکزی جبهه‌ملی . ومیدانیم که‌درهـر دوجا اینها با مخالفت دکترمصدق روبروشدند .

ج - حالا من عرض میکنم . حالا من جنبه‌ی خارج ازکشوررا که‌خودم درآن دخالت داشتم میگویم چون من یکی ازآدمهائی بودم که‌شدیدا " طرفدارتزجبهه‌ی یک پارچه‌بودم واین را فقط ازروی ، اصلا" هماتطوریکه قبلا" هم گفتم خنجی را فقط اسمش را شنیده‌بودیم واطلاعی ازاقدام اودا ئربرحذف یا انحلال حزب خودش وخواستاربودن حذف احزاب دیگری ما اصــلا" اطلاعی ازاین مطلب نداشتیم واین را براساس مطالعات خودمان کرده‌بودیم ومن بعنــوان یک آدمی که با دوستان دیگرمان وبا سایرکسانی که‌اهل مطالعه‌بودیم ، اهل کتابخواندن بودیم ودرباره‌ی جبهه‌الجزیره کتاب خوانده‌بودیم ، درباره‌ی ویتنام کتاب خوانـــده بودیم بخصوص درباره شکست اسپانیا کتاب خوانده‌بودیم ، اختلاف احزاب ، کمونیستهـــا و سوسیالیستها ودخالتهای کمینترن کتاب خوانده‌بودیم به‌این نتیجه‌رسیده‌بودیم که ، مــن خوب یادم میآید ،درسخنرانیهائی که‌درکنگره یا درجلسات میکردیم بـــه‌اسپانیا بعنــوان موردمنفی اختلاف احزاب وشکست جبهه‌ملی توده‌ای ، جبهه‌خلق دراسپانیا ، جمهوریخواهان ، ووجودیک سازمان واحددرالجزیره یکپارچه ، وجودیک سازمان واحددرهند حزب کنگـــره ، انحلال حزب کمونیست هندوچین بوسیله هوشه‌مین وایجادجبهه‌ی واحدی بنـــام ویت میـــن ازطرف هوشه‌مین که‌کمونیست بود اشاره‌میکردیم ومیگفتیم اینها دلائلی است که‌جامعـــه ایران به‌دلائل ویژه‌گیهای خاص طبقاتی ایجادسازمانهائی که‌نمایندگان طبقات باشنـــد وجودندارد ، لاخص کهاحـــزاب وسازمانهای جبهه‌ملی درایران نماینده‌طبقه‌ی خاصی نیستند ونمیدانیم بگوئیم که‌حزب ایران نماینده‌بورژوازی وحزب فلان نماینده طبقه‌کارگراست . اینها همه‌شان ازنظراجتماعی دارای کم‌وبیش یک پایه‌ی اقتصادی هستند واگراختلافـــی دروجوداحزاب است بعلت وجوداختلافات شخصی رهبران است که‌هرکدامشان میخواستندرهبـری

بکنند وضرب المثلی که ما میزدیم وفکرمیکنم این را روانی به ما داده بودولی ما بیشتر از آن استفاده میکردیم این بودکه ؛ ماهی کوچک دردریا نمائی ندارد اما برای اینکه توی دریا نما داشت باید ماهی بزرگ بود. بنابراین ماهیان کوچک ترجیح میدهندبجای شنا دردریا درحوضچه های کوچک که نمایشان بیشتراست شنا بکنند . ازحوضچه مقصودمان احزاب بود ، دریا مقصودمان جبهه ملی بود وازماهی مقصودمان همین رهبران کوچک وبزرگ قدونیمقد جبهه ملی بود. ما شدیدا " طرفدار این تزبودیم واصلا" ازمسئله ی آقای خنجی خبری نداشتیم. ما شدیدا " روی تزمان ایستادیم. درا ثرمخالفتها ئی که ازطرف اعضای احزاب جبهه ملی با ما میشد ما به این نتیجه رسیدیم که با یدبا مصدق تماس بگیریم واین موضع گیری مصدق درا ثرنا مه ای بودکه ما ازاروپا به مصدق نوشته بودیم. بگذریم که درنامه مسائل نامربوط هم مطرح شده بود وشایدا گرنامه بطوردسته جمعی نوشته میشد طوردیگری میشد. بعداز این تصمیم یکی ازاعضای هیئت اجرائی جبهه ملی ایران دراروپا آقای دکترعلی راسخ افشار این نامه رابه دکترمصدق نوشت وبه استیل شخصی خودش متاسفانه وقبل ازرؤیت دیگراعضای شورا یا هیئت اجرائیه وبنظرمن این بهرحال بی تأثیرنبود .یعنی نامه ازپختگی لازم واستدلالها ئی که ما درخارج ، استدلالهای سیاسی مربوط به تاریخ مبارزات ملل زیرستم دیگر ،میکردیم برخوردار نبود ولی تزاصلی عنوان شده بود. این نامه به ایران فرستاده شدوبا طلاع آقای دکترمصدق رسید ، نامه را آقای دکترمصدق جوابی راکه بما داده بود قبل ازاینکه بدست ما هیئت اجرائیه اروپا برسد متأسفانه ، من این را میگویم بعلت اینکه ما آنموقع هم اعتراض کردیم وهنوزهم من فکر میکنم ازنظرسبک کار کارنادرستی بوده است ، متاسفانه آقای متین دفتری رابط بود وآقای متین دفتری با دوستان جامعه سوسیالیست ها درتماس بودند. ایشان نسخه ی اصلی را به دوستان جامعه سوسیالیست ها دراروپا فرستاده بودند ویک روزما ها نامه سوسیالیسم بدستمان رسیدونامه ی آقای دکترمصدق خطاب به سازمانهای جبهه ملی ایران دراروپا را درروزنامه سوسیالیسم خواندیم .قبل ازاینکه اصل نامه ی ایشان به هیئت اجرائیه ما برسدو ما تصمیم بگیریم که این نامه را پخش بکنیم یا نکنیم. ما البته تصمیمان این بودکه پخش

بکنیم چون معتقدبودیم که با یدا ینکا ررا کرد. البته بنظر من نامه مصدق خیلی نوآنسه بود خیلی نامه متما یز وسنجیده ای بود. اگرچه طرفدا را ن تز تحزب دردرون جبهه ملی میگفتند که رأی قاطع مصدق علیه شما است وبنفع ما است. اما با نامه هست میشود، حالا بعدا زگذشت نزدیک به نوزده یا بیست سال، نامه را مطالعه کردو دیدکه مصدق خیلی سنجیده حرف زده است. آنچه را که من بیاددارم واین فقط از خاطره نوزده سال پیش است اینکه مصدق درنامه اش اولا" میگویدکه من معتقدم که احزاب مختلف درجامعه وجودداشته باشد. ما مخالف وجوداحزاب نبودیم، ما معتقدبودیم که باید برای اینکه جبهه ملی بعنوان خانواده ی بزرگ مصدقی ها مؤثر باشدوبتواند بعنوان تشکیلات کارکند باید بدوراز اختلاف باشد. این مانع ازآن نمیشودکه یکعده ای بروندبرای خودشان ... وبنا براین این حرف مصدق تعارض با موضع ما نداشت. با عمل ما درجبهه ملی تعارض داشت ولی با تزما نداشت برای اینکه ما معتقدبه یک کشورتک حزبی نبودیم که یک حزب باشدوفقط هم ما باشیم، جبهه ملی. مصدق بنظرم بیشترنگران اینجا دیک سنت تک حزبی درآتیه بود بنا براین بعدا" هم ازتعدداحزاب جلوگیری بشود یعنی ازپلورالیسم دموکراتیک جلوگیری بشود. بنظرمن نگرانی اصلی مصدق این بود. وقتی هم که رفرانس میدهد به حزب دموکرات عصر مشروطیت بیشتر بحثش دراین زمینه است. دومین نکته ای که مصدق مطرح کرده بود این بودکه جبهه ملی درایران اصلا" براساس، یک نکته ی تاریخی را آورده بود، تجمع احزاب بوجود آمده وعلت وجودیک جبهه ملی ایران درآغاز مبارزات نفت وجودوحضوراحزاب است. ازنظرتاریخی درست بود ولی بنظرمن مصدق بعلت عدم اطلاع ازحوادثی که دردرون جبهه ملی دوم درایران میگذشت ودرخارج ازکشورمیگذشت فکرمیکردکه هنوزمیشودروی اتحاد دوران خودش حساب کند. بنظرمن چون ازفاکت ها اطلاع دقیقی نداشت موضع اش با موضع ما فرق داشت ولی بنظرمن تعارض نداشت. سومین نکته ای که درنامه ی مصدق وجود داشت این بودکه شما بهرحال باتوجه به اوضاع واحوال مشخص خودتان مختارید درخارج از کشور آنچه تشخیص میدهید درست است. دونکته اساسی دراین قسمت آخراست. یکی اینکه

میگوید آقا اوضاع و احوال ویژه‌ی خودتان را بررسی کنید وآنچه‌را که‌آن اوضاع و احوال به‌شما حکم میکند آنرا انتخاب کنید. دوم دموکراتیسم عمیق مصدق دراینجا هویدا میشد. مصدق میگفت شما مختارید که خودتان ، یعنی مختارید بنظرمن نکته‌ی اساسی هسته‌ی اصلی مصدقیسم است ، که‌آقا افراد مختارند برحسب اوضاع و احوال خودشان برای خودشان تصمیم‌بگیرند. نکته‌ی دیگری که‌بنظرمن مربوط به قضیه‌ی قبلی است عدم اطلاع ازاوضاع و احوال ، این بود که‌بنظرمن ، حالا من این را میفهمم وآنموقع اطلاع نداشتم ، آقای دکترمتین دفتری بعنوان رابط وشخص موردا عتماددکترمصدق اطلاعات نادرستی ازاوضاع و احوال در اختیار میگذاشت ،یعنی اطلاعات یک جانبه دراختیار میگذاشت . من مدافع هیچیداً م ازجناحهای رهبری آنموقع جبهه‌ملی نیستم وبنظرمن همه‌شان بی لیاقت بودند امــا اطلاعات یک جانبه دراختیارمصدق گذاشتن موجب میشدکه مصدق نتواند به‌داوری درستی دست بیابد وسنجیده‌ازنظراختلافات داخلی جبهه‌ملی . نتیجه این شدکه جبهه ملی دوم راکلا" نفی کردویک دستورالعملی برای جبهه‌ملی سوم دادکه آن جبهه ملی سوم هم کاری نتوانست بکند. بنظرمن اگرمصدق اطلاعات دقیق تری ازاوضاع واحوال میداشت شایدبه‌قضاوت سنجیده‌تری میرسید وشایدسرنوشت جبهه‌ملی جزاین میشد.برای اینکه میدانید کنگره اول جبهه‌ملی که‌تشکیل شد درحدود ژانویه ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ که‌ما درکنگره‌ی دوم کنفدراسیون بودیم درسوئیس وتماس تلفنی با تهران داشتیم عملا" با طرح آن نامه ، نه آن نامه ولی یک نامه‌قبلی دیگر، مصدق به‌کنگره که‌جوانها بیایند رو توجه خاصی نشد ومصدق رادرمقابل رهبری جبهه‌ملی قرارداداند . بنظرمن یا مصدق بایدمیآمدبه‌میدان شخصا " عمل میکرد وهمه‌چیزرا درتحت کنترل میگرفت یا میتوانست بکند ، یک طوری نشودکه این رهبری کنسرواتیو Negation جبهه‌ملی بعلت رودررویی مستقیم مصدق باآنها مجبوربشودکه مصدق رابایکوت بکند وعملا" این کاررا کردند.

س- مصدق تنها چیزی که‌ازآنها خواسته‌بود، من الان ازنامه‌بیادم میآورم این بودکه اساسنامه‌ی جبهه‌ملی راتغییربدهند واگریک سازمان سیاسی ویایک حزب میخواست وارد

جبهه ملی بشود دوسال یا چهارسال منتظرنشود تاکنگره تشکیل بشودکه تصویب بکنندوآن حزب یا آن سازمان بتواند بهجبهه ملی بپیوندد ودرعین حال دعوای مصدق برسراین قضیه هم بود ، باا ینها سراختلاف بین مفهوم حزب ومفهوم جبهه کهاگرتمام سازمانها منحل بشوند دریک سازمان آن سازمان دیگرجبههنخواهدبود ، آن دیگرحزب میشود .
یک مسئله دیگری هم بود . اوگفتهبود کهازمابهتران درشوراهستندوازآقای اللهیار صالح خواست که بروندبا ایشان مذاکره‌کنند ولی ایشان نپذیرفت واستعفا کردند .
ج ـ بنظرمن مسئلهای که پیش‌آمدهبود اینکه مصدق یک مقداری بهاینها بدبین شدهبود ومن گفتم که بنظرمن اینها لیاقت رهبری نداشتند . یعنی ماآنموقع یک چیزی میگفتیم دربارهٔ اینها : میگفتیم شما همه‌تان صفرهستید اماازآن صفرهای بی تأثیر هم نیستید، صفرهائی هستیدکه اگرهمه‌تان راردیف کنند هیچ معنی ندارید اما " یک " مصدق کهدرکنار شماقراربگیرد تازه‌شمامعنی پیدا میکنید، منتهی صفر هستیدکه‌یک میخواهید . این رادرموردرهبری جبهه‌ملی میگفتیم . اما مجموع اینها آدمهای بنظرم بی لیاقت ، ترسو، بی اطلاع ازاوضاع ایران واوضاع بین المللی بودند وبعدهادرامرهمکاری با خمینی هم نشان دادندکه ازلیاقت چندانی برخوردارنیستند من دقیقا " نمیدانم واطلاع درستی ازاوضاع واحوال آنموقع جبهه ملی ندارم وقضاوتم براساس اعلامیه‌هائی است کهمیدادند ومیتوانم بگویم درمجموع همچنانکه مصدق میگفت آدمهای ازمابهترانی کهبادستگاه علم ، دستگاه امینتی درتماس بودند ، اینها راالبته ماالان ازاسنادلانهٔ جاسوسی میدانیم وازطرق دیگرکه‌بهرحال پخش شده همچنین ازیک جلدازاسنادتاریخی که‌بزودی منتشرخواهدشدونوشتهٔ یکی ازاعضای رادیکال یا گروهی ازاعضای رادیکال جبهه‌ملی درآن زمان است که‌درکنگره هم شرکت داشتند اینها یک مقداری ازاین اطلاعات درمورد این شیوه‌ها وسیاست های سازشکارانه رهبری جبهه‌ملی بدست میدهد، ازآنجا مااینها رامیدانیم . اماچون خودمان درآن نبودیم واقعا " اطلاعات دقیقی نداریم ویک ارزیابی میشودگفت براساس اطلاعات دست دوم است . ولی آنچه‌کهازخارج چه‌درآن زمان میشودقضاوت کردوالان هم میشودقضاوت کرد اینکه

اینها آدمهای بی لیاقتی بودندومتناسب با اوضاع واحوال زمان جلونیامده بودند. ولی عدم اطلاع مصدق ازدقایق قضیه ونداشتن یک اطلاع کاملا" ابژکتیو وعینی موجب شد که مصدق نتواندیک راهنمائی های درست وصحیحی رابه جوانهای جبهه ملی بدهد که میتوانستند، بنظرمن، جای آن رهبری را بگیرند. نتیجه این شدکه جوانهای جبهه ملی رفتنددنبال کارچریکی همانکه مارفتیم ورفقای ایران هم رفتند. مابعلت خارج بودن ازکشورشایدنتوانستیم نقشی راکه مایل بودیم ایفا کنیم. بعضی ازدوستان مارفتند. یکی دونفرازدوستان ماازخارج رفتندایران ودراین ماجراکشته شدند وبه چریکها پیوستند ازطریق همان خاورمیانه. امابچه های جوانترجبهه ملی درایران رفتنددنبال این تز ازآنجائیکه ازآن رهبری مأیوس شدند وسازمان چریکهای فدائی خلق راتشکیل دادند، مجاهدین راتشکیل دادند، نهضت آزادی راتشکیل دادند. ولی جبهه ملی سوم هم کاری نتوانست بکند، یکی دوسال ایجادکردوبالاخره جوانهایش رفتندسازمان مجاهدین خلق ایران رابوجودآوردند.

امادررابطه با همین مسئله بعداً زاینکه نامه ی مصدق رسیدوازطریق ماهنامه "سوسیالیسم وما" درایران آزاد چاپ کردیم اتفاق جالبی افتاد. ماکنگره داشتیم وفکرمیکنم تابستان ۱۹۶۴ بود وهمزمان با همین داستانهای الجزیره ویا ۱۹۶۵ درست یادم نیست فکرمیکنم ۱۹۶۴ بود. بله درسال ۱۹۶۴ درشهرکارلسروهه درآلمان وتمام فعالین وسردمداران جبهه ملی اروپا حضورداشتند: آقای رواسانی، آقای بنی صدروشخصیتهای دیگری که میشود "شخصیت" گفت حضورداشتند واصل بحث کنگره جبهه ملی ایران دراروپا نامه دکترمصدق بودکه ما با این نامه چه بکنیم؟ کنگره چندروزبه طول انجامید. کسانی که طرفدارتزیکپارچه جبهه ملی بودند استدلال اساسی مابطورخلاصه این بود که تمام استدلالهای قبلی رامیکردیم باضافه اینکه دکترمصدق به ما اولا" گفته شما برحسب اوضاع واحوال خودتان تصمیم بگیرید وثانیا" مختاریدکه خودتان تصمیم بگیرید. ماگفتیم که ازآنجائیکه ماطرفدارپیشوانیستیم وطرفداریک مرددموکرات هستیم وعلت طرفداری ما دموکراتیسم اواست، وچون اینجا هم یکبارد یگرثابت کرده که آدم دموکراتی

است وگفته شما طبق اوضاع واحوال خودتان وخودمختاری خودتان تصمیم بگیرید، کنگره میتواندرأی بدهد که ما آنچه‌را که‌فکرمیکنیم درست است، ارزیابی میکنیم درست است آنرا بعنوان راه‌ومنش‌کارمان اختیارکنیم.

روایت کننده : آقای دکتر خسرو شاکری
تاریخ مصاحبه : ۲۷ جولای ۱۹۸۳
محل مصاحبه : کمبریج ـ ماساچوست
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۳

بنابراین ما در این کنگره با طرفداران تز تحزب بحث داشتیم. در طرف تز سازمان یکپارچه جبهه ملی ایران تمام کسانیکه عضو هیچ سازمانی نبودند درجبهه ملی باضافه آقای رواسانی که عضو حزب ایران بود، ایشان هم طرفدار این تز بود. حالا انگیزه های رواسانی چه بود من این را کاری ندارم ولی فکرمیکنم یکی از انگیزه هایش میتوانست این باشد که حزب ایران اعضای زیادی دراروپا نداشت وایشان تقریبا" تنها عضو حزب ایران بود وایشان تک میافتادو طلاحش دراین بودکه با ما متحدبشود. ولی بهرحال استدلالش ازنوع ما بودودرست بود، این را باید گفت. آنطرف سردمدارانش تمام افراد گروههای عضو احزاب بودند باضافه بنی صدرکه ظاهرا" عضو هیچ حزبی نبود اما چون بیشتر با افراد احزاب جبهه ملی کارکرده بود به آنها نزدیک بود وانگیزه اش را درآنچه بلافاصله خواهم گفت روشن خواهم کرد.

ما بالاخره تصمیم براین گرفتیم که سازمان یکپارچه را بپذیریم وبرکنگره اکثریت داشتیم. آنها نظرشان براین بودکه نخیر اصل تحزب درست است. واین یکی از پایه های اختلاف بین ما وآنها شد، اختلافات اساسی که سرانجام به بیرون رفتن بنی صدر وقطب زاده وطرفداران نهضت آزادی وامثالهم ازجبهه ملی اروپا شدکه قبلا" گفتم که هیئت اجرائی را اول به آنها دادیم بعدآنها آمدندواسنادرا بردند.

اما حادثه‌ای که در کنگره رخ داد این بود: در یکی از تنفس‌هائی که برای نهار داده بودند در این کنگره بعد از صرف نهار یک فواره‌ای آنجا در حیاط کنگره بود، من و برادرم علی شاکری و بنی صدر و یکی دو نفر از دوستان صحبت میکردیم و صحبتهای کنگره را بعد از صرف چای ادامه میدادیم. من به بنی صدر گفتم آقای بنی صدر نمی فهمم شما که بهر حال تحصیلات عالیه کرده‌اید و میتوانید طبق مطالعاتتان از کشورهای شبیه ایران نتیجه بگیرید که احزاب کار اساسی انجام نمیدهند به این نتیجه برسید که تز کیها رچه صحیح‌تر است و نظر مصدق در مورد ایران که میگوید احزاب جبهه ملی برای خودشان و بسهم خودشان وجود داشته باشند نظر درستی نیست برای اینکه این احزاب کاری نمیکنند، جز فلج کردن کار جبهه سهمی ادا نکردند و این نظر مصدق درست نیست صرف نظر از اینکه در مورد ما اختیار قائل شده که ما کار خودمان را بکنیم، یعنی خارج از پلمیک های کنگره داشتیم گپ میزدیم بلکه به یک نتیجه‌ای برسیم. ایشان گفت، "در باره اینکه مصدق نظرش غلط است و کارش غلط من نظرم را به شما اینجا بگویم." منهم گفتم خواهش میکنم شما نظرخودتان را بگوئید. ایشان گفت نظر من را بخواهید در مورد مصدق و کاریرش اینست که مصدق، معذرت میخواهم Verbatim نیست Quotation است. "مصدق یک پایش را گذاشت اینور ایران و یک پایش را گذاشت آنور ایران رید به ایران رفت". معذرت میخواهم این لغت زشت از آقای بنی صدر است. من شدیداً " برافروخته شدم اینجا و چون ما در آن حالت ایجاد سازمان و رفتن به الجزیره و تمام این داستانها بودیم و میخواستم زودتر یک سازمان یک پارچه درست کنیم و بکار نظامی بپردازیم چون گروهک های داخل جبهه ملی مانع کار ما بودند شدیداً " برافروخته شدم و گفتم آقای بنی صدر شما اگر شجاعت اخلاقی دارید لطفاً " این حرف را در کنگره بگوئید. گفت نه من این حرف را خصوصاً " به شما میگویم، حرفهائی را که من میخواستم توی کنگره بزنم همانهائی است که آنجا توی کنگره زدم، دفاع از مصدق. چون در کنگره میگفت مصدق پیشوای ما است و روی حرف پیشوا نمیشود حرف زد و هرچه مصدق بگوید همان درست است. من گفتم آقای بنی صدر آدم سیاسی نمیتواند دو جور حرف بزند یک حرف Public داشته باشد و یک حرف Private ومن همین حالا که کنگره

تشکیل بشود عین حرف شما را آنجا درحضورکنگره تکرار خواهم کردو شما باید جواب بدهید .
و من فکرمیکردم که آنتوی لازم را برای کوبیدن این نوع تفکر واصولاً" این نوع تزها داشتم . من اصولاً" همیشه اینجوربودم که حرفها را پنهان نمیکردم وسعی میکردم که آدمهائی که دوروهستند افشا بکنم و فکرمیکنم که این خصوصیت را از مصدق گرفته بودم که هیچ حرفی را از مردم پنهان نمیکرد ، همیشه حرفش را صریح وروشن به مردم میزد . حتی مذاکرات مخفی نفت را توی رادیوبرای مردم میگفت که خلاف دیپلماسی رایج بود . برادرم ودوستان دیگری که آنجا بودند مانع شدندوگفتند نه آقا کنگره بهم میخورد اگر این را بگوئی . خلاصه روی این حساب که تکرار این حرف درکنگره ممکن است انشعاب بشودوما نتوانیم به نتیجه ی نهائی مان برسیم وبه آن لطمه بزند مانع از این شدند که من این حرف را بزنم . علاوه براینکه میگفتند آقا ما که رأی داديم ونگران این نیستیم ما بهرحال رأی میآوریم . این نادرست بود برای اینکه من معتقدبودم که آنهائی که رأی به تزما میدهند باید اولاً" بیشتربینی صدر را بشناسند ودوم اینکه آنهائی هم که به ما رای نمیدهندو به بنی صدررأی میدهند باید آگاه بشوندکه با چه آدم حیله گروحقه بازی طرف هستند . ولی مانع شدند ولی البته این حرف را خصوصی به دوستان گفتیم ولی هرگزتوی کنگره نگفتم .
بعدها من این حرف را برای برادربنی صدربنام صادق بنی صدر درهایدلبرگ نقل کردم واو از این بابت خیلی درشگفتی شد چون او هم عقیده ی برادرش نبود وبیشتر به جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی تمایل داشت وهمکاری داشت وحتی روزنامه آنها را هم پخش میکرد .
یک حادثه دیگرهم سالها بعدرخ داد ، نزدیک به هیجده سال بعد ، سال گذشته بود ومنزل آقای متین دفتری صحبتی پیش آمد وتکرار این مهم است . آقای کشاورزصدر پسرآقای کشاورزصدرمتخصص امورکشاورزی ..
س ــ ایشان پسرآن کشاورزصدرمعروف هستند .
ج ــ بله ، ایشان بود آقای متین دفتری بود ، آقای نادراسکوئی بود ، آقای سعیدسنجابی

پسردکترسنجابی بود، خانم ایشان بود وبنده ویکی دونفردیگر. شام منزل آقای متین دفتری بودیم وبنده هم برحسب تصادف آنجا بودم یعنی رفته‌بودم آنجا یک کاری داشتم من را شام آنجا نگه‌داشتند، مهمانی گویا برای آقای سنجابی بود.
طبیعتاً " صحبت از اوضاع واحوال ایران ورهبری ها وازجمله بنی صدرشد ومن این داستانی راکه الان درموردکنگره کالسروهه برای شماگفتم تعریف‌کردم. گفتم آقای بنی صدرآدم دوروئی است، مصدقیسم اش همیشه قلابی بوده وهرگزبه‌مصدق عقیده نداشت واصولاً" خمینی گرائیش هم قلابی بود برای اینکه ازطریق خمینی بقدرت برسد. درقدیم میخواست سوارمصدق شودوبقدرت برسد نشد بعداً " سوارخمینی شد و الان هم با مجاهدین همان رفتاررادارد که مجاهدین هم البته باً اوهمان رفتاررادارند ویعنی کاملاً" این الوقتانه یک برخوردا صولی واتحادا صولی این نیست.
وقتی این داستان را تعریف کردم آقای سعیدسنجابی کاملاً" برافروخته با لحن خیلی خشن بمن گفت آقا شما دروغگوهستید. ومن به‌ایشان گفتم که این داستان شاهدداردومیتوانید ازدیگران هم استفسارکنیم. گفت نخیرمن میگویم شما دروغگوهستیدبا خشونت هرچه تمامتر. من گفتم که خوب شما البته‌جوان هستید میتوانیدفکرکنید که‌آقای بنی صدر پیغمبراست، امیدتمام خلقهااست وتمام این چیزها ولی درتجربه‌زندگی امیدوارم - بیاموزیدکه اینطورنیست وهرچه‌زودتربیاموزید بهتراست برایتان برای اینکه انرژیتان کمترهدرمیرود. ایشان گفت نخیرشما دروغ میگوئید این داستان راایشان درکالسروهه نگفته . این داستان را درمنزل آقای کشاورزصدر پدرایشان درتهران گفت وخودبنی صدر برای من ، من یعنی سعیدسنجابی ، تعریف‌کرد. درمنزل کشاورزصدردرتهران ما نشسته‌بودیم ویادی ازمصدق شدومن گفتم مصدق یک پایش راگذاشته اینورویک پایش راگذاشته‌آنوروآن کاروراکرد . من گفتم من اصلاً" علت پرخاش شما راآقای سنجابی نمی فهمم . چونکه شما میفرمائید این رادرتهران گفته ودرکالسروهه نگفته. نه شما درکالسروهه بودیدونه‌آقای بنی صدرتاحالا این را تکذیب‌کرده که‌درکالسروهه گفته. ولی شاهدهست. نکته‌اینست‌که شما حرف بنده‌را تاییدمیکنید که‌ایشان خداقبل

چندین سال قبل هم درتهران گفته ومعلوم میشودکه این یک حرفی نیست که اینشان نسنجیده یکبار از روی عصبانیت یا برای خوشآیند بنده یا دیگری گفته باشد بلکه عقیده راسخ ایشان بوده چه کما اینکه درتهران ودراروپا هردوجا گفته . من یک تایید جدیدی برای حرفم پیدا کردم وبنظرمن این یک تاییدی بودبر ارزیابی که من از بنی صدربعنوان یک آدم شدیدا " فرصت طلب و ابن الوقت وهرجائی سیاسی بمعنای اینکه بهیچ چیزی واقعا " عقیده ندارد بجزقدرت طلبی که متاسفانه باید بگویم دربسیاری ازروشنفکران سیاسی ایران بعنوان یک خصیصه اصلی وجوددارد. این را هم درموردنامه ی مصدق وشناختی که من از بنی صدرد. همان آغازپیدا کردیم بدنبال چندین ماه بعدازمذاکرات من درموردالجزیره واینها بود که قبلا" یادکردم وفکرمیکنم که در.... برخوردهای دیگری البته ما با بنی صدربعدا " داشتیم که درقسمت کنفدراسیون خواهم گفت که شناخت بیشتری از بنی صدربدست میدهد .

اما درموردجبهه ملی کلا" این را باید بگویم. قبلا" گفتم که درسال ۱۹۷۰ من ازجبهه ملی استعفا دادم ودیگربا رفقای جبهه ملی همکاری نداشتم بخصوص که جبهه ملی اروپا وآمریکا دیگرمستقلا" کاری نمیکردوشعبه ای بودندعملا" ازجبهه ملی خاورمیانه که درارابطه با چریکهای فدائی خلق ومجاهدین عمل میکرد .

س ــ معذرت میخواهم . شما که با جبهه ملی آمریکا هم که درارتباط بودید؟

ج ــ بله .

س ــ چه کسانی درجبهه ملی آمریکا بودندکه با جبهه ملی اروپا درارتباط بودند؟

ج ــ دردوره اول گفتم آقای قاطمی ونخشب ویزدی وچمران و علی برزگرکه بعدهادبیر کنفدراسیون وسازمان آمریکا بود وآقای حسن لباسچی بود . اینها آدمهای با اطلاع سرشناس بودند. دردوره ی دوم بعدازرفتن قاطمی وکناره گیری آقای دکترشایگان وتاسیس روزنامه باختر امروز دوره ی سوم درجبهه ملی آمریکا عده زیادی ازمسئولین وفعالین اصلی اش دوستانی بودند دردانشگاه تهران ، سابق براین دردوره مثلا" امینی ۱۳۳۹ ــ ۱۳۴۲ فعالین جبهه ملی دانشگاه تهران بودند مثل دکترقائم مقام

دکترخوانساری که الان درنیویورک هست ، از این تیپ آدمهائی بودندکه درواقع نسل دانشگاه تهران بودندکه بعدبرای دوره های تخصصی بخارج ازکشورآمده بودند اینها بودند . جوانهای دیگری هم بودندکه اصلا" سوابق ایران نداشتندولی واردجبهه ملی شده بودند . واینها بعدا " دردوره ی دومی که این جبهه ملی آمریکا تشکیل شدوبعدا " تاثیرات جبهه ملی خاورمیانه درارورپا وآمریکا گذاشته شد بیشتراینها طرفدارچریکهای فدائی خلق شدندوبیشترازمبارزات جنبش مسلحانه درایران دفاع میکردند وخیلی ازافرادی کبه به این جریانات جلب شدند ازطریق سازمانهای دانشجوئی نسل جوانتری که میشود گفت نسل بعدازمرداد ۲۸ دردواقع شناخت درستی ازدکترمصدق نداشتندومیشودگفت تندرویشان شایدیک مقداری ناشی ازاین بودکه شناختی ازمبارزات پیشین ایران چه ازمشروطه وچه ازدوره های بعدمثل دوره دکترمصدق نداشتند . این به این معنا نبود که ماکه قدیمی تربودیم دفاع نمیکردیم . ماشدیدا " درکارهای دفاعی کنفدراسیون - مربوط به موززندانیان سیاسی چه دوراتی که سران جبهه ملی درزندان بودند ، آقای بازرگان بود ، خلیل ملکی بود ، وکلای نهضت آزادی درزندان بود یانیکخواه ، جزنی وبعدهم چریکهای فدائی خلق ومجاهدین بودند ، آقای مسعودرجوی ودیگران شرکت داشتیم وبلحاظ تجربیاتمان درکاردفاعی وسازماندهی جزوافرادفعالی اینکاربودیم . ولی بین دفاع ازحقوق سیاسی ومبارزات انقلابی اینها وشیوه ی مبارزه وتزهای سیاسی اینها تفکیک قائل میشدیم . درحالیکه نسل جوانتراینها همه را باهم قاطی میکردویکی ازعلل بنظرمن انشعابات بعدی کنفدراسیون شد که بعدا " به آن خواهیم پرداخت .

من حالا بعدازگفتن این نکات درمورد جبهه ملی یک ارزیابی هم با اجازه تان میدهم بطورخلاصه : من فکرمیکنم سازمانهای جبهه ملی ایران دراروپاوآمریکا علیرغم اینکه خودشان مستقیما " بتوانستندمنشاء اثری درایران بشوند به این معنا که مثلا" رهبری نهضت را دردست بگیرند یاپایه گزارجنبش مسلحانه درایران باشندبنظر من یک نقش کاتالیزوری را دراین مقطع موثرسالهای ۶۰ وآغاز ۷۰ بازی کردند چه

بمعنای کسانی که سازمانده‌ی اصلی خارج ازکشوررا و یا در محیط شکستن جو اختناق پهلوی البته همراه با عناصر توده‌ای ناراضی از رهبری وهمچنین جامعه‌سوسیالیستها جو اختناق درخارج ازکشوررا شکستند، جو مبارزه‌سیاسی را ایجاد کردند، جوپرداختن به مسائل اجتماعی را ایجاد کردند و یک نسلی را وارد مبارزه‌سیاسی کردند که بنظرمن بعد از تجربیات کوتاه دکترمصدق، آن سالهای ملی شدن صنعت نفت، بهترین تجربه کاردموکراتیک بود و شناختن وتماس گرفتن با اندیشه وبرداشت دموکراتیک است ومن آثار این را هنوز میبینم. من مثلاً میبینم کسانی که درخارج ازکشوریا درداخل کشوردرادوارانی که به آن نام "بهارآزادی" دادند پس ازسقوط شاه وقبل ازاختناق خمینی که من بیشتردوست دارم دوره‌ی عدم تعادل دیکتاتوری یا دوره‌ی انتقال ازیک دیکتاتوری به دیکتاتوری دیگر نامگذاری کنم، بیشترکسانی که حاضرنشدند بهیچ یک ازسازمانهائی که دارای گرایشهای دیکتاتوری هستند، عرض میکنم بیشترکسان این دلیل نمیشود که کسانی ازاین میان نرفتند هستند اقلیت که میشود ازآنها نام برد، اما بیشترکسانی که حاضرنشدند به جریانات ضددموکراتیک یعنی به سازمانهائی که روشهای درونی سازمانیشان دموکراتیک نیست مثل چریکهای فدائی خلق یا مجاهدین یا حزب توده تن دربدهند کسانی بودند که دراین دوران تجربه دموکراتیک سیاسی کسب کرده بودند واین بنظرم حائزاهمیت است. حائزاهمیت است برای اینکه این نشان میدهد که اگرفضای دموکراتیکی ایجاد بشود افراد میتوانند تجربه‌ی دموکراتیک، منش دموکراتیک کسب بکنند ورویش پایستند. الان درخارج ازکشوراز موقعی که مجاهدین آمده‌اند وشورای ملی مقاومت را تشکیل دادند بجزچند عنصرمثل آقای مهدی تهرانی، بهمن نیرومند که میشود گفت بعنوان عناصرسردسته لذا جاه‌طلب وقدرت‌طلب مستثنی هستند توده‌ی جوان سنین ۲۵ و ۴۵ که دراین دوران تربیت وتجربه سیاسی کسب کرده حاضرنشد بزیرپلاتفرم شورای ملی مقاومت برود وگفت ما حاضریم با شورای ملی مقاومت کارکنیم بشرط اینکه لائیک باشد، غیرمذهبی باشد، بشرط اینکه دموکراسی درآن رعایت بشود، بشرط اینکه روش روزمره شورا واعضایش وطرفدارانش دموکراتیک باشد وبرخوردها دموکراتیک باشد. وبنظرم این دستآورد این مبارزاتی است

که جبهه ملی خارج ازکشوردرکناردوسازمان دیگرکه قبلا" ازآنها یادکردیم درکادروسیع کنفدراسیون انجام داد که من انشاءالله موقعی که درموردکنفدراسیون که صحبت میکنیم تشریح خواهم کردکه مکانیسم ها چه بود. این به این معنا نیست که تمام روشها شی که دردرون جبهه ملی بکارمیرفت ، بعنوان سازمانی که درمدت زیادی یک سازمان توده ای بودواعضای زیادی داشت دموکراتیک بود ، به این معنا نیست که سازمان انقلابی حزب توده ایران که ازحزب توده انشعاب کردوبعدسازمان دیگری انشعاب کرد یعنی درکنارش بوجودآمد مثل طوفان واتحادیه کمونیست ها اینها سازمانهائی بودند که دردرونشان دموکراسی سازمانی رعایت میشد بهیچ وجه ، خیلی کمترازجبهه ملی . جبهه ملی اروپا بعلت سابقه ی مصدقی اش بنظرمن خیلی دموکراسی رادرآن سازمان رعایت میکرد. امابعلت وجوداین سازمانها ، برخورداین سازمانها وجوداینها دریک محیط دموکراتیک اروپائی وآمریکائی ، دموکراسی غربی ، تجربیات تلخ این عناصر ازشکست ۲۸ مرداد عناصراولیه تشکیل دهنده ی این جریان چه درحزب توده وچه درجامعه سوسیالیستها وچه درجبهه ملی بعلت شکستشان در۲۸ مرداد اینها صاحب یک Tolerance صاحب یک بردباری متقابل بودند وبرای دموکراسی ارزش قائل بودند. ویک فرصت طولانی پانزده سال بیست سال مبارزه علیه رژیم شاه اینها راعمدتا" بنظرم به یک عناصرنسبتا" دموکراتی تبدیل کرد. این به این معنا نیست که بعنوان روشنفکر دارای خودخواهیها قدرت طلبی های فردی نیستند. اینها هستندوبعضا" افرادی به این جریانات پیوستند همانطوریکه قبلا" ذکرکردم ولی این تجربه ی دموکراتیک اینها چه دردرون سازمانشان بطورنسبی وچه بمعنای بیشتروسیع ترش درخارج درکنفدراسیون تجربه ی قابل ارزشی است علیرغمی که این سازمانها خودشان منشاء اثرمستقیمی نشدند. اگرچه بمثابه ایجادفضای سیاسی علیه رژیم منشاء اثرمهمی بودند به این معنا که افشاگری که اینها علیه رژیم شاه کردند، ازطریق کنفدراسیون ولی خب این کادرهای سیاسی بودند که هسته اصلی این سازمان وسیع رابنام کنفدراسیون تشکیل میدادند، ومنشاء اثر مهمی بودند به این معنا که شاهی که میلیاردها ریال درسال خرج میکرد درخارج ازکشور

درداخل کشوربرای تبلیغ خودش بعنوان یک آدم Progressist بعنوان یک آدم دموکرات بعنوان یک آدمی که طرفدارمردم است این ایماژ را، این تصویررا اینها کاملا" نابودکردند. بطوریکه آقای سالیوان درخاطراتش مینویسدکه کارهای دانشجویان ایرانی علیه رژیم سخت دستگاه آمریکا راتحت تاثیرقرارداده بودبنحوی که ماکارهای دانشجویان خارج ازکشوررا بعنوان یک جلوه‌ی کوچکی ازیک تصویربزرگتر جامعه ایران درنظرمیگرفتیم واین علیرغم اینکه آنها این دانشجویان را، این سازمانهای سیاسی خارج ازکشوررا سازمانهای چپی، انقلابی وخلاف منافع آمریکا تشخیص داده بودند. علیرغم همه‌ی بدبینی هاکه به این سازمانها داشتند تحت تأثیراین سازمانها وفعالیت اجتماعی اینها قرارداشتند.

سومین نکته اش بنظرمن پخش اندیشه های دموکراسی بود واندیشه های جدیدمربوط به مبارزه ومطالعه انقلابی ودموکراتیک درجامعه ایران. سازمانهائی که درخارج ازکشوربودند وازسازمانهای سنتی مثل جبهه ملی وحزب توده بریده بودندازنظرکارتعلیماتی جدید ازنظرآوردن مطبوعات، ازنظرآوردن ترجمه های آثارانقلابی درجامعه ایران بمراتب بیشترازحزب توده بود علیرغم اینکه اینها به جائی وابسته نبودند حتی به سازمان انقلابی که میشودگفت به چین وابسته بود نسبت به چین، درست است که تزهای چین را پیاده میکردولی آن نوکرمنشی که درحزب توده بود درسازمان انقلابی میشودگفت نبود. یعنی به دلائل جوانتربودن اینها، آرمانخواهی اینها بدلیل اینکه منافع چین در ایران مستقیم نبود غیرمستقیم بود ولی شوروی هم مرزماست ودارای منافع خاصی است.

علیرغم این همه مسائل سازمانهای خارج ازکشورمثل جبهه ملی یاجامعه سوسیالیستها درمدتی که فعال بود سازمان انقلابی وانشعابات مختلف ازآن منشاء اثری بود ووقتی شما درپائیز ۱۹۷۸ بهار ۱۹۷۹ درتهران درخیابان اطراف دانشگاه میگشتی بیشترکتابهائی که چاپ شده بود، چاپ سفیدشده بود ازطرف بنگاههای انتشاراتی کارهائی بودکه درخارج ازکشوردرآمده بودواینها بعنوان کارجدید به جامعه عرضه میکردند وبنظر میآیدکه در درازمدت اثرخودرا توی جامعه ایران خواهدگذاشت.

نکته دیگری که بنظرمن حائزاهمیت است واین برمیگردد به صحبتی که میخواستم درمورد خمینی بکنم وعقب افتاد اینست که مرددترین کسانی که نسبت به خمینی برخورد داشتند همین کسانی بودند که دارای این تجربه دموکراتیک خارج ازکشوربودند چه بگیریم دکتر پیشاد نامه ای که آنها نوشته بودند درباره خمینی، چه گروه جبهه ملی خاورمیانه که از نزدیک با خمینی تماس داشتند وبعدها سازمان وحدت کمونیستی را تشکیل دادند که روزنامه رهائی را بیرون میدهد، وچه گروهی که بعدا " جبهه دموکراتیک را تشکیل دادندوبیشتر اعضای فعال این جبهه دموکراتیک ملی صرف نظرازافرادسرشناس رهبریش که خودبرگزیده بودند مثل آقای متین دفتری وهزارخانی اینها ولی بیشترفعالین درجه دوم جبهه دموکراتیک که درتظاهرات بزرگ علیه بستن روزنامه آیندگان شرکت کردند افرادی بودندکه درجبهه ملی اروپا ، آمریکا وسازمان انقلابی وانشعابات آن شرکت داشتند وازاین گرایش خارج ازکشورمیآمدندونسبت به خمینی تردیدهای اساسی داشتند . خودبنده درنامه ای که در آخرسال ۱۹۷۷ یعنی موقعی که شاه به آمریکا سفرمیکردوکارتربه ایران نوشتم وبلافاصله پخش کردم وهنوزخمینی درنجف بود موضع گیری شدیدی علیه خمینی کردم وبه دوستان هشدار دادم که نباید چیزکننـد . . . همین کار را دکترپیشاد اینها کردند که فکرمیکنم همه آن ناشی ازیک تجربه خاص دموکراتیک درخارج ازکشوربود دوراز فضای اختناق محمدرضا شاه ولذا دوراز خیالپردازیهائی که چریکهای فدائی خلق ، مجاهدین ، جبهه ملی ودیگرسازمانهای داخلی کشور وبازرگان به آن دچارشدند وحامی وپله های اصلی بقدرت رسیدن خمینی درداخل کشورشدند. بنظرمن تمایزبین این جریان خارج ازکشوروجریان داخل کشوردربرخوردبه خمینی حائزاهمیت است ونشانه ای ازیک سوتوانائی ایرانیان برای قبول دموکراسی وشرکت درآن وبرای کسب منش دموکراتیک ولذا تشخیص درست دموکراتیک وازطرف دیگرنشانه ای ضربه هائی است که اختناق پهلوی به رهبری های سیاسی زدوآنها را درانتخاب راه درست نسبت به خمینی ناتوان کرد .

اما درموردخمینی بگویم که تردیدها ازکی شروع شد . درمراحل اول بعنوان جبهه ملی همان

زمانی شروع شدکه ما وارد بحث با بنی صدروشریعتی شدیم، موقعی که روزنامه ایران آزاد - منتشرمیشد شریعتی وبنی صدرا ینها سعی داشتندبنویسندپیشوای ملت ایران ورهبرملت ایران خمینی است . ما بعنوان جناح غیرمذهبی وچپ ورادیکال جبهه ملی مخالف بودیم و میگفتیم لفظ پیشوا ورهبررا نبایددرموردخمینی بکاربرد . اورا بعنوان رهبرمذهبی میتوانیدبگوئید، پیشوای مرجع تقلیدشیعیان میتوانیدبگوئید ولی نمیتوانیدبگوئید رهبر چون ایران یک رهبرداردورهبرجنبش دموکراتیک ایران مصدق وهمطرازکردن خمینی با مصدق اشتباه تاریخی است واین اختلاف ازهمان ۱۵ خرداد بین ما و مذهبیون جبهه ملی که بعدا " انشعاب کردند وجودداشت .

س - لطف کنیدو فعالیتهای دانشجویان خارج ازکشوروبالاخص تاریخچه ی کنفدراسیون را ،تاآنجاکه فکرمیکنید ضروری است، برای ما توضیح بفرمائید؟

ج - درموردتاریخچه ی کنفدراسیون بنظرمن لازم است که مقدمتا " نکاتی چنددرموردزمینه ی پیش ازپیدایش سازمانهای دانشجوئی که منجربه تاسیس کنفدراسیون شد صحبت کنم .

بایدتوجه داشت که بعدازه ۲۸ مرداد وشکست نهضت مصدق وهمچنین شکست حزب توده ویأس وناامیدی زیادی همه جا را فراگرفته بودوتقریبا " پس ازچندماه که ازکودتا میگذشت فعالیتها همه جا تعطیل شده بود . عده ی زیادی ازدانشجویان ودانش آموزانی که درزمان مصدق به دورجبهه ملی یا حزب توده تجمع کرده بودند وبه خارج مسافرت کرده بودند اینها طبیعتا " نمیتوانستند آرامشی پیداکنندودرصدداین بودندکه فعالیتشان را بنوعی ازسربگیرند . اما ازآنجائیکه این دانشجویان عمدتا " بطورمستقیم یا غیرمستقیم وابسته به دولت ایران بودند، به این معنا وابسته بودندکه خانواده های آنها ارزرا ازبانکهای دولتی میخریدند لذا اینها دراقدام علیه رژیم شاه آزادی چندانی نداشتند . ازطرف دیگراختناقی که درخودایران سایه گسترده بود بخارج ازکشورمنتقل شده بودوادارهی سرپرستی های دانشجوئی ومامورین سیاسی دولتی نظارت نزدیکی برفعالیتهای دانشجوئی درخارج ازکشورداشتندواین دو عامل مانع ازاین میشدکه دانشجویان فعالیتهایشان راازسربگیرند . اما علیرغم همه ی

این زمینه‌ها بایدگفت که شکستهای اولی که رژیم درتدوین برنامه‌واجرای برنامه‌های اقتصادیش خورد واولین علائم نارضائی درمیان مردم درداخل کشورپدیدا رشد ماشاهد فعالیتهای دانشجویان درخارج ازکشورهستیم.

دقیقاً " نمیتوانیم بگوئیم که اولین انجمن های دانشجوئی درکجا بوجودآمدند ولی میشود گفت حدودسال ۱۹۵۶ ، ۱۹۵۷ یعنی سه یا چهار سال بعدازکودتای ۲۸ مرداد نخستین انجمنهای دانشجویان ایرانی یاگردهمآئی های دانشجوئی درخارج ازکشوربوجودآمدنددرشهرهای بزرگی مثل پاریس ، مونیخ ولندن ودراینجا دانشجویان ایرانی بیشتر با ایجادانجمنهای دانشجوئی صنفی غیرسیاسی‌که‌ظاهرا "هیچ نوع فعالیت سیاسی نداشت کارخودشان راآغاز کردند. وهمین انجمن های دانشجوئی بودندکه‌ازطریق کارصنفی وفعالیتهای ورزشی سعی میکردندداشجویان را متجمع بکنندوبهم نزدیک بکنند. اینکه‌اقدامات درزمینه ورزشی یا فرهنگی انجام میگرفت یکی ازدلائلش اختناق بودودلیل وابسته‌بودن دانشجویان ازطریق مسئله‌ارزی به‌دولت بود که‌اگردولت میفهمیدا ینها فعالیت سیاسی میکنندارزشان راقطع میکرد ، یکی دلیلش این بودودلیل دیگرش این بودکه‌دانشجویان اصولا" بنسبه همدیگرکمتراعتماد میکردند چون نمیدانستندچه‌کسانی بعدازه ۲۸ مرداد‌بقول معروف مشمول "وادادن "شدند وچه‌کسانی نشدندوچه‌کسانی هنوزروحیه‌ی مبارزاتیشان را حفظ کردند. وبرای همین خیلی دست به‌عصا وآهسته‌آهسته‌جلومیرفتندوبا ایجادانجمن های صنفی که‌فعالیتهای ورزشی وصنفی داشت سعی میکردندکه‌با همدیگرآشنا بشوندوهم افراد قدیمی وهم افرادجدیدرا جلب بکنند.

پیدایش انجمن هائی ازاین نوع وایجادتماس ازطرف کوشندگان احزاب قدیمی سیاسی در ایران مثل جبهه‌ملی وحزب‌توده بین شهرهای مختلف زمینه‌ی گسترش انجمن های دانشجوئی رادرشهرهای دیگرفراهم آورد. یعنی اگریکی ازدانشجویان درشهری مثل مونیخ سراغ میکردکه‌یکی ازرفقای سابق دبیرستانیش یادانشگاهیش دریک شهردیگرآلمان هست وسراغ میگرفت واورا پیدا میکرد اورا تشویق میکردکه‌درآن شهرهم انجمن دانشجوئی ایجادبکند. بنابراین پایه‌های آغازین ایجادانجمن های دانشجوئی مربوط به‌سوابق ذهنی وتشکیلاتی داخل کشوردردوران مصدق ، چه‌درموردسازمانهای عضوجبهه‌ملی ایران

چه در مورد افراد حزب توده و تشکیلات .

س - شما بخاطرمیآورید که دقیقا " چه کسانی برای بوجود آوردن این سازمانهای صنفی دانشجوئی پیشقدم شدند؟

ج - بله فکر میکنم که افرادی که در آلمان فعال اول بودند و بخاطرمیآورم میشود از آقایان افراد حزب توده مثل آقای مهدی خانبابا تهرانی ، از محسن رضوانی در انگلستان علی شاکری در سوئیس ، از حسن ماسالی در آلمان ، این را میشود گفت دوره دوم ولی نسل اول علی شاکری ، مهدی تهرانی ، منوچهرهزارخانی ، امیرپیشداد نیروی سوم یا جامعه سوسیالیست ایران ، حمید عنایت در انگلستان اینها بودند. افراد دیگری هم بودند. در آمریکا وضع طوردیگری بود به این معنا که انجمن های دانشجوئی وجودداشت و در آنجا انجمن های دانشجوئی بودجه ای داشتند که از طرف اردشیرزاهدی سفیرشاه در واشنگتن داده میشد و تمام شاگردان طرفدار رژیم شاه یا آدمهای غیرسیاسی که ضرورتا " طرفدار شاه نبودند ولی در این انجمن ها بودند و رفت و آمد داشتند و کنگره سالیانه داشتند شرکت داشتند. در اینجا از آنجائی که این انجمن ها وجودداشت ایجاد انجمن های دیگر مثمرثمر واقع نشد. بلکه کسانی که سابقه ی سیاسی داشتند در آمریکا یعنی در دوره ی دانش آموزی یا دانشجوئی شان در ایران در خطوط عمده ی ضدسلطنت فعالیت داشتند اینها با ورودشان به انجمن های دانشجوئی موجود در شهرهای بزرگ آمریکا سعی کردند این انجمن ها را از دست سفارت درآورند وکنگره ای که در ایست لانسینگ درمیشیگان تشکیل شد آغاز این کار بود. در آنجا تعداد آرائی که طرفداران اپوزیسیون آوردند طوری بود که ریاست انجمن را از دست طرفداران سفارت اردشیر زاهدی درآمد و درآنجا طرفداران اپوزیسیون افتاد که در آنجا کسانی که بودند من خودم در آن کنگره حضور نداشتم ، آقای علی محمد فاطمی ، شاهین فاطمی ، آقای فرج اردلان وآقایان دیگری مثل آقای برزگر که بعدا " به نهضت آزادی پیوست بعد از سقوط رژیم شاه از طریق جبهه ملی ، آقای فاطمی بعدا " به آقای امینی پیوست وبرنامه مبارزه را ول کرد که بعدا "به آن خواهیم رسید ، آقای اردلان هم همین جور. آدمهای دیگری هم بودند مثل آقای نخشب ، مثل آقای چمران ، آقای چمران دانشجو بود و در کالیفرنیا بود ، آقای حسن لباسچی دانشجو بود و بنده هم همچنین دانشجو بودم و ما انجمن شمال کالیفرنیا را در واقع از دست سفارتی ها

درآوردیم وانجمن جدیدی بوجودآمدکه افرادی که درآن شرکت میکردند دیگرازطرفداران رژیم شاه نبودند و فصل نوینی درسازمانهای دانشجوئی درغرب آمریکا بازشد. من البته بلافاصله بعدازتاسیس انجمن شمال ازآمریکا به اروپا رفتم ودرآنجا به انجمنی که دراروپا درانگلستان وجودداشت پیوستم. درانگلستان آنجائی که من دانشجوبودم چندین اتحادیه دانشجودرشهرهای منچستروبیرمنگام و لیدز ولندن وامثالهم وجود داشت که اینها یک فدراسیونی تشکیل داده بودند بنام فدراسیون دانشجویان ایرانی در انگلستان ودراین فدراسیون کسانی که دراین دوره فعالیت داشتند عبارت بودند از، هنگام ورودمن، طرفداران حزب توده مثل آقای پرویزنیکخواه، حسن رضوانی وجامعه سوسیالیستها آقای محامدی وبرخی ازدوستانشان که، حمیدمحامدی، مشترکا" دریک فدراسیون واحدکارمیکردند. آقای منوچهرثابتیان هم البته ازفعالین این فدراسیون بودند.

س- دکترمنوچهرثابتیان.

ج- دکترمنوچهرثابتیان. من ابتدا یک مقداری درباره فدراسیون انگلستان بگویم. این فدراسیون عمدتا" میشودگفت درآن زمانی که من به آن واردشدم سیاسی نبود به این معنا که شعارهای سیاسی زیادحادی مطرح نمیکرد. خیلی ازدانشجویانی که به این فدراسیون جلب شده بودند اصولا" میشودگفت که سیاسی نبودند یاگرایش به حزب توده نداشتند. اگرچه رهبری قسمت عمده فدراسیون دردست عناصرحزب توده بود مثل نیکخواه، ثابتیان وحسین رضوانی که طرفدارانی داشتند مثل فیروزشیروانلو، کاشانی وافرادیگری ازاین نوع که بعدها درگروه کاخ مرمراینها با هم دستگیرشدند.

طرفداران جامعه سوسیالیستها مثل آقای محامدی اینها میشودگفت یک کمی سیاسی ترعمل میکردند. بعدازتشکیل اولین هسته ی جبهه ملی درانگلستان افرادجبهه ملی دیگرهم واردانجمن های دانشجوئی شدند، تعدادشان خیلی کم بودولی بسرعت توانستندطرفداران زیادی درانجمن بسیج کنندوحتی ازکسانی که درگذشته به نیکخواه وطرفداران حزب توده سمپاتی داشتند تغییرجهت بدهندوازنظرگرایش دردرون سازمان لندن حداقل به سمت جبهه

ملی ومصدق را بگیرند . ودرفعالیتهائی که فدراسیون میکردبا یدکارهای فرهنگی را دردرجه اول درآن دوره قرارداد ولی سپس با یدفعالیتهای سیاسی را موردتوجه قرارداد .
درزمانی که من درانگلستان بودم یکسال وخرده ای چندحادثه مهم رخ دادکه بنظرمن حائز توجه است وبایدازآنها یادکرد . یکی اینکه دراین زمان که من درانگلستان بودم مصادف بودبا نخست وزیری علی امینی پس ازشکست شاه وفشارآمریکائیها برای نخست وزیری علی امینی . دراینموقع علی امینی یک سفری به اروپا مسافرت کرد ودراینجا درتمام شهرها با تظاهرات روبروبود . ازجمله بلندن که آمده بود با تظاهرات وسیعی که علیه او گذاشتیم منتهی بعلت اختلافاتی که بعدا " به آنها درقسمت کنفدراسیون به آن اشاره خواهم کرد وانشعابی که درفدراسیون انگلستان بوجودآمده بود فدراسیون انگلستان یک پارچه عمل نمیکردوطرفداران جبهه ملی ومصدق یک تظاهرات میگذاشتندوطرفداران حزب توده تظاهرات دیگری . نکته ی قابل توجه اینست که توده ایها دراینموقع دستورگرفته بودند درسازمان دانشجوئیشان ازرهبری حزب توده که علیه امینی فعالیت نکنند وامکان بدهندکه علی امینی بیایدوبا مخالفت دانشجویان روبرونشود . اما مخالفت سراسری دانشجویان بخصوص ازدانشجویان طرفدارجبهه ملی چنان بودکه امینی وقتی به ایران بازگشت نه تنها دست پربازنگشت بلکه دست خالی بازگشت واگردستی پرداشت پرازشعارضدامینی ومخالفت با او بود وبه یک معنا امینی بی اعتبار به ایران بازگشت ودرایران هم سیاستهایش همان طوری که میدانیدبا شکست روبروشد وبنابراین مجبوربه استعفا شد .
دراینموقع دراین تظاهرات توده ایها مخالف سیاسی کردن تظاهرات بودند وحادثه دیگری که دراینموقع رخ داد اینست که درست درهمان روزی که ما درانگلستان فکرمیکنم بهار ۱۹۶۲ بود درمقابل سفارت انگلستان تظاهرات گذاشته بودیم آقای منوچهرثابتیان که عضو فدراسیون انگلیس بود بدون اطلاع هیئت دبیران انجمن لندن یا فدراسیون انگلستان بدیدارعلی امینی رفته بودواین را ما طرفداران جبهه ملی درآنموقع داشتیم ، کشف کردیم ، درواقع کسی به ما اطلاع دادازدرون واین را درانگلستان پخش کردیم ومعتقدبودیم که کسانی که مدعی پیشروئی دارنددرنهضت نمیتوانندمخفیانه بدیدارعلی امینی بروند بخصوص که بعنوان یکی ازسردمداران جنبش دانشجوئی آنموقع درانگلستان این میتوانست

لطمه بزرگی بزند. درجلسه ای که من حضورنداشتم ودرآکسفورد گویا تشکیل شدونیکخواه اینها درا شرپخش این اطلاعیه ازطرف ما منوچهرثابتیان را به محاکمه کشیدند نزاعی بین نیکخواه و ثابتیان درگرفت ودراینجا ثابتیان ازفدراسیون اخراج شدوثابتیان درآغاز این را تکذیب کرده بودولی ازآنجائی که دیگرتکذیب فایده نداشت توضیح نداده بودکه بهرحال به چه دلیل. ولی حدس نزدیک به یقین من اینست که ثابتیان بعنوان یک عضویا طرفدارجدی حزب توده ودرموردی ازطرف حزب توده بدیدن علی امینی رفته بود.

س - معذرت میخواهم اینجا چندتا مطالب مطرح شده است. یکی اینکه مخالفت حزب توده با تصمیم مبنی برتظاهرات سیاسی علیه دکترامینی. این را شما بعنوان یک فاکت ازآن اطلاع دارید؟

ج - من این را بعنوان یک فاکت ازآن اطلاع دارم چون اعضای حزب توده که بعدا " ازحزب توده جدا شدند این را بما گفتند که آنموقع حزب توده به ما دستورداده بودعلیه علی امینی تظاهرات نکنیم.

س - بنظرشما علت چنین دستوری درباره ی تظاهرات علیه علی امینی چه بود؟ چرا حزب توده نمیخواست وا ردتظاهرات سیاسی علیه امینی بشود؟

ج - نمیدانم این را باید بپرسید. ولی حدس من اینست که آنها فکرمیکردندبا تقویت علی امینی، میتوانند اینجورتفسیر بشود: شاه را تضعیف خواهندکردوبنابراین فضای سیاسی بیشتری درایران ایجادخواهدکرد وازآن طریق فعالیت نیروهای ضدسلطنت را در ایران بیشترخواهدشد. البته بنظرمن این تزنادرستی است برای اینکه علی امینی دربهترین حالت میتوانست مثل مصدق بشودوقدرتهای نظامی لازم وتشکیلات لازم برخوردار نبودکه درمقابل رژیم شاه، درمقابل شخص شاه ودربار بایستد. اودیریازودرفتنی بود، بنظرمن، وبنابراین آنچه که اتفاق میافتاد این بودکه با تاییدضمنی علی امینی خطوط میارزاتی مخدوش میشد. بنظرمن این اشکال را این تزحتی درهمان زمان داشت.

س - شما با نظرجبهه ملی دوم موافق بودیدکه میبایستی لبه تیزحمله را طرف امینی گرفت درهرحال؟

ج ـ معتقدنیستم که لبه تیزفقط باید متوجه امینی بود، من معتقدم که لبه ی تیزباید علیه مجموع آن سیستم میبود.

س ـ نه درآن مجمو تاریخی ودررابطه با دولت امینی فقط من دارم سئوال میکنم.

ج ـ من نمیتوانم تزرهبران جبهه ملی دقیق چه بود، اینها واقعاً هرگزتوضیح ندادند. آنچه که بنظرمن مهم است اینست که نباید طوری عمل میشدکه فعالیت علیه امینی بسود شاه میشدونه فعالیت علیه شاه بسود امینی میشد. بنظرمن اینها دوجزء جدا ناپذیریک سیستم درهم بافته ای بودندوامینی با امکانات بین المللی اش چون عمدتاً این امکانات را داشت قادرنبودکه زیرآب شاه رابزند. بنظرمن چون این امکان را نداشت بنابراین حمله به امینی وبدون حمله به شاه بدون حمله به سیستم بنفع شاه تمام میشد ونباید اینکار بنظرمن انجام میگرفت ومن معتقدنیستم که اگرجبهه ملی میگفت فقط حمله به امینی خوب اینهم نادرست است. بنظرمن مجموع سیستم را باید موردخطاب قرار میگرفت.

س ـ بله یک مسئله ی دیگری که مطرح هست مربوط به دکترمنوچهرثابتیان است. آقای امینی درمصاحبه شان گفتندکه یک دکترایرانی پیش من آمدوبا من صحبت کردواز من سئوال کرد که اگرمن برگردم ایران میتوانم درایران کارزندگی کنم یا من رادستگیرخواهندکرد؟ و من قول دادم به ایشان. وبعدهم ایشان به ایران برگشت. آیا بعداً آقای دکترثابتیان به ایران برگشتند؟ ومن یک سئوال دیگر درارابطه با همین موضوع دارم که این مسئله یک تصمیم شخصی بوده ازجانب دکترثابتیان یا نه وازطرف حزب توده چنین ماموریتی به ایشان داده شده بود؟

ج ـ والله بنده نمیدانم که حزب توده دستورمستقیمی داده است یا نه. ولی ازآنجائی که ثابتیان همیشه یک سمپات شدیدومدافع حزب توده بوده وآنموقع فکرمیکنم ازنظر تشکیلاتی هم به حزب توده نزدیک بوده نمیتواندیک آدمی که با یک همچین سوابق تشکیلاتی داشته سرخودبرودنزدامینی بخصوص که به نزدیکترین کسانش مثل نیکخواه ورضوانی اینها درفدراسیون انگلیس چنین اطلاعی نداده بوده یعنی این ماموریت بهیچوجه ماموریت دانشجوئی نبود. واین مربوط به فدراسیون دانشجویان ایرانی درانگلستان. آنچه

که روشن است اینکه این اقدام شخصی بوده است یا از طرف حزب توده . البته یک آدم سیاسی معمولاً نمیتواند یک همچین اقدام شخصی ، ابتکار شخصی بخرج بدهد و معمولاً در ارتباط با یک گروهی اینکار را میکند . حدس نزدیک به یقین من اینست که این ماموریت از طرف حزب توده بود . آقای دکتر شایتیان از آن تاریخ ببعد هرگز به ایران بازنگشت تا آنجائی که من اطلاع دارم . ایشان در یک مورد به ایران رفته است گویا در زمان زلزله ای است که در قزوین آمده بود و ایشان با یک هواپیمای آمریکائی همراه با دهها دکتر ایرانی به آنجا برای رسیدگی بوضع مجروحین زلزله و بعد هم بازگشتند . یعنی این در نتیجه ربطی به این ملاقات اصلاً ندارد .

س ـ معذرت میخواهم . شما راجع به مسافرت امینی به اروپا صحبت میکردید و اینکه ایشان دست خالی به ایران برگشتند و در رابطه با ، البته فعالیتهای دانشجویان صحبت میکردید .

ج ـ بله این در مورد دو نکته ی اساسی در فدراسیون انگلستان بود . آنچیزی که مهم است در مورد خود کنفدراسیون و بحث را مایلم ادامه بدهم اینست که پس از بوجود آمدن انجمن های مختلف در انگلستان و فدراسیون انگلستان و بوجود آمدن انجمن دانشجویان ایرانی در لوزان ، انجمن دانشجویان در فرانسه ، عمدتاً " در پاریس ، انجمن های مختلف در آلمان و اطریش و بعد فدراسیون آلمان و فدراسیون اطریش و نیز ایتالیا . اولین کنگره ی دانشجویان ایرانی در اروپا در شهر لندن در دسامبر ۱۹۶۰ ـ ژانویه ۱۹۶۱ تشکیل شد . در این کنگره عمدتاً "ارتباطات سابق مورد استفاده قرار گرفته بود و بنا براین افرادی که وابسته به نهضت جامعه سوسیالیستها جبهه ملی و حزب توده بودند تجمع کردند و البته میشود گفت بیشتر این افرادی که در اینجا اگرچه این سوابق را داشتند خیلی از رهبری های سازمانیشان رادیکالتر بودند و تحت تاثیر جنبش های الجزیره و کوبا در آن زمان علاقمند به یک کار رادیکالتری در جامعه بودند . اما کنگره هنوز شکل سیاسی حادی نداشت . البته مخالفت این دانشجویان با رژیم شاه روشن بود و این مخالفتها خیلی هنوز خفیف و غیر کوشنده و غیر میلیتانت بود . پس از ایجاد کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در اروپا که یک هیئت دبیرانی انتخاب کرد که عمدتاً " از اعضای دانشجویان ایرانی مقیم انگلستان بودند یعنی آقای دکتر شایتیان مهرداد بهار ، حمید عنایت و دو نفر دیگر که بنده اسامی آنها را بخاطر ندارم ، این دفتر بعنوان

دبیرخانه کنفدراسیون دراروپا بود وسعی میکرد فعالیتهای فدراسیونهای مختلف را دراروپا هماهنگ کند. پس ازتشکیل یک همچین کنفدراسیونی دراروپا تماس با سازمان دانشجویان ایرانی درآمریکا گرفته شد وبا آقای فاطمی وپس از این تماسها کنگره‌ی بعدی که در پاریس قرار بود تشکیل بشود دردسامبر ۱۹۶۱ – ژانویه ۱۹۶۲ در اینجا نمایندگان سازمان آمریکا هم شرکت میکرد.

در این کنگره من حضورداشتم بعنوان نماینده فدراسیون انگلستان شرکت میکردم ویکی ازهشت نماینده انگلستان بودم. ازآمریکا آقای فرج اردلان شرکت میکرد با یک Mandate با یک فرمانی که قاعدتا " طبق احزاب میخواست یک رای واحدی بـــرای جمع Collective بدهد برای تعداد اعضائی که داشتند.

کنگره پاریس یا کنگره اول کنفدراسیون جهانی ، کنفدراسیونی که بعدا " به کنفدراسیون جهانی معروف شد بنام اتحادیه‌ی ملی دانشجویان ایران کنگره‌ی پرماجرائی بود. به این معنا که ازیک طرف خواست عمیق بین تمام دانشجویان فعال درسازمانها وجودداشت ازیکطرف این دانشجویان تحت قیدوبندها وافکارگذشته‌ی سازمانی شان یعنی جبهه ملـی و حزب توده وجامعه سوسیالیستها قرارداشتند. بنابراین کنگره هنگامی تشکیل میشدکه در ایران فعالیت سیاسی شدیدشده بود، دولت امینی تشکیل شده بود، مردم شدیدا "ازوضع ایران وحکومت ناراضی بودند، جبهه ملی بفعالیت پرداخته بود، حزب توده ازطریق رادیوی صدای ملی ورادیو پیک ایران دست به فعالیت زده بود ، نشریات توده‌ای درایران ودرخارج ازایران پخش میشد، درایران خیلی کم‌ودرخارج بیشتر، سازمانهای سیاسی درخارج ازکشور تشکیل شدند، شعبه‌های حزب توده دراروپای غربی درمیان دانشجویان فعال بود که همچنین جبهه ملی تشکیل شده بود وتمام اینها میرفت که کنگره را بیک جریان سیاسی تبدیل کنند.

ازفدراسیونهای مختلف آلمان ، اطریش ، ایتالیا ، سوئیس ، آمریکا وانگلستان نمایندگانی دراین کنگره شرکت کرده بودندکه درمحل سیتی یونیورسیته دانشگاه پاریس تشکیل شده بود. دراینجا چنداختلاف بوجودآمد .ولی اختلاف مهمی که درآغازموجب بهم خوردن این کنگره شد این بودکه ازیکطرف نمایندگان آمریکا یا نماینده آمریکا دارای آراء زیادی بودند به این معنا که مطابق مثلا" هر ۵۰ نفرمیخواستندیک رای بدهند بهمان نسبیتی

که‌درا روپا فدرا سیونها رای میدهندآنها هم میخواستندرای بدهند. طرفدارا ن حزب توده موافق این رای آمریکا نبودند. ازآنجا که‌تعدادانشجویان درآمریکا زیادبودویک نماینده آقای فرج اردلان بودوا ومتمایل به‌جبهه‌ملی بود ازاومی هراسیدند یک رای آنهارا در — اقلیت قراربدهد. بنابراین باآراء آقای فرج اردلان درحداعتبارنماشتقاضا میکردمخالفت میکردند. ازآن طرف‌طرفدارا ن جبهه‌ملی هم بخاطراینکه فرج اردلان — طرفدارشان بود وهم بیشتربخاطراینکه‌بالاخره‌آراء آمریکا را نمیشدبه یک تقلیل دادو از یک رای مشروعی کهاینها داشتنداستفاده‌نکرد موافق بودندکهاردلان ماندهرنماینده‌ی دیگری ازاروپا بنسبت‌دانشجویانی که‌درآنجا عضوهستند رأی داشته‌باشد . این بنظرمن اصلی ترین مسئله‌ی مورددعوا بود. امابهانه‌های زیادی هم دراین میان پیداشدکه منجربه‌بهم خوردن کنگره‌شد. بهانه‌این بودکه‌دربسیاری ازشهرها بعلت وجود اختلافات گذشته مربوط به‌دوران ملی شدن نفت بین حزب توده‌وجبهه‌ملی حتی درشهرهائی که‌افراد،وبیشترشهرها اینطوربود، دریک انجمن دانشجوئی شرکت میکردند یعنی دریک شهر مثلاًمونیخ هم جبهه‌ای هم توده‌ای وهم جامعه‌سوسیالیستها عضویک انجمن بودند. ودرشهرهائی که‌اینها توانسته‌بودندیا همدیگرکم‌وبیش همکاری بهتری داشته‌باشند اختلاف برسر رای وورای کشی بوجودنیامده‌بود. ولی درشهربرلن بعلت وجود، بنظرمن ، گروههای Extremist ازهردوطرف‌اختلاف‌بوجودآمده‌بود. ودرشهربرلن دونفرنماینده‌آمده بودند یکی متمایل به‌حزب‌توده‌بود، مرحوم توکلی فقیدبود که جوانی بودمتمایل به حزب توده‌که‌بعدها دبیرفدراسیون آلمان شدودراثرتصادف‌اتوموبیل موقع ماموریتش بعنوان دبیرفدراسیون آلمان جان سپرد. توکلی سمپات وازهواداران حزب توده بود. آدمی بنام هاله‌رقابی معروف شاعر وهم بعنوان فعال مصدقی حداقل ونه‌لزوماً" جبهه‌ملی دربرلن ازطرف عده‌ای ازجبهه‌ملی ها انتخاب شده‌بودوبعنوان نماینده‌آمده‌بود. هاله‌یک کسی بودکه ازاین بزن بهادرهای طرفداررجبهه‌ملی بود ولی دراروپا عضوجبهه ملی ایران دراروپا نبود...

س — اسم اصلی هاله‌که حیدررقابی بود.

ج — بله حیدررقابی . حیدررقابی ازآن گروههای Extremist افراطی طرفدارمصدق بودوبا هیچ نوع همکاری باا عضاء وطرفدارا ن حزب‌توده‌درانجمن دانشجوئی موافقت نمیکرد. در —

واقع روی مواضع سابق خودش ایستاده بود شاید هم تشدیدشده بود . وبه این دلیل با همکاری وفعالیت با طرفدا ران حزب توده انجمن دانشجوئی مخالفت میکرد ، مخالف ائتلاف بود . درحالیکه بیشتراعضای جبهه ملی بعلت اینکه ازشکست ۲۸ مرداد عبرت گرفته بودند طرفدار همکاری دریک سطح دموکراتیک با اعضای حزب توده درسازمانهای دانشجوئی بودند . اما حیدررقابی با اینکه عضونبود عده ای ازاعضای جبهه ملی راکه یک خرده محافظه کارتربودند دراروپا علاقه داشتندکه حتما " اعتبارنامه آقای رقابی بعنوان نماینده برلن به کنگره پاریس موردپذیرش قرار بگیرد ولی توکلی رد بشود .

روایت‌کننده : آقای دکتر خسرو شاکری
تاریخ مصاحبه : سیزدهم سپتامبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : کمبریج - ماساچوست
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۴

گفتم که مسئله‌سر اعتبارنامه حیدررقابی وتوکلی بود درکنگره‌پاریس. بنابراین جناح Extremist یا متمایل به Extremist درجبهه‌ملی مخالف همکاری با انجمنهای دانشجوئی حزب توده‌بودند. یعنی عضویت توده‌ای ها درانجمن دانشجوئی بودند اگرچه‌خودشان درانجمن هائی درشهرهای دیگرپذیرفته‌بودندوبا توده‌ای ها همکاری میکردند ولی میخواستندکه بنحوی ازانحاء جلوی نمایندگی حزب توده‌را بگیرند. واین عدم بردباری که‌نشان میدادندوواقع بنظرمن انعکاسی ازتنگ نظری های خودشان بود، انعکاسی ازضرباتی بودکه‌حزب توده درمبارزات ملی شدن نفت به‌مصدق زده‌بود واینها این را درخاطره‌داشتند.
بنابراین درجلساتی که‌توده‌ای ها سوادرجلسات بسته‌ای که‌برای خودشان بعنوان طرفداران حزب توده توی محیط دوروبرکنگره‌داشتند وما شبها بعنوان طرفداررجبهه‌ملی داشتیم این بحث بود. جناح ، آنکه من میگویم جناح مترقی جبهه‌ملی ، طرفدار این بودند که‌هم اعتبارنامه‌رقابی را تصویب نکنندوهم اعتبارنامه‌توکلی را ویک ماموریتی بدهند به‌هیئت دبیران منتخب‌این کنگره پاریس که‌ به‌انجمن برلن بروندو رسیدگی بکنند، انجمن دانشجوئی برلن ، واین‌انجمن را بصورتی ارگانیزه بکنندوسازمان بدهدکه همه‌بتوانندد‌رکنارهم فعالیت بکنند.درواقع تصویب‌نامه‌ی اعضای نمایندگان جبهه ملی درکنگره‌درجلسه خصوصی شان این بودکه‌هردورا کنار بگذارند. اما درجلساتی که بدوراین مطلب ، دوراعتبارنامه‌ی حیدررقابی وتوکلی تشکیل شد مسئله‌ی قبلی هم

که گفتم یعنی تعدادآراء هم عنوان شد و چون کنگره هنوز رسمیت نیافته بود معلوم نبود که چه میشود کرد. ریاست هیئت کنگره با هیئت دبیران منتخب کنگره لندن بود که قبلاً" گفتم. یعنی آقای عنایت، آقای بهارومنوچهرثابتیان. رسم این بود که هیئت دبیران اداره کند تا پایان کار اعتبارنامه ها یا اکثریت اعتبارنامه ها که کنگره قائم به ذات میشود و میتواند رئیس خودش را انتخاب کند. اما قبل از اینکه این اعتبارنامه ها تصویب بشود، اعتبارنامه های برلن تکلیفش روشن شود، یعنی مال برلن، مسئله ی تعدادآراء آمریکا به نتیجه نرسید و جلسه شبی تمام شد و ما جلسات خصوصی خودمان را داشتیم و آنها هم جلسات خودشان را. وصبح روز بعد که جلسه به ریاست آقای حمیدعنایت افتتاح شد، حمید عنایت یک مصوبه ای از طرف هیئت دبیران کنفدراسیون اروپائی یعنی عنایت.. ثابتیان وبهارودونفر دیگر که اسامی شان یادم نیست آنجا قرائت کرددال برتعطیل کنگره، پایان دادن به کارکنگره. امری که طبیعتاً" مورداعتراض تمام اعضای جبهه ملی و چندنفری که از جامعه سوسیالیست ها در آنجا شرکت داشتند قرار گرفت. اما طرفداران حزب توده از کنگره بیرون رفتند بدون کوچکترین مشورت و اعتراض به هیئت دبیران. بنابراین از این جا میشود استنباط کرد که آنها مشترکاً" تصمیم گرفته بودند که کنگره را تعطیل کنند و بهم بزنند و اصلا" از وارد شدن درهمکاری با سازمان آمریکا که عمدتاً" دردست طرفداران جبهه ملی بود خودداری بکنند که در اقلیت نیافتند.

اما طرفداران جبهه ملی همچنان به این امرتعطیل اعتراض کردند و در کنگره باقی ماندند و پس از یک مشورت کوتاه یک رئیس موقتی اعلام کردند و بعداً" رئیس کنگره دیگری انتخاب شد که فکرمیکنم رئیس موقت آقای علی شاکری بود ورئیس دائمی آقای قاضی بود که سابقه ی جامعه سوسیالیستها با یدداشته باشد نیروی سومی.

بهرترتیب نمایندگان جبهه ملی که طرفدارجبهه ملی درکنگره بودند و یکی دونفرنمایندگان جامعه سوسیالیست ها بودند، درکنگره باقی بودند و این را بعنوان کنگره مؤسس کنفدراسیون جهانی اعلام کردند. هیئت رئیسه انتخاب شد و بنابراین نمایندگان کمیسیونهای مربوطه را تشکیل دادند وکنگره بکارخودش ادامه داد قطعنامه گذراندند

آنها رفتند بیرون و البته کنگره ای تشکیل ندادند و به شهرهایشان بازگشتند و در بسیاری از انجمن ها که اعضاء طرفدار ان حزب توده هم بودند و طرفداران جبهه ملی بودند اختلاف افتاد یعنی در برخی از شهرها نمایندگان حزب توده آمده بودند و اینها از کنگره رفته بودند و این هیئت دبیران منتخب کنگره پاریس را قبول نداشتند. در برخی از شهرها نمایندگان از جبهه ملی بودند و کنگره را قبول داشتند ولی اقلیت شهرشان که وجود داشت و طرفدار حزب توده رای نمایندگانشان را در کنگره پاریس نمی پذیرفتند. لذا این اختلاف در کنگره به تمام شهرها سرایت کرد و یک نبرد یکساله ای بین اعضای جبهه ملی و حزب توده در تمام شهرها و فدراسیونها صورت گرفت.

هیئت دبیران منتخب کنگره پاریس، هیئت دبیران سازمان آمریکا شد. بنابراین آقای علی محمد فاطمی، شاهین فاطمی و لباسچی و غیره و ذالک، تهرانیان فکر میکنم یعنی هیئت دبیران آمریکا بعنوان هیئت دبیران کنفدراسیون هم برگزیده شد. یعنی اساسنامه طوری تنظیم شده بود که هیئت دبیران کنفدراسیون به یک هیئت فدراسیونی برای مدت یکسال سپرده میشود.

س - این لباسچی که میفرمائید حسن لباسچی است؟

ج - بله حسن لباسچی. مجید تهرانیان و یکی دو نفر دیگر. فرج اردلان و فکر میکنم علی برزگر. در طول این یکسال که بین ژانویه ۱۹۶۲ - دسامبر ۱۹۶۲ بود و همزمان با نخست وزیری علی امینی بود بنابراین ما یک اختلاف تشکیلاتی - سیاسی تاریخی در درون کنفدراسیون داشتیم که سیاست جدید حزب توده و جبهه ملی هم نسبت به علی امینی برآن اضافه شد. یعنی موقعی که علی امینی به روی کار آمده بود، در بحبوحه اختلاف کنگره پاریس بودیم و از یکطرف هیئت دبیران ما دستور میداد که مثلاً" به واحدها که علیه علی امینی تظاهرات کنید و از یکطرف آنها مخالفت میکردند. بنابراین مثلاً" در انجمن لندن که من در آن عضو بودم و فعال بودم اختلاف بود که یک عده از اعضای انجمن میآمدند و یک عده از اعضای انجمن نمی آمدند در تظاهرات علیه امینی و این انشقاق در زمینه تاریخیش و تشکیلاتیش به کار روزمره هم لطمه شدیدی زد.

سرانجام ، البته آن چیزی را که من شنیدم، کمیته‌ی مرکزی حزب توده بطرفداران انشعاب انتقاد کرده بود، این را بعدا" از اعضای حزب توده شنیدم که از حزب توده جدا شدند، که نباید شما از کنگره پاریس بیرون میآمدید و اتحاد با طرفداران جبهه ملی را بهم میزدید. موافق این انشعاب نبود. اما گویا کسانی که بعدها هم طرفدار چینی ها شدند در درون حزب توده و سازمان جوانان و دانشجویان حزب توده مثل محسن رضوانی ، مهدی تهرانی و نیکخواه در این انشعاب بی تقصیر نبودند. یعنی یک اقدامی بود که مستقلا" از طرف خودشان میکردند. حالا چه دلائلی پشت پرده بوده است بنظرم این را باید در مصاحبه با آقای رضوانی و تهرانی بپرسید، این را من نمیتوانم بگویم که چه بود.

س - شما منظورتان آن سازمان انقلابی حزب توده است ؟

ج - بعدا" این افراد سازمان انقلابی حزب توده را بوجود آوردند و اینها افرادی هستند که در این موقع هنوز عضو حزب توده هستند و بعنوان تشکیلات اروپای غربی حزب توده دارند عمل میکنند. اینها خودشان مستقلا" به این انشعاب دست زدند علیرغم تمایل کمیته مرکزی البته در طول یکسال ۱۹۶۲ فعالیتهای زیادی ، جلسات زیادی انجام درفت و در بعضی از شهرها کار حتی به کتک کاری کشید بین طرفداران حزب توده و جبهه ملی اما خوشبختانه میشود گفت که پس از یک اجلاسی که در شهر دوسلدورف از طرف هواداران حزب توده برگزار شد و بعضا" بعضی از اعضای جبهه ملی هم برای توضیح شرکت کردند معروف شد به سمینار دوسلدورف . در آنجا آنها تصمیم گرفتند که یک هیئت دبیران آمریکا را قبول بکنند و در کنگره بعدی شرکت بکنند که کنگره دوم کنفدراسیون میشد و در شهر لوزان برگزار شد. وقتی که ما به کنگره دوم ، کنگره لوزان رفتیم، در آن کنگره با انتخابات از شهرهای مختلف انجام گرفت . البته در این نبرد انتخاباتی در شهرهای مختلف توده ای ها سعی میکردند که جبهه ای ها انتخاب نشوند و جبهه ای ها سعی میکردند توده ای ها انتخاب نشوند. آن حالت نیمه به Tolerance و بردباری که در انتخابات کنگره اول در شهرها وجود داشت طبیعتا" در این نبرد انتخاباتی از بین رفته بود ولی هدف بنظر میرسید یجا د اتحاد در کنگره لوزان باشد. در کنگره لوزان - که تشکیل شد کسی البته انتقاد نکرد و لی هیئتهای دبیران نمایندگان سازمانهای

دانشجوئی متمایل به‌حزب توده شرکت کردندوریاست کنگره را پذیرفتندوپس از قبول ریاست کنگره درقطعنامه‌ها شرکت جستندوهمچنین رای دادندبه‌هیئت دبیران سابق یعنی هیئت دبیران فدراسیون سازمان آمریکا وآنهـا دروا قع درهیئت دبیریشان تاییدکردند. و این معلوم است دراثرفشار رهبری حزب توده‌به‌اعضای سازمان دانشجوئیش دراروپای غربی بوده‌است .

دراین زمان البته‌درهنگام تشکیل این کنگره‌آقای مهدی تهرانی درمونیخ درزندان بود بنابراین درکنگره شرکت نداشت ولی نیکخواه شرکت داشت . یادم نیست که‌آقای رضوانی هم دراین کنگره‌شرکت داشت یا نه ولی به‌احتمال قوی شرکت داشت . این کنگره بنام کنگره‌وحـدت ذکرمیشودومیشودگفت این اختلاف تقریبا " ازبین رفت. اگرچه رقابت درمیان دانشجویان بین مسئولین جبهه‌ملی وحزب توده‌تا قبل همچنان ادامه‌پیدا کرد .

اتفاق دیگری درکنگره‌لوزان افتادوبنظرمن بایدذکرکردوآن اینست که دونفـر از دانشجویان تهران بعنوان نمایندگان دانشجویان دانشگاه تهران شرکت کردند. کوششی که‌ازهمان کنگره اول هم شروع شده‌بود این بودکه‌نمایندگان دانشجویان دانشگاه تهران درکنگره کنفدراسیون شرکت بکنند . ازتهران آدمی بنام جزایری که‌اسم اولش یادم نیست . دومی آقای دیگری بنام توسلـی شرکت کرده‌بودکه‌عضوجبهه‌ملی وسمپات نهضت‌آزادی بودوبعدا " هم برای ادامه‌تحصیلات به‌آمریکا آمدوبه‌ایران بازگشت وپس از سقوط رژیم شاه درایران شهردار دولت‌آقای بازرگان درشهرتهران شد . ایشان هـم نماینده‌دانشجویان دانشگاه تهران بود که این سازمان البته‌وابسته‌به جبهه‌ملـی بودولی به‌این عنوان هم‌پذیرفته‌شد. هنگامی که‌اینها درکنگره‌شرکت کردند یکـی از روزهائی که‌صبح ما بمحل کنگره‌رفتیم درتمام محل نمایندگان یک شماره‌ای ازروزنامه مردم گذاشته‌شده‌بودکه‌معلوم نبود چه‌کسی گذاشته‌است . شبانه‌گذاشته‌بودندمثـل شبنامه وویژه‌گی این روزنامه‌مردم این بودکه تمام مقالاتش مثل همه‌ی روزنامه‌هـای مردم ارگان مرکزی حزب توده حروف‌چاپی داشت بجزیک مقاله‌اش که‌ماشین تحریـر بودودرآن مقاله به‌نمایندگان دانشجویان دانشگاه تهران فحاشی شده‌بود. البتـه

ا زطرف هیئت رئیسه تدا رکا ت کنگره این روزنا مه جمع شده و ا جا زه پخش دا ده نشد . شما ره بعد روزنا مه مردم ا علام کردکه این روزنا مه شما ره قبلی مردم که مقا له ای دا شت ا زطرف سا واک جعل شده و دزدیده شده . به این معنا که آن مقا له ای که با ما شین تحریرزده بودند و چا پ کرده بودند مقا له ا طلی روزنا مه مردم نبوده بلکه یک کسی حا لا سا وا ک یا هرکس دیگری یک مقا له ا زروزنا مه را درآورده و یک مقا له دیگری جا ی آن زده چا پ زده آورده توی کنگره پخش کرده ا ست بنا م حزب توده برا ی ا ینکه ا یجا د ا ختلاف کند .

چون کنگره وحدت بود هرنوع تحریکی ، فحا شی ا زطرف حزب توده میتوا نست ا ین وحدت بسیا رضعیف و نیم بند را فورا " متلاشی بکند . بنا برا ین من گرا یشم ا ینست که علیرغم همه ی چیزها ئی که میشود به حزب توده نسبت دا د قبول کنم که ا ین کا رخودکمیته مرکزی برا ی بهم زدن کنگره نبود بلکه عنا صری ا زحزب توده که موا فق ا ین وحدت نبودند و نمیتوا نستند مستقیما " یعنوا ن حزب توده وطرفدا را ن حزب توده عمل بکنند توسل به ا ین جعل کرده بودند و یک مقا له را درآوردند و یک مقا له دیگری را که حا وی دشنا م و فحا شی به جبهه ملی و نما یندگا ن دا نشگا هها ی تهرا ن بود را چا پ کردند تا آن را موجب بهم زدن کنگره بسا زند . درهرحا ل بعدا زجمع شدن ا ین مقا له وا خذ یک سری تصمیما ت کنگره کا رخودش را تما م کرد .

آنچیزی که بنظرمن ا زنقطه نظرتحول کنفدرا سیون درکنگره لوزا ن جا لب ا ست ا ینست که درا ولین با رکنگره لوزا ن یک قطعنا مه ها ئی کا ملا" سیا سی ودرسمت سرنگونی رژیم شا ه به تصویب رسا ند وا ین با گرا یشها ی طرفدا را ن حزب توده نمیخوا ند . یعنی طرفدا را ن حزب توده درکنگره لوزا ن کنگره وحدت موا فق یک قطعنا مه شدید علیه رژیم شا ه نبودند . ا ین طرفدا را ن جبهه ملی بودند که موا فق یک همچین قطعنا مه ی شدیدی علیه رژیم شا ه بودند . دلیلش هم بنظرمن ا ین بودکه طرفدا را ن جبهه ملی یا مصدقی ها یا ا ینکه جبهه ملی بودند و مصدقی بودند دستورا زتهرا ن نمی گرفتند که چکا ر کنند ، خودشا ن فکرمیکردند و به ا ین نتیجه رسیدند که ا ین کا ر را بکنند . حا لا ا ینکا رغلط یا درست خودشا ن فکرمیکردند . درحا لیکه

طرفداران حزب توده درکنفدراسیون با مصوبات کمیته مرکزی کارمیکردندوکمیته مرکزی سیاستش یک سیاست دیگری بودوسیاست این بودکه یک جبهه احتمالا" با امینی کنار بیاید.

پس از این بهبودی که در وضع کنفدراسیون بوجودآمد فعالیتها همچنان ادامه پیدا کردولی کنفدراسیون همچنان زیاد سیاسی نبود وکارهای صنفی خیلی زیادبود تاکنگره بعد کنگره لندن کنگره سوم کنفدراسیون جهانی . در

کنگره کنفدراسیون جهانی تمام فدراسیونها شرکت کردندازجمله فدراسیون آمریکا واینبار فدراسیون آمریکا بیش از یک نماینده فرستاده بود. یعنی میشودگفت که اولین باری بودکه هیئت دبیران آمریکا بطور Massive نماینده میفرستادودراین کنگره از آمریکا غیراز آقای اردلان وآقای قطب زاده وآقای حسن لباسچی وبنده وآقای برزگروچندنفردیگر، هفت هشت نفرنماینده از سازمان آمریکا آمده بودندبه کنگره . ویژه گی دیگراین کنگره کنفدراسیون این بودکه ازطرف تهران هم نماینده دیگری آمده بودبنام آقای ابوالحسن بنی صدرکه ایشان یک کاغذی داشت که ایشان نماینده دانشجویان دانشگاه تهران است .

س - یادتان هست که دقیقا" این چه سالی بود؟

ج - دسامبر۱۹۶۳ وآغازسال ۱۹۶۴ . همیشه کنگره ها دردسامبروژانویه تشکیل میشد .

این مرتبه کنگره درامپریال کالج لندن تشکیل شدوازطرف فدراسیونهای مختلف ایتالیا ، اطریش ، آلمان ، فرانسه وسوئیس وانگلستان هم نمایندگانی شرکت کرده بودند. دراین کنگره برای اولین بار ریاست هیئت دبیران ازسازمان آمریکا گرفته شدوبه فدراسیون آلمان داده شد .

دراین کنگره آقای بنی صدریک سئوال داشت که نماینده تهران است وتعدادزیادی رای - دارد ومیخواهد درای تمام ایران را بدهدویک رأی بلوکه بدهدبقول معروف و جریان را بنفع نقطه نظرات خودش عوض کند. فکرنمیکنم وبیادندارم دقیقا" ولی فکرنمیکنم که نمایندگی آقای بنی صدرموردپذیرش کنگره قرارگرفت .

کنگره مصوباتش هست . بنظرم علاقمندان مطالعه دراین زمینه میتوانند به مصوبات کنگره

رجوع کنند. اما آنچه که بنظرم باز در این کنگره مهم است وشاید جائی نوشته نشده باشد اینست که در این کنگره اولین بار یک قطعنامه ای علیه شوروی بتصویب رسید بـا رأی اکثریت قاطع اما طرفداران حزب توده در دسامبر ۱۹۶۳ زیاد از این قطعنامه راضی نبودند زیرا که هنوز عضو حزب توده بودند وتمیتوانستند تن به یک کاری بدهند که کاملاً مخالف سیاست شوروی است. اما زیادهم از این مصوبه ناراضی نبودند، بعنوان فرد، چراکه بیشتر طرفداران حزب توده در این موقع طرفدار چین شده بودند ولی هنوز از حزب توده جدا نشده بودند ودرپروسه جدائی از حزب توده بودند.

س - معذرت میخواهم این چیزی که میفرمائید درارابطه با شوروی مطرح کرده بودند وتصویب کرده بودند میتوانید دقیق بگوئیدکه موضوعش چه بود؟

ج - مصوبه اش؟

س - بلـه.

ج - مصوبه اش انتقاد ازسیاست شوروی درتایید رژیم شاه بود، شما میدانیدکه درسال ۱۹۶۳ یعنی ۱۵ خرداد اتفاق افتاده بودوشوروی ازرژیم شاه دفاع کرده بود ورژیم شاه را مترقی خوانده بود. کنگره این را محکوم کرد. منتهی لحنش خیلی قوی بود وطرفداران حزب توده که درحال جدا شدن ازحزب توده بودند ازآنجائیکه میخواستند عده ی زیادتری را با خودشان بیاورند نمیخواستند ازطریق کنفدراسیون وارد نزاع تشکیلاتی دردرون حزب توده بشوند میخواستند تعدادزیادتری ازجوانان را بیاورند. تصویب چنین قطعنامه ی شدیدی علیه شوروی ازیکطرف آنها را درمقابل رهبری حزب توده میگذاشت که ممکن بـودبه اخراجشان منجربشودواز طرف دیگرموجب میشدکه عده ای ازسمپاتهای حزب توده که هنـوز مسئله شوروی وچین برایشان روشـن نشده بود دردرون حزب توده بمانند. بنابرایـن علیرغم اینکه تصویب شده بود اعتراض شدیدی شد ودرمذاکراتی که میشود گفت درکنـار کنگره انجام گرفت با توجه به نیازی که دیده میشد دررفقای طرفدار جناح چپ جبهه ملی به این نتیجه رسیدیم که تغییروتخفیف قطعنامه دریعین محکوم کردن شوروی میتواندکمک بکندبه آن دسته ازطرفداران حزب توده که درصدد انشعاب ازحزب توده هستندوهمچنین میخواهند تعداد

زیادتری راباخودشان ازحزب توده بیرون بیاورند ولی درواقع میشودگفت یک ملاحظه ی سیاسی برای شکستن بیشترحزب توده انجام گرفت دراین قطعنامه . بنابراین دوسوم کنگره مجددا " رأی دادبه اینکه این قطعنامه پس خوانده بشودویک قطعنامه ی خفیف تری که درعین حالی که محکوم میکردلحنش آن شدت سابق را نداشت واین امتیازی ، این تخفیفی که داده شد بنظرمن شخصا " کارزیادغلطی نبود باین معناکه کمک کردبه انشعاب ازحزب توده وشکستن یخ رهبری حزب توده واین اولین اقدامی است که بنظر من یک جنبش دموکراتیک انجام میدهد ازبیرون ازحزب توده ، ازبیرون ازسازمانهای سیاسی ولی با یک هدفی برای شکستن حزب توده واین خیلی بنظرمن مؤثربود . عامل اصلی شکستن حزب توده نیست قطعا " . دلائل مادی توی جامعه ایران را دارد ، دلائل بین المللی اختلاف چین وشوروی دارد . ولی این خودش یک تلنگر کوچکی است که به حرکت سرعت وشتاب بیشتری می بخشید .

درکنگره ، مصوباتش هست ومن واردمصوبات کنگره نمیشوم ولی توضیح این نکته بنظرمن چون درهیچ جانیامده لازم است ، هیئت دبیران به سازمان آلمان داده شد . دراینجا آقای حسن ماسالی ، آقای دکتر (؟) ، اسم کوچکش الان یادم نیست ، آقای محمودراسخ ، آقای زرین کش ویکنفردیگرکه الان اسمش یادم نیست که شخصی بودکه در واقع چرخ پنجم بود ومهم نبود ولی بعنوان دبیرانتخاب شد ، هیئت دبیران به اینها سپرده شدبرای مدت یکسال تا کنگره بعد . درطول این یکسال فعالیتهای کنفدراسیون تشدیدشد سیاسی ترشدومقدارزیادی فعالیت درجهت دفاع از مبارزین درایران انجام گرفت . سال قبلش ، درضمن تذکربدهم ، یعنی موقعی که هیئت دبیران درآمریکا بودیعنی کنگره دو وسه اقدامات زیادی ازطرف فدراسیون وکنفدراسیون امضاء میکرد برای دفاع اززندانیان سیاسی ازجمله رهبران جبهه ملی ونهضت آزادی که درزندان ساواک بودند ، راهپیمائی وغیره وذالک . دراین سال این کارها تشدیدشد ودراین سال فعالیتهای بین المللی کنفدراسیون شدت بیشتری یافت ودراین دوره کنفدراسیون درکنفرانسها شرکت کرد ، درسطح بین المللی دوسازمان بین المللی وجود داشت . یکی Cosec بود .

Coordinating Secretariat of the National Unions of the Students

که بیشتر متمایل به غربی ها بودوسازمانهای کشورهای غربی درآن هژمونی داشتندویکی هم International Union of Students معروف به IUS که شوروی بود. توضیح اینکه IUS جبهه سازمانهای بین المللی سازمانی بودکه در سطح جهانی تشکیل شده بود مثل سندیکا های کارگری وغیره وذالک وهم غربی ها وهمشرقی ها درآن شرکت داشتند.

بعدازاختلافاتی که درحزب درسال ۱۹۴۹ سریوگوسلاوی بوجود آمدبیشتر سازمانهای غربی درسندیکا های کارگری وهمینطور سازمانهای دانشجوئی سازمانهای خودشان را ساختند، سندیکای آزادجهان را مثلاً، درهمین جا سازمان دانشجویان Cosec را درست کردند که هیئت دبیرانی نبودبلکه یک Coordinating secretary داشت که عین اینها کارمیکردومرکزش هم درهلند بودوتماسهای اولیه با این سازمان وهمچنین IUS ازطرف هیئت دبیران برقرارشده بود. طرفداران حزب توده مخالف عضویت کنفدراسیون در Cosec بودند چون سازمان باصطلاح غربی بود. طرفداران جناح راست جبهه ملی مخالف عضویت کنفدراسیون در IUS بودند چون میگفتند کمونیست هستند. امااین وسط جناح چپ جبهه ملی میگفت آقا ما هم عضواین باشیم وهم عضوآن برای اینکه مانسبت به این بلوکها بیطرف باشیم ودرضمن موضع خودمان راداشته باشیم. یکی ازاختلافاتی هم که بطور آغازین درکنگره پاریس پیش آمده بود همین مطلب عضویت دراین سازمانها بود منتهی ازآنجا که مسائل دیگرمهمترشده بودند این مسئله انکشاف Developmentزیادی درکنگره پیدا نکرد. بعدازکنگره لندن یعنی کنگره سوم مسئله بین المللی مهمترشد. بنابراین برای تشکیل کنگره سالیانه یادوسال یکبار Cosec درغرب. البته غرب که میگویم فقط هژمونی آنها بود، تمام کشورهای سه قاره عضواین بودندعضوآنهم بودند یعنی هر دو جاعضوبودندوبهمین دلیل ما هم بعنوان جناح چپ جبهه ملی معتقد بودیم باید درهردوجا عضوباشیم وطرفی بین این دوسازمان نگیریم. هیئت دبیران کنفدراسیون دعوت شد دونماینده بفرستند کهازاین دونماینده یکی ازاعضاء هیئت دبیران بودآقای محمود راسخ ونفردیگرش من بودم. ما درزلاندجدید دراین کنگره شرکت کردیم ونقطه نظرات کنفدراسیون راآنجا منعکس کردیم ودرمورد منشوری که اینها بعنوان اساسنامه ی

آنموقع میخواستندتصویب کنندنظراتی دادیم کهالبتهبا مخالفت روبـــرو Cosec شدولی ما نقشمان درواقع نقشی بودکهمساوی بود با نقش .... یا درهمان خطی بودکه بیشتر اتحادیههای دانشجوئی مترقی سهقارهداشتند مثل دانشجویان مراکشی یاآفریقائی ویـــا اتحادیهی ملی دانشجویان فرانسه (؟) یک فراکسیونی بودیم درداخـل کـــه فراکسیون مترقی دراین سازمان بود..

پس ازبا لاگرفتن تضادهای بین چین وشوروی جناحی کهازطرفداران چین بودنددر IUS دردبیرخانه IUS که درپراک بود یعنی دانشجویـــان آمریکای لاتین کـــــه دردبیرخانهآن سازمان بودند وازکنفدراسیون دعوت کردندکهدریک سمینا ری دریوگســلاوی شرکت بکنندونقطهنظرات کاملش راآنجا بگوید . وبازهم هیئت دبیران کنفدراسیون من را بهاین سمینا ردردوبـــــــروین یوگوسلاوی فرستادوبازدرآنجا نقطهنظرات کنفدراسیـــون ازروی مصوباتش تشریح شدونزدیکی بیشتری بین دانشجویان ایرانی ازاین نقطهنظـــرو دانشجویان سهقارهوبطام سهقارهکهمیرفت بهسمت هم مخالفت با شوروی وهم با آمریکـــا پدیدآمد . کنفدراسیون ما را برای کنگره IUS کهدرصوفیه تشکیل میشد دعـــوت کردندودراینجا ..

س- آقای شاکری این چهسالی است ؟

ج- این درژانویه ۱۹۶۴ است . یعنی ژانویه هیئت دبیران انتخاب شد وتابستانـــش فکرمیکنم در ـــــــــه ، من با راسخ بهزلاندجدید رفتیم ودرماه ژوئن درسمینـــار دوبـــرویـــن شرکت کردیم وبرای ماهنوامبر ازما دعوت کردند در IUS بـــرای شرکت درکنگرهمیس IUS وازطرف حزب توده هم البته آنچیزی کهمعروف بـــود بهاتحادیهدانشجویان دانشگاه تهران ، به آن میگفتند د.د.ت . کهدرزمان مصدق وجـود داشـــت وآقای بابک امیرخسروی یکموقع یکی ازمسئولینش بود وآنها هم عضورسمـــی IUS بودند . درمذاکراتی کهشخص من ازطرف کنفدراسیون دردبیرخانه IUS کردمبا اینها وتذکردادم کهکنفدراسیون خودش را بعنوان تنهانمایندهی دانشجویـــان ایرانی درداخل وخارج ازکشوربحساب میآورد برای اینکه هیچکسی را بعنوان نمایـــده

دانشجویان نمی پذیرد واین دوگانگی نمایندگی را در IUS کاملا" مردود میدانند.
ولی بخاطر توضیح این نوع مواضع ما حاضریم درکنگره شرکت کنیم. بنابراین از ما دعوت کردند در IUS ما درصوفیه شرکت کردیم که شرحش را من بعد خواهم داد.
اینجا تحولات کنفدراسیون تنگاتنگ با تحولات سازمانهای سیاسی مانند جبهه ملی ایران دراروپا وهمچنین سازمان انقلابی حزب توده ایران رابطه دارد. من داستان جبهه ملی را برای شما گفتم ولی اینجا اجمالا" اشاره میکنم به سازمان انقلابی.
همانطوریکه قبلا" گفتم عده ای از افراد رادیکال حزب توده که تحت تاثیرحریانات بنظرمن الجزیره، کوبا وچین قرارداشتند به سمت جدا شدن ازحزب توده میروندکه داستانهایش را بنظرمن فعالین حزب توده مثل آقای رضوانی یا خانبابا تهرانی وحتی دکترکشاورزمیتوانند برایتان بگویند. آنچه که اتفاق افتاد وما ازبیرون مشاهده میکردیم این بودکه دراثر اختلافات چین وشوروی نارضائی طرفداران حزب توده، سازمان جوانان حزب توده، دانشجویان حزب توده درغرب بصورت انشعاب شکل گرفت وچیزی ازآن بنام سازمان انقلابی حزب توده ایران ازآن بیرون آمد. این گرایش اینها به سمت جدائی ازحزب توده با آن گرایش ما دررادیکالیزه شدن درجبهه ملی ما را بهم نزدیک میکرد. این نزدیکی به این معنا بودکه ما درسطح کنفدراسیون انشعاب پاریس را پشت سرگذاشته بودیم وبسمت یکسری همکاریهای دیگرمیرفتیم. ازجمله مثل زمانی که مثلا" ما به الجزیره بعنوان جبهه ملی رفته بودیم این صحبت بودکه اگرما کارنظامی بکنیم یک مقداری همکاریها شاید با مثلا" سازمان انقلابی داشته باشیم. ولی درزمینه دانشجوئی بطورطبیعی همکاریمان خیلی بیشتربود وما معتقدبودیم که کنفدراسیون نباید درانحصارجبهه ملی باشد ازآنجائی که جبهه ملی رأی اکثریت داردودرهیئت دبیران هم همان تعداد نوبهمان نسبیت دبیرداشته باشد ومعتقدبودندکه باید هیئت دبیران کنفدراسیون را دموکراتیک نگه داریم. بنابراین قبل از این کنگره بعدی که درسامبر۱۹۶۴تا ژانویه ۱۹۶۵ تشکیل میشد تصمیم گرفتیم که ازفعالین سابق حزب توده که درسازمان انقلابی بودند درفعالیتهای هیئت دبیران شرکت بدهیم. بنابراین شخصی بنام پرویزنعمان که ازفعالین انجمن دانشجویان ایرانی درفرانسه بود وازهمان آغاز

انجمن بودوسابقه‌ی توده‌ای داشت ودرایران زندان رفته‌بودوبعدهم به‌سازمان انقلابی پیوسته بود. اورابعنوان یکی ازنمایندگان کنفدراسیون درکنگره IUS شرکت بدهیم. بنابراین چون دونفرازمابرای شرکت در IUS دعوت کرده‌بودندمایکی ازجریان سازمان انقلابی پرویزنعمان ویکنفرهم ازجبهه‌ملی اعزام کردیم که‌من بودم ومادونفره به IUS رفتیم به‌صوفیه ودرآنجابعنوان نمایندگان کنفدراسیون درکنگره بعنوان ناظرشرکت میکردیم چون ماعضوآن سازمان نبودیم. کاری که‌البته‌اینها کرده‌بودند که میشودگفت یک خرده‌سرگرم کننده‌است Amusing است‌اینستکه یکی ازمارا گذاشته بودندتوی اتاق یکی ازاعضای حزب‌توده ویکی دیگررا گذاشتندتوی یک اتاق دیگربایکی ازاعضای حزب توده.یعنی من را هیئت‌دبیران IUS یعنی مال شوروی ها ومرا هم اتاق آقای بابک امیرخسروی کرده‌بودندوپرویزنعمان هم اتاق آقای منوچهربهزادی که‌بعدا " سردبیرمردم‌شد درایران وفکرمیکردندکه‌چون ماداشجوهستیم وجوان هم هستیم تحت‌تأ ثیراینها قرار میگیریم واینجوری روی مابقول معروف‌کارمیکردند. البته‌فکرمیکنم که مثل همان موقع تیرشان به‌سنگ خوردوشناختشان غلط بود. بهرحال هم اتاقی ما با این دوتا توده‌ای درهتلی که‌محل اقامتمان بود کوچکترین تاثیری نگذاشت‌چون ماآدمهائی بودیم خیلی دیسیپلینه وآگاه نسبت به‌حزب‌توده ومابابرنامه مشخص ومصوب هیئت‌دبیران وکنگره رفته بودیم وهیچ امرخصوصی نمیتوانست ما را ازکارمان منحرف بکند.

وقتی مادرکنگره شرکت‌کردیم وسخنرانی کردیم گفتیم که‌ما حاضریم در IUS شرکت کنیم مانندخیلی ازکشورهای سه‌قاره ، دانشجویان کشورهای سه‌قاره، منتهی بشرطی که اتحادیه‌دانشجویان حزب‌توده یا اتحادیه‌دانشجویان دانشگاه تهران ، د.د.ت.، از IUS اخراج بشوند چون دواستدلال میکردیم : یکی اینکه حتی‌اگراین سازمان درگذشته وجود داشته‌طرفداریک حزب‌خاص سیاسی بوده وتمام دانشجویان را نمایندگی نمیکرده. دوماینکه این سازمان دیگروجودندارد. این سازمان اگریکموقعی وجودداشته الان وجودندارد واینها سالهااست‌که، این سال ۱۹۶۴ است، یعنی از۱۹۵۳ بیعداین سازمان درداشگاه تهران وجودنداشته وکسی که‌درسال ۱۹۵۳ دانشجوی دانشگاه تهران بوده درسال ۱۹۶۴ طبیعتا "

یازده سال بعد دانشجو نیست والان خارج از کشور است واینها نمایندگان دانشجویان نیستند. آقای میرخسروی ادعا میکرد که ما نمایندگان احساسات دانشجویان ایرانی هستیم. ما گفتیم زمانی این ادعا میتواند مورد قبول قرار بگیرد که دانشجویان نمایندگان واقعی نداشته باشند. از آنجائیکه دانشجویان ایرانی نمایندگان واقعی دارند دیگر نماینده احساسات لازم ندارند ونماینده واقعیشان ما هستیم که هیئت دبیران فرستاده وهیئت دبیرانی که منتخب کنگره است.

درآن کنگره ما خیلی علیه شوروی موضع گیری کردیم بخصوص آنموقع مصادف بود با کمکهای نظامی شوروی به شاه اقتصادی ونظامی وسپس اقتصادی - نظامی شوروی به شاه وما قطعنامه ای را به کنگره آوردیم که این کمکها را محکوم بکنیم. طبیعتا" ما آگاه بودیم به اینکه اگر یک قطعنامه علیه شوروی ببریم این بتصویب نخواهد رسید اما اگر یک نوشته ای ببریم که درآن کل کمکها به رژیم شاه را محکوم بکنیم شوروی هم بالطبع محکوم میشود. بنابراین مثلا" هیئت نمایندگی شوروی که با ما تماس میگرفت برای اینکه ما را نرم بکند ومیگفتند که ما حاضریم همه جور همکاری بکنیم، ازهمان سیاست عمومی رخنه گرائیشان میخواستند استفاده بکنند ما گفتیم ما شرط هرگونه همکاری را محکوم کردن رژیم شاه میدانیم بنابراین اگر شما بخواهید این کار را بکنید خوب یک زمینه های همکاری بوجود میآید وگرنه که ما هیچ حرفی نداریم بزنیم.

بنابراین موافقتنامه یا مقاوله نامه ای بین هیئت نمایندگی ما کنفدراسیون وهیئت نمایندگی شوروی امضاء شد که مذاکره برای تهیه وتدوین Text آن چندین روز در صوفیه وقت گرفت وخلاصه اش این بود که ، بعدا" درشانزده آذر کنفدراسیون چاپ شد، ما هرنوع کمکی را به رژیم شاه محکوم میکنیم. یعنی یک فرمول عامی آوردیم که کمکهای شوروی هم مشمول آن بشوند. اول نمایندگان شوروی نمی خواستند این را امضاء کنند گفتیم اگر امضاء نکنید ما هیچ کاری با شما نداریم. یکی از مواد دیگرش این بود که این مقاوله نامه باید درارگان رسمی دوسازمان چاپ شود. ارگان سازمان

ما شا نزده آذربود با تیرا ژ دوسه هزا روما ل آنها کومسومول (؟) بود که تیراژ نمیدا نیم چندمیلیونی دا شت وما فکرمیکردیم که محکوم کردن شا ه دریک سندی که درروزنا مه روسی چا پ بشودخوب بود. البته گویا این را آنها در کومسومول (؟) چاپ نکردند ودریک روزنا مه کوچکی که تیراژ زیا دی ندا رد. ولی نکته ی مهم این بود که نما یندگا ن حزب توده بخصوص آقا ی منوچهربهزا دی موقعی که ما این مقا ولـه نا مه را بـا روسها امضاء کردیم .من مقا ولـه نا مه را به آقا ی بهزا دی نشا ن دا دم وگفتم خوا هش میکنـم شما هم که عضو حزب توده هستیدوا یرا نی هستید این را امضاء بکنید. ایشا ن خیلی برا فروخته شدوگفت من هرگزچنین چیزی را امضاء نمی کنم. گفتم مگـرشما کا تولیک ترا زپا پ هستید وقتی روسها خودشا ن هرنوع سیا ستی را که به شا ه کمک بکند محکوم میکنندشما حق ندا رید اعترا ض بکنید وا ین نکا تی است که بنظرمن جا ئی نوشته نشده ومهم است که درواقع آدم - برخوردرهبرا ن حزب توده را ذکربکند.

بهرترتیب درآن کنگره همکا ری بیشتری بین ما ورهبرا ن سا زما ن دا نشجوئی مخا لف شوروی ایجا دشد.

س - یعنی سا زما ن قلابی ؟

ج - نه بین ما بنا م کنفدرا سیون ورهبرا ن سا زما نها ی دا نشجوئی کشورها ی دیگرمثل مرا کش وا ندونزی وا ینجورکشورها ئی که درکشورهای سه قا ره میلیتا نت بودند آفریقا ئی ۰ ینها .

بعدا زپا یا ن کنگره IUS ما گزا رشی ا زهم کنگره Cosec و IUS به کنگره کنفدرا سیون که درشهرکلن درمـا ه دسا مبر۱۹۶۴ برگزا رمیشد دا دیم وبا تفا ق آراء تصویب شدوهمچنین تصویب شدکه کنفدرا سیون عضویتش درهردوسا زما ن با شد. یا درهیچ کدا م نبا شد یا درهردوسا زما ن با شدومصوبا تش بنظرمن هست وقا بل مطا لعه است درکتا بخا نه هـا ی مختلفی که دررا روپا هست میشودپیدا کرد.

ا زحوا دث دیگری که ا تفا ق ا فتا دوبنظرمن شا یا ن تذکرا ست محکوم کردن فروش اسلحه شوروی به شا ه است وکنفدرا سیون درا ین زمینه خیلی فعا لیت وا فشا گری کرد با اینکه

اعضاء حزب توده، رهبران سابق حزب توده که حالا جدا شده بودندوسازمان انقلابی را تشکیل داده بودند خودشان مخالف این بودند ولی درکنگره با اکراه وودشواری تن به این کیبار میدادند واگر اشتباه نکنم این سال ۱۹۶۴ بود.
اما این همکاری بین گرایش رادیکال جبهه ملی درکنفدراسیون وجناح سازمان انقلابی درکنفدراسیون خالی از ایزادوا شکال نبود وخارج ازمخالفت هم نبود. درکنگره کلین بهرترتیب بعدازتصویب این گزارش وتصویب گزارش هیئت دبیران درمورد فعالیتهای یکساله اش هیئت دبیران جدیدی انتخاب شد که این بار برخلاف گذشته ازهیچ کنفدراسیون خاصی نبودچون درگذشته یا آمریکا بودیا آلمان. درکنگره چهارم درشهرکلن درژانویه ۱۹۶۵ هیئت دبیران مختلفی انتخاب شدندکه داستانش یک کمی مفصل است.درمورد دموکراتیزه کردن کنفدراسیون. همانطوریکه قبلا" گفتم مابعنوان جناح رادیکال کنفدراسیون درصددبودیم که هیئت دبیران را هم رادیکالیزه کنیم وتمام نیروها را دخالت بدهیم. دراین زمینه من با یدبگویم که ما به این فکررسیده بودیم که اولا" یک مصوبه ای برای اساسنامه ی کنفدراسیون ازیکی ازشهرها بیاوریم وازشهرلوزان آوردیم وبه کنگره پیشنهادکردیم که اساسنامه عوض بشودوهیئت دبیران باید ۵ نفر منتخب کنگره باشند. یک لیستی داده بشودبه کنگره وآن لیست انتخاب بشود. یا لیستهائی داده بشودکه یکیش انتخاب بشود صرفنظرازاینکه اعضای دبیرها مقیم آلمان یا فرانسه یا سوئیس یا آمریکا هستند، مهم این است که اینها با هم کاربکنند. این بما اجازه میداد که ما افرادمختلفی راانتخاب بکنیم. بعدبعنوان جناح رادیکال مترقی وچپ جبهه ملی ما تصمیم گرفتیم که بهسهم خودمان نیروهای حاضردرکنگره را توی هیئت دبیران منعکس بکنیم. بعدا" فکرکردیم که مثلا" ازجامعه ی سوسیالیستها یا متمایل به جامعه سوسیالیستها منوچهرهزارخانی را بگذاریم نسبت به سابقه ای که درکنفدراسیون داشت وهمکاری میکرد. ازسازمان (؟) این آقای پرویزنعمان را پیشنهادکردیم باشدوهمچنین ازجبهه ملی هم سه نفر. تقریبا" ترکیب نیروها اینجوری بود. وما دراینجا

با یک مشکلی روبروشدیم چون درخودجبهه ملی اختلافات بالا گرفت برسررهبری ، قطب زاده میخواست هیئت دبیران را بگیردودبیربشودوهیئت دبیران را کلا" دردست بگیرد . ازآنجائی که عده ای ازاعضای جبهه ملی به جریان قطب زاده ـ بنی صدرگرایش داشتند بناچار هیئت طراحی جبهه ملی به این گرایش پیدا کردکه یکی ازافرادا ینها را بگذارد درهیئت دبیران وازآنجائی که اطمینان نداشت به قطب زاده ، چون قطب زاده یک آدمی بودخیلی ماجراجووشلوغ کن وبنام نهضت میرفت حرف میزد علیرغم مصوبات حرف میزد وازخودش حرف میزدوبنام کنگره ، بنام هیئت دبیران وبنام مصوبات ، این بودکه تشخیص نداده بودیم که قطب زاده میتواند درهیئت دبیران انجام وظیفه کند ودیدیم اگرهم قراربا شد ازآن جناح جبهه ملی کسی درهیئت دبیران بیاید باید یک آدمی باشدکه زیاد شلوغ نیست وبیشتر باب مذاکره را رعایت میکند . بنابراین تصمیم گرفته شدکه آقای بنی صدر گذاشته بشود . بنی صدردرکنگره حاضرنبود بنابراین غیابا " انتخاب شد . وقتی بنی صدر گذاشته شد وجبهه ملی جناح مترقی میخواست بهرحال سه نفرخودش را درهیئت دبیران داشته باشد که انتخاب کرده بودندکه یکی ازآنها ما سالی بود ، یکی دکتردهقان که سال قبل هم دبیربودندویک نفرسومی که من حالا یادم نیست که کی بود وبنی صدرو نعمان بنابراین هزارخانی راازلیست بیرون گذاشتند . درا ینجا من البته با این قضیه مخالفت کردم چون معتقدبودم که بنی صدرتوی هیئت دبیران نباید بیرودولی هزارخانی بایدبرود ولی متاسفانه بقیه رفقا به این مسئله توجه نکردند . ازآنجائیکه قطب زاده خیلی درکنگره شلوغ میکرد برای اینکه یک آدم نسبتا " با تجربه ای را توی هیئت دبیران بگذارندبخاطر اینکه بگویندازجبهه ملی یک فردبا تجربه ای هست رفقا پیشنهادکردندکه من باشم درهیئت دبیران چون آنموقع من کاردانشجوئی میکردم ولی کاردانشجوئی نه سطح هیئت دبیران بعنوان کسی که مثلا" مسئول امورداننشجوئی بود ، دوندگی های بین المللی را میکردم برای همین من را گذاشتندتوی هیئت دبیران وهزارخانی بیرون ماندوبنی صدرآمد بجای هزارخانی وچندنفردیگر .

هیئت دبیران اولین مشکلی که با آن روبروشد اخراج یکی از اعضای حزب توده بود بنام آقای زرشناس که بعداً " خیلی معروف شد در این ماجرای نمایش های تلویزیونی رهبران حزب توده. او را میخواستند از طریش بعلت فعالیتهای کنفدراسیونی اخراج کنند و کنفدراسیون در این زمینه خیلی فعالیت کرد و مانع اخراجش شد.

مطلب دومی که پیش آمد کرد مطلب محاکمه‌ی نیکخواه بود بعداز ترور شاه در کاخ مرمر گروهی از اعضای سابق کنفدراسیون را، فدراسیون انگلیس، در تهران گرفتند که حمید محامدی بود که بعداً آزاد کردند، فیروز شیروانلو، حمید محامدی دبیر سابق فدراسیون پرویز نیکخواه، پورکاشانی، منصوری و...

س ـ احمد موسوی؟

ج ـ نخیر.

س ـ از دانشگاه بیرمنگام.

ج ـ احمد موسوی را فکر نمیکنم گرفتند یا اگر هم گرفتند آزاد کردند چون جزو کسانی که محاکمه شدند نبود.

س ـ نخیر جزو آنها نبود.

ج ـ او را ممکن است که در ارتباط گرفته باشند. وچند نفر دیگر که ده دوازده نفر میشدند.

در اینجا کنفدراسیون یک به لحاظ اینکه اصولاً" هرکسی را در ایران میگرفتند محاکمه میکردند برای نجاتش فعالیت میکرد و یکی بخاطر اینکه اینها جزو فعالین وموسسین کنفدراسیون بودند وخیلی ازنزدیک افراد را می شناختند خیلی فعالیت بیشتری شد. درواقع سال ۱۹۶۵ میشود گفت آغاز سیاسی شدن کنفدراسیون بود. کنفدراسیون وارد یک فعالیت شدید سیاسی علیه رژیم شد که تا آن زمان سابقه نداشت. در این سال دهها اعتصاب غذا، تظاهرات وفعالیت میشود گفت " دیپلماتیک" از طرف کنفدراسیون انجام گرفت که نتایج خیلی خوبی داد و نتیجه اش این بود که این گروه را با اینکه یک عده ای شان را محکوم به اعدام کرده بودند توانست نجات بدهد و نجات دادن اینها البته نتایجی داشت که بعداً "لابد از آن مطلع

هستید. خبرا عزام وکیل به ایران وشرکت او در دادگاه اینها آغاز فعالیتهای دفاعی کنفدراسیون بود که شرح ما وقع اش بیشتر میشود گفت در روزنامه شانزده آذر یا بولتن دفاعی کنفدراسیون منعکس است. در این سال برای اولین بار اینکه آقای بنی صدر مسئول انتشارات کنفدراسیون بود وکار زیادی نمیکرد روزنامه شانزده آذر منتشر شد. این روزنامه شانزده هزار شانزدهم آذر تاریخچه‌ی معینی دارد. در آمریکا موقعی که آقای فاطمی فعالیتهای دانشجوئی داشت یک روزنامه بنام شانزده آذر در میآورد و این شانزده آذر تقریباً "ارگان خصوصی آقای فاطمی بود ایشان مسئول کنفدراسیون یا سازمان آمریکا بود ولی روزنامه اش تقریباً "خصوصی بود. ما بخاطر اینکه این روز مربوط به دانشجویان ایران بود این اسم را برداشتیم وبخاطر پرهیز از هر نوع سوء تفاهم اسمش را گذاشتیم "شانزدهم آذر" ودر پائیز ۱۹۶۵ این روزنامه اولین بار همین کادری که تا آخرهم حفظ شده بود منتشر شد.

س- این روزنامه ربطی به روزنامه شانزدهم آذر که گروه سیس در اینجا منتشر میکرد؟

ج- بله حالا عرض میکنم که چه ربطی دارد. ربطش این است که بعد از اینکه در کنفدراسیون همه جا انشعاب شد هرگروهی عنوان خودش را شانزدهم آذر حفظ کرد. یعنی این همان پایه‌گذاریش از آنجا است. منتهی وقتی انشعاب شد هرکنفدراسیونی که مانند اسم روزنامه‌ی ارگانش را میگذاشت شانزدهم آذر ولی دریک آن واحد چهار شانزدهم آذر درخارج از کشور درمیآمد. این قضیه انشعابات بعدی است که بعداً "به آن خواهیم رسید. بنا براین شانزده آذر درآمد، مجله نامه پارسی که بعضاً "درچند شماره قبلا" بطور پراکنده در پاریس درآمده بود سیستماتیک شد ودرآمد وهیئت تحریریه داشت ودر این یک سال اعظم کار کنفدراسیون درکار دفاعی خلاصه میشد. برای اولین بار کنفدراسیون یک سمینار در شهر دوسلدورف گذاشت ودر این سمینار عده زیادی از فعالین با سابقه وپایه‌گذاران با سابقه کنفدراسیون شرکت کردند. تم سمینار عبارت از این بود که آیا دانشجو انقلابی است یا نه؟ نظرات مختلفی وجود داشت ودر آنجا من یادم میآید مثلا" مقاله‌ی آقای هزارخانی که بعداً "در نامه پارسی

چاپ شد این بودکه این دانشجوانقلابی نیست . البته بیشترکسانی که دراین کنفدراسیون بودند نظرشان این بودکه دانشجومحققا " انقلابی است . بنظرمن الان البته هردواینها اشتباه میگویند . دانشجوهم انقلابی است وهم انقلابی نیست بستگی به این داردکه درچه محیط تاریخی قرار بگیرد .

ولی این نکته ای که درموردسمینارذکرمیکنم اینست که دراین زمان مسئولین کنفدراسیون فکرمیکردند که بایدبکارتحقیقی پرداخت ، بحث کردومسائل را شناخت وبا شناخت وارد عمل شد . هیئت دبیران کنفدراسیون درآن سال موفق شدکه با سازمانهائی مثل Amnesty برای اولین بار تماس برقرارکند ، با سازمان ملل تماس برقرارکند ، با تمام سازمانهای اروپائی مثل International Commission of Jurists یا Red Cross درژنو وهمچنین حقوقدانان دموکرات تماس برقرارکنند واین جریاناتی که بعدا " همه بوجود آمدآغازکارش همین سال ۱۹۶۵ وقضیه ی کاخ مرمراست . کمیته های دفاع درست شد و خیلی ازاقدامات ازجمله تماس با روزنامه نگاران خارجی ،کامپاین سیاسی علیه رژیم شاه درهمین سال ۱۹۶۵ آغازشد .

جالب توجه اینست که نیکخواه پس ازاینکه اززندان شاه بیرون آمدوپیغام فرستاد که آقایان همه ازکارسیاسی دست برداریدوبه رژیم شاه بپیوندید یکی ازنکاتی که در اعتراض به کنفدراسیون گفت ،درزمانی نیکخواه ودوستانش طرفداررحزب توده درکنفدراسیون بودند این کنفدراسیون صنفی بود ونه سیاسی . بعدازیک دوره ای عده ای خرابکار ، من نقل قول ازکنفدراسیون میکنم ودرواقع Paraphrase میکنم ، آمدند کنفدراسیون را سیاسی کردند . Irony وطنزتاریخ دراینجاست که سیاسی شدن کنفدراسیون مربوط میشودبه خودمبارزه برای نجات جان خودنیکخواه که ایشان ازبابت آن ناراضی بود . این طنزی است که بنظرمن درموردسال ۱۹۶۵ بایدگفت .

درسالی که من دبیربودم ، یعنی سال ۱۹۶۵، ودرکنارینی صدروما سالی ودهقان وپرویز نعمان اختلافات دردرون جبهه ملی با جناح راست یعنی بنی صدروقطب زاده اینها

بالا گرفت بطوریکه بنی‌صدرحاضر به همکاری نبود ویکی ازاعتراضاتی که بما داشت این بودکه چرا شما ازکمونیستهائی مثل پرویزنیکخواه دفاع میکنید. استدلال ما این بودکه هرکسی که قربانی رژیم شاه است باید ازاودفاع کرد صرفنظرازاینکه موضعش چه باشد، ایده‌ئولوژی اش چه باشد. ما همانطوریکه ازآقای بازرگان دفاع میکنیم ازآقای نیکخواه هم دفاع میکنیم وبا هردوی آنها هم میتوانیم مخالف یا موافق باشیم، این امری است مربوط به تئوری ونظرات اجتماعی افراد. ویکی ازدلائل کناره‌گیری آقای بنی صدر، کناره‌گیری اعلام نشده بلکه عملی آقای بنی صدر ازهیئت دبیران کنفدراسیون همین نکته‌ی مربوط به عدم بردباری ایشان نسبت به کاردفاعی ازافرادی مانندنیکخواه .

دردسامبر ۱۹۶۵ کنگره کنفدراسیون تشکیل شد وگزارش داده‌شد وکنگره درشهراشتوتکارت برگزارشدوازهمه کشورها بغیرازایران ، ازهمه انجمن های دانشجویان ایرانی درتمام کشورها ، نمایندگانی شرکت کردندودراین کنگره بودکه ماخبرلغوحکم اعدام را ـ تخفیف حکم اعدام رابه حبس ابدرا برای نیکخواه وچندنفرازمحکومین دریافت کردیم که موجب مزیدخوشحالی کنگره شد. درکنگره یک هیئت دبیران جدیدباز انتخاب شدکه درآن دونفرازطرفداران سازمان انقلابی شرکت داشتند که یکی آقای جمشید انور بودکه الان معاون امورپناهندگان سیاسی درسازمان ملل است . نمیشودگفت اوازطرف سازمان انقلابی بود بلکه ازسمپاتهای قدیم حزب توده بودودراثر دوستی با نیکخواه ، ولی سیاستراز اصولا" کنارگذاشته‌بود ولی بخاطردوستش نیکخواه وارد مبارزه شده‌بود ازنو وبهمین دلیل دبیری کنفدراسیون بها یشان داده‌شد. بعدشخص دیگری بنام آقای رحمت خسروی بود که ازاعضای قدیم حزب توده بودکه به سازمان انقلابی پیوسته‌بود وسه‌نفردیگرکه یکی ازآنها آقای ماسالی بودواگراشتباه نکنم آقای احتمالا" دهقان ویکنفردیگر، درست یادم نیست اعضای هیئت دبیران منتخب را ، ولی بهرحال آدمهای اساسی اش اینها بودند .

کنگره پنجم کنفدراسیون دردسامبر ۱۹۶۵ وژانویه ۱۹۶۶ تشکیل شدوهیئت دبیران جدیدش راانتخاب کرد . هیئت دبیران بودکه کارهای دفاعی رادرزمینه‌ی دفاع ازهمه‌ی این

زندانیان سیاسی ادامه میداد . از آقای بازرگان که هنوززندان بود، وکلای بازرگان یعنی سرهنگ رعیمی ودوستانش که بهزندان افتادند پیکاردفاعی راانجام میدادو کنفدراسیون عمدتا " افتاده بود روی غلتک ، اما همکاری خیلی شدید بودبین نیروهای مختلف وآنچه که آهسته آهسته موردا ختلاف میشد بحث برسرجامعه ایران بود . چون کنفدراسیون رفته بود پای اینکه سمینارهای زیادی بگذاردبرسرمطالعه ایران اختلافات شدیدی را هم بوجودآورده بود . ازجمله اختلافات برسرمسائل شناخت جامعه ایران بودکه طرفداران جبهه ملی بیشتر، یاجناح رادیکال جبهه ملی ، معتقدبودندکه ایران جامعه ایست آسیائی که شیوه ی تولیدآسیائی درآن حاکم بوده درحالی که طرفداران حزب توده و سازمان انقلابی معتقدبودندکه ایران جامعه ایست نیمه مستعمره - نیمه فئودال وبسیاری ازبحث های کنفدراسیون برسراین مسائل بود . درواقع رقابتهای سازمانی اشکال تئوریک خودشان راهم پیدا میکردند بین جبهه ملی وسازمان انقلابی .

بعدازآن سال ، سال ۱۹۶۷، هیئت دبیران جدیدی انتخاب شد درشهرفرانکفورت که ازآن ببعددیگرکنگره ها درشهرفرانکفورت برگزارمیشد . تااینجا هرسال دریک شهربود وبعد درآنجا مستقرشد . دردسامبر۱۹۶۶ وژانویه ۱۹۶۷ هیئت دبیران جدیدی انتخاب شد ازآقای رحمت خسروی ، بهمن نیرومند، حسن ماسالی ازنو ،اگراشتباه نکنم، وفریدون علم که بازازسازمان انقلابی بود ویکنفردیگرازجبهه ملی . نیرومنداینجا تنها کسی بودکه ظاهرا " جانبداری سازمانی نداشت چون فریدون علم طرفدارسازمان انقلابی بود با رحمت خسروی . این دونفردیگرسمپات جبهه ملی بودند. نیرومندبعنوان سمپات جبهه ملی واردشد ولی درواقع طرفدارسازمان انقلابی بود ودرآن سالی بودکه مصدق فوت کرد . آنسال مصدق فوت کردوطبیعتا " ماسالی بعنوان دبیرکنفدراسیون متمایل بهجبهه ملی پیشنهادچهل روزعزاداری کرد درشب عید . شب عیدبودوطرفداران سازمان انقلابی بهبهانه اینکه ما برای کنفدراسیون پول احتیاج داریم و جشنهای عیدمنبع اصلی درآمدکنفدراسیون بودند بابرگزاری چهل روزعزامخالفت کردند ومعتقدبودند که عزاداری باید سیزده روزباشد ، حالا چراسیزده روزمعلوم نیست . درواقع تزاطلیشان

مخالفت با برگزاری یا دبودبرای مصدق بود. در این ماجرا نیرومندآن سمت رأی داد. یعنی سه به دوشد از آن سمت یعنی به سمت سازمان انقلابی واختلاف دردرون هیئت دبیران کنفدراسیون بین جبهه ملی وسازمان انقلابی را ورقابت بین این دورا تشدیدکرد.

س - آقای شاکری ما وقتی با آقای خانبابا تهرانی مصاحبه میکردیم ایشان هم معتقد بودندکه، تقریبا " درحدود همین زمانی که شما صحبت میکنید، سازمان انقلابی تبدیل شده بودبه قوی ترین سازمان وقوی ترین نیروی کنفدراسیون ...

ج - نخیر.

س - وبا جبهه ملی هم همکاری خوبی داشت. اینها عین کلماتی است که من نقل قول میکنم. میگفت،" دیگرآن جبهه ملی آن جبهه ملی نبود عده ی زیادی ازآنها ازهمین آقای شاکری بگیریدبیا ئیدجلواینهاهم متمایل به ما شده بودند چون اینها هم دیگردوران رادوران انقلاب میدیدند". البته منظورایشان ازدوران انقلاب جریانات کوبا والجزیره است. " بسیاری ازاینها حتی بعدها عضوما شدندکه امروزمارکسیست هستندکه اینها آنموقع جبهه ای بودند همین آقای ماسالی وآقای روستا وغیره." من میخواستم ببینم نظرشما نسبت به این چیست؟ آیا واقعا " زمانی بوده که سازمان انقلابی قوی ترین نیروی کنفدراسیون بوده است؟

ج - فکرنمیکنم حالا من توضیح میدهم. همینطورکه بطورکرونولوژیک جلوآمدم قصدم این بودکه توضیح بدهم.

درکنگره بعدکه کنگره ششم است که اینها انتخاب میشوند....

روایت کننده : آقای دکتر خسرو شاکری
محل مصاحبه : شهر کمبریج ـ ماساچوست
تاریخ مصاحبه : ۱۳ سپتامبر ۱۹۸۳
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۵

کنگره پنجم کنفدراسیون در ژانویه ۱۹۶۵ تمام شد و کنگره ششم در ژانویه ۱۹۶۶ تمام شد و کنگره هفتم در ژانویه ۱۹۶۷ تمام شد. در کنگره ۱۹۶۶ هیئت دبیران جدیدی انتخاب شد که نیرومند و مالی اینها در آن بودند.

س ـ نیرومند با اصطلاح وابستگی سازمانی نداشت؟

ج ـ ظاهراً نداشت. یکی از مواردی را که من خوب بیاد دارم اینست که در مذاکراتی که کنار ما بعنوان جبهه‌ای ها میکردیم که چه کسی را توی هیئت دبیران بگذاریم و توصیه‌مان به اعضاء چه باشد و به چه کسی رأی بدهیم به چه لیستی این بود که مالی نیرومند را معرفی میکرد و من با نیرومند مخالفت کردم چون معتقد بودم آدم فرصت طلبی است چون یک کمی شناخت بیشتری از او داشتم و اصولاً معتقد بودم که او آدم تازه واردی است و از پایه سازمانی بالا نیامده برخلاف همه‌ی ما که از پایه کار کرده بودیم و آمده بودیم بالا، او از بالا آمده بود یعنی (؟) از بالا. یکدفعه از راه رسیده بود و هیچ کار سازمانی و پایه‌ای نکرده بود نباید دبیر بشود.

س ـ آقای مالی چه نوع وابستگی سازمانی داشت؟

ج ـ مالی از جبهه ملی بود. بنابراین کنگره چهار در دسامبر ۱۹۶۴ شروع شد و در ژانویه ۱۹۶۵ تمام شد. بهمین ترتیب کنگره پنج در دسامبر ۱۹۶۵ شروع شد و در ژانویه ۱۹۶۶ تمام شد. کنگره شش در دسامبر ۱۹۶۶ شروع شد و در ژانویه ۱۹۶۷ تمام شد. در کنگره‌ای که

نیرومندا ینها یعنی کنگره شش نیرومندا ینها انتخاب شدند وقتی به کنگره هفت گزارش دادند برسرانتخاب هیئت دبیران ومواضع کنفدراسیونی اختلاف شد. بنابراین کنگره به نتیجه نرسید. اینکه کنگره به نتیجه نرسید نشانه‌ی برابربودن نیروهای سازمان انقلابی و طرفداران شان طوفان واینها با نیروهای جبهه ملی است. درست است که جبهه ملی مقدار زیادی ازطرفدارانش را ازدست داده بود ودلیل آن این بودکه دانشجویانی که درجبهه ملی بودند فارغ التحصیل میشدند میرفتند ونیروی جوانی که میآمدآهسته آهسته بیشتر تحت تاثیرجریاناتی مثل چین واینها بود. بنابراین اینها بهترمیتوانستند افراد را بسیج بکنند با زمینه‌ی بین المللی که داشتند درحالیکه جبهه ملی زمینه‌ی ایرانش را ازدست داده بود برای اینکه درسال ۱۹۶۶ درایران دیگرفعالیت جبهه ملی نداشت وازلحاظ بین المللی هم رادیکالیزه بودنش تحت تأثیرچین بود واینها خیلی مهم بود. اما اینکه آقای تهرانی گفتندکه جبهه ملی جزومانده بودومسئولین آنهم طرفدارماشده بودند این حرف کاملا" غیرواقعی است. اولا" ایشان درآنموقع درچین تشریف داشتندودراروپا نبودندونمیتوانستندازنزدیک شاهدوقایع دراروپا باشند. دوم اینکه رادیکالیزه شدن اعضاء جبهه ملی خیلی پیش ازرادیکالیزه شدن اعضاء حزب توده بود. درزمانیکه اینها هنوز عضوحزب توده بودند، هما نطوریکه قبلا" تشریح کردم، مثلا" علیه امینی نمیخواستند تظاهرات کنند وما علیه امینی تظاهرات میکردیم درحالیکه اینها هنوزعضوحزب توده بودند وروزنامه‌های حزب توده را درخارج پخش میکردند ما روزنامه ایران آزادرا منتشرمیکردیم که جنگهای چریکی چه‌گوارا را ترجمه میکردیم، این تاریخش سال ۱۹۶۲ است واینها هنوز عضوحزب توده بودندومواضع رسمی حزب توده‌را داشتند. این درواقع کم لطفی وجعل تاریخ است که ایشان این را میگویند. آنچه‌که درست است اینست که اعضای جبهه ملی یا قسمت زیادی ازاعضاء جبهه ملی تحت اوضاع بین المللی وخودایران رادیکالیزه شده بودند وبهمین دلیل حاضربه‌یک سری همکاریهائی هم باسازمان انقلابی حزب توده بودند ولی هیچ یک‌ازاعضاء شناخته‌شده‌ی حزب توده عضوسازمان انقلابی نشد. برخی ازافراد مثل آقائی که‌درمونیخ بودومثل نیکخواه پای تلویزیون رفت ...

س ــ لاشائی ؟

ج ــ نخیر. کس دیگری بودرفت توی تلویزیون ازشهرمونیخ که عضو جامعه سوسیالیستها بردو بعدعضوسازمان انقلابی شد. یا یک کس دیگری بوددراطریش ..

س ــ پولادی ؟

ج ــ نخیر، یک کس دیگری بود که اسمش بعدا " یادم میآید. یکی ازکسانی که همزمان با لاشائی رفت توی تلویزیون سابقا " باجامعه سوسیالیستها بود ولی بعدا " ول کرده بود ورفته بودتوی سازمان انقلابی . یکی دونفردیگرازسمپاتهای جبهه ملی ممکن است رفته باشندتوی سازمان انقلابی ولی ازافرادشناخته شده ی جبهه ملی کسی توی سازمان انقلابی نرفت واین یک مقداری بنظرمن تعریف ازخوداست .

بنابراین آنچه که واقعیت دارد بنابراین اینست که عناصرگروه سازمان مختلف جبهه ملی وحزب توده تحت تاثیراوضاع بین المللی واوضاع خودایران رادیکالیزه شدندوبعدهم همکاریهای بیشتری باهم داشتند. ولی ازکنگره هفت ببعداختلاف زیادمیشود وبخصوص اینکه آنها ، طرفداران سازمان انقلابی ، تزهای چین را تبلیغ میکردند وکپی برداری میکردندازچین ومعتقدبودندکه ایران هم مثل چین طبق نظرمائوتسه دون کشوری است نیمه مستعمره نیمه فئودال وتزهای محاصره شهرها ازطریق دهات راا عمال میکردند. درحالیکه ماطرفدارچنین تزی نبودیم . اگرچه برخی ازافرادمثل محمودراسخ یاعلی شاکری دردرون جبهه ملی متمایل به چین شده بودند ولی نمیشود این رادرموردکل جبهه ملی گفت کل جبهه ملی بیشترگرایش به چه گواریسم داشت تا به چین واین نکته ی مهمی است واین انعکاسش درکنفدراسیون دیده میشد. ولی آنچه که مربوط به کنفدراسیون است اینست که درژانویه ۱۹۶۷ که کنگره به بن بست رسید برسرمساوی بودن آراء وعدم توانائی کنگره درانتخاب هیئت دبیران کنگره موقتا "،رئیس کنگره آقای محمودراسخ بود، تعطیل شدوسه ماه دیگرقرارشدکه کنگره هشتم تشکیل بشود وهیئت دبیران موقت یک هیئت رئیسه بود یعنی محمودراسخ کاری بین کنگره هفت ژانویه ۱۹۶۷ تابهار۱۹۶۷ انجام نداد. درکنگره هشت که تشکیل شد هیئت دبیران جدیدی انتخاب شدکه ترکیبش بشرح زیربود. بهمن نیرومند، تقی کاتبی ، ناصرشیرازی ،

فرامرزبیانی وخسروشاکری . برسر اینکه کی دبیرچه بشود کلی اختلاف بود . آنها میخواستند هیئت دبیران را ، درواقع سه نفر از جبهه ملی با زانتخاب شد ودونفر از سازمان انقلابی یعنی تقی کاظمی ویهمن نیرومند واین نشان میداد که با زجبهه ملی هنوز در کنگره هشت آراء بیشتری دارد .

درکنگره هشت اعضاء جبهه ملی از آنجائیکه رأی بیشتری داشتند نمیخواستندبگذارند که نیرومنددبیربین المللی بشود ومایل بودندکه من دبیربین المللی بشوم چون فعالیت بین المللی ام هم بیشتربود . ولی آنها اصرارداشتندوبالاخره دراثر دخالت شخصی خودمن که ما صلاح مان نیست که درمقابل رژیم شاه به یک کنگره فوق العاده دیگری برویم برای اینکه انتخابات نکنیم قبول میکنم که من دبیرانتشارات بشوم ونیرومند دبیربین المللی وبنابراین هیئت دبیرانی انتخاب شدکه یک کارهشت نه ما هنه کرد ازهمان بهار ۱۹۶۷ تا دسامبر ۱۹۶۷ وسال ۱۹۶۸ هیئت دبیران دیگری درکنگره نهم انتخاب شدکه با زدرفرانکفورت بود . ومن درواقع تا سال ۱۹۶۹ درهیئت دبیران بودم وبعداز آنهم فعالیت من بطورپراکنده درکنفدراسیون بود . ازاین ببعدرانمیتوانم با جزئیات توضیح بدهم . ولی آنچه که میتوانم درکلیات توضیح بدهم اینست که بعدازکنگره هشت کنفدراسیون عده ای ازافراد جبهه ملی مثل آقای ماسالی وامثالهم به خاورمیانه رفتندودرآنجا ارتباطاتی با جریانات داخل کشوربوجودآوردند .

س - منظورتان ازخاورمیانه کجاست ؟

ج - والله آنها خودشان میگویند خاورمیانه ولی معمولا" بیروت بودند یا بغدادبودند ولی من ازجزئیاتش خبری ندارم .

س - اینهاهمانهائی هستندکه بعدا " روزنامه جبهه ملی معروف به خاورمیانه را ایجادکردند؟

ج - بله . آنها تماسهائی با ایران وفلسطین ایجادکردندکه بعدا "که جنبش چریکی بوجود آمد جبهه ملی خاورمیانه وسیله ی اصلی تبلیغ این مواضع درخارج ازکشوروعمدةتا " درکنفدراسیون شد .

س - برای چریکها ؟

ج - برای چریکهای فدائی ومجاهدین . بنابراین این مسائلی است که باید بیشتر از آقای ماسالی بپرسید .

س - ولی من اینجا از شما یک سئوال دارم وآن اینستکه آیا در اینموقع که کنفدراسیون هنوز دچار آن پراکندگی ونفاق وانشعاب واینها نشده بود آیا با خمینی هم در ارتباط بود؟

ج - عرض میکنم . کنفدراسیون رسما " با خمینی در تماس نبود . به این معنی که کار تشکیلاتی نمیکرد ، آنچه که من از آن اطلاع دارم وخودم در آن سهم دارم اینستکه سالی که من به صوفیه رفته بودم ، یعنی در نوامبر ۱۹۶۴ به یک مأموریت از طرف جبهه ملی به استامبول رفتم که خمینی را پیدا کنم وبا او تماس برقرار کنیم ولی موفق نشدم خمینی را پیدا کنم . بنابراین این اقدام بی نتیجه ماند . اما بعدا " توضیح خواهم داد که اقداماتی انجام گرفت وبعضی از دبیران کنفدراسیون بعد از کنگره نه ، یعنی برای کنگره هشت من انتخاب شدم وفعالیتهائی که در بهار ۱۹۶۸ بود ، سالی بود که در فرانسه جنبش انقلابی بود ، در آن سال جزنی ویاران اش را گرفته بودند وما فعالیت شدیدی برای دفاع از آنها کردیم ومحیط کنفدراسیون هم بعلت همین حوادث اروپا خیلی سیاسی تر از گذشته شده بود وبرخی از دوستان در عراق ،فکر میکنم ماسالی اینها ، تماس داشتند ولی نه بعنوان کنفدراسیون . نکته ای که هست اینست که ما روزنامه شانزده هم آذر را می - فرستادیم ومن اخیرا "، خودم هم هیچ یادم نبود ،از اسناد کنفدراسیون که پیش یکی از دوستانم بود، کشف کردم ونامه ای که من برای مصطفی خمینی نوشته بودم وجوابی که ایشان داده بود واین نامه را من اخیرا " چاپ کردم . ما تماس داشتیم آنها اعلامیه میفرستادند وما اینجا مثلا" اعلامیه هائی را که تشخیص میدادیم بنفع دموکراسی است چاپ میکردیم وما شانزدهم آذر را میفرستادیم . ولی آنچه که از نامه ی مصطفی خمینی برمیآید که من اخیرا " چاپ کردم این بود که اینها از کار کنفدراسیون راضی نبودند یعنی معتقد بودند که کنفدراسیون لامذهب است وکاری که آقای خمینی مورد نظرش بود انجام نمیداد . البته بعد از پایان کار دبیری من در دوره دوم یعنی دسامبر ۱۹۶۸ دبیران جدیدی انتخاب شدند که آقای محمود بزرگمهر بود که الان در زندان است وجزو کادرها

بود. در اینجا انشعاب کادرها وسازمان انقلابی انجام گرفته بود ومجیدزربخش واینها هم بعنوان نمایندگان کنفدراسیون به عراق وفلسطین وآنجاها رفتند ودرآنجا با خمینی بعنوان دبیرکنفدراسیون تماس گرفته بودند.

دریک دوره‌ی بعدی دانشجویان عراقی ازکنفدراسیون دعوت بعمل آوردند...

درسال ، درست تاریخش یادم نیست ولی فکرمیکنم، ۱۹۶۹ یا ۱۹۷۰ باشدکه تاریخش را بعداً" میتوانیم ازروی اسناد بپیدا کنیم چون دراین موردمن همانموقع یک چیزی نوشتم، ازطرف دانشجویان عراقی ازکنفدراسیون دعوت شدکه درکنگره ملی دانشجویان عراق شرکت کنند.

ازآنجائی که آنموقع تیموربختیار درعراق بود کمیسیون اموردانشجوئی جبهه ملی تصمیم گرفت که دراین کنگره شرکت کند منتهی متن نطق را قبلا" هیئت اجرائی جبهه ملی وکمیسیون اموردانشجوئی خودش بنویسدوتصویب کندوترجمه کندوترجمه را هم بدست این دوستان بدهد.

کسانی که قراربودند دراین کنگره شرکت کنندومربوط بداخل خودجبهه ملی واقدامات مربوط به خاورمیانه میشود حسن ماسالی وخسروکلانتری بودند.

دراینجا نطق نوشته شد وبه انگلیسی هم ترجمه شدویک Passage هم ویک بخشی هم، یک پاراگرافی هم علیه تیموربختیار نوشته شده بودوحمله به او وکه متن آن هست ومیشود بدست آورد واین متن انگلیسی بدست اینها داده شد. بعدازاینکه اینها به عراق رفتند آن قسمت مربوط به تیموربختیار رسانسورشد.

س - ازطرف کی ؟

ج - حالا عرض میکنم. درآنجا قرائت نشد. بعدکه این دوستان بعنوان نمایندگان کنفدراسیون بازگشتند ازطرف جبهه ملی وکنفدراسیون ازاینها مؤاخذه شدکه چراآن قسمت رانخواندید؟ توضیح ماسالی این بودکه البکررئیس جمهورعراق معتقدبودکه صحیح نیست که دانشجویان عراق به یک مهمان دولت عراق که تیموربختیار باشد حمله بکنند بنابراین آن قسمت حذف میشود. من بسهم خودم ، یادم میآید، به این مسئله اعتراض کردم وگفتم که Sovereignty درکنفدراسیون مال کنگره است مال هیئت دبیران است نه مال آقای البکر ودرجبهه ملی هم مال هیئت دبیران وکنگره جبهه ملی

است وآقای الیکرنمیتواند برای شما تعیین تکلیف بکندکه شما را حذف بکند. واگرآقای الیکرنمیخواست که شما این را بخوانید شما باید اولاً" از هیرنطقی صرفنظر میکردید ونطقی درآنجا نمی خواندید. این را بعنوان اعتراض بهاین نکته طی یک قطعنامه ای به کنگره آخرجبهه ملی که خودم درآن شرکت داشتم دادم ودرآنجا پیشنهادکردم که آقایان حسن ماسالی وخسروکلانتری بعنوان خطا وتخطی ازدستورات تشکیلاتی جبهه ملی و لطمه به کنفدراسیون ، چون رژیم ازاین استفاده کرده بود که اینها رفتنداینجا و ملاقات با تیموربختیار کردند ، برای دوسال ازمسئولیتهای تشکیلاتی برکنار بشوند ، محروم بشوند ، طبیعتاً " این به مذاق ماسالی وکلانتری خوش نیامدوهمینطوریارانی که اینها توی جبهه ملی داشتند و دراین ائتلافی که دررأی صورت گرفت طبیعتاً " پیشنهادمن رأی نیاورد وازآن ببعد من اصلا" ازجبهه ملی استعفادادم وبیرون آمدم وگفتم که درجبهه ملی ای که خطاکاران موردمؤاخذه قرارنمی گیرندمن کاری ندارم که بکنم. تازه توی کنگره کنفدراسیون هم جنگ مغلوبه ای شد ونشد که اینکارراانجام بدهیم .مؤاخذه شدولی رای روی آن گرفته نشد. بنابراین ازاین سال ببعدمن دیگرنه درجبهه ملی فعالیت داشتم ونه درکنفدراسیون ولی درکنگره های کنفدراسیون شرکت میکردم ومیتوانم تحول بعدیش راا ینطوربرایتان تشریح کنم که بازیادشدن نیروی سازمان انقلابی وسپس شکست سازمان انقلابی یعنی انشعاب دردرون آن وبیرون آمدن کادرها کنفدراسیون به سه دسته تقسیم شد. بعدسازمان جدیدی بنام طوفان درکنفدراسیون پیدا شد وسپس یک سازمان دیگری بنام اتحادیه کمونیست ها درآمریکا پیدا شدکه بعضاً " دراروپا هم بعداً " نمایندگانی پیدا کردند .

س - درآمریکا بهگروه احیا معروف بودند.

ج - بله . چون سازمان دانشجوئیش معروف به احیا بود ولی اسم سازمانش اتحادیه کمونیستها بود . بنابراین کنفدراسیون ازدوسازمان اساسی سیاسی که درآن وجود داشتند یاگرایشهائی که درآن وجودداشتند تبدیل به یک سازمانی شدکه چهارپنج تا گرایش داشت علاوه براینکه از جبهه ملی اروپا بعداً " جبهه ملی خاورمیانه بوجود آمد که آنها هم باچریکها ومجاهدین بودند وآنها هم گرایش خودشان راآوردندتوی کنفدراسیون

ونزاع برسر این بود. از یک طرف حزب توده بودکه بعدا" البته رفت. اولین انشعاب درکنفدراسیون از طرف حزب توده صورت گرفت که معتقدبود کنفدراسیون نبایستی تصمیمات براندازی وسرنگونی رژیم شاه را بگیرد. بعدسازمان انقلابی بودکه معتقدبودنباید ازخدانیان حزب توده دفاع کردوبرسراین مسئله انشعاب کردوطوفیان همچنین. دوم احیا بودکه به آن خط میانه میگفتند که معتقدبود نه این ونه آن بلکه خودش واین وسط تز روشنی نداشت، بعدهم جبهه ملی خاورمیانه بود که بعدا" هم چریکها درآن رخنه عجیبی کردند آن اواخر ورفته بودندپای تشکیل اینکه همه چیز بایدبدورمحورمسلحانه باشدکه به آنها م-ریون میگفتند.
بنابراین کنفدراسیون ازسال ۱۹۷۵ ببعدیعنی ازکنگره شانزده ببعد که اولین انشعاب ازطرف طوفان وسازمان انقلابی درآن صورت گرفت سراین مسئله که آنها معتقد بودندنباید زهیچ یک ازخدانیان حزب توده دفاع کردبهم خورد آنها بیرون رفتند. بقیه گروههای دیگرهم روی مواضع دیگر. یعنی وقتی که عدم بردباری وعدم Tolerance حاکم شد دیگرطوری حاکم شدکه دیگرهمه ازهم جدا شدند وانشعاب درانشعاب وفکرمیکنم کنفدراسیون به چهارپنج دسته تقسیم شد.
امابنظرمن درعین حال زمینه های این همکاری ووحدت یک جوری وجودداشت برای اینکه وقتی شاه به آمریکا آمدوتظاهراتی درجلوی کاخ سفیدانجام گرفت تقریبا" تمام این سازمانهای دانشجوئی که بیک شکلی ازکنفدراسیون بیرون آمده بودند باهم همکاری کردندووحدت عمل را حفظ کردند. ولی بنظرمن انشعاب درکنفدراسیون نتیجه دوچیز است: نخست اینکه توده ی سازمانی کنفدراسیون درطول ۱۵ سال عوض شد. یعنی آن توده ای که این کنفدراسیون را تشکیل داد توده ای بودکه ازتجربه ۲۸ مرداد آمده بود بیرون، شکست ۲۸ مرداد را مزه کرده بود، معنی وحدت وهمکاری را میفهمید وبنابراین علیرغم اختلافات گذشته علیرغم آن مسئله انشعاب درکنگره پاریس که قبلا" تشریح کردم به لزوم وحدت پی برده بودوعلیرغم همه ی اختلافات بازباهم میماندند. درسالهای بعداین توده عوض شده بود، توده ی کنفدراسیون دیگرآن توده نبود، توده ای بودکه

اصلا" این تجربه‌ی تاریخی را نداشت بنابراین معنی وحدت را اصلا" نمیدانست چیست. بعدهم جریانات بین المللی علت دوم است که خیلی ایده‌ئولوژنیزه‌شده‌بود وازمسائل ایران دورشده‌بود درحالیکه آن توده‌ی اولی خیلی رابطه‌ی مستقیم با مبارزات گذشته داشت وهمچنین با مبارزات خود ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲ درداخل ایران داشت. این توده‌رابطه‌ای با مبارزات داخل نداشت ووقتیکه رابطه‌با مبارزات داخل پیدا کرد با مبارزاتی بودکه مربوط به‌مجاهدین وچریکهای فدائی خلق بودکه سعی میکردتما مجریان را زیرپرچم خودش بیاورد. رهبری چریکها درایران وطرفدارانشان درخارج رابطه‌ی بین مبارزه - دموکراتیک ومبارزه‌مسلحانه‌را نمی فهمیدند، درک نمیکردکه‌برای داشتن یک پشت جبهه وسیع تربهتراست که‌این پشت جبهه‌مستقل ازکل خودمبارزه‌مسلحانه‌عمل کند وبمحض اینکه اینها فشار آوردند برای تحمیل مواضع مسلحانه‌به‌کنفدراسیون، کنفدراسیون را با انشعاب وانشعاب روبرو کردند. ازاین روعلت اصلی را بنظرمن بایددرقطع تجربه تاریخی جستجوکرد. بعلت اینکه نسل جدیدی ازایران آمده‌بود هم درداخل وهم درخارج، درداخل بعلت بریدن ازجبهه‌ملی، نهضت آزادی وحزب توده که جریانات چریکها ومجاهدین را بوجودآوردند تمام تجربیات وشناختن نقاط ضعف وقوت این سازمانها ازیکسو ودرخارج یک نسل بی ریشه، بدون بینش‌سیاسی آمده‌بودوبسرعت تحت تأثیرجریانات چریکی یا جریانات بین المللی قرارمیگرفتند. به این دلیل این دوفاکتوربنظرمن موجب شدندکه‌کنفدراسیون را به‌انشعاب کشاندند. این انجام گرفت علیرغم عدم تمایل بسیاری ازکادرهای قدیمی کنفدراسیون که عضونبودند، فعال رسمی نبودند ولی دوروبرکنفدراسیون بودند وباانشعاب مخالف بودند. اما این توضیح اصلی قضیه‌است. ولی بنظرمن نمیشود ازاین مطلب غافل بودکه دستهای پنهانی هم درانشعاب نقشی داشتند.

س - منظورتان ازدستهای پنهانی چیست؟

ج - مثلا" اینکه من فکرنمیکنم که‌تاریخ را باید‌طبق تئوری توطئه‌توضیح داد یعنی همیشه یک سازمان جاسوسی است که‌بهم میزندودستهای خارجی فلان .... ولی ازآنجائیکه آقای جوان یکی ازمسئولین ساواک درخارج ازکشور درتلویزیون خمینی بعدا" توضیح

میدادمیشودفهمیدکه ساواک دربهم زدن کنفدراسیون بی تأثیرنبود. بدین معنــــا که آقای جوان ، فکرمیکنم توی آیندگان یااطلاعات متن محاکمه اش چاپ شده باشد، توضیــح میدهدکه ما درخارج ازکشورعناصری راتوی کنفدراسیون برای رخنه میفرستادیم وبعــــد هم میگفت که ایـــن کنفدراسیونی ها علیه رژیم شاه فعالیت میکردندودرضمن هی بازجو ازاومیپرسیدکه آیا مذهبی ها هم اینکاررا میکردند؟ اومیگفت نه آنها قرآن میخواندند وکلاس درس مذهبی داشتندوفعالیت سیاسی نمیکردند. این را چندین بار خوب بیاد دارم که ازاومیپرسیدواوجواب داد نه . اواضافه کرد، که بهم خوردن کنفدراسیون یکی ازچیزهایش این بود که ما جاسوس فرستاده بودیم که کنفدراسیون را بهم بزنیم. حالا اینکه این جاسوســان چه کسانی بودند نمیدانم .

س ـ به چه ترتیبی عمل میکردند؟

ج ـ به چه ترتیبی عمل میکردندرا من نمیدانم . ولی این نکته ای که هست اینستکه اولاً" خودساواکی این مسئله را معترف است ودوم اینکـــه بالاخره این توطئه هم هست واین توطئه خودش را نبایدبصورت توطئه دید. ساواک هم یک نیروی سیاســی جامعه ایران است ، نیروی سیاسی رژیم شاه است وعناصرش را بعنوان یک فاکتوروارد این بــازی میکنـــد وسعی میکندکه از این وضع نابسامانی که درا ثراین انقطاع تاریخی که قبلاً" عــرض کردم ایجاد شده بود حداکثراستفاده را ببرد. ولی بنظرمن اگرآن زمینه اجتماعی بازوجــود نمیداشت ، یعنی آن توده ی جوان بی تجربه ومنقطع ازتاریخ مبارزات داخل وخارج وجود نمیداشت ، اگرعناصرفرصت طلبــــی که تحت تأثیر جریانـات بین المللـــی بودنــد وجودنمیداشتند ساواک موفق نمیشد این انشعاب را انجام بدهد.

س ـ آقای شاکری شما ازاین ماهیت مذاکرات یا تماس کنفدراسیون با آقای خمینی اطلاع دقیقی دارید؟

ج ـ من اطلاع دقیقی ندارم . ولی فکرمیکنم برای کسانی که تماس داشتند، البته اینها بعنوان کنفدراسیون تماس رسمی نداشتند، تنها کسی که بنظرم بعنوان دبیربا خمینـــی تماس داشت آقای مجیدزربخش است که جزوحزب توده بود وبعدبه سازمان انقلابی پیوست

وبعدا زسازمان انقلابی انشعاب کرد کادری شدوازکادری بعدا زبازگشت به ایران به سازمان انقلابی بزگشت وبعنوان یک گروه ائتلاف کردندوحزب رنجبران را بوجود آوردندکه روزنامه دانشجوئیشان هم همین سیس است . آقای زربخش ، تا آنجائیکه به من اطلاع دارم ، دردوسلدورف است واگرآمده اروپا بنظرمن باید ازایشان هم دراین موردبپرسید .

س - ایشان کسی بودندکه تماس مستقیم داشتند؟

ج - بله بعنوان دبیرکنفدراسیون ایشان ملاقات کردند . اما بنظرمن دراین مورد آقای ماسالی وخسروکلانتری ازهرکس دیگرمطلع ترهستند .

س - آنها هم ملاقات داشتند؟

ج- آنها بعنوان دبیرنمیدانم ملاقات داشتند اما بعنوان نماینده حتما" .آن زمانی که عرض کردم برای کنگره دانشجویان عراق رفته بودند حتما" تماس داشتند .

س - بهرحال من ازاین نظردارم این سئوال را مطرح میکنم که ببینم درآن زمان آقای خمینی راجع به چه مسائلی صحبت میکرد وموا ضعش درارابطه با رژیم ودرارابطه با تحولات یا انقلاب آینده ایران چه بود؟

ج - اینها را بنظرمن باید ازآقای ماسالی بپرسید . عرض شودکه درموردکنفدراسیون من چندنکته ی جمع بندی بگویم چون این که درقسمت آخرگفتم کاملا" ناقص بود .

بنظرمن کنفدراسیون تنها سازمان دموکراتیکی است که توی جامعه ایران وجودداشته است مقصودم اینست که جبهه ملی دموکراتیک نبوده ، مقصودم اینست که حزب توده دموکراتیک نبوده ، مقصودم اینست که جبهه دموکراتیک وامثال آن که بعدها بوجودآمدند چریکها و مجاهدین دموکراتیک نبودند . یک سازمانی بودوسیع با یک عضویت خیلی زیاد یعنی شایدصدها هزارنفرازدانشجویان ایرانی درخارج ازکشورعضوکنفدراسیون بودندو در فعالیتها پیش شرکت داشتند . علیرغم اینکه درپشت پرده جبهه ملی یا حزب توده یا سازمان انقلابی یا بعدا" طوفان یا اتحادیه کمونیستها یا کادرها سعی میکردندبعنوان کادرهای سیاسی توده ی دانشجورا اداره بکنندوتزبدهند وبرنامه بدهند ازآنجائیکه خوداین افراد ،

یعنی مثلاً" خودبنده‌ودیگررفقای دیگرکه‌درسازمانهای سیاسی عضوبودیم، مجبوربودیم سازمان دموکراتیک را بسازیم واحتیاج به‌این داشتیم وبرای این نظام معینی تعیین کرده بودیم ، اساسنامه‌ای تعیین کرده‌بودیم ودرمقابل نیروهای دیگری قرارگرفته‌بودیم وجوداین پلورالیسم دردرون کنفدراسیون ، وجودمکانیسم های کنترل قدرت مقابل دموکراسی در درون کنفدراسیون راتضمین کرده‌بود. مثال بزنم. مثلاً" اگرمادرانجمن انگلستان یاانجمن هایدلبرگ یا مونیخ یااقلیت جبهه‌ملی بودیم سعی میکردیم که‌اساسنامه‌ای تنظیم بشودکه‌حقوق مارعایت بشود درجائی که‌ما اکثریت بودیم‌وسازمان انقلابی حزب توده‌دراقلیت بود. آنها سعی میکردند که‌مقرراتی را بقبولانند که‌حقوق دیگران رعایت بشود. چرااین میشدکه یک اقلیتی میتوانست این مقررات را به‌اکثریت تحمیل کند؟ ازآنجائیکه اکثریت مایل بودتنهاکارنکند، مایل بودکه‌باگروه‌دیگر یعنی گروه‌اقلیت یاگروههای اقلیت همکاری داشته‌باشد. این تمایل متقابل به‌همکاری نظامی را بوجود آورده‌بودکه‌ازدرونش مکانیزم کنترل قدرت بوجودآمد. ازاین رو قوی ترین ومحبوب ترین دبیرکنفدراسیون وقتی که‌به یک شهری میرفت تبدیل به‌یک رهبرکاریزماتیک نمیشد، به‌یک شهری میرفت اعضاء کوچکترین گروه‌کنفدراسیون میتوانست خر این دبیررابگیرد وازاوسئوال بکنندوازاوبازخواست بکنند. یا واحدهاتوی کنفدراسیون میآمدندوازجزئی ترین مسائل میتوانستندازهیئت دبیران توضیح بخواهندورأی مخالف بدهند واین رأی مخالفی که‌به‌هیئت دبیران میدهند برای آنهاعواقب ناگواری بوجودنمیآورد. مثل اینکه مثلاً" درکشورایران زمان شاه اگرکسی رأی مخالف به‌شاه‌میداد ساواک اگرمیفهمید میرفت سراغش. ولی این رای ها علنی بود واین رای علنی مخالف عواقبی برای اعضای کنفدراسیون بوجودنمیآورد. ازاین رو این مکانیسم که‌زائیده تمایل متقابل به‌همکاری بود دموکراسی رادرسطح پائینی سازمان تضمین میکردوافرادمیتوانستند نظراتشان را بدون ترس ازعواقب حرفشان بزنند.

بنابراین زمانی که‌کنفدراسیون ازاکثریتی که‌خواهان همزیستی با همدیگردریک واحد بودخالی شد و Tolerance هم ازبین رفت بنابراین انشعاب بوجودآمد. بنظرمن

این انقطاع درکنفدراسیون خودش ناشی از تبلیغ غلطی است واستدلالی است که درنسلهای بعدی کنفدراسیون وجودداشت که بعضا " ازحزب توده گرفته بودندوبعضا " ازرژیم شاه گرفته بودند. برای همین بودکه بنظرمن دموکراسی ازهم پاشید. یعنی وقتی که طرفدارحزب طوفان میآیدومیگویدماحاضرنیستیم درکنفدراسیونی شرکت کنیم که اکثریتش طرفدارااین است که ازحزب توده نه بلکه ازمحکومین حزب توده که درزندانهای شاه هستنددفاع بشود، ازحقوقشان دفاع بشود این نشانه ی عدم بردباری آن آدم است وبلی است که این بردباری را قبول ندارد، درکی برلزوم این نمی بیند. یعنی طرفدار همان استبدادشاه است یعنی به آن عمل شاه صحه میگذارد. این تجدیدتولیدهمان تفکری است که دررژیم شاه است . این تجدیدتولیدرامابعضا " دردرون دوران آغازین یادهسال اول کنفدراسیون شکسته بودیم. یعنی توده ای ، سازمان انقلابی وجبهه ملی چپ همه متحدا " اعتصاب غذا برای آقای بازرگان میکردند. بااین کاری نداشتیم که بازرگان چه تفکری دارد، بااین کارداشتیم که حقوق بازرگان بعنوان یک شهروندضایع میشود به آن تجاوزمیشود. نسلهای بعدی کنفدراسیون بعدازکنگره پانزده شانزده دیگراین تفکررانداشتند. چرا؟ برای اینکه ازیک محیطی آمده بودندکه مبارزه دموکراتیک زمان مصدق راندیده بودندودرسهای لازم رانداشتندوسازمانهای سیاسی که اینها راتربیت میکردند مثل اتحادیه کمونیستهایاطوفان واینها عاری ازاین درسهای تاریخی بودند. یعنی چون آنها خودشان دچاراین انقطاع تفکرشده بودند آن استبداد آسیائی که درایران قطع نشده بودوازطریق سیستم آموزشی پهلوی واستبدادسیاسی رژیم مرتب درخانواده ومدرسه ومحیط اجتماعی تجدیدتولید میشد دراینها تجدیدتولید شده بود واینها این بار بنام طوفان یااتحادیه کمونیستها بیانش میکردند نه بنام شاه ، بنام سازمان سیاسی ظاهرا " چپ . بنظرمن دلیل سقوط کنفدراسیون یاانشعاب درآن وازبین رفتنش دراین بود.

س - خب البته یک مقدارهم عوامل خارجی هم توی این جریان دخالت داشتند..

ج - مثل ؟

س ـ مثلاً" اختلاف بین چین وشوروی . ازداخل ایران فرضاً " انحلال جبهه ملی دوم وازصحنه خارج شدن وآن حالت یأس ونا امیدی که بعداً زآن بوجودآورد وبوجودآمدن گروه چریکهـــا ومجاهدین خلق ..

ج ـ بله ، خوب بنظرم اینها همه برمیگرددبه درسطح Abstraction همه اینها برمیگردد، اگرازفاکت های مجزا یش که جـــدا بشـــود خط فاصل ارتباطی اینها را بگیریم مربــوط میشود به همین قطع انقطاع مبارزه دموکراتیک درداخل جامعه . چون درداخل جامعـــه ما مبارزه دموکراتیک قطع شده بود یعنی جبهه ملی نتوانسته بود مبارزه دموکراتیک را تداوم ببخشد پس استبداد شاه است که تداوم پیدا میکند واین استبداد رژیم شاهی یا آسیا شـــی دردرون این جوانهائی که دارندبعنوان دانشجوبخارج میآیندهست واینها بـــــــــه درون کنفدراسیون منتقل میکنند . یعنی حرف شما درست است که ریشه هایش هم درآنجا هست بعنوان عوامل مهم .

س ـ خیلی تشکرمیکنم وبقیه مصاحبه را میگذاریم برای یک روزدیگر .

مصاحبه با آقای جعفر شریف امامی

تحصیل در رشته مهندسی و راه آهن در آلمان و سوئد

وزیر راه ، وزیر صنایع و معادن

ریاست مجلس سنا

سرپرست بنیاد پهلوی

نخست وزیر

روایت کننده آقای مهندس جعفرشریف امامی
تاریـــــخ ۱۳ می ۱۹۸۲
محـــــل شهرنیویورک ـ آمریکا
مصاحبه کننده حبیب لاجوردی
نوار شماره ۱

امروزپنجشنبه ۱۳ می ۱۹۸۲ خدمت جناب آقای مهندس جعفرشریف امامی درشهر نیویورک هستیم که خاطراتشان را ضبط بکنیم . مصاحبه کننده حبیب لاجوردی .

س ـ قربان اگراجازه بفرمائید اول شروع بکنیم با یک خلاصه ای ازخانواده تان، مرحوم پدرتان بفرمائیدوبعدشرح بدهیدرفتنتان رابه اروپا وتحصیلاتتان وبعدآنوقت میرسیم به موضوعات بعدی .

ج ـ آنچه که من راجع به خانواده ام میتوانم بگویم اینستکه پدرمن یک مرد روحانی بودوتحصیلاتی که من درتهران کردم اول درمدرسه شرف بودوبعد ازمدرسه شرف به مدرسه آلمانی رفتم آنجا درواقع متوسطه را درقسمت فنی تمام کردم وبعدبرای رفع احتیاجات راه آهن عده ای درحدودسی نفرازوزارت راه میفرستادبه آلمان ومن جزوآنهیئت به آلمان فرستاده شدم . درآلمان مادر درمدرسه سنترال که مدرسه راه آهن Brandenburger Zentralschule بودهیجده ماه تحصیل مربوط به رشته های مختلف راه آهن کردیم وبه سه دسته تقسیم شدیم که هردسته ای یک قسمت ازراه آهن را تحصیل کردندوبعدبه ایران مراجعت کردیم . درموقع مراجعت ما را دودسته کردندیک دسته فرستادندبه راه آهن شمال که درآنجا آلمانها کارمیکردند ویک دسته رابه راه آهن جنوب فرستادندکه آمریکائیها بعدا "برای ادامه ساختمان راه آهن آمدند .درآنجا مهندسی بود بنام Caroll که سرمهندس راه آهن بود. دراینجا خالی ازفائده نخواهدبود که مختصری ازوضع مسافرت خودراازتهران باهوازشرح دهم ، درآنموقع وسیله مسافرت اگرعده ی کافی بودمیشدیک اتومبیل سواری دربست کرایه کردوبه

مسافرت رفت والابا یدبا اتومبیل باری که پست را میبردپهلوی شوفرنشسته وبا پست به سفربرود.ما پنج نفریک اتومبیل سواری کرایه کرده وبه راه افتادیم راه تا لرستان بطورعادی بودودرتمام شبانه روزمقدوربودکه انسان حرکت کند، البته راهها تماما " خاکی بودوهنوزآسفالت نشده بودند وحتی درتهران خیابانهای آسفالت نداشت وعصرها درجوی خیابان ازطرف بلدیه (شهرداری) آب جاری میکردندوسپورها با دلوی که داشتندخیابانها راآب پاشی میکردندتا گردوخاک کمترشود. وگاهی با مشک آب پاشی میشدکه سپورمرتب میگفت پرهیز آب وازمشک آب میپاشید . درلرستان راه تازه ساخته شده بودوچون راه آهن نبوددرطول راه روی ارتفاعات مشرف به جاده برجهای ژاندارمری ساخته شده بودکه درهر برج ۶نفرمسلح بودندوتمام روزراه را زیرنظرداشتند وبمحض اینکه تاریک میشدعبورومرورممنوع میشد زیرا ممکن بودکه انسان مواجه با راهزنهای طول راه بشود .موقعیکه ازلرستان عبورمیکردیم ژاندارمها درمحلی که قهوه خانه ای بودجلوی مسافررا میگرفتندکه درهمانجا بیتوته کنندوچون ممکن بودتا قهوه خانه بعدی هوا تاریک شودمانع حرکت میشدند . موقعیکه اتومبیل به چالان چولان رسیدنزدیک چهاربعدازظهربود وجلورا گرفتندکه بایدهمین جا بمانیدوهرچه اصرارکردیم مفیدقرارنگرفت لذا به متصدی قهوه خانه دستوردادیم که محلی را نزدیک رودخانه تمیز وآب پاشی کرده وتخت چوبی بگذاردکه جای با صفائی بودبه نشینیم، وچون همه چیزازحیث غذا ولوازم یعنی تخت سفری همراه داشتیم بساط را درآنجا پهن کرده ونشستیم . بعدازچنددقیقه سواری ازدورنمایان شدکه خیلی رشیدوچابک به نظرمیرسید، یک سرآمدنزدما وازاسب پریدپائین وسلام کرد افسری بودبه درجه نایب اول ووقتیکه نشست وبه اوتعارف کردیم معلوم شد اولرا ست وتازه افسرشده است وخودازدزدان معروف منطقه بوده واینک ازطرف سپهبد امیراحمدی فرمانده نیروی غرب ماء مورحفاظت ۱۵۰کیلومترراه شده

وبه درجه‌ی افسری نائل شده است . البته خودا وسوادخواندن ونوشتن نداشت وکارهای دفتری اورا یک سرجوخه انجام میداد ما وعباس قوبکبسه بودوشروع کردازدزدیهای قبل واقدامات بعدبرای امنیت منطقه وگرفتن دزدها با لهجه لری غلیظ تعریف کردن وفرستادچندمرغ ازده نزدیک آوردندکه سرخ کرده وبا غذائی که ماداشتیم با هم خوردیم ، ضمنا" ازجیبش کیف چرمی کوچکی بیرون آوردودران دوستاره برنجی درآوردونشان دادوگفت قصددارم هروقت حضرت اجل (سپهبدامیراحمدی) بداینجا بیایدجازه بگیرم که درجه سلطانی (سروانی) داشته باشم وبا ما مشورت میکردکه چگونه گزارش بدهدوجملات راتکرارمیکردتاحفظ شود . خلاصه ازلرستان به بعدتااهوازبهیچوجه امن نبودوجزدرروززیرنظرژاندارمها مسافرت مقدورنبود . مطلب دیگرکه مناسب است ذکرشودوضع شهرهای خوزستان بالاخص شوشترودزفول واهوازاست که درآنموقع شایددرحدود ۷۵ درصدمردم تراخم داشتندوعده زیادی کوربودند وازآب رودخانه‌ی کارون با مشک برای خودآب حمل میکردنددرمحلی که دیگران مشغول قضای حاجب بودند . ودربازارشوشتردکانی بودکه هرچه نگاه کردم ندانستم که متاعش چیست وقتی پرسیدم گفتندگیوه فروشی است ولی روی گیوه ها آنقدرمگس نشسته بودکه تمام سیاه به نظرمیرسید وتشخیص مشکل میشد . کثافات مستراحها دربعضی ازخیابانها ازبالای بام بداخل کوچه میریخت وبادراختیاربودن تمام عوامل توسعه ازآب وآفتاب وزمین مستعدوسوخت ارزان فقیرترین وکثیف ترین افراددرآنجا دیده میشدند . دراهوازموقعی که ماواردشدیم یک عده‌ای ازرفقای ما ازبعضی ازمسائل تنقیداتی کردند که موجب شدکارل تلگرافی به تهران کردواظهارکردکه این محصلین رامن اصلا" نمی خواهم همه رااخواهش میکنم پس بگیرید وما با اینها وقت اینکه سروکله بزنیم نداریم .

س- ایرادات چه بود ؟

ج ـ راجع به ساختمان راه آهن ایراداتی گرفته بودندمنجمله مربوط به ریل گذاری واز این قبیل .

س ـ مسئله فنی بودیا مسئله سیاسی ....

ج ـ نه نه نه فقط فنی بود. بعدمن به رفقا گفتم بنشینیم یک قدری صحبت بکنیم ببینیم مصلحت ما چیست ، بمانیم یا برویم چه بکنیم ،بعد از بررسیهائی که کردیم به دودلیل من وچندنفراز رفقا تصمیم گرفتیم که همانجا بمانیم ،یکی اینکه درشمال هنوزمالاریا خیلی بودومن شخصا" ازلحاظ مالاریا حساسیت داشتم ومیل نداشتم دریک منطقه ای که مالاریا هست بروم کار بکنم . دوم اینکه درجنوب اساسا" میدان کاروسیعتربودوکارل که آنجا بوداختیارات بسیاروسیعی داشت واعلیحضرت فقیدنسبت به او فوق العاده توجه داشت برای اینکه علاقه شدیدبه پیشرفت راه آهن داشت علیهذا اختیارات زیادی به کارل داده بودکه حتی شایداز اختیارات وزیرهم زیادتربودالبته ازلحاظ اداری . ازاینجهت من تقاضا کردم ازکارل که ملاقاتش کنم ورفتم آنجا وقتی که به دفترش آمدم لباس باکراوات وپیراهن سفیدداشتم ،گفت با این ریخت آمدی با من صحبت بکنی من اصلا"حاضرنیستم صحبت بکنم . گفتم چه جورمن بیایم که شما حاضرمیشویدصحبت بکنید ؟ گفت بایدبرویدلباس کار بپوشید (اوورل آبی) آنوقت حاضرم صحبت بکنم .

س ـ مکالمه به انگلیسی بودیا به فارسی ؟

ج ـ مترجم بوداین وسط ،یک مترجمی داشت بنام آقای علوی اهل محل بود بسیارمردشریفی بودیک پایش‌راهم‌کوسه زده‌بودکه شل بود ولی‌انگلیسیش خیلی خوب بود وآنجا مترجم کارل اوبود.

خلاصه رفتم درا هوازیک مغازه بزرگی بودبنام کراچی استور درآنوقت . هنوز هندوستان وپاکستان جزومستعمرات انگلیس بودوکراچی راهمه جزء هند وهرچی ازپاکستانیها بودهمه راهندی می شناختیم .درکراچی استورچیزهای مختلف ازاجناس خرازی وبزازی وحتی خیاطی داشت درواقع مثل یک

گرا ندمکا زان اهوآزبوددرآنوقت ، رفتیم آنجا ودستوردادم به یک لباس کار برایم تهیه بکند گفت لباس کارآماده دارم ولی بایستی که قدری اندازه بکنم . برای من یک دست لباس درست کردوخریدم وآمدم فردا دومرتبه رفتم به کارل خواهش کردم که مرا بپذیرد ورفتم ورفتم به دفترش ودیدبا لباس کارآمده ام گفت حالاحاضرم صحبت بکنم ،گفت که شما ها خیال نکنیدکه یک مقدار تئوری یادگرفته ایدمن برای اوارزش زیادی قائل هستم . من نتیجه کار میخواهم وبایستی که درعمل نشان بدهیدکه میتوانیدکاری بکنید . اگردر عمل بتوانیدنشان بدهیدکه‌کاربکنیدمن همه‌گونه کمک میکنم ولی اگرکه بخواهیدبنشینید پشت میزدرادره وبخواهیدهمش باکاغذبازی وحرف وقت بگذرانیداینجا رشدی نخواهیدکرد این رااززحالا بایدصریح بگویم . گفتم نه ما حاضریم که لباس کارهم بپوشیم وباهمین لباس برویم سرکاروکاربکنیم . گفت خیلی خوب فورا" تلفن کردبه رئیس قسمت مکانیک ، Mechanical Superintendent شخصی بودبنام Moler آمدآنجا وگفت‌که‌با ایشان شریف امامی مذاکره کرده‌ام وحاضرشده استکه باکارمندان دیگرشما همکاری بکند وبایستی ازپائین‌ترین مرحله‌کاریعنی ازعملگی بایدشروع بکنندو بیایدبالا من جوردیگرموافقت نمیکنم .درآن موقع میخواستندکه یک کارخانه تعمیردرست بکنند برای تعمیرات واکنها ولکوموتیوها وغیره ویک شخص ارمنی آنجا سرکارگربود مرا مولربه‌او معرفی کردکه بایدباوهمکاری بکنم واوهم ملاحظه نکرد ازهمان روزاول یا چندعمله‌عرب همراه کردکه مثلا" یک سرنردبان رایکی ازآنها میگرفت ویک سرش راهم من میگرفتم تااطمینان حاصل شودکه آماده هستیم که‌کاربکنیم . دو سه روزی که آنجا به‌این صورت شروع بکار کردم نقشه‌های کارخانه آمدکه ماشین آلات رانصب بکنیم آنجا دیگرخودسر کارگرهم نمیتوانست‌که خوب نقشه‌ها رابخواندومجبوربودازمن استفاده بکند وکارهای ریختن طرح فنداسیون ماشین آلات وپایه‌ های مربوط به ترانسمیسون وغیره تمامش رادیگرمن دستورمیدادم که چه بکنندازاینجهت بعدازچندروز

شدم معاون سرکارگریعنی یک قدم جلورفتم تابعدکه کارخانه تعمیررا نصب کردیم وتمام شد ، مولرمراخواست وگفت که ما تعدادی منبع آب بایستی نصب بکنیم دربعضی ایستگاههای راه آهن برای احتیاجات آبگیری لکوموتیوها ومی خواهیم اینها رامقاطعه بدهیم شما مراقبت بکنیدکه این کار راکه میدهم بههمین سرکارگرا رمنی که بکندمراقبت بکنیدکه قیمتش راحتی المقدورارزان وسریع تمام بکندتا برآن اساس بتوانیم یا اوقرارداد ببندیم .

وقتی که ما شروع کردیم به نصب اولین منبع آب دراهوازکه درآنجا دوتا باید نصب میشد بعدازآنکه اولی تمام شدآمدم به مولرگفتم دراینجا چون اختیارات نداشتم وهرچه سرکارگرمیخواست میکرد صرفه جوئی کامل نشده است من میتوانم که منبع آب دومی راارزان تروسریع ترنصب بکنم . شما چون مایل بودیدکه حداقل قیمت وکوتاهترین زمان را بدست بیاوریدمن حاضرم که تعهدبکنم که این نظررا تاءمین بکنم . مرا بردپیش کارل وگفت که شریف امامی چنین اظهاری میکند وحاضراست تعهدبکندکه منبع آب دوم راخودش نصب بکندهم سریع تروهم ارزان تر . کارل اعتبارمحدودی کمترازآنچه که آن سرکارگر خرج کرده بودبیه من دادوگفت که این اعتباررادراختیارت میگذارم بروهرکاری میتوانی بکن ولی دیگربه من مراجعه نکن تاوقتی که منبع سوارشده باشد . علیهذا رفتم وآن منبع را با تقریبا " سه خمس قیمتی که اوتمام کرده بود از لحاظ پرداخت دستمزد ودرحدودچهارروزهم کوتاهترازآنچه که اوطول داده بود نصب کردم . بعدآمدم وبه مولرگزارش دادم که کارمنبع تمام شده است ، برخاست وآمدهمراه من دیدکه منبع رانصب کرده ام وتمام شده است ،مرا بردپیش کارل وبه کارل گفت که شریف امامی منبع راسوارکرده وارقامی راهم که گرفتم هم ارزانتروهم زودترتمام شده است . کارل گفت که پس میآیم خودم ببینم . آمدوخودش دیدوهمانجا دستوردادهمه روءسای ادارات بیایندبه محل نصب منبع آب . رئیس حسابداری ورئیس کارگزینی کارپردازی وغیره همه آمدند .

س ـ روءسای ادارات آمریکائی بودند ؟

ج ـ نه نه ، اینها فقط چندنفرروءسای اداراتفنی آمریکائی بودندبقیه ایرانی بودندمثلا" رئیس حسابداری آقای جمال خان بودکه رتبه ۹ داشت وآنوقت درخوزستان دونفررتبه ۹ بودیکی جمال خان بودویکی پیشکاردارائی خوزستان . دونفررتبه۹ بیشترنبود آنجا رتبه آنوقت خیلی اهمیت داشت وکارمندانی که درراه آهن بودندتمام رتبه ۲ ، ۳ ، ۴ واینها بودند. فقط یک نفربودآقای فرمی که رتبه ۶ داشت ومعاون جمال خان بود.

س ـ فرمی ؟

ج ـ فرمی گویاآمدبه آمریکا بعدا" جمال خان که رتبه ۹داشت معاون کارل بود . وفرمی هم معاون جمالخان . خلاصه اینها آمدندبیرون اداره درفضای آزادی که ما منبع آب راسوارکرده بودیم وکارل شروع کردبه توضیح دادن که من با این جوان اول صحبت کردم وبه اوگفته بودم که بایدازپائین شروع بکند ونشان بدهدکه کارمیتواندبکند تاکارمستقل بشودبه اوداده واین قبیل حرفها حالانشان داده است باینکه واقعا" کارش راخوب میتواندازعهده برآیند ومسئولیتهای بیشتری آماده هستم که به اوبدهم وحقوق راپنجاه درصدیکمرتبه اضافه کرد ، بعدازجمعا" چهار پنج ماه بیشترطول نکشیده بودکه من درراه آهن شروع بکارکرده بودم .

س ـ مبلغ حقوق چند به چنداضافه شد ؟

ج ـ چهارصدریال بودشد ششصدریال .

س ـ ماهی ؟

ج ـ البته ماهی بعدمراکردرئیس شعبه .تمام کارهای لوله کشی ونصب منابع آب وآهنگرخانه ونجارخانه وکارهای ساختمانی درها وپنجره ها وقالب پزیها وغیره که برای طول راه وایستگاهها بایدساخته بشود همه آمدزیرنظرمن .

س ـ این درچه سالی بود ؟

ج ـ این دراوایل سال ۱۳۱۰شمی بود. درآنموقع حقوق خیلی خوبی دیگرپیداکردم

زیرا قیمتها آنجا فوق العاده ارزان بود اگرمقایسه بکنیدمثلا" ازهمانجائی که من لباس کار خریده بودم لباس معمولی میدادم درست کنندبرای من یک کت وشلوار روی اندازه میدوخت ازپارچه کنانی فرمی بمبلغ چهارتومان .قیمتها دراین سطح بود یعنی یک کت وشلوار ازپارچه ودوخت وغیره میشددرحدودچهار تومان وباما پانسیون بودیم درراه آهن به ماهی پانزده تومان یعنی ناهار وشام وچاشت وغیره همه اینها درماه پانزده تومان میشدباسطح قیمتهاکه ازاینقراربودماهی چهل تومان هم حقوق ماهیانه بود. بطوریکه من ازهمان چهل تومان مبلغی صرفه جوئی داشتم که مقداری فرش ومیزتحریروغیره بعدا" برای خودم خریده بودم . بهرصورت آنجا یک شروع خیلی خوبی برای من شدکه باذوق وشوق وباعلاقه شروع بکارکردم ووضع من درخودراه آهن ودروزارت راه یک وضع استثنائی درواقع شده بود که همه تااندازه ای حتی رشک می بردند. خدمت نظام راهم همآنجا انجام دادم بدین صورت که اعلیحضرت فقیددستوردادند که مشمولین راه آهن ، آن عده ای که بهاروپا رفته بودندکه چندنفری بیشتر نبودیم اول معاف باشند چون به راه آهن خیلی علاقه مندبودندواهمیت میدادند که فقط درراه آهن کاربکنیم بعدا" تصمیمشان را عوض کردند دستور دادندنصف روزدرخدمت نظام باشیم که دیسیپلین نظام را بدست بیاوریم وبقیه اش را درراه آهن کاربکنیم وحقوق راه آهن شان راهم بگیریم. یک روزدراواخربهمن اطلاع دادندکه ساعت ۴ بعدازظهربدفترتیپ بروم موقعیکه آنجا رفتم دیدم چندنفرازافرادنظامی رانیزخواسته اندوهمه رابه دفترتیمسارمعینی فرمانده تیپ راهنمائی کردنددرآنجا خطابه ای نوشته شده بودکه هریک علیحده باصدای بلندبایدقرائت میکردیم ، موقعیکه نوبت بمن رسید دیگران را معینی مرخص کردودستوردادکه خطابه ی را دریک صفحه یک صفحه بزرگ ماشین شده بودبصدای بلندبخوانم وچون صفحه راتمام کردم گفت شما بایداین خطابه را روزسوم اسفنددرمیدان باغ ملی که تشریفاتی برگذار میشودباصدای رسابخوانید ، معمولا" درروزسوم اسفند روزتولداعلیحضرت

تشریفاتی درتمام کشورانجام میشد .چندروزبعدکه سوماسفندشد بالباس نظامی داشتن تفنگ دردست ازصف خارج شده ودرمقابل جمعیت انبوهی که از همه طبقات جمع شده بودندودرمحلی که روءسای ادارات اهواز وافسران آرتش درحضوراستاندارو فرمانده تیپ ایستاده بودندخطابه راشروع بقرائت کردم ، درآنموقع بلندگودربین نبودومن مجبوربودم که باصدائی چنان بلند شروع کنم که جلب توجه همه راکرده وساکت شوند ، علیهذا با تمام نیروصدای هرچه رساترخطابه راخواندم وخوشبختانه بلافاصله جمعیت ساکت ودوستانم که درفاصله زیادی قرارداشتندبعدا " گفتندکه صداخوب میرسیدواین اولین مرتبه درعمرم بودکه درمقابل جمعیت کثیری خطابه ای را میخواندم وروزبعد درحکم تیپ گذاشته شدکه یک درجه ازطرف فرمانده تیپ بمن داده شدوبا این ترتیب بین رفقای خودارشدشدم البته تاچندروزصدایم گرفته بودوطول کشید تا عادی شود .من درآنموقع سربازبودم ولی حقوق سرهنگ میگرفتم برای اینکه حقوق راه آهن رامیگرفتم وتصدی مقداری ازکارهای مشکلفنی بامن بود این بودکه حقوق من هم خیلی جالب وخوب بود وخدمت نظام هم که انجام دادم سه ماه خدمت خودراکردم بعدازسه ماه که شروع کردندبه ساختمان سربازخانه . سرتیپ معینی فرمانده تیپ مراخواست وگفت که ما بایستی که این سربازخانه راکه طرف دست چپ رودخانه کارون بودبایدبه سمت دست راست کارون که موءسسات راه آهن درآنها هست منتقل وساخته شود . نقشه ها وطرحها همه تهیه شده بودوبه تصویب تهران رسیده بودومقدمات کارفراهم بود. مرا مسئول نظارت درکارساختمان سربازخانه جدیدکردند.

س - دراهوازدیگر ؟

ج - بله دراهواز ، من ساعت پنج ونیم صبح میرفتم سربازخانه وسرتیپ معینی خودش ساعت شش یاقدری دیرترمیآمد . همراه اودورتمام کارگاهها میگشتیم ودستوراتی میداد . هرروز۵۰ ، ۶۰ قلم دستورمیداد من اینهاهمه را یادداشت میکردم بعدکه میرفت اینها را ترتیب میدادم که انجام بشودو فرداکه میآمدهم کارهای گذشته راتحویل میگرفت ورسیدگی میکردوهم کارهای

جدیدرا دستورمیدادوبدین‌ترتیب من ازساعت پنج ونیم شش همیشه درسربازخانه بودم، تاساعت ده، وده‌میآمدم راه آهن ودیگردرراه آهن بودم تابعدازظهر وبعدازظهردوباره به سربازخانه‌برای بازدیدکارهائی که به‌کارمندان فنی داده بودم میرفتم وخوشبختانه‌منزلم هم همان نزدیک... یعنی نزدیک سربازخانه بود درآن مدت من این شانس راپیداکردم که درخدمت نظام و هم درراه آهن یک وضعیت برجسته‌وخاص پیدابکنم .

درخلال این مدتی که ماآنجاخدمت میکردیم که درحدودسه‌سال ونیم شدعده‌ای ازهمکلاسی هاورفقای مرابتدریج فرستادند دومرتبه به‌خارج بدین ترتیب که موقعی که‌سفارش ماشین آلات میدادند مثلا"لکوموتیو ، واگن واینها میخریدند چندنفری هم همراه میفرستادندکه بروندآنجا در کارخانه‌هائیکه‌لکوموتیویاواگن میسازند درآنجاکاربکنندکه‌به جزئیات ساختمان ماشین آلات آشنابشوند وبعدکه برمیگردندبهتربتواننددرنگهداری آنهااقدام کنند. من بعلت اینکه مسئولیتهای متعددفنی درآنجابه‌عهده‌ام‌بود یعنی کارخانه هایبرق وتعمیرات ولوله‌کشی وتاءسیسات آب وغیره‌وکسبی نداشتندکه‌سرآن کارهابگذارند این بودکه مراهیچوقت نمی‌خواستندبخارج بفرستند لذاروزی‌رفتم پیش‌آقای مهندس‌حسن شقاقی که‌مدیرکل وزارت‌راه‌بود .

س - شقاقی که بود ؟

ج - شقاقی مدیرکل وزارت‌راه بود . آنوقت وزارت‌راه‌یک مدیرکل ویک معاون بیشترنداشت واین مدیرکل ومعاون خیلی‌اختیارات بیشتری ازآنچه‌که الان مدیرکل هادارندداشتند زیراهروزارتخانه‌الان شایدبیش‌ازده مدیرکل و چهارتاپنج معاون دارد ، لذااختیارات تقسیم میشود اماآنوقت یک معاون بودویک مدیرکل . این بودکه مدیرکل وزارت‌راه مردخیلی‌محترم مهمی بود خوشبختانه اومراخیلی خوب میشناخت برای اینکه‌چندماه بودکه‌آمده‌بودبه‌راه‌آهن جنوب بدستوراعلیحضرت همایونی تاآنجامراقبت‌کارهای راه آهن رابکنند و مواظب باشدکه‌همه‌کارهادرست‌وخوب پیشرفت بکند ومرامکررديده بودکه‌درکارم

بچه نحوی کارمیکنم وچه‌کارهائی دارم . یک روزکه رفتم پیش ایشان گفتم که من آمده‌ام استعفا بدهم . گفت‌چی استعفا ؟ یعنی چه . استعفا برای چه بدهید .شما الان کاربا این مهمی دارید‌حقوق با این خوبی میگیرید‌وضعتان طوری است همه‌ازشما راضی‌هستندشما چرا میخواهید‌چنین کاری بکنید . گفتم آخر مثل اینکه اگرکسی خوب‌کاربکندازمزایائی باید‌محروم باشد‌ومن فکرمیکنم اگرکارنکنم مزایای‌بیشتری آنوقت میتوانم داشته باشم . گفتند‌یعنی چه‌طور مثلا" ؟ گفتم شما همه‌رفقای مرادوباره‌فرستادید‌بخارج رفتند‌ومن بعلت اینکه اینجا گرفتاریهای زیادکارخانه‌ها را بمن داده‌اید‌مرا هیچوقت نمی‌فرستید ازاین فرصت محروم کرده‌اید . گفتند‌من قول میدهم‌به شما ، شما را بفرستم مدرسه وبروید‌تحصیلات‌خودتان را ادامه بدهید‌واین شانس را به هیچکس دیگرنخواهیم داد . ازاین لحاظ بروید‌لگرم مشغول کارتان باش وکارت را ادامه‌بده البته خیلی‌خوشوقت‌شدم وبرگشتم مشغول کارم شدم وبعد‌رفتند به‌تهران وپس‌ازچندروز تلگرافی فرستاده شدبه اهواز که شریف‌امامی راکارهایش را به متصدیان دیگرتقسیم بکنید . من درهرقسمتی یک معاون داشتم . مثلا" دربرق یکی مهندس‌آزاده بودکه‌درآلمان تحصیل کرده بوددر کارخانه تعمیرات معاون داشتم . هرجا یک‌کسی بودکه کارها را به آنها تحویل دادم وبه تهران که‌احضارکردند‌میدانستم که برای این هست‌که باید بروم به خارج . درآنموقع یک‌سفارشی هم به سوئدداده شده بودبرای خرید لکوموتیو وواگن جهت ایران آنموقع قسمت مهمی ازاحتیاجات‌وزارت‌جنگ وراه آهن وغیره راازسوئدمیخریدند . مثلا" قسمت‌مهم اسلحه‌احتیاجات نظامی را از Bofors میخریدند .

س- بوفرس ؟

ج - بله بوفرس . توپ‌وتفنگ‌وآنچه که‌مربوط به تسلیحات‌بوداز‌آنجا میخریدند ودراین مدت‌هم که ساختمان راه آهن سراسری بطورکلی دادندبه Comsax . این بودکه‌اسکاندیناوی ها دردرجه‌اول دانمارکی ها وبعد

سوئدی ها وسایر ممالک اسکاندیناوی ، نروژ وفنلاند مهندسین زیادی به ایران فرستاده بودند وکارهای فنی راه آهن دیگرتمام زیرنظر اسکاندیناوی ها بود . هم آلمانها رفتند هم آمریکائی ها .

س - چرا به آلمان وانگلیس وفرانسه نمیدادند ؟

ج - مناقصه ای گویا گذاشتند علی منصوروزیرراه بود . منصوراین قرارداد را بست با Comsax و Comsax متصدی ساختمان راه آهن بودکه در آنموقع مراخواستندبه تهران ، شقاقی گفت که شما میرویدبه سوئد ولی بایستی که سعی بکنید که آنجاواردشدیدفورا " زبان رایاد بگیرید وخودتان راآماده کنیدکه بروید مدرسه والاشانسی نخواهیدداشت . گفتم من قول میدهم که به محض اینکه رفتم آنجا شروع به یادگرفتن زبان بکنم وعلاقمندهستم البته که بروم به مدرسه . مرافرستادندبه سوئد با چندنفردیگرجمعا " پنج نفربودیم . نکته ای که دراینجا مناسب است یادآوری شوداین است که درآن زمان بودجه مملکت بسیارضعیف بودوهیچ خرجی بدون وجوداعتباردربودجه مقدورنبودواعزام من به اروپا ازمحل حقوقی که دریافت میکردم یعنی ماهیانه ۱۲۰تومان میسرگردید بعلاوه مصرف ارزسخت تحت کنترل دولت بودوبهیچوجه کسی نمیتوانست مبلغی به ارزبخارج بفرستدوبایستی ازکمیسیون ارزاجازه تحصیل شودواینکارسهلی نبود .علیهذا بایدمیدانستم که ازطرف خانواده کمکی بمن نخواهدشدوبایدبا مبلغ حقوقی که میگرفتم خودرااداره کنم وبااین مبلغ هزینه های مدرسه وپانسیون و لباس وغیربایدتاء مین شود. علیهذا ازابتدا بودجه ای برای خودتنظیم کردم ودینار دینار بدقت هزینه میشد وهمیشه مختصری ذخیره نگاه داشته بودم تاهرگاه حواله حقوق ازتهران قدری به تاءخیربیفتداشکالی پیش نیاید .

وآنجا روزاولی که واردشدم رئیس کارخانه Nohab که درآنجا لکوموتیوهائی برای ایران میساختندازمن پرسیدکه شما چه احتیاجاتی دارید اگر چیزی لازم داریدبگوئیدکه من دستوربدهم تهیه کنند .گفتم من هیچ احتیاجی

ندارم جزیک معلم زبان میخواهم . گفت من اتفاقاً" یک دوست خیلی خوب دارم که آمده اینجا برای گذراندن تابستانش واین معلم آلمانی است ومیتواند به شما سوئدی یاد بدهد چون شما آلمانی میتوانید صحبت بکنید از اینجهت بهتراین است که اورا ملاقات بکنید وسیله دیگری من فکرنمیکنم که بهتراز این باشد برای شما . تلفن کردبه او همان عصرآن روزمن رفتم اوکتابی برای من تهیه کرده بودوترتیب داد که هرروزبعداز ظهرکه از کارخانه میآمدم میرفتم پیش او درسم رامیگرفتم وشب که میآمدم منزل مطالعه میکردم . درحدودسه ماه که گذشت بعلت شباهتی که لغات سوئدی بنه آلمانی داشت درعرض سه ماه آنقدرسوئدی یادگرفته بودم که میتوانستم رفع احتیاج جاری روزانه را بکنم ولی البته بکارخودم ادامه میدادم وبا خواندن روزنامه وشنیدن رادیووصحبت با اشخاص وغیره مرتب پیشرفت میکردم . بعدازنه ماه طوری سوئدی رافراگرفته بودم که میتوانستم بروم به مدرسه وبعدازنه ماه تقاضا کردم که بروم به مدرسه البته برای ورود به مدرسه دانستن دوزبان زنده جزوشرایط بود. بنده زبان آلمانی وزبان فارسی را ارائه کردیم که تسلط دارم وآلمانی راچون تصدیقاتی ازتهران همراه داشتم که مدرسه آلمانی بودم وصحبت هم که میکردم میتوانستند تشخیص بدهند که زبان آلمانی را میدانم ولی فارسی را گفتند که شما باید تصدیقی ازسفارت بیاورید که شما فارسی میدانید. بنده رفتم به سفارت آنجا مرحوم اسدبها درسفیربود ،خود اسدبها درقریب هفده سال هیجده سال بودکه به ایران نرفته بودوفارسی را سلیس نمیتوانست صحبت بکند .

س ـ هفده هیجده سال سفیرآنجا بود ؟

ج ـ نه درجاهای مختلف درلهستان بود مثلاً" دفعه اولی که رفتیم آلمان او سفیردرورشوبودوازما یک پذیرائی خیلی مجللی کرد درآنموقع ما هنوزهتل بزرگ ندیده بودیم ووقتی که ازما پذیرائی کرد آداب نشستن سرمیزرسمی و غذاخوردن ومراعات نکاتی که باید بشودهنگی آشنا نبودند .بعضی چیزها به نظرمان عجیب بود مثلاً" پیشخدمت ها همه لباس فراک پوشیده بودندوابتدا

خیال میکردیم اینها خودشان اشخاص مهمی هستندکه بااین لباسها آمده اند وما با آن کلاهای مقوائی ساده که کلاه پهلوی نامیده میشدبی لباس فرمی رفته بودیم . درآنموقع هنوزتغییر لباس داده نشده بود.
بهرصورت اسدیها درسفیرمان بوددرسوئدوبا وگفتیم که من چنین احتیاجی دارم وخواهش میکنم شرحی بنویسید . توضیح دادم که متوسطه ام رادرتهران تمام کرده ام وتصدیقش همراهم هست فقط تصدیق بکنیدکه من فارسی میدانم.
گفت من چطورمیتوانم تصدیق بکنم که شما فارسی میدانید . گفتم فارسی ام ازخودشما بهتراست واین تصدیق مشکلی نمیتواندباشد ، من متوسطه ام رادر تهران تمام کردم . بهرصورت بازحمتی تصدیقی به من دادکه من متوسطه تهران راتمام کرده ام وصریح ننوشت که من فارسی میدانم چون برایش واقعا " مشکل بودتشخیص بدهدوحال آنکه خوداوروان نمیتوانست فارسی صحبت بکندزیرا سالها درخارج مانده بود وخانمش هم لهستانی بودوبعلت ترک مکالمه فارسی فارسی اش خیلی کندشده بود. بهرصورت تصدیق آنجا راگرفتم که فارسی میدانم وآلمانی هم که میدانم .
مطلبی که اینجا بایداضافه بکنم اینستکه موقعی که دراهوازبودم بایک موءسسه ای درآلمان مکاتبه کردم وازآنها یک دوره مهندسی الکتریک راازطریق مکاتبه خواستم وشروع کردم مطالعه کردن آنجا دو سه تاآلمانی بودندکه مهندس برق بودندومن هروقت مشکلی درمطالعه این کتابها داشتم به آنها مراجعه میکردم وبه من توضیح میدادند وبدین ترتیب من مقدمات ریاضی وبعضی قسمتهای علوم مثل فیزیک ومقدمات مربوط به دوره مهندسی برق راچون احتیاج داشتم دراهوازپیش خودم خوانده بودم و وقتی که من به مدرسه رفتم بایکی دیگرازرفقای هردوبه مدرسه رفتیم ،آن شخص اسمش صادقی بودکه همکلاس من بوددرمدرسه آلمانی وباهم بودیم . والبته درابتدای امرکارما سنگین ومشکل بودمن شانسی که آوردم این بودکه یک همکلاسی من

درهما ن منزل من پا نسیون بودوا وشاگردا ول کلاس بود . شب ها که میآ مدیم با هم درسها یما ن را میخوا ندیم ومشکلاتی که من دا شتم ا و حل میکـــــــردوا ز یا دداشت ها ی ا وهم بعدا زا ینکه کا رما ن تما م میشدیا دداشت مینوشیتم .دفا ترم را چون با فرصت بیشترودقت مینوشیتم یا دداشتها ی من ا زما ل ا ومرتب تربـــود برا ی ا ینکه من با دقت بعدا زکلاس نوشته بودم ولی ا وسرکلاس تند تندنوشتــه بود وحتی بعضی قسمتها یش لایقرء بودوبا یدمیپرسیدم که ... ا وتوضیـــــح میدا د .ولی من دفا تردروس مختلفم را ویا دداشت ها یم را خیلی تمیزومرتـــب وبدون دا شتن هیچگونه ا بها می نوشته بودم که گا هی ا وقا ت خودا ومیآ مـــد وا زمن یک سئوا لی میکردکه ا ین فرمول مثلا" ا ین حرفش چیست زیرا تندنوشته بودونرسیده بودکه روشن بنویسدوا زمن میپرسید وبدین ترتیب من توا نستـــم که خیلی خوب همرا ه سا یرشا گردها جلوبروم .

درحدوددوهفته ا ی که گذشت یکروزا ستا د ریا ضی مرا فرستا د پا ی تخته .

س - دوره ا ین مدرسه چندسا ل بود ؟

ج - مدرسه سه سا له بود . رفتم پا ی تخته ویک مسئله ریا ضی که درجریانـــش دا شت صحبت میکردبمن دا دومن ا زلحاظ مطا لعه ا ی که قبلا" کرده بودم ا زکـلاس خیلی جلوبودم ومسئله ا ی را که دا . بهولت حل کردم وخیلی سریع وخوب ویا دم است که یک نمره خوبی بمن دا د . من که برگشتم صا دقی را خوا ست وفرستـــا د پا ی تخته وچیزی شبیه به آنچه بمن دا ده بودبه ا ودا دوهرچه را هنما ئیـــش کردحل نکرده رفت وسرجا یش نشست وبعدکه کلاس تما م شدهردورا خوا ست دردفترش وگفت که من ملاک تشخیص ا ینکه کی میتوا ندمدرسه را تما م بکندیا نمیتوا نـــد هستم چون ا ینجا مدرسه مهندسی است وریا ضیا ت هرکسی ضعیف با شدمسلما " با قی درسهایش هم ضعیف خوا هد بـــــود ونمیتوا ندکه مدرسه را تما م بکندومن ا زحــــا لا میخوا ستم بشما بگویم روکردبمن وگفت شما بخوبی میتوا نیدکه مدرسه را تمـا م بکنیدولی به صا دقی گفت که متاءسفا نه با یدبشما بگویم که شما نمیتوا نیدا یـــن مدرسه را تما م بکنیدوزودترتا ا ینکه وقت نگذشته بروید یک مدرسه دیگری کـــه

قدری سبکتروسهلترباشد . ما هردودریک منزل پانسیون بودیم وقتی بمنزل آمدیم اوخیلی ناراحت وحتی گریه میکردکه من دیگرآتیه ام بکلی خراب است ومراحتما" خواهندخواست که برگردم به تهران واز این حرفها . گفتم نه حالا صبرکن فردا میرویم نزدرئیس مدرسه وباا وصحبت میکنیم . فردا رفتیم پیش رئیس مدرسه که شخص خیلی محترمی بودبنام Nordenshold تلفن کردبه مدرسه ای مهندسی بودآنجا وگفت که یکنفرایرانی اینجا داریم Goteburg نمیتواند تمام بکندوشما درآن قسمت پائین ترمدرسه تان رشته ایکه پائین تر هست هرطورشده برایش جائی تهیه بکنیدوبپذیرید . آنها پذیرفتندوفردای آن روز اورفت به Goteburg ودیگرازهم جداشدیم ومن تنها ماندم . من درآنجاکه بودم دیگرچون هیچ ایرانی هم درنزدیکی نبودازلحاظ زبان وپیشرفت درکارها مثل سایرشاگردها روان شده بودم ومخصوصا" چون آن رفیق همکلاسی که هم منزل من بودشاگرداول کلاس بودوهرشب با هم کارمیکردیم وضع من خیلی عادی وخوب شده بوددرسال اول کلاس من شاگردسوم شدم چون برای من جدا" تنها شانسی بوددرزندگیم خیلی باشدت وبازحمت کارمیکردم که وضعم خیلی قطعی وتاءمین باشد ومبادا وقتی رفوزه شوم این بودکه خیلی به خودم فشارمیآوردم وخوشبختانه باتمام مشکلاتی که داشتم درابتدا شاگرد سوم شدم ودرسال دوم شاگرددوم ودرسال آخرشدم شاگرداول ورفیقم سال دوم بودشاگرداول وسال سوم یعنی سال آخراوشدشاگرددوم ووضع طوری بودکه ما برای آماده کردن خودبرای امتحان که اغلب کتبی بود درمنزلمان شبها کارمیکردیم ودوستان همکلاسی هایمان هرگاه مشکلاتی داشتندبرای حل مسائل وآماده کردن خودشان جهت امتحانات میآمدندپیش ماکه این مسئله راچطوربایدحل کرد وازمارا هنمائی میخواستندوخوداینهم موجب میشدکه ما بیش ازدیگران به مشکلات متوجه بشویم وامتحانات ما همیشه خیلی خوب نتیجه داشت .

مدرسه که تمام شدبرگشتن ما مشکلات زیادی پیداکردوآن این بودکه جنگ که

پاس میداد این منظره طوری مرا تکان داد که به وطن پرستی آنها آفرین گفتم وازخاطرم گذشت که این ملت هیچگاه مقهورنخواهدشد .
وقتی که رفتم به راه آهن خودم را معرفی کردم یک رئیس جریه بودسوئیسی بودبنام Ringer . اوگفت که شما برویدوقسمت جریهٔ تهران را تحویل بگیرید . درآنموقع یک سوئیسی دیگری بودکه رئیس جریهٔ تهران بودو او تقاضا کرده بودکه خدمتش تمام شده برگردد دولت با وگفته بودچون فعلا" کسی نیست که جانشین شما بشودبمانیدتا بعدفکری برایتان میکنیم . مرا که فرستادندبا وشرحي نوشتندکه شریف امامی میآیدآنجا وشما سعی بکنیدکه کارها را با ونشان بدهیدوا ورا مجهزبکنیدکه بتواندکارها را اداره بکندوهر وقت که اوتوانست که ازعهده برآیدشما میتوانیدکه بروید وقرار بودکه دردوماه اینکاررا اوانجام بدهد . وقتی که رفتم آنجا عده زیادی ازکارگرها ئیکه آنجا بودند ، کارگرهای جنوب راه آهن بودندکه بتهران آمده بودند وعده‌ای ازآنها را من میشناختم وآنها مرا میشناختندوهرروزصبح خیلی زودساعت پنج ونیم ، شش میرفتم سرکار بودم تاساعت نه ، نه ونیم شب وبه همه‌ی نوبت کارخودم رسیدگی میکردم ووضع من طوری بودکه ازهمان اول که واردشدم کارگرها وکارکنان دیدندکه بههمه کارها آشنا هستم وبا آشنائی قبلی هم که با من داشتندواعتمادی که کارگرها ازقبل داشتند مرا خیلی زودپذیرفتند به اصطلاح وپانزده ، شانزده روزبیشترنگذشته بودکه آقای Schlemberg رئیس جریهٔ تهران شرحی نوشت به ریاست راه آهن به اینکه شریف امامی که فرستاده‌بودید بخوبی سوارکار است وکارش را میتواندخوب انجام دهدو احتیاجی به اینکه من بیشتراینجا باشم نیست واجازه گرفت ورفت . وبا این ترتیب شدم رئیس جریهٔ تهران .

س - این ۱۹۳۹ ، ۴۰ است بله ؟

ج - ۱۹۴۰ بود .

س - یکسال قبل ازجنگ ؟

ج - یکسال قبل ازجنگ .

شروع شده بودوتلگرافی ازتهران آمدکه دیگرما را زودتربرگردانند.
س- چه سالی بود ۱۳۳۸ ؟
ج - ۳۹ بود . متاء سفانه ازسفارت تلگراف که میکردندبه تهران که خرج سفربرای ما بفرستند اینقدرطول میکشیدکه دوماه مثلاً" میگذشت . آنوقت این دوماه بایدماخرج ماهیانه وکرایه منزل وازاین قبیل بدهیم لذا مبلغ کافی دیگرنمیماندبرای خرج بلیط وهزینه مسافرتمان . لذا یک روزرفتم پیش آقای اسدیها در گفتم اینکاری که میکنیدا ینها ندارد هردفعه تلگراف میکنیدجواب میدادندکه تلگراف مفهوم نشدوخرج سفرما را بقدری دیرمیفرستند که ما بایستی که اینجا مبلغی پول پانسیون وغیره بدهیم ودیگرباقیمانده کافی نیست برای اینکه هردوبرگردیم . شما یکی را برگردانیدبرای یکنفر کافی است .اوبرودتهران وتوضیح بدهد که وضع ازچه قرار است وباین ترتیب با این راه حلی که ارائه کردم یکي رافرستادند آنوقت برای من خرج سفررا بصورتی فرستادندکه بتوانم هزینه پانسیون وکرایه منزل وغیره رابدهم و برگشتم .
آنوقت دیگرنمیتوانستم ازراه معمول که میآمدیم به آلمان ولهستان وروسیه وباکوبرگردیم بهتهران تا چاراز شمال اروپاآمدیم ، چون جنگ شروع شده بود این بودکه من ازاستکهلم آمدم به Abo درفنلاندوازفنلاندبه هلسینکی وبعد به لنینگراد ، مسکو ، خارکف بعد به باکو وبندرپهلوی وتهران .
موقعیکه به هلسینکی رسیدیم درآنجا ۲۴ ساعت توقف داشتم وعلیهذا سعی کردیم که درشهرگردشی کرده وازشهردیدن نمایم ، درانموقع روسیه شوروی ممالک بالتیک ازاستونی - لتونی - لیتوانی با تهدیدابتدا ازآنها پایگاه هوائی ودریائی گرفته بودوسپس آنها رابلعیدوضمیمه خاک خودکرد. لذا فنلاند حالت آماده باش داشت وبرای آنکه حداکثرنفرات خودرا تجهیزکندخدمات نظامی سبک ازقبیل پاسداری راافرادمسن انجام میدادند چنانکه درب ورودی سربازخانه قراولی دیدم که باریش سفیدوشایدسن اوازشصت سال بالاتربود

آنموقع قطارهائی آزبندرشاهپور میآمد به تهران که محمولات ارتش را میآورد . تعداً دیلکوموتیو آلمانی Ferrostahl خریده شده بود از آلمان که هفت عدد از این لکوموتیوها را اعلیحضرت فقید دستور داده بودند که بایستی ذخیره باشند برای احتمالات مثلاً اگر پیش آمدی یا جنگی میشد اینها اضافه برلکوموتیوهای جاری هفت تا رزرو همیشه داشته باشند .

وضع راه آهن بطورکلی چندان رضایتبخش نبود ورئیس راه آهن آقای سرتیپ امیرسرداری بودکه وقتی رئیس شهربانی ایران واو آدم مدیری نبود مثلاً" میآمد یک جائی برای رسیدگی یک کاری وسط کاریکمرتبه نصفه کاره میگذاشت میرفت به کاردیگری میپرداخت ونظم فکری وترتیب صحیح در اداره کارها نداشت . گزارشاتی هم به شاه رسیده بودبه اینکه وضع راه آهن نقاط ضعفی دارد "گرزن" درآنوقت رئیس بازرسی راه آهن بود ازطرف شاه (بعدا "رئیس ستادو وزیرجنگ شد) . گرزن گزارشاتی داده بودراجع به راه آهن به اینکه یک نواقصی درکارها هست وگزارشات مستقیم میرفت به ستاد ارتش که به عرض اعلیحضرت فقید برسد .

بعدازظهردردفترم نشسته بودم ازهمه جا بی خبریکی ازکارمندانم آمدکه اعلیحضرت دارندمیآیند . گفتم اعلیحضرت کجا دارندمیآیند ؟ گفت اعلیحضرت دارندمیآیندسمت کارخانجاتی که من رئیس بودم . گفتم که این حرفها چی میزنی اعلیحضرت بخواهندبیایندخبربایدبدهندقبلا" مقدماتی فراهم بشود گفت شما ازپنجره نگاه کنیدمی بینید . نگاه کردم دیدم بله باشنل آبی دارند پیاده میآیند عده ای هم دنبال ایشان هستندچون ازدفترمرکزی راه آهن تا آنجا یک کیلومترفاصله بود .

س ـ این همان میدان راه آهن است ؟

ج ـ میدان راه آهن بله .

س ـ گاردواینها بودنداطراف یا چطوری بود ؟

ج ـ بله گاردهمراه ایشان خیلی کم بود مثل اخیرنبود . ولی ازافرادراه آهن عده ای همراهشان بودند . وقتی آمدندآنجا اولین مرتبه ای بودکه باشاه مواجه

میشدم وبهیچوجه آداب و رسوم درباری را بلدنبودم. محصلی بودم که تازه ازخارج آمده بودم وتعظیم کردن واینقبیل چیزها را نمیدانستم ووقتی که شاه آمدندونزدیک شدندمن خیلی ساده ادب کردم . ایشان نگاه تندی بمن کردند. باری چون با نظرنا مساعد آمده بودندزیرا گزارشاتی که رسیده بود ، گزارشات خوبی چون نبودشروع به ایرادگیری کردندگفتندکه شیشه ها چرا کثیف است (شیشه های کارخانه) گفتم قربان اینجا لکوموتیورفت وآمدمیکندودود و بخار دارد اینجا جائی نیست که معمولا" شیشه هایش را هرروزتمیزکنند. گفت اه اینحرفها چیه میزنی بروپی کارت ویکدفعه دیدم ازپس گردن یک کسی مرا گرفته ومیکشدکه فرمودندبرو، یعنی برو. منهم بدون اینکه بفهمم مطلب از چه قرار است رفتم کنار. ایشان دوری زدندورفتندانبارسوخت . آنجا روغن آلات ونفت وغیره داشتیم . درابتداکه آمده بودم دیدم که درآنجا وسائل آتش نشانی نیست وکثیف بهم ریخته وخطرحریق هست لذا دستوردادم که آنها مرتب و تمیزکرده ووسائل آتش نشانی وظرفهای رنگ کرده قرمزباشن گذاشته بودند واین فشنگهای اطفاء حریق نصب کرده بودندخیلی مرتب و منظم شده بودمثل وضعی که دریک سربازخانه معمول است .درآنجا اعلیحضرت پرسیدندکه این روغن هزاروصدیعنی چه آن روغن سیصدوچهل یعنی چه دویست وبیست چیست ؟ درآنموقع کسی نبودآنجاکه جواب بدهد. دومرتبه گفتند شریف امامی ، شریف امامی رفتم آنجا وتوضیحاتی دادم خدمتشان که این روغن سیلندره این روغن یاتاقان ماشین است این مال لکوموتیواست وغیره . بعدازاین پرسش وتوضیحات وآن نظرنا مساعدی که اول داشتندعوض شد. بعد پرسیدندکه شماچندتا لکوموتیوسوئدی دارید گفتم ده تا .گفتنداینها چکار میکنند بعرض رساندم که درراه اصلی کارمیکنندولی یکی ازآنها درایستگاه مشغول مانوراست ، گفتندچرا درایستگاه مشغول مانوراست اینها بایددرخط اصلی کارکنند، بعرض رساندم یکی ازاینها بعلت اینکه درریل گذاری کارکرده

وآب تصفیه شده درديگش نریخته اندپرازکثافت شده وبایدبرودبه تعمیرات تا دیگ را بازکنندوکثافت ها را درآورندوکارخانه تعمیرات هم ظرفیتش پراست الان اینستکه برای آنکه بیکارنماندواستفاده دراینجا هم مانورمیکند . گفتند نه نه نه هیچاینکا ررانکنیدودستوربدهیدکه فورا " برای مانورلکوموتیوهای کوچک بخرندواز آنها استفاده برای خط اصلی استفاده بشود . ازمحوطه ای که من متصدی بودم بصورتی که زیادنا راحت نبودندخارج شدند . دراینموقع دکترسجادی که وزیرراه بودخودش را رساند . آمدآنجا من دیدم که یک تعظیم خیلی غلیظی کرد من متوجه شدم که من ازاول به آداب آشنا نبودم . ازآنجا دیگررفتندبه سمت کارخانجات تعمیرکه دیگرجزو ابواب جمعی من نبود . وآنجا عده ای را شل وپل کردند . ازیکنفرازبازرسان افسربنام سروان مصطفوی پرسیدندتوکی هستی ؟ گفت مم م م م م یکمرتبه ازپس افتاد ازبس که اعلیحضرت هیبت شدیدی داشتند جراءت نکرداسمش را بگویدوافتاد .

س - واقعا " اینجوربود قیافه اش ؟

ج - قدبلندوچشمهای درشت ونافذ خلاصه خیلی مهیب بود . بعدکه بازدیدایشان تمام شد هما نروزامیرسرداری رابرداشتندوگرزن راجای اوگذاشتندکه رئیس بازرسی بود . گرزن روزبعدآمدبه کارخانه ای که من متصدیش بودم اوشنیده بود که اعلیحضرت پرسیده بودندشیشه ها چراکثیف است . اوهم آنجاخواست همان حرفها را بزند . گفت آه این شیشه ها چرااینقدرکثیفه ؟ گفتم که اولا " اینجا کارخانه لکوموتیواست که میدانید دود ودم وکثافت داردواین شیشه ها رااگر قراربا شدپاک بکنیم اقلا " ۴۰ ، ۵۰ تا عمله بایدبگیرم که پولدورریخته ایست شیشه ها هم تمیزبشودیا نشوددرکارفرقی نمیکند . اما اگرمنظورتان اینستکه اینها تمیزبمانندباید ۴۰ ، ۵۰ کارگربگیرم ، گفت نه نه نه بگیریدچون اعلیحضرت قبلا " گفته بودندوهم گفت حتما " بایدشیشه ها تمیزباشد . گفتم مطلب ثانی که میخواستم بگویم این بودکه این دستورها را به کسی بدهیدکه با وحقوق میدهید . یک نگاه تندی بمن کردوگفت یعنی چه ؟ گفتم من الان هیجده ماه است که اینجاکارمیکنم واگرهیچکسی نداندکه چطورکارمیکنم شما

میدانید. چون میدانستم که گزارشاتی راجع به من داده بودکه صبح زودمیآید وهرسه شیفت را رسیدگی میکندبعدهم جانشین یک سوئیسی شده بودم که ماهی ۷۵۰تومان درآنوقت حقوق میگرفت. ۷۵۰ تومان ازحقوق وزیرهم بیشتربود. گفت چطورشما حقوق نگرفته اید ؟ گفتم بمن حکمی که دادندفقط سمت مرا تعیین کردند رئیس جریهٔ تهران ولی حقوق هنوزبمن نداده اند چون دیپلم مرا فرستاده بودندبه وزارت معارف آنوقت ارزیابی بکنند. شورای معارف تشکیل نشده بودواین مطلب همینطورمانده بود. قسمت کارگزینی هم تا رأی شورای معارف نمیرسیدنمیخواست که حقوق مرا تعیین بکند. من هم چون هرروزکارداشتم‌وزاداری نمیتوانستم بروم به وزارت معارف که تعقیب بکنم واینکارعقب افتاده بود. البته من آنوقت خانه پدرم بودم‌ومتاٴهل نبودم وخرجی نداشتم وقصدم هم این بودکه نشان بدهم که میتوانم کاربکنم وتصدی کارمهمی داشته باشم ومسئولیت قبول بکنم وزیاددنبال اینکه حقوقم راحالابدهندیا ندهندنبودم واینکار۱۸ماه طول کشیده بود. این مطلب راکه به گرزن گفتم،گرزن ازهمانجا برگشت. ورفت به وزارت‌راه پیش دکترسجادی وزیرراه. وبه اوگفت که شریف امامی اینطوره اینطوره واوهم مرا میشناخت دکترسجادی هم چون‌دوتقدیرنامه برای من فرستاده بود. درموقعیکه درسوئد بودم‌نمراتم راسفارتخانه به‌تهران فرستاده بود وگزارش داده بود یک تقدیرنامه به‌امضاء اویکی هم به‌امضاء مرحوم آهی برای من صادرشده بود. این بودکه‌سابقه‌مرا داشت. وقتی که‌گرزن جریان رابه‌اومیگویدبه اینکه دکتر سجادی خیلی دردادن حقوق سخت بودوحتی میشودگفت که ممسک بود ۲۵۰ تومان حقوق برای من تعیین کردواین مثل توپ دروزارت راه ترکیدکه‌شریف امامی ۲۵۰ تومان برایش‌حقوق تعیین شده‌است وبه محصلین دیگری که‌ازاروپا میآمدند رتبه ۳ یا ۴ و۵۳تومان میدادندوالبته خیلی تفاوت بودباحقوقی که‌برای من تعیین کرده بود. البته استدلال‌گرزن بیشتراین بودکه‌اینکاری راکه‌آن سوئیسی میکردو۷۵۰ تومان میگرفت میکنه‌بهترازاوهم کارمیکندباید‌حقوق خوبی به

او داده شود.

س- رتبه مشابه هم داشتید یا نه ؟

ج - رتبه نه ، من رتبه نداشتم . حقوق من بالاتر از رتبه بود. بدون رتبه حقوق من ۲۵۰ تومان تعیین شد . رتبه را میخواستم چکار کنم برای اینکه من حقوقم را میخواستم . بعد گرزن آمد و حکم مرا بمن داد. گفتم حالا هر امری دارید بفرمائید البته با کمال میل انجام خواهم داد. رابطه من با او خیلی خوب شده بود تا اینکه مقدار زیادی محمولات ارتش تا قم آمده بود و قم پر شده بود از محمولات ارتش و ناحیه تهران بایستی که آنها را به تهران برسانند و از عهده برنیامده بود. هر روز یکنفر میفرستادند از طرف جریده کل و از طرف خود گرزن که محمولات ارتش را سعی بکنید زود تر بیاورید بمن هم درست نمیگفتند که گرفتاری چیست . من میگفتم تعداد قطارها این است و تعداد لکوموتیوها این است روزی چهار قطار باری میرفت و میآمد . با این تعداد لکوموتیو بیش از این دیگر چه میخواهید بکنید وقانع میشدند و میرفتند و کاری نمیتوانستند بکنند . تا اینکه گرزن خودش آمد پیش من . گفت فلانی من گرفتاری دارم که آبرویم پیش اعلیحضرت از بین بکلی میرود و آن اینستکه قم الان پر شده از محمولات ارتش و آنها را ناحیه تهران نتوانسته به تهران بیاورد . من از تو خواهش بکنم که آبروی ما را یکخرده یک کاری بکن که قم خالی بشود. گفتم بچشم من ترتیبش را خواهم داد. از فردا تعداد قطارها را دو مقابل کردم . همه هاج و واج مانده بودند که چه شده یکمرتبه اینطور شد .

خود دکتر سجادی هم سخت تحت فشار بود . برای اینکه آنوقت راه آهن از طریق ستاد ارتش گزارش باید میداد و بعرض اعلیحضرت میرسید و وزارت راه و راه آهن همه تحت فشار بودند .

روایت کننده : آقای مهندس جعفر شریف امامی
تاریخ : ۱۳ می ۱۹۸۲
محل : شهر نیویورک ـ آمریکا
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۲

س ـ ستاد ارتش به راه آهن چکار داشت ؟

ج ـ اصلاً رئیس راه آهن که خودش نظامی بود و بعدهم شخص شاه علاقمند به راه آهن بود چون راه آهن را از محل یک ریال مالیاتی که به قند و شکر بسته شد ساخت و واقعاً شاهکاری بود که رضا شاه کرد بدون اینکه بودجه خاصی در اختیار داشته باشد زیرا آنوقت پولی نبود . با همان یک ریال اضافه راه آهن را ساختند . در همه چیز آنوقت نهایت صرفه جوئی و نهایت دقت در کارها میشد و اعلیحضرت شخصاً همه چیز را نظارت میکرد د. راه آهن مخصوصاً تعداد لکوموتیوها را مثلاً او حفظ بود وقتی که آن روز آمد آنجا گفت لکوموتیوهای رزرو کجا هستند ؟ آنها را راه آهن آدم ایشان شمردند . بعد گفت خیلی کم است چرا ؟ گفتم که ما هرهفته ای یکمرتبه یکی از این لکوموتیوها را میفرستیم به راه اصلی برای اینکه همیشه آماده باشند و اگر بمانند زنگ میزنند و از سرویس خارج میشوند . منظورم اینستکه این اندازه وارد به جزئیات کار راه آهن بود و هر مرتبه هم که به شمال میرفتند به همه جزئیات راه و ساختمانها و کارخانجات و غیره رسیدگی میکردند .

س ـ اینکه میگویند ایشان خودشان مثلاً تنبیه میکردند یا کتک میزدند شما به چشمتان دیده بودید ؟

ج ـ نه ، من فقط یک حادثه ای را که رخ داد آن را بعد برای شما تعریف میکنم . بهرصورت دنبال مطلب فراموش شد که بگویم وقتیکه شروع شد قطارها اضافه شدند قم خالی شد گرزن روزی آمد پیش من که توجه کردی که من بدانم اینهمه فرستادم این مشکل را حل کنند توجه نکردند . گفتم اینهائی که میآمدند اینجا مشکل را که بمن نمیگفتند میآمدند از من میپرسیدند چندتا لکوموتیو دارید چندتا قطار روانه

میاید. من همگزارشکارا هرچه بودبه ایشان میدادم . اینها هم میرفتند قانع میشدندوتمام میشد . نیامدندبگویندکه مسئله چیست تا من راه حل به ایشان ارائه بکنم . این مطلب موجب شدکه رفت پیش دکترسجادی وگفتش که شریف امامی را بگذاریم درناحیه که خودش اینکارا زیرنظرداشته باشد و مشکلات ما خودبخودحل میشود. لذا مرا ازجریهٔ برداشتند ومتصدی ناحیه کردند.
اول کفیل ناحیه تهران شدم .

س- بعدازدوسال یک چنین ترقی ...

ج- بله درواقع من سه مرحله یکمرتبه ترقی کردم . درناحیه که آمدم دیدم که آنجا بایستی هر۱۵ روزیک گزارش به دکترسجادی داده بشود.درحدود۱۰ ۱۵ صفحه تمام جریان کارها بایستی که ازامورا ستخدامی،مالی،درآمدقطارها شعدادقطارها ، میزان باربری وغیره آمارهمه چیزبایددراین گزارش به او داده شودوهمه‌ی اینها را بدقت میخواند . چون بایدحاضرالذهن باشد برای اینکه اگراعلیحضرت سئوالی بکنندبتواندردرست جواب بدهد. گزارشاتی که قبل ازمن داده شده بوداز طرف شهپرنامی بودکه متصدی ناحیه بود وتمام دور حاشیه اش رادکترسجادی ایرادگرفته بودکه این چرا چنین است آنچرا چنان است این را چرا اینطورکرده اندآن را چرا چنان کرده اید وازاین قبیل حرفها .
من تمام گزارشات گذشته را خواستم ویک نگاهی کردمودیدم سلیقه دکترسجادی چیست وچه چیزها را میخواهدوچه چیزهائی توجه دارد وجالب است یک جادر گزارش نوشته شده بودبه نحوی که فلان ونحورا با " ه "هوزنوشته بودندیاشین نوشته بودیا " ح "حطی مینویسند .منظور اینستکه دقیق میخواندواشکال تراشی میکرد. من گزارشاتی که بایست میدادم شخصا" تهیه ومیخواندم ودقت میکردموهمه جزئیاتش رابررسی میکردم بعدبرایش میفرستادم . گزارش اولی که فرستادم پایش نوشته بودملاحظه شد. بعدازآن دو یاسه گزارش که دادم جمله مینوشت ملاحظه شدسپس دستوردادکه ماهیانه گزارش بدهید ،بعدازچندماه هم گفت شما دیگرلازم نیست گزارش بدهیدهمان آماراکه میفرستیدکافی است . یکی

ازکارهای ناحیه این بودکه ریل گزاری سمنان را میکردیم وبرنامه این بود که روزی ۱۲۰۰ متر ریل گزاری بشود ویکی ازمشکلاتی که ناحیه داشت این بود که گاهی اوقات پیش آمدهائی میکرد مثلا" توفان شن میشد لکوموتیو یا تاقانش میسوخت ونمیتوانست که ۱۲۰۰ متر ریل گذاری بکند گزارش میدادند که مثلا" ۷۰۰ مترشده . آنوقت اعتراض شروع میشد . ازشاه گرفته تا پائین همه اعتراض میکردند . لذا من فکرکردم که تدبیری بکنم که اگرحادثه ای رخ بدهد مورد اعتراض قرارنگیرم بدین منظورفشارآوردم روی کارهمان اول ۳۰۰۰ متر ۳ کیلومتر ریل گذاری را جلوبردم که ذخیره باشد . هرروزگزارش میکردم ۱۲۰۰ متر ریل گذاری شده است . یک روزدکترسجادی بعدازمدتی آمده بودبه راه آهن (دراپستگاه راه آهن یک اطاق انتظاری بودبرای درجه اول بنام اطاق وزرا) ، در آنجا رئیس راه آهن وروءسای نواحی وغیره را میخواست وصحبت میکردمسائل مختلف رآ میپرسید .موقعیکه آنجا بودمرا خواست وگفت بگوببینم چراسابقا " اینها نمیتوانستندهرروز ۱۲۰۰ متر ریل گذاری بکنند ولی توازروزی که رفته ای مرتب هرروزگزارش داده ای ۱۲۰۰ متر انجام شده است ، چه تدبیری کردی ؟ گفتم مناِبتداکه آمدم دیدم که راجع به کمبودریل گذاری همااعلیحضرت هم خودشما مرتب اعتراض میکنیدواینهم دراختیارشخص نیست .یک روزطوفان شن میشودیاپیش آمدی میکندمثلا" راننده مریض میشودیاپیش آمدی درمحل میشودومیزان ریل گذاری قدری کم میشودفورا" شما اعتراض میکنید .من دیدم برای اینکه جلوگیری ازاعتراض بکنم سه هزار متردرروزهائیکه وضع هوا خوب بود اضافه ریل گذاری کردند هر روز - ریل گذاری که میکردیم یک روزمیشد ۱۳۰۰ متر یک روز ۱۲۰۰ متر یک روز ۷۰۰ متر ۸۰۰ مترولی بهرحال ولی هرروز ۱۲۰۰ متر که جزوبرنامه بودتحویل میدادم . خنده اش گرفت گفت چه خوب راحت کردی مارا . وبا این ترتیب آنجا هم ترتیبی دادم که درناحیه تهران یک وضع خیلی آبرومندی پیداکردم بعد مسئله دیگری که پیش میآمد این بودکه هروقت درراه رآهن حادثه ی مهمی رخ میدادولواینکه درناحیه من نبودمرا میفرستادندبرای اینکه بروم آنجا را

را تصفیه بکنم به اصطلاح آمریکائیها troubleshooter بودم .این جریانی که حالامیگویم مربوط به‌همان سئوالی است که شما کردید.
اعلیحضرت فقیدسالی دومرتبه میرفتندبه مازندران به‌ترکمن صحرا برای شرکت درمراسم اسب‌دوانی ضمنا" با راه آهن نیزمیرفتند . موقعی که ایشان میرفتندبه راه آهن دیگرداستانی بودهرچیزی بایستی روی ثانیه ودقیقه وبا دقت مراعات بشود البته‌نظافت همه جا،تاء مین ولباس کارمندان تمیز وضع راه‌آهن ، وضع ایستگاهها ،ساختمانها همه بایستی که‌مرتب باشد. ناحیه تهران تابن کوه بود. یک روزجمعه ای که چهارشنبه بعدا علیحضرت بایدبروندبه شمال سواردرزین شدم ورفتم به‌بازدیدخط صبح خیلی زود راه افتادم وتمام ایستگاهها را بررسی کردم وبرگشتم ساعت ۹ شب رسیدم به‌منزل. شام که آوردندبرایم ، مشغول شام‌خوردن بودم‌گرزن‌تلفن کردکه‌شریف امامی زودبیا به راه آهن گفتم چی شده‌گفت وقت اینکه‌حتی توضیح بدهم نیست بیا به راه آهن . گفتم چمدان ووسایل مسافرت‌را بیاورم ؟ گفت بله‌بله باید بروید الان به جائی که حادثه رخ داده است . آمدم به راه‌آهن ومعلوم شد که‌بین ایستگاه‌کبوتردره‌وایستگاه بعدیش درشمال قطارکه‌میآمده یک رگبار شدیدی میباردوسیل راه‌میافتد درآنجا پلی بودکه‌دودهنه داشت .یک تپه شنی راسیل میشوید وتمام‌زیرپل‌را پرازشن میکند . سیل دیگرنمی ایستدواز روی راه آهن ردمیشد . یک مقداری ازخاک زیررا میشویدوقطاری که میآمده هیچ نمیدانسته که‌وضعش ازچه قراراست . خوشبختانه لکوموتیوقطارروی پل که‌پایه‌های بتونی داشت توقف میکند ولی‌واگونهای قطارمیریزدتوی دره ولکوموتیوهمان بالامیماند . حالاچهارشنبه‌هم بایستی که شاه بروندبه شمال وداستانی است . وقتی که جریان رابمن‌گفتندمن فورا" فرستادم پی کارگرها بیچاره‌ها همه‌خوابیده بودندازمنزل وتختخوابشان کشیدیم بیرون وآمدند به راه آهن حتی انباررا هم که قفل بودانباردارنبودوناچارقفل‌را شکستندومقداری اثاثیه وابزاروسائل برش با اکسیژن وجک ها وغیره‌را بر داشتیم وساعت سه‌ونیم چهاربودکه قطارنجات حرکت کرد.

س - این قطار مسافری بود ؟

ج - نه قطار باری بود .وقتیکه به‌محل رسیدیم دیدم که تمام واگن هـــا افتاده‌توی دره وفقط لکوموتیوخوشبختانه روی پل مانده‌زیراکه‌زیرش سفت بوده .بعدکه لکوموتیوردشده‌بود آب خاک ریزرا شسته‌وزیرریلها خالی شده‌بود وباین ترتیب ریل هاکج ومعوج شده‌وواگنها ریخته بودندپائین .من یــک گروه مخصوص نجات داشتم درتهران وچندنفرازآنها ازکارگرهای سابق من در راه‌آهن جنوب بودند . لرهائی بودندخیلی قوی هیکل وفعال وکاردان وپر کاروزحمتکش . البته خیلی ازآنها من‌مراقبت میکردم . حقوقشان همیشه خوب باشد .گرفتاریهائی داشتندمثلاً"پسرش میخواست‌حتی عروسی بکنـــــد کمک بکنم ، خانه شان رادزدمیزد به‌شهربانی اطلاع میدادم که‌بروندددزد راپیداکنند . خلاصه هرگرفتاری که‌پیدا میکردندبرایشان رفع میکردم و اینها خیلی صمیمی کارمیکردند. واین گروه رامن تربیت‌کرده بـــــودم برای نجات واز این جهت بودکه‌هروقت حادثه‌مهمی پیش میآمدمرا میفرستادند برای اینکه‌این گروه با من میتوانست‌کاربکند . ووقتی میرفتم آنجادیگر خواب دربین نبود سه شیفت‌ترتیب داده میشدواینها شروع میکردندبکــــار شب وروزبایدکاریشود تاراه بازبشود . باری شروع‌کردیم آنجا به‌کارکـــردن وواگن ها راتیکه‌تیکه میبریدیم وازتوی دره میکشیدیم بالا . چون فقط یک جرثقیل کوچکی داشتیم که ظرفیتش ۱۵ تن بیشترنبودوبارسنگین تـــــری نمیتوانستیم که‌بلندبکنیم بااوتیکه‌تیکه واگونها رامیآوردیم ازدره‌بالا وباروواگن های دیگرمیکردیم‌ومیفرستادیم . آنوقت‌چون دیگروقت‌نبودکـــه واگن ها رابفرستیم به‌تهران آنها راگفتم ببرندبه‌ایستگاه گرمسارووبرودنـند یک ایستگاه بطرف‌سمنان که درمنظرشاه وقتی میآیندنباشد .

س - گزارش نمیشدبه‌ایشان گردچه‌اتفاقی افتاده ؟

ج - ازتمام جریان خبرداشتندحتی خودبکترسجادی آمدآنجا درمحل حادثه .

س - نه اعلیحضرت ؟

ج - اعلیحضرت خبرداشتندبلافاصله همان شب به ایشان خبرمیدادند که حادثه رخ داده است .

س - پس چرا ایرادمیگرفتندا گرمیدانستندحادثه است ؟

ج - حاضرنبودندببینندیک واگن را مثلا" بریده اند ومیپرسیدندچرااینکاررا کرده اید ممکن بودایرادبگیرند .

س - مگرمیشداینهاراکشیدبالا بدون بریدن ؟

ج - نخیرمشکل بود. توضیح قابل قبول ممکن بودداده شودولی درهرحال مشکل بودقانع شوند . بهرصورت شروع کردیم مابه نجات واگن هاوغیره تاسه شنبه آخرین پیچ ریل بسته شدکه راه عادی شدوقطارها میتوانستندرفت و آمدکنندديگرسواردرزين شده وبادرزين آمدم به تهران صبح فرداش یعنی چهارشنبه شاه میرفتندبه مازندران آمدم قطارسلطنتی رابررسی کردم چون درآنهم بایستی که خیلی دقت میشدکه همه چیزش مرتب ومنظم وحادثه ای رخ ندهد ، برنامه قطاررا همیشه میگذاشتندجلوی اعلیحضرت ومراقب بودند قطارسردقیقه راه بیافتدوسردقیقه هم برسدبه ایستگاه بعدی اگرجلوتریا عقب ترمیرسیدبازخواست میکردند لذادستورداده بودیم به رانندهکه قدری تندتربرودوبه ایستگاه که نزدیک شودآرام آهسته بکندکه درست سردقیقه ترمز آخررا بکشد تاقطاربایستد .

س - روزهای دیگرهم اینجوربودیافقط وقتهائیکه اعلیحضرت سواربودند ؟

ج - نه روزهای دیگراینطورنبودحرکت ازتهران دقیق بودولی ایستگاههای بعدي دودقیقه جلو عقب فرقی زیادنمیکرد .اصلا" وقتیکه اعلیحضرت میآمدند همه این دقت ها بایدمیشد. این حادثه که پیش آمده بودگزارشات را به اعلیحضرت داده بودندومیدانستندکه آنجاحادثه بزرگی شده است لذادستور دادندوسط راه که قطاررادرمحل حادثه نگهداریدتامحل راشخصا" ببینند. وقتیکه نگهداشتیم آمدندپائین ویک رئیس قسمت خط داشتیم که سوئیسی بود بنام Newman اوآمدآنجاتوضیح بدهدفارسی بلدنبود مهندس وکیلی معاونش بودومترجمش هم بوددرعین حال . Newman توضیح دادکه

اینجا سیل آمده است و این تپه شنی را شسته است و زیرپل را پرکرده وقطار دچار حادثه شده است و افتاده و این توضیحات را که داد شاه دولاشد یک سنگ برداشت که نشان بدهند یک نقطه دوری را در بالای تپه که از آنجا یک نهر درست بکنند که آب باران را هدایت بکند، یکدفعه وکیلی خیال کردسنگ را برداشته اند با و بزنند فرار کرد و در رفت . شاه تعجب کرد که این چرا اینکار را کـــــرد. و Newman هم مانده بود آنجا تا اینکه دیگری آمد آنجا توضیحات بقیه را داد و دستوراتشان انصافاً " خیلی صحیح بود . گفت آنجا یک نهر می کنید که آب باران را هدایت بکند و پل را هم بجای دو دهنه پنج دهنه بکنید که آب زیادتری هم اگر یک وقت سیل بیاید بتواند رد بکند . خلاصه از آنجا که سوار شدیم رفتیم تا فیروزکوه . فیروزکوه دیگر جزو ایوا بحمعی ناحیه شمال بود. من بـه گرزن گفتم که من قریب یک هفته است یا درست شش روز که چند ساعت بیشتـــر نخوابیده ام ودر این مدت کفشم را درنیاورده ام وبا کفش ولباس دراز میکشیدم وبعد مجدداً " مشغول کار میشدم لذا اجازه بدهید که من از اینجا مرخص بشـــوم همانجا که صحبت میکردیم اعلیحضرت گرزن را خواستند وبعد دستور دادند که مـن هم رفتم آنجا خدمتشان ودست کردند جیبشان یک کاری که اعلیحضرت هیچوقت نمیکردند کردند یک مشت پول زرد ربع پهلوی دادند وگفتند اینها را بدهیـــد به سورچیها ،راننده قطار را میگفتند سورچی ،سورچی لفظ روسی است یعنـــی همان راننده. خلاصه گفتند اینها را بین سورچی ها تقسیم بکنید .من هـــم همانجا دادم به رئیس قطار گفتم که به مأمورین قطار ترمزبان وراننــــده وآتشکار و غیر تقسیم کنید وازگرزن خداحافظی کردم وآمدیم با اتومبیـــــل فرمانده ژاندارمری که با اتومبیل میآمد به تهران اوهم چون مأموریتـــش تمام میشد. با هم آمدیم به تهران بمحض اینکه نشستم در اتومبیل خوابـــم بردوتهران مقابل منزل مرا بیدار کرد گفتش که رسیدیم اینجا تهران اســـت رفتم وبعد باز هم مدتی خوابیدم که خستگی تمام شود. غرضم از اشاره‌ی به این جریان این بود که آنموقع تمام مسئولیتها فوق العاده جدی گرفته میشد و همه

بایستی که درانجام وظایفشان نهایت دقت ومراقبت را بکنند و اعلیحضرت شخصاً " مراقب همه جریانات بودندوجزکارچیزی موجب ترقی نمیتوانست باشد. توصیه هیچ درکارنبود . مثلاً" رئیس ناحیه تهران قبل ازمن قوم وخویش معاون بنگاه راه‌آهن بود آقای ضرابی بود وموردحمایت شخص او بودولی بعلت اینکه نتوانست ناحیه راخوب اداره بکندبرداشتندش ومن با اینکه جوان بودم وتازه ازراه رسیده بودم وهیچ سابقه‌زیادی نداشتم رئیس ناحیه شدم البته کارم مرابردجلو . تمام مراحلی راکه من درراه آهن وبعدهم درغیرازراه آهن طی کردم همیشه طوری بودکه‌کارایجاب میکردکه من مسئولیت بیشتری داشته باشم .

س - وابستگی خانوادگی نداشتیدکه پدرتان مثلاً" با اینها دوست باشند ؟

ج - هیچ هیچ ،یک مرتبه درتمام زندگیم یکنفرتوصیه مرانکرده‌است همیشه خودکارمرا جلوبرده‌واین نکته بودکه من مخصوصاً "ازلحاظ بیوگرافی خودم میخواستم که‌به آن اشاره بکنم تاجوانها بدانندکه‌اگرکاررا با دقت ومراقبت وقبول مسئولیت وصحت عمل انجام بدهندبتدریج وبترتیب مرتب قدم بقدم جلوخواهندرفت ولی شرطش اینستکه درکارشان صمیمی باشندومراقبت بکنند ومتوجه باشندکه‌ازاین راه‌بایدجلوبروند بیجهت تشبث نکنند .نکته بسیار مهمی است که‌من درزندگیم‌همیشه به کسانم وبه پسرم وغیره همیشه توصیه کرده‌ومیکنم که‌بایدبدانندبا قبول مسئولیت وباصحت عمل وبا پشتکار انسان میتواندکه‌به‌همه‌جا برسد . ولی اگراینها نباشدوبه‌توصیه وتشبث نباید اطمینان کرد‌یه روزی بالاخره مشت آن کسی که لایق نیست بازمیشودوازکار برکنارش میکنند . این مطلب را میخواستم دراینجا استفاده کنم که برای جوانها این نکته‌روشن باشدوبدانندکه‌همیشه متکی به نفس وبخودشان باشند وباکاروکوشش خودشان سعی بکنندکه جلوبروند. بهرصورت درراه آهن من رئیس ناحیه‌تهران بودم تاوقتیکه جنگ جهانی شروع شد ومتفقین آمدندبه ایران .

س - خب جنگ شماکجا بودید ، چی شنیدید چطوری مطلع شدیدکه جنگی شدوچه

اثری روی زندگی روزمره شما کرد ؟

ج ـ جنگ داخلی که وقتی شد وضع طوری بود که تمام کشور مطلع شدند برای اینکه هم از جنوب وهم ازشمال به ایران حمله شد . روسها ازشمال آمدند وانگلیسها هم ازجنوب . متصدیان امور بیشتر ازرسیدن روسها بهتهران وحشت داشتند که مبادا گرفتار روسها بشوند درآنموقع درتهران حکومت نظامی اعلام شده بود و سپهبد امیراحمدی فرمانده نظامی بود و عبورومرور از ساعت ۸ ممنوع بود لذا من چند دقیقه به ساعت ۸ مانده راهآهن را ترک میکردم که به منزل برسم . روزی موقع خروج دیدم که سرگرد لئالی معاون پلیس راه آهن در ایستگاه راهآهن یک گوشی تلفن بدست راست و گوشی تلفن دیگر را بدست چپ گرفته و مطالبی را از یک طرف شنید و به طرف دیگر بازگو میکند . چند دقیقه ایستادم دیدم میگوید که روسها از قزوین به سمت تهران حرکت کردهاند و ایستگاه بعد نیز مطلب را تأئید کرده و بدون دقت موضوع را به رئیس شهربانی با تلفن اطلاع میدهد و او موضوع را به هیئت وزیران و از آنجا به دربار و به اعلیحضرت خبر میدهند که روسها بسمت تهران سرازیر شدهاند ایشان دستور میدهند که فوراً " اتومبیلها را آماده کنند که بطرف اصفهان حرکت کنند. من چون ساعت منع عبور و مرور نزدیک میشد فرصت نداشتم که بمانم وموضوع را تحقیق کنم و زودتر رفتم به منزل ولی از آنجا به راهآهن تلفن کرده وخط قزوین راگرفتم . پس از بررسی و پرسش از ایستگاهها معلوم شد چندکامیون عمله که بیلهای خودرا در دست داشتند بطرف تهران میآمدهاند وچون هوا تاریک بود نمیشد درست تشخیص دهند تصور کردهاندکه قوای شوروی است که بطرف تهران میآیند لذا بلافاصله به دکتر سجادی که در هیئت وزیران بود تلفن کردم و جریان را گفتم بلافاصله مطلب را به اعلیحضرت گزارش واز حرکت خودداری میشود . روز بعد دکترسجادی به من تلفن کرد که رئیس ایستگاه که دیشب این خبر را داده است باید بعنوان جعل اکاذیب تنبیه شود . گفتم آقای دکتر سجادی بهتر این است که رئیس ستاد ارتش را تنبیه کنید که باتوجه به اهمیت موضوع ازیک نفربیچاره رئیس ایستگاه با حقوق ماهی ۲۱تومان انتظار دارند که گزارشات نظامی بفرستد.

درآنموقع همه حالت وحشت زده ونا راحتی داشتندودستورداده شده بودکه ایستگاههای راه آهن (در آنموقع تا زنجان راه آهن بیشترنداشتیم) هرگونه حرکت قوای روس راکه می بینندگزارش دهندوا غلب گزارشهای تلفنی باا غراق همراه بود لذا همیشه میگفتم تلفن گرام بفرستیدتا دقت بیشترکنندودرآنموقع تلفن راه آهن تنها وسیله مخابرات تلفنی تا زنجان بودکه مرتبا "دا ئربود .

موقعیکه روسها اززنجان بسمت قزوین میآمدندهنوزحکومت نظامی اعلام نشده بودومن دردفترم تا ساعت ۹ بعدازظهرمشغول کاربودم وقتیکه خواستم به منزل بروم دیدم یک قطارمسافری درایستگاه آماده شده است که حرکت کند پرسیدم این قطارچیست گفتندکه بدستورگرزن رئیس بنگاه راه آهن تشکیل شده وقراراست برودبه کاشان معلوم شدکه آقایان ازترس رسیدن روسها به تهران مقداری لوازم زندگی وآذوقه همراه برداشته ومیخواهندبروندبه کاشان وعده ی زیادی ازروءسای راه آهن دراینموقع رسیدندکه حرکت کنند ازگرزن پرسیدم این چه کاری است میکنیدوچه فایده ای دارد ؟گفت روسها با من خصومت دارندواگربمن دستیابی پیدا کنندمرااعدام میکنندسپس توصیه کردکه منهم باآنها بروم گفتم من نمیتوانم خدمتم را ترک کنم وبهرحال اگرقرارباشدکه روسها به تهران بیایندوعده ای را بخواهندا عدام کنندبا رفتن به کاشان علاج نمیشود ومن نخواهم آمد. خلاصه موقع سوارشدن به قطاربه گرزن گفتم شما بجائی که میرویدلابدامن است خواهش میکنم اسلحه خود را بمن بدهید وباتشویشی که اوداشت بدون درنگ اسلحه کمری خودرابمن داد وخداحافظی کردوبادیگران رفتند . فردای آن روز دکترسجادی تلفن کردکه رئیس راه آهن ، معاون راه آهن ، رئیس پلیس و....کجا هستند ؟ گفتم درست نمیدانم دیشب با قطارمسافری بطرف کاشان رفتند . بعدازدوروزچون معلوم شدکه قراراست روسها درقزوین توقف کنندا ین آقایان خجل وسرافکنده

مراجعت کردندوگفته شدکه برای بازرسی به کاشان رفته اند.
آمریکائی ها دراابتدا نبودند . اینها که آمدندبلافاصله دولت تغییرکرد وفروغی شدنخست وزیروا ویک قراردادهمکاری به اصطلاح بست . البته آنموقع من زیادخودم واردمسائل مربوط به سیاست روزنمیکردم . من بیشتریک مهندس بودم ویک مردفنی وبه کارخودم مشغول بودم ولی درراه آهن وقتیکه رئیس ناحیه بودم خواه ناخواه آنجا دیگرتماس حاصل میشد برای اینکه اصلا" واردشدن متفقین به ایران بیشتربرای این بودکه راه ارتباطی باروسیه پیداکنندوبتوانندمحمولاتی بفرستندودرآنموقع راه آهن ایران برای آنها فوق العاده ذیقیمت بودوراههای ایران آنهائیکه ازجنوب به شمال میرفت تمام راههای سوق الجیشی بودبرای آنها ووقتیکه قرارشدکه همکاری بشوداین وضع پیش آمد. اول انگلیسها بودندوروسها ، روسها ازتهران به شمال رازیرنظر داشتند انگلیسها ازبندرشاهپورتاتهران را . چون ظرفیت بندری ماهم کم بودیک خطی به موازات اهواز - بندرشاهپورازاهوازبه خرمشهرکشیده شدکه ازتاسیسات خرمشهرهم بتوانندااستفاده بکنند ومقدارزیادی محمولاتکه میرسید میآمدتااهوازوتااندیمشک تاآنجا شیب خط خیلی کم بود زیراتمام درجلگه بود.ولی ازاندیمشک به بالاتانزده درهزارویک ونیم درصدشیب بود وقطارهادیگربایستی که نصف میشد . بایستی که تعدادلکوموتیواضافه بشودودرشروع بکارآنچه که من شاهدش بودم این بودکه انگلیسها زیادعلاقه ای به افزایش باربری راه آهن نشان نمیدادند وباروسها بازی بازی میکردند به اصطلاح . ولی آمریکائیها وقتی که آمدندآنها وضع رابکلی عوض کردند اولا" تعدادزیادی یکمرتبه ۱۲۰ لکوموتیوآوردندوراه آهن و...

س- ایران چندتالکوموتیو داشت ؟

ج - آنوقت شاید۶۰ لکوموتیوداشت جمعا". وکاررابجائی رساندندکه حداکثر امکان ازراه آهن بهره برداری میشدواین مقدارحسابش خیلی ساده است یعنی بزرگترین وزن قطاررادرزمانی که بین دوایستگاه باسرعت مجاز

بایدعبوربکندتعیین میکنندودرشبانه روزتعداد قطارمعلوم میشود. آنوقت چون راه آهن یک خط بود ونمیتوانستیم که پشت سرهم قطاربفرستیم تعداد قطارها محدودمیشدبه چندتا قطارمیتوانست بین ایستگاهها تقاطع بکندکه ازهم ردبشوندوازاین جهت میزان حداکثرباربری راه آهن محدودمیشد. اول کاری که میکردندوزن قطارها را اضافه کردندیعنی قطارهاکه سابقا" بایک لکوموتیوحرکت میکرد کردنددولکوموتیووبعدکردند سه لکوموتیوحتی دوتاجلوبود ویکی هم عقب که قطارها بجای مثلا" چهارصدتن ۱۲۰۰تن شد. ولی تعداد قطارها را دیگربیشترازآنچه که شده بودنمیتوانستنداضافه کنند. آن حداکثرباربری راآمریکائیها درواقع ترتیب دادند.

یادم هست که موقعی ازمسکوگویا شکایتی شده بودبه اینکه راه آهن محصولات شوروی را بقدرکافی نمی آورند یا نیاورده اند .بهرحال شکایتی بود .یک هیئت عالی مقام تعیین شدکه ازراه آهن برویدبه خط شمال وبررسی بکنند .دربندرشاه که انتهای خط بوددرشمال یک فضائی بعرض وطول سه کیلومتروبه ارتفاع چهار پنج متر محمولاتی که برای روسها آمده بودجمع شده بودوروسها دیگرنمیتوانستندکه آنها را ببرندبرای اینکه آلمانها عده ای ازکشتی هائیکه درورودولگا کارمیکردند ومیتوانستندبارها را ازبندرشاهپوردربحرخزربه ولگا برسانندتا به جائیکه مورد احتیاجشان هست برسانندازبین برده بودند.امکان باربری ازبندرشاه محدود شده بودولی ظرفیت باربری راه آهن اضافه شده بود.واین مطلب را صورت مجلس کردیم وآن را نماینده روسها هم حتی امضاء کردزیرا ناچاربودکه امضاء بکندومن نمیدانستم برای چی میخواهندولی مسلما" برای این بودکه درپاسخ آنها بگویندکه شما ازاینجا آن مقداری هم که برایتان آمده نمیتوانیدببرید . توی این بارها همه چی بود ریل بود ، چرخ واگن بود ، تانک بود، لوازم یدکی بود ، خوراکی هرچه فکربکنیددرآنها بود . وروسها نهایت سختگیری را هم با ایرانیها هم با مأمورین خودمیکردند .مثلا" اغلب میشدکه من وقتی به شمال برای رسیدگی کارها میرفتم وگزارشات را میدیدم مثلا" ۲۰ نفر ۲۵

حبسی داشتند ازماء مورین خودشان البته . اینها را تنبیه کرده بودند وخیلی تنبیهات شدیدداشتندواساسا " بایک وضع خشنی تمام دستگاهشان کار میکرد . ولی درجنوب اینها دست وبالشان بازبود. تعدادقطارها ولکوموتیوها وواگنها بحدکافی داشتندومرتب میرفت ومیآمد . جرثقیل های بزرگ آوردند دیگرمشکلاتی که سابقا " داشتیم همه رفع شد .

س - کنار ایرانیها افرادخارجی گذاشته بودندبعنوان مدیروسرپرست ؟

ج - بله برای پست های مهم ولی بعدا " هرچه کمبودبود. درموقعی که متفقین بایران آمدندمن رئیس ناحیه تهران بودم . روزی ازمن سئوالاتی کردند راجع به تعدادلکوموتیوها وواگنها وغیره من به آنها جواب دادم به اینکه من متاءسفانه نمیتوانم بشما پاسخ بدهم برای اینکه من اجازه ندارم اگراین اطلاعات رابایدبشماداده بشودبایستی ازرئیس راه آهن یاازوزیر راه دستوری بیاوریدتامن آنوقت میتوانم بشمااطلاعات لازم رابدهم .

س - این ارتش انگلیسی بودند بله ؟

ج - افسران انگلیسی بودند .لذارفتندوروزبعدیک بخشنامه ازطرف دکترسجادی آمدکه با اینها بایدهمکاری بشود واطلاعاتی اگرمیخواهنددراختیارشان بگذارید مجددا " آمدندواطلاعات گرفتندواینها خیلی ازمسائل فنی ای راکه ازسایر جاها میپرسیدندجواب نمیتوانستندبدهند ومن جواب میدادم مثلا" ازلحاظ ظرفیت آبگیری لکوموتیو ها ، مشکلات خط ، مشکلات لکوموتیوها ، واگنها نگهداری شان وغیر درنتیجه دیدندکه من درقسمت فنی خیلی واردهستم . این بودکه با رئیس راه آهن ووزیرراه صحبت کردندیک قسمت جدیدی تاءسیس کردند بنام Running Department بفارسی قسمت سیروحرکت .مرا رئیس قسمت سیروحرکت کردند .آنوقت دراساسنامه راه آهن که به تصویب مجلس رسیده بودقسمت سیروحرکت نبود .من به رئیس راه آهن اعتراض کردم که من ریاست یک قسمتی که دراساسنامه نیست نمیتوانم قبول کنم . بعدیک تصویبنامه ی جداگانه گذشت ازدولت به اینکه قسمت سیروحرکت هم جزو

قسمتهای راه آهن محسوب میشد وباین ترتیب شدم رئیس قسمت سیروحرکت راه آهن . رئیس کل جریه یک نفرسوئیسی بود قراردادش تمام نشده بود و نمیتوانستندبفرستندش برود اوراگذاشتندفقط برای تعمیرات واداره تمام قطارها ورفت وآمدآنها وغیره مربوط به شما منواحی زیرنظرمن قرارگرفت .این یک ترقی بودکه ازلحاظ احتیاجی که درکارپیش آمدبمن داده شدوشدم رئیس قسمت سیرووحرکت . دیگرناحیه تهران را به دیگری تحویل وبه شخصی بنام ثقفی دادم .

س ـ پس درتشکیلات راه آهن هنوزانگلیس نگذاشته بودند ؟

ج ـ هنوزنه ولی|زوقتیکه من شدم رئیس قسمت سیروحرکت یک افسرانگلیسی ویک افسرروسی دراطاق من بودند. اطاقی که من داشتم اطاق بزرگی بود .یک سرهنگ روسی ویک انگلیسی بودکه سرهنگ یادرجه دیگری داشت ولی لباس سویل داشتند تمام دستوراتی که بنواحی صادرمیشدبه سه زبان بود فارسی وانگلیسی وروسی .

س ـ آنها هم امضاء میکردند ؟ سه امضاء بود ؟

ج ـ همه آنها سه امضاء بوده بعضی اوقات دستوراتی بود فقط به شمال میرفت بافارسی وروسی بود ، آنهائی که به جنوب میرفت به فارسی وانگلیسی بود آنهائی که به همه جا بایدمیرفت سه زبان بود.

س ـ آنوقت اینها فارسی بلدبودندیاشما ...؟

ج ـ نه مترجم بود. تمام ترجمه میشد مترجمین خیلی حسابی آنجابودند. یادم است که آن مترجمی که دردستگاه ماکارمیکردیک شخصی بودبنام Sabi وبرادرش حقوق خوانده بوددرآمریکاکه بعدا" وکیل دعاوی دربنیادپهلوی بود .

س ـ صبیح یا ذبیح ؟

ج ـ Sabi ولی خیلی انگلیسی راروان بود . شخص دیگری بودبنام علی زاده که روسی ترجمه میکردوفارسی اش خیلی خوب بود روسیش که من

نمیدانم اما فارسیش خیلی قوی بودوحسابی ترجمه میکرد . به اینصورت ما همکاری میکردیم . تا چندماه باین صورت گذشت تا آمریکائیها که آمدند .
س - آمریکائیها هم می‌نشستندتوی اطاق آمریکائی ها که آمدند ؟
ج - نه ، آمریکائیها که آمدندانگلیسها جایشان را دادندبه آمریکائی ها آنوقت بجای انگلیسی وروسی یک آمریکائی وروسی بودند . انگلیسها بیرون ازراه آهن بودنددرواقع ودرسایره نائل با ربری با آمریکائیها وروسها همکاری میکردندولی کاردرواقع زیرنظر آمریکائیها وروسها بود . تا تهران با آمریکائی ها ازتهران به شمال هم با روسها بود .
ج - آنوقت درمراحل پائین ترهم آدمگذاشته بودند ؟
ج - نه فقط پستهای حساس نماینده داشتند اما وقتیکه یک مرتبه ۱۲۰لکوموتیو آمدتعدادی هم لکوموتیوران آمریکائی آمده بود ،تعدادیهم لکوموتیوران روسی آمده‌بودواتفاقا" بزرگترین حادثه راه‌آهن که‌ماداشتیم یک لکوموتیوران آمریکائی ایجادکردوآن درجنوب بود راه آهن ایران چون یک‌خطه بودبایستی هرایستگاه قطاربایستدتاقطاری که میآیدتقاطع بکند وردبشودوبعدباوراه آزادبدهند ولی راننده آمریکائی بدون آنکه مراعات این نکته رابکند،وراه آزادبگیردبراه افتاده بودازآن طرف هم یک قطار میآمدوسط خط دوقطارخوردندبهمدیگر یادم است که درآنقطاریک سرتیپ انگلیسی هم بودکه‌پایش صدمه دیدوفورا" فرستادنش بغدادودرآنجا پایش راعمل بکنندویک عده‌زیادی کشته‌وزخمی داشتیم ومقدارزیادی خرابی وسائل نقلیه بقدری شدیدبهم خورده بودندکه‌این واگن های دوچرخه مثل نعل تاشده بود . برای رسیدگی به‌این جریان رفتم به جنوب .یک هیئت رسیدگی تشکیل شده بودازایرانیها وآمریکائیها . آن راننده‌لکوموتیو را خواستیم باوگفتیم که‌مردحسابی تویدون راه آزادچطوربه راه افتادی ؟ گفت من فکرمیکردم اینجا مراعات مقررات لزومی ندارد خیلی ساده‌وموجب این حادثه بزرگ شده‌بود . آن بزرگترین حادثه مابودکه‌درراه آهن رخ داد تاآن زمان .

س ـ کشته هم زیاد بود ؟

ج ـ کشته هم زیاد بود . یک حادثه بزرگ هم درشمال داشتیم که آنهم خیلی جالب بود حالا برای شما تعریف بکنم . بهرصورت آن راننده را فوراً فرستادند به آمریکا ودستوران خیلی شدید وغلیظ صادرشد برای همه کارمندان خارجی واین اتفاق روزی اتفاق افتادکه آمریکائی ها تااهواز را تحویل ـ گرفته بودند واین بین اهواز وبندرشاهپوررخ داد بعداز ایستگاه گرگر.

درشمال هم یک حادثه بزرگی داشتیم که خیال میکنم سابوتاژ بود وآن عبارت از این بودکه یک روزی که دردفتررئیس سیروحرکت نشسته بودم دیدم رئیس سیروحرکت روسهاکه اسمش پرفسور lamaguin بود آمدرنگ وروپریده وخیلی نگران وناراحت بمن گفت که خبردارید که حادثه ی شده ؟ گفتم نه ، گفت بله حادثه بزرگی رخداده واز Gaduk به طرف شمال یک قطاری ازخط خارج شده وتمام ماموربن قطارکشته شده اند رانندهٔ هم روس بوده ومقدارزیادی ازمحمولات قطارریخته است توی دره ، من آنوقت وضعم طوری بودکه چمدانم همیشه منزل بسته حاضربود تلفن میکردم چمدانم را میآوردند وبعدازیکساعت فوراً میرفتم بمحل حادثه . فرستادم چمدان را آوردندورفتم بمحل حادثه ، به محل حادثه که رسیدم آنجاخودم رفتم به بازرسی وچون من همیشه کمیسیون رسیدگی به حوادث را ریاست میکردم به دقایق کارآشنا بودم که چه نکاتی احیاناً مراعات نشده وچه مقرراتی را عمل نکرده اند که حادثه رخ داده وبعدهم دستورمیدادیم که همیشه این نکات را مراعات بکنید. یکی ازمسائلی که بایدمراعات میکردند این بودکه درایستگاه Gaduk که خط سرازیرمیشدبسمت پل سفید آنجا شیب ۲/۸ متردرصدبودوواقع بزرگترین شیب راه آهن درآنجا بود علیهذا بایستی که حتماً ترمزقطار راآزمایش بکنندوببینندترمز کارمیکند یانه . این کار را راننده روسی نکرده بود . مامورین قطار یک نفرمانده بوداز او پرسیدیم او تاءیید کردکه اینکار را نکرده بود

بعدهم که رفتم درمحل حادثه لکوموتیورا بررسی کردم البته دیگش ترکیده بودوپمپ هواکه هوای فشرده درست میکندوهوا میدهدتوی لوله ها برای ترمز آنهم شکسته بوده وافتاده بودپائین . پشت لکوموتیوشیرلوله هوا بسته بود . من این راکه دیدم شیرهوارا فورا" بازکردم که چون این راا گرکسی کرده بودحتما" سابا تاژبودواگرروسها این را میدیدنددلیلی بدست میآوردندکه سابوتاژشده ومشکلات سیاسی بزرگی برای مملکت پیش میآمد .من شیررا بازکردم بعد Lamaguin وهمراهان راجمع کردیم آنجا ونشستیم یک صورت مجلس نوشتیم بدین شرح ، که قطارچون درمحل موقعیکه سرازیری بایدمیرفت درایستگاه Gaduk آزمایش ترمزش نشده است وممکن است که ایرادی درکارتلمبه هوا بوده یا اینکه بهرصورت یک عیبی درکارترمزبوده که ترمزنگرفته وچون سرازیری خیلی شدیدبوده سرعت قطارزیادشده درپیچ قطارازخط خارج شده است ولکوموتیوخورده به کوه ودیگش منفجرشده است ورانندهوآتشکاروورئیس قطار وترمزبانها مرده بودند فقط یک نفرماندند بقیه همه بیچاره ها ازبین رفته اند . درآنجا بعضی شان رفته بودندلای آهنهای وقطعات تیکه پاره شده بودندبصورت خیلی ناراحتی بود . صورت جلسه رامن دادم فورا" امضاء کردندآمدم تهران . ورونوشت فرستادم برای جاهائیکه بایدفرستاده بشود مثل قسمت حرکت ایرانیها ، آمریکائیها ، وروسها اینها راپخش میکردیم که همه مطلع بشوند جریان حادثه چه بوده است . بعدازچنددقیقه ای که این توزیع شده بود Lamaguin دومرتبه آمدکه آقاآن صورت جلسه رابدهیدکه من میخواستم یک خورده اصلاحش کنم گفتم مبتاءسفانه توزیع شده است . بعدا" من تحقیق کردم یک نفرازترمزبانهای ما درایستگاه Gaduk ازقطارپیاده شده بودو دیگرسوارقطارنشده بود لذا شک بردم ازاینکه شایداوشیرلوله هوارابسته باشد .

س ـ انگیزه اش چی بوده یک چنین آدمی ؟

ج ـ انگیزه اش هرچی میتوانست باشدمن نمیدانم اما بهرصورت اگراین مطلب

صدایش درمیآمدکه چنین چیزی شده است یک مسئله ای برای کشورمیشد. البته اورا خواستمش گفتم که راستش رابگوببینم توچکارکردی با قطاروچراماندی درایستگاه ؟ گفت من نان وگوشتم درایستگاه بودکه رفتم بگیرم قطاررفت ومن نرسیدم . دیگرمن زیادکندوکاونکردم که حتما" اوبوده یا اوکرده یا نکرده است ولی بهرصورت خودروسها هم بعدمتوجه شدندباینکه ممکن است یک سابوتاژی چیزی درکارباشد اما دلیلی هیچ نداشتندچون صورت مجلس کرده بودنددیگرتمام بودکار. منظورم ازاین مشکلات هم درزمان جنگ درراه آهن داشتیم .

س - کی آنوقت موضوع بازداشت پیش آمد ؟

ج - حالا ما مشغول کارهایمان بودیم روزی صبح که آمدم به راه آهن به من گزارش دادندکه چندنفررا ازطرف انگلیسها درراه آهن توقیف کرده اند. سرهنگ اشرفی بودرئیس پلیس راه آهن بود آنوقت رجبی بودرئیس قسمت تعمیرات بود یک عده زیادی راگفتندگرفته اند، بنده فورا" رفتم پیش یک سرتیپی بودآمریکائی که رئیس کل افسرانی بودکه درراه آهن با ماهمکاری میکردند اسمش سرتیپ Yount بود. بهرصورت رفتم آنجا گفتم چنین چیزی شنیدم اینکاریعنی چه شما کارمندان ما چراگرفتید واینکارها چیست ؟ مگرشما نمیخواهیدکه ما همکاری بکنیم اینکارشما اثرسوء دارد ،گفت ما نگرفتیم انگلیسها گرفته اند من واردباین مسائل نیستم چون امنیت راه آهن با انگلیسها ست وآنها اینکارراکرده اند .تمام کسانی که آلمان رفته بودند یا آلمانی میدانستندهمه راگرفته بودند .لیست راکه من نگاه کردم دیدم جزیک عده معدودی که خارج ازاین عده میشدندبقیه همه آنهائی بودندکه یا آلمان رفته بودندیا آلمانی میدانستند . گفتم حتما" میآیندحالا مراهم می برند برای اینکه منهم آلمان رفته بودم وآلمانی میدانستم اما مرا نگرفتندچون کاری داشتم که کسی نداشتندجای من بگذارندمسئله این بود .

ومعلوم شدکه اینها بین خودشان صحبت کرده اندگفته اندفلانی را فعلا"کاری نداشته باشیدبرای اینکه کسی راکه جای اوباشدوکارش را بکندنداریم .

س- تیمسار زاهدی را گرفته بودندآنموقع ؟

ج- کی را ؟

س- زاهدی ، فضل اله زاهدی را ؟

ج- فضل اله زاهدی را قبلا"گرفته بودنداز خارج وگویا دراصفهان بله . ولی این گروه شصت وچندنفر میشدنداینها را درراه آهن گرفتند . ضمنا"کارهای عجیب وغریب هم شده بود . کسی داشتیم بنام نهرودی رئیس حرکت بودا وبرادری داشت که درراه آهن آنقدرکوچک بودکه من اصلا" اطلاع نداشتم که چنین کسی هست . اول رفته بودند اوراگرفته بودند که اسمش نهرودی بود .روی لیست نهرودی نوشته بود- کدام نهرودی ؟ ننوشته بوداوراگرفته بودند بعدازتقریبا" دوسه هفته فهمیدندکه اشتباه شده آمدند نهرودی بردارراهم گرفتند. البته زمان جنگ بوددقتی درکارنبود . بهرصورت من مشغولکارم بودم وهیچ پیش آمدی نکردبرای من وفکرکردم فراموش بایدبکنم . البته درخلال این جریان یک حادثه ای رخ دادکه من قدری اسباب ناراحتی اینهاشده بودم وآن این بود که آمریکائیها دستوردادندکه بارنامه های قطارها را درایستگاه تهران به رئیس ایستگاه ندهند .بارنامه ها را خودشان نگهدارندواینکاربرای ما قبولش مقدور نبود برای اینکه براساس بارنامه بایدکرایه بدهندواگربارنامه منشعبه. را نمیدادندماکرایه نمیتوانستیم وصول بکنیم یعنی درانجام وظیفه مان قصورکرده بودیم .

س- بارنامه آنوقت تویش نوشته بودکه محمولات ...

ج- محمولات را نوشته بودند بطورکلی البته . من بهمان سرتیپ Yount گفتم که شما دستورداده ایدکه بارنامه را ندهند ؟ گفت بله.گفتم که چطور میتوانید شما چنین کاری بکنید ما بایدکرایه ازشما بگیریم ، کرایه را براساس بارنامه بایدبگیریم . آنوقت هرجنسی یک تعرفه ای داردمثلا" ریل آهن فرض کنیدکه با

صندوق خوراکی یا با محمولات دیگرهرکدام اینها تعرفه ای دارد فرق میکنند. گفت زمان جنگ است شما میدانیدکه ما نمیتوانیم صورت بدهیم به شما که محمولات ما چیست این محمولات همه محرمانه است. گفتم خیلی خوب اگرفکر میکنید محرمانه است با وزیرراه صحبت بکنید راه آهن را دربست شما اجاره بکنید. یه رقم با ربری مان در ماههای اخیرکه معلوم است یک متوسطی بگیریم. آن متوسط را به ما بدهیدما دیگربه بارنامه های شما هم کار نداریم هرچی میخواهید بیاورید ببرید یا یک رقم ثابت بما بدهید ویا اینکه باید بارنامه را بدهید وجزاین من نمیتوانم موافقت بکنم من مسئولم. سه چهار روزی بیشتر نگذشت که مشغول کارم بودم پیشخدمت آمدگفت که یک سرگرد شهربانی با شما کار دارد. گفتم که بگوئیدبیاید تو. آمدتو وگفتم بفرمائیدگفت نه خدمت شما هستم بعدگفتم که چه فرمایشی دارید؟ گفت که آقای رئیس شهربانی (سرتیپ سیف بودآنوقت) خواهش کردندکه شما یکدقیقه بیائیدبه دفترایشان کاری با شما دارند. مرا بدین منظورفرستادندکه پیغام را برسانم.

دوروزبعدش قراربوداعلیحضرت بروندبه سمنان وبعدبروندبه مشهد، بنا با راه آهن میرفتندتاسمنان وازآنجا با اتومبیل میرفتندبه مشهد. البته ما برای ترتیب وتهیه مسافرت بایدکارهائی میکردیم بعدهم مشکلات بود درقسمت روسها واقدامکنیم که آنها یک وقتی اشکالی نکنند. لذا گفتم که من بسیارمتاءسفم نمیتوانم حالابیایم وگرفتاراینکارها هستم شما به تیمساربگوئید که بمن تلفن بکنندوماخودمان یک قراربعدمیگذاریم. دیدم ایستادوهی نگاه میکندبمن، گفتم که مطلبی دیگری هست؟ گفت مرابرای این فرستادندکه جنابعالی رابیرم به شهربانی واینکه بصورت موءدب گفتم این ظاهرمطلب بود اما اصل مطلب اینستکه منماءمورجلب شما هستم. گفتم خوب پس صریح میخواستیدازاول بگوئید.

س - کاغذی چیزی هم داشت یا همان کافی بود ؟

ج - نه نه شفاهی بود اینکه سرگردی ازشهربانی بیایدمخصوصا" چون سابقا "یک

عده‌ای را گرفته بودند اینها .

س - آنها را هم افسرایرانی آمده بودگرفته بود ؟

ج - نه نه آنها را خودانگلیسها گرفتند یک دوسه نفرهم بعدش مثل نهرودی وغیره که اشتباهاتی بودبعدا " گرفته بودند . منهم آماده بودم که ببرندم یک روزی . این بودکه چمدانم آماده درمنزل حاضربود . تلفن کردم به منزل که چمدان مرا بفرستید شهربانی ، من رفتم پیش سرتیپ سیف وسرتیپ سیف پاشد وخیلی گرم ونرم ومؤدب وگفتش که المأمور ومعذور وازاین قبیل حرفها وتعارفات وگفتش که بله تصمیم اینستکه شما هم توقیف بشوید . مرا آوردند درخود شهربانی

س - این چه سالی است آقا ؟

ج - مهرماه سال ۱۳۲۲ بود . آمدم پائین وآنجا خودسرتیپ سیف بمن گفت که ازاین اطاقها هریک را میخواهیدانتخاب بکنید (درفضای خودشهربانی) اطاقها مشرف به باغ شهربانی بودند درچند درسرکشیدم یک جا بودکه محمدذوالفقاری آنجا بود باآشنا بودم گفتم من میآیم اینجا چون با این ها آشنا هستم . البته چون جای زیادنداشتندنمیتوانستندبهریک یک اطاق بدهند .با محمدذوالفقاری دریک اطاق ماندم . چندروزمرا آنجا نگهداشتند ودرخلال اینمدت روزی محمدذوالفقاری را آمدندآزادکردندورفت . بعدا" من شنیدم چرا ذوالفقاری آزادشددرحالیکه اوهم قراربودبازداشت بماند . علتش این بودکه روزی اززنجان میآمده به تهران بین راه یکی ازاین افسران ارشدروس با اتومبیل که میآمده پنچر داشته یا آکسیدانی داشته نگهمیداردکه ومیپرسدچه شده وکمک میکند او اسمش را میپرسدبعدا این افسرمیشنودکه ذوالفقاری را گرفته اند میرود اقدام میکندکه ذوالفقاری را آزادکنند . چندروزبعدیک کامیون انگلیسی آمدآنجا ومرا تحویل گرفتند ازشهربانی بردنددرکارخانه چیت سازی تهران ، آنجا یک زیرزمینی بودکه بازداشتی های خودشان راآنجا نگهمیداشتندمرا بردند آنجا بازداشت کردند . به دیوارآنجا دیدم که چیزهائی نوشته شده .

س - عده زیادبودندآنجا ؟

ج - عده ای بودنداً ما چندنفربودندمن نمیدانم . به‌دیوارآنجا چیزها نوشته شده بود .

س - به‌دیوار ؟

ج - بله به‌دیوارمثلا" نوشته شده بودکه من فلان تاریخ آمدم اینجا وفلان تاریخ هم مرا بردند .من روزهائی که رفته بودنددقت کردم دیدم که روزهائی است که قطارمسافری تهران به‌اراک میرفته .دوتا قطارما بیشتردرهفته نداشتیم مثلا" دوشنبه‌وچهارشنبه‌بود، نگاه کردم دیدم تاریخ هاهمه‌تاریخ روزی است که قطارتهران به‌اراک میرفته‌است .

س - این رسما " نوشته شده بودیا هرکسی بعنوان یادگاری نوشته بود ؟

ج - نه بعنوان یادگارنوشته بودند مثلا" منصوراعلم راگرفته بودند .نوشته بود :

منصوروارگـــربیبرندم به‌پـــای دار　　　　مرداندجان دهم‌که‌جهان پایدارنیست

ازاین چیزها شعرهای پرت وپلانوشته بودندبه‌درودیوارواین مطلبش مراجلب توجه کرد .ازاینجهت من آنجا فکرمیکردم که‌یادوشنبه یاچهارشنبه اگـــر قراراست مراببرند خـــواهدبود. آنجا یک سروان انگلیس آمدازمن‌سوالاتی کردبنام Letpeter . خیلی مختصرپرسیدکه‌شماارتباطی باآلمانهـــا داشتید؟ گفتم نه‌من ارتباطی باآنهانداشتم . بعددوسه‌نفررااسم بردگفـــت این آقایان رامیشناختید ؟ گفتم نه‌من بااینها هیچوقت سروکاری نداشتـــم . وهمین تمام شدرفت . من دیگرفکرکردم که‌برای من چون خودم که‌میدانستـــم که‌کاری که مستوجب اینکه مراحبس بکنندنکرده‌ام واین سئوالاتی هم‌که‌کـــرد بسیارسئوالات مهمل بود ودیگردلیلی نداشت که مرانگاه دارندوهمیشه منتظر بودم که مرازودآزادبکنند. ولی ازآنجا مراروزی آمدندتحویل گرفتندوبردند امیرآباد . امیرآبادآنوقت کمپ آمریکائیها بودو .....

روایت کننده : آقای مهندس جعفر شریف امامی
تاریخ : ۱۳ می ۱۹۸۲
محل : شهر نیویورک ـ آمریکا
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره ۳

مرا بردند امیرآباد و در آنجا یک شخص دیگری را هم آوردند بنام فروهر، سرهنگ فروهر که پدر فروهری که این اواخر جزو جبهه ملی بود پدرا و بود و این شخص معتاد بود. باری ما را از کمپ امیرآباد آوردند به راه آهن که سوار قطار کرده و ببرند به اراک. من این چند روز که آنجا بازداشت بودم دیگر ریش نتراشیده بودم چون همه چیز را از ما گرفته بودند. ریش تراشی و تیغ و غیره هیچ چیز دیگر در اختیار نبود. خلاصه ریشی پیدا کرده بودم و در راه آهن که آمدم مرا کسی نمیشناخت که کی هستم. سوار قطار شدیم و رفتیم. فروهر خیلی اظهار ناراحتی میکرد از اینکه معتاد است و تریاک ندارد چه بکند. تا رسیدیم به اراک، در اراک ما را بردند در یک کمپی که در فضای آزاد سیم کشی کرده بودند سیم خاردار و مراقب داشت در وسط هم چند تا چادر زده بودند و این محبوسین همه در همان چادرها زندگی میکردند. در یکی از آن چادرها هم من تختخواب سفری که همراه داشتم نصب کردم. چند روزی آنجا بودیم و هوا دیگر خیلی سرد شد. هوا که سرد شد ما را بردند در محلی که نزدیک شهر اراک یک انبار غله بود. آنجا سه قسمت داشت و همه را تقسیم کردند به اطاقها، یکی از آن قسمتها برای کسانی بود که شخصیتهای مسن تر بودند مثلاً" امیرهمایون، دکتر سجادی، سپهبد آق اولی و هیئت در یک اطاق بودند. خیلی از افسرها آنها را در آنجا نگهداشته بودند سرهنگ آریانا، سرهنگ باتمانقلیچ از افسرها در یک اطاق بودند.

س ـ آنها هم آلمان درس خوانده بودند؟

ج ـ نه آنها هر کدام دلائل دیگری داشتند. آنها مربوط راه آهن نبودند آنها از خارج راه آهن بودند. دلائل شان را من نمیدانم. مرا هم یک جائی دادند که با امیرهمایون و دکتر سجادی با هم باشیم. من قبول نکردم که آنجا باشم.

گفتم من با راه آهنی ها خواهم ماند در یک سالن بزرگی بودکه مشترک برای همه درست کرده بودند. سالن بزرگ دیگری بودکه کارمندان طبقه پائین تر بودند. من گفتم من میروم با کارمندان راه آهن برای اینکه دوستان وهمکاران من بودند و ترجیح میدهم با آنها باشم. البته رفتن درآنجا برایم یک مزیت داشت این بودکه من ازخیلی کارها معاف بودم. مثلاً" ظرفشوئی وجاروب کردن وتمیزکردن وغیره من نداشتم. آنها برایم کارهائی راکه مربوط به من بود انجام میدادند.

س - دکترسجادی اینها مجبوربودند اینکارها را بکنند ؟

ج - نه سجادی دراطاق خودش با آقا اولی وعلی هیئت وامیرهمایون بوشهری بود این چهارنفریک جا بودند. اینها برای خودیک نوکرگرفته بودند که کارهایشان را میکرد. تنظیف وغیره. ولی من درآنجا وضعم طوری بودکه بین تمام راه آهنی ها بودم ودرست نبودکه استثناء بکنم مثلاً" نوکربخواهم بگیرم واین بودکه با آنها زندگی میکردم وازاین لحاظ هم طوری بود که درکمپ موءثربودم ازلحاظ اینکه اگرتصمیماتی میگرفتند بدون موافقت من هیچوقت انجام نمیشد. مثلاً" آنجا ما یکمرتبه اعتصاب کردیم واینها مجبوربودند مراعات نظر را بکنند چون همراه من ۶۴ نفربودوتنها صحبت نمیکردم آنهای دیگرهمه تنها بودندویا حداکثرسه چهارنفربودند. بهرصورت ...

س - سپهبدزاهدی هم آنجا بودتوی آنکمپ بود، سپهبدزاهدی ؟

ج - نخیر، سپهبدزاهدی را برده بودندگویا فلسطین درخارج ولی متین دفتری آنجا بود. کاشانی راهم میگفتندکه دربازداشت انفرادی است ولی ما نمی دیدیمش ...

س - آیت اله کاشانی ؟

ج - بله آیت اله کاشانی. ما آنهائی راکه انفرادی بودندنمیتوانستیم ببینیم چون بکلی مجزا بودند مثل زاهدی وکاشانی وغیره اینها آیا آنجا بودند یا خارج بودنددیگرما اطلاع نداشتیم ولی کاشانی را میگفتندکه آنجا است ولی دربازداشت بطورمنفرداست. مدتی آنجا بودیم تا اینکه یک روزی آمدند

وگفتندکه میخواهندبازداشتی ها را بازپرسی بکنند . تمام راه آهنی هــا را بازپرسی کردند. یک سروانی بنام Letpeter آمدآنجا ومبصرنا مــــی بودوکیل عدلیه که مترجمش بودوسلطانی که گویا ازطرف دادگستری بـــود اینها آمدندآنجا وازهمه سئوالاتی کردند .من فکرمیکردم که برای هرکســی یک پرونده ای درست کرده اندوسئوالاتی میکنندکه توتقصیرت فلانه چنین اســت چنان است وننگران بو ه که چیچیزی حابرا یمان درست کرده اند. وخلاصـــه چه بخته اند وچکارمان حی اهندکرد ولی وقتی رفتیم دربازپرسی سئوالات پرت وپلائی کردند مثلا" ازمن پرسیدندکه بافرزین چکارداشتیدشما ، فرزین عضــو من بود .یک عضوی بودکه آب ایستگاهها زیرنظرش بودواین گزارش میدادکه مثلا" کجا،تلمبه اش خراب شده شکسته بایدعوض بشود وازاین قبیل مسائــل روزهاکه میآمدبامن صحبت میکرد . اینها خیال میکردندکه ما باهم یک تبانی داریم میکنیم اینها اینجزوتقصیرات من بود البته کاراداری بود.

س- چه مسئله ای بود دوتا ایرانی بودید ؟

ج - بله هردوایرانی هم بودیم اصلا" مطلبی نداشتند بعدفهمیدیم که چرا ما راگرفته اندچون اینها راکه گرفتندعده ای راکه آلمانی میدانستندبعنــوان اینکه آلمانی میدانندولی تماماینها پست های حساس راه آهن راداشتند . مثلا" رئیس ناحیه بودند ، رئیس خط بودند ،رئیس جریه بودند ،رئیس حرکت بودندپستهای حساس رااینها داشتندوعمده مطلب آنچه راکه بعدا" فهمیدیم این بودکـــه اینها نمیخواستندکه میزان محمولاتشان راکسی بداندویادم هست که وقتــــی ازبازداشت آمدمبیرون اعضای راه آهن برای من تعریف کردندکه یک روزی جشنی گرفتنددرراه آهنودرآن جشن به لکوموتیویک تابلونصب کرده بودندکه شش تا صفرداشت نوشته بود بارببری راه آهن امروزبه اینقدرتن رسیده اســت که به روسیه فرستاده شده وگویا آن پنج میلیون تن بود ،پنج میلیون تن بــود اما پنجش رانتوشته بودندپنجش راخالی گذاشته بودندکه خودشان فقط میدانستند واینها درواقع ازاین وضع سوء استفاده کردندتاازپرداخت کرایه ای که باید به ایران میدادندخودداری کنند . البته درمقابلش اینها قراربودتماموسایل

نقلیه ای که آوردندلکوموتیوها وواگنها آنچه که میماندبعدازجنگ بگذارند برای راه آهن چون ولا"کشتی بقدرکافی نداشتندکه اینها را ببرندوبعدهم دیگرمقدارش فرسوده شده بودوصرف نمیکردبرایشان . این بودکه هروقت هم صحبت میشدمیگفتندکه ما تمام این وسائل نقلیه رابعدا "دراختیارراه آهن میگذاریم وحال آنکه یک روزی بخشنامه ای آمدازطرف وزیرراه بودیا وزیر دارائی حالایادم نیست محمدبدر وزیردارائی بودومدرالاشراف هم نخست وزیر بود . اینها مذاکره کرده بودندکه آنچه ازلوازم راه آهن ووسائل نقلیه وغیره که آورده اندوموردا حتیاج است نگهداریم وبقیه راهم ببرندویک بخشنامه صادرشدبه تمام نواحی راه آهن که صورت بدهیدازوسائل نقلیه وتاء سیساتی راکه آمریکائیها آورده اندچه چیزهائیش رالازم داریدوبقیه اش را ببرند . اینها هم بتصوراینکه مبتانی است صورتها راخیلی مفصل دادند . بعد معلوم شدکه اینها راحساب کردندوپولش رایک چک ازطرف وزیردارائی آنوقت که روزنامه ها نوشتنددادند شدبه ماءمورآمریکائی ، البته آمریکائیها که آمدندیواش یواش تمام دستگاههای راه آهن راقبضه کردندوآنقدرنفروافسر وغیره داشتندکه تقریبا " میتوانستندتمام راه آهن رابدون اینکه به ایرانیها احتیاجی باشدبگردانند . فقط پستهای پائین رابرای ایرانیها نگهداشته بودند ولی پستهای بالا راهمه خودآمریکائیها متصدی بودند .بعدازاینکه اینها زیرپرسی شد یک عده ای رافرستادندبه رشت تحویل روسها دادند یک عده ای ما راآوردندتهران درمریضخانه ۵۰۰تختخوابی که هنوزدایرنشده بود وساختمانی آماده بودآنجا تخصیص دادندبه بازداشتی های متفقین وبه من هم یک اطاق دادندوما رادرجدودیکسال ومرا یکسال وپنج روزآنجا نگهداشتند .

س - درکجا ؟ دراراک یا درتهران ؟

ج - دراراک وتهران حموعا " واینمدت همیشه حقوق ومزایای ما رامیدادند وحتی ترفیع بهم دادند .ودراستخلاص افرادازطبقات پائین شروع کردند

کوچک ها را اول آزاد میکردند وبعدمیآمدندبالاتر . من جزوآخرین دسته بودم که آزادم کردند .
بعداز اینکه بیرون آمدم دیگرنرفتم راه آهن ودیگرراه آهن زده شده بودم باآنطرزی که من آنجا کارکرده وجان کنده وزحمت کشیده بودم این حادثه که برایم رخ داده بودنسبت به دستگاه وهمه بسیاربدبین وناراحت بودم وهمیشه فکرمیکردم که حق بوددولت ازما حمایت میکرد آخردرمملکت خودمان بازداشت خارجی شدیم . بهرصورت دیگربه راه آهن نرفتم وحتی چندی بعدکه ازطرف مدیرکل راه آهن آنوقت مهندس خسروهدایت بود ، مهندس مصدق به نظرم معاون راه آهن بود مهندس مصدق را ...
س - مهندس احمد ؟
ج - بله احمد پیش من فرستادکه شما چرا نمیآئیدبه راه آهن ؟ گفتم من دیگر مایل نیستم درراه آهن خدمت بکنم وباین ترتیب هرچه آنها اصرارکردندمن جواب رددادم .حتی حقوق تمام مدتی راکه نیامده بودم درپاکت گذاشتند ومصدق بمن داد . گفتم نه من حقوق هم قبول نمیکنم برای اینکه خدمتی نکرده ام واین حقوق راکه من بگیرم بایستی که تعهدخدمت بکنم وآمدن من برایم مقدورنیست . یک مدت کوتاهی کارآزاد میکردم . بعدازیک روزی بنده رادروزارت کشاورزی آقای دکترامیرعلائی خواست وگفت که ما میل داریم که شما بیائیدبنگاه آبیاری راتصدی بکنید ، بنده گفتم یک مطالعه ای بکنم وبعدبشما خبرمیدهم .معلوم شدکه بنگاه آبیاری مدتها بودکه کاری صورت نداده بود وهمه علاقمندبودندکه آنجا اقدامی بکنند وکارمثبتی انجام بدهد دکترامیرعلائی دوباره فرستادپی من ورفتم آنجا وبعدازمذاکره بها وگفتم که حاضرم بروم آنجا . درآنجا دیدم که تمام کارها فقط روی کاغذمانده وهیچ کارمثبتی انجام نگرفته است . عده زیادی هم مهندس وکارمندوغیره آنجا بودند که حقوق میگرفتندوبیکاربودندوهیچکاری نداشتند . اولین کاری که کردم این بودکه اینها راواداشتم به یک سلسله کارها ولوکارهائی غیرضرور

که مشغول باشندوبیکارنباشند . بعدبررسی کردم طرحهای مختلفی که دربنگاه داشتیم وآنها را به جریان بیاندازم . ازجمله طرحها که شایدجالب باشد که جریانش را تشریح بکنم کارکوه رنگ بود . درکارکوه رنگ ۱۸ ماه بود که اینها قصدثبت شرکت را داشتند وشرکت به ثبت نرسیده بودبعلت اختلافی که با اصفهانی ها داشتند. اصفهانی ها میخواستندکه درشرکت ۹ نفرآنها داشته باشندودونفرازبنگاه باشد یعنی اکثریت را خودشان داشته باشند . البته برآوردکارهنوزمعلوم نبودودراینخصوص مشغول زدوخوردبودند واینکار درحدود۱۸ماه طول کشیده بود .

س ـ طرح چی بود که چکار بکنند ؟

ج ـ طرح این بودکه ازشعبه ی کوه رنگ یکی ازشعبات کارون که آبش به خلیج میریخت یک سدی بسازندوتونلی که آب رودخانه کورنگ را برگرداندبه جلگه اصفهان که جلگه اصفهان فوق العاده مستعدبرای زراعت است واینکار سابقه تاریخی هم داردبدین معنی که درزمان صفویه ، زمان شاه عباس تصمیم داشتندکه این طرح را عملی بکنندوشروع کردند. همان موقع به اینکه در آن کوهی که بین دورودخانه هست یک برشی بدهندوآب را به آن ترتیب به زاینده رودمتصل کنند ولی برای اینکار هم درزمان خودشان یک مالیات خاصی به همه کشوروضع کردندکه بعدا زچندسال که تعدادی ازکوه را تراشیدند یعنی قسمت بالایش را که فاصله زیاد داشت تا به پائین برسند وپائین هم حجم کارفوق العاده زیادمیشد زیرا آنوقت برایشان مقدورنبودکه تونل بزنند چون وسائل وماشین آلاتی که لازم است که تونلی حفربشودآنوقت نداشتند وسنگ کوه هم خیلی سخت بودکه بخواهندبسهولت بتراشند . ۲۸۳۵مترفاصله بین آن دره با این دره بود. طرحبسیارجالبی بودوبااین سابقه تاریخی خیلی ما علاقمندبودیم که اینکار انجام بشودوبرای اینکه طرح عملی گردد اول لازم بودکه شرکت را به ثبت برسانیم . لذا رفتم به اصفهان ، عده ای از

سران اصفهان منجمله صارم الدوله نیکپولی ، اعزازالدوله بنان الشریعه واشراقی وغیره اینها کسانی بودندکه درشرکت سهامی خریده بودندومبلغی درحدود ۸۰۰ هزارتومان اینها پول داده بودند. بقیه پول راهم بنگاه آبیاری داده بودکه سرمایه شرکت را به یک میلیون تومان میخواستند به ثبت برسانند . ولی روی تعدادهئیت مدیره اختلاف بودکه مانع شده بود ازاینکه شرکت را به ثبت برسانند . بارئیرفتم آنجا واین آقایان را منزل صارم الدوله دعوت کردم وگفتم اختلاف چیست گفتندموضوع هیئت مدیره است وتعدادهیئت مدیره راآنها میخواهند۹ نفرباشدوازبنگاه دونفرباشد . گفتم من حرفی ندارم چونغرض اینستکه کارانجام بشودوتعدادهیئت مدیره نبایدمانع اینکاربشود .شرکت رادادم فورا " به ثبت رساندندوبعدکار مطالعه طرح رادادیم به آلکساندرگیپ ، آنوقت درتهران آمده بودند برای کارلوله کشی تهران وقراردادمطالعه لوله کشی تهران راهم آنها امضاء کرده بودندواینها باشرایط بهتری قبول کردندکه این طرح راچون مطالعات مقدماتیش راهم کرده بودندمیتوانستندارزانترتمام شد .مطالعه طرح را به آنها دادیم واین طرح راتهیه کردندونقشه هایش حاضرشدوساختمان آن را به مناقصه گذاشتیم وشرکت مقاطعه کاری جعفری برنده شد . (اومقاطعه کار معروفی بود) بعدازاینکه طرح تهیه شد برآوردی که ماداشتیم ۱۶میلیون تومان بودبرای ساختن سدوحفرتونل . ساختن سدش چیز بسیارمهمی نبودامـا تونلش دوهزاروهشتصدمتربودکه بایستی که هشت مترمکعب آب رادرثانیه ازرودخانه کوه رنگ به زاینده رودبریزد وآب زاینده رودرااضافه بکند. وقتی که برآورد۱۶میلیون تومان شد فورا" یک یک اعلانافزایش سرمایه کردم وآنهاکه حاضرنبودنددیگربیشترپول بدهندفورا " عده هیئت مدیره راکم کردم وبه پنج نفرتقلیل دادم ،سه نفرازبنگاه دونفرازاصفهان که صارم الدوله بود وگویانیک پی وبدین ترتیب تمام آنهائیکه پرگووپرمدعا وبیکاره بودندکنارگذاشتیم وکارراشروع کردیم . مناقصه ای که دادیم درماه اسفندبود پیشنهاداتی که رسیدبررسی کردیم ودرحدودفروردین برنده

معلوم شدوتشریفات سپردن تعهدنامه وغیره همه انجام شدو۱۰۰کیلومترما راه بایدمیساختیم ازدامنه تا چهل گرد که راه سرویس بود وبه اطلاع واین خودش مدتی وقت میگرفت . صارم الدوله بدوناینکه با من مشورت یکندروزی رفته بوددربار وآنوقت آقای جم وزیردربار بود. بعرض رسانده بودکه اعلیحضرت خوبست که دراردیبهشت تشریف بیاورندبرای افتتاح کوه رنگ برای اینکه آنوقت تمام کوهستان ودشت سبز وخرم وگلدار ومطبوع است .ولی من به اطلاع رسانده بودم باینکه درماه مهر ممکن است که افتتاح بشود اعلیحضرت به جم دستورداده بودندکه به بنگاه بگویدکه افتتاح اردیبهشت باشدشایدبهتراست که هوا خوب ومناسب است . جم مراتب را ابلاغ کردولی به جم گفتم که ما اینکار را نمیتوانیم بکنیم برای اینکه کارها مقدماتش بایدفراهم بشود بعدا اعلیحضرت تشریف بیاورند برای افتتاح . همینکه مطلب را بعرض رسانده بودفرموده بودندخودشریف امامی بیایدبه من توضیح بدهد.

س - این اولین باری که شرفیاب میشدید ؟

ج - اولین بار نه ولی دفعات اول بود. چراقبلاً" هم برای کارهای آبیاری شرفیاب شده بودم قبلاً" هیچ شرفیابی برای بنگاه آبیاری نبود من آنجا چند مرتبه افتخار پیدا کردم .

س - آن زمان هم مرسوم بود غیرازوزیراشخاص دیگرشرفیاب شوند؟

ج - بله بله بنگاه چون مستقل بود (بنگاه مستقل آبیاری اصلا" اسمش بود) این بودکه باوزارتخانه کارزیادی نداشتم کارهایم را مستقل میکردم بدون اینکه وزیردخالتی داشته باشد. باری به عرضشان رساندم که مدتی لازم است که راه سرویس ساخته بشودوبعدهم مقاطعه کاربایددرمحل مجهزوآماده بشودو ماشین آلات ولوازم خودرا ببردآنجا خصوصا" باتوجه اینکه زمستان آنجا راه بندسیآمدبکلی .زیراکوهستان بودوسرما وبرف بقدری بودکه دیگررفت وآمد مقدورنبودوبایستی که پیش بینی های لازم را برای اینمدت بکند .مخصوصا "

توضیح دادم که قصد این نیست که اعلیحضرت تشریف بیاورند آنجا درجائی فقط کلنگ بزنند و بعد کار همینطور بماند مثل کار لوله کشی تهران . چون برای لوله‌کشی تهران دعوتی کرده بود آقای مشایخی که اعلیحضرت آمدند و افتتاح کردند و کلنگ زدند ولی کار همینطور ماند و ماند تا چند سال بعد آنوقت شخص دیگری آمد و شهردار دیگری کار لوله‌کشی تهران را کرد . بعرضشان رساندم که اگر میخواهید مثل کار لوله کشی تهران باشد لازم ممکن است تشریف ببرید ضرورت ندارد صبر کنید تا اردیبهشت ولی اگر که میل دارید که کار وقتی کلنگش زده میشود دیگر شروع بشود و کار انجام پذیرد تا مهرماه به این حساب طول میکشد و بایستی که آنوقت تشریف بیاورید . فرمودند خیلی خوب به جم بگوئید که به صارم الدوله هم بگوید که ما همان مهرماه خواهیم آمد . این گذشت و کارها را ما مرتب کردیم و راه ساخته شد و مقاطعه کار تمام مقدمات کارش را فراهم کرد و مجهز شد و مهرماه که رسید دیگر دعوتها فرستاده شد و قرار شد که عده زیادی از رجال را دعوت کنیم و اعلیحضرت تشریف آوردند . در محل هم خان لر رئیس ایل چهار لنگ مهماندار اعلیحضرت بود و یک شب که درچهل گرد میماندند و ترتیب لازم داده بود بدین صورت که یک چادر خیلی مجلل دوپوش تهیه کرده بودند با حمام وغیره برای اعلیحضرت و قریب ۲۵ چادرهای دیگر برای سایر همراهان اعلیحضرت درچهل گرد . و اعلیحضرت موقعی که تشریف میآوردند آنجا من شب قبلش رفتم به کارگاه که ببینم همه چیز مرتب باشد بمن خبردادند که صارم الدوله یک کلنگ طلا درست کرده که بیاورد آنجا و تقدیم بکند که کلنگ بزنند . البته ما کارها را در تهران بدون اطلاع هیئت مدیره در اصفهان انجام میدادیم و در جزئیات به آنها کاری نداشتیم چون پول قابلی هم نداده بودند . اسماً" برای اینکه اینها جزو سران محل بودند دعوتشان کرده بودیم وبعضی از آنها جز مزاحمت کاری نداشتند .

موقعی که اعلیحضرت آمدند آنجا هنوز از اتومبیل پیاده نشده بودند فوراً" صارم الدوله شروع کرد خطابه‌اش را خواندن . البته خطابه‌ای ادبی تهیه

کرده که با این عبارت این همه آوازه ها از شه بود شروع میشد. ولی نکته ای راجع به مشخصات سد و تونل و مقدار آب و خرج طرح و مدت انجام کار و غیره که گزارش معمولاً" باید حاوی باشد نبود . اعلیحضرت گزارش را گوش دادند بعد استاندار آنوقت انصاری بود . انصاری یک سینی آورد جلو با کلنگ طلاکه اعلیحضرت کلنگ بزنند . بعرض اعلیحضرت رساندم که قربان اجازه بفرمائید اولاً" گزارش فنی کار بعرض برسد ثانیاً " اینجا ما با کلنگ و بیل کار نمیکنیم اینجا با کمپرسور کار میشود و دینامیت و اصلاً" تشریف فرمائی اعلیحضرت الان در مدخل تونل مقدور نیست برای اینکه تمام سینه کار را دینامیت گذاشته اند و مصلحت نیست اعلیحضرت نزدیک تشریف ببرید. این بود که اعلیحضرت ایستادند و گزارش مرا گوش دادند و تمام مشخصات سد و تونل و مقدار آب و هزینه طرح و مدت انجام کار و غیره را برایشان توضیح دادم و اعلیحضرت بعد Detonator را فشار دادند و همه دینامیتها منفجر شد.

س ـ دیده میشد ؟

ج ـ نه دیده نمیشد اما صدا در آنجا که کوهستان هست طوری پیچید که خیلی همه تحت تاٴثیر قرار گرفته بودند . از این جریان اعلیحضرت خوششان آمد و معلوم بود که زیاد دل خوشی از صارم الدوله ندارند اما حفظ ظاهر میکردند و نمیخواستند که کاری بکنند که صریحا" رنجشی حاصل بشود ولی از اینکه من اینکار را کردم که نگذاشتم آنها برنامه شان را به آن صورت جلوه بدهند خیلی خوشحال شدند.

شب هم پیرنیا رئیس تشریفات بود بمن تلفن کرد که امشب صارم الدوله تقاضا کرده که الکساندر گیب و عده ای را معرفی بکند به حضور اعلیحضرت و به نظر من بهتر است که شما بیائید اینکار را بکنید ولی محرمانه بشما بگویم که تقاضا کرده که بشما اطلاع داده نشود. بلافاصله همه مهندسین بنگاه آبیاری و مهندسین مقاطعه کار را گفتم حاضر شده و شب میآئید به چهل گرد محلی که اعلیحضرت هستند و آنجا که آمدیم رئیس تشریفات آمد و همه را به خط کرد. البته صارم الدوله ارشد همه بود حتی استاندار هم زیر دستش بود . چون صارم الدوله .

س - درآنموقع چندسالش بودآنموقـــــع ؟ هشتاد ؟
ج - صارم الدوله هفتادمتجاوزداشت آنـوقت هم چون درزمان قاجاریه بود که وزیرشده بودعلیهذا ارشدهمه میشد .ولی من وقتی که اعلیحضرت ازچــــادر آمدندبیرون ازتوی صف خارج شده ورفتم جلوعرض کردم که اجازه بفرمائیـــد که کارکنان ومهندسین بنگاه آبیاری ومقاطعه کارکه درکارساختمان ســـد دخیل هستندوبه حضورمبارک شرفیاب هستندمعرفی بشوند فرمودندبله معرفـــی بکنید . صارم الدوله همشان جاخوردندودیدنددیگرآن نقشه شان هم عملـی نشدوآمدم همه را معرفی کردم که آقای کی آقای کی . حتی صارم الدولــــــه راکه درهیئت مدیره هستندبه عنوان گفتم آقای صارم الدوله رئیس هیئـــت مدیره شرکت هستندکه زیادهم ناراحت نشودلی همه راخودمن معرفی کردم . آنوقت یک مدیرکل بیشترنبودم ولی کاری که کردم آنجاخیلی توی چشم خوردواعلیحضرت هم قلبا" خوششان آمدکه نمیخواستندکه اوبیایدهمه را معرفی بکند. بهـــر صورت آنشب گذشت .

شبانه یک طیاره یک موتوره آمدآنجاکه اعلیحضرت قصدداشتندباآن طیـــاره فردا بروندبه اصفهان . طیاره را وقتی من دیدم ، دیدم که ازطیاره هائی اســت که بال آن ازکنواس بود . یعنی یک کبریت اگریک گوشه اش بزنندتمام طیاره فورا" آتش میگرفت ویک ملخ کوچک داشت وچیز خیلی عجیب وغریبی بودکه فکـــر میکردم که خطرناک است که اعلیحضرت بایکچنین طیاره ای اصلا" پروازکننـــد به استاندارگفتم که برویداز ایشان استدعابکنیدکه بااین طیاره تشریــــــف نبرندباهمان اتومبیل که آمده اندبرگردند. گفتندماجرات اینکه هیچیـــن مطلبی را عرض بکنیم نداریم . خلاصه صبح اعلیحضرت سوارطیاره شدندوپـــرواز کردندباسپهبدجهانبانی رفتندهمینکه بالای دامنه رسیدندگویاطیاره لولـــه بنزینش بسته میشودوطیاره توی یک مزرعه ای تاچاربفرودمیشود.
س - شماتماشا میکردید ؟
ج - نه من نبودم ولی جهانبانی که همراه بودبرای من تعریف کرد.باری طیـــاره آمدپائین وواژگون شدکه خوشبختانه آتش نگرفت وبزحمتی جهانبانی توانست خودش رابیاوردبیرون وبعدا علیحضرت راهم بکشندبیرون وبعدبلافاصلـــــه

اطلاع دادندکه اتومبیل بیایت در این حادثه یک درمیلیون واقعاً شانس اینکه کسی زنده ! ماند دربین نبود. بعدسوار اتومبیل شدندوبا اتومبیل رفتندبه اصفهان . ازآنجاهم برنامه شان این بودکه بروندبه نائین برحسب تقاضای دکترطباکه درآنموقع وکیل نائین بود . ودکترطبا ازمن خواهش کرده بودکه من همبیایم به نائین درخدمت اعلیحضرت آنجا میخواست که از اعلیحضرت تقاضا بکندکه مبلغی مرحمت بکنندبرای حفریک قنات جهت نائین . نائین یک جای خیلی کوچک فقیربیچاره ای است ازلحاظ آب هم خیلی درزحمت ومضیقه هستند . اعلیحضرت آنجا ۱۵۰هزارتومان مرحمت کردند .

س - ازچه محلی ؟

ج - ازخودشان . چون اعلیحضرت فقیدکه فوت کردندیک مبلغی به نظرم درحدود چهل میلیون نقددراختیار اعلیحضرت قرارگرفت این ها را همه صرف امورخیر کردند .برای تهیه آب وساختمان مدرسه واحتیاجات شهرستانهای مختلف وغیره همینجورهرجا مقتضی میشدیک مبلغی مثلاً"برای تبریزدادندبرای قناتشان دادند برای بهبهان دادند برای گلپایگان دادندواینها ازکیسه خودشان میدادند. بهرصورت درخدمتشان رفتیم به نائین ودرمنزل خوددکتر شب اعلیحضرت آنجا توقف کردندوپذیرائی شدندوهمان جاهم فرمودندکه یک مطالعه ای برای افزایش آب نائین بکنیدو۱۵۰هزارتومان مرحمت فرمودند.

بررسی ای که ماکردیم دریک مسیرمشخصی فقط آب شیرین داشت بقیه جاها همه جا شوربود .وبالاخره قنات را دادیم حفرکردندوآب شهررا قدری اضافه کردند. ازاین قبیل کارها دربنگاه آبیاری علاوه برچندکارمهم که داشتیم کارهای کوچک زیادی نیزکردیم منجمله مثلاً" قنات آب تبریزراتوسعه دادیم برای بهبهان تهیه آب ولوله کشی شهر بهبهان راعملی کردندوآب خوراکی برایشان تهیه کردیم درآنموقع آب خوراکیشان منحصربودبه آب برکه . نمیدانم دیده ایدبرکه یانه . برکه یک جائی بودمثل استخربزرگی که ساخته بودندوهروقت باران میآمدآب باران راهدایت میکردندکه درآن منبع جمع میشدواین آب میماندبرای چندین ماه وازآن آب میآمدندبرمیداشتند

برای خوردن وقبلا" رفتم آنجا دیدم آب اصلا" یک رنگ خاکستری زننده‌ای دارد واصلا"قابل شرب نبود ولی خوب اهالی مجبوربودندکه آن آب را بنوشند واغلبشان مرض Piuk را داشتند(مرض Piukاز آب آشامیدنی نا سالم بوجودمیآیدوکرمی است که زیرجلدانسان نمومیکند)برای بهبهان ما طرحی داشتیم که یک مقدارش بصورت قنات بودکه بطوراساسی ساخته میشد با پوشش بتنی درداخل آن وبقیه‌اش روی نهربا زمیآمدبه شهروشهردرحدودسه متر مکعب درثانیه آب شیرین ازرودخانه مارون آب را به دشت بهبهان آوردیم وشهربهبهان بکلی زنده شدوتغییرکرد . درخودشهرلوله کشی کردیم درخیابانها شیرگذاشته بودیم‌که آبخوراکی برمیداشتندوچندخانه هم داخل خانه راهم حتی لوله‌کشی کرده‌بودیم استعدادبهبهان طوری بودکه‌سال اولی که‌ما انگورکاشتیم همانسال میوه داد. اینقدرآنجا مستعدبودزیراآفتاب فراوان دشت خیلی‌حاصلخیز فقطنبودن آب مانع شده‌بودکه آنجاآبادشود . درکارهائی که‌دربنگاه آبیاری مستقل صورت‌گرفت زمانی که من متصدی بودم یکی مثلا" تهیه آب بندرعباس بود.

دکترمصباح زاده وکیل بندرعباس مخبرکمیسیون بودجه‌بوددرمجلس وهژیر رئیس الوزراء بود. یکمیلیون تومان ازاواعتبارگرفت .بعدآ مدپیش من که این پول راماتوانستیم تهیه بکنیم شمایک ترتیبی بدهیدکه‌آب خوراکی برای بندرعباس تهیه بشود ، در بندرعباس چندآب‌انبار بودکه بهمان صورتی که‌درموردبهبهان گفتم مورداستفاده اهالی بود منتهی آب انبار سرپوشیده بودکه‌آب باران راهدایت میکردندمیآمدبه‌انبارپرمیشدوبعد میآمدندباسطل میبردندبرای خوراک مردم . خیلی‌وضع بدی داشتندمردم بیچاره‌بدبخت تراخمی همه مریض ناراحت ویک سبزی درتمام بندرعباس نبودیک درخت سبزی دیده‌نمیشد . آقای اصفیاآنوقت جزومشاورین ما بودندوربنگاه آبیاری فرستادم برای مطالعه آنجا .خوشبختانه مطالعاتش‌نتیجه‌مثبت داشت وآمد یک‌گزارش خیلی جالبی دادبا ینکه درفاصله بیست وچند

کیلومترازبندرعباس محلی است که وضع ژئولوژیکی آنها طوری است که لایه‌های خاک رس و بعد شن هست و مجدداً خاک رس و شن تکرار شده بطور مورب قرار گرفته‌اند و همینطور کج میرود تا توی دریا و بین آنجاهائی که شن هست آب باران که جمع میشود و بین آب شیرین و آب دریا یک تعادلی هست که اگر آنجا از عمق معینی پائین ترنرویم آب همیشه شیرین میماند والا گرزیاد آب برداریم زیر ممکنست که آب دریا بیاید بالا و آب را شور بکند . این بود که با توجه به این مسائل ما دیدیم آنجا چندچاه زدند بطور عمودی و بصورت قنات اینها را بهم متصل کردند و یک مادرچاه بود در انتها این مجرا را هم با بتون پوشش کردند که بطور اساسی همیشگی بماند و ریزش نکند که احتیاج به تعمیر داشته باشد . آنجا آنوقت تلمبه نصب کردیم و یک منبعی هم ساخته شد ، از آنجا لوله‌کشی شد به بندرعباس و آب بندرعباس بدین ترتیب تأمین شد و دو سه سال بعد که رفتیم بندرعباس بخوبی دیده میشد که چه تفاوت فاحشی بین وضع گذشته و وضع بعد هست . البته نزدیک بندرعباس رودخانه‌ای بود که ممکن بود که از آنجا سد ببندند و مقدار زیادتری آب به بندرعباس بیاورند ولی هزینه‌اش خیلی زیاد میشد شاید مثلاً چندده میلیون تومان میشد و حال اینکه آنوقت ما با یک میلیون تومان و خرده‌ای توانستیم که این طرح را عملی بکنیم و به نتیجه برسانیم .

یکی دیگر از کارهائی که جالب بود و انجام شد سد گلپایگان بود . آنجا قبل از اینکه من به بنگاه بیایم آقای دکتر عبداله معظمی وکیل آنجا بود اقدام کرده بود و یک اعتباراتی برای آنجا گرفته بود و شرکتی تشکیل داده بودند و مطالعاتی آنجا شروع شده بود ولی کاری عملاً صورت نگرفته بود آنجا سعی کردم که کار را تسریع کرده و طرح آنجا را تهیه کردیم و از آمریکا دو کارشناس دعوت کردیم برای چندروز آمدند به ایران برای کارشناسی این سد که ببینند همه چیز مطابق اصول علمی است بعداز آنکه پیشنهاداتی دادند که ارتفاع سطح را قدری اضافه بکنند و ابریزش را بزرگتر بکنند و اطلاعات بیشتری راجع به آمار آنجا خواسته بودند که برایشان تهیه کردیم با این ترتیب کار رسید

آنجا شدشروع شدوالان‌نسبت به‌گذشته‌یک تغییراساسی در وضع گلپایگان بعد از ساختن آن سدداده شد .زیرا مقادیرگزافی ازآب که‌میرفت به‌دریاچه حوض‌سلطان میریخت وهدرمیرفت همه جمع شدوموردا ستفاده زراعی وغیره قرارگرفت . دراغلب شهرهای ایران بنگاه آبیاری درعرض‌آن سه سالی که آنجا بودم یک‌کارهای مثبتی انجام دادیم وخوب یادم هست‌که بعدازاینکه درششم مهرماه کارافتتاح کوه رنگ تمام شد چهارم آبان روزسلام بود ودرسلام که‌رفته بودم اعلیحضرت عبورمیکردندبمن که رسیدندفرمودند که شمانشان نگرفتید ؟ عرض‌کردم نه روکردندبه هژیرآنوقت وزیر دربار بود، گفتندکه‌به‌شریف امامی چرانشان ندادید ؟ بعرض رساندکه پیشنهادی نرسیده بود .فرمودندهمین امروزباونشان بدهید. این نشانه کمال رضایت بودازکارهائی که‌مربوط به‌کوه رنگ بود. البته وقتی که ازسلام رسیدم منزل یک فراش آمدونشان وفرمان برای‌من آوردندولیکن نشان وفرمانی که‌گرفتم اینطوربود.

س- چه‌نشانی بود ؟

ج - نشان درجه سه همایونی‌بودزیرا درآنموقع مدیرکل بودم . دربنگاه آبیاری که بودم‌البته کارآنجارا خیلی دوست‌داشتم وبه آن علاقمندبودم‌خاص اینکه‌نوع‌کاریک کارزنده‌ای بود .وقتی‌که‌مثلا" کاربهبهان تمام شده بود من یک لذتی میبردم که نهرها آبش‌جاری شده‌است وآنجا درختها شی کاشته‌اند، وسبزشده‌است درکلیه استانهای کشورچندین طرح آبیاری بزرگ و کوچک عمل کردیم که خیلی جالب انجام گرفت واینک موردا ستفاده‌است .

دربنگاه‌آبیاری که‌بودم یکی ازمسائلی که باآن مواجه شدم مسئله‌اختلاف ما باافغانستان بودبرسرآب رودخانه‌هیرمند. ابتدا ازوزارت‌خارجه تقاضاکردم که‌اطلاعاتی که‌راجع به‌هیرمنددارندبرایم‌بفرستیدکه‌بتوانم آن را مطالعه بکنم‌تا اینکه باافغان ها برای حل‌اختلافمان بانظروشن بتوانم تصمیماتی بگیرم. متاءسفانه‌پرونده‌هائی که‌برای من فرستادند

دیدم همه ناقص است وهیچکدام اطلاعات صحیح دقیق علمی ندارد. دربین گزارشاتی که آنجا میخواندم دیدم اشاره بودبه اینکه McMahon که بعنوان حکم آمده بودبرای حل اختلاف ایران یک هیئت بزرگی را همراه آورده بوداز کارشناسان تاریخ کشاورزی ، آمار ، نقشه‌برداری با تجهیزات لازم وپنج جلدکتاب مربوط به وضع سیستان وکشاورزی وآبیاری واحصائیه تمام دهات واراضی مزروعی وساکنین وحیوانات هرمحل وغیره همه‌را احضار کرده بود. ولی هر چه تحقیق کردم وزارت خارجه که قاعدتا" بایدا یـن کتابها را میداشت درکتابخانه‌اش نبودومعلوم شدکسی برده ودیگردردسترس نبود.

دریکی ازمهمانی‌هاکه‌سفیرانگلیس درآنجا بودبا وگفتم که ما احتیاج به‌دستیابی به‌کتابهائی که McMahon دراین باره‌نوشته‌است داریم‌واگرممکن است دراینخصوص تحقیق کنیدچطورمیشودتهیه‌کرد ماحاضریم همه‌جورهزینه‌اش را بدهیم اگرخرجی داردوخیلی .. نم . گفت من تحقیق میکنم بشما خبرمیدهم . بعدازتحقیق اظه . د . ـرکویته پاکستان کتابخانه‌ای است شایددرکنسولگری یشان بهرحال ازکویته دوسری هرسری پنج جلدکتاب برای بنگاه فرستادند.یک سری آن راداده‌بوزارت خارجه ، یک سری اش را هم دربنگاه آبیاری نگاه داشتم . درآنجا حتی آمارحیوانات دهات را نوشته‌بود مثلا" چندتا اسب دارندچندتا گاو وگوسفندومرغ‌دارند،یا اهالی هرده‌چند خانوار است وزمین کشاورزیشان چقدراست . خلاصه آمارخیلی جامع راجع به‌سیستان درآنموقع تهیه کرده‌بودکه‌برای هیچ کجای ایران یک چنین آمار دقیقی هیچ موقعی وموردی‌دردست نبود. McMahon پیشنهادش این بودکه کل آب هیرمندثلث بشودویک ثلث به‌ایران داده‌بشودودوثلث به‌افغانستان وحال اینکه‌حکمیت قبلی که ما داشتیم حکمیت Sir F. Goldschmied که درسال ۱۸۷۳نظرداده بودکه‌آب هیرمندنصف بشودولی مشخص نکرده بودکه

درکجا آب نصف بشودوتا چه حدی افغانها حق دارندکه به آب قبلاً" دست اندازی بکنندوبعدنصف بشود . این وضع موجب شده بودکه اختلاف باقی بماند.

McMahon که آمدبعدا زبررسیها ئیکه کرده بودنظرداده بودکه یک ثلث به ایران داده بشوددوثلث مال افغانها باشدازاین مجموع آب هیرمند یعنی ازسرچشمه تا پائین هرچه آب هست باید حساب شود . این پیشنهاد اوکه گرچه ازلحاظ فنی کاملاً" صحیح بودوبنفع ایران بوددروزارت خارجه موردقبول قرارنگرفته بودوردشده بودزیرا میگفتندما باید نصف بگیریم ولی چون اطلاع فنی نداشتندنصف را تشخیص نداده بودندکه نصف چی ودرکجا ؟ وباید معلوم میکردندکه آب رودخانه درمحلی نصف بشودوقبل ازآن افغانها حق نداشته باشندآب بردارند . این خلال هم افغانها شروع کرده بودند با شرکت موریس کنودسن که آمریکائی بوددربالادست کمال خان که یک نقطه ای بودبرای اندازه گیری وتقسیم آب بین ما وافغانستان یک طرح آبیاری عمل بکنند .واین اطلاع من ازموریس کنودسن وقتی که آمده بودندبرای تهیه برنامه هفت ساله ایران ازآنها بدست آورده بودم برای اینکه آنها نمیخواستندراجع به اینخصوص چیزی بگویندومیدانستندما اختلاف داریم ولی به زحمتی ازمهندسینشان این اطلاعات را بدست آوردم وبعدبه دولت گزارش دادم به اینکه باید مراقب بودبه اینکه افغانها مشغولندطرحهای آبیاری روی هیرمندا جرا کنندوموجب خواهدشدکه یک روزی سیستان خشک بکلی تضییع بشود .

این اختلاف بین ما مدتها بودوبه هیچ صورتی حل نمیشد حتی قراردادی که درزمان رضا شاه موردموافقت قرارگرفت وطرفین امضاء کردندوبه مجلس ما که آمدمجلس ما نداشته ردکردواین موجب شدکه این اختلافات باقی بماند . بعد دراین خلال صحبت شدکه آمریکائیها حکمیت بکنند . کارشناس بفرستند ودرمحل بررسی بکنندوبین ایران وافغانستان حکمیت بکنند .موقعیکه کارشناس آمریکائی به ایران آمد من دیگردربنگاه آبیاری نبودم شنیدم درایران که آمده بودازاوپذیرائی خوبی نکرده بودندولی درافغانستان

ازاوخیلی گرم پذیرائی کرده بودندحتی دستش را شنیدم میبوسیدندوبهرترتیب جلب توجهاش را کرده بودند . کارشناس مزبورگزارشی داده بودینفع افغانها . علیهذا اختلاف نه تنها حل نشدبلکه شدیدترهم شد .

درسال ۱۳۲۹ که دبیرکل بنگاه آبیاری بودم روزی درمنزل مشغول ناهارخوردن بودم تیمسارسرلشکرانصاری آنوقت سرتیپ بود موقع ظهرآمددرزدوگفت من کاری دارم آمدم دمدرگفت که تیمسار رزم آرا ازشماخواهش کرده که فردا شما بیائیدوملاقاتی ازاوبکنید . گفتم که چه کاری با من دارد ؟ گفت خودم هم درست نمیدانم ولی بیائیدخودتان مستحضرمیشوید . فردا قبل ازاینکه بروم به بنگاه آبیاری رفتم که ازتیمسار رزم آرا ملاقات کنم .

س- قبلا" رزم آرا را دیده بود؟

ج - هیچ هیچ ندیده بودم . ابتدا رفتم دفترخودتیمسارانصاری چون با هم آشنا بودیم ازراه آهن اورئیس ناحیه جنوب بود ومن رئیس ناحیه تهران بودم . پهلوی میزش نشسته بودیم وصحبت میکردیم ازگذشته واینطرف وآنطرف دراین خلال آقایان محسن نصرومهندس اشراقی ومهندس حسین شقاقی آمدند ودردفترنشسته بودندکه پیشخدمت آمدکه آقای نصررا تیمسار رزم آرا خواسته اند وبعدش مهندس اشراقی راخواست که رفت وبعدازاومهندس شقاقی راخواست که رفت . ولی بعدازچنددقیقه پیشخدمت آمدکه اعلیحضرت تیمسار را احضار کرده اندوزودرفتندبه سعدآباد . من خیلی ناراحت شدم به انصاری گفتم که من باآقای رزم آراکارینداشتم وبا من کارداشت چطورشدکه بی اطلاع رفت ؟ گفت حتما " سوءتفاهمی شده است تحقیق میکنم ونتیجه راخواهم گفت خیلی عذرمیخواهم . لذا رفتم سرکارخودوظهردرمنزل مشغول ناهارخوردن بودم که دوباره تیمسارانصاری آمدکه ببخشیدیک سوء تفاهمی شده است وآن اینست که چون رزم آرا ندمرا میشناخته نه مهندس شقاقی را مطالبی راکه میخواسته با من صحبت بکندبا شقاقی صحبت کرده بودوگفت چنین اشتباهي شده است .وقتی که من به رزم آرا گفتم که شما خواستیدکه شریف امامی بیایدا ینجا با او صحبت

بکنیدو اوآمده بودچرا ..گفت که من با او صحبت کردم . گفتم که او در اطاق من بودو هیچوقت با هم صحبت نکردید. گفت پس آنکه آمدپیش من کی بود؟ گفت آن مهندس شقاقی بود . گفت من با او نمیخواستم اصلا" صحبت کنم وبا شریف امامی میخواستم صحبت کنم .

س - پس چرا آن کسانی را که نمیشناخته دعوت کرده بوده آنجا ؟

ج - اشخاصی را به او معرفی کرده بودند و میخواست آنها را ببیند و بشناسد و با آنها صحبت بکند. بعد خواهش کرد که دو مرتبه بروم آنجا . فردا من رفتم آنجا و ابتدا کمی از کارهای بنگاه پرسید که چه کارها کرده اید و وضع چطور است .من تعجب کردم که به او چه ربطی دارد رئیس سنا درتش به اینکارها چکار دارد .ضمنا " از کارهیر مند پرسید توضیح دادم هیرمند کارش در این مرحله است که آمریکائیها میخواهند حکمیت بکنند تا حل اختلاف بشود و کارشناسی بعد میفرستند اینجا که بیایند وضع را ببینند و بدین منظور هم من قرار است هفته دیگر بروم به آمریکا گفت نه نه نه شما نروید به آمریکا حالا تا بعد به شما بگویم . گفتم که ببخشید این کار شخصی نیست برای کار اداری است و ترتیبات لازم داده شده وقرار ملاقات داده شده است ومن بایستی بروم آنجا و فرصتی برای اینکه بمانم نیست . گفت نه درهر حال باشید تا من بعد بشما خبر بدهم . دوروز بعد با اینکه علی منصور روز قبلش یک وزیر در مجلس معرفی کرده بود استعفا داد و گفتند که رزم آرا نخست وزیر است.. البته این جریان را من نمیدانستم منزل بودم یا رتیمسار رازی آمد و گفت شما امروز ساعت چهار بعد از ظهر لباس ژاکت پوشیده میروید به سعدآباد . گفتم مطلب چیست ؟ گفت رزم آرا نخست وزیر شده است .گفتم آقای منصور چند روز قبل وزیر معرفی میکرد چطور شده است ؟ گفت منصور استعفا داده و رزم آرا انتخاب شده است و بعد از ظهر کابینه اش را معرفی میکند و شما هم جزو کابینه هستید .

روایت‌کننده : آقای مهندس جعفرشریف امامی
تاریخ : ۱۳ مه ۱۹۸۲
محل : شهرنیویورک - آمریکا
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره : ۴

من ژاکت پوشیدم وساعت چهاربعدازظهر ...
س - ژاکت داشتید ؟
ج - داشتم من بلاآخره مدیرکل بنگاه آبیاری بودم ودرسلامها میرفتم ودرآنها همیشه با ژاکت میرفتم . باری رفتم به سعدآباد ووزراء را درآنجا دیدم ،یعنی کابینه رزم آرا ، عبداله هدایت وزیرجنگ بود ، محسن رئیس وزیرخارجه بود ، جزایری وزیرفرهنگ بود ، محسن نصر وزیرداخله بود اشراقی معاون پست وتلگراف بود مرا هم بعنوان معاون وکفیل وزارت راه معرفی کرد . چون مرا هیچ نمیشناخت ونمیدانست که من ازعهده برمیآیم یا نه این بودکه مرا بعنوان کفیل معرفی کردتا بعدببیندوتصمیم بگیرد .
س - چه‌شده بودکه‌کابینه به‌این سرعت عوض‌شده بود ؟
ج - نمیدانم ، این مطلب رااصلا" دنبالش هم نرفتم که‌برای چه اینکارشد ولی حتما" یک سیاست حادی دربین بودکه‌ارتباط با نفت داشت خیال میکنم
س - چون ایشان اولین نخست وزیرنظامی بوده‌بعدازسالها .
ج - بله اما بایدبگویم که رزم آرا یک مردفوق‌العاده‌فعال ، پشتکاردار ، منظم وپرکاربود . به‌این معنی که‌دیدم . جلسه هیئت دولت که داشتیم ساعت هفت ، هفت ونیم شروع میشدتا ساعت ده‌ونیم یازده ممکن بودطول بکشد .
س - شب ؟
ج - بله شب . آنوقت ساعت یازده به‌بعدهمکارهائی وزراء داشتندباخوداوکه بایدخارج ازهیئت باا وصحبت بکنند . مثلا" لازم‌بودمطلبی را با اوصحبت

بکنم که مربوط به دولت نمیشد ولی باید نخست وزیر یک نظر میداد. میدیدم از اووقت میخواستند . حالا ساعت یازده بود یا یازده و ربع بود ساعت چهار صبح وقت میداد که بیاید ببینندش . و بعد من تعجب میکردم پرسیدم که چطور چنین چیزی ممکن است گفتند و چهار ساعت در شبانه روز بیشتر نمیخوابد .کسالتی داشت نمیدانم یا عادت کرده بود یا هرچه بود بهرحال همیشه ساعت چهار ،چهار و نیم صبح بیدار بود و مشغول کار بود کار میکرد تا آخر شب . فوق العاده مرد فعال کاری بود .

س - صحبت هائی بود که آمریکائی ها متمایل به ایشان بودند آن زمان ؟

ج - این را من نمیدانم . در آن زمان تا در بنگاه آبیاری که بودم یک مهندس بودم فقط ، مهندس فنی که کار فنی میکرد و به کار سیاست و مجلس و سیاست های روز زیاد کاری نداشتم و بیشتر به کار فنی و کار خودم که تصدی داشتم مشغول بودم .

در وزارت راه که آمدیم وضع بسیار نا راحتی بود بدین معنی که هر یک از ادارات وزارت راه یک گوشه ای از شهر بود . و مرکز وزارتخانه آنوقت سه راه شاه بود (خیابان شاه را ادامه نداده بودند و سه راه بود تا خیابان پهلوی آنجا بعداً " انجمن ایران و امریکا شد گویا) آنجا مرکز وزارت راه بود. اداره حسابداری و اداره آسفالت و اداره راه و هرکدام از اینها یک گوشه از شهر بودند. مثلاً یکی نزدیک مجلس بود یکی در خیابان رضا شاه بود و راه آهن در جنوب شهر بود . یک کاری که میخواستم انجام بدهم برای اینکه اعتبار تامین بکنیم و با رئیس اداره راه صحبت بکنم نصف روز طول میکشید تا اینکه اینها بیایند و با آنها بتوانم صحبت بکنم .دیدم با این وضع هیچوقت کارمان پیشرفت نمیکند .

موقعیکه در راه آهن بودم در آنجا یک مدرسه ای برای اعضای راه آهن درست کرده بودیم که خودمن هم آنجا درس میدادم و کارمندان فنی راه آهن را آنجا تربیت میکردیم . اواخر بعلت عدم احتیاج و زیادی کارمند فنی بعداز رفتن

متفقین دیگر احتیاجی به اینکه مدرسه کارمند بگیرد و تربیت بکند نبود. علیهذا محل مدرسه بلا استفاده مانده بود . رفتم مدرسه را بازدید کردم و دیدم جای بسیار مناسبی است که همه وزارتخانه را بیاورم آنجا ، چون ما اعتبار کافی که نداشتیم تا بتوانیم یک جای بزرگی را اجاره بکنیم یا اینکه بسازیم . خیلی وضعمان دست تنگ و سخت بود . دادم آنجا را رنگ کردند و لوله کشی آب و برق وغیره را مرتب کردند و تلفن هایش را نصب کردند و یک روز جمعه هم دستور دادم که همه ادارات وزارت راه باید منتقل بشوند به آنجا . از روز شنبه هم که رفتم همه پشت میزشان بودند و تمام وزارتخانه در یک جا جمع و متمرکز و کارها یمان خیلی سهل و سریع گردید زنگ میزدم رئیس حسابداری ، رئیس راه رئیس آسفالت ورئیس دفتر یا هر که کاری داشتم فورا "می آمد آنجا و صحبت میکردیم وتصمیم میگرفتیم و انجام میشد . روزی در حدود یک ماه و نیم بیشتر از مدت کابینه نگذشته بود در تابستان ساعت ۷ کارها شروع میشد . من ساعت ۷ که رسیدم به دم وزارتخانه در جنوب شهر دیدم اتومبیل نخست وزیر و اتومبیل رئیس بازرسی نخست وزیری ، آقای همایونی همه آنجا مقابل وزارتخانه هستند .

س - اسکورت و اینها داشتند ؟

ج - نه ، آنوقت مرسوم نبود . وارد شدم دیدم که نخست وزیر دارد از پله ها بالا میرود . شاید چند ثانیه قبل از من آنجا رسیده بود . رسیدم و سلام کردم و بردمش در اطاق خودم اول گفت کی آمدید اینجا ؟ و سر حرف را باز کردم و قریب یک ربع بیست دقیقه آنجا او را نگاه داشتم چون کارمندان وزارتخانه برایشان خیلی مشکل بود که همه شان سر ساعت ۷ آنجا برسند زیرا بعضی از آنها باید مثلا" سه تا اتوبوس سوار بشوند تا برسند و برای اینکه نخست وزیر اگر برود بگردد و کسی پشت میزش نباشد خوب نبود مخصوصا " معطلش کردم و با او قدری صحبت کردم ابتدا آمد به دفتر وزارتخانه گفت دفتر کجاست ؟ رفتیم دفتر و پشت اطاقم بود . دفتر را با و نشان دادم و گفت کاغذهائی که الان باید برود بیاورید ببینم . (کاغذهای صادره با صطلاح) کاغذها را آوردند و یک بسته پاکت بود . یکی یکی اینها را با زو بررسی کرد زیرا دستور داده بود

که تلگرافات بایستی که همان روزجواب داده بشودوکاغذها بیش از سه روز نبایستی که طول بکشدبعدازسه روزبایدحتما " جواب داده شده باشد، چند تاکاغذبازکردیدکه دو روزه مثلا" جواب داده شده بعدیک تلگراف بودبازکرد ودیدکه آن تلگراف حالاکه روزشنبه صبح است سه شنبه رسیده است گفت درپاسخ این تلگراف تاءخیرشده من دستورداده بودم که همان روزجواب بدهید . گفتم این تلگراف مربوط به کجاست ؟ گفت آذربایجان .گفتم تلگراف به آقای دکتراقبال نیست ؟ گفت بله . گفتم آقای دکتراقبال روزسه شنبه بمن تلگراف کرده است باینکه خواهش میکنم ساختمان یک قطعه جدیدراه آهن را شروع کنیدزیرا تعدادی بیکاردرتبریزجمع شده است تاآنها راجذب بکنند وبکارمشغول بشوند . همان روزمن این تلگراف راارجاع کردم به اداره ساختمان راه آهن . اداره ساختمان راه آهن همانروزبررسی واقدام کرده چهارشنبه دستورتاءمین اعتبارداده وهمه کارهایش راانجام داده جواب تلگراف راتهیه کرده وپنجشنبه فرستاده برای من ، پنجشنبه من امضاء کرده ام امروزصبح شنبه هم صادرمیشود ملاحظه میکنیدهیچ تاءخیری نشده است ازاین سریعترچطورمیشودکارکرد. دیگرجواب نداشت بعلاوه دیدهمه جزئیات راواردم که چه بوده چه شده .ازآنجا بسایراطاقها رفت وبعدازبازدید ادارات رفت وشب هیئت دولت داشتیم (شنبه ودوشنبه وچهارشنبه جلسات هیئت دولت بود .) اول جلسه هیئت که داشتیم گفت که یک خبرخوش دارم برای آقایان همه گوش دادیم که چه خبرتازه ای است گفت امروزشریف امامی واشراقی رامن بعنوان وزیرحضوراعلیحضرت معرفی کردم واین آقایان دیگروزیر آنجا هستندنه معاون یاکفیل . بدین صورت برای اولین بارشدم وزیروزیرراه ، البته ابتداکه معاون وزارت راه بودم مدتی تصدی کارراه آهن راخودم داشتم چونواردبودم وشایدازهرکسی واردتربودم درکارراه آهن وکارهایش راخودم رتق وفتق میکردم تامهندس حسین شقاقی رادعوتش کردم آمدآنجابرای ریاست بنگاه راه آهن . درزمان وزارت راه من حوادث ومطالب مختلفی پیش آمدکه شایدگفتنش بدنباشد . یکی این بودکه مثلا"سفارشی قبل ازمن داده شده بود

به انگلیسها برای خریدلکوموتیووشرایطی که گذاشته بودندولی کارخانه تمام شرایط را تاءمین نکرده بود. انگلیسها فشار داشتندکه من این قرارداد را زودترامضاء کنم .-گفتم تاشرایط را تاءمین نکنیدمن امضاء نخواهم کرد برای اینکه من وزیری هستم که ازبنگاه راه آهن آمده ام .مسائل مربوط به راه آهن را واردهستم هیچوقت نمیتوانم بگویم من ندانسته یک چنین کاری کردم وبایستی حتما" شرایط را تاءمین کنید . ازسفارت به رزم آرا مراجعه کردندرزم آراء یک روز که هیئت داشتیم مراخواست وگفت چرا قرارداد انگلیسها را امضاء نمیکنید ؟ گفتم علتش اینست وتوضیح دادم . گفت خیلی خوب با این ترتیب به آنها بگوئیدکه بایدشرایط را مراعات بکنند . جواب ردبهشان بدهید . منظورم اینستکه فکرمیکردندرزم آراء انگلوفیل است مثلا" ولی درا ینموردشخصا" ناظروشاهدهستم که هیچ بمن فشاری نیاوردو حال اینکه میتوانست بگویدکه آقا این مهم نیست امضاء کنید وبصورتی آن را سمبل بکنید ولی گفت که اگرشرایط را فراهم نکرده اند امضاء نکنید . خیلی صریح ورک . درزمان رزم آراء مسئله دیگری پیش آمدمسئله بند "الف" و"ب" و " ج " ..

س- راجع به فسادواینها بود ؟

ج - بله . میارزه با فسادبودباصطلاح . دکترسجادی وگلشائیان وجالایادم نیست چندنفردیگردرراءسشان دکترسجادی بودکه کمیسیون رسیدگی را عهده داربودند اینها عده ای را بند "الف" بند"ب" وبند"ج "معرفی کردند. بند"الف"آنهائی بودندکه ازهرحیث قابل قبول وخوب وآدمهای درست وظیفه شناس بودند. بند"ب" آنهائی بودندکه درست بودنداما مثل اینکه لیاقت زیادنداشتند وعیب مختصری درکارشان بود. بند"ج"نادرستها بودندواین جنجالی به پا کردکه تا اواخرادامه داشت ودکترسجادی همیشه چوبش را میخورد .این برنامه ای بودکه دستوراعلیحضرت بودکه بررسی بکنندا ینها ئیکه بدنام وبا درستند ازکاربرکنارشوند .دروزارت راه هم یک عده ای صورت دادندکه

ما آنها را ازکاربرکنار کردیم ، بازنشسته شان کردیم باصطلاح . اینکار در همه وزارتخانه‌ها صورت گرفت .

س - چه جور اینها وقت میکردند رسیدگی کنند ؟

ج - همه را که رسیدگی نکردند . یک عده‌ای را که معروف بودند رسیدگی میکردند فرض کنید مثلاً" وزارت راه هفت هشت نفر بند "ج" بیشتر نداشتیم . صورتها را محرمانه دادند و گفتند بدون سروصدا اینها را بازنشسته بکنید .همین کـــار را هم ما کردیم .

س - تبلیغی هم روش نمیشد که اینها بند "جیمی" هستند و ...

ج - نه فقط گفتند که بند "جیمی‌ها" را معلوم کردند و بازنشسته کردند .بعـــد تمام این مطالب توی روزنامه‌ها آمد و معلوم شد که کی بند "جیمی" بوده است .

(در انتخابات سنا این موضوع بند "جیمی ها" بمن خیلی کمک کرد)تا موقعی که رزم آراء بودمن وزیرراه بودم ولی بعدکه رزم آراء را کشتندکابینه طبعا" عوض شد .

موقعیکه آیت الله فیض فوت کرد علم آمد نزد رزم آراء وگفت حق اینستکـــه شما بروید مسجدشاه ودرختم شرکت بکنید ،رزم آراء قبول کرد و با هم رفتند بـــه مسجدشاه درآنجا طهماسبی نامی با تیری که برآوردا وراکشت .(حالا یا او بـــود یا دیگران بهرحال آنجا کشته شد) .که بعد سرا وزدوا وراکشت .

س - علاوه برآنچه منتشرشده گفته شده درمورد این قتل ؟

ج - نه اطلاع خاصی ندارم ولی این مطلب بود که در یک جلسه هیئت دولت قبـل از اینکه او را بکشند از جیبش یک پاکتی درآورد و گفت مسئله نفت را حل کردم . ولی بما چیزی نگفت هنوز چون میخواست مقدماتی را فراهم بکند و بعد هم بـــه مجلس ببرد که به نظر من میآید که با زنفت کار خودش را کرده است . بهرجـــا ل کشتندش و آن کاغذ و پاکت و آن راه حلی که درنظر گرفته بود ما از آن چیـــزی نشنیدیم که چه بوده است .

س - مناسباتش با اعلیحضرت چه جور بوده رزم آراء ؟

ج - اعلیحضرت نسبت به او بعلت صفاتی که رزم آراء داشت یک ملاحظاتی داشت.رزم آرا آدمی بود که چهار بعداز نیمه شب بلند میشد و موقعیکه همه خواب بودند او هزار کار کرده بود تا صبح که مردم می آمدند بیرون . فردی بود که همه کار ممکن بود بکنند . آنوقت رئیس ستاد ارتش هم بود خیلی تسلط و احاطه داشت به دستگاهش بعلت همین پرکاری وژاندارمری هم یکی از منصوبینش تیمسار گل پیرا (پسرعمو و شوهر خواهر مرحوم رزم آراء بود) رئیس ژاندارمری بود . منزل من آنوقت درمقابل ژاندارمری بود. هفت صبح که ادارات شروع میشد من ناچار بودم پنج ونیم ازخواب برخیزم . تا ریش بتراشم لباس بپوشم چاشت بخورم وغیره وبروم به اداره وقبل ازهفت برسم بمحل کار. پنج ونیم صبح که پا میشدم میدیدم که اتومبیل رزم آرا مقابل ژاندارمری بود و این مسئله را مکرر میدیدم . چون منزلم درست مقابل ژاندارمری بود . یک آدم واقعا" فوق العاده ای بود. او از لحاظ کارکم نظیر بود البته دشمن هم زیاد داشت و ..

س - چه تیپ آدمهائی دشمنش بودند ؟

ج - مثلا" آیت الله کاشانی دشمنش بود مثلا" مصدق ودار ودسته او که اقلیت مجلس بودند. بقائی ومکی وحائری زاده اینها تیپهائی بودند که درمجلس بر علیه او بودند.

س - نطقی هم کرده بود که میگفتند حالت اهانت به ملت داشته که ایرانیها یک لوله هنگ نمیتوانند بسازند و ...

ج - مقداری برایش درست کرده بودند . البته میدانید که دیپلمات نبود سرباز بود و اینها معتقد بودند که نفت باید به دست خود ایرانی اداره بشود او میگفت ما کارشناس بقدر کافی نداریم . هنوز یادتان رفته که لوله هنگ میسازیم مثلا" یک عبارت از این قبیل . آنوقت برایش درست کردند که او گفته فقط ما لوله هنگ بلدیم بسازیم و از این حرفها والا به نظر من مرد بسیار با ارزشی بود که میتوانست خیلی خدمت به ایران بکند ولی خوب کشتندش و از بین رفت .

س- توی این گزارشات سفارت آمریکا صحبت هائی هست که چون رابطه نزدیک با رزم آرا داشتید ...

ج - کی ؟ رزم آراء ؟

س- بله یعنی جزو شایعات است نه اینکه مدرکی باشد . بعد مطلب اینکه شاه که میخواسته سفر انگلیس برود ، برادر شاه عبدالرضا گفته بوده که من نگرانم که در غیاب شاه یک وقتی کودتا بکنند ، از این صحبت ها لای به لای مدارک دیده میشود .

ج - ملاحظه بکنید خود رزم آراء را گفتم تیپی بود که از وهمه کارمیآمد او ایران را خوب میشناخت و ۱۱ جلد جغرافیای ایران نوشته بود و ممکن بود که از اینکارها بکند و در مظان این حرفها میتوانست قرار بگیرد. اما آیا اینکه چنین فکری داشت و میخواست چنین کاری بکند من هیچگونه مدرک ونشانه وقرینه ای در دست ندارم ودرکارش هم من جانبداری سیاسی که مثلاً از آمریکا یا انگلیس یا روس طرفداری بکند از وهیچوقت ندیدم . البته من خودم آنوقت در سیاست فوق العاده تازه کار و تازه وارد بودم برای اینکه قبلش مدیرکل آبیاری بودم که کار فنی میکردم بعد هم وزیر راه تقریباً با زکارش فنی بود کار سیاسی چندانی نداشتم .

در وزارت راه یک حادثه ای رخ داد که آنهم جالب است بد نیست اشاره به آن بشود و آن اینست که بعد از اینکه نصر وزیر دارائی استعفا ....

س- دکتر نقی نصر ؟

ج - دکتر نقی نصر . فروهر شد وزیر دارائی ،فروهر لایحه ای را که به مجلس داده شده بود برای نفت پس گرفت میخواست که جنجال را بخواباند . این موجب یک سروصدای عجیبی در همه کشور و مجلس و محافل شد واین کار را بدون مشورت با سایر وزیران کرده بود. من این جریان که پیش آمد تلفن کردم به مهدوی وزیر کشاورزی ، دکتر صالح وزیر بهداری ...

س- دکتر جهانشاه صالح ؟

ج - جهانشاه صالح ،متین دفتری وزیر بازرگانی بود برادر دکتر متین دفتری نخست وزیر (فوت کرد). این سه نفر را دعوت کردم بمنزل وگفتم که ما چون مسئولیت مشترک داریم درکار دولت بایستی که هر تصمیمی گرفته میشود وهر مطلب مهمی که انجام میشود درهیئت دولت مطرح بشود وا... رچون نشده ما خوبست استعفا بدهیم .بعد ازمختصر بحث همگی موافق... شرحی تهیه کردیم وهمگی امضاء کردیم . شب ساعت ۹ بود تلفن کردم به رزم آراء گفتم که یک مطلبی است که باید خدمتتان برسیم وموضوع را عرض بکنم . گفت صبح بیائید گفتم فوری است همین الان لازم است که خدمتتان برسیم . گفت مطلب چیست ؟ گفتم شرفیاب میشویم خدمتتان همان جا حضوراً " عرض میکنیم . گفت خیلی خوب بیائید .منزلش هم نزدیک بود بما . (منزلش درکوچه جم بود) هوا هم سرد بود دمهست رفتیم منزلش واولین دفعه ای بود که میرفتیم منزلش یک بخاری بزرگ آن وسط هال گذاشته بود که تمام منزل را درواقع گرم میکرد. دیگرجدا جدا بخاری نداشت. درآنجا کاغذ امضاء شده را تسلیم کردیم وگفتیم که ما ازکارمان استعفا میدهیم چون مسائلی که مهم هست وما مسئولیت مشترک داریم درهیئت مطرح نمیشود . گفت خیلی خوب این را حالانگهدارید تا فردا من خواهم گفت وفردا صبح بروید سرکارتان ترتیب لازم برای اینکار میدهم . صبح رفتیم سرکار ساعت ۱۰ خبردادند بروبم به کاخ مخصوص . در آنجا اعلیحضرت هم آمدند و...

س - کاخ مخصوص کجا میشد ؟ کاخ مرمر یا کاخ ...؟

ج - کاخ مخصوص ، کاخ مخصوص که اخیراً " مهمانسرای دولت شده بود ، روبروی نخست وزیری بود .

س - محل سکونت شاه آنجا بود ؟

ج - بله محل سکونت اعلیحضرت آنجا بود. رفتیم توسرسرا میزبزرگی بود آنجا دورآن میزنشستیم واعلیحضرت هم آمدند ومطالب مختلفی بحث شدهرکسی

اظهاراتی کردومسئله استعفای ما مطرح شد .من آنجا یادم هست که با یک حرارت واحساساتی این مطلب را من مطرح کردم وگفتم که انسان هرقدرکه مقامش بالاترو مسئولیتش بیشتر است باید فداکاریش هم بیشترباشدواین جریانی که درهیئت دولت پیش آمده موجب شده است که ما نتوانیم که دراین دولت دیگرادامه خدمت بدهیم برای اینکه مقرراتی که میتواند مسئولیت مشترک را تاٌمین بکندمراعات نمیشود . این اظهاراتی که من کردم بقدری مهیج بود که اعلیحضرت تحت تاٌثیرقرارگرفتندبرخاستندازسرمیزورفتندبالا توی کتابخانه شان . ورزم آراء را هم بعدخواستند.

س- ناراحت شدندیا ...؟

ج - نه متاٌثرشدند. رفتندبالاورزم آراء راخواستندویک چنددقیقه بعدرزم آراء آمدپائین گفت که اعلیحضرت فرمودندهمه استعفا بدهید. علیهذا استعفا نوشته شدوهمه امضاء کردیم وبعدا" ما متوجه شدیم که به فروهررزم آراگفته بودند که استعفا بدهدگفته بوداستعفا نمیدهم برای اینکه اگرقراردبایدهمه برویم من تنها استعفا نمیدهم . رزم آراء هم این تدبیررا اندیشیدکه همه استعفا دادیم وبعدبه ما گفت که فعلا" صدای این استعفا را درنیاوریدبرویدسرکارتان تامن بعدبشما بگویم کی بایدبروید. بعدا" بما گفتندکه استعفای دولت را اعلیحضرت پذیرفته اند . ولی بعدهمه سرجایشان هستندجزفروهرکه درواقع ازهیئت دولت خارج میشود. البته فکرمیکنم که کاری که اوکرده بودروش و طرزکارش به صورتی بدشدواظهاراتی که درمجلس کردخیلی اظهارات بر انگیزنده ای بودووکلارا برانگیخت برای اینکه مخالفت شدیدبکنند والاگر که عاقلانه عمل کرده بودهیچ اشکالی شایدایجادنمیشد. اما درهرحال چون اینکاررا کردوآن جریان پیش آمدما استعفا دادیم وبعدموجب شدکه او ازهیئت دولت بیرون بیرودوبقیه اعضای دولت باقی ماندندوبعدازاوهم شعاعی وزیردارائی شدکه معاون وزارت دارائی بود.

س- هیچ مشورتی خارج ازاین سه تاوزیرکه بودندوجودداشت یانداشت قبل از

این استعفا یتان یا ...؟

ح - رزم آراء حتی المقدورسعی میکردکه مطالب همه درهیئت مطرح بشودچون آنموقع خیلی به این مسئله اهمیت داده میشد که وزراء نظربدهندومشورت کنند. سپس تصویبنامه ها را امضاء بکنیندمخالفندبنویسند مخالفیم ، موافقیم واین پیش آمدکه کردخلاف رویه آنوقت بودولی بعداز این شنیدم که مثلا" زمان هویدا خیلی از مسائل اصلا" مطرح نمیشدوبعدهم هرکسی کارخودش را درهیئت میکرد. این تصویبنامه ها دورمیگشت وهمینطور بحث نکرده وشایدنخوانده امضاء میکردندواز اینکارها میشد . اما درآنوقت مثلا" یک تصویبنامه ممکن بودد وساعت موردبحث قرار گیردوردبشودیا قبول بشودیا تغییرداده بشود.

س- تصدیق میفرمائید که این مطلب خیلی مهمی است درسیاست ایران که چه جوریک همچین تغییراتی صورت گرفت ؟

ج - بتدریج تغییرکردوباین صورت درآمدکه کارها موردبحث وبررسی قرار نگیرد. مثلا" یک مورداز مسائلی است که صاحبش الان زنده است شرح میدهم. یک لایحه ای را ولیان وزیراصلاحات ارضی آورده بودبرای مرحله دوم اصلاحات ارضی که مربوط میشدبه کشاورزان ، خرده مالکین با اطلاح . این لایحه را داده بودبه مجلس وتصویب شده بود آمده بودبه سنا . خیلی ایراد داشت . من خیلی ناراحت شدم زیرا این لایحه اگرکه تصویب میشدیک عده زیادی را ناراضی وناراحت میکرد وهیچ مصلحت نبود .مطلب را بعرض اعلیحضرت رساندم و توضیحاتی دادم که باین دلیل باین دلیل اینجا این عیب ها درلایحه است فرمودندکه بخواهیدولیان را وهمین هائیکه به من گفتیدبا وبگوئیدتا قانون را بدین صورت که توضیح دادید بنویسد وبه تصویب برساند . چنددقیقه بعدکه برگشتم به سنا ولیان تلفن کردکه اعلیحضرت فرمودندمن خدمتتان برسم وراجع به آن مطلب صحبت بکنم . گفتم همین الان هم بیائید . آمدآنجا وگفت خوب چه جوری میخواهیدبگوئیدتا بنویسم . بعدبا وگفتم که صحبت خواست واینها نیست مصلحت را باید درنظربگیریم واینجا این دلائلی که میگویم اول توجه

بکنیدوبعدآن چیزی که تهیه میشودبایدطوری باشدکه این معایب ونواقص درآن نباشد وبه آن ایرادی نتوان واردکرد . بعدنشستم طرح جدیدی را باوگفتم واویادداشت کردونوشت .کمی صحبت کردیم وبررسی شدویک صورت قطعی بین ما دونفردرآمدوگفتم خیلی خوب حالا این را درهیئت دولت مطرح بکنید که وزراء مطلع بشوید بعدبعرض اعلیحضرت برسانیدوبعدبدهیدبه مجلس . گفت ای آقا من الان میروم همین را بعرض میرسانم . گفتم آخردرهیئت دولت باید مطرح بشوداین آخرلایحه است باید قانون بشود. گفت نخیرمن درست میکنم خودم . درعرض شایدیکساعت ونیم بیشترطول نکشیدتلفن کردبه من که من بعرض رساندم وتصویب فرمودندوباین ترتیب تمام بود دیگرواصلا" درهیئت دولت هم مطرح نکرد. آمداین لایحه را داد وآن لایحه را پس گرفت .منظورم این است که کاراین اواخربه اینصورت رسیده بودکه هیئت دولت اصلا" درجریان کارها نبودند . کارپست وتلگراف مربوط بخودوزیرش بود ، کاروزیرداراٸی همینطور مال خودش بود ، اینها به کارهم زیاددخالت نمیکردند .واین خودش یک کاربسیارخطرناک وخلاف قانون اساسی بودوحال اینکه دردولتهای قبل چه آنهاٸی راکه من خودم اداره میکردم چه آنهاٸی که شرکت داشتم یعنی عضو بودم ما همه تصویبنامه ها یمان را قانون که بجای خود تصویبنامه ها تمام بایستی که موردبحث وبررسی قرارگیرد. ممکن بوددونفرسه نفرمخالفت بکنند اما باید امضاء میشدوبعدهرکس مخالف بود مینوشت مخالفم وخودم وقتیکه نخست وزیربودم سعیم براین بودکه هرچی میگذرانیم حتی المقدورباتفاق آراء باشد .آنقدرصبرمیکردم تااینکه دلاٸلی اقامه کنیم یاتغییراتی بدهیم یااینکه آن مخالف راهم قانع بکنیم وروشن بشودوباتفاق آراء یک کاری میکردیم که دیگراختلافی دربین نباشد دلاٸل طرف را توجه میکردیم هروقت لازم بودتغییراتی میدادیم . خلاصه یک جوری اصلاحش میکردیم که برای اوهم قابل قبول باشد . بهرصورت این مسئله اساسی درگذشته خیلی بیشترمراعات میشدوبطوریکه دریک موردکه ما شرکت نداشتیم درمذاکره استعفادادیم .

س - چه جورشدکه تدریجا" وضع باین ترتیب عوض شد ؟ بعضی ها معتقدندکه ایران همیشه اینطوربوده ولی وقتی که آدم پای صحبت شما می نشیند می بیند که یک دوره ای واقعا" قانون اساسی تا یک حدی اقلا" اجرامیشده است .

ج - مبدا نیدا ساسا" وقتیکه هویدا آمدودوام دولتش مدت زیادی شد . وزراء دیگر به هیچ چیزاعتناء نداشتندوسوارکارشان بودندوهرکاری دلشان میخواست در واقع میکردند. برای اینکه ماندگاربودندخودشان را ماندگارمیدانستند در معرض اینکه دولتی موردا ستیضاح قرا ربگیرد،سئوالی بشود ، کسی بپرسدچـــرا دیگرنبودند. این بودکه شل گرفتند البته حجم کارهم خیلی زیادشد . ایـــن مطلبی است خودش بودجه ها راوقتی نگاه کنیدمثلا" درزمان رضا شاه بود بودجه مملکت شد ۱۰۰ میلیون تومان فقط ۱۰۰ میلیون تومان . آقای رئیس مجلـــس که آنوقت دادگربود نطق غرائی کردوبودجه را طلائی نامگذاری کرد بودجـه طلائی که ۱۰۰ میلیون تومان بودجه مملکت شده است وحال آنکه بودجه ما درسال ۸-۱۹۷۷ رقم ۲۰۰۴بیلیون ریال درآمد و۴۱۵ ۲بیلیون ریال بود معادل سی وچندبیلیون دلارمیشد . اواخرصحبت دلاربودودیگرصحبت تومان وریال درکار نبود ولی آنوقت ما برای استفاده ازهراعتبا رجزئی بایدمحلش تاء مین باشد وسخت مراعات مقررات مالی میشد . این اواخراینقدردست بازعمل میکردندو پول فراوان شده بودکه دیگرکسی اگریک میلیون کم یا زیادمیشدا طلا" اهمیتی قائل نبود . چنانکه موقعیکه قیمت نفت بالارفت وچها رمقابل شددرآمدما یک مرتبه مبالغ گزافی بالارفت وشروع کردندبه سفارشات فوق العاده وآنقـــدر سفارش داده بودندکه ظرفیت خرمشهراجازه نمیدادکه آنچه راواردمیشـــود بپذیردوبیش ازیک میلیارد دلارفقط جریمه توقف زیادکشتی ها رادادنــــد یک میلیارددلار یعنی درواقع به نرخ همان روزهم که حساب میکردیم هفت ونیم بیلیون تومان میشد . درصورتیکه بودجه مملکت وقتی به صدمیلیـــون تومان رسید اینهمه سروصداکردندبا یک ریال اضافه مالیات قندوشکـــــر راه آهن سراسری ساخته شد . اینطورکارها حساب داشت وخودرضا شاه ازلحاظ

ارزیقدری سختگیری ومراقبت میکردکه دکترسجادی رئیس کمیسیون ارزبود اگربرای محصل میخواستندپنج پاوندبفرستندبایدکمیسیون ارزرفته تا بررسی بشودوببینندکه لازم هست یا نیست تا پذیرفته بشودیا نشود. وقتیکه تحصیل میکردم اصلا" ازایران اجازه نبودخصوصی پول بفرستند. پدرمن اگر میخواست بمن یک پول جیبی مثلا"بفرستدمقدورنبودیک تشریفاتی داشت که نمیارزیدکه چنین کاری بکنند امایک مرتبه کاربجائی رسیدکه صحبت بیلیون دلاروا ینحرفها پیش آمد .زمانی که رضاشاه بودبه میلیون پاوند درآمدنفت بودکه از آن بایستی همه هزینه های ارزی راتاء مین بکنند خریدهای ارتش رابکنند . دینار دینا رحساب میشد . اوخودش خیلی اهل حساب بود . این رابایدگفت که فوق العاده دقیق بودومراقبت زیادی میکرد . بهرصورت ..

س - پس فرمودیدکه افزایش درآمدموجب تضعیف اجرای قانون اساسی شد ؟

ج - میدانیدبتدریج که شاه مستقرترشد مغرورترشدودوام سلطنتش ودولتش زیادترشد اینها بیشتر موجب شدکه دقت دراجرای قوانین کمتروبی اعتناتر بشوندا حتیاج زیاددیگرنمیدیدند ووضع هم خیلی عوض شده بود . حزب واحد رستاخیزوتمام مجلسین هردو عضورستاخیز بودند . رئیس حزب هم رئیس دولت بودواینها اصلا"یکلی تماًمش برخلاف قانون اساسی بود.

س - آن آدمهائی که اهل استعفاء واینها بودندچی شدند ؟

ج - خوب اینها هی کمترمیشدند مثل ...

س - یک زمانی همانطوری که شرح دادیدآن اول یک مطلبی پیش آمده بودویک سری افرادآمدندوگفتنداین درست نیست واستعفا دادند.

ج - استعفا دادند بله .

س - این آدمها کجا رفتند ؟ چی شدند ؟

ج - میدانیدآنوقت برای اینکه یک وزیرانتخاب بشودشرایطی درکاربود .باید یک مراحلی راطی بکنند . من همانطوریکه برایتان توضیح دادم ازپائین ترین مرحله پله پله بالاآمدم تاوزیرشدم . من رئیس اداره بودم مدیرکل

شدم ، معاون بودم بعدوزیرشدم . این اواخراً زراه میرسیدندمیبردی از دانشگاه آمده دوروزسه روزبعدش وزیربود . اصلاً اینحرفها دربین نبود. آنهم وزیری که یک دوراصلاً قانون اساسی رانخوانده بود. شما ازوزرائیکه الان هم که‌گذشته سالهای سال ازشان بپرسیدببینیدهیچ اطلاعی ازقانون اساسی دارند . همینطورا زراه میرسیدندیکمرتبه میشدندوزیر. مسلماً "اگر نظرسوء هم‌نبوداصلاً" امکان اینکه‌درش فکربکنندهم نداشتندبقوانین وارد نبودند. ولی ماکه‌باگرفتاریهای مجلس مواجه بودیم .ایراداتی مجلس میگرفت واقتداری داشت که‌ردمیکرد البته یک وقتی هم بودکه‌زیادمداخله میکردندوباید این را هم گفت که بودجه های دولت هیچوقت بیشترازیک دوازدهم تصویب نمیشد . برای بودجه دولت بدبخت بایدبیایدگدائی کنند یک دوازدهمش را تصویب میکردندتا بازماه دیگرهمش گرفتاری بود. وحال اینکه این اواخربودجه را میآوردندچندروزمانده‌به‌آخرسال مثل آب درمجلس میگذراندندوسنا هم اگرمیآمدمیگفتندکه شماحق مشورت فقط دارید حق تصویب طبق قانون اساسی‌ندارید . میگذراندندومیبردندروش عمل‌میکردندیدیگر تمام میشدومیرفت .

س - خب بعضی ها میگفتندکه حرف میزدندهمان زمان میزدندوحالاهم گاهی میزنندمیگویندبلا آخره درمجلس سنا یک‌سری افرادی استخواندداردنیا دیده‌ای‌بودندکه‌شایدآنها میتوانستندترمزی باشندیا ...؟

خ - اگرقوانینی که‌ازمجلس آمده‌است یکی یکی بررسی بکنندکه‌چه‌بوده آمده وچه تصویب شده ورفته‌ازسنا آنوقت میفهمیدندکه‌سنا چقدرا ثرداشته است تصورنشودکه‌قوانین به سنا میآمدوبدون تغییرتصویب میشد.موردی که قبلاً" گفتم مورداصلاحات ارضی . بایدبدانیدماچقدر گرفتاری داشتیم برای اصلاحات ارضی آنوقت مسئله‌مهم این بودکه‌سنا فقط حق مشورتی داشت . یعنی اگرچیزی راردمیکردمجلس میتوانست دومرتبه خودش قبول کندوابلاغ کنند.

س - فقط درموردبودجه‌بودیا تمام ...؟

ج ـ تمام موارد مالی بود . ولی نه سایر موارد . مثلا" قانون مالیات بردرآمد به سنا آمده بود ملاحظه شدیقدری بی دقت وسرسری نوشته است که تا چاپ یک سلسله ایرادات درسنا گرفته شدوالبته ازتصویب مجلس گذشته بودآمده بودبه سنا . شاه میرفت به پاکستان برای شرکت درجلسه سنتو وما رفته بودیم برای مشایعت درفرودگاه . اعلیحضرت رسیدندبمن گفتندبازچه میخواهید بکشیدبا این مالیات بردرآمد چه بلائی میخواهیدسرش بیاورید .من یک شیر درنده میفرستم آنجاشما میخواهیدیک گربه مرده بدهیدبیرون . دیدم حالا اعلیحضرت مسافرت میروندد رفرودگاه چه توضیحی بدهم کمی نگاه کردم وچیزی نگفتم تا بعدکه اعلیحضرت برگشتند . یادم هست درقانون ماده ۴۱ داشت راجع به مالیات ارث . یک سلسله لغات غیرمأنوس عربی واصطلاحات فقهی وپیچیده برای مردم بودکه درآن ماده نوشته بودند. دکترصدیق اعلم پشت تریبون منجمله ازاعتراضاتی که کرده بودگفته بودآقا این قانون راشما نوشته اید برای مردم این را میبایستی که بقال وکبسه ومردم عامی همه بتوانندبفهمندوعمل بکنند . این قانون چیست که حتی من که استاد دانشگاه هستم آن را درست نمی فهمم . اینقدرمغلق ودرهم پیچیده است این را رفته بودوزیردارائی وقت شکایت کرده بودوشاه را عصبانی کرده بود که شاه آن مطلب را فرمودند .من روزبعدش که ازمسافرت برگشته بودند شرفیاب شدم وقانون را همراه بردم گفتم قربان روزی ۱۶ ساعت کارمیکنید اینقدرگزارش میخوانیدواینقدرمطالب مختلف میآیددرمحضرتان اشخاص مختلف را می بینید . اعلیحضرت آشنا به تمام این اصطلاحات باید باشید گفتند بله خوب گفتم این ماده رالطفا" قرائت بفرمائیدوتوضیح فرمائید که معنی آن چیست. خواندندودیدندکه خیلی پیچیده است گفتندعجیبه خیلی پیچیده است من هم مفهوم آنرا بدست نیاوردم . گفتم قربان مطلب این است ما نظرمخالف با دولت ودستگاه راکه نداریم ولی ایرادی که واردهست اگربگیریم دولت تحمل قبول ایرادندارد . میآیندذهنتان را مشوب میکنند اعلیحضرت راناراحت

میکنند . البته از آنوقت هم اعلیحضرت عوض شدند. سابقاً " هروقت که مثلاً"
راجع به قانونی میخواستم ایرادی بکنم میگفتندبازچه میخواهیدبکنید .
واینطورتلقی وفکرمیکردند . ولی این اواخردیگرمی شنیدندواستدلال مرا
توجه میکردند میگفتندکه نظرشما چیست بعدازتوضیح میگفتندکه چنین بکنید،چنان
بکنید. قبلاً"برداشت این بودکه چون سناتورها ازنظرمالی واجتماعی
وضعشان فرق داشت فکرمیکردندکه آنها میخواهندترمزی باشنددرمقابل
اصلاحات مثلاً"فشارآمده بودکه مالیات مجموع تهیه بکنند . مالیات مجموع
رااول وزیرداراشی علاء تهیه کرده بودکه عملی نبودوهرازایرادداشت لذا
ردشده بوددرسنا (البته سنای که درزمان زاهدی انتخاب شده بود)گزارشی
داده بودند بعرض اعلیحضرت باینکه مردم مالیات نمیدهندوبایستی که یک
قانون سخت تری نوشته بشودومالیات بیشترگرفته بشود.
س - آمریکائی‌ها هم گاهی فشارمیآوردندکه چرا مثلاً" مالیات مردم نمیدهند
وتوی روزنامه‌واینها باصطلاح منعکس بود چونکه ...
ج - بله . این قانون راآقای آموزگارتهیه کرد . البته خودش که قانون
مالیات بردرآمدنمیتوانست بنویسد . دستگاه وزارت دارائی آنهاییکه در
درآنجا متصدی کارها بودندقانون رایک طوری مینوشتندکه ریش موءدی دست
آنها باشد . باین ترتیب قانون مینوشتند ومیآمدندآنجا درآنجا ایراد
میگرفتندکه این جا این ایرادرادواینجا بهتراست چنین باشدوشما
کاری نکنیدکه موءدی گرفتارماءموربشودوفسادراترویج تکنید.
س - معنی اش کش داربا شدوبتوانندهمه جورتعبیربکنند؟
ج - بله هرجورمیخواستندتعبیرمیکردندوهمینطورهم بود. چون چهار یا پنج
قانون مالیات بردرآمدآوردند . به اعلیحضرت عرض کردم که قانون اول اشکال
داشت ما ایرادگرفتیم اوقات تلخی کردید پس چرا دوم راآوردندوبعدسوم
راآوردند وحالا چهارمش راآورده‌اند . این قانون پس یک عیبی داردکه
خودشان هم تصدیق کرده‌اندکه چهارمش رامیآورند .بگذاریدکه مارسیدگی

بکنیم اصلاحش بکنیم به یک صورتی که قانون مالیات بردرآمد جامعی باشد زیرا که هر روز نمیشود که قانون مالیات را عوض کرد. هرکس بایستی که تکلیفش را بداند وبرای همیشه بدانیم که این قانون است وبرطبقش هم عمل بکنند. میترسیدند که ما میخواهیم مالیات ندهیم وحرف وزیرش را همیشه قبول داشت واین اصل بود. مثلا" امروز من سناتوربودم اگرحرفی میزدم این را نمیپذیرفت ولی اگر وزیربودم همان حرف را میزدم میپذیرفت. علت این بود به دولتش اطمینان داشتند ولی به مجلسین نمیخواستند میدان بدهند. به مجلسین همیشه فشار میآوردند. این گرفتاری همیشه بودش.

س - ولی اینکه اگر با مشورت بیشتر موجب میشد که خودرژیم تقویت بشود وپخته بشود این را چطور توجه نداشتند؟

ج - نداشتند. برای اینکه گرفتاری شدیدی اوایل امر، اوایل سلطنتشان ازمجلسین داشتند.

س - خاطره بدی ازمجلس داشتند؟

ج - خیلی. هیچ کاری نمیگذشت. گفتم مثلا" لایحه بودجه که میآمد یک دوازدهم تصویب میشد وبا یک دوازدهم یک دوازدهم که دولت نمیتوانست کاربکند نه راه میشد بسازد نه طرحی را عمل بکند نه برنامه داشته باشد تمام گرفتاری بود وفقط می - توانست حقوق بدهد.

س - مجلس بعنوان تشکیلات اشکال تراش تلقی میشد؟

ج - اشکال تراش تنها نبود. میآمدند به دولت فشار میآوردند وهزارتقاضا میکردند مثلا" همین که قبلا" گفتم، آقای مصباح زاده یک میلیون گرفت برای کاربندرعباس، البته این برای کارخیروخوب بوده اما معلوم نیست که آنوقت که این پول را گرفتند مثلا" فوریت اولویت اول را داشته باشد. ولی میگرفت اوچون مخبرکمیسیون بودجه بود فشار میآورد ومیگرفت. راه که میخواستند بسازند یکی ازکارهائی که در وزارت راه برایم پیش آمد درموقع رزم آراء این بود لایحه بودجه رزم آراء را تصویب نمیکردندووکلا بمن فشار میآوردندکه شما چرا راههای ما را نمیسازیدودائم شکایت میکردند. گفتم بودجه برای من تصویب بکنید من فورا" شروع میکنم به ساختن وراهها را میسازم

بلآخره با وکلا نشستم وتوافق کردم. بودجه وزارت راه خارج ازبودجه دولت هفتاد امضاء قبل ازمطرح شدنش درخارج ازوکلا امضاء گرفتم. بودجه را دادم مطرح کردند بودجه وزارت راه قبل ازبودجه دولت تصویب شدکه رزم آراء یکشب گفت که یاد بگیرید از شریف امامی که وقتی میخواهد یک کاری را بکند راه حلش را پیدا میکند. رفت وبودجه اش را گرفت حالا مشغول کارش میشود. همان روزکه من بودجه ام تصویب شددرعرض یکهفته هشتاد تا قرارداد راه سازی امضاء کردم. چون همه آماده بودمنتها ش نمیتوانستیم امضاء بکنیم زیرا بودجه واعتبارنداشت. کارها شروع شدوشاید چهل پنجاه شهرمهمی که آسفالت نداشت وراه اصلی ازوسطش رد میشد اینها راآسفالت کردیم با بودجه وزارت راه حال آنکه با بودجه شهرداری بایستی اینکار را میکردند اما چون راه اصلی بود جزء راه اصلی بحساب آوردیمش وآسفالتش میکردیم واین اقدام هم برای وکلا خوب بودهم برای دولت ویک کار مثبتی میشد. منظورم اینستکه مشکلاتی درکارمجلسین بود که اعلیحضرت سخت ناراحت بودندو دولت هیچ کاری نمیتوانست بکند. مجلس بودوپا میشدندمخالفت میکردند.

س- آخر درشرایطی که خودایشان میتوانستند نظر بدهند که کی ها باشندکی ها نباشند آدم فکرمیکردکه اقلا" آنهائی که خودشان گفتند اینها باشند اقلا" اینها اجازه داشته باشند که نظربدهند؟

ج- نه. اصلا" راه نمیدادند به مجلس. یک خرده که میخواست که یک تکانی بخورد خفه اش میکردند. میترسیدند ازآن وضعی که پیش آمده بودومیترسیدند برگردد بهمان صورت. همیشه هم میگفتند ومتاسفانه یک مقدارش هم اطرافیان وطبع شخص خودشان موجب شدکه این وضع پیش آمد والا من فکرمیکنم که اگراعلیحضرت این نکات را مراعات میکردنددرتمام تاریخ ایران فرصتی بهترازاین که برای ایشان پیش آمد نبود. با اینهمه پول واقتدارو امنیت وارتباطات خارجی وغیره. ولی متاسفانه اینها همه اش در اثریک خبط اساسی که متکی به غرور بود همه اش ازبین رفت.

س- خوب، خود شما هم این امکان را میدهید درمجلس که اگربهشان راه بدهند هوا ورشان

داردوشلوغ بکنند .

ج - همین اواخرمگرندیدید . دیدیدچه جنجالی درست کردند ؟ همین آقای پزشکپوروآقای بنی احمدو...که هنوزهم اعلامیه میدهند.

س- بنی احمدو ؟

ج - بنی احمدواینها همه شان شروع کردندبه جنجال کردن. چون اعلیحضرت وقتی که من نخست وزیرشدم فرمودندکه فشارآمریکائی هااینستکه آزادی بیشتر داده بشود liberalization ودستورراداندکه آزادي بیشتری بەوکیلا وروزنامه ها ومردم بدهید . وبرآن اساس مااین برنامه هارااجراکردیم دیدیدچه بلائی سرمان آوردندوچه کردند حالاخودشان میکشند.حدقائل نمیشوند وقتی دورمیگیرندشان دیگرمیروند دیگرجائی نمیایستند .این گرفتاری بود.

س- یعنی که شاه حق داشت که راه ندهد ؟

ج - میدانیداگربموقع خودش که مقتدربودوسرکاربودواینها اعتدالی قائل میشدندوبلا آخره ازاوحرف شنوائی داشتند . به یک کسی اشاره میکرد که فضولی موقوف کمی کوتاه بیا . مثلا" فرض کنیدنفت مطرح شد .امینی قراردادش راآورده بود . من حالاجریان .....

س- درحکومت زاهدی ؟

ح - درحکومت زاهدی . من حالاجریان انتخابم رابه سنا بایدبرایتان تعریف بکنم آنخیلی جالب است . بنده جزومخالفین اسم نوشته بودم . اعلیحضرت مرا خواستندفرمودندکه تودرمخالفت میخواهی صحبت کنی ؟ گفتم بله گفتندچی میخواهی بگوئی ؟ گفتم من یک سلسله ایراداتی که به قرارداد دارم نوشته ام هرچه راکه قبل ازمن نگویندمن میگویم . چیزهائی که گفته باشنددیگرتکرارنخواهم کرد . چیزی نگفتند ، گفتندخیلی خوب . چون من با یک صداقتی به ایشان گفتم که من نظرمخالفت با دولت زاهدی دارم زیرا بین من واوپاره بودبه دلائلی که بعدبرایتان تعریف میکنم .اما درکارمملکت من نظرات شخصی را واردنمیکردم مطلقا . مثلا" درمجلس سنا

من مخبرکمیسیون شماره سه بودم لایحه دولت میآمد .درکمیسیون شماره سه لوایح مالی بود ولوایح مالی رابایدبا رای کتبی رای بدهند. من میآمدم بعنوان مخبرکمیسیون ازلایحه دفاع میکردم . بعدموقع رای که میشدرای کبودمیدادم . میگفتندکه آقا توخودت الان یک دقیقه پیش ازلایحه دفاع کردی گفتم که آن مربوط به وظیفه مخبری کمیسیونم بود. بایدمن ازخبرکمیسیون دفاع بکنم . دفاعم راکردم . اما به دولت اعتماد ندارم اینهم رای کبودبرای آن میدهم .همیشه این اختلاف بودکه همه تعجب میکردندکه شماخودت ازلایحه دولت دفاع میکنی بعدمیآئی رای کبود میدهی اینکه درست نیست . گفتم نه اشتباه شمامیکنید . رای کبود من بعلت عدم اعتمادیست که به این دستگاه دارم ولی مخبرکمیسیون شماره سه هستم بایدازخبردفاع بکنم .مکرربود زاهدی نشسته بودآنجا . مخصوصا " یادم هست که یک لایحه ای آورده بودبرای افزایش میزان اسکناس . من مخالفت کردم. جلسات آخرتابستان بودکه دیگرمیخواستندهمه بروند به مرخصی . تابستان هم بودوگرم وپیرمردهاهم همه کلافه بودند من هم دست بردارنبودم . جوان وخیلی پرحرارت وپرمقاومت . درکمیسیون که مطرح شد مرتب ایرادمیگرفتم وآنهاجواب میدادند دوباره ایراددیگر میگرفتم واینکارادامه داشت مرتب ایرادتازه میگرفتم . قریب دوساعت بعدازظهرشده بودومن هنوزمشغول ایرادگیری بودم. آخرسربه نظرم خود زاهدی بودیک یادداشت بمن نوشت که خواهش میکنم دیگربس است ما کلافه شدیم . رئیس کمیسیون نیکپوربودآن روزغایب شده بود . اوهم مخالف بود ولی نمیخواست جلسه رااداره کندومخالفت بکند. نایب رئیس سرلشکربقائی بود . سرلشکربقائی اداره جلسه راخوب نمیدانست . من گفتم رئیس کمیسیون خوب است پیشنهادکفایت مذاکرات رابدهد اگررای دادند همه دیگرمذاکرات کافی میشودومن دیگرنمیتوانم حرف بزنم . همین کار

راکردندآخر.رأی به کفایت مذاکرات گرفتندورای به کفایت مذاکرات داده شد. البته من درمجلس آنوقت مخالفت خودم راکردموخیلی جالب بودکه وقتی که مطرح بودوکیلی نایب رئیس اطاق بازرگانی بود درموافقت لایحه آمد صحبت کرد . گفت آقا هرچی پول بیشتربا شدفعالیت بیشترمیشود . کارها گردشش زیادترمیشود وازاین قبیل حرفها دراین زمینه صحبت کرد . بعد بین صحبتش گفت که مثلا" دانمارک سالی سی وپنج هزارتن تخم مرغ صادرمیکنند تولیدرا با لامیبرندواینجوراستفاده میکنند . تا گفت سی وپنجهزارتن گفتم ببخشیدا شتباه کردید سی وهفتهزارتن . گفت بله بله ببخشید اشتباه کردم . حالا آنکه من غلط اندازگفته بودم این راکه یک وقت همه زدندبه خنده وتمام استدلالش رابدین ترتیب من سست کردم. منظورم اینستکه آنوقت درسنا موافقت ومخالفتی بود ورای کبودداده میشد. مثلا" همان وقتیکه زاهدی نخست وزیربودمن تمام دوران زاهدی جزومخالفین واقلیت بودم . وهمیشه رای کبودمیدادم .

روایت کننده : آقای مهندس جعفرشریف امامی
تاریخ : ۱۲ مه ۱۹۸۳
محل : شهرنیویورک ـ آمریکا
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۵

یکی ازمسائلی راکه مرحوم رزم آرا علاقمندبودومعتقدبودبه اینکه خوب است که ترتیب داده بشود این عدم تمرکزا موردرتهران بودبه این معنا که استانها اختیارات بیشتری داشته باشندوخیلی ازکارهای محلی خودشان رابتوانند خودشان انجام بدهند واین به نظرمن هم یک فکربسیارخوبی است که متأسفانه هیچوقت بطورصحیح صورت نگرفت . اواخریک قدری دراینخصوص گفته میشدکه نظراینستکه استانداران و روءسای ادارات هر استانی یک اختیاراتی داشته باشندوتصمیمات مربوطه درمحل راخودشان بگیرند مثلا" فرض بفرمائیدکه امورفرهنگی ، آموزشی اینها همه درمحل متمرکزباشد ومسائل مربوط به شهرداری ومسائل مربوط به راههای فرعی ازاین قبیل مسائل همه درخوداستان بررسی وتصمیم گرفته بشود برای اینکاریک طرحی تهیه کرده بود البته همان اوایلی بودکه دولتش راتشکیل داده بود ولی این رادرمجلس خیلی سوء تعبیرکردندوگفتندکه این موجب میشودکه ایران ازهم بپاشد تفکیک بشود فلان ازاینحرفها وجنجالی راه افتاد که بنده مجبورشدلایحه راپس بگیردوبلا آخره این فکربجائی نرسید . البته تصدیق میکنیدکه این موضوع به این صورتی که درآن زمان متداول بودوضع خیلی بدی بود. فرض بفرمائیدکه شهرداربندرعباس راتهران بایدتعیین میکردکه مثلا" کی شهرداربندرعباس باشدوبعد

یک مردتهرانی را میفرستادبدبه بندرعباس ودرآنجا تابخواهـــدآشنا بشود
با مردم با محل یاشهر یا احتیاجاتش وموقعیتش واینها مدتها طول میکشیــد
وقبل ازاینکه بتواندتصمیم صحیحی بگیرد یک کارمناسبی انجام بدهـــند
عوض میشد . یافرض بفرمائیدکه ازلحاظ تعلیمات وبعلت اختلاف فوق العاده ی
فصـــول کـــه درایران هست روزهای گرم تابستان جاهای مختلف متفـــاوت
است وسرداست زمستان است وبعضی ازاستانها تطبیق باسایـــراستانهـــا
نمیکند وبودن معلمین موردضرور درمحل برای مدارس ابتدائی وغیره اینها
بایستی که تمام درمحل ترتیب داده میشدکه همه اش ازمرکزدستورندهندوحکم بدهندفلان اینها وکار
وزارتخانه ها خیلی سنگین میشد ودقت درامورپکه بایستی که درواقـــــع
درمحل رسیدگی بشودازبین میرفت ونتیجه ی مطلوبی بدست نمیآ مـــــد
هرچه این عدم تمرکزبیشترترتیب داده بشودمسلما" نتیجه بهتری بـــــرای
استانها ببارمیآورد. بهرصورت فکرخوبی بودکه اگرمجلس بانظرمساعـــد
به این موضوع توجه میکرد وبررسی دقیق میکردند یک لایحـــــه خیلـــی
جامعی تهیه میشد وفوق العاده برای پیشرفت امورمملکت میتوانست مفیـــد
قراربگیرد .

س - درواقع یک جوابی به مسئله آذربایجان تایک حدی بوده دیگرنـــه ؟

ج - بله یک مقداریش فکرمیکردندکه این شایدنقشه است که خارجـــــی ها
کشیدندکه ایران راتجزیه بکنند ازاین افکارمسموم برعلیه آن تبلیغ میشد .
چون هما نطورکه من یک مرتبه قبلا" هم ذکرکردم رزم آرا مردسیاسی نبـــود
وجلب افکارعمومی یا وکلای مجلس وغیـــره راآشنانبودکه بچه ترتیب وبـــه چه
صورت بایدانجام بدهد . یک افسرلایقی بود وپرکار خوش فکر ومیل داشـــت
که یک کارهای زیادی هم بکند ولـــــی نمیتوانست که زمینه های اجتماعی
رافراهم بکند برای اینکه افکاری اگردادآنها را بمرحله اجرا بگـــذارد .
وحال آنکه خیلی ها بودندکه یا اینکه فعالیت زیادی هم نداشتندولـــــی
خب میدانستندکه مردم راچه جورسرگرم بکنند یا اینکه وکلاراچه جـــــور

طرفدار خودشان نگاه بدارند و آنها را جلب بکنند و با ینصورت بدون اینکه یک کاری هم انجام بدهندخیلی هم محبوبیت زیادی داشتند . ولی نتیجه‌ای عاید مملکت نمیشد. وضع آن روزمملکت یک جوری بودکه متاٴسفانه وکلای مجلس اختیارات زیادی داشتند برای اینکه همه گونه درمسائل دخالت بکنند وحدی هم برای این دخالت‌ها قائل نبودندوبین اینها افرادفاسدگاهی که پیدا میشدموجب فسادزیادی میشد وحال آنکه اگر همان موقع اینها یک حدی قائل میشدند وهمیشه مصالح مملکت را درنظر میگرفتند هیچگاه وضع بصورتی درنمیآمدکه مجلس را ضعیف بکنند ، خفیف بکنند ، کوچک بکنندواختیاراتش را بکلی ازآن سلب بکنند . ولی بینا بین هم متاٴسفانه هیچ طرف اعتدالی را مراعات نمیکرد ویا ازاین طرف میشد یا ازآن طرف . یا اختیارات فوق العاده زیادی به مجلس داده بودند یعنی داشت طبق قانون اساسی‌وزیاده‌روی درمسائل میکردند دخالت درامورا جرائی میکردند ویا اینکه دستگاه اجرائی آنقدر آنها را محدودمیکرداختیاراتشان را سلب میکردکه بکلی بلااثرمیشدند . والبته این هردوصورتش بضررمملکت بود. یکی ازمسائلی که تصور میکنم که شایدریشه اصلی مخالفت‌ها بودبا رزم آرا وبعدهم موجب قتل اوشد واورا ازبین بردند خیال میکنم مسئله نفت باشد . البته دلایلی برای اینکارمن ندارم ولی قرائنی که دردست بودمسائلی که مطرح بود اینها را پهلوی هم که بگذاریم شایدبشوداین نتیجه را گرفت که رزم آرا تصمیمش براین بودکه مسئله نفت را حل بکند. و یادم هست که یکی ازروزها که جلسه هیئت دولت بودبا نهایت بشاشت وخنده گفت من مژده خوبی دارم برای شما ودرهیئت دولت وآن اینستکه مسئله نفت را من حل کردم ودست کردجیبش یک پاکتی را درآوردکه گویا موافقتی بودکه ازیا کنسرسیوم یا ازشرکتی گرفته بود. مطلب را مطرح نکرد

ونشان دادگفت اینهم سندآن است . وماکه پرسیدیم که خوب موضوع آن چیست ؟ گفت که چون هنوزدرمراحل ابتدائی است چیزی حالا بحث نمیکنم تابرسد دیگرحالایخته بشودوبعدالبته درهیئت دولت مطرح خواهد شد . واطلاعی که بنده بعدا" ازنزدیکان اوکه منجمله آقای هدایت بودکه معاون اداری اوبود .

س - کدام هدایت قربان ؟ خسروهدایت ؟

ج - نه نه . دردادگستری بود . قاضی بودهدایت اسم کوچک او به یادم نمیآید بهرصورت ازآقای هدایت این را پرسیدم گفت مسئلهی پنجاه پنجاه راوترتیب داده که برخلاف گذشته یک تفاوت فاحشی درمسئله نفت میشد . چندروزبعدکه آیت اله فیض فوت کرده بود آنهم بازازقراریکه شنیدیم وحافظهام یاری میکند درحدودی که یاری میکنداین بودکه علم پیش رزم آرا میآیدوبهاومیگویدکه درمسجدشاه ختم آیت اله فیض راگذاشته اند وشماخوبست که برویدآنجا . واوراراهش میاندازد میبرد به مسجد . ودرمسجدبودکه آن حادثهی سوء قصدوچیزنجاراسمش چی بود ؟

س - طهماسبی ؟

ج - طهماسبی نسبت به او.. حالادراینجاهم اقوال مختلفی بودکه طهماسبی تیراندازی کرده است ولی تیری که به رزم آراکارگربوده است تیردیگری بوده استکه معلوم نیست حالاازچه ناحیهای بودهاست . بهرحال یک قتل مرموزی بود خیلی روشن نبود. من آنوقت دروزارت راهدردفترم مشغول کاربودم هیچ اطلاعی ازهیچ جاازاین مطالب نداشتم . اطلاع دادندکه رزم آراتیرخورده وفوت کرده .وهیئت دولت تشکیل شدبه ریاست آقای ... یادم نیست حالااسمش رااگرچیزهارادارید من میتوانم بگویم بله .

س - بله .

ج - وگفته شدبه اینکه رزم آرامتاءسفانه مرحوم شده است دیگر

دولت درواقع کارش تمام است و نخست وزیر دیگر دولت دیگری بایستی که بیاید. این بود که گزارشی به شرف عرض رسید و اعلیحضرت فرموده بودند یکی دو روز اداره کارها را تحت نظر داشته باشید تا نخست وزیر جدید انتخاب بشود ببینیم چه میشود. البته ما دیگر میدانستیم که دیگر کاره‌ای نیستیم و برکناریم. بنده منزل بودم دیگر کاری که در دستگاه دولت باشد دیگر نداشتم تا خبر رسید که آقای علاء نخست وزیر شدند.

س ـ ایشان سمت ما قبلش چه بود قبل از اینکه نخست وزیر بشود؟

ج ـ کی؟

س ـ آقای علاء؟ وزیر دربار نبودند آنموقع که؟

ج ـ چرا مثل اینکه وزیر دربار بود. یادم نمیآید درست. متاسفانه حافظه‌ام یاری نمیکند که..

س ـ خب اینها هستش درمیآوریم.

ج ـ بعله توی چیز اگر نگاه کنید همان نخست وزیران که گفتم آنجا قطعاً " اینجا توی این وزراء وزیر دربار هم دارد؟ ندارد؟

س ـ (؟)

ج ـ ندارد؟ ندارد. ولی در چیز نخست وزیران اگر نگاه بکنید مال ابراهیم صفائی آنجا دارد که سمت های مختلف علاء چه بوده فلان اینها و همه را روشن میکند. آقای علاء که نخست وزیر شد خیلی جالب بود که بنده با ایشان سابقه‌ی زیادی نداشتم البته، احمد هومن معاون اداری آقای علاء بود. احمد هومن من توی خیابان تخت جمشید پیاده داشتم میرفتم با اتومبیل بمن رسید نگهداشت رسید گفت "آقای شریف امامی کجائی ما مدتی است پی شما میگردیم وشما را نمیتوانیم پیدا کنیم". گفتم قربان منزل بودم تلفن هم توی دفتر تلفن هست تلفن میکردید. گفت " بهر صورت آقای علاء خواهش کردند که همین الان من را فرستاده بودند که بیایم

اطلا" به شما اطلاع بدهم که بیا شید برویم به پیش علاء ". گفتم برای چه کار ؟ گفت "آن را نمیدانم ولی آقای علاء شما را خواسته اند." رفتیم آنجا ، منصور آنوقت رئیس دفتر علاء بود . رفتیم آنجا علاء مرا پذیرفت خیلی اظهار محبت کرد بعد گفت ما برای پست شهرداری شما را درنظر گرفتیم که شما شهردار تهران بشوید . بنده از ایشان استدعا کردم که من را از اینکار معاف بدارید من خیلی مایل نیستم که شهرداری تهران را داشته باشم به دلایل بسیار . برای اینکه دردرجه اول آنجا بایستی که اطاق شهر تشکیل بشود که ندارد اصلا" وشهرداری تهران طبق اصول صحیح شهرداریها شبی که درهمه جای دنیا اداره میشود نیست ومن بیشتر میل داشتم که کاری که میکنم یک قدری منطبق باشد با یک اصولی ولی ایشان اصرار کردند که نه شما برای اینکار درنظر گرفته شدید واگرهم لازم است اقدامی دراین زمینه ها بشود خود تان ترتیب بدهید وازاین حرفها . حکم بنده را هم دادفورا" نوشتند منصور آورد آنجا امضاء کرد داد بمن . قبل ازبنده درشهرداری دکتر نامدار بود زمان رزم آرا . دکتر مهدی نامدار بود به نظرم اسم کوچکش . مهدی نامدار آمد منزل ما که شنیدم شما بسمت شهردار انتخاب شدید اتومبیل را هم آوردم اینجا که دیگر در اختیار تان باشد وفردا شروع کنید بکار . من چون ازآقای علاء خواهش کرده بودم که دو سه روز بمن فرصت بدهند که من همه کارهای خودم برسم وهم یک مطالعاتی بکنم که بعد بروم به شهرداری . به نامدار گفتم شما مشغول کارتان باشید من هنوز بطور قطعی تصمیم نگرفته ام که بیایم آنجا . اورفت یک روز بعدش منصور تلفن کرد که آن حکم شهرداری را آقای علاء گفتند که نگهدارید تا بعد بشما خبر بدهم . من متوجه شدم که یک اشکالی هم درکارش پیش آمده است . بعداز اینکه تحقیق کردم معلوم شد که یک چند نفر

از وکلای مخالف رزم آرا درگذشته ودررأس آنها حسین مکی رفته بوده است پیش علاء وسخت اظهارکرده بوده است باینکه شما از وزرای رزم آرا را نباید سرکار بیاورید فلان اینها گفت من درکابینه هم بهمین دلیل هم من قرار بودبروم کابینه ولی برای اینکه درکابینه نباشم بمن گفته بودبه شهرداری بروم . وتهدیدی کرده بود علاء یک خرده مرددشده بودچون وضع خودرا هم درمجلس نمیدانست که حالاچه خواهدبود بچه صورت خواهد بودا ینها نمیخواست که ازهمان اول باجنجال یک کاری چیزبکند. من متوجه شدم که اشکالی هم پیداکرده است . به منصورگفتم که به آقای علاء ازقول من بگوئیدکه هیچگونه ناراحتی ونگرانی نداشته باشند من هنوز هم نرفتم به شهرداری وهمینجورهم که بخودایشان عرض کردم زیادعلاقمند نیستم باینکه آنجا بروم اگرکه اشکالی درکارشان پیش آمده وشخص دیگری را درنظردارندکه برای ایشان آنجا راحت تراست که بیاورند بنده نهایت موافقت را دارم من هروقت پیش آمدکاردیگری که مناسب باشددرخدمت هستم . ومنصوررفت به علاء همه مطالب را عیناً " گفت بعدآمدگفتش که من یک نفرمیفرستم وخواهش میکنم آن حکم را بفرستیداینجا . یک نفر ازدفترنخست وزیرآمدمنزل ما وآن حکم را دادم برای اوبرد . بعد ازچندروزی علاء خودش بمن تلفن کردکه ما درسازمان برنامه آنجا تجدیدنظری درشورای عالی سازمان برنامه شده است و میل داشتم که شما برویدآنجا . گفتم آنجا من حرفی ندارم موافقم وخیلی هم خوبست ومن عضوشورای عالی سازمان برنامه شدم . قبلا" رئیس شورای سازمان برنامه منصورالملک بودواورا برداشته بودندوآقای احمدحسین خان عدل را گذاشتندآنجا .احمدحسین خان عدل البته درزمان خودش خیال میکنم ازلحاظ کشاورزی ایران شخص اول بود هیچکس اطلاعات وسیع اورا نداشت . ایران

را خوب میشناخت مسافرتهای زیادکرده بود تحصیلاتش هم درزمینه‌ی کشاورزی بودومردکاری هم بوداین بودکه انتخاب اوبرای ریاست شورای عالـــــی سازمان برنامه هم بسیارانتخاب خوبی بود. عرض کنم که بنده آنجـــا عضوشورای عالی برنامه شدم عده‌ای که بودندآنجاخالاهمه‌ی اعضاء یادم نیست. نوری اسفندیاری بود ، دکترشادمان بود ، احمدحسین خان عدل بودکـــه رئیسش بود ، غفاری بود وبنده بودم پنج نفربودیم اینهاعضوشـــورای عالی برنامه بودیم .

س- مدیرعامل کی بودآن زمان ؟

ج - مدیرعامل آنوقت آقای مهندس زنگنه بود.

س- احمدزنگنه .

ج - احمدزنگنه بود. وضع سازمان برنامه آنوقت طوری بودکه خیلـــی ازبرنامه‌های ساختمانی ، سدسازی ، راه سازی ، راههای مهم اینهـــا راخودسازمان برنامه میکرد . ویاکارخانه‌های قندوازاین قبیل راآنهـــا مستقیما " عمل میکردند واعتبارات دراختیارسازمان برنامه بودوآنهـــا هرپروژه‌ای رابررسی میکردند بعدازاینکه شورای عالی تصویب میکـــرد مدیرعاملش آنوقت دیگرعمل میکرد ، مدیرعامل سازمان برنامه .بایـــن ترتیب بنده‌دیگرد رشورای عالی برنامه بودم وآنجاکارهای مربوط بـــه شورا رامن مخصوصا " آنچه مربوط به راهها وکارخانجات اینها بـــود

درشورای عالی بامن بودکه بنده رسیدگی بکنم وگزارش برای شـــورا تهیه کنم وازاینحرفها . ریاست افتخاری سازمان برنامه راوالاحضـــرت عبدالرضاداشت وایشان هفته‌ای یک مرتبه میآمدند آنجـــــا درشـــــــورای عالی سازمان برنامه‌ومسائل درآنجـــا مطرح میشد اگرکه مطلب مهمی بودکه هنوزتصمیمگرفته نشده بوداین راآنجا مطرح میکردیم که ایشان هم مطلع بشوند وبعضی ازمسائل مهم رااوشخصا "

بعرض شاه میرساند. ولی مطالب معمولی آنچه که بوددرآنجا یک گزارشی بهایشان داده میشدکه چه کارهائی شده وچه تصمیماتی گرفته شده وچه تصمیماتی درپیش است که بایستی گرفته بشود واز این مسائل. وباید عرض کنم که ایشان دخالت زیادی درمسائل امورنمیکردند ما همان سمت سرپرستی عالی که داشتندآنجا میماندندرسیدگی هائی میکردند گزارشاتی هم اگرلازم بودبعرض اعلیحضرت ایشان میرساندند. درسازمان برنامه یک هئیت بازرسی هم بودکه آنها را مجلس تعیین کرده بود پنج نفر هم آنها بودندکه آنها را مجلس تعیین کرده بودکارهائی که انجام میشد آنها ازلحاظ مالی و تطبیق با مقرراتوغیره بررسی میکردندودرواقع وقتیکه آنها یک مطلبی را تصدیق میکردند امضاء میکردندازلحاظ سازمان برنامه دیگرخاتمه یافته تلقی میشد. وبخاطردارم که مقدارکارهائی که اینها بایستی که رسیدگی میکردند گاهی اوقات بقدری زیادمیشدکه چندین ماه ممکن بودکارهای آنها عقب بیافتد. درگذشته یک موءسسه‌ای بوجودآوردندکه بنام بانک صنعتی بود واین بانک صنعتی درواقع اداره‌ی کلیه کارخانجات دولتی را برعهده داشت. آن بانک بعدا" طبق قانون تبدیل شدبه سازمان برنامه ، سازمان برنامه هفت ساله به آن میگفتند که البته یک مدتی هفت ساله بود وبعدهم پنج ساله شد . ولی بهرحال تمام کارخانجات دولتی راسازمان برنامه زیرنظرداشت واداره میکرد کارخانجات قندبود سیمان بود عرض کنم دیگر پارچه بافی بود درشمال کارخانه‌ابریشم ، ابریشم کشی ، ابریشم بافی غیره اینها همه‌ی اینها جزو ابواب جمعی سازمان برنامه بود. وتنها دستگاه دولتی بودکه کارهای صنعتی کشوررا بایستی که درواقع نظارت بکند وآنوقت وزارت صنایع اصلا" نبوددرآنموقع . تابعدکه بعدا" این مسئله‌ی تفکیک تجارت وصنعت وتوأم کردن اینها چندین مرتبه صورت گرفت که وزارت اقتضا دمیشدکه

هردوکار را میکرد وگاهی تفکیک میشدبه وزارت صنایع ووزارت تجـــــارت وبازرگانی واینکارچندین مرتبه برحسب سلیقه‌ی نخست وزیرتغییرمیکـــرد. درآنموقع وزارت صنایع ماتداشتیم وکارهای فنی را مربوط به کارخانجات راسازمان برنامه عهده داربود. درسازمان برنامه ....

س- آقای تقی نصرآنجا آنموقع سمت نداشت؟ مثل اینکه ایشان قبـــل اززنگنه بوده است یا ...؟

ج - تقی نصریک مدت کوتاهی رئیس سازمان برنامه بودولی علاء که آمـد زنگنه رئیس هیئت مدیره شد.

س- پس درزمانی که آقای علاء دفعه اول نخست وزیربودسرکاربیشتـــر وقتتان درسازمان برنامه میگذشـت؟

ج - بنده درسازمان برنامه بودم.

س- کاردیگری هم میکردید یا اینکارتمام وقت شمارا میگرفت.

ج - نه. من تمام وقتم آنجابودوکاردیگری نداشتم، نخیر.

س- درباره زمزمه‌ی باصطلاح پایان کابینه‌ی علاء وروی کارآمدن دکتـر مصدق چه بخاطردارید؟یعنی واقعاً" یک امرطبیعی بودکه بهمین ترتیـــب اوبرود واین بیاید؟

ج - مصدق که درمجلس .. کابینه‌ی علاء اصلاً" یکی دوماه بیشترطـــول نکشید. وبعدش کابینه‌ی مصدق آمد.یعنی جریان این بودکه جنجال نفـــت خیلی بالاگرفته بود درمجلس هم عده‌ی زیادی له وعلیــــه مطلب نفـــت اظهاراتی میکردند یک موضوع خیلی حادی بود وجمال امامـــــی بـــرای اینکه کاررا به گردن خودمصدق که مخالفت میکردبگذارد پیشنهادکـــرد که اونخست وزیربشود ودرآنموقع یادم هست که پیشنهادنخست وزیرازطـــرف مجلس میشدبه این معناکه جزوحقوق مجلس بودکه ازمجلس رأی تمایـــل میگرفتند آنوقت بعدفرمان برای هرکسی که رأی تمایل صادرشده بـــود داده میشد این ....

بعد از اینکه علاء نخست وزیر شد مدت کوتاهی بیشتر دوره‌ی حکومت او طول نکشید ودر مجلس در اثر مخالفت هائی که بود نسبت به مسئله نفت پیشنهادی جمال امامی داد که خود مصدق السلطنه نخست وزیر بشود و این نظر تصویب هم شد در جلسه خصوصی در واقع رای تمایل بود بعرض اعلیحضرت رسید فرمان به اسم مصدق صادر شد و او شد نخست وزیر . درزمان مصدق بنده عضو همان شورای عالی برنامه بودم .

س- ماندید ؟

ج - بله ؟

س- ماندید در سازمان ؟

ج - بله بله در شورا بودم ولی گاهی اوقات یک کارهائی را خود مصدق بمن مراجعه میکرد .

س- عجب .

ج - بله . مثلاً" یادم هست که پرونده‌ای بود راجع به آب تهران که مرا خواست در منزلش رفتم آنجا و یک هیئتی انتخاب شدند که بنده بودم مهندس ریاضی بود به نظرم مهندس خلیلی که رئیس دانشکده‌ی فنی بود در آنموقع . و ما آن مسئله را بررسی کردیم یک گزارشی برای او تهیه کردیم و برای او فرستادیم . از این قبیل کارها گاهی اوقات مستقیم بمن مراجعه میکرد . درسازمان برنامه .....

س- ایشان اطلاع داشت که شما موء ثر بودید در آوردن برادرش به وزارت کار اینها یعنی آنهم ...؟

ج - بله آن اثری در مسائل نداشت ولی خب یک مختصر آشنائی من با ایشان داشتم و مرا میشناخت پدرم را هم میشناخت این بود که خب پسرش هم بالاخره راجع به وزارت راه زمانی که من وزیر راه بودم قطعاً" صحبتی با او کرده بود و اینکه معاون وزارت راه بشود بما او قطعاً" درمیان گذاشته بود ، و موافقت او را گرفته بود . بهرحال نسبت بمن گاهی

اوقات یک اظهار اعتمادی میکردکه یک کارهائی را مراجعه میکردکه رسیدگی میکردم وبه اوگزارش میدادم . این جریان بودتا وقتیکه آن مسئله‌ی ۲۸ مرداد پیش آمد وموجب شدکه مصدق برکنار بشود وزاهدی سرکار بیاید . دراینجا هم بدنیست که یک قصه کوچکی راجع به این جریان برکنار شدن مصدق اینها یادم هست برای شما تعریف بکنم وآن اینستکه روزیکه آن حادثه‌ی ۲۸ مرداد پیش آمد عرض من منزل بودم برادرخانم مهندس معظمی تلفن کردکه شما یک سری بیائیدمنزل ما . منزل مهندس معظمی همسایه‌ی مصدق بوددرهمان خیابان کاخ دیوارش بهم چسبیده بود .

س - عجب .

ج - یعنی درپشت هم بودند . وبمن چیزی هم نگفت که کی است چیست فلان اینها . رفتم آنجا دیدم آقای مصدق، آقای شایگان ، عرض کنم آقای مهندس معظمی یک نفردیگرهم بودحالا اسم اورا یادم نیست .

س - حقشناس نبود ؟

ج - نه نه . حقشناس نبود . اینها درمنزل مهندس معظمی توی اطاق پذیرائی شان آنجا نشسته بودندهمه . مصدق هم با همان پیژامه معمولش همان برکی که میپوشید قهوه‌ای همینجورهما نجا نشسته بود من به آنجا واردشدم بعدا زسلام وتعارف فلان اینها ، اینها همه‌خیلی ناراحت ونگران بودند. معلوم شدکه بعدا زاینکه ازخیابان کاخ به منزل ایشان حمله شده وریخته بودندتوی منزل وغیره اینها ازدیوار آمده بودند منزل آقای مهندس معظمی .

س - کسی هم متوجه نشده بود ؟

ج - کسی متوجه نشده بود . نردبان گذاشته بودندرفتندبالا وآمده بودند پائین . البته اینکه بمن گفت وقتی میآئیدمراقب باشید منظورش این بودکه من یک صورتی که میآیم آنجا جلب توجهی نکنم . رفتم آنجا دیدم اینها آنجا هستند . مصدق یک دست لباس کت وشلوار مرتبی میخواست اینها

فکــــر کرده‌بودندکه شایدکت وشلوارمن اندازه‌اوباشد ومن بــــرای اوببرم . این بودکه من بلافاصله برگشتیم منزل ویک دست کت وشلــــوار دودی تیره تمیز لباس چیزبودکه فکرکردم شایداندازه‌اوهست توی یـــک چمدان دستی کیف دستی کوچولو ، چمدان کوچک گذاشتم رفتیم آنجـــــا . وخوب یادم هست که درآنموقع که من میرفتم آنجا دوروبــــرمنـــــزل مصدق وآن اطراف اشخاص مشکوک خیلی زیادی بودندکه حتی خودم شنیـــدم که یکی گفتش که این شریف امامی است و مرا شناخت ودیدکه یک کیف هـــم دستم هست فلان اینها ولی توجه بیشتری دیگرجلب نشد .

س- عجیب است که مصدق که ازخانه‌اش ناپدیدشده بودخانه‌های اطــــراف رانگشته بودند . یعنی بخاطربی نظمی بوده یا

ج - نه توجه نکرده بودند . توجه نکرده بودند . یک دیواربلندهــــم بود نردبان گذاشته بودندرفته بودندبالا ازآنطرف هم نردبان گذاشتـــه بودندآمده بودندپائین . بعدمن رفتم آنجا لباس راگذاشتم دراختیارشان گـــــو یا اندازه شان نبود . اینکه نپوشیدند وبعدازمن خودمصـــــدق خواهش کرد که من با زاهدی صحبت بکنم ازطرف زاهدی کسی رابفرستندا ینجا افسری ودستگاهی که اینها راتحت الحفظ ببرددهرجا یادبروند . چـــــون اینجا اشخاص متفرق ومشکوک زیادهستند اینها ممکن است که یک کــــــار خطائی کاربیجائی بکنندیه‌اینها حمله بکنند یاچه بکنندا ینها وبهتـــــر اینستکه خوددولت هراقدامی بایدبکند آنها بکنندمطمئن تروبهتراســـت . من به‌ایشان گفتم که من فردا بعدازظهری وقت دارم با زاهدی میروم آنجـــا پیش او وبه اوخواهم گفت . زاهدی درباشگاه افسران محل کارش راترتیـــب داده بودودرآنجاکارمیکرد . پـــی من فرستاده بودکه‌بروم آنجا بامـــــن کاری داشت . رفتم آنجا اول زاهدی ازمن خواهش کردکه درکابینه اش وارد بشوم ، بنده ازجهت اینکه کابینه ی اومواجه با مسئله نفت بودومـــــن

نمیدانستم او نسبت به نفت چه میخواهد بکند اینها و وزرایش را هم نمیدانستم کی ها هستند از قبول عضویت کابینه عذرخواستم و گفتم که مرا معاف بدارید از عضویت کابینه ولی کار دیگری اگر باشد من حرفی ندارم . گفت خب پس سازمان برنامه را شما آنجا هم بودید اینها گفتم آن را حاضرم و حکم مدیرعامل سازمان برنامه را بمن داد اینها . بعد از اینکه ....

س - به امضای خودش ؟

ج - به امضای خودش البته . آنموقع در این قبیل مسائل اعلیحضرت دخالت زیادی نداشتند . مثلا" انتخاب شهردار انتخاب رئیس سازمان برنامه اینها ایشان فقط در مسائل امنیتی مثلا" رئیس ستاد رئیس شهربانی و افسران و فرماندهان فوجها فلان اینها را البته زیر نظر داشتند . یعنی تمام وزارت جنگ اینها زیر نظر خودشان بود . با این قبیل کارها دیگر دخالتی نداشتند . حکم بنده را که داد گفتم که آقای مصدق منزل مهندس معظمی است و بمن این پیغام را داد که به شما عرض بکنم که اینها فکر میکنند مطمئن تر است که خود دولت آنها را تحت الحفظ بیاورد هرجا که باید نگه شان بدارند و همین صحبتی را که داشتم میکردم بمن اشاره کرد که توی حیاط را نگاه کن . وقتی نگاه کردم دیدم که توی سه تا چهار تا جیپ آمد دیدم مصدق آن تو نشسته است آن آقای مهندس معظمی ، آقای شایگان اینها هم همراهش هستند آمدند توی باشگاه افسران . من دیگر مطلبی دیگر نداشتم که ...

س - پس به یک طریق دیگر خبر شده بودند ؟

ج - نه خود آنها تلفن کرده بودند . تلفن کرده بودند اطلاع داده بودند که ما اینجا هستیم و اگر باید توقیف بشویم یا چه بشود اینها . چون میترسیدند که اراذل بریزند توی خیابانها و کوچه های آنجا و بدانند اینها کجا

هستندیک کارناشایستی‌بکنندکه‌خب صحیح نبوذ . به نظرمن کارعاقلانه ای بودکه اینکاررا کردند. آمدنددرخودباشگاه افسران زاهدی دستورداد که برایشان اطاق تهیه کردندوآنجا بودندیک چندروزی تا بعدکه آن وقت محاکمات شروع شد. عرض‌کنم ازآن جریانی که مربوط بکارما دیگرنیست . ولی بهرصورت مصدق رابا همان لباس پیژامه ای که‌داشت اینها درمنزل تنش بودبه همان صورت که آمده بودآنجا بهمان صورت آوردند چون لباسی که من بردم اندازه ایشان نبود.

س - اینکه مثلا" پیژامه وتوی رختخواب خوابیدن چه بوده است واقعا"؟

ج - میدانید مصدق یک مردفوق العاده عوام فریبی بود وخیلی خوب میدانست که چه جورمردم راجلب بکند ازاین لحاظ واقعا" استادبود واگردرزندگی روزمره‌ی اودرموقعیکه تصدی نخست وزیری داشت نگاه بکنیدمی بینید دریک روزممکن بودکه چهار پنج مرتبه لباس عوض‌کرده باشد . وقتیکه باوکلا وزراء وغیره اینها میخواست صحبت بکند توی رختخوابش می نشست لباس پیژامه‌اش را میپوشید با آنها صحبت میکرداینها. سفیری کسی میآمد فورا" لباس‌سورمه‌ای خیلی تمیز مرتبی میپوشید یک مردخیلی منظم مرتب مثل یک سفیردیگری همانجور آنها را می پذیرفت اینها . چون محل کارش در منزلش بود ازلحاظ اینکه امنیتی نداشت ناچاربودکه درمنزلش کار بکند نمیرفت وبیاید . آنوقت هم دستگاه مجهزنبودکه مثلا" یک نخست وزیری رابتوانندحفاظت بکنندبصورت صحیح . حتی یادم هست دراطاقی که کار میکرد درختهای چناریکه مقابلش بود جلوی آنها را یک چیزکشیده بودند که اطاق دیده نشود . که یکی ازاطاق نرودبالا واطاق مثلا" ببیند که کی چی فلان اینها .

س - عجب .

ج - بله . وازلحاظ جلب مردم اوواقعا" استادبود وخوب میدانست که با هردسته وگروهی چه جوررفتاربکند چه جورحرف بزند فلان اینها . ودرمجلس هم هروقت که مصلحت اوبودغش میکرد وتمام جریان رابهم میزد میریختند

آنجا آقای مصدق حالشان بهم خورده فلان اینها تمام سن را تغییر میداد با این کارهائی که میکرد .

س- پس واقعاً " یک آدم مریضی نبوده است ؟

ج - نخیر نخیر .

س- که مجبور باشد بخاطر این ....

ج - نه نه هیچ چیز نبود . ولی هروقت میخواست غش میکرد ولی بلد بود که چه جور .... مثلاً " اگر مجلات آن زمان را نگاه بکنید من خوب یادم هست که یک مجله ای بود رفته بود مصر ، موقعی بود که از آمریکا برمیگشت یا ازیک جائی برمیگشت در قاهره آن نخست وزیر آنها نحاس پاشا را قرار بودکه بیاید گویا نیامده بود به استقبالش و این خوشش نیامده بود عکس نخست وزیر یعنی مصدق را کشیده بودکه نحاس پاشا آمده او روی تختخوابش یا پالتو اینها دراز کشیده بود و نحاس پاشا داشت اورا ماچ میکرد که مثلاً " حالا با هم خوش و بش بکنند .

س- این کاریکاتور بود یا عکس واقعی او بود ؟

ج - نه نه عکس واقعی بود . منظورم این بودکه اینکارها را خوب بلد بودکه انجام بدهد . در اینکار مثل یک ارتیست بود واقعاً " . خب باید تصدیق کردکه کسانیکه سمت های سیاسی در این زمینه دارند این استعداد خدادادرا اگرداشته باشند در کارشان خیلی کمک میکند بلاتردید . و آنها ئیکه برخلاف مثل فرض کنید همان رزم آرا که گفتم هیچگونه اینکارها را بلد نبود اصلاً " و با همه به یک صورت صحبت میکرد . مثلاً " افسر بود همان جور صحبت میکرد تا سفیر بود همان جور صحبت میکرد یک کسیه اینها هم اگر آمده بودند پیش او با زهمان جور صحبت میکرد . اما او بلد بودکه با کسیه آن جوری که او میل دارد و باید با او آن جور صحبت میکرد یک سفیر میآمد با او مثل یک سفیر صحبت میکرد . و این مطالب را دیگران هم بعد متوجه شده بودند ولی

خوب اورل خودش را بازی میکرد وتوجهی باینکه آنها چه فکرمیکنندنداشت وکارش را میکرد. بهرصورت یک روزی ما درشورای عالی برنامه که نشسته بودیم خبرآوردندکه شهرشلوغ شده است خیلی بهم ریخته است.

س- این درزمان زاهدی است الان میگوئید ؟

ج - نخیر . هنوززاهدی نیامده بود .

س- بله مصدق بود .

ج - ۲۸ مرداد بود. بعدصدای تیراندازی اینها شنیده شد من دیگر آمدم منزل داپما "این صدای تیراندازی حتی صدای توپ اینها شنیده میشد که معلوم شدکه درخیابان کاخ تیراندازی شدیدی شده است دستجاتی زدوخوردباهم کردنداینها .آن سرهنگ ممتازبودکه محافظ دستگاه مصدق بودآنجا یک قدری مقاومت کرده بودکه آنجاهم مجبورشده بودندکه تیراندازی بکنند وبهرحال ریختند عدهٔ زیادی واردخانه ، درب خانه مصدق راشکستندووارد شد . آن روزما فهمیدیم که یک جریان غیرعادی درتهران صورت گرفته فردایش معلوم شدکه زاهدی فرمان نخست وزیری گرفته است ومشغول کارش شده است . ویک روز دوروزبعدش بودکه مرا خواست ومرا بسمت مدیرعامل سازمان برنامه منصوب کردکه من مشغول کارشدم . موقعیکه من مشغول کارسازمان برنامه بودم البته مرسوم بودکه مدیرعامل سازمان برنامه هم درهیئت دولت شرکت میکنند وشرکت میکردم . هروقت هیئت دولت بود من هم میرفتم ولی من جزودولت نبودم . درزمان زاهدی من مسائلی دیدم که یک قدری ناراحت بودم ازاین پیش آمدها مثلا" یادم هست که عبدالرحمن فرامرزی که خیلی برعلیه مصدق اقدام کرده بودوبه نفع زاهدی درمجلس وخارج و درروزنامه اش وغیره اقدام کرده بوداین انتظاررا داشت که یک مساعدتی به فرماندارورامین بشود که ازآنجا

اورا وکیل کرده‌بودند. فرماندارورامین البته معلوم بودکه جزباکمـــک دولت ترتیب دادن مسئله عبدالرحمن فرامرزی ازورامین انتخاب نمیشـــود. چون او اهل لاربودوانتخابش درآنجا خیلی طبیعی بود اما درآنجا انتخـــاب طبیعی نبود. مردبسیارفاضلی بود نویسنده‌ی بسیارمبرزی بودوبســـیار شجاع هم بود. یعنی همیشه مطالبش رابی پروا میگفت. بهرصورت یـــادم هست که یک شب درهیئت دولت آقای امینی پیشنهادی آوردکه به فرمانـــدار ورامین یک خرج سفره داده‌بشودوزاهدی پرسیدکه "خرج سفره بچه مناسبـــت؟" گفـــت که موردتقاضای عبدالرحمن فرامرزی اســـت اینهـــا که موردتوجه خودتان هســـت. بعدزاهدی گفتش که هیچ نفهمیدم "مـــا اورا فرماندارش کردیم بجای اینکه پیشکش برایمان بیاورد آمده خـــرج سفره ازما میخواهد؟ این حرفها چیست؟" ومطلب راگذاشت کنار. من ایـــن موضوع راکه شنیدیم خیلی تعجب کردم ازطرزفکر. چون زاهدی درست مثـــل زمان قاجارفکرمیکرد که یک کسی فرماندارمیشودبایدبرودآنجا ازمـــردم باصورمختلف پول بگیرد کارهائی بکند پیشکش بگیرد پیشکش بدهد نمیدانـــم ازاینحرفها وهیچ فکرنمیکردکه یک فرماندار عضوکوچک وزارت کشوربـــا یک حقوق مختصری که رفته آنجا یک خرج سفره‌ای به اوداده بشودزیـــاد بعیدنیست که بهاومساعدتی هم بشود فلان اینها. بهرصورت یک طرزفکـــر اینجوری داشت. با زاهدی بنده سوابق قبلی داشتم ازلحاظ اینکه درموقعی که متفقین آمده‌بودندبه‌ایران اورا تبعیدش کرده بودندوما راهم کـــه درارا ک برده بودندآنجا مدتی توقیف بودیم وقریب یکسال من آنجـــا توقیف بودم باکسانی که آنجابودندما آشنا شده بودیم وبعدکه دوران جنگ تمام شـــد آن آقایانی که درآنجا بودندیک دوره‌ای داشتندکه منجمله زاهدی هم آنجا بودومن هم باآن دوره بودم زاهدی بود، سرتیپ کوپال بود سرلشکر آق اولی بود ، بوشهری بود ، دکترسجادی بود، عده‌ای بودنـــد

که منهم با آنها بودم اینها وآنجا با هم سابقه داشتیم با آقای زاهدی ،خودش فکرمیکردکه من خیلی با اونزدیک هستم تسلیم وغیره ... . یادم هست که یک روزی مرا خواست وگفتش که فلانی یک کاری بکنیدکه چشمگیر باشدوخوب باشد ومطالعه بکنیدبمن بگوئیدکه چه کاری خوب است بکنیم .

من بررسی که کردم چون دربنگاه آبیاری همکه بودم مطالعات سدکرج راکرده بودیم وآماده بودبرای اینکه ساخته بشودمنتهایش پول نداشتیم . آمدم بهاوگفتم که سدکرج را من موقعیکه دربنگاه آبیاری بودم مطالعه کردیم ومیتوانیم ساختمانش را شروع بکنیم واین کاربسیارمفید خوبی است با وضع آب تهران که آبش کم است خیلی کمک میکندبه وضع تهران . گفت بله بسیارفکرخوبی است اینها گفتم ولی اعتبارش را ما نداریم درسازمان برنامه گفت من میگیرم برای شما اشکالی نداردومناقصه بگذارید . آمریکائی ها آنوقت خیلی مساعدبودندوقراربودکه یک کمک هائی بکنند هما نموقع هم اصل چهارشروع کردبه فعالیت درایران که آن وارن آمدبه ایران ویک دستگاه به نسبت عظیمی درست کردندوشروع کردندبه کارهای مختلف درامربهداشت ، کشاورزی ، راه سازی ، سدسازی غیره و فلان اینها یعنی درهمهء اینکارها اینها خودشان را واردمیکردندو اینها بعضی مسائل را مساعدت میکردندبعضی ها را ردمیکردندقبول نمیکردند .

بهرصورت مناقصهای بنده گذاشتم برای ساختمان سدکرج ووقت تعیین کرده بودیم دوماهکه پیشنهادات برسد . یک روزی ،چندروز ازبعد ازاینکه اعلان مناقصه صادرشده بودیک مدتی همگذشتهبود، اردشیرآمد پیش من کهپا میگویدکه این راتمدیدبکنیدچون آلمانها هم میخواهند که دراین کارشرکت بکنندوحالاوقت ندارندبقدرکافی .وگفتم اشکال ندارد ما یک ماه دومرتبه تمدیدمیکنیم ......

روایت کننده : آقای جعفرشریف امامی
تاریخ : ۱۲ مه ۱۹۸۳
محل : شهرنیویورک ـ آمریکا
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره : ۶

بعدازاینکه تمدیدمناقصه اعلام شد یک روزدوباره چندروزبعدش آقای اردشیرزاهدی آمدکه پاپافشاری کرد که این رادومرتبه تمدیدبکنید . گفتم که متأسفانه دوباره دیگراین را نمیتوانم تمدیدبکنم برای اینکه اعتبار سازمان برنامه ازبین میرود چون پیشنهادساختمان سدبااین وضعیتی که ما تعهدخواستیم ازپیمانکاراتی که پیشنهادمیدهندکه گارانتی بایدبدهندچه بکنندواینها هزینه‌ی سنگینی به آنها تحمیل میشودوبعد اینها مطالعاتی که بایدبکنندوحساب بکنندواینهاخرج سنگینی به آنها تحمیل میشود . اگرهی تکراربکنیم اینکارراواین راسریوتلقی نمیکنند وآنوقت اعتبارواعلانات ماازبین میرود من موافق نیستم وبعدبه پاپا هم بگوئیدکه من اینجاکه نشستم به‌دومطلب خیلی‌توجه دارم دردرجه‌ی اول حفظ حیثیت خودم است که‌بایستی که من مراعات بکنم ودردرجه‌دوم حیثیت شمارامن مسئولیت دارم که مراعات بکنم ومصلحت شمانمیدانم که اینکار بشود. البته اردشیرخیلی ناراحت شد دیدم قیافه‌اش تغییرکرداینهارفت. بعدازاینکه رفت زاهدی وضعش بامن بکلی عوض شد یک مرتبه . البته من اهمیتی به‌این مطلب نمیدادم وکارم رامیکردم . یک روزی یک شخص هوچی بودبنام ذوالقدر که آمدمدم اطاق بنده تقاضاکرد که یک‌کاری دارد . گفتم بیایدتو چون من بست‌وبندی اطاقم نداشت هرکی کاری داشت میآمد مرامیدید . آمدتو شروع کردبه بدگوئی‌ودادوفریاد اینها من دادم ازاطاق بیرونش کردندازسازمان برنامه اصلاً" دادم بیرونش

کردندورفت . شب هیئت دولت داشتیم به زاهدی گفتم که امروز این مردک هوچی آمدآنجا واین جا روجنجال را راه انداخت اینها واین مصلحت نیست که درادا ره دولت یک همچین وضعی پیش بیایند دستوربدهیدکه این رایک تنبیه اش بکنند وبعدهم یک صورتی باشدکه این قبیل مسائل تکرارنشود. من دیدم توجهی نکردبه این مطلبی که به اوگفتم وسری تکان دادگفت خیلی خوب وتمام شدرفت وحس کردم که مثل اینکه ازطرف خودش آمده اصلا" واوترتیب داده که بیایدبمن اینجور توهین بکنند . این بودکه دیدم امکان همکاری من بازاهدی دیگرنیست بااینصورت . آمدم صبح منزل مهندس راجی معاون من بودآنوقت ، مهندس راجی راخواستم وبه اوگفتم که این استعفای من است ببر خودت بده به زاهدی واینکه تراخواستم که استعفای مرا ببری برای این بودکه توچون مدتي است الان معاون سازمان برنامه هستی ، چون قبلا" اوهم بودزمان زنگنه معاون بود ، واگرکسی راهم ندا ردخودت را متصدی کاربکندکه کارآنجاهم لطمه نخورد ومن متاءسفانه نمیتوانم دیگرهمکاری بکنم بازاهدی . رفت استعفای مرا دادبه زاهدی وآقای پناهی مدیرعامل سازمان برنامه شد . بنده دیگرآنوقت مدتی بیکاربودم تااینکه قرارشد انتخابات بشود . انتخابات که قرارشدبشودمن بعلت اینکه خانمم ازگلپایگان بود خودم درگلپایگان چندین مرتبه رفته بودموآمده بودم وباکمک دکترعبداله معظمی هم سدی برایشان ساخته بودیم اینها وآنجا مرا خوب میشناختند وازفامیل معظمی آنجاخیلی ریشه داشت ودکتر معظمی که قبلا" وکیل آنجابود اوهم باوضع سیاسی که پیش آمده بود دیگرنمیتوانست که انتخاب بشوداینها مجموعا " من فکرکردم که ازگلپایگان وکیل مجلس بشوم . بعدازاینکه اعلام انتخابات شروع شداینها من شروع به فعالیت کردم زاهدی پیغامی فرستادبرای من ، پیغام فرستادکه شما

بهتر اینستکه بروید به سنا ومجلس برای شما کوچک است شما بهتر اینستکه سابقه‌ی وزارت هم دار ید بروید به سنا وآنجا من هم موافقت میکنم و فلان . پیغام دوستانه‌ای بود . به او پیغام دادم به اینکه من حرفی ندارم ولی اینجا من بصورت طبیعی ممکن است که انتخاب بشوم هیچ کمک شما را هم نمیخواهم و بسوابقی که من فامیلاً" اینجا دارم وکارهائی که برایشان قبلا" کردم اینجا برای من زمینه‌ی مساعد هست وجای دیگرهم من امکان اینکه انتخاب بشوم نیست وحالاهم اگرکه مصلحت اینجورمیدانید من حرفی ندارم امابدانیدکه من درسنا اگرقرارشودبروم دنبالش تا ته میروم دنبالش و مراوسط راه چیزنکنیدکه بخواهید مرا اغفال بکنید. وعده صریح داد که نه نه نه همه جورمساعدت میشودفلان اینها . بنده کنارآمدم وظفرازآنجا وکیل شد ، انتخاب شداز گلپایگان درمجلس . مهندس ظفر قباد ظفر . بعله عرض کنم بنده صبرکردم تاانتخابات سنا شروع بشود. اتفاقا" ما یک دوره‌ای داشتیم که تشکیل میشداز سناتورهای سابق تهران که قریب ده دوازده نفرشان سناتورتهران بودندیک چندنفرهم سناتورهای جاهای دیگربودند . ودراین دوره من هرهفته‌ای یک جلسه داشتیم آنها هم ازلحاظ اینکه میدانستندمن درکارخانجات ،درراه‌آهن و موسسات دولتی تهران آشنا زیاددارم که برای رأی خیلی میتوانم کمک بکنم آنها هم خیلی خوشحال بودندکه من باآنها باشم . البته آنجاهم من گفته بودم که من خودم داوطلب هستم وهمراه همه خواهم آمد . تاموقعیکه انتخابات شروع شدمعلوم نبودکه کی قرار است بشود کی نشود اینها یعنی دولت نظری اظهار نکرده بود . وآنوقت انتخابات دومرحله‌ای بود یعنی برای تهران که ۱۵ نفرسناتوربایستی که انتخاب بشود ۷۵ نفر مردم انتخاب میکردند آن ۷۵ نفرآنوقت بین خودشان ۱۵نفررا انتخاب میکردندکه آنها دیگرسناتور میشدند . جزواین ۷۵نفرمن انتخاب شدم وموقعیکه آراء را میخواندند

افرادیکه من در آن دستگاه داشتم که بمن گزارش بدهند وضع آراء را میخواستند ومینویسند اینها هرشب بمن گزارش میدادندکه وزیرکشورکه آنوقت سرتیپ جهانبانی بود میآید آنجاهی دستورمیدهدکه این آرای شریف امامی راکم بکنید بزنید فلان ازاینحرفها . البته من آنوقت کاری ازدستم ساخته نبودکه بتوانم به یک صورتی باا ومبارزه بکنم یا تهدیدش بکنم که دخالت درکارانتخابات نکند . این گذشت ولی بهرصورت چون من راءی زیاد داشتم من در۷۵تا انتخاب شدم .بعدازاینکه ۷۵ تا انتخاب شد .

س- چندتا راءی به اسم شما بلا آخره نوشتند یادتان هست ؟

ج - من یادم نیست . یادم نیست ولی به نظرم یکی ازچیزهایش را اینجا داشته باشم سندآن هیئتی که تصدیق بکنند اسمش حالایادم نیست چی به آن میگفتند ؟

س- هیئت نظارت .

ج - هیئت نظارت اعدبارنامه ای که بمن داده به نظرم داشته باشم . اگرمیدانستم که امروزجلسه داریم شایدآن راآماده میکردم . بهرصورت جزو ۷۵ تا که انتخاب شدیم بلا فاصله معلوم شدکه ۱۵ نفری که قراراست بین این ۷۵ نفرانتخاب بشوندبسمت سناتورتهران این ارگانیزه شده به این صورت که تمام افرادیکه دراین ۷۵ تا هستنداینها هرکدامشان به یک کاری منصوب میشدندوتاءمین بودند بغیرازشش هفت نفر.بقیه مثلا" سردارفاخربودقراربودرئیس مجلس بشود ، آقای حاجی ذوالمجالک بودقراربودنایب رئیس مجلس بشود یک ۱۵نفربودندکه قراربودسناتور تهران بشوند یک عده زیادی قراربودارستاندار بشوند کارهای مختلف ازاین قبیل داشته باشند . وآن ۱۵نفرتمام درآن دوره ما بودند بمن گفتندکه متاءسفانه شما جزو۱۵ تا نیستید واین انتخابات هم طوری ترتیب داده شده

که هرکسی که رای میدهدبایستی که با نشان رای بدهدبه این‌معنا که مثلا" اگرکه دکتراقبال رای بخواهدبدهد بایدبنویسد دکتراقبال اول بعدامام جمعه بعدنمیدانم‌نیکپور بعدکی کی همینجوربیاید پائین وهرکدام رابه اینصورت‌چک میکنندکه اگردرست آن جوری که قراراست رای ندهندآنوقت یکآری که قراراست منصوب نمیشوند. بنده دیدم که خوب سرمابکلی بی کلاه است دیگرباهمه‌ی دوندگیهائی که کردیم برای انتخابات که خوب یادم هست‌که امینی آنوقت‌خودا وهم‌دواطلب سنا بود ولی آورای نیاورد.ولی گفته بودباینکه عجیب است من هرجاکه رفتم قبل ازمن شریف امامی وعبدوه این دوتاقبلا"رفته بودندونطق هایشان راهم کرده بودندکارهایشان تمام شده بودومن وقتی میرسیدم آنجادیگرجلسه داشت‌بهم میخورد آنوقت من دیرمیرسیدم همیشه یک همچین چیزی گفته بودآنجا. عبدوه هم جزوکسانی بودکه

س- دکترجلال عبدوه ؟

ج - جلال عبدوه . عرض‌کنم فرمانداری تهران طبق قرارمعمول ۷۵ نفررا دعوت کرددرفرمانداری تهران که بیایندبه ۱۵ نفر رای بدهند . قبل ازاینکار بنده‌بررسی کردم که چندنفری بودندکه اینهاسرشان بی کلاه بودمثل من، یکی ازآنهافروهربود ، دهسنابود ، آرامش‌بود ، شریعت‌زاده بود خودمن بودم ، حسین خواجه نوری بود . این شش‌نفریادم هست‌که اینها جزو۷۵نفربودندولی هیچ سمتی وضعی چیزی برای آنها‌درنظرگرفته نشده بود. بنده هرشش‌نفررا دعوت‌کردم منزلمان وبه آنهاگفتم که‌آقایان جریان انتخابات‌سنا اینجوری است‌این طوری ارگانیزه شده است‌که هرکدام ازاینها بایداینجوررای بدهندماجزو ۱۵ تانیستیم وآنهای دیگرهمه وضعشان روشن است‌که‌چه جوررای بدهند اینهاومسلما" مانمیشویم .

س- پس‌این توافق ویااین تصمیم درچه مرجعی چه جوری ؟

ج - آن را دولت میکرد.

س - یعنی خود زاهدی ؟

ج - زاهدی البته ممکن است با اعلیحضرت هم درمیان میگذاشت که کی ها باشند کی ها نباشند فلان اینها این را دیگر من درست نمیدانم. ولی درهرحال به اینصورت بودکه ۱۵ تا معلوم بودکه کی ها هستندوکارتمام بود. ما شش تا قرارشدکه خودمان به خودمان رای بدهیم وبدوستانی که داریم از آن ۱۵ تا هرکدام میل داریم رای میدهیم هرکدام نه که رای نمیدهیم. ولی به این شش تا خودمان، شش تا بهم حتما" رای میدهیم. بعدازاینکه روز انتخابات درمرحله دوم معلوم شد همه رفتیم یک عصری بود فرماندار تهران آنوقت غیاثی بود آنوقت ما را دعوت کرد درفرمانداری ورفتیم آنجا گفت که ۷۵ نفر قرار است که ۱۵ نفر انتخاب بکنند اینها که همه میدانستندوحاضروغایب هم شدکه ببینند کی هست کی نیست تقریبا" همه بودندمنهای یکی دونفر نیامده بودند منجمله وارسته نیامده بودمثلا". وارسته نمیدانم چه شده بودکه اوهم موردپسندنبود مثل ماسرش بی کلاه بود اوهم قهرکرده بودنیامده بود اصلا" که وقتی که قرار نیست اصلا" آزادهم نیست رای اوبیایدچه کار بکند. موقعیکه شروع کردندبه رای گرفتن، هان آنجا من حاج ذوالفقار وسردارفاخر بسمت ناظردرانتخابات آنجا انتخاب شدیم بین خود ۷۵ تا من خودم جزوناظرشدم. وقتی که رای گرفتیم ۱۴ تا ازآن ۱۵ تا رای آوردند اکثریت آوردند دکترسجادی افتاد رای نیاورد علتش هم بندجیمی ها بود، عده زیادی بندجیمی دراین ۷۵ تا بودندکه اینها هیچکدام به دکترسجادی رای ندادند وباین ترتیب دکترسجادی به نظرم ۳۹ تا رای بیشترنیاورد.

س- بندجیـــــم مربوط به آن لایحه ایکه دوره‌ی مصدق ؟

ج - مصدق نه . زمان مصدق نبود. یک لایحه ای گذشت ازمجلس ، این را مثـــل اینکه من گفتم ،قبلا" نگفتم ؟

س- بله بله صحیح است هستش بفرمائید .

ج - بله . خلاصه دکترسجادی ۳۹ رای آورد منهم ۱۹تا رای آوردم بـــرای اینکه‌ما نشستائی که با هم‌قرارگذاشته بودیم بمن رای دادندوبعـــد هم من هر۷۵ تا را قبلا" رفته بودم دیده بودم همه را یکی یکی رفتم دیـــدم با آنها صحبت کردم اینها وبعضی ها میگفتندکه صریح که ما متاسفیم کـــه نمیتوانیم بشما رای بدهیم.بعضی ها شان میگفتندکه ما رای میدهیـــم ولی جائی گفته نشود.بعضی ها هم‌میگفتنداگربشودبشما رای میدهیم .اینجوری خب یک کسانی بودندمثلا" سردارا سعدبودآنجا یا امیراسعد ، امیراسعدبـــود که با فامیل خانم من نسبتی داشتنداینها وبه‌آن مناسبت بمن خیلی محبـــت داشـــت . مثلا" اورای بمن داده بود محرمانه . یا یکی بـــــود که با پدرم خیلی صمیمی بودند دوست بودنداینها شازده‌ی ازنزدیکـــان جهانبانی ها بود . حالا اسمش را یادم نیست بعدبشما میگویم . مثـــلا" اوهم بمن رای داده بود. خلاصه‌من ۱۹ رای آوردم . چون یک نفـــر افتاده بودورای نداشت ناچاربودندکه برای یک نفررای بگیرنـــد. وقتی که‌قرارشدبرای یک نفررای بگیرند دیگرمعلوم‌نبودکی به کی رای‌میدهد چون نشانه ....

س- متوجه نشدم بلاآخره ؟

ج - از۱۵ تا ۱۴ تا اکثریت آورد .

س- بایداکثریت داشت ؟

ج - بایداکثریت داشته ، . پانزدهمی اکثریت نداشت که دکترسجـــادی بود .

س - با وجوداینکه رای نسبی داشت کافی نبودباید اکثریت میداشت ؟

ج - اکثریت بایدمیداشت بله . وقتی که قرارشدکه به یک نفررای بگیرند دیگرنشانه ای درکارنبودکه کی به کی رای میدهند . رای گرفتند وبنده ۴۹ رای آوردم بنده انتخاب شدم . درهمین موقع که آراء را شمرده بودیم داشتیم صورت مجلس را مینوشتیم که امضاء بکنیم هیئت نظار باید امضاء میکرد این را که سردارفاخربودوحاج ذوالممالک ومن بودیم زاهدی تلفن کردبه غیاثی گفت خب کارانتخابات تمام شدیا نه گفت بله جریانش تمام شدو گزارش دادکه اول که رای گرفتیم ۱۴ نفر اکثریت آوردند انتخاب شدند دکترسجادی افتاد وناچارشدیم برای یک نفردومرتبه رای بگیریم وآن یک نفرشریف امامی درآمد.که اوقاتش تلخ شده بودگوشی رازده بودزمین خیلی ناراحت شده بود. به اینصورت بنده سناتورتهران شدم برخلاف نظردولت . وباسابقه ای هم‌که‌با زاهدی ازجریان کارسازمان برنامه واینها پیداکرده بودم خب معلوم بودکه من جزموافقین دولت نمیتوانم باشم . ووقتی که آمدیم درسنا تشریفات اولیه سنا مسئله تحلیف وغیره واینها تاشید اعتبارنامه‌ها یعنی تصویب اعتبارنامه‌ها اینها تمام شد دیگرسناتور مطمئن شدیم آنوقت دیگریواش یواش ازما مخالفت‌ها شروع شد . موقعیکه زاهدی آمد هیئت دولت را معرفی بکند به مرحوم سرتیپ جهانبانی که رسیدتاگفت وزیر کشورسرتیپ جهانبانی من نعره زدم گفتم که "به به به به بسیار بسیارمبارک است". همه تعجب کردندکه این جوانکی که‌تازه آمده این کیست ؟ این حرفها چیست ؟ فلان اینها چون زاهدی بصورتی که آمده بودمیدانید خیلی مقتدرآمده بود واینها راهم خب همه راگردنشان حق داشت ازاینکه ترتیب داده بودکه سناتورشده بودنداینها بهاویک دست همه رای میدادند آنوقت یک نفرآن وسط یک مرتبه ناجورپیداشده بودخیلی اسباب تعجب

شان بود. بهرصورت درخلال اینکه برنامه مطرح شدکه من قصدداشتم برعلیه وزیرکشورمخصوصاً " اعلام جرم بکنم چه بکنم فلان ازاین حرفها حادثه‌ای برای اوپیش آمددرراه کرمانشاه به‌تهران که میآمدبیچاره فوت کرد ومن دیدم دیگرحالا اصلاً" معنی نداردکه برعلیه‌اوچیزی بگویم اینها دیگر منصرف شدم وفقط یک مخالفت مختصری دربرنامه دولت‌کردم . ولی تنها رای کبودی بودکه به زاهدی داده شددربرنامه‌اش هم مجلس هم سنا یک دست به اورای داده بودندمنهای بنده . درطول جریان البته‌دوستان مشترک ما خیلی داشتیم که هم با زاهدی نزدیک بودندهم با من نزدیک بودندومیآمدندکه شما باهم اینهمه دوست بودید سابقه دارید فلان اینها چرا مخالفت میکنید ؟ گفتم من با اودشمنی‌هم الان ندارم مسئله اصولی است من نسبت به‌زاهدی موافق نیستم‌که اونخست وزیرباشدچون اوراصالح نمیدانم ولی باشخص اودشمنی ندارم ودرتمام مدتی هم که من سناتوربودم ازاول تاآخر تاوقتی که اوبودمن مرتب به اورای کبود دادم . وحال اینکه خیلی ها بودندکه‌اول موافق بودند بعدمخالف شدند بعددوباره موافق شدند یا آنها هم مخالف ماندند یا بها تغییرکردند . ولی بنده ازروزیکه آمدبه اورای کبوددادم تاوقتی که‌رفت وهیچوقت تغییرنظرندادم والبته درتمام اینمدت‌هم هیچوقت به اوتوهینی چیزی بنده نکردم یعنی ازآن کارهائی که مرسوم بوددرمجلس مخالفین دولت میکردندکه‌میآمدند یعنی گاهی اوقات‌حتی به فحاشی اینها میکشید اینها نه خیلی موءدب معقول اما موقع رای رای کبودمیدادم . وبعدش هم درجریان کارهم مثل اینکه اینجاهم قبلاً" ذکرکرده بودم باینکه من درمجلس سنادرکمیسیون شماره سوم که آنوقت‌کارهای وزارت کشاورزی و کار صنایع وتجارت راداشت ازهمه‌ی کمیسیون ها فعالتر بودچون کارش زیادتر بود چون چندوزارتخانه به آن‌مربوط میشد من مخبربودم .مکررمیشدکه لایحه دولت مطرح میشد درمجلس من خودم ازگزارش کمیسیون دفاع میکردم

ولی موقع رای که میشدرای کبودمیدادم . وهمه میگفتندآقاتوخودت آمدی دفاع کردی ازلایحه ودیگرچرارای کبودمیدهی ؟ گفتم آقاآن دفاع من برای این بوده است که من مخبرکمیسیون هستم بایدازخبرکمیسیون دفاع بکنم واین رای کبودرای شخص من است. به دولت که به آن اعتمادنـدارم اینهارا باهم مخلوط نمیشودکرد . وبه این ترتیب بودتا دوره‌ی تمام دوره‌ی سنا بنده به زاهدی رای مخالف میدادم وحالاآنکه ظاهرا" هم هیچ وقت زاهدی نسبت بمن اظهار ناراحتی یا اینکه چیزبکندهم نبوددرکار دوستی ما باصطلاح سرجایش بود کارمجلس هم علیحده سرجایش بود. تاوقتیکه بنده در سه سال چیزم که تمام شد آنوقت مرسوم بودکه نصف سنا میآمدبیرون. برای نصف سنا انتخاب میشدندوهمیشه نصف دیگرش میماندیعنی سنا هیچوقت تعطیل نمیشدبا اینصورت . قرعه میکشیدند ۳۰ نفراز ۶۰ نفربیرون میآمد خارج میشد . اتفاقا" قرعه کشیدند بنده ازسناآمدم بیرون . من چون کاری نداشتم ...

س- قرعه واقعا" قرعه بوددیگر ؟

ج - قرعه بود . نه قرعه‌ی واقعی بود آنجاکارش نمیتوانستندکه مثلا" یکی دربیاید یکی درنیاید نبود .

س-گفتم شاید اصولا" یک فکری کرده بودند .

ج - نه نه . هیچ قرعه صحیح بود . آقای موءیدثابتی یادم هست که منشی سنا بودودوست خیلی نزدیک خودمن بود قرعه به اسم من درآوردگفت شریف امامی هیچی معلوم شدکه ماهم درآمدیم . من بلافاصله بخانم گفتم که من مدتها است که هیچوقت مرخصی نرفتم ومسافرتی هم نرفتیم فلان اینها وخوبست که الان یک مسافرتی برویم ، بررسی کردیم گفتیم برویم به لبنان .ماشینی خودم داشتم سوارماشین شدیم ماشین شخصی خودم باشوفری که داشتیم ازراه همدان وکرمانشاه و قصرشیرین رفتیم بغداد اول یک چندروزی بغدادبودیم

البتــــــه اینجاها که من میرفتم مطلقا ، مثلا" دربغداد با تماتقلیچ آنجا سفیربود که باخودبنده دوست بود ، سپهبدبا تماتقلیچ من خودم بــــه او هیچخبرندادم که بروم سری بها وبزنم اینها برای اینکه این جریـــان هم هان یادم رفت که بگویم این بودکه وقتی من ازقرعه درآمدم علــــم آنوقت وزیرکشوربود .علم بمن تلفن کردکه شما قرارا ست که شهردارتهـــران بشوید. گفتم من بسیارمتاٌسفم که نمیتوانم شهردارتهران بشوم. ازاینکـار شهرداری تهران اصلا" بدم میآمد . چون یک جای بهم ریخته بهمپاشیــده‌ی درهم برهمی بودکه امیداصلاحی هم باوضع آن روزبنده درآن نمیدیدم ایـن بودکه زیاد علاقه نداشتم که آنجا بروم کاری نمیتوانستم بکنم خلاصه . چنـد روزبعدازاینکه علم این تلفن رابمن کرد اعلیحضرت تشریف میبردنــــد به مکه ودرفرودگاه مهرآباد آنوقت محل مشایعت واستقبال واینها هیچ ساختـه نشده بود. یک آنگــــار طیاره رافرش میکردند آنجا وکسانیکه بایستـی که برای مشایعت آمده بودند آنجـــــــا میایستادند واعلیحضـــرت ازآنجا میآمدند سوارطیاره میشدندمیرفتند . یک پاویلــون دولــــت پاویلــون سلطنتی وغیــــره اینها همه بعدساخته شد. آنجائی کـــه طیاره‌ها راتعمیرمیکنندآنجا درواقع تشریفات چیز انجام میشد ....
من چون جزوهیئت رئیسه سنا بودم رفته بودم به مشایعت یا هیئت رئیســه‌ی سنا صــدر الاشراف رئیس سنا بود وبنده هم کارپرداز مجلس بودم اینهـــا رفته بودیم آنجا . اعلیحضرت وقتی که آمدندردبشوندجلوی هیئت رئیســه بمن رسیدندگفتندکه آن مطلبی که علم بشما گفت این موردتاٌییدماســت . دیدم عجب کارغلطی کردیم که آمدیم برای مشایعت وخطربزرگی گردنگیرمـــان خواهدشد . این موجب شدکه من بخانم گفتم که میرویم مسافرت وبه علــــم هم تلفن کردم که بنده رفتم به مسافرت ، گفت کجا میروید ؟ گفتـــــم به مقصد نامعلوم ومیمانم آنقدرکه خبرنصب شهردارتهران رادوراً دیــــو

بشنوم . تصمیم گرفتم خانم وبچه‌ها اینها راه افتادیم رفتیم اول به بغداد یک زیارتی همه عتبات عالیات راکردیم ازآنجاهم ازراه صحرا رفتیم به اردن ولبنان . عرض کنم که آنجا خوب یادم هست که دربیروت بودیم آقای گلشائیان را من دیدم که وزیردادگستری بود با اتومبیل وزارت دادگستری سه رنگ آمده بودبه بیروت من با او آشنا بودم رفتیم جلو با او صحبت کردیم دیدم برداشت صحبت او اینستکه خودش را نخست وزیر میداند بطورقطع . خب خداحافظی کردیم واو برگشت بنده یک چندروزی دربیروت اینها که بودم چون عادت به اینکه بیکار بنشینم اینها نداشتم بخانم اصرار کردم که زودتر برگردیم وبرگشتیم حالادرجریان مسافرت رفتن وبرگشتن حوادثی پیش آمدکه خیلی جالب است ولی مناسب این موضوع ما نیست از آنها صرفنظر میکنم . درهرصورت با پیش آمدهائی که درصحرا برایمان کرد اینها آمدیم به بغداد دومرتبه . دربغداد یکی دوروزکه ماندیم من دیگراز اینکه بیکار مانده بودم یک خرده نا راحت بودم گفتم بروم تهران که دیگربه کار وزندگی خودمان برسیم اینها .خانم گفتش که من میمانم زیرا مادرش قرار بودکه بیایدبه زیارت عتبات ومن تنها برگشتم بلیط طیاره گرفتم اتومبیل رابرای آنها گذاشتم که با طیاره بیایم تهران . موقعی که آمدم به فرودگاه بغداد شخصی بنام مشایخی بودکه قبلا" هم من با او آشنائی زیادی نداشتم . نه مشایخی که شهردار بود یک مشایخی دیگری بودکه بعدهم من هیچوقت اورا ندیدم . آمدپیش سلام وتعارف خوش وبش کرد بعدگفتش که تبریک میگویم بشما . گفتم تبریک، چی میگوئیدیمن ؟ گفتش که شما خبرندارید ؟ گفتم که خبرچی ؟ گفت دولت تغییرکرده اطلاع ندارید ؟ گفتم نه من اطلاع ندارم . گفت چطور میشودشما اطلاع نداشته باشید ؟ گفتم من اززوزیکه ازمنزل آمدم بیرون هیچ روزنامه‌ای نداشتم با هیچ سفارتخانه‌ای تماس نگرفتم ورادیوهم

نشنیدم من هیچ اطلاع ندارم از اینکه آنجاها چه تغییری رخ داده وقصدم این بودکه آدرسم را همندانند . گفت شما توی کابینه هستید. گفتم کدام کابینه ؟ گفت اقبال نخست وزیرشده است . البته چون با من هیچ صحبتی هم نشده بود و اینها نمیدانستم که صحیح است نیست اینها برگشتیم بلا آخره آمدم تهران تلفن کردم اول به آقای دکتر معظمی که کابینه عوض شده ؟ گفت بله عوض شده وشما را هم معرفی کردند مگرخبر ندارید ؟ گفتم نه . گفت بله شما بسمت وزیرصنایع معرفی شدید. بنده تلفن کردم به آقای اقبال روزبعدرفتم آنجا به دفترش ، رفتم وبه او گفتم که شنیدم مرا معرفی کردیدبسمت وزیرصنایع ولی من آماده نیستم باینکه بیایم توی کابینه . گفت نه آقاچیه این حرفها چیست میزنید اول کار اگرقرار باشدشما استعفا بدهیدیا نیائید فلان اینها لطمه به کابینه میخورد چی فلان اینها . من ترتیب کارم را طوری داده بودم که اصلا" کار آزادبکنم دیگرکاردولتی نکنم . دیگربا نحوه‌ایکه با او هم همان دوره‌سنا که داشتیم با اوهمدوره بودیم دوست بودیم اینها دیدیم‌به یک صورتی این مطلب را بمن گفت‌که من موجب لطمه خوردن به دولتش میشوم فلان اینها گفتم خیلی خوب دیگر . ازتمام مقدماتی که تهیه کرده بودم برای کارآزاد اینها راهمه را بهم زدیم شروع کردیم بکار. عرض‌کنم که وزارت صنایع که من آمدم بررسی که کردم دیدم که اینجاوزارت صنایع یک اسمی است هیچ کاری نکرده نه هم امکان کارش هست . وقبل ازمن هم مهندس گنجی و اردلان وزیرصنایع بودندوآنها هم خب امکاناتی نداشتندکه کاری بتوانند بکنند . مخصوصا "اردلان که اصلا" بکلی ازهرجهت پرت بودچون‌واردبه مسائل فنی هیچ نبود وتمام کاربرش دروزارت خارجه بودکه با روزارت خارجه را بایدمیکرد. مدتی مطالعه کردیم وبررسی کردیم من دیدم‌که ما جزاینکه یک برنامه‌ای برای کارمان درست بکنیم هیچ راهی ندارد.ویا دم‌هست

که سفیرسوئیس آمده بودبه دیدن من و اوسوئدی بلدبودصحبت بکندچون سفیر سوئدبوده مدتها . آمدباسوئدی با من صحبت میکرد گفت "خب،توبرنامه ات چیست؟چه کارمیخواهی بکنی؟ "گفتم من هنوزمطالعه نکردم که برنامه ام چیست ولی بایستی که چندروزبررسی بکنم وامکانات رابسنجم ببینم تابعدیک برنامه ای برای خودم تهیه کنم . گفت "من خیلی علاقمندم بدانم که شما برنامه تان چه خواهدبود اینهاوبازهم میآیم ". گفتم اشکال ندارد بیائیدشما ومن قبل ازاینکه بررسی بکنم نمیتوانم اظهاربکنم چه برنامه ای دارم . درآنموقع جزوجریانات روزاین بودکه هیئت دولت روزدوشنبه درحضورخوداعلیحضرت تشکیل میشد ونام آن هیئت شورای اقتصادبوددرواقع . تمام مسائل اقتصادی مملکت درآنجا درحضوراعلیحضرت مطرح میشد .ماهر روزدوشنبه درآنجا جلسه داشتیم و....

س ـ این اززمان دکتراقبال بابشد یازمان زاهدی هم بود ؟

ج ـ خیال میکنم اززمان علاء بود . علاء بود. دقیق نمیدانم ولی قطعاً اززمان علاء بودش . زمان علاء حتماً بود ولی قبلاً هم بودنمیدانم . آن مدتی که من رئیس سازمان برنامه بودم حضوراعلیحضرت تشکیل نمیشد جلسه نبودش همان فقط درهیئت دولت خودمان بودیم .روزی درآنجا مطرح شدکه برای تولیدمملکت بایدیک فکری بشودیک کاری بشودفلان اینها والبته من بعلت علاقه ایکه بکارخودم داشتم اینهادراین زمینه من هم خیلی مطلب راتاءییدکردم اینهاودر آن جلسه بعرض اعلیحضرت هم رساندم که اینکاربدون مایه نطیبراست بایستی که یک فکری بکنم برای اینکه اعتباری بهرصورت بدست بیایدتاازآن راه بتوانیم ماکمکی به تولیدمملکت بکنیم . اعلیحضرت فرمودندکه من دراین زمینه یک مقدماتی فراهم کردم وآن اینستکه پشتوانه اسکناس راما مجدداً " ارزیابی میکنیم وباقیمتی

که الان پشتوانه اسکناس دارد مقداری درحدودگویا هفتصدوپنجاه میلیون تومان غایدمیشد که این ... عیص میدهیم به تولید.

س ـ پس این فکرایشان بوده ؟

ج ـ فکرایشان بود . البته اینکه ازراه تجدیدارزیابی این پول بدست میآیدا ینها راخودایشان در هیئت گفتند. وقرارشدکه بنده وتجدد، ناصرو نیساری ، چهارنفری بنشینیم یک طرحی تهیه بکنیم برای طرح قانونی برای تجدیدنظردرارزیابی پشتوانه اسکناس ومطالب مربوط به آن .

س ـ بدون دخالت سازمان برنامه ؟

ج ـ سازمان برنامه البته آنوقت آقای ابتهاج رئیس آن بودکه درحدود دولت یا بیشترقدرت داشت .

س ـ عجب .

ج ـ بعله . واعلیحضرت هم فوق العاده ازاوحمایت میکردند. حالادلیلش چی بودا ینها را دیگرنمیدانم ولی خیلی مقتدرکارش را میکرد. درآنموقع رقابت شدیدی بین آقای ابتهاج ومن بود . ابتهاج میخواست که کارهای صنایع مملکت آنچه هست تمام درسازمان برنامه متمرکزباشد ومن چون وزیر صنایع بودم نظرم این بودکه وزارت صنایع را یا ببندید یا اگرهست که بایدکارصنایع بدست آن باشد وهمین تزبنده موجب شدکه دستورداده شدکه کارخانجات دولت بیایدبه وزارت صنایع . بعداین لایحه که مطرح شد بنده فکرکردم که ما ازاین نمد کلاهی بایدداشته باشیم یعنی برای وزارت صنایع من بایستی که فکری ازاین راه بکنم . طرح قانونی راکه نوشتیم بصورتی بودکه این پول فقط بایستی که صرف افزایش تولید بشود یعنی تولیدصنعتی وتولیدکشاورزی وبه هیچ مصرف دیگری درواقع نرسد . سازمان برنامه ابتهاج ازاین لحاظ خوشوقت بودکه این مطلب که درمتن قانون هست این به آنجا میرسدکه همه پول رابدهندبه سازمان

برنامه . ما هم صحبتی نمیکردیم اظهاری نمیکردیم تا اینکه تمام مقدمات کارفراهم شد وطرح قانونی دردولت مطرح شد حضوراعلیحضرت تصویب شد بمجلس داده شد درمجلس هم تصویب شد آمدبه سنا . درسنا که آمدمرحلەی نهائی بود . آنجا بنده دیدم که محلی است که من بایستی که یک اقدامی بکنم که این پول به سازمان برنامه نرودوالا دیگرامیدما بکلی به یاءس تبدیل خواهدشد ، قبلا" با دکتراقبال صحبت کردم اینها گفت خب ، چکاربکنیم ؟" گفتم من ترتیبش را میدهم که یک نفرازسناتورها سئوال بکنددرسناکه آیا این پول به سازمان برنامه داده میشودیابه وزارت صنایع وکشاورزی برای اینکه صنایع وکشاورزی را تولیدش را بالاببرند؟ آنموقع بغلت تندی که ابتهاج داشت وبا وکلاخیلی تند وتیزصحبت میکردوبعدهم چون خیلی بخودش مطمئن بودکه اعلیحضرت ازاودفاع میکندوکلانسبت به او نظر خیلی خوبی نداشتندازاوتاراضی بودندازاینجهت چون خیلی تند خشن باآنها رفتارمیکرد. درسنا بنده با گلشائیان صحبت کردم که شما یک همچین سئوالی ازدولت بکنیدکه روشن بشوداین مطلب بدون اینکه بدانندمطلب ازچه قرار هم هست . اقبال هم بهش گفته بودم که شما توضیح میدهیدکه البته ماوزارت صنایع داریم وزارت کشاورزی داریم وچون این تولیدات صنایع است وکشاورزی حتما" میرود دروزارتخانەهـا . دومرحله نهائی که میخواستندراءی بگیرندبه لایحه درآن شورآخرچیزبلندشدگفت" آقا این مطلب روشن نیست که این اضافەدرآمدی که حاصل شده است ازتجدید نظرارزیابی به کجا میرود میرودبه سازمان برنامه یا میرودبه وزارتخانەها ؟" اقبال هم خب آماده بودپاشدتوضیح دادخیراین داده میشودبه وزارتخانەها وراءی گرفتندتصویب شد وبه این ترتیب این پول ازحیطەی اختیارسازمان برنامه درواقع خارج شد. ابتهاج ازاین بابت خیلی ناراحت بودالبته ولی خب دیگرکارازکارگذشته بودکاریش هم نمیتوانست بکند. این مطلب

که درشورای اقتصادمطرح شد آنجا من خودم پیشنهادکردم باینکه ماخوبست یک آئینامه‌ای بنویسیم وازاین اعتبارات بصورت صحیحی استفاده بکنیم وپیشنهادمن هم مبتنی براین بودکه این پول را مثل سابق که وزارتخانه میگرفت یک دوتاکارخانه واردمیکرد یاچهارتاکارخانه اضافه میکرد یافلان اینها اینکارراتکنیم .این پول راماتخصیص بدهیم به دادن وام به کسانیکه حاضرندسرمایه گذاری بکننددرراه کشاورزی ودراه صنایع وبراین الناس مبتنی باشدکه دو ثلث سرمایه راماوام میدهیم یک ثلث راباید آنها خودشان نقدا" بپردازندوباین ترتیب میزان فعالیت ماچندین مقابل خواهدشد.زیراآن دوثلثی راهم‌کەماوام میتوانستیم بدهیم این رامیتوانستنداز بانکها هم یک مقداری بگیرند. یعنی مادرواقع عملا" درحدودیک ثلث وام میدادیم یک ثلث خودشان اعتبارمیگرفتند یک ثلث هم نقدمیپرداختند. این استخوانبندی آن آئینامه بود. آئینامه رابنده تهیه کردم . آنوقت یک شورای اقتصادداشتیم که منصوررئیس آن شورای اقتصاد بود . اوهم میآمددرروزدوشنبه درهیئت شرکت میکرد ومنشی کارهای مربوط به اقتصادبود . آئینامه رابنده نوشتم آئینامه‌ی اجرائی آن را برای بانک ملی وبه بانک ملی هم‌حتی فرستادم موافقت بانک ملی راهم گرفتم تمام کارهایمان راکردیم وزارت‌کشاورزی آنوقت سرتیپ اخوی بود.نمیدانم به چه علت هی طولش داد.بنده آئینامه رانوشتم وبه تصویب رساندم ازتمام مراحل هم گذراندم شورای اقتصاد بانک ملی وغیره فلان اینها همه تصویب‌کردند شروع کردیم به دادن وام واعلان کردیم وگفتیم هرکسی طرحی داردبایدبدهدمابررسی میکنیم تصویب اگر شدازاین مراحل گذشت هرطرحی هم بایستی کەهم درشورای اقتصادهم درخودوزارت صنایع دردرجه اول تصویب بشودتابعدآنوقت بجریان بیافتند. ماشروع کردیم به اینکه کارخانجات مختلف تقاضابفرستنداینهاودردرجه

اول هم آنوقت ما احتیاجاتمان درنساجی وقندبیش ازهمه بود ومقدارزیادی وارادات قند وارادات نساجی داشتیم . برای تشویق سرمایه گذاران صنایع این دوصنعت راکه احتیاج زیادی به آن داشتیم شرط بسیارسهلی هم فراهمکرده بودیم که چهاردرصدسودبه وامی که داده میشدبرای قند وبه نساجی بیشترازآنها گرفته نمیشد واین خب یک فشار فوق العاده زیادی بود. هجوم آوردندعده‌زیادی سرمایه گذار شروع کردندبه اینکه طرح بدهند وتقاضای وام بکنند و اینها . عرض کنم تقاضاکه میآمددروزارت صنایع آنچه مربوط به صنایع بود ، قسمت صنایع آنچه مربوط به معادن بود قسمت معدن اینها رسیدگی میکردند نقاط ضعفی داشت اینها را معلوم میکردند رفع میکردند طرح وجرح و تعدیل میکردند بعدمیفرستادندپیش من ، من خودم بررسی میکردم بعدمیبردیم به شورای اقتصاد آنجا مطرح میشد بعدازاینکه شورای اقتصادتصویب میکرد به نظرم درهیئت دولت هم بایدتصویب میشد حالادرست یادم نیست . بهرحال مرحله‌ی نهائی اش تصویب شورای اقتصادبود .تصویب میشد آنوقت مامینوشتیم به بانک ملی . بانک صنعتی نبودهنوز. بانک ملی که اینقدروام به این طرح چیزبدهید. آنوقت یک آئینامه‌ای هم برای بانک ملی بودکه بانک ملی بایستی که به اتفاق ناظروزارت صنایع هر طرحی را وامی میدهدنظارت هم بکنند. یعنی پول دست کسی داده نمیشد اول بایدشروع بکندبه ساختمان کارخانه‌سفارش ماشین آلاتش غیره غیره اینها هماطوریکه درطرح پیش بینی شده بودآنوقت مرحله به مرحله که بایستی پرداخت بکنند روی کارانجام شده یاسفارش داده شده پول میدادبه چیز. این بودکه سوخت وسوزی مادراینکارنداشتیم هیچ . ویکی دوتا مورد بودکه اینها یا ماءموربانک ملی ساخته بودندووامهائی گرفته بودند که ازآن حسن استفاده نشده بود. مثلا" کارخانجاتی که خریده بودند

کارخانه تونبوده است ارزانتراز آنچه که صورت داده بودندخریده بودند اینکارا ینجوری یکی دوتا داشتیم. ولی بقیه تمامش وامهای صحیحی بودکه همه اش انجام شد ودویست وخرده ای طرح من یادم هست که ما عمل کردیم .موازات این طرح هم یک طرح دیگری درست کردیم یک مبلغ مختصری تخصیص دادیم به وامهای کوچک که بین گویا ده هزار تا بیست هزار تومان بود . برای مثلا" یک کسی بخواهدنجاری درست کند یا آهنگری یا تراشکاری ، یا کارخانجات کوچکی فلانی بخواهنددرست کنندمخصوصا" برای ولایات . مثلا" یادم هست که ما رفته بودیم به زاهدان آنجا یک نجاری که یک دریا پنجره بسازدنبود یا یک پیچ ومهره کوچکی اگر مال تراکتوری ماشینی اتومبیلی چیزی لازم بودکسی بتراشد اینها کسی نبود آنجا مثل یک چرخ تراش درزاهدان نبود . اینها را ما تشویق میکردیم میرفتندآنجا وهزاروخرده ای طرح ... کرده بودیم که اتفاقا" آنها مرتب مرتب وامش پس داده ... هیچکدام تویش ناراحتی نداشتیم. وام اولی که برای قند ما تهیه کرده بودیم آوردیم به هیئت دولت آقای ابتهاج مخالفت کرد . یعنی درشورای اقتصاد اعلیحضرت هم یک قدری ملاحظه میکردندکه آنجا چیزی برعلیه ابتهاج نگویند . فرمودنداین طرح را درهیئت دولت مطرح کند . چون ابتهاج درشورای اقتصاد گفتش که " من یک کارخانه ی قندی گذاشتم که تمام احتیاجات مملکت را تاءمین درخوزستان قندنیشکر واین کسیکه بیایدحالاسرمایه گذاری درکارقندبکندورشکست میشودواین خیانتی است که داریدمیکنیدبه مملکت ." حالا اشتباه او این بودکه کارخانه ای که میگذاشتند ۴۰هزارتن شکرمیداد و ۴۰۰ هزارتن نیشکر مصرف میکرد. این ۴۰۰ هزارتن درذهنش بودوخیال میکرد ۴۰۰هزارتن شکرتهیه میکند ومیگفت ماحتی صادرمیکنیم چی اینها ، قرارشدکه مطلب

درهیئت دولت مطرح بشود. اقبال آن روزیا شرفیابی داشت یا چه بود نتیجتاً نخواست گفت دولت را خودتان اداره کنید. نمیخواست با چیز روبرو بشود . شروع کردیم ما جلسه را اداره کردن . ابتهاج آمد نشست .

س - جلسه را کی اداره میکرد ؟

ج - من خودم اداره میکردم بعله . گفتم طبق تصمیمی که درشورای اقتصاد گرفته شد این مطلب مربوط به کارخانه قندرا بایستی که اینجا بررسی بشود نظری اتخاذ بشودکه بعداً " درشورای اقتصاد تجدیدنظر درآن بشودیا مطرح بشود . اول هم بخود آقای ابتهاج گفتم که آقای ابتهاج حضرتعالی نظرتان را بفرمائید چون مخالف فقط شما هستید چون این درهئیت دولت تصویب شده واینجا فکرنمیکنم کسی مخالف باشد البته اگرمخالف هم هست میگوید میآید صحبتش را میکند . گفت "بله هرکسی دراینکار دخالت بکند خیانت کرده ". گفتم آقای ابتهاج یا معانی لغات را نمیدانید یا مطلب را بکلی دارید قلب میکنید این یعنی چی خیانت میکنند چیست این حرفها چیست میزنید ؟ یک وقت عصبانی تحمل همین اندازه تذکر راهم نداشت پاشد کیفش را برداشت قهرکرد رفت . ماهم مطلب را مطرح کردیم توضیح دادم به آنها که این اینطور اینطور اینقدرواردات مان اینقدرتولیدمان است واینقدرکم داریم وکارخانه‌ای که ایشان میگویند درست میکنند بیش از ۴۰ هزارتن نمیدهدواین کافی نخواهدبودمصرف قندمان دارد هرروزاینقدرافزایش پیدا میکند چه وچه اینها همه را آنجا توضیح دادیم هئیت دولت تصویب کرد آوردیم دومرتبه به شورای اقتصاد .شورای اقتصادتصویب کرد برای اینکه قراربودهئیت دولت بررسی مجددبکنند .

س - ابتهاج دیگرآنجا نبود ؟

ج - ابتهاج بود .

س - چیزی نگفت .

ج - دیگرهیچی نگفت . این تصویب شده بود. تصویب شدما شروع کردیم وبعددرا مر...

روایت‌کننده : آقای مهندس جعفر شریف امامی
تاریخ : ۱۲ مه ۱۹۸۳
محل : شهر نیویورک ـ آمریکا
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۷

بهرحورت وقتی که ما شروع کردیم به دادن وام یک استقبال فوق العاده زیادی از طرف افراد شد و عده‌ی زیادی اشخاص آمدند تقاضا کردند. اوایل امر البته بعضی‌هایشان مأیوس بودند از اینکه وام به آنها داده بشود چهار درصد با شد از این حرفها. ولی یک چندتا که داده شد دیدند نه مطلب جدی است و میتوانند تقاضا بدهند و چهار درصد وام یک فاکتور بزرگی بود برای صاحب کارخانه. و کار بجائی رسید که ما قند و نساجی‌مان به self-sufficiency رسید یعنی دیگر به خودکفائی رسیدیم که دیگر اعلام کردیم که وام نساجی و وام قند دیگر داده نمیشود، تا به آنجا رسید این کار. یادم هست که ما در این مراحل که بودیم هنوز وزارت کشاورزی آشنا نه‌ی کارش را که وام چطور بدهد چه کار بکند فلان اینها که چیزی به موازات ما عمل بکند هنوز نکرده بود
س ـ جمشید آموزگار وزیر کشاورزی نبود ؟
ج ـ نخیر . آن اخوی بود. عرض کنم یک روز اعلیحضرت مرا احضار فرمودند رفتم خدمتشان گفتند"تو داری تمام اعتبارات را چیز میکنی همه را مصرف میکنی که." گفتم قربان همه اش که میآید در شورا و خودتان میدانید دیگر اگر چیزیش ایرادی دارید که ردبشود تصویب نشود فلان اینها حرفی نیست. فرمودند "نه من منظورم اینست که باید یک چیزی هم آخر برای کشاورزی بگذارید." گفتم خب هرجور امر میفرمائید همانطور چیز بکنم . فرمودند"اولاً" یک بانکی من میخواهم تأسیس بشود" این بانک را هم بازپرووژه اش را آقای ابتهاج

آورده بود. بانک صنعتی ، البته اینکار را ابتهاج کرده بودکه یا زدومرتبه دست بیاندازد روی اعتبارات مربوط به صنایع . "واین بانک که تاء سیس بشود دولت با یدیک ۶۰ میلیون تومان به آن کمک بکند. ۶۰میلیون تومان میگذاریدا ینجا کنار ، شما هم تا ۳۵۰ میلیون بیشتردیگر جلو نروید برای اینکه بقیه اش بماند برای کشاورزی ." گفتم خیلی خوب. در این گیر ودار بودیم که طرح بانک صنعتی را آقای ابتهاج آورد. طرح بانک صنعتی را یک جوری نوشته بودکه همه ی اختیارات میرفت به سازمان برنامه. البته معایب دیگری هم داشت آن طرح و آن این بودکه اختیارات وسیعی بخارجیها داده بود. یادم هست آن لازارف ور اینها شریک بودندو اینها مدیرعامل تعیین بکنند نمیدانم هرکاری انتخاب انتصاب افرادچه و فلان اینها بعدهم استفاده ای از اعتبارات دولت همه چیزها یک جوری بودکه خیلی خارجی ها از این میتوانستندحتی سوء استفاده بکنند. این طرح راکه آوردنددرشورا من مخالفت میکردم ولی هردفعه یک ایرادش را فقط میگفتم همه ی ایرادات را یکجا نمیگفتم . خب تصدیق میکردند که این ایرادوارد است ابتهاج این را برمیداشت و میبردکه اصلاحش بکند دومرتبه بیاورد . آنوقت برای اصلاحش دومرتبه میبایدبا آنها مذاکره بکند چون این با موافقت خارجی ها بود آنها با یستی که شرکت بکنند چون آنها اداره کنندازاین حرفها . خلاصه اینکارچندین ماه طول کشید هردفعه میآوردمن یک ایرادمیگرفتم ومیگفتم که اینجایش باید اینطورباشد به این دلیل به این دلیل اینها همه تصدیق میکردندابتهاج بازبرمیداشت میبردوبعدازدوماه یک ماه دوماه بعدمیآوردکه با آنها مذاکره کرده بود دومرتبه مطرح میکرد یک ایراددیگرمیگرفتم . ومن اینکاررا مخصوصاً " برای این میکردم که اعتباراتی که دراختیارما هست اینها نروذ به سازمان برنامه وازآن استفاده برای صنایع بکنند چون اگرمیرفت به

سازمان برنامه آنوقت ممکن بودمثلا" برای راه سازی،برای سدسازی برای کارهای دیگراز آن استفاده بشودوآن چیزیکه من علاقه داشتم به آن که مسئله صنایع بودآن ازبین میرفت . یک روزاعلیحضرت بازمن راخواستند گفتندکه "بس است دیگر ازاین مخالفتهائی که میکنید دیگربیش ازاین مخالفت نکن بروخودت این نمایندگان لازارفررا اینهارا همه رابخواه آن جوری که دیگرا یرادندارد،بااآنها صحبت بکن قراردادرا امضاء کن بعدهم ببر مجلس خودت هم مأموری که ازمجلس بگذرانی ". چشم . خواستم آن نمایندگان رایک تغییراتی درآن اساسنامه ی بانک که اینها نوشته بودند دادم رفتم به مجلس دادم وازمجلس وسنا هم بیم خبودم گذراندم .

س- یعنی این بانکی که معروف شدبه بانک توسعه صنعتی ومعدنی ؟

ج - همین توسعه صنعتی ومعدنی را . این راچندین ماه بنده عقبش انداخته بودم برای این اختلافی که باآقای ابتهاج داشتیم . البته میدانید من فکرمیکنم ابتهاج سوء نیتی نداشت اما بقدری معتقدبخارجی بودومیل داشت که کارها را بانظرآنها انجام بدهدوخیلی دست بازبا آنها رفتارمیکرد وحال آنکه باایرانیهاخیلی شدیدعمل میکردهمیشه . وبعدهم میخواست تمام اختیارات متمرکزدرسازمان برنامه باشدکه باا ینکاربنده البته موافقت نمیکردم . البته بایدبشما بگویم که خودابتهاج بمن خیلی اعتقاد داشت وهمان موقع که من درسنا بودم اوآمدش به سازمان برنامه به وسیله ی دشتی وچندنفرازدوستان سناتورمن ازمن خواهش کردکه من ازسنا بیایم بیرون ومعاون اوباشم برای کارهای اجرائیش .من قبول نکردم گفتم آقا اینجا من وضعم مطمئن است اینهاوسه سال که قطعی است شش سالش هم احتمالی اینستکه نمیآیم آنجاوقبول نکردم . وباابتهاج هم ماهرمرتبه

جلسه‌ی شورای اقتصادبودبااوهمیشه مناقشه داشتیم برای اینکه یک مطلبی که من میگفتم اومخالفت میکردوبعدباهم شروع میکردیم جلوی شاه باهم مخالفت کردن اینها وبعلت اینکه یک قدری عصبانی بودزودازکوره درمیرفت یک مطالبی میگفت که همه را ناراحت میکرد خودش راهم ناراحت میکرد آنوقت به او دیگرنظرمساعدی نبودبه اینجهت . بهرصورت کاربانک رابنده خودم ازمجلس گذراندم وقرارشدتشکیل بشود تشکیل شد فلان اینها . اتفاقاً" موقعی آماده افتتاح بودکه اقبال رفته بودبه آمریکا برای یک ماه ومن کفیل نخست وزیری بودم وقرارشدکه من خودم بانک راافتتاح بکنم . بانکی راکه چندماه مخالفت کرده بودم عقبش انداخته بودم مامورشدم هم خودم به تصویب برسانم وهم بعد هم خودم افتتاحش بکنم . البته اول من همیشه ناراحت بودم ازاین بانک که ازجهت اینکه ۶۰ میلیون تومان ازاعتباراتی که دراختیاروزارت صنایع بوداین رابرده بودبه آنجا . ولی بعداعتباراتی دیگری که آنها ازخارج آورده بودندسرمایه‌اش یکی از افرادگرفتنداینها یکی ازعوامل مهم توسعه صنایع کشورهمین بانک توسعه صنعتی اینها شدکه من خودم برای یک ۱۵ سال هم رئیس هیئت مدیره‌اش بودم . وخوب یادم هست که درخیابان الیزابت یک ساختمانی آنجا اجاره کرده بودندومدیرعامل آن اول کاریک هلندی بود . آقای سمیعی معاون اوبود. بانک آنجاافتتاح شدوشروع کردندبکار . باآقای ابتهاج متاسفانه ما درهرجلسه‌ی شورای اقتصادمناقشه داشتیم وناراحت بودیم ازهم هر دومان واوازاینکه من اختیارات صنعتی رادرواقع بکلی ازاوگرفتم ناراحت بودومن ازاینکه اومیخواست صنایع رابیر ددرسازمان برنامه‌ناراحت بودم. والا اختلاف دیگری باهم نداشتیم شخصی یک چیزی دربین نبود. یک جریاتی مثلاً" پیش آمدراجع به کارخانه‌ی کودشیمیائی درشیراز . نمیدانم این راقبلاً"

گفتم ؟

س - نخیر .

ج - نگفتم .

س - بنده ایشان مفصل از دیدخودشان گفتند ولی شما چیزی نفرمودید.

ج - نگفتم من . آقای ابتهاج قصدداشت که یک کارخانه‌ی کودشیمیائی در خوزستان بگذارد وظرفیت آن ۸۰ هزار تن بود . بنده کاری بکار آن کودشیمیائی اینها نداشتم تا یک روزی اعلیحضرت یک پیشنهادی بود مال یک شرکت انگلیسی راجع به گازحوزه‌ی فارس بمن دادندکه این را مطالعه بکن ببین این قابل عمل هست نیست اینها . ما بررسی کردیم معلوم شدکه پیشنهادشان این بودکه گاز رابیاورندبه شهرشیراز وسوخت شیراز را دروا قع تاءمین بکنند . برآوردی که کرده بودیم میزان مصرف گازی که آنجا درشیراز ممکن بودباشدتکافو نمیکرد از اینکه آن لوله کشی خرج لوله کشی سرمایه‌گذاری اینها را استهلاک بکند واین رابنده به این صورت گزارش دادم بعرض اعلیحضرت رساندم . بعدازچندی پیشنهادآمدکه بعضی ازکارخانجات آنجا را ممکن است که بجای نفت گازبسوزانند آنوقت مصرف گاز بالامیرود . چون آنوقت گازها همه سوخته میشد درهواوهدرمیرفت هیچ چیزنداشت . طرحی که دومرتبه بمن دادند بررسی کردیم ما وبا اضافه شدن کارخانه‌ی سیمان ویک کارخانه‌ی کودشیمیائی اگرکه مصرف گازش زیاداست نصب بشودآنوقت پروژه یک طرح اقتصادی خواهدبود . این طرح که فرستاده شدبنده گزارش دادم به اینکه با این شرایط ممکن است که این طرح اقتصادی باشدوعمل بشود . بعدازچندی دومرتبه پیشنهادی همانهادادندبه اینکه حاضرندکارخانه‌ی کودشیمیائی راهم خودشان نصب بکنند . وقتیکه طرح را به بنده‌دادند اعلیحضرت فرمودندباخودشان صحبت بکنید به ایشان گفتم آقا من

هیچ اعتبار ندارم . پولی که کارخانه بخرم یک کارخانه‌ی کودشیمیائی نصب بکنیم همچین پولی وزارت صنایع ندارد. ولی من یک کار میتوانم بکنم وآن اینستکه شما اگر سرمایه لازم را با ریسک خودتان ازخارج بیاورید وطرح را بصورت قاطع نهائی دربیاورید که ما بررسی بکنیم که قابل عمل باشد من درحدودی میتوانم بشما ازمحل پشتوانه‌ی اسکناس وام بدهم ولی این وامی که بشما میدهم بایستی که گارانتی بانک برای بازپرداختش بمن بدهید من به کارخانه کار ندارم . چون کارخانه درواقع با سرمایه شما شروع میشود اینها ولی چه خواهد بود چه خواهد شد فلان اینهاش من اطلاع صحیحی ندارم وعلیهذا گارانتی بانک را زشما میخواهم . اینها رفتند وبررسی کردند گفتند ما حاضریم که سرمایه خودمان بیاوریم خودمان نصب بکنیم بشرط اینکه تا سرمایه‌ای که گذاشتیم مستهلک بشود گاریما همینجور مجانی داده بشود این امتیازرا البته داشته باشیم . البته آنوقت چون گازسوخته میشد درهوا وهیچ مصرفی نداشت این موافقتش خیلی سهل بود . گزارشی بنده تهیه کردم درشورای اقتصاد مطرح شد همانموقع ابتهاج مخالفت کرد. " برای مصرف داخلی اینها یقدرکافی کارخانه ما تولید خواهد کرد میدهدواین کارلعواست کارصحیحی نیست چه اینها ." بنده دومرتبه با اینها مذاکره کردیم به اینکه شما این ۸۰ هزارتن را اگر تولیدبکنید ممکن است مصرف داخلی نداشته باشیم تعهدخریدنمیتوانیم بکنیم . شما بایدخودتان تعهده دوربکنید به قیمت بین المللی بتوانیدا ینها را صادر بکنید حالاقرارداد را بسته بودم با اینها .یک ضمیمه‌ی قرارداد با اینها دومرتبه امضاء کردم با امضای خودآنها که آنچه که مصرف داخلی است اینها بقیمت بین المللی بفروشندوآنچه که برای ما زائد است صادربکنند وکودشیمیائی هم اتفاقا " آنموقع خیلی تقاضا دردنیا داشت وچیزی هیچوقت زمین نمیماند . حالاهم خیال میکنم هنوزهمینطورباشد کودشیمیائی هر

روزمصرفش روبه افزایش است . با اینها مذاکره کردم آن ضمیمه قرارداد را هم با آنها امضاء کردم . بعد از اینکه قرارداد امضاء شده بود آن قرارداد را مبین درشورای اقتصاد که مطرح کردم توضیح دادم باینکه این کارخانه را ما بصورتی میسازیم باینکه خودمان هیچ سرمایه گذاری نمیکنیم یک وامی به اینها داده میشوددرمقابل گارانتی بانکر معتبرکه قابل قبول بانک ملی باشد مازادمحصولمان راهم آنچه که درداخل مصرف نشوداینها بقیمت بین المللی صادرمیکنند . یعنی هیچگونه ایرادی کسی نمیتوانست به طرح بهاین خوبی بگیرد . تصویب شد . بعدازاینکه قرارداد را ما با این طرفهاکه انگلیسی وفرانسوی بودند دوکمپانی انگلیسی وفرانسوی بودامضاء کردیم بنده روی اعتمادی که به تمام قرص کارهائی که کرده بودم داشتم که ازهرلحاظ این طرح غیرقابل ایراداست یک نسخه فرستادم برای آقای ابتهاج گفتم که طرح قرارداد چیزرا ما بستیم ومیفرستم برای اینکه اگرنظری دارید هنوزعمل شروع نشده اگرنظری داریدبدهید . آن ضمیمه قراردادهمراه نفرستاده بودم من فقط همان اصل قرارداد را فرستاده بودم این قرارداد را میخواندمی بیندکه برای مازادمحصول درقرارداد چیزی ذکر نشده بدون اینکه ازمن بپرسد اینها میرودپیش شاه ، میرودپیش شاه ومیگوید بله فلانی دروغ گفته بشما واین قراردادی که امضاء میکنندداینها اصلا" برای صادراتش هیچ پیش بینی نشده است . اعلیحضرت تلفن میکنندبه اقبال که" شریف امامی توضیحی که دادبدرشورای اقتصاداین بودکه مازادمحصول را باید صادربکنند اینجاکه چیزی دراین امرنداردا اصلا" والان ابتهاج آمده وایرادگرفته" فلان ازاین حرفها . به اقبال گفتم که شما پنج دقیقه صبرکنیدمن رونوشت ضمیمه قرارداد را برای شما میفرستم آن با یک نامه مشعربراین است که مازادمحصول را با قیمت بین المللی صادربکنندکه هیچ محصولی کودشیمیائی روی زمین نمیماند . فرستادم برای دکتراقبال

واوبلافاصله فرستاد برای اعلیحضرت، اعلیحضرت ازاین بابت خیلی ناراحت شدند که این مردچرا اینقدر لجبازی میکند واینکار هیچگونه ایرادی به آن نیست چراهی پافشاری میکند پامیشود اینجاکه دروغ گفتند راست گفتند فلان این حرفها چیست . خلاصه دستور میدهندکه ابتهاج راتوبیخ بکنند واینها رادیگرآقای اقبال بمن گفت . گفت ،" اعلیحضرت فرمودند که به رئیس دفتر آنوقت آقای،" یک پیرمردی بود اسمش حالا یادم میآید بعدبشما میگویم،" به اوبگوئیدکه ابتهاج راتوبیخ بکنند بله . گفت من فورا" تلفن کردم گفتم یک توبیخ تندی بنویسید برای آقای ابتهاج اعلیحضرت فرمودند که خودشان هم ." بعدهم به اوابلاغ شد . این کار به آنجا رسید وماکار راشروع کردیم. آنوقت مراقبت دقیق هم بنده میکردم که این جریان گردش کار کاملا" طبق برنامه ی پیش بینی شده باشد عقب نیافتد هیچ پیش آمدی نکنند که اسباب زحمت بشود. ضمنا" کاردیگری که بنده کردم این بودکه محل کارخانه راکه میخواستند انتخاب بکنند که باید درفارس باشد ویک جائی باشدکه آب هم داشته باشد فلان اینها ، اینها بررسی که کردند یک نقطه ای را رویش دست گذاشتند که آنجاآب هست کوه هست سنگ آهک هست وزمین کافی برای اینکه کارخانه رانصب بکنند بین کوه و دشت آن رودخانه ی کر هست وبررسی کردیم اینجا متعلق به آقای معدل بود معدل شیرازی . معدل شیرازی با من دوست بود بنده خواستمش گفتم که ما احتیاج داریم به اینکه آنجا یک کارخانه کودشیمیائی بگذاریم این باعث آبادی تمام آن محل وفارس همه ی فارس اینها خواهدشد توهم که علاقمندی به آبادی فارس اینها زمین اینجارا دیگر پول نگیراز ما ومجانی بما بده حالا مقدارش یادم نیست ولی یک مقدار چندین هکتار زمین لب درچیز که قیمت خیلی حسابی داشت بما مجانی تقدیم کردبه وزارت صنایع داد .که ازبابت زمین هم ما پولی اصلا" ندادیم . کارخانه شروع شد به ساختن ،پیشرفت کرد مشغول چیز بودند. مصرف کودشیمیائی آنوقتی که ما این

صحبت ها را میکردیم دراپران بود دوهزارتن ، سال بعدش دراشرتشویقی که شد فلان اینها شد چهارهزارتن بعدشد شش هزارتن بعدشددوازده هزار تن بعدیک مرتبه ۲۵ هزارتن وهمینجوراضافه شدکه یک مختصری به میگذشت اصلاً"همه‌ی ۸۰ هزارتن ممکن بودکه درداخل کشوراصلاً" مصرف نشودیگراحتیاجی به چیز نبود ، یعنی صادرات داشته باشیم نبود. بعدهم مثل اینکه بعد ازمن توسعه اش دادندآنجاها رااصلاً" . باری کارخانه که شروع کردیه کار اینها دیگرازساختن کارخانه‌ی توی اهوازنمیدانم منصرف شدندیا اینکه اصلاً" جریان کارشان طولانی بودآنقدرکه به عمرخودآقای ابتهاج کفایت نکرد آن کارنشد که نشد همان یک کارخانه‌فقط ساخته شد . این جریان حالا پیش آمد بعدازاینکه من نخست وزیرشدم چون این‌مربوط میشودبه کارخانه‌ی کودشیمیائی این جایش اینستکه الان گفته بشود وخیلی جالب است که آقای امینی نخست وزیرشد بعدازمن وشروع کردپرونده سازی برای اشخاص مختلف غیره اینها منجمله برای من میخواست که‌یک پرونده درست بکنند فرستاده‌بودوزارت صنایع که ببینندچه کارمیشودکردکه‌برای من یک پرونده درست بشوداینها . آنها هم بدون آنکه بررسی بکنندببینندمطلب ازچه‌قراراست چه فلان اینها گفته بودندبله این کارخانه‌رابدون اینکه مناقصه بدهند ساختند واین خلاف قانون محاسبات است وازاین حرفها . وآن وکیل دعاوی که منزل امینی شب این مذاکرات میشود عین مذاکرات رااوبمن گفت زیرا دوست برادرم بودبامن آشنا نبود بابرادرم بودوتمام جریان رابه برادرم گفته بودکه دیشب امینی ما راخواست وگفتش که بروید‌ببینیدوزارت صنایع چه‌پرونده‌ای میشودبرای فلانی تهیه کردوبدهیدبه دادگستری . اینها حالا تا پرونده را فرستادندبه‌دادگستری جریان رسیدگی اینها شروع بشودامینی ازکارافتاد . امینی ازکارافتاد بنده هم هیچ اطلاع ندارم حالاکه یک همچین پرونده‌ای درست‌شده برای بنده‌دروزارت دادگستری . جریان بعد

این بودکه بنده رئیس‌سنا شدم یک روزی ازدادگستری یک کسی بمن تلفن کرد وگفت اینجا دیوان کیفراست واسمش راحالایادم نیست میتوانم اسمش رافکربکنم یادم بیاید . گفت یک مطلبی است که من بایست یک تحقیقاتی ازشمابکنم . گفتم‌بفرمائید آمدسنا گفت بله این پرونده‌ایست مربوط به کارخانه کودشیمیائی است واتهام شما اینستکه این کارخانه راکه شما نصب کردید مناقصه بداید.گفتم شما اصلا" میدانیدکه این کارخانه چه جوربوجود آمده ؟ گفت نه‌درپرونده چیزی نشان داده‌نمیشودولی‌خب اگرهست خودتان بگوئید چیست . گفتم که خلاصه شما میخواهیدبگوئید دولت دراینکارضرر کرده‌است دیگر . گفت بله دیگرمطلب اینستکه دیوان کیفروقتی واردیک کار بشودکه به دولت‌ضرری..گفتم بنده الان بشما تعهدمیکنم کارخانه رابدهید بمن هرخسارتی بدولت واردشده بنده ازعهده‌برمیآیم سندرسمی کتبی بشما میدهم که‌هرخسارتی به دولت ازاین بابت واردشده ازعهده من برمیآیم. گفت چطورشما همچین کاری میکنید ؟ گفتم دولت اینجا پولی اصلا" نداده اینجا ماکارخانه راباسرمایه‌ی خارجی نصب‌کردیم به‌ضمانت‌بانک خارجی یک وام به اوداديم ازاوهم وام راآنوقت پس‌گرفتیم . بعدهم‌تعهدازاوگرفتیم که مصرف‌داخلی رابدهدبه قیمت‌بین المللی مازادش‌راهم صادربکند این کجایش امکان اختلاس‌تویش ممکن است اصلا"یا شد؟ خیلی ناراحت شد اینها گفتنش‌که خیلی عذرمیخواهم‌اینها رفت دیگرهمانجادیگرسروته مطلب هم آمد . منظورم اینستکه برای یک‌کاری که من اگردرطول خدمت دولتم که‌نزدیک ۴۹ سال من سابقه‌ی خدمت دارم اگریکی ازبهترین شاهکارهای خودم رابخواهم‌ذکربکنم‌یکیش‌همین کارخانه ی نصب‌کودشیمیائی است‌که بانداشتن سرمایه وبدون داشتن اعتباری یاامکاناتی بنده یک‌کارخانه باجورکردن عوامل خارج وداخل غیره فلان اینهاوگازی که‌فقط سوخته میشد سابقا" عدرمیرفت این راتوانستیم آنجا مصرفش بکنیم یک‌کارخانه‌ی کود

شیمیائی برای مملکت بوجودآوردم . البته تمام دستگاه سازمان برنامه
از این بابت ناراحت بودند . شرکت نفت اینها هم که با سازمان برنامه
آنهائیکه خصوصیتی داشتند یا دوست بودند اینها آنها همه ناراحت بودند.
البته هیچکدام هم حاضرنشده بودندکه بنشینند بپرسند ببینندکه این
جریانش چه بوده چه شده بچه ترتیب این کارخانه ساخته شده است. فکر
میکردندکه مثلا" مثل کارخانجات دیگری که دولت قبلا" میخرید یک مناقصه
میداد یک کارخانه قندفرض کنیدمیخرید پیشنهاداتی میرسیدیکیش راانتخاب
میکردند نصب میکردند فلان اینها این همینجورشده وحال اینکه نمیدانستند
که این کارخانه بدون اینکه یک دینار اعتبار دولت درآن مطرح بشودبوجود
آمده فقط کمکی که به اینکارشد این بودکه گازی که آنجا داده میشد
تاموقعیکه این سرمایه ی اینها مستهلک نشودپای آنهاحساب نشد . بعدازآن
دیگر هی آنوقت بقیمت گازی که بایدفروخته بشود . آنوقت البته گازهنوزقیمت
معلومی نداشت . اصولی که ممکن بودکه قیمت گذاری بکنندداین بودکه
میزان کالری درواحدش راتعیین بکنندبانفت مقایسه بکنند که مثلا" یک تن
نفت چقدرکالری دارد قیمتش چیست آن فرض بفرمائیدکه یک مترمکعبش
چقدرکالری داردوبهمان نسبت قیمت گذاری بکنند. به این ترتیب لوله کشی
شهرشیرازوکارخانه ی سیمان که سوخت آن تبدیل شده به گاز وکارخانه ی کود
شیمیائی مصرف گازپیداکرد وازآنوقت اصلا" همه توجه کردندبه اینکه گاز
یک چیزیست که ارزش دارد همینجورهی میسوزانند هوا میرود این درست
نیست یک جایش عیب دارد . خلاصه اینهم یکی ازمسائلی بودکه متاءسفانه
ما با سازمان برنامه اختلاف پیداکردیم وحال اینکه هیچ این ترتیبی که
من ترتیب کاررا داده بودم با تصوراین بودکه اوهم کارخانه اش را بگذارد و
مصرف داخلی را اصلا" آنها بدهند ما فقط صادربکنیم برای اینکه امکان آن
بود . وآنها نمیدانم چه شدکه هیچوقت آن کارخانه را درهرحال نگذاشتند
بله . واینجا ......

توضیحی که دادم ملاحظه کردیدکه اصلاً" امکان اینکه یک کسی سوء استفاده ای بکنند اصلاً" درکار نبود.

س - بله مفیدبودکه این ضبط بشود .

ج - بله این اصلاً" اعتباری پولی ازدولت یا غیره دربین نبودکه کسی بتواندازآن سوء استفاده بکنند. بعدهم اصل ریشه ی اینکارراخوداعلیحضرت طرحش رابمن دادند که برای لوله کشی بوداز اول برای گازکه بعدمنجرشدباینکه یک کارخانه بگذارند کارخانه سیمان هم اضافه کنند شهرشیراز آنوقت لوله کشی صرف میکرد که اکونومیک میشدکه لوله اش رابکشند.

این پیش آمدهم درزمان وزارت صنایع من پیش آمد.

س - مثل اینکه سلب اختیاری که ازایشان شد یارئیس سازمان برنامه آمدزیرنظرنخست وزیر آن زمان آقای ابتهاج ازاین ناراحت بودند این پشت پرده اگرشما واردبودید، چه بوده که ضبط بشود.

ج - بله آن هم حالا . یک روزی اقبال تلفن کردبمن که بایک کارفوری من دارم رفتم آنجا اقبال گفتش که اعلیحضرت فرمودندکه اختیارات ابتهاج رابگیرید . گفتم که بگیرید یعنی که بگیرد وبه کی داده بشود . گفت که اختیاراتش داده بشودبه دولت . گفتم خیلی خوب ازمن چه میخواهید؟ گفت میروی توی اطاق چیز تنها می نشینی .

س - توی اطاق ؟

ج - توی اطاق هیئت . وطرح قانونی اینکارراینویس وبرداربیار .بنده هم رفتم آنجا به نظرم یک ماده یادوماده نوشتم وآوردم به اوودادم خواند فورا " تلفن کردبه اعلیحضرت رفت آنجا شرفیاب شد بعرض رساندتصویب شد .

س - ببخشید ماده راکی نوشت ؟

ج - من خودم نوشتم .

س - سرکارنوشتید ؟ دادیدبه دکتراقبال دکتراقبال هم رفت بعرض رسانید .

ج - بله . بعرض رسانید .آمدش .شب هیئت داشتیم من منتظربودم که این

را درهیئت دولت مطرح بکند .مطرح نکرد خب هیچنگفتم برای اینکه من انتره خاصی دراین امرنداشتم یعنی دنبال اینکه اختیارات اوگرفته بشود اینها . البته خوشحال بودم ازاینکه اختیاراتش گرفته بشود برای اینکه ما دائما" درزدوخوردبودیم ولی دلیل خاصی نداشتم . فردا روزجلسه‌ی مجلس بود دکترا قبال تلفن کردکه شماساعت مثلا" ده بیائیدمجلس . رفتم آنجا دیدم که همه‌ی وزراء آنجا هستند .تعجب کردم که مطلب چیست اینها چه چیز مهمی پیدا شد اینها . بعدما رفتیم توی اطاق بودجه‌ای که جایش بزرگتر است آنجا نشستیم درراداد زپشت بستند هیئت دولت آنجا تشکیل شد .هیئت دولت تشکیل شد این طرح مطرح شد همه تاءییدکردند خوشحال شدندفلان اینها چون هیچکدام دل خوشی ازابتهاج نداشتند. طرح که تصویب شد ازاطاق بودجه مادرآمدیم بلا فاصله اقبال توی جلسه رفت . ویک طرح دوفوریتی دادبه مجلس که تا طرح رادادوخوانده شد اینقدر هوراا ینها کشیدندکه سقف مجلس واقعا" میخواست دربیاید .اینقدراستقبال شد چون همه ازاوناراضی بودند ناراحت بودند. علت بیشترش هم این بودکه این را من عیب اونمیدانم جزو محاسنش است که مقاومت میکرددرمقابل وکلا اینها ولی بصورت خشني كه ازاوناراحت وناراضی میشدند وبهرحال فوریت طرح مطرح شد تصویب شد اینها آنجا شنیدمکه صفاری نسبتی داشت با ابتهاج ، تیمسارصفاری رفته بودویا تلفن به اوخبرداده بودکه چه نشسته‌ای که تمام اختیارات رادارندمیگیرندوتصویب داردمیشود فلان اینها فرصتی اونداشت که‌کاری بکند والا اگرفرصت داشت جلویش گرفته میشد .

س- همین نکته جالب است چطورمثلا" لازم بودکه یک همچین ترتیباتی داده بشود برای همچین کارساده‌ای چه کارمیتوانست بکند ؟

ج - برای اینکه نمیدانم چه فشاری پشت اوبودکه ملاحظه میشدازاینکه کاری برعلیه اومیخواستندبکنندیا فلان اینها . واقبال گفتش که اگر اینکاررا مادرهیئت معمول درچیزکرده‌بودیم درزمیکردبیرون وجلویش گرفته

میشد محال بودبشود بهاینصورتی که‌کردیم این صورت عملی شدوبعدشاه هم یک چندسال بعدگفت مادومطلب را یادم هست که گفتندکه ما دیدیم محرماً نماند یکیش همین مطلب اختیارات ابتهاج بودکه گفت مااین راگفتیم اینها محرمانه‌این عمل شد وبجائی درزنکرد این راخودا علیحضرت‌گفت . بهر صورت آن روزمطرح شد فی المجلس هم تصویب شد بعداختیاراتش ازاوسلب شدکه به دولت داده شده بود.

س ـ اگربخودش میگفتنداستعفا بدهد راحت‌ترنبود ؟

ج ـ نمیداداستعفا . وآن نیروئی که‌پشت اوبوداونگهش میداشت بله . حالا چه بوده اینهاش هم زیادش رامن نمیدانم ولی مسلما" هروقت‌که بد اودست میزدبندهفت هشت تا روزنامه‌ی خارجی شروع میکردبه حمایت ازاووبدگفتن به دستگاه واینها .

س ـ درزمانی که زندان بودکه روزنامه‌هایش‌هست سرمقالات نمیدانم چی .

ج ـ بله . اینجااصلا" آن چیزکه فوت کردهمین چندی پیش اینجادرروزنامه خواندم آن لیلینتال . لیلینتال مثلا" یکی از حمات خیلی چیز اوبود . البته یک روزیک گزارشی داده بعدسازمان برنامه چاپ کرده. برای دولت دستگاههای مختلف فلان اینهافرستاده بودبه‌انگلیسی هم بودکه‌گزارش‌کارهای لیلینتال اینهابود تویش یعنی درجنوب هرچه‌کارهائی که کرده بودند . اقبال یک نسخه بمن دادگفتش که‌ببین این یک نگاه هم سرسری من یک نگاه‌سرسری کردم دیدم که‌مثلا" درخوزستان برای سه تا طرح سه دستگاه نقشه برداری هوائی آورده مثلا" برای دز علیحده برای کرخه علیحده برای نمیدانم یک طرح دیگری هم بازعلیحده واینها خب هرکدام که میآمدند طیاره‌بایدبیاورند دستگاه نفر فلان ازاین حرفها آنوقت روی کارانجام شده cost plus fee میگرفتند هرچه خرج بیشترمیشد چیزآنها بیشترمیشد. ودرخوزستان به لیلینتال

تنها بیش از یک میلیارددلارپول داده شد . یک میلیاردوخرده ای میلیون تومان من رقم آن را حالاحفظ نیستم ولی بیش از یک میلیاردبود.

س- دلار یا تومان ؟

ج - دلار ،دلار . یک میلیارددلار پول به اوداده شده بود

س- برای آن سدسازی ...؟

ج - برای کارهائی که قراربوددرخوزستان بشودکه اگربررسی بکنیدیک دهم آن پولی که داده شده کارنشد واینها نمیدانم باچه انصافی واقعا" آمدندواین پولها راگرفتند وبی شرمانه کاری درمقابل،یعنی البته یک مقداری کارکردندتردیدی نیست،امانه درمقابل این مبلغ مهمی که به آنها داده شد . واین مسئله موجب شدکه مقدارزیادی ازاسنادسازمان برنامه راهیئت نظارت تصدیق نمیکرد واینها همینجورمانده بود واینها بود تاچندسال بعد گویا موقعیکه اصفیا تصدی داشت آنجا آنوقت ترتیبی دادکه تسویه شد وتمام شد.

س- حالاکه روی این موضوع هستیم مسئله ی بازداشتش درزمان نمیدانم سرکاربود یادکترامینی ؟ ابتهاج راکی گرفتند ؟

ج - نه . ابتهاج راامینی گرفت . بله .

س- هان پس درزمان شمانبود.

ج - نه نه . چیز شخصی باکسی نداشتم هیچوقت بله . ابتهاج بااینکه امینی اینها هم خیلی دوست بودند ومن نمیدانم که حالاچراامینی اینکارراکرد . البته میدانید امینی بی باک به درودیوارمیزدهرکاری به نظرش میرسید میکرد بدون اینکه اصلا" فکربکند صحیح است درست است نیستش،عاقبتش چیست فلان و ازاینحرفها . زمان امینی بازداشت شد من هیچ وقت باابتهاج . آن چیزیکه من راجع به ابتهاج میدانم من فکرمیکنم ابتهاج ازلحاظ درستی ایرادی به اوهیچوقت واردنبود. من ازاین بابت ازاوهیچوقت چیزی نشنیدم حتی .

وبعدا زاینکه ازکاردولت برکنارشد اینها کاربانکش راشروع اینها پول خوبی ازآنجا گیرآوردکه سهام بانکش رابه هژبریزدانی خوب فروخت ویک پول یک جاازاو گرفت سرمایه چیزداشت ولی ازلحاظ درستی هیچوقت من راجع به او...

س- درمسائل فنی تاچه حدی ایشان واردبودیانبود؟

ج - هیچی ، هیچی . هیچ واردنبود به مسئله فنی مطلقا واردنبودوهمین نقطه ضعفش بودکه همیشه معتقدبودکه هرکاری میخواهیدبکنیدیک مشاور فنی خارجی بایدباشد واین نقطه ضعفش بود . مثلا" یکی ازمسائلی که ما با او مواجه شدیم مسئله‌ی برق تمام ایران بود . یک شخصی راپیداکرده بود که گویا رئیس شورای اقتصادبلژیک بود اسمش من حالایادم نیست ولی میتوانم فکربکنم یادم بیاید . آنموقع خسروهدایت هم معاون سازمان برنامه بود آقای ابتهاج بود ودرهیئت دولت اومیآمدشرکت میکرد . قراردادی که باآن شخص بسته بودنداین بودکه چهارماه درسال اوهروقت که مایل باشدبیایدبه ایران وبکارهای اقتصادی مملکت رسیدگی بکنداز اینحرفها . این قراردادکه آمدبه هیئت دولت بنده مخالفت کردم . البته هیئت دولت بعدهمه مخالفت کردند گفتیم آخراین چه قراردادی است که یک کسی راازآنجا میآورید چهارماه در هروقت دلش خواست بیایدا ینجا اینکه درست نیست این رابایستی که یک کسی باشدکه بیایداینجاهمیشه بماند اگرلازم است باشداینجا ازاوصحیح استفاده بشوددرمقابل حقوقی که بهاوداده میشوداینها . بعدهمایشان یک طرحی تهیه کرده بودندبرای تامین برق تمام ایران این طرح رااعلیحضرت دادندبمن که بررسی بکنم . اولین مطلبی که آنجا مطرح بوداین بودکه اینها برق میخواستندبه سه ریال وده شاهی بمردم بفروشند وقیمت دولتی که به برق بمردم فروخته میشد درحدود دوریال اینجورها بود آنوقت یادم هست . من اولین ایرادی که به آن گرفتم گفتم آقا این قیمت اصلا" قابل قبول نیست این قیمت صرف نمیکندبرای کسی کارخانه‌ی برق اگرخودش بگذاردازرانترتمام میشدبرایش . بلافاصله

بدون اینکه برادرش هم بداند اینها به مهندس ابتهاج تلفن کردم که شما یک صورتی از کارخانه‌ی تولیدبرق تان مخصوص فقط همان قسمت کارخانه سیمان تهران که داریدبرق تولیدمیکنید یک چیزی برای من بفرستیدکه من بدانم کیلو وات ساعت برای شما چندتمام میشود. یک صورت چیز تحت نامه نوشت برای من فرستادباینکه‌یک قران وصنار کیلووات ساعتی برایشان تمام میشود .خوب یادم هست که رئیس برق سازمان برنامه نیرنوری بود نیرنوری طرح راآورده بودکه بیایدتوضیح بدهدبرای بنده فلان اینها من ازاوایرادگرفتم که این درست نیست که به این قیمت بخواهیدبرق بفروشید اینها وبعدهم این گران تمام میشود این درست نیست یک جایش عیبی دارد. رفت آن رئیس اقتصادیلژیک همان که چیزبودش اوآمدش . اوبا امامی پدرزن آقای امیرعباس هویدا که وکیل دعاوی شان بود درسازمان برنامه. او ورئیس شورای اقتصادبلژیک با نیرنوری سه تائی آمدندپیش من وزارت صنایع . طرح راآوردندکه بحث بکنندوهرچیزی که آنجا تصمیم‌گرفته بشود این درشورا مطرح بشودو عمل بشود. آنجا آن رئیس چیز خواست که مرا از میدان همان دفعه اول دربکند. پرسیدکه شماچندوقت راجع به کارخانه‌ی برق سابقه داریدووارددرصنعت برق هستید ؟ گفتم من نزدیک سی سال است درصنایع این مملکت واردهستم وسی سال است که هرکاری که داشتم من یک جنبه‌ی فنی درش بوده همیشه هیچوقت کاراداری صرف نداشتم .وبا این سابقه‌ی سی سالی که‌من دارم بیش ازهرکسی من امکان این راذارم که تشخیص بدهم‌که یک طرح صنعتی مناسب هست یانیست . شما درایران چقدر سابقه‌داریدبمن بگوئید ؟ ماند دیگرچی بگوید جوابی نداشت بدهداینها بعدکاغذبرادرابتهاج رابه اونشان دادم گفتم که این چیزیست که‌برادرآقای ابتهاج یکی ازصاحبان صنایع مهم ما هست وبسیارمهندس لایقی است این کتبا" بمن نوشته داده بغرمائیدببینید اگرشمابهمین قیمت بخواهید

بفروشید من موافقم حاضرم صورتجلسه بنویسید امضاء میکنم. اما اگر یک قرآن وصنار را بخواهید بشما بسه قرآن بمردم بفروشید من مخالفم . هیچی کاربجائی نرسید بیچاره نیرنوری هم از آن سمتش معزولش کردبرای اینکه نتوانسته بوددفاع بکندازاین طرح اینها . وحال آنکه اوتقصیر نداشت بیچاره . آنها هم رفتند وآن مردک هم چون برای اینکار معلوم شدآمده بود که یک فروش کلی وبعدشنیدم که بین بلژیک وفرانسه وآلمان وایتالیا وانگلیس اینها یک کمبینیزیونی شده است که برق ایران را اینها همه با هم بفروشند که رقابتی هم درکار نباشد . این بودکه این طرح ازبین رفت . مثلاً" یکی ازمسائلی که پیش آمداین بود که میخواستندبرق ایران را با این قیمت که مبالغ گزافی ، چون من دربنگاه آبیاری چون احتیاج به چیز برق داشتیم زمینه دستم بود مثلاً" مادرجهرم کارخانه‌ی برق گذاشته بودیم برای اینکه چاههای آب آنجا را برق بهش برسانیم . کیلوواتی درحدود مثلاً" هشتاد یاصدتومان یادم هست که کیلوواتی installer میشد برای نصب . آنوقت اینها مال اینها چندصدهزارتومان میشد .یک رقمهای عجیب و غریب بودکه هیچ اصلاً" قابل قبول نبود بهیچ صورتی . ازاین مسائل بین ما حالا همه جزئیات همه‌ی مطالب یادم نیست ولی اینهائی است که یادم هست اینها پیش میآمدکه خب موجب نقارببیشتری بین ما میشد. ولی مطلب شخصی نبود مسائل جاری مملکتی بود نظرات گفته میشد دیگران هم قضاوت میکردند نه اختیارتمام با من بود نه اختیارتمام با او .همه‌ی دیگران وزراء اینها بودند مجلس وغیره اینها چیز میکردند. وبهرصورت آقای ابتهاج بعدازاینکه این قانون سلب اختیاراتش به تصویب رسید آنوقت رفت کنار .

رفت کنار بعدش کی آمد ؟

س ــ خسروهدایت ؟

ج ــ هدایت شد گویا . یک مدتی هدایت بود بعدهم دیگران همینجورآمدند

چیزبودندبله . زمان ...

س- اقبال .

ج - وزارت صنایع دیگرمطلبی هم خیال نمیکنم باشدکه دیگرقابل این باشد بنویسیم .

س- خودتان میدانید .

ج - البته جزئیات خیلی گوشه وکنار یک چیزهائی یادم هست حالا گردیگر فکربکنم که بگویم از قبیل همین مثلاً" برق مال نمیدانم کودشیمیائی نمیدانم فلان اینها قند اما اینها چیزهای مهمترش همین هست که ....

س- صحبت این هست که میگویندکه واقعاً " بخش خصوصی درزمان وزارت صنایع سرکار اصلاً" بوجودآمد قبل ازآن اصلاً" یک مشت دو سه تاکارخانه بیشترنبوده ؟

ج - نه اصلاً" کارخانه‌ی شخصی کم بود .

س- همینکه اصلاً" میگویند بخش خصوصی درزمان ....

ج - عرض کردم که آن تزی که بنده بوجودآوردم که وام بدهیم وخودشان سرمایه‌گذاری بکنند هم مردم را به راه انداخت هم صنعت را اضافه کرد هم شروع شدبه یک نهضت درواقع صنعتی .بعدکه بانک صنعتی هم چیزشدکه یک مرجع حسابی با سرمایه بیشتری بوجودآمدکه بانک صنعتی حالانمیدانم شما راجع به بانک صنعتی اطلاعات تان چقدراست ؟

س- فعلاً" هیچکاری نکردیم یعنی

ج - نکردید .

س- بایدآقای خردجوراگیرش بیاورم .

ج - حتماً " . خردجودرواشنگتن است بله‌واشنگتن است وسهم بزرگی این بانک صنعتی درایجادصنایع ایران داردوخودبانک هم وضعیتش طوری بودکه ما بدون ضمانت دولت ازخارج وام میگرفتیم . درخارج اینقدراعتبارداشتیم

که اینها مطالبی است که شما میفهمید ولی تهران اگر یک کسی بگوید که مثلا" ما وام میگرفتیم از خارج .

س- برای چی وام ...

ج - فرق نمیکنند اصلا" . مثلا" فرض کنید ۵۰ میلیون دلار را یک مرتبه بما وام بدهند بدون اینکه دولت ضمانت بکند این خیلی اعتبار است توجه میکنید ؟ چیز خیلی داشتیم . اما حالا نمیدانم بعدش راجع به سنا هان اینها بودش ، حالا ...

س- آنوقت چی شد که این دولت اقبال افتاد ؟

ج - رفتش ؟ هان .

س- و بعدهم خب یک ایرادهای زیادی میگیرند که باصطلاح این تورم و وضع نابسامان اقتصادی که بعدا" مجبور شدند اصلاحاتی بکنند در زمان دکتر اقبال گشاد بازی زیاد شده بود مثلا" .

س- عرض بکنم میخواهید چیز بکنید که . دکتر اقبال مرد بسیار درستی بود عرض کنم که صفات خاصه او این بود که خیلی ambition داشت و مایل بود سرکاری هم که هست بماند . البته مطلقا notion صحیح اقتصادی نداشت و در مسائل هیچوقت جنبه های اقتصادی مطلب را بهش توجه نمیکرد وزیاد هم اهل رقم نبود . مثلا" اگر که موافقت میکرد به اینکه یک مدرسه ای یک جا ساخته بشود اگر میگفتند که این ۵۰ هزار تومان خرجش است میگفت خیلی خوب بسازید . اگر میگفتند ۵۰۰ هزار تومان است میگفت خیلی خوب بسازید . اگر میگفتند ۵ میلیون است میگفت خیلی خوب بسازید . همین اصل این بود که موافقت دارد یا ندارد با اینکه مدرسه ساخته بشود رقم چه باشد اینها . بعد به او من میگفتم که شما باید ببینید که اگر این جا ۵۰۰ هزار تومان تا ۵۰۰ هزار تومان بیشتر خرج نمیکنند بروید مدرسه را بسازید اما اگر بیش از ۵۰۰ هزار تومان است دیگر آنوقت این نه بودجه مان راه میدهد نه از لحاظ اقتصادی صحیح است فلان اینها . از این

مسائل اغلب ما بین مان مبادله میشد. یک روزی کاشانی رئیس بانک ملی بودکه آنوقت بانک مرکزی وملی یکی بود یعنی کارهای وظائف بانک مرکزی را هم بانک ملی میکرد . یک روزی آمدپیش من . من آنوقت وزیر صنایع بودم گفت آقای شریف امامی وضع ارزی ماخیلی خراب شده است .گفتم یعنی چی خراب شده است ؟ گفت هیچی مابقدراینکه یک ماه دیگراگر بخواهیم مثلا" دواسفارش بدهیم مادیگرارزنداریم . گفتم شماکه چندماه پیش گفتیدکه تورم ارزی دارید حتی این لغت رااستعمال کردید یعنی ریال کم دارید ارززیاددارید چطورشدحالا اینجورشده ؟ گفت ازبس اینکه خب مصرف شده است اینها وضع درآمد وخرج مان اینها اینجورشده که به اینجا رسیده کار.گفتم حالاچرا بمن میگوئی بروبه نخست وزیر بخودآقای اقبال بگو. گفت من هرچی میگویم نمی پذیردچیزی قبول نمیکند. شب که هیئت دولت بودمن در هیئت دولت گفتم من یک مطلبی است که مهم است باید باشما صحبت کنم اینها رفتم دفترش گفتم که کاشانی امروزپیش من بود وهمچین اظهاری میکرد چرا به آن توجه نمیکنید؟این کارمهم است . گفت ای آقاول کن این حرفها را این حرفهایشان اصلا" قابل اعتنا نیست یک وقت میآیدمیگویدکه ما تورم ارزی داریم حالا آمده میگویدکه ارزنداریم نه به آن حرفش شایددرست بود نه این حرفش . گفتم آقا این مسئله ی رقم است بپرس که آقا چقدرموجودی دارید چقدردرآمددارید چقدربرآوردخرجتان وضع ارزی تان رابسنجید آنوقت میتوانیدتصمیم بگیریدکه درست میگوید درست نمیگوید فکری بایدکرد فکری نبایدکرد. دراین وضع بودکه یک روزی اعلیحضرت بنده رااحضارکردند ویعنی همان روزی بودکه اقبال استعفا دادش یعنی به اوگفتنداستعفا بده واستعفا داد.

س — اینهم بخاطر ...

ج — نه نه وضع ارزی واقتصادی خیلی خراب بود .

س- بخاطر آن بود ؟

ج - بخاطر اقتصاد مملکت بود .وهمانموقع زمان اقبال اقدام شده بود از IMF هیئتی آمده بودبه ایران وبررسی کردباینکه چه اقدامات تبی باید صورت بگیرددرایران ازلحاظ اینکه وضع اقتصاد مملکت سروصورتی پیدا بکندودرعین حال آنها هم بتوانندیک وامی‌بدهند ومساعدتی بکنند که وضع ماهم تکانی بخورد. این هیئت مشغول رسیدگی بود واخبر حکومت اقبال گزارشان را دادند . ولی اقبال کنارگذاشتش واهمیتی به این گزارش هم نداد . تاروزیکه استعفاداد رفت اعلیحضرت مرا احضارفرمودندکه مافکرکردیم که شما تصدی کاردولت را بکنید.

س- ببخشید انتخابات هم مثل اینکه اینجایک نقشی داشت ؟

ج - انتخابات کرده بود . انتخابات ...

س- نه اعتراضاتی شده بود به انتخابات .

ج - اعتراضات زیادی شده بودکه سرجنبانش هم همین آقای امینی بود امینی یک دسته بود اقبال وعلم هم یک طرف بودند . این کسانیکه درحزب نبودند دنبال امینی بودند آنهائیکه درحزب بودندبدنبال اقبال بودند والبته حزب اقبال آنوقت ملیون خیلی قوی تربود اختیارات زیادی دراختیارش بود چون دولت همراهش بودو قسمت اکثریت مجلس ازملیون بود ازاعضای دولت اینها . من البته عضوهیچ حزبی‌نبودم وهیچوقت عضویت ملیون راهم قبول نکردم بااینکه اقبال چندین مرتبه ازمن خواست که شما درهیئت هستید همه عضو چیزشدند شما باید آخر ...

گفتم نه من باشما بایدمذاکره کنم یک روز شبی که‌هیئت تمام شد رفتم اطاقش به‌اوگفتم که شماخودتان به‌این حزب تان اعتقاددارید ؟ وخصوصی بودیم آخرچون دیدم یک خرده تاءمل کرد گفتم‌خب راستش بگو میدانم خودت‌هم اعتقادنداری چه اصراری داریدمن بیایم آنجا منکه بیایم آنجاکه‌فعالیتی نخواهم کرد من اعتقادندارم به‌این حزب ومن نمیآیم واین بودکه بنده دورم خط کشیده‌شده‌بودمن جزو حزب نشدم هیچوقت آنجا

عرض کنم که انتخابات سروصدا رویش زیاد بود که البته آقای امینی را هم انداخته بود وکسی که نمیدانست که پشت پرده و اینها چیست ولی مسئله این بود که امینی باید بیاید فشار روی این بود که امینی باید بیاید. بهرصورت بنده متصدی دولت شدم اولین کاری که کردم این بود که آن برنامه اقتصادی را در هیئت دولت در اولین جلسه‌ی هیئت دولت مطرح کردم وبه تصویب رساندم وبعرض اعلیحضرت هم رساندم که این عینا" تصویب شد. درآنجا پیش بینی شده بود که ما هزینه‌های غیرتولیدی را کم بکنیم ویک مبلغی درحدوددویست میلیون تومان تخصیص بدهیم به تولید.....

روایت کننده : آقای مهندس جعفر شریف امامی
تاریخ : ۲۴ مه ۱۹۸۳
محل : شهر نیویورک - آمریکا
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۸

ادامه خاطرات آقای مهندس جعفر شریف امامی ۲۴ مه ۱۹۸۳ در شهر نیویورک
مصاحبه کننده حبیب لاجوردی .

ج - بعد از آنکه اعلیحضرت امر فرمودند که من تصدی دولت را داشته باشم فرصت زیادی بمن ندادند بانیکه با دقت بتوانم وزراء را تعیین بکنم گفتند شما ۲۴ ساعت وقت دارید که وزراء تان را تعیین و معرفی بکنید .

س - درچنین موقعی اعلیحضرت به نخست وزیر جدید علل برکناری قبلی را توضیح میدهند یا اصلاً" نمیدهند ؟

ج - نه نه . من چون خودم در دولت قبل بودم کاملاً" به رئوس مطالبی که در جریان بود وارد بودم . علت اصلی برکناری اقبال سه مطلب بود یکی وضع اقتصادی بود چنانچه قبلاً" توضیح دادم از لحاظ مصرف ارز دقت های کافی نکرده بودند و وضع ارزی فوق العاده وخیم شده بود بصورتیکه بانک ملی در آن زمان که بانک مرکزی هم درعین حال بود سخت نگران بود از جهت وضع ارزی و بایستی که ما زودتر ترتیبی میدادیم که از یک منبعی مقداری ارز بدست بیاوریم که کارهای مملکت جریانش متوقف نشود و ناراحتی فراهم نکنند . تثبیت اقتصادی که صحبتش را کردم بااین جهت بود که اگر ما آن برنامه ی تثبیت اقتصادی را عمل میکردیم به آن صورتی که IMF پیش بینی و پیشنهاد کرده بود ما آنوقت اعتباراتی میدادند که بعضی از احتیاجات فوری مملکت را میتوانستیم که از آن طریق تاءمین بکنیم و یک وضع سالم اقتصادی برای کشور بوجود بیاوریم . از همین جهت بلافاصله من دستور دادم بانیکه شروع بکنند به مطالعه بودجه وحتماً" ترتیبی بدهند که از همه ی

بودجه هائی که میشودکسرکرد همه را کسربکنیم تا بتوانیم یک مبلغی درحدود ۲۰۰میلیون تومان اضافه درآمدداشته باشیم که تخصیص بدهیم به افزایش تولیدیا صنعتی یا کشاورزی . ودرهرحال یک بودجه ی سالمی باشدکه کسری نداشته باشدوهزینه های غیرتولیدی را هم به حداقل رسانیدیم ، چنانچه در این موردهم یک گرفتاری با مجلس داشتم که بعدتوضیح خواهم داد. مطلب اصلی ما درشروع بکاررترتیب دادن اوضاع اقتصادی مملکت بود . یک مسئله دیگرکه خیلی اسباب ناراحتی وجنجال شده بودکه مقدارزیادیش بعلت رقابت بین حزب ملیون وحزب مردم بودکه این دوبا همدیگربدگوئی میکردندوامینی هم این وسط درراٌس افرادیکه جزوحزب نبودند در انتخابات شرکت کرده بودوبرعلیه انتخابات فوق العاده بدگفته شده بود که دراذهان اثرسوئی گذارده بود. مسئله ی سوم موضوع سیاست خارجی ما بودبدین شرح که دکتراقبال حتی دراواخرگاهی اوقات عمدداشت به اینکه مطالبی بگویدیا اقدامی بکندکه شورویها رنجش بیشترپیداکنند. ولی بعرض اعلیحضرت رساندم که ما دلیلی ندارد که بیجهت وبدون اینکه نفعی داشته باشیم روسها را بیشتربرنجانیم البته نظرمن هم این نبودکه با آنها اختلاط وامتزاجی داشته باشیم بلکه بطورکلی سیاست دوری ودوستی را با آنها داشته باشیم وبراساس دوری ودوستی با هم ارتباط داشته باشیم نه ما به آنها فحش بدهیم وبدبگوئیم نه آنها بما بدبگویندونه دعوتشان بکنیم بیایندتا چیزهائیکه مایل وخیلی هم دنبال آن هستندبه آنها اجازه بدهیم که درایران انجام دهند . مثلاً" خیلی میل داشتندتجارتشان را با ما توسعه بدهند. خیلی میل داشتندکه بعضی پروژه های مشترک را عمل بکنیم ، خیلی میل داشتندکه ذوب آهن را درست بکنندازاین قبیل مسائل. این بودکه درهرسه زمینه ناچاربودیم که ترتیباتی بدهم وتصمیماتی اتخاذبکنم تا وضع را یک قدری عادی وآرام بکنم . ازلحاظ اقتصادی

همینطورکه گفتم دستورصریح بههمهی‌وزراء داده شدومخصوصا" به وزارتداراثی که درتنظیم بودجه‌کمال دقت را بکنندوبودجه‌آنچه که میشدازهزینه‌ها حذف‌کرد شروع کردیم به حذف‌کردن ویادم هست که مثلا" مجلس‌شورای ملی تقاضای ۲۵میلیون تومان برای ساختمانش‌کرده بود . وباآن موافقت‌نمیکردم وهمین موجب‌شده بودکه سردارفاخرخیلی مخالفت وناراحتی میکردواصرارداشت باینکه ۲۵ میلیون تومان رابگیرد . وقتی مابودجه رامطرح کردیم بیش‌از۵ میلیون تومان بابودجه ی ساختمان مجلس موافقت‌نکردم وگفتم که الان یک برنامه‌ی‌تثبیت اقتصادی داریم‌وبایستی که این برنامه‌تثبیت اقتصادی عمل بشودوبرای این نظرما ازهزینه‌های ساختمانی ومسائلی که غیرتولیدی است‌خودداری خواهیم کردکه خرج بشودوانفلاسیون اضافه بشودزیرابدون اینکه‌تولیدبالابرود قیمت‌ها بالاخواهدرفت ومردم ناراحت میشوند . بعدازاینکه‌تثبیت اقتصادی به تصویب دولت‌وتصویب اعلیحضرت‌رسیدوبر آن اساس‌بودجه‌مان راتهیه کردیم تکلیف‌وزراء ازاین بابت‌تقریبا" روشن شد . راجع به‌انتخابات‌هم یادم هست‌که اعلیحضرت‌فرمودند ماخوب است مشورتی بکنیم وببینیم که آیاانتخابات‌رانگاه بداریم باکسانیکه انتخاب شده‌اندیا اینکه انتخابات را ملغی بکنیم وازنوانتخابات‌کنیم . به این منظوردعوتی کردنددرسعدآباد ازصدرالاشراف رئیس مجلس سنا سردارفاخر رئیس مجلس‌شورای ملی وخودمن دیگریادم نمیآید کس‌دیگری بود یانه وصحبت‌کردیم‌وزمینه آنطوریکه‌برداشت ومذاکره‌شد نظرداده شداینکه انتخابات را منحل بکنندتااینکه‌این تشنجی که‌ازلحاظ‌انتخابات‌پیش‌آمده بکلی ازبین‌برود . وقرارشدکه‌ترتیبات‌جدیدی برای انتخابات‌درنظر بگیریم . البته خودمن نظرم این بودکه اصلا"درقانون انتخابات‌تجدید نظربکنیم . وقانون انتخابات‌مادرآن زمان بهیچوجه مناسب‌روزنبودونقائص بسیارداشت ونقاط ضعف متعددکه‌بایستی آنها رابرطرف میکردیم به صورتی که هروقت‌انتخابات بشودیک انتخابات قابل قبول همه‌وطبق مرسوم همه‌ی دنیا

بصورت صحیحی باشد . علیهذا دستوردادم قانون انتخابات را با مطالعه دقیق وبررسی قوانین انتخابات سایرکشورها کمیسیونی دروزارت دادگستری تشکیل وماءمورا ینکار شد تا با دقت بررسی بکنندوقانون جامعی برای انتخابات تهیه بشود .

راجع به سیاست خارجی من ازهمان ابتدا بعرض اعلیحضرت رساندم که خوب است ترتیبی داده بشودکه تشنجی که بین ما وشوروی بوجودآمده آهسته آهسته کم بکنیم . وخوب خاطرم هست که معینیان رئیس اداره تبلیغات بودویک برنامه ای درست کرده بودهرروزصبح میگفت تاریخ را ورق میزنیم وتاریخ را ورق میزدندوتمامش مسائلی گفته میشدکه برعلیه شوروی بودوآنها هم روزی هفت - هشت ده ساعت با برنامه های مختلفی که دررادیوهای ملی صدای ایران وغیره مطالب مختلف برعلیه دولت ومملکت میگفتندوتحریکاتی هم میکردند . بعرض اعلیحضرت رساندم که آنچه که ما میگوئیم جزایرانیها کسی نمیشنود ولی آنچه کهآنها میگویندهمه ایرانیها میتوانندبشنوند لذا به آنها لطمه ای واردنمیشودوضررفقط با ماست وعلیهذا یک روزتلفن کردم به معینیان گفتم آقا این تاریخ شما چقدرورق داردکه هرچه ورق میزنید پایان ندارد تمامش کنیدبس است دیگراینقدرهرروزورق نزنیدواین برنامه را حذفش بکنید . چنددقیقه بعدش اعلیحضرت تلفن کردندکه شما همچین دستوری دادید ؟ گفتم بله من حالا دستوردادم ، پرسیدندچرا چنین کردید؟ گفتم شفاهاً " خدمتتان توضیح میدهم .

س - معینیان خودش تلفن کرده بود وگفته بود ؟

ج - بله معینیان گزارش داده بود . بعدمن موقعی که شرفیاب شدم بعرضشان رساندم که این کاری که ما داریم میکنیم این کارلغوی است واگربرای اینستکه کسانی خوشش بیایندآن یک مطلبی است اما اگراین نظرراندارید آنچه که داریم میکنیم فقط بضررما هست وبهتراینستکه ترتیبی بدهیم که این تشنج کم بشودواین کشمکشی که بین ما هست از بین برود . وبهمین دلیل

موقع معرفی وزراء وزیرخارجه را که اعلیحضرت میل داشتند عباس آرام باشد گفتم مقتضی نیست ، گفتند چرا ؟ او کارمند قدیمی وزارت خارجه است و بکار بسیار وارد است ، گفتم آقای آرام دوست خود من هست و من خودم به او علاقه دارم و میل هم دارم یک کار خوبی به او داده بشود و از این حیث ایرادی به او ندارم ولی نظر باینکه چندمرتبه در مجلس و در سنا بر علیه شوروی یک مطالب خیلی تندی اظهار کرده است این نظری که من دارم که با اینها بنحوی اصلاح بکنیم توسط او امکان پذیر نیست کس دیگری را باید بگذاریم آنجا ، گفتند خیلی خوب و اصراری نکردند ، ولی من هرکسی را پیشنهاد میکردم میگفتند این خوب نیست و یا دم هست که مثلا" محسن رئیس را پیشنهاد کردم انتظام و چندنفر دیگری که ممکن بود وزیرخارجه بشوند پیشنهاد کردم همه را فرمودند اینها خوب نیستند مقتضی نیست ، تا این وقت کابینه به مجلس هم معرفی شده ولی وزیرخارجه هنوز نداشتیم . آنموقع هم از مسائلی که اشکالات زیادی برایمان فراهم کرده بود این بود که بین ما و عراق خیلی تشنج شدید بود و بهیچوجه روابط حسنه ای نبود البته با پاکستان هم متاء سفانه با اینکه هم پیمان ما بودند دلخوریهائی پیدا کرده بودند مخصوصا" از لحاظ اینکه اعلیحضرت راجع به اسرائیل آن اظهار را که کرده بودند و شروع کرده بود شدید بر علیه اعلیحضرت مطالبی گفتن و شناختن اسرائیل را دو فاکتو جنجالی در دنیای اسلام بوجود آورده بود .پاکستانیها از این لحاظ هم نسبت به ایران قدری دلگیر بودند و دیگر زیاد صمیمی نبودند . وضع ما با ترکیه هم خیلی صمیمی نبود با اینکه با آنها هم پیمان بودیم متاء سفانه این طرز فکر در بعضی ماء مورینی که ما به آنجا فرستاده بودیم و چندمرتبه در مسافرتهائی که خودم به ترکیه کردم این طرز فکر گاهی اوقات از ماء مورین عالیرتبه نسبت به ترکها که همسایه ی ما بودند دیده میشد و حال آنکه قرار بود با هم صمیمی و دوست و نزدیک باشیم . مثلا" میگفتند اینها هیچوقت با ما صمیمی نیستند اینها

برعلیه ما هستنداینها بدون اینکه دلیلی داشته باشندویا اینکه قرینه ای در کار باشد اظهار میشد واین طرزفکرکه از زمان صفویه درتاریخ مانده بود ودراذهان ریشه کرده بوددرافکار بعضی ازکارمندان عالیرتبه وزارت خارجه وماء مورین دولت منعکس بود .

س ـ خودا علیحضرت هم این نظررا داشتند ؟

ج ـ نه . خیال نمیکنم چون موقعی که اعلیحضرت فقیدرضاشاه به ترکیه رفتند خیلی روابط ما دوستانه وبرادرانه شددرواقع وبه نظرمن میآمدکه ما با ترکها بایستی که همیشه بسیارصمیمی ونزدیک وبرادرانه عمل بکنیم زیرا دلیلی نداشت که ما با آنها غیرازاین باشیم . هم همسایه بودندوهم مسلمان هستندوهم ریشه های تاریخی متعددمشترک داریم ازاینجهت گاهی اوقات چنین می دیدم متاء سف میشدم ازاینکه بعضی ازماء مورین همیشه اظهارات ناجوری نسبت به ترکیه میکنندوخلاصه این وضعی بودکه ما داشتیم : آن وضع با ترکیه ، آن وضع با عراق وبا پاکستان هم کمی سرد آنوقت با افغانستان هم مسئله هیرمنددربین بودکه اختلافات ما ن شدت پیدا کرده بودآنها شروع کرده بودنددرافغانستان روی هیرمندسدسازی بکنندوموجب نگرانی اهالی سیستان شده بودند وخلاصه با تمام همسایه هایمان وضعمان ناجوربود. ومجموع این عوامل که سیاست خارجی وضع اقتصادی وانتخابات سبب شدکه اقبال ناچاربشوداستعفا بدهدوکناربرود راجع به ....

س ـ انتخاب شما باصطلاح یک امرطبیعی بودازنظراینکه باصطلاح کاندیداهای دیگری هم در آن زمان بودند ؟

ج ـ آن زمان نظربه اینکه من مدتی کارصنایع راکرده بودم وسابقه ای که درسازمان برنامه داشتم وضع اقتصادمملکت کاملا" برایم روشن ونبض اقتصاددردستم بود خیال میکنم انتخاب طبیعی بودوالا نه مجلسی رای دادند یا اینکه فشاری ازجائی بودکه من انتخاب بشوم خودم هم هیچ اطلاع نداشتم

ووقتی که بمن این مطلب از طرف اعلیحضرت گفته شد بهیچوجه آمادگی نداشتم که یک برنامه ی مطالعه شده ای داشته باشم و یک عده ی معینی را برای هئیت دولت درنظر گرفته باشم این بودکه با عجله وقتی که فرمان صادرشد افرادی را درنظرگرفتم برای اعضای هیئت دولت . البته بعضی من برخلاف بعضی از نخست وزیران که نگران بودندکه افراد برجسته ای درهئیت دولت باشندکه مزاحم خودشان ممکن است بشوند من این فکررا نداشتم لذا از افرادیکه متناسب کار بودند دعوت میکردم که بیایندبه کابینه وکابینه ای که تشکیل شد از افرادی بودکه سوابق زیادداشتندوهرکدام چندین مرتبه وزیرشده بودند بین اینها جوان تازه کار خیلی کم بود مثلا" آقای دکترسجادی من وقتی محصل بودم او وزیربود و مثلا" نایب نخست وزیر بودکه کارهای اقتصادی را زیرنظرداشت و ۲۱ مرتبه قبلا" وزیرشده بود ودکترصدیق اعلم بهمین شکل یا دکترصالح بهمین شکل اینها هرکدام چندین مرتبه قبلا" وزیرشده بودند . اما راجع به وزیرخارجه مانده بودم تا اینکه روزی عضدی که سفیرما بوددربغداد آمده به تهران تا گزارشاتی بدهد من به این فکرافتادم که خوب است عضدی را برای وزارت خارجه تعیین بکنیم زیرا اگر تعیین وزیرخارجه بماند سبب ناراحتی میشودوبالاخره وزیر خارجه کارمهمی است بایستی که کسی تصدی داشته باشد . جالب است یک روز اعلیحضرت گفتندکه آخر وزیرخارجه چه شد ؟ گفتم قربان هرکه راکه خدمتتان معرفی میکنم نمی پذیریدونمی پسندید من فکرمیکنم خودم وزیرخارجه باشم . گفتند "مهندس شریف امامی وزیرخارجه ؟" گفتم وقتی مهندس شریف امامی نخست وزیر میشود میتواندوزیرخارجه هم باشد . ولی بهرحال نسبت به وزارت خارجه حساسیت خاصی پیدا کرده بودند ومیل داشتند که یک کسی باشد که کاملا" موردنظرخودشان باشد .تلفن کردم به اعلیحضرت که اگر موافقت دارید با عضدی صحبت بکنم که او وزیرخارجه بشود . گفتند "خیلی خوب است ، او خیلی خوب است معرفیش بکنید ". من فورا" فرستادم پی

عضدی آمدوبه اوگفتم که شما وزیرخارجه هستیدوبعرض رسیده وتصویب کرده اند .
لباس ژاکت تان را بپوشیدکه همین امروزبرویم که معرفی بشوید البته خیلی برایش
غیرمترقبه بودبرای اینکه آمده بودبه تهران که زودبرگردد . گفت "پس اجازه
بدهیدمن بروم کارهایم را بکنم وبرگردم " گفتم مانعی نداردمیرویدوبر
میگردید ولی معرفی میشوید آنوقت بروید . خلاصه اورا معرفی کردم وقتی
که رفتیم شرفیاب شدیم خدمت اعلیحضرت ، اعلیحضرت دستوراتی به او
دادند منجمله گفتندکه "توجه داشته باشیدکه شما وزیرمن هستید" . به
ایشان عرض کردم که "قربان همه ی وزراء وزیرا علیحضرت هستند چه تفاوتی
دربین هست ؟ " گفتند "نه نه نه باید گزارشات را به خودم بدهید" گفتم
"البته هر موقع امری بفرمائیدهریک ازوزراء گزارشی بعرض برسانندقطعا "
بعرض تان میرسانند" گفتند "نه تو باید بدانی که هرروزگزارشات را بخودمن
بدهی " . من دیگرچیزی نگفتم آمدیم بیرون بعدعضدی بمن گفت "من
میدانم که اعلیحضرت چه جورفکر میکنندوچی منظورشان بود ولی شما
هم نگران نباشیدمن هروقت که شرفیاب میشوم (درواقع هرروزوزیر
خارجه شرفیابی داشت میرفت گزارشات تمام سفرا را میبردآنجا میداد
ودستورمیگرفت وبعدروی آن اقدام میکرد .) میآیم پیش شما گزارشات
مربوط به سفرا را هم بشما میدهم" .من گفتم خیلی خوب من بشما اعتماد
کامل دارم وهیچ نگرانی ازاین بابت ندارم .ولی این اظهارا علیحضرت
یک قدری اسباب تعجب من شد زیرا دیگران هم نسبت به اعلیحضرت صدیق
هستندوخدمتگزارند وتفاوتی بین وزراء ازاین بابت نمیتواند باشد . ولی
بهرحال این اظهاررا ایشان کردندتا قدری تسجیل بکنندباینکه وزارت خارجه
را خودشان زیرنظردارند .

س- بقیه وزراء چی ؟ مثلا "وزیرکشوریا وزیرجنگ ؟

ج - بقیه وزراء نه . وزیرکشوررا هم اعلیحضرت نظرداشتندزیرا انتخابات در
پیش بودوتصمیم خودشان هم این بودکه انتخابات شده را باطل کرده انتخابات

جدیدبشود این بودکه راجع به وزیرداخله‌هم‌خیلی اصرارداشتند. من راجع به‌وزیرداخله‌تصمیم‌م این بودکه‌یک شخصیت خیلی موجه خوشنامی راانتخاب بکنم مثلا" باسروری صحبت کردم اظهارکرد"من سنم‌دیگرحالازیاد است وکسالت دارم"وعذرخواست خلاصه نیامد. سپهبدیزدان پناه راصحبت کردم بعلت درپیش بودن انتخابات اوهم عذرخواست ونیامد . وبهرحال اینقدراین طرف وآن طرف شدتااینکه‌یکی ازافسران راگذاشتنددروزارت کشوربرای اینکه انتخابات جوری نباشدکه‌ازدستشان دربرود . چون یک تفاوت اصلی که من بااقبال داشتم این بودکه‌اعلیحضرت احساس‌کرده بودکه آن طوری که اوتسلیم مطلق بودمن نیستم وممکن است‌که‌مشکلاتی ازاین بابت پیش بیاید. علیهذا دربعضی ازپست‌ها خیلی حساسیت داشتند . من هم‌درحدودی که امکان داشت‌که مقاومت بکنم‌فشار میآوردم ولی درمسائل اصلی ومهم کوتاه نمیآمدم .

بهرصورت‌کابینه تشکیل شد معرفی شد برنامه‌هم ازمجلس‌گذشت وتصویب شدماشروع کردیم به‌نوشتن بودجه ، دراین بین هماطورکه گفته شد انتخابات باطل شد .

س- باطل شدیااستعفا دادند ؟ مثل اینکه‌یک استعفای دستجمعی ؟

ج - گویا استعفای دستجمعی دادندولی البته‌همان نتیجه‌رامیداد.مسئله‌ایکه درپیش داشتیم‌این بودکه‌آمادگی نداشتیم انتخابات جدیدبکنیم‌بدلایل بسیار ودردرجه‌اول این که یک قانون جامعی نداشتیم‌که‌براساس آن انتخابات‌صحیح انجام‌بشودتاایرادی روی آن وارد نگرددومن سعی کردم به‌اینکه‌زودترقانون انتخابات راتهیه بکنیم تابمحض اینکه‌مجلس‌فرصت پیدابکند آن قانون رابه تصویب برسانیم ولی چاره نبود جزاینکه‌انتخابات رابراساس قانون قبلی انجام بدهیم . قرارمابراین بودکه‌انتخابات رابگذاریم‌یک قدری دیرترانجام بشود .

موقعیکه‌اقبال نخست وزیربود سردارمحمدخان صدراعظم افغانستان آمده‌بود به‌ایران (آنموقع مسئله‌هیرمندخیلی حادوبین مامطرح وموردبحث بود

ولی بجائی نرسیده بودوموافقتی حاصل نشده بود) سفیرافغانستان از اعلیحضرت خواسته بودبا ینکه صدراعظم آنها آمده ایران شما هم نخست وزیرتان را بفرستیدکه یک بازدیدی بکند اعلیحضرت فرمودندکه زودتربه افغانستان بروم . خودراآماده کردمکه بروم به افغانستان . وبااعلیحضرت هم که مذاکره شده بودراجع به انتخابات قرار بودکه قدری دیرتر انتخابات بشود . من رفتم به افغانستان وزمینه ی کارچون دستم بودبه سردارمحمد خان برخلاف انتظارش گفتمکه من برای کارهیرمندنیامده ام زیرا برای اینکه کارهیرمند به نتیجه برسد محتاج به تهیه مقدماتی است که آن مقدمات فراهم نشده وما اطلاعات بیشتری راجع به جزئیات طرح بایدداشته باشیم تااینکه با نظر روشن بتوانیم یک قراری با هم بگذاریم ولی ما چون دوکشوردوست وهمسایه وهم زبان وهم مذهب دارای سوابق تاریخی بسیارمشترک هستیم من فکرکردم که ما با هم شروع کنیم به همکاریهائیکه تابحال به آن توجه نشده است وازهمین جهت قبل ازاینکه بروم طرح سه قرارداد را تهیه کردمکه با آنها مبادله کردیم بیشتراین قرارداد هم برای توسعه مبادلات بود آنها احتیاجاتی ازلحاظ نفت ، سیگار ، پارچه ، وغیره داشتندکه فکرکرده بودم بجای اینکه بروندازشوروی وجاهای دیگرخرید بکنند ازما خریداری بکنند .

درآنجا که بودم گرچه مربوط به متن کارما نیست ولی بدنیست مسائلی راکه آنجا مذاکره شد وصحبت شد ودیدم مختصری شرح بدهم . موقعیکه به کابل رسیدم فرودگاه آن تا شهر ۶۰ کیلومترفاصله داشت وباسردار محمدخان که بطرف شهرمیآمدیم دیدم که اطراف شهرکه خیلی مشابه به اطراف تهران بود روی تپه ها تا یک ارتفاع معینی راگودبرداریهائی کرده اند پرسیدم این گودبرداریها چیست گفت که اینجا میخواهیم جنگل کاری بکنیم . گفتم چرا تا بالای تپه نرفته اید ؟ گفت "این درختهائی که ما میکاریم

پنج نوع درخت بیشتر نیست واینها دوتا سه سال که به آنها آب بدهند ریشه اش که گرفت دیگر بدون اینکه احتیاجی به آب دادن باشد میمانند وآنهــــا عبارتند ازدرخت ارغوان ، توت ، عرعر ، دوتا دیگرهم .

س- اقاقی ؟

ج - اقاقی بله . پنج درخت بود حالادیگر پنجمی یادم نیست ."اینهـــا را ما خزانه گرفته ایم واینجا میکاریم". بعدصحبت خدمت نظام وظیفـــه وخدمت کار شروع شددرآنجا یک دستگاهی بوجودآورده بودندکه جوانها بجـای اینکه خدمت نظام بکنند کارهای عام المنفعه میکردندباصطلاح خودشـان قوای کار به آن میگفتند . وبسیار فکرخوبی بود مقدارزیادی جاده سازی همین کارهای جنگل کاری وغیره رابوسیله همان قوای کار میکردند .

س- ازکجا این فکررا گرفته بودند؟

ج - شاید این فکررا ازآلمان اقتباس کرده بودند. آلمانها درزمان هیتلر یک نیروی کاردرست کرده بودندکه خیلی ازساختمان راهها وغیره را بوسیلــه همان افرادبا قیمت خیلی ارزان انجام میدادندواین فکربسیارخوبی بـــود وشاید بتکار خودشان بود. موقعیکه مراجعت کردم بعرض اعلیحضرت رسانـــدم که اجازه بدهیدما یک چنین کاری بکنیم برای اینکه الان ما بقدرکافـــی نمیتوانیم همه این جوانها را برای نظام وظیفه بگیریم ما ازاهرکس به ســن مشمولیت رسیدبیایند درکارخانه ها ،درکارگاهها ، درراه سازی ها ، در- جنگل کاری ها وغیره کاربکنند وازاینها استفاده کنیم . ولــــــــی متاءسفانه توجهی وموافقتی نشان ندادند به این مطلب . بهرصـــــــورت آمدیم به کابل سه روزمن آنجا بودم . ودرآن سه روزی که آنجا بــــودم کارخانجات وتاءسیساتشان را رفتم تماشا کردم چیزیکه بچشم میخورد ایـــن بود که شوروی ها درآنموقع درآنجا شروع کرده بودندبه نفوذ وورود درتمـام دستگاهها مثلا" قسمت مهمی ازراهها راآنها میساختندوراههائی که میساختند پرسیدم بین کجاهست تمام راههای استراتژیکی بودکه ازشوروی میآمـــد

به افغانستان وبعددرنزدیک شهریک فرودگاه بزرگی میساختندکه هنوزنا تمام بود وعده ای ازافسران را فرستاده بودندبه شوروی برای تحصیل وامثال این قبیل اقدامات . به سردار محمدخان گفتم که اینکارشما یک قدری دوراز احتیاط است وفکرمیکنم که شما برای آتیه تان باید مراقب باشید اینقدربا اینها نزدیک شدن اختلاط امتزاج داشتن موجب خواهدشدکه روزی مزاحمتی برایتان فراهم بکنند. البته سربسته به او گفتم . وبعداز اینکه برگشتم بعرض اعلیحضرت رساندم که متاسفانه اینطورکه من احساس میکنم شوروی ها خیلی دارندآنجا نفوذپیدا میکنند ویک سلسله کارهای بنیادی دارند میکنند، مثلا" محصلین میفرستندبه شوروی وعده زیادی کارشناس شوروی آنجا هست اینها یک مقدمه ی ناسالمی برای افغانستان است ومن معتقدم که چون وضع اقتصادی افغانستان خیلی نا راحت است وکوچک است ما آنچه که بشودکمک بکنیم نبایدمضایقه نماییم زیرا اگرآنجا خدای نکرده تغییروضعی پیدا بشودبرای ما هم مزاحمت فراهم خواهدشد.ازاینجهت آنجا را بایدبا این نظرنگاه کرد .ومن خوشبختانه سه قراردادتوانستم که درهمان سه روزی که آنجا بودم به امضاء برسانم ومعلوم شدکه سردارمحمدخان سفیر افغانستان درلندن راکه کارشناس هیرمند آنها بودتلگراف کرده بود که قبل ازمن آنجا باشد . (اسمش را حالایادم نیست شبیه اسم خارجی داشته.) واوکارشناس کارهای آبیاری هیرمندبود. من موقعی که درآبیاری بودم اسم اورا شنیده بودم ومیدانستم . وقتیکه درمهمانی شب اولی که با فتخارمن شام داد اورا معرفی کرد . گفتم که ایشان مسافرتشان به کابل بی ثمراست برای اینکه من قصداینکه راجع به هیرمندایندفعه صحبت بکنم ندارم وفکرمیکنم که قبل ازاینکه ما واردمذاکره درامرهیرمندبشویم اول یک زمینه ی مساعدی برای تفاهم بیشتری بین خودمان فراهم بکنیم بعدآنوقت اختلافاتمان را سهلتر میتوانیم حل بکنیم. باینصورت وقتی درآنجا بودم مذاکراتی

راجع به کارهیرمندنکردم وهمراه من آنجاکه رفتم دکترخوشبین بودکه مشاورحقوقی وزارت خارجه بود. افشارقاسملوبودکه معاون وزارت خارجه بودومرحوم فروزانفررا برده بودم آنجا بعلت اینکه سردارمحمدخان وبرادرش که وزیرخارجه بودنسبت به ادبیات زبان فارسی خیلی علاقمندبودندوفروزانفر برای آنها بعدازشام یادم هست که چندقصیده ازحفظ خواندواینها خیلی خوشوقت بودند.

من مقداری کتاب همراهم برده بودمکتابهای وزارت فرهنگ دانشگاه وبنیاد پهلوی وغیره که بدهم به دانشگاهشان ولی بمن آهسته گفتندکه اینها نسبت به کتابهای ایران خیلی حساسیت دارندوممکن است که اگربه دانشگاه بدهیدیا نپذیرند یا مثلاً" کتابها رابه صورتی بررسی بکنندکه مبادا مطلبی برخلاف سیاست روزدرآنها باشد . این بودکه کتابها رابه کتابخانه ی خودسردارمحمدخان هدیه کردم وآنجاچون کتابخانه شخصی اوبوددیگراشکالی نداشت . این نکته راهم اینجا بدنیست بگویم موقعی که فرخ سفیر ما درافغانستان بود یک کتابی نوشته بودکه من بزحمتی توانستم بدست بیاورم این کتاب سرتاپا برعلیه افغانستان بود . با اینکه اوسفیرایران درافغانستان بودوحق بودکه برای ایجادحسن تفاهم بیشتراقدام بکند ولی این کتابش موجب گله وشکایت خیلی شدیدافغانها بود وهمیشه به آن کتاب اشاره میکردندونسبت به کتابهای دیگربادیدخیلی بدی نگاه میکردند . بهرصورت مسافرتی که من به افغانستان کردم نتیجه اش این بودکه مقدمه ی یک تفاهم بیشترونزدیکی زیادتری بوجودبیاید وبه سردارمحمدخان که بعدهم درواقع خودش کودتاکرد رئیس جمهورشدوبعد اوراکشتندقدری خصوصیت پیداشود . درافغانستان دیدم که اونسبت به اعلیحضرت ظاهرشاه خیلی بصورت رسمی (با اینکه منسوب بودندوگویا عموی پادشاه بود)وسرسنگین رفتارمیکرد درمهمانی که محمدظاهرشاه برای من دادآن شب درمنزل ایشان دیدمکه نسبت به اعلیحضرت پادشاه افغانستان بصورت

دوستانه وصمیمی رفتارنمیکردوباری با همه‌ی ملاحظاتی که ازآنجا داشتم بعد از مراجعت بعرض اعلیحضرت رساندم وبرای رفع مخاصمات واختلافاتمان با افغانستان راجع به هیرمندهم با اطلاعاتی که دربنگاه داشتم دادم یک مطالعات دیگری بکنندونظرات حکمی راکه ازطرف آمریکا تعیین شده بودکه بین ما حکمیت بکندبحداقل تغییربدهند بصورتی که منافع ما تاءمین بشود آن راآماده بکنند . ولی دیگرمتاء سفانه عمرمن وفا نکردتا راجع به این موضوع بتوانم اقدامی بکنم .

انتخابات را قرار بودبعدازمراجعت ازافغانستان شروع بکنیم .دراین جریان حادثه‌ای پیش آمدکه انتخابات را یک مرتبه جلوانداخت وآن این بودکه موقعی که رفته بودم به افغانستان درآمریکا انتخابات کندی شدوکندی با اعلیحضرت نظرمساعدی نداشت ، یعنی درحزب دمکرات بیاناتی مخالفت آمیز اظهارشده.این بودکه اعلیحضرت تصمیم گرفتندقبل ازاینکه کندی بیایدسرکار انتخابات ما انجام بشودوحال آنکه قبلا" قراربودکه ما به این مسائل هیچ توجه نداشته وبموقع مقررانتخابات را بکنیم .

س - پس این اختلاف بین اعلیحضرت وکندی واقعا " واقعیت داشته است ؟

ج - چنانکه گفته شد کندی موقعیکه سناتوربودامینی اینجاسفیربودوامینی درخراب کردن ذهن اوموء ثربود وقبل ازاینکه انتخاب بشود اظهاراتی بر علیه ایران کرده بودکه البته اطلاع صحیحی دراین زمینه ندارم اما همینقدر میدانم که اعلیحضرت ازانتخاب او خیلی نگران شدندوبمن هم نگفتندکه چرا تصمیم گرفتند ، گفتند، " مصلحت الان ایجاب میکندکه ما فورا " انتخابات بکنیم ." من هرچه فکرکردم که چه دلیلی ممکن است که موجب جلوانداختن انتخابات شده باشد حادثه‌ای من نمیدیدم که این مطلب را ایجاب بکنند ولی معلوم شدکه همان انتخابات آمریکا بوده است که اثرگذاشته است . وازاین لحاظ یک روزبدون اینکه با من مذاکره بکنند مصاحبه کردند که ما تصمیم گرفته‌ایم که انتخابات را سریعترانجام بدهیم ومن دیگرجلوی عمل انجام شده

قرارگرفته بودم وکاری نمیتوانستم بکنم . برای انتخابات نظرمن این بود که بایستی که یک راه حلی پیدا بکنیم که هم نتیجه ی انتخابات طوری باشد که مردم بپسندند وخوب باشد وهم اعلیحضرت ناراحت نباشند . بدین منظورمن به اعلیحضرت پیشنهادی کردم که ازهرمحلی که یک وکیل باید انتخاب بشود چندنفردرمحل درنظرگرفته بشوندکه اینها بین مردم زمینه داشته باشندوممکن است که انتخاب بشوند به اینها بگوئیم که خودشان درمحل بروندومبارزه بکنندوکسیکه انتخاب میشودواقعاً " به رای مردم انتخاب شده باشد .

س - بین آن چندتا ؟

ج - بین آن چندتا . چون نگران بودندکه مثلاً" یک وقتی یک توده ای انتخاب بشودیا یک کسیکه نامناسب است انتخاب بشود . گفتم پنج تا شش نفربرای هر کرسی ازکسانیکه درمحل هستندواشکال ندارند خودشان باهم رقابت بکنند این موجب میشودکه هم نابابی درمجلس نیایدوهم اینکه مردم با وکیلشان تماس پیداکنند وانتخاباتی به معنای واقعی انجام شود . البته نسبت به خیلی ازجاها این روش را ما عمل کردیم ولی بعضی جاها را اعلیحضرت متاسفانه دستورمیدادندبه وزیرکشورکه مثلاً" فلان کس بشود فلان کس نشود وگرفتاری فراهم میشدولی کاری هم نمیتوانستیم بکنیم .

س - آن حزب مردم وحزب ملیون چه شدند ؟ آنها دیگرتوی این انتخابات نقشی نداشتند ؟

ج - حزب ملیون ومردم نه مطلقا . یکی ازوقایعی که پیش آمد(ازاین سئوال که پرسیدیدیادم آمدوبدنیست گفته بشود) این بودکه یک روزی دکتر اقبال دستورداده بودکه درخیابانهای تهران تابلوهای مربوط به حزب ملیون رانصب بکنند من دردفترنخست وزیری که بودم گزارشی بمن دادندباینکه شما اعلام کردیدکه درانتخابات بیطرف خواهیدبودوطرف حزب ملیون یا مردم رانخواهیدگرفت وهیچوقت هم عضوهیچکدام ازاحزاب

نبودم برای اینکه حرفهائی که گذشته گفته شده بود که ملیون چنین وچنان کردند (چون حزب ملیون در انتخابات که اقبال کرد اکثریت تام را در مجلس برده بود و تمام سعی او بر این بود که تقریبا " همه ی مجلس یک دست حزب ملیون باشد و این خودش موجب ناراحتی شده بود) من اعلام کردم باینکه مطلقا احزاب در این انتخابات اثری ندارند و انتخابات آزاد است. هرکسی بهرکس که دلش میخواهد میتواند رأی بدهد. اینک در تمام خیابان شاهرضا وغیره اعلاناتی به چراغهای خیابانها زده اند که مثلا " افتخار در حزب ملیون است و از این قبیل .

س - شعار ؟

ج - شعارهای حزبی باصطلاح . لذا تلفن کردم به ذوالفقاری ، آنوقت شهردار تهران بود که دستور بدهید تمام این تابلوها را بردارند .

س - آقای اقبال چه سمتی داشت که همچین دستوری داده بود ؟

ج - رئیس حزب ملیون بود . بعداینکار که تمام شد اتفاقا " ساعت ۱۰ شرفیابی داشتم رفتم بکاخ مخصوص اعلیحضرت در کاخ مخصوص بود بند در پائین دفتر علاء بود رفتم در دفتر ایشان .

س - آنوقت وزیر دربار بودند ؟

ج - علاء وزیر دربار بود . تیمسار هدایت هم که رئیس ستاد بود شرفیابی داشت وشرفیاب بود آمد پائین وبمن گفت ، "شما هیچمیدانید که امروز چه کرده اید ؟" گفتم که شما منظورتان از این حرف چیست ؟ گفت که "بله شما آن کاری راکه توده ای ها باید بکنند کرده اید" گفتم که منظورتان چیست از این حرفها ؟ گفت "این تابلوها که تمام برله اعلیحضرت بود وما برای تجلیل اعلیحضرت تهیه کرده بودیم شما داده اید همه آنها را برداشتند ." گفتم که تیمسار شما رئیس ستاد هستید فقط بکار خودتان بپردازید وبه این مطالب شما حق ندارید که اصلا" دخالت بکنید این مطلب بمن مربوط است نه شما . خیلی تند وزننده جواب

را دادم .وقتی که رفتم شرفیاب شدم دیدم اعلیحضرت خیلی گرفته وناراحت هستندمن هم مطالبم را عرض کردم بعدکارهایم که تمام شدخواستم بیایم اعلیحضرت گفتندکه "امروزمیدانیدچه کرده اید؟"من فورا" متوجه شدم که اورفته آنجا وذهن اعلیحضرت را مشوب کرده است . گفتند "بله همان کاری را که یک دولت توده ای میتوانست بکندشما امروزکرده اید." گفتم خیلی تعجب میکنم که اعلیحضرت چنین فرمایشی میفرمائید چه کاری شده است ؟ گفتند "شما به شهرداریتان دستورداده اید تابلوهائی که اسم من رویش نوشته بوده همه را بردارند" گفتم که اعلیحضرت فراموش نکنید که ذوالفقاری ها برای اعلیحضرت درزنجان برعلیه توده ای ها چقدراقدام کرده اند . حالامیفرمائید یعنی ذوالفقاری توده ای است ؟ اینطورمیخواهیداظهاربفرمائید ؟ منظور اینست ؟

"بهرحال دستوردادم که تمام کسانیکه دراین امردخالت داشته اندمحاکمه نظامی بکنند ." گفتم هرجورمیل اعلیحضرت هست بشود اشکال ندارد .آمدم پائین وگذشت دوروزبعدجشن درختکاری داشتیم درجشن درختکاری که کارتمام شد اعلیحضرت شروع کردندبه قدم زدن وهمانجاهم بودکه آقای حاج آقارضا رفیع راجع به ملی شدن جنگل ها اظهاراتی کردکه موجب شداعلیحضرت اورا برای همیشه ترک کردندودیگر ...

س- چیزبدی گفت ؟ انتقادکرد ؟

ج - نه چون اومقداری جنگل داشت که ممکن بودازاوبگیرند والبته جزئیاتش راواردنیستم ولی اظهاراتی که کردجلوی چندنفربودراجع بهاینکه ملی کردن جنگل هاکارخوبی نبوددراین زمینه اظهاراتی کردکه اعلیحضرت خیلی نسبت بهاوناراحت شدندوبعدهم دستوردادندتادیگرهیچوقت ودرهیچ تشریفاتی دعوتش نکنندوتاآخرعمرهم همیشه درمنزل بود هیچوقت درتشریفات دعوتش نمیکردندوحال آنکه اززمان اعلیحضرت فقیداوهمیشه جزوملتزمین اعلیحضرت رضاشاه بود وبرای خوداعلیحضرت مثل یک لله بودوخیلی مردخوش صحبت

وخوش بیان وپیرمردجالبی بودوانتظارهم نداشت که اعلیحضرت نسبت به اویک مرتبه اینقدربی مهری بکنند . درهرصورت بعدبا من شروع کردندبقدم زدن اظهار کردندکه"دستوردادهام که تمام اینهائی که آن تابلوها رابرداشتند محاکمه نظامی بکنند ."بنده یک قدری بصورت تعجب نگاه کردم که ازاعلیحضرت تعجب میکنم چنین دستوری فرمودهاید وحال آنکه این اقدام روی مصلحت بوده ونشان دادن اینکه ما طرفداری ازهیچ حزبی نمیکنیم والانظردیگری دربین نبودهاست .

بعدهم یادم هست که رئیس بازرسی ارتش که آنموقع با رئیس ستادروابط خوبی باهم نداشتند،(این افسرها همهیچکدام باهم روابط خوب نداشتند وترتیبش رااعلیحضرت طوری میدادندکه هیچکدام باهم صمیمی نبودند)بمن تلفن کردکه دستورفرمودندکه آقای ذوالفقاری رامحاکمه بکنیم من یک جلسه هم بااوصحبت کردم وحرفهائی که میزدنداصلا" طوری است که اسباب تعجب است که چنین دستوری صادرشدهاست وخواستم بشما بگویم که ما نسبت به ایشان هیچگونه سوء ظنی نداریم ومسئله راهمین جاخاتمه میدهیم . من دیگرمطلبی به اونگفتم برای اینکه میدانستم که ذوالفقاری خودش با تودهای ها مبارزهکرده که نمیآیدکاری رامثل تودهای ها بر علیه اعلیحضرت بکندواین اظهاریک اظهارخیلی نادرستی بود . بهرصورت اقبال وارتشبدهدایت اینها ...

س- آینها باهم رابطه نزدیک داشتند ؟ اقبال وهدایت ؟

ج - اینها باهم نزدیک بودند . بله . اینها می نشستندوتوطئه میکردند چون اقبال میدانست که اگرانتخابات بشوددیگر آن نتیجهای راکه اوگرفته بودوحزب ملیون اکثریت رابرده بود ممکن است نشود وچیزدیگری ازآب در بیاید .

س- دراین وسط خب آقای علم میبایستی خوشحال میبود ازاین دستورشما که رئیس حزب مردم بود اودراین چندروزهیچ اقدامی نکرد ؟

ج - هیچ نه نه . اصلا" بااوتماسی نداشتیم که اظهاربکند البته آنها کاری که شبیه این اقدام اقبال باشدنکردهبودندوالاگرآنها هم کرده بودند

همین کار را میکردم هیچ تفاوتی برایم نمیکرد، بهرصورت یک چنین جریانی پیش آمدکه خیلی جالب بودوبهرصورت کار انتخابات ما با مقدماتی که بین من ازیک طرف ووزیرکشورکه دستوراتی ازاعلیحضرت میگرفت ازطرف دیگر همیشه باکشمکش تواءم بودوفکرمیکنم که اعلیحضرت اصرارداشتندوعجله داشتند که زودترانتخاباتی بشودوافرادیکه خودشان میشناختندواطمینان داشتند حتماً" انتخاب بشوند باتوجه به پیش آمدی که انتخابات آمریکا نتیجه داده بود ازآن جهت نگرانی داشتند . این جریان هم یادم هست که درزمان نخست وزیری من پیش آمدکه خیلی اسباب تاءسف بود . درمورد بودجه ....

س - پس انتخابات انجام شد ؟

ج - انتخابات انجام شد واعلیحضرت تشریف آوردند مجلس راافتتاح کردندومجلس شروع بکارکرد مابرنامه ی دولت رابردیم وبودجه که مسئله اساسی کارمابود مطرح شد . من ازلحاظ اینکه اظهارکرده بودم که ما با مجلس برپایه قانون اساسی کارخواهیم کردووکلا حق دارند هرگونه اظهارنظربکنند . میدان زیادی به وکلاداده بودم وبرای تصویب بودجه که سابقاً" درعرض چندروزدرمجلس بیشترطول نمیکشید وتصویب میشد بیش ازیک ماه هرروزدرکمیسیون بودجه میرفتم وتوضیحات میدادمو ترتیب دادم تابودجه ما تصویب شد . بودجه بصورتی تصویب شدکه ۲۰۰میلیون تومان مااضافه درآمدداشتیم وبودجه ی سالم منطبق با مقررات برنامه تثبیت اقتصادی بود ازمجلس گذراندیم بعدآمدبه سنا برای اظهارنظر مشورتی سنا . دراین خلال صحبت افزایش حقوق معلمین بودوعدم رضایت معلمین از لحاظ کمبودحقوق آنها ، موقعیکه مطلب مطرح شد یک قانون مستقلی برای افزایش حقوق آنها دادم تهیه کردندوبمجلس تقدیم شد وآین قانون وقتی که مطرح بودودراطراف عده ای بودندکه سابقاً"دروزارت فرهنگ خدمت کرده بودند باصطلاح خودشان فرهنگی بودنداینها میخواستند

که جلب توجه معلمین را بکنند برمیخاستند در اطراف حمایت از معلمین مطالبی میگفتند ......

روایت کننده : آقای مهندس شریف امامی

تاریخ : ۲۴ مه ۱۹۸۳

محل : شهر نیویورک - آمریکا

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۹

اظهار و استدلال من این بود که تصدیق میکنم حقوق معلمین کافی نیست وبهمین دلیل هم این قانون را آورده ام وبودجه را هم که بشما داده ام شما هرجوری که فکرمیکنید مصلحت هست موافقت دارم باینکه برای تأمین حقوق بیشتری برای معلمین قانون را تصویب بکنید . واین مطلب درمجلس درجریان بود . روزی درمجلس نشسته بودم نبوی که وزیرمشاوردرامور پارلمانی بود آمدبمن گفت که شخصی درخارج است وکاری با شما دارد گفتم که ببینید چه کار دارد ، رفت وآمدگفت که این شخص از سازمان امنیت است ومیگویدکه عده زیادی ازمعلمین آمده اند درمحوطه بهارستان وشروع کرده اند به دولت بدگفتن وپرخاش کردن اجازه بدهید اینها را متفرق بکنیم ، گفتم بگوئید به آن شخص که از سازمان امنیت آمده است مطلقا به آنها کاری نداشته باشند بمن بدمیگویند وبه دولت بد میگویند بگذارید بدبگویند وبه آنها کاری نداشته باشید .

س - این زمان تیمسار پاکروان رئیس بودند ؟

ج - نه نه .

س - یا بختیار بود ؟

ج - بختیار بود . بعدازچند دقیقه که آنجا نشسته بودم دومرتبه نبوی رفت بیرون وبرگشت وگفت که به سه نفر تیراندازی شده وتیرخورده است وآنها را بردند مریضخانه ، من خیلی ناراحت شدم ازاینکه ماکشمکشی با کسی نداشتیم واین جزیک تحریکی نمیتوانست باشد .

س- بدون اجازه ازشما تیراندازی کردند ؟

ج- بدون اجازه . من مطلقاً ممکن نبودکه موافقت بکنم تیراندازی بکنند

س- کسی چنین اجازه‌ای داشت که بتواندا ینکارا بکنند ؟

ج- نخیر . بعدشنیدم که سرگردشهرستانی نامی بودکه رئیس پلیس ناحیه‌ی مربوط به مجلس بوداوآمده وبدون مقدمه با کسی صحبتی کرد وبعدتیراندازی کرده وگلوله به سه نفرازآنها اصابت کرده بودکه منجمله دکترخانعلی بود . آن دونفرگویا معالجه شدندولی خانعلی فوت کرد . ازاین پیش‌آمد شروع کردند جنجالی درست بکنند . البته دراین اقدام آقای درخشش هم آتش بیاربودبرای اینکه اورئیس کانون معلمین بود وهرروزدریک محل اجتماعی که داشتند میرفت ونطق میکرد وفتنه راه می انداخت .

س- چه شده بودکه اجازه اینکارها دومرتبه داده بشود چون یک مدتی که این خبرها نبود ؟

ج- مسئله همین بودکه من ازگوشه وکنارقرائنی میدیدم که تحریکاتی درکارهست وجریان عادی نیست . منجمله مثلا" روزیکه همین پیش‌آمد کرده بوددرخشش اعلام کردباینکه هرمعلمی یک مبلغی بریزد بحساب معینی دربانک ملی تاپول داشته باشیم که بتوانیم مبارزه بکنیم . بعدازیکی دوروزکه من ازبانک ملی پرسیدم که به آن حساب پولی ریخته شده‌یانه ؟ معلوم شدیک صدهزارتومانی یک قلم کسی بحساب ریخته ولی خردوریزکه معلمینی پول داده باشند هیچ درکارنبود . اینها همه نشانه هائی بودکه دسیسه‌ای درکارهست . وقتی که خانعلی تیرخورد شبی که درمنزل میخواستم استراحت بکنم ساعت یازده ونیم تقریبا" بوددرزدندودیدم که تیمساراویسی است آنوقت رئیس گاردبود . گفت که اعلیحضرت فرمودند که شما بیائید به کاخ مخصوص یک کارلازمی دارند ، گفتم که چه اشکالی داردمن صبح بیایم خدمتشان حالاکه وقت استراحت خودشان هست ومنهم تالباس بپوشم معطل میشوید . گفتند نه فرمودند لباس بپوشید وبیائید . لباس پوشیدم ورفتم بکاخ . آنوقت رئیس شهربانی نصیری بود . نصیری وعلوی کیا آنجا بودند .

اعلیحضرت فرمودند که قرداقرا راست که شیطنت هائی بشود وکارهائی بکنند ، گفتم چه کاری؟ چه‌چیزی ؟ گفتندکه جنازه را میخواهند راه بیاندازندوشلوغ بکنند ، گفتم جنازه رااشکالی ندارد ترتیبی داده بشود که صبح زودببرندش ودفنش بکنند البته بایستی که‌بارئیس فامیل خانعلی مذاکره کردوطبق اطلاعی که دارم ، یعنی خودنصیری گفت که "یک سرهنگی درسازمان امنیت هست که‌ارشدافرادفامیل خانعلی است مابه‌اومیگوئیم وترتیبش را میدهیم که جنازه را ببرندقم دفن بکنند". ومطلب باینصورت مذاکره وتقریبا" تمام شد بعدمسائل دیگری رااعلیحضرت مطرح کردند سپس آمدم منزل . تقریبا" نزدیک سه نصف شب بودکه رسیدم منزل بعداستراحت مختصری کردم وصبح که ساعت ۷ پشت میزکارم بودم تلفن کردم به نصیری ،صبح زود هنوزآنجا نبود بعدهفت وربع وهفت ونیم شد وبااوتماس گرفتم گفتم آمبولانس فرستادید که جنازه را ببرند گفت فرستادیم آمبولانس پیدا کنند وآمبولانس هنوز گیرنیامده است .از این حرفها من تعجب کردم . هفت وسه ربع‌شدوبعد ساعت ۸ که گفت معلمین آمده‌اندودورجنازه ودیگرمشکل است که ماجنازه رااز دستشان بگیریم مگراینکه زدوخوردی بکنیم.گفتم نه دیگرکاری نداشته باشید بگذاریدهرکاری که‌میخواهندآزادانه بکنندودیگرممانعتی هم نکنید . ازآنجا اطمینان پیداکردم باینکه یک دسیسه‌ای درکارهست ومن بیخود تقلامیکنم . باری جمعیت ازخیابان پهلوی راه افتاد بسمت شمال ودرسه راه شاه میرفت سمت مجلس ، موقعیکه میرفتندعلوی کیا بمن تلفن کردکه یک افسرخارجی سوارجیب است ومیآیدباافرادی درجمعیت تماس میگیرد گفتم آن افسرراتوقیفش بکنید .

س - یعنی یک افسربالباس نظامی ؟

ج - اینطورگفت نمیدانم.بعدپرسیدم که‌توقیف کردیدآن شخص را ؟ گفت نه اورفت ونشد.من دیدم اصلا" جریان شئی است خارج ازاختیارات من دارد.صورت

میگیرد .اسم من نخست وزیر است با داشتن مسئولیت ولی هیچ در این مسائل اثری ندارم آنچه باید بشود خودش میشود و این ترتیب صحیحی نیست .
روز بعد مجلس بود و با آنکه کار خاصی نداشتم سردار فاخر تلفن کرد که "خوب است خودتان به مجلس بیائید ،" رفتم به مجلس روز پنجشنبه ای بود باز صحبت خانعلی مطرح شد و شروع کردند به تظاهرات خیلی شدید شعار دادن ..
س - وکلا ؟
ج - هم وکلا هم در خارج . سردار فاخر هم بعلت بودجه ایکه خواسته بود برای ساختمان و به او نداده بودیم او هم بدش نمیآمد که یک قدری این مطلب را غلیظ تر بکند .درگذشته قانونی تصویب شده بود که حقوق معلمین را اضافه بکنند و این قانون را نتوانسته بودند اجرا بکنند بعلت اینکه اعتبار نبود . جعفری که قبلا" وزیر فرهنگ بود بلند شد و گفت که "آقا آن قانون گذشته است و باید شما عمل بکنید ،" گفتم آقای جعفری شما خودتان وزیر فرهنگ بودید و قانون هم که وقتی گذشته بود شما خودتان تصدی کار را داشتید چرا خودتان عمل نکردید ؟ در اینموقع که من داشتم این مطلب را به جعفری میگفتم سردار فاخر فریاد زد که "شما حق ندارید به وکیل مجلس اعتراض بکنید اینجا مجلس است و از این حرفها ،" من دیدم که زمینه ای است میخواهند جنجال درست بکنند لذا کوتاه آمدم . از طرف دیگر دو نفر از وکلا یکی بهبهانی و دیگر ارسلان خلعتبری دولت را استیضاح کردند. اینها با آمینی همکاری داشتند . استیضاح بهبهانی خیلی جالب بود . بهبهانی رفته بود اسکی پایش شکسته بود نمیتوانست بیاید ، ولی آن روز آمده بود مجلس و هنوز هم قسم نخورده بود که بتواند اصلا" در رای شرکت بکند . برخاست گفت که "بگوئید که قرآن بیاورند و من قسم بخورم میخواهم که کاری است انجام بدهم" گفتند مذاکره تان اشکالی ندارد بیائید صحبتتان را بکنید شما فقط رای نمیتوانید بدهید ، گفت "اگر چنین است من دولت را استیضاح میکنم ." منهم بلافاصله گفتم استیضاحش را خواهش میکنیم مطرح کنید.

من الان حاضرم که جواب بدهم ، ولی سردار فاخر گفت "خیر ما باید دقت بگذاریم که مطالعه بشود" و بعقب انداخت . بعد از اینکه من به جعفری آن مطلب را گفتم سردار فاخر به این صورت عکس العمل نشان داد مقتضی دیدم که از این فرصت استفاده بکنم و بصورت قهر از مجلس آمدم بیرون و آمدم پائین که بروم . یادم هست که مرحوم جلیلی نماینده یزد آمد پیش من ، گفت "آقا کجا میروید؟" گفتم که من دیگر در این مجلس نخواهم آمد . فهمیدکه میروم شاید استعفا بدهم گفت "حالا آقا بیائید خودمان جبران میکنیم" گفتم نه فایده ندارد رفتم به دفتر نخست وزیری که رسیدم استعفایم را نوشتم ، با دست خطی هم نوشتم و به ماشین نویس ندادم فرستادم برای اعلیحضرت بعد کیفم را برداشتم و آمدم منزل . دیگر ماشین را هم فرستادم رفت . منزل بودم بعد از نیم ساعت اویسی با ز آمد آنجا ، اتفاقا " خانمم هم رفته بود به مسافرت و منزل ما هیچکس نبود و خودم آمدم دم درب و گفت که اعلیحضرت فرمودند شما بیائید به کاخ . گفتم که من متاسفانه الان نمیآیم یک قدری ناراحت شد گفتش که "شما چرا اینجور حرف میزنید چرا چنین میکنید شما مرد وطن پرستی هستید و اعلیحضرت فرمودند که بیائید چرا میگوئید نمیآیم "گفتم من الان کمی عصبانی هستم شاید بیایم آنجا و خارج از ادب مطلبی از زبانم خارج بشود لذا مصلحت نیست بگذارید آرام بشوم و بعد میآیم . گفت نه اعلیحضرت فرمودند که حتما "بیائید . و او را فرستاده بودند که من در هر حال بروم گفتم من ماشین هم ندارم گفت ماشین من اینجا دم درب است با هم رفتیم خدمت اعلیحضرت ، اعلیحضرت فرمودند که "چرا شما استعفا دادید؟" گفتم که اعلیحضرت قرار بود که دیروز سفارش کنید به آقای سردار فاخر که مراقبت بکند اشخاص پرت و پلائی نگویند خودسردار فاخر از همه بدتر با من رفتار کرد و با این وضع بنده با این مجلس همکاری نمیتوانم بکنم چون اعلیحضرت تصدیق میکنید

که یک نخست وزیرباید آنقدرحیثیت داشته باشدتا بتواندکارها را بگرداند وبا این وضعی که پیش آمده دیگرمصلحت خودنمیدانم که به خدمت ادامه بدهم واز این لحاظ دیگراستعفایم را خدمتتان تقدیم کردم ، فرمودندکه "شما حالاعصبانی هستید فعلا"برویدمنزل من فکری میکنم وبعدبشما تلفن میکنم ."
لذاآمدم منزل وجمعه خبری نشدوبمن خبری ندادند شنبه صبح اعلیحضرت تلفن کردندکه "چون دیدم شما خیلی پافشاری میکنید استعفایتان را پذیرفتم بعرض رساندم پس اجازه بدهیدکه هیئت دولت رادعوت کنم به نخست وزیری واستعفای هیئت دولت را دستجمعی بنویسیم ، فرمودند "خیلی خوب ،" بلافاصله تلفن شد همه وزراء آمدندواستعفا را نوشتیم ورفتیم بکاخ مرمر ، درکاخ مرمردیدم که امینی اطاق دیگراست اعلیحضرت اطاق وسط نشسته اندمنهم اطاق اینطرف بودم ومرا خواستند وقتیکه رفتم دیدم اعلیحضرت یک قیافه ی خیلی ناراحت وچشمهای قرمز دارند معلوم بودکه شب خوب خوابشان نبرده است وخیلی وضع غیرعادی دارند . شرفیاب شدم واستعفا را خدمتشان دادم ،استعفا را خواندندوگفتندکه "این عبارت دوپهلورا چرا اینجورنوشتید؟ گفتم که اشکال ندارد هرجوری میخواهیدعوضش میکنم غرض استعفا است ، گفتند "حالابا شد" ومن دیگرمیتوانستم مرخص بشوم . درآنجا گفتندکه "من ازشما وازخدمتتان متشکرم ودراینمدت همیشه میدانم باکمال وطن پرستی خدمت کردید" واز این قبیل تعارفات . من خداحافظی کردم ورفتم منزل . وامینی نخست وزیرشد . این جریان مدت نخست وزیری بودکه مواجه بایک سلسله ازاین قبیل مشکلات بودم ومتاءسفانه بااینکه فرصتی بودکه بتوانیم خدماتی بکنیم ومقدماتی هم فراهم شده بودمنجمله مهمتر ازهمه مسئله بودجه بودکه ازتصویب مجلس بزحمتي آن راگذرانده بودیم ومجلس سنا میدانیدکه دربودجه فقط نظرمشورتي داردیعنی اساسش رانمیتوانندبهم بزنند مگراینکه یک جرح وتعدیلاتی بکنند وتاموقعیکه امینی آمد بعدازچندروزتقاضای انحلال مجلس راکردومجلس منحل شد . بعدهم اعلام کردکه ما ورشکسته هستیم که من واقعا" تعجب کردم بچه دلیلی چنین مطلبی راگفت واین موجب یک سلسله مشکلات زیادی درروابط تجاری کردکه

تجا رمثلا" اگرمیخواستندافتتاح اعتبار بکنندبایستی که صددرصدپرداخت بکنند تااینکه برایشان افتتاح اعتبار بشودازاین کارها مسائلی پیش آمدکـــه تمام وضع غیرعادی بود . شنیدم امینی آنوقت که آمده بودبرنامه ای داشت که به صورتی یا اعلیحضرت رااززجا بکندیا اختیاراتش را بکلی ازبیـــن ببرد . ولی بعدازاینکه درآمریکا کندی بقتل رسید این جریان دیگرمتوقـف وازبین رفت ودیگراوکاری نتوانست بکند ومجبورشد استعفا داد. درتمـام مدتی که امینی درراٴس کاربودهمیشه تشنجات بود چونا علیحضرت که مایـل نبودندا و باشدوبرخلاف میلشان آمده بود. خودا علیحضرت هم که بلا خــره بیشترامکانات داشتندکه کاری بکنندتا اونتواندعملی برخلاف مصالح انجام دهد . این بودکه وضع غیرعادی بود تا اینکه امینی استعفادادوعلم آمد.

س- عده زیادی راهم گرفت .

ج - عده زیادی را بدوناینکه دلیلی دردست داشته باشند دا دتوقیف کردنـــد وبعدهم برای عده ای دادبررسی وپرونده درست کردند برای خودمنهـــم دستورداده بودتجسس کنند پرونده ای پیدا کنند هرچه گشتندچیزی نتوانستند پیدا بکنند لذا مسئله کودشیمیائی که قبلا"توضیح دادم روبراه کردنــد ولی دیگرعمرش وفا نکردیا ینکه کاری بتواندانجام بدهد. بعدعلم آمــد ازنوبایددومرتبه انتخابات میشدکه آنهم جریانش مبسوط ومفصل اسـت ولی ارتباطی با من ندارد . متاٴسفانه درایران ماحزب به معنای واقعـی نداشتیم واحزابی که عمل میکردندیک صورت ظاهری بیش نبودندوکسانیکـه بسمت نخست وزیری انتخاب میشدند اینها اغلب شان افرادی نبودندکه قبلا" یک برنامه ی مطالعه شده وبا یک گروه مشخص تفاهم داشته باشنـــد وبررسی هائی لازم کرده باشندوزرایشان معلوم باشدکه چپ هستند راســت هستند سوسیالیست هستند دیکتاتورند چه جورندطرزفکرشان چیست . هیـــچ

مقدماتی دربین نبود . خیلی پیش‌که دولتها برای چندماه بیشترنبودند وعمرآنها دو سه ماه بیشترطول نمیکشیده که عوض میشدند واینها تا میآمدندکه برنامه‌شان را به تصویب برسانند وبودجه بیاورند عوض میشدند ویکی دیگرمیآمد . أولین دولتی که یک قدری دوام آورد اقبال بودکه چهارسال نخست وزیربود. قبل ازاوکسانی که بودندیاوضعشان طوری بودکه مواجه با یک سیاستهای حادی میشدندیااینکه موردپسندعلیحضرت نبودند هیچوقت یک صمیمتی فیما بین نبودکه تقویت بشود . تا زمان اقبال نخست وزیرآن بهترمیتوانستندکه وزرایشان را مستقلا" انتخاب بکنند. مثلا" زاهدی وزرایش را خودانتخاب کرد وبعرض رساند ولی بعدا زاوتردیدی نیست که‌نخست وزیراسامی راکه تهیه میکردمیبردپیش اعلیحضرت میدیدند آنوقت کسانی راکه‌اگرمیل داشتندکه‌عوض بشودتذکرمیدادندکه‌این مثلا" مناسب نیست یا بهترنیست که فلان کس باشد یک جرح وتعدیلی خودشان میکردندآنوقت بعدتصویب‌که میشد اعلام میشدوبخارج گفته میشد . ولی این مطلب متاءسفانه باقی بودکه هیچکس یا عده‌ای معین ومشخص وبابرنامه‌ای روشن مشغول کارنمیتوانست بشود . مثلا" من خودم تا روزقبلش اصلا"خبرنداشتم که‌ممکن است نخست وزیربشوم ودراین صددهم نبودم چون من باهردولتی که کارمیکردم با همان نخست وزیرصمیمی بودم وکارمیکردم دیگربرعلیه‌اواقدامی نمیکردم . ازاین لحاظ من اطلاع نداشتم که ممکن است نخست وزیربشوم تا اینکه آمادگی داشته وپیش بینی هائی کرده‌باشم . بعدمیگفتند ۲۴ساعت شما بایستی که‌صورت وزرایتان را بدهید واعلام بکنید. دریکی دومورددهم من مجبوربودم که بعلت اهمیتی که‌این مطلب داشت پافشاری بکنم ولی درسایرموارداشکال نداشت که‌یک تغییری داده بشودبجای یکیشان دیگری باشد . اینستکه به یک طرزاصولی هیئت دولتها تشکیل نمیشد تا مطالعات دقیق قبلی

شده وبرنامه‌های مشخصی باشد ولذا وقتیکه دولت تشکیل میشدتازه می نشستند وبرنامه‌تهیه میکردند مثلاً" کاری بودکه‌من خودم دومرتبه کردم ، دولت که تشکیل میشدازهروزیری میخواستم که راجع به‌وزارتخانه‌ی خودش بررسی بکند ویک برنامه بیاورد آنوقت این رادرهیئت‌دولت بررسی وجرح وتعدیل میکردیم وبصورت برنامه‌ی دولت درمیآمد .

س- مثلاً" وقتیکه بشما این مأموریترا میدادندوقتیکه‌تشریف میبردیدمنزل خب یک عده‌دوست آشنا یاکسانی که همفکرباشند بودندکه مثلاً" باآن یکی ودونفربنشینید مشورت‌کنیدکه خب حالاکی رابیاوریم‌کی‌رانیاوریم کی خوب است کی بداست ؟

ج - البته ناچاربودم اشخاصی که به آنها اطمینان داشتم که بی نظر وبی غرض‌وخیرخواه‌هستند مشورت میکردم برای اینکه واقعاً" مشکل بودکه افرادشایسته ای رابرای همه‌پست‌ها انتخاب‌کرد البته بعضی ازپستها بود همانجورکه گفتم مثل پست‌وزارت‌خارجه ،پست‌وزارت‌جنگ فرماندهان قوای انتظامی مثل فرمانده ژاندارمری ،پلیس‌سازمان امنیت اینها همه راخودا علیحضرت نظرداشتند واینها هیچ دراختیارنخست وزیرنبود . خودشان میفرمودندکه مثلاً"بختیاررئیس سازمان امنیت باشد . ولی راجع به سازمان برنامه ،وزارت اقتصاد ، وزارت دارائی ، یاسایر وزارتخانه ها ،پست‌وتلگراف وغیره دراختیارنخست‌وزیربوداز میان اشخاصی که سوابقی داردبرگزیند . شخصاً" سعی میکردم که یکی دونفر ازوزرای سابق رابیاورم درکابینه بعدی برای اینکه‌آنهاشیکه درکابینه قبل بودند سوابقی داشتندوازجریانات ومسائل بااطلاع بودند اگرمیخواستیم تصمیماتی درآن مسائل بگیریم سوابق رامیتوانستندتوضیح بدهند به دولت . وبعدهم راجع به‌اغلب‌وزراء سعی ام براین بودکه کسانی باشندکه درآن وزارتخانه‌سوابقی داشتند فرض‌کنیددکترصالح شش‌مرتبه هفت‌مرتبه وزیربهداری شده بود . یامثلاً" دکترصدیق اعلم وزیرمعارف‌شده بود . .

یا دکترسجادی که کارهای اقتصادی را میکرد سالهای درازدرمسائل حقوقی مالی ، اقتصادی مملکت دخیل بودواردبود . آنوقت با مشاوره با خود اینها ...

س- اینهائی که اصل کاری بودند ؟

ج - اینهائی که اصلی بودند سه تاچهارتای اولی با آنها نیزمشورت میشد .آنوقت وزیرکشاورزی ، پست وتلگراف ، کار،راهوغیره را انتخاب میکردیم . .

س- کسانیبودند مثلا" ازوزراء که قبلا" آشنائی زیادی با آنهانداشته باشیدولی سابقه شان را ...؟

ج - بله بودند اشخاصی که مثلا" فرض کنیدبرای وزارت دادگستری من آقای ممتازرا انتخاب کردم ، البته ممتازرا من بعلت امتیازات اخلاقی که داشت که معروف بودیک قاضی فوق العاده محکم وصحیح العمل وشخص خیلی قابل اعتمادیست برحسب مشورتی که با عده زیادی که کردم برای وزارت دادگستری انتخاب کردم واتفاقا" هم مردفوق العاده قرصی بود یعنی بتمام معنی یک قاضی دادگستری خیلی خوش نام وصحیح العمل محکم وغیرقابل نفوذ بود . مثلا" برای هروزارتخانه ای ازمعاونین قبلی یاازوزرای قبلی صورت میآوردند که ببینیم کدامشان مناسب ترهستند وخوش نام ترند کهانتخاب بشوند . باین ترتیب سعی میشدکهافرادمناسبی راانتخاب بکنیم . .

حالاگرصورت وزراء رانگاه بکنیدافرادی راکه من انتخاب کردم برای کابینهازلحاظ سابقه وسن وتجربه مردمانی وزین وسنگینی بودند واغلب آنهاازلحاظ قدمت نسبت به خودمن ارشدبودند ولی من اشکالی برایم نداشت که فرضا" کهدکترسجادی کهسالهاوزیرخودمن بودبعنوان نیابت نخست وزیری ازاودعوت کردم واوهم پذیرفت با من همکاری کند چون مرا میشناخت که چه تیپ آدمی هستم وچه جورکارمیکنم ازاین لحاظ مضایقه نکرد وهمکاری کردومن ازاوخیلی متشکرم که کمک بسیارموءثری بودبرای

کابینه ازجهت اینکه فکرخوبی داشت ودرمسائل ازجهات حقوقی ، مالی اقتصادی وغیره وارد بود وازوجودش خیلی استفاده میشد . نحوه ی انتخاب وزراء درزمانهای مختلف البته فرق میکرد . کابینه ها راکه نگاه بکنید می بینید که افرادی که انتخاب شدندمیزان قدرت عملی یک کابینه درچه حدوداست ،سطح بالا است یا سطح پائین ....

معاونین راخودوزراء انتخاب میکردندومن دراین امرخیلی دقت داشتم باینکه حتما" معاون ازطرف وزیرانتخاب بشودوتحمیلی به آنها ازهیچ کجا نشود برای اینکه پیشرفت کارشان بهترتاءمین میشد . سابقا" هم وزارتخانه ها یک معاون بیشترنداشتندولی اخیرا" تعدادمعاونین زیادشده بودتعدادمدیرکل ها که سابقا" یکی دوتا بیشترنبودرسیدبه ۶۰ - ۷۰ نفر البته کارهم اضافه شد اینهم تردیدی نیست اما به نظرمن قدری زیاده روی شده بوددراین امر....

س - آن شورای معاونین درزمان سرکاروجودداشتند ؟

ج - بله شورای معاونین بود .

س - لوایح باید اول آنجا مطرح شود ؟

ج - اول درآنجا مطرح میشد بررسی میشدوآن جلسه راهم مرحوم اشرف احمدی اداره میکردکه معاون نخست وزیربود ، معاونین وزارتخانه ها میآمدند آنجا تمام لوایح آنجا بررسی میشد جرح وتعدیل میشدوبعدازاینکه آنجا بررسی شده بودمیدادند به وزیرمربوط اومیاوردبه کابینه درکابینه درهئیت مطرح میشد . بعدازاینکه هیئت هم تصویب میکرد آنوقت بعرض میرسید وبه مجلس داده میشد .

س - ظاهرا" یک فکرخوبی بوده است .

ج - بسیارفکرخوبی بود ونتیجه ی خوبی داشت والا اخیرا "دیگرآن شورای معاونین رابهم زدند .یکی دومورد هم که من قبلا" اشاره کردم مسائل مهم مملکتی وقوانین که ازاهم آنها است اصلا" درهیئت مطرح نمیکردند

وخودوزیرمربوطه میرفت بعرض میرساندوبعدمیدادیه‌مجلس وبجریان میانداخت وکاری بکارهم هم نداشتند . البته این درست نبودبرای اینکه خیلی ازمسائل هست که ازجنبه‌های مختلف ارتباط باچندوزارتخانه پیدا میکنند یاازلحاظ سیاست‌کلی بایستی که‌همه‌وزراء راجع به آن نظربدهندوحتما" بایستی که درهیئت دولت مطرح بشود که‌همه‌موافقت بکنندوبعدازاینکه صورت جلسه‌نوشته‌شدآنوقت به‌مجلس داده‌بشود .

س- پس درزمان شما هم هنوزاین شورای معاونین بود ؟

ج- بله حتما" تشکیل میشد .

س- آنوقت این شرفیابی‌ها چه جوری بود کدام وزراء مستقیما" میرفتند وچندبدفعه مثلا"خودسرکارشرفیاب میشدید ؟

ج- من موقعی که نخست وزیربودم‌هفته‌ای دودفعه شرفیابی داشتم‌ومرتب بود . اماوزراء هیچکدام شرفیابی مرتب نداشتند وفقط موقعی که اگراعلیحضرت راجع به مطلب خاصی توضیحاتی ازخودوزیرمیخواستندوزیرمربوط رااحضار میکردند تاازاوگزارش بخواهند یااقدامی بکنند . ولی تمام مسائل بوسیله نخست وزیربه عرض اعلیحضرت میرسیدواعلیحضرت هم امری داشتند به‌نخست وزیرمیفرمودند که به وزراء ابلاغ بشود . ولی بعدا" بتدریج مخصوصا" زمان هویدا این مطلب متداول شدکه وزراء تک تک میرفتندوشرفیاب میشدند . والبته وزیرخارجه مستثنی بود ، وزیرخارجه‌هرروزشرفیابی داشت وگزارشات سفراء وتلگرافات رامیآورد برای اعلیحضرت وگزارشاتش رامیخواند دستورلازم میگرفت وبعدمیرفت طبق دستوراقدام میکرد . وزیرجنگ هم هفته‌ای دودفعه شرفیابی داشت . آنوقت رئیس ستادارتش فرماندهان نیروی زمینی وهوائی ودریائی وژاندارمری وسازمان امنیت وپلیس روءسای ارکان ارتش هرکدام کم وبیش شرفیابی داشتند . همین اواخرپنجشنبه روزافسران بودکه میرفتندوشرفیاب میشدندواعلیحضرت به

تمام کارهای آنها و، ردبودندومثل یک وزیرجنگ به تمام جزئیات کارهـــا خودشان رسیدگی میکردند که البته‌کارصحیحی نبودومقدارزیادی وقتشان را میگرفت ولی لازم‌میدانستندکه خودایشان اینکارها را بکنند . .

س - چه گزارشهائی از این سازمانهائی که مستقیما " زیرنظرخوداعلیحضرت اداره میشدبرای اطلاع نخست‌وزیربه‌ایشان داده میشد ، مثلا" سازمـــان امنیت یا همین رکن ۲ یا از این جاها چه‌اطلاعاتی به‌نخست‌وزیرمیدادند؟

ج - دستگاههای انتظامی رابطه شان با نخست‌وزیری ودولت ووزراء یـــک حدودی داشت . مثلا" سازمان امنیت تعدادی ازگزارشات خودرا بـــــه نخست‌وزیرمیفرستاد ولی وزراء هرگزارشی را بعرض میرسانندند بــــه نخست‌وزیرمیدادندونخست‌وزیررا درجریان میگذاشتند . فقط قوای‌انتظامـــی ووزارت‌خارجه بودکه کارهایش مستقیما " با اعلیحضرت رتق وفتق میشـــد وتمام جزئیات به‌اطلاع نخست‌وزیرنمیرسید . وسازمان امنیت یک سلسلـــه گزارشاتی داشت‌که بصورت‌های‌مختلف توزیع‌میکرد مثلا" گزارشاتی بـــود که برای همه‌وزراء میفرستادند یا برای روءسای‌مجلسین وبعضی ازوزراء بـــ میفرستادند .

س - یعنی چه جورچیزهائی تویش بود ؟

ج - مثلا"تمام مسائلی که رادیوهای خارجی مخصوصا " صدای ایران ، رادیوی ملی وغیره .

س - درمخالف‌دولت ؟

ج - بله درمخالفت با دولت‌بود همه‌را ...

س - مطالب‌جالبش‌را ؟

ج - نه آنچه که جمع کرده بودندودرحدود ۱۴ - ۱۵ صفحه میشد.

س - هرروز ؟

ج - بله هرروزمیآوردند میدادند . ولی آنها را دستورداده بودندباینکه یاعینا " برگردانید یا پاره کنید . گزارشاتی هم بودکه گاه بـه گــــاه

میآوردندکتابچه‌ای بودراجع به‌موضوعی این گزارشات را میدادندوبعدمیگرفتند موقعی که رئیس مجلس سنا بودم یک سلسله ازاین گزارشات برای من میآمد واین گزارشات رابعدازاینکه میخواندم تا دفعه بعدکه‌میآمدبایدپیش خودمن باشدکه دست اعضای دفتر وغیره نمیرفت میدادم به آن مامور سازمان ومیبرد . گزارشاتی هم بودمخصوص نخست وزیرکه فقط برای اوتهیه میشد وبه‌بعضی مسائل اشاره میشد فرض بفرمائیدعده‌ای منزل اشخاص اظهاراتی کرده بودندبرعلیه دولت یابرله دولت یاچیزهائیکه بااصطلاح پشت پرده بود اینها رابرای نخست وزیرتهیه میکردند آنهم تصورمیکنم قسمتی بود البته همه‌مسائل نبود آنها راهم بصورت‌کتابچه میدادند به‌نخست وزیر که بخواند . ولی اواخراین گزارشات بحداقل رسیده بود فقط همان گزارشات رادیوها وغیره اینهارکه گزارشات غیره‌منتشره اسمش بودمیآوردند میدادندماهم بعدازاینکه‌میخواندیم پاره میکردیم ودورمیریختیم که دست‌کس‌دیگری نیافتد. ودرآنجاتمام رادیوهای مخالف یااگراحیانا" رادیوی رسمی یک دولتی اظهاری کرده بودمثل بی بی سی یاصدای آمریکایاکه اگرنکاتی راجع به‌دولت راجع به‌مسائل جاری وعادی بود آنها راهم‌البته گزارش میدادند که‌نخست وزیرمطلع بشود .

س- آنوقت اینها درست بلافاصله تهیه میشد مثلا"مال روزقبل بودیا مال چندروزبود ؟

ج - هرروزمربوط بروزقبل بود . ولی‌گزارشات اتفاقی ازجمله‌گزارش راجع به وضع کردها مثلا" وضع کردها بطورکلی که درایران درترکیه‌درعراق چندنفر هستند ،چه‌میکنند ، رابطه‌شان چیست ، چنددسته هستند ، کدام دسته طرف‌کی است‌کدام دسته مخالف ایران است ، کدام دسته‌موافق ایران است ، کدام دسته طرف عراق است! اینها راهمه‌درآن شرح داده بودند یک‌کتابچه مانندی بود میدادند وبعدمیبردند . ولی اواخرکه‌نخست وزیربودم این گزارشات رافوق العاده زیادکرده بودند وبقدری بودکه‌مقدارزیادی وقت نخست وزیر

برای اینکار گرفته میشدوبجای اینکه خلاصه‌ای بدهندیک سلسله گزارشات غیر مهم راسرهم میکردندوکتابچه میکردندمیفرستادند وحال آنکه خیلی از مسائل مهم رااصلا" ذکرنمیکردند مثلا" تشکیلات مجاهدین رایا فدائی خلق وغیره اینها رابمن هیچکس توضیحی نداده بودتا وقتی که آمدم خارج وبعددرخارج فهمیدم که‌چه تشکیلاتی بوده‌است ، گاهی اوقات اسمی ازاینها میآوردند میبردندولی بطور خیلی خلاصه .

س- مثلا"درزمان نخست وزیری اول تان بزرگترین تشکیلات یاگروهی که باصطلاح خطری برای دولت بودند یا مخالف بودنددرآن زمان چیزی بود ؟

ج - درآنموقع نبود . اگرکه یک سلسله تحریکات خارجی نبوددرخود کشورچیزیکه ...

س- مثلا" حزب توده ...

ج - افرادمخالف البته بودند ولی چون‌توده آنوقت غیرقانونی اعلام شده بود زمان وزارت کشوراقبال . ونخست وزیری ساعدبودکه ..

س- بعدازه۱ بهمن ؟

ج - بله غیرقانونی اعلام شده بود . اینهاظاهرا" هیچکاری نمیتوانستند بکنند واگرهم اقدامی میکردندزیرزمینی بود ومحرمانه . ولی گاهگاهی مثلا" کسانی گیرمیافتادند ومحاکمه میشدند ، اینها تک وتوک بودند والا یک دستگاه مجهزمتشکل گروهی که خطری باشد برای دولت درکارنبود . مطلبی که خوب است اینجااشاره بشود مسئله‌ی بودجه‌ی مابودکه خیلی دراین امر اصرارداشتم ومیخواستم بصورتی که‌تهیه شده وبه تصویب رسیده‌عمل بشود . منجمله ازاعتبارات خریداسلحه‌مقداری زده بودم برای اینکه‌مادرآنموقع اعتبارات‌مان فوق العاده محدودبودواینکه بخودمان اجازه بدهیم ولخرجی - هائی بکنیم‌یاساختمان بکنیم یااسلحه بخریم وغیره برایمان ایجاداشکال میکرد .ازاینجهت آن بودجه ایکه بررسی شدوخودا علیحضرت

هم موافقت کردند که براساس برنامه‌ی تثبیت اقتصادی بود . سعی داشتیم که نگذارم تغییر بدهند . ومنجمله اعلیحضرت یک موقعی فرمودند که "۲۰۰ میلیون تومان اضافه اعتبار بدهید به وزارت جنگ ." بدون اینکه بفرمایند برای چه میخواهند ..

س- برای ؟

ج - برای چی میخواهند نمیدانستم . به ایشان عرض کردم که این بودجه به تصویب خودتان رسیده است مجلس هم تصویب کرده است ما دیگر این را اگر زیرورو بکنیم همه چیز لق میشود . خود اعلیحضرت قبول فرمودید که برنامه تثبیت اقتصادی را عمل بکنیم وعلیهذا تغییر اینکار بی اشکال نیست . اعلیحضرت فرمودند که "من ارتشبد هدایت را میفرستم بشما توضیح بدهد، شما اورا بخواهید وبشما توضیح میدهد." بنده حقیقتش اینستکه ارتشبد هدایت را نخواستمش چون به نظرات او اعتقادی نداشتم .

س- بعد از آن جریان انتخابات ؟

ج - بعد از آن بودش بله . بعد اعلیحضرت فرمودند که "هدایت را خواستید ؟" گفتم نه . گفتند "اورا بخواهید وبا او صحبت بکنید" یکی دوروز باز گذشت من واقعاً " فرصتی هم نکردم پرسیدند که "هدایت را خواستید ؟" عرض کردم خیرولی ناراحت هم بودم از اینکه : اعلیحضرت در این خصوص خیلی فشار میخواهند بیاورند که ۲۰۰ میلیون اضافه بگیرند وبرای ما اشکال ایجاد میکرد .

به ایشان عرض کردم که اعلیحضرت سپهبد وثوق درهیئت دولت هست ووزیر جنگ است او هر توضیحی بدهد بفرمائید بدهد من به هدایت اعتقادی اصلاً" ندارم . والبته این را باید بگویم که هدایت موقعیکه رئیس ستاد بود نظرات بر وزیر جنگ برتری داشت به این معنا که تصمیمات اساسی وزارت جنگ را درواقع در ستاد میگرفتند وزیر جنگ فقط برای بودجه وارتباط با دولت بود .ولی آنچه مربوط به قشون بود با رئیس ستاد بود مثل ترفیعات ، تقسیم بودجه‌ها ابلاغ اعتبارات با او بود همه‌ی اختیارات درواقع دست او بود .

ومن فکرمیکردم که باید وزیرجنگ اینکارها را بکند، بهرصورت اعلیحضرت از این بابت هم ازمن قدری ناراحت بودند. ولی من خیرومصلحت را دراین میدانستم که تغییری دربودجه داده نشود.

س - کجا رسید بالاخره این نکته ....؟

ج - آخرهم ندادم. بالاخره آن اضافه بودجه ایکه هدایت میخواست وتقاضا کرده بود بالاخره ندادم. وپافشاری کردم. آنوقت یک سلسله مخالفت هائی با من شروع میشد. درمجلس هم سردار فاخرکه اعتبار برای ساختمان خواسته بود به او نداده بودم او هم شروع کرده بود. از این گرفتاریها داشتم ولی چاره نبود مقاومت میکردم. مسئله دیگر وقتی که ما انتخابات کردیم البته امینی دومرتبه همان مسائل گذشته ای که بنا حزب ملیون ومردم را داشت همان فعالیت ها وصحبت ها را میکرد منتها این مرتبه با یک برنامه ی دیگری بود به این معنی که نظرش تضعیف دولت بود وآنچه که از او ساخته بود برای ...یت فروگذار نمیکرد. البته در اینکار شاید دیگر اظهر من الشمس ... میداند دیک برنامه ای بود که او با ید با ید وفشار خارجی بود که او حتما " نخست وزیر بشود واینها را خودش میدانست. ودرآن زمینه هم فعالیت واقدام میکرد. درتاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۳۹ کاغذی بمن نوشت که عین آن را اتفاقا " اینجا دارم ومیخوانم:

"جناب آقای مهندس شریف امامی نخست وزیر، ازنظر مسئولیتی که جنابعالی درحفظ جریان آزادی انتخابات دارید ونظر به اهمیتی که امر انتخابات دراساس مشروطیت سلطنتی ایران دارد وبه دلیل وظیفه ایکه فرد فرد ایرانیان درحفظ مصالح مملکت خود وارائه طریق ومصلحت اندیشی نسبت به امور کشور دارند من که درانتخابات فعلی بعنوان ناظربیطرف شاهد جریان امر انتخابات بودم لازم دانستم نظریات خود را که مؤثر درحفظ وحدت ملی وتقویت بنیان مشروطیت ودرنتیجه حفظ مصالح مملکت است به اطلاع جنابعالی برسانم." سپس درپایانش نوشته، "وطن پرستی وعلاقمندی به حفظ مشروطه

سلطنتی شخص جنابعالی را که مسئولیت مستقیم دارید مکلف میکند و دلائل ابطال انتخابات کنونی را مورد دقت قرار دهید و نسبت به آن اقدام فوری نمائید . تقاضا کرد که من انتخابات را ملغی بکنم . من به او جواب دادم باینکه : "جناب آقای دکتر امینی نامه‌ی مورخ ۲۰ بهمن ۱۳۳۹ ، جنابعالی راجع به جریان انتخابات واصل و از مفاد آن استحضار حاصل شد ، بدیهی است هریک از افراد ایرانی علاقمند حق دارند در امور عمومی کشور در حدود حقوق اجتماعی و قانونی و فردی به سهم خود اظهار نظر نمایند و آنچه را به خیر و صلاح مملکت میدانند اظهار دارند . البته جنابعالی هم بنا به همین اصل مبادرت به ارسال نامه‌ی مزبور فرموده و نکاتی را اظهار داشته اید که از این جهت احساسات آن جناب قابل تحسین است . اما خود جنابعالی میدانید که دولت ناگزیر بوده با قانون انتخابات موجود که سالها است همه‌ی مردم به نواقص آن اذعان و اعتراف دارند انتخابات را انجام دهند . و از تعطیل یک رکن اساسی مشروطیت و ادامه‌ی یافتن دوره‌ٔ فترت جلوگیری نماید وسیله افتتاح مجلس شورای ملی را هرچه زودتر فراهم سازد . جنابعالی اطمینان داشته باشید که دولت در اجرای این نظر منتهای حسن نیت و مساعی را اهتمام را بمنظور جریان صحیح امر به کار برده و تا آنجائیکه قانوناً " اختیار داشته وظائف خود را با کمال بیطرفی انجام داده و دستورهای مؤکد در این زمینه صادر و مراقبت های لازم بعمل آمده که مأمورین تکالیف خود را به بهترین وجهی که قانون پیش بینی کرده به انجام برسانند . بدیهی است اگر بعد از تشکیل انجمن ها که برابر قانون از خود مردم تشکیل گردیده احیاناً " کسی ایرادی یا اعتراضی بر انتخابات داشته باشد مرجع آن خود انجمن نظارت و بعد از انجمن هم مرجع ذیصلاحیت مجلس شورای ملی است . و دولت در این مواقع دیگر به هیچوجه قانوناً " حق مداخله نسبت به اعتراضاتی که بعد از تشکیل انجمن و خاتمه انتخابات بعمل میآید نداشته و ندارد .

بنابراین وبا توجه باینکه موردشخصی راکه تخطی وتخلف ازقانون شده باشد درنامه تعیین نفرموده اید خاطرجنابعالی را به این نکته متوجه میسازد که پس ازپایان انتخابات با فرض وجود اعتراض مرجعی درقانون جز خودمجلس شورای ملی برای رسیدگی پیش بینی نشده است . واما راجع به تقاضای جنابعالی دائربه ابطال انتخابات کنونی این موضوع حقیقتا " باعث کمال تعجب گردید زیرا خودجنابعالی که مدتی هم متصدی وزارت دادگستری بودیدبخوبی استحضارداریدکه قانون اساسی وقوانین عادی ما چنین حقی برای دولت قائل نشده وهیچ دولتی تاکنون انتخابات راابطال نکرده ودادن چنین حقی به دولت خلاف اصول مشروطه وقانون اساسی است . شاید این توهم ازاینجا ناشی شده باشدکه گفته شده است انتخابات نزدیک به پایان دولت سابق ابطال شده است درصورتیکه خودجنابعالی استحضارداریدکه عنوان ابطال اساسا " موضوع نداشته بلکه تجدیدانتخابات دوره ی بیستم بعلت استعفای جمعی وکلای منتخب آن دوره بوده که دولت ناگزیرگشته برای جلوگیری ازتعطیل مشروطیت انتخابات همان دوره را تجدید نماید. اقدامی که بعدازافتتاح مجلس بیستم بایدصورت گیردتقدیم قانون جامعی است که نظرهمه ی مردم ومصالح مملکت را راجع به انتخابات تامین نمایدوامیداست با تاییدات خداوندمتعال مجلس بیستم توفیق حاصل کندکه چنین قانونی را به تصویب برساند . "بله بهرصورت آقای امینی تمام سعی اش براین بودکه کارهائی بکندکه دولت را تضعیف بکندوآن دستگاه درخشش ومعلمین را هم که براه انداختند وجریان خانعلی وغیره اینها همه درهمین زمینه بودومتاسفانه با تحریکات خارجی ودسیسه های بیگانه بودکه بهرصورت دیدم که مقاومت دراین جریان جزاینکه عده ای را به کشتن بدهدوخون ناحقی ریخته بشود چیزدیگرنیست ومصلحت را دراین دانستم که استعفا بدهم وکنار بروم .

س ـ درموردسازمان برنامه مطالبی هست که بخواهیدبفرمائیددرزمان

نخست وزیری سرکار آنجا چه اقداماتی شد یا چه تغییراتی صورت گرفت . آقای هدایت که دیگر رئیس سازمان برنامه نبود زمان نخست وزیری سرکار آقای آرامش مثل اینکه ؟

ج – مهندس هدایت درگذشته اصلاً" معاون سازمان برنامه بود و آرامش درسمت نظارت بود آرامش را بعد من به سمت ریاست سازمان برنامه آوردم ش ولی او هم متأسفانه رفت به اینکه سوابق را بمیان بکشد و شروع کرد به جنجال تعقیب کسانی که خلاف مقررات اقدام کرده اند و از این قبیل حرفها که آن زمان اصلاً" فرصت اینکارها را نداشتیم ونتیجه ای هم جز اینکه بلوائی درست بشود چیزی بدست نمیآمد .

یکی از مسائلی که جالب است و بد نیست که اظهاری درآن خصوص بشود اینستکه اعلیحضرت راجع به بعضی از مسائل فوق العاده اصرار داشتند و مقید بودند ومنجمله اینکه اختیاری را نمیخواستند به کسی داده بشود و بخصوصاً درمسائل خارجی هر اقدام کوچکی بایستی که با نظر و اطلاع خودشان باشد وهمچنین درمورد وزارت جنگ . وخوب یادم هست که یک موقعی آقای دکتر وکیل نماینده ی ما درسازمان ملل بود تلگرافی فرستاد به نخست وزیری مشعر براینکه مسئله ای آنجا مطرح بود (حالا موضوع آن یادم نیست که موضوع چه بود) واجازه خواسته بود یعنی پرسیده بود که چه جور رأی بدهد مثبت رأی بدهد یا منفی ؟ من بلافاصله او تلگراف کردم که تعجب میکنم شما یک چنین مطلبی را سئوال میکنید پرواضح است که بایدشما در این امر مثبت رأی بدهید .بعداً زظهرهمان روزدروزارت راه دعوتی کرده بود تیمسار سرلشکر انصاری که وزیر راه بود برای بازدید کارخانجات تعمیر راه آهن که لکوموتیوهای جدید آمریکائی را تعمیر میکردند وترتیب داده بود که آنجا همه ی وسائل فراهم بشود تا تعمیرات انجام بشود و اعلیحضرت تشریف

فرما میشدندآنجا منهم البته درخدمتشان بودم . بعدازاینکه بازدیدتمام شدازکارخانجات که میآمدیم بسمت ایستگاه که اعلیحضرت ازآنجا تشریف ببرندبکاخ به ایشان عرض کردم امروز وکیل یک چنین تلگرافی کرده بود ومن اینجوربه او جواب دادم . یک مرتبه اعلیحضرت ناراحت شدند وعصبانی ومتغیرگفتندکه "چطورشما قبل ازاینکه بمن بگوئیدیک چنین تلگرافی به اوکردید ؟"گفتم قربان اگربعرض میرساندم چه میفرمودیدکه تلگراف بشود ؟ فرمودند"خوب درست است من همان را میگفتم که شما به اوگفتید." عرض کردم من چون میدانستم ومحرزبودبرایم که بایداینجورراءی داده بشود این بودکه دیگرمزاحم اعلیحضرت نشدم وحالاکه بعرض میرسانم که مستحضربشوید گفتند"نه نه بایستی که حتما " وقتی که یک چنین مطلبی پیش میآید قبلا" بخودمن گفته بشودکه تابگویم چه کاربکنند ." این گذشت آنجا جای بحث بیشتری نبودتابعدکه دفعه بعد ....

روایت‌کننده : آقای مهندس جعفر امامی
تاریخ : ۲۴ مه ۱۹۸۳
محل : شهر نیویورک - آمریکا
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۱۰

دفعه بعد که شرفیابی داشتم بعرضشان رساندم که قربان اعلیحضرت چرا اینقدر خودتان را ناراحت میکنید، بالاخره شما یک عده زیادی را انتخاب کردید و انتصاب کردید بکارها و سمت‌های مختلف، خب هرکسی در حدود وظیفه خودش بایستی که اختیار هم داشته باشد که تصمیم بگیرد و عمل بکند و کار بکند. فرمودند: "نه نه من بهیچکس اعتماد نمیکنم". گفتم "قربان اگر اینجور باشد که خیلی اعلیحضرت ناراحت خواهید بود. بهتر اینست که کسانی را انتخاب بکنید که مورد ... اگر به بنده اعتماد ندارید خب من استعفا بدهم یک کس دیگری بیاید به او اعتماد داشته باشید و بگذارید وقتیکه آمد کارش را بکند که بار اعلیحضرت هم سبک بشود و به کارهای اساسی و مهمتر برسید. اگر قرار باشد برای یک راًی در سازمان ملل حتما" به اعلیحضرت عرض بشود خب دیگر اعلیحضرت وقتی برای اینکه کارهای اساسی مملکت را بررسی بفرمائید نخواهید داشت." فرمودند، "نه‌نه من این تجربه را دارم که به هیچکس اعتماد نمیکنم، من به هیچکس بطور مطلق اعتماد نمیکنم، باید این کارها همه بخودم گفته بشود". گفتم: "خیلی اسباب تاًسف است که اعلیحضرت اینجور به این نتیجه رسیده‌اید که به هیچکس اعتماد نکنید، ولی به نظر بنده ضرر اینکه اگر یکی از آنهائی که به او اعتماد کرده‌اید اشتباهی بکند خیلی کمتر از این است که همیشه همه‌ی جزئیات را بیاورند پیش خود اعلیحضرت." این مطلب را بنده آنجا برایشان توضیح دادم و بالاخره هم قانع هم شدند.

س- این عملاً" چه جورامکان داشت برای یک نفر هرچه هم قوی باشدو صاحب قدرت باشد . این همه مطالب را درروزحل وفصل کنند این همیشه برای من یک معمائی بوده که چه جوری این کار رامیکردند؟ مثلاً" روزی چندساعت مگرکارمیکردند ؟

ج -- آخرملاحظه بکنید اعلیحضرت سی وچندسال سلطنت کردند، تجربه پیدا کردند افرادرا میشناختند وباتجربه ی ممتدی که پیداکردند خب به کارها آشناشده بودند، ولی تردیدی نیست که درخیلی ازمسائل ایشان نمیتوانستندصاحب نظرباشند، ولی خیلی اخیرکاربجائی رسیده بودکه دیگرهیچکس را قبول نداشتندونظرخودشان را صائب ترین نظرمیدانستند . بدیهی است که روی تجربه زیادی که داشتنددرخیلی ازمسائل بهترین نظررااتخاذمیکردند اما اینطورنبودکه یک نفربه همه‌ی مسائل طوری تسلط داشته باشدکه همه چیزرا بهترازهمه بداند ومعتقدزیباد به مشورت اینها دیگرنبودند. واواخراصلاً" مشورت نمیکردند ودوکسی هم اگربه‌ایشان مشورت میداداگرکه آشنا هم نبودبه‌اینکه به یک نحوه‌ای این مشورت رابیان بکندکه قابل هضم وقابل قبولش باشد اصلاً" ناراحت میشد ونمیپذیرفت .

س- حالافرض هم براینکه این شخص متخصص باشد ولی تعداد سئوالاتی که ظاهرا" ازایشان درروزمیشده بعضی ها مثلاً" نمیدانم روزی چندتا تصمیم پهلوی ایشان میبردند . ازجنگ گرفته تاکشاورزی تانمیدانم .....

ج - کارهای سیاست خارجی ، نمیدانم اینهاخیلی اسباب تاءسف وتعجب‌هم بودبرای اینکه ایشان اینهمه کارمیکرد وزحمت میکشیدندوخب بیشتربرای اینکه اطمینان حاصل بکنندکه آنچه که خودشان میخواهند به همان صورتی که خواستند عمل شده . وحال‌آنکه یک قدری بیشتراختیار

به اشخاصی که متصدی کار بود میدادند آنوقت اگر خبطی میکردند از آنها بازخواست میکردند کنارشان میگذاشتند حل میشد. وبهمین دلیل هم کنترل صحیح شان روی کارها کم شد تقریبا" ازبین رفت. برای اینکه اگرقرار باشد انسان به تمام جزئیات بخواهدبرسد آنوقت کلیات ازدستش میرود. واین اشتباه را متاءسفانه اعلیحضرت میکردند وخیلی اشخاص که میتوانستندبعضی مواقع نصحیت بکنند یا مشورت بدهند یادآوری میکردندکه اعلیحضرت خوب است که شما همه‌ی وزراء را نخواهید همه را نپذیرید به همه‌ی جزئیات نرسید به کارهای اساسی رسیدگی بکنید. یک قدری هم اواخر این نکته مراعات میشد .یعنی کار یک وقتی بجائی رسیده بودکه روزی سه تا چهارتا وزیر حتما" شرفیابی داشت . واین اواخر حتی درزمان ، چون مرحوم هویدا هم خوشش میآمدکه اینها را هم بفرستدپیش اعلیحضرت که اطمینان پیدا بشودکه اوهیچ نظری درکارندارد ، به اینکار معتقدبود . ولی کاربجائی رسیدکه ازکارهای دیگرشان مانده بودند . دستوردادندکه وزراء دیگرشرفیابی مرتب ندارند مگروقتی که لازم باشدکه آنها رابخواهندواین بودکه خودشان دیگرتقاضاهم نمیتوانستند بکنند ، مگرخودشان بخواهندواخر . اما معذالک به یک کارهائی گاهی اوقات رسیدگی میکردندکه مثلا" یک مدیرکل بایدرسیدگی بکند حتی نه تنها وزیر حتی مثلا" یک مدیرکل بایدرسیدگی بکند ، این اندازه به جزئیات واردمیشدند صرف وقت میکردندکه البته صحیح نبود ولی خب متاءسفانه این عادت شده بود دیگرروال روزانه بود . .